بسم الله الرحمن الرحيم

فارسنامه ناصری

از

حاج میرزا حسن حسینی فسائی

تصحیح و تحشیه

از

دکتر منصور رستگار فسائی

استاد دانشگاه شیراز

جلد دوم



مؤسسه انتشارات امیرکبیر

تهران، ۱۳۶۷



حسینی فسائی، حاج میرزا حسن
فارسنامهٔ ناصری (جلد دوم)
بتصحیح و تحشیه از دکتر منصور رستگار فسائی
چاپ اول: ۱۳۶۷
چاپ و صحافی: چاپخانهٔ سپهر، تهران

تیراژ: ۳۳۰۰ نسخه

تاریخ فارسنامهٔ ناصری

گفتار دویم

بسم الله الرحمن الرحیم

بعد از ستایش آفرینندهٔ آب و خاك و درود بی‌شمار بر خواجهٔ لولاك لما خلقت الافلاك[۱] و دودمان آن برگزیدهٔ پاك، چنین گوید بندهٔ گنهکار، امیدوار آمرزش از آمرزندهٔ آمرزگار، حاجی میرزاحسن شیرازی مشهور به‌فسائی‌ابن میرزاحسن بن‌میرزامحمد مجدالدین، ابن‌سید-علی‌خان شارح‌الصحیفةالسجادیه، علی صاحبها الف السلام والتحیه، حسینی حسنی مدنی مکی شیرازی، غفرالله ذنوبهم وستر عیوبهم[۲]:

که چون نگارش اول از گفتار فارسنامهٔ ناصری را که در بیان حالات پادشاهان و فرمانروایان و بزرگان مملکت فارس از صدر دولت علیه اسلام دامت شوکتها، تا سال ۱۳۱۱ به‌توفیق ایزد متعال به‌انجام رسانیدم، شروع در نگاشتن گفتار دوم، در بیان صفحه زمین فارس و آنچه را خدای‌تعالی بر آن آفریده یا مردمان ساخته‌اند، نمودم، مانند شهر شیراز و محلات آن و اعیان هر محله و بقاع و بساتین و بلوکات فارس و قصبات و عرض و طول و سمت قبله مسلمانان آنها و دهات و جهت و نسبت قصبات به‌شهر شیراز و جهت و نسبت دهات به‌قصبات، پس ایلات فارس و تیره‌های ایلات و جزائر و چشمه‌های مشهور و دریاچه و رودخانه‌ها و قلعه‌های خداآفرین[۳] که بر فراز کوهها آفریده و پناهندگانش از ستم همگنان آسوده گشته‌اند نه در برابر بخت بلند پادشاهی که سخطش مرغ را از هوا و ماهی را از دریا به‌خاك خواری کشد، چنانکه سلطان صاحبقران، امیرتیمور گورکان، قلعه سفید فارس را در سال ۷۹۵ گشوده[۴]، پادشاه جم‌جاه اسلامیان‌پناه اعلیحضرت صاحبقران زمان معدلت شعار ناصرالدین‌شاه قاجار ادام‌الله عمره و خلد ملکه در سال ۱۲۹۴ قلعه تبر[۵] فارس را گشودند و گشودن این دو قلعه

---

۱. حدیث نبوی که در شرح تعرف، ج۲، ص۴۶، بدین صورت آمده است: لولاک محمد ماخلقت‌الدنیا والاخره ولا-السموات والارض ولاالعرش ولاالکرسی... احادیث مثنوی، ص۱۷۲و۲۰۳: اگر تو نبودی افلاک را نمی‌آفریدم.

۲. خداوند گناهان ایشان را بیامرزاد و عیبهاشان را بپوشاناد.

۳. آفریدهٔ خداوند.

۴. رك: فارسنامه ناصری، گفتار اول، وقایع سال ۷۹۵.

۵. دربارهٔ قلعه تبر، رك به: وقایع سال ۱۲۹۴، در گفتار اول و قلعه‌های کوهی مملکت فارس در گفتار دوم همین کتاب، و آثارالعجم، ص۳۴۶.

جز به‌بخت بلند این دو شهریار گوشزد نگشته است.

پس، نام کوههای مشهور فارس، پس معدنهای فارس را به‌وضعی که در نقشه‌مملکت فارس به‌اختراع این بنده مرتسم گشته است به‌ترتیب حروف ایرانی با ملاحظه حرف دوم و سیم بلکه چهارم و پنجم تا جستن نام هر بلوکی و قصبه و قریه[ای] و همچنین در سایر چیزها، آسان گردد، مثلا اگر خواهیم بدانیم که نام بلوک[۱] کازرون و قریهٔ «نودان» کازرون در کجای این فارسنامه است، اولاً رجوع به‌فهرست دهات بلوکات در آخراین کتاب نموده، «نودان» را در ترتیب نون و واو و دال و الف و نون بجوئیم که از توابع کازرون است، پس ملاحظه عنوان کاف و الف و زای و راء یعنی کازرون نموده، در عنوان بلوکات جستجو کرده، کازرون را بیابیم، پس در ذیل کازرون در عنوان نون و واو و دال و الف و نون، «نودان» را خواهیم یافت و جهت و نسبت کازرون را به‌شیراز و جهت و نسبت «نودان» را به کازرون معلوم داریم.

و بباید دانست که بعضی از بلوکات فارس را با قصبه آن به‌یک نام گفته‌اند مانند بلوک جهرم و داراب و کازرون که قصبه آنها را نیز جهرم و داراب و کازرون گویند و بعضی دیگر چنین نباشد مانند بلوک کربال و سرودشت و صیمکان که قصبه کربال، «گاوکان»[۲] و قصبه سرودشت، «فتح آباد» و قصبه صیمکان، «دوزه»[۳] است و نیز بباید دانست که چون سردسیر و گرمسیر بعضی از بلوکات فارس چنان به‌هم نزدیک است که بعد از ساعتی می‌توان برف را ازکوهستان و لیمو و خرما را از بوستان در یک سفره، حاضر نمود، مانند شهر داراب وکوه قریه برفدان[۴] یا کوه دیش[۵] بوریحان کازرون و جلگاء فامور که میانه آنها دو فرسخ بیشتر نباشد و مانند این سردسیر و گرمسیر در مملکت فارس بسیار بود، پس لازم آمد که بیان مختصری از اسباب گرمی و سردی هوا شود تا این فارسنامه از این فایده، خالی نباشد.

پس گوئیم: هوای مجاور زمین، گرمی را از شعاع آفتاب گیرد و تأثیر شعاع اگر منوط به‌بلندی و پستی زمین و دوری و نزدیکی به کوه و پشته و دیوار نباشد، بر دو گونه بود: یکی آنکه خطهای شعاعی آفتاب که بر زمین افتد و منعکس شود اگر خط اصلی و خط انعکاسی چنان به‌هم پیوسته شوند که زاویه یعنی کنج در میانه آن دو خط نباشد[۶] گرمی آفتاب بیشتر و نورش روشن‌تر گردد که گویا خطی مضاعف است و در این وقت برای بلندیهای راسب[۷] سایه نباشد و دیگر آنکه میانه این دو خط زاویه باشد پس هرچه آفتاب به‌سمت‌الرأس بلد، نزدیکتر گردد، این زاویه تنگتر و گرمی آفتاب بیشتر شود تا آنکه به‌سمت‌الرأس رسد و هیچ زاویه نماند و از این است که گرمی آفتاب تابستان بیشتر از زمستان است با آنکه آفتاب در زمستان به‌زمین نزدیکتر است از تابستان. و این تفاوت در گرمی از کمی و زیادی عرض بلد بود یعنی دوری

---

۱. (بلوک: در لغت جائی را گویند که مشتمل است بر چندین قریه و ده). یادداشت مؤلف در حاشیه ص ۱، ج ۲. ناحیه‌ای شامل چند قریه و ده و دهستان، ج بلوکات. (معین)

۲. رک: فارسنامه ناصری، گفتار دوم، بلوک کربال.

۳. رک: فارسنامه ناصری، گفتار دوم، بلوک صیمکان.

۴. رک: فارسنامه ناصری: (داراب).

۵. در میانه بلوک کازرون و کوه‌مره شکفت است. فارسنامه ناصری، گفتار دوم، کوههای فارس.

۶. در متن: (نباشند).

۷. ته‌نشین‌شونده، ته‌نشین گردیده.

از خط استوا، چنانکه به‌این زودی می‌آید و تخیل خط شعاعی اصلی آفتاب و خط انعکاسی آن و زاویه میانهٔ این دو خط و نبودن زاویه، به انداختن شعاع آفتاب بر صفحهٔ آئینه با تبدیل اوضاع نگاه داشتن آن آسان گردد.

قسم دوم که گرمی آفتاب منوط به‌بلندی و پستی زمین و نزدیکی به کوه و پشته و دیوار است، بر این وجه باشد که زمین پست و گود، جمع می‌نماید خطهای شعاعی آفتاب را و زمین بلند مانند پشته آن خطها را پراکنده کند و از این است که تابستان بغداد و کاشان و قم و طهران، گرمتر از تابستان شیراز باشد برای آنکه زمین شیراز از صفحه دریا از آن شهرها بلندتر افتاده است یا آنکه عرض آنها یعنی دوری از خط استوا، بیشتر از عرض شیراز باشد و حکیم دانشور مهندس انگلیسی[1]، ارتفاع زمین فارس را از سطح دریا تا ایزدخواست بلکه تا طهران و جاهای دیگر ایران را در نقشه ایران، تشخیص داده، نوشته است: ارتفاع کازرون ۲۷۵۰ فوت[2] (مراد از فوت، فوت انگلیسی است که تقریباً معادل است با یک پای مرد متوسط‌القامه و تحقیقاً مساوی است با چهار گره و بیست‌وچهار جزء از سیصدوبیست‌وپنج جزء یک گره از شانزده گره یک ذرع شاه متعارف در این زمان در بیشتر از ممالک محروسه ایران.)، دشت ارجن ۶۵۰۰ فوت، شیراز ۵۰۰۰ فوت، تخت‌جمشید ۵۱۵۰، سرغاب ۶۱۰۰ ، ده‌بید ۷۷۰۰، آباده ۶۴۵۰، قمشه ۵۸۰۰، اصفهان ۵۱۰۰، قهرود ۸۷۵۰، کاشان ۳۷۰۰، قم ۳۳۰۰، طهران ۳۹۵۰.

پس زمین فارس گویا پشته‌ای است که یک جانب او دریای فارس و دیگر جانبش صحرای ایزدخواست آباده و آنچه در طول آن افتاده است و ده‌بید بر فراز آن پشته است و اگر کوه و دیوار در برابر آفتاب افتد، همه خطهای شعاعی و انعکاسی بر زمین مجاور آنها آمده آنجای را گرمتر کند و در مملکت فارس گرمسیری است که درخت نارجیل و تمرهندی و انبه را به‌نیکوئی پروراند مانند سوغستان عباسی[3] تا بندر نخیلو[4] از کنار دریا و سردسیری است که در شبهای اواخر تابستان و اوایل پائیز آبهای کم ایستاده، یخ بندد مانند خسروشیرین چهاردانگه[5] و درمیانه جاهائی است که درخت سردسیری مانند شلیل و گیلاس و درخت گرمسیری مانند نخل و نارنج در یک باغ بخوبی به‌عمل آورند مانند بلوک فسا و خفر و فیروزآباد و انواع حبوبات که در تمام ممالک محروسه ایران یافت شود در مملکت فارس بیشتر و بهتر و بالیده[6]تر گردد مگر نخود و عدس قزوین راکه مکرر به‌فارس آورده، زرع نموده‌اند، پس از دو سه سال از بالیدگی قزوینی کوچکتر گشته، به‌اندازهٔ نخود و عدس فارس شده است سبحان‌الذی یفعل

---

۱. در صفحه ۱۵ متن، نقشه مملکت پارس را ازکتاب (نقشه حکیم الکسندر کیث‌جونس‌تن) برداشته است و احتمالا از حکیم دانشور مهندس انگلیسی نیز مقصود اوست.

۲. واحد طول در انگلستان و آن معادل است با ۳۰۴۸/۰ متر و برابر با ۱۲ اینچ. (معین)

۳. یکی از پنج ناحیه بلوک عباسی. ر ك: فارسنامه، بلوکات فارس (ع).

٤. همان بندر نخلو است. از بنادر کوچک جنوب ایران در کناره خلیج‌فارس مقابل جزیره شعیب. (معین)

۵. خسروشیرین، از بلوکات سردسیر فارس است، که (در هفت فرسخ بیشتر میانه شمال و مغرب آسپاس است). همین کتاب.

٦. درمتن: (بایده).

فی ملکه مایشاء[1] اگر عنایت ملوکانه شاهنشاه مالک رقاب، سپهر قدر، قمر رکاب، خورشید روشن رای، جمشید ممالک‌آرای، آفتاب فلک اقتدار، سایه عطوفت آفریدگار، شهریار کامگار ناصرالدین‌شاه قاجار خلدالله ملکه[2]،شامل حال اهالی فارس گردد، درکار زندگانی محتاج به‌خوردنی و نوشیدنی و پوشیدنی از مملکتهای دیگر نشوند که گندم و برنج و گوشت و روغن و شکر و عسل و میوه‌های سردسیری و گرمسیری و هیزم و زغال و پنبه وکتان و پشم وکرک فارس از بیشتر جایها بهتر است بلکه مانند خرمای جهرم و آبلیموی فارس در جاهای دیگر نباشد و آبلیموی فارس تا دو سال در شیشه مانده، فاسد نگردد و از این‌روست که لیموی مسقط و عمان را خشک نمایند و آبلیمه‌ی شوشتر را رب سازند.

و از سال ۱۲۸۵ عمل خشخاشکاری و تریاک‌گیری از نواحی یزد سرایت به‌نیریز فارس نمود [و] به‌وسیله همسایگی، آن عمل را بیاموختند و در سال ۱۲۹۳ که سال اول فرمانروائی حضرت اشرف والا حاجی فرهادمیرزا معتمدالدوله ادام‌الله‌تعالی بقاه بود[3] در مملکت‌فارس قدغن و تأکید به‌اهالی فارس در کشتن خشخاش نمود بلکه التزام‌نامه گرفت و در پنج سال ایالت نواب معزی‌الیه در بلوك اصطهبانات و آباده و بهبهان و جهرم و حومه شیراز و داراب و فسا وکازرون و جایهای دیگر زراعت خشخاش و تریاك گرفتن رواج گرفته، منافع کلی به‌عموم مردم عاید گردید و از سال ۹۸ [۱۲] که رجوع امور دیوانی مملکت فارس به‌جناب جلالتمآب صاحبدیوان میرزافتح‌علی‌خان شیرازی گردید تأکید بلیغ در عمل تریاك فرمود و تاکنون رواج کلی یافته است.

و انواع جانوران در مملکت فارس فراوان است بعضی در همه‌جا و همه وقت یافت شود مانند کبک و تیهو وکبوترووشم[4] که به‌ترکی بلدرچین گویند و چکاوك و گنجشک و سرغ انجیر و بلبل باغی وکوهی و قراقوش[5] و چرغ[6] و شاهین و هما و دسیچه[7] وکلاغ‌سیاه بزرگ وکوچک و زاغی و زغن وکرکس و سردارخوار و جغد و بوم که آنرا بوف نیز گویند و این دو جانور در شب تاریک، جانوران دیگر را از آشیانه گرفته، طعمهٔ خود کنند و موش کور در بین‌الطلوعین و بین‌الغروبین، پشه را از هوا گرفته، قوت خود سازد و این جانور با اینکه پرنده است، بچه زاید و تخم نگذارد و علما گفته‌اند هر جانوری که پره‌گوش نداشته باشد،

---

۱. منزه است آنکه در پادشاهی خود هر چه را می‌خواهد انجام می‌دهد.

۲. خداوند پادشاهی او را جاودان داراد.

۳. رك: وقایع سال۱۲۹۳، در گفتار اول فارسنامه.

۴. در متن: (کبوتر ورشم)، (وشم) به‌نامهائی دیگر چون: پودنه، سمانی،کراك، گرگ، بدبدك نیز خوانده می‌شود (معین) ابوسلیك گفته است:

در جنب علو همتت چرخ — مانندهٔ وشم پیش چرغ است.

و واژهٔ (وشمگیر) به‌معنی گیرنده (وشم) است.

۵. همان قراسنقر است که سنقر سیاه رنگ با نوك خمیده و پنجه‌های با قدرت است. (معین).

۶. پرنده‌ای شکاری از راسته عقابها. (معین).

۷. با اول مضموم به‌معنی صعوه است:

چو موسیجه همه سر بر هواکش — چو دسیچه همه دم بر زمین زن

خاقانی. (جهانگیری).

تخم گذاشته، جوجه کند و مجرای بول و غایطش یکی باشد پس باید آن را کلیه و مثانه که دو عضو برای تمیز بول است، نباشد و مانند آهو و بز و پازن و میش و قوچ کوهی و خرگوش و شیر و پلنگ و یوز و کفتار و گرگ و سیاه‌گوش و شغال و خرس و روباه و گربه دشتی و خانگی و سگ و خوك و راسو که آنرا سوش‌خرما گویند و سمور و خارپشت کوچك و بزرگ که به‌جای موی بر بدن آن خارها رسته که در وقت هجوم دشمن خود را جمع کرده، چون بوته خاری شده، خارهای خود را در پوز و روی آن دشمن زند و گاهی خاری را از خود جدا نموده، بر بدن دشمن فرو کند و کوچك آن به‌اندازه گربه بود و بزرگ آن از سگ بزرگتر است و خارهای آن تا به‌اندازهٔ نیم ذرع شاه مانند تیری که بر سر آن پیکانی آهنین سخت و تیز و قبضه اول آن تیرها سیاه و براق و دویمی آنها سفید تا به‌آخر رسد و خارپشت بزرگ را در فارس «چوله» و در جای دیگر «سیخول» گویند و از جانورانی که همیشه و همه‌جا باشند سنگ‌پشت است که آنرا لاك‌پشت نیز گویند و انواع سوسمار[1] و چلپاسه و بزمچهٔ بزرگ و کوچك که پوستی خشن از سبزی و زردی و سرخی و سیاهی، آمیخته است دارد و گاهی بزمچه به‌بزرگی بزغاله دیده شده است و افعی و مارهای بزرگ و کوچك از شبری تا ده ذراع که از چهار ذرع شاه بیشتر است.

وقتی به‌مصاحبت نواب اشرف والا احتشام‌الدوله سلطان اویس‌میرزا یعنی معتمدالدوله‌ابن معتمدالدوله حاجی‌فرهادمیرزادام‌اقباله از صحرای جخونه که در دامنهٔ شمالی کوه نور کوه‌گیلویه است عبور می‌نمودم که افعی بزرگی از راه می‌گذشت و یکی از همراهان به‌گلوله تفنگ کمر او را شکست و این بنده از اسب پیاده گشته، چوبی را در دهان او فرو بردم چون دهان را باز نمود معلوم شد که کیسه‌ای پر از زهر سبز رنگی به‌سقف دهانش چسبیده که به‌اختیار و اندازه آن زهر را به‌جای دندان فرو برده خود در بدن حیوانات ریخته، باعث هلاك آنها گردد و چهار دندان نیش آن به‌اندازه ناخن باشه[2] یعنی قرخی بر چهار عضو به اندازه سر انگشت طفلی روئیده بود و آن اعضاء و ناخنها مانند انگشت آدمی به‌اختیار پس رفته، پیش می‌آید.

و جانورانی که در همه‌جا و همه‌وقت نباشند مانند کلنگ و هوبره[3] و مرغ سنگ‌خوار که آنرا به‌ترکی یاقریقره گویند و چاخرق[4] و مرغابی و قاز[5] و سار و سبزه‌قبا و هدهد و قمری، رحلة‌الشتاء‌والصیف کنند یعنی در تابستان به‌سردسیرات و زمستان به‌گرمسیرات آیند و لك‌لك

---

۱. در حاشیه فارسنامه این بیت مولانا آمده است:

آن رخی که تاب او بد ماهوار   شد به‌پیری همچو پشت سوسمار

مثنوی مولوی، چاپ نیکلسن، ۵/۹۶۸.

۲. (باشه) معرب (واشق) همریشه (باز) که به‌آن قرقی یا به‌اصطلاح مؤلف (قرخی) هم می‌گویند.

۳. پرنده‌ای است که آنرا به‌عربی (حباری) و به‌ترکی (توغدری) گویند. در تحفه حکیم مؤمن این نام (هوبر) آمده است. (رك: برهان قاطع و حاشیه مرحوم دکتر معین بر آن).

۴. در دهخدا: (چاخرق، چاخروق) در معین: قرقره، قطا، اسفرود، سنگ شکنک، سگ‌خواره، سنگ‌خور، سنگ‌خوار، اسفهرود: پرنده‌ای از راسته ماکیان که در لای بوته‌های گوناگون و خارها لانه می‌کند و از دانه‌های بذور مختلف تغذیه می‌کند.

۵. منظور (غاز) است.

و پرستوی سیاه و ابابیل سیاه در نزدیکی ماه حمل از دریای فارس آمده در تمامی این مملکت پراکنده گشته، تخم و جوجه گذارند و در ماه عقرب از دریا گذشته یکی باقی نماند و در فارس قسمی از پرستو و ابابیل است که پروبال آنها خاکستری مایل به سیاهی است و در تابستان در کوهستان سردسیر و زمستان در گرمسیرات و سواحل دریا باشند و باز و باشه در ماه میزان از جانب شمال به‌فارس آمده در کوهستان بلند تا ماه عقرب توقف کرده، از دریای فارس گذشته به‌جانب جنوب روند و در ماه حمل از دریا بازگشته، ماهی توقف کرده، عود به‌جانب شمال کنند و کلاغ ابلق و زاغی که دمی بلندتر از اندازه دارد و سر و گردن و دمش در نهایت سیاهی است و سینه و پشت آن سفید روشن است و به‌آموزگاری آموخته گردد و این دو قسم کلاغ از سرما و هوای معتدل به‌جانب گرمسیرات نروند و مرغ دراج در گرمسیری است که رودخانه آب شیرین و نیزار و مرغزار داشته باشد و از موغستان عباسی تا بندر کنگان از سواحل دریای فارس و از جانب خشکی از بلوك بشاگرد و رودان احمدی و جهانگیریه و ناحیه بیخه احشام از نواحی لارستان و بلوك علامرودشت و اسیر و گله‌دار تا قریه جم که درازای این نواحی از صد فرسخ بگذرد و پهنای آن نزدیک به‌بیست فرسخ رسد، در تمام صحرا و دامنهٔ کوه آنها مرغی است که آنرا کبکنجیر گویند و در نواحی دیگر فارس از گرمسیرات و سردسیرات این مرغ یافت نگشته است و نر آن در جثه و رنگ مانند ماده دراج است لیکن خالهای پر و بال این، مایل به‌سفیدی است و اطوار این مرغ از تخم و جوجه و روش و پرش و دانه و آب خوردن و با هم گله شدن مانند کبک باشد و گوشت آن از گوشت کبک و تیهو چرب‌تر و از گوشت دراج خشک‌تر است و این مرغ را «جیرفتی» نیز گویند برای آنکه در نواحی جیرفت کرمان که از گرمسیرات است فراوان باشد و در سال ۱۲۹۴ نواب‌اشرف والا احتشام‌الدوله، سلطان‌اویس‌میرزا دام‌اقباله ۵۷ مرغ کبکنجیر از نواحی گله‌دار گرفته، به‌صحرای بهباهان که هوایش مانند گله‌دار و رودخانه آب شیرین و مرغزارش بیشتر است آورده، رها فرمود و بعد از سالی اثری از آن مرغان دیده نگشت.

کبک دری، جثه آن به‌اندازهٔ قاز و مرغ خانگی بزرگی است و مخصوص باشد به کوه دنا که بلندتر از همه کوههای فارس است و گاهی پراکنده شده، در زمستانهای پربرف تا کوهستان بلوك بیضا و کام فیروز بیایند لیکن تخم و جوجه نگذاشته عود به کوه دنا کنند و از غرائب شکارها، کبک کوهستان صالحان از ناحیه بویراحمد کوه گیلویه است که ذکر آن در عنوان «صالحان»[۱] در این فارسنامه ناصری بیاید و شکار کیسه‌بند بوشهر است که در عنوان «ریشهر»[۲] بیاید.

و گورخر در دشت نیریز و هرات فارس و مروست و آباده و ابرقوه بسیار باشد و گور در فارسی دشت هموار را گویند.

و چون در این فارسنامه ناصری ذکری از عرض و طول و سمت قبلهٔ مسلمانان بلاد فارس و رسم نقشه و مسافت و فرسخ و میل و ذرع می‌شود، لازم آمد که بیان بعضی از مقدمات آنها کرده، چنین گویم: که به‌هرچه اشارت توان نمود، اگر در هیچ جانب قبول قسمت نکند

---

۱. ز توابع تل خسروی کوه‌گیلویه.

۲. از مضافات بوشهر در دشتستان.

نقطه باشد و اگر قبول قسمت در جانب درازی کند و بس **خط** بود و در درازی و پهنی و بس **سطح** و در درازی و پهنی و گودی **جسم** بود پس نقطه کناره خط است و خط کناره سطح و سطح کنارهٔ جسم.[۱]

و خط راست بود و گرد و جز این دو که از بسیاری به‌شماره درنیاید، و سطح، هموار باشد و گرد و جز این دو. و خط راست آن بود که اگر در جانب بینائی چشم افتد جز نقطه سر آن خط دیده نشود، چنانکه در امتحان راستی و کجی چیزها چنین کنند و سطح هموار آن باشد که هر خط راستی بدان سطح اندازند همه اجزای آن خط بر آن سطح افتد و خط گرد که آنرا خط پرگاری نیز گویند آن است که در میانش فرض نقطه توان کرد که هرچه خط راست از آن نقطه بر این خط گرد کشند همه برابر باشند و سطح هموارى که این خط گرد پرگاری او را فرا گرفته است، **دایره** باشد و گاهی همین خط پرگاری را دایره گویند و آن نقطه میان دایره را **مرکز دایره** و هریک از آن خطهای راست را **نیمه‌قطر دایره** گویند و خط راستی که از مرکز دایره گذشته و در دو جانب به کنار دایره رسیده آنرا **قطر دایره** گویند و البته دایره را به‌دو نیمه برابر کند و هر خط راستی که دایره را به‌دو پاره کند. خواه برابر یا نه آنرا **وتر دایره** گویند و هرچه را وتر از خط پرگاری جدا کند، آن را **قوس** گویند و سطحی را که قوسی و وتری آنرا فرا گرفته **قطعه دایره** باشد و هر دایره خواه عظیمه و خواه صغیره به ۳۶۰ قسم برابر کرده هر یکی را **درجه** گویند و اختیار این عدد برای آن است که همه کسور تسعه را یعنی شکسته‌های نه‌گانه را مانند نیمه و سه‌یک و چاریک تا نه‌یک مگر هفت‌یک را دارد.

مشهور است که از حضرت امیرالمؤمنین(ع) پرسیدند چه عددی است که همه کسور تسعه را دارد فرمودند: اضرب ایام سنتک فی ایام اسبوعک.[۲]

و هر درجه را به‌شصت قسم برابر کرده هر یکی را **دقیقه** و هر دقیقه را به‌شصت قسم برابر نموده هر یکی را **ثانیه** و هر ثانیه را به‌شصت قسم برابر کرده هر یکی را **ثالثه** گویند و همچنین تا هرچه حاجت افتد و اختیار این عدد برای آن است که دارای همه کسور جز هفت‌یک و هشت‌یک و نه‌یک باشد و نسبت قطر دایره به‌تمام محیط دایره مثل نسبت هفت است به‌بیست‌ودو. و اهل حساب برای سهولت عمل، قطر را ثلث دایره گفته‌اند و دو خط متوازی، خواه راست یا گرد باید دوری میان آن دو خط از جانب نزدیکتر در همه‌جا برابر باشد و دو سطح متوازی بر این قیاس بود.

---

۱. در مقدمات علمیه کتاب جام‌جم ترجمه و تالیف فرهاد میرزا معتمدالدوله که در سال ۱۲۷۲ به‌طبع رسیده است این مطالب به‌تفصیل مورد بحث قرار گرفته است و مؤلف بدین کتاب با نظری دقیق نگریسته و از آن سودها برده است.

۲. معنی جمله آن است که: ایام سالت را در روزهای هفته‌ات ضرب کن.

در حاشیه آمده است: (و این معما را به‌این مناسبت به‌نام غیاث گفته‌اند:

تصحیف قطر دایره گردد قرین اوج ——— گر ثور با مصحف جوزا شود قرین

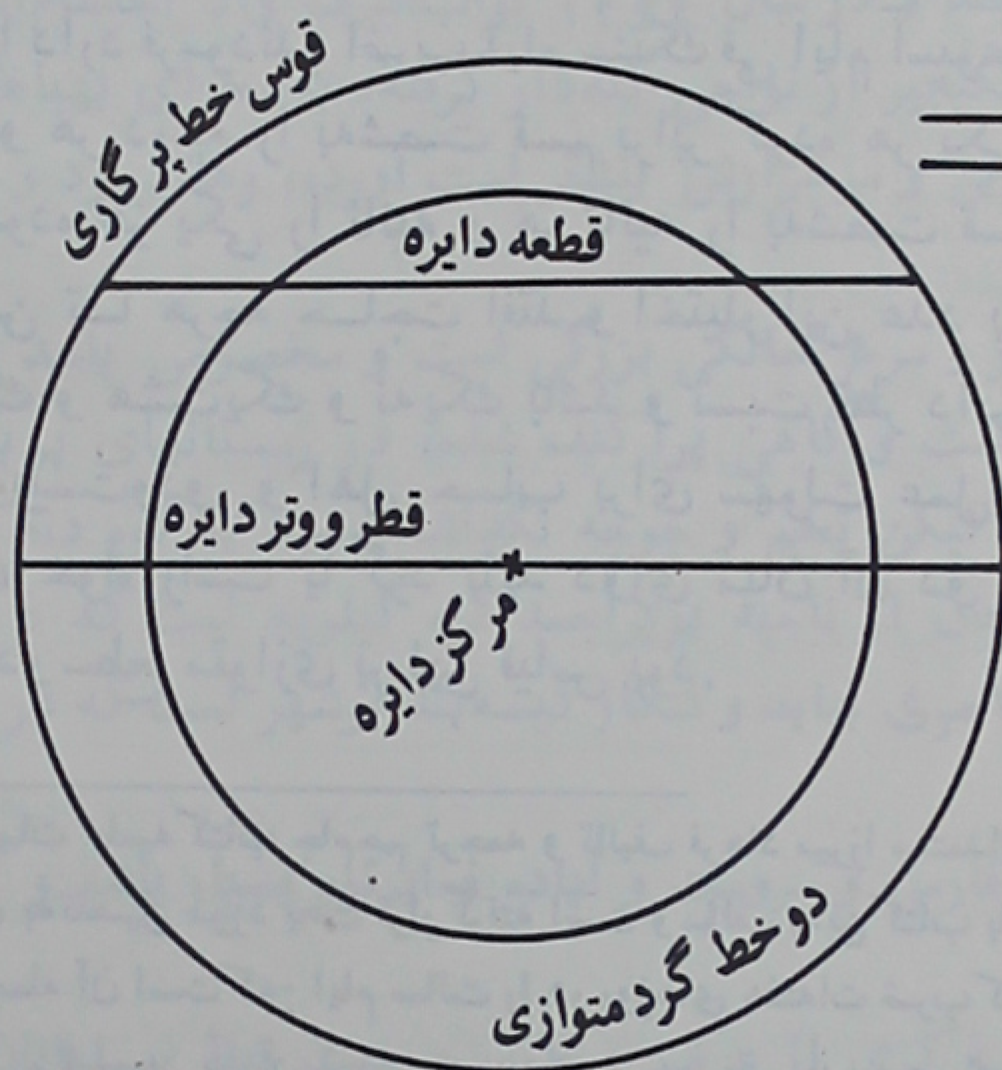
چون شماره دایره به‌حروف ابجدی دویست‌وبیست است که (دال) را چهار و (الف) یک تا آخر به‌همین قاعده شماریم و قطراین دایره به‌نسبت هفت‌به‌بیست‌ودو، (هفتاد) است که (عین) باشد و تصحیف(ع)، (غ) است و کلمه (اوج): (ده) است و (ده) را (ی) گویند و نشانه برج (ثور) در تقویم (ا) نویسند و نشانه جوزا (ب) و تصحیف (ب)،(ث) باشد).

زاویه: کنج را گویند و آن **مسطحه** باشد و **مجسمه**[۱]: پس اگر خطی بر خطی بود، کنج میانهٔ آن دو خط، زاویه مسطحه باشد، پس اگر این دو خط را از هم بگذرانی چهار کنج پیدا شود پس اگر همه با یکدیگر برابرند هر کنجی را زاویه **قائمه** گویند و هر یک از آن دو خط عمود بر یکدیگر باشند و اگر آن چهار کنج همه با یکدیگر برابر نباشند، فراخ را **منفرجه** و تنگ را **حاده** گویند و اگر به‌آن دو خط، خطی دیگر پیوندد، این خط را **وتر زاویه** و دو خط پیشین را **دو ضلع زاویه** گویند و اگر خواهیم خطی راست بر خطی راست عمود سازیم مقداری از این خط را به‌سه نقطه **ا**، **ب**، **ج** به‌دو قسم برابر کنیم، پس پایه پرگار را بر نقطه‌ای گذاشته به‌پایه دیگر بهر فتحه که خواهیم در جانب مقصود قوسی رسم کنیم، پس پایه پرگار را بر نقطه ج گذاشته به‌فتحه اول قوس دیگر در همان جانب رسم کنیم که با قوس اول تقاطع کند در نقطه **د** پس خطی که از نقطه **ب** به‌نقطه **د** رسد عمود بر خط مفروض باشد.

مثلث سطح هموارى است که سه خط آنرا فرا گرفته باشد و آن خطوط را **اضلاع مثلث** و هر دو ضلعی را که پیشتر اختیار کنند **دو ساق مثلث** و سیمین را **قاعده مثلث** گویند.

مربع: سطح هموارى است که چهار خط راست، همه برابر، او را فرا گیرند به‌شرطی که همهٔ زوایای آن قائمه باشند.

مستطیل: سطح هموارى است که چهار خط او را فرا گیرند به‌شرطی که دو خط برابر بلندتر از دو خط برابر دیگر باشد و باز، زوایا همه قائمه باشند و اگر هیچیک از اینها نباشد آنها را نامهای دیگر باشد.



و اگر وصل کنیم میانهٔ نقطه و خط پرگاری را به‌خطی راست به‌شرطی که آن نقطه و خط در یک سطح نباشد پس آن نقطه را به‌جا گذاشته، آن خط را بر گرد خط پرگاری بگردانیم

---

۱. رک: جام جم، ص ۵۲.

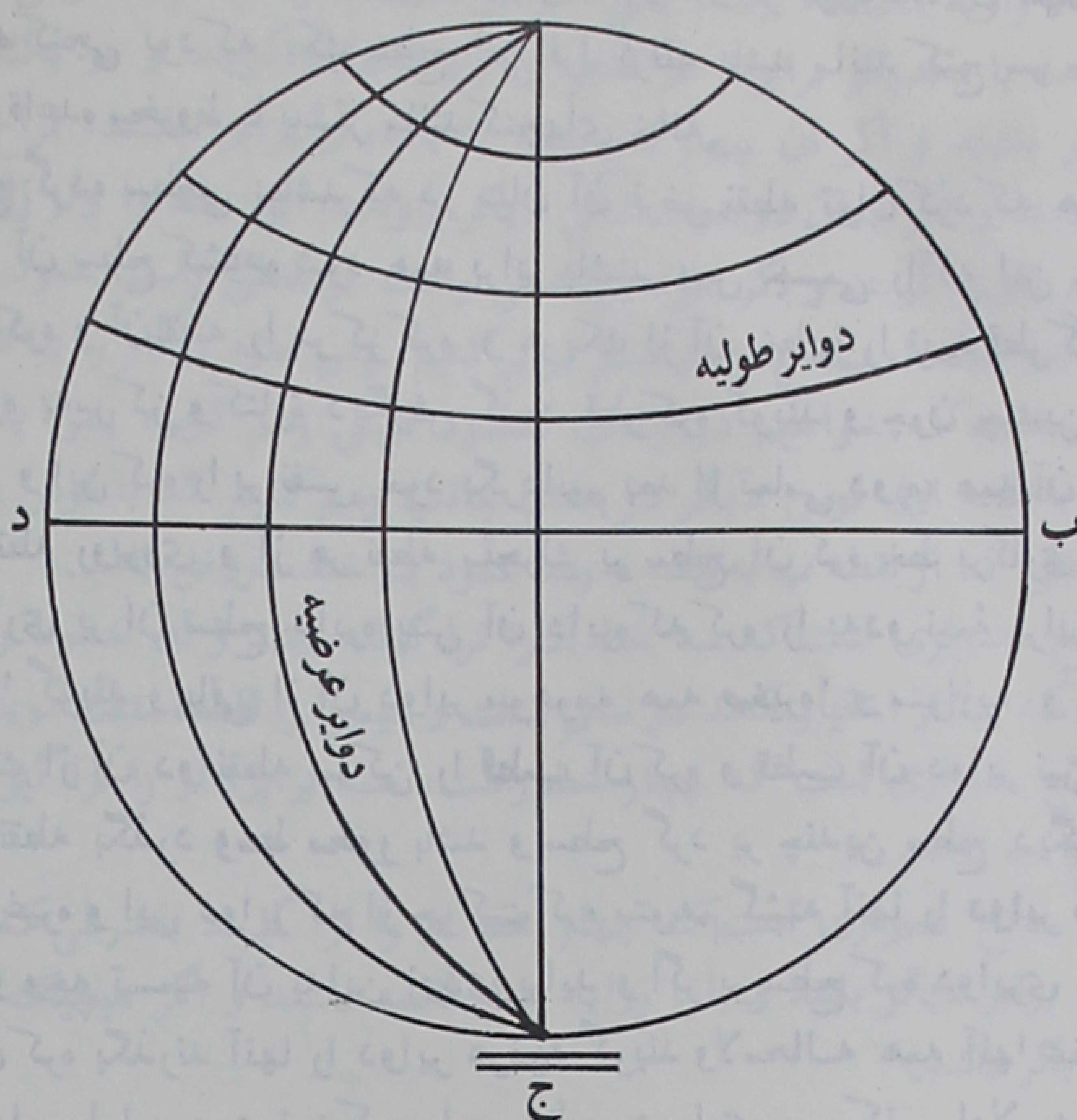
تا دوره تمام شود، سطحی پیدا گردد که آن را **مخروط** گویند و آن نقطه را **سر مخروط** گویند و آن دایره را **قاعده مخروط** و خط واصل میان سر مخروط و مرکز قاعده آن **سهم مخروط** باشد.
و **زاویه مجسمه** کنجی بود که یک سطح آنرا فرا گرفته باشد مانند کنج سر مخروط و یا دو سطح مثل کنج قاعده مخروط یا بیشتر مانند کنجهای خانه.

اما **سطح گرد**، سطحی باشد که در میان آن فرض نقطه توان کرد که هرچه خط راست از این نقطه بر آن سطح کشیده شود همه برابر باشند پس جسمی را که این سطح گرد او را فرا گرفته است **کره** و آن‌نقطه را **مرکز کره** و هریک از آن خطها را **نیمه قطر کره** و خط راستی که ازکناره کره به‌سرکز وکنارهٔ دیگرش گذرد **قطر کره** گویند و چون چندین نقطه بر سطح کره فرض کنیم و این کره را بر نفس خود بگردانیم بعد از تمامی دوره، همه آن نقطه‌ها حرکت کرده جز دو نقطه روبروی و از هر نقطه متحرك بر سطح آن کره خط پرگاری متوهم گردد و از هر خط پرگاری بر آن سطح دایره پس آن دایره که کره را به‌دو نیمهٔ برابر کند آنرا **دایرهٔ عظیمه و منطقه**[1] گویند و باقی از آن دوایر موهومه همه **صغیره**[2] و متوازیه و موازی با منطقه باشند و هر یک از آن دو نقطه ساکن را **قطب** آن کره و قطب آن دوایر نیز گویند و قطری که از آن دو نقطه بگذرد **وسط محور** باشد و سطح گرد بر چندین سطح دیگر گفته‌اند ،انند سطح مخروط وغیره و این دوایر که از حرکت کره متوهم گشته آنها را **دوایر طویله و مدارات یومیه گویند**[3] و وجه تسمیه آن به‌این زودی بیاید و اگر بر سطح کره دوایری متوهم شوند که از دو قطب آن کره بگذرند آنها را دوایر **عرضیه** گویند ولامحاله همه آنها عظیمه باشند پس اگر خواهیم دوایر طولیه و عرضیه کره را بر سطح هموارى رسم کنیم اولا به جای کره، دایره برکشیم و به‌جای منطقه ویک دایره عرضیه دو قطر برآن دایره رسم کنیم و البته درمرکز آن دایره زوایای قائمه پیدا شوند پس محیط دایره به‌این دو قطر چهار قوس برابر گردد پس در دو جانب قطری که به‌دو قطب پیوسته است **آ، ج** نویسیم و در دو جانب فطر دیگر **ب، د**.
پس هریک از این دو قطر را از دو جانب به‌وجه غیر مؤثر الی غیر نهایت اخراج کنیم، پس هریک از این چهار قوس را به هر شماره که خواهیم قسمت کنیم، پس خط **آ، ج** را از نقطه **آ** یا **ج** تا مرکز دایره‌به همان شماره قسمت کنیم پس بر مبادی اقسام محیطی و قطری نشانه‌ها گذاریم، پس نشانه‌های محیطی را به‌نشانه‌های قطری هریک به‌مناسبت شماره به‌خطهای راست غیرمؤثر وصل کنیم و از میان هر خطی عمودی اخراج کرده که از جانب **آ** یا **ج** در داخل دایره یا خارج خط **آ، ج** را تلاقی کند پس پایهٔ پرگار را بر مواقع تلاقی گذاشته پایه دیگر را بر مبدأ خط راستی که عمود را از آن اخراج کرده، گذاریم، پس به‌همین فتحه پرگار قوسی که بر آن دایره رسم کنیم به‌منزله قوسی از دایره طولی ازکره بود پس خط **ب، د** را از نقطه **ب** یا **د** تا مرکز دایره به‌هر شماره که خواهیم قسمت کنیم و بر مبادی اقسام نشانه‌ها گذاریم، و هریک از این نشانه‌ها را به‌نقطه **آ** یا **ج** به‌خطهای راست غیر مؤثر وصل کنیم و ازمیان هر یک از آن خطها عمودی اخراج کرده که ازجانب **ب** یا **د** داخل دایره یا خارج خط **ب، د** را تلاقی کند

---

۱. رك: جام جم، ص۵۳و۵۹، رك: غیاث‌اللغات و دهخدا.
۲. رك: جام جم، ص ۵۹.
۳. رك: جام جم، ص۶۱.

پس پایه پرگار را بر موقع تلاقی گذاشته پایه دیگر را بر مبادی اقسام خط **ب، د**، پس به همین



فتحه پرگار قوسی که بر این دایره رسم شود به‌منزله قوسی از دایره عرضیه آن کره باشد و بباید دانست که **مربع** را در علم حساب بر غیر از آنچه نگاشته شد گویند و آن بر این وجه است که هر عددی را در خودش ضرب کنند، آنچه را حاصل شود **مربع** و **مجذور** گویند و آن عدد را **جذر** گویند مانند ضرب ٤ در ٤ که حاصل از آن را یعنی ١٦ مربع و مجذور گویند و ٤ جذر آن مجذور باشد.

و **معنی ضرب** عددی در عددی پیدا کردن عددی دیگر است که نسبت یکی از آن دو عدد به‌سوی آن دیگر مثل نسبت واحد باشد به‌دیگر از آن دو عدد. مانند ضرب ٣ در ٤ که ١٢ پیدا می‌شود و نسبت ٣ به ١٢ چون نسبت واحد است به‌چهار یا نسبت چهار به‌دوازده چون نسبت واحد است به‌سه.

و **قسمت عددی** هر عددی، پیدا کردن عددی دیگر است که نسبت آن دیگر به‌واحد مانند نسبت عدد اول باشد به‌دویم و آن دیگر را خارج‌قسمت گویند مثل قسمت ١٢ بر ٤ که ٣ پیدا می‌شود و نسبت ٣ به‌واحد چون نسبت ١٢ است به‌٤ یا قسمت ١٢ بر ٣ که ٤ پیدا می‌شود و نسبت ٤ به‌واحد چون نسبت ١٢ است به‌٣. پس قسمت عکس ضرب باشد.

اما مسافت: به‌اعتقاد بیشتر از مسلمانان اندازهٔ ٨ فرسخ است و مسافت در لغت به‌معنی بعد است یعنی دوری دو نقطه بر سطحی از یکدیگر. پس کوتاهتر خطی که در میانه آن دو نقطه بر آن سطح افتد، مسافت میانهٔ آن دو نقطه باشد.

اما، میل[۱]**:** در پیش هرکس ۹۶۰۰۰ انگشت است که در پهنا به‌هم پیوندد ولیکن متقدمین هر میلی را ۳۰۰۰ ذراع و هر ذراعی را ۳۲ انگشت گرفته‌اند و متأخرین و اهل حدیث مسلمانی هر میلی را ۴۰۰۰ ذراع و هر ذراعی را ۲۴ انگشت گرفته‌اند و از این خلاف اختلافی در حقیقت معنی میل نشود چراکه چون ۹۶۰۰۰ را بر ۳۲ قسمت کنیم خارج‌قسمت ۳۰۰۰ شود و اگر بر ۲۴ قسمت کنیم خارج‌قسمت ۴۰۰۰ شود.

اما، ذراع: در کتاب **قاموس** از طرف مرفق تا سر انگشت میانی را فرموده و در کتابهای هیئت، هر ذراعی مقدار دو شبر و هر شبری را اندازه ۱۲ انگشت که در پهنا به‌هم پیوندند، دانسته‌اند و در مملکت فارس جز بهبهان قماش را به **ذرع شاه** اندازه‌کنند و آنرا از آهن یا چوب ساخته به‌۱۶ قسم برابر کرده هر یکی را گره و هر گرهی را به‌دو قسم برابر نموده هر یکی را **بهر** گویند و هر بهری را برابر ده **جو** که در پهنا به‌هم پیوندد گرفته‌اند.

اما، فرسخ: نزد متقدمین و اهل حدیث ۳ میل است و در کتاب **شرح لمعه دمشقی**، فرسخ شرعی را ۳ میل و هر میلی را ۴۰۰۰ ذراع و هر ذراعی را ۲۴ انگشت فرموده است مانند متأخرین.

و بباید دانست که مراد از فرسخ و میلی که در کتابهای هیئت و جغرافیا نوشته‌اند فرسخ و میلی است که از روش ستارگان دریافت کرده‌اند و هیچ ملاحظه پستی و بلندی وکجی و راستی مسافت در او نشده است و متقدمین از آنها ۲۲ فرسخ و دو تسع فرسخ را در برابر یک درجه از دایرهٔ عظیمه آسمانی که به‌سیصدوشصت درجه قسمت شود قرار داده‌اند و اهل جغرافیا ۲۰ فرسخ تمام را و در نقشه‌های انگلیس ۲۳ فرسخ تمام را و فرسخی دیگر است و آن مقدار روش اسبی میانه‌رو در یک ساعت از ۲۴ ساعت تمام یک شبانه روز است و آنرا **فرسخ کاروانی** گویند و این فرسخ به‌این قاعده باقی نمانده است و هرکسی به‌دلخواه خود جائی را سر فرسخ گفته است که گاهی مطابق با قاعدهٔ خود و مطابق با فرسخ اهل علم است مانند فرسخهای میانه‌شیراز و تخت‌جمشید که از نقشه نگارنده این **فارسنامه ناصری** دریافت می‌شود، ۱۰ فرسخ انگلیسی و نزدیک به ۱۰ فرسخ کاروانی است برای آنکه مسافت نزدیک به‌راستی و همواری است و اگرنه همیشه شماره فرسخهای کاروانی بیشتر از شماره فرسخهای اهل علم بود مانند فرسخهای میانه شیراز و بندر بوشهر که ۴۶ فرسخ کاروانی و ۳۸ فرسخ جغرافی است و فرسخی که در ذیل بلوکات فارس در این کتاب بیاید همان فرسخ کاروانی است که چشم‌داشت عموم مسافرین است و فرسخهای جغرافی میانه قصبات فارس را اهل علم از قاعده مقرره که به‌این نزدیکی بیاید[۱] از اختلاف عرض و طول آنها استنباط توانند نمود و چون شناختن عرض و طول بلاد و اقلیم آنها موقوف است بر دانستن چندین دایره عظیمه و صغیره که بر سطح کره زمین یا سطح فلک الافلاک تخیل گردد، پس گوئیم متقدمین از حکما و

---

۱. (واحد مسافت معرب milia: هزار گام. میل در روم قدیم برابر ۱۶۲۰ یارد انگلیسی و معادل ۱۴۸۲ متر فرانسوی است: معادل چهارهزار ذراع و ثلث فرسخ است (رساله مقداریه). نزد قدمای اهل هیئت میل مساوی ۳۰۰۰ذراع و در نزد متاخران معادل ۴۰۰۰ ذراع است و خلاف لفظی است زیرا آنان اتفاق دارند بر اینکه مقدار ۹۶۰۰۰اصبع (: انگشت) است به‌حسب اختلاف ایشان در فرسخ که آیا ۹۰۰۰ ذراع قدماست یا ۱۲۰۰۰ ذراع متاخران). (معین).

متأخرین و اهل اسلام به ۹ آسمان کلی قائل شده‌اند که هر یکی در جوف دیگری مانند پرده‌های پیاز باشد و آن که ۸ آسمان را فرا گرفته است فلک‌الافلاك است و این فلک‌الافلاك در هر شبانه‌روزی یک دوره و اندکی بیشتر از مشرق به‌مغرب تمام کند و این زیادتی برای حرکت خاصه آفتاب است در هر شبانروزی از مغرب به‌جانب مشرق و آفتاب و ستارگان دیگر را از مشرق به‌مغرب رساند و حرکت سایر آسمانها از مغرب به‌جانب مشرق باشد که در اوقات مختلفه هر یک دوره خود را تمام کند و از همه سریعتر حرکت آسمان ماه باشد که در ۲۸ روز و چیزی یک دوره خود را به‌سر رساند و از نقطه‌های مفروضه بر سطح فلک‌الافلاك بعد از تمامی دوره چندین دایره بر آن سطح مرتسم گردد مگر از دو نقطه دو قطب آن فلک که همیشه ساکن باشند و عظیمه آن‌دوایر یعنی منطقه فلک‌الافلاك را **دایرهٔ معدل‌النهار** گویند[۱] برای آنکه چون آفتاب به‌حرکت خاصه خود به‌محاذات این منطقه رسد مقدار شب در بیشتر از روی زمین برابر مقدار روز آن شب گردد مانند زمان رسیدن آفتاب به‌اول برج حمل و اول برج میزان. و دو نقطه ساکن بر سطح فلک‌الافلاك را **دو قطب معدل‌النهار** یکی شمالی و دیگری را جنوبی گویند و گویا هنگام گذاردن این دو نام وقت طلوع آفتاب بود که شخصی روبروی آفتاب ایستاده دست راست را به‌آفتاب دراز کرده، دست چپ را بیاویخت پس جانب دست چپ را **شمال** که به‌معنی چپ است گفتند و جانب پهلوئی را که دست را از آن برداشته به‌جانب آفتاب داشته بود **جنوب** گفتند و جنوب را از جنب به‌معنی پهلو گرفته‌اند و در کتاب لغت جنوب به‌معنی بادی که از جانب قطب جنوبی بیاید نیز گفته‌اند و از دوایر عظام منطقه زمین است که آنرا **خط استوا** گویند[۲] برای آنکه مقدار شب و مقدار روز در بلاد واقعه بر خط استوا در تمام سال مساوی است و معنی استوا نزدیک به‌معنی اعتدال است و خط استوا عظیمه‌ای بود متوهم بر سطح زمین داخل در سطح دایره معدل‌النهار. پس دو قطب آن محاذی دو قطب معدل‌النهار باشد و از دوایر عظام، **دایرهٔ افق**[۳] است و آن عظیمه‌ای باشد متوهم بر سطح فلک‌الافلاك که دو قطب آن بر دو جانب سر و پای آدمی بود لامحاله نیمه‌ای از آسمان را پیدا و نیمه‌ای را پنهان دارد و البته دایره افق دایره معدل‌النهار و خط استوا را در دو نقطه تلاقی کند: آنکه در جانب مشرق باشد نقطه مشرق و مشرق اعتدال و آنکه در جانب مغرب، نقطه مغرب و مغرب اعتدال گویند و خطی که این دو نقطه را به هم پیوندد خط مغرب و مشرق باشد[۴] و از دوایر عظام **دایرهٔ نصف‌النهار**[۵] است و آن عظیمه‌ای باشد بر سطح فلک‌الافلاك که از دو قطب معدل‌النهار و دو قطب افق گذشته، نیمه‌ای از آسمان را مشرقی و نیمه‌ای را مغربی کند و البته دایره افق را در دو نقطه تلاقی کند: آنکه در جانب شمال باشد **نقطه شمال** و آنکه در جانب جنوب بود **نقطه جنوب** باشد و خطی که این دو نقطه را به‌هم پیوندد **خط نصف‌النهار** بود و دو قطب دایرهٔ نصف‌النهار، دو نقطه مشرق و مغرب باشد و از دوایر عظام

---

۱. رك: جام جم، ص۵۸-۵۹، دهخدا: (د ـ داعی صغیر).

۲. رك: جام‌جم، ص ۶۰.

۳. رك: جام‌جم، ص ۶۰ و ۶۴.

۴. رك: جام جم، ص۶۲ و ۶۷.

۵. رك: کشاف اصطلاحات‌الفنون، دهخدا، غیاث.

دایره اول‌السموات است و آن عظیمه‌ای بود بر سطح فلک‌الافلاک که از دو قطب افق و دو قطب دایره نصف‌النهار گذشته، آسمان را به‌دو نیمه شمالی و جنوبی کند و دو قطب آن، دو نقطه شمال و جنوب است و آنرا **اول‌السموات** برای آن گویند که سمتهای بلاد را به‌این دایره تمیز توان داد و از دوایر عظام **دایره عرضیه** بر سطح زمین است و آن عظیمه‌ای بود بر سطح زمین، داخل در سطح دایره نصف‌النهار مانند دایره خط استوا که در سطح دایره معدل‌النهار است و دو قطب این دایرهٔ عرضیه همان دو نقطه مشرق و مغرب باشد و این دایره عرضیه و دایرهٔ اول‌السموات و دایرهٔ نصف‌النهار و دایره افق به‌اعتبار بیشتر شهرها متبدل شوند.

و از دوایر مشهوره **دوایر طولیه** است و آنها را **مدارات یومیه** نیز گویند[1] و آنها دوایری باشند بر سطح فلک‌الافلاک که از نقطه‌های مفروضه بر آن فلک بعد از تمامی یک دوره، مرتسم شوند، آنکه از همه بزرگتر باشد همان معدل‌النهار است و باقی آنها دوایر صغاری باشند که همه با یکدیگر متوازی و موازی دایره معدل‌النهار باشند و آنها را دوایر طولیه برای آن گویند که قوسهای طول بلاد را از این دوایر معلوم کنند و مدارات یومیه، برای آنکه از حرکت یومیه فلک‌الافلاک مرتسم شده‌اند و از دوایر طولیه، دوایر طولیه بر سطح زمین است که هر یک داخل در سطح دایره طولیه بر فلک‌الافلاک است و آنها دوایری باشند بر سطح زمین، همه متوازی و موازی با خط استوا و عظیمه آنها همان خط استواست.

اما عرض بلد: قوسی است[2] از دایرهٔ نصف‌النهار آن بلد میانه معدل‌النهار و قطب افق به‌شرطی که از ربع دایره زیاده نباشد یا قوسی است از همان نصف‌النهار میانه قطب معدل‌النهار و دایره افق باز به‌همان شرطی که از ربع زیاده نباشد و اگر گوئیم عرض بلد قوسی است از دایرهٔ عرضیه بر سطح زمین میانهٔ خط استوا و بلد به‌همان شرط هم، شاید. پس اگر خواهیم عرض بلدی را مانند شیراز بدانیم در ظهری که آفتاب در اول برج حمل یا میزان باشد، ارتفاع او را با اسطرلاب یا چیز دیگر معلوم داریم. پس مقدار ارتفاع، را از شماره نود درجه کم کنیم آنچه باقی بماند عرض شیراز باشد، برای آنکه نود درجه از دایرهٔ نصف‌النهار همیشه میانه قطب افق و دایره افق است و ارتفاع آفتاب در آن روز همان ارتفاع دایره معدل‌النهار باشد.

اما طول بلد: کوتاه‌تر قوسی است[3] از دایرهٔ معدل‌النهار میانه دایره نصف‌النهار بلد مفروض و نصف‌النهار موضعی معین مشرقی بلد مفروض یا مغربی آن و این دایره نصف‌النهار دویمی را مبدأ طول گویند و آن موضع را هر قومی جائی قرار داده‌اند، اهل یونان که بلادشان مغربی آبادی روی زمین است مبدأ طول را از جانب مغرب معموره گرفته گویند جزایر خالدات[4] است و بعد از آنکه آن جزایر را آب دریا فرا گرفت ساحل دریای آن جزائر را مبدأ طول دانستند، پس در کتابهای خود، گاهی گویند طول فلان بلد جزایری است و گاهی گویند ساحلی است و اهل چین و ترکستان که بلادشان مشرقی آبادی روی زمین است مبدأ طول را

---

۱. رک: جام جم، ص۶۱.
۲. رک: جام جم، ص۶۷.
۳. رک: جام جم، ص۶۸.
۴. مجمع‌الجزایری است در اقیانوس اطلس در شمال‌غربی افریقا، وسعت آن ۷۲۷۳ کیلومترمربع. (معین).

دایره نصف‌النهار گنگ دژ که مشرقی آبادی روی زمین است گرفته‌اند و انگلیس‌ها، مبدأ طول را دایره نصف‌النهار گری‌نیچ[۱] که رصدخانه انگلستان است قرار داده‌اند و زیانی در این اختلاف‌نباشد و للناس فیما یعشقون مذاهب[۲] و مبادی طول بلاد فارس در این کتاب **فارسنامه ناصری** همان **گری‌نیچ** رصدخانه را برای اشتهار آن قرار داد.

و بباید دانست که طول بلد به‌حسب واقع، کوتاه‌تر قوسی است از دایره طولیه بر سطح فلک‌الافلاک میانه قطب افق بلد و دایره نصف‌النهار مبدأ طول از جانب اقرب یا کوتاه‌تر قوسی است از دایره طولیه بر سطح زمین میانه نقطه‌ای از آن بلد، محاذی قطب افق و دایرهٔ عرضیه ارضی داخل در دایره نصف‌النهار بلد مبدأ طول پس لامحاله اندازه درجات دوایر طولیه بلاد مختلفه در عرض مختلف شود یعنی آنچه به‌دو قطب شمال و جنوب نزدیکتر گردد، کوتاه‌تر شود از آنچه درجات معدل‌النهار یا خط استواست به‌خلاف اندازه درجات دوایر عرضیه بلاد مختلفه از هر جانب که [باشد] همیشه به‌یک اندازه باشند چراکه همه دوایر عرضیه عظیمه‌اند مانند آنکه طول شهری در خط استوا، اگر ده درجه باشد، اندازه قوسی طولی آن در سطح کره زمین دویست‌وسی فرسخ است اگر مقدار یک درجه از دایره عظیمه فلکی را بر روی زمین بیست‌وسه فرسخ شماریم و شهری دیگر که عرض آن از خط استوا شصت درجه باشد و طول آن نیز ده درجه باشد، اندازه قوسی طولی آن صدوپانزده فرسخ خواهد بود و بیان این مطلب در این نزدیکی بیاید و از ملاحظه دایره **آ، ب، ج، د** سابقه که پاره‌ای از دوایر عرضیه و طولیه بر آن مرتسم گشت ظاهر گردد و برای تعیین اندازه یک درجه از هر دایره طولی از معدل‌النهار یا خط استوا تا دایره طولی عرض هشتادونه درجه از سیصدوشصت درجه تمام دایره نصف‌النهار یا دایره عرضیه بر سطح زمین هر قوسی جدولی را وضع کرده و در هر خانه از آن جدول، اندازه یک درجه از هر مداری را نوشته‌اند و قاعده دانستن این اختلاف را به‌برهان هندسی درکتابهای ریاضی مضبوط داشته‌اند و فاضل مدقق ملاعبدالعلی بیرجندی خراسانی[۳] درکتاب **حاشیه** خودبر **شرح چقمینی** در بیان اقالیم مقدمه و قاعده فرموده است که این **فارسنامه ناصری** را مجال ذکر آن نیست و حضرت اشرف والا معتمدالدوله حاجی‌فرهادمیرزا قاجار ادام‌الله‌بقاه در باب هیجدهم ازکتاب **جام‌جم** خود تفاوت درجات دوایر طولیه را به‌میل انگلیسی که هر ۶۹ میل تمام به‌اندازهٔ یک درجه از دایره خط استواست به‌نظم آورده، فرموده است[۴]:

---

۱. رک: جام جم، ص۶۹. گرینویچ Greenwich از شهرهای حومه لندن درکنار رود تایمزکه رصدخانه بزرگی دارد و نصف‌النهار مبدا از این شهر می‌گذرد وکشورهای دیگر ساعات شبانه‌روز را نسبت به‌این شهر می‌سنجند. (معین)

۲. و من مذهبی حب‌الدیار لاهلها و للناس فیما یعشقون مذاهب

امثال و حکم، ص ۱۸۹۵.

متاع کفر و دین بی‌مشتری‌نیست گروهی این گروهی آن پسندد (سنجر)

امثال و حکم، ص۱۳۹۸.

۳. منجم ایرانی متوفی به‌سال ۹۳۴ ه.ق است از آثارش علاوه بر حاشیه بر شرح چغمینی قاضی‌زاده، بیست‌باب در معرفت تقویم و شرح تذکره خواجه‌نصیرالدین طوسی و شرح مجسطی است. رک: فهرست اعلام التفهیم وکشف‌الظنون.

۴. رک: جام جم، ص۶۹.

در انگلند اهل ریاضی گرفته‌اند
از خط استوا چو[1] روی سوی هر دو قطب
در طول هر درج بشود کاسته ز میل
در عرض ده تفاوت چندان نمی‌کند
درعرض میم «بخ» بود و «سح» به‌عرض نون
درعین ثلث شصت‌ونه آری تو در حساب

با میل یک درج را اندر حساب سط
در طول اختلاف کند این شمر فقط
گویم به‌راستی که نیفتی تو در غلط
درکاف سه شماری و در عرض لام نط
در شصت نصف یک درج آمد بدین[2] نمط
زآن پس‌مرو که کشته‌شوی از یخ و سقط[3]

و در خاتمه جام‌جم، جدولی مرقوم فرموده که تفاوت میلها را به‌میل جغرافی از خط استوا تا عرض تسعین معلوم داشته است و همان جدول را برای سیمنت نقل نمایم و مخفی نماند که شصت میل جغرافی را در برابر یک درجه از دایره عظیمه فلکی دانسته‌اند و ۶۹ میل انگلیسی در برابر ۶۰ میل جغرافی است[4].

تفاوت ده درجه به‌ده درجه مدارات طولیه از خط استوا تا عرض ۷۰ درجه به‌اندازه میل انگلیسی

مقدار یک درجه از خط استوا	۶۹ میل ۲۳ فرسخ
مقدار یک درجه از دایره طولی عرض ۱۰ درجه	تا ۱ درجه از خط استوا چندان تفاوتی نکند
مقدار یک درجه از دایره طولی عرض ۲۰ درجه	۶۵میل ۲۱فرسخ و۲میل
مقدار یک درجه از دایره طولی عرض ۳۰ درجه	۵۹ میل ۱۹ فرسخ و۲ میل
مقدار یک درجه از دایره طولی عرض ۴۰ درجه	۵۳ میل ۱۷ فرسخ و ۲ میل
مقدار یک درجه از دایره طولی عرض ۵۰ درجه	۴۸ میل ۱۶ فرسخ
مقدار یک درجه از دایره طولی عرض ۶۰ درجه	۳۴میل ونصف ۱۱/۵ فرسخ
مقدار یک درجه از دایره طولی عرض ۷۰ درجه	۲۳ میل ۷ فرسخ و۲میل

و اگر خواهیم طول بلدی را از جزایر خالدات یا گنگ دژ یاگری‌نیچ مانند شهر شیراز را بدانیم چون خسوفی یعنی ماه‌گرفتگی[5] فوق‌الاصل اتفاق افتد، ملاحظه کنیم که ابتدای خسوف یا ابتدای انجلا یعنی بازشدن ماه در چندم ساعت و چندم دقیقه از شب شیراز گذشته،

۱. درمتن: (چه).
۲. درمتن: (برین).
۳. رک: به‌جدول تفاوت ده‌درجه به‌ده‌درجه مدارات در زیر همین مبحث.
۴. رک: ص۶۷ و ۷۶، جام جم و ص۵۸۸ تا ۶۲۱ همان کتاب.
۵. درمتن: (گرفتنی).

جدول تفاوت درجات طول به‌میل جغرافی

درجات عرض	میل جغرافی	صدم میل	درجات عرض	میل جغرافی	صدم میل	درجات عرض	میل جغرافی	صدم میل
۱	۵۹	۹۶	۳۱	۵۱	۴۳	۶۱	۲۹	۴
۲	۵۹	۹۴	۳۲	۵۰	۸۸	۶۲	۲۸	۱۷
۳	۵۹	۹۲	۳۳	۵۰	۳۲	۶۳	۲۷	۲۴
۴	۵۹	۸۶	۳۴	۴۹	۷۴	۶۴	۲۶	۳۰
۵	۵۹	۷۷	۳۵	۴۹	۱۵	۶۵	۲۵	۳۶
۶	۵۹	۶۷	۳۶	۴۸	۵۴	۶۶	۲۴	۴۱
۷	۵۹	۵۶	۳۷	۴۷	۹۲	۶۷	۲۳	۴۵
۸	۵۹	۴۰	۳۸	۴۷	۲۸	۶۸	۲۲	۴۸
۹	۵۹	۲۰	۳۹	۴۶	۶۲	۶۹	۲۱	۵۱
۱۰	۵۹	۸	۴۰	۴۶	۰۰	۷۰	۲۰	۵۲
۱۱	۵۸	۸۹	۴۱	۴۵	۲۸	۷۱	۱۹	۵۴
۱۲	۵۸	۶۸	۴۲	۴۴	۹۵	۷۲	۱۸	۵۵
۱۳	۵۸	۴۶	۴۳	۴۳	۸۸	۷۳	۱۷	۵۴
۱۴	۵۸	۲۲	۴۴	۴۳	۱۶	۷۴	۱۶	۵۳
۱۵	۵۸	۰۰	۴۵	۴۲	۴۳	۷۵	۱۵	۵۲
۱۶	۵۷	۶۰	۴۶	۴۱	۶۸	۷۶	۱۴	۵۱
۱۷	۵۷	۳۰	۴۷	۴۱	۰۰	۷۷	۱۳	۵۰
۱۸	۵۷	۴	۴۸	۴۰	۱۵	۷۸	۱۲	۴۸
۱۹	۵۶	۷۳	۴۹	۳۹	۳۶	۷۹	۱۱	۴۵
۲۰	۵۶	۳۸	۵۰	۳۸	۵۷	۸۰	۱۰	۴۲
۲۱	۵۶	۰۰	۵۱	۳۷	۷۲	۸۱	۹	۳۸
۲۲	۵۵	۶۳	۵۲	۳۷	۰۰	۸۲	۸	۳۵
۲۳	۵۵	۲۳	۵۳	۳۶	۱۸	۸۳	۷	۳۲
۲۴	۵۴	۸۱	۵۴	۳۵	۲۶	۸۴	۶	۲۸
۲۵	۵۴	۳۸	۵۵	۳۴	۴۱	۸۵	۵	۲۳
۲۶	۵۴	۰۰	۵۶	۳۳	۵۵	۸۶	۴	۱۸
۲۷	۵۳	۴۴	۵۷	۳۲	۶۷	۸۷	۳	۱۴
۲۸	۵۳	۰۰	۵۸	۳۱	۷۹	۸۸	۲	۹
۲۹	۵۲	۴۸	۵۹	۳۰	۹۰	۸۹	۱	۵
۳۰	۵۱	۹۶	۶۰	۳۰	۰۰	۹۰	۰۰	۰

اتفاق افتاد، پس این ساعت و دقیقه را مضبوط[1] کنیم، پس رجوع به‌دفتر تقویم کرده که در فلان بلد معلوم‌الطول، در چه ساعت و چه دقیقه ابتدای خسوف یا انجلا بوده‌است، آنچه باشد نگاه داریم پس تفاوت میان ساعات و دقایق شیراز و ساعات و دقایق آن بلد را گرفته، هر ساعتی را ۱۵ درجه و هر ٤ دقیقه را یک درجه از دایره طولیه شمرده، آنچه باشد بر طول بلد معلوم‌الطول بیفزائیم اگر آن بلد میانهٔ شیراز و مبدأ طول باشد و مجموع درجات، طول شیراز بود و الا کم کنیم و باقیمانده طول شیراز شود.

به‌وجهی آسان‌تر آنکه: ساعات و دقایق میانهٔ ظهر مبدأ طول یا بلد معلوم‌الطول و بلد مفروض را به‌خبر تلگرافی معلوم داریم باز به‌همان قاعده ساعتی را ۱۵ درجه و ٤ دقیقه را [یک] درجه شماریم و به‌قاعدهٔ سابقه، طول بلد را معلوم نمائیم و هر ساعتی را ۱۵ درجه و هر ٤ دقیقه را [یک] درجه شمردن برای آن است که تمام دایره طولیه ۳٦۰ درجه است و تمام شب و روز ۲٤ ساعت و هر ساعتی ٦۰ دقیقه زمانی است و چون ۳٦۰ را بر ۲٤ قسمت کنیم همان شود که گفتیم و در این عمل فرقی میان بلاد قلیل‌العرض و کثیرالعرض نباشد، برای آنکه همه دوایر طولیه متوازیند و انقسام یک دایره از این دوایر طولیه به‌دوایر نصف‌النهارهای بلاد مختلفةالعرض به‌اقسام متساویه یا مختلفه مستلزم انقسام همه دوائر طولیه است به‌همان اقسام چنانکه واضح است و از این جا ظاهر گردد که چراطول بلاد را قوسی از دایره‌معدل‌النهار گرفته‌اند با آنکه دوایر طولیه بلاد مختلفةالعرض هر یک غیر از دیگری بود.

اما معرفت سمت قبلهٔ مسلمانان یعنی نقطه‌ای از دایره افق که اگر نمازگزار[2] روی خود را به‌آن نقطه بدارد، روی او به‌سمت مکه معظمه باشد و علما اتمام این عمل را به‌**دایرهٔ هندیه** کنند[3] و وضع آن بر این وجه است که زمینی را به‌هر اندازه خواهند به‌گونیای بنائی هموار سازند که اگر چیزی روان مانند زیبق و آب را در میان آن ریخته از جای خود به‌یک جانب نرود پس دو دایره به‌یک مرکز بر آن زمین رسم کنند چه آهنی یا چوب سنگینی را مخروطی ساخته که قاعده آن با دایره داخلی برابر شود پس قاعدهٔ مخروط را بر دایرهٔ داخلی منطبق کرده که سهم مخروط عمود بر سطح دایره باشد و امتحان آن بر این وجه است که از سه جانب از جوانب اربعه از محیط دایره تا سر مخروط را اندازه کنند. اگر در همه‌جا برابر بود آن سهم عمود بر این دایره باشد و گفته‌اند باید بلندی سهم مخروط چهاریک قطر دایرهٔ بزرگ باشد تا سایه مخروط به‌آسانی قبل از ظهر به‌کنارهٔ دایره بزرگ رسد و این مخروط را **شاخص** و «مقیاس ظل» نیز گویند که سایه را چنانکه بیاید به‌آن شناسند، پس در پیش از ظهر مواظب رسیدن سر سایهٔ شاخص به‌محیط دایره بزرگ باید بود که بعد از وصول موضع تلاقی را نشان کنند و بعد از ظهر همین روز باز مواظب رسیدن سرسایهٔ شاخص به‌کناره آن دایره شوند و بعد از وصول باز موضع تلاقی را نشان کنند پس قوس میان آن دو نشان را در جانب شمال یا جنوب به‌دو نیمه برابر کنند و از میان دو نیمه آن قوس، خطی راست به‌مرکز دایره کشند تا از کنارهٔ دیگرش بگذرد و این خط را خط نصف‌النهار گویند و همیشه در مملکت فارس در وقت

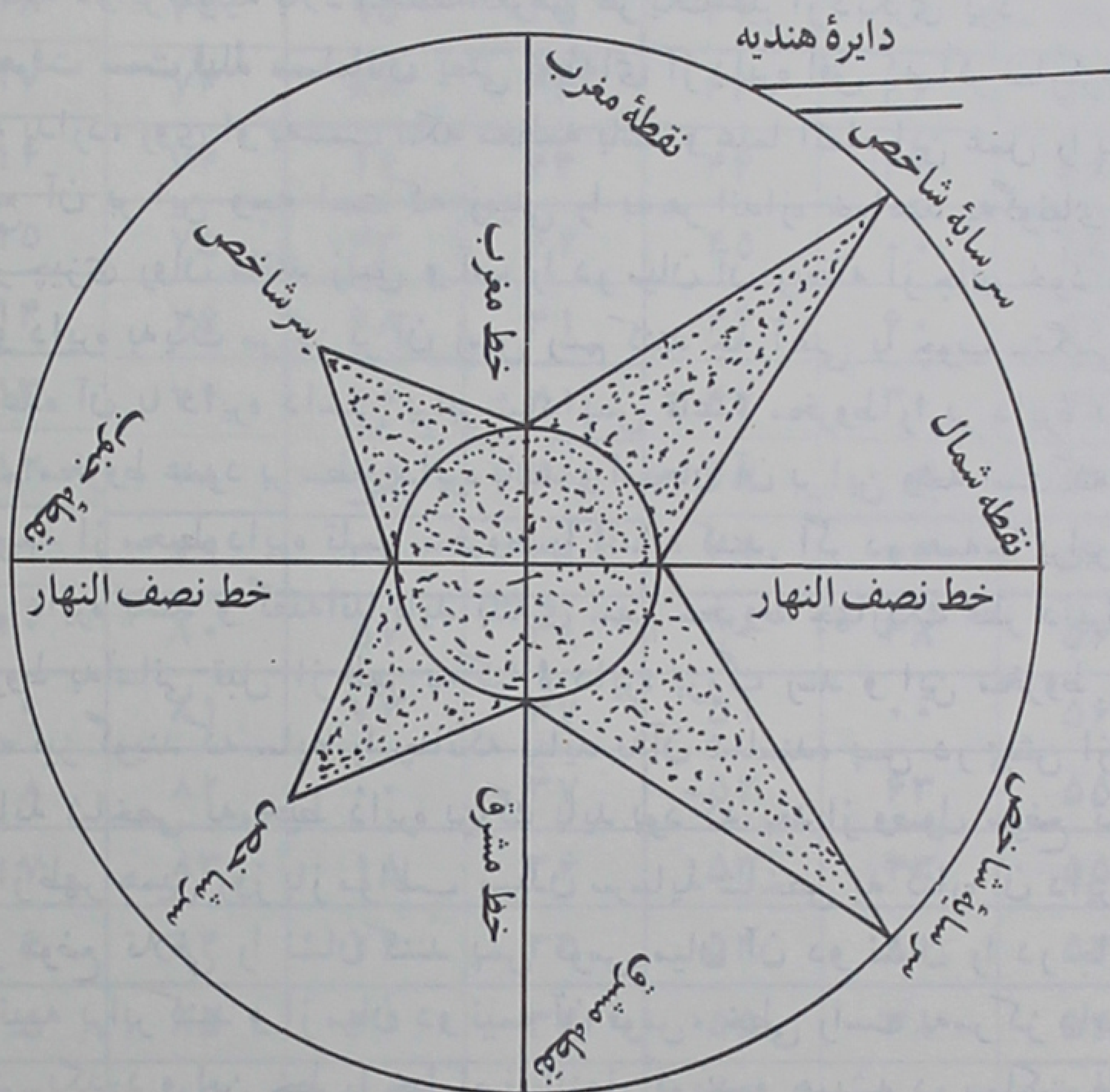
---

۱. در متن: (مظبوط).

۲. در متن: (نمازگذار).

۳. دایره هندیه: صفحه‌ای که در روی آن تعیین ساعات نمایند. (معین).

ظهر سایهٔ شاخص، در جانب شمال با این خط منطبق باشند و دو سر این خط را نقطه شمال و نقطه جنوب گویند و این عمل در وقتی که آفتاب در اول برج سرطان بود به‌تحقیق نزدیکتر شود، برای آنکه آفتاب از وقت طلوع تا وقت غروب نزدیک است که‌از یک مدار یوسی بیرون نرود چراکه آفتاب در این وقت به‌حرکت خاصهٔ خود در نهایت کندی‌باشد و اگر این عمل را در روزی که آفتاب در ظهر آن روز به‌اول برج سرطان رسد به‌انجام رسانند مطابق با واقع گردد، برای آنکه آفتاب در چنین روزی، تحقیقاً در وقت طلوع و غروب بر یک مدار باشد، پس قوس میان دو نقطه شمال و جنوب را به‌دو نیمه برابر کنند و بر منتصف آن نشان گذارند، پس خط راستی را از این نشان از مرکز دایره گذرانیده تا به کناره دیگر دایره رسد و این خط به‌منزله خط مشرق و مغرب باشد و دو سر این خط را دو نقطه مشرق و مغرب گویند، پس آن دایره به‌این دو خط به‌چهار قسم برابر شود و هریکی را به‌نود قسم برابر کنند و این دایره را «هندیه» برای‌آن‌گویند که مخترع آن‌حکمای هندبوده‌اند ومقصود ازشناختن چهارنقطه شمال‌وجنوب‌ومشرق ومغرب از افق‌است وبعد ازشناختن‌دایره هندیه برای معرفت سمت قبله‌گوئیم که عرض‌مکه ازخط استوا ۲۱ درجه و ۳۶ دقیقه و طول مکه معظمه از گری‌نیچ رصدخانه انگلستان چهل‌درجه وپانزده دقیقه[1] است پس عرض‌وطول بلدی که سمت قبله او را خواهیم یا بیشتر از مکه است یا کمتر یا عرضش برابر وطولش بیشتر یا کمتر یا عرضش بیشتر [و] طولش برابر یا کمتر یا عرضش کمتر [و]



۱. در جام جم: ص۶۱۶، چهل‌درجه و ده‌دقیقه. رک: نزهة‌القلوب، ص۱.

۲. در جام جم، ص۶۰۶: ۲۹ درجه و ۳۷ دقیقه عرض و ۵۲ درجه و ۴۰ دقیقه طول. در آثارالعجم همانند جام‌جم است. رک: ص ۴۲۴، مرحوم فرصت انحراف قبله شیراز را از نقطهٔ جنوب به‌جانب مغرب ۵۳ درجه و ۱۸ دقیقه و اطول روزهای شیراز را از ۱۴ ساعت چند دقیقه کمتر می‌داند. (همانجا).

طولش برابر یا بیشتر و از این هشت قسم بیشتر نباشد برای آنکه قسم نهم آن است که در عرض و طول با مکه برابر بود و این بلد همان مکه معظمه خواهد بود و برای سهولت تخیل گوئیم نسبت عرض مکه با بلدی از سه قسم بیش‌نباشد: برابر و بیشتر وکمتر و همچنین نسبت طول مکه با آن بلد. چون سه قسم عرض را ضرب در سه قسم طول کنند نه قسم حاصل شود که یکی را صورت خارجی نباشد پس به‌فرض اول مانند شهر شیراز حفت‌بالنصر والافراز که عرض آن از خط استوا ۲۹ درجه و ۳۶ دقیقه و طول آن از گری‌نیچ ۵۲ درجه و ۴۳ دقیقه و چون زیادتی عرض شیراز بر عرض مکه معظمه ۸ درجه است، پس از نقطه مغرب دایره هندیه به‌جانب جنوب ۸ درجه را شمرده، بهرجا که رسد نشان گذاریم و از نقطه مشرق آن دایره به‌جانب جنوب به‌همان شماره به‌هرجا که رسد نشان گذاریم پس نشان مغربی را به‌نشان مشرقی به‌خط راستی وصل کنیم و چون زیادتی طول شیراز بر طول مکه معظمه ۱۲ درجه و ۲۸ دقیقه است پس از نقطه جنوب به‌جانب مغرب ۱۲ درجه و ۲۸ دقیقه شمرده به‌هرجا که رسد نشان‌کنیم پس از نقطه شمال به‌جانب مغرب باز ۱۲ درجه و ۲۸ دقیقه شمرده نشان کنیم و این دو نشان را به‌خطی راست وصل کنیم و خط مشرقی و مغربی و خط جنوبی و شمالی را در یک نقطه تقاطع کند، پس از مرکز دایره هندیه خطی راست به‌موضع تقاطع کشیده تا به‌کنارهٔ دایره منتهی گردد و این خط، خط سمت مکه معظمه باشد برای آنکه این دایره هندیه به‌منزله افق شیراز است و خط مشرق و مغرب آن به‌منزله فصل مشترك میان افق و دایره اول‌السموات و خط واصل میان دو نشان مشرقی و مغربی به‌منزله فصل مشترك میان دایره افق و دایره صغیره موازیه با اول‌السموات که دوری این صغیره از اول‌السموات به‌قدر تفاوت مابین عرض مکه معظمه و عرض شیراز است و خط شمال و جنوب در این دایره به‌منزلهٔ فصل مشترك میان افق و دایرهٔ نصف‌النهار است و خط واصل میانه دو نشان شمالی و جنوبی به‌منزله فصل مشترك میان افق و دایره صغیره موازیه با نصف‌النهار که دوری این صغیره از نصف‌النهار به‌قدر تفاوت میانه طول مکه معظمه و طول شیراز است و درجات قوسی که از دایره افق میانه نقطه جنوب و خط سمت مکه افتد انحراف قبله شیراز باشد از نقطه جنوب ۵۶ درجه و ۴۶ دقیقه[۱] و اگر عرض و طول بلد، کمتر از عرض و طول مکه معظمه باشد، معلوم است که سمت قبله آن شمالی و مشرقی بود مانند آنکه عرض آن بلد ۱۱ درجه و ۳۶ دقیقه باشد و طول آن ۳۰ درجه و ۴۵ دقیقه باشد پس میان عرض و طول هر یک ۱۰ درجه است پس از نقطه مشرق به‌جانب شمال ۱۰ درجه شمرده، به‌هرجا رسد نشان‌کنیم پس از نقطه مغرب به‌جانب شمال ۱۰ درجه شمرده به‌هر جا رسید نشان کنیم و میان آن دو نشان را خطی راست برکشیم، پس از نقطه شمال به‌جانب مشرق ۱۰ درجه شمرده نشان‌کنیم و همچنین از نقطه جنوب به‌جانب مشرق، پس میان این دو نشان را به‌خطی راست وصل کنیم و لامحاله این دو خط راست تقاطع کنند پس از مرکز دایره، خطی به‌موضع تقاطع کشیده تا به‌کناره رسد و این خط، خط سمت مکه معظمه باشد و باقی اقسام هشتگانه، بر این دو فرض قیاس توانیم نمود.

اما بیان اقالیم: بر این وجه است که‌گوئیم اهل علم، آبادی روی زمین را از روزگارهای پیش به‌هفت بهرکرده هر بهری را اقلیمی گفته‌اند و اقلیم را از قلم گرفته به‌معنی جدا کردن

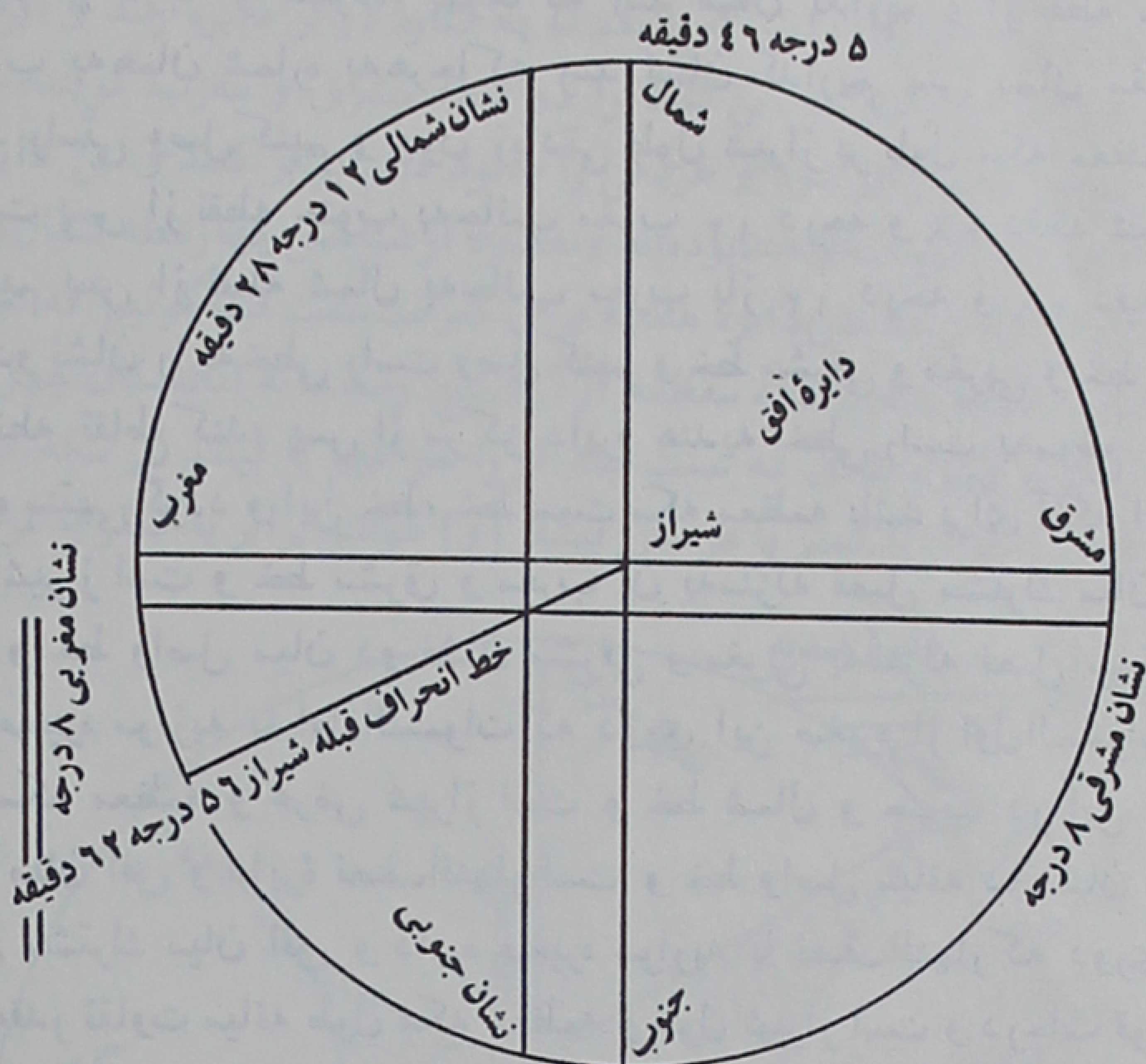
---

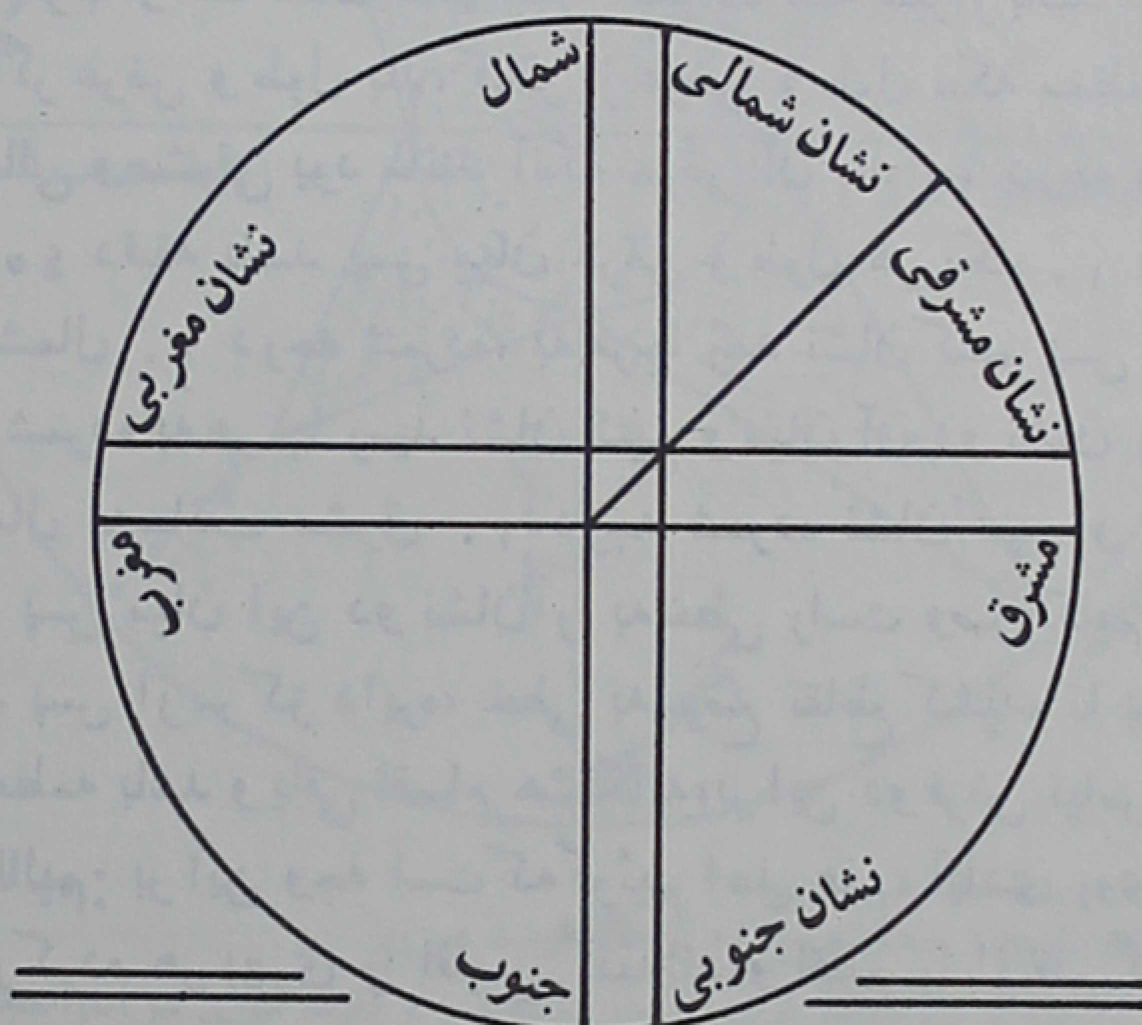
۱. در نقشه مربوط به‌این قسمت در متن ۶۴ دقیقه نوشته شده است که غلط است.

است و تفاوت هر اقلیمی را با اقلیمی دیگر به‌زیادتی نیم ساعت بر درازترین روزی از سال آن دیگر قرار داده‌اند[1] مثل آنکه:

ابتدای **اقلیم اول** را جائی گرفته‌اند که درازترین روز آن در سال ۱۲ ساعت و ٤٥ دقیقه باشد و عرض آن ۱۲ درجه و ٤٠ دقیقه از خط استوا خواهد بود.

و ابتدای **اقلیم دوم** را جائی گرفته‌اند که درازترین روز آن در سال ۱۳ ساعت و ربع ساعت شود و عرضش ۲۰ درجه و ۲۷ دقیقه بود.





۱. رك: جام جم، ص۷٥.

و ابتدای **اقلیم سوم** جائی است که درازی روزش به ۱۳ ساعت و ٤٥ دقیقه رسد و عرض آن ۲۷ درجه و ۳۰ دقیقه باشد.

و ابتدای **اقلیم چهارم** جائی است که درازی روز آن به ۱٤ ساعت و ۱٥ دقیقه رسد و عرضش ۳۳ درجه و ۳۷ دقیقه باشد.

و ابتدای **اقلیم پنجم** جائی باشد که درازترین روزش [به] ۱٤ ساعت و ٤٥ دقیقه برسد و عرضش ۳۸ درجه و ٥٤ دقیقه بود.

و ابتدای **اقلیم ششم** آنجاست که درازترین روزش به ۱٥ ساعت و ۱٥ دقیقه رسد و عرضش ٤۳ درجه و ۲۲ دقیقه باشد.

و ابتدای **اقلیم هفتم** جائی بود که درازی روزش به ۱٥ ساعت و ٤٥ دقیقه رسد و عرضش ٤۷ درجه و ۱۲ دقیقه باشد.[1]

پس از خط استوا تا جائی که عرضش ۱۲ درجه و ٤٠ دقیقه است برای کمی آبادی از شدت گرمی هوا به‌سبب بودن آفتاب یا در سمت‌الرأس یا نزدیک به‌سمت‌الرأس از هفت اقلیم نشمرده‌اند و بعد از عرض ٤۷ درجه و ۱۲ دقیقه، برای کمی آبادی از شدت سردی هوا نسبت دوری آفتاب از سمت‌الرأس آنجا تا عرض تسعین که قطب شمالی در جانب سمت‌الرأس آن است همه را جزء اقلیم هفتم شمرده‌اند و وجه قسمت معموره از زمین را به‌هفت بهر، بعضی گفته‌اند: پادشاهی بود و هفت پسر داشته هربهری را به‌پسری داد و بعضی گفته‌اند برای آنکه هر اقلیمی را ستاره‌ای از سبعه سیاره تربیت کند آن اقلیم را به‌آن ستاره نسبت دهند[2]، چنانکه گفته‌اند:

اقلیم اول منسوب به‌زحل است و دویم مشتری و سیم مریخ و چهارم به‌آفتاب و پنجم به‌زهره و ششم به‌عطارد و هفتم به‌ماه. و حضرت اشرف والا، حاجی‌فرهادمیرزا قاجار، معتمدالدوله ادام‌الله‌بقاه درکتاب **جام‌جم** خود به‌کلک مشکین رقم فرموده است[3] که در انگلستان روی زمین را به‌سی اقلیم قسمت کرده‌اند، ابتدای آنها را از عرض ۸ درجه و ۳٤ دقیقه گرفته‌اند و تا اقلیم بیست‌وچهارم که عرضش ٦٦ درجه و ۳۲ دقیقه است، تفاوت اقلیمی را با اقلیمی به‌زیادتی نیم ساعت بر درازترین روزهای آن دیگر گرفته‌اند و بعد از عرض ٦٦ درجه و ۳۲ دقیقه تا آخر اقلیمها تفاوت را یکماه به یکماه گرفته‌اند و جدولی برای آسانی تصور این مراتب درکتاب **جام‌جم** مرقوم فرموده است و جدول این است[4]:

---

۱. در قدیم بنا بر آنچه در اوستا آمده است هفت اقلیم را عبارت می‌دانستند از: ۱) ارزهی یا ارزه: (کشوری در مغرب). ۲) سوهی یا (سوت): (کشوری در مشرق). ۳) فرددفش: (کشوری در جنوب شرقی). ٤) ویددفش: (کشور جنوب غربی). ٥) وورېرست: (کشور شمال غربی). ٦) وورجرست: (کشور شمال شرقی). ۷) خونیرس: (کشور مرکزی ایران). (معین).

۲. رك: مقدمه راحة‌الصدور راوندی.

۳. رك: جام جم، ص۷٥.

٤. رك: جام جم، ص۷٦.

عدد	درجات و دقایق از خط استوا	ساعات و دقیقه	عدد	درجات و دقایق از خط استوا	ساعات و دقایق
۱	ح لد	سـ ل	۱۶	سج ٤	ه ٤
۲	بومد	لح ٤	۱۷	سح ل	ک ل
۳	کح ل	مح ل	۱۸	سد مـ	کا ٤
۴	لا ٤	مد ٤	۱۹	سه ٤	کا ل
۵	لو ل	مل ل	۲۰	سه مـ	کب ٤
۶	ماکـ	نه ٤	۲۱	سه ل	کب ل
۷	مه کا	نه ل	۲۲	سه ن	کح ٤
۸	مط ٤	نو ٤	۲۳	سو ٤	کح ل
۹	سـ ٤	نو ل	۲۴	سولـ	کد ٤
۱۰	مل له	نو ٤	۲۵	سز له	یکماه
۱۱	نو ل	نر ل	۲۶	سط مر	دوماه
۱۲	نح که	لح ٤	۲۷	عح ٤	سه‌ماه
۱۳	سر ٤	لح ل	۲۸	عح ل	چهارماه
۱۴	سا ٤	نط ٤	۲۹	فد ٤	پنجماه
۱۵	سـ مـ	نط ل	۳۰	صر ٤	تقریباً ششماه

و بعد از دانستن آنچه را گذشت، اگر خواهیم دوایر عرضیه و طولیه قطعه‌ای از زمین را مانند مملکت فارس بر صفحه نقشه رسم کنیم چون به‌اعانت پرگار دشوار است که آنها را به‌تسطیح دوایر درآوریم، پس قاعده‌ای اختراع کرده‌اند و مؤلف این **فارسنامه ناصری** کتابی بس غلط در این باب را به‌دست آورده به‌اعانت نواب اشرف والا، احتشام‌الدوله سلطان اویس‌میرزا[۱] ولدالصدق حضرت اشرف والا حاجی معتمدالدوله‌فرهادمیرزا قاجار دام‌اقبالهما در سال ۱۲۹۲ که مأمور به‌ایالت محال کوه گیلویه بود، در بندر دیلم به‌تجربه و قیاس استنباط این مطلب را از آن کتاب نمود که به‌اعانت مسطره و پرگار اگرچه کوچک باشد این عمل را به‌انجام رسانند و آن بر این وجه است که: اولاً مستطیل **ا، ب، ج، د** به‌گنجایش صفحه و مقصود رسم کنند پس خط **ا، ب** را مشرقی و خط **ج، د** را مغربی و خط **ب، ج** را جنوبی و **ا، د** را شمالی انگاریم، پس دو نقطه میان یا نزدیک به‌میان دو خط **ا، د، ب، ج** را به‌خط **ه، ز**

---

۱. رك: وقایع سال ۱۲۹۲، در همین کتاب گفتار اول.

که بر هریک عمود باشد وصل کنیم پس خط **ه**، **ز** را از نقطه **ز** که به‌منزله ابتدای جانب جنوبی مملکت فارس است به‌شماره درجات عرضیه فارس تا نقطه **ه** که آخر جانب شمالی فارس است به‌اقسام برابر قسمت کنند و بر مبادی آنها نشانه‌ها کرده از نشانه تا نشانه به‌منزله یک درجه از دایره عرضیه که معادل ۲۳ فرسخ است باشد، پس شماره فرسخ و میلهای یک درجه از مدار طولی عرض ابتدای فارس را از جدول گذشته برداشته نسبت به۲۳ فرسخ که مقدار یک درجه از خط استواست دهند و تفاوت را کم کنند پس **فتحه** پرگار را به‌اندازهٔ شماره باقیمانده کنند و از نقطه **ز** به‌جانب **ج** خط **ز**، **ج** و از نقطه **ز** به‌جانب **ب** خط **ز**، **ب** را به‌این فتحه پرگار قسمت کنند و بر مبادی اقسام نشانه‌ها گذارند و از جانب **ج** برنشانه اول شماره درجات دوری دایره عرضیه ابتدای مغربی فارس‌را از عرضیه جزیره خالدات یا گنگ دژ[1] یا گری‌نیچ که مبادی طول بلادند نویسند و همچنین تا از نشانه آخری جانب **ب** بگذرد پس شماره فرسخ و میلهای یک درجه از مدار طولی عرض آخر فارس را از جدول برداشته، نسبت به‌شماره فرسخ و میلهای یک درجه از خط استوا داده، باقی عمل را بعینها تمام کنند پس مبادی اقسام خط **ا**، **ه**، **د** را به‌مبادی اقسام خط **ب**، **ز**، **ج** از نشانه به‌نشانه محاذی آن به خطهای راست وصل کنند و هریک از این خطها و خط **ه**، **ز** به‌منزله قوس از دایره عرضیه جائی باشد از مملکت فارس، پس بر سر هر خطی شماره دوری در جانب آن خط را از دایره عرضیه که بر جزایر خالدات یا گری‌نیچ گذشته، بنویسند پس بر خط **ه**، **ز** از هر نشانه، عمودی برپا کرده تا در ۲ جانب به۲ خط مجاور پیوندد پس از هر عمودی، عمودی دیگر بر آن خط مجاور کشیده و همچنین تا از دو جانب صفحه به‌سر رسند و بعد از اتمام عمل از این عمودها و قوسها مشاهده گردد که هر یکی به‌منزله قوسی است از دایره طولی عرض بلدی. پس در کنارهٔ صفحه بر سر هر عمودی شمارهٔ درجه عرضیه آن را نویسند:

بیانی روشن‌تر: اگر خواهیم قوسهای دوایر عرضیه و طولیه مملکت فارس را که میانه عرض ۲۶ درجه و عرض ۳۲ درجه شمالی از خط استوا و میانه طول ۴۸ درجه و طول ۵۸ مشرقی از دایره عرضیه که داخل در سطح دایره نصف‌النهار گری‌نیچ، رصدخانه انگلستان افتاده است، برصفحه رسم کنیم، اولاً: مستطیل گذشته را آورده خط **ه**، **ز** را به‌شش قسم برابر کنیم و هر یکی را ۶۰ میل جغرافی یا ۶۹ میل انگلیسی که اندازه یک درجه از دایرهٔ عرضیه بر سطح زمین است انگاریم پس شماره میلهای انگلیسی یک درجه از دایره طولی عرض ۲۶ درجه که ۶۲ میل‌ونصف و عشره میلی است، نسبت به۶۹ میل‌داده تفاوت را که ۵ میل و نصف و نه عشر یک میل است از شصت‌ونه میل کـه اندازه فتحه پرگار بود، کم کرده، فتحه را بر آن قرار نمودیم، پس پایه پرگار را به‌این فتحه از نقطه **ز** به‌جانب **ج** بر خط **ز**، **ج** در ۵ جای از مستطیل گذاشته آنها را نشان کنیم پس در جانب **ب** بر خط **ز**، **ب** از نقطه **ز** به‌جانب **ب** باز پایه پرگار را به‌همان فتحه در ۵ جای از خط **ز**، **ب** گذاشته و بر هر جا نشانه بگذاریم پس

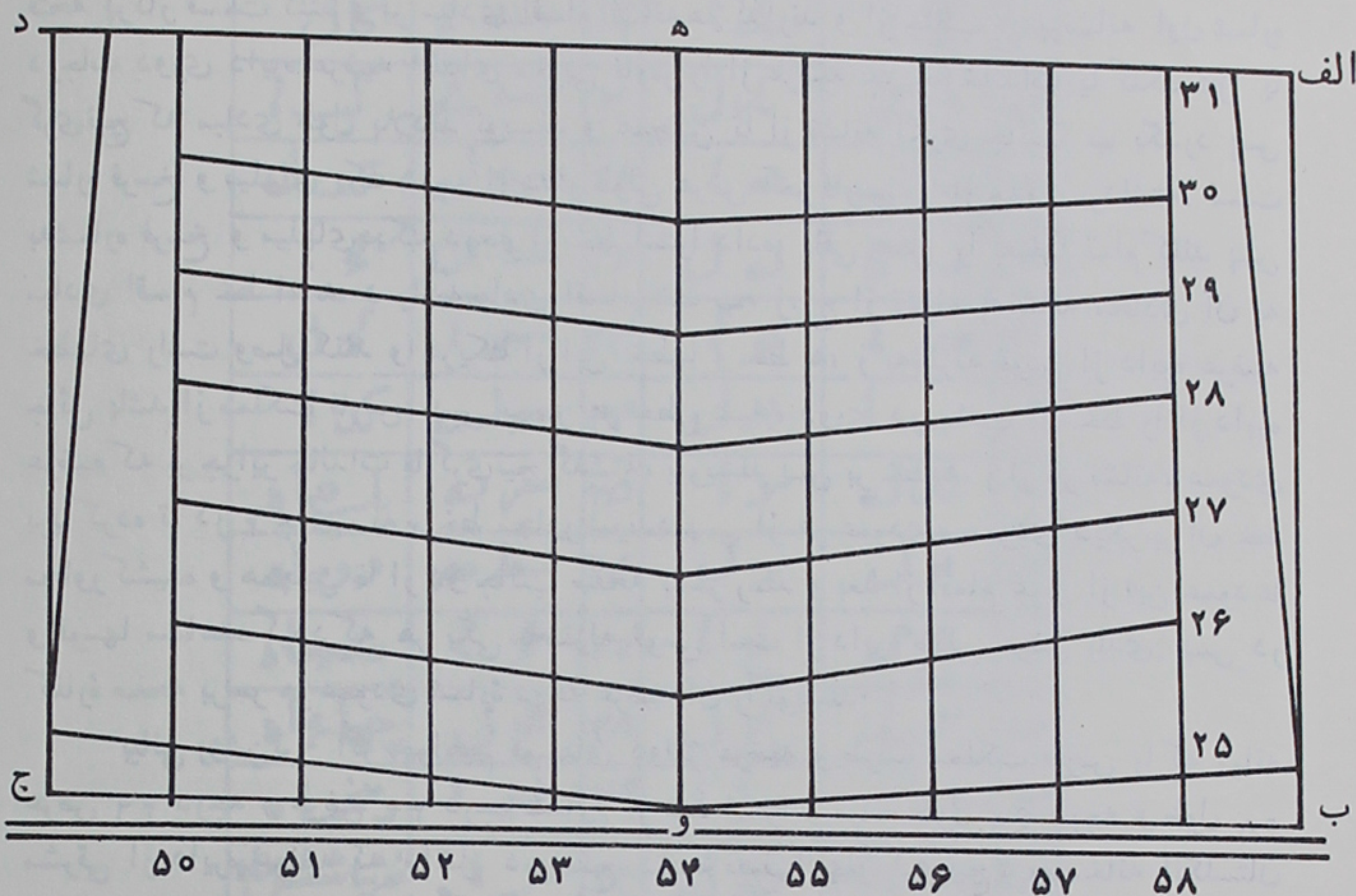
---

[1] گنگ‌دز، گنگ‌دژ، گنگ‌دژهوخ، گنگ‌دژهوخت، گنگ‌دژهخت: بیت‌المقدس، اورشلیم: فردوسی راست:

چو بر پهلوانی زبـان رانـدنـد | همی‌گنگ‌دژ هوختش خواندند
به‌تازی کنون خانه پاک خوان | بـرآورده ایوان ضحاک دان

(نلدکه) معتقد است که دژهوخت، گنگ‌دژ است. (معین).

شماره تمام میلهای یک درجه از دایره طولی عرض ۳۲ درجه که ۵۷ میل و چهار خمس است نسبت به ۶۹ داده تفاوت را که ۱۱ میل و خمس یک میل است از شصت‌ونه کم کرده فتحه پرگار را به‌این اندازه نموده، پس پایه‌آنرا از نقطه ه به‌جانب د بر خط ه، د در ه جای گذاشته و بر جای هر پایه نشانه گذاریم پس خطوط عرضیه و طولیه را چنانکه گذشت به‌انجام رسانیم و بلاد فارس را هر یک به‌مناسبت عرض و طول آن در میانه آن خطوط نوشته تا به انجام رسانیم و باید دانست که مقدار طول و عرض بلاد فارس که در این کتاب فارسنامه ناصری نوشته می‌شود از کتاب نقشه حکیم الکسندر کیث‌جونس‌تن انگلیس برداشته شد.



پس از آنچه دانسته شد اگر خواهیم مسافت میان دو شهر را از دوایر عرضیه و طولیه که بر صفحه نقشه، نگاشته، معلوم کنیم چنین گوئیم که اگر عرض دو شهر برابر بود باید بر یک دایره طولی باشند پس شماره درجات زیادتی طول یکی را بر دیگری نگاه داشته شماره میلهای یک درجه از دایره طولی آن عرض را به‌میل انگلیسی که شصت‌ونه میل برابر یک درجه از خط استوا دانستیم از جدول سابق برداشته، آن نگاه داشته را، در شمارهٔ آن میلها ضرب کرده حاصل‌ضرب مسافت میانه آن دو شهر بود مانند آنکه تخت‌جمشید و بندر دیلم در عرض سی درجه موافق‌اند و بر یک دایره طولی واقع لیکن طول تخت‌جمشید پنجاه‌وسه درجه و طول بندر دیلم پنجاه درجه و پانزده[1] دقیقه از گری‌نیچ است پس زیادتی طول تخت‌جمشید دو درجه و سه ربع درجه که چهل‌وپنج دقیقه است و در جدول سابق به‌میل انگلیسی شماره میلهای یک درجه از دایره طولی عرض سی درجه را پنجاه‌ونه میل نوشته است و حاصل‌ضرب

۱. در جام جم عرض بندر دیلم ۳۰ درجه و ۲دقیقه و طول ۵۰درجه و ۱۲ دقیقه‌است.

نقشه مملکت فارس

مقیاس فراسخ و اقصاء در این نقشه اختراع مؤلف فارسنامهٔ ناصری

درازی این دو خط متوازی برابر است با یک درجه از خط نصف النهار که میان شمال و جنوب این نقشه رسم شده و تقسیم گشته به بیست و سه قسم متساوی که هر قسمی فرسخی است مثلاً اگر خواهیم بدانیم که از شیراز تا تخت جمشید چند فرسخ است دو پایهٔ پرگار را بر مرکز شیراز و تخت جمشید گذاریم بعد پرگار را با این فتحه بر اقسام دو خط متوازی گذاریم معلوم می‌شود که از شیراز تا تخت جمشید به خط مستقیم ده فرسخ جغرافی است چون راه مستقیم نیست با فرسخ کاروانی چندان تفاوت نکند ۲ شهر ربیع الاول سنه ۱۳۱۳ هجری

مشرق مملکت

فارس

۳۱

۳۰

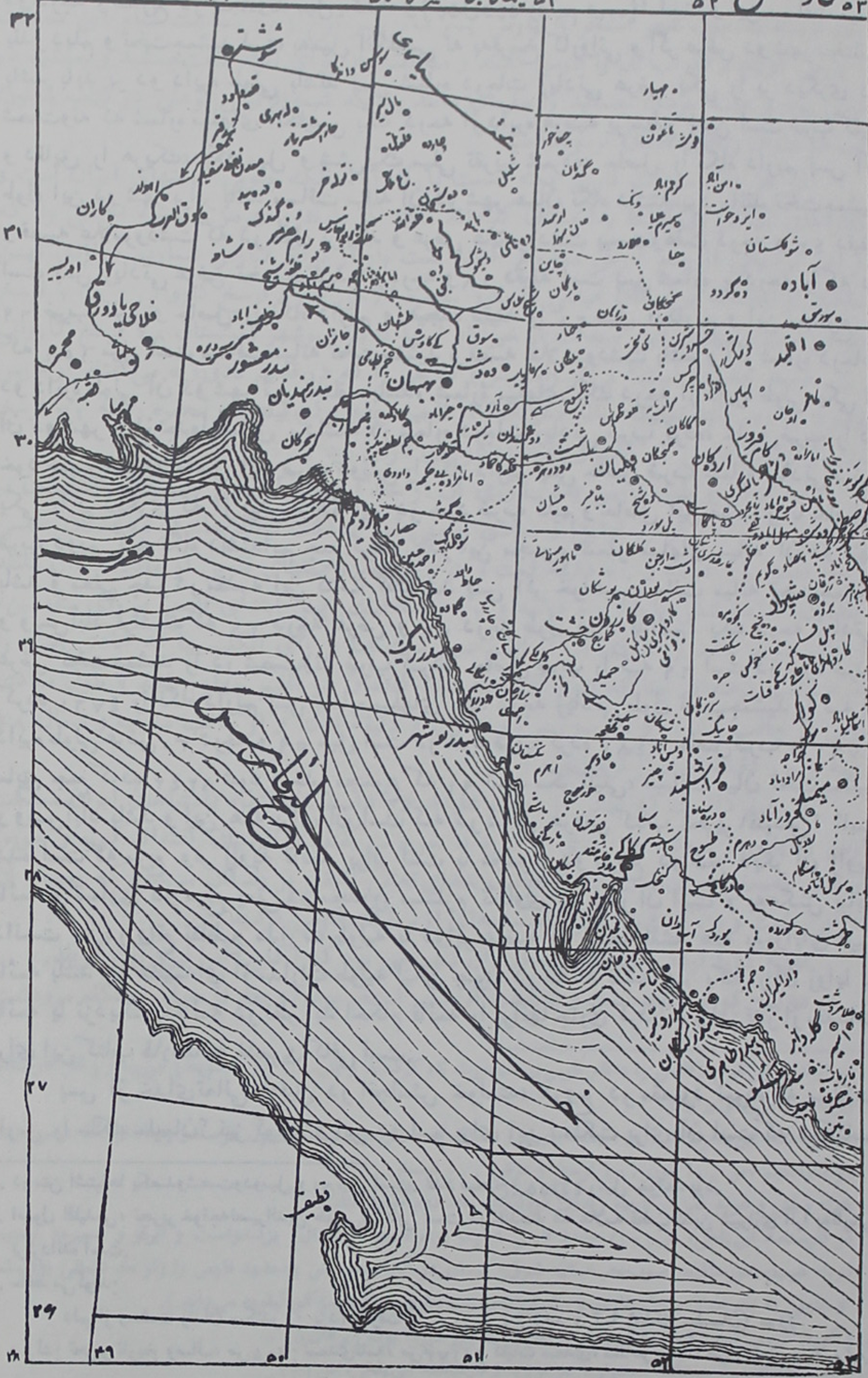
۲۹

۲۸

۲۷

۲۶

۵۳ ۵۴ ۵۵ ۵۶ ۵۷



مغرب
نیمۀ مغربی نقشۀ فارس
فارس
٣٢
٣١
٣٠
٢٩
٢٨
٢٧
٢٦
٤٩
٥٠
٥١
٥٢
٥٣
شوشتر
بهبهان
آباده
اقلید
شیراز
کازرون
بندر بوشهر
فیروزآباد

دو درجه و سه‌ربع در پنجاه‌ونه میل یکصد و [چهل‌وچهارونیم و...][1] است و این مسافت میان بندر دیلم و تخت‌جمشید است به‌میل انگلیسی نه به‌فرسخ کاروانی و اگر عرض دو شهر مختلف باشد باید بر دو دایره طولی باشند پس شماره درجات زیادتی عرض یکی را بر دیگری در شصت‌ونه که شماره میلهای انگلیسی یک درجه از دایره عرضیه بر سطح زمین است ضرب کنیم و دقایق را هریک، یک میل و شش‌یک میلی تقریباً شمرده، حاصل را نگاه داریم پس اگر طول این دو شهر برابر باشد مسافت میانه آن دو شهر همان نگاه داشته بود مانند تخت‌جمشید و قصبه علامرودشت که در طول برابرند و عرض علامرودشت بیست‌وهفت درجه و ۴۲ دقیقه است پس زیادتی عرض تخت‌جمشید دو درجه و ۱۸ دقیقه است پس شماره ۲ درجه را که در ۶۹ ضرب کنیم و حاصل را نگاه داریم و هیجده دقیقه را ۲۱ میل انگاریم و این مجموع را که ۱۵۹ میل است مسافت میانه تخت‌جمشید و قصبه علا مرودشت باشد و اگر شماره درجات دو دایره طولی آن دو شهر نیز مختلف باشد، شمارهٔ میلهای یک درجه از دایره طولی یکی از آن دو شهر را از جدول سابق برداشته در شماره درجات زیادتی ضرب کرده، حاصل‌ضرب را در خود ضرب نموده، حاصل این ضرب دویمی را نگاه داریم پس حاصل ضرب شماره زیادتی‌عرض یکی را بر دیگری که از پیش داشته‌ایم در خود ضرب کنیم و حاصل این ضرب را با حاصل‌ضرب دویم که نگاه داشته‌ایم جمع کرده، جذر این مجموع شماره میلهای میانه آن دو شهر باشد و معنی جذر در مقدمه این کتاب گفته شد پس اگر خواهیم مسافت میانه تخت‌جمشید و ویس‌آباد فراشبند که ۲۹ درجه عرض و ۵۲ درجه طول دارد بدانیم، یک درجه زیادتی عرض تخت‌جمشید را در شصت‌ونه ضرب کرده، حاصل ضرب را که ۶۹ است در خود ضرب کرده ۴۷۶۱ را نگاه داریم پس شماره میلهای یک درجه زیادتی طول تخت‌جمشید را که از دایره طولی عرض. ۳۰ درجه و ۵۹ میل است در خود ضرب کرده ۳۴۸۱ حاصل‌ضرب را ۴۷۶۱ سابق جمع کرده ۸۲۴۲ شود و جذر مجموع که ۹۱ است مگر قلیلی، مسافت میان تخت‌جمشید و ویس‌آباد باشد و این همه برای آن است که در شکل عروس کتاب **تحریر اقلیدس**[2] ثابت شده است که مربع وتر زاویهٔ قائمه برابر است با مجموع دو مربع دو ضلع دیگر آن زاویه قائمه و تساوی دو مربع یعنی دو مجذور، مستلزم تساوی دو جذر آن است و به‌عکس بباید دانست که در واقع تقاطع مدارت طولیه با دوایر عرضیه در صفحه نقشه همه به‌زوایای غیر-قائمه باشد جز عظیمه‌ای از مدارات طولیه لیکن چون در صفحه نقشه هر یک از آن زوایا یا قائمه یا نزدیک به‌قائمه در نظر آید احکام قائمه را برآنها جاری کرده‌اند و این‌قدر از مقدمات برای این کتاب **فارسنامه ناصری** کافی است.

پس از خدای‌تعالی توفیق در انجامش خواسته، شروع در مقصود نموده که مملکت فارس را ملک سلیمان[3] نیز گویند و این دو اسم برای این مملکت برای آن است که در کتاب

---

۱. در متن اشتباها یکصدوشصت‌ودومیل و ربع‌میل است. عدد صحیح: ۱۴۴٫۵۵ میل خواهد بود.

۲. اصول اقلیدس، تحریر خواجه‌نصیرالدین طوسی، کتابی است در هندسه که علامه قطب‌الدین شیرازی آنرا به‌فارسی برگردانده است.

۳. حافظ می‌گوید:

دلم از وحشت زندان سکندر (: یزد) بگرفت   رخت بربندم و تا (ملک سلیمان) بروم

و رک: تحریر تاریخ وصاف، ص۸۵؛ سعدی‌نامه، ص۱۷۳؛ کلیات سعدی، مظاهر مصفا، ص۶۹۲-۷۸۱، ۸۴۸.

لغت نوشته‌اند چون شهر استخر را پارس پسر سام پسر نوح[۱](ع) بساخت تمام این مملکت را پارس گویند و اعراب آن را فارس گفتند و ملک‌سلیمان برای آنکه تخت‌جمشید و جمشید در فارس بود و عامه مردم، جمشید را سلیمان دانند چنانکه شیخ‌الرئیس ابوعلی درکتاب قانون طب در عنوان ریحان‌سلیمان فرموده است.

در هر حال مملکت فارس یک قسمت بزرگ از ممالک جنوبی قسمتهای ایران است و کناره‌های آن در روزگارها به‌اختلاف گفته‌اند مثلا اگر بلوک رامهرمز و ناحیه فلاحی را که در این نزدیکی از جمع فارس موضوع گشته است باز از توابع فارس شماریم درازای این مملکت از جاشک موغستان عباسی تا بندر محمره فلاحی ۲۳۳ فرسخ کاروانی و ۲۱۰ فرسخ جغرافی است و پهنای این مملکت از خیرآباد نیریز تا بندر بوشهر دشتستان ۹۸ فرسخ کاروانی و ۸۴ فرسخ جغرافی است[۲] و اگر رامهرمز و فلاحی را که در قدیم «دورق» می‌گفتند از فارس موضوع بداریم باید تفاوت میانه «غوله»[۳] از ناحیه زیدون کوه‌گیلویه و محمره را که ۳۱ فرسخ است از درازای فارس کم کنیم و باقیمانده درازای فارس بود[۴].

اما عرض و طول فارس یعنی دوری آن از خط استوا و گری‌نیچ رصدخانه انگلستان بر این وجه است که: عرض اوایل و مبادی جنوبی این مملکت مانند جاشک موغستان عباسی از خط استوا ۲۵ درجه و ۲۰ دقیقه است و عرض اواخر و منتهای فارس از جانب شمال مانند «گندمان» سرحد شش ناحیه ۳۱ درجه و ۴۳ دقیقه است. پس ابتدای فارس بر رأی متقدمین، از اقلیم دویم باشد و انتهای آن از اقلیم سیم است اما بر رأی انگلیسیها که آبادی زمین را به ۳۰ اقلیم گرفته‌اند چنانکه شرح آن گفته شد، گندمان در اقلیم چهارم باشد و طول مبادی فارس از جانب مشرق و جنوب ۵۷ درجه و ۴۸ دقیقه است و از جانب مغرب و شمال ۴۸ درجه و ۱۳ دقیقه است از گری‌نیچ.

و بباید دانست که پیش از دولت علیه‌اسلام دامت شوکتها، پادشاهان ایران مملکت فارس را پنج‌بهر نموده، هر بهری را کوره یا خوره می‌گفتند و فارسیان گفته‌اند کوره و خوره[۵] در اصل به‌معنی نوری است که از جانب خدای‌تعالی فایض بر بندگان می‌شود که بوسیله آن قادر بر ریاست و بزرگی شوند پس نام حصه‌ای از مملکت فارس گردید[۶]:

اول: کورهٔ اردشیر است و پایتخت آن شهر جور بود که اکنون آنرا فیروزآباد گویند.

دویم: کورهٔ استخر است و پایتخت آن شهر استخر بود که بعد از خرابی، جلگاء سرودشت

---

۱. در البلدان ابن‌فقیه: (فارس را به‌نام فارس‌بن طهمورث نام کرده‌اند و پارسیان بدو منسوبند) ص۸، و رک: فارسنامه ابن‌بلخی، ص۴ و ۵ و ۸.

۲. در فارسنامه ابن‌بلخی، ص. ۱۲۰، بسط پارس و اعمال آن صدوپنجاه فرسنگ طول درصد و پنجاه فرسنگ عرض‌است. در آثارالعجم ،ص ۱۰: طول ۱۶۰ فرسخ و عرض ۱۰۰ فرسخ.

۳. غوله سفلی و غوله علیا در ناحیه زیدون کوه‌گیلویه جلد دوم همین کتاب.

۴. در فارسنامه ابن‌بلخی، ص۱۲۱، حدود فارس عبارت بوده است از شمال: یزدخواست و ابرقو و سمیرم، جنوب: دریا، غرب: خوزستان‌بر صوب‌بحر عمان، شرق: کرمان. در آثارالعجم، ص ۹،حدود فارس را (از حد شمالی به‌قومشه و جنوبی به بحر عمان و خلیج‌فارس و مشرقی به‌نیریز و مغربی به‌رامهرمز کوه‌گیلویه می‌داند).

۵. (کوره) فارسی است و ظاهرا این نام در پارسی قدیم(خوره) بوده (برهان).

۶. رک: نزهةالقلوب، حمدالله مستوفی، ص۱۱۳ و فارسنامه ابن‌بلخی، ص۱۲۱.

گشته، تخت‌جمشید از او باقی است.

سیم: کورهٔ دارابگرد است و پایتخت آن شهر داراب بود که اکنون ویرانه گشته و نزدیک به‌فرسخی شمالی آن شهری ساخته باز به همان داراب اشتهار یافته است.

چهارم: کورهٔ شاپور است و پایتخت آن شهر شاپور بوده که اکنون ویرانه‌های آن در سه فرسخ شمالی قصبه کازرون است.

پنجم: کورهٔ قباد است [و] پایتخت آن شهر ارگان که اعراب آنرا ارجان گفتند بود و بعد از خرابی آن قصبه بهبهان در نیم فرسخ جنوبی آن آباد گشته است.[1]

و سالهای بسیار فارس را به‌این پنج‌بهر می‌نگاشتند و حدود هریک معلوم نشد تا نگاشته گردد[2] و بعد از استیلای دولت اسلام بر ممالک عجم و مرور دهور، مملکت فارس را **چهارحصه** نموده[اند]:

اول: شبانکاره گفتند و درازی آن از قریه رونیز فسا تا آخر بلوک بشاگرد از ۸۰ فرسخ کاروانی بگذرد و پهنای آن از قریه بشنه نیریز تا دشت کورستان لار نزدیک ۴۰ فرسخ کاروانی است محدود از جانب مشرق و شمال به‌نواحی بلوچستان و بلوك جیرفت و سیرجان و شهر بابک کرمان و بلوك بوانات و از مغرب به‌سروستان و کربال و فسا و جهرم و از جنوب به‌لارستان و نواحی عباسی و اکنون بر چندین بلوك قسمت گشته مانند اصطهبانات و نیریز و داراب و رونیز و سبعه و رودان و احمدی و بشاگرد و پایتخت شبانکاره شهر «ایگ» که اعراب آنرا «ایج» گفتند بود و بعد از خرابی آن، قصبه اصطهبانات در چهار فرسخ میان مغرب و شمال آن آباد ساخته‌اند و پادزهر حیوانی که از شکم بز و پازن کوهی درآورند و مانند جواهرات به‌قیمت گزاف خرید و فروش کنند، مخصوص بز و پازنی است که در کوه توده ملک شبانکاره نشو و نما کنند و درازی این کوه از رونیز فسا تا کوه بخون[3] فارغان سبعه ٤٤ فرسخ است و تا چهل پنجاه سال پیش از نگاشتن این **فارسنامه ناصری** در نوشتجات نام توابع این حصه از فارس را از اعمال شبانکاره فارس می‌نوشتند و اکنون این رسم منسوخ گشته و نام شبانکاره از زبانها و قلمها افتاده است و انشاءالله‌تعالی درعنوان شبانکاره در ذیل بلوکات بیاید.

حصه دویم فارس مشهور به‌فارس بوده است، درازی آن از امن‌آباد آباده تا بندر طاهری سیراف نزدیک به ۱۲۵ فرسخ کاروانی و پهنای آن از قریه چاهک بوانات تا بندر گناوه‌دشتستان نود و اند فرسخ است و پایتخت فارس شهر شیراز است.

حصه سیم فارس کوه‌گیلویه است که ذکر درازا و پهنا و حدود آن در عنوان کوه‌گیلویه درعنوان بلوکات بیاید.

حصه چهارم فارس: لارستان است و ذکر درازا و پهنا و حدود آن در عنوان لارستان بیاید.

و بباید دانست که پایتخت تمام مملکت فارس از قدیم شهر استخر که وجه تسمیه آن

---

۱. رك: شیراز در گذشته و حال، ص۲٤.

۲. تنها در فارسنامه ابن‌بلخی، ص۱۲۲، آمده است: بسط کورهٔ اصطخر ۵۰ فرسنگ در ۵۰ فرسنگ‌و حد این کوره از یزد تا هزار درخت در طول و از قهستان تا نیریز. رك: شیرازنامه، زرکوب شیرازی، ص۱۵.

۳. رك: فارسنامه ناصری، گفتار دوم: بخو

به‌این نام بیاید بود و اکنون پایتخت کل این مملکت شهر شیراز است، چنانکه من بنده گفته‌ام:

فارس را شیراز چون شیرازه است — وصف او بیحد و بی‌اندازه است
وصف او را من نتانم آورم — هرچه آرم، باز، گویم قاصرم
در تموزش دمبدم باد شمال — می‌وزد گرما شود زو پایمال
در زمستانش سراسر چون بهار — یخ نبندد جز سه روزی یا چهار
برف اگر بارد نماند هیچگاه — فر خورشیدی کند آنرا تباه
چون در او سرما و گرما پا نهشت — گشت مرداد و دیش اردی‌بهشت
درد و رنج مبرمی در او مبین — پس بگو او را بهشت دویمین
سرخ رو یا زردرو از درد و رنج — گر کسی باشد بود نار و ترنج
باشد ار کس داغ بر دل، لاله‌است — ور کسی لب را گزد تبخاله است
نیست کس گریان مگر ابر بهار — ور کسی افغان کند باشد هزار
گر بجوشد کس، بود خم شراب — ور خروشد کس، بود چنگ و رباب[1]

در سال **۷۴** هجری محمدبن یوسف برادر حجاج‌بن یوسف ثقفی[2] در نه فرسخ بیشتر، جنوبی شهر استخر در وقت طلوع برج سنبله، بنای شهر شیراز را گذاشت[3] و روزبه‌روز از رونق استخر، کاهیده، بر زینت شیراز می‌افزود تا آنکه بیشتر بزرگان و سردمان بازاری استخر، جلای وطن نموده، در شیراز متوطن گشتند[4] و در سال **۳۶۳** شهر شیراز چنان آباد گردید که جای بر بازاری و لشکری تنگ آمد[5] پس امیرفناخسرو عضدالدوله دیلمی در این سال شهری دیگر در بیرون دروازه درب سلم[6] از قبرستان بزرگ گذشته، بنا نهاد و لشکریان را درآن جای داد و نام آن شهر را به‌مناسبت اسم خود خسرو گرد فرمود و گرد به‌معنی شهر باشد و بازار آن را سوق‌الامیر گفتند و در کتاب **شیرازنامه** که در سال هفتصدوچهل واند، تألیف شده، نوشته است که اثری از آن شهر باقی‌نمانده است[7] تا زمان تألیف این **فارسنامه** چه باشد، لیکن دهات واقعه درجانب پائین آن را تاکنون دهات شیب بازار گویند.

و در سال **۴۳۶** امیرابوکالنجار[8] پسر ابوشجاع سلطان‌الدوله پسر ابونصر بهاءالدوله

---

۱. و رك: به‌شعر مرحوم دکتر صورتگر با مطلع:
هر باغبان که گل به‌سوی برزن‌آورد — شیراز را دوباره به‌یاد من آورد

۲. فارسنامه ابن‌بلخی ص۱۳۲، ۱۶۹، ۱۷۰، حدودالعالم، ص۱۳۰، ۱۳۱ ، عیون‌الاخبار دینوری به‌نقل از شیراز، علی سامی.

۳. در نزهة‌القلوب، ص۱۱۴، بنای شیراز به‌شیرازبن طهمورث نسبت می‌دهد و در کشفیات باستان‌شناسی نام شیراز به‌صورت Shira-its-ish-ish آمده است که مربوط به‌سال ۵۱۷ پیش از میلاد است بنابراین نمی‌تواند بنای شیراز مربوط به‌بعد از اسلام باشد. رك: شیراز، ص۴۰، آربری، و شیراز، ص۱۳، علی سامی.

۴. رك: شیراز درگذشته و حال، ص۲۶ ببعد و بافت قدیم شیراز، ص۳۷ ببعد.

۵. فارسنامه ابن‌بلخی، ص۱۳۲.

۶. شیرازنامه، زرکوب، ص۲۸ و ۳۴.

۷. شیرازنامه زرکوب، ص۳۶، نزهة‌القلوب، ص۱۱۴.

۸. شیرازنامه، زرکوب، ص۳۶و۳۷.

پسر امیرفناخسرو عضدالدوله دیلمی بازماندگان شهر استخر را به‌شیراز بیاورد و خرابه‌های آنرا هموار فرمود و در جای آن کشتکار نمود پس اثری از آن شهر جز تخت‌جمشید که شرح آن در عنوان سرودشت بیاید باقی نگذاشت و در همین سال ابوکالنجار دیلمی باروئی بر گرد شهر شیراز کشید و بعد از خرابی آن در سال ۵۷۰ اتابک تکله پادشاه فارس تجدید باروی شیراز را فرمود و در کتاب تاریخ وصاف فرموده است: در دولت غازان‌خان اهالی شیراز از درگاه خانی التماس باروئی کرده که پایتخت ملک‌سلیمان[1] را محافظت کند و حکم خانی شرف‌نفاذ یافته، باروئی رفیع بساختند و بر گردش خندقی بکندند و پنج توسان زر به‌خرج آن برفت و پنج توسان در آن زمان از پنجاه‌هزار توسان بگذرد و صدور این حکم در سال ۷۰۱ گردید و انجامش در سال ۷۰۲ اتفاق افتاد و در سال ۷۲۵ که باروی شیراز از بی‌اهتمامی خراب شده بود به‌فرمان شاه‌محمود انجو والی فارس تجدید باروی شیراز را نمودند و بر سر هر برجی خانه‌ای از آجر ساخته، کوتوالی را در آن بنشاندند و در سال ۷۶۷ برج و باروی شیراز را به‌فرمان شاه‌شجاع آل‌مظفری تعمیری لایق نمودند و در سال ۸۶۴ میرزا پیر بداق والی فارس پسر امیرجهانشاه قراقوینلو ترکمان برج و باروی شیراز را احداث فرمود و در سال ۱۱۶۲ که نواب صالح‌خان بیات از جانب نواب شاهرخ‌شاه نادری، والی مملکت فارس بود به دستورالعمل میرزامحمدحسین‌شریفی صاحب اختیار شیرازی بسیاری از بقاع و مساجد و مدارس و مساکن شیراز را از شهر جدا نموده، باروئی مختصر بر گرد شیراز کشید پس در سال ۱۱۸۰ که نواب وکیل کریم‌خان زند شهر شیراز را پایتخت ممالک خود فرمود به‌جای باروی صالح‌خانی، حصاری از گچ و سنگ و آجر چون همت خود، رفیع وبنیانی مانند معدلت خود محکم و بدیع، بنا نهاد، برجها را مانند بروج فلکی برافراخت و خندقی چون اندیشه حکیمان عمیق بساخت[2] و در سال ۱۲۰۷ به‌فرمان شهریار معدلت شعار اعلیحضرت آقامحمدشاه قاجار طاب‌ثراه به‌مصلحت ملکی، برج و باروی شیراز را خراب و خندقش را از خاك و خاشاك انباشتند پس نواب حسین‌قلی‌خان برادر اعلیحضرت خاقان صاحب‌قران فتح‌علی‌شاه قاجار طاب‌ثراه در سال ۱۲۱۲ بر بنیان باروی خراب، حصاری کشید و در سال ۱۲۱۸ نواب‌حسین علی‌میرزای قاجار فرمانفرمای مملکت فارس، آن حصار ناقابل حسین‌قلی‌خانی را خراب نمود و باروئی محکم از چینه و خشت خام بر بنیان وکیلی بساخت و در سال ۱۲۳۹ از صدمه زلزله از هم بریخت و تاکنون به‌خرابی باقی است و در کتابهای تاریخ برای بسیاری مرقد امامزادگان و مدفن اولیای حق و بزرگان و مقبره ارباب فضل وکمال، شیراز را «برج‌الاولیاء»[3] گفته‌اند چنانکه شیخ سعدی (رحمة‌الله‌علیه) فرموده است:

---

۱. تحریر تاریخ وصاف، ص۸۵.

۲. عبدالرزاق سمرقندی که در سال ۱۷۸۶ میلادی برابر با ۱۲۰۱ هجری به‌شیراز آمده در کتاب مسافرت از ایران به‌هند و از بنگاله به‌ایران، می‌نویسد: (استحکام شهر شیراز عبارت بود از یک‌دیوار ساده به‌ارتفاع ۲۵متر و به‌قطر ده پا از گل که ۸۰ برج به‌فاصله‌های ۸۰۰ متری در آن بنا شده بود به‌علاوه گرداگرد شهر خندقی به‌عمق ۶۰ و به‌عرض ۲۰ پا کنده شده بود که دسترسی به‌شهر را مشکل می‌ساخت). شیراز، ص۹۱.

۳. نزهة‌القلوب، ص۱۱۵.

هـزار پیر و ولـی بیش بینی انـدروی　　　　که کعبه بر سر ایشان همی کند پرواز[۱]

خلقش درویش‌منش و پاك اعتقاد و به‌اندازهٔ رتبه خود کریم و جواد. خدای‌تعالی را ستایش و پادشاه را به‌نیایش پرستند، غریب‌نواز و با آشنا وبیگانه مهربان و دمساز. علما و فضلا و شعرا و فصحا از این شهر برخاسته‌اند به‌این جهت او را «دارالعلم» گویند.

چـو پاکان شیـراز خـاکی نهاد　　　　ندیدم که رحمت بر آن خاك باد[۲]

هوای چهار فصلش معتدل و نسیم صبا و شمالش راحت دل، آب تابستانه را به‌برف کوه دراك دو فرسخ مغربی شیراز سرد کنند، آب چاهش شیرین و ناگوار، درختان سردسیری و گرمسیری مانند شلیل و گیلاس و انار و انجیر و نخل و نارنج در خانه‌های شیراز به‌خوبی پرورش کند و زیانی از سرمای زمستان و گرمی تابستان نبینند و بازار شیراز در همه وقت پر از میوه‌های گوناگون است. درویش و مالـدار در تناول میوه‌جاتش یکسانند، درخت کاج و چنار و سرو و بید و گردو و سفیددارش تنومند شوند و مانند خربوزه قصر خلیل حومه و سهل‌آباد وقفی رامجرد بر مدرسه منصوریه شیراز و سیوند سرودشت و هندوانه کوار شیراز، جز در اصفهان و خراسان دیده نگشته است و از روز اول برج سرطان[۳] تا نیمهٔ جدی[۴] هرروزه انگور را از درخت چیده بر پشت بارگیر گذاشته، درکوچه و بازار به‌عجز و انکسار فروشند و نزدیک به ۵۰ سال است بتدریج در دامنهٔ کوههای شمالی و مغربی از ربع فرسخ تا فرسخ و نیمی از شیراز، درخت انگور دیمی به‌عمل آمده، ثمری فراوان دهد.

آبهای شیراز همه از قنات است، جز آب چشمه جوشک[۵] که شرح آن در عنوان چشمه‌ها بیاید و گواراترین آنها، آب قنات زنگی است و رکنی، چنانکه خواجه‌حافظ (رحمةالله‌علیه) فرموده است:

ز رکن‌آباد مـا صد لوحش‌الله　　　　که عمر خضر می‌بخشد زلالش[۶]

و قنات زنگی را در نیم فرسخ صبوی شیراز در سال ۵۶۰ هجری، اتابک‌مظفرالدین زنگی‌ابن‌اتابک مودودسلغری احداث نمود و به‌اصطلاح رعیتی یک بیل بیشتر آب ندارد.

و قنات رکنی را در سال ۳۳۸ در فرسخ و نیمی از جانب صبوی که در میانه شمال و مشرق شیراز است رکن‌الدوله‌حسن دیلمی احداث فرمود و آبش از تنگ‌الله‌اکبر به‌اندازه یک میل صبوی شیراز درآمده صحرای مصلی و باغ جهان‌نما و باغ نو و تکیه هفت‌تنان و چهل‌تنان و تکیه خواجه‌حافظ (رحمةالله‌علیه) را آب دهد و پرآب‌ترین قنوات شیراز قنات فهندز مشهور

---

۱. مطلع قصیده کوتاهی که این بیت از آن است چنین است:

خوشا سپیده‌دمی باشد آنکه بینم باز　　　　رسیده بر سر الله‌اکبر شیراز

۲. از سعدی است در دیباچه بوستان.

۳. چهارمین برج از بروج دوازده‌گانه، خرچنگ.

۴. برج دهم از بروج دوازده‌گانه، بز، بزغاله، آبام‌گاه.

۵. رك: همین کتاب، گفتار دوم، چشمه‌های مملکت فارس، و آثارالعجم، ص ۵۲۲.

۶. در غزلی به‌مطلع:

خوشا شیراز و وضع بی‌مثالش　　　　خداوندا نگهدار از زوالش

به کت[۱] سعدی است، اندازه نیم فرسخ از مشرق شیراز، در دامنه کوه قلعه فهندز[۲] آمده، باغ دلگشا را آب داده، صحرای جبل زایجان را شرب کند و آن قنات را با آنکه مسافتی دارد چنان محکم نموده‌اند که محتاج به‌تعمیر نگردد و آب این قنات در اواخر پائیز و تمام زمستان، چنان گرم است که بعد از مسافتی در صحرای جبل زایجان از آن آب، بخار بلند گردد و در تابستان خنک و آب جاری در شهر شیراز از قنات خیرات قدیم و جدید[۳] است و این هر دو قنات از جانب شمال شیراز، فرسخی بیشتر آید و قنات خیرات قدیم شیراز را میرزا[۴] معین‌الدین‌محمد-شیرازی، وزیر مملکت فارس در سال ۱۰۵۸ احداث نموده[۵]، وقف بر محلات شیراز فرمود و خیرات جدید نام اصلی آن، قنات لیمک است که سالها خراب و منطمس بود و در سال ۱۲۹۳ جناب میرزاعلی‌محمدخان قوام‌الملک شیرازی، آنرا تعمیر نمود و نیمه آن را وقف بر محلات شیراز فرمود و تاکنون این دو خیرات جاریه از آن دو خیرمند باقی است و در وقت زمستان و بهار آبهای باران و برف کوهستان شمالی و مغربی نزدیک شیراز، دو رودخانه سیلاب شده از دو جانب شیراز گذشته به‌دریاچه نمک مهارلو، ریزد یکی نزدیک به‌صدوپنجاه ذرع شاه و دیگری فرسخی از شیراز دور است و در غیر این دو وقت، این دو رودخانه خشک رود شوند.[۶]

و صحرای شیراز در تمام سال سبز و خرم است و بقولات و علف و چارپایان، همه وقت فراوان بود. در کتاب تاریخ وصاف رقم فرموده است که: در عهد اتابک‌سعید، سعدبن زنگی در اعمال این ملک، سدس و عشر و مساحت حزر[۷] با املاک ملاک معهود نبود و قلم مطالبه را مقطوع داشتندی و قدم در مزارع ملاک نگذاشتندی و منافع، مخصوص صاحبان املاک بودی، بعد از آن، اتابک‌ابوبکر پسر اتابک‌سعد با خواص دولت و امنای مملکت مشاورت کردند که توقعات خوانین و خواتین مغول زیاده از آن است که در حوصله محصولات این ملک، بگنجد و مواجب لشکری و لوازم سلطنت که امری است ضروری، علاوه بر آن مصارف شود، پس رأی مصلحت بین شما چه اندیشد، پس عمادالدین‌میراثی[۸] که دین را به‌چنین

---

۱. در متن: (مکت) ولی این کلمه باید (کت) باشد. رک: آثارالعجم، ص۴۲۵ - تنگ سعدی.
در لغت‌نامه دهخدا لغت (کت) به‌معنی کاریز است چه (چاهجو و کاریزکن را) (کتکن) می‌گویند، (برهان) و در جهانگیری آمده است که (کت) کاریز آب را گویند و کت‌کن کاریزکن را خوانند بنابراین (کت سعدی) قنات یا کاریز سعدیه خواهد بود - اصطلاح (کت سعدی) در مورد (قنات قلات بندر) در نزهةالقلوب هم بکار رفته‌است. ص۱۱۵.

۲. رک: حواشی مفصل و مستدل مرحوم علامه قزوینی در ص۲۷۵، شدالازار در مورد کلمه پهندر و فهندز.

۳. رک: آثارالعجم، ص۵۲۳: مرحوم فرصت می‌نویسد: (قناتی دیگر هست که آنرا خیرات بزرگ نامند و آن نیز علی‌حده از مذکورات است و منبع آن تنگ قره‌پیری است و وقف عام است).

۴. در متن: (امیرزا).

۵. رک: وزراء فارس در همین گفتار دوم فارسنامه: او کسی است که در سال ۱۰۵۵ (بند رودخانه رامجرد را بست).

۶. رک: آثارالعجم، ص۴۲۶، نزهةالقلوب، ص۱۱۵.

۷. در متن: (خرص) اما این کلمه عربی است و به‌معنی (برآورد و تخمین‌زدن مقدار محصول زراعت. این ارزیابی برای گرفتن مالیات انجام می‌پذیرفت، همچنین حقی که حین تعیین مرز اراضی و برآورد مقدماتی‌محصول به‌سود مساح گرفته می‌شد). رک: فرهنگ اصطلاحات دیوانی دوران مغول، ص۱۲۵، تلفظ این کلمه (hazr) می‌باشد و رک: تحریر تاریخ وصاف، ص۹۵ و ۳۷۹.

۸. رک: تحریر تاریخ وصاف، ص۹۵.

عمادی احتیاج نبود و در خدمت ابوبکری منصب انشاء داشت و [از] مردم عراق بود، چنین تقریر کرد که از روی شرع مطهر اولوالامر را رواست که برای حفظ بیضه‌اسلام و رعایت امور نام، به‌هر وجه تواند از ارباب ثروت، استمداد جوید اگرچه به‌وجه عنف باشد، پس به‌مفاد «راست آید کفش کج در پای کج» این سخن ناپسند، پسندیده رأی ابوبکری افتاد و در نفس دارالملک شیراز و اعمال آن رسوم ناپسندیده عشور بر قماشات و دواب معین گردانید و املاک ربابی را از قنوات و طواحین و دوالیب و بساتین نسبت به‌اشخاص و مواضع خمس و سدس و عشر بالیسر والعسر آغاز نهاد[۱] و استخراج حقوق دیوانی از مزارع و اشجار پر مساحت و تقدیر و حزر[۲] و تقریر مبنی ساخت و در قری‌الاعالی شیراز که مصب نهر اعظم[۳] بود و عرصه آن نواحی از زلال کوثر مثال، غیرت باغ ارم، به‌فرموده‌اش در تقسیم مقاسم و ضبط مجاری و مشارب، تأکیدی بلیغ رفت و در این باب، زلال‌میاه، در مذاق ارباب استحقاق، منغص گشت و این مثل که اگر کسی را لقمه در گلو گیرد معالجه‌اش به‌جرعه آب شود و اگر آب در رهگذر گلو، گرفته شود وجه مداوا نتوان جست و دست از حیات باید شست، مثلی شد شایع و در صفحات روزگار این رسوم مشئوم از او به‌یادگار بماند و عمادالدین میراثی، میراث بدنامی را [ابد]الدهر ببرد.

خردمندان گفته‌اند: پنج چیز در پنج جا، ضایع افتد و بدی آن شایع گردد: چراغ در آفتاب و خضاب در شباب و تواضع با مستان و اسرار گفتن با زنان و تأسیس بدنامی در امور سلطان و چون قانون میراثی بلند آوا گشت علی‌التدریج املاک نفیسه و ضیاع و عقار بزرگان و سادات و علما وقضات به‌حیطه ضبط وسررشته جمع دیوانیان آمدی و از خبائث احکام او این بود که حکام شرع را مأمور نمود که ملاحظه قبالجات املاک ملاك را نمایند، هر ملکی را که پنجاه سال از او گذشته، در تصرف مالکی بود، حکم بر صحت آن کرده، تا وکلای دیوانی رقم بر ملکیت آن زنند و هرچه از آن مدت کمتر است به‌ضبط دیوان عمل نمایند.

روزی، مظلومی قباله ملک خود را به‌بارگاه ابوبکری برد و شمس‌الدین عمر منجم که از علمای عظام و ظرفای خوش کلام بود، در مجلس حضور داشت، اتابک‌ابوبکر اشاره به‌او فرمود که‌نوشته را مطالعه کرده، مضمونش را به‌عرض رساند، بعد از ملاحظه عرض نمود که یک سال دیگر ملکیت این مرد ثابت می‌شود، اتابک تعجب نمود و از معنی این عبارت، استفسار فرمود، شمس‌الدین در جواب گفت: حکم پادشاه بر آن است که انتقال پنجاه ساله معتبر باشد و تاریخ این حجت چهل‌ونه ساله است، اتابک خاموش شد و بعد از ساعتی حکم به‌ابطال این قاعده فرمود و آن بدنامی از میراثی و این نیک‌نامی از شمس‌الدین الی شمس‌الدین تاکنون، بمانده؛

---

۱. اتابک... فرمان داد تا بر خانه‌ها و آبها... مالیاتی وضع کردند و بر هر سر اسب و شتر و خر و گاو ده‌یک معین کرد و برای همه خوردنیها جز جو و گندم عوارضی در نظر گرفت واملاک را از قناتها و آسیابها و دولابها و بستانها به نسبت‌اشخاص و حسب مواضع ربع‌و خمس و سدس و عشر حقوق دیوانی معین کرد...) تحریر تاریخ‌وصاف،ص ۹۵.

۲. در متن: (خرص).

۳. رك: آثارالعجم ،ص ۵۲۲.

گر بماند نام نیک از آدمی　　به که ماند زو سرای زرنگار[1]

و این چند بیت از شیخ سعدی نگاشته است:

شنیدم که در وقت نزع روان　　به هرمز چنین گفت نوشیروان[2]

که خاطر نگهدار درویش باش　　نه در بند آسایش خویش باش

نیاساید اندر دیار تو کس　　چو آسایش خویش خواهی و بس

نیاید به‌نزدیک دانا، پسند　　شبان، خفته و گرگ، در گوسفند

برو، پاس درویش و محتاج‌دار　　که شاه از رعیت بود تاجدار

رعیت چو بیخ است و سلطان درخت　　درخت ای پسر باشد از بیخ سخت

مکن تا توانی دل خلق ریش　　وگر می کنی، می کنی بیخ خویش

و چنانکه گفته شد، عرض شهرشیراز ازخط استوا ۲۹ درجه و ۳۶ دقیقه‌است[3] و طول شیراز ازگری‌نیچ، رصدخانه انگلستان ۵۲ درجه و ۴۳ دقیقه است ودر کتاب جام‌جم، ۵۲ درجه و ۴۰ دقیقه قرار داده است[4]، انحراف قبله شیراز از نقطه جنوب به‌جانب مغرب ۵۶ درجه و ۴۶ دقیقه به‌استخراج حکیم دانشورمیرزاعبدالغفار اصفهانی، معلم و استاد علوم ریاضیه مدرسه رفیعه دارالفنون سلطانی دارالخلافه طهران است.

و بباید دانست که شهر شیراز در زمان معموری ۱۲ دروازه[5] و ۱۹ محله[6] داشته است و دور باروی آن نزدیک به‌فرسخ و نیمی بود و نواب کریم‌خان زند، وکیل‌السلطنه طاب‌ثراه، شیراز را در ۶ دروازه و ۱۱ محله قسمت فرمود و دروازه بیضا و دروازه جباچی و دروازه سعادت‌آباد و دروازه فسا و دروازه گوسفند و دروازه خاتون را موقوف بداشت و دور بارو را فرسخی فرمود و محله باغ نو و محله باهلیه و محله درب کازرون و محله دشتک و محله سراجان و محله شاه‌چراغ (ع) و محله شیادان و محله موردستان را جزو محلات دیگر نمود.[7]

دروازه اول شیراز، دروازهٔ باغ شاه: در جانب شمال شیراز است.

دروازه دویم، دروازهٔ اصفهان: که گذرگاه کاروان اصفهان است در میانه شمال و مشرق شیراز باشد و در قدیم آن را دروازه استخر می‌گفتند.[8]

سیم: دروازهٔ سعدی: که محاذی تکیه شیخ سعدی (رحمة‌الله‌علیه) در مشرق شیراز است

---

۱. در قصیده‌ای به‌مطلع:

بس بگردید و بگردد روزگار　　دل به‌دنیا درنبندد هوشیار

۲. حکایتی است از باب اول بوستان.

۳. در جام جم، ص۶۰۶، ۲۹ درجه و ۳۷ دقیقه.

۴. در جام جم، ص۶۰۶، ۵۲ درجه و ۴۰ دقیقه. امروزه جلگه شیراز در ۲۹ درجه و ۳۸ دقیقه عرض شمالی و ۵۲ درجه و ۴۰ دقیقه طول شرقی واقع شده. (شیراز در گذشته و حال، ص۱).

۵. مرحوم فرصت می‌نویسد: گویند شیراز سابق نه دروازه داشته ولی کنون آن را شش دروازه است. آثارالعجم، ص۴۳۲. در نزهة‌القلوب، ص۱۱۴، آمده است که: (شهر شیراز ۱۷ محله است و نه دروازه دارد اصطخر و دراک، موسی، بیضا، کازرون، سلم، فسا، باب نو، دولت و سعادت؛ شهر در غایت خوشی است).

۶. (در شیراز نامه‌ها، ۱۷ محله) آثارالعجم، ص۴۳۳.

۷. در نزهة‌القلوب، ص۱۱۵، از محله (خرگاه‌تراشان) هم نام برده می‌شود.

۸. آثارالعجم، ص۴۳۳.



نقشه هوائی شهر شیراز

و در قدیم آنرا دروازه «گازرگاه» گفته‌اند و از این است که نوشته‌اند، تکیه شیخ‌سعدی در گازرگاه شیراز است برای آنکه گازران در دهنه قنات فهندز[۱] که نزدیک به‌آن تکیه است، گازری نمایند.

چهارم: دروازهٔ قصابخانه: که گوسفندان را در خارج آن کشته، به‌شهر آورند و تا اوایل سلطنت کریم‌خان زند، طاب‌ثراه آنرا دروازه فسا می‌گفتند که گذرگاه کاروان فساست، در جنوبی شیراز است و مزرعه سختویه وقفی مدرسه منصوریه[۲] شیراز در خارج این دروازه، بلافاصله افتاده است و اکنون در تصرف مؤلف این **فارسنامه ناصری** است.

پنجم: دروازهٔ شاه‌داعی: که در اصل شاه‌الداعی الی‌الله بود نام یکی از مشایخ طریقت است که تکیه آن در خارج این دروازه است و در قدیم آنرا درب سلم گفته‌اند و در کتاب **مزارات شیراز** نوشته است، ابوزکریا سلم‌بن‌عبدالله شیرازی[۳] از قدمای بزرگان مشایخ شیراز است و قبرستان درب سلم را به‌او نسبت دهند و این دروازه، میانه جنوب و مغرب شیراز باشد.[۴]

ششم: دروازه کازرون که گذرگاه کاروان کازرون است [و] در مغربی شیراز باشد.

اما یازده محله شیراز:

پنج محله آنرا **حیدری‌خانه** گویند مانند محله اسحق‌بیگ و بازار مرغ و بالاکفت و درب شاهزاده و میدان شاه. و پنج محله آنرا **نعمتی‌خانه** گویند مانند محله درب مسجد و سرباغ و سردزک[۵] و سنگ سیاه و لب آب. و **محله یهودان** از این هر دو عنوان خارج است.

و گفته‌اند در زمان سلاطین صفویه طاب‌ثراهم، برای اختلاف در میانه اهل محلات شهرهای ایران بلکه قصبات و دهات قرار داده‌اند که اهل نیمهٔ مشرقی هر بلدی خود را حیدری[۶] گویند یعنی ما از پیروان سلطان‌حیدر که جد سلاطین صفویه و شیخ‌طریقه آنهاست می‌باشیم و اهل نیمهٔ مغربی هر بلدی خود را نعمتی گویند یعنی ما از پیروان شاه نعمت‌الله که شیخ طریقه سلسله نعمت‌اللهی است هستیم و باید مردم حیدری‌خانه با یکدیگر موافق گشته در اوقات معین با مردم نعمتی‌خانه، جنگ کنند و مردم نعمتی‌خانه نیز چنین کنند و از دو جانب در این جنگ هر کس کشته شود، خونش هدر باشد و این رسم در شیراز باقی

---

۱. مشهور به (کت سعدی). رك: نزهة‌القلوب، ص۱۱۵.

۲. در متن: (منصوره).

۳. الشیخ سلم‌بن عبدالله‌الصوفی شیرازی. شدّالازار، ص۳۲۱، هزار مزار، ص۶۳.

۴. در شیرازنامه، نام محلات شیراز به‌شرح زیر آمده است: ۱) محله باغ قتلغ، ۲) محله بالاکفد، ۳) محله باغ نو، ۴) محله سراجان(: لب‌آب)، ۵) محله دشتک، ۶) محله پالانگران، ۷) محله دزک، ۸) محله بال‌رود، ۹) محله درب سلم، ۱۰) محله شیراز، ۱۱) محله مقاریضی، ۱۲) محله باغ، ۱۳) محله پیراسته، ۱۴) محله درب استخر، ۱۵) محله نامدار، ۱۶) محله گچ پزان. (بافت قدیمی شیراز، ص۷۸).

۵. در آثارالعجم (محله دزك) ص۴۳۳.

۶. رك: مجله آینده، ص۷۴۱، دی و بهمن ۱۳۶۳ مقاله حیدری و نعمتی از آقای حسین میرجعفری و منازعات نعمتی و حیدری در ایران، از همان نویسنده مجله دانشکدهٔ ادبیات اصفهان، شماره ۱، دوره دوم.

شمال

جنوب

مشرق

مغرب

نقشه

بافت قدیمی شیراز

دروازه ها - محلات - مجموعه ها

دروازه اصفهان

دروازه سعدی

دروازه کازرون

دروازه باغشاه

دروازه قصابخانه

دروازه فسا

محله میدان شاه

محله سرباغ

محله سردزک

محله بالاکفت

محله درب شاهزاده

محله سنگ سیاه

محله لب آب

محله اسحاق بیگ

محله بازار مرغ

محله شیشه گری

محله درب مسجد

محله بیرون دروازه

بازار وکیل

سید علاءالدین حسین

امامزاده ام کلثوم

خاتون قیامت

شاه داعی الی الله

شیخ سلم

باغ نظر

باغ کلاه فرنگی

بود و در هر سالی سه‌باره، چهارباره، مردم حیدری‌خانه با مردم نعمتی‌خانه، جنگ می‌نمودند و در هربار چندین نفر کشته‌و چندین نفر از چشم و دست و پا، عاری می‌شدند و از اهتمام کارگزاران دولت علیه دامت شوکتها، نزدیک به‌چهل سال است که این رسم نادانی را از میانه حیدری و نعمتی برداشته[اند]. **و خانه‌های** یازده محله[۱] شیراز که در سال **۱۳۰۱** به‌شماره درآمد **۶۳۲۷** بود و شماره مردمان یازده محله **۲۵۲۸۴** نفر مرد و پسر و **۲۸۳۲۳** نفر زن و دختر بود و عموم خانه‌های محلات شیراز را از آجر و گل ساخته به‌چوب پوشیده، به‌گل اندوده‌اند و در سال **۱۲۹۹** جناب میرزاعلی‌محمدخان قوام‌الملک شیرازی بر پشت‌بام پنج منزل خود، مانند فرنگستان تخته آهن انداخته است و جناب میرزااحمدخان مؤیدالملک شیرازی بر پشت‌بام یک منزل و مقرب‌الخاقان حاجی‌میرزاآقاخان وکیل‌الملک شیرازی بر پشت‌بام یک منزل خود نیز، تخته‌آهن انداخته‌اند[۲] و امید از رعیت‌پروری پادشاه جم‌جاه اسلامیان‌پناه ناصرالدین‌شاه ادام‌الله‌ـ بقاه چنان است که به‌اندك از زمان پشت‌بام عموم خانه‌های شیراز به‌تخته‌آهن، اندود گردد.

---

۱. حمدالله مستوفی می‌نویسد در دوره اتابکان طول حصار شیراز دوازده‌هزاروپانصد گام بوده است و در آن هنگام شیراز دارای ۱۷ محله بوده است. نزهة‌القلوب، ص۱۱٤.

۲. رك: سفرنامه حاجی‌پیرزاده، در خصوص ملاقات با مؤیدالملک در سال ۱۳۰۲، ص ۳۱، انتشارات بابک، ج ۱.

محله اول شیراز

محله اسحق بگ

محله اول شیراز محله اسحق بگ است، محدود به‌محله درب شاهزاده، و محله بالاکفت[1] و محله لب‌آب و محله بازارمرغ و شماره خانه‌های آن در سال ۱۳۰۱، ۶۸۷ درب بود و مردمان آن ۲۷۲۰ نفر مرد و پسر و ۲۷۱۰ نفر زن و دختر و کدخدای این محله آقا [؟] است و چون به‌درجه رشد نرسیده است، مشهدی‌حسین را نایب او قرار داده‌اند. **و از اجله علمای این محله است:**

مولای انام، متبوع اهل اسلام، ناصب مناصب علما و ناهج‌مناهج فضلا، مجتهدالزمان **شیخ‌محمدحسین محلاتی**[2] [که] در سال ۱۲۴۷ در بلدهٔ محلات عراق متولد شده و در حداثت سن به‌شیراز آمده، در خدمت والدماجد خود تحصیل مراتب علمیه نموده، پس به‌عتبات عالیات رفته، تکمیل علوم دینیه نموده، به‌زیور اجتهاد، زینت یافته، عود به‌شیراز نمود و در مسجد مولاها[3]، به‌جای والدماجد خود نشسته، نعم‌الخلف آمده، هر روزه مقاصد کتب فقهیه و اصولیه را خاطرنشان طلاب علوم دینیه نماید و در ترویج شریعت غرا به‌اقصی درجه کوشد.

و والدماجد آن جناب است: جامع معقول و منقول، حاوی فروع و اصول، مجتهدالزمان **آخوندملامحمدعلی محلاتی**[4] [که] در سال ۱۲۶۰ از محلات عراق به‌شیراز آمده، چندین سال به‌نشر علوم دینیه، طلاب علوم را بهره‌مند می‌فرمود و در سال ۱۲۸۴ در شیراز به‌رحمت ایزدی پیوست[5] و اصل آن جناب از بلدهٔ شوشتر است و جد اعلای او، جناب مجتهدالزمان آخوندملامحمد شوشتری، به‌قصبه محلات آمده، توطن فرمود و ولدالصدقش جناب مجتهدالزمان آخوند ملااحمد محلاتی سالها به‌هدایت بندگان خدای‌تعالی پرداخت.

و ولدان صدق جناب شیخ‌محمدحسین معزی‌الیه است، نورین‌نیرین، جامعان سعادت و

---

۱. در آثارالعجم، ص۴۳۳ و ح۱: (بال کفد) یا (بال کفت).

۲. فرصت او را فرزند ارشد ملامحمدعلی مجتهد می‌داند. آثارالعجم، ص۴۴۱.

۳. در آثارالعجم، ص۴۴۱: (مولی): (مسجد مولی در محله درب شاهزاده: مسجدی است خوش‌بنا و وضع زیبا).

۴. آثارالعجم، ص۴۴۱.

۵. آثارالعجم، ص۴۴۱.

حاویان نجابت شیخ **محمدحسن** و شیخ **محمدجعفر** که هریک به‌زیور علم و حلیه صلاح **آراسته‌اند** و سال ولادت آنها **۱۲۷۹ و ۸۴** [۱۲] است و جناب مغفرت‌مآب آخوند ملامحمدعلی **معزی‌الیه** را سه نفر پسر دیگر است:

اول آنها جناب مستطاب مقبول اولی‌الالباب، جامع فضایل و باسط شمایل، **عالم ممجد شیخ عزالدین احمد** است.

و پسر سیم جناب آخوندملامحمدعلی است: قدوه فضلا و اخیار، اسوه اهل علم و ابرار **میرزاابراهیم** مدتهاست در اماکن مشرفه عراق به‌افاده و استفاده علوم دینیه **اشتغال داشته**، بر نور اجتهاد آراسته است.

پسر چهارم جناب آخوندملامحمدعلی محلاتی مجتهد است: فرید دهر، **وحید عصر، عالم** فاضل **شیخ محسن** [که] درفنون علمیه، **یگانه و در کمالات فرزانه است.**



حاجی آقا سید علی‌اکبر فال اسیری



اگر شاه بسازد و هزار مرتبه بسازند من خراب می‌کنم....
به نقل از وقایع اتفاقیه- ص۵۸۳

و از علمای این محله است جناب مستطاب سیدجید و شریف اید، جلیل‌الاصل و جمیل‌الوصف، مجتهدالزمان **حاجی‌سیدعلی‌اکبر فال‌اسیری**[1] [که] در سال **۱۲۵۶** در قصبه اسیر گرمسیر فارس متولد شده، در خدمت علام فهام، افضل علما شیخ‌محمد اسیری تحصیل کمالات علمیه نموده و در سال **۱۲۷۰ واند** به‌شیراز آمده، در خدمت علامه زمان، حجةالاسلام حاجی‌شیخ‌مهدی مجتهد کجوری[2]، تکمیل مراتب فقهیه و اصولیه را نمود [و] به‌زیور اجتهاد محلی گردید و هر روز طلاب علوم را مستفیض نماید.

و از اشراف این محله است، سلسله جلیله سادات حسینی **دست‌غیب**[3] [که] اگرچه در نوشتجات قدیم، آنها را سادات حسنی حسینی نگاشته‌اند در هر صورت بزرگان این سلسله به‌زیور علم آراسته و به‌خطوط و اسهار آنها سجلات قبالجات قدیم زینت یافته است و از اجله سادات دست‌غیب است:

سیدسند، فاضل امجد، عزالشریعة والدین، ابوالمحاسن **امیرفضل‌الله‌بن محب‌الله حسنی حسینی دست‌غیب شیرازی** [که] تحصیل کمالات علمیه را در خدمت جناب سیدماجد علامه‌بحرینی، شیخ‌الاسلام شیراز نموده، به‌زیور اجتهادمحلی گردید [و] در حدودسال **۱۰۴۰ واند،** وفات یافت.

و از اجله سادات دست‌غیب است: اعلم علماء زمان **امیر شرف‌الدین‌علی‌دست‌غیب.** مولانامحمد مؤمن شیرازی‌در کتاب **طیف‌الخیال** که‌در سال **۱۱۱۶** به‌انجام رسیده است نوشته: علم فقه و طبیعی و حساب و نحو را در خدمت سیدسادات، مصدر افعال حسنات، صاحب حسب ظاهر و نسب طاهر، عاری از هر عیب امیرشرف‌الدین‌علی دست‌غیب آموختم.

و از اجله سادات دست‌غیب است: زبدهٔ اولاد رسول(ص) و نقاوه احفاد بتول، مستنبط دقایق، مظهر حقایق، مجتهدالزمان **میرزاهدایت‌الله** [که][4] در سال **۱۲۴۰ واند** در شیراز متولد شده، تحصیل مراتب علمیه را در خدمت علمای اعلام شیراز نمود، پس به‌اماکن مشرفه عراق رفته، تکمیل فقاهت و علم اصول فقه نموده، عود به‌شیراز فرمود و هر روزه به‌نشر علوم اشتغال دارد.

و پسرعم ماجدش، جناب کمالات اکتساب، ادیب اریب، جامع اسالیب ادبیه، ناهج مناهج عربیه، فاضل ممتحن **میرزاابوالحسن**[5] در سال **۱۲۶۰ واند** در شیراز متولد شده و تولیت

---

۱. حاجی پیرزاده در مورد اغتشاش و شورش شیراز در سال ۱۳۰۳ می‌نویسد: (مردم... در آستانه حضرت شاهچراغ جمع شدند و جناب آقا سیدعلی‌اکبر فال اسیری که مردی فاضل و مقدس و صادق است و از ازدحام جمعیت به‌دور خود خوش دارد ایشان را به‌بست شاهچراغ آورده و هر روز جمعیت و ازدحام زیادتر می‌شود. و صداها بلند می کردند و دادها می‌زدند و غوغاها می‌نمودندکه چرا نان گران است و جنس فراوان نیست... ده نفر زخمی و ۶ نفرکشته شدند). ص۳۷، ج۱. در خاطرات سیاسی میرزاعلیخان امین‌الدوله هم آمده است‌که: (اول کسی که فضاحت آغازید آقای حاجی سیدعلی‌اکبر فال‌اسیری بودکه آبروی حکومت را ریخت و مامورین قوام‌الملک دست و پایش را بستند و به‌قاطری سوارکردند و به‌بوشهر بردند) ص۱۴۹. و رك: وقایع اتفاقیه، به‌کوشش سعیدی سیرجانی ص۷۴۷ در خصوص کارهای حاجی سیدعلی‌اکبر فال‌اسیری.

۲. رك: آثارالعجم، ص۴۳۴: ایشان امام مسجد آقابابان در محله درب‌شاهزاده شیراز بودند.

۳. دربارهٔ وجه‌تسمیه سادات دستغیب، رك: آثارالعجم، ج۲، ص۴۳۸.

۴. رك: وقایع اتفاقیه، ص ۷۵۸. در خصوص کارها و نفوذ او. و آثارالعجم، ص۴۳۸.

۵. رك: آثارالعجم، ص۴۵۰.

بقعه مبارکه حضرت امامزادهٔ لازم‌الاحترام ممجد سیدمیرمحمدبن امام موسی‌بن جعفر(ع) از قدیم زمان، در سلسله سادات دست‌غیب بوده و هست.

و از اعیان این سلسله است: **مرحوم میرزا ابوالحسن دست‌غیب**، «فردوسی» تخلص که در جوانی درسال ۱۲۳۰ **واند** در فردوس برین منزل گزید و این چند شعر از او ثبت گردید:

بود پیچیده طومار دل از غم   که هر حرفیش باشد دفتری چند
جفا کم کن به‌مرغان گرفتار   چه می‌خواهی ز بی‌بال و پری چند

ای که منعم ز ناله فرمائی   ناله فرماست عشق جانانم

میرزاابوالحسن دستغیب: «تمنا» تخلص، در زمان شاه‌سلطان‌حسین صفوی بود. این بیت از اوست:

حیات‌جاودان‌بخشد به‌عاشق‌چشم‌شهلایش   ز رفتن باز دارد عمر را مژگان گیرایش

کبوتری به‌قفس بود و شب به‌ناله درآمد   دل اسیر به‌یاد آمدم ببین چه کشیدم

و از اجله علمای این محله است: کاشف حقایق امور، مصلح مصالح جمهور، مخلص انام بالسنة اقلام، مجتهدالزمان ذی‌الحسب الباهر **حاجی‌شیخ محمد طاهر**.

اصل آن جناب از جزایر عراق است، سالها در عتبات عالیات و نجف اشرف تحصیل علوم دینیه نمود [و] به‌مرتبه اجتهاد رسید و از ۲۰ سال بیشتر وارد شیراز گشته، به‌نشر مصالح فقهیه و امامت مسجد هاشمیه شیراز اشتغال دارد. ولادتش در نزدیکی سال ۱۲۴۳ اتفاق افتاده است.

و از اجله و اعیان، معدودین در شماره علمای این‌محله است: عالی‌جناب، مقدس‌القاب، فاضل انتساب حاجی **شیخ‌حسین ناظم‌الشریعه** مشهور، پسر شیخ‌علی احسائی یا قطیفی است. اگر القاب آن جناب را به‌آنچه سزاوار است نویسم، به‌سبب ظلمی که بر من نمود و شمه‌ای از آن را در صفحه اول و دویم از گفتار اول این **فارسنامه ناصری** نگاشتم، ارباب سرض، اهل غرضم گویند و اگر به‌اوصاف متشرعین و اهل علمش نگارم متحمل الکذب رأس کل خطیئة شوم. همین بس است که او را تا به‌این لقب خواندند، مردمان بیدین به‌خط و مهرش اموال مسلمانان را به‌ستم و اشتلم ببردند، همه را به‌گواهی اهل سملکتی نگاشتم که لایحب الله‌الجهر بالسوء من‌القول الا من ظلم.[1]

و از اعیان این محله است: جناب قدسی خطاب، کمالات اکتساب، مجمع‌آداب، مقبول اولی‌الالباب: **حاجی‌شیخ محمدعلی بحرینی**: [که] درسال ۱۲۴۷ در شیراز متولد شده است، والدماجدش جناب حاجی‌شیخ‌حسن در خدمت فرمانروایان و وزرای فارس احترامی تمام‌داشت و والدماجدش جناب شیخ بهاءالدین که در سراتب علوم معقول و منقول سرآمد همگنان بود، از جزیرهٔ بحرین به‌شیراز آمده و صاحب ضیاع و عقار گشته، متوطن گردید.

---

۱. در وقایع اتفاقیه، ص۲۲۸، آمده است که: (فوت او در شب دوشنبه بیست‌ودویم شهر ذیحجه ۱۳۰۱ اتفاق افتاد و او را در آستانه امامزاده سیدعلاءالدین حسین به‌امانت گذاشتند.)

و از اعزه و اعیان این محله است: **دودمان قدیمه سلسله جلیله خلف‌بیگیه** جد اعلای آنها، نواب خلیفة‌الخلفا، خلف‌بیگ طالش بیشتر و پیشتر از همه خدمتگزاران از سال ۹۰۶ ومابعدها، در رکاب خاقان‌گیتی‌ستان شاه‌اسماعیل اول صفوی، جانفشانیها نمود و به‌مراتب عالیه رسیده، او را امیرکبیر ابوالنصر خلیفة‌الخلفا گفتند و نواب امیرخلف‌بیگ ثانی، نبیره امیرغفران مسیر، خلیفة‌الخلفا در دولت اعلیحضرت شاه‌عباس اول صفوی طاب‌ثراه، اعتباری تمام یافت و از شدت اطمینان به‌راستی و درستکاری، به‌منصب جلیل سفره‌چی که در این زمان خوان‌سالار و ناظر گویند سرافراز گردید و در سال ۱۰۳۴ در وقت محاصره بغداد، سردانگی نمود که از قوه احدی نبود، چنانکه در گفتار اول این فارسنامه نگاشته شد[1] و بعد از وفات نواب امیرخلف‌بیگ‌ثانی[2] قبیله و عشیره اورا سلسله خلف بیگیه گویند و نواب امام ویردی‌بیگ نواده امیر غفران مسیر خلف‌بیگ ثانی درعهد سلطنت شهریار معدلت شعار، شاسلیمان صفوی طاب‌ثراه، به‌ایالت و فرمانروائی مملکت فارس سرافراز و برقرار گردید [و] در سال ۱۰۹۲ مسجد جامع عتیق شیراز را تعمیری لایق نمود چنانکه در ذیل عنوان مسجد جامع عتیق شیراز بیاید و درسال ۱۰۹۴ در محله سنگ سیاه شیراز، چنانکه نگاشته شد، مدرسه‌ای بنا نهاد و نامش را مدرسه امامیه گفتند.

و از بزرگان سلسلهٔ خلف‌بیگیه است: قدوهٔ عظمای زمان، اسوه ارباب دیوان، سلاذ طوایف، مظهر آثار عواطف، ممهد قواعد رأی و تدبیر، به‌عقل کامل، مشید مبانی تقریر و تحریر، به‌فضل شامل، جناب فخامت نصاب مقرب‌الخاقان **میرزا سلیمان‌خان رکن‌الملک**[3] خلف‌بیگی شیرازی [که] در سال ۱۲۵۴ در شیراز متولد شده، در مبادی عمر، علوم ادبیه و عربیه را به‌اندازه‌ای که لایق بزرگ زادگان است بیاموخت و در تحصیل خط نسخ تعلیق و شکسته، به‌اقصی غایت کوشیده، به‌اندك زمانی محسود اقران گردید و در سال ۱۲۷۷ از جانب امنای دولت جاوید عدت علیه ایران، قونسل و کارگزار جزیره بحرین که شرح حال آن در عنوان بلوکات بیاید، گردید و از عهدهٔ لوازم این منصب، به‌احسن وجوه برآمد و در سال ۱۲۸۱ سر به‌آستانه مبارك حضرت اسعد ارفع امجد والا، شاهنشاه‌زاده اعظم، ظل‌السلطان، سلطان مسعودمیرزا قاجار، ادام‌الله‌بقاه، فرمانفرمای مملکت فارس فرودآورده، قرین مباهات‌آمد وبه‌ملاحظه حسن تحریر و تقریر به‌منصب منشی‌باشی انشاء حکومت سرافراز گردید و بعد از آنکه حکمرانی ممالك محروسهٔ اصفهان و یزد و عراق و کرمان‌شاهان و بروجرد و کردستان و عربستان‌و لرستان، ضمیمه فرمانفرمائی مملکت فارس گردید، حضرت اسعد والا، ادام‌الله شوکته، جناب معزی‌الیه را مرجع امورات کلیه فرموده و به‌جوهر ذاتی از عهده لوازم کارها برآمد، پس به‌منصب جلیل نایب‌الحکومه نواحی محروسه و توابع آنها، سرافراز و برقرار گردید و در این سال ۱۳۰۴ چون امنای دولت جاوید عدت، جناب معزی‌الیه را یکی از ارکان ممالك محروسه شمردند او را به‌لقب جلیل رکن‌الملکی سرافراز فرموده، بر مناصب و اعتبار سابقه‌اش افزودند و آن جناب گاهی برای تفنن و طبع‌آزمائی شعری گفته به‌مناسبت سمت خود «خلف» تخلص کند و این

---

۱. رك: وقایع سال ۱۰۳۴ در همین کتاب، گفتار اول.

۲. مقصود امام‌وردی‌بیگ خلف بیگی است. رك: وقایع سال ۱۰۹۲ در همین کتاب، گفتار اول.

۳. رك: وقایع اتفاقیه، ص۳۵۳.

چند بیت از او نگاشته گردید:

دل غمین به‌وصال بتی ز نو، شاد است / که رشک لعبت فرخار و شوخ نوشاد است
به‌هر کجا گذرد آن بهشت رو، گوئی / خدا مگر در رحمت به‌خلق بگشاد است
به‌کوی خسروشیرین ما، دلا بگذر / ببین که تیشه به‌فرق هزار فرهاد است
ندیدم آدمئی ز آن کمند زلف خلاص / که خصم جان بنی‌آدم آن پری‌زاد است
به‌جان غلام در مرتضی‌علی است «خلف» / که هر که بندهٔ او، در دوکون آزاد است

تا چهره به‌خاک دوست سودم / در عشق بر آبرو فزودم
ز آن آتش غم که درمن افتاد / سر سوی فلک کشید، دودم
اسسال به‌یاد عاشقی رفت / آن زهد و ورع که پار بودم
صد ره «ارنی» به‌طورعشقش / گفتم همه حرف«لن» شنودم
چشم از همه روزگار بستم / تا دیده به‌روی اوگشودم
چونانکه «خلف» به‌مهر حیدر / این نغز غزل همی سرودم
در مدحت پادشاه مردان / گوی از همه شاعران ربودم

و از اعیان اشراف این محله است: سلسله جلیله **سادات رضویه** که اباًعن‌جد به زیور علم آراسته و به کمال وکیاست معروف شده، جامع مفاخر دنیوی و اخروی گشته‌اند و اجداد این سلسله از مشهد مقدس به‌آباده فارس آمده در قریه ایزدخواست آباده توطن نمودند، پس در سال **۱۲۳۳** جناب مستطاب شرف آل عبدمناف عالم ممجد **حاجی سیدمحمدمعلم** و برادران کهترش جناب مستطاب زبده اعاظم و قدوهٔ افاخم، ادیب اریب نور حدقه سیادت و نور حدیقه سعادت **حاجی‌آقامیرمؤمن** و جناب مستطاب سلاله دودمان مصطفوی **حاجی‌سیدمیرزا** اخلاف مغفرت‌مآب میرزاابوالقاسم از قریه ایزدخواست آباده به‌شیراز آمده، تحصیل مراتب علمیه نموده، هریک سرآمد اقران گردیدند و در سال **۱۲۵۹** جناب حاجی‌آقامیرمؤمن از شیراز به‌طهران رفت و منظور نظرجناب جلالتمآب حاجی‌میرزا آقاسی ایروانی وزیر اعظم دولت علیه ایران گردید و به مصاحبت جناب حسین‌خان نظام‌الدوله مراغه‌ای والی فارس، عود به‌شیراز نمود و جناب نظام‌الدوله بی‌مشاورت و استیذان جناب معزی‌الیه، امورات دولتی و مهمات حکومتی را فیصل و قطع ننمود و این بیت از اوست و تخلص «شاهد» است:

دل زکف رفت‌و نیامد به کفم دامن دوست / قیمت وصل ندانسته، خریدار شدم

و این سه نفر برادر در سال **۱۲۶۱** و **۷۰[۱۲]** و **۷۵[۱۲]** وفات یافته، به‌رحمت ایزدی پیوستند.

و جناب کمالات اکتساب، مقبول اولی‌الالباب **میرزاآقای رضوی** خلف‌الصدق مغفور حاجی سیدمحمد معلم در سال **۱۲۵۱** در شیراز متولد شده وکمالات لایقه را آموخته، به‌احترامی تمام می‌گذراند و عالی‌جنابان کمالات اکتسابان، انوار حقیقت سیادت و ازهار حدیقه سعادت **حاجی میرزا حسن و میرزامحمد حسین و میرزا محمد صادق و میرزاعلی** اخلاف صدق مغفرت توأمان حاجی‌آقامیر مؤمن در سال **۱۲۴۹** و **۵۲[۱۲]** و **۵۴[۱۲]** و

۵۸ [۱۲] در شیراز متولد شده، تحصیل کمالات نموده، معیشتی به‌احترام دارند.

و جناب مستطاب علام فهام، ادیب اریب، حسیب نسیب **میرزا ابوطالب رضوی** صدر دیوانخانه عدلیه شیراز خلف‌الصدق مرحوم حاجی سیدمیرزا در سال **۱۲۵۱** متولد شده، تحصیل کمالات علمیه را نموده، خط شکسته را درست آموخته، سالها در خدمت حجة‌الاسلام حاجی شیخ مهدی مجتهد کجوری طاب‌ثراه، علوم شرعیه را اکتساب فرمود و در سال **۹۸[۱۲]** به درستی رفتار و راستی کردار محل وثوق گشته به‌منصب جلیل صدارت دیوانخانه عدلیه شیراز برقرار گردید.

و از اعیان این محله است: مقرب‌الخاقان **حاجی عبدالحسین‌خان نوری** سرتیپ توپخانه مبارکه که شرح حالش در ذیل سلسله نوریه در محله درب شاهزاده مذکور شود.

و از اعیان این محله است: مقرب‌الخاقان **میرزاحسن مستوفی** [که] در سال **۱۲۳۰** متولد شده، تحصیل مراتب آدمی را نموده، خط و ربط دفتری را آموخته، سالهاست دست از خانه و ضیاع و عقار خود کشیده، منافع آنها را به‌اقوام خود بخشیده، در دارالخلافه طهران در خدمت جناب جلالت‌مآب میرزا یوسف مستوفی‌الممالک تقرب یافته، درشدت و رخاء با آن جناب موافقت نموده است و پدر نیکوسیرتش مرحوم **میرزاابراهیم شیرازی** مادام عمر به‌استیفای ایلات فارس و ضابطی بلوك فیروزآباد اشتغال داشت و دست توسل را در طریقه درویشی به‌دامان قطب اقطاب و قدوه اصحاب واقف مواقف شریعت و حقیقت میرزاابوالقاسم سکوت می‌داشت.

و از اعیان این محله است: فخر اماثل و اقران، عمدهٔ اعیان **حاجی محمد صادق** تاجر اصفهانی [که] در سال **۱۲۵۱** از اصفهان به شیراز آمده، رحل اقامت انداخته، بنیان تجارت گذاشته، صیت تجارتش به‌اقصی بلاد رسیده، مالك ضیاع و عقاری لایق گشته، در سالی چندین صد تومان در ابواب خیر انفاق کند و چندین پل بر رودخانه‌های بزرگ بسته و چندین کاروانسرا را تعمیر و احداث کرده است مانند: پل رودخانه گرگان و کاروانسرای احمدی بر سر راه دو منزلی بندر بوشهر سنگ و گچ را از یک‌منزلی و دومنزلی آورده، کاروانسرای وسیعی که زحوصله تجارت بیرون است، ساخته است و چندین عمارت خیریه در اماکن مشرفه بنانموده است.

و عالی‌جاه، خلاصة‌الاشباه **میرزامحمدشفیع** ولدالصدق حاجی‌محمدصادق در سال **۱۲۶۴** در شیراز متولد شد، به‌زیور کمالات آراسته، از علوم ادبیه بی‌بهره نمانده است، در فنون تجارت و زراعت گوی سبقت را از همگنان ربوده است.

و از اعیان این محله است: قدوهٔ اطبای زمان نقاوه حکمای اوان، واقف اسرار امراض، رافع استار اعراض **حاجی میرزاجعفر طبیب** حکیم‌باشی در سال **۱۲۳۴** متولد گشته، تحصیل کمالات علمیه طب و عملیه آن را در منزل مؤلف این **فارسنامه ناصری** نمود و مدتی در طهران درآموختن طب جدید زحمت کشیده است و ولدالصدق ارجمندش میرزا [؟] در مدرسه معلم‌خانه طهران مشغول تحصیل مراتب طبیه است.

و از اعیان این محله است: عالی‌جاه و خلاصة‌الاشباه **حاجی میرزاکریم صراف** [که] در سال **۱۲۵۰** در شیراز متولد گشته، تحصیل مراتب انسانیت کرده، جمع میانه عمل صرافی و تجارت و زراعت نموده، ضیاع و عقاری لایق فراهم آورده، در مرتبه تعزیه‌داری بر خامس آل‌عبا، گوی سبقت را از همگنان ربوده، در سالی چندین صد تومان وجه نقد به‌مصرف طعام و

شربت در شبهای محرم و صفر رساند.

و جد ماجد حاجی‌میرزا کریم است: قطب ایام و مرشد انام، متمسک به‌ذیل قادر بی‌نیاز **آقا بزرگ خباز** که در زمان حیات به‌کرامات و خوارق عادات معروف بود، روزها را به‌روزه و شبها را به‌عبادت می‌گذرانید و جماعتی از بزرگان فارس، دست ارادت به‌دامنش زده، از باطن صافی طینتش استمداد جسته، دعوی وصول به‌مقصود می‌نمودند و عالی‌جاه خلاصة‌الاشباه **میرزامحمدحسین** ولدالصدق حاجی‌میرزا کریم صراف در سال ۱۲۷۲ در شیراز متولد شده، در تحصیل سراتب علمی و صرافی و تجارت بر همگنان فائق آمده است.

و عالی‌جاه، خلاصة‌الاشباه **حاجی محمدحسین صراف** در سال ۱۲۵۴ متولد گشته است اگرچه خانه او در اواخر محله بازار مرغ افتاده است، لیکن به‌مناسبت قرب جوار و شغل صرافی و خویشاوندی با حاجی‌میرزا کریم صراف که همان نسبت فرساً رهان و رضیعاً لبان[1] در میانه آنها بود، در ذیل محله اسحق‌بیگ نگاشته گردید.

و از اعیان این محله است: خلاصه اعیان، نادره زمان، رونق محافل، مجمع‌فضائل **حاجی‌یوسف تاجر** مشهور به«چکمه‌دوز» [که] در سال ۱۲۴۸ متولد گشته، از جوهر ذاتی خود، فنون علمیه را آموخته، بر دقایق تجارت افزوده، مطالب علمیه را جمع نموده، در محفل علما به‌وجهی لایق به‌خرج دهد و اشعار فارسی و عربی را از هرباب در حفظ خود آورده، به‌موقع و مناسب، مجالس را زینت داده، خاطرها را مسرور دارد.

و والد ماجدش مرحوم حاجی‌علی[2] تاجر مشهور به«چکمه‌دوز» در تجارت و درستکاری، عدیل نداشت و از خالصه مال خود، چندین هزار تومان خالصاً لوجه‌الله، خرج کرده، مسجدی وسیع و رفیع، درب میدان علافها در این محله احداث نموده، به‌طاقهای بلند و ستونهای سنگی یک‌پارچه به‌ارتفاع سه ذرع شاه و سنگهای مربع یک ذرع و نیمی و یک ذرعی در بنیان و ازاره سرا و شبستان و عمارات زمستانه و تابستانه به کار برده، آن مسجد را رونقی تمام داده است و در سال ۱۲۸۰ و اند وفات یافت.

و از سکنه قدیم این محله است: **طایفه بیات**. اصل آنها از دشت قبچاق ترکستان است که در زمان قدیم با ایل قشقائی که شرح حال آن در عنوان ایلات فارس بیاید، به‌فارس آمده‌اند [و] دو قبیله گشته، یکی با ایل قشقائی موافقت نموده، صحرانشین شده است و دیگری در شهر شیراز توطن نموده‌اند و بیات فارس و بیات نیشابور خراسانی، در اصل از یک قبیله بوده‌اند و خانه های بیات شیرازی در یک گذار از محله اسحق‌بیگ افتاده و به‌محله بیاتها شهرت یافته است و اهل این محله جز به‌زبان ترکی تکلم نکنند و فارسی را فصیح نگویند و حرفتهای شهرستانی را ننگ خود شمارند و شغل عموبی آنها، اسب ایرانی خریدن و به‌هندوستان بردن و فروختن است و بعضی معامله روغن و گوسفند و پوست بره را دارند و امیران بزرگ مانند **صالح‌خان بیات و هاشم‌خان بیات** از این قبیله برخاسته‌اند.

و چنانکه نگاشته شد در سال ۱۱۶۱ صالح‌خان بیات به‌ایالت مملکت فارس، پس به‌امارت سپاه مأمور فارس برقرار بود و هاشم‌خان بیات هم چندی به‌امارت سپاه و ایالت فارس،

---

۱. همچون دو اسب مسابقه و دو شیرخوار از یک پستان.

۲. او از احفاد شیخ علی‌خان زند است. (دکتر یوسف نیری)

سرافراز بود تا آنکه در سال ۱۱۶۸ در روزی که کریم‌خان، فتح شیراز نمود، شیخ علی‌خان زند به‌چوب دستی خود هاشم‌خان را بکشت.

و از اعیان قبیله بیات آقا بزرگ[۱] شاعر «ذره» تخلص است. در وقتی که نواب‌شاهزاده عبدالباقی‌میرزا که در شاعری «عشرت» تخلص می‌فرمود و به‌حکمرانی بنادر و گرمسیرات فارس مأمور بود، «ذره» در مدح او قصیده گفته، تقاضا کرده بود که مرا در این زمستان عبائی است که تاروپودش از عنصر زمهریر است باید عنایتی فرمائی و عبای بوشهری به من دهی و نواب معزی‌الیه، انعامی نکرده به‌او فرمود که عبای زمهریری را که مناسب گرمسیرات است باید به‌من دهی، ذره این قطعه را بدیهتاً بفرمود:

سروش دوش به‌گوش دلم چنین می‌گفت	اگر سلوك به‌بود و نبود خواهد[۲] کرد
به‌مدح «عشرت» اگر صفحه‌ای زبان کردی	به‌ذم او ورقی نیز سود باید کرد
به‌جای خلعت اگر آن عبای من پوشد	به‌این لباس به‌محشر نمود خواهد کرد[۳]

و این رباعی را نیز او گفته است:

نراد دغل باز جهان روز و شبان	در ششدر حیرت آورد پیرو جوان
تخته‌اش بود آسمان‌ومهره‌اش انجم	خورشید و مهند کعبتینش تو بدان

و از اشراف این محله است: عالی‌جاه، مقرب‌الحضرت **میرزاسیداحمد** از سلسله سادات نسابه حسنی شیراز است و مرحوم والدش میرزاابوالفتح، مادام عمر به‌مباشری محاسبات دیوانی بلوك کوار مشغول بود و این منصب تا کنون با پسر کهترش عالی‌جاه **میرزاسیدعلی** برقرار است و میرزاسیداحمد سالهاست که با خطی خوش و ربطی کامل، محاسبات مخصوصه جناب جلالت‌مآب صاحب دیوان را مواظبت دارد.

---

۱. فرصت می‌نویسد: (مرحوم آقابزرگ با اینکه دارای سواد فارسی نبود شعر را بی‌غلط می‌سرود) آثارالعجم، ص۵۶ و غزلی از او نقل می کند به‌مطلع:

از چه ای ماه نمی‌پرسی از آه دل من	ستم از حد چه‌بری چیست گناه دل من

۲. در متن به‌اشتباه: (خواهی).

۳. ردیف در متن چنین است.

محله دویم شیراز

محله بازار مرغ

محله دویم شیراز، محله بازارمرغ است که در اصل دو محله بود: یکی محله شاه‌چراغ و دیگری بازارمرغ و اکنون هر دو را «بازار مرغ» گویند. محدود است به‌محله اسحق‌بیگ و محله لب آب و محله درب شاهزاده و محله میدان شاه و محله درب مسجد و محله سردزک و شماره خانه‌های آن در سال ۱۳۰۱، ۳۱۸ خانه و سردمان آن ۱۵۰۰ نفر ذکور و ۱۶۳۸ نفر اناث بود، کدخدای این محله، عالی‌جاه **آقاعبدالحسین** است که به‌سبب حداثت سن او، آقامحمدحسن را که مردی کامل است، نایب از کدخدا قرار داده‌اند.

و از اجله اعیان این‌محله است: **سلسله جلیله شیخ الاسلامیه:** [که] اصل آنها از قبیله تمامی احسا و قطیف است[۱] از اواخر سلطنت صفویه طاب‌ثراهم تاکنون که سال به‌۱۳۰۴ رسیده است قبالجات شرعیه معتبره املاك و ضیاع و عقار و اسناد شرعیهٔ اهالی مملکت فارس به‌خط و مهر بزرگان این سلسله زینت یافته است و از اهتمام و دقت فکر و تکرار نظر در عبارات قبالجات و احکام شرعیه از عهد قدیم تا کنون، خدشه و خللی، ناسخ و منسوخی، تدلیس و تدلسی، در محکمه اسلامیه منتسبه به‌این سلسله دیده و شنیده، نگشته است و اول کسی که ذکر سامی او زینت کتب علمیه و تواریخ گشته:

جناب مستطاب صفوة محدثین و قدوه مدرسین: شیخ المشایخ السامی **شیخ علی‌بن شیخ محمدتمامی امامی** است. مولانا محمدمؤمن شیرازی صاحب کتاب **طیف‌الخیال**، در ذکر اساتید شیرازی خود، نوشته است: فرا گرفتم علم صرف و نحو و معانی و بیان و فقه را از علامه زمان و قدوه اقران، آخر امجاد بلکه اول بقیة اجواد، بلکه افضل رئیس محدثین و زبدهٔ مفسرین، مولای ادیب و اریب لبیب، استاد اعلم و ملاذ اعظم، ذی‌الاصل السامی، شیخ علی‌بن محمد تمامی لازال کاسمه علیاً و ذکره فی‌الناس جلیا[۲]، شعر:

فانه‌الفاضل الحبرالمکرم ذو	العلی علی‌علا علما علی‌الرؤسا
عین‌الاماثل مفقودالمماثل مقصو	د الافاضل فی تبین ما التبسا[۳]

---

۱. رك: آثارالعجم، ص. ۵۱۰. ۲. پیوسته همچون نامش بلندپایه و یادش در میان مردم رسا باد.

۳. صورت این دو بیت که از لحاظ وزن و مصراع بندی (مضمن) است، منفصل و مشتبه بود و برای پرهیز از اشتباه، ←

و کتاب طیف‌الخیال در سال ۱۱۱۶ به‌انجام رسیده است.

و خلف‌الصدق جناب شیخ‌علی‌بن محمد تمامی است، جناب مستطاب ناصب رایات شریعت غرا، ناصر آیات ملت بیضا، محقق قوانین مقرر براهین **شیخ احمدبن علی‌بن محمد التمامی‌الامامی** [که] در شهر شیراز مادام زندگانی، طلاب علوم دینیه را از نتائج افکار ابکار خود بهره‌مند بساخت و در حدود سال ۱۱۳۰ وفات یافت.

و خلف‌الصدقش جناب مستطاب جامع ریاستینِ حکمیه و حکمیه، حاوی فضیلتین علمیه و عملیه **شیخ‌محمد تمامی امامی** در شیراز به‌جای پدر نشست و نوشتجات شرعیه را به‌خط و مهر خود مزین داشت و عبارت نقش مهرش در تصدیق‌نامه بر تولیت جناب میرزامجدالدین‌محمد جد حقیقی مؤلف این فارسنامه بر موقوفات مدرسه منصوریه چنین است:

«فوضت امری الی‌الله‌الاحدالصمد وانا ابن‌احمدالتمامی‌الامامی، محمد سنه ۱۱۳۰».

و در دولت نادرشاهی چون شیخ‌محمد امین، شیخ‌الاسلام مملکت فارس وفات یافت، منصب و لقب او را که قبائی دوخته به‌اندام جناب شیخ‌محمد تمامی امامی بود به‌او عنایت نمودند و در حدود سال ۱۱۷۰ و اند، وفات یافت.

و خلف‌الصدقش، جناب شیخ مشایخ زمان، قاضی قضات اوان، صاحب حسب ظاهر، وارث نسب باهر، **شیخ محمدباقر تمامی شیخ‌الاسلام** مملکت فارس، مانند والدماجد خود به‌نشر علوم شرعیه مشغول بود و قبالجات را به‌خط و مهر خود زینت می‌داد و نقش مهرش در تصدیق‌نامه مذکور چنین بود: «فوضت امری الی‌الله الصمد التمامی‌الامامی باقربن محمد سنه ۱۱۳۸» و نقش مهر دیگر را به‌این عبارت دیدم: «افوض امری الی‌الله‌الاحدالصمد محمدباقر-التمامی‌الامامی ابن‌احمد سنه ۱۱۶۱» و برای آنکه عبارت مهر را گاهی برخلاف ترتیب نقش کنند، معلوم این بنده نگشت که باقربن‌محمد التمامی‌الامامی ابن‌احمد است که نقش کلمهٔ «ابن» در کاغذ ممهور ظاهر نگشته یا آنچه نگاشته گشت صحیح باشد یعنی شخص باقر، ابن محمد، غیر ازمحمدباقر ابن‌احمد است و وفات آن جناب در حدود سال ۱۱۹۷ یا ۸ [۱۱۹] اتفاق افتاد.

و خلف‌الصدق آن جناب است شیخ مشایخ و طور شامخ، ناصر ملت، حافظ شریعت، فقیه نافذالاحکام **شیخ‌محمدحسین شیخ‌الاسلام**، بعد از تحصیل مراتب علمیه و تکمیل مقامات یقینیه و سزاواری به‌احکام شرعیه، سالها در شیراز به‌فصل مشاجرات و قطع مرافعات بین‌العباد اقدام فرمود و در حدود سال ۱۲۲۵ یا ۶ [۱۲۲] وفات یافته، به‌رحمت ایزدی پیوست.

و برادر کهتر والاگهرش شیخ انام و مبین احکام حلال و حرام **شیخ‌محمدامین شیخ‌الاسلام** به‌جای برادر خود بر مسند قضاوت و احکام نشست و در حدود سال ۱۲۴۸ و ۴۹ [۱۲] به‌مغفرت خدائی پیوست.

و جناب مستطاب، کاشف حقایق امور، مصلح مصالح جمهور، ملاذانام و مرجع خاص

← پیوسته ضبط شد. (معنی شعر): او دانشوری دانا و گرامی و بلندپایه است، ارجمندی است که به‌دانش بر سروران برتری یافته، چشم آنهاست که نکوترند، بی‌همال است و مقصد دانشوران در حل مسائل علمی.

خلف‌الصدق شیخ‌الاسلام[1] و عام، قاضی محکمه اسلام، فقیه نافذالاحکام حاجی **شیخ ابوالقاسم شیخ‌الاسلام** غفران‌مآب، شیخ محمدحسین شیخ‌الاسلام در سال ۱۲۱۱ در شیراز متولد گشته، بعد از تحصیل مقاصد علمیه، در تکمیل مراتب علم فقه و حدیث و تفسیر کوشیده، سرآمد همگنان گردید و بعد از وفات عم ماجد خود بر مسند حکومت شرعیه، در محکمه اسلامیه نشست و مادام زندگانی به‌نشر علوم دینیه و فتاوی و احکام شرعیه اشتغال نمود و در سال ۱۲۸۵ به‌مکه معظمه رفته، بعد از ادای مناسک حج، در مدینه طیبه به‌زیارت قبور مطهره خاتم انبیا و اولاد امجادش صلوات‌الله علیهم مشرف گشته، در شهر محرم سال ۱۲۸۶ در مدینه طیبه به‌مغفرت ایزدی پیوست و در پهلوی بقعه مبارکه ائمه بقیع مدفون گردید.

و خلف‌الصدقش جناب شیخ مشایخ زمان، جامع مکارم اوان، سالک مسالک شریعت، واقف مواقف حقیقت، حافظ قوانین شرع، مؤسس قواعد اصل و فرع، علام فهام، ذوالمجد والاحترام نافذالاحکام: **حاجی شیخ محمدحسین شیخ‌الاسلام**[2] نعم‌الخلف آمده ودرسال ۱۲۵۱ درشیراز متولد گردید و در مکتب‌خانه ادبیه کسب آداب و رسوم را نمود و بعد از تحصیل مقدمات علمیه در خدمت والد ماجد خود و جنابان مجتهدان حاجی‌شیخ مهدی کجوری که شرح حالش در ذکر محله درب شاهزاده بیاید و آخوند ملامحمدعلی محلاتی که در ذیل محله اسحق بیگ نگاشته گردید، مطالب کتب فقهیه و اصولیه و تفسیر و حدیث را استفاضه نمود و با آنکه به‌مکه معظمه و مدینه طیبه مشرف گشته بود، باز در خدمت والد ماجد خود عود به‌حرمین شریفین نمود، پس به‌اماکن مشرفه عراق آمده، بعد از حصول زیارت بازگشت به‌شیراز فرموده به‌ارث و استحقاق به‌لقب جلیل شیخ‌الاسلامی که جامع فضایل دنیوی و اخروی است مسرور و مبتهج گردید و تاکنون به‌نشر مسائل علمیه و احکام دینیه و انجام مهمات جزئیه و کلیه شرعیه و تدریس کتب تفسیر و فقهیه اشتغال دارد و آن جناب را پنج نفر پسر است:

اول آنهاست: جناب فایزالقاب عالم فاضل، عنوان صحیفه کرم، قدوه صنادید امم، صاحب حسب ظاهر و نسب طاهر **شیخ محمدباقر**[3] [که] در سال ۱۲۷۸ متولد شده است با آنکه در عنفوان جوانی است، زحمت تحصیل مقدمات علمیه و علوم دینیه و مراتب یقینیه و کمالات لایقه را کشیده است و زمانی از تعلیم و تعلم باز نمانده، گوی سبقت را از همگنان ربوده است.[4]

---

۱. رک: آثارالعجم، ص. ۵۱.

۲. در آثارالعجم، ص. ۵۱، نیز ذکر او آمده است و در زمان تالیف آثارالعجم به‌قضاوت مشغول بوده و باغ شیخ از املاک او به‌حساب می‌آمده است. و در شعر (صفا) تخلص می‌کرده است و این ابیات از اوست:

ای یار جفاپیشه وفا نیز گهی کن / بر جانب دلسوختگان هم نگهی کن

ای ناله به‌آن شاه ز حالم خبری ده / وای آه به‌آن ماه بهر حیله رهی کن

رک: آثارالعجم، متن و حاشیه ۲، ص. ۵۱، و همچنین رک: سفرنامه حاجی پیرزاده، ص۲۳ـ۲۵۹۲۴۹۲.

۳. در آثارالعجم، حاشیه ص. ۵۱، آمده است که (وفا) تخلص می‌کند و این اشعار از اوست:

چشم من بر روی تو ای ماهرو فتاد / در صولجان زلف تو دل همچو گو فتاد

تا دست من ز موی میان تو شد رها / دل از غمت‌در آتش‌وهجران‌چوبو فتاد

تا شهره‌شد به‌عشق‌تو اندرجهان(وفا) / بدنام خاص‌وعام شد، از آبرو فتاد

۴. در زمان مرحوم فرصت او به‌نیابت از پدرگاهی بر مسند قضا می‌نشسته و (در محکمه ایشان تاکنون دیناری به‌رشوه اخذ نشده). آثارالعجم، ص۵۱۱.

پسر دویم و سیم [و چهارم و پنجم] جناب حاجی شیخ‌الاسلام **شیخ محمدعلی و شیخ ابوالقاسم و شیخ عبدالحسین و شیخ عبدالعلی**اند که در سن طفولیت به‌آموختن هنرهای کودکان پرداخته‌اند.

و از اعاظم و اشراف این محله است: **سلسله جلیله‌سادات حسینی** مشهور به **میرزایان فسائی** [که] بعد از آنکه املاك محال بلوك فسا، ملك زرخرید این سلسله گردید، اشتهار به‌فسائی یافتند و اجداد این سلسله در محله دشتك شیراز که اکنون با محله سردزك یکی شده، همه را سردزك گویند، توطن داشتند و متون کتب عامیه و تواریخ از اسامی اجداد آنها که سادات دشتکی‌اند، مشحون است و شرح حال آنها بر سبیل اجمال و تفرق در گفتار اول این **فارسنامه** به‌مناسبت زمان، نگاشته گردید و تفصیل حال آنها در ذیل ذکر محله سردزك در شرح احوال این نگارنده **فارسنامه ناصری** بیاید.

و اول کسی که از این سلسله در محله بازار مرغ توطن نمود، ملك اعاظم سادات، متحلی به اقسام سعادات، زبدهٔ اعاظم، قدوه افاخم، ناصر آیات شریعت غرا، ناصب رایات ملت بیضا، صدر صدور زمان، **میرزا سیدعلی‌خان صدرالدین الحسینی الحسنی المدنی**[1] مولد المکی، موطنا الدکنی الهنـدی مسکنا الشیرازی اصلا دویمین جد نگارنده این **فارسنامه ناصری** است و شرح تنقلات و کتابهای مؤلفه آن جناب را به‌مناسبت اجداد کرامش در ذیل ذکر سادات دشتکی در محله سردزك شیراز می‌نویسم.[2]

و بر سبیل اختصار: در سال ۱۱۱۶ از مکه معظمه به شیراز آمد و در محله بازار مرغ خانه‌ای مشتمل بر چندین طرف عمارت بزرگ و کوچك و اصطبل و حمام و سایر لوازم، پاره‌ای را به‌آبادی خرید و پاره‌ای را احداث فرمود و در سال ۱۱۱۸ در شیراز وفات یافته، قرین رحمت الهی گشته، در بقعه مبارکه حضرت شاهچراغ (ع) در جوار مزار مغفرت‌مآب سید ماجد مجتهد بحرینی قاضی شیراز مدفون گردید و جناب محدث کامل و فقیه فاضل شیخ یوسف بحرینی آل عصفور درکتاب **کشکول** خود تاریخ وفات سیدعلی‌خان طاب‌ثراه را «سر مقر شیراز» نگاشته است.

و خلف‌الصدق آن حضرت است جناب مستطاب، خلف اعاظم اسلاف، شرف اشراف آل‌عبدمناف، مخدوم اهل علوم، ممهد قواعدحدود و رسوم، سیدسمجد **میرزامجدالدین محمد** جد حقیقی نگارنده این **فارسنامه ناصری** در سال ۱۱۰۵ در بلده حیدرآباد پایتخت مملکت دکن هندوستان متولد گردید و در سال ۱۱۱۱ در خدمت والد ماجد حضرت فضایل توأمان سید علی‌خان طاب‌ثراه، از شهر حیدرآباد دکن به‌مکه معظمه و مدینه طیبه، پس به‌شیراز آمده،

---

۱. رك: مقدمه ریاض‌السالکین فی‌شرح‌الصحیفة‌السجادیه، السید علی‌خان‌المدنی‌الشیرازی، ص۱و۲، چاپ انتشارات رسالت، اصفهان. از آثار دیگر اوست: طرازاللغه، از عربی به‌عربی، و شرح فوائد صمدیه بنام الحدایق‌الندیه معروف به‌شرح کبیر و بعدا شرح صغیر صمدیه را به‌نام الفرائدالبهیه، نوشت. او دو کتاب دیگر به‌نام (موضح‌الرشاد) در شرح ارشاد وکتاب (الزهره) دارد. تاریخ ادبیات صفا، ج۵، بخش اول، ص۴۱٤، و رك: دانشمندان و... فارس، ج۳، ص۲۱۳.

۲. رك: مقالات‌الشعراء، میرعلی شیر (قانع) تتوی، متوفی به‌سال۱۲۰۳ که خود از این خاندان بود و در صفحات ۵۳۱ تا۵۷۳، چاپ کراچی، سال۱۹۵۷، و رك: ذریعه، ج۱، ص۱۰۸.

متوطن گردید و بعد از فتنه افاغنه در ایران در سال ۱۱۳۶ با اهل و عیال از شیراز به‌فسا رفته در قلعه قصر کرم وقفی اجدادی خود، توقف فرمود که خبر رسیدن لشکر افغان را به‌قصبه فسا آوردند و آن جناب از این خبر مضطرب و مضطر گشته از راه‌کوه توده به‌اصطهبانات که هفت فرسخی قصر کرم است رفته و مدت سالی توقف فرمود و از کوچکی منازل و بسیاری عیال و نوکر به‌تنگ آمده، در صحرای مزرعه دولت‌آباد رونیز بالا که ملک اربابی جناب فضیلت انتساب، جامع معقول و منقول، حاوی فروع و اصول، آخوندملاشاه‌محمد دارابی که پدرزن جناب میرزای معزی‌الیه بود، قطعه زمینی را که مبذردویست من بذر گندم بود، انتخاب نمود و قلعه‌ای درکمال استحکام بنا فرمود و در داخل حصار آن قلعه، شصت‌هفتاد درب خانه و حمام و نارین قلعه احداث نمود. پس با عیال و نوکر از اصطهبانات وارد آن قلعه گردیده، در مدت برآمیختگی ممالک ایران در آن قلعه بیاسود و این قلعه تا سال ۱۲۴۵ به‌آبادی برقرار بود و رفته‌رفته از رونق آن کاسته، خرابه‌و ویرانه گردید و بعد از فتنه افغان که دهات معموره فارس خراب و بی‌رونق ماند و حضرت نادرشاه در تدارک آبادی آنها برآمد، جناب میرزامجدالدین‌محمد، عموم دهات و مزارع بلوك فسا را که مالك بیشتر آنها، اهالی اصفهان بودند به‌قیمت نازلی خرید و بتدریج آباد و معمور نمود و در سال ۱۱۸۱ در قلعه رونیز فسا، احداثی خود، وفات نموده به‌رحمت ایزدی پیوست و در قریه رونیز در بقعه مشهوره به‌بقعه میرزا مدفون گردید و مزارش تاکنون زیارتگاه اهالی آن سامان است و از آن جناب هفت پسر که اخلاف صدق سبعه بودند باقی بماند:

اول آنها: جناب سیادت انتساب **میرزاسیدعلی** مشهور به‌میرزابزرگ است [که] در سال ۱۱۲۶ در شیراز متولد گردید و به‌سبب شوریدگی و پراکندگی مردم شیراز از فتنه افغان و انقلاب زمان دولت نادرشاهی، تحصیل کمالات را به‌حد لایق ننمود و در سال ۱۱۸۵ وفات نمود و ذکر اعقابش در ذیل بلوك فسا گفته شود.

پسر دویم میرزامجدالدین‌محمد، **میرزاصدرالدین محمد** مشهور به‌میرزا کوچك است [که] در سال ۱۱۲۸ در شیراز متولد گردید و بعد از سن طفولیت که اول زمان تربیت است به‌سبب غلبه افغان بر ممالك و درهم آمیختگی مردم ایران، او را مجال تحصیل مراتب علمیه به‌درجه کمال نبود اما به‌فطرت اصلیه و قابلیت ذاتیه خود را از مقاصد علوم عربیه و ادبیه بی‌بهره نداشت و در سال ۱۱۹۹ در قریه رونیز فسا، وفات یافت و در جوار مزار والد خود مدفون گردید و از مآثر او قنات و مزرعه صدرآباد و باغ صدرآباد واقعه در ناحیه نوبندگان فساست و ذکر اولاد او در ذیل بلوك فسا بیاید.

پسر سیم میرزامجدالدین‌محمد است: صاعد ذروه مناقب، عارج رتبه مفاخر **میرزا محمد حسین** مشهور به**میرزاجانی فسایی**[1] [که] در سال ۱۱۳۶ در شیراز متولد گردید و به‌علو نسب و سمو حسب و ازدیاد جلال وکثرت مال و قدم دودمان و اصالت خاندان، از عموم اهالی مملکت فارس، امتیاز و برتری داشت و مکارم اخلاق و خصایل حمیده و وفور کرم و فضائل پسندیده، لوای اشتهار افراشته، کمالات صوری را بر محاسن معنوی بیفزود و

---

۱. رك: روزنامه کلانتر، ص ۶۲، ۹۰، ۱۰۳، ۱۱۷، در موارد متعدد و مختلف.

شعر فارسی را نیکو می‌گفت و خط شکسته را چنان درست نوشت که سرمشق شکسته‌نویسان گردید و در اواخر دولت نادرشاهی و اوایل سلطنت کریم‌خان زند، طاب‌ثراه به‌منصب جلیل استیفای دیوانی رسید و جناب معالی انتساب، حاوی معقول و منقول حاجی‌اکبر نواب شیرازی در کتاب دلگشا که از مؤلفات اوست، در عنوان حرف یاء به‌قلم مشکین رقم نگاشته است:

«میرزاجانی اسم شریفش میرزا محمدحسین از اجله سادات حسینی شیراز و از احفاد میرصدرالدین‌محمد و میرغیاث‌الدین‌منصور و میرزاسیدعلی‌خان دشتکی است که ارکان حکمت و فضیلتند ولیکن میرزای معزی‌الیه با آنکه از علوم بی‌بهره نبود از طریقه اسلاف خود استعفا نموده به‌مشاغل دیوانی و ضبط بلوکات فارس مشغول گردید و چون از جمله بلوکات مفوضه به‌ایشان بلوك فسا بود، او را به‌فسائی اشتهار دادند و از اعیان و بزرگان خاك پاك شیراز است و در ثبات محبت با دوستان و دوام عداوت با دشمنان مشهور و در مراتب سخا و کرم محسود نزدیک و دور.

ترسلات را به‌شیوه خوش‌نوشتی و به دست تدبیر طینت حل و عقد امور ملکی را بر احسن وجوه سرشتی و برای مصلحت‌جوئی اهالی مملکت فارس، در انقراض دولت زندیه و تمکن سلطنت قاجاریه که امری بود مقدر به‌قدر مقدور سعی و اهتمام نمودی تا آنکه تدبیر موافق تقدیر آمد و با اسلاف حقیر یک‌جهت و یک دل بود و گاهی از روی تفنن شعری می‌فرمود و این دو بیت از او ثبت گردید:

یاد تو مرا از دل پر خون نـرود	و اندیشه‌ات از خاطر محزون نرود
ویران شده خاك دل چو دامنگیر است	هر غم که در او نشست، بیرون نرود

و بعد از وفات کریم‌خان زند طاب‌ثراه، از شوریدگی سلسله زندیه، زحمتها کشید و در زمان جعفرخان زند، قلیل مدتی به‌حکمرانی دارالسلطنه اصفهان برقرار گردید و از سوء تدبیر بزرگان قبیله زند که هرروزی کسی را به‌سلطنت برداشته، هنوز چشمی نگشوده که دیگری را برپا نموده، به‌جای او نشاندندی و به‌این وسیله خرابی درملك واهالی روزبروز زیاده گردید تا کار به‌جائی رسید که بزرگان شهری و سرکردگان لشکری خود را صاحب جان و مال و عیال نمی‌دانستند، پس ارباب حل و عقد امور ملکی در خانه میرزاجانی انجمنی نمودند و بعد از اتفاق آراء متفق‌الکلمه حضرت خاقان معدلت شعار آقامحمدشاه قاجار را که گویا دست قدرت ایزدی، قبای پادشاهی را بر اندام او دوخته و در صفحات مازندران و طهران و اصفهان رایات اقتدار افراشته بود، به‌دعوت سلطنت فارس و کرمان استدعای حضور مبارکش را نمودند و بعد از تشریف فرمائی به‌فارس و استقلال در سلطنت و بروز خدمتهای کلی از میرزاجانی، او را دعوت به‌ملازمت رکاب فرمود و میرزاجانی متمسك به کبرسن و ضعف پیری گشته، از ملازمت رکاب استعفا نموده، مقبول افتاد، پس مرجع امورات ملکی فارس گشته، به‌خدمتگزاری حضرت اقدس والا فتح‌علی‌خان جهانبانی مشهور به‌باباخان فرمانفرمای مملکت فارس مأمور گردید و وزارت آن مملکت و رجوع محاسبات دیوانی به میرزانصرالله‌علی‌آبادی مازندرانی قرار گرفت و چون حضرت اقدس والا، رایات جهانگیری و جهانداری را از شیراز به‌جانب طهران برافراشت و فرمانفرمائی فارس را به‌ولد ارجمند خود نواب اشرف والا محمدعلی‌میرزا که کودکی بود نه ساله واگذاشت و میرزاجانی و میرزانصرالله را بر کارهای محوله مقرر بداشت و بعد از چند ماه

حکومت فارس به‌نواب‌حسین‌قلی‌خان برادر کهتر اعلیحضرت شهریاری برقرار گردید و نواب معزی‌الیه در هوس تاج و تخت افتاده، ادعای سلطنت نمود و میرزاجانی و میرزانصرالله و آقامحمدزمان کلانتر شیراز، هرچه او را به‌نصایح حکیمانه منع نمودند، به‌قاعدهٔ‌الانسان حریص علی مامنع سودمند نگشته، آن جماعت را مخل سلطنت خود، دانسته، همه را محبوس بداشت و میرزاجانی را در محبس مسموم نموده، در سال ۱۲۱۲ به‌رحمت ایزدی پیوست و تفصیل این وقایع در گفتار اول از این کتاب فارسنامه نگاشته گردید و او را چهار نفر پسر است:

اول آنهاست: عالیجاه مقرب خاقان، سیدجلیل‌الاصل جمیل الوصف **میرزا اسمعیل** [که] به‌زیور کمالات آراسته و به‌وفور کیاست محسود خویش و بیگانه بود [و] در سال ۱۲۰۸ که به‌فرمان پادشاه گیتی‌ستان آقامحمدشاه طاب‌ثراه به‌عنوان گروگان از شیراز عازم طهران بود، در اصفهان در وقت جوانی وفات یافت.

و خلف‌الصدقش، طره ناصیهٔ سیادت و غره جبهه نجابت، مقرب خاقان **میرزا اسمعیل‌خان،** در کنف عم ماجد خود جناب وزارت‌مآب میرزاهادی تربیت یافته و سالها به‌سرکردگی هزار نفر تفنگچی بلوکی فارس برقرار بود و در سال ۱۲۶۸ در شیراز وفات نمود.

و نبیرهٔ او خلاصة‌الاشباه و سلالة‌السادات‌الانجاب، مقرب‌الحضرت‌الوالا **میرزاعلی‌اکبر**[1] تحصیل کمالات لایقه را نموده، خط شکسته و تحریر و سیاق را خوب نوشت [و] سالهاست مواظب انشاء رسائل و محاسبات جناب جلالتمآب معتمدالسلطان، محمدرضاخان قوام‌الملک گشته، از درستکاری محسود اقران است و او را سه پسر است:

سیادت و نجابت اکتسابان **میرزااسمعیل‌خان** و **میرزاعبدالحسین** و **میرزا ابوالحسن،** اولین آنها نزدیک به‌سن بلوغ است و دیگران در سن کودکی باقیند.

و ذکر بازماندگان دیگر مرحوم میرزااسمعیل در ذیل بلوك فسا بیاید.

پسر دویم مرحوم میرزاجانی است: مظهر انوار نامداری، مصدر آثار کامگاری، ثانی حاتم طائی **میرزامحمدتقی‌فسائی**[2] که شرح حالش در ذیل بلوك فسا مذکور شود.

پسر سیم میرزاجانی است: خلاصهٔ اولاد رسول، نقاوه احفاد بتول، زینت عترت‌مصطفویه، جمال زمره مرتضویه، سیدمجتهدین و رئیس محدثین، ملاذ اعاظم علما، ملجأ اکارم فضلا، صاحب قواعد معقول و منقول، ناظم معاقد فروع و اصول **حاجی میرزا ابراهیم‌مجتهد** [که] در سال ۱۱۷۳ در شیراز متولد شد و در مبادی زندگانی که بالطبع از امور دیوانی اعراض داشت، در شیراز علوم عربیه و ادبیه را کسب فرموده، گوی مسابقت را از همگنان ربود [و] رتبه برتری بیافت، پس فنون ریاضی و علم کلام و حکمت را کماینبغی آموخته، سرآمد اهل عصر خود گردید و بعد از وفات میرزااسماعیل، برادر بزرگتر خود به‌فرمان خدیو زمان شهریار گیتی‌ستان آقامحمدشاه، سه سال تمام به‌عنوان گروگان در طهران توقف نموده، طلاب علوم را از نتائج افکار خود بهره‌مند می‌ساخت و در سال ۱۲۱۱ از طهران به‌عتبات عالیات مشرف شده، در خدمت

---

۱. رك: وقایع اتفاقیه، ص۳۳۹و۳۴۰. او مدتی هم نیابت داراب را داشت (وقایع اتفاقیه، ص۳۵۳). (و رکن‌الدوله به‌سبب تحریک فسائیها می‌خواست او را (طناب بیندازد) ص۴۶۱.

۲. در ذیل بلوك فسا نام او: (میرزا تقی) آمده و متولد سال ۱۱۷۰ در شیراز است. او جد محمودخان نعمت شاعر فسائی است. رك: دانشمندان و سخن‌سرایان فارس، ص۶۹۱.

استاد علما و خاتم فقها، آقامیرسیدعلی طباطبائی[1] صاحب کتاب «ریاض» مشهور به‌شرح کبیر مشغول تحصیل و استفاضه علم فقه و اصول شده، در اندك زمانی سررشته آن دو علم را یافته آن رشته‌ها را درهم بافته، به‌زیور اجتهاد مزین گردید و در سال ۱۲۱۶ که شیخ‌سعود وهابی چنانکه نگاشته شد کربلای معلی را غارت نمود و اهلش را بکشت جناب حاجی‌میرزاابراهیم درکربلا مشغول تحصیل کمالات علمیه بود، پس عود به‌شیراز فرسود و در سال ۱۲۲۳ به‌مکه معظمه و مدینه طیبه مشرف گردید وبعداز فراغت از اعمال واجبه و مستحبه عود به‌شیراز نمود ودرسال ۲۵[۱۲] به‌مصاحبت برادر مهتر خود میرزاتقی ازطریق یزد و طبس به‌زیارت آستانه رضویه علی صاحبهاالف ثناء و تحیه مشرف گشته عود به‌شیراز فرسوده به‌نشر علوم دینیه و مقاصد یقینیه پرداخت و به‌سبب مناقشتی که فیمابین آن جناب و برادرزادهٔ خود میرزامحمدحسین وکیل‌الملک اتفاق افتاد و دیوانیان جانب وکیل را منظور داشتند، مدت سه سال در قصبه اصطهبانات تشریف داشت و جماعتی از اهل علم و طلاب با او موافقت کرده به‌نشر علوم مشغول بودند، پس نواب اشرف والا حسین‌علی‌میرزا فرمانفرمای مملکت فارس، جماعتی از ارکان شیراز را روانه داشته، آن جناب را از اصطهبانات عود به‌شیراز دادند و در ماه ربیع اول سال ۱۲۵۵ ندای کریمه یا ایتهاالنفس‌المطمئنه ارجعی الی ربک راضیـة مرضیه[2] را بـه‌گوش هوش شنیده، داعی حق را لبیک اجابت گفته، از شیراز به‌روضه رضوان خرامید. و چون شرحی از حالات آن جناب نگاشته شد، لازم آمد که برخی از گزارش[3] یومیه و لیلیه‌اش به‌تحریر درآید: که آن جناب از سن شانزده سال تا دو شب قبل از ارتحالش به‌غرفات‌جنان، نماز شب را به‌عمدا ترك نفرسود و تمام نوافل را به‌جا می‌آورد و ذکر رکوع و سجود را به‌هفتاد مرتبه می‌رسانید و ازکثرت قیام‌و رکوع و سجود، درمواضع هفتگانه‌اش پینه و ستبری بود و چون‌آفتاب غروب کردی، تجدید وضو نموده، بعد از حصول مغرب فریضه و نوافل مغرب و عشا را به‌جا آوردی و مخصوصاً نماز عشا را چنان طول می‌داد که نزدیک به‌دو ساعت می‌رسید پس شام شب را صرف کرده، استراحت می‌فرسود و میلش به‌روغن طعام بیشتر از گوشت بود به‌مفاد لاتجعلوا بطونکم قبورالحیوانات.[4]

و در زمستان، بعد از پنج شش ساعت و در تابستان بعد از چهار پنج ساعت از شب گذشته، برخاسته، وضو ساخته تهجد را به‌عمل می‌آورد و چون صبح کاذب ظاهر و صبح صادق طالع شدی، نوافل و فریضه صبح را به‌جا می‌آورد و بعد از تعقبات مأثوره تا طلوع آفتاب، تلاوت قرآن مجید می‌نمود، پس تجدید وضوکرده به‌مجلس درس می‌آمد و تا سه ساعت کتب مؤلفه خود را درس می‌فرسود، پس اقدام به‌فصل سرافعات بین‌الانام می‌نمود پس به‌خلوتخانه

---

۱. سیدعلی‌بن محمدعلی‌بن ابوالمعالی اصفهانی، دانشمند بزرگ شیعه، متولد در سال ۱۱۶۱ درکاظمین متوفی به‌سال ۱۲۱۳ از شاگردان علامه بهبهانی بود. از آثار اوست: شرح بر مفاتیح که کتاب‌الصلوة آن از مسوده بـه‌مبیضه نقل شده و در آن جمیع اقوال فقها را گردآورده، شرح بر نافع به‌نام (ریاض‌المسائل فی‌بیان احکام‌الشرع بالدلائل)، رساله‌ای مختصر در اصول پنجگانه شریعت. (معین)

۲. آیه ۲۸، سورهٔ فجر.

۳. در متن: (گذارش).

٤. شکمهایتان را مقبره حیوانات مسازید.

رفته، بعد از صرف غذا، خواب قیلوله نموده، مقارن ظهر وضو ساخته، نوافل و فریضه و تعقبات را به‌جا آورده، در کتابخانه مشغول تألیف می‌گشت و یک ساعت به‌غروب آفتاب مانده، احباب را ملاقات می‌فرمود و مکالمات حکمت‌آمیز و مطایبات فرح‌انگیز که موجب انبساط و مزیل انقباض بود می‌نمود.

و از مؤلفات آن جناب، کتاب **بحرالحقایق** درعلم فقه که همه مسائل را به‌استدلال و ذکر اخبار وارده و اقوال متقدمین و متأخرین را در آن کتاب ذکر فرموده است و حاشیه مدونه بر کتاب **معالم‌الاصول** و حاشیه مدونه بر **شرح لمعه** است.

و آن جناب را پسری بود **میرزاعلی** نام که در مراحل علم و عمل شباهتی به‌آن پدر نداشت چنانکه گفته‌اند:

عفت مساو[1] تبدت منک واضحة	علی محاسن ابقاها ابوک لکا
لقد تقدمت ابناءالکرام به	کما تقدم آباء اللئام بکا

و در سال ۱۲۸۹ وفات یافت و او را اولاد ذکوری نبود.

پسر چهارم مغفرت‌مآب میرزاجانی است: صاحب مجد و کرم، کافل مصالح امم، قطب فلک نامداری، مرکز دایرهٔ بزرگواری: **میرزامحمدهادی** مشهور **فسائی** [که] در سال ۱۱۸۲ در شیراز متولد گردید و بعد از کسب کمالات لایقه، در زمان زندگانی والد ماجد خود حکومت چندین بلوك را قبول نمود، پس به‌منصب استیفای دیوانی برقرار گردید و بعد از واقعه هایله پدر بزرگوار خود، چنانکه نگاشته شد، اعلیحضرت، خاقان گیتی‌ستان، فتح‌علی‌شاه قاجار طاب‌ثراه، جمیع مناصب و اعمال دیوانی والد ماجدش را به‌او عنایت فرمود و بی‌مشاورت از میرزاهادی، حکمی درکلیات امور فارس نفرمود و اختیار عزل و نصب حکام جزء مملکت فارس را درکف کفایت او، واگذاشت و در سلام عام مکرر می‌فرمود: «میرزاهادی رفیق قدیم شاه است.» و بعد از وفات والد ماجدش مادام زندگانی، تلخی عزل از مناصب را نچشید و از تمامی امرا و بزرگان فارس به‌مزید جاه و جلال و افزونی حشمت و مال و قدم دودمان رتبه برتری را داشت و هریک از اعیان فارس برای پیشرفت درکار خود، نوعی به‌او توسل جسته، سراز اطاعتش نپیچید و مدت ۲۳ سال‌متوالی، درکمال عزت و جلال، بزرگی نمود و در سال ۱۲۳۰، صبیه مرضیه جناب کمالات اکتساب، مقبول دولت سلطانی، منظور نظر خاقانی، جامع مناقب زکیه، حاوی مراتب‌سنیه، دستوراعظم،مدبرامورامم، انسان‌السادة، عین انسان‌السیاده، میرزاعبدالوهاب موسوی معتمدالدوله اصفهانی را، در عقد ازدواج ولد ارجمند خود میرزامحمدحسین وکیل‌الملك درآورد و منابعی خطیر در این عیش و عشرت صرف نموده، عروس را به‌احترامی تمام از دارالخلافه طهران به‌شیراز آوردند و در سال ۱۲۳۵، شاهزاده خانم صبیه مرضیه نواب اشرف والا، حسین‌علی‌میرزا فرمانفرمای مملکت فارس را در عقد

---

۱. در متن: (مسیا) به‌قرینهٔ محاسن در مصراع دوم، تصحیح قیاسی شد و (مساو) در اصل (مساوی) بوده است که جمع کلمه (مساءه) به‌معنی کار زشت است و معنی شعر چنین است: بدکاریهائی که از تو آشکاراسر زد، بر آن نیکوکاریها که پدر برایت باقی گذاشت، فزونی یافت. کارهای پدر سبب شد که تو بر بزرگزادگان پیشی‌گیری هم بدانگونه که رفتار تو موجب گشت تا پدرت از پدر فرومایگان سبقت گیرد. (دکتر جعفر مؤید شیرازی).

ازدواج پسر دیگر خود میرزاابوالحسن‌خان درآورد و به‌اندازهٔ سزاواری این عروس، مبلغی خطیر بیشتر از عروسی میرزامحمدحسین وکیل در عیش و عشرت مخارج نمود و در سال [۱۲]۳۶ در شیراز وفات یافته، به‌رحمت ایزدی پیوست.

و از مآثر او کاروانسرای مهارلو و کاروانسرای باجگاه دو فرسخ شمالی شیراز و حمام میرزاهادی[1] در این‌محله است که در همه شیراز بعد از حمام کریمخان زند، مانندش دیده نگشته است و او راچهار نفر پسر است:

اول آنهاست: مقرب خاقان، ملاذ طوایف، مظهر آثار عواطف، ثمره شجرهٔ سیادت و سعادت **میرزا محمد حسین وکیل‌الملک** [که] در سال ۱۲۱۲ در شیراز متولد گردید، پس کمالات لایقه را بیاموخت و خط شکسته را به‌وجهی درست نوشت که خطشناسان، رقعه‌جاتش را قطعه‌کرده، ضبط می‌نمودند و در سال ۱۲۳۸ علاوه بر منصب استیفای دیوانی، به‌لقب جلیل وکیل‌الملکی سرافراز گشته، مشهور به«وکیل» گردید و چون از عهده تمامت مشاغل متعلقه به‌والد ماجدش برنیامد به‌حکومت بلوك فسا که عموم املاکش از بنی‌اعمام‌او بود قناعت نمود و گاهی معزول و گاهی منصوب بود و در سال ۱۲۷۳ در قصبه فسا به‌رحمت ایزدی پیوست.

و خلف‌الصدقش عالی‌جاه، مقرب‌الخاقان **میرزا محمدعلی** در خلق و خلق و ربط و کمالات معنوی، اقتدا به‌والد ماجد خود نموده در سال ۱۲۵۳ در شیراز متولد شده، در قصبه فسا توطن نموده، به‌منفعت املاك موروثی و وظیفه دیوانی قناعت کرده، در خدمت فقرا و درویشان مساعی جمیله نماید.

پسر دویم مرحوم میرزامحمد هادی است: ممهد قواعد رأی و تدبیر و مشید مبانی تقریر و تحریر، طره ناصیه سیادت، غره جبهه سعادت، امیرمجد **میرزامحمد** مشهورفسائی[2] در سال ۱۲۲۰ در شیراز متولد شده، در مبادی زندگانی کسب کمالات صوری و معنوی را نموده، مقدمات عربیه و ادبیه را به‌وجه‌احسن آموخته، تصرفات نیکو، در الفاظ و معانی اشعار فارسی و عربی می‌نمود و اشعار را در محاورات و مکالمات به‌مناسبت می‌خواند.

در وقتی که دولت بهیه انگلیس در سال ۱۲۷۲ اخبار جنگ با دولت علیه ایران در بندر بوشهر دادند، نواب اشرف والا مؤیدالدوله، طهماسب‌میرزای قاجار حکمران مملکت فارس، احمدخان تنگستانی راکه مردی دلیر و طایفه‌ای جنگجو داشت، به‌شیراز خواسته، در وقت سلام عام برای تشبیب خاطر احمدخان، بیانی از نیکوئی اندام و شجاعت او فرمود و او را ترغیب به‌جنگ می‌نمود، میرزامحمد این بیت را از گفته طغرائی بخواند:

و عادة‌النصل أن یزهی بجوهره   ولیس یعمل الا فی یدی بطل[3]

حضرت مؤیدالدوله یک ثوب شال ترمه کشمیری، به‌میرزامحمد عنایت فرمود و در سال

---

۱. رك: آثارالعجم، ص۵۰۵.
۲. وقایع اتفاقیه، ص۵۸۰.
۳. رك: زندگانی استاد مؤیدالدین طغرائی اصفهانی، مجله دانشکده ادبیات طهران، امرداد ۱۳۴۴، تالیف دکتر مظفر بختیار، ص۶۳. معنی شعر: شمشیر عادة به‌جوهری که در اوست گرامی است و با اینهمه، کاری از آن ساخته نیست مگر آنکه در دست دلاوری قرار گیرد.

۱۲۳۸ حکومت داراب را قبول نمود و در سال ٤١ [١٢] به‌سبب بقایای دیوانی داراب، سفر خراسان نمود و نزدیک به‌سالی توقف فرمود و جناب آصف‌الدورانی میرزاعبدالوهاب‌معتمدالدوله اصفهانی[١]، امورات او را اصلاح فرموده، از خراسان عود به‌شیراز نمود و در سال ۱۲٤۲ ضابطی حومه شیراز راکه به‌استحقاق و ارث از پدر و جد خود سزاوار بود، قبول نمود و در سال ٤٧ [١٢] در خدمت نواب اشرف والا حسین‌علی‌میرزا از شیراز به کرمان رفته، خدمات لایقه نمود و در سال ٤٨ [١٢] حکومت محال فسا را ضمیمه ضابطی حومه نمود و در سال ۱۲۵۱ جناب مقرب‌الخاقان منوچهرخان معتمدالدوله، پیشکار مملکت فارس، به‌مصلحت ملکی او را و محمدعلی‌خان ایلخانی را، چند ماه در ارگ وکیلی شیراز محبوس داشت، پس آنها را روانه طهران فرمود و بعد از ورود به‌قصبه آباده، از جانب سنی‌الجوانب، اعلیحضرت شاهنشاه اعظم، محمدشاه قاجار طاب‌ثراه، فرمان مرخصی و خلعت مرحمتی برای آنها رسید و خلعت را زینت خود کرده، به‌طیب خاطر به‌دارالخلافه طهران رفتند و میرزامحمد به‌منصب جلیل استیفای دیوانی و هزار تومان مواجب سرافراز گردید و در سال پنجاه و [؟] که اعلیحضرت خاقان گیتی‌ستان برای تنبیه طوایف ترکمان گرگان، از طهران حرکت فرمود برحسب‌الحکم، میرزامحمدحسین وکیل‌الملک شیرازی و میرزامحمد ملازم رکاب شدند و در سال ۱۲۵۲ از طهران عود به‌شیراز نمود و نواب اشرف والا، فریدون‌میرزا فرمانفرمای مملکت فارس دربارهٔ او عنایتهافرمود و ضابطی حومه شیراز و بلوك فسا و محال داراب و اصطهبانات و نیریز را به‌او تفویض نمود و در سال ٦٣ و ٤ [١٢٦] مقرب‌الخاقان حسین‌خان نظام‌الدوله، حکمران مملکت فارس، حکومت کازرون و دشتی و دشتستان و خشت و نواحی ممسنی وکوه‌گیلویه و بهبهان را به‌میرزامحمد واگذاشت و اکثر اوقات به‌ضبط فسا و داراب و حومه اشتغال داشت و به‌حسن سلوك، رضای خالق را بر رضای مخلوق مقدم می‌داشت وگاهی از سال دنیا ذخیره ننهاد، آنچه از هرجهت رسیدی به‌ایثار ارباب استحقاق و تحفه و هدیه دوستان رسانیدی [و] در سال ۱۲۷۷ در شیراز وفات یافته، به‌رحمت ایزدی پیوست و از او چهار نفر پسر باقی بماند:

اول آنهاست: مقدم ابنای زمان، سالك زمام بیان، ناظم امور، مرتب مصالح جمهور **میرزاعلی‌اکبرخان‌وکیل‌الملك** مملکت فارس [که] در سال ۱۲۵۰ در شیراز متولد شده، کمالات علمیه و ادبیه را به‌وجهی نیکو بیاموخت و مسائل و مطالب حکمت وکلام را اندوخته، به‌معاشرت شیاطین آدمی صورت، با پدر محترم خودکاوش و بی‌احترامی نمود و به‌اعانت دیوانیان موجب خسران و زیان او گردید و در سال ۸۲ و ۳[۱۲۸] به‌حکومت نواحی داراب و فسا برقرار بگشت و در سال ۱۲۸٤ به‌سبب منافرتی که بالطبع میانه عمال و ضباط بلوکاتست، معادل‌دوازده‌هزار تومان براصل هشت‌هزاروصدوشصت تومان مالیات دیوانی بلوك فسا افزودند و میرزاعلی‌اکبرخان به‌شکایت و دادخواهی به‌دارالخلافه طهران برفت و بعد از زحمت بسیار مبلغ ۸۰۰۰ تومان از ۲۰۱۶۰ تومان را از خدمت امنای دولت موقوف بداشت و جمع مالیات فسا را ۱۲۰۰۰ تومان برقرار داشته، در دفاتر دیوانی ثبت و ضبط گردید

---

۱. شاعر نامدار دوره فتح‌علی قاجارکه لقب منشی‌الممالکی داشت و در سال ۱۱۷۵ در اصفهان متولد شد و در سال پنجم ذی‌حجه سال ۱۲٤٤ در طهران درگذشت.

و در همین سال به‌لقب جلیل وکیل‌الملکی فارس که لقب عم کامگار او میرزامحمدحسین وکیل بود، سرافراز گشته، او را میرزاعلی‌اکبرخان‌وکیل‌الملک گفتند. پس عود به‌شیراز نمود و در سال **۱۲۸۷** به‌مرض شقاقلوس و سکته، زندگانی را بدرود نموده، به‌مغفرت الهی پیوست.

پسر دویم مرحوم میرزامحمد، **میرزااسمعیل** است که از اوائل عمر به‌مرض مالیخولیا، مبتلا شده، سالها بماند و از غرایب اعمال او اینکه پیرزنی که در طفولیت او را پرستاری نمود [و] شاید برای تربیت، او را آزاری کرده بود، دشمنی آن زن را در دل داشت و بعد از چهار سال از دیوانگی، که او را در حبس و قید داشتند، صبح زود برخاسته به‌پرستاران خود بگفت در شب گذشته، جماعتی از اولیای حق در این منزل فرود آمده، دست مرحمتی بر سر و تن من کشیده، همه دیوانگی را از من بیرون نمودند و لله‌الحمد دیگر باکی ندارم، پس رخت حمام خود را خواسته به‌حمام برفت، پس خدمت اقوام و عشایر خود رسید و مطلب را به‌همان منوال بگفت و جزکلمات عاقلانه نگفت و تفتیش از ملک و مال خود نموده، در مقام محاسبه آنها برآمد و در چند روز به‌مهمانی برفت و هم مهمانی نمود، پس خواهش کرد که مادر سید محمد را یعنی همان پیره‌زنی که در اوائل حال مربی او بود بیاورید تا از آن آب‌گوشتهائی که در زمان طفولیت من می‌ساخت، بسازد و چون این خبر به‌مادر سیدمحمد رسید در کمال اضطراب گفت من از چشمهای میرزااسمعیل می‌ترسم که مرا بکشد و چند روز دیگر بگذشت تا عاقلی میرزااسمعیل به‌درجه شهرت رسید، مادر سیدمحمد به‌منزل میرزااسمعیل آمده، آبگوشت را آماده کرده، بزودی عود به‌منزل خود نمود و چون چندبار آمد و شدکرد و نشان دیوانگی از او ندید، شبی توقف نمود و صبح آن روز هرکس آمد، درب خانه میرزااسمعیل را بسته دید، پس همسایگان از بام به‌زیر آمده، مادر سیدمحمد را کشته، به‌چوبی آویخته، دیدند و میرزااسمعیل کف‌زنان و رقص‌کنان، مکشوف‌العوره، می‌گوید: چند روز زحمت کشیدم و خود را به‌دیوانگی زدم تا آنکه قصاص زمان طفولیت خود را از این پیره‌زن بدبخت گرفتم، پس پرستاران میرزااسمعیل را گرفته، درحبس و قید بداشتند و در سال **[۱۲] ۹۹** وفات یافت.

پسرسیم مرحوم‌میرزامحمد است: ثمره شجرهٔ سیادت ونجابت، **میرزاابراهیم**[1] [که] درسال **۱۲۹۵** در شیراز متولد شد و به‌ذکاوت وکیاست معروف بگشت و چندی به‌حکومت نواحی کازرون برقرار گردید و مبالغی باقیکار دیوان، گشته، املاک موروثه خود را به‌قیمتی ارزان فروخته، در عوض باقی، بداد، پس مسافرت به‌دارالخلافه طهران کرده، سود و فایده نبرده، عود به‌شیراز نمود و درسال **۱۲۹۳** وفات یافت.

و ولدالصدق او، نور حدیقه سیادت و نور حدقه نجابت[2] **میرزامحمد** در سال **۱۲۸۴** در شیراز متولد شد و بعد از وفات والد او وجناب مستطاب ملجأ و مرجع انام، علام فهام حاجی شیخ‌محمدحسین شیخ‌الاسلام به‌مناسبت خواهرزادگی، او را تربیت می‌نماید.

پسر چهارم مرحوم میرزامحمد است: جلیل‌الاصل و جمیل‌الوصف **میرزاهادی** [که] درسال **۱۲۶۸** در شیراز متولد شده، کمالات لایقه بزرگ‌زادگان را آموخت [و] با آنکه گاهی

---

۱. بموجب وقایع اتفاقیه، ص۹۹ ۴و۲۵۱: او در ربیع‌الثانی سال ۱۲۹۱ به‌حکومت کازرون منصوب شد و در محرم ۱۲۹۲ در نتیجه شکایتی که از او شده بود معزول گشت و فرارا به‌شیراز بازگشت.

۲. در متن: (نحابه).

پیرامون ضابطی بلوکات نگشته است، ۱۲ هزار تومان ملک ارثی خود را فروخت و قرضهای برادر را ادا نمود.

پسر سیم مرحوم میرزامحمدهادی مشهور فسائی است: جناب مستطاب مخدوم اهل علوم، مقنن قواعد حدود و رسوم، حلال مشکلات و کشاف معضلات، خلف اشراف و شرف اخلاف، مجتهدالزمان **میرزا ابوالحسن‌خان**. در سال ۱۲۲۱ در شیراز متولد گشته، حسن صورت را مزید محاسن سیرت داشت، جمال حالش به‌علو نسب و تصرف در معقول و منقول آراسته، طبع سلیمش، مدرک مخفیات مؤلفات متقدمین و ذهن مستقیمش مظهر مخزونات مصنفات متأخرین بود و چنانکه گذشت والد ماجدش در سال ۱۲۳۵ شاهزاده خانم دختر خجسته اختر نواب اشرف والا حسین‌علی‌میرزای فرمانفرما را به‌ازدواج او درآورد پس حضرت فرمانفرما، میرزاابوالحسن‌خان را چون پسران خود محترم می‌داشت و در ارقام و نوشتجات، او را، «فرزند مقام نواب میرزاابوالحسن‌خان» می‌نگاشت.

و در اوایل مراحل زندگانی با آنکه به‌کثرت مال و عزت و جمال مرفه‌الحال وفارغ‌البال بود اگر به‌مقتضای جوانی و مصاحبت شاهزادگان در مقام هوی و هوس، قدمی می‌زد، باز وقت را غنیمت شمرده، به‌استفاده و استفاضه مقاصد علمیه می‌کوشید و در سال ۴۷ [۱۲] حکومت نواحی فسا را مباشرت نمود [و] با عیال به‌قصبه فسا برفت و در آخر این سال جماعتی از نوکرهای میرزامحمدحسین وکیل که در دستگاه وکیلی به‌فراغت بال، تحصیل مالی کرده، آبی بی‌لجام خورده بودند، بر میرزاابوالحسن‌خان شوریده، قلعه فسا راکه مقام حکومت بود، محاصره نمودند و از هر دو جانب سه چهار نفر کشته گشت، پس شاهزادگان مانند نواب والا، امام‌قلی‌میرزا، از سروستان و نواب جهانگیرمیرزا، از داراب، با چندین نفر تفنگچی به‌جانبداری او به‌فسا آمده، جماعتی راکه منشأ فساد بودند، به‌سیاست رسانیدند و آقاعلی نام راکه زبان به‌دشنام شاهزاده‌خانم، عیال میرزاابوالحسن‌خان گشوده بود، از چشم و زبان بی‌بهره نمودند و آقا، برادر آقاعلی را از یک چشم نابینا کردند.

و بعد از وفات فرمانفرما طاب ثراه، دست از جمیع اعمال کشیده، تمام اوقات خود را صرف تحصیل علوم کرده و در خدمت قطب فلک معقول و مرکز دایره منقول، عارف به‌اوضاع افلاک دایرات و واقف بر حرکات سیارات، حاجی‌میرزاجواد شیرازی که در هر فنی مانند مرد یک فن بود، تحصیل علوم مختلفه را نمود، پس در خدمت عم ماجد خود رئیس‌المجتهدین حاجی‌میرزاابراهیم[1]، در تکمیل علم فقه و اصول کوشیده و در خدمت عالم ربانی و حکیم صمدانی آخوند ملامحمدتقی خراسانی استفاضه مقاصدعلوم حکمیه رانمود، پس به‌عتبات‌عالیات عراق رفته، علما را ملاقات نمود، پس به‌اصفهان آمده، اگر عقده‌ای داشت، گشوده گشت و همگی، اجتهادش را مسلم بداشتند، پس عود به‌شیراز فرموده، هر صبح و عصر، طلاب علوم را از نتائج افکار ثاقبه خود، بهره‌مند می‌نمود و بعد از وفات حضرت مغفرت‌مآب حاجی‌میرزا ابراهیم طاب‌ثراه‌که نوبت تولیت موقوفات مدرسه منصوریه به‌جناب مستطاب میرزاسیدمحمد برادر بزرگ نگارندهٔ این فارسنامه رسید، جناب میرزاابوالحسن‌خان آن موقوفات را در مدتی

---

۱. رک: آثارالعجم، ص۵۲۶.

معین اجاره نموده، تصرف فرمود و آخوند ملامحمدرونیزی که عالمی بی‌عمل و فقیهی دغلکار بود، برای حصول معیشت خود به‌جناب میرزاعلی ولد حضرت مغفرت‌مآب، حاجی‌میرزاابراهیم‌طاب‌ثراه، بگفت موقوفاتی راکه سالها در تصرف والد ماجد تو بود میرزاابوالحسن‌خان تصرف نمود و درب ننگ و عار را بر تو گشود، اگر سخن مرا بشنوی، ترا به‌عتبات عالیات می‌برم و با آنکه از علم بهره‌ای نبرده‌ای، بزودی ترا در شماره مجتهدین می‌آورم و موقوفات را برای تو برمی‌گردانم، پس جناب‌میرزاعلی و آخوندملامحمد رونیزی از شیراز به‌عتبات عالیات رفتند و به‌حیله و تزویر چند نفر از بیدینان که رئیس آنها، ملامحمد بود، خدمت علما رسیده، به‌شهادت دروغ، احکام تولیت میرزاعلی را صادر نمودند و آن احکام را برداشته، به‌دارالخلافه طهران بردند و برطبق آنها فرمان شاهی شرف صدور یافت که املاك موقوفات را از جناب میرزاابوالحسن‌خان گرفته، به‌تصرف میرزاعلی بدهند و معادل ده‌هزار تومان در عوض اجرت‌المثل زمان تصرفی او بازیافت نموده، به‌میرزاعلی رسانند و بعد از اطلاع میرزاابوالحسن‌خان بر این واقعه، تکلیف خود را حرکت از شیراز به‌جانب اصطهبانات بدید و در ماه جمادی دویم سال ۱۲۶۳ وارد قصبه اصطهبانات گردید و در خانه شمس‌الدین‌قصاب پنهان شد و در بین جناب حاجی‌میرزابابای اصطهباناتی که از اجله علمای مملکت فارس بود و در خیرخواهی‌خلق معروف، در میان افتاد و قرار تصالحی فیمابین جناب میرزاابوالحسن و میرزاعلی، بداد که قریه قصرکرم وقفی فسا و مزرعه سختویه وقفی حومه، در شیراز در تصرف میرزاعلی باشد و قریه سهل‌آباد وقفی رامجرد، در تصرف میرزاابوالحسن‌خان و بر این، قرارداد نوشته، دادو ستد گردید و میرزاابوالحسن‌خان در ماه شوال سال ٦٤ [۱۲] عود به شیراز نمودو در سال ۷۲ [۱۲] به‌اصرار نواب اشرف والا، طهماسب میرزامؤیدالدوله‌حکمران مملکت فارس مداخلتی درکار حکومت بلوك فسا نموده آن رابه‌میرزاعبدالرزاق‌نام فاموری که نوکر میرزاابوالحسن‌خان بود واگذاشت و در سال ۷۹ [۱۲] باز در امرحکومت بلوك فسا، مداخلت فرمود و در وقتی‌که نواب اشرف مؤیدالدوله، به‌طهران رفته بود، میرزاعلی‌اکبرخان وکیل از شیراز به‌فسا رفته، انواع بی‌احترامی را نسبت به‌عم ماجد خود نمود و میرزاابوالحسن‌خان عود به‌شیراز کرده، در ماه ذی‌حجه سال ۱۲۷۹ به‌رحمت ایزدی پیوسته و از مآثر علمیه آن جناب حواشی بر **شرح لمعه** و حواشی بر **شرح تجرید** و **شرح هدایه میبدی** که هیچیك درجلد در نیامد و آن جناب را پنج نفر پسر است:

اول آنهاست: خلاصه سلسله علیه علویه و ثمره شجره هاشمیه **محمد مهدی‌میرزا** [که] به‌مناسبت مادر او که شاهزاده خانم دختر نواب اشرف والا حسین علی‌میرزا، فرمانفرمای فارس است، کلمه «میرزا» را در آخر اسم او که خاصه شاهزادگان است گفتند و در سال ۱۲۳۸ در شیراز متولد شده، منشأ هیچ اثری نگردید و در سال ۹٤ [۱۲] بدرود زندگانی را نمود و او را چهار نفر پسر است:

سیدعلی‌خان و میرزامحمود و میرزاعبدالحمید و میرزاعبدالمجید، عمر خود را در بیهوده کاری می‌گذرانند.

پسر دویم جناب میرزاابوالحسن‌خان مجتهد است: طره ناصیه سیادت و غره جبهه نجابت **میرزاصدرالدین‌خان** [که] در سال ۱۲٦٦ در شیراز متولد شده، جوانی است پاکیزه سیرت و

پاک سریرت، به خلاق حسنه موصوف و در اعراض از لوازم جوانی مشهور، بعد از وفات والد ماجدش، مجالی در تحصیل علوم به‌وجه کمال نداشت و به‌قاعدهٔ مالا یدرک کله لا یترک کله[1] خود را بالکلیه معاف نگذاشت و در کمالات غیرعلمی گوی سبقت را از همگنان ربوده است و او را یک نفر پسر است:

نور حدقه سیادت و سعادت **میرزامحمدعلی‌خان** [که] در سال ۱۲۹۶ در شیراز متولد گشته است، امید چنان است که در کنف تربیت والد ماجدش، اعلی درجه کمالات صوری و معنوی را دریافت کند و مادر او دختر مرحوم حاجی میرزاابوالحسن‌خان مشیرالملک وزیر فارس است که او را جز میرزامحمدعلی‌خان نبیره نیست.

پسر سیم میرزاابوالحسن‌خان است: کریم‌الاصل، جمیل‌الوصف **میرزامنصورخان** [که] در سال ۱۲۶۸ متولد شده و از سال ۹۳ [۱۲] سر به‌آستانه مبارکه حضرت اسعد والا، مظفرالدین‌میرزا، ولیعهد دولت علیه ایران دام اقباله فرود آورده، قرین عزت و سرافرازی است.

پسر چهارم و پنجم جناب میرزاابوالحسن‌خان مجتهد است: عالی‌جاهان، نجابت و اصالت اکتناهان، سلاله سادات: **میرزانظام‌الدین و میرزاجلال‌الدین** [که] هریک در عنفوان جوانیند.

پسر چهارم مرحوم میرزامحمدهادی مشهور فسائی است: عالی‌جاه، بلند جایگاه، سلاله سادات عالی درجات **میرزاعبدالله‌خان سرهنگ** [که] چندین سال به‌سرهنگی فوج سرباز شیراز برقرار بود و خط شش دانگ نسخ‌تعلیق را چون اوکسی ننوشت و در سال ۱۲۲۳ متولد شده، در سال ۷۴[۱۲] وفات یافت.

و ولد ارجمندش: **میرزامهدی‌خان** در طهران متوطن گشته است و ذکر سه نفر پسر دیگر میرزامجدالدین‌محمد طاب‌ثراه در ذیل بلوک فسا بیاید و پسر هفتمینش که والد ماجد نگارنده **فارسنامه** است، در ذیل ذکر محله سردزك شیراز در تعداد اعیان سادات عالی درجات دشتکی طاب‌ثراهم بیاید.

و از اجله و اعیان این محله بازار مرغ است: **سلسله جلیله مدرسها** [که] اصل این سلسله چنانکه افضل علمای زمان حاجی‌اکبر نواب[2] طاب‌ثراه که مادام زندگانی رئیس این سلسله بود، در کتاب **تذکرهٔ دلگشا** در بیان نسب خود فرموده است: «اجداد امجاد این احقر عباد از خراسان و عراق عجم به‌اصفهان آمده، توطن نمودند و در زمان فتنه افغان از اصفهان به‌شیراز آمده، توطن نموده‌اند.» و آنچه دانسته می‌شود اول کسی که از این سلسله به‌شیراز آمده، جناب جامع فروع و اصول، حاوی معقول و منقول **آقا خلیل مدرس** است [که] بعد از ورود به‌شیراز در جوار مدرسه حکیم منزلی گرفته، مدرس آن مدرسه گردید.

و خلف‌الصدقش جناب افادت انتساب، کمالات اکتساب، **آقا اسمعیل مدرس** به‌جای پدر نشست و او را دو نفر پسر است:

اول آنها وارث مواریث صدیقین، مجمع فضائل روحانیین **آقا بزرگ مدرس** است [که] عمر خود را در عبادات و ریاضات شرعیه مصروف داشت و جماعتی از بزرگان، دست ارادت

---

۱. رك: امثال و حکم دهخدا، ص. ۱۳۹۰.

۲. و همچنین رجوع شود به‌آثارالعجم، ص۲۴۳.

به‌دامنش زدند و در استشفای مرضی، ادعیه مأثوره را می‌نوشت و خلقی را به‌شفا می‌رسانید و مادام زندگانی مرجع اعیان و حکمروایان مملکت فارس بود و به‌عزت و قناعت معیشت نمود و او را دو نفر پسر است:

یکی قدوه اخیار و اسوه اصحاب **حاجی‌ابراهیم مدرس** و او را سه نفر پسر بود:

اول آنهاست: جامع فضائل و باسط شمایل **آقاحسن مدرس**، جماعتی از بزرگان او را شرف‌العلما گفتند.

و ولدالصدقش جناب مقدس‌القاب **آقانصرالله** اشرف‌العلما نعم‌الخلف آمده در سال **۱۲۵۰** متولد شده است.

پسر دویم حاجی‌ابراهیم است: حاوی مفاخر و سرجع اکابر: **حاجی‌مهدی مدرس** (که) جماعتی را به‌ارادت با خود داشت و استشفای مرضی را به‌ادعیه مأثوره می‌نمود و در سال **[۱۲]۶۴** به‌رحمت ایزدی پیوست و او را سه نفر پسر است:

اول آنهاست: عالی‌جناب مقدس‌القاب **میرزاجواد مدرس**: جماعتی استمداد همت از او خواهند و ادعیه مأثوره را در استشفای مرضی به‌مردم دهد و فایده‌ها بخشد.

پسر دویم حاجی‌مهدی است: عالی‌جناب کمالات اکتساب، فضایل انتساب **میرزا فتح‌علی مدرس** [که] سالها در تحصیل و تکمیل علوم کوشیده و مرتبه زهد و تقوی را یافته، گذرانی به‌قناعت نموده، شب و روز مشغول به‌عبادت است.

پسر سیمش: عالی‌جناب، مقدس‌القاب **حاجی‌میرزامحب‌علی** است [که] در سال **۱۲۶۰** متولد شده، بسزاواری خود کسب کمالی نموده است.

پسر سیم حاجی‌ابراهیم مدرس است: جناب مستطاب حاوی فروع و اصول **آقا اسدالله ملاباشی**: در سال **۱۲۲۰** در شیراز متولد شده، پس تحصیل کمالات نموده، در خدمت جناب سیدالمجتهدین حاجی‌میرزاابراهیم مجتهد که شرح حالش در ذکر این محله گذشت، تکمیل مراتب فقه و اصول نمود و در سال **[۱۲]۵۱** به‌دارالخلافه طهران رفته، در خدمت نواب اشرف فریدون‌میرزا، تقربی یافته، به‌لقب ملاباشی مسرور گردیده در خدمت نواب معزی‌الیه، عود به‌شیراز نمود و در سال **[۱۲]۸۷** به‌رحمت ایزدی پیوست و او را یک نفر پسر است:

عالی جناب، مقدس‌القاب، خلاصه صداقت و سلاله نجابت **آقا شکرالله‌ملاباشی**، بعد از وفات والد ماجدش به‌لقب ملاباشی ملقب گردید و مدتی ناگذشته که رنود در لباس اهل علم از جوانبش درآمده، بی‌آنکه او را به‌لهو و لعب اندازند در اندک زمانی اموال و املاک والد ماجدش را که از جمله چند پیت[1] چوبی یعنی ظرفی که معادل سه چهار من گندم را جا دهد پر از اسپریال‌های روسی و اشرفی ایرانی که به‌چندین ده‌هزار توسان می‌رسید از وارث به‌حوادث دادند و آن مرد صادق را مدیون نمودند و از چندین قریه جز مزرعه مختصری برای او باقی نگذاشتند، پس هر یک از دوستان دغلکار بعد از تهی شدن کاسه و کیسه آن جناب را در ششدر حیرت گذاشته، اظهار نفرت از او نموده، خداحافظ ناگفته، تا مرد صادقی دیگر به‌دام آورند، از پی کار خود رفتند.

---

۱. در متن: (پیپ).

مـرد خـردمند هنرپیشه را	عمر دوبایست در این روزگار
تـا بهیکـی تجربه آموختن	با دیگری تجربه بردن بهکار[۱]

و ولدالصدقش عالیجناب مقدسالقاب **میرزاناصرالشریعه** در سال ۱۲۸۲ متولد شده، امید آنکه این نام ازمقوله الاسماء تنزل منالسماء باشد.

پسر دویم آقابزرگ مدرس است: جناب مستطاب کاشف حقایق امور، مصلح مصالح جمهور، افضل اکمل اورع متفرد بهمنصب اعلی و محل ارفع **حاجیمحمدجعفرمدرس** که در مرحله جود و سخا، گوی سبقت را از ابنای زمان ربود و در خیرخواهی و نصیحت بزرگان و حمایت مظلومـان در خدمت فـرمانروایان که سخنش را میپذیرفتند بهقدرت طاقت خود میکوشید [و] در خدمت حکمرانان مملکت فارس وجهی وجیه و مکانتی تمام داشت و سنین عمرش از ۷۰ بگذشت و چندین قریه و مزرعه را در بلوک بیضا مالک بود و مداخل آنها را آنچه زائد از معیشت عیال بود، ایثار در راه خدا مینمود و در سال ۱۲۵۷ از شیراز بهروضه رضوان خرامید و او را سه نفر پسر است:

اول آنها عالی جناب مقدس القاب **حاجیحسینمدرس** در سال ۶۶ [۱۲] وفات یافته، بهرحمت ایزدی پیوست.

و ولدالصدقش عالیجناب مقدسالقاب، قدوه اخیار و اسوهٔ ابرار **آقاعلیاصغر مدرس** در سال ۱۲۳۷ در شیرازمتولد شده، تحصیل مراتب کمالیه را نموده، خط نسخ را خوش نویسد، مدتهاست درب آمد و شد را بر خلق بسته و انزوا و گوشهگیری را اختیارکرده، نه بهدوستان آویزد و نه بر دشمنان ستیزد [و] بهوظائف بندگی ایزدمتعال پرداخته است و گویا درحق او فرمودهاند:

آنی که دلت بهدرگه حق پیوست	وز زحمت آشنا و بیگانه برست

پسر دویم حاجیمحمدجعفر مدرس است: جناب مستطاب کمالات اکتساب، فضائلانتساب، سلاله علماء محدثین، نقاوهٔ اعاظم مدرسین، کاشف مشکلات، فاتح معضلات **حاجی هدایتالله مدرس** [که] درسال ۱۲۴۷ متولد شده، کسب کمالات لایقه علما نموده، بهعزتی تمام و احترامی مالاکلام و معیشتی بهاندازه میگذراند، نان سفره خود را از خویش و بیگانه مضایقه نکند.

ولدالصدقش عالیجناب مقدسالقاب **میرزاعباسمدرس** در عنفوان جوانی درظل تربیت والد ماجدش، بهاحترام تمام زندگانی دارد.

پسر سیم حاجیمحمدجعفر مدرس است: جناب سلالةالانجاب، نقاوةالاطیاب، کمالات اکتساب **آقامحمدرحیم مدرس** برادرکهتر حاجیهدایتالله، بهعزت و احترام معیشتی بهاندازه نماید.

ولدالصدقش جناب مستطاب فخرالاماثل **آقامرتضیمدرس** درکنف تربیت والد ماجدش بهسرپرستی املاك خود اشتغال دارد.

پسر دویم جناب آقااسمعیل مدرس است: سالك مسالك شریعت و طریقت، واقف مواقف

---

۱. از سعدی است درگلستان.

حقیقت **آقا علی‌مدرس**: عمرش را در خدمت فقرا و گوشه‌نشینان و اولیای حق صرف نمود و به‌احترام تمام بین‌الانام زندگانی‌فرمود و رتق و فتق تکایای خارج شهر شیراز جنت‌طراز، راجع به‌او بود و او را سه نفر پسر است:

اول آنهاست: جناب مستطاب مجتمع کمالات حسنه و مستجمع فضائل مستحسنه، جامع منقول و معقول حاوی فروع و اصول، زبدهٔ علما و نخبه فضلا، خواجه‌نصیرالدین زمان: **حاجی اکبرنواب** فضیلت توأمان: و آن جناب شرح حال خود را در کتاب **تذکرهٔ دلگشا** به‌این عبارت نگاشته است: «حقیر فقیر سراپا تقصیر مسمی به‌علی‌اکبر متخلص به«بسمل» در خاك پاك شیراز تولد یافته، در مدرسه حکیم شیرازکه مدرس آن بعضی از گذشتگان این فقیر بودند، مسکن داشتم و از بخشایش خالق اکبر به‌قدرالحال به‌کسب کمالات و تحصیل علوم به متابعت اسلاف خویش خاطری گماشتم و مدتی عمر را صرف نحو نمودم و زمانی زبان به‌منطق گشودم، روزی چند گوی معانی بدیع را از میدان بیان ربودم [و] در فنون ریاضی، ریاضات کشیدم و گلهای بی‌خار، از ریاض دفاتر استادان چیدم، از حکیمان دانشمند قواعد عقلی را به‌ادله و براهین شنیدم تا آنکه اشاراتم‌شفای دل دردمندان‌شد و درك مقاصدم نجات جان مستمند، شوارق تجرید را به‌حکمت عین رسانیدم و هدایتم به‌مواقف مشاعر و مشارق انوار کشید، اسفارم مجلی مرآت عقل آمد و دلم پس از آن، جویای مدارك نقل، مدارك مسالك شرایع را طالب‌گشتم ومفاتیح مجالس دروس را راغب، لمعه ارشاد را به‌مناهج کافی جستم وبه وسائل بحار رسائل،زنگ شکوك از مرآت دل به‌نهجی وافی شستم تا منتهای معالم اصولم درتهذیب قوانین مسائل به‌کف کفایت رسید و از فحول استادان رجال، صحت و ضعف خبری چند شنیدم [و] با گوشه‌نشینان صوف‌پوش و دیوانگان عالم هوش، گاهی نشستم و در خلوت استفاده، در خودبینی را بر روی دل بستم تا آنکه از بخشایش بخشاینده بی‌منت به‌قدر مقسوم، از علوم بهره‌ور شدم و نخل مرادم به‌اثمار خوشگواری دانش و بینش مثمر آمد، گاهی از تعلیم و تعلم فارغ نبودم، در تمام عمر جز طریق کسب هنر نپیمودم، همیشه مجالستم با ارباب حال و صاحبان کمال بود و خاطرم را از تضییع عمر گرامی ملال، فحمداً لله ثم حمداًلله.

ای دریغاکه رفت عمر شریف	نوبهار مرا رسید خریف
رو به‌پنجه نهاد عمر، ای وای	ناید ازکاروان صدای درای

مؤلف این **فارسنامه** گوید: از این بیت دانسته می‌شود که تولد آن جناب در سال ۱۱۸۷ بود برای آنکه تاریخ تألیف کتاب **دلگشا** در سال ۱۲۳۷ است و این قصیده از آن جناب در مدح امیرمؤمنان علی‌بن ابیطالب‌علیه‌السلام نگاشته گردید:

شد از فیض بهاران باغ و صحرا	روان بخشا چو انفاس مسیحا[۱]
میان آب عکس آتش گل	فروزان چون دل قندیل ترسا
دم روح‌القدس شد بادو گلبن	از آن لرزان‌که انّی کنت تقیا
شد آبستن ز فیضش مریم شاخ	ولی از تهمت یوسف، مبرا
نوای بلبلان از دل برد غم	چو شعر من به‌مدح شاه والا

---

۱. این قصیده بر وزن و قافیه قصیده ترسائیه خاقانی سروده شده است.

میرالمؤمنین حیدر که خیزد — ز دستش جود چون لؤلؤ ز دریا
مطیع حکم او درویش و سلطان — شفاعت‌خواه از او احیاء و موتی
تو بودی علت غائی، وگرنه — ندیدی روی صورت را هیولی
به‌آن کت نورپاك از نور او بود — به‌آن کت زنگ دل‌گشتی مجلی،
محمد مهبط لولاك کافتاد — ز مولودش ز طاق کعبه بتها،
به‌دربان درت یعنی به‌جبریل — به‌شمع محفلت یعنی به‌زهرا،
به‌آن الفاظ جان‌بخشای احمد — که در یوم‌الغدیرش کردانشا،
به‌آن‌حرفی که عیسی‌گفت درمهد — به آن اسمی که اکمه‌کردبینا،
که بر حالم دمی از لطف بنگر — بر این مسکین بی‌سامان ببخشای

و از مآثر آن جناب است[1]: **شرح سی فصل**[2] خواجه‌نصیرالدین طوسی علیه‌الرحمه در علم نجوم و کتاب **تذکره دلگشا**[3] که حالات شعرا و اشعار آنها را در آن نگاشته است و رساله‌ای در اثبات واجب‌تعالی و رساله‌ای در اثبات نبوت خاصه[4] و حاشیه‌ای بر تفسیر قاضی بیضاوی و **تفسیر فارسی** بر قرآن مجید و **تعلیقات** بر مدارك[5] **شرایع** و کتاب **سفینة‌النجات**[6] در [؟] مجلد، دو رساله اندرزنامه و مجلدات **بحراللئالی** و حمام متصل به‌خانه آن جناب‌مشهور به‌حمام نواب.

و در سال **۱۲۶۳** به‌رحمت ایزدی پیوسته، در جوار مزار امامزاده سیدمیرمحمد(ع) مدفون گردید و تاریخ وفات او را جناب حاجی‌میرزاعبدالرحیم عشرت تخلص، پسرعم نگارندهٔ این **فارسنامه** فرموده است:

چون غم فوتش ز غمهای دگر افزون بدی — عقل تاریخ وفاتش را «غم اکبر» گرفت

و از آن جناب دو پسر باقی بماند:

اول آنهاست: جامع معقول و منقول، حاوی فروع و اصول، علام فهام، ملجأالانام، جناب فضایل انتساب **میرزا ابوطالب‌نواب**[7]: [که] در سال **۱۲۳۱** در شیراز متولد گردید و والد ماجدش، نهایت بذل جهد را در تربیتش فرمود، آنچه را دید آموخت و آنچه را شنید، اندوخت، خط تحریرش بین‌الاماثل معروف، مضامین رسائل رقعه‌جاتش مرغوب. در اواخر زندگانی والد ماجدش، مدت شش سال تمام هر روزه در مجلس درس حجةالاسلام حاجی-شیخ‌مهدی که شرح حالش در محله درب شاهزاده بیاید، حاضر شده، تکمیل علم فقه و اصول

---

۱. رك: آثارالعجم، ص۲٤٤، که علاوه بر آنچه فوقا گفته شد به‌رساله قبله و تحفةالسفر در علم معانی و بیان و بدیع به‌فارسی اشاره کرده است.

۲. در علم نجوم.

۳. تذکره شعراست. که نویسنده این حواشی آنرا مقابله و تصحیح کرده است وانشاءالله بزودی منتشر می‌شود.

٤. این رساله به‌نام: (نورالهدایه فی‌اثبات‌الرساله) است.

۵. حاشیه‌ای است بر شرایع از سیدشمس‌الدین‌محمد از شاگردان‌ملا احمد اردبیلی. (رك: آثارالعجم، حاشیه ص۲٤٤).

٦. نواب در سرلوحه مجموعه آثار خودکه درکتابخانه مرکزی دانشگاه تهران موجود است از کتاب ذخیرةالنجات فی‌میراث الاموات نام می‌برد.

۷. رك: آثارالعجم، ص۲٤٤.

و ریاضی را نمود و بعد از وفات والد ماجدش، چندین کتاب را درس می‌گفت، پس در مجلس حکومتی حاضر شده، به‌قدر طاقت خود فریادرسی دادخواهان نمود و در خلوت و جلوت و سفر و حضر، محرم اسرار فرمانروایان و چندین سفر به‌دارالخلافه طهران رفته زحمتها کشید و در سال ۱۳۰۱ در شیراز قرین مغفرت الهی گردید و آن جناب را شش نفر پسر است:

اول و دوم آنهاکه رضیعاً‌لبان و فرساً‌رهان‌اند جنابان مستطابان، جامعان فضائل و باسطان شمایل، حاویان اسالیب عربیه و ناهجان مناهج ادبیه **میرزاصدرالدین نواب**[1] و **احمدمیرزا**[2] که از جانب مادر نبیرهٔ نواب اشرف والا حسین‌علی‌میرزا فرمانفرمای مملکت فارسند در سال ۲ و ۱۲۵۱ متولد شده، در کنف تربیت والد ماجد خود، تحصیل مراتب علمیه از فنون عربیه و ادبیه و حکمت و کلام و فقه و اصول به‌قدری لایق نموده، محسود اماثل و اقران گشته‌اند و در سال ۳۰۲[۱] از جانب سني‌الجوانب، اعلیحضرت اقدس شهریاری ادام‌الله عمره و شوکته، خلعت آفتاب طلعت و فرمان لقب جلیل نوابی را برای میرزاصدرالدین آورده او را مخلع و ملقب نمودند.

و ولدالصدق جناب میرزاصدرالدین نواب است: نور حدقه نجابت و نور حدیقه سیادت **شیخ جلال‌الدین** [که] در سال ۱۲۸۶ در شیراز متولد شده، به‌قدر رتبه خود تحصیل کمالات نموده است.

پسر سیم و چهارم و پنجم و ششم جناب میرزا ابوطالب نواب است: عالی‌جاهان، کمالات انتسابان، نجابت و اصالت اکتناهان: **محمودمیرزا**[3] و **محمدصالح‌میرزا** و **داودمیرزا** و **عنایت‌الله‌میرزا** هریک به‌اندازه رتبت و استعداد، تحصیل کمالات نموده‌اند و تمام آنها برادر اعیانی جناب میرزاصدرالدین نوابند.

پسر دوم جناب حاجی‌علی‌اکبر نواب اول است: جناب مستطاب قدوهٔ افاضل و زبدهٔ اماثل، سند اعالی و مسند ارباب معالی، جامع معقول و منقول، علام فهام، نادرهٔ ایام **میرزاعلی صدرالعلماء** مملکت فارس که علاوه بر حلیهٔ علم به‌زیور شاعری و خوشنویسی خط نسخ و شکسته زینت یافته است و در مبادی عمر «عالی» تخلص می‌نمود و مدتهاست «ناصری» تخلص فرماید. در کنف تربیت والد ماجدش تربیت یافته، در علوم عربیه و ادبیه و فنون حکمت و ریاضی و کلام و فقه و اصول، گوی سبقت را از همگنان ربوده است و ولادت باسعادتش در سال ۱۲۳۸ در شیراز اتفاق افتاده است، در سال ۶۶[۱۲] به‌دارالخلافه طهران رفته، به‌لقب جلیل «صدرالعلماء» ملقب گردید و در سال ۸۷[۱۲] به‌عتبات عالیات مشرف گشته، عود به‌شیراز ناکرده، ازطهران گذشته، مدت سه‌سال در شهر مشهد مقدس توقف نموده، عودبه‌شیراز فرمود و در زاویهٔ قناعت نشسته، گاهی به‌مطالعه کتب علمیه و گاهی به‌نوشتن حواشی بر فنون متفرقه اشتغال دارد و از حداثت سن با نگارنده این **فارسنامه ناصری**، رفیق و در شادی و غم شفیق است و این چند شعر از آن قدوهٔ احباب به‌یادگار ثبت گردید:

---

۱. در آثارالعجم: صدرالدین میرزا، ص۲۴۴.

۲. رك: آثارالعجم، ص۲۴۴.

۳. در آثارالعجم، محمودمیرزا ندیم‌باشی. (ص۲۴۴).

[مسمط]

ای سرو سهی مهر توأم تا به‌سر افتاد — جان و دل و دینم همگی در خطر افتاد
سوزی که ز هجر تو مرا در جگر افتاد — پنهان بدوانیدم [و] از[1] پرده درافتاد
بازآ و بکش زارم کز کف‌سپر افتاد — بیرون رود از معرکه آنکس که جبان است

دور از تو نگارا فرح و سور نمانده — از این دل غمدیده، الم دور نمانده
ملک دلم از هجر تو معمور نمانده — زین بیش دگر تاب به‌سهجورنمانده
از گریه دگر چشم مرا نور نمانده — از دوریت ای یار دلم در هیجان است

عشاق مجازی همه را روبه‌حجاز است — ما را خم ابروی تو محراب نماز است
زآنگه که مرا با تو سر عجز و نیازاست — مهر من‌و توقصه محمود و ایاز است
این خسته زهجران‌تودر سوزوگداز است — رحم‌آربر این زار که بی‌تاب‌وتوان است

***

بیاکه‌ازغم ایام نوش من نیش است — چه زخمهای نهانم که بر دل ریش است
چه‌سخت‌روز وشبی دارم ازسیاه و سفید — که آن سیاهی بخت و سفیدی ریش است
به کنج‌گنج‌قناعت نشسته‌را غم نیست — ازاین که چرخ صدش تیر کینه‌درکیش است

و جناب میرزاعلی صدرالعلما را سه نفر پسر است:

اول آنهاست: کاشف اسرار اطباء، مظهر رموز حکماء، جالینوس ثانی، مقرب حضرت خاقانی **میرزاعلی‌اکبرخان.** در سال ۱۲۶۴ در شیراز متولد گشته، در خدمت والد ماجد خود تحصیل مراتب کمالیه را نمود و در سال ۸۷ [۱۲] به‌دارالخلافه طهران رفته، در تحصیل لغت فرانسه و طب جدید به‌اقصی غایت جهد کوشیده، ترقیات لایقه نمود و چند نفر از استادان این [فن] تصدیق بر مهارت او کرده، به‌نشان دولتی سرافراز گردید و تاکنون در طهران توقف دارد.

پسر دوم و سیم جناب صدرالعلماء است: نور حدیقه نجابت **محمدولی‌میرزا** مشهور به آقاشاهزاده و نور حدقه اصالت **محمدعلی‌میرزا** مشهور به‌شاهزاده آقا. والدهٔ ماجده آنها صبیه مرضیه نواب والا، شاهزاده آزاده نادرمیرزا، خلف‌الصدق نواب اشرف والاحسین‌علی‌میرزا فرمانفرمای سابق مملکت فارس است، در سال ۱۲۷۹و ۸۹ [۱۲] در شیراز متولد شده‌اند و تحصیل کمالات به‌اندازه مساعدت زمان نموده، در تکمیل فضل و دانشمندی ساعی و جاهد و درکنف تربیت والدماجد خود قائم و ثابتند.

پسردوم آقاعلی‌مدرس است: عالی‌جناب، مقدس‌القاب **آقاعلی‌اشرف‌مدرس**[2]. جناب حاجی اکبرنواب درکتاب **دلگشای** خود او را در زمرهٔ شعرا شمرده و چنین فرموده است که: «اسمش آقاعلی‌اشرف برادرکهتر حقیر است، از دفاتر عرفا باخبر و از قواعد ارباب تصوف مستحضر، از زخارف دنیوی به‌قلیلی قانع ازکثیر است‌و پیرو صوفیان صافی ضمیر. او را از علوم ظاهری نصیبی

---

۱. در متن: (ز غم‌از).　　۲. متخلص به آگه.

است و مونس هر بی کس غریبی، خط شکسته را خوب نویسد و گاهی شعری گوید و این چند شعر از اوست:

من که روزم همه در آه و فغان می‌گذرد — خود گرفتم که شبم را سحری خواهد بود
نشوی محرم اسرار سراپردهٔ عشق — تا ز هستی تو «آگه» اثری خواهد بود

ای دلبر عاشق‌کش دیرینهٔ من — هر چند گرفته‌ای به‌دل کینهٔ من
راضی نشدم که با کسی شرح دهم — آن درد که از تو بود بر سینهٔ من

پسر سیم جناب آقاعلی مدرس است: مستجمع حقایق علوم و مستنبط دقایق حدود و رسوم، فتاح مشکلات و کشاف معضلات، مجتهدالزمان **آقالطف‌علی مدرس**. بعد از تحصیل مقدمات علمیه و تصرف در فنون علوم در خدمت جناب حجةالاسلام فی زمانه حاجی محمدحسن مجتهد قزوینی که شرح حالش در ذیل ذکر محله میدان شاه بیاید، تکمیل علم فقه و اصول را نموده، به‌زیور اجتهاد زینت یافت و مادام زندگانی طلاب علوم را از نتایج افکار خود بهره‌مند نمودی و فتاوی و احکام شرعیه را بر خلق القا فرمودی و در سال **۱۲۶۶** در شیراز عالم فانی را بدرود نمود و جناب حاجی اکبر نواب در کتاب **دلگشا**، آن جناب را از خیل شعرا گفته و «فگار» تخلص داشته و چنین فرموده است: «فگار، اسمش آقالطف‌علی، حقیر را برادر کهتر و از «آگه» کوچکتر است، جوانی است در نهایت ذکا و استعداد کمالاتش در ترقی و ازدیاد و همواره به‌تحصیل علوم و اکتساب حدود و رسوم مشغول و اکثر اوقاتش مصروف فقه و اصول و در این دو فن با نصیبی وافی است و در فنون دیگر کافی. از مراتب عقلی باخبر و از قواعد حکما مستحضر، خط نسخ را خوش نویسد و به‌اقتضای طبع موزون شعر بسیاری گفته و می‌گوید و این چند شعر از اوست:

بربط مریضی پر محن — رگهاش پیدا از بدن
در هر رگش مطرب به‌فن — آهنگ دیگر یافته

خط چو «فگار» سر زند بر رخ همچو ماه او — فرق کند ز بلهوس، عاشق پاکباز را

گناه چشم نظرباز ماست هرچه رسد — وگرنه غمزهٔ شوخ ترا گناهی نیست

درد هر کس را چو می‌دانی و می‌بخشی دوا — دردمندان غمت را حاجت اظهار نیست

و از اجله اشراف این محله است: جناب قدوهٔ افاضل و اسوهٔ قبایل **حاجی میرزاعلی** خلف‌الصدق غفران‌مآب حاجی میرزارحیم حکیمباشی فخرالدوله که شرح حال او و ابناء کرامش به‌مناسبت در ذیل ذکر محله میدان شاه، در ذیل سلسلهٔ جلیله سادات موسوی ملاباشی بیاید.

و از اشراف و اعیان این محله است: **سلسله جلیله سادات شریفی حسینی** متولی آستانه مبارکه حضرت سیدمیراحمد مشهور به‌شاه‌چراغ (ع) و این سلسله از احفاد جناب میرسید شریف

علامه جرجانی شیرازی[۱] که از غایت شهرت بی‌نیاز است از اوصاف، می‌باشند و چنانکه در گفتار اول این فارسنامه ناصری نگاشته گردید، در سال ۷۷۷ جناب میرسید شریف از دارالملک جرجان وارد فارس گردید و حضرت شاهشجاع مظفری، مقدم او را گرامی داشته، مدرس مدرسهٔ دارالشفای شیرازش فرمود و در سال ۷۹۵ که اعلیحضرت صاحبقران امیرتیمور گورکان، مملکت فارس را از آل‌مظفر بگرفت، جناب میرسیدشریف و جماعتی از ارباب کمال و حرفه را که هریک در فن خود یگانه روزگار بودند، چنانکه عادت آن پادشاه بود، روانه دارالملک خود شهر سمرقند فرمود و کتاب شرح مواقف را در سمرقند به‌انجام رسانید چنانکه در خاتمه آن کتاب فرموده است: «قدوقع الفراغ من تألیفه فی اوائل شوال سنه سبع و ثمان مأه بمحروسه سمرقند» و بعد از وفات حضرت صاحبقران، جناب میرسید شریف عود به‌شیراز فرمود و بعد از گذشتن از هفتادوشش مرحله زندگانی در سال ۸۱۶ در شیراز وفات یافت و اسامی تصانیف و مؤلفاتش مشهورتر از آن است که در این فارسنامه گفته شود و این قطعه را در تاریخ وفات او گفته‌اند:

سلطان جهان شریف ملت	اندر ششم ربیع دویم
در هشتصدوشانزده زهجرت	زین دار فنا به‌چارشنبه

فرمود به‌دار خلد رحلت

و این سلسله جلیله شریفی تاکنون که سال به ۱۳۰٤ رسیده است، به‌عزت و احترام تمام در شیراز مقام داشته‌اند و بعضی به‌زیور علم آراسته و بعضی به‌مناصب دیوانی رسیده‌اند مانند:

جناب مستطاب قدوهٔ ارباب دانش و اسوهٔ صاحبان بینش، عالم فاضل **میرزاحبیب‌الله شریفی شیرازی** سالها به‌نشر علوم و مواعظ اقدام داشت و در سال ۹۰۷ در مسجد جامع شیراز، بعد از ادای خطبه، نام ائمه اثنی‌عشر را بگفت و چون این خبر به‌شاسلطان مرادآق‌قوینلوی ترکمان رسید، حکم فرمود، او را زجر نموده، خانه‌اش را غارت کردند و در سال ۹۰۹ که حضرت شاه‌اسمعیل صاحبقران به‌شیراز آمد و این واقعه را شنید، زیانهای او را تدارک فرمود و تولیت آستانه حضرت شاه‌چراغ را به‌او واگذار داشت و جناب میرزاحبیب‌الله، ضیاع وعقاری از خود، وقف آن آستانه نمود و مدرسه‌ای بساخت و نام آنرا حبیبیه گذاشت، پس تولیت آستانه را به‌شاه‌خلیل‌الله پسر بزرگ خود داد و تولیت مدرسه را به‌شاه ابوالقاسم پسر دیگر خود واگذاشت و اوائل زمان افغانی، اولاد ذکور شاه خلیل‌الله به‌میرزابدیع الزمان نام، تمام‌گشت و تولیت آستانه را میرزامحمدحسین صاحب اختیار شریفی که از اولاد ذکور شاه‌ابوالقاسم بود

---

۱. میرسیدعلی‌بن محمد جرجانی در سال ۷٤۰ در گرگان متولد شد و در سال ۸۱۶، در شیراز درگذشت. وی در حکمت و عرفان و علوم ادبی دست داشت. سعیدالدین تفتازانی او را در سال ۷۷۹ در قصر زرد به‌شاه شجاع مظفری معرفی کرد و شاه او را با خود به‌شیراز برد و وی را مامور تدریس در مدرسه دارالشفا کرد پس از فتح شیراز بدست تیمور این پادشاه او را به‌سمرقند برد و وی پس از مرگ تیمور بار دیگر به‌شیراز آمد و در همان شهر به‌سن ۷۶ سالگی درگذشت. مقبره او اکنون در محله سردزک زیارتگاه است وی با سعدالدین تفتازانی مناقشات علمی داشت از آثا ر اوست: رساله الکبری فی‌المنطق، رساله‌ای در مراتب وجود، حاشیه بر شرح مطالع، شرح مواقف عضدالدین ایجی. (معین).

تصاحب نمود و تا کنون در میانه برادرزادگان اوست و از مدرسه حبیبیه هیچ خبری نیست.
و از متأخرین این سلسله است، جناب امارت و حکومت دستگاه، داعی رعیت‌پناه، امیر-کامگار **میرزا محمدحسین شریفی صاحب‌اختیار**[1] مملکت فارس، خلف اعلم اقدم احسب‌النسب **میرزا محمدقاسم شریفی‌شیرازی.**
و از این سلسله جلیله است، صاحب عز و تمکین، معتمد سلاطین **میرزامحمد کلانتر مملکت فارس**[2] خواهرزاده جناب صاحب اختیار و شرح حال این دو بزرگوار در گفتار اول این فارسنامه در ذیل وقایع سال **۱۱۴۲** تا سال **۱۲۰۰** هجری متدرجاً به‌مناسبت هر سالی نگاشته گردید.
و خلف‌الصدق جناب میرزامحمد کلانتر است: شرف اولاد رسول و زبدهٔ احفاد بتول، قدوه زمرهٔ علویه، اسوهٔ عترت نبویه، افصح بلغای عصر و ابلغ فصحای دهر، **میرزامحمدحسین**[3] «عالی» تخلص [که] از افکار ابکار خود دیوانی ساخته و گلستانی پرداخته است و در سال **۱۲٤۰ و اند** به‌روضه رضوان خرامید و این چند شعر از دیوان او تیمناً نگاشته گردید:

ای‌داده روی وموی تو از روز و شب نشان ... وی لالـه‌ات زسنبل تـر کـرده سایبان
خد تو ارغوان و قدت سرو، ای عجب ... هرگـز نبود بـار سهـی سرو، ارغوان
گشتـه خجـل ز نـور جبیـن تو مشتری ... تـا سوده‌ای بـه‌خاك در خسرو زمان
کسری نشان حسین‌علی‌میرزا کـه چرخ ... در آستان بـارگهش گشتـه پاسبان
بینـا ز فیض مکرمتش هر کـه را بصر ... گـویا به‌ذکر محمدتش هرکه را زبان
گـردون بـه‌آستان رفیعش کنـد نظر ... ز آن‌سان که از زمین نگرد کس به‌آسمان[4]

عمر را خواهید اگر بر گردن افکندن کمند ... با سهی قدان دلکش دست در گردن کنید

رسد چـو تیـر قضای خدا پنـاهی نیست ... اگـرچـه هست سرای جهـان وسیع فضا
تو نیز باش رضا گـر امان همی خـواهی ... که نیست تیر قضا را سپر بـه‌غیـر رضا

تا توانی «عالی» از بی‌دانشان دوری گزین ... ز آنکه جز بی‌حاصلی زیشان نگردد حاصلت
مشکلی را صحبت ایشان کجـا آسان کنـد ... بلکه هر ساعت فزاید مشکلـی بر مشکلت

و جناب میرزامحمدحسین عالی را دو نفر پسر بود:
اول آنهاست: جناب قدوهٔ اخیار و زبدهٔ ابرار سیدسادات و مجمع سعادات، نادرهٔ زمان، ناظم در و مرجان **میرزااحمد** «روشن» تخلص، متولی آستانه مبارکه حضرت سید میراحمد مشهور به‌شاه‌چراغ (ع)، در سال **۱۲۱۵** در شیراز متولد گشته، کسب کمالات نموده، در مراتب شاعری

---

۱. رك: روزنامه کلانتر، ص۶، ۵۳، ۹٤، ۱۰٤، ۱۰۵، ۱۰۸، ۱۱۰.
۲. رك: روزنامه کلانتر، ص(ب).
۳. رك: آثارالعجم، ص٤٤۶.
٤. این ابیات در نسخه خطی دیوان عالی متعلق به‌نگارنده این حواشی موجود است.

گوی سبقت را از همگنان ربود و در سال ۶۱ [۱۲] به‌رحمت ایزدی پیوست و او را پسری نبود و این چند شعر از او [به] یادگار ثبت گردید:

«روشن» از یاران جدا و زنده‌ام گرچه بی‌جان زندگانی مشکل است

هر که شد سوختهٔ عشق نناله ز فراق آنکه نالان بود از هجر تو خامی دارد

حلقه کعبه سر زلف تو گر نیست بر آن از چه خلقی پی حاجات درآویخته‌اند

عقدهٔ دل باز شد از گریه‌های زارزار طرفه سیلی‌بین کز او آباد شد ویرانه‌ام

پسر دوم جناب میرزاحسین عالی است: صاحب حسب ظاهر و نسب طاهر **میرزامحمد-باقر** [که] خط نسخ را خوش می‌نوشت و در سال ۱۲۷۰ **و اند**، وفات نمود.

و او را پسری است **میرزامحمدحسین** نام، در زمره سادات عالی درجات است.

و از این سلسله سادات شریفی است: عالی‌جاه **حاجی‌میرزاسیدحسن‌خان** پسر میرزانصرالله پسر میرزاجواد پسر میرزاجعفر پسر مرحوم میرزامحمد کلانتر [که] سالی است که مشغول حساب دیوانی بلوك فساست و سی سال از عمر او گذشته است.

و از اجله سلسله سادات شریفی است، سلاله سادات علویه و نقاوهٔ خاندان مرتضویه، سالك مسالك طریقت، واصل مراتب شریعت و حقیقت، قطب فلك درویشی **میرزاعبدالنبی-شریفی‌حسینی** خلف‌الصدق جناب میرزاابوالقاسم شریفی، برادر جناب میرزا محمدحسین شریفی حسینی، صاحب اختیار فارس است و آن جناب را دو نفر پسر است:

اول آنهاست ناظم ابیات بدیعه، مستخرج لئالی از اصداف قریحه، معتمدالسلطان **میرزافضل‌الله شریفی حسینی** «خاوری»[۱] تخلص [که] در حدود سال ۱۱۹۰ **و اند** در شیراز متولد شده، بعد از کسب کمالات، ندیم مخصوص نواب اشرف والا حسین‌علی‌میرزا فرمانفرمای فارس گردید، پس مسافرت به‌جانب طهران نمود و جناب حاجی‌اکبر نواب در کتاب «دلگشا» حالات او را چنین نگاشته است که: «میرزافضل‌الله خاوری، از شیراز، رخت به‌جانب طهران بست و در آنجا با بزرگان نشست و برخاست دست داد و در خدمت میرزاشفیع مازندرانی که وزیری بود فلاطون ضمیر و پیری عطارد نظیر، راه و اعتباری یافته، محل اعتماد گردید و به‌تحریر رسائل و تسطیر فرمایشات او مشغول گشت و رفته رفته معروف حضرت شاهنشاهی و منظور رأفت ظل‌اللهی گردید و بعد از فوت میرزاشفیع وزیر، برحسب امر اقدس شهریاری به‌وزارت شاهزاده همایون‌میرزا، والی نواحی نهاوند برقرار گردید و از بدایت عمر، اختر سخن را طبعش خاور و خاور فکرت را ضمیرش اختر صاحب دیوان است و در قصیده‌سرائی استاد.»

این چند شعر از دیوان او نگاشته آمد:

زهی رزاق انس‌وجان، خهی خلاق جان‌بخشا خداوند خداوندان، جهانبان و جهان‌آرا

خمار ازاوست درسرها، نشاط ازاوست در دلها هم‌اومینا هم‌اوساغر، هم‌اوساقی هم‌اوصهبا

---

۱. رك: مجمع‌الفصحا، ص ۱۸۲.

تقاضای نظام این شد که تلخی آید از حنظل | تمنای قوام این شد که زردی آید از صفرا
همه خواهان یک مقصد همه جویای یک منزل | یکی عارف یکی عامی یکی مؤمن یکی ترسا
یکی در گلستان ماعرفنا گشته دستان زن | یکی در دعوی انی اناالله شد بلند آوا
معلق کرد بی بنیان سپهری مجمع ارکان | مطبق ساخت بی آلت زمینی متصل اجزا
نخستین گوهری کامد، طفبلش عالم و آدم | نخستین خلقتی کامد، مراد از آدم و حوا
بود ذات شریف شهریار خطه امکان | بود نور وجود شهسوار عرصهٔ لولا
محمد زبدهٔ امکان، حبیب حضرت یزدان | کفیل رزق انس و جان، وکیل خالق یکتا
الا ای باغ ملت را خوش الحان نغمه خوان بلبل | الا ای قاف قدرت را همایون بال زن عنقا
عطائی از تو و گیتی همه پرگوهر احمر | حدیثی از تو و عالم همه پرلؤلؤ لالا

به روزگار مرا روزگار میمون است | که روزگارم در سایه همایون است
کجاست آنکه مرا گفت عیش ناباب است | کجاست آنکه مرا گفت بخت وارون است
کنون سرایان بختم، که چهره گلفام است | کنون نوازان چنگم، که باده گلگون است

فرو شد جام مه آمد برون آئینه بیضا
فلک طی کرد رسم جم گرفت آئین اسکندر
رسید این مشعل رخشان و شد افسرده صد مشعل
رسید این لاله نعمان و شد پژمرده صد عبهر
عجب دارم که نبود بیضه‌ای را پرو بال اما
گرفت این بیضهٔ بیضا، جهان در زیر بال و پر
بود نیلوفر اندر چشمهٔ آب و شگفتی بین
که اکنون چشمه آتش برون آمد ز نیلوفر
برآمد پادشاه اختران بر منظر گردون
و یا شد شاه انس و جان پی نظاره بر منظر
سپهرش تخت و مهرش تاج و دهرش ملک و جیش انجم
زهی تخت[1] و زهی تاج و زهی ملک و زهی لشکر

و در تاریخ جلوس اعلیحضرت، شاهنشاه اعظم محمدشاه غازی قاجار فرموده است:

محمدشاه را تاریخ دولت | از این اخراج و ادخال است حاصل
چو شد فتح علی از تخت خارج | محمدشاه دوم گشت داخل

و تاریخی بهتر از این، در این باب نیز فرموده که در ذیل سال ۱۲۵۰ در گفتار اول از این کتاب، نگاشته گردید و از مآثر او کتاب تاریخ قاجاریه مسمی به تاریخ ذوالقرنین است.[2]

پسر دوم جناب میرزاعبدالنبی است: سید مرشد و شیخ موحد، قدوهٔ اولی النفوس و اسوهٔ

---

۱. در متن: (بخت).

۲. هدایت در مجمع الفصحا، ص ۱۸۲، می‌نویسد: (تالیفاتش بسیار است مانند نورالهدایه و شرح سی فصل خواجه نصیر و حاشیه بر مدارک و حاشیه بر تفسیر قاضی بیضاوی و تذکره دلگشا مشتمل بر نظم و نثر). نگارندهٔ این حواشی تصحیح تاریخ ذوالقرنین را در دست تحریر دارد.

ذوی‌القلوب، ظاهرالاحساب، طاهرالانساب **میرزا ابوالقاسم شریفی حسینی** «راز» تخلص، مشهور به **میرزا بابای درویش ذهبی** متولی آستانه مبارکه حضرت شاه‌چراغ و شیخ طریقه سلسله ذهبیه که از جانب مادر نبیرهٔ جناب شیخ مشایخ طریقت، پیشوای اهل حقیقت **آقاهاشم درویش ذهبی**[1] است که روزگاری در شیراز در سلسلهٔ ذهبیه، مذهب اوراق قلوب و فیض خدمتش مرتاضان را مطلوب بود و جناب میرزابابا از اول عنفوان جوانی پیرو اهل طریقت ذهبیه گردیده، ریاضات شاقه را که در این سلسله متعارف است، متحمل گشته، تحصیل علوم را به‌وجه کمال کرده، تعلیقاتی بر تفسیر امام حادی عشر صلوات‌الله‌علیه نوشته، مدون داشته است[2] و در سال ۱۲۸۶ در وقت مراجعت از ارض اقدس و مشهد مقدس در منزل مورچه‌خورت میانه اصفهان و کاشان به‌رحمت ایزدی پیوست[3] و برای تاریخ وفات آن جناب گفته‌اند: «همین بس است که تاریخ او غفور آمد» و این چند شعر از او نگاشته گردید[4]:

دلا تا کی به‌حیرانی نمائی طی منزلها | خدا را در جهان کم‌جو، بجو در کعبه‌دلها
دو عالم بر سر دریای دلها همچوخس پویان | هرآن گم شد در این دریا نبیندروی ساحلها
به‌راه عقل سالک راست بر دل عقدهٔ بیحد | که اندرعشق منحل گردد از حلال مشکلها
علی آن شمس‌وجه‌حق، عیان از اوج یکتائی | که ازنورش شده مکشوف راه حق ز باطلها
نه تنها خاکیان را از جمالش وجد مستیها | به‌بزم قدسیان وصف کمالش زیب‌محفلها
ندانم کس نشانی یافت از آن بی‌نشان‌یانه | همی بینم در این ره بارها افتاده بر گلها
به‌بزم‌عشق‌آن‌شه مست‌وبیخود«راز»می‌گوید | الا یا ایها‌الساقی ادرکأساً و ناولها

و از جناب میرزابابا، شش نفر پسر باقی مانده است:

اول آنهاست، جناب سیادت انتساب، جلیل‌الاصل، جمیل‌الوصف، نور حدقه نجابت و نور حدیقه اصالت، عارف دقایق‌جذبه و سلوک، مزیل اوهام و شکوک، سید ممجد **مجدالاشراف میرزاجلال‌الدین محمدذهبی**[5] متولی آستانه‌مبارکه سید میراحمد مشهور به‌شاه‌چراغ (ع) [که] در سال ۱۲۴۹ متولد گشته، درکنف تربیت والد ماجدش تحصیل علم حدیث و تفسیر نمود و در خدمت علمای متشرعه، علم فقه و اصول را بیاموخت و قدری لایق از مسائل علوم ریاضی را از این مؤلف **فارسنامهٔ ناصری** اخذ نمود، پس در طریقت سلسله ذهبیه سیر و سلوک کرده، مدتی در مشهد مقدس مشغول ریاضات شرعیه و تهذیب اخلاق گردید، پس به‌لقب جلیل مجدالاشراف شادمان و مسرور گشته، برحسب وصیت والد ماجدش، مقتدای سلسله ذهبیه شده[6]، بساط ارشاد را گسترده، جماعتی از سفره افاداتش بهره برده‌اند و آن جناب همه

---

۱. تاریخ حیات میرزامحمدهاشم قطب سلسله ذهبیه را راز شیرازی نوشته و در دو مجلد (کوثرنامه) چاپ تبریز آمده است. رك: دانشمندان و سخن‌سرایان فارس، ص ۵۵۹.

۲. درکتاب دانشمندان وسخن‌سرایان فارس، ص ۵۶۰، تالیفات وی را ۵۱ جلد نوشته‌است‌و از ۱۴ کتاب‌نام‌برده است.

۳. (جسدش را به‌اصفهان بردند و در آنجا امانت گذاشتند و سال بعد به‌مشهد برده دفن کردند). کتاب دانشمندان و سخن‌سرایان فارس، ص ۵۶۰.

۴. نمونه‌های بیشتر از اشعار او را در صفحات ۵۶۱ تا ۵۶۵ دانشمندان... فارس، بخوانید.

۵. رك: آثارالعجم، ص ۴۴۸. شرح حال ایشان‌را در اوصاف‌المقربین نوشته جناب وحیدالاولیاء آقا میرزا احمدعبدالحی مرتضوی، شیراز، مطبعه احمدی ۱۳۳۸ قمری بخوانید.

۶. نص و تعیین رکن در سلسله ذهبیه معمول نیست و نوشته مؤلف احتمالا از منابع غیر ذهبی‌گرفته شده است. (دکتر یوسف نیری).

خطوط را خصوصاً نسخ تعلیق را خوش نویسد.

پسر دوم و سیم و چهارم و پنجم و ششم میرزابابای درویش ذهبی است: **میرزامحمدرضا-نایب‌التولیه و میرزاهاشم**[1] «ادیب» تخلص و **میرزاسیدعلی و میرزا ابوالفضل و میرزافتح علی** [که] هر یک به‌قدر استعداد خود، تحصیل خط و کمال را نموده‌اند و این بیت از میرزاهاشم ادیب ثبت گردید:

یار هر روزه کند جلوه به‌صدگونه لباس   نیست یک بنده در این ملک خداوندشناس

و از اعیان سلسله شریفی است: سیادت انتساب، کمالات اکتساب **میرزاعلی‌رضای-خوشنویس** [که] خط نسخ تعلیق را به‌وجه کمال نویسد.

و از اشراف این محله است **سلسلهٔ سادات انجوی** و انجوی کسی را گویند که مباشر و عامل املاك انجو، یعنی خالصه دیوانی باشد. جد اعلای آنها که از مکه معظمه به‌شیراز آمده است، طره ناصیه سیادت و غره جبهه سعادت **ابو قتاده زید اسود**بن‌ابراهیم‌بن محمدبن-قاسم‌بن ابراهیم طباطباابن اسمعیل بن ابراهیم‌بن‌حسن مثنی‌بن امام‌السروالعلن، ابی‌محمدالحسن‌بن-امیرالمؤمنین علی‌بن ابی‌طالب علیهم‌السلام و اولاد ابراهیم‌بن طباطبا را سادات طباطبائی گویند و در کتاب وقفنامه املاك موقوفه سادات انجوی شیراز نوشته است: «سالی که شاهنشاه فنا خسرو امیرعضدالدوله دیلمی، برای ادای حجةالاسلام، وارد مکه معظمه گردید ابوقتاده معروف به‌زید اسود را ملاقات فرمود و در برابر آن بزرگوار ایستاد و خدمت نمود، بعد از زمانی در میان محاورت زید اسود چنین فرمود که در فلان شب جد ممجد خود حضرت رسالت-پناهی (ص) را در خواب دیدم که زنی را به‌فلان نشانه به‌من تزویج فرمود و چون شاهنشاه عضدالدوله آن نشانه را شنید، دانست که آن نشانه در خواهر خود اوست و از غرائب آنکه خواهر عضدالدوله، قبل از این سفر حج در خواب دیده بود که حضرت رسول(ص) او را در ازدواج سیدی به‌فلان نشانه، درآورد و این خواب را به‌تفصیل خدمت عضدالدوله گفته بودند و عضدالدوله آن نشانه‌ها را در زید بدید و فوراً «فاطمه‌خاتون» خواهر [خود] را در عقد ازدواج زید درآورده، او را به‌مصاحبت خود در سال ۳۵۲ از مکه معظمه به‌شیراز آورد و فاطمه‌خاتون، بقعهٔ وسیعی و گنبد رفیعی بر قبر امامزاده علی‌بن حمزة‌بن امام موسی کاظم(ع) بنا نمود و بعد از مدتی وفات یافت پس عضدالدوله دختر خود، «شاهان دخت» را در ازدواج زید اسود درآورد و املاکی چند در مملکت فارس وقف نمود و تولیت آنهارا به اولاد ذکور زید، نسلاً بعد نسل واگذاشت و املاك این سادات طباطبائی در مملکت فارس بسیار گردید.» و هم در آن کتاب نوشته است که بعد از استیلای سلاطین مغول در فارس، تمام املاك اولاد زید اسود طباطبائی را تصرف نمودند و آن املاك را «انجو» گفتند یعنی خالصه دیوان، پس سلطان‌العارفین، قطب‌المحققین سیدابوالمیامن حسن‌طباطبائی حسنی برای استرداد املاك خود و عشیره خود، از شیراز به‌درگاه سلطان سلاطین زمان آباقاخان برفت و کمال احترام را از پادشاه

---

۱. (میرزاهاشم ناظم‌التولیه متخلص به‌ادیب سیدی است ادیب و از علم سلوك بابهره و نصیب این رباعی را از ایشان به‌خاطر دارم:

بگرفته بر اطراف رخت مشک سیاه   یعنی در توبه را ببسته است‌گناه
مات است به‌رخساره نیکوی تو شاه   ماشاءالله ثم ماشاءالله

(آثار العجم، ص٤٤٨)

بدید و یرلیغ خانی برای ترخانی او صادر گردید و مدتی بماند و کاری از پیشش نرفت، پس در حضور امنای دولت خانی و اهالی شرع نبوی نیمهٔ آن املاك را به‌وجه شرعی در سال ۶۷۹ منتقل نمود به‌شاهزاده آزاده، ارغون‌خان و نیمهٔ دیگر آن را بعد از حقوق طایفهٔ خود به‌ولد ارجمند خود سیدقطب‌الدین احمد منتقل فرمود و چون اباقاخان تخت سلطنت را بدرود نمود و پادشاهی به‌سلطان اعظم، احمدخان قرار گرفت، سیدابوالمیامن‌حسن در ملازمت شاهزاده ارغون‌خان در خراسان بماند و قدرت عود به‌شیراز را نداشت، باز تمامی املاك سادات طباطبائی شیراز را «انجو» یعنی خالصهٔ شاهی نمودند تا آنکه سلطنت بر شاهزاده ارغون‌خان قرار گرفت و در سال ۶۸۶ یرلیغ شاهی صادر گردید که نصف آن املاك انجو باشد و نیمه دیگر را به سیدقطب‌الدین احمد طباطبائی وا گذارند و از زمانی که سیدابوالمیامن‌حسن برای استخلاص املاك خود به‌درگاه اباقاخان و ارغون‌خان رفت تا مراجعت به‌شیراز، نزدیک به‌هفده سال رسید و چون خبر وفات سیدابوالمیامن به‌حضرت ارغون‌خان رسید، حکم به‌صدور یرلیغ فرمود که نیمهٔ املاك سادات طباطبائی شیراز را به‌ملکیت در تصرف سیدقطب‌الدین احمد واگذارند و نیمهٔ دیگر را که سیدابوالمیامن‌حسن به حضرت شاهنشاه ارغون‌خان بخشیده بود، به‌عنوان انجو به‌تصرف سیدقطب‌الدین احمد دهند و از آن زمان اولاد و احفاد سیدقطب‌الدین احمد را انجوی گفتند.

درکتاب **شیرازنامه** نوشته است: **سیدقطب‌الدین احمد**[1] مرکز دایره سیادت و غصن شجرهٔ نبوت، صاحب امارت و ایالت مملکت فارس گردید و بی‌اذن او، هیچ امری متمشی نمی‌گشت و در سال ۶۹۵ درگذشت.

درکتاب دیگر نوشته‌اند: نور حدقه سیادت و سعادت **میرفضل‌الله انجوی شیرازی** از تلامذه ملاسعدالدین تفتازانی بود و از شیراز به‌هندوستان رفت و به‌سبب دانشی که داشت، صدرالممالك دولت سلطان محمودشاه بهمنی، پادشاه دکن گردید و در خدمت پادشاه، توصیفی از خواجه‌حافظ شیرازی نمود، چنانکه شرح آن در احوالات خواجه‌حافظ، درعنوان[2] بقاع شیراز نگاشته شود و در سال ۸۲۰ میرفضل‌الله، در جنگ سلطان‌محمودشاه، با جماعت هنود، شجاعتی فوق‌العاده نمود و عاقبت به‌دست مرد هندوئی که سالها خدمتگزار میر بود به‌غدر، کشته گشت.

و از اعیان این سلسله است: جناب محامد اکتساب شاه‌حسن انجوی شیرازی که بعد از تحصیل کمالات علمیه، به‌هندوستان رفته، در مملکت گجرات توقف نمود و در سال ۹۲۸ برهان نظام‌الدین شاه هندی او را از گجرات به‌ولایت احمدتگر خواسته، مسائل و احکام مذهب اثنی‌عشریه را از او بیاموخت.

و از اجله این سلسله است: **سیدشاه‌فتح‌الله انجوی شیرازی**، سیدی صحیح‌النسب و قاضی با علم و ادب بود، در شیراز به‌افادت و عبادت می‌گذرانید، پس به‌جانب هندوستان برفت و تا سال ۹۸۸ درقید زندگانی باقی بود.

و جناب کمالات اکتساب، علام فهام **امیرابوالولی انجوی شیرازی** مدتی در دولت

---

۱. رك: شیرازنامه، به‌اهتمام واعظ جوادی، ص۹۷.

۲. درمتن: (عنفوان).

اعلیحضرت شاه‌عباس ثانی جنت مکان صفوی به‌منصب صدارت برقرار بود و اکنون که زمان نگاشتن کتاب **فارسنامه ناصری** است از شأن و رتبه سلسله سادات انجوی شیراز کاسته، بعضی را معیشت از املاك موروثه اجدادی است و جمعی در محکمه‌های شرعیه به‌نوشتن مستندات و قباله‌جات مشغولند و اگر ذکر هر یک از آنها شود، سخن به‌درازا کشد.

و از اجله این سلسله است نور حدقه سیادت و نجابت **میرزاابوالقاسم خوشنویس انجوی**[1] شیرازی که خط شکسته را چون او کسی درست ننوشت و جناب حاجی اکبرنواب که ازمعاصرین او بود در کتاب **دلگشای** خود نوشته است: میرزاابوالقاسم از سادات عالیات انجوی شیراز است، در علو حسب و نسب از همگنان ممتاز، نسیم روح‌بخش اخلاقش راحت دل و از کلام غم کاهش، نشاط روان حاصل، هرگز شیشه خاطری را به‌سنگ جفا نشکسته و رشته محبتی را نگسسته نه بر عیب کسانش کاری و نه بر خاطری از او غباری ابآعن‌جد به‌منصب تولیت مسجد جامع عتیق شیراز، برقرار بود، به‌احترامی تمام معیشتی لایق داشت و از طبع موزون اشعاری چون لؤلؤ آبدار به‌رشته نظم کشیده است، و این چند بیت از او انتخاب شده، ثبت گردید:

بگذشت یار بر من و از پی برفتمش | آری نمی‌توان ز پی عمر رفته، رفت

ترکی که دلم به‌دام او در بند است | خاطر ز غم عشق ویم خرسند است
یک بوسه‌نمود وعده،شادم که«یکی» | آن ترك به‌فارسی نداند چند است

گفتی که اساس عجب را برپا کن | از بهر سرت عمامه‌ای پیدا کن
شیخا به‌سر تو این بلائی است عظیم | چون من تو هم ازسر این بلا را وا کن

با فلان گفتم ای پسر، پدرت | جز به‌تاریکی ازچه نان نخورد
گفت ترسد ز روشنی که مباد | سایه‌اش دست توی کاسه برد

و در سال ۱۲۵۸ در شیراز، بعد ازصدوده سال زندگانی به‌بهشت جاودانی انتقال نمود.

و خلف‌الصدقش، عالی‌جناب، کمالات اکتساب، **میرزا اسمعیل خوشنویس انجوی**[2] نعم‌الخلف آمده، خط شکسته را چنان خوب نویسد که کسی از ابناء زمانش، چون او ننویسد، در سال ۱۲۳۷ در شیراز متولد گشته و در خدمت والد ماجد خود کسب مراتب کمالیه را نموده، در گوشه خانه قناعت خود نشسته، در خانه را بر احباب گشوده، از حق تولیت مسجد جامع عتیق شیراز که به‌وراثت حق شرعی اوست به‌معیشتی ضنکاء[3] گذرانی نماید.

و ولدالصدق عالی‌جناب میرزااسمعیل خوشنویس انجوی شیرازی است: نور حدقه سیادت **میرزاابوالقاسم انجوی** [که] درسال ۱۲۷۲ متولد گشته و خط شکسته را خوب نویسد.

و از اعیان این سلسله است: صاحب کمالات **میرزا صادق خوشنویس انجوی** [که] خط

---

۱. در اطلس‌خط، ص ۶۱۲، او از جمله سروجان و استادان خط شکسته دانسته شده است.
۲. رك: اطلس‌خط، ص۶۱۲، که در آنجا آمده است که تا سال۱۲۶۹ می‌زیسته است.
۳. به‌معنی معیشتی تنگ یا روزی اندك.

شکسته را خوب نوشته است[1] و در سال ۱۲۴۵ وفات نمود.

و خلف‌الصدقش **میرزاعلی‌نقی** در عمل آبله‌کوبی اطفال، مهارتی تمام دارد و در هر سالی چندین صد نفر اطفال شهری و بلوکی فارس را از مرض کوری و زشتی آبله‌روئی برهاند.

و از اعیان این سلسله است: عالی جناب سیادت انتساب **حاجی میرزا آقا انجوی** خلف‌الصدق مرحمت‌پناه، حاجی‌میرزامحمدحسین انجوی [که] در خدمت علما و بزرگان به احترام می‌گذراند.

و از اعیان محله بازارمرغ است: عالی‌جاهان، خلاصة‌الاشباهان **میرزاعلی‌رضاخان و میرزاعلی‌اکبر**: ولادت آنها در سال ۱۲۲۷ و ۳۱ [۱۲] در شیراز اتفاق افتاده است و والد ماجد آنها: عالی‌جاه معلی جایگاه، میرزااسمعیل مستوفی، خلف‌الصدق جناب مستطاب عالم فاضل حاجی‌محمدسعید، شیخ‌الاسلام کوه‌گیلویه است که اباًعن‌جد به‌این منصب جلیل برقرار بوده، در «ده دشت» که قصبه کوه گیلویه است، توطن داشتند و بعد از خرابی «ده‌دشت» که شرح آن در ذیل عنوان کوه گیلویه بیاید، جناب حاجی‌محمدسعید به‌بهبهان رفته، رحل اقامت بینداخت و در سالی که اعلیحضرت شاهنشاه فتح‌علی‌شاه قاجار، والی مملکت فارس بود و او را جهانبانی می‌گفتند، تشریف‌فرمای بهبهان گشته، جناب حاجی‌محمدسعید را ملاقات فرمود و چون او را لایق مصاحبت خود دید، به‌منادمت خاصه خود برقرار نموده، او را به‌شیراز آورده، جا و منزل برای او معین فرمود و دختر سیادت انتساب میرزاابراهیم مستوفی والد جناب میرزامحمدعلی که بعد از چندین سال دیگر به‌لقب جلیل مشیرالملک و منصب وزارت مملکت فارس سرافراز گردید، در عقد ازدواج حاجی‌محمدسعید درآمد و بعد از چند سال، جناب حاجی برای تعلیم و ادب‌آموزی نواب‌اشرف والا حسین‌علی‌میرزا فرمانفرمای فارس، برقرار گردید و خلف‌الصدقش میرزااسمعیل به‌مناسبت خالوی خود، میرزامحمدعلی مشیرالملک، وزیر فارس از لباس اهل علم خارج شده، به‌منصب استیفای دیوانی سرافراز گردید و مدتها به‌احترام گذرانید و عالی‌جاه میرزاعلی‌رضاخان را سه نفر پسر است:

عالی‌جاهان خلاصة‌الاشباهان: **میرزاعبدالله‌خان و میرزامحمدعلی‌خان و میرزاحسین‌خان** و میرزاعبدالله‌خان چندین سال است سر به‌آستانه مبارکه حضرت اسعد، ظل‌السلطان، سلطان مسعودمیرزا ادام‌الله بقائه فرود آورده، قرین افتخار است.

و عالی‌جاه‌میرزاعلی‌اکبر را دو نفر پسر است: عالی‌جاهان خلاصة‌الاشباهان: **میرزامحمد و میرزااحمد** هم در انتظار گشایش ایزدیند.

و از اعیان این محله است: **سلسله حاجی اسدبیگ**، جد اعلای آنهاست: عمدهٔ اعیان و زبدهٔ اقران، **حاجی‌اسدبیگ تاجر شیرازی** [که] در اواخر دولت صفویه اعتباری تمام داشته، در حدود سال ۱۱۰۰ **واند** بازاری در این محله ساخته، به‌طاقهای بلند افراشته، یک‌جانب او را کارخانه کاغذگری و دیگر جانبش را به‌بازار بزرگ حریم آستانهٔ مبارك حضرت سید میرمحمد(ع) رسانیده و در میانه چهار سوقی پهن به‌طاقی بلند بنا کرده و تاکنون این بازار، باقی مانده و به‌«بازار حاجی» شهرت یافته است.

---

۱. در اطلس خط فضائلی، ص۶۱۲، آمده است که (سیدمحمدصادق انجوی شیرازی تا سال ۱۲۴۸ حیات داشته و از مروجان و استادان خط شکسته بوده است).

و عالی‌جاه، خلاصة‌الاقران، مستکمل قوانین امور، مرجع امور جمهور **آقامحمد اسمعیل** مشهور به**استاد** خلف‌الصدق مرحوم آقامحمد تاجر شیرازی پسر مرحوم حاجی‌عبدالغفور تاجر شیرازی، نبیره مرحوم حاجی‌اسدبیگ معزی‌الیه است و آقامحمداسمعیل در بدایت حال به‌بزرگتری کل اصناف شیراز، اقدام نمود، او را استاد بزازان گفتند و چون برادر مادری او جناب میرزاابوالحسن‌خان مشهور به‌ایلچی، به‌وزارت دول‌خارجه برقرارگردید، آقامحمداسمعیل‌از شیراز به‌طهران رفته به‌منصب نیابت وزارت امور خارجه، سرافراز آمد و بعد از مدتی از نیابت وزارت استعفا نموده، وزیر وظائف و مستمریات مملکت فارس گشته، به‌مناسبت حب وطن عود به‌شیراز نمود، پس از وزارت وظائف گذشته، سالها به‌عزت و احترام گذرانیده، در سنه ۱۰۶۲ که ۸۲ سال زندگانی نموده بود، وفات یافت و او را دو نفر پسر است:

اول آنهاست: عالی‌جاه عزت اکتناه، اسوهٔ اماجد و جامع مناقب **حاجی‌میرزااسدالله** [که] در سال ۱۲۲۴ در شیراز متولد گشت، بعد ازکسب کمالات به‌منصب وقایع‌نگاری مملکت فارس تا آخر عمر برقرار بماند و در سال ۱۲۸۰ **واند** در شیراز وفات یافت و او را دو نفر پسر است:

اول آنهاست: عالی‌جاه، مقرب‌الخاقان، عمدة‌الاعیان **میرزامحمدخان کارگزار**[1]: در سال ۱۲۵۲ در شیراز متولد شده، در حداثت سن، علوم عربیه و ادبیه را بیاموخت و خطوط را خصوصاً نسخ‌تعلیق خوش نویسد و در سال ۸۷[۱۲] کارگزار بندر بوشهر شده، به‌حسن سیرت و درستکاری امور محوله به‌خود را به‌احسن وجوه انجام داده، محسود اماثل گردید و در سال ۸۹[۱۲] که اخبار ساختن راه‌آهن در ایران شهرت گرفت، در بندر بوشهر درکنارهٔ دریا چندین خانه خراب و آباد را بخرید و چندین ذرع از زمین دریا را خشک انداخته، مبلغی خطیر که شاید هفده یا هیجده‌هزار تومان شود از مال خود خرج نمود و سه طرف خانهٔ وسیع عالی از سنگ و گچ بساخت و تاکنون بیفایده، به‌آبادی باقی است و در سال ۹۴[۱۲] به منصب ریاست تجار شیراز سرافراز گردید و در سال ۳۰۱[۱] به کارگزاری مملکت فارس و وزارت وظائف و مستمریات برقرار گردید.

و ولدالصدقش، عالی‌جاه **میرزااسمعیل‌خان** که نزدیک به‌۲۳ سال از عمرش گذشته است، در این سال ۳۰۱ [۱] کارگزار بندرعباس گردید.

پسر دویم مرحوم حاجی‌میرزااسدالله است، عالی‌جاه، مقرب‌الخاقان، عمدة‌الاعیان **میرزااحمد وقایع‌نگار** در سال ۱۲۵۳ متولد شده، درکمالات صوری و معنوی با برادر ارجمند خود میرزامحمدخان هم‌عنان و فرسا[2] رهانند مگر آنکه طبعش از مناصب دیوانی خسته و قیود ابناء زمان را از خود گسسته، اوقات را در انتظام املاک موروثه و مکتسبه خود، صرف کند و بی‌معیشتی وسیع و آسایشی فسیح، محسود اقران گشته است.

و ولد ارجمندش **میرزاآقاخان** در سال ۱۲۸۲ متولد شده، مشغول تحصیل کمالات لایقه است.

پسر دویم آقامحمداسمعیل است: دستور اکرم و آصف‌اعظم، مقرب‌الخاقان

---

۱. در متن: (کارگذار).

۲. در متن: (فرصا).

میرزامحمدعلی‌خان[۱] وزیر دول خارجه. در شیراز نشو و نما نموده و خط نسخ تعلیق را به‌پایهٔ



میرزا محمد علیخان شیرازی که در خاندان میرزا ابراهیم کلانتر پرورش یافت و به نهایت‌وزارت امور خارجه در زمان عمش میرزا ابوالحسن‌خان ایلچی رسید.

---

۱. درکتاب حقوق بگیران انگلیس، ص ۷۰ تا ۸۰، از او به عنوان: (رسواترین وزیر محمد شاه‌که در گرفتن رشوه و حقوق و مستمری از خارجیان پیشقدم دیگران بود) یادشده است. میرزا محمدعلی خان شیرازی همشیره زاده میرزا ابوالحسن‌خان ایلچی است. از بودجه حکومت هند مستمری می‌گرفت و... سالی ۵۰ تومان مقرری به او پرداخت می‌شد و هروقت خبر مهمی به وزیر مختارانگلیس می‌داد مبلغی نیز از بودجه محرمانه‌سفارت دریافت می‌داشت... و روسها و انگلیسها هر دو باانتصاب او به‌وزارت امورخارجه موافق بودند و در دوره وزارت، تمام اسرار وزارتخانه خود را در اختیار مکدونالد وزیر مختار انگلیس می‌گذاشت).

استادان خوشنویس رسانید، پس به‌طهران رفته، نائب عم اکرم خود جناب **میرزاابوالحسن** وزیر دول خارجه گردید و بعد از وفات عم ماجدش، امنای دولت علیه، لوازم وزارت خارجه را به‌او رجوع فرموده، در اواخر زندگانی او را وزیر دول خارجه گفتند و در سال **۱۲۶۸** در طهران وفات نمود.

و خلف‌الصدقش عالیجاه، مقرب‌الخاقان **میرزاعبدالوهاب‌خان**[1] به‌لقب نائب‌الوزاره برقرار است.

و از اعیان این محله بازار مرغ است: جناب وزارت انتساب، اسوهٔ اماجد آفاق، مستجمع مناقب علی‌الاطلاق، وزیر آصف مکان **حاجی‌میرزا ابوالحسن‌خان ایلچی** وزیر دول خارجه، برادر کهتر مادری آقامحمداسمعیل استاد که مادر این دو نفر خواهر اعیانی جناب جلالت‌مآب اجل اکرم افخم، حاجی‌ابراهیم‌خان اعتمادالدوله شیرازی است و شرح نسب و حسب و تنقلات جناب حاجی‌میرزاابوالحسن‌خان ایلچی در ذیل وقایع **۱۲۲۴** در گفتار اول این کتاب نگاشته گردید و در سال **۶۲ [۱۲]** در طهران وفات نمود.

و از اعیان این محله است: افصح بلغای عصر در انشاء اشعار و ابلغ فصحای دهر در افشای اسرار، نادره اهالی، ناظم در و لآلی **حاجی‌محمدمهدی** «حجاب» تخلص، شاعر تاجر شیرازی، پسر مرحوم آقامحمدتقی تاجر، خلف‌الصدق مرحوم حاجی‌محمدصالح تاجر شیرازی، در سال **۱۲۲۴** در شیراز متولد شده، کسب کمالات نموده، پس مقدمات عربیه و ادبیه را بیاموخت و مسائل منطق و کلام و حکمت را اخذ نموده[2]، بیندوخت و خط تعلیق را چون او کسی ننویسد، مدتها در بندر بمبای هندوستان برای تجارت رحل اقامت انداخت و قدری لایق از مال حلال اندوخته، عود به‌شیراز نموده از عمل تجارت، دست کشیده، به‌اندازهٔ گلیم قناعت کاران، پا را درازکند و بر سبیل تفنن در خرید و فروش جواهرات قیمتی مداخلتی نماید، بیشتر اوقاتش را صرف بندگی ایزدمتعال و صحبت اهل‌حال فرماید و این چند شعر را از آن صاحب صفا و وفا نگاشتم:

گران شد بار و ره دشوار و در پا خار و حیرانم
که دست خسته می‌گیرد که دیگر رفت نتوانم
به‌پیری ز اشک خونین پای تا سرگشته پنهانم
بدم یک خوشه مروارید و اینک شاخ مرجانم
ز یادچشم او در چشم خلق از لاغری، شخصم
چنان آمد که پندارند مردم موی مژگانم

---

۱. حقوق‌بگیران انگلیس در ایران، ص ۷۱.

۲. در کتاب دانشمندان و سخن‌سرایان فارس، ج ۲، ص ۲۳۰، آمده است که: پی سپر عرفان شد و دست ارادت به میرزا ابوالقاسم سکوت داد و به‌تزکیه نفس پرداخت و در سال ۱۳۰۴ درگذشت و در دارالسلام مدفون گشت. و پسرش سحاب تاریخ فوتش را چنین سروده است:

چوکرد عزم حریم وصال، گفت سحاب — حجاب پرده برافگند و بی‌حجاب برفت: (۱۳۰۴)

(ص ۲۳۱) و از اشعار او در صفحات ۲۳۱، ۲۳۲، ج ۲ همین کتاب آمده است.

ز دل‌بریان و از خون باده دارم عیش پنهان بین
که اندر کنج خلوت کرده تنها عشق مهمانم
ز گفت دلنشین با آنکه دارم چون کمان قامت
«حجاب» ازشست[1] خوبان گوئی امشب راست‌پیکانم

جان به‌بر تو باختم بهتر از این نبرد کس / زندهٔ جاودان شدم، بهتر از این نمرد کس
زاد ز هجرو صبرو غم، وصل‌و مرادو خرمی / شهد ز زهر جانگزا، بهترازاین‌نخورد کس

فتنه‌جوئی که به‌خون اینهمه مشتاق آید / آه اگر در دلش اندیشهٔ عشاق آید
تندخو، عربده‌جو، تیرفکن، خنجرزن / کس ندیدیم چو[2] او مجمع اخلاق آید
طاق افتاده به‌پیرامن[3] ابروی تو خال / هر که ز آن جفت رهد، بستهٔ این طاق آید
جز عتاب تو که جان سوزد و جان‌بخشد باز / زهر قاتل نشنیدیم که تریاق آید
دفترعشق ز هم ریخت«حجاب»،آه که‌نیست / کس به‌شیرازکه شیرازه اوراق آید

ای میر شکارافکن، دارم دل و دین و جان / یک تیرنگاه انداز، این یک‌دوسه باهم زن

و ولدالصدقش، نور حدقه نجابت و اصالت **آقامحمدتقی** است[4]. لغت فارسی و عربی و انگلیسی را به‌وجه کمال آموخته، در یکی از مدرسه‌های بمبای، هرروزه جماعتی را از دانسته‌های خود بهره‌مند سازد و در اوقات مخصوص به‌شغل و عمل تجارت بپردازد و هنوز درعنفوان جوانی باقی است.

و از اهالی این محله است: ادیب اریب **میرزامحمد** طبیب[5] شاعر، «مشفق» تخلص مشهور به‌شفعنطوس برای آنکه کلمه شفعنطوس را قافیه شعری کرده بود، در سال ۱۲۵۲ وفات یافت، این چند بیت از اوست:

چو«مشفق» کس غزل‌شیرین نگوید / ندارد طعم شکر هر گیاهی

آرام و عافیت را گر کس نشانه جوید / آن در دم نهنگ است، این در دهان اژدر

و از اعیان این محله است: عالی‌جاه مقرب‌الخاقان: **سلیمان‌خان جهرمی** و ولدالصدقش عالی‌جاه مقرب‌الخاقان: **محمدحسن‌خان جهرمی** که شرح حال آنها در ذکر بلوکات، در عنوان جهرم بیاید.

---

۱. درمتن: (شصت).
۲. درمتن: (چه).
۳. درمتن: (پیراهن).
۴. او در شاعری (سحاب) تخلص می کرد. درکتاب دانشمندان و سخن‌سرایان فارس، ج۳، ص۶۲، آمده است که: او: (به‌هندوستان رفته و در بمبئی مدرسه‌ای تاسیس کرد و خود تدریس می کرده است، فرصت‌الدوله زبان انگلیسی را از او آموخت.)
۵. درکتاب دانشمندان و سخن‌سرایان فارس، ج۴، ص۴۳۹، نام او: (میرزامحمدعلی طبیب شیرازی) آمده است.

و از اعیان این محله است: مقرب‌الخاقان، جامع اشتات امور، عارف مراتب جمهور **حاجی‌میرزاعبدالله‌خان** کارگزار سواحل دریای فارس، در سال ۱۲۵۴ در بندر بوشهر متولد شده [و] والدش از اهل کنگان است، بعد از پریشانی آن سامان به‌بندر بوشهر آمده، توطن کرده، ولد ارجمند خود را به‌معلم عرب فارسی‌دان سپرد و در تعلیمش بسی کوشید و بعد از تحصیل خط و ربط، مداخلتی در امر تجارت نمود، پس مدتی در بندر بمبای توقف کرد، پس به‌شیراز آمده، تقاضای خدمت دیوانی نمود و چون زبان عربی و عجمی را، نیکو می‌دانست، امنای دولت علیه، او را کارگزار مسقط و بر عمان فرمودند وچون به‌احسن وجوه از عهده لوازم آن شغل برآمد، کارگزاری خارجهٔ بندرعباس را قبول نمود و چون وارد گشت، مداخلتی در حکومت آن سامان نمود و روزبروز بر عزتش افزود و در سال ۹۹ [۱۲] کارگزاری عموم بنادر فارس را قبول نموده، متوقف بندر بوشهر گردید.

و از اشراف و اعیان این محله است: عالم فاضل و فاضل عالم، اکمل متورعین و اشرف متشرعین **میرزامحمدحسین صالح حسینی** خلف‌الصدق زاهد عابد متورع حاجی‌میرزا علی‌نقی‌صالح. بعد از تحصیل مقدمات علمیه، مدتها در تکمیل علم فقه و اصول، در خدمت حجةالاسلام حاجی‌شیخ مهدی مجتهد کجوری کوشیده، گوی مسابقت را از همگنان ربود و مدتی است از قیود ارباب علوم ظاهره رسته، بختش مساعد آمده، از رنج تجارتی، هر سالی در روزها و شبهای متبرك اطعام عام کند و مبلغی در این راه صرف نماید.

و برادر ماجدش، سلاله سادات حسینی **حاجی‌میرزا اسدالله مصری**، در قاهرهٔ مصر، چندین سال است به‌شغل تجارت مشغول است.

و از اشراف و اعیان این محله است: فخرالاماثل، سلالهٔ سادات‌حسینی **حاجی میرزامحمدعلی و حاجی‌میرزا بزرگ تاجر** خلفان صدق مرحوم حاجی‌میرزا سیدمحمد تاجر شیرازی که پدر بر پدر مشغول تجارت بوده به‌درستکاری معروف گشته‌اند.

و ولدالصدق حاجی‌میرزامحمد علی است: سلاله سادات **میرزاآقا تاجر**، در این چند ساله که متاع تجارت، کاسد و بازار معاملات، فاسد گشته، از سرمایه خود[۱]، ضیاع و عقاری در بلوکات فارس، خریده‌اند و حصه دیگر را در معاملهٔ تجارت تریاك که نزدیك به‌ده سال است رواجی گرفته، انداخته‌اند و به‌این جهت این جماعت را، تاجر تریاکی گویند و حاجی میرزامحمدعلی ساکن بندر هنگان چین گشته، تجار ایرانی، عموم تریاك اصفهان و یزد و فارس را به‌حوالهٔ او روانه چین نمایند.

و از اعیان این محله است: مقرب‌الحضرت‌الوالا **حاجی علی‌اکبر تاجر شیرازی**، خلف‌الصدق مرحوم حاجی‌لطف‌علی تاجر مشهور به‌سمسار: درکنف تربیت والد خود تحصیل مراتب انسانیت را نموده، در عمل تجارت، محسود اقران گردید و از سی سال پیشتر، ساکن دارالخلافه طهران گشته، به‌اعتبار و درستکاری معروف است و مرحوم حاجی‌لطف‌علی در زمان زندگانی خود، در خدمت فرمانروایان فارس، اعتباری تمام داشت و علاوه بر مال‌التجاره، صاحب ضیاع و عقاری لایق گردید و بیشتر املاکش، در بلوك خفر بود و مدتها به‌احترام

---

۱. در متن: (خود را).

گذرانید و در اواخر زندگانی که عمرش نزدیک به‌هشتاد سال رسید و از معاشرت اعیان خسته گردید و از جانب دیوانیان که طمعکار املاک‌کش بودند، زحمتها کشید و عاقبت آن املاک را از دست بداد.

و پسر دیگر مرحوم لطفعلی است: زبدهٔ اماثل **آقابزرگ**. گاهی به‌تجارت و گاهی به زراعت اشتغال دارد.

و از اعیان این محله است: جمال مجامع فحول، کمال محافل اصحاب عقول، مقبول سلاطین **حاجی‌درویش‌حسن نقیب** و خلف‌الصدقش، جامع اشتات امور، عارف مراتب جمهور، ادیب اریب **حاجی‌میرزااحمد نقیب**[1]. ولادتش در سال ۱۲۳۸ اتفاق افتاد و وفات حاجی درویش‌حسن درسال ۱۲۶۰ و وفات حاجی‌میرزااحمد درسال ۱۳۰۲ در اصفهان واقع گردید. کسی مانند این پدر و پسر حکم مواعظ را در لباس افسانه و اندرز و نصایح را در سخنان پراکنده نگفته است و حاجی‌میرزا احمد نقیب، تحصیل کمالات علمیه را نمود و از طبع موزون به‌حلیهٔ شاعری زینت یافت[2] و این چند شعر از او به‌یادگار ثبت گردید:

ای بسی در پای دل بر سر کشیدم ماجرا — من قفای دلبران اینک، بلایم در قفا
همدم رنج و عنایم، محرم درد و تعب — بستهٔ بند بلایم، خستهٔ خار جفا
با طبیب خویش درد خویش پنهان چون کنم — بعد از این دست من و دامان شاه اولیا

عید غدیر خم شد و هنگام خم راح — ترویح روح کن به‌صبوحی در این صباح
در این صباح مژدهٔ حی علی‌الصبوح — آمد قرین به‌دعوت حی علی‌الفلاح
داور بود هماره، غفور این سه روزه عمر — در کودکی، جوانی و پیری بنوش راح

و از حاجی میرزا احمد نقیب، دو نفر پسر باقی است: **میرزامهدی** «ناظم» تخلص[3] و **حاجی‌میرزاعلی طبیب** و میرزامهدی به‌لقب و منصب نقابت برقرار است و خطبه و قصیده عید و وقت سلام ایالت فارس را می‌خواند و این دو بیت از میرزامهدی ناظم است:

زآن لب شیرین مرا شوری به‌جان افکنده‌ای — نی به‌جان من به‌جان‌انس‌و جان افکنده‌ای
از قیامت شور و غوغای قیامت شد به‌پا — شورش از یک جلوه در پیروجوان‌افکنده‌ای

و از اعیان این محله است: جالینوس ثانی، مستخرج قانون معانی **میرزامحمدطبیب** خلف‌الصدق مرحوم آقامحمد باقر طبیب خلف‌الصدق مرحوم آقاعبدالله طبیب خلف‌الصدق مرحوم آقاعلی‌عسکر جراح شیرازی‌الاصل: ولادت میرزامحمد درسال ۱۲۷۲ اتفاق افتاده است.

---

۱. درآثارالعجم، ص۲۶۲: (نقیب‌الممالک).

۲. (از افاضل زمان خود بوده، علوم ادبیه و عربیه را به‌نهایت درجه‌کمال رسانیده و در فنون شعریه از امثال و اقران درگذرانیده، نظم را به‌لسانی فصیح و بیانی بلیغ می‌فرموده و دیوانی مرتب ساخته و پرداخته در حدود یکهزار و سیصدواند وفات یافته در مشهد مقدس مدفون است.) آثارالعجم، ص۲۶۲، (او را مثنوی است بنام (ده دفتر) و یک نسخه ناتمام از دیوان اشعارش درکتابخانه مجلس موجود است، او از ندماء ناصرالدین شاه قاجار بود...) رک: دانشمندان و سخن‌سرایان فارس، ج۴، ص۷۱۰.

۳. رک: آثارالعجم، ص۲۶۳. مرحوم فرصت قانونچه طب را در محضر او می‌خوانده است. از اشعار او در ص۶۳۰ تا ۶۳۲، دانشمندان و سخن‌سرایان فارس آمده است. او تا سال ۱۳۰۵ حیات داشته است.

این بیت از آقاعبدالله طبیب است:

نکند حادثه‌دور فلک تأثیری   در دیاری که در آن خانه‌خماری هست

و از خانواده‌های قدیم محله بازار مرغ **سلسلهٔ آتشیهاست**. گویا وقتی در شیراز غوغا و آشوبی شده، مردم شهر بضاعت خود را در خانهٔ حاجی‌عبدالنبی آتشی که مردی دولتمند و محترم بود به‌امانت گذاشتند، اتفاقاً شبی حجره‌ای از خانه او را آتش فرو گرفت و اهل محله جمع شده، خاموش داشتند و اموال بسیاری از مال حاجی‌عبدالنبی بسوخت و کسان حاجی به خیال افتاده که اموال امانتی را تصاحب کرده، به صاحبان مال بگویند: «اموال سوخته از شما بود». و بعد از اطلاع حاجی‌عبدالنبی بر کنکاش کسان خود، در همان شب بر بام خانه رفته، فریاد برآورد که: «مسلمانان باز آتش گرفتم» و چون جماعتی حاضرشدند معلوم شد که آتشی نیست و حاجی عبدالنبی واقعه را بیان نمود و از آن زمان که اواخر دولت صفویه بود اولاد حاجی‌عبدالنبی را آتشی گویند و در این زمان بیشتر از این سلسله، مشغول تجارت و حرفتند و از اعیان این سلسله است:

جناب محامد انتساب، سامان زمان و ابوذر دوران **حاجی محمدتقی‌آتشی** تاجر شیرازی، پدر مادر نگارنده فارسنامهٔ ناصری در سال ۱۲۴۴ بعد از طی هشتاد مرحله از زندگانی در قریه رونیز فسا به‌رحمت ایزدی پیوست.

و خلف‌الصدقش جناب مستطاب علام فهام **آقامحمد کاظم‌مجتهد آتشی** در سال ۱۲۰۸ متولد گشته، سالها تحصیل مراتب علمیه را نموده، به‌زیور اجتهاد زینت یافت و در سال ۴۵[۱۲] از شیراز به‌جانب کرمان رفته، در شهر کرمان رحل اقامت را افکنده سالها به‌نشر علوم و امامت مسجد گنجعلی‌خان اقدام نمود و در سال ۸۹ [۱۲] به‌رحمت ایزدی پیوست.

و خلف‌الصدقش جناب مستطاب علام فهام، جامع فروع و اصول و حاوی معقول و منقول‌**حاجی ملاعبدالله آتشی** در سال ۱۲۴۸ در شیراز متولد شد و سالها در خدمت علماء، تحصیل مراتب علمیه را چنان نمود که در هر فنی مانند مرد یک فن گردید و سالها در شیراز اهل علم را از نتائج علمیه خود بهره‌مند نمود و در سال ۹۹ [۱۲] در عتبات عالیات به رحمت الهی واصل گردید.

و از اعیان این سلسله است: جناب فضائل‌مآب، علام فهام **حاجی‌ملا عباس آتشی**: مدتی است در قصبهٔ ارسنجان، باعث رونق مدرسهٔ آن گشته، هرروزه جماعتی از اهل علم را از نتائج علمیه خود بهره‌مند نماید.

و از مآثر سلسله آتشی در شهر شیراز مدرسه مقیمیه واقعه درمحله لب آب و مسجد آتشیها در محله بازار مرغ و باز مسجد آتشیها در محله لب آب است[۱] و چندین قریه و مزرعه درحومه شیراز و مرودشت، از موقوفات این سلسله را در زمان نادرشاه خالصه دیوان نمودند و چون در این دولت خداداد، عموم خالصجات را به‌اربابی دادند، جماعتی که آن موقوفات را تصرف نمودند، چیزی از منافع آنها به‌اهل این سلسله می‌دهند.

---

۱. رک: آثارالعجم، ص۴۳۴.

محله سیم شیراز

محله بالا کفت[1] است

و کفت به کسر کاف عربی و سکون فاء و تاء دو نقطه، در لغت فارسی به‌معنی دوش و سردوش را گویند که به‌عربی کتف به‌تقدیم تا، بر، فا باشد و این محله را: **بالا کت** و **بال کت** و **بال کد** نیز گویند و از زمانی که پادشاه عصر کریم‌خان زند، حصار شیراز را کوچک نمود محله باغ نو و این محله را یک محله فرمود و همه را بالا کفت گفتند.

در کتاب **مزارات شیراز** که در سال **۸۰۰ واند** تألیف شده، نوشته است، مزار کثیرالانوار سیدعلاءالدین حسین بن امام معصوم موسی بن امام‌جعفرالصادق و مزار شیخ ابومحمد روزبهان فسائی بقلی[2] و مزار شیخ ابوزرعه اردبیلی[3] و مزار زاهده‌خاتون مشهور به‌خاتون قیامت، همه در محلهٔ باغ نو شیراز است و این بقاع اکنون در محله بالا کفت افتاده است و این محله میانه مشرق و جنوب شیراز، محدود است: به‌محله درب شاهزاده و باروی شهر و محله اسحق‌بیگ و محله لب آب. و شمارهٔ خانه‌های آن در سال **۱۳۰۱** به **۱۰۳۶** درب خانه رسیده و مردم آن درآن سال **۳۸۷۰** نفر ذکور و **۴۴۹۷** نفر زن و دختر بود و کدخدای‌آن، عالی‌جاه **آقامحمد** است.

و از اعیان علمای این محله است: عالم فاضل، علامه زمان **ملامیرزاجان باغ نوی**[4]. نام شریفش حبیب‌الله. در کتاب **سلم‌السماء** نوشته است: جناب مولانا میرزاجان، شاگردی خواجه جمال‌الدین محمود شیرازی که افضل شاگردان استاد بشر، عقل حادی عشر، امیر غیاث‌الدین منصور دشتکی شیرازی بود، نمود و خواجه‌جمال‌الدین شاگردی جناب سیدالمدققین امیرصدرالدین‌محمد والد امیرغیاث‌الدین منصور نیز نموده بود

---

۱. نام این محله در شیرازنامه (بالا کت) آمده است. رك: ص۷۸ و۱۷۵ و۲۰۷، و در این محله مزار چندتن از اولیاء وجود داشته است. در آثارالعجم، ص۴۳۳، این محله به(بال کفد) و (بال کفت) خوانده شده است.

۲. رك: شدالازار، ص۲۳۸.

۳. شدالازار، ص۲۲۳، و رك: آثارالعجم، ص۴۶۳: ا وذرعه.

۴. رك: تاریخ ادبیات صفا، ج۵، بخش ۱، ص۳۰۵ و۳۰۶. از آثار اوست: حاشیه بر اثبات واجب قدیم دوانی وحاشیه بر حاشیه قدیم دوانی بر شرح تجرید و حاشیه بر شرح میرک بخاری بر حکمة‌العین نجم‌الدین دبیران. او متهم به انتحال آثار میر غیاث‌الدین منصور دشتکی است. روضات‌الجنات، ج۷، ص۱۷۹.

و مولانامیرزاجان در سنه ۹۸۸ که از شیراز عازم هندوستان بود فرموده است در بلدهٔ لار بعضی ازکتب ریاضی و تفسیر قاضی را بر ایشان گذرانیدم و آن جناب را تألیفات و تصنیفات بسیار است و در سنه ۹۹۵ در هندوستان وفات یافت.

در میان طلاب مشهور است که چون جناب مجتهدالزمان ملامیرزای شیروانی به‌درجهٔ علیای علمی رسید، عالمی از فاضلی سؤال نمود که چه‌قدر تفاوت فضیلتی در میانهٔ ملامیرزای شیروانی[1] و ملامیرزاجان شیرازی است؟ آن مرد فاضل در جواب فرمود که همان تفاوت که در میانه زنده و مرده است یعنی اگر لفظ جان را از ملامیرزاجان بردارند ملامیرزا شود.

و از امرا و اعیان این محله، بلکه از امرا و اعیان مملکت فارس بلکه ممالک محروسه ایران؛ سلسله جلیلهٔ هاشمیه از نسل و نتیجه مقرب‌الحضرت حاجی‌هاشم خلف‌الصدق مغفرت توأمان حاجی‌محمود ولد حاجی‌محمدعلی تاجر شیرازی، بانی و واقف مدرسه هاشمیه و مسجد هاشمیه که این دوعمارت را به‌نام ولد ارجمند خود حاجی‌هاشم در سال ۱۰۳۰ در این محله بساخت و املاکی چند، بر آن وقف نمود و بیشتر آنها از زمان پادشاه قهار نادرشاه افشار، خالصه دیوان گشت یا مردمان نامقید به‌وجه غصب در تصرف دارند و آنچه باقی مانده است بر این‌قرار است:

نیمهٔ تمام مزرعه دولت‌آباد کوار و جمال‌آباد و عمروآباد کُربال و مرادآباد خفرک و قصر خواجهٔ بیضاء و نیمه بازارچه واقعه در میانه مدرسه هاشمیه و مسجد هاشمیه. و آنچه از ارباب وقوف اهل شیراز شنیده شده، همیشه اجداد این سلسله در زمرهٔ بزرگان و مال‌داران شیراز بوده‌اند و نسب آنها را به‌جناب معتمد سلاطین، صاحب سریر عز و تمکین، مظهر انوار نامداری، مصدر آثار کامگاری، حاجی قوام‌الدین‌حسن شیرازی[2] میرسانند که خواجه‌حافظ علیه‌الرحمه فرموده است:

به‌عهد سلطنت شاه‌شیخ ابواسحق — به‌پنج شخص عجب ملک فارس بود آباد
نخست پادشهی همچو او ولایت‌بخش — که کام خلق روا کرد و داد عیش بداد
دگر مربی اسلام شیخ مجدالدین — که قاضئی به‌از او[3] آسمان ندارد یاد
دگر شهنشه دانش عضد، که در تصنیف — بنای کار «مواقف» به‌نام شاه نهاد
دگر، بقیه ابدال شیخ امین‌الدین — که یمن همت او کارهای بسته گشاد
دگر قوپم چو حاجی قوام دریا دل — که نام نیک ببرد از جهان زبخشش و داد
نظیرخویش نه‌بگذاشتند و بگذشتند — خدای عزوجل جمله را بیامرزاد

و اول کسی که از این سلسله، مایل خدمتی دیوانی گردید: مقرب‌الحضرت حاجی‌هاشم است که در اوائل دولت نادرشاهی منصب کدخداباشی پنج محله حیدری‌خانه شیراز را که نیمه کلانتری است قبول نمود، چنانکه شرح سلوک حضرت پادشاه با او، در ذیل وقایع سال ۱۱۶۰ درگفتار اول این کتاب، نگاشته گردید و از مرحوم حاجی‌هاشم شش نفر پسر باقی بماند:

---

۱. (حکیمی است از مردم شیروان معاصر شاه‌طهماسب صفوی). (دهخدا).

۲. متوفی به‌سال ۷۵٤.

۳. در متن: (آن).

اول آنهاست: صاحب اخلاق حمیده و صفات پسندیده **حاجی‌طالب** [که] در حیات پدر وفات یافت و او را سه نفر پسر بود: **حاجی‌محمود** و **هادی‌خان** و **مهدی‌خان** و از حاجی‌محمود، عالی‌جاه **حاجی‌میرزاابوطالب** باقی بماند و از حاجی میرزا ابوطالب عالی‌جاه **میرزا محمود** و از میرزامحمود، عالی‌جاه **میرزاعلی‌مستوفی** بازمانده، در سن چهل ساله است و این پدر و پسر، سالها در طهران بودند و مقرب‌الحضرت میرزاعلی، عود به‌شیراز نموده به‌منصب استیفای دیوانی برقرار است و از هادی‌خان، عالی‌جاه **ابوالفتح‌خان** بماند و او را پسری نبود و عالی‌جاه‌مهدی‌خان مادام زندگانی به‌منصب کدخداباشی محلات حیدری خانه شیراز که ارث پدر و جد اوست برقرار بود و چون به‌رحمت ایزدی پیوست ولدالصدقش، عالی‌جاه، خلاصة‌الاشباه، کمالات اکتناه **آقامحمد کدخداباشی** مشهور **به‌لله** به‌جای پدر برقرار بماند و چون به‌وفور عقل موصوف و به‌محاسن کردار معروف گردید، نواب اشرف والا، حسین‌علی‌میرزا، فرمانفرمای فارس، او را به‌منصب پرستاری و تربیت نوباوهٔ گلستان فرمانفرمائی، نواب‌شاهرخ‌میرزا، سرافراز بداشت و امر و نهی سکنه پنج محله حیدری‌خانه را کما فی‌السابق بر رأی او مقرر فرمود و آقامحمدلله به‌اقتضای طبع موزون، گاهی شعری گفته است و این شعر از او نگاشته گردید:

بوده از روز ازل، عشق بتان پیشهٔ ما	جز غم یار نبوده است در اندیشهٔ ما

روزگار من دل داده پریشان نشدی	گر مرا با سر زلف تو،سروکار نبود

با عاشقان دل شده، دست از جفا بدار	ترسم شکایت‌ا زتو به‌داور کند کسی

افسوس که راه خوفناکی است به‌پیش	نه زاد و نه راحله مرا ازکم و بیش
در وادی گمرهی به‌حیرت مانده	آیا به‌سرم چه آید ازکردهٔ خویش

آنم که مدام دیده بر رحمت تست	رویم سیه از نکردن طاعت تست
هرچند سزای عاصیان سوختن است	اما توکریمی وکرم عادت تست

و در سال ۱۲۵۵ وفات نمود.

پسر دوم حاجی‌هاشم است: ناظم امور عباد وکافل مهام بلاد، مقرب خاقان **عبدالرحیم‌خان**. بعد از غروب دولت زندیه و طلوع سلطنت ابدمدت قاجاریه، مرجع امورات دولتی گشته، گاهی به‌سرداری و گاهی به‌حکمرانی اشتغال داشت و تا سال ۱۲۱۵ که رشتهٔ زندگانیش گسیخته نمودند، به‌ایالت دارالسلطنه اصفهان برقرار بود.

و خلف‌الصدقش، افصح بلغای عصر و ابلغ فصحای دهر **حسن‌خان طایر** است، چون او را ازحلیهٔ بصر عاری نمودند، خود را به‌زیور بصیرت بیاراست، جناب حاجی‌اکبر نواب شیرازی درکتاب **دلگشا** فرموده است: «**طایر**» اسم شریفش حسن‌خان، از بزرگ‌زادگان دارالعلم شیراز، خلف‌الصدق عبدالرحیم‌خان برادر اکبرحاجی‌ابراهیم‌خان شیرازی اعتمادالدوله است چون به‌حکم اقدس شاهنشاهی در آخر سال ۱۲۱۵ کار این سلسله روی به‌تباهی نهاد، جمعی از

آنها را از مردمک دیدهٔ بینا، بی‌نصیب کرده، دیده را از دیدن بستند و برخی، به‌مداوای طبیب طناب و تیغ از بستر حیات برخاسته، بر خاك هلاك نشستند و خان والاشأن هم از تماشای جهان، دیده پوشید، صاحب سلیقه مستقیم و ذهن سلیم است، چندی در اصفهان با عدم بصر به‌تحصیل کمالات نشست و در آمدوشد را بر ابنای زمان بست پس در حضرت شاهزاده جم‌جاه محمدعلی‌میرزا «دولت» تخلص با دولت یار آمد و ازوفور فراست درخدمتش به‌منصب منادمت خدمتگزار و در آن دیار باکمال اعتبار بود. شنیده‌ام که با عدم بصر، شطرنج را با صاحبان بصیرت آن فن، چنان بازدکه همگی را مات سازد و پیل‌تنان را چنان به‌فرزین هوش از اسب فکرت پیاده ساخته بر خاك افکنده‌که واضع شطرنجش گویند و این چند شعر از دیوان او ثبت افتاد:

شده است شاخ شکوفه ز پای تا سر چشم	چو عاشقی که نشیند به‌راه وعدهٔ یار
چه درد در دل کوه است اندر این موسم	که چشمه هاست زچشمش همی روان‌به کنار

آن شب که تیرگیش ز روزم نشانه‌ای	راه سخن نبود به‌صد حیله بر زبان
زنگی ز حور و حور ز زنگی نیافتی	با صدهزار دیده اگر دیدی آسمان
راه دهان به‌دست نه‌تنها که گم شدی	راه گلو به‌لقمه خائیده در دهان

آمد به‌میان چو قصهٔ عشق	هر قصه‌که بود از میان رفت

گرد هنر مگرد که بیداد روزگار	بر اهل روزگار به‌قدر هنر رسد

در حدود سال ۱۲۴٤ در بلدهٔ کرمانشاهان وفات یافت.

پسر سیم حاجی‌هاشم است: مقدم وزرای عالم وزیراعظم،کافی مصالح امم، وزیر آصف‌نشان **حاجی‌ابراهیم‌خان‌اعتمادالدوله**. حالات تنقلات و تدرجات آن جناب را در ذیل وقایع سال ۱۲۰۰ که سال وفات جناب میرزامحمد کلانتر شیراز است و سال اول کلانتری آن جناب تا سال ۱۲۱۵ که رشته زندگانیش بریده گشت، در گفتار اول این **فارسنامه ناصری** نگاشته گردید و آن جناب را پنج نفر پسر بود.

اول آنهاست: قدوهٔ عظماء زمان، اسوهٔ ارباب دیوان، والی دیار مجد و کرم، مالك زمام سیف و قلم، مقرب خاقان **میرزا محمدخان بیگلربیگی** مملکت فارس.سالها در دولت و اقبال پدر نامدار خود به‌ایالت نواحی قم وکاشان برقرار بود و از سال ۱۲۱۳ در مملکت فارس لوای اقتدار برافراشت تاسال۱۵ [۱۲] که زمان زندگانیش را در عین جوانی به‌آخر رسانیدند.

پسر دوم جناب حاجی‌ابراهیم‌خان اعتمادالدوله است، جامع آیات افتخار، نادرهٔ دهور و اعصار، مرجع افاضل و جامع فضائل مقرب خاقان **حاجی اسدالله‌خان** در سال ۱۰۹۷ که نواب علی‌مرادخان زند، بزرگان فارس را با عیال به‌اصفهان برده بود، حاجی‌اسدالله‌خان در اصفهان متولد گردید و بعد از سن طفولیت در مراتب کمالیه،کوشید و لوازم بزرگی را بیاموخت و در سال ۱۲۱۲ به‌ایالت بلدهٔ قم و نواحی کاشان برقرار گردید و در سال ۱٤ [۱۲] حکمران بروجرد و لرستان و عربستان گردید و در قضیه هایله سلسله هاشمیه از سخط پادشاه جم‌جاه،

طاب‌ثراه، از حلیه چشم عاری گشته، مانند مابقی بازماندگان این سلسله با اهل و عیال مأمور به‌توقف در اصفهان گردید و با محرومی از هر دو چشم در تحصیل مراتب علمیه و علم انساب و تواریخ، کوشیده، سرآمد اهل زمان خود آمد و در سال ۱۲۲۶ که اعلیحضرت خاقان گیتی‌ستان فتح‌علی‌شاه، مراحم گوناگون و اشفاق بی‌پایان دربارهٔ عموم سلسله هاشمیه مبذول فرمود که زخمهای ناسوری آن جماعت، به‌مراهم مهربانی التیام پذیرفت و هر یکی به‌منصبی سرافراز می‌گردیدند، جناب حاجی‌اسدالله‌خان در خدمت نواب والامحمدتقی‌میرزا حسام‌السلطنه والی بروجرد و لرستان که شوهرخواهر حاجی‌اسدالله‌خان بود از اصفهان به‌بروجرد رفته، رحل اقامت انداخته، مدتها به‌احترام زندگانی نمود و در سال ۴۷ [۱۲] با اهل و عیال از بروجرد عود به‌شیراز نمود و در اول سال ۱۲۸۰ به‌رحمت ایزدی پیوست و آن جناب اگرچه از نور چشم محروم بود اما به‌حلیهٔ دانائی آراسته گردید و شاهد عدل در این باب رساله‌ای است که در احوالات خود از زمان ولادت تا سال ۶۲ [۱۲] تألیف فرموده و داد فصاحت و بلاغت را از اقتباس آیات قرآنی و احادیث نبوی و عبارات حکما و اشعار فارسی و عربی را داده، ذلک فضل‌الله یؤتیه من یشاء. و جناب حاجی‌اسدالله‌خان را پنج نفر پسر بود:

عالی‌جنابان: حاجی‌حسین‌علی‌خان و مصطفی‌قلی‌خان و هدایت‌الله‌خان مشهور به درویش‌خان که جز نامی از آنها باقی نیست.

و پسر بزرگ آن جناب است: ادیب اریب، مقرب خاقان **محمداسمعیل‌خان**. در سال ۱۲۱۷ در اصفهان متولد گردید و در شهر بروجرد، تحصیل کمالات لایقه را نمود و همه خطوط را خوب می‌نوشت و در تحریر رسائل و رقعه‌جات عدیل نداشت، سالها در خدمت نواب محمدتقی‌میرزا به‌منصب خوانسالاری برقرار بود و در سال در ۴۷ [۱۲] درخدمت والد خود به‌شیراز آمده، مجاور مجلس حکمرانان مملکت فارس بود، از وفور فراست و کیاست به‌منصب منادمت و مصاحبت مخصوصش داشته، در سفر و حضر ملازم رکابش فرمودند و در سال ۱۲۸۰ رخت سفر به‌جانب آذربایجان بسته، مدتی در محفل مینو مشاکل حضرت اسعد ارفع والا ولیعهد دولت قوی‌شوکت سلطان‌مظفرالدین‌میرزا، ادام‌الله‌شوکته، ندیم مخصوص گردید و به‌این رهگذر سرمایه‌ای به هم بسته، کلمه‌العوداحمد گفته،عود به‌شیرازنمودو درسال ۸۹[۱۲] به‌رحمت ایزدی پیوست و او را دونفر پسر بود که هریک نور حدقه فراست و نور حدیقه کیاست بودند: **عبدالرحیم‌خان و محمدقلی‌خان** کسب کمالات لایقه را نموده، در تحصیل مراتب‌علمیه کوشیده، هنوز حاصلی از مزرعهٔ زندگانی نبرده، به‌رحمت ایزدی پیوستند و از عبدالرحیم‌خان سه‌نفر پسر باقی است که هریک گلی از گلستان نجابت و نهالی از بوستان سعادتند:

اول آنهاست: مقرب‌الخاقان **خان‌باباخان**، دوم و سیم مقرب‌الحضرت **حاجی‌حبیب‌الله‌خان و حاجی‌هدایت‌الله‌خان** در سال ۱۲۷۴ و ۷۶ و ۸۲ متولد شده، در تحصیل کمالات لایقه کوشیده از مدخول املاك موروثه زندگانی به‌احترام دارند پسر دوم جناب حاجی اسدالله‌خان است قدوه بزرگان زمان، اسوهٔ اکابر دوران، مقرب خاقان حاجی نصرالله‌خان در سال ۱۲۱۹ در اصفهان متولد گشته، مقدمات علمیه و ادبیه را آموخته، خط شکسته و نسخ‌تعلیق را خوش نویسد، رقعه‌جاتش را ارباب کمال برای خوبی خط و ربط نگاه دارند و تا سال ۴۷ [۱۲] در بروجرد در خدمت نواب محمدتقی‌میرزاحسام-

السلطنه به‌مناصب جلیله سرافراز بود و چون به‌شیراز آمد به‌منصب میرآخوری حضرت‌حسین‌علی‌میرزا فرمانفرما مفتخر گردید و در سال ۱۲۷۲ به‌وزارت نواب عبدالباقی میرزا والی لارستان و سال دیگر به‌ایالت لارستان برقرار بود و اکنون در زاویه انقطاع نشسته، امر معاش را به‌مواجب دیوانی و مداخل املاک موروثی می‌گذراند و او را سه نفر **نواده** است:

الله‌قلی‌خان و مرتضی‌قلی‌خان و حسین‌قلی‌خان در سن ۳۱ سال و ۲۷ سال و ۲۲ سال در کنف تربیت جد ماجد خود باقی‌اند.

پسر سیم جناب اعتمادالدوله است: ملاذ طوایف، مظهر آثار عواطف، قدوهٔ‌عظماء‌زمان، اسوهٔ ارباب دیوان، معتمد حضرت سلطانی، مؤتمن درگاه خاقانی: **حاجی‌میرزاعلی‌رضا**. در سال ۱۲۰۳ در شیراز متولد گردید و در سال ۱۵ [۱۲] از سخط اعلیحضرت شاهنشاهی از آلت تناسل عاری گشته، مدتی در اصفهان به‌تحصیل کمالات لایقه پرداخت و در سال ۲۶ [۱۲] مورد تفقدات ملوکانه شده، امین اسرار شاهنشاهی و محرم حرمسرای پادشاهی گردیده، عمر خود را در دربار معدلت‌مدار به‌عزت و اقتدار گذرانید و املاک موروثه و مکتسبه خود را طلباً لمرضات‌الله در راه خیرات وقف نمود و قنات معروف به‌آب حاجی‌میرزاعلی‌رضا در دارالخلافه طهران احداث نموده، وقف بر محلات آن بلدهٔ طیبه فرمود و تاکنون این خیرات جاریه به‌آبادی باقی است و در سال ۱۲۶۵ در طهران به‌رحمت ایزدی پیوست.

پسر چهارم جناب اعتمادالدوله است: قطب فلک نامداری، مرکز دایره بزرگواری، حامی رعیت‌پناه، راعی رعیت‌دستگاه **حاجی‌میرزاعلی‌اکبرقوام‌الملک**. در سال ۱۲۰۳ با جناب حاجی‌میرزاعلی‌رضا توأمان تولد یافت و یازده‌سال در دارالسلطنه اصفهان توقف نمود و در سال ۲۶ [۱۲] به‌منصب جلیل کلانتری مملکت‌فارس که ارثیه از پدر و عم او بود، سرافراز گردید و در سال ٤٥ [۱۲] به‌لقب جلیل قوام‌الملکی مفتخر آمد و در اواخر سال ۱۲٤۹ چندماهی‌از عمل ملغی گشته، بزودی عود به‌ماکان نمود و در سال ٥٦ [۱۲] منصب کلانتری را به‌ضمیمه لقب بیگلربیگی مملکت فارس را به‌اذن و اجازهٔ ابنای دولت جاویدعدت به‌ولد ارجمند خود میرزامحمدخان واگذاشت و تا آخر زمان زندگانی از اعمال دیوانی اعراض کرد [و] تمامت‌شغل و عمل خود را به‌اولاد امجاد خود واگذاشته، پناهندهٔ دادخواهان و فریادرس ستمدیدگان گردید و از این رهگذر به‌آمد و شد دارالخلافهٔ طهران، مکرر به‌زحمت افتاد و در آخر سال ۱۲۷۹ به‌منصب جلیل تولیت و خدمت آستانه مبارکه رضویه، علی‌صاحبهاالف‌سلام و تحیه که جامع بزرگواری دنیا و آخرت است، سرافراز گردید و در سال ۱۲۸۲ در مشهد مقدس به‌روضه رضوان خرامید.

آنچه در این مائده خرگهی است	کاسهٔ آلوده و دست تهی است
هیچ نه در محمل و چندین جرس	هیچ نه‌درکاسه و چندین مگس

و از مآثر حاجی‌قوام‌الملک است: کاروانسرای میان کتل در راه کازرون و شیراز و آب‌انبار بزرگ در بندر بوشهر و تعمیر بلکه احداث عمارات مسجدجامع جدید شیراز که از سرور دهور و زلزله‌های پی‌درپی از حلیه آبادی افتاده، خرابه باقی بود و حاجی‌قوام‌الملک از مال خالص خود، تمام عمارات آنرا احداث فرسود و مدرسهٔ حسینیه متصل به‌خانه آن جناب که در بنای هریک، مبالغی به‌خرج رفته و چندین ملک‌معمور وقف بر حسینیه فرمود و مداخل آنها را

بعد از حق‌التولیه و وظیفه طلاب و مدرس در سفرهٔ تعزیت جناب سیدالشهدا(ع) در هر هفته از ماه وسال درشب جمعه ودوشنبه وایام عاشورا وایام ماه صفرومخارج تعزیت داری وحق ذاکرمصیبت خرج نمایند و تاکنون این خیرات برقرار است. و آن جناب را چهارنفر پسر است:

اول آنهاست: ملجأ رعایا و مرجع برایا **میرزامحمدخان بیگلربیگی.** کلانترمملکت فارس در سال ۱۲۲۷ متولد شده، تحصیل مراتب آدمیت را نمود و مادام زندگانی به‌راستگوئی و درستکاری معروف و مشهور بود اگر رعیت ضعیفی بر والد ماجد او ادعائی می‌نمود و در واقع حق با طرف رعیت بود، البته جانب او را مقدم داشتی و حتی‌المقدور در احقاق حقش کوشیدی تا به‌دیگران چه رسد رحم‌الله معشرالماضین[1] و در سال ۶۹[۱۲] به‌رحمت ایزدی پیوست و او را دو نفر پسر است اول آنهاست:

واسطهٔ افاضه امن و امان، رابطه انتشار عدل و احسان **میرزاعلی‌خان بیگلر بیگی** و کلانتر مملکت فارس. درسال ۱۲۵۱ در شیراز متولد گشته، در کنف حمایت والد ماجد خود، تربیت یافته، در سال ۶۹[۱۲] به‌منصب کلانتری و لقب جلیل بیگلربیگی سرافراز گردید و ازعهدهٔ لوازم این شغل ولقب برآمده، رعیت و راعی را ازخود، خوشنودبداشت و درعنفوان‌جوانی در سال ۸۴[۱۲] دنیای فانی را بدرود[2] کرده، به‌رحمت‌ایزدی پیوست واز اونسلی باقی‌نماند.

پسر دوم میرزامحمدخان بیگلربیگی است: والی اقلیم مجد و کرم، خیرخواه طوایف امم **میرزااحمدخان مؤیدالملک.** درسال ۱۲۵۳ متولد شده، در اوایل حال در مکتب‌خانه ادبیه مراتب آداب و رسوم و علوم ادبیه و عربیه و اشعار و قلیلی از نجوم و حساب را بیاموخت و در تحصیل خطوط خصوصاً خط نسخ تعلیق و سیاق دفتری سعی و کوشش کرده، بهره برده، محسود اقران گردید و در سال ۷۲[۱۲] از شیراز به‌دارالخلافه طهران برفت و در کنف تربیت عم‌ماجد خود جناب میرزافتح‌علی‌خان صاحب دیوان توقف نمود و به‌منصب استیفای دیوانی سرافراز گردید و بعد از وفات برادر ماجدش به‌شیراز آمده به‌منصب کلانتری و لقب بیگلربیگی سرافراز آمد و در سال ۱۲۸۸ به‌طیب خاطر از منصب کلانتری استعفا نمود و از شیراز به‌آذربایجان رفته، به‌منصب «لشکرنویس‌باشی» آن مملکت و لزوم حضور حضرت اسعداکرم ارفع اعظم ولیعهد دولت علیه ایران ادام‌الله شوکته سرافراز آمد و در سال ۹۸[۱۲] عود به‌شیراز نموده به‌ریاست دفترخانه مبارکه مملکت فارس برقرار گردید و تاکنون بر این منصب باقی است و او را چهارنفر پسر است:

اول آنهاست: نور حدقه نجابت واصالت **میرزامحمدخان** پیشخدمت اعلیحضرت، شاهنشاه جم‌جاه خلدالله‌ملکه. درسال ۱۲۸۴[3] درطهران متولدگشته با آنکه دراوائل سن رشد است به‌میراث از علوم عربیه بهره برده و از لغت فرانسه اندکی آموخته و خط نسخ تعلیق را نیکو می‌نویسد و سه‌نفر پسران دیگر جناب مؤیدالملک که هریک نورعین نجابت و عین نور اصالت و اخوان‌الصفای یکدیگرند:

محمدتقی‌خان و میرزاعلی‌خان و میرزاهاشم‌خان. درسال ۱۲۹۱ و ۹۲[۱۲] و ۹۵[۱۲]

---

۱. رك: امثال و حکم، دهخدا، ص۸۶۵.

۲. درمتن: (بدرو).

۳. درمتن: (۱۰۸۴) که مسلما غلط است و باید ۱۲۸۴ باشد.

متولد شده‌اند[1] و هرسه نفر در دبستان آموزگاری برقرارند.

پسر دوم حاجی‌قوام‌الملک است: امیرعالی‌رای و وزیر عالم‌آرای، وارث سریر وزارت از روی استحقاق، خلاصه وزرای آفاق، جناب جلالت‌مآب اجل اکرم، مرکز دایره علا، **میرزا فتح‌علی‌خان** صاحب دیوان‌اعلی، در سال **۱۲۳۶** در شیراز متولد گشته، تحصیل کمالات لایقه نمود و در سال **۵۶ [۱۲]** از شیراز به‌دارالخلافه طهران رفته، به‌منصب جلیل استیفای دیوانی سرافراز گردید، پس محاسب ممالک **همدان** و نهاوند و قزوین و گلپایگان و وکیل حکمروایان آن بلاد گردید، پس مدتی حکومت بلوک خوار[2] ورامین و ایلات متفرقه فارس را در اطراف طهران، ضمیمه مشاغل سابقه خود نمود، پس به‌لقب جلیل صاحبدیوانی که از القاب وزرای بزرگ است و توجیه بروات دفترخانه مبارکه شاهنشاهی، سرافراز و برقرار گردید و در سال **۷۶ [۱۲]** به‌ایالت مملکت یزد و در سال **۷۸[۱۲]** به‌وزارت مملکت آذربایجان و پیشکاری حضرت‌اسعد ارفع امجد والا سلطان‌مظفرالدین‌میرزا ولیعهد دولت علیه، ادام‌الله شوکته، مفتخر و سرافراز آمد و در سال **۸٤ [۱۲]** حکمران مملکت عربستان عجم و خوزستان گردید و در سال **۸۶ [۱۲]** صاحب اختیار مملکت اصفهان شد و در سال **۹۲[۱۲]** در سرتبه دویم به‌وزارت و پیشکاری مملکت آذربایجان مفتخر گردید و در سال **۹۸ [۱۲]** عامل و صاحب‌اختیار مملکت فارس و وزیر حضرت‌اشرف ارفع امجداعظم، شاهنشاه‌زاده، سلطان‌حسین‌میرزا جلال‌الدوله، ادام‌الله شوکته گردید و تاکنون که سال به **۱۳۰٤** رسیده است، بر این دو منصب جلیل باقی و برقرار است.

و ولد الصدق آن جناب است: جامع مناقب، حاوی سراتب، مقرب خاقان: **مؤتمن‌الملک‌میرزاحسین‌خان**: در دارالخلافه طهران متولد گشته و کمالات لایقه را تحصیل نموده، در زمان وزارت والد ماجدش در آذربایجان، به‌مناصب جلیله و حکومت محال ساوجبلاغ مکری و بلدهٔ مراغه سرافراز بود و در سال **۹۸ [۱۲]** حکومت بلوکات تبریز و اصطهبانات و آباده و بوانات و قونقری فارس را قبول نمود و در سال **۱۳۰۰** حکمران نواحی بندر بوشهر و دشتستان و دشتی گردید و در سال **۳۰۱ [۱]** به‌لقب جلیل «مؤتمن‌الملک» سرافراز آمده، حکومت ناحیه کازرون را ضمیمهٔ بلوکات سابقه نمود، و جناب مؤتمن‌الملک را، دونفر پسر است:

اول آنهاست: مقرب‌الخاقان، معتمدالسلطان‌**حسن‌خان**، در دارالخلافه طهران متولد گشته، تحصیل کمالات لایقه را نموده، در خدمتگزاری حضرت اسعد ارفع والا، ولیعهد دولت جاوید عدت، ادام‌الله شوکته مشغول است.

و ولدالصدق دیگر جناب مؤتمن‌الملک است: نور حدیقه نجابت و اصالت **میرزا علی‌اکبرخان** مشهور به‌آقابزرگ. در سال **۱۲۸٤** متولد شده، درتحصیل کمالات[ایزدی؟][3] و زبان فرانسه، کمال کوشش را به‌جا می‌آورد.

پسر سیم حاجی‌قوام‌الملک است: قدوهٔ اعیان زمان، اسوهٔ بزرگان دوران **حاجی**

---

۱. درمتن: (شدند).

۲. درمتن: (خار).

۳. درمتن: (ایزسی).

نصیرالملک میرزاحسن علی خان. در سال ۱۲۳۷ در شیراز متولد گشته، در مبادی عمر، کمالات لایقه و محاسبات دفتری و خط تحریر و سیاق، بیاموخت. از مبادی عمر تا کنون، خانه‌نشین نگشته، تمام اوقات، به‌ایالت و حکمرانی نواحی فارس برقرار بوده و هست. اگر از ایالت لارستان منعزل شده، به‌حکومت کوه‌گیلویه سرافراز بود و اگر از کوه‌گیلویه صرف‌نظر می‌نمود به حکمرانی بنادر و سواحل دریای فارس برقرار می‌شده و تا کنون اولاد ذکوری برای او نیست و از مآثر او مسجدحاجی نصیرالملک است که شرح آن در ذیل مساجد شیراز بیاید و خانه او در محله اسحق بیگ است، به‌مناسبت سلسله، او را در محله بالا کفت گفته‌ایم.

پسر چهارم حاجی‌میرزاعلی اکبرقوام‌الملک است: امیراعظم، مؤسس مبانی مجد و کرم، جامع آیات افتخار، رافع رایات اقتدار: جناب‌جلالت‌مآب **میرزاعلی محمدخان قوام‌الملک.** در سال ۱۲۴۵ در شیراز متولد گشته، در ظل تربیت والد ماجد خود، تحصیل کمالات مراتب و مردمداری را نمود و در سال ۱۲۶۸ به‌حکومت نواحی کازرون، مأمور گردید و در سال [۱۲]۷۵ به‌ضابطی جهرم و بلوک بیدشهر و جویم ابی‌احمد[1] برقرار آمد و در سال [۱۲]۷۸ محال داراب را به‌ضمیمه حکومت ایلات خمسهٔ اینالو و باصری و بهارلو و عرب‌ونفر، از امنای دولت جاویدعدت در مدت ده‌سال تمام، از قرار سالی به‌مبلغی به مقاطعه قبول نمود، پس در آبادی نواحی داراب و انتظام ایلات خمسه، نهایت کوشش را به‌عمل آورده، به اندک زمانی، شوریدگی ایلات را به‌انتظام و خرابی داراب را به‌آبادی، رسانید و به‌منصب سرتیپی اول نظام سرافراز گردید و در سال [۱۲]۸۲ که سال وفات والدماجدش بود، به‌لقب جلیل «قوام‌الملک» قرین افتخار آمد و درسال [۱۲]۹۴ ایالت خطه لار و محال سبعه را ضمیمه حکومت داراب و ایلات خمسه نموده، در خدمت حضرت‌اشرف‌والا، حاجی‌معتمدالدوله فرهادمیرزا ادام‌الله بقاه، تعهد فتح قلعه تبر راکه در نظرها از مقولهٔ ممتنعات بود، نمود و در شهر محرم سال ۱۲۹۴ از عهدهٔ تعهد خود برآمده، آن قلعه را مفتوح و قلعگیان را به‌داربوار فرستاد و تفصیل این فتح در ذیل قلعه‌های فارس در آخر گفتار دویم این کتاب بیاید. و هم در این سال به‌لقب جلیل امیرتومانی سرافراز گردید و در ماه صفر سال ۱۳۰۱ در شیراز، زندگانی و مناصب را بدرود نمود و به‌رحمت ایزدی پیوست و در پهلوی حصار مغربی تکیه خواجه‌حافظ (رحمة‌الله‌علیه) مدفون گردید.

جهان داند[2] بسی خرمن چنین سوخت — مشعبد را نباید بازی آسوخت
کدامین سرو را داد او بلندی — که بازش خم نکرد از دردمندی
کدامین سرخ گل راکو بپرورد — ندادش عاقبت رنگ گل زرد
همه لقمه شکر نتوان فرو برد — گهی صافی توان خوردن گهی درد
در این صندل سرای آبنوسی — گهی ماتم بود گاهی عروسی
به‌جائی بانگ مطرب برکشدساز — به‌جائی نوحه گر بردارد آواز
تنوری سخت گرم است این‌علف‌خوار — [تو] خواهی پر گلشن کن خواه[3] پرخار

---

۱. همان جویم بیدشهر است. ر ك: بلوکات فارس در همین کتاب.
۲. در امثال و حکم، ص ۱۷۱۳: (تاند).
۳. درمتن: (خاه).

جهـان بر ابلقـی تـوسن سوار است — لگـد خوردن خـرد را در شمار است
فلک چون شیر جنگی تند و تیز است — ز راهش عقل را جای گـریـز است

و خلف‌الصدق میرزاعلی محمدخان قوام‌الملک است: ناظم امور عباد، کافل مهام‌بلاد، نادرهٔ دهور، کافی امور جمهور، جناب جلالت‌مآب **محمدرضاخان قوام‌الملک.** درسال **۱۲۶۸** در شیراز متولد شده، در مبادی حال، در مکتب‌خانه ادبیه نشسته، آداب و رسوم رسمیه را بیاموخت، پس مشغول تحصیل مقدمات علمیه گشته، گوی سبقت را از همگنان ربود[1] و در سال **۸۸[۱۲]** به‌منصب و لقب جلیل کلانتری و بیگلربیگی مملکت فارس، سرافراز و برقرار گردید و درسال **۹۳[۱۲]** به‌حکوست و ضابطی حومهٔ شیراز و ارسنجان و کوار، مأمور شد و درسال **۱۳۰۱** به‌لقب جلیل قوام‌الملکی و منصب امیرتوسانی قرین افتخار آمده، ایالت خطه لار و محال سبعه و نواحی داراب و ایلات خمسه اینالو و باصری و بهارلو و عرب ونفر را ضمیمه ولایات سابقه نمود و آن جناب را دو نفر پسر است:

اول آنهاست: صاعد ذروهٔ مناقب و عارج رتبه مناصب **حبیب‌الله‌خان بیگلربیگی** کلانتر مملکت فارس. درسال **۱۲۸۶** در شیرازمتولد گشته، بعد از سن صباوت تحصیل کمالات لایقهٔ بزرگزادگان را نموده، درسال **۱۳۰۱** به‌منصب و لقب جلیل کلانتری و بیگلربیگی سرافراز گردیده، از عهدهٔ لوازم و انتظامش به‌احسن وجوه برآمد.

و **ولدالصدق** دیگر جناب قوام‌الملک است: سلاله‌انجاب **میرزامحمدعلی‌خان** مشهور به**بیوک‌خان** درسال **۱۲۹۰ واند،** در شیراز متولد شده، در مکتب خانه عزت،درکنف تربیت والد ماجد خود، مشغول تحصیل کمالات لایقه است و در **۱۳۰۱** به‌منصب سرتیپی سواره عرب و بهارلوی فارس سرافراز گشته و برقرار است.

پسر پنجم حاجی‌ابراهیم‌خان اعتمادالدوله است: جامع سرتبهٔ عزت و کامگاری، حاوی رتبه سعادت و نامداری، مقرب خاقان **فتح‌الله‌خان،** درسال **۱۲۱۳** در دارالخلافه طهران‌متولد گشته، درسال **۱۲۲۶** به‌منصب سرکردگی تفنگچیان شیرازی سرافراز گردید و درسال **۴۲ [۱۲]** که از شیراز به‌نیت زیارت عتبات عالیات حرکت نمود، درمیانه بلده بهبهان و شهر شوشتر وفات یافته، به‌رحمت ایزدی پیوست و از او دو نفر پسر باقی بماند:

اول آنهاست: جناب مستطاب اکمل متورعین و اورع متشرعین، جامع فضایل، حاوی خصائل، قدوهٔ اخیار، زبدهٔ ابرار، فرید زمان **حاجی‌میرزاعبدالله‌خان.** درسال **۱۲۳۰** در شیراز متولد شده، در اوائل حال بعد از تحصیل مراتب خط و ربط، چندسالی سرکردهٔ تفنگچیان شیرازی بوده، پس به‌طیب‌خاطر، استعفا نموده، طبعش تقاضای تحمل امورات دیوانی را نکرد و از مداخل و منافع املاک موروثه و مکتسبهٔ خود، سرمایهٔ تحصیل نموده، معیشت وزندگانی را به‌وسعت وفراخی گذرانیده، آنچه زایدآید، درسفرهای پی‌درپی دراماکن‌مشرفه‌عتبات‌عالیات‌و مشهد مقدس صرف نماید و دوسرتبه حج بیت‌الله و التثام عتبه علیه حضرت ختمی‌مآب و ائمه بقیع صلوات‌الله‌علیهم را نموده و در زمان جوانی تاکنون که سنین عمرش از هفتاد گذشته‌است:

---

۱. او از شاگردان حکیم میرزاعباس دارابی بود که همچون فرصت‌الدوله ومیرزاصادق شیرازی از محضر آن استاد بزرگ استفاده کرده‌اند. (دانشمندان و سخن‌سرایان فارس ج ۲، ص ۳۰۸).

نوافل یومیه و نماز شب را به‌عمل آورده است و در سال ۱۲۸۰ به‌نیابت تولیت آستانه‌مبارکه رضویه علی‌صاحبها الف‌ثناء و تحیه سرافراز بود. پس خانه‌ای عالی در شهر کربلای معلی‌ساخته، رحل اقامتش را در آن انداخته، گاهی برای سرکشی املاک خود به‌شیراز آمده، باز، عود به‌کربلای معلی نماید و آن جناب را دو نفر پسر است:

اول آنهاست: قدوهٔ اماجد، مستجمع مناقب: **محمدصادق‌خان.** در سال ۱۲۶۰ **واند** در شیراز متولد گشته، کمالات لایقه بزرگزادگان را تحصیل نموده، طریقه مردمی و سردمداری را آموخته، به‌حسن سلوک معروف گشته، به‌ضابطی بلوک خفرک و سرودشت برقرار است.

پسر دوم جناب حاجی‌میرزاعبدالله‌خان است: طره ناصیه نجابت و غره جبهه اصالت: **میرزاابوالقاسم‌خان‌مستوفی** در سال ۱۲۷۴ در شیراز متولد گشته، در کنف تربیت والد ماجدش، تحصیل کمالات نموده، محاسبات دفتری را بیاموخت و در سال ۱۳۰۲ به‌منصب استیفای دیوانی سرافراز گردید.

پسر دوم فتح‌الله‌خان است: قدوهٔ اعیان و اسوهٔ اهل زمان **حاجی‌میرزامهدی‌خان** در سال ۱۲۳۳ در شیراز متولد گشته، انواع کمالات را آموخته، خط نسخ‌تعلیق را به‌اعلی درجه خوش نوشت و مادام زندگانی پیرامون مناصب دیوانی نگردید و چون قناعت کاران از منافع ملکی و رنج تجارتی گذرانی لایق نمود و در سال ۱۲۹۰ به‌رحمت ایزدی پیوست.

و خلف‌الصدقش، خلاصه اعیان زمان **هدایت‌الله‌خان**، هنوز از سن طفولیت نگذشته است.

پسرچهارم مرحوم‌حاجی‌هاشم که‌این سلسلهٔ هاشمیه را به‌اونسبت دهند: جامع مراتب کامگاری، حاوی مراحل نامداری **آقامحمدزمان** کلانتر شیراز است. در سال ۱۲۱۳ که نواب حسین‌قلی‌خان‌قاجار برادر اعلیحضرت شاهنشاهی، به‌هوس خام، در طلب سلطنت افتاده بود، چنانکه در گفتار اول این **فارسنامه** نگاشته گردید، به‌تسویلات نفسانی خود، جناب‌میرزاجانی فسائی‌کفیل مملکت فارس و آقامحمدزمان کلانتر را مخل در کار سلطنت خود دانسته، آقامحمدزمان را مکفوف‌البصر و جناب‌میرزا. را مسموم و معدوم‌الاثر، نمود و به‌این سبب زمانی که تمام سلسلهٔ هاشمیه مورد سخط اعلیحضرت خاقان زمان شدند و آنها را در اصفهان توقف دادند و تمامت املاک و خانه‌های آن سلسله را ضبط دیوان نمودند، آقامحمدزمان در شیراز بماند و املاک خاصه او را در تصرفش باقی گذاشتند و سواجب و مرسومات دیوانی او ر کمافی‌السابق در حق او برقرار داشتند و مادام زندگانی معیشتی قرین عزت نمود و در سال ۱۲۴۷ به‌رحمت ایزدی پیوست و از او چهارنفر پسر باقی بماند:

محمدصالح‌خان و **حاجی‌محمدصادق‌خان** و **حاجی‌محمدیوسف‌خان** و **آقامحمدنبی** که هریک گلی ازگلستان نجابت و نهالی از بوستان سعادت بودند و وفات سه‌نفر پسر بزرگ او در سال ۱۲۵۳ و ۶۳ [۱۲] و ۶۶ [۱۲] اتفاق افتاد.

پسر پنجم حاجی‌هاشم است: عالی‌جاه بلندجایگاه **محمدعلی‌خان**، برادرکهتر اعتماد‌السلطنه حاجی‌ابراهیم‌خان‌صدراعظم است.

و امیرعالی‌رای، آصف‌عالم‌آرای، ضابط امور، مدبر جمهور **حاجی‌حیدرعلی‌خان** ولدالصدق محمدعلی‌خان در پیشگاه حضرت‌اقدس اسعدنایب‌السلطنه، عباس‌میرزاولیعهد دولت علیه ایران

طاب‌ثراه، به‌خدمات شایسته، بلکه گاهی به‌وزارت خاصه آن حضرت اختصاص داشته، قرین عزت و مباهات بود و از او دو نفر پسر باقی بماند.

اول آنهاست: قدوهٔ بزرگان زمان، اسوهٔ ارباب دیوان، ناظم امور عباد، کافل مهام بلاد **میرزامحمدعلی‌خان ناظم‌الملک**. در سال ۱۲۲۰ متولد شده در ظل تربیت والد ماجدش، تحصیل کمالات را نموده، خط شکسته را خوب نوشت و مدتی در آذربایجان در خدمتگزاری حضرت اسعدوالا، نایب‌السلطنه، عباس‌میرزا ولیعهد طاب‌ثراه به‌منصب استیفای آذربایجان برقرار بود و در سال ۱۲۵۷ به‌لقب جلیل ناظم‌الملک سرافراز گردید و در سال ۷۱ [۱۲] برای ایصال و وصول مالیات مملکت فارس، از دارالخلافه طهران مأمور به‌شیراز گردید و از سال ۷۱ [۱۲] و ۲ [۱۲۷] و ۳ [۱۲۷] به‌حکمرانی بلوک داراب و جهرم و نواحی قیر و کارزین و جویم و بیدشهر برقرار گردید و مالیات دیوانی ملزمی ارباب‌داران آن بلوکات را، از اول سال موقوف‌المطالبه می‌داشت و از سرمایهٔ خود قسطهای دیوانی را ماه به‌ماه می‌پرداخت و در آخر سال از ارباب‌داران بازیافت می‌نمود و تاکنون که سالها گذشته است اهالی آن سامان او را به‌نیکنامی، یاد می‌کنند و از سال ۷۴ [۱۲] از اعمال دیوانی اعراض کرده، سالی به‌مشهد مقدس و سالی به‌عتبات عالیات مشرف می‌شد و در سال ۱۲۸۸ در شیراز به‌رحمت ایزدی پیوست و از او نسلی باقی نماند.

پسر دوم حاجی حیدرعلی‌خان است: طره ناصیهٔ نجابت، غر جبهه اصالت **حاجی‌میرزامهدی‌خان**. مادام زندگانی مگر چند روزی به‌حکومت بندر بوشهر، پیرامون امورات دیوانی نگشته به‌مداخل املاک موروثه و مواجب دیوانی قناعت کرده، گذرانی وسیع می‌نمود و در سالی که از مکه معظمه و مدینه طیبه از راه بغداد عود شیراز می‌نمود، نهال میوهٔ پرتغال را، از بغداد آورده، درباغ آباد شاپور بلوک خفر غرس نمود و اکنون چندین هزار درخت پرتغال از آن یک‌نهال، در بلوکات گرمسیر فارس، عمل آورده، ثمری فراوان دهند و در سال ۱۲۷۱ در شیراز به‌رحمت خداوندی، واصل گردید و او را دو نفر پسر است که هریک نور حدقه نجابت و نورحدیقه اصالت و جامع محاسن و مستجمع خصائل حسنه‌اند:

یکی جناب **حاجی میرزا آقاخان عزالملک** و دیگری جناب **حاجی‌فضل‌علی‌خان‌وکیل‌الملک**. در سال ۱۲۶۱ و ٦٤[۱۲] در شیراز متولد شده‌اند و از سالی متجاوز است که جناب حاجی‌میرزاآقاخان‌عزالملک به‌منصب ریاست تجار و کارگزاری امور دول خارجه برقرار است.

و از اعیان این محله است: جناب‌مستطاب مجمع فضائل، مستجمع خصائل، قدوهٔ اولی‌النفوس، اسوهٔ ذوی‌القلوب **میرزاعلی‌شیروانی**، خلف‌الصدق، مقتدای اعاظم ملوک، عارف دقایق جذبه و سلوک، قطب‌الاقطاب حاجی‌زین‌العابدین شیروانی[۱] که صیت سیر و سلوکش آفاق را فروگرفته و سلسله مشایخ طایفه نعمت‌اللهی به‌او منتهی گشته است و جناب میرزاعلی در سال ۱۲۵۳ در شیراز متولد گشته، تحصیل کمالات لایقه را نموده، معیشتی در خور فروتنی،

---

۱. ملقب به‌مست‌علی‌شاه، متوفی به‌سال ۱۲۵۳، که پس از مجذوب‌علی‌شاه به‌ارشاد درویشان پرداخت از تالیفات او (بستان‌السیاحه) (شامل اسامی شهرهای ایران و ممالک مجاور و رجال تاریخی وکسانی که وی ملاقات کرده) و حدائق‌السیاحه و ریاض‌السیاحه، که در این دوکتاب ذکر ممالک و ولایات و بزرگان هر شهر و ولایت شده است. (معین).

به‌اندازه نماید و چشم بصیرت را از بوارق نور احدیت روشن دارد.

و از اعیان این محله است **محمود شاعر** که «باسم» تخلص داشت که از صاحب جمالان عهد خود بود در کتاب **مجمع‌الفصحا** نوشته است: «صیت‌حسنش به‌دارالخلافه طهران رسید، شاهنشاه فتح‌علی‌شاه قاجار، محمود را از شیراز بخواست، بعد از ورود، چندی در نظر خاقانی جلوهٔ ایازی نمود که شاهنشاه می‌فرمود محمود من از ایاز خوشتر، عاقبت‌الامر، از بخت‌نامحمود گشته، مردود گردید غزال چشمش که دل شیران را می‌برد به‌نیش گزلک قهر در خون کشیده، عود به‌شیراز نمود و این دو بیت از اوست:

نه‌پائی که گامی گذارم به‌صحرا	نه دستی که بیرون کشم خاری از پا
تماشای گل خوش به‌مرغان گلشن	که بستند ما را نظر از تماشا

و از اشراف این محله است: سلالةالسادات **میرزامحمدعلی وجدی.** اوقات را در تحریر رسائل و نوشتجات دیوانیان صرف می‌نمود و در سال ۱۲۹۲ در شیراز وفات یافت و این چند شعر از او به‌یادگار ثبت گردید:

آنچه ای شیخ ترا در همه عالم رم از اوست	چون نکو می‌نگرم زخم مرا مرهم[۱] ازاوست
ساقی از بادهٔ عشقم قدحی چند بیار	که جهان را هم بنیاد بقا محکم‌ازاوست
خرم از عشق نه‌تنها دل من شد وجدی	که دل‌هرکه تو بینی به‌جهان‌خرم‌ازاوست

۱. در متن: (مرحم).

محله چهارم شیراز

محله درب شاهزاده است

که از زمان نواب کریم‌خان‌زند، محله شیادان و محله موردستان یک‌محله گشته است و موردستان اکنون نام‌گذری از گذرهای درب شاهزاده است و این محله محدود است به‌محله بازارمرغ و محله میدان‌شاه و محله اسحق‌بیگ و محله بالاکفت و باروی میانه شمال و مشرق شیراز.

و شماره خانه‌های آن در سال ۱۳۰۱ معادل ۱۰۱۰ خانه بود و سردم آن ۳۴۸۹ نفر مرد و پسر و ۴۲۲۹ نفر زن و دختر بود و کدخدای این محله است: عالی‌جاه، خلاصة‌الاشباه **آقامحمد کریم**[1]. در سال ۱۲۷۵ متولد گشته، کمالاتی که لایق این منصب بود، تحصیل نموده است.

و والد ماجدش، خلاصه اعیان و زبدهٔ اماثل والاقران، ناظم ابیات لطیفه و صاحب کمالات بدیعه: **حاجی‌محمد کاظم** شاعر «آشفته» تخلص خلف‌الصدق آقامحمدجعفر کدخدا که اباًعن‌جد از بزرگان شیراز می‌باشند، علاوه بر منصب کدخدائی به‌منصب کلانتری حومه شیراز برقرار بوده‌اند و از قدیم صاحب ضیاع و عقار و املاک[2] در شهر و حومه شیراز هستند و حاجی‌محمد کاظم در سال ۱۲۷۷ که نواب اشرف‌والاسلطان سرادمیرزاحسام‌السلطنه، از فرمانفرمائی فارس گذشته، به‌ایالت مملکت خراسان برقرار گردید، نواب معزی‌الیه، حاجی‌محمد کاظم را از شیراز به‌خراسان برده، منصب کلانتری شهر مشهدمقدس را با امارت دیوانخانه عدلیه خراسان به‌او واگذاشت و مدت چهارسال به‌لوازم این منصب پرداخته، به‌احسن وجوه از عهده برآمده، راعی و رعیت را از خود راضی و خشنود داشته، به‌خلعتهای فاخرهٔ دولتی مفتخر و سرافرازگردید و در اوایل مراحل زندگانی، تحصیل کمالات نموده، علوم عربیه و ادبیه را آموخته، در محاسبات دفتری گوی‌سبقت را ربود و از طبع نقاد و ذهن وقاد و قلم مشکین رقمش دیوان شعری

---

۱. آثارالعجم، ص۴۳۳، توضیح بیشتری دارد: (جوانی است دانا، مقبول پیروبرنا، در ترفیه حال خاص و عام، سعی و اهتمامی تمام دارد و مشارالیه خلف مرحوم حاجی کاظم، متخلص به (آشفته) است.

۲. در متن: (املاک و).

پرداخته[۱] که بیشتر غزلهای آنرا ارباب طرب سروده، سروربخش خاطر غمزدگان و فرحبخش نجمن شادمانان گردد و در سال ۸۸[۱۲][۲] در شیراز به‌رحمت ایزدی پیوست و این چند شعر از او به یادگار ثبت گردید:

ای خرد طفلی از دبستانت — عقل مدهوش چشم فتانت[۳]
شیر، نخچیر آهوی نگهت — پور دستان اسیر دستانت
خیز ای تیزهوش[۴] کاتش عشق — شرر افکند در نیستانت[۵]
نار بستان اگر نجوئی به — گر بود یار نار پستانت
آب آتش مزاج و[۶] آتش رنگ — ببرد سردی زستانت[۷]
خط سبزت به‌گرد لب سرزد — طوطی آمد به شکرستانت
گفتی آشفته را چه[۸] اسم و چه رسم — عندلیبی است از گلستانت

دستیم نمانده که به‌سر بر زنم از هجر — از بس که سر انگشت به‌حسرت بمکیدم

کرد در پیرانه سر مجنونم این سودای من — نیست زنجیر جنون جزطرهٔ‌لیلای من[۹]
من به‌هرربع و دمن پویا به‌سر چون گردباد — در طلب فرسودم و ننمود رخ سلمای من
یاسمین رنگم، زریری، لاله‌سان داغم به‌دل — روبه‌مسکینی نهاده نرگس شهلای من
نه منم آن بلبل دستان زن باغ سخن — رو سیه‌زاغی ز حیلت از چه بسته نای من
من که بودم همچو سوسن‌صدزبان در این چمن — غنچه‌وش چون‌بسته است این منطق گویای من
موج خونین خیزدم ازبس ز عمان دو چشم — سرخ چون مرجان برآمد لؤلؤ لالای من
یوسف‌آسا کردیم از حیلت اخوان به‌چاه — تا به کی گردی توای‌گردون خلاف رای‌من
گوهر من بشکنی خرمهرهٔ دشمن خری — روزگارا غافلی از قدرت مولای من
آنکه زایزد نام‌جستش مصطفی، گفتا بخوان — نام او نام علی عالی اعلای من
آنکه نتواند رسیدن بر حضیض وصف او — تیز پر آن طایر فکر فلک‌پیمای من

و از اعاظم و اعیان و اشراف و علماء این محله، بلکه شیراز جنت‌طراز بلکه مملکت

---

۱. دیوان شعر آشفته در اسفند ۱۳۴۹ در شیراز بوسیله کانون تربیت در ۷۸۸ به‌چاپ رسیده است.
۲. در آثارالعجم، ص۴۳۳، وفات او در سال ۱۲۸۷ آمده است.
۳. رك: دیوان آشفته شیرازی، ص۵۷.
۴. در دیوان آشفته: (شیر عقل).
۵. بعد از این بیت در دیوان یک بیت اضافه دارد:

شاهد مست شب چو پرده فکند — شمع بیرون‌کن از شبستانت

۶. در دیوان: (و) ندارد.
۷. بعد از این بیت یک بیت حذف شده است.
۸. در متن: (چو).
۹. این غزل را در دیوان نیافتم.

فارس، بلکه ممالک محروسهٔ ایران، بلکه اعظم علما[1] و اشراف و اعیان قاطبهٔ مسلمانان عام و خاصهٔ قاطنین[2] کره زمین است، حضرت ستوده خصلت، ملک اعاظم‌سادات، متحلی به‌اقسام سعادات، زین عترت مصطفویه، جمال زمره مرتضویه، خلف اعاظم اسلاف، شرف اخلاف عبد مناف، ناصب رایات ملت بیضاء، ناصر آیات شریعت غرا، مکمل علوم اولین و آخرین، متمم مقاصد متقدمین و متأخرین، مروج دین متین، مقوی شرع مبین، کاشف حقایق امور، مصلح مصالح جمهور، مطاع سلاطین، متبوع خواقین، ظهیرالاسلام، مجیرالانام، وارث مناصب اولیاء بالاستحقاق، حجة‌الاسلام علی‌الاطلاق، سید سند ممتحن **حاجی‌میرزامحمدحسن مجتهد شیرازی**، ظل‌الله‌ظلاله علی مفارق‌العباد و افاض میامن فضله علی کافة سکنة‌البلاد[3] تجلونی بنفحات شرع محمد(ص) احکامه فی حله و حرامه.

ولادت باسعادت آن جناب در حدود سال ۱۲۳۰ در شیراز اتفاق افتاده، تحصیل کمالات علمیه را در شیراز فرمود و در سال [۱۲] ۴۸ از شیراز به‌اصفهان رفته [ه]، تکمیل علوم عقلیه و نقلیه را نموده، پس به‌عتبات عالیات، علی‌ساکنها‌السلام والتحیات، مشرف گشته، سالها در خدمت علما و مشایخ شرع مبین تعلم و طلاب علوم را تعلیم و بهره‌مند فرمود، و در سال [۱۲]۸۸ از طریق برنجد به‌مکه معظمه و مدینه طیبه مشرف گردید و چندین سال است در بلده طیبه سر من رآی توطن فرموده ملجأ فضلا و ملجأ علماء مذهب اثنی‌عشری علی‌صاحبها الصلوة‌والتحیه گشته است متع‌الله‌المسلمین بفوایده.[4]

والد ماجدش جناب مستطاب طره ناصیه سیادت، غره جمال سعادت، ظاهرالاحساب، طاهرالانساب، میرزامحمودحسینی‌شیرازی‌الاصل خوشنویس که کسی بعد از میرعماد نسخ‌تعلیق‌نویس، این خط را چون او ننوشت و شاهد این خط سنگ مزار مرحوم آقاهاشم درصحن تکیه خواجه‌حافظ است.

برادر والاگهر حضرت حجة‌الاسلامی: جناب مستطاب جالینوس زمان، بقراط اوان، دافع انواع آلام، شافی اصناف اسقام **حاجی‌میرزااسدالله طبیب شیرازی** طاب‌ثراه. سالها در عتبات عالیات توقف فرموده، مرجع و ملجأ عموم اهالی این سامان گردید و در عتبات عالیات به روضه رضوان خرامید.

و از اجله علمای این محله است: جناب مستطاب فخر افاضل، فارق میان حق و باطل، حلال مشکلات و کشاف معضلات، ناظم قوانین فروع و اصول، صاحب قواعد معقول و منقول حجة‌الاسلام فی زمانه **حاجی‌شیخ‌مهدی‌مجتهد کجوری مازندرانی**[5]. در سال ۱۲۵۷ از عتبات عالیات و نجف اشرف به‌شیراز آمده، در این محله توطن فرمود و مادام زندگانی در شیراز، هرروزه اهل علوم را از نتایج افکار ابکار خود بهره‌مند می‌فرمود و نگارنده این **فارسنامه ناصری** سالها از خدمتش مستفیض گشته، علوم شرعیه و مقاصد کتابهای ریاضیه مانند **فارسی هیئت** و **شرح چغمینی** و **شرح بیست باب اسطرلاب** ملاعبدالعلی‌بیرجندی خراسانی و کتاب **تحریر اقلیدس** را

---

۱. در متن: (علمای).

۲. ساکنان و متوطنان.

۳. خداوند سایه او را بر سر بندگان و فیض خجسته دانشش را بر همه ساکنان شهرها پایدار بدارد.

۴. رک: آثارالعجم، ص ۵۲۵ و ۵۲۶.

۵. رک: آثارالعجم، ص۴۳۴ متن و حاشیه.

از آن جناب بیاموختم و در سال ۱۲۹۳ در شیراز به‌رحمت ایزدی پیوست و در صحن تکیه خواجه‌حافظ مدفون گردید و قبرش زیارتگاه مسلمانان است[1] و از مآثر آن جناب است حاشیه بر کتاب **قوانین اصول** و شرح نتایج اصول و حاشیه بر کتاب رسائل استاد فقها و اصولیین حضرت شیخ مرتضی دزفولی علیه‌الرحمه است و آن جناب را پنج نفر پسر است:

اول آنها عالی‌جناب کمالات اکتساب **شیخ محمدتقی** که در عنفوان جوانی زندگانی را بدرود نموده و از او سه نفر پسر باقی است:

عالی‌جنابان کمالات اکتسابان: **شیخ مرتضی** و **شیخ حسین** و **شیخ جلال‌الدین** در سال ۱۲۸۰ و ۸۲ [۱۲] و ۸۸ [۱۲] متولد گشته، مشغول تحصیل مراتب علمیه‌اند.

پسر دویم مغفرت‌مآب حاجی شیخ مهدی است: جناب مستطاب شریعت انتساب عالم عامل، فاضل کامل، سلمان زمان و ابوذر دوران **حاجی شیخ جعفر**[2]. در سال ۱۲۶۲ در شیراز متولد گشته و در حجر تربیت والدماجدش، تحصیل کمالات علمیه را نمود، پس به عتبات عالیات رفته، مدتی توقف کرده، تکمیل مراتب علم و عمل را نموده، عود به‌شیراز فرمود [و] به‌نشر علوم و طاعات و عبادات و امامت مسجد آقاباباخان اشتغال دارد.

پسر سیم مرحوم حاجی شیخ مهدی است: عالی‌جناب کمالات اکتساب، فضایل انتساب **شیخ محمدرضا**. در سال ۱۲۶۴ متولد شده، تحصیل مراتب علمیه را نموده، در مسجد شیخ‌علی‌خان زند به‌امامت جماعت مسلمانان مشغول است.

و ولدالصدقش عالی‌جناب **شیخ نورالدین ناظم‌الشریعه**. در سال ۱۲۸۵ متولد گشته، بعد از وفات حاجی شیخ حسین ناظم‌الشریعه که شرح حال او در ذیل محله اسحق‌بیگ نگاشته شد و پدر مادر شیخ نورالدین بود، لقب آن را به او گذاشتند.

پسر چهارم و پنجم مرحوم حاجی شیخ مهدی است: عالی‌جنابان کمالات انتسابان **شیخ‌عبدالحمید**[3] و **شیخ عبدالمجید**[4]. در عنفوان جوانی، مشغول تحصیل مراتب علمیه می‌باشند.

و از اجله اعیان و امراء این محله است: **سلسله جلیله نوریه**. اصل این سلسله از قصبه بلده که قصبه هیجده‌محال نور مازندران است و مقرب‌الخاقان معتمدالسلطان، آقاباباخان، جد امجد این سلسله است و در خدمت خاقان سعید، شاهنشاه شهید، طاب‌ثراه، به‌اعتباری لایق گذران کرده، محل وثوق و اعتماد گشته[5]، مورد عنایتها گردید و او را چندین نفر پسر بوده، از معارف آنها که خود یا اولاد آنها علاقه‌ای در فارس داشته‌اند سه نفر است:

اول آنهاست: مقرب‌الخاقان، معتمدالسلطان **میرزا اسدالله لشکرنویس‌باشی** و دویم و سیم

---

۱. او سالها امام مسجد آقا باباخان شیراز در محله درب شاهزاده بود. آثارالعجم، ص۴۳۴.

۲. او سالها امام مسجد آقاباباخان شیراز در محله درب شاهزاده بود. آثارالعجم، ص۴۳۴.

۳. فرصت از او به‌عنوان عالمی متفقه یاد کرده است. آثارالعجم، ص۴۳۵.

۴. فرصت تخلص او را (منظر) می‌داند و وی را حکیمی متاله معرفی می کند. آثارالعجم، ص۴۳۵، (لقب او (سراج‌الشعراء) است، از علوم طبیعی نصیب برده و بقول شعاع گاهی تخم شعر در مزرع خیال کاشته و وفاتش در سال ۱۳۲۲ واقع شد. ر.ک: دانشمندان و سخن‌سرایان فارس، ج۴، ص۵۲۲، که علاوه بر شرح حال اشعاری نیز از او ذکر شده است.

۵. درمتن: (کشیده).

آنهاست مقربان حضرت خاقان **نصرالله‌خان** و **محمدزکی‌خان** و مقرب‌الخاقان میرزا اسدالله‌خان لشکرنویس‌باشی ممالک محروسه ایران، در اول حال به‌شغل غلام‌نویسی مفتخر بود و بعد از بروز محاسن خدمتگزاری و درستکاری به‌منصب جلیل لشکرنویس‌باشی، سرافراز گردید و وجه آنکه سلسله نوریه را از اهل محله درب شاهزاده شیراز، شمرده‌اند و اغلب آنها در دارالخلافه طهران توطن دارند، آن است که:

در سال ۱۲۱۳ حکمرانی و فرمانروائی مملکت فارس به‌نواب اشرف‌والاحسین‌علی‌میرزا قاجار قرار گرفت، امنای دولت جاویدعدت به‌اعتماد [و] وثوق ۸۰۰ نفر تفنگچی جریده، از هیجده محال نور انتخاب کرده امیرالامرا **نصرالله‌خان** و **محمدزکی‌خان** پسران آقابابا‌خان و امیرالامراء **حاجی‌شکرالله‌خان** ولدالصدق میرزااسدالله‌خان لشکرنویس باشی و جماعتی از بنی اعمام و عشیرت آنها، که هریک‌صاحب‌منصبی‌بودند، دررکاب‌نواب‌معزی‌الیه، از دارالخلافه طهران، وارد شیراز شدند و بعد از دو سال توقف در شیراز، اهل و عیال آن جماعت، از نواحی نور مازندران به‌شیراز آمده، درگذار سوردستان که جزء این محله است و متصل به‌ارگ دیوانی، منزل نمودند و این‌سوردستان در زمان سلطنت کریم‌خان زند طاب‌ثراه، مسکن طایفه عبدالملکی که از ایلات کرمانشاهان و لرستانند بود و بعداز آنکه جناب حاجی ابراهیم‌خان اعتمادالدوله، ایلات را از شهر شیراز، اخراج نمود، این سوردستان ویرانه گردید و این زمان جماعت نوری، هریک خانه‌ای به‌اندازه رتبه‌خود ساخته‌اند[و] متوطن شد[ه]ند. و درسال ۱۲۱۵ نصرالله‌خان که به‌منصب سرداری جماعت نوری برقرار بود، به‌رحمت ایزدی پیوست.

و منصب امارت او را به‌شکرالله‌خان نوری که جوانی دوازده‌ساله بود، واگذاشتند و مقرب‌الخاقان محمدزکی‌خان نوری را به‌نیابت او برقرار داشتند و محمدزکی‌خان از حسن کفایت و محاسن تدبیر، روزبه‌روز کارش بالا گرفت تا به‌منصب وزارت مملکت فارس در سال ۱۲۳۸ رسید و در سال ۱۲۴۱[۱] به‌دامادی اعلیحضرت خاقان‌گیتی‌ستان شهریار نامدار، فتح‌علی‌شاه‌قاجار، قرین افتخار گردید و در ایام وزارت‌نهایت کفایت و حسن سلوک با عموم اهل این مملکت، رفتار نمود و تاکنون که مدتها، از زمان او گذشته است، اهالی فارس، درست‌قولی او را به‌ضرب‌المثل گویند و در سال ۴۲[۱۲] مقرب‌الخاقان شکرالله‌خان نوری به‌دامادی نواب‌اشرف‌والاحسین‌علی‌میرزا، فرمانفرمای فارس سرافراز گردید و بعد از این او را در ارقام، امیرالامراء نگاشتند و در سال ۴۴[۱۲] یا به‌حسد بدگویان یا از سوءسلوک صاحب‌منصبان نوری، خاطر فرمانفرمائی از عموم این جماعت رنجیده، حکم به‌اخراج تمامی طایفه نوری از امیر و مأمور، سرکرده و تابع، بزرگ و کوچک، زن و مرد، صادر گشته، از شیراز حرکت نمودند و چون به‌دارالخلافه رسیدند، جماعت خوانین و بزرگان آنها، توقف کرده، باقی آنها به‌جانب نور مازندران رفته، در اماکن اصلیه[۱] خود قرارگرفتند. و چون خاطر نواب فرمانفرما از امیرالامراء شکرالله‌خان نوری، چندان رنجشی نداشت، در سال ۱۲۴۸ عود به‌شیراز نموده، قرین اعزاز گردید و پیش از مسافرت به‌دارالخلافه طهران و بعد از مراجعت به‌ضبط و حکومت چندین بلوک فارس، مانند قیر و کارزین و جویم و بیدشهر و خنج و افزر و محال ممسنی و

---

۱. در متن: (اصلیت).

بلوک فیروزآباد و سروستان برقرار بود و در سال **۱۲۵۲** به‌امارت دیوانخانه عدلیه فارس، مأمور و مقرر گردید و در سال **۵۶[۱۲]** به‌ایالت محال کوه‌گیلویه و بهبهان مفتخر و سرافراز آمد و در سال **۶۰[۱۲]** به‌مکه معظمه و مدینه طیبه، مشرف شده، در مدینه طیبه به‌رحمت ایزدی پیوست و از او دونفر پسر باقی بماند:

اول آنهاست: امیر بارأی و تدبیر، مقرب‌الخاقان **حاجی‌محمدهاشم‌خان** امیر دیوانخانه. در سال **۱۲۲۷** در شیراز متولد شده و بعد از وفات والدماجدش، به‌ملاحظه قابلیت و استعداد ذاتی، به‌این منصب و لقب جلیل، سرافراز و برقرار گشته و تاکنون که سال به **۱۳۰۴** رسیده است به‌امارت دیوانخانه عدلیه برقرار است اگر در بین تخللی شده، یعنی دیگری امارت را به‌عاریت برده، جناب حاجی‌امیر، العوداحمد را خوانده، بر مسند عدالت‌رانی، جلوس کند و عمری را بر سر آن کار گذاشته است.

و ولدالصدقش مقرب‌الخاقان **میرزامحمدخان** در سال **۱۲۶۶** متولد شده، در کنف حمایت والد ماجدش، از کدورات دهریه، مصون و محفوظ است.

پسر دویم مرحوم شکرالله‌خان است: امیرالامراء **حاجی مهرعلی‌خان‌شجاع‌الملک**. در سال **۱۲۳۲** در شیراز متولد گردید و از اول جوانی تا وقت وفات، همیشه به‌مناصب عالیه دیوانی سرافراز بود، مدتی او را سرهنگ فوج سرباز شیرازی نمودند و بعد از آن والی نواحی کوه‌گیلویه و بهبهان گردید و پراکندگیهای آن سامان را منتظم نمود و چندین‌سال به‌سرداری افواج سپاه مأموری فارس و محصلی اقساط دیوانی و نظم امور آن مملکت برقرار بود و در سال **۱۲۸۷** در دارالخلافه طهران وفات یافت.

و خلف‌الصدقش، طره ناصیه نجابت **میرزااحمدخان** در سال **۱۲۷۴** در شیراز متولد شد و درشیراز توقف دارد و معیشتی از مواجب دیوانی به قناعت نماید.

و مرحوم محمد زکی‌خان نوری وزیر مملکت فارس را چندین پسر بود و بیشتر آنها در دارالخلافهٔ طهران به مناصب عالیه و القاب جلیله سرافراز بودند و دو نفر از پسرهای آن مرحوم در شیراز توطن داشتند:

و اول آنهاست: عالی‌جاه، مقرب‌الخاقان **خیرالله‌خان**. بعد از عزل والدماجدش از وزارت فارس، چون از شیراز به‌عزم طهران به‌بلوک قونقری فارس رسید، در عنفوان جوانی به‌دست دزدهای شریر طایفه خلج ساکن آن بلوک کشته گشت.

و خلف‌الصدقش: حاوی مناقب و جامع مراتب **حاجی عبدالحسین‌خان سرتیپ** در سال **۱۲۴۴** در شیراز متولد گردید و چون پدرش کشته گشت، درکنف حمایت حاجی‌قوام‌الملک طاب‌ثراه که جد مادری او بود[۱]، تربیت یافت و از سال **۱۲۹۱** تاکنون به‌منصب و لقب سرتیپ توپخانه مبارکه فارس برقرار است.

و ولدالصدقش مقرب‌الخاقان **فرج‌الله‌خان** در عنفوان جوانی به‌منصب سرهنگی توپخانه مبارکه فارس سرفراز است و خانه مقرب‌الخاقان حاجی‌عبدالحسین‌خان سرتیپ در محله

---

۱. در وقایع اتفاقیه، ص.۱۳۰، همشیره‌زاده قوام است که در سال ۱۲۹۸ فرماندهی توپچیان ساخلو فارس را داشت. بنا به‌آنچه در وقایع اتفاقیه، ص۴۲۴، تا سال ۱۳۱۰ حیات داشت و در این سال مامور دستگیری حسین‌خان و رضاخان در داراب شده بود.

اسحق بیگ است و به‌مناسبت سلسلهٔ نوریه در این محله، نگاشته گردید.

پسر دویم سرحمت‌پناه محمدزکی‌خان است: جامع مناقب سنیه، حاوی مراتب زکیه، محل الطاف سلطانی، منظور نظر حضرت خاقانی **میرزانعیم لشکرنویس باشی**. در سال ۱۲۱۹ در شیراز متولد شده، کسب کمالات لایقه را نموده، محاسبات دفتری را به‌وجه احسن بیاموخت و در سال ٤٤ [۱۲] با طایفه نوری به‌طهران رفت و در سال ٥۱ [۱۲] عود به‌شیراز نمود و شغل او بیشتر اوقاتش، لشکرنویس‌باشی سپاه مأموره فارس بود و در سال ۷٤ [۱۲] و ٥[۱۲۷] حکومت و ضابطی بلوکات نیریز و داراب و قیر و کارزین و جویم و بیدشهر و جهرم را قبول نمود و در سال ۱۲۹۲ در شیراز وفات یافت و از او دونفر پسر باقی ماند:

اول آنهاست: مقرب‌الخاقان **میرزاعبدالله‌خان نوری مستوفی**. بعد از تحصیل کمالات از شیراز به‌طهران رفته، متوطن گردید و هم در آنجا وفات یافت و جماعتی از اولاد او در طهران توطن دارند و سه‌نفر پسر آن مرحوم در شیراز متوطن می‌باشند اول آنهاست:

مقرب‌الخاقان **محمدحسن خان** سرهنگ سواره‌نظام فارس، پسردویم مرحوم میرزاعبدالله‌خان است: عالیجاه مقرب‌الخاقان **میرزامحمدحسین‌خان** در انشاء رسائل و تحریر مطالب محسود اماثل و اقران است.

پسر سیم میرزاعبدالله‌خان‌نوری است: عالی‌جاه مقرب‌الخاقان **زین‌العابدین‌خان** سرهنگ سوارهٔ نظام است و این سه‌نفر برادر در عنفوان جوانی شایسته و سزاوار خدمات دیوانی می‌باشند.

پسر دویم مرحوم میرزانعیم نوری است: مقرب‌الخاقان: **میرزاعلی‌محمدخان لشکرنویس‌باشی**. بعد از وفات والدماجدش به‌منصب لشکرنویس‌باشی سپاه فارس برقرار گردید و در زمان زندگانی والد خود، چندسالی به‌ایالت خطه لار و سواحل دریای فارس مأمور بود و گاهی به‌حکومت نواحی گله‌دار و گاهی به‌ضابطی بلوک جهرم و قیر و کارزین برقرار بود و در سال ۱۲۹٥ در شیراز وفات یافت.

و خلف‌الصدقش مقرب الخاقان **میرزا لطفعلی‌خان‌لشکرنویس‌باشی** در سال ۱۲۷۷ متولد گشته و تحصیل کمالات لایقه را نموده، بعد از وفات والدماجدش به‌منصب لشکر-نویس‌باشی برقرار گردیده است.

و از اشراف و بزرگان این محله است: **سلسلهٔ جلیله سادات موسوی** مشهور به‌**سادات مولی**، اصل این سلسله از ناحیه حویزه خوزستان و شوشتر است. جد اعلای آنها نور حدقه سیادت و نورحدیقه‌سعادت **سیدعبدالرضا** پسر سیدمبارک پسر سیدعبدالمطلب پسر سیدحیدرپسر سلطان-سیدمحسن ملک حویزه پسر سلطان سیدمحمدمشعشعی‌موسوی که جناب قاضی نورالله‌شوشتری[1]، شرح حال او را در جند شانزدهم از کتاب **مجالس‌المؤمنین**، نگاشته است و بر سبیل اجمال در گفتار اول **فارسنامهٔ ناصری** در وقایع سال ۹۱٤ مسطور گردید و جناب سیدعبدالرضا درحدود

---

۱. قاضی نورالله شوشتری متولد ۹٥٦، مقتول در ۱۰۱۹ هجری؛ محدث، قاضی و فقیه مشهور شیعه که به شهید ثالث معروف است، او در هند اقامت داشت و پس از نوشتن کتاب (احقاق‌الحق) علمای سنت حکم به‌قتل وی کردند و به‌امر جهانگیر با ضربهٔ تازیانهٔ خاردار کشته شد و مزارش در آگره است و از آثار دیگرش مجالس‌المؤمنین و دلائل الشیعه و صوارم‌المهرقه است. (معین) . رک تاریخ تذکره‌های فارسی ص ۷٥۷ تا ۷٦٦ جلد دوم.

سال ۱۲۰۰ **واند** از حویزه به‌شیراز آمده، به‌دامادی نواب صفی‌قلی‌خان ولدالصدق نواب امام‌قلی‌خان بیگلربیگی و حکمران مملکت فارس که شرح‌حالش در گفتار اول این فارسنامه نوشته شد، برقرار گشته، توطن نمود وصاحب ضیاع و عقار واملاک فارس گردید و اولاد امجادش تاکنون در شهر شیراز به‌احترام باقی‌اند و از آن سلسله آنچه در حویزه توقف دارند، به‌امارت و ریاست آن نواحی برقرارند و چون خواهند نامی از آنها را بگویند لفظ مولی را بعد از نام او آورند مانند: مولی عبدالله‌خان و مولی جعفرخان.

و آنچه از این سلسله در شیراز توطن دارند چون نام آنها را گویند لفظ مولی را در آخر نام او آورند مانند حاجی‌سیدحسن مولی و سیدعلی‌اکبر مولی و اهل این سلسله مولی همیشه در شهر شیراز به‌مناصب عالیه برقرار بوده‌اند.

و از اعیان این محله است: **سلسله رؤسای شیادانی.** و شیادان نام محله‌ای است از محلات شیراز، مولد خواجه‌حافظ (رحمة‌الله‌علیه) است و اکنون پاره‌ای ازآن محله، جزء این محله گشته است و پاره‌ای از آن در خارج دروازهٔ سعدی افتاده است و از قدیم این سلسله از بزرگان این محله بوده‌اند و جد اعلای آنها حاجی‌شکرالله‌شیادانی در دولت نادرشاهی در فتنه میرزاتقی‌خان‌شیرازی، میراب‌الاصل، که شرح آن در گفتار اول این کتاب نوشته شد، زحمتها کشیده و خسارتها دید.

و پسرش **حاجی‌حسن‌خان رئیس‌شیادانی** در دولت نواب کریم‌خان‌زند، خدمتها نمود و احترامها دید و از او دونفر پسر باقی بماند:

حاجی محمدجعفر رئیس شیادانی وحاجی‌محمد باقررئیس شیادانی. حاجی‌محمدجعفر مادام زندگانی، کلانتر حومه شیراز بود و در سال ۱۲۴۱ وفات یافت.

و پسرش **حاجی‌محمدحسین رئیس‌شیادانی** در سال ۱۲۲۱ متولد گشته و شغل خود را زراعت و رعیتی املاک موروثه و مکتسبه خود قرار داده است و دیوانیان عظام تصدیق او را در تشخیص حدود مزارعات فارس معتبر دانند و در این سال ۳۰۴[۱] در قید زندگانی باقی است و او را چهارنفر پسر است:

حاج‌رئیس‌آقاکوچک و رئیس‌محمدجعفر و حاجی میرزا عبدالله و میرزااسدالله همه در عنفوان جوانی به‌امر زراعت و رعیتی پرداخته‌اند و حاجی‌محمدباقر رئیس‌شیادانی در سال ۱۱۸۰ متولد گشته، مادام زندگانی جز زراعتکاری[۱]، عملی نداشت و در سال ۱۲۷۱ وفات یافت و او را دونفر پسر بود:

اول آنها**حاجی‌رئیس‌علی‌شیادانی** است در سال ۱۲۲۶ متولد شده، تمام عمر خود را صرف زراعت نمود و درسال۷۹ [۱۲] وفات یافت و او را چهارنفر پسر بود:

حاجی‌محمداسمعیل رئیس‌شیادانی و میرزاخلیل شیادانی و آقاعبدالحسین رئیس شیادانی و آقابزرگ‌رئیس شیادانی.

پسر دویم حاجی‌محمدباقر رئیس‌شیادانی است: **حاجی‌رئیس نبی‌شیادانی.** درسال ۱۲۹۲ بعضی از دیوانیان فارسی که طمعی در املاک او داشتند، ظاهراً برای مهمی او را به‌فراشی

---

۱. در متن: (زراعتکاری و).

سپردند و آن فراش به‌طمع منفعتی زجرش نمود تا در زمرهٔ شهدا محسوبش فرمود، نه کسی از عامل، مطالبتی و نه از آمر مؤاخذتی فرمود.

و از اعیان این محله است: **سلسله تجار** مشهور به**صرافها** و از اجله آنهاست:

حاجی‌محمدجعفرناظم‌التجار و **حاجی‌احمدصراف** که هریک در درستکاری و راستگوئی مشهور بودند و خلفان صدق حاجی‌محمدجعفر، **میرزامحمدرحیم‌خان** منشی وزارت دول خارجه و **حاجی‌حسین‌علی** تاجر است.

و از اعیان این‌محله است: عالی‌جاه، رفیع جایگاه، مقرب‌الحضرت‌الوالا **حاجی‌میرزافتح‌الله** در سال **۱۲۲۷** متولد شده و پدر بر پدر به‌شغل تحریر رسائل‌وزراء مملکت فارس برقرار بودند و چندین سال است حاجی‌میرزافتح‌الله، از شغل موروثی استعفا نموده، از اموال مکتسبهٔ خود، گذران کرده، به‌وظائف عبادات و لوازم طاعات عمری را به‌پایان می‌رساند.

و ولدالصدق او **میرزامحمدعلی‌خان**، چندین سال است سر به‌آستانه مبارکه حضرت‌اسعد ارفع امجدوالا، ظل‌السلطان ادام‌الله شوکته فرود آورده به‌جوهر ذاتی و درستکاری، مواظب خدمات مرجوعه گشته، ترقی نموده، به‌منصب جلیل لشکرنویس‌باشی افواج مأموره به‌اصفهان و فارس و کرمانشاهان سرافراز و برقرار است.

و از اعیان این محله است: لسان زمان و سحبان اوان، صاحب کمالات علمیه، ناظم ابیات بدیعه **آقامحمدمهدی** «آسوده»[۱] تخلص، شاعر شیرازی خلف‌الصدق مرحوم حاجی حیدرعلی‌تاجر شیرازی، تحصیل کمالات علمیه و ادبیه را نموده، معیشت را از رنج سال‌التجارهٔ موروثه از والد خود نماید و این چند شعر از او به‌یادگار ثبت گردید:

ز وصل روی تو ای رشک لعبت نوشاد	دلم که بودبه‌غم توأمان،شد ازنو،شاد
شبم ز روی تو بگرفت روشنائی‌روز	تبارک‌الله از آن روی آفتاب نهاد
صبا عبیرفشان گشت و مشکبیز مگر	به‌طره تو گذر کرد و ز او گره بگشاد
ز دست چشم تو آسوده زینهار برد	بر آستانهٔ فخر زمانه خواجهٔ راد

آن ساده که رشک آفتاب است به‌جام	شادی روان شیخ وشاب است مدام
چون پند پدر اگر چه تلخ است ولی	شیرین به‌مثل که‌شهد ناب‌است‌به کام

---

۱. مرحوم فرصت می‌نویسد: (سالهای دراز به‌تحصیل علوم عربیه و ادبیه اشتغال داشته، حکمت و ریاضی را نیز محصل بوده، ادیبی است دانشمند و حکیمی بی‌مانند، در علم عروض و قافیه و بدیع نیز کمال مهارت را دارد و چندی است پای در دامن عزلت کشیده.) آثارالعجم، ص۳۵۳. فرصت‌الدوله در همان صفحه قصیده‌ای از او را نقل می‌کند که در فتح قلعه تبر گفته است.

محله پنجم شیراز

محله درب مسجد(نو) است

محدود به‌محله میدان‌شاه و محله سرباغ و محله بازار سرغ و شمارهٔ خانه‌های آن تا سال ۱۳۰۱، ۱۶۰ خانه بود و سردم آن ۴۳۸ نفر سرد و پسر و ۴۴۹ نفر زن و دختر است وکدخدای آن **حاجی‌آقاجانی** کدخدا پسر آقاعبدالرزاق کدخدا پسر غفارخان کدخداست و حاجی‌آقاجانی در سال ۱۲۱۴ متولد شده و تا کنون در قید حیات باقی است و او را دونفر پسر است:

اول آنهاست: **آقامحمدهادی کدخدا**، پسر دویم او **آقامحمدرضاست.**

و از اجله اشراف و اعیان این محله است: فخرالسادات، جلیل‌الاصل، جمیل‌الوصف، صاحب نسب طاهر و مالک حسب ظاهر **حاجی‌سیدابراهیم‌حسینی** تاجر مشهور به‌اصفهانی. در سال ۱۲۴۰**واند** در شیراز متولد گشته و درکنف تربیت والد خود، تحصیل کمالات نموده، به‌قدر سزاواری از مقدمات علمیه آموخته، در عمل تجارت و درستکاری محسود اماثل و اقران گردید و در سال ۱۲۸۴ به‌وکالت عالیه دولت عثمانی برقرار گردید و والدماجدش جناب سلالةالسادات والانجاب، افتخار اماثل و اقران، عمدةالاعیان **حاجی‌میرمحمدتقی** تاجراصفهانی به‌شیرازآمده، رحل اقامت را برای تجارت انداخته، سالها توقف نمود وصیت تجارت و اعتبارش به‌اقصی‌بلاد رسیده، سرجع امور تجارتی قریبه و بعیده گردید و در سال ۱۲۶۰**واند** در شیراز به‌رحمت ایزدی پیوست و جناب‌حاجی‌سیدابراهیم را دونفر پسر است:

اول آنهاست: سلالةالسادات‌الانجاب **میرزاسیدمحمد.** مدتی کسب کمالات علمیه نمود. پس مداخلتی درکارهای تجارتی فرسوده است.

پسر دویم آن جناب است: خلاصهٔ اطیاب زمان، مقرب‌الخاقان **میرزاعلی‌محمدخان.** در سال ۱۲۸۰ **واند** در شیراز متولد شده، کسب کمالات خط و ربط نموده، به‌جوهر ذاتی، لوازم علم انشاء را آموخته، به‌منصب منشی‌باشی حضرت‌اشرف‌والا، **جلال‌الدوله فرمانفرمای‌مملکت فارس سرافراز و برقرار است.**

و از اعیان این محله است: صحیفه اوراق وزارت و ریاض حدیقه امارت، دستور اعظم،

مالک زمام مجد و کرم **محمدنبی‌خان‌وزیر**[1]. اصلش از خاک پاک شیراز است، خلف‌الصدق آقاکوچک تاجر شیرازی، در بدایت جوانی به‌شغل تجارت که ارثی او بود، اشتغال داشت، پس مسافرت به‌بصره و بغداد نموده، درسلک اعاظم تجار منسلک گردید و درسال ۱۲۱۵ که حاجی‌خلیل‌خان کراوغلی ملک‌التجار قزوینی، شوهر خواهر جناب‌محمدنبی‌خان، از جانب سنی‌الجوانب امنای دولت علیه ایران، مأمور به‌سفارت هندوستان گردید و درسال ۱۲۱۸ به‌گلوله تفنگ سرباز هندوئی کشته گشت و جناب‌محمدنبی‌خان تاجر شیرازی برادرزن حاجی‌خلیل‌خان که مردی با مکنت و ثروت و صاحب کمال و معرفت بود، به‌جای او سفیر کبیر هندوستان گشته، به‌مصاحبت بالیوز بصره و صاحب‌منصبان انگلیس در آخر سال ۱۲۱۸ روانه بمبای گردید و بعد از ورود در منزلی ملوکانه فرود آمده و حکمران بندر بمبای، هرروزه بطرزی تازه عیشی‌مهنا برای او، آماده می‌داشت و مدت ۵ماه در بمبای به‌عشرت گذرانید، پس به‌ولایت بنگاله و شهر کلکته برفت و نزدیک به‌سالی به‌عزت و عشرت کام دل را حاصل نموده، عود نمود به‌بندر بمبای و مدتی به‌احترام تمام توقف داشت و در اواخر سال ۱۲۲۱ از هندوستان عود به‌شیراز کرده، روانهٔ دارالخلافه طهران گردید و در سال ۲۳[۱۲] جناب نصرالله‌خان قراگوزلو را از وزارت فارس معزول فرموده به‌جای او، جناب محمدنبی‌خان سفیر کبیر را وزیر نموده، روانه شیرازش داشتند و در آخر سال ۱۲۲۴ از وزارت فارس معزول گردید و جناب حاجی‌محمدحسین‌خان‌صدراعظم اصفهانی که با محمدنبی‌خان کدورتی درمیان داشت از طهران به‌شیراز آمد و مبلغ ۱۰۰/۰۰۰ تومان از نقد و جنس و خانه و املاک، از محمدنبی‌خان وبرادر او محمدجعفرخان حکمران بندر بوشهر و دشتی و دشتستان بازیافت نمود و بعد از ادای‌این‌وجه درآستانه مبارکه امامزاده سیدمیرمحمد(ع) پناه برده، وفات یافت و در آنجا مدفون گردید و تمامی این مراتب، در گفتار اول این **فارسنامه**، درضمن وقایع سالهای گذشته، سرقوم گردید و نظر به فطرت اصلی، اشعاری به‌رشته نظم درآورده و در مراتب حال «فطرت» تخلص می‌نمود و بعد از سفارت به‌هندوستان «سفیر» تخلص فرمود! ! و این شعر از آن جناب ثبت گردید:

شعر آن‌چنان بگو که اگر خصم‌بشنود	خود را ز آفرین نتواند نگاه داشت

و خلف‌الصدقش، سلاله خوانین مکرم، نتیجه وزیر معظم: **محمدباقرخان** از شیراز به‌بندر بمبای رفته، سالها توقف نمود و به‌احترامی تمام و ثروتی فراوان و معیشتی وسیع گذران نمود و درحدود سال ۱۲۸۹ در بمبای به‌رحمت ایزدی پیوست.

و خلف‌الصدقش: عالی‌جاه، فخرالاکفاء، جامع مناقب، حاوی مراتب، نور حدقه‌نجابت و نور حدیقه اصالت **محمدنبی‌خان** در بندر بمبای متولد گشته، کسب کمالات لایقه را نموده، در مرحلهٔ جود وسخا گوی سبقت از اقران خود، ربوده، به‌عزت و احترام در بمبای توقف دارد.

و از اعیان این محله است: جناب مستطاب، خلاصه اولاد رسول ثقلین (ص) و نقاوه سادات خافقین، حاوی کمالات بقراط و جالینوس، مقوی ارواح و نفوس، عالم لبیب **میرزااحمد**

---

۱. محمد نبی‌خان سفیر فوق‌العاده ایران در کلکته بود که بنا به‌گزارش کمیته محرمانه اداره امور سیاسی حکومت بمبئی: با آنکه (از طرف کمپانی هند شرقی یکهزار روپیه مقرری می‌گرفته، حق نعمت را نشناخته و نفوذ خود را به‌نفع فرانسویها در ایران بکار انداخته است.) رک: حقوق‌بگیران انگلیس در ایران.

طبیب، نبیره مرحمت‌پناه، میرزااحمدحکیم‌باشی[1] حسینی‌شیرازی است. از اول سن شباب مقدمات علمیه و ادبیه و علم هیئت و نجوم و کلیات و جزئیات علمیه و عملیه فنون طب و تشریح را از نگارنده این فارسنامهٔ ناصری بیاموخت و چندین تجربیات و امتحانات خود را بر آنچه آموخته بود بیندوخت و تاکنون هرروز مجلس درسش غاص به‌طلاب علم طب و تشریح است و ولادت آن جناب در سال ۱۲۴۷ اتفاق افتاده است.

و ولد صدقش نور حدیقه سیادت **میرزامسیح** هنوز در سن صباوت باقی است.

و از اعیان این محله است: عالی‌جناب، کمالات اکتساب، عمدة‌الاعیان و قدوة‌الزمان، مجمع آداب، مقبول قلوب اولی‌الالباب، واثق به‌فضل‌الله‌المبین **حاجی‌نورالدین** هندی اصل. آن جناب از بلدهٔ مچولی بندر هندوستان است. در اواسط عمر خود به‌ایران آمده، مال‌التجارهٔ خطیری آورده، چندین سال در اصفهان بماند و چندین سال در طهران رحل اقامت بینداخت، پس به‌شیراز آمده، مدتها توطن نمود و عمرش را قرین احترامی زائدالوصف به‌آخر رسانید و در سال ۱۲۸۱ به‌رحمت ایزدی پیوست و عمرش از صد متجاوز بود.

و خلف‌الصدقش، قدوه اخیار و زبده ابرار، فخر اعیان و افتخار اماثل و اقران، سلاله اماجد و افاخم **میرزاابوالقاسم‌هندی** در سال ۱۲۶۲ متولد گشته و تحصیل کمالات لایقه را نموده، معیشتی به‌آسایش و زندگانی به‌احترام دارد.

و از اعیان این محله است: عالی‌جناب، کمالات اکتساب، کشاف مشکلات امراض و حلال معضلات[2] اسقام، جالینوس زمان، محمدبن‌زکریای[3] دوران، حکیم‌ماهر، سلالة‌السادات **حاجی‌میرزاباقر طبیب‌حسینی** در فنون علمیه و عملیه ،مقاصد علم طب، سرآمد اهل زمان خود بود و معالجات غریبه از او بروز نمود و در سال ۱۲۵۹ در شیراز وفات یافت و از او سه‌نفر پسر باقی بماند:

اول آنهاست: مقتدای حکما و پیشوای اطبا، حاوی کمالات اعاظم، سلاله سادات افاخم **حاجی‌میرزا ابوالقاسم طبیب** سالها در شیراز، مشغول معالجه مرضی بود و در سال ۱۲۷۸ وفات یافت.

و خلف‌الصدقش: عالی‌جناب کمالات اکتساب، دافع آلام و شافی اسقام **میرزاغیاث طبیب**[4] در سال ۱۲۷۰ تولد گشته، تحصیل مقاصد طبیه نموده، مشغول به‌عمل طبابت است.

پسر دیگر مرحوم حاجی‌میرزاباقر طبیب است: قدوه اطباء و اسوه حکما، جالینوس ثانی، مستخرج قانون معانی سلاله‌سادات، سیدلبیب **حاجی‌میرزاسیدعلی طبیب**[5]. در سال ۱۲۴۹ متولد گشته، تحصیل کمالات علمیه و عملیه علم طب نمود و کتاب **شرح اسباب** را از مؤلف این **فارسنامه ناصری** شنید و [ا]کنون به‌معالجه مرضی اشتغال دارد.

و از اعیان این محله است: جناب مستطاب مجمع‌آداب، مقبول اولی‌الالباب، جامع

---

۱. رك: آثارالعجم، ص۵۳۳.
۲. درمتن: (مفضلات).
۳. درمتن: (ذکریا).
۴. رك: آثارالعجم، ص۵۳۳
۵. رك: آثارالعجم، ص۵۳۲

کمالات، حاوی سعادات **حاجی‌محمدرحیم صالح** در سال ۱۲۴۹ در شیراز متولد گشته، کسب کمالات علمیه نموده، روزگار جوانی را صرف تحصیل مقاصد یقینیه نموده، عمرش را به‌وظائف طاعت و عبادت گذراند.

و والدماجدش حاجی‌محمدعلی مشهور به‌آقا، از اعاظم تجار شیراز بود.

و از اعیان و بزرگان این محله است: صحیفه اوراق تجارت، ریاض حدیقه نجابت، دارای فضایل، زینت محافل، نتیجه ابرار **حاجی‌زین‌العابدین امین‌التجار**، مدتها در بندر بمبای برای تجارت، رحل اقامت بینداخت و صیت تجارتش به‌اقصی‌بلاد رسیده، رجوع معامله تجارممالک را با خود بداشت و منشأ خیرات گشته، چندین مکتب خانه خیراتی در شیراز و اماکن مشرفه برپا کرده و مواجب و رخوت ایتام مکتب‌خانه را می‌داد و در سال ۱۲۹۶ در بندر بمبای به‌رحمت ایزدی پیوست و حاجی‌زین‌العابدین امین‌التجار اول کسی است که جمعی را با خود شریک نموده، چندین کشتی‌آتشی را خرید و حمل‌ونقل مال‌التجاره هندوستان را به سواحل دریای فارس می‌رسانید و از منافع آنها تا کنون چند کشتی دیگر خریده‌اند و در خلیج‌فارس تردد می‌نمایند و حاجی‌زین‌العابدین امین‌التجار، خلف‌الصدق مرحوم حاجی‌آقا بزرگ‌تاجر شیرازی است.

و خلف‌الصدق مرحوم حاجی‌زین‌العابدین است: ملک اعاظم تجار، زبده نتائج اخیار، قدوهٔ اعیان و اسوهٔ اقران **آقا عبدالحسین امین‌التجار.** در سال ۱۲۶۵ در شیراز متولد گشته، کمالات لایقه راکسب نموده و از شیراز به‌بمبای هندوستان رفته، در ظل حمایت والدماجد خود تربیت یافته، امور تجارت و معامله را بیاموخت و بعد از وفات والدماجدش به‌لقب جلیل امین‌التجاری مفتخر گردید و رجوعات تجارتی اماکن قریبه و بعیده راکه با والد او بود، متصدی گردید و از عهدهٔ لوازمش برآمد و از راستگوئی و درست کرداری، کار تجارتش بالا گرفته است و نزدیک به‌سالی است عود به‌شیراز نموده است و زمان مسافرتش به هیجده سال رسید.

و از اعیان این محله است: سلالهٔ اخیار و قدوه ابرار **حاجی‌محمدحسن تاجر** و برادر مکرمش، افتخار اماثل و اقران، عمدة‌الاعیان **حاجی‌محمدابراهیم تاجر شیرازی** پسران حاجی‌محمدحسین تاجر ولداسمعیل بیک شیرازی. درسال ۱۲۳۶ و ۳۷[۱۲] متولد شده‌اند و دراوایل حال، تحصیل مقدمات علمیه را نموده، در فنون ریاضی و علم فقه، گوی سبقت را از همگنان خود ربودند، در کار تجارت سرآمد اهل زمان شدند و خمس و زکوة اموال خود را از امروز به‌فردا نینداخته، تمامی آنرا به‌ارباب استحقاق می‌رسانیدند و حاجی‌محمدحسن در میانه بازار وکیل و دروازه اصفهان، مسجدی وسیع مشتمل بر شبستان و چندین طاق که به‌ستونهای سنگی یکپارچه، استوار داشته، به‌انجام رسانید و چندین هزار تومان در مخارج آن صرف نمود و در قدیم در این موضع مسجدی کوچک مشهور به‌مسجد حاجی غنی بود که تمامی طاق و رواق آن منهدم گشته، جز نامی و ویرانه‌ای باقی نبود و حاجی‌محمدحسن چندین خانه خریده، ضمیمه آن مسجد خراب نمود.

محله ششم شیراز

محله سرباغ[1] است

و این محله، محدود است به‌محله میدان‌شاه و محله سنگ‌سیاه و محله سردزک و محه درب مسجد. شماره خانه‌های آن در سال ۱۳۰۱، ۲۲۳ درب خانه و مردم آن ۹۲۳ مرد و پسر و ۱۰۸٤ نفر زن و دختر است. و از اجله اعیان و علمای این‌محله است: **سلسله جلیله امام‌جمعه:**

جد اعلای این سلسله است: جناب مستطاب معلی‌القاب، مقتدای علما و پیشوای فضلا، علامه زمان، ممهد قواعد و قوانین، ضیاء دنیا و دین **شیخ حسین جزایری** از جزایر عراق عرب به‌شیراز آمده، رحل اقامت را افکنده، مروج مذهب اثنی‌عشری گشته، احادیث و اخبار اهل بیت نبوت را گوشزد خاص و عام می‌نمود.

و خلف‌الصدقش، جناب مستطاب قدوه علما و زبده فضلا، علام فهام، شیخ مشایخ زمان، مقتدای اهل ایمان **شیخ محمد** مشهور به‌**شیخ مفید**[2]. سالها در شیراز بیشتر علوم دینیه و مطالب یقینیه، طلاب علوم را بهره‌مند می‌نمود. ولادت آن جناب و وفاتش در شیراز اتفاق افتاد و از مآثر علمیه اوست: رساله **دره نجفیه** در اثبات امامت خاصه و رساله **اربعین**، باز در اثبات امامت خاصه که ذکر چهل سند در او نموده است.

و خلف‌الصدق جناب شیخ مفید است: مالک مسالک شریعت، واقف مواقف حقیقت، جامع معقول و منقول، حاوی فروع و اصول، علامه اوان، مجتهدالزمان **شیخ عبدالنبی** امام‌جمعه شیراز، اول کسی است از این سلسله که امامت نماز جمعه را اختیار نمود و مادام زندگانی به‌نشر علوم و فتاوی و امامت نماز جمعه و جماعت در شیراز، مشغول بود و از مآثر علمیهٔ آن جناب است: **تذکارالمتعلمین فی شرح تبصرةالمتعلمین** و رساله **وجوب عینی نماز جمعه**. و در سال ۱۱۹۱ در شیراز به روضه رضوان خرامید و آن جناب را هفت پسر بود:

اول آنهاست: شیخ انام، مقتدای طوایف اسلام، وارث مواریث صدیقین، واجد مقاصد اهل یقین، منبع علوم رحمانیه، مجمع فیوض سبحانیه، ناصح ملوک و سلاطین، فرید وحید

---

۱. رك: آثارالعجم، ص٤٣٣.

۲. رك: آثارالعجم، ص٣٣٤.

شیخ محمد مشهور به **شیخ مفید** امام جمعه و جماعت، ملقب به «زاهد» که از اوائل سن تکلیف جز لباس خشن نپوشید و لقمه چرب و شربت شیرین ننوشید اگر مالی داشتی، بر فقرا و درویشان ایثار کردی و در سال ۱۲۲۹ در شیراز به رحمت ایزدی پیوست و آن جناب را چهار نفر پسر بود:

اول آنهاست: جناب مستطاب امام اقدم و همام اکرم، بقیه مشایخ و مشاهیر سلف، استاد جماهیر خلف، واسطهٔ عقد موالی، رابطه استکمال اهالی، مبین مرموزات فقهاء عظام، مرجع اهل اسلام، شیخ مشایخ اولی الالباب **شیخ ابوتراب**[1] امام جمعه و جماعت، عمرش را درتعلم و تعلیم و تدریس علوم مسلمانی و نصایح ملوک و فرمانروایان و شفاعت ستم رسیدگان از ستمکاران به سر رسانید و از این رهگذر زحمتها کشید و در سال ۱۲۵۶ برخلاف رضا، با جماعتی از علما و بنی اعمام به دارالخلافه طهران رفته، مدت سه سال توقف فرمود و از امنای دولت تقاضای هیچ مطلبی را ننمود، پس اعلیحضرت شاهنشاه اسلامیان پناه، محمدشاه، انارالله برهانه، جناب شیخ را ملاقات فرمود و خاطرش را مسرور داشته، به احترام تمام به مصاحبت امیر کبیر میرزانبی خان والی مملکت فارس، عود به شیراز نمود و کمافی السابق به تدریس علوم دینیه و نصایح بزرگان و اعیان اقدام فرموده، پناه هر پناهنده و شفاعت خواه هر ستم رسیده بود و در سال ۱۲۷۲ در شیراز به رحمت ایزدی پیوست و آن جناب را سه نفر پسر است:

اول آنهاست: جناب مستطاب، امام اقدم وهمام اکرم، مستجمع حقایق علوم، مستنبط قواعد حدود ورسوم، حلال مشکلات، کشاف معضلات[2]، علام فهام **حاجی شیخ یحیی**[3] امام جمعه و جماعت. در سال ۱۲۴۷ در شیراز متولد شده، بعد از سن طفولیت در اکتساب مقاصد علمیه کوشیده، به اندک زمانی، بر امثال و اقران خود فائق گردید و بعد از تکمیل علوم دینیه هرروزه در محفل مینومشاکل خود، تا یک ساعت ونیم از آفتاب برآمده، طلاب علوم را از نتائج افکار ابکار خود بهره مند سازد، پس در مسجد جامع جدید مشهور به مسجد نو بر منبر نشسته به جوامع تفسیر و مجامع تأویل، جماعت مسلمانان را مستفیض نماید، پس عود به منزل نموده، مشاجرات و مرافعات انام را به تصالح به اعانت مظلوم، قطع فرماید و ایام متبرکه و روزهای جمعه در مسجد جامع کریم خانی، مشهور به مسجد وکیل بعد از ادای فرایض به نصایح بلیغه جلیله و مواعظ جمیله، اهل فضل و بزرگان و اعیان را متذکر و متنبه سازد و در روزهای دوشنبه هرهفته از ماه و سال در باغهای موروثی و مکتسبی خود رفته، با دوستان شفیق و رفیقان صدیق، بعد از تفاکه و تفکه به مکالمات علمیه و مطایبات ادبیه، رفع انقباض از خاطر خود و حضار فرماید و نزدیک به سی سال است که با نگارنده این **فارسنامه ناصری** به طریق مواسات و شفقت، رفاقت و صداقت و مسامرت شبانه و مصاحبت روزانه، سلوک فرموده است و آن جناب را شش نفر پسر است:

اول آنهاست: جناب مستطاب مجمع آداب، مقبول قلوب اولی الالباب، عارف اسالیب ادبیه، واقف قوانین عربیه، زینت ارباب فضل و حکمت، غایص بحار معانی، به علو همت، فاضل امجد

---

۱. رك: آثارالعجم، ص۴۲۳ و سفرنامه حاجی پیرزاده، ص۶۱.

۲. در متن: (مفضلات).

۳. رك: سفرنامه حاجی پیرزاده، ص۶۱، و وقایع اتفاقیه، ص۷۵۸.

حاجی‌شیخ احمد[۱]. در سال ۱۲۶۵ در شیراز متولد گشته، در کنف حمایت والدماجد خود تربیت یافته، پای در رتبه معارف نهاده، محسود اماثل و اقران است.

پسر دویم جناب امام‌جمعه است: جناب مستطاب سلاله علمای امامیه و نقاوهٔ فقهای اثنی‌عشریه، وحیدممهد، **شیخ محمد**.[۲]

پسر سیم و چهارم آن جناب است: جنابان مستطابان، عالمان فاضلان، ادیبان اریبان، جامعان سعادت، حاویان نجابت و اصالت، مقبول قلوب اولی‌الالباب **شیخ عبداللطیف**[۳] **و شیخ ابوتراب** مشهور به**شیخ آقا**[٤]. در سال ۱۲۷۷ متولد شده‌اند و تحصیل کمالات علمیه و ادبیه را به‌وجهی لایق نموده، شهوات نفسانی را گذاشته، مستحسنات عقلیه و نقلیه را گرفته‌اند.

پسر پنجم و ششم آن جناب است: دو کوکب برج نجابت و دو اختر فلک‌سعادت **شیخ‌بهاءالدین**[۵] و **شیخ علی**[٦]. در سال ۱۲۸۸ و۸۹ [۱۲] متولد شده‌اند، به‌اندازه رتبه خود تحصیل کمالات لایقه نموده، محسود اقران آمده‌اند.

پسر دویم مرحمت‌پناه، شیخ ابوتراب امام‌جمعه است: جناب مستطاب، سند اعالی و مسند ارباب معالی، متمسک به‌دین مبین **حاجی شیخ مجدالدین**. کسب کمالات لایقه را به‌وجه‌احسن کرده، معیشتی از املاک موروثه خود نموده، قیام به‌لوازم طاعات و عبادات لیالی و ایام شغل شاغل خود فرموده است.

پسر سیم مرحمت‌پناه شیخ ابوتراب امام‌جمعه است: جناب‌مستطاب، مستجمع علوم، مستنبط دقایق حدود و رسوم، خلف اسلاف و شرف اخلاف، عالم عامل، فاضل کامل، متمسک بحبل‌الله‌القوی **شیخ عبدالنبی**. در سال ۱۲۶۶ متولد شده، تحصیل کمالات لایقه نموده، علوم عربیه و ادبیه را به‌وجهی نیکو آموخته، در تکمیل علم فقه و اصول کوشیده، گوی سبقت را از همگنان ربوده، مطالب علم انساب و تواریخ را بهتر از همه اندوخته است.

پسر دویم مرحمت‌پناه، شیخ محمد، مشهور به‌شیخ‌مفید زاهد است: قدوه اصحاب و اسوهٔ احباب، متحلی به‌محاسن سنیه، متخلی از رذائل دنیه، جناب مستطاب **حاجی شیخ هاشم**. عمر شریفش را در وظائف طاعات و لوازم عبادات به‌سر رسانید و آن جناب را سه‌نفر پسر است که در لجه کمال و دری درجه افضالند مانند: **حاجی‌میرزاداود** و **شیخ‌سلیمان** و **شیخ‌محمدباقر** که در تحریر قباله‌جات شرعیه، عدیل و نظیر[۷] ندارد و علم اخلاقش سرآمد همه کمالات است.

---

۱. آثارالعجم، ص۳۲٤. پیرزاده در بارهٔ او می‌نویسد: (در علم حکمت فیلسوف وقت و شیخ‌الرئیس زمان است و دانا و عالم و با ذوق و با عشق و با اخلاق حسنه و در سواری و اسب‌تازی و شکار، گوی سبقت از شجاعان زمان برده، تیر او خطا نکند و هرگز بی‌شکار از صحرا به‌خانه بر نمی‌گردند و با درویش و فقیر و دوست و رفیق مجالس ومعاشرند و از مصاحبت با فقرا خیلی خوش دارند). ص٦۲.

۲. رك: سفرنامه حاجی پیرزاده، ص٦۲.

۳. رك: آثارالعجم، ص۳۲٤، حاجی پیرزاده لقب او را (معین‌الشریعه) نوشته است. ص٦۲.

٤. رك: آثارالعجم، ص۳۲٤.

۵. رك: آثارالعجم، ص۳۲٤. مادر او همشیره صاحب دیوان بود. سفرنامه پیرزاده، ص٦۲.

٦. (بسیار جوان معقول، با اخلاق و خوش‌فطرت می‌باشند). (سفرنامه پیرزاده، ص٦۲). او داماد مؤیدالملک بود و اولادی داشت به‌نام (ضیاءالدین). سفرنامه پیرزاده، ص٦۲.

۷. در متن: (نذیر).

پسر سیم مرحمت‌پناه شیخ‌مفید زاهد است: قدوه اعیان و اسوهٔ اقران **شیخ‌محمدحسین**. در زمان زندگانی با معیشتی وسیع و گذرانی فسیح از املاک موروثه و مکتسبه خود، محسود اماثل و اقران بود و از آن جناب دونفر پسر باقی ماند که هریک نهالی از بوستان نجابت و شاخه‌ای از گلستان سعادت‌اند: **شیخ‌محمدحسن** و **شیخ‌ابوالقاسم**. در عنفوان جوانی، به‌احترام تمام معیشتی به‌وسعت دارند.

پسر چهارم شیخ مفید زاهد است: قدوه اعاظم و اسوه افاخم، افتخار اماجد و اعیان، مقتدای اماثل و اقران، شیخ مشایخ زمان، متمسک بحبل‌الله‌المتین **حاجی‌شیخ زین‌العابدین**. در سال ۱۲۲۲ در شیراز متولد شده، کسب کمالات لایقه نموده، از علوم عربیه و فقه و تفسیر بهره‌یافت و چون والدهٔ‌ماجده‌اش از سلسله‌تجار بود، میل به‌شغل تجارت که بهترین کسبهاست نمود و سرمایه‌ای بیندوخت، پس از شیراز به هندوستان رفت، سالی مکث نکرده، به‌جانب کشمیر شتافت و بعد از ورود رحل اقامت را بینداخت و از معامله شال کشمیری، ثروتی لایق بیافت و العوداحمد را گفته بعد از چندین سال عود به‌شیراز نمود و چون بازار تجارت را کاسد ومعاملات را فاسد بدید، چیزی از اندوخته خود را بداد و چندین‌قریه و مزرعه در بلوک بیضا و حومه شیراز در عوض گرفته، ضمیمه املاک موروثه خود نموده، مالک ضیاع و عقاری لایق گشته، سرپرستی املاک را شغل خود نمود و سرمایهٔ تجارت را به‌اولاد امجادش داده، هریکی را به‌اندازهٔ رتبه، مشغول تجارت بداشت و بر این منوال زندگانی را به‌سر رسانید و در سال ۱۳۰۴ وفات یافته، به‌رحمت ایزدی پیوست و او را پنج نفر پسر است:

اول و دویم آنهاست: دو نورحدقه سعادت و دو[نور] حدیقه نجابت و اصالت: **حاجی‌شیخ‌محمدعلی** و **شیخ ابوالقاسم**. کمالات [را] تحصیل نموده، خط و ربط محاسبات را آموخته، در عمل تجارت و درستکاری و راستگوئی، گوی سبقت را از اقران خود ربوده‌اند.

پسر سیم و چهارم و پنجم حاجی‌شیخ زین‌العابدین است: محامد انتسابان، کمالات اکتسابان: **شیخ عبدالرسول** و **شیخ عبدالرحمن** و **شیخ عبدالعزیز**، همه در اوائل جوانی با درست‌حسابی و راستگوئی، مشغول تجارت گشته، محسود اماثل خود شده‌اند.

پسر دویم مرحمت‌پناه، شیخ‌عبدالنبی، اعلم فضلا و افضل علما، جامع فضایل، باسط شمایل، خادم دین مبین **شیخ شرف‌الدین** صدر مملکت فارس در اواخر دولت زندیه و اوائل دولت علیه قاجاریه او را به‌این لقب گفتند و احترامی زائد بر او گذاشتند. وقتی نواب‌حسین‌علی‌میرزا فرمانفرما و چراغ‌علی‌خان‌نوائی وزیر و اعیان فارس را در مسجد نو بعنوان مهمانی بخواست و معادل هزارنفر را در چندین صفه از مسجد نشانیده، طعام بداد جز اشخاصی که قابل جلوس در مجلس نبودند و در سال ۱۲۲۰ به‌رحمت ایزدی پیوست و از او خلفی نماند.

پسر سیم شیخ عبدالنبی امام‌جمعه سابق است: جناب مستطاب قدوه اخیار و اسوهٔ ابرار، شیخ انام، مقبول اهل اسلام، خادم دین مبین **شیخ ضیاءالدین**[1]. مادام زندگانی به‌نشر علوم اشتغال داشت.

---

۱. رک: سفرنامه پیرزاده، ص ۶۲.

و خلف‌الصدق او کمالات اکتساب، فضائل انتساب، صاحب درایت، حاوی روایت، افتخار علما **میرزامحمدرضا**ست، مادام حیات به‌نشر علوم اشتغال داشت.

و خلف‌الصدقش جناب حسنات‌الخصائل، حاوی اقسام فضایل **میرزاشیخ علی** تحصیل کمالات لایقه را نموده، در تحریر رسائل محسود اقران است.

پسر چهارم مرحمت‌پناه شیخ عبدالنبی امام‌جمعه سابق است: جناب مستطاب فضائل و کمالات اکتساب، فخرالاطیاب **شیخ بهاءالدین**.

و خلف‌الصدقش قدوهٔ اخیار و نتیجه ابرار **حاجی‌شیخ اسماعیل** است.

و خلفان صدقش، عالی‌جنابان، فضائل اکتسابان، ثمره شجرهٔ نجابت و اصالت، **میرزا-فضل‌الله و میرزا حبیب** به‌احترام تمام در زمره اهل علم مشغول تحصیل کمالات علمیه‌می‌باشند.

پسر پنجم مرحوم شیخ عبدالنبی امام‌جمعه سابق، عالی‌جناب فضایل اکتساب **میرزا-کاظم** است.

و خلف صدقش، کمالات انتساب **میرزانبی** است. به‌احترام تمام زندگانی را به‌پایان رسانید.

و خلف‌الصدقش: جناب مستطاب فضایل اکتساب، مخدوم اهل علوم، مقنن قواعد حدود و رسوم، ناظم معاقد فروع و اصول، صاحب قوانین معقول و منقول، ادیب اریب **شیخ-مفید**[1] [است]. در حدود سال ۱۲۵۰ متولد گشته، تحصیل کمالات علمیه را به‌وجهی لایق نموده، برای تحصیل مقاصد علمیه، سفرها کرده، از هر سفره‌ای توشه‌ای و از هر خرمنی‌خوشه‌ای برگرفته، مدتی است عود به‌شیراز کرده، هرروزه درروآلی اندوخته خود را آویزه گوش اهل هوش نماید و به‌ادنی معیشتی کفایت کرده، در ازدیادش نکوشد و جز لباس کهنه و عبای خشن نپوشد و این چند بیت که از جناب شیخ مفید است، ثبت گردید:

به‌سر بازم هـوای دیگـرستـی	که در نایم نوای دیگرستی
به‌خلد کوثرم دیگر چه حاجت	که رویت خلد و لعلت کوثرستی

گر شود ای صنم‌ترا	در بر خویش[2] آرما
سر بنهم به‌پای تو	جان به‌رهت سپارما

پسر ششم شیخ عبدالنبی، امام‌جمعه سابق، عالی‌جناب فضایل و کمالات اکتساب **شیخ-محمدعلی** است. مادام حیات به‌احترام و عزتی تمام، معیشت نمود و از او سه‌نفر پسر باقی بماند:

اول آنهاست: مولای انام و مقتدای اهل اسلام، علام فهام، عالم فاضل به‌حق ناطق **میرزامحمدصادق**. زندگانی خود را در تعلم و تعلیم علوم دینیه و امامت جماعت مسلمانان بسر برد.

---

۱. دربارهٔ او و آثارش رجوع شود به‌آثارالعجم، ص۲۶ و ۲۷ و ۲۸ و ۲۹ و ۳۰۲. از اهم آثار اوست: منظومه در احکام عهد شرعی، شرحی بر حدیث کمیل، شرحی بر حدیث ام‌زرع، منظومه در فقه، نوراليقين، شرح قصیده امرؤالقیس، ضیاء-القلوب، عشره کامله، اصلاح الفاظ در تبیین الفاظ عربیه، گنج مراد و هزینه رشاد، جمع‌المسائل و اساس لکمال.

۲. در متن: (خویشتن).

پسر دویم و سیم شیخ محمدعلی است: کمالات اکتسابان: علام فهام، قدوه اهل اسلام، عالم فاضل، **شیخ حسن**[و] قدوه‌اکابر، جامع اشتات امور، عارف به‌مصالح جمهور، شیخ مشایخ **شیخ اسدالله**. این دونفر برادر به‌آسایش تمام زندگانی خود را صرف عبادت ملک علام نمودند و ازمرحوم شیخ اسدالله دونفر پسر باقی است:

اول آنهاست: فضایل اکتساب، مبادی آداب، کوکب فلک‌نجابت، اختر سپهر سعادت **میرزاخلیل**. شغل خود را تحصیل مقاصد علمیه و نظم املاک موروثه قرار داده است.

پسر دویم شیخ اسدالله: کمالات اکتساب، فضائل انتساب، فاضل عالم **شیخ ابوالقاسم** است. در همهٔ اطوار تأسی به‌برادر بزرگ خود نموده است.

پسر هفتم مرحوم شیخ عبدالنبی است: عالی‌جناب خصایل اکتساب، قدوسی انتساب، امام اقدم و همام اکرم، مستجمع حقایق، مستنبط دقایق، علام فهام، مرجع اکابر ایام **حاجی-میرزاهادی** امام‌جمعه. بعد از وفات برادر ماجد خود شیخ‌مفید زاهد، متکفل امامت جمعه گشته، ایام جمعات درمسجد جامع وکیلی به‌وظائف نماز جمعه اقدام می‌فرمود و داد مظلومان را ازظلمه درخدمت فرمانروایان می‌خواست و درسال ۱۲۴۱ به‌روضه رضوان خرامید.

ولدالصدقش: حلال مشکلات قرآنی، کشاف معضلات فرقانی، جامع نکات اصلیه، حاوی قواعد شرعیه، راضی به‌قدرو قضا **حاجی‌میرزاعبدالرضاست**. مادام حیات جز طریق رضای خدای تعالی را نخواست و بیشتر اوقات خود را صرف مقاصد قرآنی نمود و در اقوال مفسرین تتبعی کامل داشت و احوال صحابه و تابعین را نیکو می‌دانست و او را چهار نفر پسر است:

فضایل وکمالات اکتسابان، عالمان فاضلان، ادیبان اریبان **حاجی‌میرزاسیف‌الله** و **میرزا-محمدباقر** و **میرزاعلی‌محمد** و **میرزاعبدالرحمن** و شغل مشاغل آنها تحصیل مراتب علمیه و مقاصد یقینیه و انتظام املاک موروثه است.

از اجله اعیان این محله است: **سلسله جلیله وصالیه** که شیرازه‌کمالات شیراز را از گسیختگی به‌طراز آورده و علم و شعر و خط گذشتگان که عنکبوت نسیان بر آنها تنیده بود، نعم‌البدل نموده، به‌گوش و هوش شنوندگان و چشم بینای بینندگان رسانیده‌اند و چون مؤلف این **فارسنامهٔ ناصری** به‌اینجا رسید و خواست القاب وکمالات اهل این سلسله را نگارد به‌حقیقت ازعهده نیامده، زحمت آنرا به‌جناب مستطاب، صاحب‌عنان فصاحت و مالک زمام بلاغت، مجمع آداب، مقبول اولی‌الالباب، حسان زمان و سحبان بیان، ناظم بدیعه، مستخرج لآلی از اصداف قریحه، مقله‌حدقه دوران، یاقوت معدن عرفان، محررخطوط برطبقات اوراق، مقرر نقوش بر صفحات اطباق میرزاابوالقاسم فرهنگ که نهالی از آن بوستان و گلی از آن گلستان است، واگذاشت که صاحب‌البیت ادری بمافی‌البیت[1] و آنچه را آن جناب به قلم مشکین رقم نوشت، همانرا در این جای نگاشت:

بسم‌الله‌الرحمن‌الرحیم: در بیان حال و ترجمه احوال پدر بزرگوار و استاد عالی‌مقدارم **حضرت وصال** سقی‌الله‌ثراه و جعل‌الجنة مثواه و شمه‌ای از حال پدران و فرزندان آن جناب به‌طریق اجمال.

---

۱. کدخدا به کالا آگاه‌تر. (امثال و حکم، ص ۱۰۵۰).



حضرت وصال شیرازی

کنیه شریفش ابواحمد و لقب مبارکش میرزا کوچک و نام فرخنده‌اش محمدشفیع[۱] و والدماجدش محمداسمعیل بن‌محمد شفیع بن محمداسمعیل. از نیاکان پیش‌از اینم آگاهی نیست و آنچه از سالخوردگان سلسله خود شنیده شده، **میرزااسمعیل خان** جد سیمین، از درگاه پادشاهان صفویه، عامل گرمسیرات فارس[۲] بود و پسرش **میرزاشفیع** در حضرت نادرشاهی سمت دبیری داشت و چون روزگار نادرشاه سپری شد و اختلال در حال عامه مردمان پدید آمد، میرزاشفیع نیز چندی به‌پریشانی زندگانی کرده، دعوت حق را اجابت نمود و بازماندگان او که چهارنفر پسر بودند: **میرزااسمعیل**[۳] و **میرزاابراهیم** و **میرزاقاسم** و **میرزامحمدتقی**، قطع علاقه را از اصفهان نموده، به‌شیراز آمدند و از اولاد میرزامحمدتقی خبری نیست و میرزاقاسم و میرزاابراهیم راه رهبانیت اختیارکرده، مجرد زیستند و میرزاقاسم از مشایخ سلسله ذهبیه بود و میرزااسمعیل در

---

۱. گلشن وصال، ص۲۲.

۲. گلشن وصال، ص۲۲.

۳. گلشن وصال، ص۲۲.

نمونه خط ثلث مرحوم وصال از مجموعه استاد دکتر نورانی وصال استاد دانشگاه شیراز

فن استیفا بی‌نظیر و در خط رقوم و سیاق یگانه آفاق. در اوائل حال ترک خدمت سلطان و اعمال دیوان گفت و توبه و استغفار نمود. روزگاری در زمان پادشاه رضوان‌جایگاه، محمد کریم‌خان زند، زندگانی کرد و هم در آن اوان به‌عزم سیاحت به‌مملکت آذربایجان رفت و در آنجا زن خواست و از او دختری آمد، او را به‌بازرگانی داده، عود به‌شیراز نمود و در شیراز

دختر میرزاعبدالرحیم نام شاعر شیروانی[1] را بگرفت و پدر بزرگوارم حضرت وصال در سال ۱۱۹۷ از آن دختر به‌عرصه وجود آمد و مدتی نگذشته که میرزااسمعیل بدرود زندگانی را نمود و میرزاعبدالرحیم، حضرت وصال را که دخترزاده او بود تکفل نمود و بعد از دو سال وفات یافت، پس میرزاعبدالله‌نام، خالوی حضرت وصال که خطی وسط داشت و به‌نوشتن قرآن معیشتی می‌نمود، آن حضرت را تکفل فرمود و چون به‌سن تمیز رسید، طبعش به‌درویشی و فقر مایل گردید و پیوسته در طلب مردی کامل بود، پس به‌مصداق من طلب شیئاً وجد وجد و من قرع باباً ولج ولج[2]، مشیت ازلی و هدایت لم‌یزلی او را به‌فیض خدمت شیخ العارفین و قطب‌السالکین، مظهر انوار الهی و مظهر اسرار خدائی، پیر روشن ضمیر، سیدحسینی بزرگوارمیرزا‌ابوالقاسم مشهور به«سکوت»[3] رسیده، به‌سعادت صحبت و فیض خدمتش مستسعد گردید. قدس‌الله‌روحه. و پیوسته سلاطین و ابنای ملوک و بزرگان به‌صحبت حضرت وصال، راغب ومنادمتش را طالب بودند و آن جناب به‌انحاء شتی معذرت می‌خواست، اگر کسی دیوان قصائد آن‌بزرگوار را ملاحظه کند، به‌ظاهر چنین داند، که مداح سلاطین بوده و شاعری را شعار خود فرموده است و در واقع چنین نیست بلکه محض آزمایش طبع بوده، برای آنکه بیشتر آنها به‌نظر[4] ممدوح نرسیده است و آن جناب را همتی بلند و طبعی ارجمند بود، مدار معیشت عیال را از کتابت کلام‌الله‌مجید معین فرموده بود[5] و قناعت و گوشه‌گیری را بهترین نعمتی و نیکوترین دولتی داشتی، همواره با فرزندان به‌طریق اندرز فرمودی که شعر نیکوصنعتی است و شاعری زشت‌حرفتی، چه آن بحری از دانش و فنی از حکمت است و این نوعی از سؤال و قسمی از کدیت، الا آنکه شاعران به‌نظم سؤال کنند و گدایان به‌نثر دریوزه نمایند، هرگز هجا و هزل نفرمود و مگر دوسه قطعه به‌طریق طیبت که آنهارا در دیوان خود ثبت نفرمود و از غایت شهرت در السنه و افواه بیفتاد.[6]

در آموختن فنون شعر و انواع کمالات و تعلیم به‌هیچ‌وجه مضایقه نفرمود و شاگردان فقیر مفلوک را با ابناء ملوک فرق ننهادی و فرزندان خویش را بر دوستان درویش ترجیح ندادی، دو روز از ایام هفته معین بود که اوقات شریف را بر تربیت و تعلیم کافه مردمان وقف فرمود، هرکس زودتر آمد، برتر نشست و بیشتر به‌کار او پرداخت. هیچگاه به‌امر معاش نپرداختی و خواهش ننمودی، هرچه آماده گردید، تناول فرمودی و هر جامه که دوختندی

---

۱. گلشن وصال، ص۲۲.

۲. در متن: (لج). رک: امثال و حکم دهخدا، ص۱۱۸و۱۷۴۴و۱۷۴۶.

۳. از عرفاء قرن سیزدهم که وصال در مرگ او که در سال ۱۲۳۸ اتفاق افتاد این ماده تاریخ را گفته است:

رفتی ز جهان ای تو جهان‌بین همه را — ای کرده خداشناسی آئین همه را

غمدیده وصال سال تاریخ تو گفت — (بر بست فلک دیده حق‌بین همه را) = ۱۲۳۸

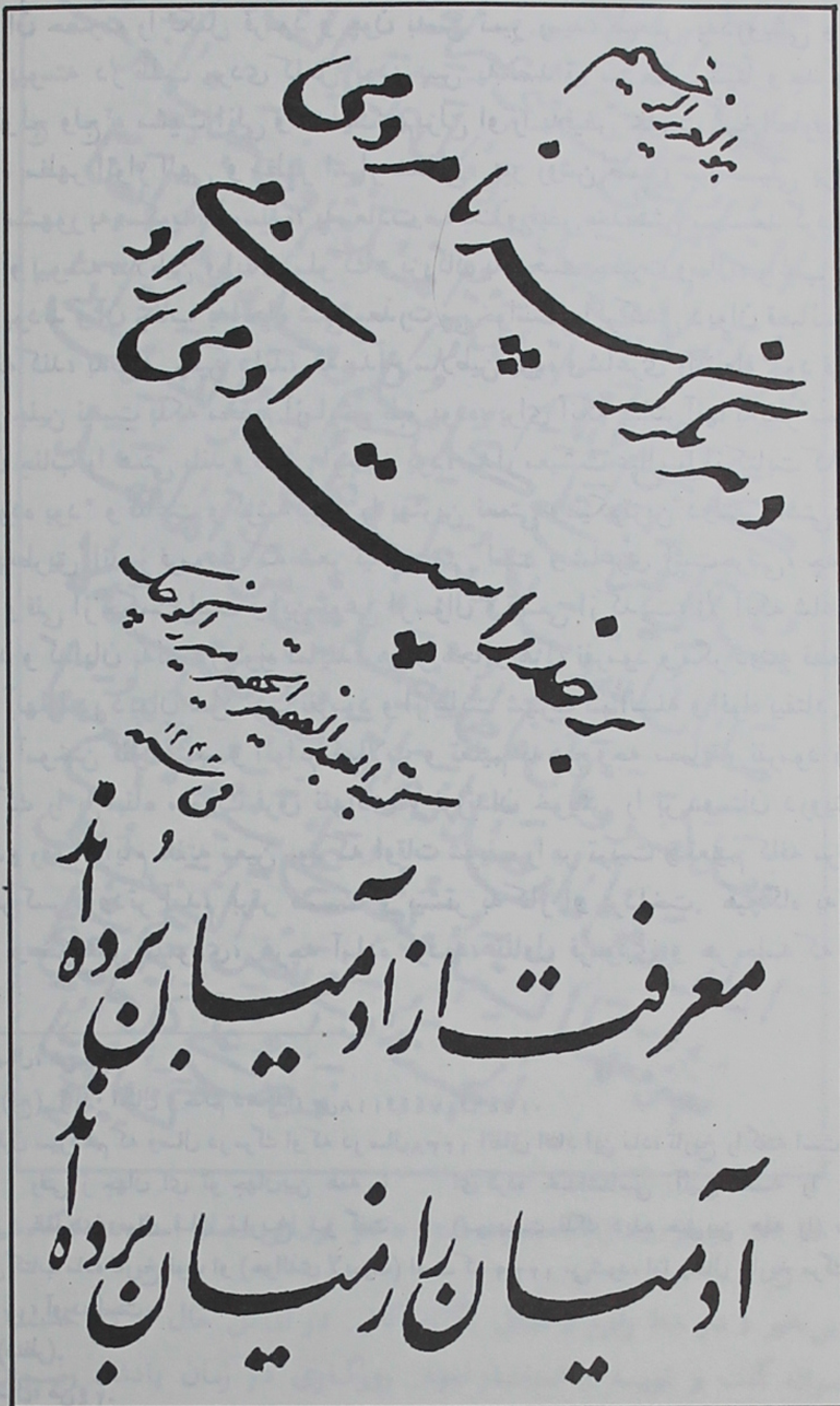
و درهمین کتاب ماده تاریخ فوت او (هوالذی لایموت) است که ۱۲۳۹ می‌شود، اما وصال تاریخ مرگ اورا به‌عربی سال ۱۲۳۹، آورده است.

۴. در متن: (منظر).

۵. گلشن وصال، ص۲۴.

۶. از آثار وصال است: کتابی در حکمت وکلام به‌نثر و نظم، کتابی در گفتار حکیم فارابی در علم موسیقی، کتابی در ادبیات و قوانین عروض، کتابی در تفسیر احادیث قدسی به‌نظم و نثر به‌نام سفینه، کتاب صبح وصال به‌شیوهٔ گلستان، نظم قسمتی از خسروشیرین وحشی بافقی، منتخبی از مقالات زمخشری، بزم وصال.

پوشیدی، سختی و سستی روزگار و تنگی و فراخی معاش، در نزد او یکسان بود، هیچ مال را به‌ذخیره نگذاشت و یک بدست زمین و یک‌درخت باغ تحصیل نفرمود، امروز در غم فردا نبود، هرچه از خزانه غیب رسیدی، صرف فرمودی و چون تمام گشتی وام نمودی، بر این



نمونه خط وصال از مجموعه خطی استاد دکتر نورانی وصال استاد دانشکده ادبیات و علوم انسانی دانشگاه شیراز

نهج عمری را به‌آسایش گذرانید و چون سن شریفش به‌شصت وچهار رسید، آبی در چشمش پدید گشت که یک‌سال نابینا بماند و در آن حال صابروشاکر بود، پس از یک سال مردکحالی از کرمانشاهان بیامد و چشمش را میل زده، معالجه نمود، شهری را خرم و شادان نمود و از غایت شوق به‌خواندن و نوشتن، هنوز ماده فساد دفع نگشته، چشم را به کار خواندن و نوشتن واگذاشت، پس از چندروزی دیگر، باز مرض عود نمود و این نوبت امید علاج نبود و در ماه رجب سال ۱۲۶۲، طایر روحش از آخشیجان رسته، به‌شیدستان پیوست و در بقعه مبارکه حضرت‌سیدمیراحمد مشهور به‌شاه‌چراغ (ع) در جوار مزار پیر بزرگوار جناب میرزاابوالقاسم‌سکوت مدفون گردید سقی‌الله‌ثراه و جعل فی‌الجنة مثواه.

از اشعار آبدار حضرت‌وصال نزدیک به‌سی‌هزار بیت[1] به‌یادگار بمانده است مشتمل بر قصائد و غزلیات و مراثی و ترجیعات و مثنویات و دیوان غزل آن جناب برسه‌گونه است: آنچه در جواب غزلیات خواجه‌حافظ فرموده، دفتری جداگانه است و آنچه بر طرز شیخ‌سعدی گفته، دفتری علیحده است و آنچه متفرق گفته شده، دفتری دیگر است[2] و مراثی نزدیک به ۲۰۰۰ بیت است در رثاء حضرت ابی‌عبدالله سیدالشهداعلیه‌السلام فرموده، اکنون در تمامی ممالک اسلام مشهور و معروف است وکتاب **فرهاد و شیرین**[3] مولاناوحشی را انجام داده، به‌اتمام رسانید و **بزم وصال** به‌طرز **شاهنامه** حکیم فردوسی (علیه‌الرحمه) فرموده است و از جمله مثنویات، کتابی است مسمی به‌**سفینه بنیان**. آن کتاب بر این نهج است که چهل حدیث از احادیث قدسیه را انتخاب فرموده، حدیثی را عنوان نموده، معنی آن حدیث و تحقیق آن مطلب و داستانی مناسب آن مقام فرموده، باز حدیثی دیگر را آغاز نماید و آن کتاب ناتمام بماند و این چند شعر ازحضرت وصال، برای زیور **فارسنامه ناصری** نگاشته گردید و اگرنه اشعار و دیوانش مشهورتر از آن است که گفته شود:

در نعت خواجه کائنات فرموده است:[4]

ماه فلک راکلف مگوی که لاف است / کاین[5] اثر آن بنان ماه شکاف است

کاهکشان پهلوی دریدهٔ چرخ است / ایکه ترا خرق و التیام گزاف است

خترگردون که شد ز ریگ روان بیش / شاهد تسبیح سنگ‌ریزه‌کفاف است

دیدهٔ شبکور نفس اگر ز چه طبع / شبرو افلاک را ندیده، معاف است

مه چو شکافدکسی، فلک بشکافد / این سخنان حکیم بیهده باف است

طوف سموات کرد یک شب و عمری است / هفت سموات گرد او به‌طواف است

ره نزنند عرض صافنات جیادش / کش به‌همه حال با خدا دل صاف‌است

زآنکه کسی با خدا شریک نسازد / گر به‌صلوة است یا به‌صف مصاف است

---

۱. (که دوهزار بیت آن در مرثیه آل‌عبا علیه‌السلام است). گلشن وصال، ص۲۵.

۲. گلشن وصال، ص۲۶.

۳. نمونه‌ای از قصائد، غزلیات، مراثی و آثار دیگر وصال را در صفحات ۴۲ تا ۱۰۹ گلشن وصال، از مرحوم روحانی‌وصال بخوانید.

۴. رك: کلیات وصال شیرازی، ص۸۷، به‌اهتمام محمد عباسی، فخررازی، طهران.

۵. در متن: (این).

گر صلوات آری، آورم به‌تو نامش — این خلف بی‌خلاف عبدمناف است
قاعدهٔ مردمی، محمد مرسل — کش زخداوند عصمت است و عفاف‌است
آن نبی‌السیف کز کمال جهادش — تا به‌ابد تیغ انبیا به‌غلاف است
اطلس گردون کجا و جامهٔ قدش[۱] — هیچ کفاف ارکند برای سجاف است
شعر فصیحان ز وحی زیرگلیمش — سربه‌سر افسانه‌های زیر لحاف است
تا به‌عزیزی رسد به‌خواب زمانه — هفت فلک در شمار سبع عجاف است



۱. در مرکز تمثال وصال است ۲. طرف راست وصال حاج میرزا جان برادر اوست ۳. طرف چپ وصال وقار میباشد ۴. پهلوی برادر وصال حکیم است ۵. پهلوی وقارداوری ۶. پهلوی حکیم فرهنگ ۷. پهلوی داوری توحید ۸. پهلوی فرهنگ یزدانی ۹. پیر مردی که در گوشه مجلس پهلوی وقار حاج نور محمد خالوی فرزندان وصال است.

---

۱. در دیوان: (جامه قدرش).

شد به‌ترازو شبی چو یوسف و این رال — در هوسش در کف از مجره کلاف است
بیهده از بهر مثل او که محال است — هفت پدر را به‌چار مام زفاف است

و از جناب وصال شش نفر پسر باز بماند:

نخستین آنها که مهتر و بهتر اخوان بود نام شریفش **میرزا احمد**[1] که **وقار** تخلص فرمودی،



تمثال وقار شیرازی

علاوه بر کمالات موروثی که بر همه کس واضح و همه‌جا مشهور لست در علم و فضل گوی سبقت را از همگنان ربوده، در جمیع فنون، یک‌فن و در تمام علوم آزموده و ممتحن، خاصه در علوم ادبیه و اقسام حکمت.

علاوه بر دیوان غزل و قصائد، چندین دفتر به‌طریق منشآت[2] و مثنویات فرموده[3] که هریک از آنها با کتب مشهوره در آن فن، لاف همسری و دعوی برتری دارد. از نتائج طبع گهرزای آن جناب، آنچه تا کنون به‌جلوهٔ ظهور و معرض شهود آمده، این است: قصائد قریب

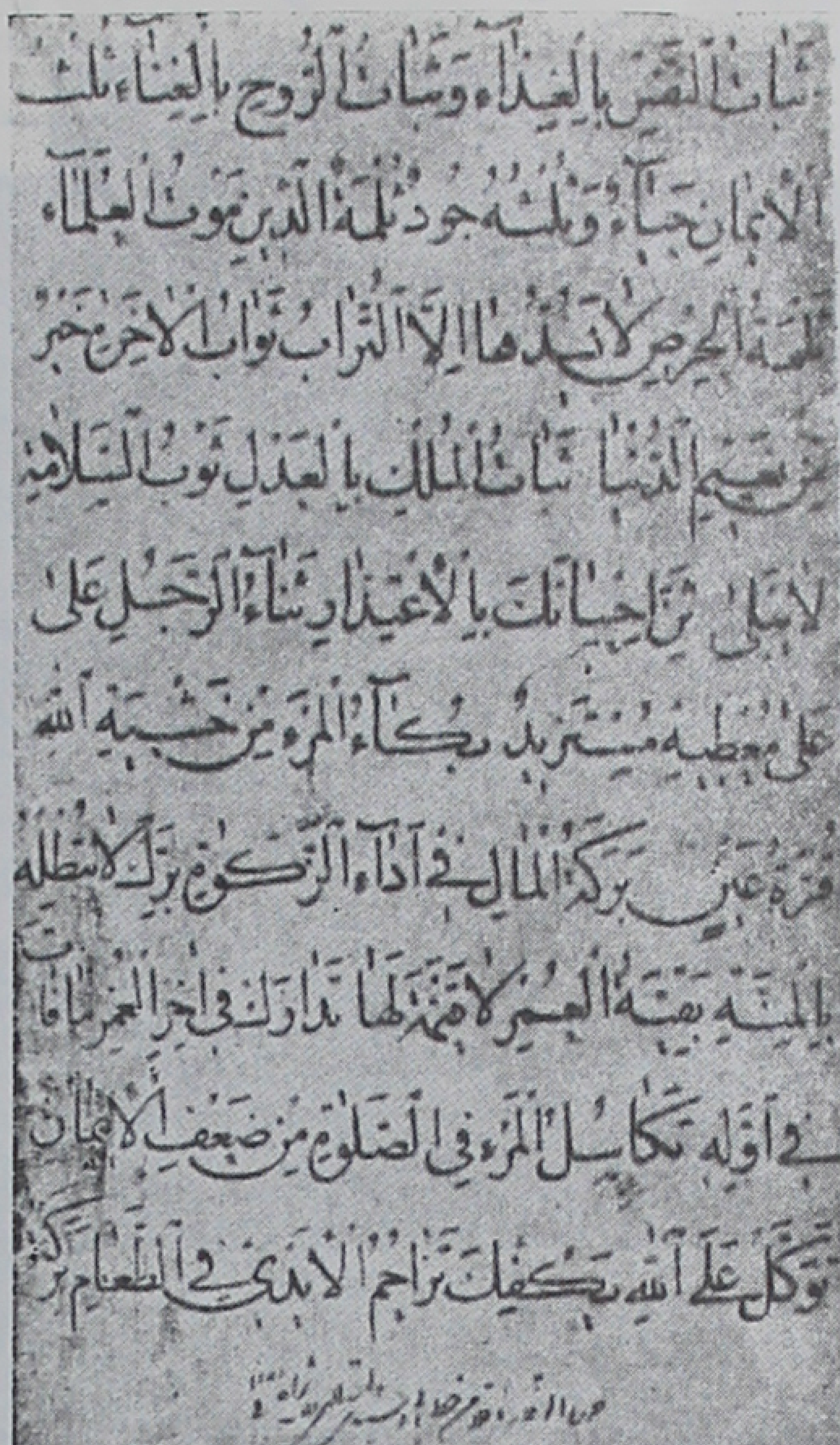
---

۱. در گلشن وصال، ص۱۲۸، آمده است: (پدر قنداقه او را خدمت میرزا ابوالقاسم سکوت برد که نام‌مولود را بگذارد) فرمود: احمد، محمود، محمد، ابوالقاسم، و بدین اشارت او را احمد نامید و پسران بعد از احمد به‌همان ترتیب موسوم شدند.

۲. در متن: (منشاد است).

۳. برای اطلاع بیشتر رجوع شود به‌پارسی نغز، علی‌اصغر حکمت، ص۲۲۵ تا ۲۳۵ - تهران، و گلشن وصال، ص۱۲۷.

به۲۰۰۰۰ بیت، غزلیات مستطاب، قطعات، ترجیعات، کتاب انجمن دانش در نثر به‌طرز گلستان شیخ سعدی[1] (علیه‌الرحمه)، کتاب بهرام و بهروز بروزن خسرو و شیرین، تاریخ ملوک عجم نثر پارسی خالص که یک کلمه غیرفارسی در آن گفته نشده[2] با ملاحظه فصاحت و بلاغت و دیگر داستان حضرت موسی و حضرت خضر علیهما السلام[3] را بر وزن و طرز مثنوی مولوی (علیه-



نمونه خط وقار

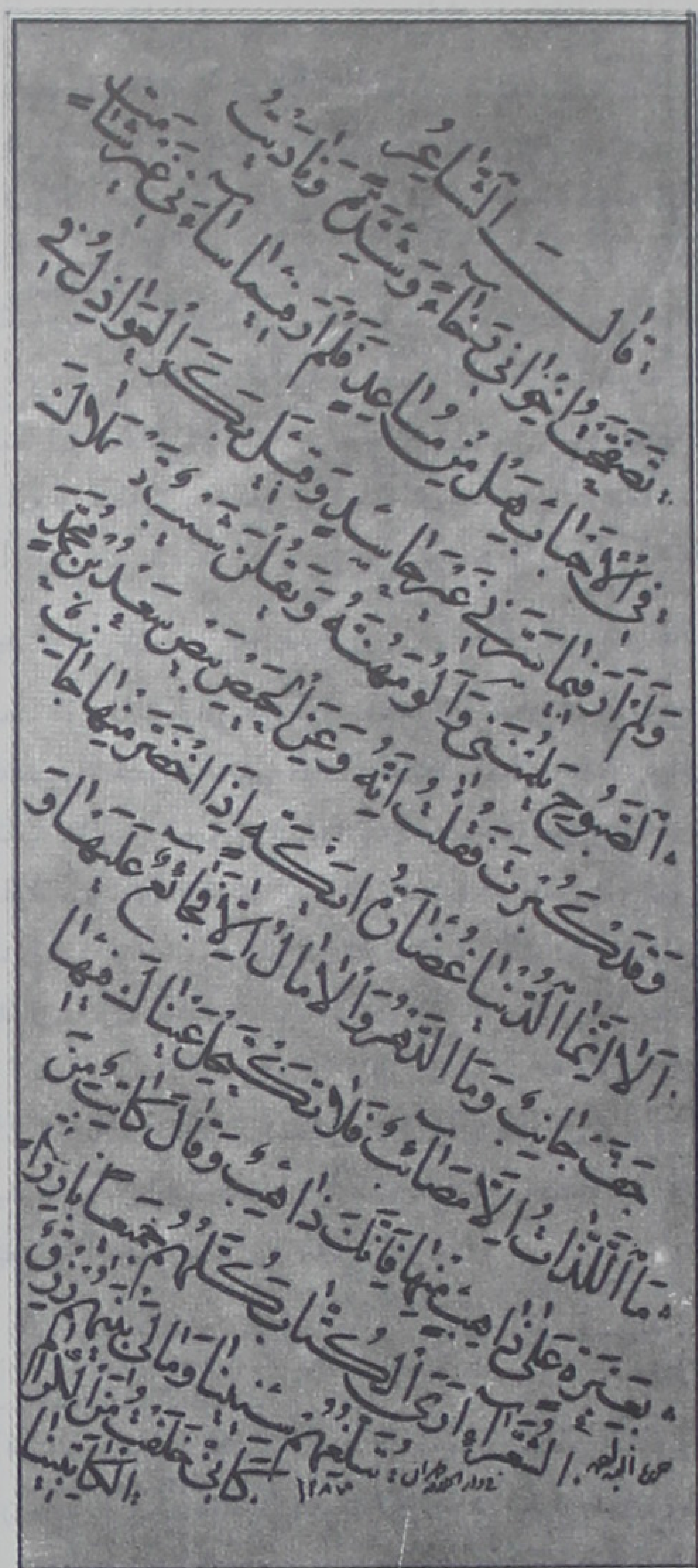
لرحمه) به‌رشته نظم‌آورده، نزدیک به ۶۰۰۰ بیت است و اشهدالله که پس از کتاب مثنوی این بحر را به‌این سبک هیچکس به‌آن خوبی نگفته، دیگر ترجمه کتاب افسانه از کتب اخوان‌الصفا، دیگر شرح و ترجمه نامه جناب مولی الموالی امیرالمؤمنین(ع) که به‌مالک اشتر نخعی نگاشته،

---

۱. این کتاب بوسیله استاد دکتر محمود طاوسی تصحیح شده و زیر چاپ است.

۲. این کتاب به‌نام (روزمه خسروان پارسی) است ودر سال ۱۳۵۷ بوسیله دانشمند محترم جناب آقای دکتر محمدعلی صادقیان استاد ادبیات فارسی دانشگاه شیراز عالمانه توضیح و تصحیح شده و در سلسله انتشارات دانشگاه شیراز در ۵۰۶ صفحه متن و یک مقدمه و ۹۰ صفحه تعلیقات چاپ شده است.

۳. این کتاب با همت استاد دانشمند، جناب آقای دکتر محمود طاووسی به‌سال ۱۳۶۰ در شیراز بوسیله انتشارات فروزنگه به‌چاپ رسید و حدود ۵ هزار بیت دارد. گلشن وصال، ص۲۶۸.



نمونه خط وقار

در آن هنگام که والی مصر بود، دیگر رساله ترجمه صد کلمه آن حضرت، دیگر **تاریخ چهارده تن(ع)** محتوی بر هشت علم و آن کتاب به‌طریق جداول تقویمی نوشته شده، در هر جدولی علمی است ترتیب رسمی که خوانده شود علم تاریخ است و از حروف و کلمات هر جدولی علمی دیگر بیرون آید در صرف و نحو و معانی و هیئت و نجوم و حکمت و منطق و عروض و قافیه و صفحه‌ای از آن کتاب در این **فارسنامه ناصری** تیمناً نگاشته شود، دیگر کتاب **مقتل** حضرت

سیدالشهدا(ع) مبتنی بر ده مجلس عربی و عجمی نثر و نظم مسمی به‌عشرهٔ‌کامله[۱]، منظومه فارسی ترجمه منظومه عربی مرحوم حاجی‌ملاهادی سبزواری، دیگر کتاب شرح رباعیات مرحوم ملامحتشم که در جلوس شاه‌عباس صفوی طاب‌ثراه گفته است و این رساله در روزگار ایالت و فرمانفرمائی نواب اشرف‌والا، حضرت حاجی‌فرهادمیرزا معتمدالدوله دام‌عمره، تصنیف گردید[۲]، دیگر رساله سیاحتنامه از شیراز تا بندر بوشهر به‌طریق نثر پارسی، دیگر اهمیةالادیب عربی، بر روش اوایل‌التحریر کتاب ریحانةالادب در ترجمه و شرح حدیث نبوی صلوات‌الله‌علیه وآله در حال نساء عرب و عجم[۳]. در زمان ایالت نواب اشرف والا، مؤیدالدوله طهماسب‌میرزا گفته شد، دیگر کتاب مجالس‌السنه و محافل‌الازمنه بر سبک کشکول شیخ بهاءالدین (علیه‌الرحمه) هر روزی از سال مطلبی تازه و حکایتی بدیع و مسئله‌ای مفید بیان شده، دیگر رساله در تفسیر آیه مبارکه لیغفرلک‌الله ما تقدم من ذنبک و ما تأخر[۴]. و رسائل دیگر که ناتمام بمانده است.

کتاب فضل ترا آب بحر کافی نیست　　　که ترکنی سر انگشت و صفحه بشماری

و جناب وقار بعد از وفات پدر بزرگوار به‌هوای سیاحت و میل مسافرت به‌هندوستان با برادر کهتر خود جناب میرزامحمود حکیم به‌دارالملک بمبای رفته، سالی توقف فرمود و بهترین مشاغل را تصحیح کتاب مثنوی مولوی دانست و در مدت چهارماه آن کتاب را تصحیح فرمود و حواشی مختصر و مفید بر آن نوشت با خطی مطبوع ناشی از قلم مشکین‌رقم خود به‌زیور طبع درآورد و هزار جلد از آن کتاب ازمطبع درآمد و در اطراف ممالک ایران و هندوستان و روم و ترکستان منتشر گردید و تا آن زمان، نادر بودی که در شهری یک‌نسخه مثنوی صحیح یافت شود و درسال ۱۲۳۲[۵] طایر روحش در قوس نزول از دایره هستی افتاد، پس بال ترقی‌افشانده، از قوس صعودی الی ماشاءالله، بالا برفت و در شوال سال ۱۲۹۸ روان پاکش بدرود این خاکدان نموده، به‌شیدستان خرامید. جسد پاکش را به‌دخمهٔ پدر بزرگوارش سپردند چنانکه این بنده در اشعار تاریخش اشعاری به‌این معنی نمودم[۶]:

ورد الوصال و یالـه مـن مضجع　　　بحـران فیـه تـلاقیـا و تحمـلا

---

۱. این کتاب نیز با همت و کوشش دانشمند محترم جناب دکتر محمود طاووسی استاد و رئیس‌مؤسسهٔ آسیائی دانشگاه شیراز در ۵۴۸ صفحه در سال ۱۳۶۰ بوسیله انتشارات فروزنگه در شیراز به‌چاپ رسید. این کتاب در حدود ده‌هزار بیت است.

۲. در متن: (گردند).

۳. برای اطلاع بیشتر از احوال و آثار وقار رجوع شود به‌دانشمندان و سخن‌سرایان فارس، ج ٤، ص۸۲۱ تا ۸۳۳.

٤. قسمتی از آیه ۲ از سوره فتح.

۵. وقارکه در سال ۱۲۳۲ هجری قمری متولد شده بود در سال ۱۲۹۸ به‌بیماری استسقا دچار شد و درکنار تربت وصال و سکوت پائین پای حضرت شاهچراغ مدفون گشت. (گلشن وصال، ص۱۳۵).

٦. در فارسنامه ثبت بیت مورد مثال مغلوط است بدین معنی که بیت به‌صورت:

وفدالوصال فبالـه مـن مضجع　　　بحران فیـه تـلاقیـا فتحمـلا

آمده است حال آنکه این بیت در واقع دو مصراع از دوبیت است که ما برحسب آنچه درگلشن وصال آمده است ضبط کردیم. رك: گلشن وصال، ص ۱۳۵.

... و فـد الوقــار علـی‌الجنان فیاله   مـن وافـد و مسافـر لـم تقفـلا[۱]

ایزد تعالی روح شریفش را با ارواح مقدسه اولیاء کرام[۲] محشور دارد. و این چند شعر از آن جناب تیمناً نگاشته گشته، زیور فارسنامه ناصری گردید:

ای که گوئی پای بست عشقـم و سرمست یـار
یـا دم مستـی مزن یا نامـی از هستـی میار
بـرگ درویشی نسازی، لاف بیخـویشی مـزن
تاب رسوائی نداری تخـم مشتاقـی مکـار
کفـر باشد یاد کـردن نام خود بـا نـام دوست
زشت باشد برگـزیدن کام خـود برکـام یـار
یا غـم جانـان مخور یا تـن[۳] بنه در پیش تیـغ
یا هـوای گـل مکـن یا تـن بنه در پیش خار
گـر به‌جـان خود بلرزی پا منه بـر دم شیـر
ور ز خـون خود بتـرسی لب مـزن بر سم مار
یا به‌هنگـام سبکبـاری در یـاری مکـوب
یا به‌روز محنت و خواری[۴] پس گـردن مخـار
گـر خدا را طالبـی رو ترک خود یک‌سر بگـوی
با خـداجوئـی نیایـد خودپرستی سازگـار
شمس چون طالـع شود رو شمـع را گردن بـزن
مغـز چون فربـی شود رو پوست را از بن[۵] برآر
از خدا تاخود چه بینی یک‌الف خود بیش نیست
ز آن نشان وحدت آمد این الف فرقت شمـار
دل ز دانشهـا مصفا کن که گردد جـای وحـی
طفـل شوید لـوح و آرد در بر آمـوزگـار
یا قنـاعت کن به‌راحت یا شناعت بیـن بـه‌عشق
گوهر اندر غوص بحـر[۶] است و سلامت درکنار[۷]

---

۱. فعل مناسب‌تر (یقفلا) است. معنی دو بیت چنین است: وقار بر وصال وارد شد، شگفتا از آرامگاهی که دو دریا در وی به‌هم پیوستند و ایشان را برتافت، وقار به‌بهشت وارد گشت و شگفتا از وارد شونده و مسافری که باز نگشت.

۲. در متن: (گرام).

۳. در گلشن وصال، ص۱۵۸: (جان).

۴. در متن: (خاری).

۵. در گلشن وصال، ص۱۵۸: (از تن درآر).

۶. در متن: (قعر بحر است) و ر ك: گلشن وصال، ص۱۵۹.

۷. شاعر معاصر او نعمت فسائی ماده تاریخ فوت او را چنین گفته است:

اکنون پی تاریخ آن زد خامه نعمت رقم   (حشر وقار پاک‌بین با احمد مرسل بود).

الحساب		الحکمة		المعانی والبیان والبدیع		العروض والقافیه		النحو والصرف والاشتقاق		الهیئت والنجوم		المنطق
ف	فصل در نسب حضرت ختمی مآب الذی اولی	الحکمة	و فصل الخطاب علیه الصلوة والسلام	بدانکه	بدر بزرگوار آنحضرت عبدالله بود و او در عهد	ش	شباب از جمله جوانان ممتاز بود از	هرچه	در وصف او از کمال سرائی بی نیاز چنانکه	دانایان	یهود و نصاری از ولدار جمندش انها	ا
ن	نمودند چون زنان عرب	چگونگی دانش	حال او پیدا کردند و بر بلاغت و	فصاحت	لسان و پاکی دامان او آگاه آمدند	ع	عاشق دیدار و طالب گفتار او شدند بلکه	بدان	مایل شدند که خود را بنکاح او آورند	گویند	وی از کمال پاکی دل ذیل خود را بدان	ن
ح	حال که بود نگاهداشت وچشم برایشان نگشود	حال	او بر علماء و کهنه از آن معلوم بود که	در اصل	ایشان را خرقه آلوده بخون یحیی بود و بر	ر	رأی ایشان چنان ظاهر شده بود که بی	سخن	چون پدر رسول عرب به وجود آید خون از و چکد و	انچه اشاره	بدیشان رفته بود چنان شد و این استمزاج	ج
س	سبب آن شد که زنان آنچنان فریفته او شدند که	آنچه موجود	داشتند بر سر این کار نهند بهوای آنکه	ظهور	نور پیمبری از بطن ایشان شود و این قرعه	د	در آید بنام ایشان ولی آن سید عرب بشهوت	رانی	اقدام ننموده و دیدهٔ رغبت بر آنها نگشود	بدان	جهت برخی دشمنی با او بنیاد نهاده	ه
ا	از آن جمله هفتاد تن از یهودان شام	ست	که کمر بر قتل او بسته و میان ایشان معاهده شده	بود	که همه جا طی مراحل کرده در اطفاء آن نور	ر	رعایت تمام کنند و در کمین باشند که بر آن سرور	اگر مستقل	وغالب آیند او را هلاك نمایند همه جا بنا	توانی	و عسرت مسافت بیهوده روز مختفی بودند	د
ب	بالجمله چون بحوالی مکه آمدند فرصتی	چنانکه	طالب بودند یافتند که عبدالله بشکارگاه بود	و در نزد	او یاری و همراهی نبود خواستند بقتل او	ل	لوازم غدر بجا آرند شمشیرها کشیده که هر یك	بنفسه	بر این کار مبادرت نمایند خداوند داوری	نمود	وهب بن مناف با معدودی آنجا حاضر	ر
ف	فی الفور بدفاع آمدند ولی ایشان	مر آنها را	برابری نتوانستند نمود ناگاه	گروه	چند سوار بر اسبان ابلغ پدید آمده تیغ از	غ	غلاف آخته ولی آنها را با آدمیان تشابهی نمی	بود	حمله بر یهودان کرده آن گروه را از	هر	سو بهزیمت بدوانیدند بریدون ان یطفؤا	ا
ن	نور الله و یابی الله الا ان یتم نوره وهب چون	بدانگونه	دید کمال شگفتی نمود بخانه آمد با جفت خود	سخنگوی	آمد و او را نزد عبدالمطلب فرستاد که	ت	تفصیل عرض نماید که وهب را دختری در پرده است	هرگاه	رأی عالی آن سرور قرار گیرد و صلاح داند	گاه	آن است که آنرا در حبالهٔ نکاح آن	ن
ی	یگانه فرزند در آری که هر دو بهم در خور	بوند	چرا که آن هر دو بهر گونه	صفتی	زیبا و شیوهٔ نیکو آراسته اند و هر	د	دو از هر نقصی عاری و پیراسته و بحکم	دلالت	عقل آنرا جز این همسر و این را جز آن جفتی	در خور	نبود عبدالمطلب ملتمسش مبذول نمود	د
س	ساعتی نیکو برگزید وعیش وجشن	باندازهٔ توانائی	بپای کرد شعر در دست جم رواست که انگشتری	بود	ناهید در خور است که با مشتری بود گر	ا	آفتاب جفت بگیرد مه است و بس و ر با فرشته سر	بکند	کس پری بود ای بس زنان عرب که از نایافتن آن	بخش	آسمانی و داد یزدانی جان بدادند بلی	ی
ت	تقدیر را تدبیر دگرگون نکند و حکم یزدان بخواه	آدمی	تبدیل نیابد و فاطمهٔ شامیه را داستانی است	که کلمه	چنداز آن یاد باید نمود و آن دختر از	ن	نژاد یکی از ملوك شام بود بعلم کهانت	برزمان	میلاد حضرت رسالت پناه آگاه ولی مخبر	نبود	بر آنکه عبدالله آمنه را بنکاح آورده بگمانش	ش

ك	توانند بجهد درج آن گوهر شود	وآن	دختر باکیزه روی باجهیزی ازحد تقریر	و کلام	بیرون بامید مناکحت عبدالله بمکه آمد	س	سعی بلیغ نمود تاعبدالله را بدیدواز	فعل	خود ومقصود نهانی شمه براو شمردو گفت من	ازجانبی	دور آمده ام ودر جبین تو نوری یافته ام هر آینه	ه
م	ملتمس آنکه مرا بنکاح آری شاید بازدواج ما	دو	تن گوهر یکتا پیبیری هو یداگردد عبدالله باو بگو یا	و متکلم	گشت که مرا اوی دل بجانب تست ولی	ت	تا بابدرشورنکنم این کار دشوار	است	که صورت بندد و با اوعهد بسته چون	نقطه	جواله ازعشق او سرگشته بخانه آمد با	ا
ف	فراش باجفت خود بخفت وطبیعت او دگر	گونه	آمد ووقاع روی داد و قضا راهم	بدان	ساعت نطفهٔ پاك سید لولاك که ازصلب او	ن	نازل ببطن آمنه قرار گرفت	واگرنه	حکم خداوندی برهمه سابق	بود	عبدالله را درچنان زمان آن کار واقع نشدی	ی
ه	هرآینه این واقعهٔ نیکو گواهی	است	صادق که کار قضا برهمه کس سابق بود پس ازآنچه	صفت	کردیم عبدالله نزد پدر آمده و از	ب	پدر دستوری در کار فاطمه خواست و بهر	اسم	ورسم دراین کار مبالغه کرد که دستوری دهد	و اگر	نه آن بردگی عفیفه جمیله نومید	د
و	و خائب گردد وما خود در هر	نظری	سبکبار شویم وطایفهٔ بنا انصافی ونقض عهد	موصوف شوند	عبدالمطلب پسر را دستوری داد	و	عبدالله نزد فاطمه آمد و گفت من مراد تو جستم	و الا	مرادر خانه جفتی بود که مهر او نگذارد که	ازجانبی	دیگر میل خاطر کنم ولی	ی
م	مهر توام سخت در دل بجوشد و هر فرهنگ	وعملی	که داشتم باید در میان آوردم	و آنچه	لازمهٔ سعی بود نمودم تا	د	دراین کار دستوری داد واکنون هیچ	حرف	مرا اورا نبود ایدون و اگر	بخش	خدای تو از آن من شوی رواست فاطمه این سخن	ا
ش	شنید ساعتی تأمل کرد و بتفکر	نظری	سخت در جبین عبدالله نمود اورا	صفت	پیش نیافت دانست که آن نور منتقل	و	آن شرف مضمحل شده گفت بدانکه مرا از	این	توقع مراد محض مناکحت نبود زیرا که ممکن	شود	مرا بسیار کسان بزرك که با ایشان مواصلت	ت
و	پیوند نمایم بلکه مقصود عمده	آن بود	که شاید بیاری اختر مهبط این نور واین	کلمه	را محل ظهور باشم واکنون	د	دانستم که تقدیر دگرگونه رفته است و	جمله	سعی من باطل بوده اکنون باید سر برخط	خط	فرمان الهی نهاده رضا دهم که دیگری را مخصوص	ص
د	داشت باین کرامت ومعلوم گشت	که کسی را	تصرفی درقضا نبود نکوتر آن	باشد	که بحال سخت بوطن مألوف	ر	رجوع نمایم پس از ایراد این چند	کلمه	با یأس تمام بشام بازگشت و زین مقوله قصه بسی	بود	که سبب اطناب شود وسخن بدرازا کشد و	و
ا	آنزمان که عبدالله بشام رفته بود بتجارت	در آن	هنگام هنوز عرصه جهان	خالی	ازوجود مسعود نبوی بود در شام	ا	این جهان را وداع کرد آری قرار کار چنین	باشد	بآزادگان زمانه بکین باشد	وچون	اورا وفات دررسید مقدار	ر
ز	زندگانی او سی و بقولی ۲۰ سال بود	اثر	تربت اورا در دارالنابغه بافتند شعر	بودن	نزدهیچ کس را جاوید	ص	صاحبنظران بقا ندارند امید خواهر آمنه را که	اسم	هایله بود درزمانی که ، عبدالله را آمنه	قسمت	افتاد عبدالمطلب طالب	ب
ا	آمد وبزنی بگرفت واین شگفت	نباشد	و حمزه از آن متولد آمد	کلمه	بگوئیم ازعبدالمطلب بنحوی که	ط	طرق مورخین رسیده و بدینگونه	معرب	وظاهر شده گویند چون متولد شد	ازدوسوی	سراورا موی سپید بود و یا	ا
ن	نبود برسراوجزیك موی سپید	ودویم	قولی ضعیف است و اول خالی	از تنافر	است واورا بدین جهت شیبه نام نهادند	ل	لیکن چون محامد او دیدند شیبة الحمد گفتند و	باشد	که پس ازبلوغ و تمیز مسمی باین نام	شده باشد	واماسبب شهرتش	ش

رنگ خود رنگ است چه گلگونه و چه نیلگون
قید خود قید است چه چوبینه و چه زرنگار
این تعین حاجب است ار[1] دانش است ار ابلهی
بار بار آمد چه خاک ره چه در شاهوار
خاطر اندرکار واماند چو بسیار است قید
اشتر اندر ره فرو افتد چو سنگین است بار
تا فنا از خود نگردی کی شوی باقی به‌دوست
حبه تا فانی نگردد کی برآرد برگ و بار
عود حر نار خواهد تا از او خیزد بخور
بحر تف مهر بیند تا از او خیزد بخار
فدیت اسمعیل از آن یابد که سر بنهد به‌تیغ
جنت ابراهیم از آن بیند که تن بدهد به‌نار
گشت موسی حکمران قوم از آفات تیه
رفت عیسی بر فراز چرخ از بالای دار
اصل اخلاص است و بی‌اخلاص زشت آمد[2] عمل
چون نداری گوش چه زینت کنی از گوشوار
چیست اخلاص آن خلاصی یافتن از فکر غیر
صافی و خالص‌شدن از رنگهای مستعار
ریشه‌ها باید کشید از خاک آنگه بذرکشت
هرچه باشد باش گو آن ریشه از گل یا زخار
هر تعین با تعین در جدال است و نبرد
چونکه مطلق گشت شد با هر تعین سازگار
دل بود چون کعبه و اصنام خواهشهای او
هان از این اصنام پیغمبر صفت برکش دمار
کسر آن اصنام احمد کرد بر دست علی
تا بدانی جز ز دست حق نیاید هیچ کار
والی مطلق، شه برحق، امیرالمؤمنین
نور بخش هفت ونه، زینت ده هشت و چهار
والد سبطین و فیروزی‌ده بدر و حنین
آن علی عالی اعلی، ولی کردگار
ز آن پیمبر بوترابش داد در گیتی لقب
تا شود بر چرخ هرکو بر درش شد خاکسار

---

۱. درمتن: (از).

۲. درگلشن وصال، ص۱۵۹: (آید).

فیض از انفاس پاکش کرد قسم اهل ذوق
در سخن شاگرد روح‌القدس شد طبع وقار
مدح او از من نیاید چون خدایش گفت مدح
لافتی الا علی لاسیف الا ذوالفقار[۱]



تمثال حکیم شیرازی

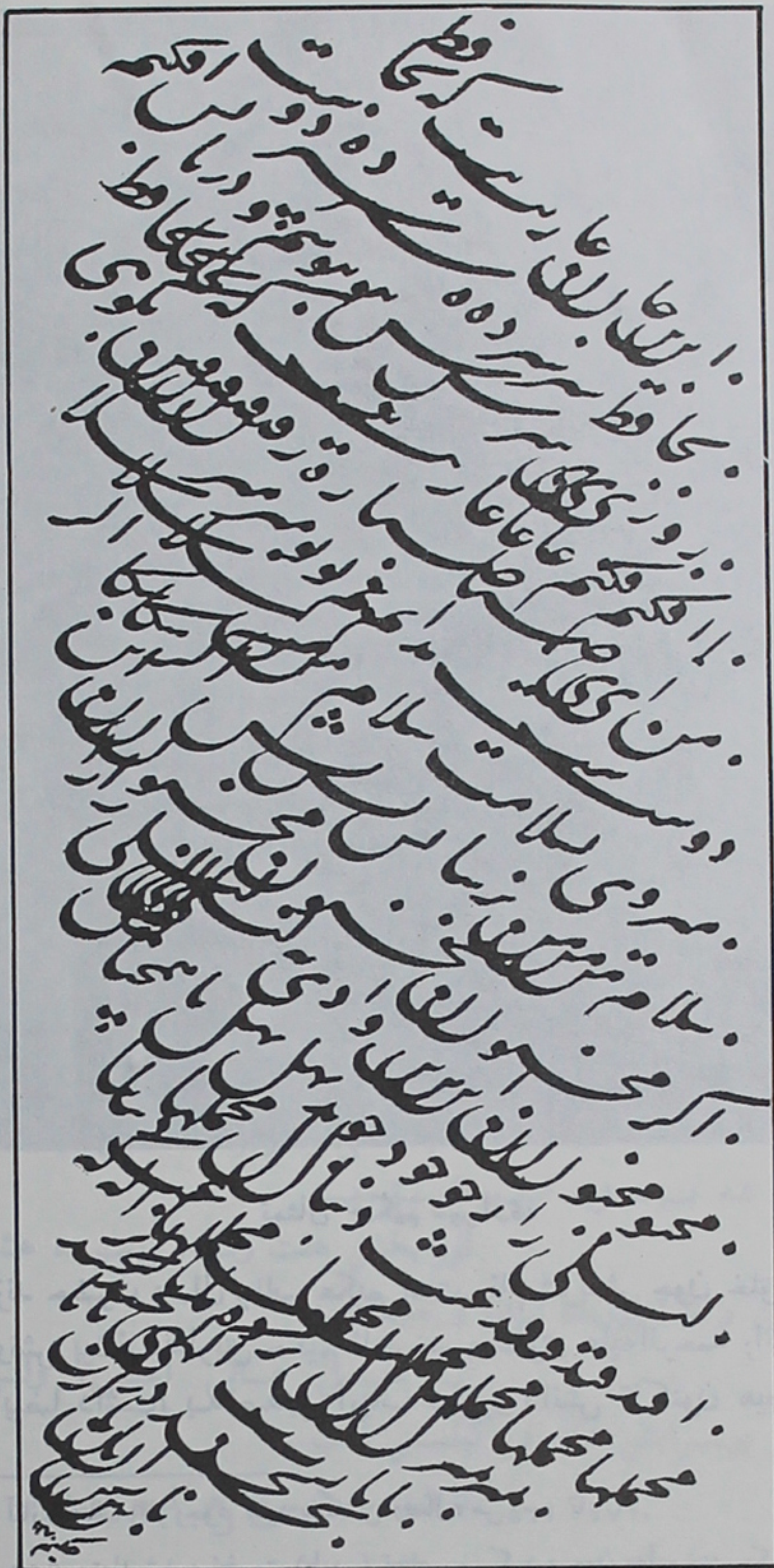
دویمین فرزند حضرت وصال جناب حکیم است. نام شریفش چون خلق لطیفش **محمود**، در شعر، طبع سوزونش بیشتر به‌طریق حکیم ناصرخسرو علوی علیه‌الرحمه راغب بود[۲]، در خط نسخ تعلیق[۳] ید بیضا داشت، به‌تصدیق ارباب فهم و دانش تاکنون هیچکس این خط را

۱. برای مطالعه نمونه آثار مختلف وقار رجوع شود به‌گلشن وصال، ص۱۳۵ تا ۲۷۴.

۲. او در سال ۱۲۳۴ هجری متولد شد و نخست (طوبی) تخلص می کرد و چون به‌آموختن حکمت الهی و طب یونانی پرداخت (حکیم) تخلص نمود. (گلشن وصال، ص۲۷۵).

۳. رك: اطلس خط، ص۵۶۴.

خاصه با قلمهای خفی به‌این پایه نرسانیده، علاوه بر کمالات دیگر، در علم طب، مهارتی تمام و سلیقه‌ای نیکو داشت در سال ۱۲۳۴ در دایره هستی آمده و در عنفوان جوانی و بحبوحهٔ زندگانی دست حوادث روزگار، نخل برومند قامتش را به‌داس اجل از پای برانداخت، در شهر محرم‌الحرام سال ۱۲۷۴ بدرود عالم فانی را نموده، به‌سرض وبا درگذشت و جناب وقار طاب‌ثراه



نمونه خط نستعلیق مرحوم محمود حکیم فرزند وصال از آلبوم خطی استاد دکتر نورانی وصال استاد دانشکده ادبیات دانشگاه شیراز

در تاریخ وفاتش فرموده: «عاقبت محمود شد کار حکیم»[1] و در پهلوی پدر بزرگوارش مدفون گشت اطاب‌الله‌ثراه و جعل‌الجنة مثواه. و این چند بیت از اشعار آن جناب تیمناً و تبرکاً نگاشته شد[2]:

ای معطی روح و خالق جانم / آسایش خاطر پریشانم
ای مایه هستی وجودمن / نی‌نی که تو هم وجود و هم جانم
ای آنکه به‌امر تو همی جنبند / ز این‌گونه به‌نظم قلب و شریانم
ای آنکه هرآنچه جد و جهد آرم / وصفت نبود به‌حد امکانم
ای آنکه هرآنچه بیشتر خواهم / آثار تو یافت، بیش حیرانم
ای یاد تو اصل راحت و سودم / غفلت ز تو رنج[ودرد][3] و خسرانم
ای دیدهٔ من که با تو می‌بینم / ای سینهٔ من که با تو می‌خوانم
هم گوش منی که با تو بنیوشم / هم هوش منی که با تو می‌دانم
تا کار به‌خود کنم، بسی دشوار / تا با تو فتاد، گردد آسانم
ای من همه نیستی و تو هستی / من کیستم ای فغان ز هذیانم
من کیستم، آن توئی که من گویم / ز آن روی که سخت گول و نادانم
این ننگ خودی به‌خویشتن بستم / تا مایه رنج گشت و حرمانم
تو بودی و از تو هرچه در من بود / بیهوده ترا، چگونه خود خوانم
بر هستی خویش و نیستی من / برهان بنما، ز رنج برهانم
این مائی و من به‌رنج شد مایه / رحمی کن و وارهان ز خذلانم
چندان بر من ز من بدی آمد / که صد یک از آن نکرد شیطانم
مگذار مرا به‌خویش و دریابم / ای خالِق کردگار [و] سبحانم
مگذار مرا که گر تو بگذاری / بیچاره به‌کار خود فرومانم
یارب بنگر که زشت کاریها / یکباره گرفت چون گریبانم
بنگر که خرابکاری و عصیان / کرده است چسان خراب و ویرانم
بنگر که شرور نفس چون کرده‌است / در دست شرور غم گروگانم
یارب نظری ز مکرمت فرمای / بر حالت خسته پریشانم
بینائی و مهربان، به‌حال من / آگاه بر آشکار و پنهانم
بر خویش تو بر نوشته‌ای احسان / من گرچه نه مستحق احسانم

ایضاً این غزل را با این قافیه و ردیف مشکل، محض طبع آزمائی فرمود:

---

۱. مطلع شعری که وقار در ماتم برادر خود سرود چنین است:

ای ز دنیا رفته تا خلد نعیم / جایگاهی خوش گزیدی ای حکیم

و مقطع شعر چنین است:

بهر تاریخ تو می‌گوید وقار / (عاقبت محمود شد کار حکیم

(گلشن وصال، ص۲۷۹).

۲. در باره احوال و آثار و اشعار حکیم رجوع شود به‌گلشن وصال، ص۲۷۵ تا ۲۹۳.

۳. از متن حذف شده بر حسب آنچه در گلشن وصال، ص۲۸۲، آمده، کامل شد.

بسکه از چشم ترم خون دل آید بیرون ارغوان از پس سرگم ز گـل آید بیرون
خط و خال و سر و زلفت همگی راهزنند بهسلامت کی از این راه دل آید بیرون
خواستم جان‌به‌رهت‌داد، ز بس مختصراست جانم از شرم ز تـن، منفعل آید بیرون
عهد بستم که دگر دل به‌نکویان ندهم اگر از زلف تو پیمان گسل آید بیرون
این عجب بین که دلم بردی و بازازچشم همچنان پارهٔ دل متصل آید بیرون
به‌تماشای چمـن گر شوی ای سرو چمان از چمن سرو و صنوبر خجل آید بیرون

سیمین فرزند حضرت وصال جناب **میرزا محمد داوری**[1] است. چون جناب وقار به‌عرصه



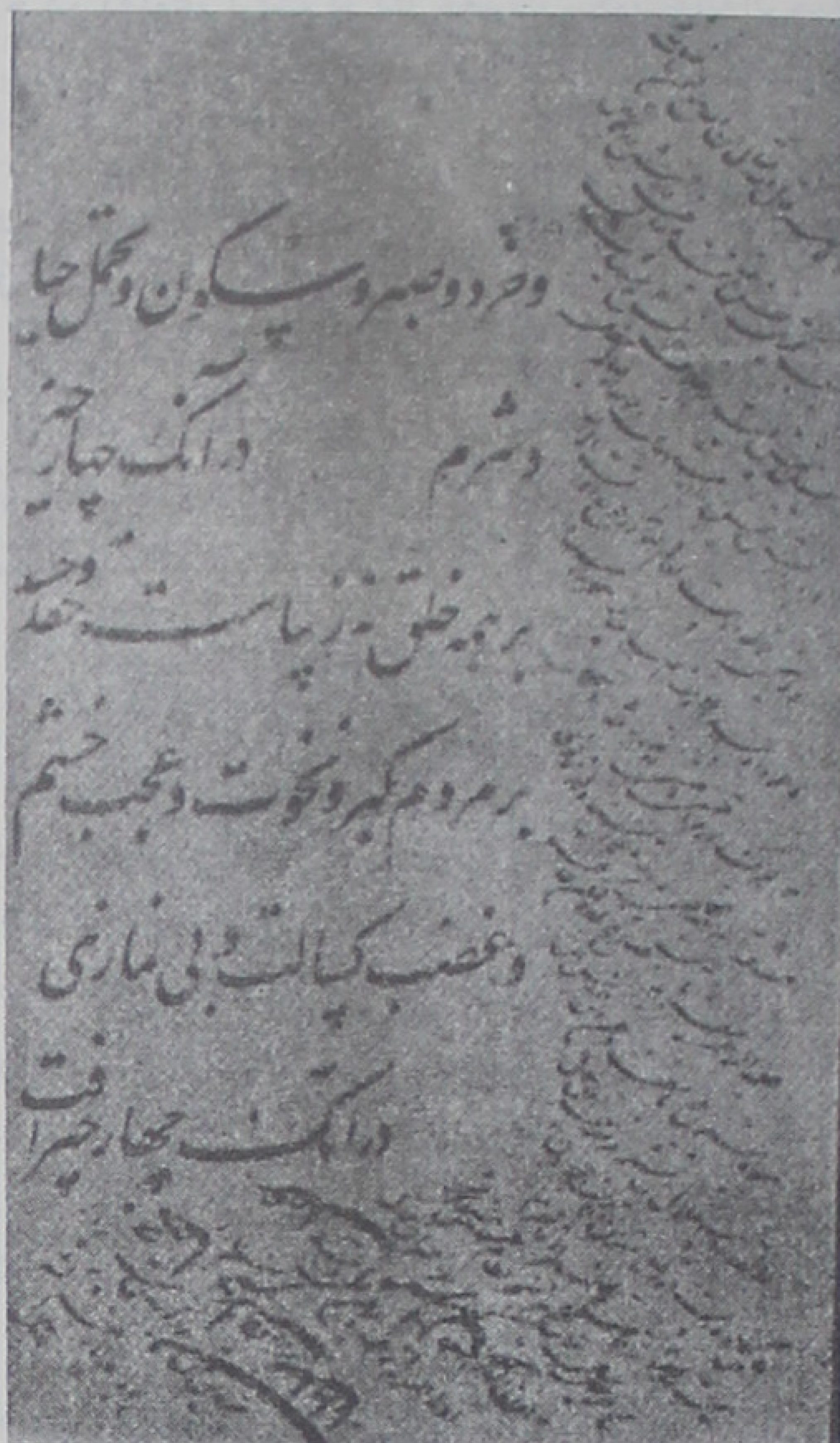
تمثال داوری

وجود آمد، پدر بزرگوارش از پیرعالی مقدار خود رحمهم‌الله مستدعی [گشت] که نام‌آن طفل را، آن جناب گذارد، مسؤولش، مقبول افتاده پیر روشن‌ضمیر فرمود او را به‌چه نام باید خواند عرض کردند احمد نیکوناسی است، آن جناب به‌زبان مبارک راند، احمد، محمود، محمد، ابوالقاسم[2]. و چنانکه فرموده بود، پسران دیگر را بـه‌همان ترتیب نام گذاشتند. القصه مرحوم داوری در خط نسخ تعلیق استادی‌بود‌بزرگ، خط شکسته رابه‌حد کمال رسانید و در صنعت نقاشی و پیکر-

۱. درباره میرزا محمد داوری رجوع شود به گلشن وصال، ص۲۹۴ تا ۳۰۰.

۲. رک: گلشن وصال، ص۱۲۷.

نگاری از استادان سلف بگذرانید، در علوم ادبیه و حکمت، دستی تمام داشت، اشعار آبدارش،



نمونه خط داوری

زاندازه توصیف بیرون و دیوان اشعارش نزدیک به... ۱۵/۰ بیت مدون است[۱]، از روی انصاف از آن زمان که آغاز شعرسرائی شده تاکنون، هیچ شاعری را چنین طبعی قادر وسخنی عذب و سلس نبوده است و به این سلاست و روانی و فصاحت، کس سخن نگفته، انواع شعر را همه نیکو فرموده، قصائد را به طرز هریک از استادان سلف گفته و بیشتر آنها را از استادان فن بهتر فرموده، غزلیات و قطعات و سراثی و منشآت و رسائل و مثنویات به هر وزن خاصه بر سبک شاهنامهٔ حکیم فردوسی علیه الرحمه، همه را نیکو گفته[۲]. در سال ۱۲۳۸ به عرصه وجود آمده و

۱. دیوان داوری با مقدمه استاد معظم، ادیب اریب فاضل عالیمقدار جناب دکتر عبدالوهاب نورانی وصال فرزند مرحوم روحانی وصال فرزند یزدانی، ششمین فرزند وصال که بحق وارث کمالات برگزیدگان خاندان خویش است در سال ۱۳۳۰ در شیراز بوسیله کتابفروشی معرفت در ۶۸۶ صفحه به چاپ رسیده است.

۲. رك: دیوان داوری، ص۶۳۳، و گلشن وصال، ص ۳۷۶.

در سال ۸۳[۱۲] به‌سرض دق ترک جهان گفته[۱]، به‌فردوس‌جنان شتافت [و] در بقعه مبارکه سیدمیراحمدعلیه‌السلام در پهلوی تربت پاک حضرت سکوت‌علیه‌الرحمه مدفون گشت، هرچند اشعارش متداول و دیوانش مشهور است لیکن این چند بیت از سخنان آن جناب را زینت این کتاب قرار داده، ثبت شد.[۲]

در این سر سال نو و این رونق فروردین — رونق بفزا بر عید از مدحت شاه دین
هرکس به‌در میران بنشسته‌طرب‌گیران — ما مدحت اوسان بس جشن سر فروردین
بسیار ثنا گفتیم دربارهٔ این و آن — بی‌منت و بی‌پاداش بی‌خلعت و بی‌تحسین
این شاهی شاهان را یک روز بقا نبود — شاهی ابد خواهیم، از همت شاه دین
آئین همه بربستند بر حجره و دکانها — ما نام علی سازیم بر دکهٔ شعر، آئین
چون‌مجمره‌گردانان مامدحت او در دست — هرجا که فرو خوانیم آفاق شود مشکین
شیرینی عیدی را جز درد گلوئی نیست — از مدحت مولاسازکام دل و جان شیرین
گر باده ترا بایست از مهر علی شو مست — آنرا همه درد دن وین را همه درد دین
ای تاج شهنشاهان وی هادی گم‌راهان — وی مقصد آگاهان در ملت و در آئین
ای صورت تو مقصود از معنی کاف ونون — وی معنی تو پنهان در صورت ماء و طین
در راه خدا تیغت صد ناصیه بدریده — در خشم ندیده کس برناصیه‌ات بر، چین
گر طاعت یکروزت خواهند نمودن ثبت — یک‌نقطه نماند[۳] جای در دفتر علیین
در راه خداجوئی ترک دو جهان گفتی — نه در پی ملک و مال نه‌طوبی و حورالعین
خود گرسنه خفته شب وز خوان عطای تو — شب‌تابه‌سحر تخمه چه[۴] مهتر و چه‌مسکین
تو واسطه فیضی ز امکان به‌قدم ورنه — کس بی‌مدد کشتی تا هند نرفت از چین
یک‌روز فرو مانده زاشکستن نان خشک — بشکسته به‌دیگر روز صفها به‌صف صفین
بر داوریت از لطف هرروزه عنایت باد — از ماست دعا گفتن، ازروح‌قدس، آمین[۵]

وله ایضاً فی‌الغزل:

---

۱. وقار ماده تاریخ فوت او را چنین سروده است:

از وقار خسته اندر پارسی جستند گفتا — (نزد داور برد از مردم، محمد، داوری)

(گلشن وصال، ص۰ ۳۰).

۲. نمونه آثار او را در گلشن وصال، ص۱ ۳۰ تا ۳۹۹ بخوانید.

دربارهٔ داوری آنچه گفتنی است در مقدمه استاد دکتر وصال بر دیوان‌داوری و مقاله پدر ارجمندشان در گلشن وصال آمده است که اختصارا بدان اشاره می‌شود: داوری هفت خط را بمانند پدر پیروی می کرد. نقاشی و چهره‌نگاری را خوب می‌دانست بر زبان ترکی تسلط داشت وکتابی در معانی و بیان به‌ترکی نگاشت دیوان شعرش‌حدود ۱۵ هزار بیت است و داستان حمله مغول به‌ایران را به‌بحر متقارب سرود، مثنوی مولوی و دیوان خاقانی را به‌خط شکسته و دو نسخه از دیوان حافظ را به‌خط برجسته نوشت و شاهنامه فردوسی را با خط نسخ‌تعلیق بر کاغذی ممتاز نگاشت و پنجسال تمام درگوشه‌ای نشست و به‌انجام آن همت گماشت و به‌نقش‌ونگارهای زیبا آراست.

۳. در متن: (نمایدْ).

۴. در متن: (چو).

۵. ر ک: دیوان داوری، ص۳۵۸-۳۵۶، چاپ معرفت شیراز، ۱۳۸۳ ه.ق.

هر سحری که بگذرد باد صبا به[1] کوی تو
عظم رمیم عاشقان زنده کند به‌بوی تو
صورت خود چو بنگری ناز تو بیشتر شود
کاش نمی‌گذاشتند، آینه روبروی تو
این دل هرزه‌گرد اگر باز بدست من فتد
ساخته‌ام برای او سلسله‌ها ز موی تو
روی نکو بدین خوشی موی چنین به دلکشی
آه که طبع آتشی ترک نکرد خوی تو
ازحرکات چشم او، ما همه‌مست‌وبیخودیم
ساقی می کشان برو، آن می و آن سبوی تو
کشته ما زکوی تو، راه بدر نمی‌برد
یا تن‌ماست خاک‌تو، یا سر ماست‌گوی تو
در بر میر، داوری، عرض هنر چه می کنی
کاینه فاش می کند عیب تو روبروی تو[2]

چهارمین فرزند حضرت وصال به‌مصداق ورابعهم کلبهم[3]، مؤلف اخبار سلسله جلیله وصالیه شکرالله‌سعیهم، بر سبیل ایجاز و اختصار بنده ضعیف **میرزاابوالقاسم فرهنگ**[4] است. در

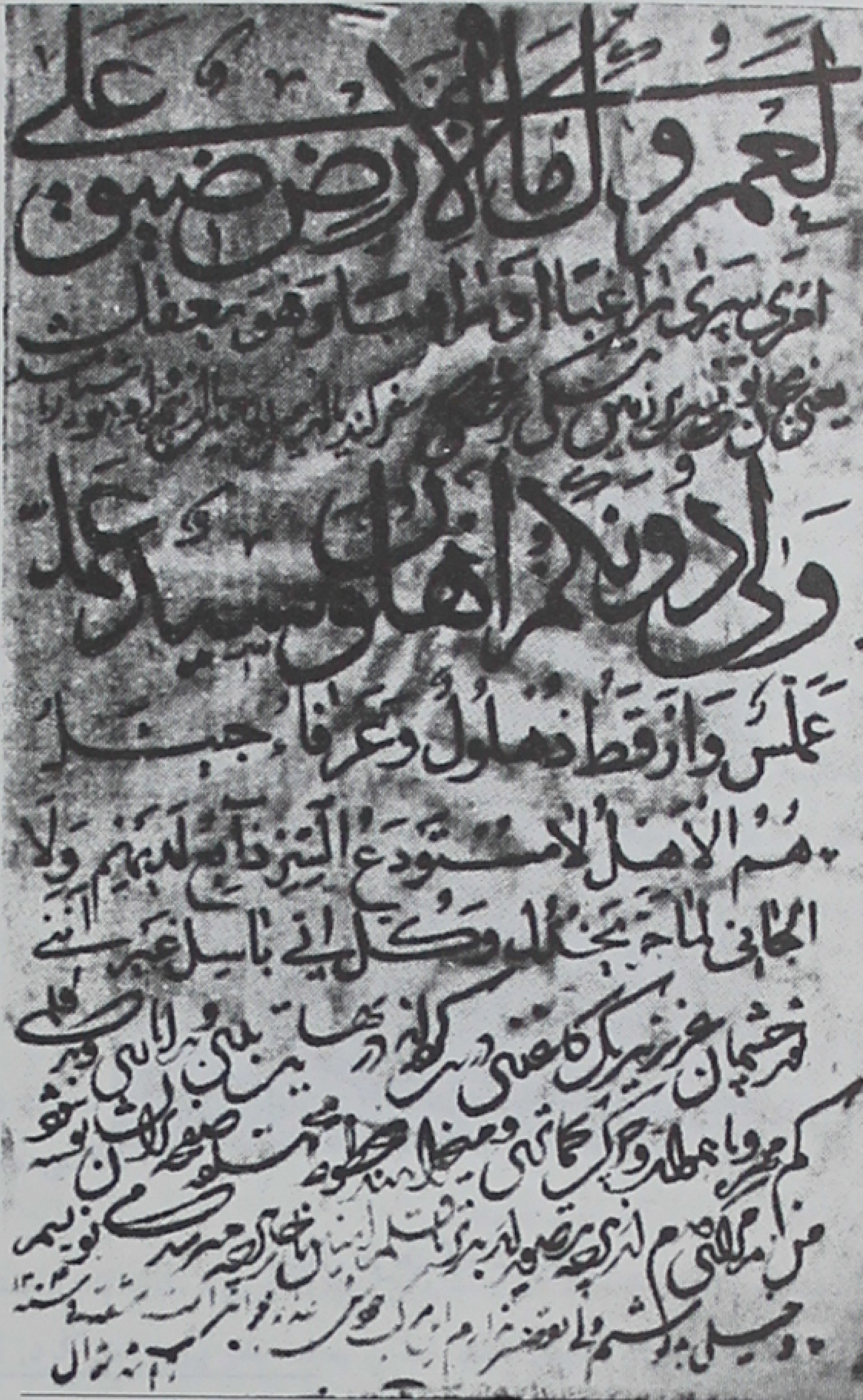


تمثال فرهنگ شیرازی

۱. در دیوان داوری: (ز).
۲. دیوان داوری، ص۵۲۴و۵۲۵.
۳. آیه ۲۲، سورهٔ کهف.
۴. رجوع شود به‌احوال فرهنگ در گلشن وصال، ص. ۴۰تا۴۰۴: (فرهنگ علوم ادبی و فنون ریاضی را تکمیل نمود و علم جفر و رمل را نیز بیاموخت زبان فرانسه را به‌تشویق قاآنی یاد گرفت و در هفت خط پیرو پدر بود و جز خط نسخ تعلیق بقیه خطوط را نیکو می‌نوشت مخصوصا خط ثلث را، چند جلد قرآن مجید را تحریر کرد و شرحی بر حدائق‌السحر به‌طرز چهارمقاله نظامی عروضی بالغ بر ۱۵ هزار بیت، شرح و ترجمه کتاب بارع در نجوم در ۱۰ هزار بیت و واژه‌نامه‌ای به‌اسم (فرهنگ‌فرهنگ)، رساله طب‌البله درمطایبه، رساله سکنجبیه و دیوانش که حدود ۱۰ هزار بیت

←

رمضان ۱۲۴۲ به‌عرصه وجود آمده، خط نسخ و شکسته و تعلیق و ثلث و رقاع را می‌نویسد، شعری هم می‌گوید. مؤلف فارسنامه گوید: جناب میرزای فرهنگ در مرتبه خبر از خود چنین نگاشت تا از زمره خودستایان و از جمله خودبینان نگردد و اگرنه طبع گوهرفشان و ذهن لطافت‌نشانش مخزن اسرار الهی است و ضمیر منیر و خاطر الهام‌پذیرش مطلع انوار ناستناهی و انفاس شریفش به‌فیض روح قدسی مقترن و اشعار لطیفش با لمعه نور قدوسی متصل و مقارن است و بدایع قلم زیبارقم و لوایح خامه مشکین شمامه‌اش نورفزای دیدهٔ اولی‌الابصار و زیوربخش صحایف ادوار لیل و نهار است.



نمونهٔ خط فرهنگ

→ فارسی و عربی دارد و از ازدواج با دختر حاجی معصوم نعمت‌اللهی دو فرزند یافت به‌نام محمود که اورنگ تخلص داشت و دیگر محمد کهٔ آهنگ تخلص می کرد. فرهنگ در سال ۱۳۰۹ درگذشت و در آرامگاه حضرت سید میرمحمد به‌خاک سپرده شد و نعمت فسائی ماده تاریخ او را چنین ساخت:

تاریخ وفات اوکنون نعمت گفت (فرهنگ ادیب راست مسکن بجنان) : ۱۳۰۹

و (رحمت) فرزند حکیم گفت: فاز بقول المالک القدیم ان الابرار لفی نعیم (گلشن وصال، ص ۴۰۴)

و این چند بیت که نمونه‌ای است از آنچه گفته شد تیمناً نگاشته گردید:

[درستایش حضرت مولی‌الموالی علیه‌السلام]

هله شمع بزم صفوت در برج لافتائی — گل گلشن ولایت مه برج هل اتائی
که وسیله نجاتی و صحیفه وجودی — و خلیفه رسولی و لطیفهٔ خدائی
همه خلعت و صفائی که خلیل را سلیلی — همه رفعت و علائی که علی مرتضائی
به‌غلط نرفته آن‌کس که ترا خدای داند — که خدا نئی ولی آینهٔ خدا نمائی
هله بر فراز شاها، به‌فلک لوای دولت — که خدا پس از پیمبر بتو داد کدخدائی
بفراز چتر میری، بفروز تخت شاهی — که به‌جز تو کس نزیبد به‌بزرگی و کیائی
بگذار شهر غربت، به‌درآ ز چاه عزلت — بنشین به‌تخت عزت که عزیز مصر سائی
تو شهاب دیوسوزی، بستان ز دیو خاتم — مگذار تا نشیند به‌سریر پادشائی[1]
بشکن شکوه دیوان، بنشین به‌صدر ایوان — بفراز چرخ کیوان بفراز چتر شائی[2]
ز فلک فرشته آید، به‌تو تهنیت بگوید — که خجسته باد امیرا به‌تو منصب کیائی
همه‌شب به‌چرخ ناهید سراید این ترانه — که مبارک است تشریف جناب کبریائی
ز زلال عمر بخشت، قدحی به‌تشنگان ده — نه رواست تشنه مردن که‌تومی کنی‌سقائی
من اگر چه در نیایم به‌شمار بندگانت — به‌خدا که عار دارم ز شهی به‌این گدائی
نه عجب بود که نسرین فلک شکار سازم — چوکبوتر دلم شد به هوای تو هوائی
نه ز موج بحر[3] ترسم نه ز انقلاب دریا — به‌سفینه‌ای نشستم که در او تو ناخدائی
سگ پاسبان کویت چو برهنه‌پای دیدم — به هزار کفش زرین، ندهم برهنه‌پائی
چو ندای فقر فخری[4]، بشنیدم از پیمبر — ندهم به‌ساطنت دولت فقر و بینوائی
ز سگان آستان تو گرفتم استخوانی — که غذای روح بخشم به‌ملائک سمائی
به‌همه دیار رفتم، ز همه نشان گرفتم — نه‌کس ازتوأم‌نشان‌داد ونگفت‌ازکجائی
زکست‌نشان چه‌جویم که‌تو درمیان‌جانی — ز دلت سراغ گیرم که تو با دل آشنائی
مس کم‌بهای فرهنگ چگونه زر توان شد — نکند اگر عیار قدم توکیمیائی

نوری از آستان تتق[5]، بسته به‌بام‌خانه‌ام — کیست درون حجره‌ام، چیست درآشیانه‌ام
بانگ بلندمی‌زنم، بر همه فاش می کنم — یار بود به‌حجره‌ام دوست بودبه‌خانه‌ام
قصه‌نمی کنم‌به کس، تا که به‌خانه‌چیستم — ترسم از آنکه‌رهزنی، حفره کند خرانه‌ام
دزدم اگر غریب بد چارهٔ او بکردمی — خانگی است دزد [و] ره بسته زهر کرانه‌ام
خلقی از آه و ناله‌ام در تعبند روز و شب — در تو نگیرد ای‌عجب، نالهٔ عاشقانه‌ام
دوش شراب خورده‌ام از کف سیم ساعدی — حالی اگر به‌هش نیم، مست می‌شبانه‌ام

---

۱. درمتن: (پادشاهی).
۲. درمتن: (شاهی).
۳. درمتن: (بهر).
۴. اشاره به‌حدیث الفقر فخری و به‌افتخر ـ سفینة‌البحار، چاپ نجف، ج ۲، ص ۳۷۸.
۵. درمتن: (ثتق).

من که به‌چشم همتم ملک جهان نیامدی — عشق تو کرد این چنین دستخوش زمانه‌ام
باز بلند همتم، کبک دری شکار من — کس نکند چو ما کیان، سخرهٔ آب ودانه‌ام
مفتی وشیخ ومحتسب مست شراب روز وشب — من که شراب می‌خورم در همه جافسانه‌ام
تا تو به‌زلف عنبرین شانه زدی و غالیه — پیره غلام غالیه، حلقه به‌گوش شانه‌ام
گر به‌قطار بندگان راه دهی، ستاده‌ام — ور به کمان ابروان تیر زنی نشانه‌ام
فرهنگ از رموز عشق اینهمه داستان‌مزن — ترسم از آنکه آتشت شعله کشد به‌خانه‌ام

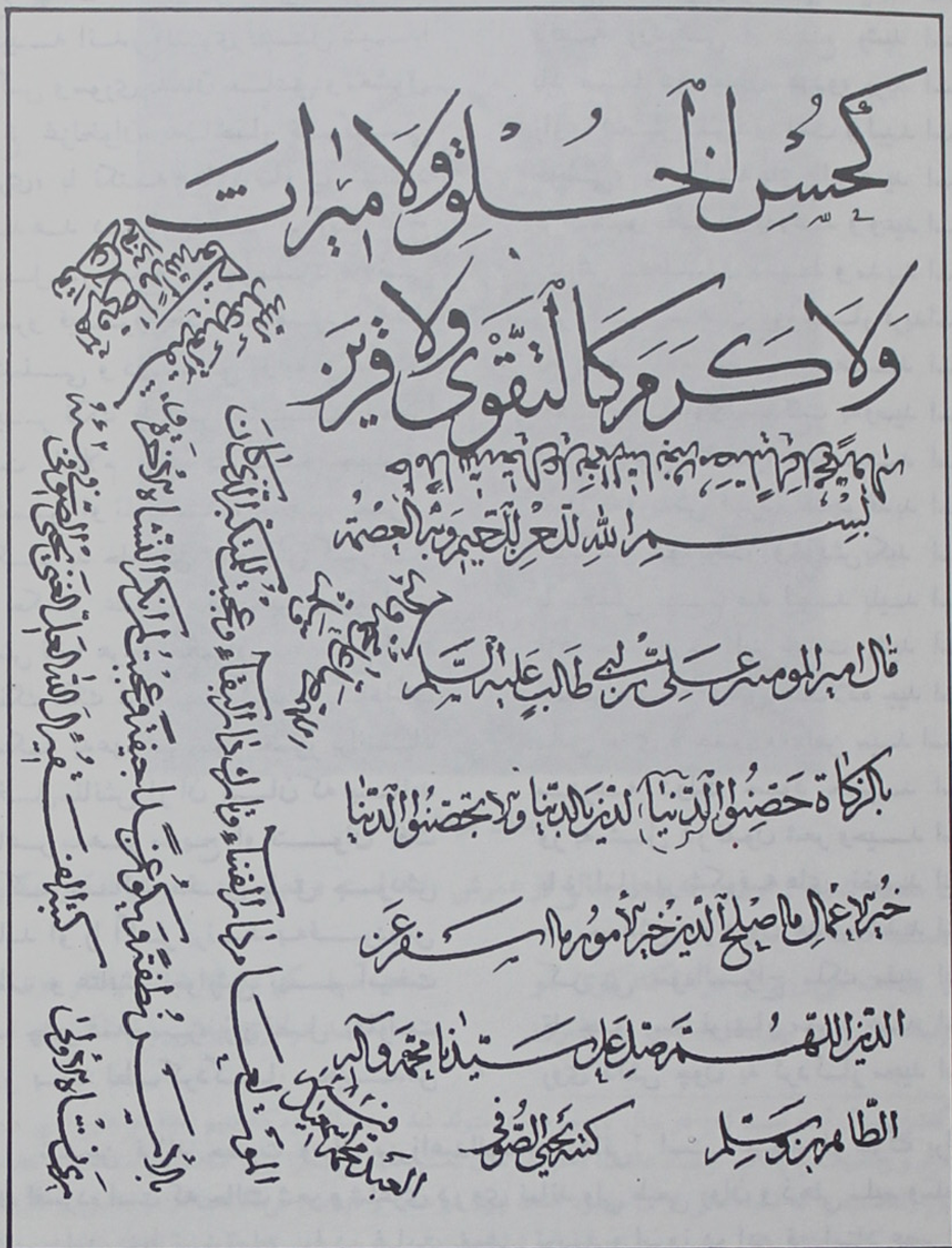
پنجمین فرزند حضرت وصال **میرزااسمعیل توحید**[1] است. درسال **۱۲۴۶** در دایره هستی



تمثال توحید

۱. شرح زندگی او را در ص۴۳۲ تا۴۳۵ گلشن وصال بخوانید. او هفت خط را نیکو می‌نگاشت و به‌قول داوری (خط نسخ از آن اوست، شکسته را درست کرده و نسخ تعلیق را آموخته و بعلاوه دیگر علوم شاعری نیکو می‌داند).
روحانی وصال می‌نویسد: قرآنهائی به‌روش پدر و برادر خویش فرهنگ نوشت که هر صفحه آن با چهار خط است. دو مثنوی مولوی نگاشت و بر یک‌دانه برنج گرد کرده، سورهٔ توحید را با امضاء توحید می‌نگاشت و بزرگان آنرا نگین انگشتری و زینت بازوبند می‌کردند و فقط چشم‌های توانا و بدون ذره‌بین به‌قرائت آن خطوط قادر بود، او آوازی خوش داشت و پیش از آنکه همسر و فرزندی بیابد درگذشت و در حرم حضرت شاه‌چراغ به‌خاک سپرده شد. دیوان او را روحانی وصال گردآوری کرده حدود ۱۱۷۵ بیت است.

آمد و در سال ۲۸۶[۱] به‌مرض وبای عام بدرود جهان کرد. قصیده را نیکو سرودی و غزل را به‌طرز خواجه‌حافظ علیه‌الرحمه نیکو و با حالت گفتی، جمیع خطوط، خوش‌نوشتی خاصه خط نسخ راکه معتقد من بنده این است که از جمیع استادان سلف و معاصرین بهتر نوشت، خاصه قلمهای بسیار خفی راکه تاکنون کسی به‌آن خوشی ننوشته است، آواز دلکشش آتش به‌جان



نمونه خط توحید

سوختگان افکندی و دود از نهاد مستمعان برآوردی و پهلوی برادر ارجمند خود مرحوم داوری مدفون است. رحمة‌الله‌علیهم. و این چند بیت از میرزااسمعیل توحید نوشته شد:

ساقی می ده که وقت جشن سه‌عید است
دورهٔ شاه است و هرسه عید سعید است

جشن سه عید است و روز مطرب وساقی
وقت سماع و طرب در این دوسه عیداست

رو به‌چمن کن که پیش رای خردمند
می‌نبرد ذوق عید آنکه قعید است

سال کهن رفت و روزگار کهن رفت
سال جدید است و روزگار جدید است

باغ بهشت است و سرخ گل به‌سر شاخ
حور جنان بر فراز قصر مشید است

تعبیه اندر گلوی بلبل شیدا
قافیه رودکی و سجع رشید است

نرگس و سوری به‌سان عاشق و معشوق
باد صبا در میان هردو، برید است

مرغ غزلخوان به‌شاخسار توگوئی
راوی شعر فرزدق است و لبید است

قمری، با نکته‌های صاحب عباد
طوطی، با بذله‌های ابن‌عمید است

هدهد دستار بسته بر زبر شاخ
بر صفت واعظان به‌وعد و وعید است

بلبل در مدح شه چو مرد عروضی
کارش سنجیدن بسیط و مدید است

خسرو فیروزبخت ناصردین‌شاه
کز همه شاهان روزگار فریداست

دشمنی و دوستی او به هر عقل
تجربه مردم شقی و سعید است

شیر فلک را بر آستان رفیعش
کلب صفت روی مسکنت به‌وصید است

ملت اسلام را، برنده حسامش
در ره یأجوج کفر، سد سدید است

دشمن او تا بدیده، خنجر تیزش
خون به‌وریدش فسرده همچو قدید است

مکر بد حاسدش به‌خویش گراید
کید کند شوم‌بخت وخویش‌بکید است

با حکمش عقل صد حکیم سقیم‌است
با سخنش فهم صد لبید بلید است

پیش قضا هرچه حکم اوست، مطاع است
نزد خرد هرچه امر اوست رشید است

خنگ فلک گرچه بس گسسته لگام‌است
امر مطاع ویش قلاده جید است

بسکه به‌عهدش رسوم جور برافتاد
مأمن جدی و حمل به‌دامن سید است[1]

نخل سنانش از آن زمان که ببالید
مزرعه دولت حسود حصید است

شاعر ماهر مدیح او نتوان گفت
ور به‌مثل در فنون شعر وحید است

تا که ببالید نخل باسق جودش
باغ امل پر شکوفه‌های نضید است

حاسد او را اگر برند به‌فردوس
هم حسدش در درون عذاب شدید است

لطف و عتابش جوارشی بهم آمیخت
کز پی سوءالمزاج ملک مفید است

تا چو دمد سبزه زار فصل بهاراست
تا چو رسد نوبهار موسم عید است

یار بود لطف کردگار مجیدش
روی دلش چون به کردگار مجید است

ششمین فرزند حضرت وصال **میرزاعبدالوهاب یزدانی**[2] است. هرچند از سوگ برادران چنان افسرده است که حالت شعر و شاعری در وی نماند ولی طبعی روان و ذهنی سلیم وسلیقه‌ای مستقیم دارد، خط نسخ تعلیق را در غایت خوشی نویسد و امروز در این فن استاد عصر است. بسا وقت که خطوط او را، استادان فن از خطوط مرحوم میرعماد رحمة‌الله‌علیه فرق ننهند و بر

۱. نمونه‌ای از اشعار توحید را در صفحات ۴۳۶ تا ۴۷۲ گلشن وصال بخوانید.
۲. در باره احوال و آثار او رجوع شود به گلشن وصال، ص۴۷۳ تا ۴۷۹.



تمثال یزدانی

ایشان مشتبه شود[۱]. قریب به‌پنجاه سال از عمرش رفته است و این چند شعر از افکار ابکارش درفارسنامه ثبت شد:

بوی بهشت می‌وزد از سرخاک کوی تو — دست صبا مگر که زد شانه به‌تار موی تو
حورنباشدای پری چون‌توبه‌حسن و دلبری — مه نکند برابری پیش رخ نکوی تو

---

۱. درگلشن وصال آمده است‌که: در سال ۱۲۵۲ هجری متولد شد و ده‌ساله بود که یتیم شد، در علوم ادبی و معانی و بدیع و ریاضیات جایگاهی ارجمند داشت و در هنرهای دستی مهارتی بسزا و در سخنوری استاد بود خط نسخ-تعلیق وشکسته راکه نمونه‌هائی از آن موجود است چون میرعماد و درویش می‌نگاشت او در نقاشی از داوری برتر بود. بیشترکتیبه‌های رواق حضرت رضا و اطراف شاهچراغ و سید میرمحمد خط اوست، او دوکتاب در موسیقی داردکه یکی در بحور الحان است، از آثار منظومش بیش از ۱۵۰۰ بیت باقی نیست، یزدانی به‌نظم قسمتی از تاریخ صفویه و نادر به‌همراه فرهنگ و توحید پرداخت ولی آنرا به‌اتمام نرسانید ولی با مرگ توحید از زندگی نومید شد، او به‌نگارش خسروشیرین نیزکوشید ولی آنرا به‌اتمام نرسانید و سرانجام با درگذشت وقار و فرهنگ، چشمش از شدت گریه، از نوشتن عاجز شد و بالاخره در سال ۱۳۲۸ درگذشت و شوریده تاریخ مرگش را چنین سرود:

از پی تاریخش این مصرع زمطلع بازگفت — خواست (یزدانی) وصال حی‌وهاب ودود



نمونهٔ خط و نقاشی یزدانی

برده غمت قرار من هم ز کف اختیار من
تا چه کند به کار من این غم کینه‌جوی تو

نرگس مستت ای پسر گشته ز ما خرابتر
تا چه شراب بوده در شیشه و در سبوی تو

خواهی اگر هلاک من نیست ز مرگ باک من
چون گذری به خاک من زنده شوم به بوی تو

گر بکشی به‌خواریم تیغ به‌سر بباریم — باز به‌عجز و زاریم روی بود به‌سوی تو
تیغ بکش چو قاتلم خیزوبکش‌چوبسملم — تانکند دگر دلم اینهمه آرزوی تو
زآن سر زلف پرشکن فتنهٔ جان مرد و زن — خیز وبه‌صولجان‌بزن کاین‌سرماست‌گوی تو
یزدانی مکن دگر در سر کوی او گذر — تاکه نریزد این قدر پیش‌من آبروی تو[1]

اما نبایر و نوادگان حضرت وصال تغمده‌الله بغفرانه، آنچه از چنگ اجل جان برده و تاکنون در قید حیاتند از این قرار است:

جناب میرزااحمدوقار را دو نفر پسر است: اول آنها:

میرزاعلاءالدین حسین همت[2] است. در سال ۱۲۷۶ متولد شده در مقدمات عربیه و



تمثال همت شیرازی

ادبیه و علوم ریاضیه ترقی تمام دارد، در خط نسخ اقتفا به‌سمی خود علاءالدین تبریزی کرده[3]، در شعر خاصه در غزل‌سرائی طبعی خوش دارد. این چند شعر از او ثبت شد:

رویش که‌روشن است رخ مهروماه از او — این طرفه‌بین که روز من‌آمد سیاه از او
پروانه‌وار پیش رخش جان دهم اگر — روشن کنم چو شمع شبی بزمگاه از او
گر تیر غمزه میزندم هیچ باک‌نیست — چون برده‌ام به‌جوشن زلفش پناه از او
بیحاصل است ناله و افغان ماکه یار — اندر دلش اثر نکند آه، آه از او
چون غنچه عقده‌ها بگشاید مرا ز دل — آرد نسیم نکهتی از صبحگاه از او
یک جلوه کرد روز ازل یار بی‌نقاب — هم کعبه گشت خرم و هم خانقاه ازاو
یار ار مرا کشد به‌هزاران جفا و جور — دل را جنایت است، نبینم گناه از او

---

۱. نمونه اشعارش را در گلشن وصال، ص۴۷۹ تا ۴۹۰، بخوانید.

۲. شرح احوال و آثار او را در گلشن وصال ص۵۰۵ و ۵۰۶، بخوانید.

۳. او در آغاز زندگی یک چشمش را به‌بیماری آبله از دست داد و سخنوری را از فرهنگ عم خود آموخت و دیوانش به‌۵هزار بیت می‌رسد و قرآنها و دعاهائی از او به‌یادگار مانده است، سالی چند بعدتر چشم دیگر او نیز نابینا شد و در سال ۱۳۳۶ هجری درگذشت و از ازدواج با دختر عم خود (دختر فرهنگ) سه فرزند به‌نام، احمد، موسی اسماعیل یافت.

از مال و جاه و منصب دنیا، گدای عشق — مستغنی است رشک برد پادشاه از او
«همت» به‌دام حلقه آن زلف تـابـدار — سخت اوفتاده است و برون نیست راه از او

[۱۲] ۹۲ دویمین پسر جناب وقار سمی جد بزرگوار خود **میرزامحمدشفیع** [۱] است. در سال



تمثال عشرت شیرازی

متولد شده، با کمی سن، ذهنی سرشار و طبعی موزون دارد، هنوز شعری که قابل استنساخ باشد،

---

۱. روحانی وصال در گلشن وصال، ص ۴۱، می‌نویسد: وقار دو پسر داشت به‌نامهای همت و عشرت (: میرزامحمد شفیع)، و همت سه‌پسر یافت به‌نامهای: ناصر، اسماعیل و موسی، از ناصر دو پسر به‌نامهای سیاوش و ایرج واز اسماعیل سه‌فرزند به‌نامهای، عیسی ومحمود و احمد به‌جهان آمدند از عشرت نیز پسری به‌نام منصور ماند و منصوردو پسر داشت‌به‌نامهای حسین و بهمن. از مرحوم حکیم، رحمت و از او دو فرزند به‌نامهای بهجت و یوسف ماند و از داوری فرزندی به‌نام جلال و از فرهنگ، اورنگ (۱۲۸۶ تا ۱۳۴۴)، و رك: مقدمه استاد دکتر نورانی بر نصابد الرجال اورنگ) و آهنگ ماندند که از اورنگ دو فرزند به‌نامهای منوچهر و هوشنگ و از آهنگ دو پسر به‌نامهای جلال و جمال که از جمال، داریوش وکاوس و از جلال، پرویز و خسرو وصال‌ماندند، مرحوم توحید فرزندی نداشت و از مرحوم یزدانی شاعر و نویسنده توانا، روحانی وصال ماند که نامش علی بود و روحانی تخلص می کرد و گلشن- وصال از اوست در سال ۱۲۵۷ خورشیدی متولد شد و فنون ادبی و خط را فراگرفت و دیوان داوری را با مرکب چاپ نوشت و سفری به‌هند کرد و چون به‌شیراز بازگشت با دختر مرحوم میرزامحمدعلی دستغیب ازدواج کرد وچهار پسر یافت به‌نامهای دکتر عبدالوهاب نورانی، مهندس عبدالرحیم وصال، دکتر عبدالکریم وصال و عبدالعلی وصال. مرحوم روحانی در سال ۱۳۰۲ درگذشت.

جناب دکتر عبدالوهاب نورانی وصال فرزند مرحوم روحانی استاد دانشکده ادبیات دانشگاه شیراز از فضلاء و ادباء معاصر فارس است که در سال ۱۳۰۲ در شیراز متولد شده و از دانشکده ادبیات دانشگاه تهران به‌دریافت درجه دکتری زبان و ادبیات فارسی توفیق یافته و در شعر مخصوصا غزل و قصیده استادی توانا و در میان معاصران ممتاز است و مصیبت‌نامه عطار و هزارمزار را با دقتی استادانه تصحیح و چاپ نموده و نمونه اشعارش درکتاب دانشمندان و سخن‌سرایان فارس، ج۴، ص۷۳۷ تا ۷۴۴، آمده است.

نگفته و چند شعری که پدر بزرگوارش در ایام خردی از زبانش فرموده، نگاشته آمد:

نه عجب بود اگر من، دل هوشیاردارم — که نجابت از وصال و نسب از وقاردارم

اگرم کلام حکمت وگرم حدیث شیرین — ز حکیم و داوری این همه یادگار دارم

خط دلربا ز توحید ندیده کام قسمت — ادب و هنر ز فرهنگ بزرگوار دارم

چه بیان کنم ز یزدانی و مهربانی او — که حساب او نیارم یکی ازهزار دارم

بجز آستان رحمت بجز از پناه همت — نه گریزگه ز مکتب نه ره فرار دارم

نه به‌دیگران بنازم بخداست دیده‌بازم — که هرآنچه دارم از حضرت کردگار دارم

بجز اوستاد درسم زکس دگر نترسم — که چو شاه ناصرالدین شه کامگار دارم

ز دعای میرفرهاد خموش کی نشینم — که هم از عنایتش عزت وهم وقار دارم

چو امیر را مطیعم همه خلق را شفیعم — نه‌چوکودک ضعیفم که نه‌فکر کار دارم



تمثال رحمت شیرازی

جناب میرزامحمود حکیم را یک‌نفر پسر است نامش **میرزاعبدالله** متخلص به‌**رحمت**. در سال ۱۲۷۲ متولد شده، رئیس طبقه ثانیه است و ارشد و اکبر نوادگان، کمالات موروثی را داراست.

تمتع ز هر گوشه‌ای یافته است ز هر خرمنی توشه‌ای یافته است[1]

اقسام علوم، خاصه ادبیات و بعضی از ریاضیات را از مهین عم بزرگوار، مرحوم میرزای وقار طاب‌ثراه نصیب یافته، علم طب را از پدر نامدار به‌میراث گرفته و دبیری و شاعری را از عم عالی‌مقدار میرزای داوری فراگرفته، خط نسخ و خفی‌نویسیهای تنگ را در خدمت عم دیگر مرحوم میرزای توحید آموخته، فروتنی و صدق درویشی را از جد امی خود شیخ‌العرفا



روحانی شیرازی

حاجی‌میرزا کوچک نایب‌الصدر طاب‌تربته، قسمت برده، اللهم احفظه و وفقه‌التکمیل ماا کتسب و تحصیل مالم‌یکتسب، و این چند شعر از جناب رحمت ثبت گردید[2]:

ساقیا خیز و بپیمای شراب تاکی	تا مگر باده کند چارهٔ این غمناکی
ز آتش باده برافروز چراغ دل ما	تا به‌آبی بفروشیم وجود خاکی
پند واعظ مشنو، بادهٔ دیرینه بیار	که بود پند وی از غایت بی‌ادراکی
جامهٔ جان که به‌لوث غم دهر آلوده است	بجز از بادهٔ تاکی نپذیرد پاکی
رشته زلف تو و سوزن مژگان خواهم	تا مگر بخیه زنم سینه بدین صدچاکی
کی دل ایمن‌شود ازچشم‌تو و زلف سیاه	شب بدین تیرگی و دزد بدین چالاکی

۱. اصل شعر از سعدی است.

۲. درباره احوال و آثار رحمت رجوع شود به‌ص ۴۹۱ تا ۵۰۵، گلشن وصال.



نمونهٔ خط و نقاشی روحانی

چشم خونخوار توخون همه مسکینان ریخت　　ترک مخمور ندیدیم بدین سفاکی
دولت وصل تو و رحمت مسکین هیهات　　مرد خاکی چه کند با ملک افلاکی[1]

و از اعیان این محله سر باغ است: **سلسله سادات حمزویه**: سلاله طاهره، امامزاده‌واجب‌التعظیم، حضرت میرعلی‌بن حمزة‌ابن امام هفتم، حضرت موسی‌الکاظم(ع)[2] و از قدیم سادات حمزوی، متولی املاک موقوفه و بقعه مبارکه جد خود بوده، بعضی به‌منصب استیفاء دیوانی رسیده‌اند و جماعتی از آن سلسله در شیراز باقی هستند که جد آنها **میرفتح‌الله حمزوی شیرازی** است و خلف‌الصدقش **میرمحمدمحسن حمزوی** است. و آنچهِ از نوشتهٔ **وقفنامه** قدیم معین شد میرمحمدمحسن حمزوی در سال ۱۰۸۷ ملکی وقف نموده است و **میرمحمد مؤمن حمزوی و میرعلاءالدین حمزوی** ابناء میرمحمدجعفر حمزوی‌اند و میرمحمدجعفر یا پسر میرمحمدمحسن است یا نبیره او و میرزاجعفرحمزوی و **میرزامحمدعلی حمزوی** و **میرزاعلی‌نقی‌حمزوی** نبایر میرمحمدجعفر حمزوی‌اند وخلف‌الصدق‌میرزاجعفرحمزوی است. **میرزامؤمن حمزوی** و خلف‌الصدق میرزامؤمن:

---

۱. در گلشن وصال آمده است که: سال‌تولد او ۱۲۷۰ است و یکسال‌ونیم از عمرش‌گذشته بود که یتیم شد و وقار او را پرورد و در دانشهای مختلف استاد شد و در پزشکی و ادب و ریاضی سرآمد گشت و در وبای سال ۱۳۲۱ با فداکاری فراوان به‌معالجه بیماران پرداخت و چون در سال ۱۳۴۴ خبر مرگ برادرش اورنگ را شنید به‌فاصله ۲۴ ساعت به‌او پیوست از فرزندان اویند مصطفی، متخلص به‌بهجت و یوسف وصال. (ص۴۹۳) آرامگاه او در بقعه شیخ ابوالوفاست و شوریده ماده تاریخش را چنین ساخته است:

سال فوتش از مطلع باز گفت شوریده　　(بهجتی به‌رحمت بین با وصال یزدانی) : (۱۳۴۴)

۲. رک: شدالازار، ص ۳۶۶ و ۳۶۷.

قدوهٔ اعاظم **میرزاعابد حمزوی مستوفی.** سالها به‌منصب استیفای دیوانی برقرار بوده، در فنون حساب‌نویسی و خط سیاق دفتری، شهرهٔ آفاق گردید، فردهای حساب او را مانند قطعات خط میرزااحمد نسخ‌نویس نیریزی و میرعماد نسخ‌تعلیق‌نویس، اهل دفتر برداشته، سرمشق مستوفیان گشته و هر کسی به‌مفاخرت، شیوه فرد حساب خود را نسبت به‌میرزاعابد دهد. در سال ۱۲۵۹ وفات یافت و او را سه‌نفر پسر است:

سلاله دودمان مرتضوی **میرزافتح‌الله‌مستوفی** که مانند والدماجدش، در کمالات استیفا، سرآمد اقران خود گردید و مدتها در این عمل باقی بود [و] ولد ارجمندش **میرزامحمدحسین** به‌جای پدر به‌منصب استیفای دیوانی سرافراز و برقرار است.

پسر دویم میرزاعابد: سلالة‌السادات **میرزانصرالله** است. در طلب مناصب دیوانی نبود به‌منفعت املاک موروثی قناعت کرده، گذرانی داشت.

ولد صدقش **میرزالطف‌الله** به‌قدر لایق، تحصیل کمالات کرده، به‌موافقت و مخالفت بخت روزگاری را می‌گذراند.

پسر سیم میرزاعابد است: ممهد قوانین دوانین، راقم رقوم بر دفاتر عز و تمکین، سلاله اطیاب **میرزا محمدرضا حمزوی** وزیر و سررشته‌دار مملکت فارس. چندین سال در زمان وزارت حاجی‌میرزاابوالحسن‌خان مشیرالملک طاب‌ثراه به‌منصب سررشته‌داری مملکت فارس سرافراز و برقرار بود و از سال ۱۲۹۳ تا سال ۹۷ [۱۲] که زمان حکمرانی حضرت اشرف ارفع امجد والا، حاجی‌معتمدالدوله فرهادمیرزا ادام‌الله‌بقاءه بود وزارت مستقله مملکت فارس به‌میرزای‌معزی‌الیه مفوض و مرجوع گردید و به‌احسن وجوه از عهده لوازم شغل وزارت که تحمل سنگینی بار حکومت است برآمده و اهل مملکت فارس را به‌چربی‌زبان و نرمی قلم و مساهله در حواله‌جات اقساط دیوانی و رسانیدن وظائف و تخفیفات از خود خوشنود و خدای‌تعالی را راضی داشته، نیکنامی پایدار را گرفت و منصب بی‌ثبات را گذاشت، پس به‌شغل استیفا، قناعت کرده،متمسک به‌حدیث صحیح کن بین‌الناس ولاتکن من‌الناس گشته، به‌طاعات و عبادات و اذکار و اوراد و تلاوت قرآن، عمری را به‌پایان رسانید و درسال ۳۰۲ [۱] به‌رحمت ایزدی پیوست.

و خلف‌الصدق میرزامحمدعلی‌حمزوی است: **میرزا آقامیرحمزوی.** اول کسی است که در فارس منصب وکالت دولت بهیه انگلیس را قبول نمود و مادام حیات به‌لوازم آن پرداخت و از او دوتن پسر باقی بماند:

اول آنهاست: **میرزا محمدرضا حمزوی،** درحداثت سن، بعد از تحصیل کمالات لایقه، به‌هندوستان رفته، سالها به‌عاملی و حکومت در بعضی از بلاد هندوستان اشتغال داشته، اموال لایقی جمع نموده، قدری را به‌عنوان قرض به‌دولت بهیه انگلیس سپرد و قدری را سرمایه تجارت کرده، درسال ۶۱ [۱۲] عود به‌شیراز نمود و به‌معیشتی وسیع و گذرانی فسیح، عمری را به‌سر رسانید و درسال ۸۴ [۱۲] وفات نمود و او را دو نفر پسر بود:

خلاصة‌الاشباهان **میرزاآقامیر** و **حاجی میرزاعلی‌اکبر** هردو در عنفوان جوانی، به‌فراغت بال زندگانی نمایند و پسر دویم میرزا آقامیر، سلالة‌السادات **میرزاعلی‌اکبر** بعد از وفات پدر به‌وکالت دولت بهیه انگلیس درشیراز برقرار شد و او را یک‌نفر پسر است:

افصح شعرا و اشعر بلغا **میرزامحمودحمزوی** متخلص به«خرم»[۱]. بعد از وفات پدر به‌شغل وکالت برقرار شد [و] در لوازم آن شغل مسامحه و مساهله چنانکه رسم شعراست نموده، از شغل وکالت منعزل گردید و این چند بیت از او نگاشته شد:

ساقی چه به‌دور آورد آن جام جمی را — خامی ز جوانان برد از پیر، خمی را
چون سرو شو آزاد به‌سربزی جاوید — روزی دو چو نسرین چه ثمرپردرمی را

غیر کار عشقبازی هرچه کردم خام بود — یافتم اکنون که صبح زندگانی شام بود

دوستی تا به‌تو ای لعبت خندان کردم — دشمنی بود به‌تحقیق که با جان کردم
جز حدیث گل روی تو نگوید «خرم» — هرچه‌من گوش بر این مرغ خوش‌الحان کردم

من اگر دیوانه‌ام، گیرید ودر بندم کنید — ور خردمندم زبان کوتاه از پندم کنید

سرکوی تو بهشت است و به‌تحقیق توحور — زاهد افسوس که افتاده از این مسئله دور

و خلف‌الصدقش **میرزاعلی‌محمد**، کمالات لایقه را تحصیل نموده، تا مساعدت بختش چه آورد.

و از اعیان این محله است: مجمع آداب و مقبول اولی‌الالباب **میرزاحسین‌خان**[۲]. اگرچه اصل آن عالی‌جاه از خاندان اصیل بلوک کوار است و اباًعن‌جد به‌ضابطی بلکه مالکی آن بلوک سرافراز و برقرار بوده چنانکه در ذیل بلوک کوار بیاید ولیکن چون والدهٔ عفیفه‌اش از منتسبان سلسله سادات حمزوی است و خود در زمان والدش در این محله توطن نموده، به‌مناسبت در این موقع ثبت گردید. کسب کمالات نموده، خط نسخ تعلیق و شکسته را خوب نوشته، پاره‌ای از مقدمات علمیه خوانده، سالهاست در خدمتگزاری جناب جلالت‌مآب، قوام‌الملک، به‌تحریر رسائل و وارسی محاسبات به‌راستی و درستی برقرار است. ذکر آباء و اجدادش در بلوک کوار بیاید.

و از اشراف این محله است: **سلسله سادات بهشتی حسینی**. نور حدقه نجابت و سعادت **حاجی‌میرزانصیر بهشتی**. مادام زندگانی به‌شغل تجارت و زراعت، معیشتی به‌وسعت می‌نمود.

و خلف‌الصدقش سلمان‌الزمانی **حاجی‌میرزاسیدمحمدبهشتی‌حسینی** معیشتش از زراعت و شغلش عبادت خدای‌تعالی است.

و خلف صدقش، خلاصه نجابت و اصالت **میرزامصطفی** در عنفوان جوانی است.

و از اعیان این سلسله است: سلالة‌السادات **میرزازین‌العابدین بهشتی** خلف صدق **حاجی‌سیدمهدی‌بهشتی**. چندین سال است در طهران مشغول تجارت است و ولد صدقش سلاله‌سادات

---

۱. چند سالی منشی حاج نصیرالملک بود ولی حاجی قدر او را ندانست و او را رنجیده کرد و خرم او را هجو گفت و در سال ۱۳۰۶ درگذشت و در آستانه شاهچراغ مدفون گشت. (دانشمندان و سخن‌سرایان فارس، ج ۲، ص ۴۳۹).

۲. ر ك: فارسنامه ناصری، گفتار دوم، بلوک کوار.

میرزامرتضی در عنفوان جوانی است.

و از اجله اعیان و بزرگان این محله است: **سلسله میرابی** که پدر بر پدر تقسیم آب جدولهای خندق نهر اعظم قصر قمشه که شرح آن در ذیل ذکر چشمه جوشک[1] بیاید، به‌اختیار و صوابدید این سلسله بر بساتین[2] و مزارع حومه شیراز قسمت می‌شود، جد اعلای این سلسله **حاجی‌محمدعلی‌میراب**‌ومستوفی در اوایل حال‌صاحب‌منصب میرابی که‌موروثی پدر و اجدادش بود گردید، پس ترقی نموده پایهٔ مرتبه را بالا برده، در اواخر سلطنت سلاطین صفویه‌طاب‌ثراهم به‌منصب جلیل استیفای دیوانی سرافراز گردید و در فتنه افغان در شیراز او را کشتند و خانه‌اش را آتش زدند[3] و او را سه‌نفر پسر بود:

اول آنهاست: مالک زمام ایالت، صاحب عنان امارت، جامع مناقب، حاوی مراتب، منظور نظر سلطان، مقرب درگاه خاقان **محمدتقی‌خان‌بیگلربیگی**[4] والی و حکمران مملکت فارس. در سال ۱۱۴۶ که پادشاه قهار نادرشاه افشار از بغداد از راه شوشتر و بهبهان به‌شولستان آمد و محمدخان بلوچ راکه سر به‌طغیان افراشته بود شکست داد، در ماه شعبان آن سال واردشیراز گردید و میرزاتقی‌شیرازی راکه به‌جای پدر به‌منصب استیفای دیوانی برقرار بود به‌عنوان‌نایب‌الحکومه، به‌حکمرانی مملکت فارس سرافراز گردید و در سال ۱۱۴۸ که آن پادشاه قهار در جلگاء مغان آذربایجان، تمام اعیان ممالک ایران راکه به‌شماره از صدهزار نفر افزون بود، احضار نمود و بعد از حصول متمنیات نادری هریک از اهالی ممالک ایران به‌شغل و منصبی که شایسته بود، برقرار فرمود و میرزاتقی‌شیرازی را به‌ایالت مملکت فارس، سرافراز نموده، او را محمدتقی‌خان‌بیگلربیگی گفتند و سالها رایت اقتدار برافراشت تا در سال ۱۱۵۷ مورد سخط و غضب نادرشاهی گردید، چنانکه تفصیل این حادثه در ذیل حوادث این سال در جزو اول از نگارش این فارسنامه نگاشته گردید[5] و از محمدتقی‌خان پسری باقی نماند.

پسر دویم حاجی‌محمدعلی‌مستوفی میراب‌الاصل است: **میرزااسماعیل** در زمان ایالت و فرمانروائی محمدتقی‌خان شیرازی به‌نیابت حکومت و رجوع معاملات دیوانی مملکت فارس، سرافراز بود و در سال ۱۱۵۷ چنانکه گفته شد به‌سیاست نادری کشته گشت.[6]

و خلف‌الصدق میرزااسماعیل **آقاخدادادمیراب** است که به‌قاعدهٔ کل شیء یرجع الی‌اصله در زمان سلطنت کریم‌خان‌زند، طاب‌ثراه، باز به‌منصب میرابی شیراز سرافراز گردید و بعد از وفات او، پسرش **حاجی‌تقی‌میراب** منصب میرابی را تصاحب نمود و بعد از وفات او، پسرش **آقاهادی مباشر حومه**، دفترداری و مباشری حومه شیراز را ضمیمه منصب‌میرابی نمود و او را چندین پسر بود ارشد آنهاست:

حاجی‌میرزامحمدمیراب که جز منصب میرابی، تقاضای شغلی دیگر ننمود و در ۱۲۹۹

---

۱. رك: فارسنامه ناصری، گفتار دوم، چشمه‌های فارس.

۲. در متن: (بساطین).

۳. رك: روزنامه کلانتر، ص ۶، ۱۵، ۱۰۲، ۱۰۵.

۴. رك: روزنامه کلانتر، ص۱۴، ۱۸، ۲۱، ۲۲....

۵. رك: فارسنامه ناصری، گفتار اول، وقایع سال۱۱۵۷.

۶. رك: فارسنامه ناصری، گفتار اول، وقایع سال ۱۱۵۷.

وفات یافت.

و پسرش **میرزافضل‌الله‌میراب** بعد از وفات والدماجد خود به‌منصب میرابی برقرار است.

و از اجله اعیان این محله سر باغ است: **سلسله جلیله خوانین بیضاوی.** چون از برآمیختگی سلسله سلاطین زندیه، چندین بلوک از فارس، از حلیه آبادی بیفتاد، از جمله بلوک بیضا بود و اعلیحضرت اقدس شهریار شاهنشاه تاجدار آقامحمدخان قاجار طاب‌ثراه، سلالةالانجاب‌میرزاابراهیم پسر میرزامحمدعلی کدخداباشی محلات نعمتی‌خانه شیراز را مأمور به‌آبادی و انتظام بلوک بیضاکه چندین قریه و مزارع آن، ملک سلسله کدخداباشی بود، فرمود و بعد از آبادی و نظم و ضابطی و حکومت آن بلوک، این سلسله را بیضائی گفتند همچنانکه سلسله میرزایان فسائی راکه در ذیل محله بازار مرغ گذشت و این دو سلسله از قدیم زمان از خاک پاک شیراز بوده‌اند و جد اعلای این سلسله زبدةالاکفاء و قدوة الاشباه **میرزامحمدعلی کدخداباشی** در زمان سلاطین زندیه، کدخداباشی پنج محله نعمتی‌خانه شیراز که نیمه کلانتری است بود و محل وثوق و اعتماد جناب‌میرزامحمد کلانتر که شرح حالش در ذیل محله بازار مرغ گذشت، گشته، در حل و عقد امورات کلانتری، مداخلتی می‌نمود و کارهای پنج محله نعمتی‌خانه در کف کفایت او بود و در حدود سال ۱۲۰۱ وفات یافت.

ولدصدقش قدوه اعاظم و اسوه افاخم **حاجی‌میرزا ابراهیم کلانترشیرازی** در سال ۱۲۱۶ که اعمال دیوانی و فرمانروائی را از سلسله جلیله هاشمیه بازگرفتند چنانکه تفصیل آن در ذیل محله بالاکفت گذشت، منصب کلانتری شیراز را به‌میرزاابراهیم واگذاشتند و تا سال ۱۲۲۶ بی‌منازعه به‌لوازم امور کلانتری پرداخت و چون از منصب کلانتری معزول گردید، از کارهای دیوانی اعراض نموده، در خانه عافیت خود بنشست و در سال ۴۶[۱۲] وفات یافت و از او پنج‌نفر پسر باقی بماند:

اول آنهاست قدوهٔ اعیان **هادی‌خان بیضائی.** در کنف تربیت والد ماجدش به‌کمالات لایقه رسیده، مباشر امور دیوانی گشته، حکومت و ضابطی بلوک بیضا را از اول سن طفولیت تا وقت وفات، مواظب و مباشر بود و پاره‌ای اوقات حکومت قیر و کارزین را نمود و مدتی به‌عاملی گله‌دار و اسیر و علامرودشت پرداخت و در سال ۱۲۴۹ چند ماه به‌منصب جلیل [کلانتری] شیراز سرافراز گردید و در سال ۱۲۶۰ سالی تمام، باز به‌منصب کلانتری شیراز قرین افتخار آمد و در سال ۶۹[۱۲] از صدمه زلزله وفات یافت و از او پسری باقی نماند.

پسر دویم حاجی‌میرزاابراهیم کلانتر است: مجمع آداب **میرزا نصرالله مستوفی‌بیضائی.** خط نسخ تعلیق و شکسته را خوش‌نوشتی که به‌خط استادان این دو خط مشتبه شدی و گاهی در تقاضای ضبط ناحیه و حکومت بلوکی نشدی و به‌منافع املاک موروثه و مواجب دیوانی قناعت می‌نمود در سال ۱۲۸۰ به‌رحمت‌ایزدی پیوست.

و نوادهٔ اوْ عالی‌جاه **میرزانصرالله‌خان‌بیضائی** که در اول سن رشد و تُمیز است از او باقی مانده است.

پسر سیم حاجی‌میرزاابراهیم کلانتر است: سلاله انجاب **حاجی فتح‌الله‌خان یاور بیضائی،** تا افواج سربازان فارسی برقرار بود خان مشارالیه در فوج شیرازی یاور اول بلکه مباشر عمل سرهنگی بود [و] در سال ۱۲۹۰ وفات یافت و او را سه‌نفر پسر است:

اول آنهاست خلاصةالاشباه **محمدقاسم‌خان بیضائی.** آنچه را لایق بزرگزادگان است آموخته و رموز مردم‌داری را دانسته، در حفظ مراتب خود کوشیده، در اوایل حال به‌ضابطی بلوک بیضا که موروثی این سلسله است بپرداخت و در سال ۱۲۹۲ به‌حکمرانی محال کازرون سرافراز گردید و بعد از سه‌سال اهالی کازرون چنانکه سنت سنیه آنهاست شکایت محمدقاسم‌خان را به‌حکومت فارس نموده، معزولش داشتند و او را دونفر پسر است:

نجابت اکتناهان **محمدباقرخان** و **هادی‌خان** در تحصیل کمالات لایقه ساعی و جاهدند.

پسر دویم حاجی‌فتح‌الله‌خان است: قدوه زمان و اسوه عباد **حاجی‌میرزاعباس‌خان بیضائی.** مدتی در فوج سرباز شیرازی به‌منصب سلطانی برقرار بود و بعد از دوسه‌سال از این منصب اعراض نموده، آنچه را مالک بود به‌رد مظالم به‌ارباب استحقاق رسانید و شغل خود را تلاوت قرآن و عبادت ملک سبحان مقرر داشته، به‌قناعت گذرانی نماید.

پسر سیم حاجی‌فتح‌الله‌خان است: زبدهٔ اماثل و اقران **محمدحسین‌خان بیضائی.** در اوائل حال به‌نیابت از جانب محمدقاسم‌خان، برادر بزرگ خود متکفل امور دیوانی بلوک بیضا بود و چند سال است ضابط بالاستقلال گردیده است.

پسر چهارم حاجی‌میرزاابراهیم کلانتر است: عمدةالاعیان **میرزاعبدالله‌خان بیضائی.** مادام زندگانی، تقاضای منصب دیوانی ننمود، معیشت خود را از املاک موروثه می‌نمود و در سال ۱۲۹۶ در دارالخلافه طهران وفات یافت و او را پنج نفر پسر است:

میرزاهدایت‌الله‌خان و **حسین‌علی‌خان** و **حبیب‌الله‌خان** و **نعمت‌الله‌خان** و **میرزاجعفرخان** همه در عنفوان جوانی، در انتظار فرج و گشایش آسمانی زندگانی دارند.

پسر پنجم حاجی‌میرزاابراهیم کلانتر است: عمدةالاعیان **میرزاابوتراب‌خان بیضائی.** بیشتر اوقات خود را به‌آسایش گذرانیده، از املاک موروثه خود معیشتی می‌نمود و گاهی که طبعش از سوء سلوک برادرزادگان خود منزجر می‌گشت، ضابطی بیضا را از دست آنها انتزاع می‌فرمود و چندی مباشر امرضابطی گشته، باز به‌آنها وامی‌گذاشت و در سال ۱۲۹۹ وفات یافت و از او دونفر پسر بازبماند که هریک گلی از گلستان نجابت و نهالی از بوستان اصالت‌اند: **میرزا-علی‌خان** و **میرزامرتضی‌خان** در تلگرافخانه دولتی به‌منصب یاوری سرافراز و برقرارند.

و از منتسبین سلسله خوانین بیضاست: سلالهٔ اطیاب و نقاوه انجاب **میرزاعبدالکریم** و **میرزاکرمعلی** خلفان صدق، قطب‌فلک هدایت، مرکز دایرهٔ سعادت، اعلم علماء ایام، مرجع خواص و عوام، مجمع فیوض سبحانی، مرشد و مقتدای صمدانی **آقاملااحمدارسنجانی** و آن جناب بعد از وصول به‌مرتبه اجتهاد، پشت‌پائی بر عوالم قیود زده، علایق را بینداخت و سر به‌صحرا گذاشت، از هر جانب تا آخر بلاد مسلمانان برفت، از هر خرمنی خوشه‌ای و از هر سفره‌ای توشه‌ای برگرفت و بعد از چندین سال عود نموده، گاهی در قصبه ارسنجان و گاهی در شیراز توقف نمود [و] به‌ارشاد و هدایت بندگان خدا می‌پرداخت و دخترزادهٔ مرحوم حاجی‌میرزا-ابراهیم کلانتر را در ازدواج خود درآورده، در این محله سر باغ توقف داشت و در سال ۱۲۷۶ به‌رحمت ایزدی پیوست.

و از اعیان این محله سلسله **تجار حاجی‌عبدالحسینی** است. اصل آنها از تجار قدیم شیراز ست و عمدةالاعیان و نخبةالاقران **حاجی‌محسن تاجر شیرازی** پسر حاجی‌عبدالحسین تاجر، از

شیراز به‌بندر بوشهر رفته، خانه و کاروانسرائی ساخته، رحل اقامت انداخته، مشغول تجارت گشته، محسود اقران گردید و بعد از چندین سال طایفه جواسم که قومی از اعرابند بر بندر بوشهر هجوم آورده، خسارت زیاد رسانیدند و حاجی‌محسن تاجر از بوشهر به‌شیراز آمده، در سال ۱۲۲۵ وفات یافت و او را دونفر پسر بود:

اول آنهاست: خلاصه اعیان و زبده اقران **حاجی‌عبدالحسین تاجر** و پسر دیگرش سلاله دودمان نجابت و نقاوت خاندان اصالت: **حاجی‌محمدخلیل** در سال ۱۲۱۸، در بندر بوشهر متولد شده‌اند، پس به‌شیراز آمده، تحصیل کمالات نموده، حاجی‌محمدخلیل خط نسخ تعلیق را به‌پایه اعلی رسانید و حاجی‌عبدالحسین خط شکسته را خوب نوشت و از مراتب علمیه بهره‌مند گردید و این دو برادر بساط تجارت را از اقصی‌بلاد هندوستان تا انتهای فرنگستان پهن نمودند و سفرهٔ بخشش گسترده، جماعتی را غریق احسان خود داشتند وصیت تجارت آنها به‌اطراف معموره رسید و چندین باغ و قریه و مزارع را مالک شدند و حاجی‌محمدخلیل در سال ۱۲۷۵ در شیراز وفات یافت و حاجی‌عبدالحسین در سال ۱۲۸۶ به‌رحمت ایزدی پیوست و از حاجی‌میرزاعبدالحسین، پنج نفر پسر نواده بازمانده است:

میرزاهدایت‌الله و **میرزامحمدرضا** و **میرزاابوالفتح** پسران میرزاابراهیم تاجر و زبدة‌الاقران **آقامحمدصادق** و **آقاعلی** خلفان‌صدق مرحوم حاجی‌محمودتاجرکه سالها در بندر بوشهر، رحل تجارت انداخته بود، و در سال [۱۲]۹۸ به‌رحمت ایزدی پیوست و تمامت آنها در اوائل سن تمیز و رشدند و پسرهای حاجی‌محمدخلیل شش‌نفر است:

اول آنها عمدة‌الاعیان **میرزامحمدحسن** است، چون متاع تجارت راکاسد دید، سرمایه خود را داده املاکی را در بیضا خرید و از منافع آنها به‌معیشتی که از حوصله تجارت بیرون است، گذران کند و سرمایه به‌ولدسعادتمند خود **میرزاخلیل** مشهور به‌**میرزاآقا** که در اول سن تمیزو رشد است داده، او را به‌شغل تجارت گذاشته است.

پسر دویم و سیم حاجی محمدخلیل است: زبدة‌الاقرانان **حاجی‌محمدجواد** و**حاجی‌محمدحسین** اول آنها درکشمیر به‌معامله شال کشمیری مشغول است و حاجی محمدحسین در بغداد و اماکن مشرفه به‌تجارت و زیارت اقدام دارد، پسر چهارم و پنجم و ششم حاجی محمدخلیل است: عمدة‌الاعیانان و قدوة‌الاقرانان **حاجی‌میرزاابوالقاسم** و **حاجی‌میرزا زین‌العابدین** و **حاجی میرزامحمدتقی** همه مشغول تجارت و داد و ستدند و حاجی‌میرزاابوالقاسم چندین سال در بندر هنگانک چین[۱]، رحل اقامت افکنده و باعث رواج معامله و تجارت تریاک ایرانی‌گردید و عمارتی مخصوص برای فروش تریاک در آن بندر ساخته، به جفیس تریاکی مشهور شده و نزدیک به سه‌سال است از چین عود به شیراز نموده، مشغول تجارت تریاک است و پسران مرحوم حاجی‌محمدخلیل تاجر بعداز وفات‌والد ماجد خود از اموال مختلفه او در نیم‌فرسخ کمتر مشرقی بندر بوشهر، کاروانسرای وسیعی ازگچ و سنگ ساخته، در چهار جانب آن، عمارات لایقه بپرداخته، کاروانان را از آفتاب تابستان و باران زمستان آسوده داشته‌اند و قبل از بنای این کاروانسرا آنچه اشتر و استر و الاغ بارگیر از جوانب وارد بوشهر می‌گردید در تابستان از

---

۱. بندر هنگ کنگ.

آفتاب و در زمستان از باران آزار سی کشید.

و از اجله منتسبین این سلسله است: قدوه اخیار و اسوه ابرار **حاجی‌میرزامحمد** تاجر شیرازی در زمان زندگانیش جز صیت[1] سوداگری او را کسی نشنید و جز کاروان تجارت او را کسی ندید. عامل و گماشتگانش از حدود چین تا اقصی بلاد فرنگستان پراکنده بودند و در هر سالی دوبار چندین بار قماش و متاع هندوستان و فرنگستان به‌فقرا و درویشان احسان می‌نمود و از مآثر او در شیراز مسجد حاجی‌میرزامحمد است که در پهلوی خانه خود ساخته و چندین هزار تومان در آن خرج نموده است و در جانب شمالی آن، آب‌انباری مانند فکرحکیمان عمیق و چون همت بزرگان وسیع، به انجام رسانیده است و صفه تابستانه مسجد را پشت بام آن قرار داده است و در سال **۱۲۵۶** به‌رحمت ایزدی پیوست و او را دونفر پسر است:

اول آنها صفهٔ حکما و قدوه علما، جامع معقول و منقول، حاوی فروع و اصول راضی به‌قدر و قضا **حاجی‌میرزامحمدرضاحکیم‌الهی** چندین سال در شیراز جنت‌طراز جز او کسی علوم عقلیه را نگفتی و در ولآلی مقالات کمالیه و کلامیه و حکمت را نسفتی در سال **۱۲۹۵** در عالم فانی بدرود زندگانی را نموده، به‌روضهٔ رضوان خرامید و او را پنج نفر پسر است:

اول و دویم: کمالات اکتسابان، عالمان فاضلان سجد **میرزامحمدحسین** و **حاجی‌میرزامحمد** مشغله خود را تحصیل علوم قرار داده‌اند.

پسر سیم و چهارم و پنجم مرحوم حاجی‌میرزامحمدرضاست: عالیجاهان خلاصة‌الاشباهان **میرزامصطفی** و **میرزازین‌العابدین** و **میرزامحمدعلی** همه در دارالخلافه طهران متوقفند و اولین آنها مشغول تجارت است و دویمین در سفارتخانه دولت بهیه انگلیس منشی رسائل و دفتردار گشته و سیمین آنها، مواظب صناعت طبابت است.

پسر دویم مرحوم حاجی‌میرزامحمدتاجر شیرازی است: عمدة‌الاعیان **حاجی‌میرزا-محمدباقرتاجر**. دست از عمل تجارت موروثی بازنداشته است.

و از منتسبین این سلسله تجار است: ملک اعاظم کتاب، مقبول اولی‌الالباب **میرزا محمدحسین کاتب‌السلطان**[2] خلف‌الصدق حاجی‌محمدعلی تاجر شیرازی. خط نسخ تعلیقش با خط میر عماد استاد این خط برابری دارد و اخلاق حسنه‌اش بر اقران و اماثل برتری دارد، والدهٔ عفیفه‌اش دختر حاجی‌میرزامحمدتاجر شیرازی است و چندین سال می‌گذرد که در طهران به‌منصب جلیل کاتب‌السلطانی سرافراز است و از منتسبین این سلسله تجار است:

ناظم ابیات بدیعه، مستخرج لآلی از اصداف قریحه **میرزامهدی نوائی** تخلص منشی

---

۱. در متن: (سیط).

۲. او مختصری از گزارش زندگی خود را در پایان یک نسخه مثنوی مولانا که به‌خط کم‌نظیر خود کتابت کرده چنین آورده است که: (در تهران با اصناف مردم محشور شدم تا روزی به‌یکی از خاصان دربار ناصرالدین‌شاه برخوردم و او متعهد شد که اوراق مثنوی را به‌عرض شاه برساند پس به‌پیشگاه شاه شرفیاب شدم و از خط من تمجید کرد وبه تکمیل مثنوی ماموروم کرد و در قلیل مدت استکتاب نسخه‌را به‌پایان رساندم و این در تاریخ ۱۲۷۹ بود میرمحمد-حسین یقینا یکی از چیره‌دست‌ترین خوشنویسان است و در ردیف یکی از ده تن کاتب خوش‌نویس نستعلیق درجه-اول قرار دارد که تاکنون کاتب خوشنویس زبردستی چون وی نیامده است... نستعلیق را از شش‌دانگ جلی تا کتابت خفی و غبارکمترکسی چون وی نوشته است پس از قتل ناصرالدین‌شاه در دربار مظفرالدین‌شاه به‌خدمت پرداخت و آثاری به‌نام مظفرالدین‌شاه، از او باقی است او تا سال ۱۳۱۶ زنده بود. (اطلس خط، ص. ۵۷۰).

شیرازی، خلف‌الصدق حاجی‌ملا آقابابا، تاجر شیرازی. در سال ۱۲۷۰ **واند** در شیراز متولد گشته، کسب کمالات لایقه نموده در سال ۹۶ [۱۲] از شیراز به‌طهران رفته، در خدمت جناب جلالت‌مآب اجل اکرم آصف‌الدوله: میرزاعبدالوهاب‌خان شیرازی والی مملکت خراسان و سیستان مشغول انشاء رسائل جناب معزی‌الیه است. و این چند بیت از طبع نقاد او در این[۱] کتاب به‌یادگار ثبت گردید[۲]:

مرد عاقل غم روزی نخورد زآنکه بود — جان او در طلب رزق مقدر به‌گرو
ترک سر کن اگرت شورمحبت به‌سر است — ورنه بی‌منت زحمت سر خود گیرو برو
خواهی ار عمر به‌باطل نرود عشق بورز — سخن آن است وجزاین نیست، نصیحت بشنو
مگر از خرمن پاکان طلبی بهره که هیچ — حاصل طاعت صدساله نیرزد به‌دوجو
دوش این نکته[۳] چه خوش گفت سروشم درگوش — کای نوائی بطلب زحمت و نومید مشو

ما مست شراب وحدتیم ای ساقی — سرخوش ز می محبتیم ای ساقی
امروز برین مستی اگر جان بدهیم — فردا همه زاهل رحمتیم ای ساقی

و از اعیان این محله است: جناب مستطاب فضائل اکتساب، قدوه فضلا، جالینوس زمان، بقراط اوان، ادیب لبیب، حسیب[۴] نسیب **حاجی‌میرزاعلی‌اکبر طبیب**. ید بیضایش در علاج علل، مظهر معجز مسیحا بود و در فنون علمی و عملی طب، مهارتی تمام داشت و آن جناب را چهارنفر پسر است: اول آنها:

جناب مستطاب **حاجی‌میرزامحمدحکیم‌باشی** [است] که شرح حالش در ذیل محله میدان شاه بیاید.

پسر دویم[۵] مرحوم حاجی‌میرزاعلی‌اکبر طبیب است: حاوی مراتب فنون علمیه و عملیه علم طب **حاجی‌میرزاابوالقاسم** ناظم‌الاطبا:

خجسته طبیب مسیحا نفس[۶] — که جان آورد از عدم بازپس

پسر سیم و چهارم مرحوم حاجی‌میرزاعلی‌اکبر است: جنابان کمالات اکتسابان، جالینوس زمان **حاجی‌میرزامحمدتقی طبیب** و بقراط اوان **حاجی‌میرزامحمود طبیب**، هریک در فنون طبیه سرآمد اهل عصر خود هستند.

سلسله دویم تجار شیراز که ساکن این محله‌اند: **سلسله تجار ده‌دشتی** است. اصل آنها از قصبه «ده‌دشت»[۷] کوه‌گیلویه است که هنگام آمیختگی دولت علیه سلاطین صفویه، الوار چهاربنیچه کوه‌گیلویه که شرح آنها در ذیل بلوکات بیاید، ازدحام نموده، قصبه ده‌دشت را

---

۱. در متن: (آن).
۲. (سال فوتش معلوم نشد. در سال ۱۳۱۳ زنده بوده است) دانشمندان و سخن‌سرایان فارس.
۳. در متن: (چو).
۴. در متن: (حبیب).
۵. در متن: (دویم و سیم).
۶. در متن: (مسیحا دم نفس).
۷. رك: فارسنامه ناصری، گفتار دوم، بلوك کوه‌گیلویه.

به‌قهر و غلبه گرفته، اموال اهلش را به‌غارت بردند و مردمش را در جوانب و نواحی پراگنده داشتند، از جمله جماعتی از تجار ده‌دشت، به‌شیراز آمده، رحل اقامت انداخته، متوطن شدند و اول کسی که از آنها وارد شیراز گشته، توطن جسته، بساط تجارت افکنده است:

خواجه‌محمدزکی تاجر ده‌دشتی‌است. در سال ۱۱۹۳ در شیراز وفات یافت و او را دونفر پسر است: **حاجی‌محمدباقر** تاجر ده‌دشتی و او را دونفر پسر است: اول آنها **حاجی‌آقابابا** تاجر ده‌دشتی. مادام زندگانی جز به‌شغل تجارت نپرداخت و از او دونفر پسر باقی بماند:

اول آنها **حاجی‌عبدالکریم** تاجر ده‌دشتی است که به‌امانت‌داری و دیانتکاری مشهور بود و در سال ۱۲۷۷ وفات یافت و او را چهارنفر پسر است:

اول آنها عمدة‌الاعیان: **حاجی‌آقامحمد** تاجرده‌دشتی. مادام حیات در میانه تجار به‌درستکاری معروف بود، در سال ۱۲۸۰ وفات یافت.

و خلف‌الصدقش **آقامحمدکاظم** ده‌دشتی در تلگرافخانه مبارکه دولتی صاحب‌منصب شده است.

پسر دویم و سیم و چهارم مرحوم حاجی‌عبدالکریم تاجر ده‌دشتی است: عمدة‌الاعیانان **آقامحمدحسین** و **آقالطف‌علی** و **آقامحمدابراهیم** تاجر ده‌دشتی. ولادت آنها در سال ۱۲۵۴ و ۵۷[۱۲] و ۶۰[۱۲] اتفاق افتاده است و هریک در امانت و دیانت تجارتی معروف و مشهورند.

پسر دویم حاجی‌آقابابا تاجر ده‌دشتی عالی‌جناب کمالات اکتساب **میرزامحمدرضا** تاجر ده‌دشتی که فنون علمیه را ضمیمه شغل تجارت نموده است.

پسر دویم حاجی‌محمدباقر **آقاعلی‌بابا** تاجر ده‌دشتی است که به‌درستکاری، بین‌الانام مشهور بود و اخلاف آن مرحوم عمدة‌الاعیانان: **آقامحمدعلی** و **آقامحمدرحیم** و **آقاابوالقاسم** و **آقاعبداللطیف** همه مشغول عمل تجارت و معامله‌اند.

و ولدالصدق حاجی‌محمدتقی است: عمدة‌الاعیان: **آقامحمدمهدی**. مشغول تجارت‌است.

پسر دویم مرحوم خواجه‌محمدزکی ده‌دشتی **آقامحمدابراهیم** تاجر ده‌دشتی است و خلف صدق او **حاجی‌محسن** تاجر ده‌دشتی است و او را دونفر پسر است: عمدة‌الاعیان، زبدة‌الاقران **حاجی‌میرزا زین‌العابدین** و **حاجی‌میرزاعبدالحسین** تاجران ده‌دشتی و خلف صدق حاجی میرزازین‌العابدین: عالی‌جناب کمالات اکتساب **میرزامحمدحسین** است که علاوه بر شغل تجارت به‌زیور علم آراسته است.

و از اعیان تجار ده‌دشت‌ساکن شیراز است: عمدة‌الاعیان **حاجی‌محمدرضا** تاجر ده‌دشتی. مادام زندگانی، منزل خود را تعزیه‌خانه جناب سیدالشهدا کرده، شبهای جمعهٔ تمام سال را تا صبح مشغول تعزیه داری بود و جماعتی را حاضر داشته، بیدار نشسته، به خواندن دعا و زیارات مشغول می‌شدند و او را چهار نفر پسر بود:

آقامحمد و **آقامحمدجواد** و **آقااسدالله** و **حاجی‌محمدباقر** تاجر ده‌دشتی، همه مشغول تجارت و درستکاری‌اند.

و از اعیان تجار ده‌دشتی است: عمدة‌الاعیان و زبدة‌الاماثل والاقران **حاجی‌محمدرحیم** تاجر ده‌دشتی برادر اعیانی حاجی‌محمدرضا، سالها در طهران توقف بلکه توطن داشت و در

درستکاری و اعتبار مشهور و معروف بود و به‌ریاست و احترام تمام، عمری را به‌پایان رسانید و درسال ۱۲۷۴ درطهران وفات یافت.

و از اعیان تجار ده‌دشت ساکن شیراز، افتخار تجار **حاجی‌علی‌رضا** تاجر ده‌دشتی مشهور به‌کشمیری است سالها درکشمیر توقف داشته، معامله شال کشمیری نموده، معروف اطراف گردید و او را سه‌نفر پسر است:

عمدة‌الاعیان **حاجی‌میرزاجواد** و **حاجی‌محمدمهدی** و **آقامحمدصالح** تاجران ده‌دشتی مشهور به‌**کشمیری** هریک در تجارت و درستکاری و امانتداری، مشهور بلاد نزدیک و دور شده‌اند. ولادت آنها درسال ۱۲۴۰ و ۵۰[۱۲] و ۶۲[۱۲] اتفاق افتاده است و ولدالصدق حاجی‌محمدمهدی است:

افتخار اماثل **میرزامحمدصادق مشهور به‌آقا**، در اول سن شباب مشغول به‌عمل تجارت و درستکاری است.

و از اعیان تجار مشهور به‌ده‌دشتی اگرچه در اصل شیرازی بود برای مواصلت با ده‌دشتیان مشهور به‌ده‌دشتی گشته‌اند، عمدة‌الاعیان **حاجی‌محمدباقر** است و او را دونفر پسر است: **حاجی‌محمدعلی** تاجر و او را دونفر پسر است اول آنها:

حاجی‌زین‌العابدین تاجر، پسر دویم حاجی‌محمدباقر تاجر **حاجی‌علی‌اکبر** تاجر شیرازی مشهور به ده‌دشتی است. سالها در اصفهان توقف داشته، به‌ریاست تجار و نهایت اعتبار و احترام بود و درسال ۱۲۸۶ وفات یافت.

و از اجله این محله است: جناب مستطاب، قدوه علما و زبدهٔ فضلا، علام فهام، زین مدرسین و زینت‌محدثین، مجتهدالزمان: **حاجی‌شیخ‌عبدالجبار**. اصل آن جناب از تجار قصبه جهرم است. والد ماجد او از جهرم قطع علاقه را نموده، در اماکن مشرفه عراق عرب رحل اقامت افکنده، بساط تجارت را گسترانید و جناب معزی‌الیه به‌مناسبت مکانی و مقارنات زمانی و ذوق سلیم و ذهن مستقیم به‌تحصیل علوم مایل گردید و به‌اندک‌زمانی، سرآمد اقران گشته، درخدمت مجتهدین کسب مراتب علم فقه و اصول به‌وجه اکمل نموده، به‌زیور اجتهاد زینت یافت و ازآنجاکه گفته‌اند:

فلک را عـادت دیرینـه این‌است   که با آزادگان دائم به‌کین است[۱]

طریق معاش را تنگ دیده، لابد از اماکن مشرفه، مهاجرت به‌شیراز نمود و در محله سرباغ رحل اقامت بیفکند و امامت مسجد مرحوم حاجی میرزامحمد تاجر را قبول نمود، پس به‌خواهش جناب جلالت‌مآب صاحب دیوان میرزافتح علی‌خان شیرازی مدرس مدرسه حسینیه مرحوم حاجی‌قوام‌الملک گردید و هرروزه از جانب صبح در آن مدرسه، طلاب علوم را از افکار خود بهره‌مند سازد.

و از اجله اعیان این محله است: خلاصه انجاب و نتیجه اطیاب، نادره دهور و اعصار **حاجی میرزاجعفرحقایق‌نگار** اصل او از ناحیهٔ خورموج دشتستان است اباًعن‌جد به ضابطی آن ناحیه برقرار بوده‌اند و جد او **میرزاعلی‌بیگ‌خورموجی** به کلانتری تمام نواحی دشتستان سرافراز

---

۱. بیت از میرزا نصر اصفهانی است. (امثال و حکم، ص۱۱۴۸).

بود و حاجی‌میرزاجعفرخان در مبادی عمر به‌ضابطی ناحیه خورموج برقرار گردید و در سال ۱۲۵۸ حاجی‌خان، حاکم نواحی دشتی به‌قهر و غلبه قلعه خورموج را تصرف نمود و حاجی‌میرزاجعفرخان فرار کرده، مدتی در ناحیه تنگستان بماند، پس به‌شیراز آمده، توقف نمود و با بزرگان مراوده کرده در زمرهٔ آنها محسوب گردید و در سال ۶۲ [۱۲] به‌امارت دیوانخانه‌عدلیه سرافراز آمد و با اهل کمال مجالست نموده، از کمالات رسمیه بهرهٔ وافر دید و در کتب سیر و تواریخ ممارست[1] کرده، اطلاعی کامل بیافت و **تاریخ آثار جعفری** را نگاشته به‌نظر اولیای دولت علیه رسانیده به‌لقب حقایق‌نگاری مفتخر گردید پس تاریخی مفصل نوشته نامش را **نزهة‌الاخبار** گذاشت و در سال ۱۳۰۱ در عراق عرب به‌رحمت ایزدی پیوست.

و اخلاف صدقش **میرزاعلی‌خان حقایق‌نگار** و **میرزا ابوالحسن‌خان** و **میرزامحمودخان** و **میرزامحمدخان** همه در مبادی زندگانی و عنفوان جوانی به‌کمالات لایقه آراسته‌اند و میرزاعلی‌خان در علم تاریخ سرآمد اقران است و میرزاابوالحسن‌خان به‌علاوهٔ کمالات ایرانی، زبان انگلیسی را آموخته، محسود اماثل گشته است.

وازاعیان این‌محله‌است: قدوهٔ‌اخیار و زبدهٔ ابرار**حاجی‌علی‌رضای** تاجر شیرازی درمبادی عمر خود تحصیل مقدمات علمیه را نموده، مسائل فرضیه را آموخته، در تجارت و درستکاری، گوی سبقت را از همگنان ربوده، مشهور هند و روم گشته، امین جناب حجة‌الاسلام حاجی‌میرزامحمدحسن مجتهد شیرازی ادام‌الله عمره شده اخماس بنی‌هاشم و حق مظالم را به‌وکالت آن جناب از ارباب ثروت تحویل گرفته، در وجه و حواله‌جات حجة‌الاسلامی کارسازی دارد.

و از اعیان‌این محله‌است: **حاجی‌میرزاعباس جراح**: مهارتش[2] در فنون جراحی ودستکاری معروف و حذاقتش بین‌الاقران مشهور، چشم آب آورده را چون او کسی میل نزند و اوجاع مفاصل و بثورات غریبه را سانند او کسی معالجه نکند، حق علاج را از فقرا و مساکین نخواهد، بلکه گاهی دوا و غذا را ازخود دهد.

---

۱. درمتن: (ممارت).

۲. درمتن: (محارت).

محله هفتم شیراز

محله سردزک[1] است

از زمانی که حصار شیراز را کوچک نموده‌اند، محله دشتک و محله سردزک را یک محله کرده، همه را سردزک گفتند بلکه قدری از محله دشتک را جزء محله لب آب قرار دادند چنانکه در وقفنامه مدرسهٔ منصوریه نوشته‌اند ده‌هزار ذرع زمین را از محله دشتک شیراز خریدند و مدرسه منصوریه را در آن ساختند و اکنون مدرسه منصوریه جزء محله لب آب است و سادات دشتکی شیرازی که متون کتابهای علمیه و تواریخ از اسامی آنها زینت یافته است و شرح حال آنها در این محله سردزک بیاید، از محله دشتک بوده‌اند و این محله محدود به‌محله بازار مرغ و محله سر باغ و محله سنگ سیاه و حصار جنوبی شهر و محله لب آب و شمارهٔ خانه های آن در سال ۱۳۰۱، ۷۹۸ درب خانه بود و مردمان آن ۳۴۴۸ نفر مرد و پسر و ۴۵۰۰ نفر زن و دختر است و کدخدای آن **آقاعلی محمد کدخدا**ست.

و از اشراف و اعیان این محله **سلسله‌سادات دشتکی شیرازی** است و حضرت علامی، ملک اعاظم علما و سادات متحلی به‌اقسام سعادات، اعلم علماء مشارق و مغارب، مجتهد باستحقاق در جمیع مذاهب **میرزاسیدعلی‌خان حسینی‌حسنی مدنی‌مکی‌شیرازی** که گلی است از گلستان و نهالی است از بوستان سلسله سادات دشتکی طاب‌ثراهم. جد دویم مؤلف این **فارسنامهٔ ناصری** در کتاب **شرح صحیفه سجادیه** و **سلوة‌الغریب**، نسب شریف خود را چنین بیان فرموده است:

انا علی صدرالدین (۱) ابن احمد نظام‌الدین (۲) ابن محمد معصوم (۳) ابن احمد نظام‌الدین (٤) ابن ابراهیم (٥) ابن سلام‌الله (٦) ابن مسعود عمادالدین (۷) ابن محمد صدرالدین (۸) ابن منصور غیاث‌الدین (۹) ابن محمد صدرالدین (۱۰) ابن ابراهیم شرف‌المله (۱۱) ابن محمد صدرالدین (۱۲) ابن اسحق عزالدین (۱۳) ابن علی ضیاءالدین (۱٤) ابن عربشاه فخرالدین (۱٥) ابن امیر-انبه عزالدین ابی‌المکارم (۱٦) ابن امیری خطیرالدین (۱۷) ابن الحسن شرف‌الدین ابی‌علی (۱۸) ابن الحسین ابی‌جعفر العزیزی (۱۹) ابن علی ابی‌سعید النصیبینی (۲۰) ابن زید الاعثم ابی‌ابراهیم (۲۱) ابن علی ابی‌شجاع الزاهد (۲۲) ابن محمد ابی‌جعفر (۲۳) ابن علی ابی‌الحسن (۲٤) ابن جعفر

---

۱ (دزکْ به کسر دال مهمله و فتح زاء معجمه در آخر کاف عربی)، ر ك: آثارالعجم، ص ۴۳۳.

ابی‌عبدالله (۲۵) ابن احمد نصیرالدین السکین النقیب (۲۶) ابن جعفر ابی عبدالله الشاعر (۲۷) ابن‌محمد ابی‌جعفر (۲۸) ابن‌محمد (۲۹) ابن زیدالشهید (۳۰) ابن‌علی زین العابدین (۳۱) ابن الحسین ابی عبدالله(ع) سیدالشهدا (۳۲) ابن‌علی ابی‌الحسن امیرالمؤمنین (۳۳) ابن ابی‌طالب (۳۴) علیهم‌السلام اولئک آبائی فجئتنی بمثلهم او اجتمعنا یا جریرالمجامع.

اما حالات و تنقلات اشخاص این سلسله علیه مذکوره از حضرت زیدبن‌علی(ع) تا آخر آنها آنچه را در کتب متعدده یافتم در این **فارسنامه** می‌نگارم و چنین گویم که:

جناب علامی سیدعلی‌خان در کتاب **سلوة‌الغریب** در ذیل بیان نسب خود چنین فرموده است که در زمان هشام‌ابن‌عبدالملک که ایالت مدینه‌طیبه با خالدبن عبدالملک‌ابن‌الحکم بود میانه زیدبن علی و عبدالله‌بن‌حسن مثنی در باب صدقات امیرالمؤمنین علی(ع) مشاجرتی شده، در حضور خالد و جماعتی از اهل مدینه، سخنهای سخت به‌یکدیگر بگفتند و خالد وعده داد که فردا این رشته مشاجرت را قطع کنم و چون روز دیگر شد خالد و جماعتی در مسجد حاضر گشتند و زید چون دانست که میل خاطر خالد بر غلظت این مشاجرت است روی به‌جانب عبدالله نموده، فرمود همه اموال من در راه خدا باشد اگر با تو مشاجرت کنم و پس از این آنچه را گوئی و کنی می‌پذیرم و هرگز از تو مخاصمه را به‌خالد نبرم، پس روی به‌جانب خالد کرده بفرمود: ذریه رسول خدا را بر مطلبی جمع کرده که خلفاء راشدین چنین نکردند، خالد به‌جماعت بگفت کسی جواب زید را بگوید پس یکی از اولاد انصار سخنی ناشایست به‌زید بگفت و زید در جوابش فرمود ترا نرسد که با مانند من چنین گوئی و شخص انصاری گفت چرا نگویم و حال آنکه مادرم و پدرم بهتر از مادر و پدر تو باشند زید بخندید و فرمود ای بازماندگان قریش، دین که از میان رفت، حسب و نسب هم رفته است، پس عبدالله‌ابن‌واقدبن عبدالله‌بن عمرابن‌الخطاب به‌مرد انصاری بفرمود که بد گفتی و البته زید و پدر و مادر زید در همه‌چیز بهتر از تو و پدر و مادر تو هستند ترا و بالاتر از ترا به‌این سخنان نرسد، پس مشت خود را پر از سنگریزه کرده، بر زمین پاشیده، بگفت پس از این ما را طاقت و صبر نباشد و از جای برخاست و زید هم برخاست و بزودی به‌جانب شام نزد هشام عبدالملک برفت و چندروزی اذن ملاقات را نیافت و بعد از ملاقات سخنان ناگوار بشنید پس هشام زید را با جماعتی از لشکریان به‌جانب مدینه انفاذ داشت و چون از سامان شام درگذشتند، زید جماعت را گذاشته به‌جانب عراق برفت و چون به‌کوفه رسید بیشتر از سردمانش با او بیعت نمودند و در آن وقت حاکم کوفه یوسف‌بن عمر ثقفی بود و در میانه آتش جنگ زبانه کشید و چنان که عادت اهل کوفه بود الکوفی لا یوفی[۱]، شده، زید تنهائی شمشیر می‌زد که تیری بر پیشانی او رسید و چون تیر را کشیدند به‌رحمت ایزدی واصل گردید و او را دفن نمودند و بعد از دو روز یوسف قبر او را جسته، سر مبارکش را برای هشام فرستاد، هشام به‌یوسف نوشت که جسد زید را برهنه بردارکن و این واقعه در سال ۱۲۱ اتفاق افتاد و تا پنج‌سال جنازه زید در کوفه‌برهنه بر دار بماند و کسی عورت او را ندید پس جسد مبارکش را بسوختند و خاکسترش را بر باد بدادند و از حضرت زید چندین‌نفر پسر باز بماند و کوچکتر از همه، **محمدبن زید** است و حضرت میرزاسیدعلی‌خان‌طاب‌ثراه در **شرح صحیفه سجادیه** فرموده است:

---

۱. کوفی وفا نمی کند.

محمدبن زید افضل واکرم اهل زمان خود بود و ازکرم و فضل اوست که روزی هارون‌الرشید در مکه معظمه گوهری را دید و بشناخت و گفت از محمدبن هشام ابن‌عبدالملک است و به‌ربیع خادم بفرمود چون نماز را به‌جماعت بگزارم همه درهای مسجدالحرام را جز یک در بربند و هرکس عبورکند باید بشناسی تا پسر هشام پسر عبدالملک را دریابی و چون محمدبن هشام درها را بسته دید، دانست که او را می‌خواهند و پریشانه درگوشه‌ای نشست و محمدبن زید چون پریشانی او را بدید از او پرسید کیستی و چرا پریشانی گفت به‌سوگند آرامم کن تا بگویم و محمدبن زید به‌سوگند او را آرام نمود [و] گفت محمدبن هشام‌بن عبدالملک هستم و این درها را برای گرفتاری من بسته‌اند، اگر توانی نجاتم ده و محمدبن زید نجات او را بر ذمه گرفت پس محمدبن هشام نام او را پرسید، بفرمود، محمدبن زیدبن علی‌بن‌الحسین، و محمدبن هشام بس ترسیده، برآشفت و گفت، خود را به‌خدا سپردم یعنی به‌ملاحظه سوءسلوک هشام با زیدبن‌علی(ع)، شاید محمدبن زید، تلافی کند و محمدبن زید فرمود نه تو قاتل زیدی و نه روز خونخواهی من. پس عبائی بر سر محمدبن هشام کشید و او را دشنام داده، نزد ربیع‌خادم برد که این مرد شترهای خود را به‌من کرایه داده، پول گرفته و گریخته و اسروزش یافتم چندنفر معین کن که کرایه را از او بازستانند[1] و ربیع خادم اطاعت نمود و چندنفر رابرای اتمام این کار و عمل با محمدبن زید روانه داشت و چون محمدبن هشام را به‌تجاهل از مسجد‌الحرام بیرون کشیدند و چندگامی برفتند، محمدبن‌زید به‌محمدبن هشام بفرمود با من چه[2] خواهی نمود محمدبن هشام گفت آنچه را از توگرفته‌ام واپس دهم و محمدبن زید به‌گماشتگان ربیع خادم بفرمود که این مکاری آنچه را از من گرفته است، می‌دهد، حاجت به‌زحمت شما نیست و چون گماشتگان برفتند محمدبن هشام دانه گوهری گرانبها به‌محمدبن زید نیاز نمود، محمدبن زید برآشفت که اهل‌بیت من بزرگ‌منشی را در برابر طمع ندارند و گوهر را قبول نفرموده، محمدبن هشام را وداع نمود.

و خلف‌الصدق محمدبن زید **محمدبن‌محمد** است درکتاب **عمدةالطالب** نوشته است: که در سال ۲۰۲ از هجرت به‌امر مأمون، خلیفه عباسی در مرو، محمدبن‌محمدبن زید را، سم خورانیده، مسمومش نمود، به‌رحمت‌ایزدی پیوست و صاحب کتاب **ریاض‌العلما** در ذیل ترجمه حضرت علامی میرزاسیدعلی‌خان شارح **صحیفهٔ سجادیه** به‌تقریب نسبت آن حضرت به‌جناب **احمد نصیرالدین السکین النقیب** ابن‌جعفربن محمدبن محمدبن زیدالشهید عبارتی فرموده است که ترجمه‌اش به‌فارسی چنین است:

بدان که احمدسکین از مقربان نزدیک حضرت امام‌رضا(ع) است و آن حضرت کتاب **فقه‌الرضا** را برای احمد به‌خط شریف خود نوشته است و آن کتاب بعینه در طایف مکه معظمه درکتابخانه جناب میرزاسیدعلی‌خان موجود است و حضرت امام‌رضا(ع) آن کتاب را به‌خط کوفی مرقوم فرموده است و تاریخ اتمام آن سال ۲۰۰ از هجرت است و در حواشی آن کتاب اجازات علما و خطوط آنها، مرقوم گشته است و حضرت امیر غیاث‌الدین منصور دشتکی‌شیرازی که از اجداد امجاد جناب میرزاسیدعلی‌خان و از احفاد حضرت احمدنصیرالدین‌السکین است

---

۱. درمتن: (ستاند).

۲. درمتن: (چو).

به‌خط خود، آن کتاب **فقه‌الرضا** را نسخه فرموده و در حاشیه آن اجازه‌نامه نوشته است و این کتاب نیز از جمله کتب جناب میرزاسیدعلی‌خان موجود است و جناب علامی میرزاسیدعلی‌خان در کتاب **سلوة‌الغریب** نوشته است:

اول کسی که از اجداد سن به‌شیراز محروسه آمده، رحل توطن افکنده **علی‌ابوسعیدنصیبینی** است.

در کتاب **قاموس** است که نصیبین شهری است پایتخت دیار ربیعه[۱] و نسبت به‌آن نصیبی و نصیبینی است و جناب علی‌ابن‌سعید در حدود سال **۴۰۰ واند** وارد شیراز جنت‌طراز گشته، در محله دشتک، رحل اقامت افکند و توطن نمود و بعد از وفات آن جناب، اولاد و نبایرش را سادات دشتکی شیرازی گفتند.

در کتاب **شیرازنامه**[۲] که درسال **۷۸۴** تألیف یافته، نوشته است: سیدمتفرد **سیدضیاءالدین والمله‌علی‌بن فخرالدین‌ابن امیر عربشاه‌بن عزالدین ابی‌المکارم‌امیرانبه**[۳] طاب‌ثراهم، در فنون شرعیات بی‌نظیر بود و با وجود کمال فضل در شیوه تفرید و بیان توحید، فراستی عظیم داشت و مجلس احکام قضای مملکت فارس، مدتی بر رأی او قائم بود و در آخر عهد خود، عزلت گزیده، از سردم دنیا، کناره کشید و درسال **۶۸۵**[۴] درشیراز وفات یافته، به‌رحمت ایزدی واصل گشته، در قبرستان درب سلم مدفون گردید.

و در کتاب **مزارات شیراز** نوشته است: مرتضی اعظم **امیر عزالدین اسحق‌بن امیر-ضیاءالدین‌علی‌بن امیر فخرالدین عربشاه**[۵] از اجلـه سادات کبـار و عباد شیراز است، تلاوت قرآن را ورد خود ساخته و دائماً به‌ذکر اوراد پرداخته، تکلفات ظاهری را از خود انا اخته، در بلاها صبور و در نعمت و آلاء شکور، حامی مسلمین و ناصح سلوک و سلاطین بود و در نصایح کتابی نوشته، نـامش را **مفتاح‌الدجی** گذاشته است و در احادیث اسنادی معتبر داشت و در سال **۷۱۷** به‌روضه رضوان خرامید.

در کتاب **مزارات شیراز** نوشته است[۶]: تاج تارک علما و سادات زمان، **امیرصدرالدین-محمدبن امیرعزالدین اسحق‌ابن امیرضیاءالدین علی‌بن امیرعربشاه** در زمان خود اساسی بود فاضل و عالمی کامل، از اعیان نقبا و وجوه سادات و بزرگان قوم، در دینداری سخت و در اوامر و نواهی با جد و جهد، مشفق بر فقرا و متفقد احبا، متخلق به‌اخلاق اولیا، در عیادت مرضی و تشییع جنایز، حتی‌المقدور می کوشید و در اعانت مضطرین اغماض نمی‌فرمود و درسال **۷۶۷** به‌روضه‌رضوان خرامید و بقعه‌ای عالیه بر مقبره آبا و اجداد خود، در قبرستان مسجدجامع عتیق

---

۱. (نصیبین نهری بوده است در بین‌النهرین سر راه موصل به‌شام ومیان این شهر و سنجار نه‌فرسخ و میان آن تا موصل شش روز راه بوده است). (معین)

۲. رک: شیرازنامه، چاپ واعظ جوادی، ص۲۰۴.

۳. در یکی از نسخه‌های شیرازنامه، ص۲۰۴، این نام به‌این صورت‌آمده است: المتفرد فی‌الحق والدین علی‌بن‌عربشاه ابن امیرانبه، و در خود متن (علی‌بن) عربشاه‌بن امیر انبه‌الحسینی.

۴. در شیرازنامه، ص ۲۰۴، خمس عشر و ستمائه = ۶۱۵؛ بنابراین سال متن غلط است.

۵. هزار مزار، ص۱۹. این کتاب در سال ۱۳۶۵ بوسیله استاد دکتر نورانی تصحیح و به وسیله کتابخانه احمدی منتشرگشت.

۶. هزار مزار، ترجمه عیسی‌بن جنید، ص۱۹، کتابفروشی احمدی، شیراز، ۱۳۲۰.

شیراز بنا فرمود که کیفیت حال آن در ذیل بقاع شیراز بیاید.

و باز در کتاب **مزارات شیراز** نوشته است: مرتضی اعظم **امیر شرف‌الدین ابراهیم بن امیرصدرالدین محمدبن امیرعزالدین اسحق**، سیدی است فاضل نیکوکردار و عالمی است کامل خوش‌گفتار، به‌اخلاق نبویه و اوصاف مرتضویه، منصبش عالی و جاهش متعالی، با والدماجد خود سفرها کرده، بزرگان را خدمت نموده، کتاب **مشارق‌الانوار**[1] را در خدمت شیخ صدرالدین ابی‌المجامع و شیخ علاءالدوله سمنانی[2] خوانده، در مدرسه رضویه با کلماتی مستطاب و دعواتی مستجاب، خلق را وعظ و ملوک را نصیحت نمودی، روزی در خدمتش برای طلب باران به‌صحرا شدیم و آن جناب نماز را به‌جماعت گزاشتند، روی به‌مردم نموده، فرمود: ای برادران صفا و ای دوستان باوفا، ظلم را بگذارید و حق را بردارید و پیرو سیرت مصطفی و اخلاق مرتضی گردید، کم کم دنیای فانی را گذاشتید و بر کنارهٔ عقبای باقی رسیدید و چون سخن آن جناب به‌اینجا رسید، رقتی در خلق شد و همه آغاز گریه نموده، آثار ابری پیدا گشت و هنوز به‌منزلها باز نارسیده بودیم که باران رحمت الهی بر بندگان نازل گردید[3] و آن جناب در ماه صفر سال ۷۸۸ به‌رحمت ایزدی پیوست و این دو بیتی را از لفظ او در خاطر دارم:

زرمن هویت و ان شطت بک الدار   و حال من دونه حجب و استار
لاتترکن علی بعد زیارته   ان المحب لمن یهواه زوار[4]

و در محله دشتک شیراز مدفون گردید و پسرزاده آن جناب امیرغیاث‌الدین منصور، بقعه‌ای عالی بر قبر او، بساخت و او را بقعه دشتک گفتند و نگارندهٔ این **فارسنامه ناصری** گوید، در نوشته هائی که در نزد این بنده است، این بقعه دشتک، موقوفاتی داشته است که تا زمان دولت نادرشاهی آن بقعه و آن موقوفات، باقی بودند و بعد از آن لاعین رأت و لااذن سمعت.

و خلف‌الصدق غفران‌مآب امیرشرف‌الدین ابراهیم است: مرتضی اعظم اقدم: **امیر صدرالدین محمد**[5]: در **وقفنامه** مدرسه منصوریه شیراز، القاب آن جناب را چنین نوشته است: «عالی‌جناب، سیادت‌مآب، نقابت انتساب، قدس‌منزلت، معالی مرتبت، مولی و مرتضی اعظم اقدم اکرم‌سعید، افتخار اعاظم النقباء والساده فی‌زمانه، وارث علوم‌الانبیاء والمرسلین، ناصح‌الملوک و السلاطین، السیدالاجل الممجد، صدرالحقیقةوالسادة والشریعه والدین: محمد...» و وفات آن جناب در سال ۸۲۸ اتفاق افتاده، در بقعه دشتک شیراز، در جوار آباء و اجداد خود مدفون گردید.

و خلف‌الصدق آن جناب است: مرتضی اعظم **امیرغیاث‌الدین منصور**. در **وقفنامه** مدرسه منصوریهٔ شیراز القاب آن جناب را چنین نگاشته است: «حضرت سیادت‌پناه، افادت دستگاه، مولی

---

۱. هزار مزار، ص ۲۰.
۲. هزار مزار، ص ۲۰.
۳. هزار مزار، ص ۲۰.
۴. از او که دوستش داری دیدار کن گرچه از او دور افتی و محبوب را پرده‌ها و حجابها مانع شود، با و جوددوری هرگز دیدارش را از دست منه زیرا عاشق معشوق را فراوان دیدار کند.
۵. نسب‌نامه او را در الذریعه، ج ۱، ص ۱۰۸ بخوانید. و رک: حبیب‌السیر، جزء چهارم، از جلد سوم، ص ۱۱۰.

و مرتضی اعظم اقدم اکرم اعلم، احسب انسب، اعلم علماءالمتشرعین[۱]، مفخراولادسیدالمرسلین، ناصح الملوک والسلاطین و افتخارالمحدثین و ملاذالمفسرین، السیدالهمام، الزائر بیت‌الله‌ـ الحرام، الامیرالحاج، غیاث‌الحق والافادة والنقابةوالدین: منصور» و وفات آن جناب در حدود سال **۸۷۰واند** اتفاق افتاد [و] در بقعه دشتک شیراز مدفون گردید.

و خلف‌الصدق آن جناب است: حضرت سیدالحکما المدققین **الحاج امیرصدرالدین محمد دشتکی شیرازی** و القاب شریف آن جناب در فرمانی که پادشاه ذی‌جاه، سلطان یعقوب خلف‌ـ الصدق پادشاه دین‌پناه: امیرسلطان‌حسن‌بیک ترکمان آق‌قوینلو برای حضرت امیرصدرالدین محمددشتکی شیرازی، فرستاد و املاک موقوفه مدرسه منصوریه شیراز را از مالیات و عوارض و صادریات معاف داشته است چنین مرقوم گشته است: مرتضی ممالک الاسلام، مقتدی علماء الاعلام، افتخارالسادات‌العلماء و النقباء فی‌الایام، اعتضادالائمةالمتبحرین فی‌الآفاق، قدوة‌ـ الحکما[ء] المتألهین بالاستحقاق، علامه علماءالزمان، استاد ارباب الحکم والمعارف فی‌الاوان، الموفق من‌عندالله‌الصمد، صدرالملة والافادة والسیادة والافاضة والدین: محمد، ابدالله تعالی سیادته و شیدت قوانین افاضته و سنادته. و صورت فرمان اعلیحضرت سلطان یعقوب پادشاه در ذیل وقایع سال **۸۹۳** در گفتار اول **فارسنامه ناصری** نگاشته گردید و در کتاب **مجالس‌المؤمنین** نوشته است: کنیت آن جناب ابوالمعالی و لقب شریفش به‌لسان اهل فضل و کمال صدرالعلما و صدرالحقیقه است و اجداد امجادش تا حضرات ائمه معصومین(ع) همگی حافظ احادیث و حامل علوم شرعیه بوده‌اند و اول کسی که از این سلسلهٔ علیه از مطالعه کتب احادیث‌مشحونه از موضوعه و ضعیفه اجتناب فرسود و متوجه علوم کلامیه و حکمیه گشته به‌مرتبه اعاظم حکما و متکلمین رسید، حضرت سیدالمدققین امیرصدرالدین محمد است[۲] و از مآثر نفس قدسی شعار آن بزرگوار آنکه جمع نموده، میانه تصنیف و تألیف و افاده علوم و عمارت و زراعت و نظم مناظم دنیوی و اخروی و ذکر اسامی کتب علمیه آن جناب دفاتر علوم را مشحون داشته است و ولادت[۳] با سعادت آن جناب در سال **۸۲۸** اتفاق افتاده و در سال **۹۰۳** در شهر رمضان[۴] در دست ظلمه طایفه ترکمان بایندری، شهید گشته، در صفه شمالی مسجد سر پوشیده مدرسه منصوریه[۵] که مخصوص قبور خود و اولادش قرار داده، مدفون گردید و تاکنون آن مسجد و گنبد آن، باقی است و زیارتگاه خواص و عوام است و از مآثر آن جناب[۶]، عمارت مدرسه‌منصوریه

---

۱. در متن: (متشرین).

۲. رک: حبیب‌السیر، جزء چهارم، از جلد سوم، ص ۱۱۰، چاپ هند.

۳. ولادت او در صبح سه‌شنبه دوم شعبان۸۲۸ بوده و شهادتش در صبح جمعه ۱۲ رمضان ۹۰۳. رک: مجالس‌ـ المؤمنین، ص۳۳۹، و رک: ذریعه، ج۱، ص۱۰۸، که روز تولد او را بجای‌سه‌شنبه، دوشنبه گفته است، مقالات‌ـ الشعرا، ص۵۵۶.

۴. آثارالعجم، ص۴۵۹.

۵. در مورد مدرسه منصوریه، رک: مجله یغما، شماره دهم، سال نهم.

۶. (حاشیه قدیم وجدید) بر (شرح جدید تجرید) دیگر (حاشیه قدیم و جدید) بر (شرح مطالع و حواشی شریفه شریفیه) و این دو حاشیه قدیم او بر (تجرید) و (شرح مطالع) مقدم است بر تالیف حواشی قدیمه علامه دوانی، دیگر (حاشیه شرح شمسیه و حواشی شریفه شریفیه). رک: مقالات‌الشعراء، ص۵۵۷. دیگر (حاشیه) بر اوائل (شرح مختصر

←

شیراز است که در سال ۸۹۳ به‌انجام رسیده است و چندین ملک وقف بر آن فرمود و اغلب آنها در دست اهل جور و عدوان افتاده است، جز قریه قصر کرم بلوک فسا و مزرعه سختویه مشهور به‌سختان واقعه در خلف دروازه قصابخانه شیراز که مدت سی‌سال به‌عنوانی باطل، در تصرف حاجی‌میرزاابوالحسن‌خان مشیرالملک بود و بعد از وفات او، ورثه آن سرحوم بالطوع والرغبه آن مزرعه را به‌تصرف متولی‌شرعی آن که مؤلف این **فارسنامه ناصری** است، بی‌زحمت مشاجرت و مخاصمت بدادند شکرالله مساعیهم.

و از موقوفات قدیمی آن مدرسه قریه سهل‌آباد رامجرد است که سالها در تصرف متولیان آن بود و در سال ۱۲۸۳ میرزاعلی پسر حضرت‌مغفرت‌مآب حاجی‌میرزاابراهیم مجتهد طاب‌ثراه که شرح حال او در محله بازارمرغ در ذیل سلسله میرزایان مشهور به‌فسائی گذشت به‌تجویز حاجی‌شیخ حسین عرب مشهور [و] ملقب به‌ناظم‌الشریعه که شرح حالش در ذیل محله اسحق‌بیک گذشت، این قریه سهل‌آباد رامجرد را به‌نواب اشرف والا، حسام‌السلطنه حاجی-سلطان‌سراد میرزا والی مملکت فارس بفروخت و چون نواب معزی‌الیه از قضیه وقفیه مطلع گردید این سهل‌آباد وقفی را رد فرمود و وجه ثمن او را واپس گرفت، پس ناظم‌الشریعه حیلتی نمود که میرزاعلی، خدمت جناب حاجی‌شیخ‌مهدی مجتهد اقرار کند که این سهل‌آباد متصرفی من و آباء و اجداد من به‌عنوان مجهول‌المالك است، پس سهل‌آباد را از آن جناب بخرید و به‌قیمتی ارزان به‌ناظم‌الشریعه بفروخت و در سال ۱۲۹۵ حضرت‌اشرف والا حاجی‌معتمدالدوله فرهادمیرزا دام‌عزه تفحصی تمام در امر سهل‌آباد بفرمود و رجوع به‌قباله‌جات وقفیه و احکام شرعیه و ارقام عرفیه بر وقفیت آن نمود و از تصرف ناظم‌الشریعه گرفته به‌دست مؤلف این **فارسنامه ناصری** که به نص واقف خیر مواقف متولی این موقوفه هستم بداد و در سال ۱۲۹۹ باز ناظم‌الشریعه حیلتی دیگر انگیخت و سهل‌آباد را از تصرف وقف بازکشید و این بنده به تصدیق علمای دارالخلافه طهران‌در دربار معدلت‌مدار اعلیحضرت شاهنشاه اسلامیان‌پناه‌عارض گشتم و فرمان استرداد سهل‌آباد وقفی را صادرنمودم ولی هیچ فایده نبخشید تا سخط پادشاهی که نمونه‌ای از غضب خدائی‌جل شأنه[1] است با او که اطاعت فرسان را نکرد چه کند و رعیت-پروری و عدالت‌گستری حضرت‌اسعدامجد ارفع‌والا، ظل‌السلطان ادام‌الله شوکته، با متمردین چه معامله فرماید.

و جناب سیدالمدققین امیرصدرالدین محمد را دونفر پسر است: اول آنها چنانکه در کتاب **مجالس‌المؤمنین** نوشته است: خاتم‌الحکما و غوث‌العلما **الامیر غیاث‌الدین منصور دشتکی شیرازی** است[2] قدس سره، کسی است که ارسطو و افلاطون بلکه حکماء دهور[3] و قرون اگر در

→

اصول ابن‌حاجب) دیگر (حاشیه برکشاف) دیگر (رساله در حل مغالطه مشهور به‌جذر اصم) و (رساله در علم فلاحت) و رساله فارسی (معرفت قوس‌وقزح) و تعلیقات بر تیسیر فقه شافعی. (مقالات الشعراء، ص۵۵۸و۵۵۹)، و رك: آثارالعجم، ص۴۵۸.

۱. در متن: (جل و شانه).

۲. تولد او در سال ۹۰۰ اتفاق افتاد و از مصنفات اوست: کتاب (حجة‌الکلام)، کتاب محکمات، شرح برکتاب هیاکل-انوار، شرح بر رساله اثبات واجب پدرش، (رك: الذریعه، ج۱،ص۱۰۸)، کتاب تعدیل‌المیزان، (الذریعه، ج۴، ص

←

زمان آن قبلهٔ اهل‌ایمان بودندی مفاخرت و مباهات به‌انخراط در سلک مستفیدان و ملازمان مجلس عالیش نمودندی. در خدمت والدماجد خود تحصیل علوم دینی و مراتب معارف یقینی نموده در بیست‌سالگی از ضبط علوم فارغ گردید و صیت فضیلتش عالمگیر شد و در سال ۹۳۶ چنانکه در گفتار اول این **فارسنامه** نگاشته گردید به‌منصب و لقب صدارت عظمی منصوب و ملقب گردید و قصه مباحثه آن جناب در باب تغییر قبله بلاد ایران با جناب شیخ علی‌عبدالعالی نیز در سال ۳۸ [۹] نوشته آمد و در سال ۹۴۸ وفات یافته به‌رحمت ایزدی پیوست و در جوار مزار کثیرالانوار پدر بزرگوار خود در صفه شمالی مسجد شبستانه مدرسه منصوریه مدفون‌گردید.

پسر دویم حضرت مغفرت‌مآب سیدالمدقین امیرصدرالدین محمدقدس‌سره است: قدوه عظماء زمان و اسوهٔ علمای دوران، خلف اعاظم اسلاف و شرف اخلاف اشراف آل‌عبدمناف، متمسک به‌الطاف رب ودود **امیرعمادالدین مسعود شیرازی**. مادام زندگانی به‌نشر علوم و مواعظ حسنه و نصایح ملوک و سلاطین اشتغال داشت و در حدود سال ۹۵۵ وفات یافت [و] قرین رحمت الهی گردید.

و خلف‌الصدقش: جناب مستطاب قدوه اماجد نقباء و اسوهٔ اعاظم نجبا، ناظم معاقد فروع و اصول، مالک قواعد معقول و منقول، صاحب شرف علم و عزت جاه **امیر سلام‌الله**. بعد از وفات والدماجدش مانند اجداد گرام خود بر مسند تدریس نشسته هرروزه طلاب علوم را از نتائج افکار ابکار خود بهره‌مند می‌نمود و در حدود سال ۹۷۵ قرین رحمت الهی گردید.

و خلف‌الصدقش مقتدای اعاظم امم، افتخار عرب و عجم، اعلم علما و افضل فضلا، مستجمع حقایق علوم و مستنبط دقایق حدود و رسوم متمسک به‌الطاف ربه‌الکریم **میرزاابراهیم** قدس‌سره. مادام زندگانی مشغول افادت و افاضت مسائل دینیه و مقاصد یقینیه و مواعظ ونصایح بود و در خدمت سلاطین احترامی فوق‌العاده داشت چنانکه در گفتار اول این **فارسنامه ناصری** نگاشته‌گردید درسال ۹۷۱ دخترخجسته‌اختر نواب‌سلطان ابراهیم‌میرزا، نوادهٔ حضرت‌صاحبقران شاه‌اسمعیل صفوی‌درعقد ازدواج‌جناب میرزاابراهیم دشتکی شیرازی درآمده، در سال ۹۹۰ واند در شیراز وفات یافت و آن جناب‌را از شاهزاده خانم مسطوره دونفر پسر است دویمین آنها حضرت‌افادت‌پناه **میرزانصیرالدین حسین** [است]. حضرت‌علامی میرزاسیدعلی‌خان طاب‌ثراه در کتاب **سلوة‌الغریب** فرموده است: امیرحسین نصیرالدین مجتهدی بود فاضل و در فنون عربیه و ادبیه کامل و غالب بر آن جناب زهد و صلاح بود، مادام زندگانی از روی ورع و تقوی دستش به‌دینار و درهم نرسید چون از شیراز به‌مکهٔ معظمه شتافت رحل اقامت و توطن انداخت و مادام بقیه عمر تعرضی به‌نوکران خود نفرمود و خدمتکاران را نیازرد و سیئات آنها را به‌آب عفو و اغماض بشستی و در سال ۱۰۲۳ در طایف به‌رحمت‌ایزدی پیوست و جنازهٔ او را به‌مکه معظمه آورده، دفن نمودند و از مآثر آن جناب قریه نصیرآباد و حسین‌آباد شیب کوه فساست.

→

۲۱۱)، معیارالافکار، خلاصه تعدیل‌المیزان، لوامع و معارج، تجرید در حکمت (الذریعه، ج۳، ص۳۵)، رساله در معرفت قبله، رساله معالم‌الشفاء در طب، حاشیه بر الهیات شفا، شرح اشارات...و بسیاری از آثار دیگر که‌تفصیل آن در صفحات ۵۶۱و۵۶۲و۵۶۳و۵۶۴و۵۶۵و۵۶۶، مقالات‌الشعراء آمده است. و رك: آثارالعجم، ص ۴۵۹.

۳. در متن: (دهر).

پسر اول مغفرت‌مآب میرزاابراهیم‌دشتکی شیرازی، حضرت سیادت و نقابت و افادت و افاضت منقبت، سلطان‌الحکما و سیدالعلما، **میرزانظام‌الدین احمدعلامه** است. حضرت افادت مستعاری میرزاسیدعلی‌خان در کتاب **سلافة‌العصر** فرموده است: از اعاظم فضلا و علما و بزرگان عجم است. جد من امیراحمدنظام‌الدین علامه پسر ابراهیم پسر سلام‌الله‌بن عمادالدین مسعود پسر صدرالدین محمد، پسر غیاث‌الدین‌منصور ملقب به‌لقب سلطان‌الحکما و سیدالعلما بود و چندین کتاب تألیف فرمود و از مصنفات جلیله سلطان‌الحکما، کتاب **اثبات واجب‌الوجود** است و آن را سه‌نسخه فرمود: کبیر و وسیط و صغیر. [و] در سال ۱۰۱۵ وفات یافت و آن جناب را دونفر پسر است:

اول آنهاست: سیادت‌پناه، جلالت و افادت دستگاه **میرزامعزالدین محمددشتکی‌شیرازی**، در شیراز به‌نشر علوم مشغول بود و در اواخر عمر در قصبه فسا توطن نمود و در سال ۱۰۶۵ وفات یافت.

پسر دویم مغفرت‌مآب سلطان‌الحکما امیرنظام‌الدین احمدعلامه است: قره باصره سیادت و غره ناصیه سعادت، ملک اعاظم و افاخم سادات، متحلی به‌اقسام سعادات، نبوی المآثر، علوی المفاخر **میرزامحمدمعصوم دشتکی‌شیرازی**. چون عم بزرگوارش میرزانصیرالدین حسین در مکه معظمه توطن نمود، خود در اوائل زندگانی قطع علاقه را از شیراز فرموده، در مکه معظمه توطن جسته، چندین سال در مسجدالحرام کتابهای فقه پنج‌مذهب مسلمانی را علاوه بر کتب تفسیر و کلام، درس گفته، طلاب علوم را از نتائج افکار ابکار خود بهره‌مند فرمودی و به‌این وسیله در میانه اهل سنت و جماعت حجاز و اهل مذهب جعفری صلاح و وفاق انداخت و طریقه خصومت و مشاجرت را برداشت و تاکنون این صلاح و وفاق در مکه معظمه در میانه این دوطایفه باقی است.

و سه‌طرف خانه عالی و چندین دکان در شهر مکه معظمه و چندین قطعه اراضی وبساتین و خانه‌ها در طایف که شرح آنها به‌این نزدیکی بیاید به‌ارث و اکتساب در تصرف داشت. تابستانها را در طایف و زمستانها را در مکه معظمه گذرانید و به‌این منوال عمری را به‌پایان رسانید و در سال ۱۰۳۲ به‌روضه‌رضوان خرامید.

و خلف صدقش امیرعظما و اعظم امرا قطب فلک‌جاه و جلال، مرکز دایرهٔ عز و اقبال، مظهر انوار نامداری، مصدرآثار کامگاری، صاعد ذروه مناقب، عارج رتبه مفاخر و مناصب، طرهٔ ناصیه سیادت و غره جبهه سعادت، ظاهرالاحساب و طاهرالانساب، قدوهٔ محدثین و اسوهٔ‌مفسرین، افضل علماء و اعلم فضلا، حاوی فروع و اصول، جامع معقول و منقول، امیر ممجد نواب **میرزا-نظام‌الدین احمدمکی‌شیرازی**. درسال ۱۰۲۷ در طایف متولد شده، درمکه معظمه نشو و نما کرده، تحصیل کمالات علمیه نمود و صیت فضلش به‌اقصی‌بلاد رسیده، سلطان اسلام، ظل‌الله بر مفارق انام، عامر بلاد، ناصر عباد، ناصب رایت فتح و ظفر، رافع لوای عدل در زمره بشر، معتضدبالله، شاەسلطان‌عبدالله قطب‌شاه‌ابن‌سلطان‌محمدقطب‌شاه، ملک سریر ممالک دکن هندوستان طاب‌ثراه که اباًعن‌جد از اخلاص‌مندان آباء و اجداد نواب مجتهدالزمانی‌میرزا-احمدنظام‌الدین بود، شائق ملاقات گشته به‌رسل و رسائل پی‌درپی در سال ۱۰۵۵ از شهر مکه هجرت فرمود و شهر حیدرآباد دکن را به‌قدوم میمنت لزوم خود زینت داد و بعد ازاستعلام

و استکشاف پادشاهی از حالات خیریت دلالات، نواب معزی‌الیه آثار بزرگی دنیوی و اخروی را مشاهده فرمود و چون حضرت پادشاه را پسری نبود آن جناب را در رتبهٔ فرزندی آورده، دختر نیک‌اختر خود را به‌ازدواجش درآورد، پس امارت و وزارت و احکام مملکتی را در کف کفایتش گذاشت و نواب‌میرزائی، مرجع و ملجأ علما و مشایخ و سادات و بزرگان و حاجتمندان اکناف بلاد مسلمانی گشته، هریک را به‌اندازه مرتبه از نتائج افکار ابکار علمیه خود بهرمند و از خواسته خاصه بی‌نیاز می‌فرمود و خط نسخ بر محاسن صاحب ابن‌عباد و خصائل معن‌بن‌زائده کشید و نواب معزی‌الیه علاوه بر مفاخر دنیوی و اخروی به‌حلیهٔ شاعری محلی بود و صاحب دیوان عربی است و چندین قصیده و قطعه و تغزل و دوبیتی او را حضرت مغفرت‌مآب‌میرزا سیدعلی‌خان در کتاب سلافة‌العصر و سلوة‌الغریب نقل فرموده است و چون به‌لغت عرب بود جز این سه‌فرد نگاشته نگردید:

خلت خال الخد فی وجنتها	نقطة العنبر فی جمرالغضا
دامت الافراح لی مذ ابصرت	مقلتی صبح محیا قداضا
هامت العین بها لما رأت	حسن وجه حین کنا بالاضا[1]

و در سال ۱۰۸۵ مطابق با «حزن عظیم» در شهر حیدرآباد دکن به‌روضه‌رضوان خرامید و مزار فیض آثارش، زیارتگاه اهل آن دیار است.

و خلف‌الصدق نواب غفران‌مآبی است: مرتضی ممالک اسلام، مقتدای اکابر علمای عظام، علامه هدی، نسابه‌وری، شرف ابناء رسالة، زبده ابیات جلاله، قدوهٔ زمرهٔ علویه، اسوهٔ عترت نبویه، طره ناصیه سیادت، غره جبهه سعادت، امام‌بن‌امام و همام‌بن همام، سلطان‌افاضل، فارق حق و باطل، اعلم علماء مشارق و مغارب، مجتهد بالاستحقاق در جمیع مذاهب، صدر امت باهره، بدر ملت زاهره، حاوی اصول و فروع، حافظ حدود معقول و مشروع، استاد مفسرین، شیخ محدثین **میرزاسیدعلی‌خان صدرالدین حسینی حسنی مدنی مکی شیرازی.**

سلطان اهل علم و امام هدی که هست	ارباب فضل را به‌جناب وی التجا
هوالبدر فضلا والکرام کواکب	فشتان مابین‌الکواکب والبدر[2]

در سال ۱۰۵۲ در مدینه طیبه متولد گردید و لفظ «بی‌غم» را تاریخ ولادت آن بزرگوار شمرده‌اند و مدت ۱۴ سال در مکه معظمه نشو و نما یافت، آنچه را لایق بود تحصیل فرمود و در سال ۱۰۶۶ از مکه معظمه به‌حیدرآباد دکن برفت و در خدمت پدربزرگوار خود و جماعتی از علماء و مجتهدین و محدثین و حکماء ریاضیین و شعرا و ادبا و لغویین که در خدمت والد ماجدش در مهد آسایش غنوده بودند، مراتب کمالیه را از هر فنی آموخته، به‌اندک زمانی سرآمد فضلای عصر خود گردید، پس عمر گرامی را در حل مسائل و کشف قوانین غوامض علمیه صرف نموده، در انواع علوم و کمالات به‌اعلی درجه رسید و شاهد این مقام کتب مصنفه

---

۱. خال گونه‌اش را بُر چهره، نقطه‌ای از عنبر پنداشتم بر اخگری فروزان از چوب غضا (غضا چوبی است که آتش آن پردوام و طبعا بسیار فروزان باشد) از آنگاه که چشمم دمیدن بامداد رویش را دید، شادی‌هایم پایا گشت، چون در (اضا) بودیم، دیدگانم حسن رویش را دریافت و روی سرگردان ماند.

۲. در فضیلت او ماه تمام است و بزرگان به‌اختران مانند، شگرف فاصله‌ای است میان ماه تمام و اختران.

و مؤلفه آن جناب است و مادام توقف در هندوستان که نزدیک به ۴۸ سال رسید، علاوه بر مطالعه کتب علمیه و تدریس انواع علوم و تصنیف کتابهای نفیس، مداخلتی تمام در امور دولت و مملکت می‌داشت و در سال ۱۱۱۳ هجری از هندوستان عود به‌مکه معظمه نموده، ضیاع و عقار موروثی خود را در مکه معظمه و طایف تعمیر و آباد فرمود و تمام آنها را وقف بر اولاد نموده، تولیت آنها را با ارشد از طبقه اول اولاد ذکور خود برقرار نمود و تفصیل آنها بر وجه اجمال به‌موجب قباله‌ای که نزد مؤلف این فارسنامه ناصری است بر این قرار است:

آنچه واقع در بلدالحرام، شهر مکه معظمه است البیت‌الکبیرالمقابل لبازان، بیت‌المدرسه مشرقی بیت‌الکبیر، و این دو خانه واقع در نزدیکی باب‌العمره از ابواب مسجدالحرام است. البیت الذی بسویقه المعروف به‌بیت شدقم، این خانه در حوالی باب‌الزیاده است الحوش والعربةالخربه بیت‌الرباط جنب‌بیت القهوه، بیت‌فوق‌القهوه، بیت‌القهوه الدکاکین اربعةالفرن[1]. اما آنچه در طایف است: الاراضی المزدرعات[2] التی بقریةالسلامه، منها: البرک[3] و منهاالبستان المسمی بالجرین و منها البستان المسمی بالحکیم والجمیع سقیا من قرارعین السلامة الفایضة بفیض‌الله عزوجل وجبتین و نصف وجبة[4] هذه‌الاراضی و البساتین بقریة السلامه و منها الاملاک‌الواقعةبقریة المثنا، فمنها الموضع المسمی بالجره و منها القرین و منها الجنینة و منها الشریعة الصغیرة و بما لذلک من السقیا من قرارعین المثنا الفایضة بفیض‌الله عزوجل و قدره وجبتین ونصف وجبة و خمسة قراریط[5] و اکنون که سال به ۱۳۰۴ رسیده است تمام مذکورات به‌حکم تولیت در تصرف این مؤلف فارسنامه ناصری است که هرساله وجه اجارهٔ‌آنها را بازیافت کنم و حق‌التولیت آنها را واقف خیر مواقف در هر سالی سیصدتومان‌واند، رواج این زمان مقرر فرموده است.

و حضرت‌میرزاسیدعلی‌خان از مکه‌معظمه در سال ۱۱۱۶ بر حسب خواهش پادشاه اسلامیان‌پناه، شاه‌سلطان‌حسین‌صفوی‌طاب‌ثراه از طریق برنجد به‌اماکن مشرفه عراق عرب علی ساکنها الف تحیة و سلام بیامد و بعد از ادای زیارات از اصفهان گذشته به‌مشهد مقدس رضوی علی صاحبهاالسلام مشرف گشته، قصد توطن فرمود و برای مدد معاش خود املاکی درنواحی نیشابور خرید و بر طبق اوقاف مکه و طایف خود، وقف بر اولاد نمود و اسامی آنها این است: اله‌آباد مزرعه ده‌نو، مزرعه رباط ترکمان، مزرعه ریچندن، مزرعه زیکار. و از زمانی که پادشاه قهار، نادرشاه افشار، املاک موقوفه ممالک ایران را، خالصه دیوان فرمود، این املاک در تصرف مباشرین امور دیوانی است.

و چون هوای مشهد مقدس به‌مزاج حضرت‌میرزاسیدعلی‌خان موافق[6] نگشت بنای توقف

---

۱. نوعی تنور.

۲. زراعی.

۳. آبدانها.

۴. یک دلو.

۵. جمع قیراط، واحد وزن در مکه، ربع‌سدس دینار. و به‌معنی دانه تمرهندی، گویند جائی است(وکان بعد ذلک یرعی (رسول‌الله) غنما لاهل مکه علی قراریط. (دهخدا).

۶. در متن: (مواقف).

را در اصفهان گذاشت و بعد از ورود هوای اصفهان هم ناسازگار آمد، پس تشریف‌فرمای شیراز جنت‌طراز که موطن اصلی اجداد جنت‌مهاد آن جناب بود گردید و در محله بازار مرغ شیراز، خانه‌ای که لایق آن بزرگوار بود خریده، چندان توقفی نفرسود که ندای یا ایتها النفس المطمئنه ارجعی الی ربک راضیة مرضیه[1] را به‌گوش هوش شنیده، داعی حق را لبیک اجابت گفته در شهرذی‌حجه سال ۱۱۱۸ به‌روضه‌رضوان خرامید وجسد پاکش را در بقعه حضرت سیدمیراحمد مشهور به‌شاه‌چراغ علیه‌السلام مدفون نموده‌اند و تاریخ وفاتش را «سر مقر شیراز» گفتند واسامی کتابهای مؤلفه و مصنفه آن جناب، قدس‌سره بر این وجه است:

شرح صحیفه سجادیه: مشهور به‌ریاض السالکین وکتاب **طراز اللغة** وکتاب **شرح صمدیه** در علم نحو، صغیر و وسیط و کبیر وکتاب **شرح ارشاد** وکتاب **درجات رفیعه در طبقات شیعه** وکتاب **انوار الربیع** وکتاب **سلافة العصر** در محاسن اهل عصر وکتاب **زهره** در علم نحو وکتاب **تذکره** و **دیوان شعر عربی** حاصل از ذهن نقاد و طبع وقاد آن جناب قدس‌سره و نظم کتاب **کافیه** وکتاب **احوال صحابه و تابعین رضوان‌الله‌علیهم** کتاب **سلوة الغریب** که در مسافرت خود از مکه معظمه به‌هندوستان نوشته است و **رسائل متفرقه** و **غنیة الاغانی** در معاشرت اخوان و چند شعر از این کتاب را تیمناً و تبرکاً نگاشته آمد تا شنوندگان را در گوش و نیوشندگان را مزید هوش گردد:

بسم‌الله‌الرحمن‌الرحیم

یقول راجی الصمد	علی‌بن احمد[2]
حمداً لمن هدانی	بالنطق والبیان
و اشرف الصلـــوة	من واهب الصلات
علی‌النبی الهادی	و آله الامجاد
و بعد فالکـــلام	لحسنـــــه اقسام

---

۱. آیات ۲۷ و ۲۸ سورهٔ مبارکه الفجر: ای نفس قدسی مطمئن و دل‌آرام (به‌یاد خدا) امروز به‌حضور پروردگارت باز آی که تو خشنود و او راضی از تست.

۲. چنین گوید امیدوار به‌رحمت خداوند؛ علی فرزند احمد، سپاس خدائی را که مرا به‌نطق و بیان رهنمون گشت و گرامی‌ترین درودها از خداوند عطابخش بر پیامبر راهنماو خاندان‌بزرگوارش. اما بعد،زیبائیهای سخن را گونه‌هائیست. گفتار را شیوه‌هائیست در جد و هزل. روایت شعر ادیب برهنه را زیور بخشد و فرد پست را برافرازد و پایمردان را گرامی دارد. غم را بزداید و یاران را شادمان‌کند، بددلان را به‌اقدام انگیزد و خشمگینان را مهربان سازد. این ارجوزه (شعری‌که در بحر رجز باشد و عموماکوتاه‌وزن) که در نوع خودکوتاه است، واژگانی تازه دارد و ازبرکنندگان را آسان باشد. ابیات آن‌کوتاه است گرچه‌کوتاهی درخور آن ابیات نباشد. در سور دوستان معانی فراوانی را در آن درپیوستم.

محاسن ادب را بر خردمندان بازگوکند. زیرا خوش چیزیست که ده نفر بر آن دست ندارندکه بیشتر یاران در این روزگار و زمان همنشینی‌شان دوروئی است و از زیور همدلی‌برهنه. ظاهر آن بر آراسته و نهاد آن آلوده. بلی چنین است همنشینی اینان‌که در این روزگار بینی. پس هرگز بر هیچ دوستی اعتماد مکن و اگر سر مصاحبت داشتی ابزار آن بساز و اگر دانش آن و حدود و رسوم آن‌را خواهی آن‌را از این شعر تازه وکوتاه من برگیر. که آن تو را بسنده است و شرحی بارور دارد. آنرا برای دستیابی به‌معانی‌مورد نظر تفصیلی شایسته دادم. چون یاران از نظم آن شگفتی نموده به‌طرب آمدند، آنرا در محفل دوستان غنیة‌الاغانی (بی‌نیازکننده از الحان) نامیدم.

والقول ذوفنـــون — فــی‌الجد و المجون
روایــة الاشعـــار — تکسو الادیب العاری
و ترفع الوضیعـا — و تکـرم الشفیعـا
و تذهب الاحـزانـا — و تطـرب الاخـوانـا
و تقـدم الجبـانـا — و تعطف الغضبـانـا
و هـذه الارجـوزه — فی فنهـا وجیـزه
بدیعـة الالفـاظ — تسهـل للحفـاظ
ابیـــاتها قصور — ما شأنهـا قصـور
ضمنتهـا المعانی — فی عشرة الاخـوان
تشرح لـلالبـاب — محـاسن الآداب
فـان حسن العشرة — ماحـاز قـوم عشره
واکثـر الاخـوان — فـی‌العصـر والاوان
صحبتهـم نفـاق — مـازانهـا وفـاق
بظـاهـر ممـوه — و بـاطـن مشوه
فهـذه صحبة مـن — تراه فـی هـذاالزمن
فـلاتکـن معتمداً — علـی صدیـق ابدا
فـان قصدت الصحبة — فـخذ لها الاهبـه
و ان اردت علمهـا — و حـدهـا و رسمها
فاستملـه من رجزی — هذالبدیع الموجز[1]
فانــه کفیـــل — بشرحـه خصیـل
فصلتــه فصـــولا — تقـرب الوصـولا
سمیتــه ـ اذطـربا — بنظمـه و اغـربا ـ
بغنیــة الاغـانی — فی عشرة الاخـوان

فی تعریف‌الصدق والصداقة

قالوا الصدیق‌من صدق — فــی‌حبه و ما مذق[2]

---

۱. در متن: (موجزی)

۲. گفته‌اند دوست آنست که در دوستی صادق باشد و ناراستی نکند.
وگفته‌اند دوست آنست که درگفتارش (تو و من) نکند.
و نیز گفته‌اند واژه‌ایست که معنایش را در این مردم نبینی.
و آن‌را به‌دوستی خورند توان، تفسیر کرده‌اند.
چون همنشینی کنی با نژادگان و نیکان می کن.
که آراستگی و پرهیزگاری بسیار او را از ناشایستگی‌ها باز دارد.
کسی باشدکه نیرنگ و ترفند و فریب او را فروگذاشته باشد.
پاکیزه‌خوئی باشد که بدیدار دوستان به‌طرب آید.

←

و قیل من لم یعطنا[1] فی قولـه انت انـا
و قیل لفظ لا یـری معنـاه فـی هذالوری
و فسروا الصداقه بالحب حسب الطاقه
اذا صحبت فـاصحب ذاحسب و نسب
رب صـلاح و تقـی ینهـاه عمـا یتقی
من خیبه[2] غـدر و خـدعـة و مکـر
مهـذب الاخلاق تطـرب للتـلاقی
یحفـظ حـق غیبتک یصون ما فی غیبتک
یظهـر منک الحسنا و یذکـر ماستحسنا
یسره ـــا سرکـا ولا یـذیـع سرکـا
تلقـاه بـالامـان مـن حـادث الزمان
صداقـة الاخـوان الخلص الاعـوان
لهـا شروط عـدة علـی الرخا والشدة
الـرفـق والتلطف والـود و التعطف
و کثـرت التعهـد لهـم لکـل معهد
البـر بـالاحبـاب من اعظـم الاسباب
النصـح للاخـوان مـن اعظـم الاحسان
دع خـدع المودة لاوجـه مسودة
فالمحض فی الاخلاص[3] کـالـذهب الخلاص

→

از تو حفظ غیبت کند و از آنچه در حرز تست نگهداری کند.
نیکوئیهایت را آشکار کند و خوبیهایت را برزبان راند.
آنچه تو را شاد سازد موجب شادمانیش شود و رازت را فاش نسازد.
با او در امن و آسایش از حوادث روزگار بنشینی.
دوستی دوستاران و یاران یکدله را در آسایش و سختی شرطهائی است فراوان
نرمش و مهرورزی و دوستداری و مهربانی.
و بسیار پایبند دوستان بودن در هر محفل.
نیکوئی با دوستان از بزرگترین وسیله هاست.
و خیراندیشی برای برادران برترین نکوکاریست.
نیرنگ در دوستی را به روسیاهان واگذار.
زیرا دوستی بی‌آلایش زر بی‌غش است.
بر سر پیمان وفاداری بودن سزاوار دوستان یکرنگ است.
حقیقت دوست در سختی‌ها شناخته شود.
چون روزگار کجرفتاری کند حقیقت دوستان آشکار شود.
در آن دوستی که بهنگام خوشی باشد هیچ خیری نیست

۱. در متن: (یطعنا). ۲. در متن: (غیبة و).
۳. در متن: (خلاصی).

حفظ‌العهود والوفا   حق لاخوان الصفا
حقیقة الصدیق   تعرف عندالضیق
یختبر[۱] الاخوان   اذا جفا[۲] الزمان
لاخیر فی اخاء   یکون فی‌الرخاء[۳]

و تمام کتاب از این مقوله است و چنانکه در ذکر سلسله جلیله سادات‌حسینی مشهور به‌فسائی در ذکر اعیان محله بازار مرغ گذشت خلف‌الصدق حضرت مغفرت‌مآب سیدعلی‌خان قدس‌سره است:

جناب مستطاب خلف اعاظم اسلاف، شرف اشراف آل‌عبدمناف، مخدوم اهل علوم، محیی قواعد حدود و رسوم سیدممجد **میرزامجدالدین محمد** در سال ۱۱۰۵ در شهر حیدرآباد دکن هندوستان متولد شده در سال ۱۳ [۱۱] در خدمت والدماجدش به‌مکه معظمه آمده، در سال ۱۷ [۱۱] وارد شیراز گشت و در سال ۸۱ [۱۱] در قریه رونیز فسا به‌رحمت ایزدی پیوست، او را دفن نمودند و بقعه وسیعی بر قبرش ساختند و تاکنون زیارتگاه اهل آن سامان است و از آن جناب هفت‌نفر پسر بازبماند، ذکر سه نفر آنها در محله بازار مرغ، در ذیل سلسله‌سادات‌حسینی، مشهور به‌میرزایان فسائی نگاشته گردید و ذکر سه‌نفر دیگر از آنها در ذیل اهالی بلوک فسا نوشته شود.

پسر هفتمین مرحمت‌پناه میرزامجدالدین محمدطاب‌ثراه: نور حدقه سیادت و نور حدیقه سعادت، خلاصه اولادرسول، نقاوه احفاد بتول، قدوه سادات، مجمع سعادات **میرزاحسن** احسن‌الله‌الیه فی‌السروالعلن، والد ماجد نگارندهٔ این **فارسنامه ناصری** است. در سال ۱۱۸۰ متولد شده، بعد از یک‌سال والدماجدش به‌رحمت‌ایزدی پیوست و در حمایت برادر بزرگوارش قدوهٔ اعاظم و اسوهٔ افاخم میرزاجانی طاب‌ثراه که شرح حالش در ذکر محله بازار مرغ گذشت، تربیت شده، کمالات لایقه را آموخته، خط نسخ‌تعلیق را خوش می‌نوشت و از املاک سوروثه خود، زندگانی کرده، عموم عمر خود را در محال بلوک فسا بسر رسانید و در سال ۱۲۳۷ به‌رحمت ایزدی پیوست و در قبر والدماجدش در بقعه مشهوره به‌بقعه میرزا واقعه در قریه رونیز علیای فسا مدفون گشت و از او سه‌نفر پسر باقی ماند:

اول آنهاست: سلاله دودمان مصطفوی و نقاوه خاندان مرتضوی، جامع معقول ومنقول و مقبول ذوی‌العقول، فاضل ممجد **میرزاسیدمحمد** برادر اعیانی نگارندهٔ **فارسنامه ناصری**. در سال ۱۲۳۰ متولد شد، مدتها در خدمت پسر عم ماجد خود میرزاابوالحسن‌خان مجتهد که شرح حالش در ذکر محله بازار مرغ در سلسله سادات‌حسینی فسائی گذشت استفاده علوم عقلیه و نقلیه نموده، در همه فنون علمیه، خصوص عقلیات سرآمد اقران خود گردید و از حوادث دهریه از شیراز مسافرت کرده، چندی در شهر رشت اقامت داشت و طلاب علوم را بهره‌مند ساخته از رشت به‌قزوین آمد و چند سال در قزوین توقف نمود و به‌اندک معیشتی گذران نموده، جز افاده

---

۱. درمتن: (ویخبر).
۲. درمتن: (جفی).
۳. درمتن: (رخا).



نشسته از راست به‌چپ: حاج میرزا ابوالقاسم‌منصوری، حاج میرزاسیدمحمد. حاج میرزاسیداحمد
(فرزندان حاج میرزا حسن حسینی فسائی)
ایستاده از راست به‌چپ: سید علوی، حاج میرزا سیدرضا، آقای علی‌اکبر، مهدی آتشی، عکس
درسال ۱۳۱۸ قمری گرفته شده‌که اصل آن در بقعهٔ مدرسهٔ منصوریه است.

علوم و تدریس کتب، مشغله‌ای نخواست و در سال ۱۲۸۹ در دارالخلافه طهران به‌رحمت ایزدی پیوست و او را اولادی نبود.

پسر دویم مرحمت‌پناه میرزاحسن است: سلالةالسادات عالیجاه، افتخار اشباه، زبدهٔ اکفا، مقرب‌الحضرت الوالا، سلالةالسادات **حاجی‌میرزاباقر** برادر اعیانی نگارنده **فارسنامه ناصری**. در سال ۱۲۳۲ در قریه رونیز فسا متولد شد به‌وفور کرم و سخاوت معروف، به‌مهمانداری و حسن معاشرت موصوف، افعال حسنه‌اش پسندیده خویش و بیگانه و مکارم اخلاقش مقبول خاصه و عامه، همتش بلند وبخششش سودمند، درم و دینار در نظرش با خاک برابر و متاع دنیا در پیش همتش چون خاکستر و او را اولاد ذکور نباشد.

پسر سیم مرحوم میرزاحسن: بنده ذلیل خدای جلیل حسن‌حسینی‌حسنی مؤلف این **فارسنامه ناصری** است: والده ماجده‌ام صفوه مسلمات زمان و زبده عابدات اوان، صبیه مرضیه سلمان عهد و ابوذر عصر: حاجی‌محمدتقی‌تاجر شیرازی مشهور به‌آتشی که شرح حالش در محله بازارمرغ در ذیل سلسله آتشی‌ها گذشت و چون حاجی‌مشارالیه، آثار فوز و صلاح در این دختر بدید کتب ادعیه و رسائل شرعیه‌اش بیاموخت برادر ماجد آن دختر که طلبه علوم بود آنچه را از نحو و صرف و فقه از استاد می‌آموخت در خانه به‌خواهر القا می‌نمود و عاقبت کار برادر ماجدش به‌اجتهاد رسید و او را آقا کاظم مجتهد گفتند و چون حاجی‌معزی‌الیه میل آن دختر را علاوه بر تحصیل علوم به‌خط‌نویسی دانست، اسباب چیزنویسی را برای او فراهم آورده تا در مدت‌زمانی در زمره خوشنویسان خط نسخ و ثلث محسوب آمد و چندین کلام‌الله‌مجید و زادالمعاد بنوشت که هدیه هریکی از صد تومان می‌گذشت.

و شرح تنقلات این بنده بر این وجه است که گفته‌ام:

ز هجرت هزار[و] دو صد رفته بود / پس از هفت و سی، کامدم‌در وجود
خجسته شبی گشت میلاد من / که فرمود مادر به‌من ای حسن
برفت از برم آنکه بودت پدر / به‌جائی که واپس نیاید دگر
سه ماهست بابت شد اندر بهشت / غمم داد و بی‌غمگسارم بهشت
ترا چون حسن بود نام پدر / به‌یادش حسن گفتمت ای پسر
حسن نام بود و پسندیده کار / به‌نامش بمانی از او یادگار
چو مادر مرا مهر بر دل‌نشاند / برفت از برم، مادرش بازماند
توجه نمود او مرا موبه‌مو / چو ده سال بگذشت هم رفت او
پس از مرگش آمد برادر مرا / بپرورد و فرمودیم لایری
چو ده سال دیگر درازا کشید / که سبلت بروئید و لحیت رسید
برادر به‌من گفت ای نور چشم / مرا بر تو نبود دگر مهر و خشم
به‌هر کار خواهی قدم پیش نه / دو پا را به‌چشم بداندیش نه
ز هر کار، دانش شدم اختیار / که دانش ز یزدان بود استوار
ز دانشوران دانش آموختم / به‌خاطر همه دانش‌اندوختم
به‌شصت‌وسه عمرم کنون دررسید / طبیعت ز تدبیر دم درکشید
ز اندام من گردش هورو‌ماه / نمودند نیروی اعضا، تباه

نه نوشیدنی نوش جانم شود — نه از خوردنیها، توانم شود
اگر خوردنی گرم و تر باشدم — ز اورام[1] نقرس حذر بایدم
به‌روز ار بود گرم و خشکم غذا — به‌حمای غب[2] شب شوم مبتلا
دو روزم غذا گر بود سرد و تر — ز لیشرغس[3] و فالجم در خطر
اگر سرد و خشک آورم بر زبان — شقاق و جرب آیدم ناگهان
شنفتن چو از گوش و هوشم بشد — طنین ودوی میخ گوشم بشد
دو چشم ازبلور است ودندان ز سنگ — سرا درد نقرس نموده است لنگ
برومندی سینه ز افیون بود — نشاط دل و جان ز معجون بود
نفس سرد و اندام گشته‌چویخ — نشینم پس زانوان چون ملخ
بود زور زانو سرا از عصا — نهوض کمر شد ز برش[4] عشا
دمامیل[5] من چون بواسیر شد — بواسیر خواهد نواصیر[6] شد
دو کف و مفاصل ز سر تا به‌پی — بلرزد چو عریان به‌شبهای‌دی
چو بیخ گیاهی برآرم ز جا — به‌قوز و به‌قیله[7] شوم مبتلا
ز اندام من زور بگریخته — چو بگریخته سستی انگیخته
پس از آنچه دوران ز من برده است — یک انبان پر استخوان مانده است
چه سود ار کنم بر جوانی فسوس — که شد روز عاجم شب آبنوس
بود توشه‌ام کم، سفر بس دراز — همه راه پر از نشیب و فراز
ز هرسو در چاره را بسته‌ام — در خانه توبه بنشسته‌ام
من استغفرالله گویم به‌روز — به‌شبها اتوب الیهم فروز
خدایا گر این توبه نالایق است — تو هم رحمتت بر غضب فائق است
بسوزانیم ور بهشتم بری — نپرسد کست، کز همه برتری
به‌آمرزشت در رجا واثقم — به‌دوزخ بسوزانیم لایقم
تو خود را به‌غفار بستوده‌ای — دگربار قهار فرسوده‌ای
دو نام گرامی به‌خودداده‌ای — ندانم کداش پسندیده‌ای
امید گنهکار، غفاریت — همه ترس زاهد ز قهاریت

---

۱. در متن: (اودام). اورام، جمع ورم: آماسها.

۲. غب به‌کسر اول به‌معنی تب نوبه‌ای که یک روز درمیان عارض شود. ر.ك: چهارمقاله عروضی، ص۶۹، چاپ معین و فرهنگ معین.

۳. لیثرغس معرب واژه یونانی Leθarγos: عارضه‌ای که‌با خواب ممتدو بسیار عمیق و فقد حرکات عضلانی و هوش و حواس همراه است، موت کاذب، سبات. (معین).

۴. برش: به‌فتح اول معجونی مکیف و مقوی که از افیون و اجزاء چند دیگر کنند به‌قوام عسل و سطبرتر و ادویه‌ای که به‌پیران تجویز می کنند. (دهخدا).

۵. جمع دمل.

۶. نواسیر یا نواصیر جمع ناسور یا ناصور: مجرای خروج مواد چرکی در پوست و مخاط سطحی بدن. (معین).

۷. قیله: فتق.

بـه‌میـزان برآمـد همین اعتقاد   بر ایـن اعتقـادم بود اعتمـاد

سالها در شیراز، در خدمت مجتهدالزمانی میرزاابوالحسن خان مجتهد پسر عم خود، علوم متداوله[1] مقدماتیه را استفاده نموده، مطالب **شرح هدایت میبدی** و **شرح تجرید** و **معالم‌الاصول** [را] به‌انتها رسانیدم و در خدمت فاضل کامل میرزامحمدعلی مشهور به«واحدالعین» مسائل کتاب **مفاتیح فقه** مرحوم ملامحسن فیض را استدراک نمودم و برای تکمیل آنچه را دریافت کرده بودم به‌اصفهان رفته، چندی توقف کرده، عود به‌شیراز نمودم و از خدمت جناب حجة‌الاسلامی حاجی‌شیخ‌مهدی مجتهد کجوری مقاصد کتب ریاضیه مانند: **خلاصه حساب** و **فارسی هیئت** و **شرح چغمینی**[2] و **شرح ملا عبدالعلی بیرجندی بر بیست باب اسطرلاب** و کتاب **تحریر اقلیدس** [را] به‌انتها رسانید. بازشروع در تکمیل فقه و اصول نمودم و درخدمت جناب افادت‌انتساب میرزاسیدعلی «نیاز»[3] تخلص، مطالب کتب متداوله علم طب مانند **شرح نفیس**[4] و **شرح اسباب** و **شرح تشریح قرشی**[5] **بر تشریح قانون** و کلیات و جزئیات و معالجات کتاب **قانون** شیخ ابوعلی به‌اندازهٔ طاقت استفاده نموده، مدتها درخدمت جالینوس زمان حاجی‌میرزابابا حکیم‌باشی اصفهانی طریق صواب در معالجات امراض جزئیه و شخصیه را بیاموختم، پس محکمه طبابتم در شیراز رواج گرفته، محسود اماثل شدم و در عصر هرروزه دانسته‌های خود را خاطرنشان طلاب علوم می‌نمودم و در سال ۱۲۷۹ به‌طهران رفته، سالی توقف نموده در سال [۱۲]۸۰ به‌التثام عتبه علیه رضویه علی‌صاحبها الف السلام و تحیه مشرف گشته از طریق یزد عود به‌شیراز نموده، مشغول به‌معالجه مرضی و تدریس شدم و در ماه شعبان سال ۱۲۸۳ در بلده بهبهان از ملاعلی‌اصغرخوشنویس خواهش نوشتن کلام‌الله‌مجید نموده، شروع در نوشتن فرمود پس کتاب **تفسیر مجمع‌البیان** و **تفسیر بیضاوی** و **تفسیر صافی** و **تفسیر وجیز** که معروفترین تفاسیرند، حاضر داشت، عبارت آنها را مختصر کرده، با یکدیگر الفت داده در غره رمضان این سال متعلقات تفسیریه سورهٔ مبارکه الحمد را در حاشیه صفحه آن نگاشتم و تفصیل آن مؤلفات بر این وجه است که مشکلات اعرابی و صرفی و اشتقاقی و اختلاف قراءات و سند اختلاف میان هفت نفر قاری که هریک مرضی خاطر عموم مسلمانانند ابن کثیر مکی و نافع مدنی و عاصم کوفی وحمزه کوفی و کسائی کوفی‌و ابوعمرو بصری و ابن‌عاسر شامی‌وبعد اختلاف قرائت بیان صنایع معانی و بیانی و بدیعی و بعد حل مشکلات کلامیه رداً علی الاشاعره والمعتزله و بعد نزول آیات در شأن اهل‌بیت طاهرین(ع) به‌اجماع مسلمانان و چنانکه نگاشتم در روز غره رمضان شروع در نوشتن حواشی بر کلام‌الله‌مجید شده در روز هشتم ربیع دویم سنه ۱۲۸۴ به‌توفیق ایزدمتعال به‌انجام رسانیدم و هیچ روزی را در سفر و حضر، تعطیل ناکرده. اگرچه

---

۱. در متن: (متدواله).

۲. قانونچه: تالیف محمودبن محمدبن‌عمر چغمینی که‌شامل زبده‌ای از مطالب لازم‌علم‌پزشکی است و در شیراز بوسیله دانشگاه این شهر توسط آقای دکترمحمدتقی میر استاد جراحی دانشگاه شیراز ترجمه و تحشیه شده است.

۳. رك: فارسنامه ناصری، گفتار دوم، شرح‌حال او در بزرگان محله میدان شاه.

۴. شرحی که نفیس‌بن عوض‌بن‌حکیم کرمانی بر موجز قرشی‌نوشته است. (پزشکان نامی پارس، ص ٤٤).

۵. شرحی است که علاءالدین ابی‌الحزم‌القرشی بر قسمت تشریح کلیات قانون نوشته است. (پزشکان نامی‌پارس، ص٤٤).

دوسه‌سطری نوشته شد و در سال ۸۶[۱۲] از طریق بهبهان و شوشتر و کرمانشاهان به‌عتبات عالیات مشرف گشته از طریق کرمانشاهان و اصفهان عود به‌شیراز نمودم و در سال ۸۷[۱۲] از طریق دریا به‌مکه معظمه و مدینه طیبه مشرف شده لوازم حج و عمره و زیارت آستانه خاتم انبیا(ص) و ائمه بقیع به‌عمل آورده، از طریق دریا عود به‌شیراز نمودم. و در شهر ربیع اول سال ۸۹[۱۲] آقامیرزاعلی، خلف غفران‌مآب حاجی میرزاابراهیم مجتهد طاب‌ثراه وفات یافت و از سوءتدابیر نالایقه او، این بنده را به‌زحمات فوق‌العاده بینداخت و تفصیل آن این است که: تولیت موقوفه مدرسهٔ منصوریه شیراز به‌نص واقف خیر مواقف با ارشد از طبقه اول اولاد ذکور واقف است و در این جزء زمان جز این بنده کسی مدعی بر تولیت نبود و مرحوم میرزاعلی که متصرف موقوفه بود، سهل‌آباد راسجرد را به‌حاجی شیخ حسین عرب مشهور به‌ناظم‌الشریعه به عنوانهای تزویری فروخته بود و مزرعه سختویه مشهور به سختان حومه شیراز را به حاجی میرزاابوالحسن‌خان مشیرالملک وزیر سی‌ساله فارس داده بود و این سهل‌آباد و سختویه از موقوفات مشهورهٔ مدرسه منصوریه است و بعد از وفات آقامیرزاعلی، مشیرالملک و ناظم‌الشریعه، خواهش تصدیق عدم وقفیت سهل‌آباد و سختویه را از این بنده نمودند، چون انکار کردم جمعی از بنی‌اعمام مرا برانگیختند تا مدعی ملکیت بعضی از املاک موقوفه دیگر مدرسهٔ منصوریه شدند و مدتی به‌مشاجره و مدافعه شرعی و عرفی با آنها گرفتار بودم تا آنکه به‌فضل الهی شرعاً و عرفاً بر آن جماعت فائق آمدم و موقوفات باقی مانده را جز سهل‌آباد و سختان[1] تصرف نمودم و مبلغی از خالص مال خود که از حوصلهٔ این بنده زیاد بود و به‌اندازهٔ قیمت آن املاک می‌رسید به‌مصارف ضروریت رسانیدم و دعوی سهل‌آباد را اظهار داشتم اگرچه دیوانیان که به‌خط و مهر حاجی شیخ حسین ناظم‌الشریعه حاجتمند بودند، گوش به‌سخنانم نداشتند و در بین حاجی شیخ‌حسین، فکری نموده، حیلتی برانگیخت و روزی مجلسی ساخته جماعتی را حاضر بداشت وبه‌حکم دیوانیان این بنده را حاضر نمودند، چون وضع مجلس و چندین کتاب بزرگ و کوچک در نزد حاجی شیخ حسین بدیدم، دانستم که در انعقاد این مجلس و حضور کتابها، باید حیلتی باشد کلمهٔ «یا قاهرالعدو یا والی‌الولی» را حرز خود نمودم، پس ناظم‌الشریعه روی را به‌من آورده پرسید که فلانی چرا دعوی تولیت موقوفات منصوریه را داری؟ در جواب گفتم بر حسب نص واقف خیر مواقف. پس فرمود شرط تولیت عدالت است و شما را اعتنائی به‌تقلید مجتهدین نیست، می‌خواهم از شما چند مسأله از نماز بپرسم، از این سخن دانستم که این کتابها، رسائل مجتهدین است، اگر جوابی گویم موافق قول مجتهدی شود شاید مخالف قول دیگری باشد و ناظم‌الشریعه آن رساله مخالف را ابرازداده، بگوید به‌موجب این رساله فلانی مسأله نماز را ندانست، تا بخواهم ثابت کنم که این جواب را بر فتوای فلان مجتهد گفتم، اهل مجلس گوش به‌سخنم ندارند[2] و آنچه را گفته‌ام کتابش را حاضر ندارم، پس جناب شیخ پرسید ای فلانی در فلان شک از نماز چه می‌کنی گفتم در فروع دین تقلید از جناب آقاسیدحسین مجتهد نمایم و هرروزه رسالهٔ آن جناب را برای اهل خانه خود درس می‌گویم و کنیزکی هوشمند دارم که تمام مسائل نماز را آموخته است اگر اهل مجلس اذن دهند او را حاضر کنم تا با شما جواب و سؤال علمی

---

۱. در متن: (سختان را).

۲. در متن: (ندادند).

نماید و معلوم گردد که علم دین کنیز من از شما بیشتر است و اهل مجلس خندیده، مجلس را برهم زده، بیرون آمدم و سهل‌آباد و سختان به‌عنوان غصب در تصرف غاصب بماند و در سال ۱۲۹۳ که ایالت مملکت فارس به‌حضرت اشرف‌والا، حاجی معتمدالدوله، فرهادمیرزا دام‌عمره و عزه مرجوع گردید، مراتب را به‌عرض او رسانیدم، در جواب فرمود که نوشتجات وقفیه‌سهل‌آباد را انفاذ عتبات عالیات و دارالخلافه طهران بدار تا علما بر طبق سراد یا برخلاف بر او حکم کنند[1] و آن احکام را مجری بدارم، پس به‌فرموده عمل نمودم اولا کتابی را شیرازه نمودم و نزدیک به‌هشتادنفر از علما و بزرگان شیراز به‌خط خود احکام شرعی و شهادت بر وقف‌سهل‌آباد بر منصوریه نوشته، مهر نمودند و آن کتاب [را] با اسناد قدیمه به‌وکیل خود سپرده، روانه عتبات عالیات داشتم و پس از اندک‌زمانی، بیشتر از علمای نجف وکربلا، حکم بر وقفیت سهل‌آباد رامجرد و تولیت این بنده، نمودند و چون آن احکام به‌شیراز رسید باز اسناد وقفیه و آن احکام را انفاذ دارالخلافه طهران داشتم و بعد از رسیدن آنها جناب حجةالاسلام آقای‌حاجی‌ملاعلی و جناب سیدالمجتهدین آقاسیدصادق‌مجتهد و جناب آقامیرزاحسن مجتهد آشتیانی دامت برکاتهم، بعد از ملاحظه اسناد قدیمه و احکام جدیده، حکم بر وقفیت سهل‌آباد رامجرد، فرموده، ناظم‌الشریعه را در متن احکام توبیخ و سرزنش نمودند و بر طبق این احکام فرمان قضاجریان شرف صدور یافت و بعد از رسیدن فرمان مبارک و احکام علما، حضرت اشرف‌والا دام‌عمره مجلسی منعقد ساخته تمامی علما و اعیان و ناظم‌الشریعه را حاضر ساخته، عبارت‌احکام را بخواندند و از حضار مجلس تصدیق بخواستند، همگی گفتند باید به‌مضمون احکام و فرمان مبارک معمول دارید و سهل‌آباد را در ماه رجب سال ۱۲۹۵ به‌تصرف این بنده بدادند و در سال ۱۲۹۹ ناظم‌الشریعه حیلتی دیگر انگیخت و باز سهل‌آباد را به‌عنوان غصب متصرف گردید و در این مدت، سخنی از «سختان» برای احترام مشیرالملک نتوانستم گفت و تاکنون که سال ۱۳۰۴ رسیده است، «سهل‌آباد» در تصرف ورثه ناظم‌الشریعه باقی است و «سختان» را بعد از وفات مشیرالملک به‌وقفیت متصرف شدم. و در سال ۱۲۹۹ دوطرف خانه که در محله میدان شاه داشتم فروختم و در عوض دوطرف خانه در محله دشتک که اکنون جزء محله سردزک گشته در مبلغ ۱۷۰۰ تومان به‌نام فرزندان خود حاجی‌میرزاسیدعلی و میرزاجواد حفظهماالله‌تعالی، خریده به‌آنها بخشیدم و چون در سالهای گذشته نواحی و جوانب فارس را سیاحت‌کرده، نقشه آنها را پراکنده نگاشته بودم، در سال ۹۵ [۱۲] آن پراکنده‌ها را جمع نمود[ه] صفحه بزرگی که گنجایش تمام آنها را داشته باشد، ساخته، نقشه تمام مملکت فارس را به‌وجه‌کمال کشیده، انفاذ پیشگاه اعلیحضرت همایونی اطال‌الله‌عمره داشتم و تمام علمای جغرافی فرنگی و ایرانی، تصدیق بر صحت خطوط طولیه و عرضیه درجات و دقایق و سایر اجزاء نموده، از لحاظ انور اعلیحضرت شاهنشاهی خلدالله‌ملکه گذشته، مورد تحسین ملوکانه گشتم و اکنون که سال به‌۳۰۴ [۱] رسیده، خاطر فاترم از اشتغال آنچه را دانسته بودم، رنجیده، مدتهاست گنج قناعت، درکنج خانه دیده آسایشی دارم.[2]

---

۱. درمتن: (کنید).

۲. میرزاحسن گفتار اول فارسنامه را تا سال ۱۳۱۲ به‌انجام رسانیده که قسمتی مفقود شد، و فارسنامه به‌وضع کنونی ←

و نگارنده این فارسنامه ناصری را چهارنفر پسر است: اول و دویم آنهاست: جنابان مستطابان، عالمان فاضلان، حاجی‌میرزاسیدعلی و میرزاجواد حفظهماالله‌تعالی. در سال ۱۲۷۰ و ۷۳ [۱۲] در شیراز متولد شده‌اند از اول عمر تا کنون جز تحصیل کمالات علمیه شغلی را اختیار نکرده‌اند و بر اقران خود فائق آمده‌اند و در سال ۱۲۹٤ و۵ [۱۲۹] از شیراز به‌بلده بهبهان رفته، در خدمت جناب مستطاب، علامه زمان و بطلمیوس اوان، استاد علوم ریاضیه، میرزامحمدعلی‌اصفهانی مشهور به‌قائنی[۱] تحصیل مراتب علوم هیئت و هندسه و نجوم و حساب نموده، سرآمد جماعت طلبه فارسی شدند و میرزاسیدعلی در سال ۹۶ [۱۲] به‌مکه معظمه و مدینه طیبه مشرف گشته لوازم حج و عمره و التثام آستانهٔ مبارکه نبویه و ائمه بقیع صلوات‌الله‌علیهم را به‌عمل آورده از طریق دریا برفت و از راه برنجد به‌عراق عرب آمده، عتبات عالیات را التثام نمود. و در همین سال میرزاجواد به‌اشتیاق زیارت ائمه(ع) و ملاقات برادر والاگهر خود از شیراز و بندر بوشهر، به‌عتبات عالیات مشرف گردید و بعد از لوازم اعمال در خدمت برادر، از راه بوشهر در ماه جمادی‌اول سال ۱۲۹۷ وارد شیراز گشته باز کمافی‌السابق مشغول افاده و افاضه، استفاده و استفاضه شدند و حاجی‌میرزاسیدعلی در سال ۱۳۰۱ از شیراز به‌مشهد مقدس رفته، پس از ادای زیارت از مشهد مقدس وارد طهران گردید و سالی تمام توقف نموده، تکمیل مراتب علمیه نمود و در سال ۳۰۳ [۱] عود به‌شیراز نموده، کمافی‌السابق مشغول افاده و استفاده است.

و جناب میرزاجواد درماه ربیع دویم سال ۱۳۰۳ ازشیراز از طریق بوشهر و بصره به‌عتبات عالیات رفته، مشغول زیارت ائمه اطهار و تکمیل علوم فقه و اصول و حدیث گشته، در نجف اشرف توقف دارد و مادر حاجی‌میرزاسیدعلی و میرزاجواد، دختر نیک‌سیر جناب علامی، میرسید-علی‌نیاز تخلص است که شرح حالش درمحله میدان شاه در ذیل سلسله حاجی‌آقاسی بیاید.

پسر سیم وچهارم مؤلف این فارسنامه ناصری است: **میرزاسیدمحمد و میرزااحمد**[۲]. در ماه ربیع دویم و جمادی اول سال ۱۲۹۶ و ۱۳۰۱ در شیراز متولد گشته، یکی در مکتب‌خانه نشسته و دیگری تازه لب از شیر مادر شسته است و مادر این‌دونفر صبیه مرضیه مرحوم حاجی-ملاآقاباباتاجر شیرازی است اللهم احفظهم و بلغ منأهم و وفقهم لما تحب و ترضاه بجاه محمد و

←

در سال۱۳۱۳ به‌چاپ رسید و وفاتش در سال ۱۳۱۶ در سن ۷۹ سالگی اتفاق افتاد ودر مدرسهٔ منصوریه در جوار قبر جدش مدفون گشت. این نسخه از فارسنامه هنوز درکتابخانه سلطنتی سابق موجود است.

۱. در متن: (قائتی).

۲. او همان مرحوم حاج‌سیداحمد مهذب ملقب به‌مهذب‌الدوله است که از فضلاء معاصر بود در مدرسه‌منصوریه تحصیل کمالات کرد و مدرس همان مدرسه شد و در راه تاسیس مشروطیت کوشش فراوان کرد و تعلیم و تربیت زنان را در حدود احکام اسلام لازم می‌دانست در سال۱۳۱۶ به‌نمایندگی مجلس از شیراز انتخاب شد و در طهران در دانشکده معقول و منقول به‌تدریس پرداخت و گویا متممی بر همین فارسنامه که اثر پدرش بود نگاشت که اثری از آن بدست نیامد انشاءالله که در نزد خاندان او محفوظ باشد، او تالیفاتی تحت عنوان: امروز مسلمین، زن جدید، زن و آزادی، داشت و در سال ۱۳۳۶ درگذشت و او را در تهران به‌خاک سپردند و فرزندان او جز محمد و ابراهیم که در جوانی درگذشتند، آقایان: محمدحسن مهذب، مصطفی، دکتر محمود، دکتر رضا و دکتر جواد مهذب هستند.

آله الاتقیاء(ص)[۱].

درکتاب **مجالس المؤمنین** نوشته است: از اجله سادات محله دشتک شیراز است **امیر اصیل الدین عبدالله حسینی**[۲] **دشتکی شیرازی** صاحب **درج الدرر فی احوال سیدالبشر** پسر عم جناب سیدالمدققین امیر صدرالدین محمد دشتکی شیرازی. در تمام علوم سرآمد اهل عصر خود بود و صیت فضلش عالمگیرگردید و خاقان سعیدشاهرخ شاه گورکان خواهش ملاقاتش فرموده، از شیراز به دارالسلطنه هرات برفت و در مدرسهٔ مهدعلیا گوهرشاد آغا، به تکمیل علوم و نصیحت خلایق می پرداخت و در سال **۸٤۰ واند** به روضهٔ رضوان خرامید.[۳]

و **امیرجمال الدین عطاءالله حسینی دشتکی شیرازی**[٤] صاحب کتاب **روضة الاحباب فی سیرت النبی و الآل والاصحاب**، مانند عم ماجد خود امیراصیل الدین به تکمیل علوم ونصیحت خلایق می پرداخت.

و **امیرنسیم الدین محمد** مشهور به **میرک شاه حسینی دشتکی شیرازی** خلف الصدق امیر جمال الدین عطاالله[۵]، در فنون علمیه یگانه روزگار خود بود و در گنبدی که بر قبر پادشاه سعید شاهرخ ساخته اند به موعظهٔ خلایق اشتغال داشت و در مدرسه شریفهٔ سلطانیه هرات به درس و افاده می پرداخت.

و از این سلسله است:

نور حدقه سیادت و نور حدیقه سعادت **میرزاابراهیم صفا** تخلص. در تذکره **آتشکدهٔ آذر** نوشته است: «صفا» اسمش میرزاابراهیم از اعاظم دارالعلم شیراز و از سلسله سادات دشتکی، از اولاد میرغیاث الدین منصور. علو نسبش مشهور به مضمون ولدالفقیه نصف الفقیه، خالی از فضیلت نبود، حریفی خوش و خندان و ظریفی نکته دان مکرر صحبتش اتفاق افتاد، الحق حضرتش درکمال فطانت وکیاست و طبعش در نهایت شکفتگی و سلاست بود[۶]، این چند شعر از اوست:

کیم من طایر صیادجوئی   قفس حسرت کشی، دام آرزوئی

---

۱. پروردگارا نگهدار ایشان باش و بر آرزوها کامرانشان گردان و برآنچه دوست داری توفیق ده.

۲. این نقل قول از مجالس المؤمنین که بعینه نقل از حبیب السیر است دقیقا چنین است: السیدالجلیل امیر اصیل الدین عبدالله بن عبدالرحمن بن سید عبداللطیف بن سید جلال الدین محمد یحیی الحسینی الدشتکی الشیرازی) نویسنده کتاب (درج الدرر و درج الغرر فی بیان میلاد سیدالبشر) مختصر کتاب دیگری است به نام (مجتبی فی سیرة المصطفی).

۳. در کشف الظنون وفات او سال ۸۸٤؛ در حبیب السیر، سال ۸۸۳، درمجالس المؤمنین، ۸۰۳؛ آورده است. ر.ک: حاشیه ۶، ص ۵۳۶، مقالات الشعراء.

٤. در ریحانة الادب: ملقب به جمال حسینی و معروف به امیرجمال الدین یا جلال الدین (جلد دوم، ص ٤۲۶) و مقالات الشعراء، ص ۵۳۷.

۵. نویسنده کتاب مقالات الشعراء، میرعلی شیر قانع تتوی که احوال ۷۱۹ نفر شعرای فارسی گوی سند را در سال ۱۹۵۷ درکراچی نوشته است و در شعر (قانع) تخلص دارد خود را فرزندزاده (میرمیرک شاه ابن امیر جمال الدین عطاءالله المحدث بن فضل الله الحسینی الدشتکی الشیرازی) می داند. ص ۵۳۲، در مورد امیر نسیم الدین محمد رجوع شود به مقالات الشعراء، ص ۵٤۷ و ۵٤۸ و حواشی این دو صفحه.

۶. صاحب نتایج الافکار می نویسد: او از عمائد دارالعلم شیراز ومردی رنگین صحبت و لطیف طبع بود و در سال ۱۱۶۰ درگذشت. (دانشمندان و سخن سرایان فارس، ج۳، ص ٤۵۵.)

که گر صیاد بینم در بر خویش | نمی‌گنجم ز شادی در پر خویش
وگر صیادم از دست افکند خوار | به‌دامانش درآویزم به‌منقار
مرا این حال و صیاد جفاکیش | بهر زاغ و زغن لطفش به‌من بیش
بود چون بال تدبیرم شکسته | رهم دشوار و پایم بند بسته
به‌درگاهی فرستم قاصد آه | که باشد ربط دل با دل از آن راه
که ای شاهین عشقت لامکان سیر | گهی نخجیرگاهت کعبه گه دیر
دل صیاد راکن با صفا رام | مینداز‌ش ز چشم حلقه دام
ز تشویش رهائی رسته‌اش کن | قفس را خانهٔ دربسته‌اش کن[۱]

و از اجله این سادات دشتکی شیرازی است: سلسله میرزایان دشتکی که از قدیم تاکنون در محله دشتک شیراز که جزء محله سردزک گشته، متوطن بوده و می‌باشد و آنها را در این زمان نیز سادات‌دشتکی گویند و جد اعلای آنهاست:

مغفرت‌مآب **میرزاعبدالباقی دشتکی شیرازی** که دخترزاده میرزابدیع‌الزمان شریفی متولی آستانه مبارکه امام‌زاده حضرت شاه‌چراغ است.

و خلف‌الصدق میرزاعبدالباقی حسینی دشتکی است: سیادت و نجابت اکتناه **میرزا-عبدالحسین دشتکی.**

و خلف‌الصدق میرزاعبدالحسین است: اصالت و سعادت‌پناه **میرزاسیدحسین‌دشتکی** و او را دونفر پسر بود:

اول آنهاست سیادت و نجابت اکتناه **میرزابدیع‌الزمان دشتکی** مستوفی دیوان اعلی و میرزای‌معزی‌الیه اول کسی است از این سلسله که در زمان دولت زندیه به‌منصب استیفای دیوانی برقرار گردید و او [را] سه‌نفر پسر بود:

و اول آنهاست: سیادت و اصالت اکتناه **میرزاعبدالحسین** مشهور **میرزابابای دشتکی مستوفی شیرازی.** مادام زندگانی به‌لوازم شغل استیفا کوشیده، سرآمد اقران گشته، دفتر دیوانی را منقح بداشت و درسال ۱۲۵۰ به‌رحمت ایزدی پیوست و او را دونفر پسر بود:

اول آنهاست: طره سیادت و غره سعادت **میرزابدیع‌الزمان دشتکی مستوفی شیرازی** مشهور **به‌میرزابزرگ مستوفی.** مادام عمر در عمل استیفا سرآمد اقران خود بود، اگرچه منصبش به‌ظاهر از وزارت کوتاه‌تربود لیکن اغلب‌اوقات لوازم وزارت راانجام می‌دادودر سال ۱۲۷۷ به‌رحمت ایزدی پیوست و او را چهارنفر پسر است:

اول آنها: سلالة‌السادات **میرزاهدایت مستوفی‌شیرازی،** در اول سن شباب در شب مهتاب، دزدی به‌خانه‌اش آمده، بیدار گشته، دزد گریخته از دنبالش برفت و گفت ای فلانی ترا شناختم، دزد برگشت و او را بکشت و از میرزاهدایت پسری باقی مانده است: خلاصة-الاشباه **میرزاحیدرخان.** در اول سن شباب است.

پسر دویم میرزابزرگ‌مستوفی است: سیادت و سعادت اکتناه **میرزاعبدالحسین** مشهور **به‌میرزاآقامستوفی دشتکی شیرازی.** تحصیل کمالات لایقه را نموده، در خطوط تحریر و سیاق

---

۱. نمونه‌هائی دیگر از اشعارش را در صفحات ۴۵۵ و ۴۵۶، جلد سوم دانشمندان و سخن‌سرایان فارس، بخوانید.

دفتری سرآمد اهل عصر خود گشته، به‌منصب استیفای دیوانی برقرار است. ولادتش در سال ۱۲۶۱ اتفاق افتاد.

پسر سیم و چهارم میرزا بزرگ مستوفی است: خلاصة‌الاشباهان **حاجی‌میرزاسیدحسن** و **میرزامحمدکاظم** هریک تحصیل مراتب خط و ربط نموده، اول آنها مستوفی و محاسب بهبهان است.

پسر دویم مرحوم میرزابابای مستوفی است: قدوه اخیار و زبدهٔ ابرار **حاجی‌میرزااحمد مستوفی دشتکی شیرازی** تا آنکه به‌منصب استیفای دیوانی برقرار بود اقدامی در لوازم آن ننمود و عمر خود را در طاعات و عبادات ایزدمتعال گذرانید و در سال ۱۳۰۰ به‌رحمت ایزدی پیوست و او را سه‌نفر پسر است:

نجابت توأمانان **میرزامحمدجعفر** و **میرزااسدالله** و **میرزامحمدحسین**. همه در عنفوان جوانی، مترصد فرج آسمانی‌اند.

پسر دویم میرزابدیع‌الزمان اول است: سلالة‌السادات **میرزاسیدعلی**. مادام زندگانی مداخلتی درکارهای دیوانی نکرده، معیشتی به‌قناعت از ملک موروثی خود نمود و او را سه‌نفر پسر است:

سلالة‌السادات **میرزاعلی** عموم عمر خود را در ضابطی بلوک کربال گذرانید و به‌این وسیله املاکی درکربال تحصیل نمود و بعد از وفاتش دوامی ننمود و در سال ۱۲۷۰ **و اند** وفات یافت.

و خنف‌الصدقش **میرزانصرالله‌مستوفی** درکمالات خطوط دفتری و سیاق و محاسبات دیوانی سرآمد اهل عصر خود بود لیکن به‌تقاضای زمانه مساعدتی ندید و او را سه‌نفر پسر است:

سلالهٔ سادات **میرزامحمدباقر** و **میرزا محمدصادق** و **میرزامحمدتقی** همه باکمالات لایقه در اول عمر و شباب‌اند.

پسر سیم میرزاسیدعلی اول است: **میرزافضل‌الله** درحسن سلوک وکوچک دلی ومهمان‌نوازی سرآمد اقران است.

و خلف‌الصدقش: سلاله‌سادات **میرزاابوالحسن** است. در اول جوانی منتظر فرج آسمانی است.

پسر سیم میرزابدیع‌الزمان اول است سلاله سادات **میرزارفیع‌خان** به‌عزت و جلال در خدمت حکمرانان مملکت فارس عمری را به‌پایان رسانید.

و خلف‌الصدقش سلاله‌سادات **میرزامحمد** است. درکمالات لایقه سرآمد اماثل و اقران است.

پسر دویم میرزاسیدحسین دشتکی‌شیرازی است سلاله اطیاب و انجاب **میرزا ابوطالب دشتکی‌شیرازی** است. مانند والدماجد خود عمری را به‌احترام گذرانید.

و خلف‌الصدقش **میرزاعابد مستوفی** مباشر و نایب ضابط حومه شیراز است که با عموم ملاک[1] حومه معاشرتی خوب و سلوکی مرغوب داشت.

---

۱. در متن: (تلاک).

و خلف‌الصدقش: خلاصة‌الاشباه **میرزا عباس مستوفی** مباشری و نیابت حومه را به‌ارث مواظبت دارد و به‌حسن سلوک معروف است.

و از سلسله سادات دشتکی شیرازی جماعتی دیگرند که از تفصیل نسب آنها اطلاعی نیست و ازاجله این محله است.

عمدة‌الاعیان و زبدة‌الاقران **بدرخان جبادارباشی شیرازی** در سال **۱۲۰۶** که شاهنشاه قهار آقامحمدشاه‌قاجار طاب‌ثراه بعد از غلبه بر نواب لطفعلی‌خان وارد شیراز گردید و برای هریک از اعیان فارس منصبی مقرر فرمود خان معزی‌الیه را به‌منصب جبادارباشی سرافراز نمود [و] جباخانه شیراز را به‌او سپردند و تا سال وفاتش برقرار بود و او را سه‌نفر پسر است:

اول آنهاست: مقرب‌الخاقان، معتمدالسلطان **حاجی‌محمدحسین‌خان جبادارباشی شیرازی.** بعد از وفات والدماجدش، جباخانه دولتی شیراز را تصاحب فرمود و از افکار ابکار خود بر صنعت جباداران بیفزود و چون جناب جلالت‌مآب اجل‌اکرم افخم میرزاتقی‌خان امیراتابک اعظم بر وقوف و کفایت او مطلع گردید در سال **۱۲۶۶** حاجی‌معزی‌الیه را از شیراز خواسته جباخانه دولتی دارالخلافه طهران را به‌او سپرد و در اندک‌زمانی تصرفات تازه در ساختن‌آلات جنگ نموده، مورد عنایات شاهنشاهی‌گشته، مشهور آفاق گردید و درحدود سال **۱۲۷۰ واند** در طهران به‌رحمت ایزدی پیوست.

و خلف‌الصدقش جناب‌جلالت‌مآب، فخامت نصاب، ممهد قواعد رأی و تدبیر و مشید مبانی تحریر و تقریر، منشی ممالک سلطانی، منشأ عواطف خاقانی، مقرب‌الخاقان، معتمد‌السلطان: **میرزانصرالله‌خان دبیرالملک شیرازی.** در سال **۱۲۵۲** در شیراز متولد گشته، کسب کمالات لایقه نموده، علوم رسمیه را بیاموخت و خط نسخ‌تعلیق را خوب نوشت. در خدمت والدماجدش از شیراز به‌طهران برفت و بعد از وفات او اعتنائی به‌جباخانه نفرموده، به‌جانب عتبات عالیات، مسافرت نمود، پس‌عود به‌طهران نمود منشی دارالوزاره امورخارجه گردید و در زمان صدارت جناب‌جلالت‌مآب، اجل‌اکرم افخم، میرزاحسین‌خان صدراعظم، منشأ خدمات لایقه گردیده، روزبروز بر اعتبارش بیفزود و چون جناب معزی‌الیه از صدارت عظمی، استعفا نموده به‌ایالت مملکت خراسان برقرار گردید، جناب‌میرزانصرالله‌خان با او موافقت نموده، مدتی در مشهد مقدس توقف نمود و بعد از وفات میرزاحسین‌خان جناب معزی‌الیه عود به‌طهران نموده به‌منصب دبیرالملکی سرافراز گشته، باقی و برقرار است.

پسر دویم مغفرت‌مآب بدرخان جبادارباشی است: عالی‌جاه، فخامت اکتناه، مقرب‌الخاقان **حاجی محمد کاظم‌خان جبادارباشی اصفهان** در زمان فرمانروائی نواب اشرف والا‌حسین‌علی‌میرزا، فرمانفرمای مملکت فارس از خواص محرمان و از زمرهٔ مقربان آن دستگاه بود و سالها در شیراز به‌عزت و احترام، گذران کرده، از منافع املاک موروثه و مکتسبه خود معیشتی وسیع و آسایشی فسیح نمود و در سال **۱۲۶۶** بر حسب فرمودهٔ جناب جلالت‌مآب اجل‌اکرم‌افخم، میرزاتقی‌خان امیراتابک‌اعظم از شیراز به‌دارالسلطنه اصفهان برفت و جباخانه اصفهان را تصاحب نمود و بعد از چند سال، وفات یافته، به‌رحمت ایزدی پیوست و از مآثر او در شیراز، بازار نزدیک به‌آستانه مبارکه حضرت شاه‌چراغ (ع) مشهور به‌بازار حاجی‌محمد کاظم‌خان، مشتمل بر چندین دکان و دوباب کاروانسراست.

پسر سیم مرحوم بدرخان جبادارباشی شیرازی است: عالی‌جاه فخامت اکتناه، مقرب‌الخاقان **محمدجعفرخان.** سادام زندگانی با برادر مکرم خود حاجی‌محمد کاظم‌خان در همه حال و همه‌طور رضیعاًلبان‌بود و در زمرهٔ بزرگان محترم و خوانین مکرم ازضیاع و عقار خود گذرانی لایق نموده، معیشتی به‌آسایش داشت و پیش از برادران خود وفات یافته، به‌رحمت ایزدی پیوست.

و خلف‌الصدقش جناب جلالت‌مآب اجل‌اکرم، مقتدای اعاظم امم، مدبر امور مملکت سلطانی، مرتب مهام ولایات خاقانی، رافع اعلام عدالت، جامع اقسام ایالت، ناظم امور عباد، کافل مهام بلاد، امین درگاه خاقان، مقرب حضرت سلطان: **آصف‌الدوله میرزاعبدالوهاب‌خان شیرازی** والی ممالک خراسان و حکمران خطه سیستان و متولی‌باشی آستانه مبارکه رضویه، علی صاحبها الفسلام و تحیه، سروی است از جویبار نبالت و ماهی است در آسمان جلالت، طینتش به‌دانش سرشته، نهال سردمی از نهادش رسته، به‌کمال عقل و کیاست معروف و به‌ذکاء[1] و فراست موصوف. در سال ۱۲۴۲ در شیراز متولد گشته، تحصیل مقدمات علمیهٔ‌عربیه و ادبیه نمود و در خدمت عم ماجد خود: مقرب‌الخاقان حاجی‌محمدحسین‌خان جبادارباشی از شیراز به‌طهران رفته، تکمیل مراتب کمالیه را از هر جهت نموده، از ارباب حال، کسب کمال فرمود و از هر خرمنی خوشه‌ای و از هر مائده، توشه‌ای بیندوخت و در علم و عمل محسود اماجد اقران گردید. محاسب قلم اندر حساب اوصافش، مقصر آمده چون حاسبان زجذراصم. و چون آن جناب به‌میل خاطر و آزمایش طبع، گاهگاهی شعری فرموده است، این چند بیت را که در مدح حضرت اشرف صدراعظم دولت ایران، میرزاآقاخان‌نوری فرموده، نگاشته گردید:

از رای تو ای صدر فلک قدر ملک خو	شد ملک شه آراسته چون روضهٔ مینو
از تیغ شه و کلک تو شد کار جهان راست	تیغی همه‌جادوکش و کلکی همه‌جادو
با خصم ملک آنچه تو کردی به یکی‌رای	هرگز نتوانند که صد فوج ز نیرو
شاهان جهان تاج به کف باج به‌گردن	بر درگهش آیند به‌ناچار ز هر سو
روزی که ز تدبیر تو در خطه خوارزم	شه خیمه زند بر طرف رود قراسو
خنگش به کجا شیهه کشد؟ بردر خوارزم	فوجش به کجا موج زند؟ بر لب آمو
آرند غلامانش، هر روزه غنیمت	ترکان سیه‌چشم و سیه‌خال و سیه‌مو
گر داشت چو تو صدری، دانا و قوی‌رای	کی فخر همی کرد سکندر به‌ارسطو
ایدون که ملک یافته مانند تو دستور	زیبد که به‌تو فخر کند شاه جهان جو
از تربیتت باز شود صعوهٔ لاغر	وز تقویتت شیر شود بچهٔ راسو
امر تو چومهمیزوفلک همچو یکی خنگ	حکم تو چو چوگان و زمین همچویکی‌گو
شیر فلک ار سر کشد از حکم تو، گردون	بر گردنش از امر تو چون گاو نهد جو[2]
هرکس که ز دل نقش وفاق تو فروشست	گوید فلکش خیز و ز جان دست فرو شو
عدل تو و احجاف چو چنگیز و بخارا	جود تو و افلاس چو بغداد و هلاکو

---

۱. در متن: (زکان).

۲. جو: مخفف جوغ: یوغ، جوه: چوبی که به‌وقت شیار کردن زمین بر گردن گاو گذارند.

جز ظلم، تنی نیست ز قهر تو به‌ساتم جز فتنه سری نیست به‌عهد تو به‌زانو
در ملک تو حاجت به‌ترازو نبود هیچ زیرا که بود عدل تو در ملک ترازو
ز آن روز که بر خلق در عدل تو شد باز نبود عجب ار بازکشد ناز ز تیهو
بوئی اگر از خلق تو در چین ببرد باد خون مشک شود یکسره در نافه آهو
خون گردد و از چشم چکد زهر زخاقان روزی که ترا چین فتد از چشم بر ابرو
هر روز یکی ملک بگیری و ببخشی بخشی تو به‌یرلیغ و نگیری تو به یرغو
هنگام کرم، بخشی صد پشتهٔ گوهر هنگام سخن‌پاشی صد رشتهٔ لولو
تا خلق بیاسایند، بر بستر راحت بر بستر راحت ننهی هیچ تو پهلو
قدر تو نکاهد که ندانند ترا قدر این‌قدر تو بالاتر از این گنبد مینو
الحمد که هر شاخ برومند تو در ملک سروی است قوی‌پایه و پرسایه و دلجو
ویژه چو نظام‌الملک آن گوهر عالی کش بخت قرین باد بهر کار وبه‌هررو
صدر ملک و گوهر صدر وشرف‌ملک کس را نبود این شرف و فضل بجز او
با کین تو هر رحمت و طاعت شده باطل با مهر تو هر جرم و خیانت شده معفو
پر سرو کند باغ خرامد چو به‌بستان پر مشک کند بزم نشیند چو به‌مشکو
در دیدهٔ من طلعت او آینه و مهر در چشم عدو قامت او سرو ولب جو
فرداست دراخلاق‌وصفت همچو مهین صدر مانند وی امروز در این عهد کجا؟ کو؟
نوباوهٔ دیگر که مرا خواجهٔ والاست به زانکه در این چامه نگویم سخنی زو
مخصوص یکی چامه نگارم به‌مدیحش کاحسنت سراید ملک از گنبد نه تو
امید که صدسال ورا مدح سراید این طبع فزاینده و این خاطر نیکو
این شعر نوآئین شنود، شیوه شیوا کاین‌سان نسروده است سخن هیچ سخنگو
ورکس نکند باور، بر گو که ببینند هادفتر خاقانی وها نسخهٔ خواجو
آنان که سخن را به‌دوصد شوی فرستند گویا نبود بکر دلاویز نکورو
این بکر سخن را که بدین غنج ودلال‌است تا حال به‌غیر از تو ندیده است دگر شو
گفتند مرا، شعر بکاهد شرف مرد گفتم بفزایم شرف از مرحمت او
با فر سلیمانی و با دانش آصف من بنده به‌مدح تو همان مرغک پوپو
بر درگه تو روی نهادم زسر صدق تا جاه و شرف یابم از فضل تو ارجو
بس کن که گزاف است بر صدرجهان لاف با خاطر صادق ز ثنا، سوی دعا، پو
خصم تو بود روز وشبان‌راست چو جولاه در آمدوشد جانش، همواره چو ماکو
هم چهر نکوخواه تو چون خون کبوتر هم روی بداندیش تو چون پر پرستو

و از اشراف این محله است: **سلسله سادات نسابه حسنی‌حسینی شیرازی.** و این سلسله ز زمان قدیم نسب سادات عالی درجات مملکت فارس را نگاه داشته، کتابی در این باب نگاشته‌اند و اسامی اشخاص هر طبقه از سادات را در آن کتاب به‌وضعی مخصوص مندرج ساخته به‌این وسیله دعی‌عنید را از سیدفرید شناخته، نه خارجی را داخل نسب داشته و نه داخلی را از نسب خارج گذاشته و از احسان و انعام سلاطین عظام طاب‌ثراهم معیشتی لایق داشتند و نزدیک به‌پنجاه وشصت سال است که این رسم را منسوخ داشته، آن کتاب در این خانواده

عاطل و باطل مانده و چندین نفر بغیر حق در زمره سادات آمده بر عدد آنها افزوده از سرتبتشان کاسته که هرچه کمتر است عزیزتر است و هرچه بسیار است خوار است. گوهر قیمتی اگرفراوان شدی، ریگ بیابان بودی. و از این سلسله نسابه مردمان بزرگ برخاسته[1] است مانند:

جناب افضل المتأخرین **امیرسیدتقی‌الدین محمدحسنی‌حسینی نسابه‌شیرازی.** در علوم عقلیه و نقلیه سرآمد فضلای عهد خود بود و در زمان سلطان‌محمد صفوی طاب‌ثراه، احترامی تمام داشت و در حدود سال **۹۹۰وانْد** وفات یافت.

و از اعیان‌این‌سلسله است: جناب مستطاب، مقتدی‌الانام **میرزامهدی نسابه‌حسنی‌حسینی شیرازی**، شیخ الاسلام مملکت فارس. سالها به‌احترام تمام زندگانی نمود و چنانکه در گفتار اول **فارسنامه**، در ذیل وقایع سال **۱۱۳۰واند**، نگاشته گردید، جناب‌میرزا، شربت شهادت را چشید.

و **جناب میرزامؤمن نسابه** در زمان سلطان‌عادل، کریم‌خان‌زند، طاب‌ثراه، مواظبتی در حفظ نسب سلسله سادات فارس داشت و بعد از وفات او، این شغل و عمل ملغی گشته،دیگری متحمل نگردید و چون مردمان این سلسله، شغل و عمل خود را دزدیدند، دیوانیان عظام وظیفه و مرسوم آن جماعت را بریدند که گفته‌اند: به‌دزدی ز خدمت ببرم ز نعمت. و مرحوم میرزامؤمن نسابه را دونفر پسر بود:

اول آنهاست: سلالةالسادات **میرزاعبدالله نسابه حسنی‌حسینی.** در فنون انشاء و تحریر و محاسبات دفتری، سرآمد اقران بود و خلف‌الصدقش **میرزاابوالحسن‌نسابه** که درکمالات لایقه، گوی سبقت از اقران ربود و در فنون انشاء و تحریر رسائل و محاسبات دیوانی، عدیم‌المثال بود و او را دونفر پسر است:

میرزامحمدجعفر و **میرزامحمدرحیم‌نسابه.** و میرزامحمدجعفر دارای همه‌چیز است مگر مساعدت بخت. ولادت آنها درسال **۱۲۴۸ و ۵۰[۱۲]** اتفاق افتاده است و دختر خجسته‌سیر مرحوم میرزاعبدالله‌نسابه است:

نادره عصر وخلاصه دهر، مالکه رقاب کمالات، ملکه انواع سعادات، محجوبه عصمت‌شعار، «عفت» تخلص، عفت دثار، شاعرهٔ مکرمه عالمه محترمه **سکینه‌بیگم نسابه«عفت»** تخلص. درسال **۱۱۹۰** در شیراز متولد گشته، تحصیل کمالات لایقه را نموده، عذرا آمده، باکره رفته است. به‌ذهن وقاد و طبع نقاد اشعاری بلندپایه فرموده است و درسال **۱۲۵۰واند** وفات یافت و این چند بیت از او ثبت گردید:

«عفت» فراغ بال از این بوستان مخواه	پیوسته جور خار، کش و رنج باغبان

ترک پریچهره‌ای عشوه‌گری کرد ساز	تاخت سوی ملک دل هرطرف از خیل ناز
پیشهٔ او خسروی، شیوهٔ ما بندگی	او همه نازو غرور، ما همه عجز ونیاز
«عفت» اگر طالبی هستی جاوید را	بر قدم او گذار، روی به‌خاک نیاز

ساقی ماهرو به کف، ساغر لعل فام دو	از کف‌ولعل او ستان، بوسه یکی[و] جام دو

۱. درمتن: (خواسته).

حال من ونگار من جسم دواست وجان یکی — هست فسانه‌ای عجب شخص یکی ونام دو
این دل و جان خسته را همره نامه کرده‌ام — قاصد نیک‌پی ببر، نامه یکی پیام دو
گوشهٔ چشم او نگر، خال سیاه مشکبو — نافه به‌دشت چین یکی، آهوی خوشخرام دو
زلف توبهر سرغ دل دام فکنده از دوسوی — آه که مشکل آمده، صید یکی و دام دو
محتسب است وشیخ ومن صحبت عشق درمیان — از چه‌دهم جوابشان پخته یکی وخام دو![1]

ای پری پیکر چه زیبا دلبری — کز نگاهی دل به‌یغما می‌بری
خیل نازت شد به‌شهرستان دل — ملک ویران چون کند با لشکری

ای که به‌عرصهٔ جهان شد به‌توختم، سروری — جانب خستگان غم، نیست روا که ننگری
خواجه خواجگان توئی، بندهٔ بندگان منم — شکر چرا نمی کنی، بنده چرا نمی‌خری
روز و شب است نام تو ورد زبانم ای‌صنم — هیچ اگر چه از کرم، نام مرا نمی‌بری
باز سپاه ناز را، تاخت به‌شهر بند دل — ملک خراب چون کند با سپه‌ستمگری
از مژه بهر قتل من بسته ز هر کناره صف — این دل خسته چون کند، مانده‌میان لشکری
از پی بزم شد کنون در کف ساقیان نگر — جام چو مجمر و در آن راح نموده‌اخگری
فتح علی‌شه زمان، کوست به‌جسم ملک، جان — چرخ جهان سلطنت مهر سپهر و سروری
«عفت» خسته را بود ورد زبان دعای او — باد مطیع چنبرش گردش چرخ چنبری

پسر دویم میرزامؤمن نسابه است: **میرزاباقر نسابه.** در فنون انشاء و تحریر رسائل فرید دهر و وحید عصر خود بود.

و خلف‌الصدقش **میرزامعصوم نسابه** در سال ۱۲۴۵ متولد شده، معیشتی از قلیل زراعت موروثی خود دارد و کتاب **نسب نامهٔ سادات مملکت فارس** در نزد میرزامعصوم محبوس، چون به‌خانه زندیق، مصحف است، برای آنکه نه او را به‌عاریت دهد و نه در خانه خود به‌کسی بنماید و صورت صفحات اوراق آن کتاب بر این وضع است که در هر صفحه صورت درختی را کشیده است مثلا بر کندهٔ آن درخت نام یکی از پسران میرزامجدالدین محمد جد نگارنده این **فارسنامه** را نوشته و هفت شاخه بر این کنده کشیده و بر هر شاخه، نام یکی از پسران میرزامجدالدین محمد نوشته و بر شاخهٔ هفتمین نام مرحوم میرزاحسن والدماجدم را نگاشته است و از این شاخه هفتمین سه شاخه کشیده و بر دو شاخهٔ آن نام دو نفر برادرم و بر شاخه سیم نام مرا نوشته است و از شاخه سیمین این سه شاخه چهار شاخه رسته بر هریکی نام نفری از پسران مرا نوشته است و به‌این سبب آن کتاب را **شجره نامه** نیز گویند.

و از اجله اعیان این محله است **سلسله میرزایان جابری انصاری.** اصل این سلسله از طایفه جابری انصاری اصفهانی است. جد اعلای آنها که از اصفهان به‌شیراز آمده است وزیر عادل و آصف باذل، **میرزاشاه جابری انصاری** و پسر میرزاشاه جابرجابری انصاری است.

و آصف اعظم **میرزانظام‌الملک والدوله علی جابری انصاری** در سال ۱۲۰۹ به‌فرمان‌شاهنشاه

---

۱. (بهائیان این بیت را به‌ام‌السلمه ملقب به‌قرة‌العین نسبت می‌دهند واین صحیح نیست). (دانشمندان و سخن‌سرایان فارس، ج۳، ص۶۴۸).

گیتی‌ستان شاه‌اسمعیل اول صفوی به‌وزارت مملکت فارس برقرار گردید[1] و در سال **۹۳۲** تعمیری لایق به‌آستانه مبارکه امامزاده سیدعلاءالدین‌حسین(ع) بفرمود و چندین ملک وقف بر آن آستانه نمود و آنچه تاکنون به‌عنوان وقفیت در تصرف میرزانظام‌الدین جابری که از احفاد اوست باقیمانده است: مزرعه خلف، طاحونه درسانک خفرک، مزرعه مقصودآباد مرودشت و قریهٔ ده‌قانون و قوام‌آباد و صغاد کربال و مزرعهٔ‌محمودآباد حومه شیراز است.

و از این سلسله جابری انصاری شیرازی اصفهانی‌الاصل است: خلاصه وزرای آفاق، **میرزاسلمان جابری انصاری شیرازی اصفهانی‌الاصل** نبیره آصف‌الدورانی میرزانظام‌الملک علی جابری وزیر سابق فارس، به‌وزارت شاهزادهٔ عالمیان سلطان‌محمد میرزای‌صفوی در سال **۹۷۹** برقرار گردید و چون شاهزاده معزی‌الیه پای بر تخت سلطنت گذاشت او را به‌لقب اعتمادالدوله سرافراز فرمود و وزارت تمامی مملکت ایران را در کف او گذاشت و چنانکه در گفتار اول این فارسنامه نگاشته گردید در سال **۹۹۱** درخارج شهر هرات او را بکشتند.[2]

و خلفان‌صدقش **میرزاعبدالله** و **میرزانظام‌الملک جابری انصاری شیرازی** عود به‌شیراز نمودند.

و در سال **۱۰۲۱** وزارت مملکت فارس به‌آصف دوران **میرزامحمدسلمان‌جابری انصاری** خلف‌الصدق‌میرزاعبدالله‌مسطور، ارزانی گردید.[3]

و در سال **۱۰۲۰** وزارت فارس به‌وزیر باذل **میرزا حسین‌بیک جابری** برادر میرزا-محمدسلمان‌جابری انصاری مرجوع گردید.

و در سال **۱۰۶۸** وزارت مملکت فارس به‌وزیر آصف‌جاه **میرزانظام‌الملک جابری انصاری** خلف‌الصدق مغفرت‌مآب میرزاحسین‌بیک‌جابری وزیر سابق برقرار گردید و در سال **۱۰۷۵** میرزانظام‌الملک مزبور[4]، مدرسه نظامیه را درجانب شمالی آستانه مبارکه حضرت‌سیدعلاءالدین حسین بساخت و املاکی بر آن وقف نمود و اکنون از آن املاک اسمی و رسمی باقی نیست و این مدرسهٔ نظامیه به‌آبادی‌که سبب آن در ذیل بقاع شیراز بیاید باقی است و بعد از میرزا-نظام‌الملک از شأن و رتبه سلسله جابری انصاری شیرازی اصفهانی‌الاصل کاسته و نام آنها از فرامین شاهی افتاده.

در بعضی از نوشتجات‌است که عالی‌جاه نجابت واصالت‌اکتناه **میرزا یحیی‌جابری انصاری** و متولی موقوفه آستانه مبارکه سیدعلاءالدین حسین(ع) قریه ده‌قانون کربال را در سال **۱۱۷۰** به‌اجاره فلان کدخدا بداد و خلف‌الصدقش **میرزامحمدجابری انصاری** و خلف‌الصدقش **میرزا-عبدالکریم جابری اصفهانی** و خلف‌الصدق میرزاعبدالکریم جابری است.

عالی‌جاه، خلاصة‌الاکفاء **میرزانظام‌الدین جابری انصاری**. از شصت سال بیشتر ازعمرش گذشته و تاکنون درقید زندگانی باقی است و او را اولاد ذکوری نیست، درکنج قناعت خزیده، معیشتی ازحق تولیت املاک موقوفه اجدادی خود نماید و سال‌به‌سال ازخانه بیرون نیاید.

---

۱. رک: فارسنامه ناصری، گفتار اول، وقایع سال ۹۲۰.

۲. رک: فارسنامه ناصری، گفتار اول، وقایع سال ۹۹۱.

۳. تقدم تاریخ ۱۰۲۱ بر ۱۰۲۰ در سطر بعد مورد تامل است.

۴. در متن: (مذبور).

و از اعیان این محله است **سلسله آقافضل‌الله شیرازی.** جد اعلای آنها خلاصة‌الاشباه **حاجی‌محمد سردزکی** در زمره اعیان و بزرگان این محله بود.

و خلف‌الصدقش **آقافضل‌الله مستوفی سردزکی** در زمان سلطنت حضرت کریم‌خان‌زند، علاوه بر منصب استیفای دیوانی به‌وزارت نور حدقه سلطنت محمدرحیم‌خان اختصاص داشت و چون محمدرحیم‌خان در حیات کریم‌خان طاب‌ثراه وفات یافت آقافضل‌الله از مشایعت جنازهٔ او برنگشت و مدتها مجاور قبر محمدرحیم‌خان گردید و هرچند حضرت کریم‌خان احضارش فرموده، تلطف و مهربانی نمود که از سر مقبره برخاسته، به‌خانه خود رود قبول نکرده و به‌عرض رسانید که تا زنده‌ام از قبر ولی‌نعمت خود جدا نگردم و این مدت رنگ و حنا و لباس فاخر نخواست تا آنکه والده محمدرحیم‌خان او را به‌حمام فرستاد و لباس فاخر پوشانید و حضرت کریم‌خان در برابر این حسن وفا، هفت قریه از املاک او را به‌قید لعنت معاف و مسلم از وجوهات دیوانی فرمود مانند قریه برشنه و باباکیان و قلعهٔ آقامحمدتقی و قریهٔ باسکان در بلوک اردکان فارس و قریه‌کوتاهی و کوشک میدان و برکان در حومه شیراز و در حدود سال ۱۰۹۸ به‌رحمت ایزدی پیوست و او را دونفر پسر بود.

اول آنها **آقامحمداسماعیل مستوفی سردزکی** است مادام زندگانی به‌احترام تمام‌به‌منصب استیفا باقی بود و در سال ۱۲۴۰ به‌رحمت ایزدی پیوست و از او اولاد ذکوری باقی نیست.

پسر دویم آقافضل‌الله[۱]: خلاصة‌الاشباه **آقاابوتراب** است. مادام زندگانی به‌سرپرستی املاک موروثه خود اشتغال داشت و از او دونفر پسر باقی بود:

اول آنها **احمدخان سردزکی** است. در فوج تفنگچیان شیرازی به‌منصب یاوری برقرار بود.

و خلف‌الصدقش **حاجی‌میرزانصرالله‌سردزکی** مادام حیات به‌سرپرستی املاک موروثه‌خود می‌پرداخت و در سال ۱۲۹۴ به‌حکومت کازرون و کوهمره برقرار گردید و در سال ۹۶ [۱۲] در نزدیکی قریه خان‌زنیان کوه مره، شبی در چادر خوابیده بود، او را به گلوله تفنگ بکشتند و تاکنون از قاتلش خبری نیست. حاجی‌میرزانصرالله را سه‌نفر پسر است.

خلاصة‌الاشباهان **میرزالطف‌علی‌خان** و **میرزاحسین‌خان** و **میرزااحمدخان سردزکی**، همه در اول مرحله زندگانی‌اند.

پسر دویم آقاابوتراب‌سردزکی **عبدالوهاب‌خان سردزکی** در فوج تفنگچیان شیرازی به‌منصب یاوری برقرار بود.

و خلف‌الصدقش **محمدعلی‌خان سردزکی** ازسرپرستی املاک خود معیشتی دارد.

و از اعیان این سلسله است: عالی‌جاه **مؤمن‌خان سردزکی** و خلف‌الصدقش **آقانصیر سردزکی.** در بزرگی جثه و تناسب اعضا و جمال صورت وقوت بازو و زور پنجه و دلاوری و زورآزمائی عدیل نداشته و در هنگام جنگ حیدری و نعمتی شیراز که جز به‌شمشیر و سپر و چماق نبود و شرح آن در اول محلات شیراز گفته شد یک‌نفر او را برابر صدنفر شمرده‌اند،شنیده‌ام اندام او با خوبی چهره و تناسب اعضا به‌اندازه اندام یک‌نفر ونیم مرد میانه‌اندام بود و با این

---

۱. درمتن: (ضل‌الله).

بنیه و زور، خوئی خوش و طبعی شکسته داشت که در وقت جنگ تا دستی برای او بلند نمی‌شد کسی را زیانی نمی‌رسانید و در آخر جنگ فریاد می‌نمود که هر که خواهد در این جنگ لافی بباقد و لاف خود را به‌سوگند یاد کند بیاید و هرچه خواهد چماق خود را بر سپر من زند. در سال ۱۲۵۰ وفات یافت.

و از اشراف این محله است سلالة‌السادات **میرزاعابد بنیچه** و بنیچه در لغت، جمعی را گویند که بر اصناف حرفت بندند و این کلمه در اینجا در اصل «بنیچه‌دار» بوده چون وقت بنیچه کسبه شیراز از قدیم در دست آبا و اجداد میرزاعابد بوده، آنها را بنیچه گویند و مدت کلانتری غفران‌مآب آقامحمدزمان که شرح حالش در ذیل سلسله هاشمیه در محله بالاکفت گذشت، میرزای‌معزی‌الیه مشغول محاسبات دیوانی اصناف شیراز بود و چون کلانتری شیراز را به‌میرزا-براهیم که شرح حالش در محله سر باغ گذشت دادند میرزاعابد از شغل خود استعفا نموده، مدتی دفتردار جناب میرزامحمدهادی‌فسائی که شرح حالش در محله بازارمرغ در ذیل ذکر سلسله میرزایان فسائی گذشت، گردید و چون نوبت کلانتری شیراز به‌جناب حاجی‌میرزاعلی‌اکبر قوام‌الملک برادرزادهٔ آقامحمدزمان کلانتر سابق رسید، میرزاعابد از خدمت جناب‌میرزامحمد-هادی رجوع به‌خدمت سابقه بنیچه‌داری خود نموده، بقیه عمر را در خدمت جناب حاجی‌قوام-الملک گذرانیده وفات یافت.

و خلف‌الصدقش، سلالة‌السادات **میرزامحمدحسین بنیچه** به‌جای پدر نشست و عمر خود را در بنیچه‌داری و خدمتگزاری[۱] حاجی‌قوام‌الملک بسر رسانید و او را دونفر پسر است:

خلاصة‌الاشباهان **میرزازین‌العابدین بنیچه** و **میرزاشکرالله محتسب**. ولادت آنها در سال ۱۲۴۵ و ۵۰[۱۲] اتفاق افتاد و مدتی است که میرزازین‌العابدین از عمل بنیچه‌داری بر کناره است و میرزاشکرالله بر منصب احتساب باقی است و ولدالصدق میرزازین‌العابدین، سلالة-السادات **میرزامحمدجعفر** است که در عنفوان جوانی است و تحصیل خط و ربط نموده در انتظار فرج آسمانی است.

و از اعیان این محله است: خلاصة‌الاشباه **میرزامحمدعلی مشهور به‌صیمکانی** خلف‌الصدق آقامحمدصادق، خلف‌الصدق آقامحمدرضا خلف‌الصدق حاجی‌آقاسی‌بیک‌افشار اروسی که شرح حالش در ذیل محله میدان شاه بیاید. مادام زندگانی به‌ضابطی بلوک صیمکان که چندین قریه و مزرعهٔ آن ملک موروثی او بود اشتغال داشت.

و خلف‌الصدقش خلاصة‌الاشباه **حاجی‌میرزامحمدقلی** در سال ۱۲۵۰ در شیراز متولد گشته، اقتدا به‌والد خود نمود و سالها به‌ضابطی بلوک صیمکان می‌پرداخت و چند سال است از کارهای دیوانی اعراض نموده به‌وظائف عبادت قیام دارد و او را دونفر پسر است:

سلالة‌الانجاب **حاجی‌میرزاعبدالله‌خان** و **حاجی‌میرزاجعفرخان**. هردو در عنفوان جوانی، یکی به‌ضابطی بلوک صیمکان برقرار است و دیگری در خدمتگزاری حضرت اشرف‌والاجلال-الدوله ادام‌الله‌عمره سرافراز.

و از اعیان این محله است: فخامت اکتناهان **میرزاابوالفتح‌خان** مشهور به‌**میرزاخانی**

---

۱. در متن: (خدمتگذاری).

مستوفی و میرزامهدی‌خان‌مستوفی. چون ابآعن‌جد از اهل محله سنگ سیاه بوده‌اند، در ذیل اعیان‌آن محله درسلسله مشهوره به‌مستوفیان نگاشته شوند.

و از اعیان این محله است: سلالةالسادات، مجتهدالزمانی **حاجی سیدعلی‌اکبر یزدی،** از شهر یزد به‌اماکن مشرفه رفته، تحصیل کمالات علمیه نموده، به‌زیور اجتهاد زینت یافته، به‌شیراز آمده، رحل اقامت انداخته، مدرس مدرسه رفیعهٔ منصوریه گشته، هرروزه طلاب علوم را از افکار ابکار خود بهره‌مند دارد.

و از اعیان این محله است: سیادت و سعادت انتساب، فضایل و کمالات اکتساب. **حاجی‌میرزاابوالحسن تاجر کازرونی.** خلف‌الصدق مغفرت‌مآب حاجی‌میرزاعبدالباقی تاجر کازرونی. والدماجدش از قصبه کازرون برای تجارت به‌شیراز آمده، رحل اقامت انداخت و سرآمد اقران خود گردید و جناب حاجی‌میرزاابوالحسن در سال **۱۲۳۰ و اند** متولد گشته، در مبادی عمر تحصیل مراتب علمیه نمود، پس مشغول عمل تجارت گردید و از راستگوئی و درستکاری مرجع بازرگانان بلاد بعیده گشته، دراین باب شهرتی به‌جا و اشتهاری بسزا نموده است و او را دونفر پسر است:

سلالةالسادات **میرزاسیدمهدی** و **حاجی‌میرزااحمد.** در همه کار اقتدا به‌والدماجد خود نموده، محسود اقران و امثال شده‌اند.

و از اعیان این محله است: عمدةالاعیان **حاجی جمشیدتاجر کازرونی.** سالهاست درشیراز به‌درستکاری و امانت و دیانت معروف است.

محله هشتم شیراز

محله سنگ سیاه[1] است

از زمان سلطنت کریم‌خان‌زند طاب‌ثراه، محله درب کازرون را که محله علیحده‌ای بود جزء این محله کردند و تمام آن را «محله سنگ سیاه» گفتند و این محله محدود است به‌محله میدان شاه و سر باغ و سردزک و باروی مغربی شهر و شماره خانه‌های این محله در سال ۱۳۰۱، شمرده‌اند ٤٦٥ خانه است و شماره اهل آن ۲۰۸۲ نفر ذکور و ۲۲۰۷ نفر اناث است وکدخدای آن، عالی جاه، سلالة‌السادات: **میرزایوسف کدخداباشی** محلات نعمتی خانه شیراز، خلف‌الصدق میرزاحسن‌علی کدخداباشی، خلف‌الصدق میرزاعلی‌اکبر کدخداباشی، خلف‌الصدق میرزاعلی‌نقی کدخداباشی.

چون میرزاابراهیم در سال ۱۲۱٦ به‌منصب کلانتری شیراز رسید، منصب کدخداباشی را به‌داماد خود میرزاعلی‌نقی خلف‌الصدق حاجی‌سیدمحمد فیروزآبادی که از اجله سادات بود، واگذاشت و تاکنون در اولاد او باقی است.

و از اعیان و اشراف این محله است: قطب فلک‌نامداری، مرکز دایره بزرگواری، قدوه وزراء و اسوهٔ امراء، سلالة‌السادات حسینی، مقرب سلاطین و معتمد خواقین **میرزامحمدعلی-مشیرالملک** خلف‌الصدق میرزاابراهیم مستوفی. در سال ۱۱۷۷ متولد شده، در ایام جوانی تحصیل کمالات نموده، مقدمات علمیه را آموخته در نوشتن خطوط شکسته و تحریر و سیاق دفتری، محسود اقران بود، رسائل را چنان نوشتی که دست به‌دست گشتی. در سال ۱۲۰٦ تعلیقه‌جات وزیر آصف‌نشان، اعتمادالدوله حاجی‌ابراهیم‌خان شیرازی را که در آن زمان به‌منصب بیگلربیگی‌مملکت فارس سرافراز بود می‌نگاشت و بعد از وصول جناب بیگلربیگی به‌رتبه و پایهٔ وزارت کبری، میرزامحمدعلی وزیر مقرب‌الخاقان اسدالله‌خان پسر دویم جناب اعتمادالدوله که حکمران نواحی بروجرد و لرستان و عربستان بود، گردید و بعد از عزل اسدالله‌خان که شرح حال او در محله بالاکفت گذشت، عود به‌شیراز نمود و مداخلتی در دفتر-خانه دیوانی نموده، جانب مشاورت وزراء و پیشکاران فارس گردید و از حسن کفایت رئیس

---

۱. همان محله مقاریضی است که‌بین دروازه کازرون و مقبره باهلیه قرار داشته و در جنوب‌غربی شیراز کنونی واقع است. (بافت قدیمی شیراز، ص۷۹).

دفتر و سررشته‌دار گردید و در سال **۱۲۴۰ واند** به‌لقب جلیل مشیرالملکی مفتخر گردید و درسال **۴۰ واند** بزرگان فارس در عزل جناب وزارت مآب، متفق‌الکلمه گشته او را معزول داشته، راضی به‌توقف آن جناب در فارس نشدند و او را با اهل و عیال از طریق ممسنی و فهلیان[۱] و بهبهان و شوشتر روانهٔ کربلای معلی داشتند و چون وارد شوشتر گردید، فسخ عزیمت را از عتبات عالیات نموده، از طریق بختیاری به‌اصفهان رفته، چندی توقف نمود و به‌رسل و رسائل خاطر فارسیان را از خود راضی داشته، به‌احترام تمام عود به‌شیراز نمود [و] بر مسند وزارت متمکن گردید و در سال **۵۰** و **۵۱** که وزارت فارس با جناب منوچهرخان معتمدالدوله بود در امورات وزارتی مداخلتی می‌نمود و از سال **۵۳** و **۵۶** از مداخلت امور دیوانی کوتاه گشته، خانه‌نشین شده، به‌تنگی گذرانی می‌نمود تا در سال **۱۲۶۰** که عموم بزرگان فارس حتی کلانتران بلوکات و کدخدایان محلات شیراز از سوءسلوک پیشکاران جناب‌جلالت‌مآب میرزانبی‌خان امیر دیوان والی مملکت فارس، شاکی گشته، به‌دارالخلافه طهران رفتند و مدتی حکم به‌توقف آنها صادر گردید و بعد از عزل جناب معزی‌الیه، حکومت فارس را به‌مقرب‌السلطان حسین‌خان نظام‌الدولهٔ آذربایجانی واگذاشت، آمده، باز جماعت فارسیان مأمور به‌توقف طهران گشتند و چون نظام‌الدوله وارد شیراز گردید از بزرگان فارس جز جناب مشیرالملک خانه‌نشین را ندید از خانه‌اش درآورده، بر مسند وزارتش نشانید و حل و عقد امور ملکی را درکف کفایتش واگذاشت و درسال **۶۲** به‌رحمت ایزدی پیوسته، در قبرستان درب سلم مدفون گردید و عمارتی لایق بر مقبره‌اش بساختند و آن جناب را دونفر پسر است:

اول آنهاست جناب جلالت‌مآب، جامع مناقب، حاوی سراتب، مالک زمام مجد و جلال، ماسک عنان وزارت و جلال **حاجی‌میرزاابوالحسن‌خان مشیرالملک**. در سال **۱۲۲۶** در شیراز متولد شده، درکنف تربیت والدماجدش کسب کمالات لایقه نموده، در محاسبات دیوانی و دفتری یگانه روزگار گردید و درسال **۴۰ و اند** در خدمت والد خود از طریق بهبهان و شوشتر و بختیاری به‌اصفهان رفته، باز در خدمت پدر بزرگوار عود به‌شیراز نمود و درسال **۵۲** و **۵۳** و **۵۴**، ضابطی بلوک خفر و صیمکان و رامجرد را قبول نمود و مبلغی باقی کار دیوان گردید، لابد گشته به‌مضمون:

تغرب عن الاوطان فی طلب العلی	فسافر ففی الاسفار خمس فواید
تفرج هم و اکتساب معیشة	وعلم و آداب و صحبة ماجد[۲]

عمل نموده، از شیراز به کرمانشاهان رفته، مدتی در خدمت جناب معتمدالدوله منوچهرخان والی کرمانشاهان توقف نمود و از طهران مأموری برای اخذ وجه باقی بلوکات از معزی‌الیه به‌کرمان‌شاهان برفت چون قوت توقف را در خود ندید، نیمه‌شبی به‌جانب عتبات عالیات‌شتافت و مدتی توقف داشت، پس عود به‌شیراز نمود و درسال **۶۲** بعد از وفات والدماجد خود به‌منصب جلیل پیشکاری و وزارت و لقب مشیرالملکی برقرار گردید، پس بر مسند وزارت

---

۱. در متن: (فهلبان).

۲. در جستجوی بزرگی از خانمان دوری گزین، سفرکن که سفر را پنج سود وفایده است: اندوه‌زدائی، روزی اندوزی، دانش‌پژوهی، ادب آموزی و همنشینی بزرگان.

متمکن شد و تا سال ۱۲۹۳ بی‌تخلل غیر در کمال قدرت بزرگی و ریاست و وزارت بسر برد اگر به‌ضرورت به‌دارالخلافه طهران می‌رفت نایب و کارگزارش دفتر دیوانی و حواله‌جات سلطانی را می‌گذرانید و در مدت وزارتش آنچه را می‌گفت حکمران مملکت فارس طوعاً او کرهاً می‌شنفت، هر عاملی را نخواستی بی‌تأمل معزولش داشتی، هر که را پسندید بر اوج رفعتش نشانید و نهال دوستی هر کسی را در دل کاشت مادام حیات اگر چندین خلاف دیدی، «دوست را کس به‌صد خطا نفروخت» خواندی. همتش بلند و طبعش ارجمند، پایهٔ شرم حضورش عالی و مرتبه بردباریش متعالی، به‌ادنی مردمی ناسزا نگفتی، اگر ناملایمی شنفتی در سینه‌اش، نهفتی و شکایتش را به‌حکوست گفتی و کیفرش را ده‌چندان گرفتی، رویش بر دوست و دشمن باز، با بیگانه و خویش دمساز، قبل از طلوع صبح صادق برخاسته[1]، تهجد و نماز را به‌جا آورده، تلاوت کلام‌الله‌مجید را نموده، به‌منزل بیرونی خود آمده، مردم با کارو بیکار به‌منزلش آمده، به‌قدر وسع و طاقت، انجام کار آنها را دادی، پس با مستوفیان، محاسبات دیوانی را پرداخته، بعد از سه‌ساعت از روز به‌عمارت حکومتی رفته، رتق و فتق و حل و عقد امورات ملکی را کرده، عود به‌منزل می‌نمود و با دوستان یک‌جهت بسر برده، دو ساعت به‌غروب آفتاب، باز به‌منزل بیرونی نشسته، درآمد و شد را بر خلق بازمی‌داشت و بر این منوال سی‌سال گذرانید، پس به‌فرمودهٔ بزرگان: اذانتهی الامر الی‌الکمال صار الی‌الزوال[2]، یا به‌سعایت اضداد یا حسد حساد بلکه به‌خواست ایزد متعال، مزاج مبارک اعلیحضرت اقدس همایونی، اطال‌الله عمره از او گشته، حکم به‌عزل و خذلانش صادر گردید و درشهر رمضان ۱۲۹۳ حضرت اشرف ارفع والا، حاجی‌معتمدالدوله ادام‌الله عمره او را از وزارت معزول بساخت و چندماهی در عمارات دیوانی محبوسش بداشت و بعد از مرخصی به‌مکه‌معظمه و مدینه‌طیبه مشرف گشته به‌اماکن مشرفه عراق آمده، التثام عتبات عالیات را کرده، عود به‌شیراز نمود و در کمال عزت و احترام وآسایش به‌سرپرستی املاک موروثه و مکتسبه خود بپرداخت و بقیه عمر را در عبادت ایزدمتعال به‌پایان رسانیدند. و آن جناب را فرزند ذکوری نبود و در شهر صفر سال ۱۳۰۳ وفات یافت برحمت ایزدی پیوست و جنازه‌اش را به عتبات عالیات رسانیدند.

و آن جناب اگرچه به‌تفتین و تشطین[3] حاجی‌شیخ‌حسین ناظم‌الشریعه با نگارنده این **فارسنامه ناصری** کج‌تابی فرمود و دشمنانم را پناهیده، دعاوی باطله آنها را در خدمت دیوانیان درلباس حق جلوه داد و اسناد شرعیم را عاطل و باطل گذاشت و به‌این وسیله زیان دنیائی دیدم و باعث گردید که سهل‌آباد وقفی رامجرد که حق شرعی این بنده بود به‌وجه غصب در تصرف ناظم‌الشریعه بگذاشت و اگر در آن باب گناهی نمود، امیدکه بر گردن ناظم‌الشریعه باشدکه بر گردن او دین چنین بسیار است والدال علی‌الشیء کفاعله[4].

---

۱. در متن: (برخواسته).

۲. در امثال و حکم دهخدا این مثل به‌صورت: (اذ انتهی‌الامر الی‌الکمال عاد الی‌الزوال، نقل از العراضه و مشابه، اذا تم امر، دنی نقصه توقع زوالا اذا قیل تم. :چوگشتی تمام آیدت کاستی (ص۹۱).

۳. شیطنت و کارهای شیطانی.

۴. حدیث ـ امثال و حکم دهخدا، ص۲۴۶: نیک‌آموزی چون نیکوکاری است.

چنین است کردار گردان[1] سپهر — گهش زهرقهر است گه نوش مهر[2]
به ناز ار کسی پرورد در کنار — به خاک افکند آخرش خوار[3] وزار

و از آثار خیریت شعارش، مسجد مشیرالملک[4] در شهر شیراز [است] که بعد از بنای مسجد جامع وکیلی چون آن، بنائی در شیراز نیست و کاروانسرای مشیری که می‌توان او را اول کاروانسراهای شیراز شمرده و کاروانسرای برازجان که مانند کاروانسرای شاه‌عباس درمهیار اصفهان ساخته، مگر آنکه این از گچ و سنگ تراشیده است و آن از آجر و گچ و دیگر کاروانسرای مشیری در خان‌زنیان که بعد ازکاروانسرای برازجان است و پل بر رودخانه دالکی که چندین هزارتومان، شاید شصت‌هزارتومان یا بیشتر به‌خرج آن رفته است و پل رودخانه خان‌زنیان و چندین پل دیگر بر رودخانه‌ها ساخته است و به‌این وسیله امید که زاد سفر آخرت را پرداخته باشد.[5]

پسر دویم مرحوم میرزا محمدعلی مشیرالملک است، زبدهٔ سادات **حاجی میرزاقاسم خان.** در سال ۱۲۳۰ متولد گشته، بعد از تحصیل کمالات، عمر خود را در مسافرت به‌اماکن مشرفه به‌پایان رسانید.

و خلف‌الصدقش **حاجی میرزااحمدخان ضیاءالملک،** مدتی به‌نیابت از عم ماجد خود در دارالخلافه طهران توقف نمود و به‌منصب جلیل استیفای دیوانی، سرافراز گردید، پس عود به‌شیراز نموده، مداخلتی درکارهای عم ماجد خود داشت و بعد از وفات او، معیشتی به‌اندازه خود نماید.

و از اعیان این محله است: **سلسله جلیله مستوفیان دروازه کازرون.** بر لوحهٔ قبر جد اعلای آنها نوشته است: عالی‌حضرت الافخم الاکرم المتعالی، ذوالمجد والمفاخر والمعالی، دستور اعاظم الوزراء مخدوم الافاخم الامرا، المشرف به‌زیارت‌الحرمین **حاجی محمدمؤمن،** ابن‌حاجی ابراهیم فی‌شهر صفر من شهور مائة[6] واحد عشر بعدالالف من الهجرة. و قبرش در بقعه حضرت شاهزاده‌محمد(ع) درخلف دروازه کازرون است.

و بر لوحه خلف‌الصدقش که در آن بقعه است، نوشته است: دستورالوزراء، عمدة‌العظماء، المتمسک به‌ولایت وصی‌النبی‌العلی، والده‌المرحوم و هوحاج محمدمؤمن مسمی به‌**محمدعلی** طاب‌ثراهما، فی شهر محرم سنه سبع و خمسین و مائة بعد الالف من الهجرة.

و بر قبر خلف‌الصدقش **آقاابوالحسن** که در همان بقعه مبارک است بعدالقابه نوشته است: آقاابوالحسن ابن‌المرحوم میرزامحمدعلی فی‌شهر ذی‌الحجه سنه[7] سبع و ثمانین و مائة بعد-

---

۱. در متن: (گردون).

۲. شعر از فردوسی است و مصراع دوم در شاهنامه چنین است: گهی جنگ و زهر است و گه نوش و مهر. رک: شاهنامه، ج۲، ص۸۲۶، چاپ دبیر سیاقی.

۳. در متن: (خار).

۴. در محله سرباغ نزدیک حسینیه مشیر ـ خطوط عالی ثلث با تاریخ ۱۲۷۰ و خط نسخ با تاریخ ۱۲۸۹ به قلم علی‌عسکر ارسنجانی. رک: بناهای تاریخی و آثار هنری جلگه شیراز، ص. ۲۱۰ تا ۲۱۳. و رک: آثارالعجم، ص۴۳۶.

۵. او در سال ۱۳۰۳ در شیراز درگذشت. (دانشمندان و سخن‌سرایان فارس، ج۴، ص۴۴۱).

۶. در متن: (ماة).

الالف و از این عبارت معلوم می‌شود که حاجی‌محمدمؤمن و میرزامحمدعلی و آقاابوالحسن یا به‌وزارت مملکت فارس یا به‌وزارت خاصه فرمانروایان این مملکت، برقرار بوده‌اند.

و خلف‌الصدق آقاابوالحسن است: مستشار ملوک عالی‌مقدار، مؤتمن سلاطین روزگار **آقاهاشم‌مهردار** که سلطان زمان کریم‌خان طاب‌ثراه به‌وثوق و اعتماد، مهر سلطنتی را به‌او سپرده، ثبت فرامین و احکام را به‌او واگذاشته بود و او را دونفر پسر است:

اول آنها نور حدقه نجابت و نور حدیقه سعادت و اصالت، مقرب‌الخاقان **میرزاابراهیم مستوفی**. مادام زندگانی به‌لوازم این شغل پرداخت و او را سه‌نفر پسر بود:

اول آنها: قدوة‌الاشباه، خلاصه زمان، افتخار اماجد و اقران **میرزا کوچک‌مستوفی** است. سالها در آذربایجان به‌منصب جلیل استیفاء، در خدمتگزاری حضرت اسعد اقدس والا، عباس‌میرزا نایب‌السلطنه، طاب‌ثراه سرافراز بود و در سال ۱۲۵۰ عود به‌شیراز نمود و در سال ۱۲۶۷ به‌رحمت ایزدی پیوست.

و خلف‌الصدقش، زبده اعاظم زمان، افتخار اماجد و اعیان **میرزایوسف مستوفی** است. سالها به‌این منصب و لقب، در دارالخلافه طهران و شیراز توقف نمود و سورد مرحمتهای ملوکانه گردید و به‌توسط او وظیفه و مستمری برای چندین نفر از ارباب استحقاق برقرار گردید و در سال ۱۲۸۹ در طهران به‌رحمت ایزدی پیوست و او را سه‌نفر پسر بود:

اول آنها: مجمع آداب مقبول اولی‌الالباب، معتمدالسلطان **حاجی‌میرزامهدی‌مستوفی** در سال ۱۲۵۳ متولد گشته، تحصیل کمالات نموده، از مقدمات علمیه بهره برده، خط نسخ-تعلیق را نیکو نوشته، در زمره خوشنویسان محسوب گشته است، چند سال است ضبط قبوضات و توجیه بروات و محاسبات دیوانی فارس در کف کفایت اوست و از حسن سلوک اهل مملکتی را از خود خشنود داشته است.

و ولدالصدقش، قدوه اشباه **میرزاعلی مستوفی** در سال ۱۲۸۱ متولد گشته، تحصیل کمالات نموده، در خط و ربط محسود اقران است.

پسر دویم مرحوم میرزایوسف مستوفی است: قدوه اقران و اسوهٔ اعیان **حاجی‌میرزاآقا مستوفی**، نام اصلیش میرزاهاشم است با برادر ماجدش «رضیعاًلبان و فرسأرهان» است، در تواضع و فروتنی ضرب‌المثل است نه کف پا را از او دردی و نه پشت پا را از او گردی. چندین بار حساب خرج مملکت فارس را ساخته به‌دارالخلافه طهران برده، پرداخته، مورد عنایت گشته، عود به‌شیراز نموده است.

پسر سیم مرحوم میرزایوسف‌مستوفی است: قدوه اصحاب و اسوهٔ احباب **میرزاداودمستوفی**. در کمالات لایقه اقتدا به‌برادران خود دارد.

پسر دویم مرحمت‌پناه میرزاابراهیم مستوفی است: صاعد رتبه اقبال **میرزاابوالفتح خان**. در سال ۱۲۴۵ وقتی در خدمت شاهزادگان در صحرای شکارگاه، بعد از تاخت و تاز بسیار با سیدی هندی سطایبه را از حد گذرانید، آن سید تفنگی را برداشته به‌جانب میرزاابوالفتح خان خالی نمود و گلوله تفنگ بر سینهٔ او آمده، از پشتش درگذشت و فوراً به‌رحمت ایزدی پیوست و ورثه او تقاضائی با سید هندی نکرده، او را رها نمودند.

و خلف‌صدقش: قدوهٔ اعیان و اسوهٔ اقران میرزاابوالفتح خان ثانی مشهور به‌**میرزاخانی**-

مستوفی در سال ۱۲۴۴ متولد شده، تحصیل کمالات لایقه نموده، در خط تحریر و سیاق، محسود اقران است و چندین سفر به‌دارالخلافه طهران رفته، محاسبات دیوانی فارس را پرداخته، عود به‌شیراز نموده است و در سال ۳۰۳ [۱] نایب‌الحکومه نواحی بهبهان و کوه‌گیلویه وسمنی گردیده، سردمانی را از حسن سلوک خود راضی داشته است.

و ولدالصدقش: خلاصة‌الاشباه **میرزاعنایت‌الله** درکنف تربیت والدماجدش مشغول تکمیل لوازم عمل استیفاست.

پسر دویم آقاهاشم مهردار است: قدوه اقران و اعیان، مقرب‌الخاقان **میرزامحمدلشکر-نویس.** مادام زندگانی به‌این منصب برقرار بود و در سال ۱۲۲۰ به‌رحمت ایزدی پیوست و او را سه‌نفر پسر بود:

اول آنها جناب عمدة‌الاعیان و زبدة‌الاقران **میرزااشرف مستوفی** است. مادام حیات به‌لوازم استیفا پرداخت و در سال ۱۲۵۰ **و اند** به‌رحمت ایزدی پیوست و او را دونفر پسر بود:

اول آنها جناب فخامت نصاب **حاجی‌میرزاشفیع مستوفی** در سال ۱۲۳۰ در شیراز متولد گشته، تحصیل‌سراتب خط و ربط را به‌احسن وجوه، نموده درسال ۱۲۶۵ از شیراز به‌دارالخلافه طهران رفت و رحل اقامت افکند و سالها محرر رسائل و تعلیقه‌جات جناب جلالت‌مآب میرزا-آقاخان نوری صدراعظم گردید، در دستکاری منفعتها دید و صاحب ضیاع و عقار و مواجب دیوانی و تیول گشته، بزرگیها نمود و بعد از وفات صدراعظم در زمره مستوفیان عظام‌دارالخلافه طهران منسلک گردید و در سال ۱۳۰۱ در مشهد مقدس به‌رحمت ایزدی پیوست.

پسر دویم میرزااشرف مستوفی، قدوه اهل زمان و اسوهٔ اماثل و اقران **حاجی‌میرزاآقا-مستوفی** است. سالها به‌وزارت وظائف و مستمریات مملکت فارس سرافراز بود و در سال ۱۲۸۰ **و اند** به‌منصب کارپردازی امور خارجه مملکت فارس برقرار گردید و در سال ۱۲۹۰ به‌رحمت ایزدی پیوست و او را سه‌نفر پسر است:

اول آنها، رافع رایات حسب و نسب **حاجی‌میرزااشرف‌مستوفی** است. در سال ۱۲۵۶ متولد گشته، صاحب خط و ربط و پاره‌ای از مقدمات علمیه گردید پس به‌دارالخلافه طهران برفت و سالها درکنف حمایت عم ماجد خود تکمیل مراتب کمال نموده، به‌منصب جلیل استیفا سرافراز گردید، پس عود به‌شیراز نمود و سالها وزیر وظائف و مستمریات مملکت فارس بود و به‌محاسن اخلاق، ارباب وظائف را خشنود می‌داشت و بعد از وفات مرحوم حاجی‌میرزا-شفیع مستوفی، به‌مکه‌معظمه و مدینه طیبه مشرف گشته به‌اماکن مشرفه عراق عرب آمده، از طریق کرمانشاهان به‌دارالخلافه طهران رفته، رحل اقامت افکنده، در زمره مستوفیان عظام برقرار است.

پسر دویم حاجی‌میرزاآقامستوفی، زبدهٔ اماثل و اعیان **میرزاعباس‌مستوفی** است. در سال ۱۲۶۰ متولد گشته، تحصیل مراتب کمالیه نموده، به‌لوازم عمل استیفا اشتغال دارد.

پسر سیم مرحوم میرزاآقای مستوفی، عمدة‌الاقران **میرزاهاشم‌خان‌مستوفی** است. در سال ۱۲۶۴ متولد شده، درکمالات ظاهره، گوی سبقت را از همگنان ربوده است.

پسر دویم میرزامحمدلشکرنویس، فخر اماثل و اقران **میرزاحسن‌علی‌منشی** است. مادام زندگانی، ارقام حکومتی مملکت فارس را می‌نگاشت.

و خلف‌الصدقش، خلاصة‌الاشباه **میرزاجواد**، همهٔ کمالات را آموخته، جز مساعدت بخت را که نیافته است.

پسر سیم میرزامحمدلشکرنویس، ناظم امور، مرجع جمهور، کافی مهام، ملجأ انام **میرزا-محمدعلی‌خان وکیل‌الدوله** است. در مبادی عمر، تحصیل کمالات را به‌وجهی لایق نمود و درسال ۱۲۶۵ از شیراز به‌دارالخلافه طهران رفته در دستگاه وزارت امور خارجه داخل گشته، به‌خوبی کردار و حسن رفتار، مرجع امورات گردید، پس به‌منصب کارگزاری امور خارجه گیلان، مأمور و برقرار آمد و چندین‌سال در شهر رشت به‌کارگزاری باقی بماند، پس‌از رشت به‌طهران آمده به‌کارگزاری امور خارجه مملکت فارس برقرار گشته، وارد شیراز گردید و به‌حسن سلوک وکاردانی، تبعهٔ دول خارجه و داخله را از خود ممنون نمود و مورد عنایت امنای دولت علیه گردید و درسال ۱۲۸۸ در شیراز به‌رحمت ایزدی پیوست.

و خلف‌الصدقش، زبدهٔ اماجد و اقران **میرزامهدی‌خان** است. درسال ۱۲۷۲ در شیراز متولد شده، به‌جوهر ذاتی و قابلیت اصلی، در تحصیل کمالات علمی و خطی، محسود اعیان اقران گشته، مقدمات عربیه و ادبیه را به‌وجهی نیکو آموخته است و در تواریخ و اشعار عربی و فارسی، مهارتی تمام حاصل داشته، سرآمد ابناء زمان خود شده، از ضیاع و عقار و سواجب دیوانی موروثه، معیشتی به‌آسایش دارد و خانه عالی‌جاهان میرزاخانی و میرزامهدی‌خان در محله سردزک است و به‌مناسبت سلسله آنها در این محله سنگ‌سیاه نگاشته شدند.

و از علمای این محله است: جناب کمالات اکتساب، نجابت و اصالت انتساب **شیخ علی پیش‌نماز** خلف‌الصدق سرحمت‌پناه، شیخ محمدعلی خلف‌مرحوم شیخ موسی‌فسائی مشهوربه‌بحرینی، پسرزاده غفران‌مآب، علامه زمان، شیخ یوسف بحرینی که شرح حال او در ذیل بلوک فسا گفته شود.

و از اعیان این محله است: عالی‌جاهان کمالات اکتسابان، فضائل انتسابان: **حاجی-ملاآقابزرگ اردکانی**[1] و **ملانصرالله**، خلفان سرحمت‌پناه آخوندملاعبدالوهاب اردکانی.

جناب‌حاجی‌ملاآقابزرگ، اوقات خود را در رفع مشاجر و تشاح[2] مسلمانان و امامت‌مسجد سیاوشان صرف نماید.

و جناب ملانصرالله، برای طلاب افادهٔ علوم نماید.

و از اشراف و اعیان این محله است: خلاصه اولاد رسول، نقاوه احفاد بتول، مقرب-الخاقان: **میرزامحمدعلی‌مستوفی‌حسینی**. از بدایت حال تا زمان وفات، نزدیک به‌چهل‌سال، رتق و فتق امورات دفتری مملکت فارس در کف کفایت او بود و سرتبه‌اش از وزارت فروتر و از سایر مستوفیان بالاتر است و از او سه‌نفر پسر باقی بماند:

اول آنهاست: عالی‌جاه، خلاصة‌الاشباه **میرزاحسن‌علی‌مستوفی** است[3]. مادام زندگانی به‌لوازم عمل استیفا و سرپرستی املاک خود مشغول بود.

---

۱. در متن: (ارده کانی).

۲. با همدیگر حریفی کردن بر کاری تا فوت نشود. (آنندراج).

۳. در متن جمله مکرر است.

پسر دویم میرزامحمدعلی‌مستوفی است: زبدة‌الاشباه **میرزاهدایت‌الله‌مستوفی**[1]. در مراتب خط و ربط، نادرهٔ زمان است، با آنکه در زمره مستوفیان عظام محسوب است، بختش مساعدتی نکرده و از عمل استیفا جز مواجب دیوانی بهره‌ای نبرده است و ۶۰ سال از عمرش گذشته‌است. و ولدالصدقش، خلاصة‌الاشباه **میرزامحمدمستوفی** در دارالخلافه طهران بعضی از امورات دیوانی را مواظبت دارد.

پسر سیم میرزامحمدعلی‌مستوفی است: زبدة‌الاشباه، کمالات اکتناه، زبان زمان، فرید اوان، افتخار اهالی، ناظم در و لآلی، نادره عصر، سالک زمام نظم و نثر **میرزاسیدرضی‌مستوفی.** «بلنداقبال» تخلص. در سال **۱۲۴۵** متولد شده، تحصیل مراتب کمالیه، نموده، مقدمات‌علمیه را آموخته، خط نسخ و تعلیق و تحریر و سیاق و محاسبات دفتری را نیکو نوشت[2] و در فنون اشعار فارسی، گوی مسابقت را از همگنان ربود و از هرگونه اشعاری، گفته، دیوانی پرداخته است و این چند شعر از او به‌یادگار ثبت گردید:

تا توانی تخم نیکوئی فشان — تا که نیکو گرددت حاصل از آن
گر ستیزد با توکس خاموش باش — هرچه او گردد زبان توگوش باش
تا نپرسندت سخن چیزی مگو — تا به‌جا ماند برایت آبرو
هر که پندت نشنود، پندش مده — رنجش از صفراست گلقندش مده
مشورت را عیب و عار خود مدان — لیک شرطش گشته است از دوستان
شهره کن در راستگوئی خویش را — راست‌گو و از دل ببر تشویش را
راستی هم گر دروغ آسا[3] شود — کس نمی‌باید به‌او گویا شود
چیزی ار دانی که با دین عوام — متفق نبود، مگو، از آن، کلام
در عوام‌الناس غوغا می‌شود — زحمت از بهر تو پیدا می‌شود
خواهی ار مردم ز تو گوید نکو — هم تو از مردم، نکو، دائم بگو

آن راکه خدا مهر علی در دل هشت — او را چه غم از دوزخ و شادی ز بهشت
با مهر علی «بلند اقبال» چه غم — هست ار عملت قبیح و افعالت زشت

گر مرده به‌می‌شسته شود زنده شود — ور زنده خورد، به‌دهر پاینده شود
گر موش خورد، گربه لافنده شود — ور گربه خورد پلنگ درنده شود

به‌فارس معتمدالدوله حکمران آمد — هزار شکر که ما را به‌جسم، جان آمد
امین دولت و دین شاهزاده‌فرهاد است — به‌خسروان جهان، زو خط امان آمد
به‌وصف رفعت و جاه و جلال او این بس — که عم اعظم شاهنشه جهان آمد

---

۱. در متن: (مستوفی است).
۲. (در علوم غریبه رمل و اسطرلاب مهارتی بسزا داشت و مردی روشن‌بین بود که آینده را پیشگوئی می کرد و اغلب پیشگوئیهایش به‌حقیقت می‌پیوست). (دانشمندان و سخن‌سرایان فارس، ج ۲، ص ۴۵۸).
۳. در متن: (آن‌سا).

نسیم روضه شیراز مشکبو گردید — مگر ز تبت تاتار کاروان آمد
اگرچه فصل خزان است و رفته است بهار — ز هر بهار مرا خوشتر این خزان آمد
چه فتنه‌ها که ز هر سو به‌پای بود به‌فارس — چو سحر و غمزه به چشم بتان‌نهان آمد
سزد که سوش، پلنگی کندبه‌شادی ازآنک[1] — که حکمرانی تو سال سیچقان آمد
سزد به‌عهد تو در مهد راحت ارغنویم — که سر رحمت حق از تو ترجمان آمد

دی بگفت آن شوخ دارم چندمشکل ده‌جواب — گفتم این هم امتحان احتشام‌الدوله است
گفت ماه این سان سریع‌السیر آمد از چه رو — گفتم از پیک دوان احتشام‌الدوله است
گفت می‌باشد عطارد را چه منصب؟ گفتمش — منشی تاریخ دان احتشام‌الدوله است
گفت آگاهی ز حال زهره‌ام ده، گفتمش — چنگی و آوازه‌خوان احتشام‌الدوله است
گفت گو از مشتری، گفتم «بلنداقبال» سان — نامه برکف مدح خوان احتشام‌الدوله‌است

ما عاشقان مست دل از دست داده‌ایم — از دست رفته‌ایم وز پا اوفتاده‌ایم
چشم‌ازجهان وهرچه دراو هست بسته‌ایم — بر روی خویشتن در دولت گشاده‌ایم
اقبال ما بلند ز عشق است و ارجمند — ما را مبین که پست‌تر از خاک‌جاده‌ایم

شاد بی‌یار نگردد دل غم‌پرور من — خرم آن دم که نشیند بت من در بر من
زلف دلدار مرا خاصیت پر هماست — پادشاهی کنم ار سایه زند بر سر من
بسکه از مرحمت دوست «بلنداقبالم» — نه عجب سر[2] نهد ار چرخ به‌خاک‌درمن

به‌امید وصالت در فراقت شاد و مسرورم — ز تشویش فراقت، در وصالت زار و غمگینم
کفن درم ز تن خیزم ز جا گیرم حیات ازسر — چو در قبرم گذارند ار شود نام تو تلقینم

چشمهٔ حیوان من، شد لب جانان من — شد لب جانان من، چشمه حیوان من
سنبل و ریحان من گشت خط و زلف تو — گشت خط و زلف تو سنبل وریحان من
برد دل و جان من از نگهی چشم تو — از نگهی چشم تو برد دل و جان من

خراب کرد فراق رخ تو بنیادم — روا بود که کنی از وصالت آبادم

شد وقت‌آن کزبیخودی‌وصفی‌ز دلداری کنم — وز طور و طرز دلبری کوداردااظهاری کنم
دورافکنم‌این‌خرقه‌را،ازکف‌دهم‌این‌سبحه را — دربر نمایم طیلسان بر دوش زناری کنم
فصل‌گل است‌ووقت‌می،درخانه‌مانم‌تابه‌کی — از شهرباید شدبرون تا سیر گلزاری[3] کنم
آسوده سازم حال را بینم بلند، اقبال را — جان چون «بلنداقبال» اگر قربانی یاری کنم[4]

---

۱. درمتن: (آنکه). ۲. درمتن خوانا نیست. ۳. درمتن: (گلذاری).

۴. (دیوان اشعاری شامل هجده‌هزار بیت دارد.) (دانشمندان‌و سخن‌سرایان فارس، ص ۴۵۸)، نمونه اشعار وی را در صفحات ۴۵۸ و ۴۵۹ همان کتاب بخوانید.

و از اعیان این محله است: **سلسله رئیسان دروازه کازرون.** از قدیم املاک جانب مغربی صحرای شیراز را مالک بوده‌اند و از اعیان آنهاست:

عالی‌جاه، خلاصة‌الاشباه **حاجی‌یوسف‌زارع** خلف مرحوم حاجی‌محمداسماعیل زارع خلف مرحوم حاجی‌عباس زارع، خلف مرحوم رئیس‌اسماعیل زارع. مادام زندگانی معیشتی به‌اندازه داشت و در راستگوئی، پیش عامه و خاصه مردم مقبول‌القول گشته، در حدود و سامان املاک حومه و بلوکات، هرچه را تصدیق می‌نمود، علما و فرمانروایان حکم بر صحت آن می‌فرمودند.

و خلف‌الصدقش **حاجی‌محمداسماعیل زارع** در اطوار و اخلاق تأسی به‌والد خود نموده است.

و از اعیان این سلسله است: عالی‌جاه، خلاصة‌الاشباه **حاجی‌محمداسماعیل زارع** خلف مرحوم حاجی‌عبدالنبی زارع، در افعال و اعمال و حسب و نسب مانند حاجی‌یوسف زارع است.

و از اعیان آنها، عالی‌جاه **آقازین‌العابدین زارع** خلف مرحوم حاجی محمدصادق زارع است.

و از اعیان این محله است: مجمع آداب، مقبول اولی‌الالباب، لسان زمان و سحبان بیان، فرید عصر، مالک زمام نظم و نثر، نادره اهالی، ناظم درولآلی، مخترع بدایع، محبوب طبایع، زین محافل و زینت مجامع: **حاجی‌محمدتقی «شوریده»**[۱] تخلص. طینتش از صدق و صفا سرشته و در مزرع خاطرش جز تخم وفا نکشته، با کمی عمر به‌بسیاری هوش معروف و با نداشتن بصر به‌نور بصیرت موصوف. اگرچه چشمش از جهانیان بسته است، فکرتش از نه سپهر جسته، تا پای در دایره شاعری گذاشته، روح حکیم رودکی و شیخ ابوالعلای معری را شاد داشته، در انشاء قطعات و قصائد طرحی خوش انداخته است و صورت تنقلات خود را به‌آن عبارت برای نگارنده این **فارسنامه**، نگاشته، فرستاد:

«در سال ۱۲۷۴ زحمت‌افزای این سرای سپنجی شدم و در هفت‌سالگی هردو جهان بینم را آبله پوشید، آنچه کسانم در معالجه کوشیدند، بیفایده افتاد، از هشت‌سالگی مشغول تحصیل مراتب کمالیه گشتم و در سال ۸۵ [۱۲] والد ماجدم، طومار زندگانی را نوشته، درگذشت و گاهی چند شعری گفته است و به‌نام خود که عباس بود تخلص می‌نمود. از او شنیدم که از پدرش می‌گفت در نسب نامه دیدم که نسبم به‌«اهلی» شاعر شیرازی منتهی می‌شد و در سال ۸۸ [۱۲] با خال ستوده‌حال خودم به‌مکه‌معظمه و مدینه طیبه مشرف شدم.»

و این چند شعر از شوریده نوشته شد:

---

۱. مرحوم شوریده ملقب به‌فصیح‌الملک بنابرآنچه آقای حسن فصیحی شیرازی فرزند وی در مقدمه چاپ دوم غزلیات او که در سال ۱۳۳۷ انجام شده نوشته است: در سال ۱۳۰۹ قمری به‌طهران مسافرت کرده و متجاوز از سه‌سال در طهران بود و در این مدت به‌حضور ناصرالدین‌شاه بار یافته و مورد اعزاز و اکرام وی قرار گرفت و نخست به‌لقب مجدالشعرا و سپس به‌لقب فصیح‌الملکی ملقب شد، در سال ۱۳۲۲ متاهل شد و از وی ۶ فرزند بوجود آمد. شوریده در شب ششم ربیع‌الثانی ۱۳۴۵ قمری مطابق با ۲۰ مهر ۱۳۰۵ شمسی در سن هفتادویک سالگی در شیراز درگذشت و در مقبره‌ای که خود قبلا در جوار مزار شیخ سعدی تهیه دید مدفون گشت. از آثار اوست کلیات در حدود ۱۵ هزار بیت قصائد، غزلیات، مسمطات، رباعیات و تواریخ و نامه روشندلان در شرح ادبا و شعرای نابینا و کشف‌المواد. و رك: آثار العجم، ص۲۶۶.

ساقی می پاک ده که پاکم ببرد — این درد ز جان دردناکم ببرد
برخیز و به‌آبی آتشم را بنشان — ز آن پیش که باد خاکم ببرد

رویت به‌نیم جلوه در عشق بازکرد — چشمت به‌یک کرشمه مرا عشقبازکرد
چون چشم باز دیده ز دیدن بدوختم — زیراکه هرچه کرد به‌من، چشم‌باز کرد
عنقای قاف عالم نظمم، ولی غمت — با من همان کند که به‌گنجشک، بازکرد

دست در حلقه آن زلف خم اندر خم زن — موی برهم‌زن وکار دو جهان برهم زن
بر فکن پرده ز روی و بفروز آتش حسن — شعله بر خرمن هستی بنی آدم زن
ترک هستی کن و می درکش وسرمستی کن — جام بر دست نه و پای به‌ملک جم زن
تا همه تن نشوی جان همه جانان نشوی — شو چو منصور پس آنگه به‌اناالحق دم زن
گرچه «شوریده» زنی غوطه به‌جیحون سرشک — گوهرت باید، جیحون چه کنی در یم[1] زن

گوهر اشک نیم، گوهر بحر هنرم — الله ای آصف دوران مفکن از نظرم
گر سلیمان کندم بخت، همان مور توأم — ور به‌گردون[2] بردم باد، همان خاک درم
من نه شوریده اعمایم کاندر این عصر — بوالعلای دگر و ابن‌عباد دگرم
لیک چندی‌است که بی‌سیم و زرم گرچه مدام — بچکد اشک چو سیماب به‌روی چو زرم
نیستم پسته که گر خندم خوشدل باشم — غنچه‌ام، غنچه که می‌خندم و خونین جگرم
راستی گوئی سروم که به‌بستان کمال — بجز از بار تهیدستی نبود ثمرم
ها محرم شد و من سوک زده خواهم شد — زحلی کسوت تا آخر ماه صفرم
گر غلام سیهی داشتم [ی] کشتمی‌اش — پوستش کندمی وکردمی آنگه به‌برم
یا شوم دزد وکنم رخت شب و در پوشم — گر به‌ناگه برسد از پی شحنه، سحرم
جامه چون موی سیاووش به‌تن درپوشم — به‌سفیدی بزیم چند مگر زال زرم
ور سیه‌جامه شوم تاکه بدانند که من — چشمهٔ آب حیاتم که به‌ظلمات درم
می بخواهم شدن اندر سلب عباسی — گرچه بی‌شک حسنی کیش و حسینی سیرم

الاکه چون تو لئیمی ندیده درگیتی — فلک بر اهل زمین تاکه آسمانی کرد
چهار عنصر ششدانگه وجود ترا — خدای خلق همین محض قلتبانی کرد
خدنگ هجو من ایدون همی کند باتو — که تیر رستم‌بن زال باکشانی کرد

---

۱. در متن: (بم).
۲. در متن: (گردان).

محله نهم شیراز

محله لب آب[1] است

در زمان سلطنت کریم‌خان‌زند، طاب‌ثراه که شهر شیراز را کوچک نمود، محله سراجان را جزء محله لب‌آب فرمود و این محله محدود است: به‌محله بالا کفت و محله اسحق‌بیک و محله سردزک و باروی جنوبی شهر و شمارهٔ خانه‌های آن در سال ۱۳۰۱، ۹۲۰ درب خانه بود و شمارهٔ مردمان آن ۳۹۱۴ مرد و پسر و ۴۰۰۰ نفر زن و دختر بود.

کدخدای این محله عالی‌جاه **آقامحمدحسین** خلف آقامحمدجعفر کدخداست. نزدیک پنجاه سال از عمرش گذشته است.

و از اجله اعیان و اشراف این محله است: **سلسله‌سادات شریفی حسنی‌حسینی مشهور به کلانتران سابق**. جد اعلای این سلسله از شهر استرآباد [به] شیراز آمده، دختری‌از نواده‌های میرسیدشریف علامه جرجانی [را] که جد اعلای سلسله سادات شریفی حسینی[است]، که شرح حال آنها در محله بازار مرغ گذشت، در ازدواج خود درآورد و در شیراز متوطن گردید.

و نواده او جناب سلالةالسادات عظام و نقاوه اشراف کرام، مقبول دولت سلطان، منظور نظر حضرت خاقان، صدرمعالی‌پناه، عالی‌جاه امارت دستگاه **میرسیدشریف** صدراعظم ممالک ایران، خلف‌الصدق مغفرت‌مآب میرتاج‌الدین علی خلف‌الصدق میرمرتضی، خلف‌الصدق میرتاج‌الدین علی‌حسنی‌حسینی شیرازی استرآبادی در سال ۹۰۹ در رکاب ظفر انتساب اعلیحضرت شاه‌اسماعیل صفوی از شیراز برفت و در سال ۹۱۵ به‌منصب صدارت عظمی رسبد و در سال ۹۲۰ در جنگ چالدران، چنانکه در گفتار اول این **فارسنامه** نگاشته گشت، شهید گردید.[2]

و خلف‌الصدقش عارج‌رتبه‌مفاخر و مناصب **میرزااسماعیل کلانتر** در سال ۹۲۹ به‌منصب

---

۱. از این محله در ذکر محلات قدیمی شیراز سخن نرفته است اما امروزه دومحله سراجان (قسمتی از محله لب‌آب امروزی و در سمت قبله مسجد جمعه) و محله دشتک (قسمتی از محله لب آب امروزی و در سوی‌غرب و جنوب محله سراجان که امروزه قسمتی از آن داخل محله سردزک وقسمتی جزو محله لب آب است) این محل را تشکیل می‌دهد. (رك: تاریخ بافت قدیمی شیراز، ص۷۸).

۲. رك: فارسنامه ناصری، گفتار اول، وقایع سال ۹۲۰.

کلانتری شیراز برقرار گردید.

و خلف‌الصدقش امین سلاطین **میرشاه حیدر کلانتر** در سال **۹۷۰** کلانتر شیراز گردید.

و خلف‌الصدقش: سلالةالسادات حسنی‌حسینی: **میرسلطان‌ابراهیم کلانتر** در سال **۹۹۴** به‌ارث و استحقاق منصب جلیل کلانتری را تصاحب نموده.

و سلالهٔ سادات **میرزا شرف‌جهان کلانتر** خلف‌الصدق میرشاه‌حیدر کلانتر در سال **۱۰۴۹** به‌منصب جلیل کلانتری سرافراز گردید.

و خلف‌الصدقش، افتخار اشراف و اعیان **میرزاابوطالب کلانتر**[1] در سال **۱۰۸۱** کلانتر شیراز جنت طراز گردید.

و معتمدالسلطان **میرزامؤمن کلانتر**، دخترزاده میرزاجهان‌شاه کلانتر در سال **۱۱۱۵** به کلانتری شیراز قرین افتخار آمد.

و نور حدقه سیادت و نور حدیقه سعادت **میرزاشرف جهان‌ثانی** خلف‌الصدق مرحوم‌میرزا-ابوطالب کلانتر در سال **۱۱۲۵** به‌منصب کلانتری شیراز برقرار گردید.

و خلف‌الصدقش **میرزاابوطالب‌ثانی**[2] در سال **۱۱۳۰ واند**، کلانتر دارالعلم شیراز گردید و در زمان سلطنت افغان که کارها به‌هرج و مرج می‌گذشت، میرزاابوطالب کلانتر که با سادات شریفی، ابناء میرسیدشریف علامه جرجانی‌از جانب مادر نسبتی داشت، اشتلمی نمود و موقوفات آستانه حضرت شاهچراغ را از دست سادات‌شریفی‌حسینی بگرفت و مدتی درِ تصرف داشت و اعلیحضرت نادرشاه در سال **۱۱۴۲** از میرزاابوطالب بازگرفته به‌میرزامحمدحسین‌شریفی‌حسینی واگذاشت.

و خلف‌الصدق میرزاابوطالب کلانتر است: سلاله‌سادات عظام **میرزااسماعیل کلانتر**. در سال **۱۱۴۲** به‌منصب کلانتری شیراز برقرار گردید[3] و در سال **۱۱۶۰** چنانکه در گفتار اول این **فارسنامه** نگاشته گردید، اعلیحضرت نادرشاه بر اهل فارس غضب نمود و چندین نفر آنها را در خارج شهر کرمان بکشت از جمله میرزااسماعیل کلانتر بود که بعد ازکورگشتن او را بکشتند و کلانتری از خاندان او بیرون رفت و زمان کلانتری این سلسله نزدیک به **۲۳۰** سال رسید و بباید دانست که سلسله‌سادات شریفی شیراز دو طایفه‌اند چنانکه از عنوان آنها دانسته می‌شود: یک‌طایفه که از نسل میرسید شریف علامه جرجانی‌اند، آنها را سادات شریفی‌حسینی گویند و جماعتی که از اولاد میرسیدشریف شیرازی استرآبادی‌الاصل‌اند، آنها را شریفی‌حسنی گویند و برای مشارکت اسمی گاهی بر یکدیگر اشتلمی نموده‌اند.

خلف‌الصدق میرزاابوطالب کلانتر **حاجی‌میرزاصادق** و حاجی‌میرزاصادق را دونفر پسر است:

اول آنها، صاحب کمالات نظم و نثر **میرزامهدی** [است]. جناب مغفرت‌مآب حاجی‌اکبر نواب در کتاب **دلگشا** نوشته است: میرزامهدی از کلانترزادگان شیراز است و این چند شعر

---

۱. رک: روزنامه میرزا محمد کلانتر، ص۱۰۴و۱۰۵.

۲. رک: روزنامه‌میرزامحمد کلانتر، ص۱۰۴و۱۰۵: چون او مزاحم میرزامحمد حسین شریفی تولیت حضرت شاهچراغ شده بود نادر در شیراز او را به‌چوب بست و خسارات میرزامحمدحسین را جبران نمود.

۳. رک: روزنامه‌کلانتر، ص۱۰۸.

را به‌او نسبت داده است:

شمع از تف آهم اگر افروختن آموخت		پروانه هم از سوختنم، سوختن آموخت

دوش گفتم با خودم امروز کیست[1]		کو به‌اهل فضل و دانش سروراست
هم به‌شهر جود و احسان پادشاست		هم به‌چرخ علم رخشان اختر است
رشحهٔ مهرش به کام دوستان		از لطافت رشک آب کوثر است
آتش قهرش به جان دشمنان		اخگر است و سخت سوزان اخگر است
گفت آنرا کو همی جوئی زمن		در جهان امروز حاجی‌اکبر است
ای که در ملک سخن از نظم تو		انوری را در دل از غم آذر است
مهربانا، آوخ از این زال دهر		کش به‌هر ساعت هزاران شوهر است
روز و شب در کنج غم از جور او		دیده‌ام پر آب و دل پر آذر است
آه سوزانم انیس و همدم است		اشک گلگونم به‌جای زیور است
بر تنم هر موی همچون خنجر است		هر مژه در دیده‌ام چون نشتر است
حنظل و زهرم فرو ریزد بکام		پس بگوید: نوش کن کاین شکر است

پسر دویم حاجی‌میرزاصادق، عالی‌جاه، خلاصة‌الاشباه **میرزا کاظم** است. مادام زندگانی به‌عزت و احترام گذرانید.

و خلف‌الصدق میرزا کاظم، سلالة‌السادات **حاجی‌میرزااسماعیل** نزدیک به ۸۰ سال از عمر او گذشته است.

و ولدالصدقش خلاصة‌الاشباه **میرزامحمدحسین** در عنفوان جوانی باقی است.

و نوبت تولیت موقوفات آب خیرات میرزامعین‌الدین شیرازی، امروز با حاجی‌میرزااسماعیل است که جد اعلای او، دخترزاده، واقف خیر مواقف است.

و از اعیان این محله است: **سلسله جلیله مشایخ مسجد جامع عتیق شیراز.** جد اعلای آنها جناب مستطاب علام فهام، ناظم عقود فروع و اصول، جامع معقول والمنقول **شیخ‌عزالدین جزائری اسدی.** از جزائر عراق به‌شیراز آمده، مدتها به‌نشر علوم و امامت مسجد جامع عتیق شیراز اشتغال داشت و از او دو نفر پسر باقی بماند:

اول آنهاست جناب مستطاب ناصب رایات ملت بیضا و ناصر آیات شریعت غرا، علام فهام **شیخ‌مؤمن پیش‌نماز.** در زمان سلاطین زند، احترامی داشته، بر اقوال و احکام او اعتبار می‌گذاشتند و مدرسه امام‌قلی‌خان‌مشهور به‌مدرسهٔ‌خان[2] درمحله اسحق بیک که از زمان پادشاه قهار نادرشاه افشار، لشکرنشین گشته بود، به‌توسط جناب شیخ‌مؤمن از تصرف سپاهی درآمده، منزل طلاب علوم گردید [و] تاکنون منزل اهل علم است و به‌این واسطه از آن زمان اختیار نظم آن مدرسه در دست این مشایخ است.

و خلف‌الصدق جناب شیخ‌مؤمن است: جناب مستطاب علام فهام، صاحب مجد واحترام،

---

۱. این اشعار در مدح خود حاجی‌اکبر نواب است. (دانشمندان و سخن‌سرایان فارس، ج۴، ص۵۸۳).
۲. رك: آثارالعجم، ص۴۹۵.

حاوی فروع و اصول، جامع معقول و منقول: حاجی‌شیخ‌محمدپیش‌نماز[1] که علاوه بر فضائل علمیه به‌زیور شاعری زینت یافته بود و «ساغر» تخلص می‌فرمود و مرحوم حاجی‌اکبر نواب در کتاب دلگشا او را به‌این عبارت فرموده: «ساغر اسم شریفش حاجی‌شیخ‌محمد، والدماجدش مرحوم شیخ‌مؤمن پسر عمه این احقر عباد، اصلش از اعزه اعراب خزاعی است، عالمی است خجسته‌صفات و آدمی است محمدت‌آیات، سرمست شراب دانش و جرعه‌نوش ساغر بینش، مخمور صهبای تقوی و صلاح، پیمانه‌کش مصطبه زهد و فلاح و مدهوش ساغر هوش و از جام علم و عمل باده‌نوش، از علمای عظام و فضلای کرام است، شاعری است فصیح و اشعارش ملیح. در مسجد جامع عتیق شیراز امام و در مدرسهٔ خان، مدرس و محبوب قلوب خاص و عام است. نظر به‌اقتضای طبع گاهی شعری گوید و این اشعار از اوست:

ای دل اقبال و سعادت نه به‌سعی‌وطلب‌است   به‌جهان کامروائی نه به‌فضل وادب‌است
روز و شب را به کف اهل هنر نیست‌زمام   ورنه دیدی گه‌شب‌روز وگه روزشب است
خودکرا رتبهٔ هم‌سنگی من درگهر است   یاکه را جامهٔ هم‌پایگی من سلب‌است
گرچه زیبد که کنم دعوی و دارم برهان   که به‌فرزند چومن دهرعقیم و عزب است

بنگر که رفته‌رفته کران تاکران گرفت   دور زمانه را سپه بی‌کران برف
داریم داستان نمایان بسی به‌پیش   باشد اگر حیات پس از داستان برف
ترسم به‌جان اهل جهان آتش افکند   آهم، اگر نمی‌زدم آتش به‌جان برف
بنیاد خانه را برسانند تا به‌آب   از خانه چون برفت برون میهمان برف
«ساغر» ترا چه شکوه زطغیان فصل‌دی   میخواره را چه کار به‌این و به‌آن برف
با می کشان تطاول سرما چه می کند   یک‌ساغر و هزار فلان درفلان برف
شد چون خراب از ستمش خانمان ما   ما را خراب چون دل ما خانمان برف

سخن از خلد وکوثر تاکی ای شیخ   کنی تا زیر بار آری خری چند
بیا یک‌روز با ما در خرابات   ببین هر گوشه خلد وکوثری چند

ریا همین بر عشاق نیست ورنه فقیه   امام شهر نگردد اگر ریا نکند

گر بر بت به‌صدق دل، عرضه کنی نیاز را   به که به‌زرق درحرم جلوه دهی نماز را
گرچه برای بندگی، ساکن مسجدم ولی   بندگی خدای‌کو، بندهٔ حرص و آز را
ای‌سوی کعبه رەسپر بین‌به کجاست روی دل   شاد مشوکه همرهی قافله حجاز را

---

۱. آثارالعجم، ص۴۹۵: مشهور به‌میرزاآقابزرگ، نواب در رساله دلگشا، ضمن ستایش از زهد وپرهیزکاری او، وی را پسرعمه خود می‌گوید. درکتاب دانشمندان و سخن‌سرایان فارس، از آقای محمدحسین رکن‌زاده آدمیت، سال وفات او ۱۲۴۵ ذکر شده و اشعاری از وی علاوه بر آنچه فوقا آمده است ضبط گردیده است. ر ك: ص۱۰۱ و ۱۲۹ جلد سوم. و ر ك: مجمع‌الفصحا، بخش اول، ج۲، ص۴۰۰.

«ساغر» غم هجر [یار][1] بهر من و تست   این محنت و انتظار بهر من و تست
عالم همه سرخوشند از باده وصل   این دردسر و خمار بهر من و تست

چون در لوحه مزار مرحوم شیخ صالح پسر شیخ عزالدین مزبور[2] نوشته‌اند: «الاسدی الجزایری» این سلسله را اسدی جزایری نگاشتم و مرحوم حاجی اکبر نواب این سلسله را خزاعی دانسته است والعلم عندالله. و جناب شیخ محمد در سال ۱۲۴۵ به‌رحمت ایزدی پیوست و او را چهارنفر پسر است:

اول آنها: جناب مستطاب جامع علوم دینیه حاوی مقاصد یقینیه، علام فهام **شیخ عبدالعلی پیش‌نماز** است. مادام زندگانی جز استفاده و افاده علوم شغلی نخواست و بعد از وفات والد ماجدش در مسجد جامع عتیق به‌امامت استدامت نمود. در علوم دینیه و فنون ریاضیه، فرید عصر خود بود، با دیوانیان معاشرت نکرد و از آداب و رسوم بزرگان بهره نبرد.

گویند: وقتی منوچهر خان معتمدالدوله وزیر مملکت فارس که از آلت مردی عاری بود به‌منزل جناب شیخ عبدالعلی برفت و بعد از نشستن، هنوز مکالماتی نشده، آن جناب به‌معتمدالدوله فرمود کدام بیرحم شما را مجبوب[3] الذکر و مقطوع الانثین نمود، معتمدالدوله سکوت کرده، مکثی نمود و بی‌تکلم، کفش را خواسته، خداحافظ گفته از منزل شیخ برفت. بازماندگان در مجلس شیخ را توبیخ نموده، گفتند که چه سؤال بیموقعی بود در جواب فرمود خواستم راه گفت وشنودی را باز کنم و در سال ۲۶۶ [۱] به‌رحمت ایزدی پیوست.

و خلف‌الصدقش جناب مستطاب، فضائل اکتساب، عالم عامل **شیخ جعفر پیش‌نماز** نعم‌الخلف آمده به‌جای والد ماجدش در مسجد جامع به‌امامت مسلمانان اشتغال دارد و صفوف جماعتش بر صفوف جماعت سائر ائمه مساجد از نسبت ضعفی بگذرد.

پسر دویم مرحوم حاجی‌شیخ محمد، **شیخ مؤمن** است. مادام حیات به‌سرپرستی املاک خود و برادران بسر برد و برادرانش را از رهگذر معیشت آسوده بداشت و در سال ۱۲۵۹ وفات یافت و او را دونفر پسر است:

اول آنها مقبول اولی‌الالباب **حاجی شیخ عبدالوهاب**. سالهاست در بندر بمبای[4] هندوستان رحل اقامت افکنده، در بدو حال خط نسخ را خوب نوشت و چندین بار کلام‌الله‌مجید و کتابهای دیگر را به‌حلیه طبع درآورده سرمایهٔ زندگانی را جمع کرده، در کار تجارت انداخته، تاکنون در هندوستان توقف دارد.

پسر دویم مرحوم شیخ مؤمن، سعادت انتساب **شیخ شرف‌الدین** است در سال ۱۲۵۷ متولد گشته مانند والدماجدش به‌سرپرستی املاک خود و بنی‌اعمامش اشتغال دارد.

پسر سیم مرحوم حاجی‌شیخ محمد است: عالی‌جناب فضائل انتساب **شیخ محمدعلی**. مادام حیات در ظل حمایت برادران معیشتی نمود.

و خلف‌الصدقش، فضائل آداب **شیخ شجاع‌الدین** مانند والدماجدش عمری به‌پایان

---

۱. در متن افتادگی دارد از ص ۱۰۰۴ مجمع‌الفصحا، بخش اول، ج ۲، برداشته شد و ضبط گردید.
۲. در متن: (مذبور).
۳. خصی کرده.
۴. در متن: (بنبای).

می‌رسانید.

پسر چهارم شیخ محمد، حاوی معقول و منقول، جامع فروع و اصول، عالم ممتحن **شیخ‌حسن پیش‌نماز** است. بعد از وفات برادر ماجدش شیخ عبدالغلی، به‌امامت مسجدجامع پرداخت و در سال ۱۲۷۵ به‌رحمت ایزدی پیوست.

و خلف‌الصدقش: سلاله‌انجاب ونقاوه اطیاب **شیخ صدرالدین** در مبادی عمر تحصیل مراتب علمی نموده، خاطرش از گفت‌وشنود رنجیده، در سال ۱۲۹۳ از شیراز به‌ارض اقدس مشرف گشته، خط تحریر و سیاق و دفتری را آموخته، تأسی به‌جد مادری خود میرزاعباس مستوفی بگدلی نموده، در دستگاه ایالت خراسان گاهی به‌انشاء رسائل و گاهی به‌محاسبات دفتری اشتغال دارد.

پسر دویم عزالدین جزائری است: قدوهٔ علماء و اسوهٔ فضلا **حاجی‌شیخ صالح پیش‌نماز**. مادام حیات به‌نشر علوم دینیه و امامت مسجد جامع عتیق اشتغال داشت، با آنکه در مراتب فضل و زهد و تقوی سرآمد اهل زمان بود و در بذله[1] گوئی و مطایبات ضرب‌المثل بود.

و ولد ارجمندش، سلالة‌الاطیاب: شیخ مهدی ملقب به«جناب» کتابی را از مطایبات آن جناب مشحون داشته، مدون کرده است و تا کنون آن کتاب به‌نظر این بنده نرسیده است.

و خلف‌الصدق جناب شیخ صالح پیش‌نماز است: مصدر مناظرات، مظهر محاضرات **شیخ‌مهدی** مشهور به‌**جناب** نعم‌الخلف آمده چنانکه والدماجدش نعم‌السلف است در سال ۱۲۶۰ **واند** وفات یافت و او را دو نفر پسر است:

اول آنها مجمع آداب، مقبول اولی‌الالباب **میرزاحسام‌الدین** مشهور به‌**جناب‌بن‌جناب** در سال ۱۲۵۰ متولد گشته، تحصیل مراتب کمالیه را نموده، مقدمات علمیه و موجزات عقلیه را آموخته است. در بیشتر اوقات با فرسانروایانش رابطه و در خدمت دیوانیان‌برای ستم‌رسیدگان نعم‌الواسطه، در سراحل صدق و صفا فرید و در ثبات دوستی وحید. مدتی است درآمد وشد با ارباب دولت را بر روی دل بسته، در زاویه گوشه‌گیران نشسته، نه با ابنای جنسش‌جدالی و نه خاطری را از او ملالی.

پسر دویم شیخ مهدی جناب است: عالم فاضل **میرزاقوام‌الدین واعظ** در سال ۱۲۵۴ متولد گشته، کسب فضائل نموده در مراحل مواعظه و مناصحه یدی‌طولی‌دارد، چندی است نور از بصرش پریده و خاطرش از قیل و قال رمیده، در زاویهٔ عزلت به آسایش خزیده است.

و از اعیان و اشراف این محله است: **سلسلهٔ سادات مستوفی موسوی.** آنچه از مکتوبه در ظهر اوراق کتاب دعوات به‌خط میرزاسیدمحمدمستوفی جد آنها نوشته است نسب او به‌سید مبارک مشعشعی هویزه[2] می‌رسد.

و اول کسی که از این‌سلسله‌منصب‌جلیل استیفای دیوانی را قبول نمود، سلالة‌السادات انجاب **میرزاسید فرج‌الله** است.

و خلف‌الصدقش **میرزاسیدمحمدمستوفی‌موسوی** مادام زندگانی‌به‌لوازم این‌منصب پرداخت و در سال ۱۲۲۱ به‌رحمت ایزدی پیوست و او را دونفر پسر بود:

---

۱. در متن: (بزله).

۲. در متن: (حویزه).

اول آنها: فخرالاکفاء **میرزالطف‌الله‌مستوفی شیرازی**، مدتها در دارالخلافه طهران به‌شغل استیفاء دیوانی، در دفترخانه مبارکه اشتغال داشت، پس عود به‌شیراز نموده، محاسبات‌دفتری مملکت فارس را متکفل گردید و چندین سال متوالی به‌حکومت محال سبعه فارس برقرار بود و در سال ۱۲۷۳ به‌رحمت‌ایزدی پیوست.

پسر دویم میرزاسیدمحمدمستوفی است: سیادت و سعادت اکتناه **حاجی‌میرزافتح‌الله‌لشکر-نویس موسوی**. در فنون کمالیه و خط و ربط سرآمد امثال و اقران بود و در عنفوان جوانی به‌مکه معظمه مشرف گردید و بعد از ادای مناسک به‌رحمت ایزدی پیوست.

و خلف‌الصدقش، اصالت و نجابت اکتناه، طره ناصیه سیادت و غره جبهه سعادت **میرزاعبدالله معزالملک موسوی** کفیل مملکت فارس در سال ۱۲۵۳ متولد گشته در حجر تربیت عم ماجد خود تحصیل کمالات لایقه نموده و مقدمات علمیه را بیاموخت و در معنی اشعار فارسی و عربی تصرفی تمام و در حفظ اشعار قدرتی مالاکلام دارد و در تکمیل خطوط و تحریر سیاق، آنچه را سزاوار است کوشیده و در فنون محاسبات دیوانی به‌اعلی درجه رسید، از عهد صباوت تا سن شباب در سفر و حضر از خدمت عم ماجد خود جدا نگردید و رموز سردمداری و محاسن اخلاق را از او بیاموخت و بعد از وفات معزی‌الیه از سال ۱۲۷۵ مشغول محاسبات ومعاملات دیوانی جناب مستطاب جلالت‌مآب میرزاعلی‌محمدخان قوام‌الملک گردید و به‌اندک وقتی‌مرجع تمام کارهای شخصی و دیوانی و حکومتی جناب معزی‌الیه گشته، از مواظبت و درستکاری آن جناب را آسوده بداشت و در مراتب عزت و ذلت و غم و شادی با آن جناب شریک و انباز گردید و در سال ۱۲۹۹ به‌منصب جلیل استیفای دیوانی که موروثی اجدادی او بود، سرافراز آمد و در سال ۱۳۰۱ مباشر امور دفترخانه مبارکه و محاسبات مملکت فارس برقرار گردید و در سال [۱]۳۰۲ وصول و ایصال مالیات‌دیوانی این مملکت را بر ذمه خود گذاشته، کفیل وجوه دیوانی گشته، جناب جلالت‌مآب میرزافتح علی‌خان صاحب دیوان عامل و صاحب اختیارفارس را آسوده بداشت ودر سال ۱۳۳۰ به لقب جلیل معزالملکی قرین افتخار گردید[۱] واو را دو نفر پسر است:

— سلاله سادات میرزایوسف و میرزا منصور.

— واز اشراف این محله است: جامع معقول و منقول، حاوی فروع و اِصول حاجی‌سید ابراهیم مجتهد بهبهانی.

در سال ۱۲۳٤ در بلدهٔ بهبهان متولد گشته، در مبادی زندگانی با والد ماجدش به شیراز آمده، رحل اقامت انداخت وکسب کمالات علمیه نموده در خدمت علما استفاده و طلاب علوم را افاده نموده و چندین سال در عتبات عالیات تکمیل مراتب فقه واصول فرموده، به‌حلیهٔ اجتهاد زینت یافته، عود به شیراز نمود و در مسجد طبالیان[۲] به امامت جماعت مسلمانان اشتغال دارد.

— و از اعیان واشراف این محله است: عالی‌جناب، فضائل وکمالات اکتساب‌وفواضل-

۱. او تا جمادی‌الاول سال ۱۳۰٤ حیات داشت. (وقایع اتفاقیه، ص ۲۸۲).

۲. در آثارالعجم، ص ٤۳۹: مسجد طبالان در محله بازار مرغ در جوار مسجد جامع عتیق.

انتساب، مجمع سعادات و آداب، جالینوس زمان، سید مکرم مبارک الوجه والقدم، ذوی المحامد والمعالی **حاجی میرزا سیدحسن طبیب** ملقب به رئیس الاطباء[۱]، خلف الصدق مرحمت پناه حاجی میرزا عبدالله فسائی، خلف الصدق مرحمت پناه میرزا جواد فسائی پسر عم حقیقی نگارندهٔ این فارسنامه ناصری، در ۱۲۶۰ متولد شده در قریه زاهدان فسا که ملک اربابی پدر و جد اوست نشو و نما نمود وبعد از وفات والدش به شیراز آمده، تحصیل مقدمات علمیه نموده، در خدمت جناب مستطاب فرید دهر و وحید عصر میرزا احمد طبیب که شرح حالش در محله درب مسجد گذشت کسب مراتب علم طب نمود [و] گوی سبقت را از همگنان ربود پس درمقام عملیات این علم آمده شهرتی بی اندازه یافته، از اطبای مشهور شیراز گشته است.

و از اعیان این محله است: **نیری شاعر**[۲]. نام او میرزاطاهر پسر قدیم خان از ایلات سکنه شیراز است. در جوانی کسب کمال نموده، از شیراز به حیدرآباد دکن رفته مداح چندولعل هندو وزیر دکن گشته اشعار بسیاری گفته است. وقتی از هند به شیراز آمده و برگشته است این قطعه را برای چندولعل فرستاده است[۳]:

برید باد صبا دوشم از ره شبگیر	همی رساند پیامی ز بارگاه وزیر
که ای ز تربیت خاطرت به جاده نظم	چنان بشد که سبق برد از جریر وظهیر
قلمت آنکه ز تحریر نقطه بد عاجز	به عون مدحت من نکته گیر شد بر تیر
سفر گزیدی وکردی بهانه حب وطن	تو چون بهانه گزیدی شدم بهانه پذیر
شنیدم آنکه به ایوان شاه بردی راه	که آستانش فلک را بود مشار و مشیر
یکی قصیده که بد بارنامه شعرا	به شاه خواندی و وزشه نیافتی توقیر
به جمله این سخن ازمن به عرض شاه رسان	به نرمئیی که نداریش آنچه گوش ضمیر[۴]
که نیری یکی از دست پختگان من است	بلند رتبه بود گر بود به جثه قصیر

و از اعیان این محله است: هادی مرشد و مهدی موحد، فرد افراد و قطب اوتاد **آقامحمدهادی مرشد** در سال ۱۲۴۸ متولد گشته کسب مراتب کمالیه نمود[ه] با فقرا و گوشه نشینان مصاحبت داشته، اخلاق حسنه را دریافته، خصائل ذمیمه را در تافت و آفتاب تربیت بزرگان بر ساحت وجودش تافته، در مراتب تهذیب اخلاق کوشیده، نصیبی کافی و بهره‌ای وافی بیافت، سالها آزاری ننمود تا کارش به نیازردن کشید، درویشی است دیندار، فقیری است شب زنده دار، در خط تعلیق و سخنگوئی اقتدا به پسر عم ماجد خود محمدمهدی حجاب که شرح حالش در محله بازار مرغ گذشت نموده، گاهی شعری می گوید و این شعر از او به یادگار ثبت گردید:

---

۱. رك: آثارالعجم، متن و حاشیه ص ۵۳۲، که می نویسد: (گاهی بر سبیل تفنن شعری می فرماید و (کئیب) تخلص می نماید) و چند بیتی نیز از او به شاهد می آورد.

۲. رك: دانشمندان و سخن سرایان فارس، ج ۴، ص ۷۵۹ و ۷۶۰: این (نیری) شاعر از خاندان نیری شیرازی الاصل که هم اینك در شیراز زندگی می کنند نیست. (نقل قول از آقای دکتر یوسف نیری، استاد زبان و ادبیات فارسی، دانشگاه شیراز که خود فرزند محمد هادی، فرزند حاج غلامعلی فرزند حاج محمد تقی فرزند حاج اسماعیل می باشد.)

۳. در سال ۱۲۸۶ در شیراز وفات یافت.

۴. معنی واضح نیست.

سرغ دلـــم صیحـــهٔ مردانه زد	سر زده چون برق به‌میخانه زد
دیـد کـه پیــر ازسر دانشوری	گفت هـلا چند معلـق پری
چشم از این دانـهٔ دنیا بپوش	پس قدحی از می معنی بنوش
خدمت خلق است صراط سوی[1]	راه همیـن است اگر رهـروی
عزت پیغمبـری از ایـن بـود	خلعت نـام‌آوری از این بـود
غم مخـوراز بیش وکمی جهان	زآنکه گذشته است بسی کاروان

درظهر قرآنی که هر روز تلاوت می‌نمود این چند شعر را از خود نوشته بود:

چنـد از این آیت پیغمبـــری	نامــه دستـور ایمان‌پروری
آفتابـی جلوه‌گــر انـدر حروف	همچـو بحر بی‌سروبـن درظروف
سرحبـــا ای بـرق منشور عجاب	نور حق مطلق و فصل‌الخطاب
ریسمـــان محکـم و آویختــه	قیـد و بنـد پای هر بگـریخته
عـروة‌الوثقـی هـر مستحکمی	عرصـهٔ جولان هر صاحب‌تکی[2]

و از اعیان این محله است: **سلسله میرزایان لشکرنویس**. جد آنها **حاجی‌میرزامهدی لشکرنویس** سالها در لوازم این شغل کوشید و درسنه ۱۲۰۰ **واند** وفات یافت و او را دونفر پسر است:

اول آنها خلاصة‌الاکفاء **حاجی‌میرزا ابراهیم لشکردار** را چهارنفر پسر است همه مقربان دولت جاویدمدت:

اول آنها خلاصة‌الاکفاء **میرزااسماعیل لشکرنویس**.

دویم: عمدة‌الاعیان **حاجی‌میرزا حسین لشکرنویس** مادام زندگانی به‌شغل لشکرنویسی پرداختند.

سیم: نجابت اکتناه **میرزااسدالله** مدتها دفتر محاسبات آقامیرزامحمدفسائی را مواظبت داشت و بعد از وفات او محاسبات املاک جناب ملجأ انام حاجی‌شیخ‌محمدحسین شیخ‌الاسلام [را] متکفل گردید[ه و] به‌لوازم آن پرداخته است.

چهارم: نجابت اکتناه **میرزامحمدعلی** همه‌چیز را دانسته و بخت و اقبال را نشناخته است.

و خلاصة‌الاشباه میرزامصطفی، خلف میرزااسماعیل، بعد از وفات پدر، لشکرنویس مملکت فارس است، از عهدهٔ لوازم آن برآمده است.

و برادر کهترش **میرزامرتضی** به‌نیابت از برادر اشتغال دارد.

و عمدة‌الاعیان **میرزامحمدتقی** ولدالصدق حاجی‌میرزاحسین، مواظب محاسبات دیوانی حاجی‌میرزااحمدخان ضیاءالملک است.

و سلالة‌الانجاب **میرزاعلی‌محمد** ولدالصدق میرزااسدالله، در محاسبات جناب حاجی‌شیخ‌الاسلام، شریک و نائب والد ماجد خود است.

---

۱. راه مستقیم و راست.
۲. سال وفاتش، حدود سال ۱۲۹۰ بوده است. (دانشمندان و سخن‌سرایان فارس، ج۴، ص۴۱۳).

پسر دویم حاجی‌میرزامهدی‌لشکرنویس است: فخرالاماثل **میرزارفیع**، سالها در کرمانشاهان و عربستان به‌وزارت و پیشکاری جلالت‌مآب منوچهرخان معتمدالدوله والی آن سامان به‌سر برده، درسال ۱۲۶۵ عود به‌شیراز نمود [و] درسال ۷۹[۱۲] وفات یافت.

و خلف‌الصدقش: عمدة‌الاشباه **میرزالطف‌الله** در شیراز به‌منصب جلیل استیفای دیوانی برقرار است.

ولد ارجمندش **میرزاعبدالحسین** درکار خدمات والدماجد پرداخته، به‌رحمت ایزدی پیوست.

و خلف‌الصدقش: عالی‌جاه، مقرب‌الخاقان **میرزاعبدالحسین مستوفی** در سال ۱۲۸۰ متولد گردید و بعد از وفات والدماجدش، مواجب دیوانی و منصب استیفا در حقش مبذول گشته، به‌لوازم آن پرداخته است. اگرچه خانه میرزالطف‌الله و میرزاعبدالحسین‌مستوفی درمحله اسحق‌بیگ است، لیکن به‌مناسبت سلسله و خانه اجدادی درمحله لب آب نگاشته گردید.

و از اعیان سلسله لشکرنویسان است: عالی‌جاهان، رفیع جایگاهان، عمدة‌الاقرانان **میرزامحمدرحیم** و **میرزاابوطالب** خلفان صدق مغفرت‌مآب میرزاآقا. سالها در طهران و آذربایجان مشغول تحریر و محاسبات دیوانی بودند و میرزامحمدرحیم چندین سال منشی دیوان‌خانه عدلیه بود و میرزاابوطالب به‌نیابت از جناب‌جلالت‌مآب مؤیدالملک، محاسبات دفتری مملکت فارس را مداخلتی می‌نماید.

و از اعیان این محله است: سیادت‌اکتناه **میرزالطف‌الله**. سالها[1] تحریر رسائل و محاسبات دیوانی و املاکی مرحمت‌پناه حاجی‌قوام را متکفل بود و از عهدهٔ لوازمش برآمد و در سال ۱۲۷۵ وفات یافت و او را دونفر پسر است:

اول آنها: عالی‌جاه، سیادت اکتناه، مقرب‌الحضرت‌الوالا **میرزااسدالله** سالهاست نایب بلوک داراب گشته، از عهده لوازمش برآمده، ایلات بهارلو و اینالو را با رعایای داراب الفت داده، به‌آسایش می‌گذرانند.

پسر دویم مرحوم میرزالطف‌الله است: سیادت‌پناه **میرزاآقا**. چندین سال است بنیچه‌اصناف و ارباب حرفت و کسبه شیرازجنت‌طراز را مواظبت نموده، از عهدهٔ لوازم آن برآمده است.

و از اهل این محله است: **طایفه مشهورهٔ به‌آغ‌اوغلی** نزدیک به‌هفتادهشتاد خانوار می‌باشند دراصل از اهل ترکستانند که با طایفه بیات و قشقائی به‌مملکت فارس آمده، در شهر شیراز توطن نموده‌اند و تاکنون زبان آنها به‌ترکی باقی است و مانند طایفه بیات که شرح حال‌آنها درمحله اسحق‌بیگ گذشت، کسب حرفت بازاریان را ننگ خود شمارند و به‌معاملات روغن‌فروشی و پوست بره‌فروشی، معیشتی دارند و دولتمندان این طایفه، اسب ایرانی را خریده به‌هندوستان برده، فروخته، تنخواه هند را به‌ایران آورند و بیشتر اوقات عالمی متشرع در این طایفه بوده است مانند غفران مآبان **حاجی‌محمدصادق‌آغ‌اوغلی** و **آخوند ملافتح‌علی‌آغ‌اوغلی** که هریک در زمان خود عالمی مشهور و فاضلی معروف بوده‌اند [جناب حاجی ملامحمدصادق مجتهد از این طایفه برخاسته است].

و از علمای این طایفه است: عالی‌جنابان، فضائل اکتسابان، زبدهٔ اخیار و اسوهٔ ابرار

---

۱. درمتن: (سالها در).

حاجی ملاعباس آغ اوغلی و فرید زمان و وحید دوران **آخوند ملامحمدرضا** خلف‌الصدق مرحوم ملافتح‌علی آغ اوغلی. هریک در فنون عربیه و ادبیه و سراتب فقه و اصول و زهد و تقوی سرآمد اهل زمان و یگانه دوران‌اند.

و از اجله این محله است: **میرزامحمدعلی متخلص به «هما»**. اصلش از ایلات سکنه شیراز است. در بدو زندگانی در فوج سرباز شیرازی منصب «سلطانی» داشت، اعراض از منصب نموده، مشغول تحصیل کمالات گردیده مسافرت نموده، در طهران و اصفهان عمر خود را به‌پایان رسانید. ذهنی بلند و طبعی ارجمند داشت، این چند بیت از اوست:

طوطیان نغمه سنج گلشن رازیم ما — اندر این کنج قفس چندی هم‌آوازیم ما
همدم زاغان زشت‌آوای این گلخن نه‌ایم — همزبان عندلیبان خوش‌آوازیم ما
همچو کرکس پای‌بند جیفهٔ دنیانه‌ایم — همچو باز دست سلطان چشم و دل‌بازیم ما
چون سرافرازان کوی دوست سربازی کنند — اندر آن میدان سربازی سرافرازیم ما
در طلب هر سو کمند همتی افکنده‌ایم — تا مگر مشکین غزالی صید خودسازیم ما
ای بهشتی رو خدا را مژدهٔ وصلی بده — تا به کی در دوزخ هجر تو بگدازیم ما
پر شد ازبیدادعالم، تیغ‌داد شه کجاست — کاین رسوم جور از عالم براندازیم ما
سایه‌ای بر ما اگر سلطان بیندازد «هما» — رخش دولت بر فراز آسمان تازیم ما
دولتش پاینده یارب باد کز انعام او — سالها باشد که اندر نعمت و نازیم ما

باز فرموده است:

زلف برافکن که شام هجر سر آید — در دل شب نور آفتاب برآید
نی اثر از لات ماند و نه زعزی — دست خدا چون ز آستین بدر آید
مرد هنرور «هما» به‌عیب نکوشد — عیب کسان جوید آنکه بی‌هنر آید

باز گفته است:

تا به‌دامان تو ما دست تولا زده‌ایم — به‌تولای تو بر هر دو جهان‌پا زده‌ایم
در خور مستی‌ما رطل‌وخم و ساغر نیست — ما از آن باده کشانیم که دریا زده‌ایم

محله دهم شیراز

محله میدان شاه است

محدود است به‌محله درب شاهزاده و حصار شمال شیراز و محله سنگ سیاه و محله سر باغ و محله بازار مرغ و محله درب مسجد و محله یهود. و شماره خانه‌های آن ۴۸۸ درب خانه است و شمارهٔ مردمان آن **۲۰۰۰ واندی** مرد و پسر و **۲۳۷۸** نفر زن و دختر است و کدخدای آن خلاصة‌الاشباه **میرزامحمدرضا** خلف‌الصدق آقاجانی کدخدا خلف‌الصدق آقامحمدعلی کدخدا. پدر بر پدر کدخدای این محله بوده‌اند در سال **۱۲۶۰ واند** متولد گشته، به‌حسن رفتار، مردم این محله را از خود خوشنود داشته است.

و از بزرگان این محله است: **سلسله جلیله شاهزادگان شیرازی** که سالها اهل مملکت فارس از پرتو همت بلند آباء و اجداد آنها، بزرگیها کرده، آسایشها دیده، به‌مناصب بلند، رسیده‌اند. جد اعلای آنهاست:

عمدهٔ ابناء خوافین و زبدهٔ اولاد سلاطین، شاهزاده انام، اعتضاد ملوک و حکام، نور حدقه سلطنت باهره، نور حدیقه معدلت زاهره، نواب اشرف ارفع امجد والا، فرمانروای معدلت‌شعار **حسین‌علی‌میرزا قاجار** فرمانفرمای مملکت فارس که شرح حال خجسته افعالش و ذکر وزراء و مقربان درگاهش، در سال **۱۲۱۳** تا سال **۱۲۵۰** [1] در طی وقایع سالها در گفتار اول این **فارسنامه ناصری** نگاشته گردید و سرحمت‌پناه حاجی اکبر نواب در کتاب **دلگشای** خود، در احوالات حضرت فرمان‌فرما مرقوم داشته است که اگرچه طبع شریفش موزون بود، لیکن از انتظام ولایات به‌نظم عبارات نمی‌پرداخت و بر سبیل اتفاق شعری از بحر خاطر مبارکش چون در شاهوار آشکار می‌شد و این چند بیت از آن حضرت ثبت گردید:

در بر اهل نظر روی ترا نیست نظیر — فردی از دفتر خوبی است ولی منتخب است

یار اگر بر سر کین است چه سود از دگران؟ — دوست گر بر سر مهراست چه بیم از دشمن
دشمن تست اگر دوست چه هجران چه وصال — باز اگر با تو بود یار چه گلخن چه چمن

ای شیر خدا تو آگهی از دل ما — کز روز ازل هم تو سرشتی گل ما

---

۱. حقوق‌بگیران انگلیس در ایران، ص۱۴۸ ببعد.



پسران فرما نفرما.

با مهر خود آمیخته‌ای آب و گلم   مهر تو کجا برون رود از دل ما

و مدت سی‌وهشت سال پی‌درپی به‌حکمرانی و ایالت مملکت فارس پرداخت و در سال ۱۲۵۰ در دارالخلافه طهران به‌رحمت ایزدی پیوست و حضرت فرمانفرما را ۱۹ نفر پسر بود:

اول آنهاست: نوردیده‌سلطنت کبری‌وچراغ دودهٔ دولت عظمی: نواب‌والا **رضاقلی‌میرزا**[1] نایب‌الایاله. در سال ۱۲۲۰ در شیراز از بطن دختر نیک‌اختر محمدقلی‌خان‌افشار بیگلربیگی ناحیه اروبی آذربایجان متولد گردید. در زمان پدر بزرگوار خود در امورات ملکی مداخلتی تمام می‌نمود و در روز پیش‌از گرفتاری نواب فرمانفرما با عیال خود ووالدهٔ ماجده‌اش[2] آنچه را توانستند از نقد و جواهر که مدت حکمرانی در ذخیره داشتند برداشته، از شیراز به بغداد و از بغداد به لندن رفته، قرین اعزاز گشته، مواجبی به‌وجه مشاهره از دولت بهیه انگلیس در حقش جاری گردید[3] و عود به‌بغداد نموده، خانه عالی به اندازهٔ همت بزرگان ساخته، رحل اقامت بینداخت و سالها به‌احترام باقی بماند.

و خلف‌الصدقش نواب والا **شاهزاده نوذرمیرزا** در سال ۱۲۴۸ در شیراز متولد گشته، سالها در بغداد تحصیل کمالات نموده، در سال ۱۲۶۵ از بغداد به‌طهران آمده، منظور نظر اعلیحضرت اقدس شهریاری خلدالله ملکه گشته مواجبی لایق در حقش مجری شد و در سال [۱۲]۶۶ عود به‌شیراز نمود و املاک مکتسبه والدماجد خود را در فارس که به‌عقد هبه مخصوص او گشته بود، تصاحب نمود و درسال ۱۲۷۶ حکمران نواحی گله‌دار و اسیر وعلا-مرودشت گردید و در آخر سال [۱۲]۷۷ در خدمت نواب‌اشرف والاحسام‌السلطنه سلطان‌مراد-میرزا، از شیراز به‌خراسان رفت و منشأ خدمات کلیه گردید و چندین مرتبه با طایفه ترکمان جدال نموده به‌فتح و فیروزی فائق گردید و مورد عنایات شاهنشاهی گشته به‌لقب جلیل سپهسالاری خراسان سرافراز گردید و در سال [۱۲]۸۲ در خدمت نواب‌معزی‌الیه عود به‌شیراز کرده، امارت دیوانخانه و عدلیهٔ فارس را تصاحب نمود و در سال ۱۳۰۰ حکومت گله‌دار را قبول نمود و نظمی لایق بداد و در سال [۱]۳۰۱ ضابط بلوک قیر و کارزین شد و از عهدهٔ لوازمش برآمد و او را سه‌نفر پسر است:

همه طره ناصیه نجابت و غره جبهۀ اصالت: **شاهزاده عبدالعلی‌میرزا و شاهزاده-عبدالحسین‌میرزا و شاهزاده عبدالمحمدمیرزا**. در حمایت تربیت والدماجد خود مشغول تحصیل کمالات هستند.

پسردویم مرحمت‌پناه فرمانفرماست: خلاصه اولاد ملوک، **نواب شاهزاده امامقلی‌میرزا**. در سال ۱۲۲۱ متولد گردید و چون بروز دلاوری و زورآزمائی از او بروز نمود[4] او را «تهمتن» گفتند. در زمان حیات والدماجدش به‌حکمرانی نواحی سبعه برقرار بود و در سال ۱۲۷۰ واند به‌رحمت ایزدی پیوست.

پسر سیم مرحوم فرمانفرماست: قره باصره کامگاری و غره ناصیه بختیاری

---

۱. حقوق‌بگیران انگلیس در ایران، ص۱۴۸ ببعد.

۲. در متن: (ماجده‌اش و).

۳. رک: حقوق‌بگیران انگلیس در ایران، ص۱۵۰و۱۵۱.

۴. جمله در متن چنین است شاید در اصل چنین بوده باشد که: (چون به‌روز دلاوری، زورآزمائی از او بروز نمود).

شاهزاده نجف‌قلی‌میرزا والی. درسال ۱۲۲۲ متولد گردید و در سال ۱۲۳۷ حضرت فرمانفرما دختر خجسته‌سیرسلالةالسادات میرزامنصورخان بهبهانی را که ابآعن‌جد والی و حکمران نواحی کوه گیلویه و بهبهان بود، درعقد ازدواج نواب معزی‌الیه درآورد و او را به‌عنوان فرزندی به‌میرزامنصورخان سپرده، روانه بهبهانش داشت و بعد از سالی او را به‌لقب «والی» مقررفرمود[1] و درسال ٤٤[۱۲] شیاطین انسی، محبت شاهزاده را و میرزامنصورخان را به‌عداوت رسانیدند و با یکدیگر جنگها نمودند تا درسال ۱۲٤۰ **واند،** فتح از جانب میرزامنصورخان آمده، والی، عود به شیراز نمود و در سال ۵۰[۱۲] در همه‌جا با برادر مکرم خود نواب نایب‌الایاله موافقت نمود و صاحب مواجب از دولت انگلیس گشته، متوطن عراق عرب گردید و عمری را به‌پایان رسانید.

پسر چهارم مرحوم فرمانفرماست: نقاوه اولاد سلاطین جهان **شاهزاده نصرالله‌میرزا.** خط نسخ‌تعلیق و شکسته را خوش می‌نوشت و سالها به حکومت شولستان ممسنی برقرار بود و بلوک اردکان فارس [را] برای معیشت خود در تیول داشت.

پسر پنجم مرحوم فرمانفرماست: خلاصه ابناء خواقین زمان **شاهزاده‌تیمور میرزاحسام‌الدوله.** در فنون سواری و شکارافکنی، نادرهٔ زمان بود و در خدمت برادران خود از شیراز به‌بغداد و از بغداد به‌لندن برفت[2] و سالها در عراق عرب توقف نمود، پس به‌دارالخلافه طهران آمده، مورد عنایت ملوکانه گردید و هم درآنجا به‌رحمت ایزدی پیوست.

پسر ششم مرحوم فرمانفرماست: گوهر صدف شهریاری، در درج کامگاری **شاهزاده شاهرخ‌میرزا.** کمالات لایقه شاهزادگان به‌وجه احسن بیاموخت و سالها درتحصیل مراتب علمیه کوشیده، بهره وافی برده، درمراحل حکمت وکلام، فاضلی ماهر گردید و درسال ۱۲۶۵ و ۶ [۱۲۶] به‌حکمرانی خطه کاشان برقرار بود، پس‌خود را ازکارهای دیوانی برکنار بداشت وجز مباحثهٔ علمی و معاشرت اهل فضل وکمال کاری نداشت و درسال ۱۲۹۰ درشیراز[به] رحمت‌ایزدی پیوست.

و خلف‌الصدقش نواب والا **شاهزاده جلال‌الدین میرزا** در سال ۱۲۶۱ متولد گشته، سالهاست سر به‌آستان مبارکه حضرت‌اسعد ارفع امجد والا، ظل‌السلطان ادام‌الله‌شوکته فرود آورده، قرین مباهات گشته است.

پسر هفتم غفران‌مآب فرمانفرماست: نور حدیقه سلاطین، شاهزاده **جهانگیرمیرزاصاحب‌اختیار.** در اواخر زندگانی مرحوم فرمانفرما به‌حکومت ناحیه داراب برقرارگردیده او را صاحب‌اختیار گفتند.

پسر هشتم مرحوم فرمانفرماست: نور حدقه خواقین **شاهزاده اکبرمیرزا.** خط نسخ‌تعلیق جلی را خوش نوشت درجوانی بدرود زندگانی را نمود.

پسر نهم مرحوم فرمانفرماست: خلاصه اولاد ملوک نامدار و نقاوه ابناء سلاطین کامگار **شاهزاده کیخسرومیرزاسپهسالار.** شاهزاده‌ای بود رئوف و ملکزاده‌ای عطوف، بعد از وفات

---

۱. رک: حقوق‌بگیران انگلیس در ایران، ص. ۱۵۰.

۲. رک: حقوق‌بگیران انگلیس در ایران، ص. ۱۵۰ تا ۱۵۵ و ص۱۷۷و۳۳۷و۴۱۶.

والدماجدش گوشهٔ انزوا را اختیار داشت و به‌سود و زیان دنیا نپرداخت و بندگی ایزد متعال را شعار خود ساخت و در سال ۱۲۷۰ **واند** در مشهدمقدس به رحمت ایزدی پیوست و والده محترمه‌اش صبیه مرضیه امیرگونه‌خان کرد زعفرانلو، ایلخانی مملکت خراسان بود.

و خلف صدقش نواب والا **شاهزاده جمال‌الدین‌میرزا** از بطن مخدره شاهزاده‌خانم دختر نواب اشرف‌والا شجاع السلطنه متولد شده، کسب کمالات نموده، میلی تمام به‌حفظ اشعار متقدمین دارد و چندین قصیده و قطعه و غزل و رباعی را در خاطر خود جمع آورده است. در سال ۱۲۸۰ به‌حکمرانی بلوک کازرون برقرار گردید و در سال ۹۰[۱۲] به‌ایالت خطه لار و نواحی سبعه، خاطر خود را شاد بداشت و از عهدهٔ لوازمش برآمد و چون جلالت‌مآب حاجی‌محمدناصرخان ظهیرالدوله که خالوی والدهٔ ماجده نواب معزی‌الیه بود، از پیشکاری فارس معزول گردید، ارباب حقد و غرض، اسباب ضرر او را فراهم آوردند و علاجی درکار خود جز مسافرت به‌دارالخلافه ندید، در نیمه‌شبی آیهٔ شریفه فخرج منها خائفاً یترقب قال رب نجنی من القوم الظالمین[۱] را بخواند و به‌جانب طهران شتافت و در خدمت امنای دولت، محاسبات دیوانی خود را به‌عدل و انصاف پرداخت. پس عود به‌شیراز نمود، اقتدا به‌والدماجد خود نموده، در کنج قناعت نشسته به‌مواجب دیوانی و منافع ملکی معیشتی به‌اندازه دارد.

پسر دهم مرحوم فرمانفرماست: گوهر صدف شهریاری **شاهزاده‌اسکندرمیرزا** برادر اعیانی نواب‌نایب‌الایاله رضاقلی‌میرزا. در فنون سواری و شکارافکنی، اقتدا به‌برادر اعیانی خود نواب‌تیمورمیرزاحسام‌الدوله نمود، لیکن بختش مساعدتی نکرد و چندین سال درکرمان بماند و هم درآنجا به‌رحمت ایزدی پیوست و او را دونفر پسر است:

هریک طره ناصیه بزرگواری و غره جبهه‌نامداری **شاهزاده‌جهان‌نوش‌میرزا و شاهزاده‌اصغرمیرزا.**

پسر یازدهم مرحوم فرمانفرماست: نورحدیقه سلاطین نامدار، نواب والا **شاهزاده‌نادرمیرزا.** در سال ۱۲۳۳ متولد گشته، در مبادی عمر به‌سرتیپی فوج خاصه شیراز برقرار گردید و بعد از وفات والدماجدش مداخلتی درکارهای دیوانی ننمود و به‌مواجب دیوانی و منافع ملکی گذرانی به‌اندازه دارد.

و ولدالصدقش نواب **شاهزاده‌محمودمیرزا** جوانی است خلیق و با خویش و بیگانه شفیق.

و نواب **شاهزاده اسدالله‌میرزا** نوادهٔ نواب‌والانادرمیرزاجوانی است مؤدب و به‌قدر قوت خود تحصیل کمالات نموده، محسود اقران است.

پسر دوازدهم مرحوم فرمانفرماست: نواب **محمدکاظم‌میرزا.** سالها در طهران توقف نموده تا به‌رحمت ایزدی پیوست.

پسر سیزدهم مرحوم فرمانفرماست: نواب **محمدمیرزا.** سالها درعراق عرب توطن داشت تا به‌رحمت ایزدی پیوست.

پسر چهاردهم و پانزدهم مرحوم فرمانفرماست: نواب **کامران‌میرزا و سلطان‌ابراهیم‌میرزا،**

---

۱. آیه ۲۱ از سوره قصص: پس بیرون رفت (موسی) با ترس و نگرانی (از دشمن) و گفت خداوندا مرا از شر این قوم ستمکار نجات بده.

از یک‌بطن تولد یافته‌اند.

پسر شانزدهم و هفدهم و هیجدهم سرحوم فرمانفرماست: **نواب داراب‌میرزا** و **نواب منوچهرمیرزا** و نواب **ایرج‌میرزا**.

و خلف‌الصدق نواب داراب‌میرزا **شاهزاده کاوس‌میرزاست**.

و خلف‌الصدق نواب ایرج‌میرزاست: **شاهزاده‌سیاوش‌میرزا**. تحصیل کمالات لایقه شاهزادگان را نموده تاکنون بختش مساعدت نکرده است.

پسر نوزدهم مرحوم فرمانفرماست: نواب **طهماسب‌میرزا**، مدتی در توپخانه مبارکه شیراز صاحب‌منصب بود و درسال **۱۲۷۰ واند** به‌رحمت‌ایزدی پیوست.

و خلف‌الصدقش نواب**محمدحسین‌میرزا** درعنفوان جوانی به‌قلیل مواجب دیوانی‌معیشتی دارد و تمام نوادگان حضرت‌فرمانفرما حسین‌علی‌میرزا طاب‌ثراه، لوازم بزرگی را آموخته، هریک به‌اندازه رتبه خود کمالی را اندوخته، قابل انواع خدمات دیوانی گشته ولی هنوز مساعدت بخت را نیافته‌اند.

و از اعیان و اشراف این محله است: **سلسله‌سادات‌موسوی** مشهور به **طایفه ملاباشی**. جد اعلای این سلسله است: ملک‌ملوک اطباء زمان و حاوی کمالات حکمای یونان، سلاله‌سادات عالی‌درجات، جالینوس وقت و بقراط عهد **حکیم‌سلمان‌موسوی**[1] نسب عیسوی حسب. اصل آن جناب از قصبه جهرم فارس است، بعد از تحصیل کمالات، مسافرتها نموده، خدمت بزرگان حکما و اطباء رسیده، درفنون طبابت علمیه و عملیه مشهورآفاق گردید و اعلیحضرت شاهنشاه زمان شاه‌عباس اول، شهرت او را شنیده، از قصبهٔ جهرم احضارش به‌دارالسلطنه اصفهان فرمود و بعد از ورود معالجات غریبه عجیبه نموده، معتمدعلیه امنای آن دولت گردید و به‌لقب جلیل حکیم‌باشی ممالک سرافراز آمده،

خلف‌الصدقش، سیدجلیل‌مکرم، ملک اطبای عالم **میرزااحمدحکیم‌باشی** بعد از وفات والدماجدش به‌شغل و منصب او برقرار گردید.

و خلف‌الصدقش: حاوی کمالات بقراط، **میرزامحمدرضاحکیم‌باشی** مانند والدماجدش نعم‌الخلف آمده، در دارالسلطنه اصفهان به‌منصب و لقب ارثی خود برقرار آمد.

و خلف‌الصدقش طبیب لبیب **میرزامحمدعلی‌حکیم‌باشی** بعد از وفات والد خود دردار-السلطنه اصفهان به‌لقب و منصب ارثی خود برقرار گردید.

و خلف‌الصدقش: افضل ارباب فضل و حکمت **میرزامحمدحسین‌حکیم‌باشی**[2] مانند والد ماجد خود ادراک شغل و عمل و لقب سوروثی را نمود و بعد از فتنه افغان و شوریدگی‌اصفهان، جلای‌وطن از سوطن-چندین‌سالهٔ آباء واجدادخود نموده وارد شیراز گردید ونواب‌محمدتقی‌خان شیرازی بیگلربیگی مملکت فارس مقدم او را گرامی داشت. به‌قصد توطن رحل اقامت رابینداخت و مدتی را به‌عزت و احترام بگذرانید.

و بعد از وفات او، خلف‌الصدقش: حاوی کمالات بقراط و جالینوس، مزیل اسقام وامراض نفوس: **میرزاسیدمحمدحکیم‌باشی** در زمان نواب کریم‌خان‌زندطاب‌ثراه به‌احترامی تمام معیشت

---

۱. پزشکان نامی پارس، ص۵۹.

۲. پزشکان نامی پارس، ص۵۹.

نمود و صاحب ضیاع و عقار گردید پس، مدتی ملازم رکاب اعلیحضرت قوی‌شوکت، خاقان گیتی‌ستان آقامحمدشاه طاب‌ثراه گردید و در سال ۱۲۱۵ در شیراز به‌رحمت‌ایزدی پیوست و او را سه‌نفر پسر بود:

اول آنهاست: خلف اعاظم اسلاف، شرف آل‌عبدمناف، حاوی فروع و اصول، جامع‌معقول و منقول، سالک مسالک شریعت و طریقت و حقیقت **حاجی‌میرزامحمدباقرملاباشی**. اگرچه آباء و اجداد او به‌حذاقت در طبابت معروف بودند و مواظبت مزاج سلاطین و امرا می‌فرمودند ولی خاطر جناب او از عمل طبابت رمیده اوقات را اشرف از آن دید پس در خدمت محققین ازحکما و مدققین از فضلا استفاده نمود و مجموعه فضل و دانش گردید و چندین کتاب در فنون مختلفه تألیف فرمود مانند: **شرح صحیفه سجادیه** که در برابر شرح صحیفه سجادیه حضرت مغفرت‌مآب میرزاسیدعلی‌خان چون‌ستاره سها در برابرآفتاب‌عالمتاب افتادوکتاب **بحرالجواهر** درعلم کلام و **انوارالحقایق** و **مقاصدالصالحین** و **انوارالقلوب** ومدتها به‌لقب ومنصب ملاباشی نواب اشرف والا فرمانفرما حسین‌علی‌میرزا برقرار بود:

بحر علوم و گنج فضائـل که ذات اوست   مجموعـه حقـایق و دیبـاچـهٔ حکـم

در سال ۱۲۴۰ به‌روضه رضوان خرامید و در تکیه خواجه حافظ (علیه‌الرحمه) مدفون گردید.

و ولدالصدقش: جناب مستطاب، قدوهٔ ابرار و زبدهٔ اخیار، جامع فضائل، باسط‌شمایل، در لجه کمال و دری درجه افضال، سیدمسجد **حاجی‌میرزاسیدمحمدملاباشی**. مادام حیات، جز رضای حضرت‌حق را نخواست و جز بندگی اوکاری نداشت، مدتها در عتبات عالیات مجاورت نمود و در سال ۱۲۹۷ به‌رحمت ایزدی پیوست و او را دونفر پسر است‌که هریک نور حدقه سیادت و نور حدیقه سعادت‌اند:

اول آنهاست جناب مستطاب کمالات‌اکتساب، قدسی‌انتساب، مجمع فضائـل، باسط شمایل، متمسک به‌لطف ربه‌القاهر **حاجی‌میرزامحمدباقرملاباشی** در سال ۱۲۵۳ متولد گشته، تحصیل مراتب علمیه نموده، در هرحال اقتدا به‌والدماجد خود نموده، عمرش را درطی فرایض و نوافل و سرپرستی املاک سوروثه خود صرف دارد.

و ولدصدقش جناب محامد انتساب، کمالات اکتساب، فضائل‌مآب **میرزاعبدالباقی** در سال ۱۲۷۸ متولد گشته، به‌قدر رتبه خود تحصیل مراتب علمیه را نمود[ه] محسود اقران گشته است، ذهنش صاف و ذاتش غنی‌الاوصاف است.

پسر دویم مرحمت‌پناه حاجی‌میرزاسیدمحمدملاباشی است: جناب مستطاب کمالات‌اکتساب، قدوهٔ اخیار، زبده احرار، متمسک به‌لطف ربه‌الولی **میرزاعلی**. درسال ۱۲۷۰ متولد گشته، سالهاست درعتبات عالیات و نجف اشرف توطن نموده است.

پسر دویم مرحوم میرزاسیدمحمدحکیم‌باشی است: جناب‌مستطاب افضل اهل زمان و اورع اهالی اوان، حاوی خصائل حسنه و جامع اوصاف مستحسنه، عالم فاضل: **حاجی‌میرزامحمدحسین** مشهور به‌**حاجی‌آقاملاباشی**. بعد از وفات برادر ماجدش، به‌لقب جلیل ملاباشی ملقب گردید و گاهی بر سبیل تفنن مباحثهٔ کتب طب و ریاضی را می‌فرمود و در سال ۱۲۶۵ به‌رحمت ایزدی پیوست و او را دونفر پسر است:

اول آنها عالی‌جناب، کمالات‌اکتساب **میرزاسیدعلی**، مادام زندگانی به‌لوازم عبادت پرداخت و در سال ۱۲۶۷ وفات نموده و او را دونفر پسر است:

اول آنهاست: کمالات‌اکتساب **حاجی‌میرزازین‌العابدین** در سال ۱۲۵۱ متولد گشته، به‌قناعت و گوشه‌نشینی و عبادت پرداخته است. وقتی در راه استرآباد اسیر ترکمان گردید، مدتی را گذرانید تا آنکه مبلغی معین برده او را از طایفه ترکمان خریده، نجات دادند.

پسر دویم مرحوم میرزاسیدعلی است: سلالة‌السادات **میرزاعلی محمد**. مدتهاست در دارالخلافه طهران و دیگر بلاد در تلگرافخانه مبارکه به‌مناصب جلیله برقرار است.

پسر دویم حاجی‌آقاست: کمالات‌اکتساب **حاجی‌میرزاجعفر**، مادام زندگانی به‌سرپرستی املاک والدماجد خود مشغول بود و در سال ۱۲۷۳ به‌رحمت‌ایزدی پیوست و او را دونفر پسر است که هریک نورحدقه سیادت و نورحدیقه نجابت‌اند:

میرزاحسن‌علی و میرزامحمدعلی. و مدتی است در دارالخلافه طهران توقف دارند.

پسر سیم میرزاسیدمحمدحکیم‌باشی است: قدوه اعاظم، اسوهٔ افاخم، ملک اطبای زمان، بقراط دوران، منبع آداب، مقبول اولی‌الالباب، سالک زمام نظم ونثر، افصح شعرای عصر **حاجی‌میرزارحیم‌حکیم‌باشی‌فخرالدوله**[۱]، **«بیدل»** تخلص شاعر. در مراتب حکمت و طب سرآمد عقلای زمان و در مراحل ادب و شاعری مقدم شعرای دوران. در فضل و طبابت مشهور به«حکیم‌باشی» و در شعر و شاعری متخلص به«بیدل» و در القاب و اوصاف مشهور به«فخرالدوله». در اوائل حال در خدمت علامه وقت میرزاحسن‌علی طبیب که شرح حالش بعد از این بیاید، تحصیل مراتب حکمت و طب نمود و از شیراز به‌دارالخلافه طهران برفت و مشغول معالجه مرضی گردید و در اندک‌زمانی امنای دولت علیه، معالجات او را پسندیده، معروف خدمت شاهنشاه خاقان گیتی‌پناه گشته، مأمور به‌معالجه مرضای حرم‌سرای شاهی گردید و مخصوصاً طبیب خاصه نواب‌خورشیداحتجاب، شاهزاده فخرجهان‌خانم، ملقب به‌فخرالدوله دخترششم از چهل‌وهشت‌نفر دختران خجسته اختران شاهنشاه زمان، خاقان کشورستان، شهریار معدلت شعار، فتح‌علی‌شاه قاجار انارالله‌برهانه، گشته او را حکیم‌باشی فخرالدوله گفتند و هرروزه با حکیم‌باشیان شاهی در سلام‌عام‌سلطنتی حاضرمی‌گشت وچون نسبت نسبی‌با جناب جلالت‌مآب‌اجل‌اکرم، سلاله‌سادات میرزاعبدالوهاب‌معتمدالدوله منشی‌الممالک داشت، به‌نیابت از آن جناب تحریر رسائل وفرامین دولتی را نمود و چندی در غیبت آن جناب او را «منشی‌الممالک» گفتند و در حدود سال ۱۲۴۵ عود به‌شیراز نمود و در سال ۱۲۵۸ در شهر قم به‌رحمت‌ایزدی پیوست ومرحوم‌حاجی‌اکبر نواب شیرازی درکتاب **دلگشا** فرموده است[۲]: «بیدل» اسم شریفش میرزارحیم، از سادات‌عالی‌درجات موسوی است و اصل اجداد ایشان ازجهرم فارس و از اطبای حق‌شناس است. در دولت صفویه به‌اصفهان رفت و درخدمت سلاطین شغل طبابت راکفیل گردید، والدماجدش در زمان کریم‌خان‌زند به‌شیراز آمده توطن نمود و مدتی در حضرت خسروجنت‌سکان‌قاجار به‌خدمت طبابت شتافت باز عود به‌شیراز نمود و میرزای معزی‌الیه سیدی است والانسب و دانشوری است کریم‌حسب. از علوم رسمی خصوصاً علم طب با بهرهٔ‌کامل و در اکثر خطوطش نصیبی

---

۱. رك: آثارالعجم، ص۵۲۷.

۲. رساله دلگشا توسط نگارنده این حواشی، تصحیح شده و آماده چاپ است.

وافر، حاصل ابیاتش صاف و روان و اشعارش مقبول هنرمندان. این چند بیت از او ثبت گردید[1]:

ازعشق جانفرسای خود وز حسن روزافزون او — «بیدل» توانی یافتن ز آغاز کار انجام را

بیابانی است عشق ای دل که پیدا نیست پایانش — به منزل کی رسی تا گم نگردی در بیابانش

چون سپهرم دشمن، از یاران چه آید جز فسوس — چون طبیبم خصم، از درمان چه خیزد غیر درد
درد خود را چون کند «بیدل» نهان از سردمان — اشک سرخش آشکارا می‌رود بر روی زرد

خسروا «بیدل» به ملک فارس بیجان تا به کی — تنگدل، بی‌دوست، اندر کنج زندان تا به کی
دیوساری چند در ملک تو عامل گشته‌اند — دیو در ملک تو عامل ای سلیمان تا به کی
گاو دفترخای اندر صید دفتر تا به چند — موش انبان خوار اندر جوف انبان تا به کی
خاربردوشان صحراگرد مسکینان کوی — صاحب تاج و کلاه و تخت و ایوان تا به کی
فارس ویران شد به شاهنشاه ترک از من بگوی — آخر این ملک سلیمان بی‌سلیمان تا به کی
روز ظلم ناکسان تا چند باشد آشکار — آفتاب عدل شاهنشاه پنهان تا به کی
شرم بادت زآنچه می‌گوئی که باشد جای شرم — شکوه در دوران شه «بیدل» ز دوران تا به کی

خلف الصدقش: طره ناصیه سیادت و غره جبهه سعادت، عالم عابد و فاضل زاهد **حاجی-میرزاعلی**[2] در سال **۱۲۳۰** متولد گشته، کسب کمالات علمیه را به‌احسن وجوه نموده، سرآمد اقران خود شده، مدتهاست در مشهد مقدس به‌آستان‌بوسی حضرت ثامن ائمه اثنی‌عشر صلوات‌الله-علیهم مشغول گشته، عبادت ایزدمتعال را وجههٔ همت خود ساخته، به هیچ کاری نپرداخته است و گاهی بر سبیل تفنن شعری گوید و تخلص خود را «فخر» گذاشته است و این چند بیت از اوست:

بگو به‌ساقی اگر با منت سرساری است — بیا که مستی این دوره به‌زهشیاری است
از آن زمان که نهفت ارغوان چهرهٔ خویش — عذار زرد من از اشک سرخ، گلناری است
جمال صورت اگر با کمال معنی نیست — مباز نقد دل آنجا که از زیانکاری است
ببسته پای دل و دست جور بگشاده است — بتی که شیوه‌اش عاشق کشی وعیاری است
وصال دوست دهد دست کی به‌آسانی — مرا که برسر کویش گذر به‌دشواری است
تمام به‌نشود زخمهای سینه «فخر» — نشان تیغ تو ماند که زخم آن کاری است

و او را شش نفر پسر است:

اول آنهاست: قدوهٔ بزرگان و اسوهٔ ارباب دیوان **حاجی میرزاسیدرضی**[3] تحصیل مقدمات علمیه نموده، در علوم ادبیه و عربیه و خطوط، خصوصاً نسخ تعلیق سرآمد اقران خود گردید و

---

۱. نسخه دیوان بیدل در سال ۱۳۳۷ در اختیار آقای اصغر رستگار فرزند مرحوم سیدمحمد و نواده بیدل بوده و مؤلف کتاب دانشمندان و سخن‌سرایان فارس از آن استفاده کرده، دیوان‌را در حدود ۵ هزار بیت دانسته است.(ج ۱،ص ۵۰۷)

۳۹۲. رك: آثارالعجم، ص ۵۲۷.

درسال ۱۲۷۸ از شیراز به‌طهران رفته‌در امور وزارت دول خارجه‌مداخلتی نمود و از درستکاری به‌مناصب عالیه رسیده است وگاهی برای آزمایش طبع‌شعری می‌گوید و این چند شعر از او ثبت گردید:

از لاله خودرو چو شود دشت بهشتی — از لاله رخی باده ستان در لب کشتی
دریاب بهشت چمن و کوثر و طوبی — از قد و لب نوش‌لبی حور سرشتی
من قدر وصال تو شناسم پس از این هجر — چون دوزخئی را که ببخشند بهشتی
قلبی است زراندود جهان تا نفریبی — با جلوه گر ازکسوت زیباشده‌زشتی
بر باد مکن تکیه که این بالش زردوز — روزی دو بدل سازدش ایام به‌خشتی

پسر دویم و سیم جناب حاجی‌میرزاعلی است: اصالت و نجابت و سعادت و سیادت‌اکتناهان **میرزاحسین**[۱] وفخرالاماثل **حاجی‌میرزاحسن**[۲]. به‌زیور کمالات لایقه و فضیلت علمی آراسته‌اند.

پسر چهارم و پنجم و ششم عالی‌جناب حاجی‌میرزاعلی است: مصطفوی‌نسبان، مرتضوی‌حسبان: **میرزامحمدعلی**[۳]. و **میرزامحمد** و **میرزاعبدالرضا** به‌اندازهٔ رتبه خود تحصیل کمالات نموده‌اند.

و از اجله امرا و اعیان و بزرگان این محله است بلکه مملکت فارس بلکه ممالک ایران **سلسله جلیله خوانین قشقائی**[٤] و قشقائی نام طایفه‌ای از ایلات فارس است که شرح حال آنها در ذیل ذکر ایلات بیاید. جد اعلای آنها که در این محله خانه ساخته است معتمدالسلطان، **حسن‌خان قشقائی** پسر جانی‌آقا پسر نامدار آقاپسر بیک‌محمدآقا پسر صفرعلی‌آقا پسر جانی‌آقا پسر قاضی‌آقا پسر امیرقاضی‌شاه‌لوقشقائی و حسن‌خان در دولت زندیه اعتباری داشته، در خدمت پادشاه‌عادل حضرت کریم‌خان‌زند، محل مشاوره‌بود وبرادرماجد حسن‌خان‌قشقائی‌معتمدالسلطان **اسماعیل‌خان قشقائی** است. مانند برادر خود در خدمت سلاطین زند محل مشاوره گردید و در اواخرسلطنت‌زندیه یابه‌تهمت یا به‌بخت واتفاق دست حسن‌خان‌را بریدند وهردوچشم اسماعیل‌خان را درآوردند.

و خلف‌الصدق مرحوم اسماعیل‌خان، مجدت و نجدت‌اکتناه، معتمدالسلطان **جانی‌خان‌ایلخانی‌قشقائی**، بعد از وفات والد خود علاوه بر حکومت موروثی ایل قشقائی به‌لقب ایل‌بیگی سرافراز گردید و درسال ۱۲۳٤ به‌لقب جلیل ایلخانی سرافراز آمد و در سال ۱۲۳۹ وفات

---

۱. در آثارالعجم، آمده است: (میرزامحمد حسین دارای علم و عمل است و در زهد و تقوی بی‌بدل در بی‌همدمی شعری می‌سراید و (همدم) تخلص می‌نماید و این شعر از اوست:

ای زلف تو به‌گردن مه کرده سلسله — وز آتش رخ تو خور افروخت مشعله
سر می‌نهم به‌خار مغیلان به‌جای‌پای — گر وصل تست از پس هفتاد مرحله
گر نفی جزء لایتجزی حکیم کرد — زآن لب کند تبسمت اثبات مساله)

۲. (گاهی شعری می‌گوید و باسم تخلص می‌نماید). آثارالعجم، ص ۵۲۸.
۳. رك: آثارالعجم، ص ۵۲۸.
٤. در متن: (قشقائی است).

یافت و او را پنج نفر پسر بود:

اول آنها اصالت و نجابت اکتناه **حاجی‌حسین‌قلی‌خان** بعد از وفات والدماجدش از عهدهٔ لوازم منصب ایلخانی برنیامد و در بلوک کام فیروز توطن نمود.

و خلف‌الصدقش **اسماعیل‌خان** مانند والد خود در کام فیروز متوطن بود و او را سه‌نفر پسر است:

عباس‌خان و علی‌اکبرخان و باقرخان. در بلوک کام فیروز توطن دارند.

پسر دویم جانی‌خان، عالی‌جاه اصالت و نبالت‌اکتناه، حاوی مناصب، جامع مناقب، معتمد حضرت‌سلطانی، مقرب درگاه خاقانی **محمدعلی‌خان ایلخانی** است. در سال **۱۲۰۸** متولد گردید و بعد از وفات والدماجدش به‌لقب جلیل ایلخانی سرافراز شد و در سال **۱۲۴۰ واند** به‌مصاهرت و دامادی نواب والا حضرت فرمانفرما سرافراز گردید و در سال **۴۷[۱۲]** از نواب والاحضرت‌معزی‌الیه رنجیده با تمامت ایلات فارس به‌نواحی کرمان برفت و در سال **۱۲۵۱** جناب منوچهرخان معتمدالدوله وزیر مملکت فارس او را و آقامیرزااحمدفسائی را به کره خاطر روانه دارالخلافه طهران بداشت و سالها به‌احترام تمام توقف نمود و در سال **۱۲۶۵** عود به‌شیراز نموده، راتق و فاتق امور مملکتی گردید و در سال **۶۸[۱۲]** در شیراز به‌رحمت‌ایزدی پیوست و جنازه او را در تکیه شیخ عبدالله‌اقطع مشهور به‌پیربناب دو فرسخ در جانب قبله شیراز مدفون گردید و او را سه‌پسر است:

اول آنهاست افتخارالاکفاء **جهانگیرخان ایل‌بیگی** در **۱۲۳۰** متولد گشته، آنچه لایق بزرگزادگان است، تحصیل نموده، به‌شرف مصاهرت پادشاه جم‌جاه اسلامیان‌پناه، محمدشاه‌غازی انارالله برهانه قرین مباهات گشته، همشیرهٔ مخدره مکرمه شاهنشاهی داست عفتها در عقد ازدواجش درآمد و به‌منصب سرتیپی فوج سرباز قشقائی سرافراز گردید و تا سال **۶۵[۱۲]** با فوج سرباز در دارالخلافه توقف داشت، پس عود به‌شیراز نمود و مدت دوسال به‌حکوست ناحیهٔ داراب برقرار گردید و در سال شصت وهشت‌ونه، حاکم بلوک کازرون گردید و بعد از وفات والدماجدش به‌لقب «ایل‌بیگی» سرافراز آمد و در سال **۱۲۸۸** وفات نمود.

و خلف‌الصدقش **محمدحسن‌خان‌سرهنگ**، کمالات لایقه را آموخته به‌لقب جلیل «سرهنگی» سرافراز[آمده و] به‌سرپرستی املاک موروثه خود پرداخته، به‌ضابطی بلوک آباده طشک خود قناعت نموده است. به‌فطرت اصلی بیشتر اوقات خود را صرف نماز و دعا و تلاوت قرآن‌مجید کند و به‌این جهت حضرت‌اشرف والاحاجی‌معتمدالدوله ادام‌الله‌بقاءه که خال ماجد اوست او را مؤمن قشقائی می‌فرسود.

پسر دویم محمدعلی‌ایلخانی است: مجدت و نجدت‌اکتناه **لطفعلی‌خان سرتیپ.** بعد از وفات والدماجدش به‌منصب سرتیپی فوج سرباز قشقائی برقرار گردید و به‌احسن وجوه از عهدهٔ لوازم آن برآمد و چندین‌بار به‌خطه لارستان و بنادر و کوه‌گیلویه رفته، آن سامان را منتظم نمود و در سال **۱۲۷۰ واند** وفات یافت و او را یک‌نفر پسر است:

عالی‌جاه، خلاصة‌الاشباه مقرب‌الحضرت **حاجی محمدصادق‌خان.** چون مادر او از کلانتر-زادگان بلوک آبادهٔ اقلید است به‌مناسبت در قصبه آباده متوطن گشته است.

پسر سیم محمدعلی‌خان‌ایلخانی است: افتخارالاکفاء مجدت و نجدت و فخامت اکتناه،

نورحدقه اصالت ونجابت **حاجی نصرالله‌خان ایل‌بیگی** در سال **۱۲۵۶** متولد گشته، لوازم مردمی و مردم‌داری را آموخته، چندین سال به‌لقب جلیل «سرتیپی» سرافراز بودودرسال **۱۲۹۵** حکومت ایلات قشقائی را متکفل گردید و به‌لقب جلیل «ایل بیگی» قرین مباهات آمد و از عنفوان جوانی تاکنون ضابطی محال سرحد چهاردانگه فارس و بلوک کامفیروز را که بیشتر املاک موروثی و مکتسبی اوست متحمل است.

و ولدالصدقش، فخرالاشباه **سلطان‌ابراهیم‌خان سرهنگ** در سال **۱۲۸۷** متولد گشته، کمالات بزرگزادگان را آموخته درسواری و شکارافکنی، گوی سبقت را از همگنان ربوده است.

پسر سیم سرحوم جانی‌خان ایلخانی است: فخامت‌نصاب، مناعت و نجابت‌انتساب **مرتضی‌قلی‌خان ایل بیگی.** از بدایت جوانی به‌این‌لقب سرافراز بود و مدت زندگانی نظم ایلات را به‌احسن وجوه نمود و چندین‌بار طوایف بختیاری را گوشمال لایقی داده، خوانین آنها را در اطاعت آورد و در سال **۴۹ [۱۲]** که روی توجه حضرت فرمانفرما حسین‌علی‌میرزاطاب‌ثراه از سلسله‌قشقائی گشته، آقاباباخان فراشباشی‌رابا جماعتی برای گرفتن اوروانه‌فرمودودر قلعه پرکان قیر و کارزین او را گرفتند و به‌شیراز آوردند و از زخمی که برکنارهٔ بیضهٔ او رسیده بود، در شیراز وفات یافت چنانکه تفصیل این‌واقعه در گفتار اول این **فارسنامه** در ذیل گفتار وقایع **۱۲۴۹** نگاشته گردید[1] و او را دونفر پسر است:

اول آنهاست: مجدت‌و نجدت اکتناه **علی‌قلی‌خان ایل‌بیگی** درسال **۱۲۳۰** متولد گشته، سالها به‌نیابت از عم ماجد خود محمدقلی‌خان ایل‌بیگی انتظام امور و وصول مالیات دیوانی ایلات قشقائی را متکفل بود و از عهدهٔ این کار به‌احسن وجوه برآمد و درسال **۶۶[۱۲]** با فساد شیاطین رجوع کار از او گشته، مدتها به‌فراغت گذرانید و در سال **۱۲۸۸** رجوع معاملات دیوانی ایلات قشقائی با او گردید و به‌لقب جلیل «ایل‌بیگی» سرافراز آمد و از حداثت عمر ضابطی بلوک جره را داشته و دارد و او را چهارنفر پسر است:

الله‌قلی‌خان و **کهن‌دل‌خان** و **امان‌الله‌خان** و **حبیب‌الله‌خان** و هریک در مرحله سواری و دلاوری و حسن کفایت سرآمد اقران گشته، محسود اماثل آمده‌اند.

پسر دویم مرتضی‌قلی‌خان ایل‌بیگی است: عمدةالاعیان **قبادخان.** عمر خود را در آسایش گذرانید.

و خلف‌الصدقش **امام‌قلی‌خان** در راستگوئی‌و درستکاری در معاملات دیوانی و تجارتی ضرب‌المثل گشته، نوشته و برات او را معامله کاران به‌منت قبول نمایند.

پسر چهارم جانی‌خان ایلخانی است: مجدت و نجدت اکتناه **مصطفی قلی‌خان سردار.** در سواری و تیراندازی و دلاوری و هیئت بشره و تنومندی و خوبی اندام، یگانه اهل زمان خود بود و درسال **۱۲۴۷** که حضرت فرمانفرما قلعهٔ کرمان را در محاصره داشت، مصطفی‌قلی‌خان سردار چون یورش به‌جانب قلعه برد، گلوله‌ای از قلعگیان به‌او رسیده[2] به‌رحمت ایزدی پیوست و او را دونفر پسر است.

اول آنهاست: مجدت و نجدت اکتناه **سهراب‌خان.** در اواخر عمر، ارباب غرض او را

---

۱. رك: ص ۷۵۷ همین کتاب. ۲. درمتن: (ترسیده).

به‌نافرمانی نسبت دادند وعاقبت به‌سخط قهرمان زمان، شاهنشاه جهان ادام‌الله‌عمره و شوکته گرفتار شده در سال ۱۲۹۱ به‌سیاست رسید.

و خلف‌الصدقش: خلاصة‌الاشباه **بهادرخان** دراول سن جوانی در حمایت عم ماجد خود برقرار است.

پسر دویم مصطفی‌قلی‌خان سردار است: مجدت و نجدت و فخامت اکتناه **داراب‌خان ایل‌بیگی** در سال ۱۲۴۵ متولد گشته، آنچه لازمه سواری و دلاوری است آموخته، سالها به‌آسایش گذرانید و در سال ۱۲۹۳ به‌لقب جلیل «ایل‌بیگی» سرافراز گردید و به‌فرمایش حضرت‌اشرف‌والا حاجی‌معتمدالدوله، چنان نظمی به‌ایلات بداد که نام دزد و دزدی رافراموش نمودند و او را سه‌نفر پسر است:

خلاصة‌الاشباهان: **عبدالله‌خان و احمدخان و اسمعیل‌خان.** همه در اوائل مراحل زندگانی‌اند.

پسر پنجم جانی‌خان‌ایلخانی است: ملاذ طوایف، مظهر عواطف، قدوهٔ بزرگان زمان، زبدهٔ اعیان دوران، صاحب ذیل اقتدار، نادره دهور واعصار، امیرالامراء **محمدقلی‌خان ایلخانی** که مادر دهر مانندش نزاید و ابناء زمان برای‌خدمتش نشاید. در درستکاری رایت افراشت و در راستگوئی مانند نداشت، تا در قید حیات بود، نام دزدی راکسی در فارس نشنید و طریقه ناهنجاری از ایلات، کسی ندید. خطوط استادان خط را بهتر از خوشنویسان شناختی و محاسن شعر را از شعرا بهتر دانستی. در هر حرفه و صناعت بصیرتی خاص داشتی. در سال ۱۲۲۴ متولد شده، در سال ۱۲۵۰ به‌لقب «ایل‌بیگی» سرافراز گردید و از عهدهٔ لوازم آن به‌احسن وجوه برآمد و در سال ۱۲۶۸ به‌لقب و منصب ایلخانی مملکت فارس، قرین مباهات گردید. همتی بلند وطبعی ارجمند داشت و درسال ۱۲۸۴ به‌رحمت ایزدی پیوست.

و خلف‌صدقش: نورحدقه نجابت و نورحدیقه اصالت **سلطان‌محمدخان ایلخانی** تحصیل کمالات لایقه را نموده، درلوازم بزرگی برهمه اقران برتری دارد. درسال ۱۲۸۴ به‌لقب‌جلیل «ایل‌خانی» سرافراز گردید و در سال ۱۲۸۸ که بلای قحط در ممالک ایران نازل گردید و شوریدگی و خرابی و پریشانی و پراکندگی در ایلات فارس افتاد به‌مصلحت وقت، از ضابطی و عاملی ایلات استعفا نمود و به‌حکومت بلوک فیروزآباد و فراشبند قناعت نموده به‌آسایش می‌گذراند.

و از اجله اعیان این محله است: **سلسله حاجی آقاسی.** اصل آنها از آذربایجان است. جد آنها امیر بارأی و تدبیر، جامع آیات افتخار **حاجی‌آقاسی‌بیگ‌افشار آذربایجانی،** در اردوی نادرشاهی لوای افتخار افراشته، سرکردهٔ چندین نفر سوار بود و با سلطان‌عادل حضرت کریم‌خان مصاحبت و مؤانست داشت و بعد از انتقال سلطنت به‌نواب کریم‌خان که شیراز جنت‌طراز را پایتخت خود نمود، به‌ملاحظهٔ:

ان‌الکرام اذا ما اسهلوا ذکروا — من کان یألفهم فی المنزل الخشن[1]

حق صحبت او را منظور داشته، او را از آذربایجان بخواست و آن عالی‌جاه از طریق شام

---

۱. بزرگواران چون به‌هموارى رسند از همراهان درشتیها و ناهمواریها یاد کنند. (امثال و حکم، ص۲۸۸).

به‌مکه معظمه و مدینه‌طیبه مشرف گشته، به‌عتبات عالیات آمده، از طریق بصره وارد شیراز گردید و نواب کریم‌خان او را پذیرائی بسزا فرمود، خانه‌ای وسیع و منزلی رفیع در محله میدان‌شاه برای او بساخت و مایحتاج او را پرداخت و حاجی‌معزی‌الیه به‌انواع کمالات آراسته بود، خصوصاً خط نسخ‌تعلیق را خوش می‌نوشت و خط سنگ مرمر قبر خـواجه حافظ علیه‌الرحمه خط اوست و «تکیه‌حاجی‌آقاسی» در این محله که در این چند سال به‌«تکیه نواب‌هندی»شهرت یافته است، از بناهای اوست و او را دونفر پسر بود:

اول آنها نجابت‌اکتناه **آقامحمدرضا** جد اعلای عالی‌جاه حاجی‌میرزامحمدقلی است که شرح حال او در محله سردزک گذشت. این بیت از آقامحمدصادق، «کوکب» تخلص[1] پسر آقامحمدرضاست:

جان برافشانم ترا چون از برابر بگذری   رخ بپوشانی مرا چون از مقابل بگـذرم

پسر دویم مرحوم حاجی‌آقاسی‌بگ[2] است: جناب مستطاب فضیلت شعار، حکمت دثار، اعلم فضلا و افضل علما **میرزاحسن‌علی**، طبیب، فقیه، حکیم. صیت فضائلش به‌اقصی‌بلاد رسید و جماعتی از بلاد بعیده‌شدرحال نموده، به‌شیراز آمده، از خدمتش مستفیض شدند و در حلقه درسش جماعتی از فضلا حاضر گشته، کسب مراتب علمیه را نمودند و مرحوم‌حاجی‌اکبر نواب در کتاب **دلگشا** فرموده است: کتب حکمای مشاء را از خدمت آن استاد بزرگوار استفاده نمودم و جناب‌میرزای‌معزی‌الیه در سال **۱۲۲۵** به‌رحمت ایزدی پیوست و از مآثر او کتاب **حاشیه** بر **شرح** علامه علی‌الاطلاق مولانا قطب‌الدین شیرازی بر **قانون** **طب** حضرت شیخ‌الرئیس ابوعلی‌سینا و **حاشیه** دیگر بر **شرح** قرشی که تشریح قانون و فضیلت خود را درآن دو حاشیه ظاهر ساخته است.

و خلف‌الصدقش جناب مستطاب علامه زمان و نادرهٔ اوان، مکمل کمالات، متمم فضائل و سعادات، مخزن جواهر اصناف حکم، رابط مراتب حدوث به‌قدم، ادیب‌اریب، مسیح ثانی، مستخرج قانون معانی، بقراط دوران، جالینوس زمان، ناظم ابیات لطیفه، مبدع معانی بدیعه، افصح بلغا، ابلغ فصحا، مقله حدقه زمان، یاقوت معدن عرفان، محرر خطوط بر طبقات اوراق، مقرر نقوش بر صفحات اطباق، متمسک به‌لطف ربه‌الولی **میرزاسیدعلی** حکمت دثار، فقاهت‌شعار، طبابت آثار شاعر «**نیاز**» تخلص مشهور به‌«خوشنویس»[3]. حکمتش ارسطو را شاد داشته، فقهش علامه‌حلی را یادآورده، طبش روان‌جالینوس راتازه‌کرده، صیت شعرش ازشعری‌گذشته، خط شکسته را در درستی، خط نسخ بر خطوط خوشنویسان‌کشیده، در اخلاق حسنه اقتدا به‌اولیاء نموده در سال **۱۱۹۷** متولد گردید و مادر محترمه‌اش دختر میرزاجانی عم حقیقی

---

۱. نواب در تذکره دلگشا می‌نویسد: خط شکسته و نستعلیق را خوش نوشتی و در نظر همتش‌سیم و زر چون خاک و خشتی بودی، بعد از انقضای دولت زندیه به‌سفر هندوستان رفت و اعتباری کامل یافته بر مسند عدالت صدارت فرماندهان فرنگ نشست مثنوی هفت‌پیکر به‌نظم نظامی منظوم و مثنویات دیگر گفته. (دانشمندان و سخن‌سرایان فارس، ج٤، ص۲۵۲).

۲. در متن: (یک).

۳. رك: آثارالعجم، ص٥٤٥.

نگارنده این فارسنامهٔ ناصری است که شرح حالش در محله بازار مرغ گذشت. در خدمت والد ماجد خود کسب مراتب حکمت و طب نمود و از خالوی بزرگوار خود سیدالمجتهدین حاجی-میرزاابراهیم مطالب کتب فقه و اصول را آموخت و مرتبه شاعری را از طبع نقاد و ذهن وقاد خود دریافت و رموز خوشنویسی را از مرحوم خواجه‌ابوالحسن خوشنویس فسائی که شاگرد بلاواسطه مرحوم درویش عبدالمجید شکسته‌نویس است بیاموخت و در سال ۱۲۳۰ واند به‌سیاحت هندوستان رفته، بعد از دوسال عود به‌شیراز نمود و از آنجاکه فلک را عادت دیرینه این است که با آزادگان دائم به‌کین است، امر معاشش مختل شده، خانهٔ نشیمن و تکیه جد ماجدش مرحوم حاجی‌آقاسی‌بیک در این محله و ضیاع و عقار خود را در شیراز فروخت و دیون خود را ادا نموده، مدتی برای سرپرستی املاک موروثه خود در قریهٔ نوبندگان فسا توقف فرمود، پس عود به‌شیراز نمود و در سال ۱۲۶۳ از ناخوشی وبا به‌رحمت ایزدی پیوست و از مآثر آن جناب کتاب مثنوی در قصه فیروز و نسرین خیالیه است و اصناف حکم و مواعظ را در آن درج نموده و نزدیک به‌دوهزاروپانصد بیت است و دیوان غزلیات او نزدیک به‌پنجهزار بیت رسیده است و چند نسخه کتاب دیوان خواجه‌حافظ و خسرو شیرین وحشی و خمسه نظامی و شاهنامهٔ حکیم‌فردوسی را به‌قلم مشکین رقم خود نگاشته است و این چند بیت از آن جناب‌ثبت گردید:

در سبب نظم کتاب فیروز و نسرین فرموده است:

نپنداری مرا میل فسانه است	که‌ازافسانه‌ام، مطلب، بهانه است
بداند هرکه او را هوش باشد	که افسانه به‌سر، سرپوش باشد
به‌محفل شاهدی شیرین چو آید	نخستش پرده‌ای بر چهره باید
از آن تا چشم‌بدخواهان شود دور	بباید بودنش در پرده مستور
که گر بی‌پرده گردد حسن بی‌باك	نباشد هرگز ایمن از هوسناك
چه گر از پرده حسنی بی‌مدارا	شود هرگاه و بیگه آشکارا
ز عشاق هوسناك زمانه	نیابد کس تفاوت در میانه
بود اسرار عشق آن شوخ شیرین	که آید پرده‌اش فیروز ونسرین
چو سر عشق می‌زد از درون جوش	نمودم بروی این افسانه سرپوش
در آن اسرار حکمت درج کردم	نهانش همچوگوهر خرج کردم
که تا هرگونه مطلب هست‌آگاه	ز لفظش سوی معنی آورد راه
هرآن کش نیست هم‌زاینگونه هوشی	سوی افسانه دارد تیزگوشی
چو از افسانه‌ام بیرون شمار است	مرا برصدق‌وکذب‌او چه کار است
نگویم قصه شیرین و خسرو	ز تشریف کهن بر خلعت نو
که آن عقد گهرهای گرامی	گرفته نظم از نظم «نظامی»
نه هم از داستان حسن یوسف	سخن رانم نه زان دارم تأسف
که یزدان در نبی کرده بیانش	به‌احسن وجه و «جامی» ترجمانش
نه ازعذرا و وامق هم فسانه	دلم خواهدکه آرم در میانه

که آن افسانه را کرده است نامی — به‌نام نامی خویشش تمامی
نه از فرهاد و شیرینم روایت — کنم، چون کرد از آن «وحشی» حکایت
اگرچه آن عروس حجله فکر — درون حجله باشد همچنان بکر
ولی چندی است تا اکنون «وصالش» — درآورده در آغوش خیالش
به کابینش گهرها سفت خواهد — در اتمامش سخنها گفت خواهد
«نیاز» اکنون به‌دستاویز خامه — بیان کن سر این سر بسته نامه
در اظهار حقیقت تا توان کوش — ولی ز افسانه‌اش درپرده بنیوش
خداوندا به‌پیران طریقت — به‌آن شاهان اقلیم شریعت
به‌تخصیص آن ابوالقاسم محمد — که آمد نوری از اسرار سرمد
که گشت از علت اولی چوظاهر — جهان را علت غائی در آخر
که این نظم گهر داده تمامی — که گردد نامهٔ فرخنده‌نامی
ز گردون پایه‌اش را برفرازی — به‌گوش اهل معنی جاش سازی
ز لطف خود همیشه داریش دور — ز تصریفات کج‌طبعان دل کور
ز نام کس نبخشیدم در او زیب — که مدح دیگرانم هست بس‌عیب
ز مدح خسروانیم عار باشد — کز آنم کردنی‌تر کار باشد
به‌نام خویش کردم سرفرازش — که خواندم نامه راز نیازش
سخندان اوستاد نغمه‌پرداز — که تار این حکایت کرد بر ساز
به‌مزمار بیان از پردهٔ راز — بدین قانون خوش در داد آواز
که بر تخت کیان از تخم جمشید — شهی بد ذره پرور همچو خورشید
همه خلق جهان ز او شاد و خرسند — خدا را بنده، بر گیتی خداوند
جهان سرتاسر از عدل وی آباد — سپاهی و رعیت خرم و شاد
گوزن و شیر با هم رام کرده — پدر نام ورا بهرام کرده
به‌عهدش بر کسی از کس نه‌باری — به‌دورش با کسی، کس را نه کاری
ز جودش آنچنان اقلیم آباد — که اسم فاقه از دوران برافتاد
ز عدلش باز و تیهو رام باهم — ز پاسش گرگ ومیش آرام باهم
پسر بودش یکی فرزانه فرزند — که از گیتی بدان می‌بود خرسند
به‌تخت شهریاری، تاجداری — به‌ملک تاجداری شهریاری
ز کان حسن، لعلی بود رخشان — به‌بحر نیکوئی، دری درخشان
خط سبزش بگرد لب دمیده — چو خضر از چشمه حیوان چشیده
پریشان‌طره‌اش بر روی چون گل — چو بر گل از صبا افتاده سنبل
ز بهر چشم بد ز آن روی دلکش — سپندی سوختی خالش در آتش
به‌بزم اندر چو شمعی محفل افروز — به‌رزم اندر چو شیری کینه‌اندوز
همه روز پدر ز آن روز نوروز — نهاده نام او شهزاده فیروز

و این چند بیت از دیوان غزلیات آن جناب تیمناً نگاشته گردید:

ای ز شوقت در دل من خارها وی ز لطفت خارها، گلزارها[1]
گر امید وصل باشد عاقبت سهل باشد در رهت دشوارها
بر سرم بگذرکه دارم در نظر غیر جان دادن به‌راهت کارها
در میان ما و شادی جهان روزگار از غم کشد دیوارها
می کشد بهر تو ای گلرخ «نیاز» از رقیبان اینهمه آزارها

تا نگیرد لشکر غم سربسر ملك جهان ره نیابد در دل این رندان عشرت‌پیشه را
هردلی راکاندر اوغم‌ریشه‌محکم کرده‌است جز می از جا برنیارد کند هیچ این ریشه را
کی به‌عشق افسانه‌گشت‌ازچاره‌پردازی«نیاز» گر نمی‌زد عاقبت فرهاد بر سر تیشه را

افغان‌که چون نهال امیدم به‌بر رسید جانم رسید بر لب و عمرم به‌سر رسید
سیلاب اشك سد رهم شد به کوی دوست بنگر چهاکه بر من از این چشم تر رسید
ای مرغ دل ز بی‌پری آسوده‌ای کنون پروانه را نگرکه چه از بال و پر رسید

رهزن من زلف یار، رهبر من بوی اوست بتکده‌ام‌کوی دوست، قبلهٔ من روی اوست
زاهد و طوف حرم، برهمن و سومنات سجده‌گه عاشقان، طاق دوابروی اوست
روضهٔ دارالسلام گر نبود میکده چشمه کوثر روان بهر چه از جوی اوست
دام دل هوشمند، دانه خال وی است گردن جان راکمند، سلسله موی اوست
یار ندارد «نیاز» میل به‌خشم و به‌ناز با تو اگر شد چنین از تو نه از خوی اوست

امروزکه یار، یار ما نیست جز مرگ علاج‌کار ما نیست
در وادی عشق خوبرویان جز کشته‌شدن شعار ما نیست
برق ار چه بسوزد عالمی را همچون دل پر شرار ما نیست
با لاله‌رخان وفا نبوده است یا بوده به‌روزگار ما نیست
با خسته‌دلان تفقد و لطف رسم است که در دیار ما نیست
صیدی چو «نیاز» لاغرو زار شایسته شهسوار ما نیست

اکنون که گل نشست بر اورنگ خسروی می‌خور به‌روی یار به‌آهنگ پهلوی[2]
ساقی بیار باده‌که هردم نسیم باغ خوش می کند حکایت انفاس‌عیسوی
پرکن قدح ز باده‌که شاید دمی مرا بخشد فراغتم ز املهای دنیوی
ای دل ز فکر تفرقه خاطر نگاه دار خواهی ملول‌گشت‌که این نکته بشنوی

---

۱. در متن: (گلذار).

۲. به‌استقبال از غزل خواجه شیراز است به‌مطلع:

بلبل ز شاخ سرو به‌آهنگ پهلوی می‌خواند دوش درس مقامات معنوی

غافل مشو ز پنجهٔ شاهین روزگار | ای کبک خوشخرام که سرمست می‌روی
آزاد از غم دو جهان گشت آنکه او | از جان و دل به‌پیرمغان کرد پیروی
آن تخم دوستی که فشاندی به‌دل «نیاز» | جز غم نداده حاصلی اکنون که بدروی

و خلف‌الصدق مرحمت‌پناه میرزاسیدعلی نیاز است: جناب مستطاب کمالات اکتساب، عالم فاضل، طبیب لبیب، کشاف مشکلات، مفتاح معضلات، مکمل نفوس، حاوی کمالات بقراط و جالینوس، حسان زمان و سحبان اوان، ناظم عقود جواهر ابیات، صراف نقود زواهر کلمات، ادیب اریب **حاجی میرزا بزرگ طبیب**[1] «وفا» تخلص. نام اصلی آن جناب میرزاحسن‌علی است درسال ۱۲۲۴ متولد گشته در خدمت والدماجد خود کسب کمالات علمیه نموده، سرآمد اهل عصر گردید و در فنون طب و تشریح، گوی سبقت را از همگنان ربود و خط نسخ تعلیق را خوب نوشت، دررتبه شاعری ترقی نمودو صاحب دیوان‌گردید و درسال ۵۴[۱۲] ازشیراز به‌بندربمبای هندوستان‌برفت، پس‌از سالی به‌مکه‌معظمه ومدینهٔ‌طیبه‌مشرف گشته،از طریق مصر و اسکندریه برای تکمیل طب به‌فرنگستان رفته، مدتی در شهر پاریس و لندن توقف نمود، پس عود به‌هندوستان کرد، سالها در شهر کلکته رحل اقامت افکنده به‌احترام و عزت تمام به‌تدریس و طبابت گذران نمود پس به‌نیت التثام عتبه علیه رضویه علی صاحبها الف ثناء و تحیه درسال ۱۲۷۶ ازکلکته به‌بمبای آمده، مریض گشته، به‌رحمت ایزدی پیوست و او را اولادی نبود و این چند بیت ازآن جناب ثبت گردید:

درسالی که نواب‌محمدعلی‌پاشای‌مصری به‌عزم حج وارد مکه معظمه گردید جناب‌حاجی‌میرزابزرگ: «وفا» این قصیده را درمدح او گفته فرستاد و چهارصد اشرفی رومی به‌هدیه گرفت:

روز حج و طواف شد ای که به‌طوف درخوری
طوف سرای دل نما، تا ز طواف برخوری

سعی صفای حج نشد، سعی صفای دل نما
گر نکنی صفای دل، با شتری برابری

جمره زنند حاجیان خوش به‌مناره درمنی
جمره ز سبحه‌کن تو وز آه منار دیگری

لمس حجر به‌طاق نه، ترک سیه‌دلی بگو
کاین حجر از سیه‌دلان گشته سیاه دربری

عور و ضعیف و بینوا، محرم کعبه وفا
ذکر به‌دل ز لب دعا قانع خشکی و تری

حلقهٔ ماتم من از، حلقهٔ کعبه خوبتر
خیز و به‌حلقه اندرآ چند چو حلقه بر دری

طوف نسا و حاجیان، ما و طواف مرد حق
زن بر مرد کی سزد لاف زند ز همسری

---

۱. درکتاب دانشمندان و سخن‌سرایان فارس ج۴، ص۸۱۵، نام او میرزا حسن‌علی طبیب شیرازی آمده است.

عمره و شوط[1] می‌برم من به‌طواف قبله‌ای
گو به‌مناسک حجم، خضر شود به‌رهبری

خاصه امیر پردلی پر فکری توانگری
آنکه به‌چنبر آورد گردن چرخ چنبری

نام محمد و علی یک‌شد وگشت نام او
یعنی ازاین دونیستش باکس دیگری سری

در بر خلق او خجل، نافه مشک تبتی
پیش قیام او دوتا قامت سروکشمری

هرکه فروغ رأی او راه کند به‌خاطرش
تا به‌ابد ز چشم او می بشود نهان پری

یک‌سر موی هرکه را هشت به‌دل خلاف او
هر سر موی او کند بر رگ جانش نشتری

ای بر رأی تو خجل آینه سکندری
آینه کیست تا کند رأی ترا برابری

عیدخوش‌است وروزخوش خوش‌گذران وخوش‌بزی
کز تو به‌پاست کشوری از تو رضاست لشکری

در همه عمر خویشتن راه کرم سپرده‌ای
به که بجز ره‌کرم باقی عمر نسپری

نام در این جهان بمان خیر در آن جهان فرست
تا زصراط زودتر از همه‌کس تو بگذری

زنده نمانده تاکنون هیچ تو دانی ازکجاست
ذکر خوش سبکتکین[2] نام نکوی سنجری

مانده اثر زسنجر ازمدح معزی و بود
نام سبکتکین به‌جا از سخنان عنصری

زآن‌دوسخی، دومدح‌خوان، عهدتو است[و] دور من
من به‌سخن فزونترم تو به‌سخا فزونتری

تا سپرند اختران راه بر اوج آسمان
پشت نه آسمان چنان خم به‌درت‌به‌چاکری

عید چنین مبارکت، ظل خدا تبارکت
در گهر بلارکت خصم ترا توانگری

و تمام این قصیده، شصت‌وپنج بیت است.

از دور آسمان وز[3] تقدیر دادگر — پایم چسان‌خلاص ونمایم چسان حذر

---

۱. شوط به‌معنی طواف کردن، گردگشتن. ۲. مقصود پسر سبکتکین محمود است.
۳. درمتن: (در).

هرجا کـه دل گرفت مرا گفت هین وطن — هرجا کـه دل شکفت مرا گفت هین سفر
آنم که گفتمی که یکی مرد یک فنم — در هر فنـی که خلق بر اوینـد مفتخر
گفتـم ز ابن‌مقلـه[1] برد خطـم آبرو — نظمـم به‌جـان عنصری انـدر زند شرر
سقراط و جاثلیـق[2] ز دارالشفـای من — بـر ضعف دل بـرند به‌در یـوزه گلشکر
برطب شریک[3] من نبدی کس وگر بدی — یک‌تـن مسیح بـود و به‌اعجـاز دادگر
اقبـال چون نبود از این نقشها چه‌سود — هم جهـل به‌ز دانش و هم عیب‌ازهنر
هر کس به هندآمد، اندوخت گنج و مال — من واه‌واه می‌برم از این سفر، ثمـر
تحسین‌مرا نه‌وجه‌خوراک‌است ونه‌لباس — تحسین نه‌کاه اسب شود نه‌شعیر خر
آنراکه سر فراختـم از مدح بر فلک — خواهد همی به‌چاه مذلت مرا مقـر
رویش ندیدم آنکه ز من به‌شدش مرض — نامـم نبرد آنکـه ز من گشت نامور
آنم که بود درگـه من مفخر شهان — نی از هنـر ز دولت آبـای نامـور

ای رفیقـان ز روز خوش فریاد — کار مـن با شب فـراق افتـاد
گشت اقبـالم از جهـان ادبار — شد رواجـم ز دور چـرخ کساد
اختـرم از زمانـه کـرد غروب — دولتـم از ستـاره رفت به‌بـاد
مـادر روزگـار پنـداری — مـرمـرا از بـرای محنت زاد
روز عیش و خـوشی مبـدل‌شد — به‌شب هجـر و نالـه و فریاد

سیمرغ قاف را به‌سنان[4] گرکنم شکـار — مقهـور آسمانـم و مجبـور روزگـار
صدبـار همچـو بیژن گشتـم اسیر چاه — صدبار همچو بهمن رفتم به کام مـار
گاهـی به‌هفتـواد زده اردشیـرسان — گاهـی به‌هفتخـوان شده اسفندیـاروار
فرزین شود سوار چـو شد هفت خانه سر — هفتاد ملک گشتـم و شخصم نشد سوار
اختـر چو دشمن‌است‌چه‌سقسین[5] چه کاشغر — گردون چو ریمن است چه روم وچه‌زنگبار

هر که دل داد چو من شاهـد بـازاری را — گو قرین شو همه شب تا به‌سحر، زاری را
تاری از چین سر و زلف تو گر دست دهـد — طبلـه بـر باد دهـم نافـهٔ تـاتـاری را
هرچه در دست توان داشت ز بیگـانه‌نهان — غیر این درد جگر[خواره][6] گرفتـاری را
غیر عـاشق کـه نهد بـارگـران بر سر بـار — هـرکـه دیـدم همه جوینـد سبکباری را
جز «وفا» کو به‌سر کوی تو از جان بگذشت — کس ندانـم که به‌سر بـرد وفاداری را

---

۱. ابوعلی محمدبن مقله وزیر متولد ۲۷۲ هجری قمری، متوفی دهم شوال ۳۲۸ مبتدع و مخترع رسم خط بدیع است و پیشوای خطاطان که‌بر دست او و برادرش خط کوفی به‌شکل معروف زمان ما درآمده است. (اطلس خط، ص۲۹۶)

۲. درمتن: (جاسلیق). ۳. درمتن: (حشریک). ۴. درمتن: (بستان). ۵. نام ولایتی از ترکستان:

گویند که در سقسین ترکی دو کمان دارد — گر زین‌دو یکی گم‌شد مارا چه زیان دارد (مولوی)

۶. درمتن: کاره، خار.

ترا تا چهره نغز و دلفریب است
مرا، دل ریش و خاطر ناشکیب است
مگر دادی به‌زلفت ره صبا را
که امروز این چنینش بوی طیب است
دل اندر زلفش ار گم شد عجب نیست
شب تار است [و] آن مسکین غریب است
دریغ از دور گل و این مدت عمر
که پای هردو یکسان در رکیب است
«وفا» آن نغمه کز دل غم زداید
ره عشاق و بانگ عندلیب است

ارباب نظر غیر رخ یار نخواهند
وز یار بجز جلوهٔ دیدار نخواهند
پویان و دوان از پی یارند به‌هر سو
وین قافلهٔ گمشده سالار نخواهند
مستسقی و عطشان وصالند ولیکن
جز جام شهادت به سر دار نخواهند
گر تیر بلا بارد و گر بیلک بیداد
از سینه سپر ساخته زنهار نخواهند
ماعاشق داسیم ولی‌حیف که خوبان
لاغر چو«وفا» صید گرفتار نخواهند

کوی مغان کجاست که رو سوی وی کنم
تا شستشوی خرقه مگر زآب‌می کنم
زاهد به‌وعظ و نی به‌فغان است و زین میان
بر وعظ گوش یا که به‌افغان نی کنم
بر چنگ کش بریشم و جام شراب ده
تا قصه‌ها ز جام جم و تاج کی کنم
مست است یار و خلوت، بی‌مدعی «وفا»
امروز حاصل ار نکنم کام[1] کی کنم

ما نه تیغی نه سپاهی نه سنانی داریم
هم نترسیم زکس تاکه زبانی داریم
گو ملامتگر ما رو ز ملامت بس کن
ز آنکه ما نیز زبانی و بیانی داریم
از پی دفع گزند از قد خم گشته و آه
راست انداز خدنگی و کمانی داریم
ور در این دهکده از نام و نشان می‌نازی
هست شهری که در او نام ونشانی داریم
ما زکس باک نداریم که صید حرمیم
وز شهنشاه ازل خط امانی داریم
از غلامی در خواجه آفاق علی
گر چه پیریم «وفا» بخت جوانی داریم

منم دلدادهٔ انده خریده
به‌گیتی رنگ خرسندی ندیده
منم آن کودکی کم دایه ز آغاز
به‌مقراض وفا نافم بریده
بجای شیر از پستان مادر
همه زهر پشیمانی مکیده
منم آن کو به‌یاد چشم مستی
هزاران جامه تقوی دریده
مسلسل سنبلی، خم بر خمم ساخت
بنفشه‌وار با قدی خمیده
دلی دارم چو مرغی نیم بسمل
ز تیر غمزه‌ای در خون طپیده
«وفا» جان رفت و جسمت ماند باقی
قفس بر جای و مرغ او پریده

ز مرغی دوش دور از آشیانه
به‌گوشم آمد آن دلکش ترانه
که آن غافل نهد بر عیش بنیاد
که آگه نیست از جور زمانه

---

۱. در متن: (کار).

کمان ابروی ما پروا ندارد — که تیر آهی آید بر نشانه
کجا ای دل شوی آسوده‌خاطر — نگیری تا کنار از این میانه
کجا مطرب که تا شعر «وفا» را — سراید با دف و چنگ و چغانه

ای خداوندی که عالی درگهت — کرده[1] بس حاجت ز محتاجان روا
خاکی ار آید برون از دست تو — در شرافت به بود از کیمیا
دو زبان هر خامه را دانی ز چیست — کز یکی مدح آرد و از یک هجا
خدمتت را تا کنون کلک «وفا» — یک‌زبان بود از سر صدق و صفا
آن زمان خواهم به‌دستوری تو — تا به‌گزلک بر شکافم خامه را

گر فرع فزون ندیدی از اصل — در بزم غذای آن فلان بود
یک‌سفره و صدهزار وصله — یک کاسه و صدهزار کنکو[2]

زین ستمکار دل آزار سپهر — چون «وفا» دیگری آزرده نگشت
ما گذشتیم ز دنیا و دریغ — کس ندانست که‌ برما چه‌گذشت

دریغا ز آن لب شیرین‌تر از نوش — که ناگه از سخن گردید خاموش
دریغا بایدش بر خاک سودن — رخی کز برگ گل بودش بناگوش
بر آن آغوش و سر، آخر دریغا — کفن بستند بر جای سر آغوش
الا ای نخل امیدم کجائی — چرائی از من دل‌خسته روپوش
چه شد آن خواب نوشین تو با ما — کنون تو خفته‌ما با خواب‌خرگوش
مرا تنها گذاری؟ یاری این است؟ — کشم آنگه گلیم خویش بردوش
مرا همراه بر، یا خویش باز آی — که بی‌تو میزند خونین دلم جوش
چو تنها بستی از این خاکدان‌رخت — مرا کردی به‌صد محنت هم‌آغوش
«وفا» بنوشت تاریخ وفاتت — «عزیزان‌را چراسازی‌فراموش»: (۱۲۵۲)

گشتیم بسی بیهده از شهر به‌شهر — گه صلح به«این»سان و گه با«آن» قهر
دوران به‌مراد ما نشد تا آخر — دهر از سر ما گذشت و ما از سر دهر

از خلق نهنگ‌رو، پشیزی مطلب — وز چرخ پلنگ‌خو، سویزی مطلب
با پست[3]جوین پرسبوست خوش باش — وز این در و آن در، آردبیزی مطلب

و دیوان کلیات قصائد و غزلیات و قطعات و رباعیات جناب حاجی میرزابزرگ «وفا»تخلص نزدیک به‌پانزده‌هزار بیت است.

---

۱. در متن: کرچه
۲. وکذا فی‌الاصل. شاید (صدهزارکان بود) باشد.
۳. (به‌کسر یا فتح اول): هرنوع آرد، بوداده

و از منتسبین سلسله حاجی‌آقاسی است: فخامت و مناعت اکتناه، ملجأ ارباب ملل، مرجع اصحاب دول، مظهر انوار نامداری، مصدر آثار کامگاری **جعفرعلی‌خان نواب هندی**. پدر بر پدر به‌حکومت و ایالات «صوبه» [مچلی] بندر هندوستان برقرار بودند و جد اعلای آنها نواب محمدرضاخان سازندرانی است [که] در سال ۹۵۲[1] به‌سرداری فوجی از سپاه ایران برای‌اعانت همایون‌شاه به‌فرمایش شاهنشاه زمان شاه‌طهماسب به هندوستان برفت و بعد از تمکن همایون‌شاه، نواب محمدرضاخان در هندوستان توقف نمود و اولاد او به‌ایالت صوبه مچلی بندر سرافراز شدند و چون صوبه مچلی بندر، به‌مصالحه در تصرف دولت بهیه انگلیس درآمد، نام ایالت و حکومت را در اولاد نواب محمدرضاخان باقی گذاشته، رئیس آنها را به‌حکومت نامیده، مبلغی وجه نقد در هر ماهی برای حاکم و بنی‌اعمامش برقرار بداشتند و از جمله نواب‌جعفرعلی‌خان چندی در افواج هندوستان صاحب منصب گردید بعد از چندسال استعفا نموده[2] به کربلای‌معلی بیامد و از اتفاقات در همان سال جناب میرزاحسن‌علی طبیب خلف‌الصدق مرحوم حاجی‌آقاسی‌بیگ با اهل و عیال به‌کربلای معلی رفته، صبیه مرضیه‌اش را در عقد ازدواج نواب‌جعفرعلی‌خان هندی درآورد و نواب‌معزی‌الیه به‌مصاحبت جناب‌میرزا، وارد شیراز گردید و چندین طرف خانه در این محلهٔ میدان‌شاه در جوار تکیه حاجی‌آقاسی خریده، توطن نمود و در هر ماهی سیصدوشصت تومان ایرانی به‌وجه مشاهرت، مواجب و وظیفه و حق املاک هندوستان از دولت بهیه انگلیس دریافت نموده، گذرانی به‌احترام می‌نمود[3] و خط نسخ را خوش نوشت و چندین قرآن به‌خط خود نوشته، به‌یادگار بگذاشت و در سال ۱۲۳۴ در شیراز به‌رحمت‌ایزدی پیوست.

و خلف‌الصدقش: قدوهٔ اشباه و افتخار اکفاء، نورحدقه نجابت و نور حدیقه اصالت **میرزامحمدعلی‌خان نواب هندی** در سال ۱۲۲۴ در شیراز متولد گردید، کسب کمالات نمود و خط نسخ‌تعلیق را خوش نوشت و بعد از وفات والد او، دولت بهیه انگلیس نیمه‌ای از مشاهره او را مقطوع نموده، نیمهٔ دیگر را در حق ورثه او برقرار داشتند و میرزامحمدعلی‌خان نواب به‌نیمه آن مشاهره قناعت کرده، سالها به‌احترام تمام درشیراز از پانصدتومان مواجب ایرانی وماهانه انگلیس، معیشت نمود و در سال ۱۲۷۶ در شیراز وفات یافت[4] و از او پنج نفر پسر باقی بماند:

ارشد از همه، افتخار اشباه مجدت و نجدت اکتناه **محمدحسن‌خان نواب هندی** در سال

---

۱. درکتاب حقوق‌بگیران انگلیس در ایران، ص. ۳۱ آمده است که: جعفرعلی‌خان از فاصله سال۹۵۲ تا۹۵۸هجری برابر با ۱۵۵۱تا۱۵۴۵ درمچلی بندر اقامت داشت.

۲. درکتاب حقوق‌بگیران انگلیس در ایران، ص. ۳۱ آمده است: (جعفرعلی‌خان تا مقام ژنرالی ارتقاء یافت و در سرکوبی مسلمانان و هندیهای شورشی با قساوت و بیرحمی رفتار کرد و در یکی از شورشها که او سمت فرماندهی فوج اعزامی را داشت ۱۴ هزار مسلمان و هندی حتی اطفال شیرخوار و پیرمردان و ریش‌سفیدان کشته شدند بعد از این حادثه جعفرعلی‌خان از خدمت ارتش هند استعفا کرد و برای استغفار و طلب بخشایش به‌بین‌النهرین رفت و در کربلای معلی مجاورت گزید... هر روز به‌ضریح مقدس حضرت سیدالشهدا علیه‌السلام پناهنده می‌شد و ساعتها با گریه و زاری از خدای‌متعال و امام شهید طلب بخشایش می کرد...).

۳. رک: حقوق‌بگیران انگلیس در ایران: (خانواده نواب) ص۳۰۹ تا ۳۲۲.

۴. (محمدعلی‌خان پس از اینکه به‌سن ۲۰سالگی رسید نماینده دولت انگلیس شد و به‌سمت (وکیل‌الدوله) تعیین گردید، از این پس دولت مذکور ماهانه پانصد تومان مقرری به‌او می‌پرداخت. (همان‌کتاب، ص. ۳۱).

۱۲۴۲ متولد گشته[۱]، کسب کمالات لایقه را نمود، خط شکسته را خوب نوشت و مدتی در شیراز به‌وکالت دولت بهیه انگلیس برقرار بود و در سال ۱۲۸۳ از شیراز به‌دارالخلافه طهران برفت و در دستگاه وزیرمختار دولت بهیه انگلیس منشی اول سفارتخانه گردید و در سال ۱۳۰۳ درطهران وفات یافت.[۲]

و خلف‌الصدقش: نجابت و اصالت اکتناه **غلامعلی‌خان نواب‌هندی**، در حداثت عمر باقی است.

پسر دویم میرزامحمدعلی‌خان‌نواب هندی است: خلاصة‌الاشباه، فخرالاکفاء **جعفرقلی‌خان نواب‌هندی**. در سال ۱۲۴۴ متولد شده، به‌اخلاق حمیده و صفات پسندیده معروف، چندسال به‌منصب وکالت دولت علیهٔ انگلیس در شیراز سرافراز بود و در سال ۱۲۸۶ وفات یافت و او را دونفر پسر است:

مجدت پناهان، خلاصة‌الاشباهان **عباسقلی‌خان**[۳] و **حسین‌قلی‌خان**[٤] در اوائل زندگانی باقی‌اند و دوسه‌سال در شهر لندن برای تحصیل زبان‌دانی توقف نموده، سالی بیشتر است که عباسقلی‌خان از لندن به‌طهران آمده، توقف دارد.

پسر سیم مرحوم میرزامحمدعلی‌خان، مجدت و نجدت‌پناه، فخامت و نجابت اکتناه، مقرب‌الخاقان، **میرزاحسن‌علی‌خان نواب‌هندی** است. در سال ۷۴ [۱۲] عود به‌شیراز نمود و از سال ۸۶[۱۲] تا سال ۹۹[۱۲] به‌وکالت‌دولت‌بهیه انگلیس‌در شیراز برقراربود، پس با صاحب‌منصبان آن دولت به‌اطراف کرهٔ زمین مسافرتها نموده و صاحب‌منصب و مواجب گردیده‌است.[۵]

پسر چهارم میرزامحمدعلی‌خان نواب‌هندی: اصالت اکتناه، فخامت‌پناه **حیدرعلی‌خان‌نواب‌هندی** مدتی در بندر بوشهر به‌سرهنگی تلگرافخانه مبارکه ایرانی سرافراز بود و از سال ۹۶ [۱۲] تاکنون بوکالت دولت بهیه انگلیس در شیراز برقرار است.

پسر پنجم‌میرزامحمدعلی‌خان نواب‌است: اصالت و نجابت‌پناه **میرزاعیسی‌خان نواب‌هندی**. تحصیل کمالات لایقه را نمود، پس به‌شهر لندن رفته، مدت سه‌چهارسال توقف نمود و خط و زبان انگلیس را آموخته، ازلندن به‌طهران آمده، توقف دارد.

ازمنتسبین این‌سلسله‌است: عالی‌جاه، خلاصة‌الاشباه **حاجی‌محمدحسین مشهور به‌حاجی‌دائی**.

---

۱. برابر با ۱۷۲۹ میلادی.

۲. (از ۲۵سالگی به‌سمت وکیل‌الدوله انگلیس در شیراز تعیین گردید و از بابت این سمت و شغل ماهیانه چهارصد‌تومان مقرری می‌گرفت محمدحسن در دوران اقامتش در شیراز همه گزارشات و اخبار فارس و بنادر را برای حکومت هندوستان می‌فرستاد). (همان‌کتاب، ص۳۱۱).

۳. این دو نفر به‌خرج سازمان لوانت‌سرویس انگلستان، برای تحصیل به‌لندن فرستاده شده بودند (همان کتاب، ص ۳۱۲) عباسقلی‌خان‌بعدا منشی‌مخصوص سفارت انگلیس‌شد و گزارشهائی برای‌سفیر انگلیس‌تهیه‌می کردو در هنگام ملاقات سفیر با صدراعظم و وزراء ایرانی به‌حدی‌مورد اعتماد بودکه صورت جلسات را می‌نوشت). (همان‌کتاب، ص۳۱۳).

٤. (حسین‌قلی‌خان به‌خدمت وزارت خارجه ایران درآمد و این دو برادر در حوادث انقلاب مشروطیت و برقراری مشروطیت و خلع محمدعلی‌شاه نقش اساسی و مهمی در سیاست ایران داشتند). همان‌کتاب، ص۳۱۳.

۵. (او واسطه کارهای سفارت با رجال قاجاریه بود و در انعقاد قراردادهای رویتر و بانک شاهی‌و امتیاز انحصاردخانیات همکاری نزدیک با امین‌السلطان داشت و از این راه مبالغ هنگفتی عایدش شد. (همان ماخذ، ص۳۱۲).

چون خالوی عالی‌جنابان میرزاحسن‌علی‌خان وحیدرعلی‌خان نواب‌هندی است و او را حاجی دائی گویند. املاکی در قریه نوبندگان فسا خریده، معیشت و زندگانی را از سرپرستی املاک مکتسبهٔ خود نماید، مردی است راست‌گفتار و درست کردار، نه از کسی ستمی کشد ونه‌بر کسی اشتلمی کند. در سال ۱۲۴۹ تولد یافته است.

و از اجله اعیان این‌محله است: **سلسله جلیله حاجی محمدحسن مجتهدقزوینی.** جد اعلای آنها مرحوم حاجی‌معصوم تاجر قزوینی به‌عتبات عالیات رفته، رحل اقامت بینداخت.

و خلف‌الصدقش جناب‌مستطاب مخدوم اهل علوم علی‌الاطلاق، وارث مناصب فضلا باستحقاق،سلطان‌افاضل، فارق‌حق ازباطل، متمسک‌به‌الطاف ذی‌المنن **حاجی‌محمدحسن‌مجتهد**،

آنکه چرخ، اعلم زمانش خواند — دهر، علامه جهانش خواند

هرچه در دهر نقش دانائی است — دل او را بر آن توانائی است

در عتبات عالیات در خدمت عالم سبحانی، محقق صمدانی،آقاباقر بهبهانی تکمیل مراتب علمیه را نموده به‌زیور اجتهاد زینت یافت و سالها به‌افاده و تدریس گذرانید و بعد از وفات والدماجدش سرمایه تجارت او را که دراهمش از شماره ایام‌و شهور ودنانیرش از الف و کرور گذشته بود به‌وکلا و عمال واگذاشت و از ایام هفته روزی را برای تفریق محاسبات قرار داده، مابقی ایام را به‌نشر علوم مشغول گردید و در سالی که شیخ سعود وهابی،کربلای معلا را غارت نمود، آن جناب ازکربلا به‌شیراز جنت‌طراز آمده، هرروزه جواهر ولآلی مسائل علمیه را آویزه گوش هوش دانشمندان می‌فرمود و نماز یومیه و لیلیه را در مسجد جامع جدید مشهور به‌مسجد نو به‌امامت جماعت گزاشته[1]، به‌نصایح بلیغه جلیله و مواعظ نجیعه[2] جمیله، ارباب فضل و بزرگان را متذکر می‌فرمود و چون از مجلس درس فارغ می‌گردید به‌قطع مشاجرات بین‌الانام به‌احکام شرعیه اقدام می‌نمود و به‌اینحالت بساط تجارتش در اطراف مبسوط بود و در سال ۱۲۴۰ در شیراز وفات نموده به‌روضه‌رضوان خرامید و از مآثر علمیه آن جناب کتاب **ریاض‌الشهدا** در ذکر مصائب ائمه اطهار(ع) و کتاب **شرح هدایه** شیخ حر عاملی در علم فقه و کتاب**کشف‌الغطا** در اصول و شرح کتاب **تلخیص‌الفواید** آقاباقر بهبهانی و کتاب**نورالعیون** مختصر ازکتاب ریاض و آن جناب را سه‌نفر [پسر] بود:

اول آنهاست: جناب‌مستطاب،مخبر احادیث نبویه، وارث مواریث مصطفویه، ضیاء مشارق علوم **حاجی‌محمدمعصوم**.با آنکه در مراتب علمیه سرآمد اهل‌فضل وکمال بود وشغل خود را به‌عبادت و امامت جماعت و نشر احادیث می‌گذرانید باز از طریق تجارت خارج نگشته، صیت تجارتش به‌اطراف بلاد رسید و چندین نفر وکیل و عامل درکار خود گماشت و مدتی برای تجارت در بندر بوشهر توقف فرمود و درسال ۱۲۶۳ به‌رحمت ایزدی پیوست.

و خلف‌الصدقش: جامع عوالی،حایز مکارم متعالی، مقتدای اعاظم ملوک، عارف دقایق جذبه و سلوک،ضابط احکام شرعیه حاوی نکات اصلیه و فرعیه **حاجی‌میرزا کوچک نایب‌الصدر.** نام اصلیش آقازین‌العابدین و لقبش در طریقت رحمت‌علی‌شاه. اگر تمام سلسله نعمت‌اللهی بلکه جمیع سلسله عرفانی به‌وجود آن جناب افتخار کنند، سزاوار است، به‌حلیهٔ علم و زهد و تقوی

---

۱. در متن: (گذاشته). ۲. سودمند وگوارا.

زینت داشت و اهالی روزگار از باطن آن جناب استمداد همت می‌نمودند و در اواخر مراحل زندگانی جناب مستطاب علامی، مجتهدالزمانی حاجی آقامحمد، عم ماجد خود را که شرح حالش به این نزدیکی بیاید وصی و نایب خود در سلسله نعمت‌اللهی قرارداد فرمود و در سال ۱۲۷۷ در شیراز وفات یافت [و] به‌رحمت ایزدی پیوست و در صفه تربت قبرستان درب سلم شیراز مدفون گردید.

و خلف‌الصدقش جناب مستطاب قدوة‌السالکین و زبدة‌الموحدین، عالم فاضل **میرزاآقا۔ نایب‌الصدر** نام اصلیش آقامحمد معصوم در سال **۱۲۷۹** متولد گشته، تحصیل مراتب علمیه و کمالیه نموده، سفرها کرده، خدمت علما و عرفا رسیده، مسائل اصول و فروع و ریاضیه را آموخته، سرآمد اقران خود گشته است.

و مرحوم حاجی میرزا کوچک را دونفر پسر دیگر بود: عالی‌جاهان، مستطابان **میرزا۔ محمدحسین و میرزاعلی‌اکبر**. هردو در عنفوان جوانی بدرود زندگانی را نمودند و دونفر پسر از آنها باقی است:

اصالت‌ونجابت اکتناهان **میرزاآقاکوچک ومیرزامحمدحسین** درسال **۱۲۸۵ و۹۰**[۱۲] متولد شده مشغول تحصیل کمالات می‌باشند.

پسر دیگر مرحوم حاجی محمدمعصوم است: عالی‌جناب جلیل‌الاصل، جمیل‌الوصف، ناظم فروع و اصول، صاحب قواعد معقول و منقول، وحید عصر و فرید دهر **آقامحمود ادیب**. علوم عربیه و شرعیه را آموخته، در مراتب ادبیه، گوی سبقت را از همگنان ربوده است.

پسر دوم مغفرت‌مآب حاجی محمدحسن مجتهد است: جناب مستطاب، کاشف اسرار ملک و ملکوت[۱] ناظر انوارقدس درمناظر جبروت، منبع علوم رحمانی، مجمع فیوض سبحانی، حاوی منقبتین **حاجی محمدحسین**. تحصیل مراتب علمیه را در خدمت والدماجد خود کرده، مدتها تدریس می‌فرمود و به‌جای والدماجد خود امامت جماعت می‌نمود، پس برای تفتیش و معرفت اهل حال سفرها کرده، خدمت بزرگان رسیده، کسب معارف یقینیه نمود، پس عود به‌شیراز نموده، مشغول امامت جماعت و وعظ و نصیحت خلایق گشته، برگرد منبرش هزاران عالم و عامی و عارف و جاهل و موافق و مخالف نشسته، هریک به‌اندازهٔ خود مستفیض می‌شدند[۲] و آن جناب علاوه بر فضائل علمیه و مقاصد یقینیه به‌زیور شاعری آراسته، تخلص خود را «حسینی» می‌فرمود. کتاب **خمسه**اش[۳] گواهی است صادق و شاهدی است ناطق که در بیان مراتب توحید و وجود و قدیم و حادث، مانندش کتابی نیست و کتاب اول از آن خمسه، کتاب **وامق و عذر**است، دویم کتاب **مهر و ماه**، سیم کتاب [ا]**شترنامه**، چهارم کتاب **الهی‌نامه**، پنجم **وصف‌الحال** و از

---

۱. در متن: (ملکوب).

۲. (وی شاعری توانا و عارفی بینا بود و دست ارادت به‌عارف ربانی حاج‌میرزا ابوالقاسم سکوت داده و خود نیز اهل طریقت را پیشوا بود). (دانشمندان و سخن‌سرایان فارس، ج۲، ص۲۶۵).

۳. خمسه حسینی در حدود ٤۰ هزار بیت می‌باشد و به‌گفته آقای ابن‌یوسف نسخه کامل و نفیس آن درکتابخانه ملی ملک در طهران‌موجود است‌ویک‌نسخه خطی اشترنامه‌و دونسخه الهی‌نامه او در کتابخانه‌مجلس شورای‌ملی(سابق) موجود است. کتاب دیگر او شرحی است بر دفاتر ششگانه مثنوی مولوی که به‌همراه اشترنامه و الهی‌نامه و مهروماه در شیراز در سالهای ۱۳۲٤ تا ۱۳۲۸ به‌چاپ رسیده است ودیوان قصائد وغزلیات او مفقود شده است. (همان‌ماخذ).

هریک برای تبرک چند بیتی نگاشته گردید:

در افتتاح کتاب وامق و عذراست:

ای به‌نامت افتتاح نامه‌ها   وی به‌یادت گرمی هنگامه‌ها
نام تو دیباچهٔ دیوان عشق   یاد تو سرمایهٔ دکان عشق
کار زاهد ذکر و ذکرش نام تو   جان عاشق مست و مست جام تو
از شعاع ماه مهر افروز تو   وز فروغ مهر ظلمت‌سوز تو
پرتو پیرایهٔ مه‌پیکران   ذره بی‌مایهٔ خوش‌منظران
داشت باغی وامق آن سرو گزین   رشک جنت، غیرت خلدبرین
وه چه باغی نرگسش چون چشم مست   میگسار و می‌فروش و می‌پرست
وه چه باغی سنبلش چون زلف یار   مشکفام و مشک‌سای و مشک‌بار

درکتاب مهر و ماه فرموده است:

محمد گوهر دریای بینش   در یکتا و فخر آفرینش
ضیاء دیده ارباب ادراک   فروغ مشعل ایوان افلاک
شمیم گل ز جیب او نسیمی   نسیم جان ز زلف او شمیمی
نخستین نقش آن کلک گهرپاش   که زد بر لوح هستی نقش،نقاش
چو کرد آغاز، ایجاد جهان یار   جهاندار و خداوند جهاندار
نخست از مثقب هستی دری سفت   که از نور جمال او برآشفت
فروماند از فروغ نقش، نقاش   نگار قدرت کلک گهرپاش
بیا ساقی که عشق کینه بنیاد   ز راه کینه خاکم داد بر باد
به‌خاك من که بادش پرده بر در   به جای آب می ریز آتش تر

در افتتاح [۱] شترنامه فرموده است:

تا که نشان از دل و از دلبر است   نام خدا زینت هر دفتر است
اول دفتر چو کنی شکردوست   شکر آن شکر ز انعام اوست
خیز شتربان به‌هوای عراق   نغمه‌سرا شو به‌نوای عراق
خیز که این اشتر صحرا نورد   خاك عراقش طرب‌انگیز کرد
خیز و مهار شتر مست‌گیر   دل شده‌ای را ز وفا دست‌گیر
کاین شتر مست گسسته‌مهار   می‌فکند در گلم ازکینه، بار

در افتتاح الهی‌نامه فرموده است:

به‌نام خداوند بالا و پست   که مخمور اویند هشیار و مست
جز اوکیست تا خودنمائی کند   به‌کام دل خود، خدائی کند
بلندی ده‌طارم نه سپهر   ضیابخش رخسارهٔ ماه و مهر

در افتتاح کتاب وصف‌الحال فرموده است:

ای ز نام تو نامه پر زیور   وی ز شکر تو خامه پر شکر
خامه من که چنگ خوش‌سخن است   چنگ نه طوطی شکرشکن است
چون به‌شکر تو گشت شکربار   چکد آب حیاتش از منقار

ای مبرا ز چندی و چونی
نه کمی باشدت نه افزونی
کم و بیش از تو نام هستی جست
سربلندی و زیردستی جست
هرچه، هرچیز را بود درخورد
تو نهادی دراو چه‌صاف‌وچه درد
هرچه در حیطه وجود آمد
از تو در معرض وجود آمد
هفت بحر از تو درج گوهر شد
نه سپهر از تو برج اختر شد
تو خداوندی و همه بنده
عاجز و خسته و سرافکنده
گر نوازی، زهی عطا بخشی
جرم بخشائی و خطا بخشی
در گذاری سزای آن باشم
گر همه مفخر جهان باشم
دامنت گر به‌دست ما آید[1]
لطف تو دستگیر ما شاید
گر وفادار و گر جفا کارم
به‌درت چشم بر عطا دارم
چون «حسینی» در این مقام بود
هرکه مردود خاص و عام بود

و آن جناب در سال ۱۲۴۳[2] به‌رحمت‌ایزدی پیوست.

و نبیرهٔ او: کمالات اکتساب **شیخ محمدعلی**، شغل شاغل خود را تحصیل مراتب‌علمیه قرار داده است.

پسر سیم مرحمت‌پناه حاجی‌محمدحسن‌مجتهد است: جناب مستطاب، محقق قوانین،مقرر براهین، سالک مسالک شریعت وطریقت، واقف مواقف معرفت و حقیقت، مخبر احادیث نبوی، وارث مواریث مرتضوی، عالم ممجد **حاجی‌آقامحمدمجتهد**. در سال ۱۲۲۴ متولد شده، کسب کمالات علمیه نموده، به‌زیور اجتهاد زینت یافت، پس به‌نشر علوم دینیه و مقاصد یقینیه کوشید و صیت فضیلتش گوشزدخاص‌وعام گردید و برحسب نص صریح غفران‌مآب‌حاجی‌میرزا کوچک نایب‌الصدر مرجع و مقتدای سالکین طریقت واضحه نعمت‌اللهی است و از اقصی‌بلاد روی توجه جماعتی به‌جانبش شده، از باطن صافی طینتش استمداد همت جسته، اذکار و اوراد شرعیه مأثورهٔ ائمه هدی (ع) را از او می‌خواستند و در سال ۱۳۰۱ به‌رحمت ایزدی پیوست و آن جناب را دونفر پسر است:

اول آنهاست: جناب مستطاب کاشف مشکلات، فاتح معضلات، عالم عابد**آقاعلی‌آقا**. تحصیل مراتب علمیه را از والدماجد خود نمود و در خدمت جناب‌میرزامحمدعلی‌مجتهد که شرح حالش به‌این نزدیکی بیاید، مشغول تکمیل مقاصد فقه و اصول است.

و ولدالصدقش عالی‌جناب **میرزاعبدالحسین** در اواخر سن طفولیت است.

پسر دویم مرحوم حاجی‌آقامحمد است: عالی‌جناب، قدسی خطاب، سلالهٔ انجاب**آقاعبدالعلی** به‌قدر رتبه، تحصیل کمالات نموده، خدمت اهل‌الله رسیده، لوازم کوچک‌دلی و فروتنی را آموخته است و او را دونفر پسر است:

عالی‌جنابان **میرزامحمدرضا** و **میرزاعلی‌رضا** در مکتب‌خانه ادبیه مشغول آموزگاری‌اند.

---

۱. درمتن: (ماند).

۲. درکتاب دانشمندان و سخن‌سرایان فارس، ج۲، ص ۲۶۵، تاریخ تولد او سال ۱۱۸۴ و وفات او سال ۱۱۴۹ دانسته شده است.

و از منتسبین این سلسله است: عالی‌جنابان، کمالات اکتسابان، اصالت و نجابت‌انتسابان **میرزاابوالحسن** و **حاجی‌میرزاعلی‌اکبر** دخترزادگان غفران‌توأمان حاجی‌محمدحسن مجتهد قزوینی خلفان صدق مرحوم **میرزاآقاشیرازی** خلف‌الصدق مرحمت‌پناه آخوندملاعلی‌رضای خراسانی. به‌احترام تمام ازضیاع و عقار موروثه و مکتسبهٔ خود زندگانی دارند.

و از اعاظم اعیان این محله بلکه این شهر، بلکه این مملکت بلکه ممالک محروسه ایران است: امیراعظم، مصلح امم، مخزن اسرار سلاطین، مقرب خواقین، جامع اشتات امور، عارف مراتب جمهور، ممهد قواعد به‌عقل کامل، مشید مبانی به‌فضل شامل، لسان زمان، سحبان بیان، صاحب کمالات نجیعه، ناظم ابیات بدیعه، افصح بلغا، ابلغ فصحا: جناب‌جلالت‌مآب، فضائل‌اکتساب **رضاقلی‌خان**متخلص به«**هدایت**» ملقب به«**امیرالشعراء**»[1]

کاشعار دلفریب لطیفش کشیده است — در گوش روزگار بسی در شاهوار

گرچه اصل آن جناب از دارالمرز طبرستان است، لیکن چون از سن صباوت تا آخر سن شباب که اول سن وقوف است،در دارالعلم شیراز جنت‌طراز توطن نموده، چنانکه خود فرموده است:

به‌گاه خردی کاغاز عهد خاقان بود — مرا ولادت در مرز ری به‌طهران بود
به‌فارس برد مرا سائق قضا و قدر — همه حطام و فطامم در آن شبستان بود
به‌ملک فارس مرا نزد خسروان یک‌قرن — اگر نبود فزونی، کمی نه زاقران‌بود
پس از دوپانزده سال آمدم به‌ری، وقتی — که خود محمد شه پادشاه ایران بود

آن جناب را با اولاد امجادش که مولد و منشأ ایشان شیراز مینوطراز است برای زینت **فارسنامه** از اهل این شهر شمردم و حالات خجسته آیات آن جناب را که خود در آخر کتاب **مجمع‌الفصحا** فرموده، خلاصه کرده، نگاشتم: **هدایت طبرستانی**، ولادت مؤلف فقیر «رضاقلی» متخلص به«هدایت»[2] ابن‌محمدهادی در پانزدهم محرم‌الحرام سنه ۱۲۱۵ در شهر طهران حدوث یافته، والدم را مسقط‌الرأس «چارده کلاته» از ملک «هزارجریب» بوده و نسب آباء و اجداد او به‌شیخ کمال خجندی پیوسته، در اسامی طایفه‌اش «کمال» الحاق می‌شده، چنانکه جد فقیر را «اسمعیل کمال» می‌نامیدند علی‌الجمله پدرم به‌ملازمت جعفرقلی‌خان‌بن‌محمدحسن‌خان‌قاجار مواظبت داشت بعد از حادثه او، خاقان کبیر آقامحمدشاه وی را ریش‌سفید عمله خلوت[3] و صندوقدار جنسی خود نموده، در سال شهادت خاقان کبیر به‌زیارت عتبات‌عالیات رفته، در آغاز جلوس خاقان‌صاحبقران فتح‌علی‌شاه به‌خدمتی آمده،در سفر خراسان که خبر تولد فقیر را شنید بدین‌نام موسوم فرموده، بعد از سالی دو، به‌تحویل‌داری و صاحب جمعی کل متوجهات دیوانی فارس مأمور به‌خدمت نواب‌شاهزاده‌حسین‌علی‌میرزا فرمانفرمای فارس مشغول بود و درسنه ۱۲۱۸ درگذشت و جسدش را به‌نجف اشرف نقل کردند و فقیر و والده وپیوستگان

---

۱. معروف به (لله‌باشی).

۲. هدایت ابتدا (چاکر) تخلص می کرد و بعد به‌هدایت متخلص شد. (مجمع‌الفصحا، چاپ مظاهر مصفا، ص غ).

۳. مجمع‌الفصحا، چاپ دکتر مظاهر مصفا، ج۱، ص غ.

به‌طهران آمده به‌مناسبت جمعی از اقارب امی در «بارفروش»[۱] مازندران متوطن شدیم و والده قصد مکه‌معظمه کرده، به‌فارس بازگشتیم، او به‌مکه رفته وفات یافت و فقیر به‌حکم انتساب در خدمت ابوی‌مقام‌محمدمهدی‌خان متخلص به«شحنه»[۲] متوقف بودم و تحصیل نمودم چون زمان خردسالی درگذشت به‌ملازمت شاهزاده فرمانفرما و فرزندانش به‌سر می‌رفت و معزز و مکرم زیستم و مناصب مناسب داشتم و چون از بدو شباب طبع موزون،به‌ظهور پیوست به‌منظومات پرداخته به«هدایت» متخلص شدم و زمانی که خاقان صاحبقران کبیر نورالله مضجعه به‌شیراز آمد[۳] به‌شرف حضور مشرف شدم و چون نسبم را شناخت، به‌الطافم‌بنواخت [و] لقب «خانی» و «امیرالشعرا»ئیم بخشود و بعد از رحلت خاقان مغفور چون نواب‌فیروزمیرزا به‌ایالت فارس وارد شیراز گردید، فقیر را به‌منادمت‌خود اختیار فرمود، پس از سالی دو، نواب شاهزاده فریدون‌میرزا به‌فرمانفرمائی فارس تشریف‌فرمای شیراز گشته، فقیر را برای منادمت دعوت فرمود والتفاتها نمود تا درسنه ۱۲۵٤ که پادشاه جم‌جاه، قطب‌السلاطین، محمدشاه از یورش بلاد شرقی رجوع به‌دارالخلافه طهران فرمود، فقیر از جانب فرمانفرمای فارس،مأمور به‌طهران شدم [و] در خانه جناب فاضل معظم حاجی‌میرزاآقاسی‌صدراعظم منزل یافته به‌حضور اقدس همایون شاهنشاهی مشرف گشته به‌توقف جناب و التزام رکاب و تربیت نواب شاهزاده‌عباس‌میرزا مخصوص گشته، روزبروز بر مراتب مرحمت و مکرمت شاهانه می‌افزود چنانکه محرم خلوت و مقرب حضرت شدم و درسفر و حضر در رکاب همی بودم تا درسنه ۱۲٦٤ که پادشاه جم‌جاه جهان را بدرودفرمود و سلطان سلاطین، شاهنشاه ابوالنصر ناصرالدین‌شاه، خلدالله ملکه به‌حکم استحقاق و وراثت بر تخت سلطنت و جهانداری برنشست و این فقیر به‌سببی چندمدتی درکنج عزلت افتادم و چون زمانی گذشت اعلیحضرت شاهنشاهی خلدالله سلطنته مرا بخواند و به‌سفارت خوارزم مأمورم[٤] فرمود و در جمادی دویم سنه ۱۲٦۷ از مازندران و استرآباد گذشته به‌منزل مقصود رسید و خدمت مأموره را به‌احسن وجوه انجام داده، بعد از مراجعت به‌ریاست و انتظام مدرسه دارالفنون که مجمع علما و حکمای فرنگستان و مدرس مستعدین ایران است،مفتخر گشته به‌اتمام تاریخ «روضة‌الصفا»[٥] فرمایش شد، از طلوع دولت صفویه الی‌الآن[٦]، ٦۰ هزار بیت درسه جلد بر آن تاریخ افزوده، یکهزار جلد باسمه[۷] نمودم و چون این تذکره را روزگاری بود در دست داشتم به‌اتمام آن کوشیدم از آنجاکه رسم اهل این فن است که درخاتمه شرحی از خود نگارند، پاره‌ای از اشعار خود را نگاشتم.اگرچه منظومات فقیر بیش از آن است که در این تذکره گنجد، لیکن از هر باب چیزی برای نمونه نویسم و اسامی تألیفات فقیر چنین است:

---

۱. مجمع‌الفصحا، ج۱، ص ف.

۲. مجمع‌الفصحا، ج۱، ص ف.

۳. درمتن: (آمده).

٤. تفصیل این سفر را هدایت درکتاب سفارتنامه خوارزم نوشته است که بوسیله آقای دکتر علی حصوری به‌چاپ رسیده است.

٥. تالیف میرخواند.

٦. مقصود تا دوره ناصرالدین‌شاه است.

۷. چاپ، طبع،چاپ روی پارچه.

مثنویات سته‌ضروریه: انوارالولایه[۱]، گلستان ارم[۲]، بحرالحقایق[۳]، انیس‌العاشقین، خرم‌بهشت[۴]، هدایت‌نامه[۵] و منهج‌الهدایه، مدارج‌البلاغه، مظاهرالانوار، مفتاح‌الکنوز[۶]، لطایف‌المعارف، فهرست تواریخ، تذکره ریاض‌العارفین[۷] و رسائل دیگر[۸] و از قصائد و غزلیات زیاده از سی‌هزار بیت مجموع است که رد و قبول آنها [را] به‌صاحبان سلیقه مستقیم و طبع سلیم موکول می‌دارم[۹]، و جناب‌معظم‌علیه‌طاب‌ثراه درطهران درسنه ۱۲۸۸ به‌رحمت‌ایزدی پیوست.

درتحمید و توحید ایزدتعالی و نعت جناب رسالت‌مآب(ص) است:

این هفت توی گنبد و این ششدری سرا ‌ ‌ ‌ ‌ از شیب و از فراز فرو دیدم و فرا
در ذره ذره[۱۰]، صنعت صانع از او پدید ‌ ‌ ‌ ‌ در پایه‌پایه، حکمت خالق ازین به‌پا
موجی ز بحر جودش و صد بحرپرگهر ‌ ‌ ‌ ‌ تابی ز مهر رویش و صدمهر پر ضیا
تاج ستاره، اینکه به‌درگاه او فقیر ‌ ‌ ‌ ‌ شاه زمانه، هرکه به‌دربار او گدا
ما رابه‌دوست‌فخر و خود از غیر اوست ننگ ‌ ‌ ‌ ‌ دارد اگرچه ننگ ز ما فخر انبیا
سلطان ملک کثرت و وحدت که می‌سزد ‌ ‌ ‌ ‌ خاک درش به دیدهٔ اقطاب توتیا

درورود جنود برف فرموده:

هوا کافور بیزستی، سما سیماب ریزستی ‌ ‌ ‌ ‌ شمر پرتیغ تیزستی، شجر پربیضه بیضا
دمنها چون چمن یکسر، چمنها پرسمن یکسر ‌ ‌ ‌ ‌ فلک پرنسترن یکسر، جهان پرلؤلؤ لالا

درمدحت شاهزاده نواب فریدون میرزا فرمانفرمای فارس فرموده:

بپرورد خواهی اگر داد و دین‌را ‌ ‌ ‌ ‌ یکی پرور ای دهر میرگزین را
ملکزادهٔ راد فرخ فریدون ‌ ‌ ‌ ‌ کز او فخر مرزادهٔ آبتین را
شرف یابد از آفرین، نام هر کس ‌ ‌ ‌ ‌ شرف زاید از نام او آفرین را
جهان‌آفرین گاه او آفریدم ‌ ‌ ‌ ‌ زهی فضل و منت جهان‌آفرین‌را
خهی‌شهریاری که‌خلداست ودوزخ ‌ ‌ ‌ ‌ بهرجا مجسم کنی مهروکین را
ز توکامگاری ز تو نامداری ‌ ‌ ‌ ‌ سمند وکمند [و] کمان وکمین را

درنکوهش گیتی فرموده:

به‌دانش کوش ای نادان و بینش جوی ای دانا
که دانش سروری ذیشأن و بینش خسروی والا
جهان شیرین نمودت درنظر، آوخ نمیدانی
که چون فرهادکش پیری‌است این فرتوت چهرآرا

---

۱. بروزن مخزن‌الاسرار نظامی. ۲. مشهور به‌بکتاش‌نامه. ۳. بروزن حدیقه سنائی.

۴. به‌بحر متقارب در هشت باب که نسخه آن درکتابخانه مجلس شورای ملی موجود است و در سال ۱۲۷۷ نظم آن به‌پایان رسیده است.

۵. به‌بحر رمل. ۶. درشرح شعرهای دشوار خاقانی.

۷. مشتمل بر ۶ گلبن و دو روضه و یک فردوس و یک خلد. ۸. درمتن: (دیگر است).

۹. آثار دیگر هدایت عبارت است از: اجمل‌التواریخ، فرهنگ انجمن‌آرای ناصری، اصول‌الفصول فی‌حصول‌الوصول در تصوف، نژادنامه، (رک: مجمع‌الفصحا، ج۱، چاپ دکتر مصفا، ص ق،ک، گ). خدمت دیگر او به‌فرهنگ، تاسیس چاپخانه‌ای است که بسیاری ازکتب ادبی در عصر قاجاریه در آن به‌چاپ رسید. (معین).

۱۰. درمتن: (زره).

چه[1] بندی دل بدان دلبر که هردم باکس دیگر
چه‌جوئی‌وصل آن‌شاهد که‌هرساعت به‌دیگر جا
مشو خرم سمان غمگین گرت عزت ورت ذلت
مگو تلخ و سجو شیرین گرت حنظل ورت حلوا

باز فرموده است:

هژیر بخرد داند که دهر دار فناست
هرآن بنا که فناراست جمله رنج‌وعناست
بخواب ماند گیتی به‌صورت و به‌صفت
بدین حدیث که راندیم عقل وشرع گواست
چنانکه‌شب همه‌خواب وصباح بیداری است
حیات قوم همه نوم و مرگ اصل بقاست
اگر جهان ز سپنج است، پس کجاشده‌اند
همان شهان که از ایشان به‌غیرنام هباست
کجا شدند بزرگان دانش و عادل[2]
که اسمشان همه سیمرغ وجسمشان‌عنقاست
حدیث من همه ازحکمت‌است ومعرفت است
نه‌کذب وفریه[3] که آن‌شیوه شیمه‌شعراست
مرا به‌شعر ستودن ز بعد پنجه و پنج
نه از قواعد انصاف نز طریق صفاست
مرا «هدایت» در جمله کشور خوارزم
یکی رفیق دل‌آسای و آن نسیم صباست
فرستمش عجب ار سوی ری ز بهر پیام
نکرده ترک رفیقی هرآنکه او تنهاست

در سوعظه و مدح حضرت امیرالمؤمنین علی بن ابیطالب (ع) فرموده:

عمر برفی رفیق را ماند
که بر او آفتاب باحور[4] است
مرد عاقل اگر به کارجهان
نکنند التفات معذور است
کاین جهان دیوخانه‌ای است کز او
جم غمین است ودیو مسروراست
حاجت شرح نیست مکرش را
مکرهای زمانه مشهور است
گور اگر درکمند بهرامی‌است
باز بهرام نیز در گور است
بیشتر از لعاب کرمی‌نیست
گرچه این اطلس است وسیفور است
آنکه آن را عسل همی خوانی
فضلات لعاب زنبور است
هرکه دیدارجو است همچوکلیم
دل او را تجلی طور است
چون مصور شود عبادت تو
آن یکی خلد و آن دگر حور است
گر بجز حق مؤثری بینی
دیدهٔ بینش تو رنجور است
جهد کن جهد تا که دریابی
کاین جهان گنج و عشق گنجور است
عشق نامرد را نماید مرد
بر عنن چاره خود شقنقور است
عشق نور ولایت علوی است
جای آن کی قلوب دیجور است

---

۱. در متن: (چو). ۲. در متن: (عدل).

۳. فریه: دروغ، بهتان، افترا:

منگر سوی آن کسی که زبانش جز خرافات و فریه ندراید ناصرخسرو

و به‌معنی نفرین و لعنت:

بهرهٔ تو آفرین باشد ز سعد مشتری قسم‌من از نحس کیوان فریه‌ونفرین بود مولوی. (معین)

۴. روزهای گرم، بسیاری سختی گرما، گرمای سخت، تموز.

در صفت بهار و مدح سلطان فرموده:

آن سودهٔ الماس چه شد از بر کهسار / و آن توده کافور که برد از سر دیوار
از تیشه که بشکست دگر آنهمه مرمر / وز ریشه که برکند دگر آنهمه اشجار
آن طلق کجا شد که دمن داشت به خرمن / و آن سیم کجا شد که چمن داشت به خروار
بر راغ که پاشید دگر تودهٔ شنگرف / در باغ که پوشید ز نو جامهٔ زنگار
مدغم بود اندر نفس ساری، طنبور / مضمر بود اندر گلوی قمری، مزمار
هر جلوه‌ای از باد، دوصد خرمن نافه / هر ذره‌ای از خاک، دوصد طبله عطار
ها خیز و سپند آر و فرو ریز به مجمر / کامد مه فروردین بگذشت سپند[1]ار
نوروز بزرگ آمد و امروز به ایوان / زد تکیه شهنشاه جهانگیر جهاندار
لشکرکش و اقلیم ستان ناصرالدین شاه / خاقان جوانبخت نکوروی ونکوکار
چون ذره که پیدا شود از پرتو خورشید / پیداست بر نور ضمیرش همه اسرار

در غزل فرموده:

بر روی تو تا زلف پریشان تو دیدم / شادم که به عشقت ز من آشفته‌تری هست
باهر که نشینی و شوی بیخبر از خویش / زنهار خبر باش که آنجا خبری هست

وباز فرموده است:

آنکس که ملول از تو به بیداد بمیرد / چون زندگی من نگرد شاد بمیرد
در طرف چمن مردم و حسرت به دلم ماند / زآن صید که در خانه صیاد بمیرد

باز فرموده است:

بر ما که بیدلانیم فرمان کس روا نیست / جز عشق ما نداریم فرمانروای دیگر

باز فرموده:

روشن[1] بنمودیم یکی شمع ونداریم / راهی به تو ازکثرت پروانه در این شهر
تا چند خورم سنگ و کنم جنگ بهر کوی / صد کودک و یک بندهٔ دیوانه در این شهر

هرآن مرغی که دارد الفتی با دام صیادش / بتر باشد زکشتن گرکنند از دام آزادش
دلی دارم چنان ویران که نتوان کردآبادش / فکن ای سیل مرگ این خانه رایک‌ره زبنیادش
نخواهم رفتن از کویش ولی هر کس زمن پرسد / بگویم میروم فردا که تاخاطر کنم شادش
بسی ممنونم ازدشمن که پیش دوست هرساعت / بدم می‌گوید و می‌آردم هرلحظه در یادش

و آن جناب در سنه ۱۲۸۸ در شهر طهران وفات یافته به روضه رضوان خرامیده، در تکیه هدایت مدفون گردید و آن مغفرت‌مآب را دونفر پسر است:

اول آنهاست: قطب فلک نامداری، مرکز دایرهٔ بزرگواری، واسطه وصول امن و امان، رابطه انتشار آثار عدل و احسان، سالک زمام مجد و کرم، کافل مصالح امم، مرجع صنادید عرب و عجم، صاحب تدابیر وافیه، سالک افکار صایبه، خلاصه وزراء، ملجأ امراء، ناظم امور دولتی، مرتب مصالح جمهور ملتی، قدوهٔ عظمای زمان، اسوهٔ ارباب دیوان جناب جلالت‌مآب اعز اکرم امجد **علی‌قلی‌خان** وزیر علوم و فوائد معدنیات ممالک محروسه: **«مخبرالدوله»** رئیس

---

۱. درمتن: (دوش).

تلگراف‌خانه های مبارکهٔ ایران و مدیر مدرسه علمیه دارالفنون دولتی.

آنکه فیض سحاب خامـهٔ او　　　بر جهان رحمتی است رحمانی

اطال‌الله‌تعالی عمره و عزه و اقباله. در سنه ۱۲۴۵ در شهر شیراز جنت‌طراز، از عالم غیب به‌عرصهٔ وجود آمده، در حجر والد ماجدش تحصیل کمالات لایقه فرمود [و] در سنه ۱۲۵۵ از شیراز به‌دارالخلافه طهران آمد و شرح مدارج ترقیات جناب معظم‌الیه، از قراری که در روزنامه مبارکه شرف به‌قلم مشکین رقم مرقوم گشته، بر این وجه است: جناب علی‌قلی‌خان مخبرالدوله که در افتتاح مدرسه مبارکه دارالفنون از متعلمین آن مدرسه بودند، بعد از آنکه شروع به‌امتداد سیم تلگراف از طهران به‌سلطانیه شد، ریاست مأمورین برعهدهٔ ایشان مفوض گردید و چون سیم تلگراف این خط امتداد یافت، در سلطانیه در سنه ۱۲۷۷ به‌سرهنگی اول نایل و بعد از امتداد سیم گیلان در سنه ۱۲۷۹ به‌منصب سرتیپی سیم و در سنه ۱۲۸۲ به‌سرتیپی اول و نشان و حمایل آن مباهی گردیدند و بنا بر وفور استعداد و کفایتی که پیوسته از ایشان در انجام خدمات جلیلهٔ دولت به‌ظهور رسید، در سنه ۱۲۸۶ به‌لقب مخبرالدوله ملقب و در سنه ۱۲۹۴ به‌لقب جنابی که از القاب وزراء است و وزارت کل تلگرافهای ممالک‌محروسه فایز و در سنه ۱۲۹۵ به‌اعطای حمایل سبز و نشان شیر و خورشید از درجهٔ اول سرافراز و در سنه ۱۲۹۷ به وزارت علوم و ادارات مدرسه مبارکه دارالفنون و مریضخانه دولتی مفتخر و درسنه ۱۲۹۹ به‌وزارت معادن منصوب و همواره طرف اعتماد و مورد عواطف خاصه شاهنشاهی بوده و هستند. (انتهی) و در سنه ۱۳۰۶ از دارالخلافه طهران تا انگلستان ملتزم رکاب شاهنشاهی ادام‌الله‌عمره و دولته[1] گشته از آنجا اجازه تحصیل نموده به‌مملکت فرانسه برفت و از آنجا به‌ایطالیا، پس به‌اسکندریه مصر و بندر سویس[2] [و] از جده‌گذشته در سنه[؟] به‌مکه معظمه مشرف شده، جامع سعادت دنیوی و اخروی گشته که:

سعادت دو جهان روز و شب قرینش باد　　　خدای عزوجل ناصر[و] معینش باد

و آنجناب را چهارنفر پسراست[3] که هریک سروی است از بوستان سعادت و گلی است از گلستان نبالت، همه در کنف حمایت والدماجد خود به‌اعلی درجه کمال تربیت یافته‌اند و چون مولد و منشأ ایشان دارالخلافه طهران است، ذکر اوصاف محموده و خصائل ممدوحه آنها که در سایه اقبال جناب جلالت‌مآب اعز اکرم وزیر علوم به‌اعلی درجه مراتب مرغوبه، عروج کنند خارج از وضع فارسنامه است.

پسر دویم غفران‌مآب، امیرالشعراء رضاقلی‌خان هدایت تخلص طاب‌ثراه است: جناب جلالت‌مآب، فخامت نصاب، صاحب تدابیر وافیه وافکار صائبه، ملاذ طوایف، مظهر عواطف جعفرقلی‌خان نیرالملک که گویا درباره او گفته‌اند:

کند مطالعه روزنامه فردا　　　ضمیر اوزسواد خط شب‌تاری

در سنه ۱۲۴۶ در شیراز مینوطراز متولد گشته، در ظل تربیت والدماجد خود تربیت

---

۱. در متن: (دولة).　　۲. همان بندر سوئز است.

۳. در حاشیه آمده است: جناب جلالتمآب حسین قلی‌خان مخبرالملک وجناب جلالت نصاب مرتضی قلی‌خان صنیع الدوله و جناب معتمدالسلطان‌خان خانان مهدی‌قلی‌خان ومعتمدالسلطان محمدقلی‌خان.

یافته، در سنه ۱۲۵۵ از شیراز به‌دارالخلافه طهران آمده، در مدرسه معلم‌خانه دارالفنون دولتی سالها تحصیل هرگونه علم و کمالی از علوم ایرانی و فرنگستانی و تعلم لغات خصوصاً لغت فرانسه فرموده، در سایه اقبال اعلیحضرت اقدس همایونی خلدالله ملکه و اطال عمره و دامت شوکته به‌مناصب عالیه و القاب فاخره سرافراز گشته نایب‌الوزاره علوم شده، به‌احترام تمام می‌گذراند.

و از اجله‌و اعیان این‌محله است: مولای انام، افضل فضلای ایام، اکمل مدققین، کاشف اسرار محققین، مقتدای اعیان امم، مطاع حکمای عرب و عجم، حکیم‌ممجد **حاجی‌میرزامحمد حکیم‌باشی**؛

فی لفظه الحلو قانون الشفاء انما   و فی ذخیرته عین الاشارات[1]

در خدمت والدماجد خود، بقراط زمان حاجی‌میرزاعلی‌اکبر طبیب که شرح حالش در محله سرباغ شیراز گذشت، تحصیل مراتب علمیه و قانون معالجات عملیه نموده، به‌حسن معالجه و مبارک قدمی معروف و مشهور است و آنجناب را سه‌نفر پسر است:

اول آنهاست: جناب فخامت‌نصاب، ملک اعاظم اطباء، حاوی کمالات الباء[2]، جالینوس زمان، بقراط‌اوان **میرزاحسام‌الدین مسیح‌الملک**؛

لوکان بقراط حیاً کان متخذا   من نور تدبیره فی الطب مصباحا[3]

والدماجدش در تربیت و تعلیم علوم و تهذیب اخلاق او به‌اقصی‌الغایه کوشیده، در سن صباوت محسود اقران گردید پس به‌طیب خاطر به‌دارالخلافه طهران رفته تکمیل مراتب علوم خصوصاً علم طب و تشریح نموده و زبان فرانسه را به‌وجه‌کمال آموخته، کتب طب جدید را کراراً از حذاق اطباء استفاده و استعلام نمود، مدتها کتب طب قدیم و جدید رابه‌افاده بر معلمان القا فرموده، طبیبی حاذق و حکیمی ناطق گشته، رتبه خود را از طبابت بالا برده به‌اعتقاد مردمان خردمند عاقبت‌اندیش، انشاءالله‌تعالی یکی از رجال خدمتگزار دولت علیه شده، خدمات بزرگ از او به‌ظهور خواهد رسید و اکنون که سنین عمرش از سی‌واند بگذشته در خدمت اولیای دولت قاهره، اعتباری تمام و احترامی مالاکلام بهم رسانیده، منظور نظر اعلیحضرت شاهنشاهی اطال‌الله‌تعالی عمره گشته، در دارالخلافه طهران خانه عالی و عمارات متعالی و باغ وسیع فرح‌انگیز مشتمل بر چندین طرف عمارت فراهم آورده، محل مشاورهٔ اعیان رجال دولت ابدمدت است.

پسر دویم جناب حاجی‌میرزامحمدحکیم‌باشی: جناب فخامت‌نصاب، سلاله اطیاب، نقاوه انجاب، مقرب خاقان، معتمدالسلطان **میرزااحمدعلی‌مستوفی خاصه** دیوان اعلی، درکنف تربیت والدماجدش، تحصیل کمالات لایقه [کرده]، خطوط دفتری و محاسبات دیوانی را به‌وجه‌کمال آموخته، بعد ازآزمایش و امتحان به‌منصب و لقب استیفای دیوانی سرافراز و برقرار است.

پسر سیم جناب حاجی‌میرزاحکیم‌باشی: جناب مستطاب کمالات اکتساب **میرزاابراهیم**

---

۱. درکلام شیرینش ما را قانون شفاست و در (ذخیرهٔ) او عین اشارات است.   ۲. جمع لبیب: خردمندان.

۳. اگر بقراط زنده می‌بود از پرتو اندیشه‌اش در پزشکی چراغ دانش می‌افروخت.

معروف به‌مجتهد که تفألاً از مقوله الاسماء تنزل من السماء[۱] به‌درجه اجتهاد برسد [و] تا کنون جز تحصیل علوم رسمیه شغلی را اختیار نکرده است.

از اجله اعیان این محله است: افصح بلغای عصر، ابلغ فصحای دهر، نادرهٔ زمان، منبع بیان **میرزا محمدعلی «گلشن»** تخلص. مرحوم حاجی‌اکبرنواب درکتاب **دلگشا** فرموده است: اصلش از طایفه زنگنه کرمانشاهان است در شیراز جنت‌طراز متولد گشته، نشو ونما یافته، شاعری است سخندان، دیوانش گلستانی است[۲] مالامال ازگلهای الوان، از علوم رسمی بابهره، در فنون عروض و قوافی شهره، قواعد شعر را نیکو دانستی و در ریاضیات بذل و جهدش چندانکه توانستی. اکثر با اهل معرفت نشستی، منظورش آنکه از قید هستی‌رستی. در مدایح ائمه طاهرین(ع) قصائد رنگین گفته، در مصائب سیدالشهدا درهای گران‌بها سفته، دوازده بند بر نظم و قوافی و ردیف محتشم کاشی، از گلشن طبعش شکفته و صاحب دیوان است و این چند شعر از دیوان او برداشته، نگاشته گردید:

آید از باغ فغانی که کند خون در دل   گوئی آنجا خبر مرغ گرفتاری هست

«گلشن» به کف ساقی در جام‌تماشا کن   از عارض و زلف او عکس گل و ریحانها

بر سبیل مطایبه فرموده است:

اوستاد جماعت‌کفاش   نام استا رجبعلی‌دارد
قدکوتاه او و ریش تنک   دو نشان ازسه پشکلی دارد

و او را سه‌نفر پسر بود:

اول آنهاست: جناب مستطاب ذوالمحامد والمعالی، ذخرالایام[۳] واللیالی، قدوهٔ ابرار، مقتدای اخیار، اکمل متورعین، اتقای متشرعین، متمسک به‌لطف ربه‌الولی **حاجی‌میرزامحب‌علی** واعظ شیرازی. مادام عمر جز به‌هدایت مردمان نپرداخت، بیشتر اوقات خود را در اماکن مشرفه به‌وعظ و نصیحت خلایق گذرانید و در عتبات عالیات به‌رحمت ایزدی پیوست و آن جناب را دونفر پسر است:

اول آنهاست: جناب مستطاب، ناصب رایات ملت بیضا، ناصر آیات شریعت غرا، جامع معقول و منقول،حاوی فروع و اصول، علام فهام **میرزامحمدعلی‌مجتهدشیرازی** در عتبات عالیات خدمت علما و مجتهدین کسب مطالب علمیه نموده به‌زیور اجتهاد زینت یافته، عود به‌شیراز نمود [و] به‌نشر علوم دینیه و مقاصد یقینیه وامامت مسجدجامع جدید اتابکی مشهور به‌مسجدنو

---

۱. (نام هرکس و هرچیز از آسمان فرود آید). (امثال و حکم، ص۲۳۳).

۲. او پدر حکیم قاآنی است. (آثارالعجم، ص۴۳۰) و (دانشمندان و سخن‌سرایان فارس، ج۴، ص۲۶۷)،(و رک: تذکره انجمن‌آرا، تالیف احمد اختر گرجی مذکور در حاشیه ص۲۶۷، ج۴، دانشمندان و سخن‌سرایان فارس): (... مرثیه به‌طریق مولانا محتشم در شهادت سیدالشهدا گفته، الحق بد نگفته... از شیراز وارد اصفهان و قصیده‌ای در مدح نظام‌الدوله (گفته) در مجلس گذرانید و معظم‌الیه انگشتر الماسی که سیصد تومان قیمت داشت به‌رسم جایزه بر دهن مولانا گذاشت).

۳. درمتن: (زخر).

اشتغال دارد.

پسر دویم غفران‌مآب حاجی‌میرزامحب‌علی است: جناب مستطاب فضائل وکمالات‌ـ اکتساب، جامع معقول و منقول، حاوی فروع و اصول، ناصر شریعت غرا، ناصب رایات ملت بیضا، نور حدقه سعادت، نورحدیقه فضیلت **میرزامحمدتقی‌مجتهدشیرازی**. تاکنون در بلده سر من‌ـ رآی به‌استفاده و افادت علوم دینیه اشتغال دارد.

پسر دویم مرحوم میرزامحمدعلی گاشن است: مجمع آداب، مقبول قلوب اولی‌الالباب، عارف اسالیب ادبیه، واقف قوانین عربیه، اکمل مدققین، کاشف اسرارمحققین، افضل ارباب حکمت، غائص بحار معانی به‌علو همت، صاحب کمالات نجیعه، ناظم ابیات بدیعه: **حکیم قاآنی شیرازی**؛

چه[۱]ساحری است که داری‌تودرسخن گفتن   حلال باد ترا سحر چون سخندانی

نام شریفش «میرزاحبیب» در تمامت کمالات بر تمامی ارباب کمال فایق بود اگرچه شهرت دیوان شعرش از شعری گذشته و چندین بار به‌طبع باسمه رسیده، هزاران جلد از آن در ممالک موجود است، اما برای تیمن و تبرک چند بیتی از آن در این فارسنامه نگاشته گردید و در دارالخلافه طهران به‌رحمت ایزدی پیوست[۲]: فرموده است:

خازن میرمعظم راوی اشعار من   آنکه می‌گوید:«بلا، مفتون بالای‌من‌است»
راوی شعر من است اما چو نیکو بنگری   راوی اشعار نبود دزد کالای من است
شعر شیرین مرا برده است چون جویم دلیل   گویدم کاین خندهٔ لعل شکرخای‌من است
حالت‌بخت مرا در چشم‌خودداده است جای   گویدم کاین‌خواب‌چشم‌نرگس‌آسای من‌است
بر پریشانی که من‌یک‌عمر در دل داشتم   درکله جاداده کاین زلف چلیپای‌من است
دزد کالای امیر است او نه‌تنها دزد من   میر را آگه کنم زیراکه مولای من‌است

---

۱. درمتن: (چو).

۲. معلوم نیست چرا میرزاحسن در باب قاآنی کم‌لطفی کرده و بدین مختصر بسنده نموده است. برای اطلاع بیشتر رك: آثار العجم، ص۴۳۰ - میرزا حبیب در روز ۲۹ شعبان سال۱۲۲۳ه.ق در شیراز متولد شد در یازده‌سالگی پدرش را از دست داد، در مدرسه باهلیه(: بابله) شیراز درس خواند و به‌شاعری پرداخت و بقول خودش با منظر زشت در نظر همه زیبا شد پس از چندی به‌اصفهان رفت و ریاضیات و معارف اسلامی را آموخت و به‌شیراز برگشت و به‌تدریس عروض وشرح دیوان خاقانی پرداخت و به تدریس شجاع‌السلطنه فرزند فتح‌علی‌شاه پرداخت (در سال۱۲۳۹) و با او به‌خراسان رفت و تخلص خود را از حبیب به‌قاآنی برگرداند و در همانجا به رفاه و آرامش رسید و بسیاری از کتب ادبی و غیرادبی را جمع‌آوری کرد و در دربار فتح علی‌شاه به‌لقب مجتهدالشعرائی رسید و در دربار محمدشاه به‌لقب (حسان‌العجم) ملقب شد. در سال ۱۲۵۶ در تهران ازدواج کردکه بدفرجام بود، در سال۱۲۵۹ به‌شیراز بازگشت که گرچه‌خوش‌آغاز بود اما در آخر به‌تهران‌رفت و شاعر رسمی دربار ناصرالدین‌شاه شد و در سال ۱۲۷۰ به‌مرض مالیخولیا و پریشان‌گوئی مبتلا شد و در روزچهارشنبه پنجم شعبان‌همان‌سال درگذشت. دیوان او به‌کرات در تهران و تبریز و هندوستان چاپ شده است که دارای ۲۱ تا ۲۲هزار بیت است. از حضورذهن و روانی طبع وی سخنها گفته‌اند. زبانی غنی و شیوا و تسلطی بی‌نظیر بر الفاظ داشت کلمات را فخیم و فاخر انتخاب می‌کند و در نشاندن هرکلمه به‌جای خود توانائی و چیره‌دستی عجیبی نشان می‌دهد و در این کار یعنی ربودن و بکار بستن کلمات هیچ شاعر فارسی‌زبان به‌او نمی‌رسد قاآنی درپریشان خود ازگلستان تقلید کرده است. (ازصبا تا نیما، ص۹۳ تا۱۰۴).



حکیم قاآنی شیرازی

تیرها دزدیده است از ترکش میرجهان — گوید این مژگان خونریز جگرخای من است
نرم نرمک هشته درع میر را زیر کلاه — و آشکارا گوید این زلف سمن‌سای من است
لیک او با اینهمه دزدی امین حضرت است — بندهٔ میروامیر [و] حکم‌فرمای من است

چه غم زبی کلهی کاسمان کلاه من است — زمین بساط و درودشت بارگاه من است
گدای عشقم و سلطان وقت خویشتنم — به‌ناز و مسکنت و عجز و غم‌سپاه من است
زنند طعنه که اندر جهان پناهت نیست — به‌جان دوست همان نیستی پناه من است
به‌روز حشر که اعمال خویش عرضه دهم — سواد زلف بتان نامه سیاه من است
قلندرانه گنه می کنم ندارم باک — از آنکه رحمت حق عاشق گناه من است
مرا که تکیه بر ایام نیست «قاآنی» — ولای خواجه ایام تکیه گاه من است
امیرکشور جم صاحب اختیار عجم — که در شداید ایام دادخواه من است

پسر سیم مرحوم میرزاگلشن است: سحبان زمان، حسان اوان، نادرهٔ عصر، مالک زمام نظم و نثر **میرزااکبر«ندیم»** تخلص:

اشعار دلفریب لطیفش کشیده است — در گوش روزگار بسی در شاهوار

اشعار آبدار خود را جمع بساخت و دیوانی بپرداخت و این چند بیت از او به‌یادگار ثبت گردید:

خاطرت از قید غم آزاده کن — وجه می‌خلری آماده کن
ساغر بلور، پر از باده کن — شیر غمان را همه قلاده کن
خویش رفیق بتکی ساده کن — ماهرخ سروقد و گل‌عذار
خیز وتماشا به‌لب‌جوی کن — چشم سوی لاله خودروی کن
روی ازین سوی به‌آن‌سوی کن — باده بخور های کن‌وهوی کن
ها، همه با آن بت‌دلجوی کن — کاخر مستی بنبینی خمار

ساربانا به‌شتاب از چه بری محمل را — می‌نبینی مگر آن خستهٔ پا درگل را
کاروان بار سفر بست و از آن می‌ترسم — که کنم گریه و سیلاب برد محمل را
ای که گفتی زرخش دیده بگیرم، گیرم — برگرفتم زرخش دیده، چه‌سازم دل را
شیخ منعم نتواند کند از شیدائی — زانکه دیوانه چه‌سان پندد‌هد عاقل را
نگذارم که کند جز توکسی جا به‌دلم — زآنکه بهر تو صفا داده‌ام این منزل را

برسبیل مطایبه فرموده است:

صاحبا بنده در اوائل عمر — کارهای خلاف می کردم
مثلاً شب کلاه پوستی را — از... بزسجاف می کردم

و از اجله و اعیان این محله است: جناب فخامت‌نصاب، صاعد ذروه مناقب، عارج رتبه مناصب، مقرب آستان خاقان، معتمد ارکان حضرت اسعد والا: ظل‌السلطان **میرزارضابنان‌الملک** خلف‌الصدق مرحمت‌پناه حاجی‌محمد اسماعیل تاجر شیرازی مشهور به«میناکار». نزدیک

به‌پنجاه‌سال از عمرش گذشته، جز به‌این درگاه عالیه سر فرود نیاورده، از درستکاری و راستگوئی روزبروز از اقران خود گذشته، محرم اسرار حضرت اسعد والاادام‌الله شوکته گشته، کسی جز او رسائل محرمانه را ننویسد و احکام سرایر ملکی را ننگارد. در سال ۱۳۰۲ به‌لقب جلیل «بنان‌الملکی» که مناسب با منصب نبیل اوست سرافراز گردیده است.

و از اجله اعیان این محله است: عالی‌جاه، افتخار اکفاء و اقران، عمدة‌الاعیان، اصالت و نجابت توأمان، مقرب‌الخاقان **حاجی‌میرزااحمدایشک آقاسی‌باشی** خلف‌الصدق غفران‌مآب، آقاابوالحسن تاجرشیرازی. در سال ۱۲۴۱ در شیراز متولد گشته، در اوایل مراحل زندگانی به‌مناسبت[1] شغل اجدادی مشغول تجارت گردیده، مدتی در یزد توقف کرده، عود به‌شیراز نمود و چون عالی‌جاه و خلاصة‌الاشباه، آقامحمدعلی، کدخدای این محله میدان‌شاه که جد مادری حاجی‌میرزااحمد بود از پسر خود رنجش‌خاطر داشت، منصب کدخدائی را به‌حاجی‌میرزااحمد واگذاشت و سالها بر این منوال گذشت و در سال ۱۲۷۷ حاجی‌میرزااحمد منصب کدخدائی را به‌خالوی خود عالی‌جاه آفاجانی واگذاشت و خود در رکاب نواب اشرف والا: حسام‌السلطنه سلطان‌مرادمیرزاقاجار از شیراز به‌خراسان رفت و منصب ایشک آقاسی باشی را تصاحب نمود و در سال ۸۲ [۱۲] در رکاب نواب معزی‌الیه عود به‌شیراز نمود و درسال ۸۶ [۱۲] باز در رکاب نواب معزی‌الیه از شیراز به‌طهران و از طهران به‌منصب امیردیوانی به‌شهر یزد برفت و در سال ۹۱[۱۲] باز در رکاب نواب معزی‌الیه به‌منصب ایشک آقاسی‌باشی عود به‌شیراز نمود و در سال ۹۲[۱۲] باز در رکاب نواب معزی‌الیه از شیراز به‌طهران و از طهران به‌کرمانشاهان برفت و در سال ۹۸ [۱۲] بعد از وفات نواب حسام‌السلطنه عود به‌شیراز نموده، در کنج قناعت گنج راحت را یافته، گذرانی دارد و از مآثر او کتاب **حدیقة‌الشعرا** و **تاریخ یزد** و کتابی در مصائب اهل بیت نبوت است و این چند شعر از اوست:

ای سخنور که نزد اهل خرد	مدحتت فرقی از هجا نکنند
زآنکه ازمدح وهجو هرچه بود	کس به‌گفتارت اعتنا نکنند
با چنین پایه‌شعر، خوشتر آنک	شعر گفتن کس ادعا نکنند
گرچه‌گوئی که چون‌تومدوحی	شعر از این بهتر اقتضا نکنند
با چنین شعر پس به‌مدحت من	به که شاعر طمع عطا نکنند
باز فی‌الجمله هدیه‌ای دادم	گرچه خرج ترا وفا نکنند

ولدالصدقش: عالی‌جاه، خلاصة‌الاشباه **میرزاخلیل** در عنفوان جوانی به‌سرپرستی مزرعه ملکی خود اشتغال دارد.

و از اعیان این محله است: قدوه اماثل و اقران، نادره زمان، ناظم ابیات بدیعه، مستخرج معانی لطیفه: **آقامهدی«صابر»**[2] تخلص شیرازی. به‌اصناف کمالات آراسته بود [و] در سال

---

۱. در متن: (به‌مناسبه).

۲. آثارالعجم، ص ۵۶۰: مرحوم فرصت می‌نویسد: (دارای کمالات عدیده بود وخط نستعلیقش پسندیده) و این دو بیت را از او نقل می کند:

آنکه دل برده زمن آفت جان خواهد شد	آفت جان من این جان جهان خواهد شد
گر بهاری شود از گلشن رویش بینی	لاله‌سان داغ دل خلق عیان خواهد شد

۱۲۸۰ واند به‌رحمت ایزدی پیوست و این چند بیت از او ثبت گردید:

آنکه دل برده زمن آفت جان خواهد شد / آفت جان من این جان جهان خواهد شد
گر بهاری شود از گلشن رویش بینی / لاله‌سان داغ دل خلق عیان خواهد شد
این زمستان فراقش نه بپاید چندان / ابر آزار وفا قطره‌فشان خواهد شد
پیل ابر ازکجک برق چو آمد به‌خروش / سبزه بیدار از آن خواب گران خواهد شد
کوه ازسر کشد این خرقه قاقم به‌سرور / دشت از لاله چوگل گشت چنان‌خواهد شد
نرگس ار دیده فرو دوخت بر آن گل خندید / بلبل از خندهٔ گل هم به‌فغان‌خواهدشد
بیدمشک است بشیری ز بر یوسف گل / چشم یعقوب چمن هم نگران خواهد شد
عنقریب است که از فیض دم عیسی صبح / در تن مردهٔ اشجار، روان خواهد شد
باغ را راستگهی[1] خرم و خندان پس‌ازاین / همچو خاک درقطب دو جهان خواهدشد
شاه اورنگ ولایت، علی آن مظهر کل / که‌به‌مدحش دل وجان‌هردوزبان‌خواهدشد
دست کوته مکن از ذیل ولایت «صابر» / جز از آن راه کسی کی به‌جنان خواهد شد

و از اعیان این محله است: جناب فصاحت انتساب، بلاغت اکتساب، مجمع معانی، ناظم درولآلی، حاوی کمالات، جامع سعادات **آقامحمدابراهیم** «منعم» تخلص[2]. خط نسخ تعلیق را به‌اعلی درجه خوش نوشت و معیشت خود را از نگاشتن کتاب می‌داشت، مادام حیات جز طریقه فقر و انزوا را نپیمود و از زحمت دنیا دمی نیاسود و این چند شعر از او به‌یادگار نوشته شد:

به‌تو خواهم گله از تندی خوی تو کنم / بکنم یا نکنم شرم ز روی تو کنم
بر سر کوی توأم دائم و از بی‌خبری / هر که از راه رسد پرسش کوی تو کنم
گفتمش دل ز تو دارد گله‌ای گفت خموش / گوش تا کی به‌دل بیهده گوی تو کنم
طعنه بر مستی«منعم» زدن انصاف نبود / زآنکه من اینهمه مستی زسبوی تو کنم

با سر زلف تو سودا چه کنم گر نکنم / یک‌سر و اینهمه سودا چه کنم گر نکنم
من مریض غم عشقم تو مسیحای زمان / درد دل پیش مسیحا چه کنم گر نکنم
طوطی خوش‌سخنم پرورشم ازشکراست / طلب لعل شکرخا چه کنم گر نکنم
ناز معشوق فزاید ز نیاز عاشق / دانم این مسئله آیا چه کنم گر نکنم

---

۱. درمتن: (راستگی).

۲. در آثارالعجم، ص۵۶۸، این دو بیت از او آورده شده است:

بجز لطفی‌که او با ما ندارد / کدامین لطف سر تا پا ندارد
نصیب جان هرکس نیست‌ورنه / بلائی نیست‌کان بالا ندارد.

مرحوم فرصت درحاشیه همان صفحه ازکتاب خود می‌نویسد: (در سنه ۱۲۹۷ این فقیر در صحن بی‌بی‌دختران عبور می‌نمود وی را دیدم بر سر قبری نشسته، در حالی‌که حفار آن قبر را حفر می‌کرد پس از اظهار مهربانی فرمود این قبر را بجهت خود آماده می‌نمایم و تاریخ فوت خود را (یاغفور) دیده‌ام پس از این مطلب چند روز دیگر ازجهان فانی به‌سوی دار باقی رخت برکشید و در آن قبر مزبور مدفون شد).

حسن را ناز تقاضا چه کند گر نکند — عشق را عجز تمنا چه کنم گر نکنم
تا نبندم به‌سر زلف توأش، زو نرهم — دیو را سلسله درپا چه کنم گر نکنم

«منعم» بود فقیر و غنی وین عجب مدار — هر کس که یافت گنج قناعت توانگر است

و از اعیان این محله است: افتخارالاشباه، نجابت اکتناه: **میرزاعلی‌ناظر، «هشیار» تخلص.** خلف‌الصدق مرحوم میرزاحسن‌خان‌هزارجریبی مازندرانی ناظر کارهای غفران‌مآب فرمانفرما طاب‌ثراه. درسال ۱۲۲۴ متولد گشته است. انواع کمالات را بیاموخت، درسال ۸۹ [۱۲] در دارالخلافه طهران وفات یافت و این چند بیت از او ثبت گردید:

رسم ما مهر [و] وفا، شیوهٔ خوبان کین است — آری از یار سزا آن بود از ما این است
علم‌الله که از اهل نظر نیست اگر — عاشق روی تو را چشم به‌حورالعین است
عارضت منظر یک شهر نظرباز چراست — گرنه منظور تو آزار من مسکین است
داد «هشیار» تو تادامنت ای دوست زدست — هر شبی دامنش از اشک پر از پروین است

و خلف‌الصدقش: عالی‌جاه، افتخار اشباه، مقرب‌الحضرت والا **حاجی‌میرزاحسن‌خان** در سال ۱۲۹۵ به‌ضابطی ناحیهٔ «خشت» برقرار گردید و شوریدگیهای آن سامان را به‌حسن کفایت آرمانید. پس از آن درکنج قناعت به‌احترام تمام معیشتی از املاک موروثه و مکتسبه خود دارد.

و [از] اعیان و اشراف این محله است: سلالةالسادات، قدوهٔ اصحاب، عمدهٔ اعیان**حاجی‌میرزاابوالقاسم تاجرشیرازی** خلف غفران‌مآب حاجی‌میرزاعلی‌تاجر شیرازی، درسال ۱۲۲۶ متولد گشته، عمل تجارت اجدادی [را] اختیار نمود و در هر جائی، عاملی برای تجارت فرستاد و مدتی امور تجارتی را به‌اولاد خود واگذاشته و درخانه عافیت نشسته است و او را چهارنفر پسر است:

اصالت و نجابت و امانت اکتناهان **آقاسیدحسین و میرزاابوالحسن و میرزامحمود ومیرزاابراهیم.** با آنکه درعنفوان جوانی‌اند به‌درستکاری و درستگوئی مشهور گشته، مایهٔ رواج تجارت تریاک ایران به‌جانب ممالک چین شده‌اند.

و از اعیان این محله است: **سلسله تجار نمازی.** شاید یکی از اجداد آنها از بسیاری اشتغال به‌نمازهای نافله و یومیه مشهور به‌نمازی شده، اولاد او را تاجران نمازی گویند و از اعیان آنهاست: عالی‌جاه‌افتخارالاشباه، عمدةالاعیان **حاجی‌محمدهاشم‌خان تاجر نمازی شیرازی.** سالها در بندر بمبای مشغول تجارت بود و در بیشتر از بلاد هندوستان و ایران عامل و وکیل برای رواج تجارت خود می‌داشت و سالها به‌ریاست تجار ایرانی ساکن بمبای برقرار بود و بعد ازگذرانیدن هفتادواند مرحله از زندگانی درسال ۱۲۸۸ درشیراز به‌رحمت ایزدی پیوست.

و خلف‌الصدقش: عالی‌جاه، افتخارالاشباه، اصالت و امانت اکتناه **حاجی‌عباس‌علی‌خان‌تاجر نمازی** سالها در خدمت والدماجد خود در بندربمبای به‌شغل تجارت مشغول بود و چندین سال است در دارالملک قاهره مصر رحل اقامت انداخته، بساط تجارت را گسترده، نزدیک به‌شصت‌سال ازعمرش گذشته است.

و ولدان صدقش نجابت انتسابان آقامحمدرضا و آقامحمدکاظم در اوایل عنفوان جوانی اشتغال به‌تجارت دارند.

و از اعیان این سلسله تجار نمازی است: اصالت و امانت اکتناه حاجی‌محمدعلی‌تاجر-نمازی شیرازی برادر کهتر حاجی‌محمدهاشم‌خان تاجرنمازی. سالها به‌شغل تجارت پرداخت چون سرمایهٔ خود را افزون دید چندین قریه در بلوک فارس خرید و جز خسران بهره‌ای ندید، پس آنها را فروخته، العوداحمد را گفته، باز بر سر عمل تجارت آمده در سال ۱۳۰۲ در شیراز وفات یافت و او را دو نفر پسر است:

عالی‌جاهان آقامحمدحسن و آقامحمدحسین تاجران نمازی در عنفوان جوانی مشغول عمل تجارتند.

و از اعیان این محله است: عمدة‌الاعیان، امانت توأمان حاجی‌محمدمهدی‌تاجر کازرونی عمرش از پنجاه سال گذشته و در عمل تجارت بر درستکاری معروف گشته است.

محله یازدهم شیراز

محله یهود است

بر حسب شماره که در سال ۱۳۰۱ شد، دویست[و] بیست‌ودو درب خانه به‌شماره آمده مردمان از ۹۳۰ نفر پسر و مرد و ۱۰۴۰ نفر زن و دختر است. اصل آن جماعت یهود از بلاد شام است که بخت‌النصر عامل کیکاوس آنها را به‌اطراف عالم پراکنده نمود.

تتمه: در ذکر اعاظم اعیان شهر شیراز که شهرت آفاق یافته، آنان که در ذیل محلات شیراز نوشته شد در اینجا حواله به‌آن داده شود و آن جماعت بر سه‌سلسله قسمت گردید: **علماء و شعراء و وزراء** و عنوان هریک را به‌آنچه شهرت یافته به‌ترتیب حروف ا، ب، ت، ث، ج (الی آخر) نگاشته شود و این تتمه به‌منزله تذکره خواهد بود و فهرست اسامی هریک از آنها بر این وجه است:

فهرست اسامی علماء

ابراهیم، ابواسحق، ابوتواب، ابوالحسن، ابوطالب، ابوالعباس، ابوالقاسم، ابوالقاسم، احمد، احمد، احمد، اصیل‌الدین، اکبر، جعفر، جلال‌الدین، جمال‌الدین، حسین، سکوت، شریف، شمس‌الدین، صدرالدین، صدرالدین، صدرالدین، عبدالجبار، عبدالله، عبدالله، عبدالنبی، عضدالدین، عطاءالله، علی، علی‌خان، علی‌نقی، غیاث‌الدین، غیاث‌الدین، فضل‌الله، قطب‌الدین، لطف‌علی، ماجد، محمد، محمد، محمد، محمد، محمد، محمدباقر، محمدتقی، محمدحسن حجة‌الاسلام، محمدحسن، محمدحسین، محمدحسین، محمدحسین، محمدرضا، محمدصادق، محمدطاهر، محمدعلی، محمدعلی، محمود، مخدوم، معصوم، مفید، مفید، منصور، مهدی، میرزاجان، هدایت، یحیی.

فهرست اسامی وزراء

ابراهیم، ابن‌مقله، ابودارسب، ابوالحسن، ابوالفتح، ابوالفضل، ابوالقاسم، ابومنصور، افضل، تاج‌الدین، حسن‌علی، حسین، زکی، سلمان، شاپور، شاه‌جابر، شاه‌نواز، عبدالحمید، عمادالدین، عمیدالدین، فتح‌علی، قوام‌الدین، قوام‌الدین، لطف‌الله، مجدالدین، محمدرضا،

محمدسلمان، محمدعلی، محمدنبی، مسعود، معین‌الدین، منصور، نصرالله، نظام‌الدین، نظام‌الدین، نظام‌الملک، نظام‌الملک، نظام‌الملک.

فهرست اسامی شعراء

آسوده، آگه، ابوسعید، ابوالقاسم، اثر، ادیب، امری، انوری، اهلی، پرتوی، بسحاق، بسمل، بلنداقبال، بهجت، بیدل، بی‌کسی، تمکین، تمنا، توحید، میرزاجانی، جلال، حاجت، حافظ، حجاب، حسینی، حکیم، خاکی، خاوری، خرم، خرم، خلف، داعی، داوری، ذره، راز، رحمت، رضا، روزبهان، روشن، زکی، زمان، ساغر، سعدی، سفیر، شرف، شریف، شطاح، شفیعا، شکوه، شکیب، شمس، شوریده، شیخ کبیر، صابر، صدر، صفا، طایر، طبیب، عالی، عرفی، عفت، علی، غیاث، غیرتی، فارغی، فتح‌الله، فخر، فردوس، فرهنگ، فغانی، فگار، قاآنی، قیدی، کافری، گلشن، کلوعلی، کوهی، لسانی[1]، لطفی، مانی، مجدهمگر، محرم، محمدصادق، محمد، محمود، مرزبان، مرشد، مرشد، مشتاق، مشفق، معین‌الدین، مقیم، مکتبی، منصف، منظور، منعم، ناصری، ناظم، نسیمی، نصیرالدین، نظام‌الدین، نعیما، نقیب، نوائی، نویدی، نیاز، وجدی، وصال، وقار، هاشم، هدایت، هشیار، هما، همت، همدم.

---

۱. درمتن: نسائی.

سلسلهٔ علمای شیراز جنت‌طراز

از معارف آنهاست:

قدوه سادات ذوی‌العلوم **حاجی میرزا ابراهیم مجتهد.** شرح‌حالات آن جناب در محله بازار مرغ گذشت.

و از معارف علماء است: شیخ اعلم اقدم **شیخ ابواسحق**[1] فقیه شافعی مشهور به‌شیرازی. چون اصل آن جناب از شهر فیروزآباد فارس است در عنوان فیروزآباد نگاشته شود.

و از اعاظم فقهاست: جناب اعلم‌العلمائی **شیخ ابوتراب.** شرح حالش در محله سرباغ نوشته شد.

و از اعاظم علماست: طره‌ناصیه سیادت، جناب **میرزا ابوالحسن خان مجتهد** که شرح‌حالش در ذکر محله بازار مرغ گذشت.

و جناب فضیلت‌مآب **میرزا ابوطالب نواب** شرح حالش در محله بازار مرغ است.

و از مشاهیر علمای شیراز است: قاضی محکمه‌اسلام، نافذالفتاوی و الاحکام، مقرر قواعد شرع، مدبر معاقد اصل و فرع، جامع علوم عقلیه، حاوی اخبار نقلیه **ابوالعباس ابن سریج فقیه شیرازی**[2] مشهور به «بازاشهب». مدتها در شیراز قضاوت مسلمانان نمود و شریح پدر او هیچ لغت عرب را نمی‌دانست وراز خود را به‌درگاه حضرت بی‌نیاز، به‌فارسی عرضه می‌داشت، شبی در خواب دید که هاتف غیبی به‌او فرسود: «هرچه می‌خواهی بگو»، در جواب گفت ای خدا «سربه‌سر»[3] یعنی چیزی مخواه و چیزی مده و این کلمه تاکنون در مملکت فارس ضرب‌المثل است به‌اندک تفاوت که «رحمن سربه‌سر». و شیخ ابوالعباس قاضی در سال **۳۵۹** در بغداد وفات یافت.

و از مشاهیر علماست: جناب ملجأالانام فی زمانه **شیخ ابوالقاسم شیخ‌الاسلام** که در

---

۱. خوانندگان محترم توجه می‌فرمایند که در ذکر اسامی ترتیب الفبائی رعایت شده است نه تقدم تاریخی.

۲. در متن: (شریح). اما در روضات‌الجنات، ج ۱، ص ۳۳۹، نام او را ابوالعباس احمد فرزند عمربن سریج فارسی‌شیرازی، شافعی مذهب، می‌نویسد که بیش از چهارصد مجلد اثر دارد. و رک: ابن‌خلکان، ج ۱، ص ۲۱.

۳. رک: روضات‌الجنات، ج ۱، ص ۳۴۱.

محله بازار مرغ نوشته شد.

و از مشاهیر عرفا و علمای شیراز چنان که قاآنی فرموده است[۱]: شمس الموحدین **میرزا ابوالقاسم شیرازی** مشهور به **میرزای سکوت** (رحمة‌الله علیه) سر حلقه خاموشان[۲] و مقصد خرقه‌پوشان، جمعی او را مسلمان و گروهی نامسلمان گفتند، برخی بر آن بودند که در یمن ایمان، همال سهیل دارد و در چمن ایقان، کمال کمیل، بهرحال پیری پارسی و میری پارسا که فکر جهانی در پایهٔ قدرش نارسا، همواره زبانش از گفتن خاموش و از یاد خویشتن فراموش، با اینهمه خاموشی زبان همه و با آن همه فراموشی شبان رمه، وقتی عوام کالانعام با آنکه جز خاموشی سخنی باطل از او نشنیده و جز سفیدی موی، آیهٔ سیاه‌دلی از وی ندیده بودند، قتلش را صلاح و خونش را مباح دانستند و به‌اندیشهٔ این معنی سریدانش که هریک والی کشوری و قائد لشکری بودند، تدارک آلات حرب و ضرب نموده، پای پیش نهادند، چندان که سریدان به‌التماس مدافعه کوشیدند، حضرتش ممانعت فرمود، چون گروه بدخواه آمده، درب سرای او را مفتوح دیده، موجب فتوح شمردند، غافل از آنکه عادت درویش رفع بواب و فتح ابواب است با زبانهای لاعن و سنانهای طاعن داخل سرا گشته، پیری را در کنج عزلت نشسته و لب از تکلم بسته دیدند، خواستند زبان را به‌لعن و سنان را به‌طعن دراز کنند، آن‌جناب تبسم فرموده، بگفت باعث ازدحام چیست؟ یکی گفت آنجا که عیان است چه حاجت به‌بیان است، پس فرمود هرگز جز راه شرع نرفته‌ام در جوابش گفتند چنین است اما برخی از محرمان تو از محرمات نپرهیزند، فرمود برادر را به‌جای برادر نکشند، گفتند بر جمعی که با دل سیاه بر دلبر ساده جوشند و ساغر باده‌نوشند، در را گشائی، فرمود ای‌عجب بر شما که برای کشتن من آمدید دررا نبستم، چرا بر کسانی که به‌ارادت آیند، در بندم، از سخنان آن جناب است[۳]: «راحت نفس در دو چیز است: «نمی‌دانم» و «نمی‌خواهم» چنان در «نمی‌دانم» مستغرغم که «نمی‌خواهم» را فراموش دارم.» در سال **۱۲۳۹** در شیراز وفات یافت [و] در آستانه حضرت شاهچراغ مدفون گردید و تاریخ سال وفاتش مطابق با شماره کریمهٔ «هوالذی لا یموت» است.[۴]

و از مشاهیر علما و سادات عالی‌درجات شیراز است: حضرت سیادت و نقابت و افادت و افاضت منقبت، سلطان الحکما و سیدالعلماء **میرزااحمدنظام‌الدین علامه**. شرح حال آن جناب در ذیل محله سردزک نگاشته گردید.

و از اعاظم علما و سادات و اعیان شیراز است: قطب فلک جاه و جلال، مرکز دایره عزت و اقبال، امیرممجد، مقبول سلاطین، نواب **میرزا احمدنظام‌الدین دویم**، نوادهٔ میرزااحمد نظام‌الدین اول. شرح حال آن جناب در ذیل محله سردزک گفته شد.

و از علمای مشهور شیراز است: جناب **شیخ احمدتمامی** [که] شرح حالش در ذیل محله بازار مرغ است.

---

۱. رک: پریشان قاآنی، ص۹٤۹ و ۵۰ و ۵۱، چاپ تاجر شیرازی، سال۱۲۷۳: کلیات دیوان.

۲. اگرچه در پریشان قاآنی این کلمه (خاموش) است اما خطاط فارسنامه آنرا (خواموش) نوشته است.

۳. این گفته را قاآنی در (پریشان) روایت کرده است.

٤. تفصیل احوال او را در جلد سوم، دانشمندان و سخن‌سرایان فارس، ص۱۶۷ تا ۱۷۱ و گلشن وصال، حاشیه‌صفحات ۲۲ و ۲٤ و ۲۵ و ۲تا ۲۸، بخوانید.

و از اعاظم علما و اعیان سادات عالی درجات شیراز است: **مولاالانام**، متبوع اهل اسلام، ذوالمحامد والمعالی، ذخرالایام[1] واللیالی **امیر اصیل‌الدین دشتکی‌شیرازی**. و شرح حال آن جناب در ذیل محله سردزک شیراز گفته شد.[1]

و از اجله علماست: جناب مستطاب **حاجی‌اکبر نواب** شرح حالش در ذکر محله بازار مرغ گذشت.

در کتاب **مزارات شیراز** نوشته است[2]: طبیب فاضل و ادیب کامل، مقرب ملوک زمان و محبوب قلوب اعیان، **مولاناجلال‌الدین احمدابن یوسف‌ابن الیاس حکیم، طبیب شیرازی** علاوه بر کمالات علمیه، او را دیوان شعری است که جمع نموده، در آن اشعار فارسی و عربی خود را. و این چند بیت از آن دیوان نوشته شد:

و انت طبیب فی‌الحقیقه ام انا	تحیرت حتی لست ادری معینا[3]
خیالک فی عینی اذا کنت‌نائماً	و فی‌القلب عندالانتباه توطنـا
فتحسد عینی‌القلب، عند انتباهه	و یغبط قلبی‌العین، حین توسنا

در سال ۷٤٤ در شیراز وفات یافت.

و از اعاظم علما و سادات شیراز است: خلاصه اولاد رسول و نقاوه احفاد بتول، سید فاضل محدث **امیرجمال‌الدین عطاءالله دشتکی شیرازی** که شرح حالش در ذیل محله سردزک شیراز نگاشته گردید.[4]

و از زمره علما جناب مستطاب **شیخ‌حسین‌جزائری** در ذیل محله سرباغ نوشته شد.

میرزای سکوت. همان جناب‌میرزاابوالقاسم سکوت است.

و از اعاظم علمای جهان و اکابر فضلاء زمان است حضرت علامةالعلمائی **میر سید-شریف‌الدین علی‌بن محمدبن علی‌حسینی جرجانی شیرازی**[5]. اگرچه اصل آن جناب از بلده جرجان خراسان است، لیکن چنانکه در گفتار اول این کتاب **فارسنامه ناصری** نگاشته گردید درسال ۷۷۷ از دارالملک جرجان به‌شیراز جنت طراز آمده، رحل اقامت افکنده، توطن فرموده، سالها توقف نمود و سلسلهٔ جلیله سادات شریفی که شرح حال آنها در ذیل محله بازار مرغ شیراز نگاشته گردید، از احفاد آن جناب می‌باشد، او را در زمرهٔ علماء شیراز نگاشتم.

در کتاب **روضات‌الجنان** نوشته است: سید شریف‌الدین علی‌بن محمدبن علی‌الحسینی-الجرجانی الحنفی‌المشهور بمیرسید شریف، کان متکلماً بارعاً عجیب‌التصرف، کثیرالتحقیق، صاحب فهم عمیق و نظر دقیق، ماهرفی فنون‌الحکمة باسرها و فی‌علوم‌العربیه بجمیعها و له مصنفات طریفه و مؤلفات ظریفه و معلقات لطیفه منها: شرحه‌الکبیر علی کتاب‌المواقف للقاضی

---

۱. در متن: الانام.
۲. روضات‌الجنات، ج٦، ص٤٣٣و٩٨، چاپ اسلامیه.
۳. مزارات شیراز: هزار مزار، به تصحیح استاد نورانی وصال، کتابخانه احمدی، شیراز، ص ۳۲۲.
٤. بیت اول درکتاب مزارات شیراز چنین معنی شده است: در حقیقت بندانم تو طبیبی یا من، من تحیر به‌قیاس آورم و ظن به‌خیال (۳۲۲). خیال تو در چشم است چون می‌خسبم و در دل است چون بیدار می‌شوم. حسد می‌برد چشمم بر دل چون بیدار می‌شود و غبطه می‌خورد دل بر چشم چون می‌خسبد.
۵. رک: مجالس‌المؤمنین، چاپ اسلامیه، ج۱، ص۵۲۷.
٦. رک: روضات‌الجنات، ج٤، ص ۲۲۰، چاپ اسلامیه.

عضدالدین الایجی فی العلم المعرفة والکلام نذکر فی مبحث الامامة منه، ان «الجفر» و«الجامعة» کتابان لعلی امیرالمؤمنین(ع) قد ذکر فیها علی طریقة علم الحروف الحوادث الی انقراض العالم وکان الائمه من اولاده یعرفونها و من جملتها شرحه علی فنون البلاغة بالخصوص من کتاب «مفتاح العلوم» مع حواش منه علیه و منها کتاب له فی تعریفات العلوم و تحدیدات الرسوم» و کتاب له سماه «بالترجمان فی لغة القرآن» و کتاب کبیر له فی فن المعمی و تصاریفه و اعماله و له شرح فارسی علی کافیه ابن الحاجب یسمونه کیپائی و حواش له علی کتاب المتوسط فی شرح «الکافیه» و اخری علی شرح المحقق الرضی ایضاً علی «الکافیه» و حواش[1] له علی شرح-الاصفهانی علی «التجرید» و حواش له علی کتاب المطول و شرح له علی شرح المختصر العضدی و حاشیه علی شرح الشمسیة القطبی و علی شرح القطبی علی «المطالع» و علی کتاب «حکمة-العین» للکاتبی القزوینی والمختصر الفارسی المتداول بایدی الناس المعروف «بصرف میر» و رسالتاه المشهورتان «بالکبری» و «الصغری» فی المنطق.

و این قطعه را در وفات آنجناب گفته‌اند:

استاد بشر حیات عالم	سلطان جهان شریف ملت
اندر ششم ربیع دویم	در هشتصدوشانزده ز هجرت
زین دار فنا به‌چارشنبه	فرسود به‌دار خلد رحلت

و خلف الصدقش؛ عالم فاضل کامل **میرسیدشمس‌الدین محمدشیرازی.** حاشیه والدماجد خود را برشرح کتاب **متوسط** که ناتمام بود به‌انجام رسانید. شیخ ابوالقاسم بن نصرالبیان کازرونی درکتاب سلم‌السموات نوشته است: چون حضرت میرسیدشریف را زمان وفات دررسید، میرسید-شمس‌الدین محمد استدعای وصیت از او نموده، در جواب فرمود: «بابا به‌حال خود باش» و میرشمس‌الدین محمد، این مضمون را به‌نظم آورد:

---

۱. در ترجمهٔ روضات‌الجنات، ج۶،ص۲۴۲، ترجمه این بخش چنین آمده است: (درعلم کلام استادی بنام بود و دراین رشته تصرفات عجیب و منحصربفرد داشت و تحقیقات فراوان و دقت نظرهای خاص از او به‌ظهور می‌رسیدو دانشمندی هوشمند و باکمال بود،همه فنون حکمت را بخوبی می‌دانست و از قواعد علوم عربی کمال خبرویت و مهارت را دارا بود. آثار ارزنده‌ای از او به‌ظهور رسیده و تعلیقات شایسته و حواشی مفیدی از او یادگار است از جمله آثار مهم و بنام او شرح مواقف قاضی عضدایجی است نامبرده کتاب او را که در فن کلام بود شرح کرده‌ودر مبحث امامت آن می‌نویسد: (جفر) و (جامعه) نام دوکتاب از علی(ع) است که در آن مطابق با قانون علم حروف به‌پیش‌آمدهای جهان تا انقراض عالم اشاره کرده است و ائمه طاهرین که از اولاد او می‌باشند و معروفند از حقایق مطالب او باخبر بوده‌اند.دیگر (از تالیفات او)شرح بر فنون بلاغةمفتاح العلوم به‌انضمام حواشی‌ودیگری (تحدیدات‌الرسوم)و (الترجمان) در لغات قرآن (این کتاب بطور مستقل بوسیله استاد دکترسیدمحمد دبیرسیاقی با دقت و وسعت‌نظر خاص ایشان تحت عنوان ترجمان‌القرآن در مرداد۱۳۳۳ و سپس در فروردین ۱۳۶۰ به‌چاپ رسیده است.) وکتاب بزرگی در معمی و طریقه ترتیب آن و شرح کافیه ابن‌حاجب موسوم به‌کیپائی و حواشی بر شرح کافیه به‌نام متوسط حواشی شرح رضی و دیگر حواشی شرح اصفهانی بر تجرید و (حواشی بر مطول و شرح بر آن) و شرح بر مختصر عضدی و حاشیه بر شرح شمسیه و شرح مطالع قطب‌الدین (برمطالع) و حاشیه برکتاب حکمت‌العین کاتبی قزوینی و مختصر فارسی که همواره مورد توجه محصلان مقدماتی علم عربی است به‌نام صرف میر و رساله کبری و صغری در منطق...)

۲. در متن: (جواش).

مرا سیدشریف آن بحر زخار | که رحمت بر روان پاک او باد
وصیت کرد وگفتار آنکه خواهی | که باشد در قیامت جان تو شاد
چنان مستغرق احوال خود باش | که از حال کسی ناید ترا یاد

و از احفاد میرشمس‌الدین‌محمد پسر میرسیدشریف است: ادیب اریب **میرزامحمدعلی** مشهور به **میرزامخدوم شریفی سنی حنفی شیرازی** صاحب کتاب **نواقص‌الروافض** که شرح حال او[1] در ذیل زمان سلطنت شاه‌اسماعیل دویم صفوی در سال ۹۸۵ نگاشته گردید.

جناب **شیخ عبدالجبار** مجتهد در محله سر باغ مذکور است.

جناب مستطاب **شیخ عبدالنبی** امام‌جمعه. ذکر آن جناب در محله سر باغ است.

جناب **آقا لطفعلی** مجتهد. شرح حالش در محله بازار مرغ است.

و از علمای مشهور فی‌الآفاق حجة‌الاسلام بالاستحقاق حاج‌میرزا**محمدحسن** شرح حال آن جناب در ذیل محله درب شاهزاده است.[2]

و از اعاظم علمای عالم است امام اقدم، همام اعظم، مولای فاضل امم، ناصب رایات ملت بیضا، ناصر[3] آیات شریعت‌غرا، ملک اعاظم سادات، متحلی به‌اقسام سعادات، زبده اولاد سبطین، قدوهٔ امجاد خافقین، سید جید سجد **الحاج امیر صدرالدین محمد دشتکی شیرازی**[4] جد اعلای نگارندهٔ این **فارسنامه ناصری** که شرح حالش بر سبیل اجمال در ذیل محله سردزک شیراز نگاشته گردید.

درکتاب **روضات‌الجنان** وکتاب **سلم‌السموات** نوشته است که در مجلس مشحون از علما و اکابر، امیرغیاث‌الدین منصور، ولدالصدق حضرت امیرصدرالدین معظم‌الیه که سن شریفش به‌هیجده سال رسیده بود، جناب محقق صمدانی، مولانا جلال‌الدین دوانی را مخاطب ساخته مطلب علمی را به‌عنوان مشاجرت سؤال نمود و جناب مولانا اعراض از جواب نمود، پس رنگ چهرهٔ حضرت امیرصدرالدین از این اعراض متغیر گشته، به‌جناب مولانا فرمود: بنده‌زاده با شما چنین می‌گوید، مولانا در جواب گفت شما خود بفرمائید تا ببینم چه می‌فرمائید.

درکتاب **مجالس‌المؤمنین** نگاشته است[5] که: سیدالحکماء‌المدققین امیرصدرالدین محمد دشتکی، اسکنه الله‌فی صدرالجنان، کنیت عالیش ابوالمعالی و لقب‌شریفش به‌لسان ارباب فضل و کمال، صدرالعلما وصدرالحقیقه است وچنانکه‌سابقاً در احوال سیدجلیل محدث امیراصیل‌الدین که از بنی‌اعمام اوست مذکور شد آبا و اجداد امجاد او تا حضرات ائمه معصومین(ع) حافظ احادیث و حامل علوم شرعیه بوده‌اند و اول کسی از این سلسله جلیله که از مطالعه کتب حدیث عامه واسوخته، متوجه علوم حکمیه رسمیه گردید و به مرتبه اعاظم حکما رسید، حضرت میر بود که استفاده کثیری از شرعیات را از والدماجد خود میرغیاث‌الدین منصور پسرعم خود میرنظام‌الدین احمد نمود و شطری از علوم عربیه و فنون ادبیه را بر پسرعم خود میر حبیب‌الله

---

۱. در متن: (او را).
۲. مذکور در حاشیه کتاب.
۳. در متن: (ناظر).
٤. روضات‌الجنات، ج٦، ص۹۸ تا ۱۰۳.
۵. مجالس‌المؤمنین، چاپ اسلامیه، ج۲، ص۲۲۹.

که وحید زمان بود قرائت فرسود و علوم عقلیه را از حکمت و کلام و ریاضیات را از سیدمسلم فارسی و جمعی دیگر بیاموخت و مولد شریفش صباح سه‌شنبه دویم شعبان سنه ثمان و عشرین و ثمانمائه بود و در صباح جمعه دوازدهم رمضان سنه ثلث و تسعمائه در دست فسقه فجره ظلمه یعنی طایفه ترکمان بایندریه، شهید گردیده[۱] در صدر جنان منزل گزید و از مآثر آن جناب مدرسه رفیعه منصوریه شیراز است و کتاب حاشیه قدیم و جدید بر **شرح تجرید** ملاعلی قوشچی و دیگر حاشیه قدیم و جدید بر **شرح مطالع** و حواشی شریفه شریفیه و آن دو حاشیه قدیم مقدم است بر حاشیه قدیم مولانا جلال‌الدین دوانی[۲] و دیگر حاشیه بر **شرح شمسیه منطق**[۳] و دیگر حاشیه بر **شرح مختصر اصول**[۴] ابن‌حاجب[۵]، دیگر حاشیه بر کتاب **کشاف**، دیگر رساله در مبحث فیاض **شرح مطالع**، دیگر رساله در حل مغلطه به‌جذر اصم، دیگر رساله در علم فلاحت، دیگر رساله فارسی در معرفت جواهر و خواص و قیمت آن، دیگر رسالهٔ فارسی در بیان کیفیت حدوث قوس قزح که به‌فارسی کمان رستم گویند و صاحب کتاب **روضات الجنان** فرموده است که هرچه اشخاص این سلاله فاخره، نزول تناسلی فرموده‌اند به‌ظاهر و باطن از کتب حدیث عامه اعراض فرموده، مراسم حقه را اظهار نموده‌اند الی انتهی الامر الی قرة باصرتها المرهاء[۶] و غرة ناصیتها الباهرة البهاء، مفخر اسلافه الاشراف و شرف آل عبدمناف اعنی السیدعلی‌خان الحسینی الحسنی المدنی الشیرازی، الشارح **للصحیفة الکاملة السجادیه** شکرالله مساعیه الجمیلة فی امثال هذه المعامله، فانه قدبلغ الدرجة العلیا من ریاسته الشیعة الامامیة و خدمة مآثرهم الجلیله و بیض وجوه اسلافه المکرمین و برد عیون اجداده المحترمین الی قیام یوم الدین.

و از اعاظم علما و افاخم فضلای عالم است: صدر بدر ملت، طره ناصیه سیادت، غره جبهه سعادت، نبوی المآثر، علوی المفاخر، اعلم علماء مشارق و مغارب، مجتهد به‌استحقاق در جمیع مذاهب، مطاع سلاطین، متبوع خواقین، مجموعهٔ معانی **امیرصدرالدین محمد** مشهور **بالصدرالثانی**، خلف‌الصدق حضرت مغفرت‌مآب، جنت‌ایاب، استاد بشر، عقل حادی عشر امیرغیاث‌الدین منصور، خلف صدق المستغرق فی بحار رحمة‌الله الاحد الصمد، سید امیرصدرالدین‌محمد دشتکی شیرازی، نورالله مضجعه جد اعلای نگارندهٔ **فارسنامه ناصری**. در کتاب **روضات الجنان** نوشته است: حضرت استادالبشر والعقل حادی‌عشر، امیرغیاث‌الدین منصور دشتکی شیرازی را دونفر پسر بود: کوچکتر آنها امیرصدرالدین محمدثانی است و برادر بزرگتر امیرشرف‌الدین علی معروف به‌ورع و زهد و تقوی بود و حضرت غیاث‌الدین امیرصدرالدین را از برای زیادتی فضل و کیاست و فهم ترجیح و تفضیل می‌داد بر امیرشرف‌الدین علی، چنانکه نوشته‌اند

---

۱. مجالس المؤمنین، ج ۲، ص ۲۳۰.
۲. در متن: (دوالی).
۳. مجالس المؤمنین، ج ۲، ص ۲۳۰.
۴. منظور کتاب مختصرالمنتهی است.
۵. در متن: (این حاجت). ابن‌حاجب نحوی معروف متولد به‌سال ۵۷۰، متوفی به‌سال ۶۴۶. اصلا از کردان ایرانی بود که در مصر متولد شد و در قاهره تحصیل علوم ادبی و فقه کرد و در دمشق تدریس نمود و از تالیفات او: کافیه در نحو، شافیه در صرف، مختصرالمنتهی(ملحض کتاب دیگر خود او به‌نام منتهی السؤال والامل) و امالی. (معین).
۶. سپید گشته، (صفت چشم).

چون حضرت غیاث‌الدین شنید که سلطان مظفر منصور اعلیحضرت شاهنشاه طهماسپ اول صفوی انارالله‌برهانه امیرشرف‌الدین را مخصوص عنایات شاهی و ملاطفات شاهنشاهی ساخته و او را در اردوی اعلی به‌احترامی فوق‌العاده محترم داشته، حضرت امیرغیاث‌الدین را خوش نیامد و فرمود شرف‌الدین حماری است بلامشاکل و غیرقابل برای این مراحل و این بیت را بخواند:

هرکجا بی‌هنری هست به‌اوسی‌بخشند   بیشتر زآنچه ز ایام تمنا دارد[1]

و از لطایف حضرت امیرغیاث‌الدین آنکه چون روزی امیرشرف‌الدین در خدمت او شروع در تشنیع وبدگوئی از برادر خود امیرصدرالدین محمد ثانی نمود و قبایح اعمال او را می‌شمرد از جمله آنکه خمهای خمر در حجره جوار قبر جد خود امیرصدرالدین کبیر گذاشته و با دوستان خود در پرده می‌آشامد و شما را خبری نیست و چون امیرغیاث‌الدین، سخنان او را معلل به‌غرض می‌دانست بر سبیل تعرض فرمود هرچه برادرت می کند توهم بکن و هرچه می‌آشامد توهم بیاشام، پس امیرصدرالدین را درمقام خلوتی بخواست و بر سبیل نصیحت و موعظه فرمود: بابا، مردمان کلام‌الله‌مجید و کتاب دعا بر قبور پدران خود گذارند، چرا شرم نکرده آنچه را برادرت می‌گوید گذاشته[ای] و این نصیحت و موعظهٔ پدرانه مؤثر افتاده، سبب حصول توبهٔ نصوح و ترک صحبت و صبوح امیرصدرالدین گردید به‌اندازه‌ای که لم‌یعهد من احد من‌الآحاد توبة الی‌الله تعالی بمثل توبة هذا. المؤید من عند رب‌العباد ولااثرا[2] من قبول‌التوبة بالنسبة الی‌احد من‌التائبین مثل ماظهر بالنسبة الی هذاالمستبصر بنورالله‌المبین. فانه قد بلغ‌الامر فی ذلک حیث لایبلغه ایدی‌الابدال والابطال فشمر عن ساق‌الجهد والجد لاعلی سبیل‌الهزل بل علی سبیل‌الحقیقه والجد فی تدارک ما سلف من تفریطاته بالتدارک فی طریق ریاضاته و مجاهداته الی ان رجع فی قلیل من‌الازمنه الی اصله الاصیل و عرج الی معارج آبائه‌الکابرین بتحصیله مراتب‌العالیه علی سبیل‌التفصیل فصار صدراً ثانیاً، یفتخر بقرب منزلته فی هذاالباب ذلک الصدرالاول[3] و بدراً باهیاً فی سلسلةالمشایخ الانجاب یکون علیه منهم المرجع والمعول ولقدرأیت من ثمرات عمره‌المبرور بعد تنبیهه‌المزبور بتوفیق المالک‌الامور، اجازة فاخرة لبعض فضلاء دارالعبادة فیها من‌الفضل والزیادة مالم یتفق مثله الی‌الآن لاحد من‌العلماء والسادة و رسالة طریفه[4] فی‌التشدید علی‌مذمةالخمرالخبیث والتهدید علی شاربه‌الخنیث بالعقل والاجماع من جمیع ارباب الشرایع بعدالقرآن والحدیث و فیها من‌الفوائدالشریفة مالا تحصی و من‌العوایدالمنیفة مثل عددالرسل والحصی[5] فاما[6] الاجازة‌الممتازة‌المفصلة‌المذکورة فهی بعد الفراغ من‌الحمد والصلوة منها ماهو بهذه‌الصورة، کانت[7] لی اشیاخ منهم اولاً ابی و شیخی و

---

۱. مجالس‌المؤمنین، چاپ اسلامیه، ج ۲، ص ۲۳۳.

۲. چنین است درمتن.

۳. درمتن: (اقل).

۴. درمتن: (طریقه).

۵. درمتن: (الحصا).

۶. درمتن: (فاتا).

۷. درمتن: (قلت).

هو من اشاع غوامض العلوم والحکم و نشر بحیث لقب استاذ البشر والعقل الحادی عشر امام الحکمة، ناصرالشریعة منصور قدس سره و هویروی العلوم الشرعیة کلها والمنقولات المرویة جلها عن ابیه الصدرالشهید عن عمه السیدالاید[1] نظام الحق والدین، سلطان المحدثین والمفسرین، برهان الوعاظ والمذکرین، احمدبن اسحق بن ابراهیم بن محمد و عن ابیه سطیع الله و مطاع السلاطین، غیاث الاسلام والدین، منصور عن ابیه محمد عن ابیه ابراهیم عن ابیه محمد عن ابیه اسحق عن ابیه علی عن ابیه عربشاه عن ابیه امیر انبه عن ابیه امیری عن ابیه الحسن عن ابیه الحسین عن ابیه علی عن ابیه زید عن ابیه علی عن ابیه محمد عن ابیه علی عن ابیه جعفر عن ابیه احمدالسکین عن ابیه جعفرالشاعر عن ابیه محمد عن ابیه محمد عن ابیه زید عن ابیه علی زین العابدین عن ابیه الحسین سیدالشهداء عن ابیه امیرالمؤمنین علی بن ابی طالب علیهم السلام عن رسول الله صلوات الله علیه وآله الطاهرین و انا اروی بهذاالاسناد علوماً و احادیث کثیرة اولها مسلسلاً به انه قال علی علیه السلام کان لرسول الله (ص) سر قلما عشر علیه ثم ان احمدالسکین جدی صحب الامام الرضا علیه السلام من لدن کان بالمدینة الی ان اشخص تلقاء خراسان عشر سنین فأخذ منه العلم و اجازته علیه السلام عندی فاحمد یروی عن الامام الرضا (ع) عن آبائه عن رسول الله (ص) و هذاالاسناد ایضاً مما انفردبه لایشرکنی فیه احد و قدخصنی الله تعالی بذلک والحمدله ثم انی اروی عن ابی عن جدی عن ابیه عن ابیه عن ابیه خمس مرات عن الشیخ الممجد المتهجد العلامة ابی منصورالحسن بن یوسف بن علی بن المظهرالحلی قدس سرهم عن ابیه عن ابی الفرج النبلی عن الشیخ المفید ابی جعفر محمدبن الحسن بن محمدبن علی الطوسی عن الغضائری عن التلعکبری عن ابن همام عن ابن زکریاالبصری عن صهیب عباد عن ابیه[1] العباد عن مولانا الانام الصادق صلوات الله علیه الی آخر ما ذکره فی تلک الاجازة ولم یهمنا ذکره و حکایته و قد ذکره ایضاً الفاضل المحدث المعتمد الامین الشیخ محمدبن محمد زمان بن الحسین محمدرضابن الشیخ حسام الدین فی اجازته الکبیرة التی کتبها للشیخ غالب من مشایخ عصرنا هذا آقامحمدباقرالهزار جریبی المازندرانی والد مولانا آقامحمدعلی النجفی الفقیه قدس سرهم فقال بعد عدة جملة من المسلسلات فی السند و من مسلسل الحدیث ما نقله السیدالامجدالافخم صدرالدین علی المشهور بالسید علی خان[2] ابن المیرزا احمدنظام الدین ابن محمدمعصوم ابن احمدنظام الدین ابن ابراهیم بن سلام الله ابن مسعودبن محمد صدرالدین و الحقیقة ابن غیاث الدین منصور قال حدثنی والدی[3] السیدالاجل احمدنظام الدین عن والده السیدالجلیل محمد معصوم عن شیخه المحقق المولی محمد امین الاسترآبادی عن شیخه طراز المحدثین المیرزامحمد الاسترآبادی عن السید ابی محمد محسن قال حدثنی ابی علی شرف الدین و الأبا[4] عن ابیه منصور غیاث الدین عن ابیه صدرالحقیقة والدین الی ان وصل عن ابیه الحسین الشهید (ع) عن ابیه امیرالمؤمنین علی (ع) انه قال کان لرسول الله (ص) سر قلما عشر علیه وفایدة

---

۱. درمتن: (اید).

۲. رك: روضات الجنات، ترجمه فارسی، ج۵، ص ۲۰۰، چاپ اسلامیه.

۳. درمتن: (والذی).

۴. چنین است درمتن.

الاخبار بذلک تحدثه بما انعم‌الله‌تعالی علیه به‌من اختصاصه(ع) برسول‌الله(ص) و اطلاعه علی سره دون غیره و السندالمذکور متصلاً الی زیدالشهید انه قال سمعت اخی‌الباقر(ع) یقول سمعت ابی‌زین‌العابدین(ع) یقول سمعت ابی‌الحسین‌الشهید(ع) یقول سمعت ابی علی‌بن‌ابی‌طالب(ع) یقول سمعت رسول‌الله(ص) یقول: نحن بنو عبد[1] المطلب ما عادانا بیت الا وقد خرب ولاعادانا کلب الا وقد جرب و من لم یصدق فلیجرب[2] ثم قال السیدالافخم‌الاکرم[3] السید علیخان صدرالدین ابن احمدنظام‌الدین الحدیث‌المسلسل بالاباءالسبعه و عشرین اباً قلما یتفق فی اخبارالخاصة وصاحب کتاب **روضات‌الجنان** رساله‌ای که فاضل محقق میرصدرالدین محمدثانی در حرمت خمر و بنگ عقلاً و شرعاً مرقوم فرموده است بعینها در آن کتاب درج نموده و چون از سبک **فارسنامه ناصری** خارج بود به‌ایراد آن نپرداخت و اسم آن رساله «**الذکری**» است و از اتفاقات آنکه عدد این کلمه مطابق با شماره سال تألیف آن که در سنه ۹۶۱ [است] اتفاق افتاده است.

و از اجله اعیان علمای شیراز بهشت نشان، بلکه اعلم علمای جهان است: حضرت مولی‌الانام، متبوع اهل اسلام، اعرف مجامع کمالات بشر، افضل جوامع اهل نظر، مخبر احادیث نبویه، وارث سوارث آثار مرتضویه، سلطان‌مفسرین، برهان اهل یقین، مقرر براهین، مقنن قوانین، بحر فواضل و فضایل، فخر اواخر و اوائل، شارح رموز اخبار به‌مصابیح انظار، فاتح کنوز اسرار به‌مفاتیح افکار، قدوه محققین، عمدهٔ موحدین، نورحدقه سالکین، نور حدیقه عارفین **مولاناصدرالدین‌محمد** معروف به‌**صدرالمتألهین** مشهور به‌**آخوند ملاصدرا** خلف‌الصدق مولاابراهیم قوامی شیرازی خورشید آسمان معانی که آفتاب بارأی او چو ذره [ح]قیر است و مختصر، عقل مجرد آمده در حیز وجود روح مصور آمده در صورت‌بشر. در شیراز ولادت یافت[4] [و] نشوو نما نمود و بعد از تکمیل مراتب لایقه به‌اصفهان رفته، در خدمت شیخ‌جلیل نبیل: شیخ بهاءالدین عاملی[5] قدس‌سره پاره‌ای از منقولات ومعقولات را بیاموخت، پس حاضر مجلس سیدسندبارع باهرمیرمحمدباقر مشهور به‌میرداماد قدس‌سره گشته، مدتی بماند و آنچه را باید بیابد، دریافت فرمود، پس از اصفهان به‌نواحی قم رفته در دهی توقف نموده به‌ریاضات شرعیه و مجاهدات نفسانیه پرداخت فصفی ذهنه و صح تمیزه و قوی قواه، فصعد الی‌مارقاه، پس شروع در تألیف وتصنیف فرموده اساس حکمت اشراق را به‌دلایل محکمه برپا نموده، ابواب فضیحت را بر مشائین باز فرمود و کتابهای آن جناب در ممالک مسلمانی مشهور و معروف است از جمله آنها کتاب **اسفار** است و **شرح هدایه** و **حاشیه بر الهیات کتاب شفای** شیخ‌الرئیس ابی‌علی قدس‌سره العزیز و **شرح کتاب حکمة‌الاشراق** شیخ شهاب‌الدین سهروردی و **کتاب واردات قلبیه** و **رساله در حدوث عالم** و **کتاب مسائل قدسیه** و **قواعد ملکوتیه** و **رساله در تحقیق**

---

۱. در متن: (علیه).

۲. در متن: (فلیجرت).

۳. در متن (اکرم).

۴. رک: سلافة‌العصر، چاپ المکتبة‌المرتضویه، ص ۴۹۱، تهران. تاریخ تولد او را اواخر قرن دهم هجری و وفاتش را در سال ۱۰۵۰ در بصره نوشته‌اند. (معین).

۵. رک: روضات‌الجنات، چاپ اسلامیه، ج۴، ص ۲۴۰.

تشخص و رساله در تحقیق «اتصاف ماهیت به‌وجود» و «رساله در جواب مسائلی که از حضرت محقق خواجه‌نصیرالدین‌طوسی قدس‌سره سؤال و جوابی صادر نگشته بود» وکتاب اسرار الآیات، تفسیر سورهٔ مبارکه جمعه، تفسیر سورهٔ الطارق، تفسیر سورهٔ الواقعه، تفسیر آیه نور، تفسیر آیةالکرسی وکتاب حکمة عرشیه و کتاب مشاعر و رساله اکسیرالعارفین فی معرفةالحق والیقین و رساله کسر اصنام جاهلیه و رسالهٔ اتحاد عاقل و معقول و کتاب شرح اصول کافی و در آخر کتاب عقل و جهل، این شرح فرموده است: وکتبه المؤلف بیده‌الجانیه فی شهور اربع و اربعین بعدالالف حامداً لله تعالی مصلیاً للنبی و آله مستغفراً محمدبن ابراهیم المشتهر بالصدر الشیرازی اوتی کتابهما بیمینهما بمحمد و آله الطاهرین صلوات‌الله‌علیهم‌اجمعین و حضرت سید علی‌خان قدس‌سره در کتاب سلافةالعصر فرموده است[1]: مولاصدرالدین محمدبن ابراهیم‌شیرازی مشهور به‌ملاصدرا در بصره زمان توجه او برای حج در عشر خامس از مائه حادی عشر وفات یافت، رحمةالله‌علیه و جناب ملاصدرا را قوامی برای آن گویند که گویا ازسلاله وزیر بی‌نظیر حاجی‌قوام‌الدین حسن شیرازی که خواجه‌حافظ (علیه‌الرحمه) فرموده است:

دریای اخضر وفلک وکشتی هلال — هستند غرق نعمت حاجی‌قوام ما

این رباعی را به‌آن جناب نسبت داده‌اند:

آنان که ره دوست گزیدند همه — درکوی شهادت آرمیدند همه[2]
درمعرکه‌دو کون‌فتح ازعشق است — هرچند سپاه او شهیدند همه

و از مشاهیر علما و فضلا و فصحای شیراز جنت‌طراز است: قطب فلک علوم، مرکز دایره حدود و رسوم، واضع بنای فصاحت، رافع لوای بلاغت، استاد فصحا و شیخ ادبا مولانا عبدالله پسر مولانافضل‌الله شیرازی که زبان از تقریر کمالاتش قاصر است درحدود سال ۷۳۰ واند در شیراز وفات یافت و کتاب تاریخ وصاف را به‌یادگار گذاشت و قبرش در میانه تکیه چهل‌تنان و تکیه‌خواجه‌حافظ (علیه‌الرحمه) معروف است[3]. این رباعی از حضرت وصاف است:

ترکان که چو شیر دروغا بخروشند — گه در صف رزم همچوخنجر نیشند
در صلح به‌عشرت و مدارا کوشند — گه درکف بزم همچو ساغر نوشند

واز مشاهیرعلمای شیراز است: مولانا عبدالله قوام‌الدین‌زاهد شیرازی ازعلمای یگانه و فضلای زمانه است حضرت شاهشجاع آل‌مظفر را نسبت به‌آن جناب اعتمادی و ارادتی بود و آنجناب گربه‌ای داشت که در نماز با او موافقت نمودی‌وخواجه‌حافظ (علیه‌الرحمه) این غزل را

---

۱. رك: روضات‌الجنات، ج٤، ص٢٤٠.

۲. این رباعی در حاشیه متن آمده است و یکبار هم که از ملاصدرا در زمره شعرای شیراز سخن رفته است باز تکرار شده است.

۳. وصاف‌الحضره متخلص به‌(شرف) و مشهور به (وصاف) متولد در حدود سال ۶۶۳ در شیراز نام اصلی کتاب او (تجزیة الامصار و تزجیةالاعصار) است که در ذکر وقایع تاریخ ایلخانان ایران و تاریخ ملوک و امرای اطراف از سال ۶۵۶ تا ۷۲۸ است و از سال ۷۰۲ تا ۷۱۲ تالیف شده است. رك: تاریخ ادبیات صفا، ج۳، بخش دوم، ص۱۲۵۹ تا ۱۲۶۲.

برای او فرموده است:[۱]

صوفی نهاد دام و سر حقه بازکرد — بنیاد مکر با فلک حقه‌باز کرد
بازی چرخ بشکندش بیضه درکلاه — زیرا که عرض شعبده با اهل رازکرد
ای دل بیا[که] تا به‌پناه خدا رویم — از آنچه آستین کوته و دست درازکرد
ای کبک خوش‌خرام کجا میروی بایست — غره مشو که گربهٔ عابد نمازکرد
فرداکه پیشگاه حقیقت شود پدید — شرمنده رهروی که عمل بر مجازکرد
حافظ مکن ملامت رندان که در ازل — ما را خدا ز زهد ریا بی‌نیازکرد

و از اعاظم علمای متوطنین شیراز است: مولانا اعظم، ملاذ افاضل امم، کاشف مشکلات عقلیه، فاتح معضلات نقلیه، جامع فروع و اصول، حاوی معقول و منقول **قاضی‌القضاة-عضدالدین عبدالرحمن احمد ایجی.** اصل آن‌جناب از بلده‌ایج اصطهبانات است در زمان سلطنت آل‌مظفر و پیشتر. در شهر شیراز سالها به‌منصب قاضی قضات برقرار بود و کتاب **مواقف** در علم کلام و کتاب **شرح مختصر اصول** ابن‌حاجب که مانند آن دو کتاب شنیده نشده از مصنفات و مؤلفات اوست و در سال **۷۶۰** وفات یافت[۲] و خواجه‌حافظ (علیه‌الرحمه) او را در این قطعه ستوده است:

به‌عهد سلطنت شاه شیخ ابواسحق — به‌پنج شخص‌عجب ملک فارس بود آباد
نخست پادشهی همچو او ولایت بخش — که کار خلق رواکرد و داد عیش بداد
دگر مربی اسلام شیخ مجدالدین — که قاضئی به‌از[او][۳] آسمان ندارد یاد
دگر شهنشه دانش، عضدکه در تصنیف — بنای کار «**مواقف**» به‌نام شاه نهاد
دگر بقیه ابدال شیخ امین‌الدین — که یمن همت اوکارهای بسته گشاد
دگر قویم چو[۴] حاجی قوام دریادل — که نام‌نیک ببرد ازجهان‌به‌بخشش‌و داد
نظیر خویش نه بگذاشتند و بگذشتند — خدای عزوجل جمله را بیامرزاد[۵]

و از اعاظم علما و اعیان شیراز جنت‌طراز است حضرت مصطفوی نسب، مرتضوی حسب، علامه هدی، نسابه‌وری، اسوهٔ‌عترت نبویه، قدوه زهره علویه، سیدسادات، مجمع سعادات، امام اقدم، مربی افاضل امم، ناصب رایات ملت بیضا، ناصر آیات شریعت غرا **سید علی‌خان-صدرالدین الحسینی‌الحسنی‌المدنی المکی شیرازی** قدس سره‌العزیز، جد اعلای نگارنده این

---

۱. این داستان را در حبیب‌السیر و تذکره عرفات به‌غلط به خواجه عماد فقیه کرمانی نسبت داده‌اند که از حکایات و افسانه‌هائی است که ساخته و پرداخته ذهن افسانه‌سازان قرن نهم است و نسبت این داستان به‌مولانا عبدالله قوام‌الدین زاهد شیرازی نیز در طرائق‌الحقایق‌حاشیه ص۳۰۵ از جلد دوم آمده است. برای اطلاعات‌بیشتر رجوع شود به‌تاریخ ادبیات صفا، بخش دوم، ج۳، ص۹۸۵ تا۹۸۷.

۲. تاریخ وفات او را ۷۵۶ هجری و ولادتش را در ۷۰۱ نوشته‌اند. رك: معین، و تاریخ ادبیات صفا، ج۳، ص۲۹۵، و رك: روضات‌الجنات، ترجمه فارسی، ج۵، ص۲۶۶.

۳. درمتن: (آن).

۴. درمتن: (چه).

۵. از آثار اوست: مواقف در علم کلام، فوائد غیاثیه، شرح مختصر ابن‌حاجب. (معین).

فارسنامه ناصری، اگرچه شرح‌حال اجمالی آن‌جناب را در ذیل محله سردزك شیراز نگاشته، به قاعده هوالمسک‌ما کررته یتضوع[1] اعاده‌گردید در کتاب **روضات‌الجنان** نوشته است: سیدنجیب و جوهر عجیب و فاضل ادیب و وافر نصیب، صدرالدین علی‌بن‌میرزا نظام‌الدین احمدبن‌میرزااحمد معصوم‌بن میرزانظام‌الدین احمدبن میرزاابراهیم‌بن امیر سلام‌الله‌بن امیر عمادالدین‌مسعودبن امیرصدرالدین محمدبن امیرغیاث‌الدین منصوربن امیرصدرالدین محمد دشتکی‌شیرازی مشهور به‌سیدعلی‌خان‌از اعاظم علماء بارعین و افاخم فضلای راسخین صاحب علوم ادبیه و ماهر درلغت عربیه، ناقد احادیث امامیه و مقدم در مراتب سیاسات مدنیه و ریاسات دنیویه ودینیه و منتهی می‌گردد[2] نسب شریفش به حضرت زیدبن علی‌بن‌الحسین (ع) به‌بیست‌ونه نفر و ولادت باسعادت او در مدینه طیبه در سال **۱۰۵۲** مطابق با کلمه «بی‌غم» است. پس مجاور مکه معظمه گشته در سال **۱۰۶۶** به‌فرمایش والدماجدش مسافرت به‌هندوستان فرموده در شهر حیدرآباد دکن رحل اقامت بینداخت و در کنف تربیت والدش تکمیل کمالات فرمود و او را مداخلت تمام در امور ملکی و لشکری بداد و کتاب **انوارالربیع** به‌نام آن پادشاه نمود و در سال **۱۱۱۳** از هندوستان عود به‌مکه معظمه فرمود، پس برحسب خواهش شاهنشاه ایران شاسلطان‌حسین صفوی طاب‌ثراه از طریق بر نجد به‌عراق‌عرب آمده، بعد از زیارت ائمه عراق سلام‌الله‌علیهم وارد اصفهان [پس] وارد شیراز گشته در سال **۱۱۱۸** به‌روضهٔ‌رضوان خرامید و در حرم شاه‌چراغ مدفون‌گردید رحمة‌الله‌علیه واسامی کتابهای مصنفه و مؤلفه آنجناب در ذیل محله سردزك نگاشته گردید.

و ازجمله بزرگان علمای شیراز است: قاضی قضات، ضابط احکام شرعیه، جامع نکات اصلیه و فرعیه **مولانا علی‌نقی قاضی شیرازی**. اصل آن جناب از بلده کمره عراق‌عجم است چون مقرب درگاه سلطنت: امامقلی‌خان والی مملکت فارس، صیت فضیلت او را شنید به‌وسائط رسل و رسائل او را وارد شیراز ساخته، قضاوت کلیه مملکت فارس به او تفویض نمود و سالها باقی بود و در سال **۱۰۶۰** وفات یافت.

والسیدالمتأله‌المشهور والایدالمتفقة‌المشکورامیر غیاث‌الدین منصوربن‌السید الامیرالکبیر صدرالدین‌محمد الحسینی الدشتکی الشیرازی قدس سره، جد اعلای نگارنده **فارسنامه ناصری** اگرچه شرح حال این جناب در ذیل محله سردزك نگاشته گردید، لیکن خواستم حال او را از کتاب**روضات‌الجنان** نویسم که فرموده است: جناب امیرغیاث‌الدین منصور اوحدی عصر خود بود درحکمت وکلام بلکه‌المعی زمان در علم به شرایع اسلام و از این است‌که ملوك وسلاطین القاب آن جناب را در فرامین و ارقام نوشته‌اند جامع معقول و منقول، حاوی فروع و اصول، اکمل اهل نظر، استاد بشر، عقل حادی عشر و نقش خاتمش «ناصرالشریعةمنصور» بود. در کتاب **مجالس‌المؤمنین** نوشته است[3]: که حضرت‌امیرغیاث‌الدین‌منصور برحسب مرتبه بالاتر است ازجمیع‌حکماء راسخین و نبلاء باذخین[4]، فارغ گردید از ضبط علوم چون بیست سال از سن

---

۱. او همانند مشك است که چون آنرا بسائی بویائی کند.

۲. رك: روضات‌الجنات، ج۵، ص ۲۰۰بعد.

۳. مجالس‌المؤمنین، چاپ اسلامیه، ج۲، ص ۲۳۰.

۴. باذخ: بلند و گردن‌افراز.

شریفش گذشت و مدتی پیش از رسیدن به‌این مرحله‌ٔ در مجالس متعدده، داعیه مباحثه و مجادله در مطالب علمیه با حضرت علامه دوانی میداشت و مدتی در دستگاه اعلیحضرت شاه طهماسب اول صفوی به‌منصب صدارت عظمی برقرار بود تا آنکه جناب قدوةالمجتهدین، شیخ علی محقق کرکی، در مجلس شاهی با حضرت میرغیاث‌الدین در بعضی از مطالب علمی مباحثه نموده، کار به‌خشونت کشیده و اعلیحضرت شاهی جانب قدوةالمجتهدین را ترجیح بداد و حضرت میر از مجلس برخاسته، با کدورت خاطر از منصب صدارت استعفا کرده، عود به‌شیراز نمود [و] باقی ماند[1] تا در سال ۹۴۸ به‌روضه رضوان خرامید و او را چندین کتاب از مصنفات خود است مانند: حجة‌الکلام که در چندین موضع از آن تشنیع بر مقالات حجة‌الاسلام غزالی فرموده و کتاب محاکمات میانه حواشی والدماجدش امیرصدرالدین بزرگ و حواشی علامه دوانی بر شرح تجرید ملاعلی قوشچی و کتاب محاکمات میانه حواشی آن دو بزرگوار بر شرح مطالع و کتاب محاکمات میانه تعلیقات آنها بر شرح قاضی عضدالدین ایجی بر مختصر اصول و کتاب شرح هیاکل‌الانوار و شرح رسالهٔ والدماجدش در اثبات واجب و کتاب تعدیل‌المیزان در علم منطق و کتاب لوامع و معارج در علم هیئت و این کتاب را در سن هیجده ساله تألیف فرمود و کتاب تجرید در علم حکمت که جمیع مسائل حکمت طبیعی و الهی را به‌عبارت مختصر و مفید ذکر فرموده «و رساله در معرفت قبله «و کتاب» معالم‌الشفاء در علم طب و کتاب مختصر معالم‌الشفاء و کتاب سفیر در علم هیئت و حاشیه برالهیات کتاب شفاء شیخ‌الرئیس (رحمة‌الله‌علیه) و حاشیه بر شرح اشارات و حاشیه بر شرح حکمت‌العین؛ و «رساله» در باب خلافت فرزند ارجمند ارشد خود میرصدرالدین محمدثانی و کتاب خلاصه تلخیص که اختصار کتاب معانی بیان است و کتاب رد بر حاشیه شمسیه علامه دوانی و کتاب رد بر حاشیه تهذیب مشارالیه و رسالهٔ رد برانموذج[2] العلوم مشارالیه و رساله رد بر رساله زوراء مشارالیه و رساله در تحقیق جهات و رسالهٔ مشارق در اثبات واجب و کتاب اخلاق منصوری و حاشیه بر اوائل کشاف و رساله تفسیر سورهٔ انسان و کتاب مقالات العارفین و کتاب در تصوف و اخلاق که به‌اسم فرزند دیگر خود میرشرف‌الدین علی نوشته و رساله قانون السلطنه و شاید غیر از آنچه نگاشته گردیده، رسائل داشته باشد.[3]

و از فضلای دارالعلم شیراز است: صاحب عنان فصاحت، سالک زمام بلاغت مولانا فضل‌الله شیرازی والد مولانا عبدالله وصاف. شاهد بر کمالاتش کتاب تاریخ معجم در بیان حالات پادشاهان عجم، کفایت است. در ماه ذی‌قعده سال ۶۹۸ به‌مرض سرخجه که آنرا در کتاب طب، حصبه نویسند درگذشت.

و از مشاهیر علمای شیراز بلکه عالم است: علامه علی‌الاطلاق، اعلم علماء زمان بالاتفاق مولانا قطب‌الدین محمود، علامهٔ شیرازی[4] پسر مولانا ضیاءالدین مسعود پسر مولانا

---

۱. در متن: (مانده).
۲. در متن: (انموزج).
۳. مجالس المؤمنین، ج ۲، ص ۲۳۲.
۴. رک: کتاب شرح حال و آثار علامه قطب‌الدین محمودبن مسعود شیراز (۶۳۴ - ۷۱۰)، تالیف دکتر محمدتقی میر، استاد جراحی دانشکده پزشکی دانشگاه شیراز، از انتشارات دانشگاه شیراز، ۱۳۵۶.

مصلح کازرونی. و آن جناب حالات تنقلات خود را در اول کتاب **شرح کلیات قانون** شیخ الرئیس ابی‌علی‌بن‌سینا[۱] (رحمة‌الله‌علیه) چنین نگاشته و ترجمه‌اش این است: چون از خانواده مشهور به‌صناعت طب بودم[۲] اگرچه پدر و اجدادم را بضاعت و سرمایه بهتر از این صناعت نیز می‌بود، در حداثت سن از روی شوق و شعف تحصیل مراتب طب را کرده کتب مختصره آن را در خاطر محفوظ داشتم و در معالجات متداوله حاضر گشتم و هرچه را تعلقی به طبابت بود از اعمال یدی خصوصاً عمل قدح یعنی آب را از چشم آب آورده گرفتن که خاصه خانواده من بود، در خدمت والدماجدم بیاموختم و چون سنین عمرم به‌چهارده رسید، والدم وفات یافت و مدت ده سال در مارستان مظفری شیراز مشغول معالجه مرضی گشتم، پس شوقی در خود یافتم که آنچه را دارم بر او بیفزایم، پس در خدمت عم خود سلطان‌الحکما کمال‌الدین ابوالخیربن مصلح کازرونی شروع در قرائت **کلیات قانون** نمودم پس در خدمت شمس‌الدین محمد کیشی، پس در خدمت شرف‌الدین زکی بوشکانی باز شروع در **کلیات قانون** نمودم اگرچه تدریس این کتاب خاصهٔ آنان بود لیکن آن کتاب چون اصعب کتب مصنفه در طب است به‌حسب مدرك و تنگ‌تر از همه به‌حسب مسلک، به‌حیرت انداخته ذهن ابناء زمان را در ادراکش، و خسته کرده نیروی آنها را وصول به‌افلاکش. و کسی را نیافتم که از عهدهٔ آن کمایلیق برآید. پس شروع در مطالعه شروحی که فضلا بر آن کتاب نوشته‌اند نمودم باز نادانسته‌ام، از دانسته افزونی داشت، پس روی خود را به‌جانب مدینه علم و شطر کعبه حکمیه، حضرت بهیه قدسیه و سده زکیه فیلسوفیه استادیه: خواجه‌نصیرالملة والدین محمدطوسی قدس‌الله‌نفسه آوردم، پس بعض از مسائل آن کتاب منحل گشته، بعضی بر اغلاق باقی بماند. برای آنکه در معرفت آن احاطه به‌قواعد حکمیه را کافی نیست بلکه ممارست به‌قانون علاج در تعدیل مزاج، شرط آن است، پس مسافرت به‌خراسان نمودم، پس به‌عراق عجم شدم، پس به‌بغداد شتافتم، پس به‌بلاد روم رفتم و در همه‌جا از حکما و اطبا، سؤال از مسائل مشکله آن کتاب نمودم و از هر خرمنی خوشه‌ای گرفتم و خود را از همه کس افزون و برتر دیدم و در سال **۶۸۱** به‌مصر رسیدم و سه شرح تمام بر کتاب **قانون** از فضلای حکما را دیدم پس جامع گشتم در حل مشکلات آن کتاب، مطالبی را که باقی نگذاشت مسئلهٔ مغلقی را، پس شروع در نگاشتن **شرح قانون** نمودم. و نگارنده این **فارسنامه ناصری** گوید: حضرت علامه شرح کلیات را تمام فرموده، متعرض شرح تشریح اعضاء مفرده از کلیات[۳] **قانون** نگشته است برای آنکه شنیده بود شیخ علاءالدین ابوالحسن علی‌بن ابی‌الحزم قرشی، شرحی مبسوط مخصوصاً بر تشریح اعضاء مفرده و مرکبه از کتاب **قانون**، تصنیف فرموده و حضرت علامی آن شرح را نداشت و آن را از مصر بخواست و قبل از رسیدن به‌شرح قرشی در سال **۷۱۰** هجری در شهر تبریز وفات یافت و در جوار قبر محقق بیضاوی مدفون گردید و ولادت

---

۱. نام اصلی کتاب (التحفةالسعدیه) است.

۲. قطب‌الدین علامه در ماه صفر سال ۶۳۴ هجری در شیراز و به‌روایت ضعیفی در دوتنگ کازرون متولد شده است (آثارالعجم، ص۳۲۸) شرح‌حال علامه... ص٤، تاریخ علمای بغداد، ص۲۱٦، چاپ عراق. و ر ك: روضات‌الجنات، ترجمه فارسی ج٦، ص۳۸۱.

۳. در متن: (کلمات).

باسعادتش، در شیراز اتفاق افتاده و نزدیک به ۹۰ سال زندگانی نمود و در وفات او گفته‌اند:

بازئیی کرد چرخ کجرفتار　　در مه روزه آه از آن بازی
ذال و یا رفته از گه هجرت　　رفت در پرده قطب شیرازی

و از مصنفات اوست: شرح کتاب **مختصر اصول** ابن حاجب و کتاب «**شرح مفتاح‌العلوم** سکاکی»؛ و شرح کتاب **حکمة‌الاشراق** و **شرح کلیات قانون** و کتاب **تحفه شاهی** در علم هیئت. در کتاب «**روضات‌الجنان** نوشته است: مولانا قطب‌الدین علامه شیرازی، لباس خود را از زی‌صوفیه بیرون نکرد، فقها و مجتهدین را خاشع و خاضع بود، همیشه نماز یومیه را به‌جماعت گزاشت وقتی که تصنیف و تألیف کتابی می‌نمود، شبها را بیدار و روزها را روزه داشتی و از ازکیاء عالم بودی و مذهب امام شافعی را داشت و در بازی شطرنج بر همه کس فائق بود و در خصلت ظرافت و مزاح عدیل نداشت. وقتی که پادشاه زمان، اتابک سعدبن‌زنگی مسجد جامع جدید شیراز را می‌ساخت مولانا علامه و شیخ‌سعدی در خدمت شاهزاده ابوبکر که هنوز ماه رخسارش به‌تکلف ریش مبتلا نبود برای تماشای بنائی مسجد حاضر شدند و خردهٔ[1] گلی از دست بنا جسته بر چهرهٔ شاهزاده نشست، حضرت علامی فرمود: یالیتنی کنت ترابا[2]، شاهزاده از شیخ سعدی تفسیر عبارت را پرسید، شیخ در جواب گفت: یقول‌الکافریالیتنی کنت ترابا، در مجمعی از اهالی شیعه و سنی سؤال از افضلیت امیرالمؤمنین علی(ع) یا خلیفه اول ابوبکر از او نمودند. این دو بیت را در جواب فرمود:

خیرالوری بعدالنبی=من بنته فی بیته　　من فی دجی‌لیل‌العمی=ضوءالهدی فی زیته[3]

در کتاب **روضات‌الجنان** نوشته است: این چند شعر را به‌علامه شیرازی نسبت داده‌اند:

ایا رب تخلق ما تخلق　　وتنهی عبادك ان یعشقوا[4]
خلقت الملاح لنا فتنة　　وقلت اعبدوا ربکم واتقوا
اذا کنت انت خلقت‌الملاح　　فقل للملاح بنا یرفقوا

و باز به‌آن جناب نسبت داده‌اند:

یک‌چند پی زمرد سوده شدیم　　یک چند به‌یاقوت تر آلوده شدیم[5]
آلودگیئی بود ولیکن تن را　　شستیم به‌آب توبه، آسوده شدیم

---

۱. در متن: (خورده).
۲. قسمتی از آیه ۴۰، سوره النباء.
۳. بهترین مردمان پس از رسول(ص) کسی است که دختر رسول در خانه اوست، کسی که در تاریکی شب کوری و جهل نور هدایت در روغن چراغ وجود اوست.
۴. خدایا می‌آفرینی آنچه را از زیبائیها می‌آفرینی و بندگانت را از عاشق شدن نهی می کنی، چهره‌های زیبا را فتنه دلهای ما ساختی و گفتی که خدا را بپرستید و پرهیزگار باشید. چون تو خود زیبایان را آفریده‌ای آنان‌را بگوکه با ما خوشخوئی و مهربانی کنند.
۵. این بیت را به‌شاه‌طهماسب صفوی هم نسبت داده‌اند. رك: وقایع سال ۹۳۹ در همین کتاب.

و از اعاظم علمای اثنی‌عشری است: سیدجید و شریف‌اید، انسان عین‌الساده وعین‌السیاده، اعلم علمای مشارق ومغارب، مجتهد به‌استحقاق در جمیع مذاهب، مولی‌الانام، شیخنا و شیخ‌الاسلام، محقق قواعد بدلائل لایحه، مقرر قوانین ببراهین واضحه، ناظم معاقد **ابوعلی‌سید ماجدبن سیدهاشم حسینی بحرانی، شیخ‌الاسلام شیرازی**[1]، حضرت سیدعلی‌خان طاب‌ثراه در کتاب **سلافة‌العصر** فرموده است: «ومن مناقبه‌الفاخره، الشاهد بفضله فی‌الدنیا والآخره [انه] کان قد اصابته فی صغره عین ذهبت من حواسه‌الشریفة بعین. فرأی ولده[2] النبی(ص) فی‌منامه فقال(ص) له ان‌اخذ بصره فقد اعطی بصیرته ولقد صدق(ص) فانه نشأ بالبحرین فکان لهما[3] ثالثا واصبح للفضل والعلم حارثاً[4] وارثاً و ولی بهاالقضاء فشرف‌الحکم والامضاء ثم‌انتقل منها الی شیراز و تقلد بهاالامامة والخطابة والقضاوة[5] ولم یزل[6] بها حتی اتاه‌الیقین و انتقل الی جنة عرضهاالسموات والارض اعدت‌للمتقین[7] فتوفی سنة ثمان و عشرین والف (رحمة‌الله‌علیه)».

در کتاب **روضات‌الجنان** نوشته‌است: چون محقق کاشانی و محدث صمدانی مولانا محسن فیض اراده مسافرت به‌شیراز فرمود تا در خدمت سیدماجد بحرانی، شیخ‌الاسلام شیراز کسب علم حدیث کند[8] اولاً تفأل به کلام‌الله [تعالی] نموده، در اول صفحه کریمه فلولا نفرمن کل فرقة منهم طائفة لیتفقهوا فی‌الدین[9] [الی آخره] ملاحظه نمود پس تفأل به‌دیوان حضرت امیرالمؤمنین(ع) فرمود در اول صفحه آمد:

تغرب عن‌الاوطان فی طلب‌العلی	فسافر ففی‌الاسفار خمس فوائد
تفرج هم واکتساب معیشة	وعلم و آداب وصحبة ساجد

و از اعاظم علمای شیراز است: مخدوم اهل علوم علی‌الاطلاق، وارث مناصب فضلاء بالاستحقاق، جامع فروع و اصول، حاوی معقول و منقول، علامه ممتحن **حاجی محمد حسن‌مجتهد**. شرح‌حال آن جناب در ذیل محله میدان شاه‌شیراز نگاشته گردید.

و از اجله علماء شیراز بلکه آفاق، حضرت حجة‌الاسلام علی‌الاطلاق **میرزا محمدحسن‌حجة‌الاسلام**، شرح حالش در ذیل محله درب شاهزاده است.

و از مشاهیر علمای شیراز است ملک ملوک اطبا، حاوی کمالات فصحا و ادبا، جالینوس زمان، بقراط عهد واوان، واقف اسرار امراض، رافع استاراعراض، دافع انواع آلام، شافی اصناف اسقام، استاد حکماء محققین، **مولانا نجم‌الدین محمودبن‌شیخ‌الربانی الامام الصمدانی صاین‌الدین**

---

۱. سلافة‌العصر، ص۴۹۲، چاپ المکتبة‌المرتضویه، طهران.
۲. در متن: (والده). رک: سلافة‌العصر، ص۴۹۲.
۳. در سلافة‌العصر: (لها).
۴. در متن: (جارثا).
۵. در سلافة‌العصر ندارد.
۶. در متن: (لم‌ینزل).
۷. قسمتی از آیه ۱۳۳، سوره آل‌عمران.
۸. رک: روضات‌الجنات، ترجمه فارسی، ج۷، ص۱۱.
۹. قسمتی از آیه ۱۲۲، سوره التوبه: (بلکه چرا از هر طایفه‌ای جمعی برای جنگ و گروهی نزد رسول برای آموختن علم مهیا نباشند تا آنچه آموخته‌اند به‌قوم خود بیاموزند.)

الیاس شیرازی مصنف کتاب **حاوی صغیر** در علم طب که بعد از کتاب **قانون** شیخ الرئیس ابوعلی‌سینا (علیه‌الرحمه) و کتاب **کامل‌الصناعه** و کتاب **حاوی‌کبیر** محمدبن زکریای رازی، مانندش کتابی در این صناعت نیست.

در کتاب **مزارات شیراز** نوشته است: نجم‌الدین‌محمود شیرازی طبیبی بود، مقبول‌الروایه و فقیهی کثیرالدرایه از علماء زمان و فضلای اوان، ماهر در علم ادیان و ابدان، کتاب **اسرارـ النکاح** و **حاوی صغیر** از اوست. و این دو[1] بیت را فرموده است:

ترردد انفاس المحب دلائل   علی کنه ما اخفاه من الم الحب
اذا خطرات‌الحب خامون قلبه   تنفس حتی ظل منصدع القلب[2]

در حدود سال **۷۰۰ واند**، در شیراز وفات یافت.

شیخ فقیه فاضل منصوربن سمةالله شیرازی مشهور به **شیخ راستگوی** شارح کتاب **تهذیب اصول** امام‌الائمه علامه حلی طاب‌ثراه، در کتاب **روضات‌الجنان** نوشته است: شیخ‌منصور راستگوی شیرازی در اول کتاب **شرح تهذیب‌الاصول** بعد از شرح دیباچه فرموده است: اقول وانا المنصورالشهیر براستگو شرحت هذاالکتاب شرحاً مقتصداً ممزوجاً عن حل الغویضات بمتینـ المباحثات، مسلو کاً فیه‌طرازالتوسط وطورالاعتدال عدولاً عما علیه اکثرالشروح.

نگارنده این **فارسنامه ناصری** گوید خط‌و مهر این فاضل راستگو که در حاشیه استشهادی که امیر صدرالدین‌محمد ثانی ولدالصدق استادالبشر امیر غیاث‌الدین منصور خلف‌الصدقـ حضرت استادالکل امیرصدرالدین‌محمد اول شیرازی که جد اعلای این بنده است برای تزویر و تدلیس که میرابوتراب نام دشتکی شیرازی در مزرعه قصر کرم و سوویـد[3] وقفی مدرسه منصوریه شیراز واقعه در بلوك فسا نموده است، خطی نوشته مورخه سند نهصدوشصت‌وـ هشت و در آخر خط نوشته است: نمقه[4] منصور راستگو، در نزد این حقیر تاکنون محفوظ و مخزون است. اللهم احرسه بعینك التی لاتنام.

و از علمای شیراز است مولای انام، امام همام افتخار افاضل علما و اختیار اماجد فضلا، جامع و مجمع آداب، ناشر علوم‌و قدوه اصحاب **مولانا محمد شیرازی** صاحب کتاب **طیف‌الخیال فی‌مناظرة العلم والمال** ولد حاجی قاسم جزائری‌الاصل از شیراز مسافرت به‌هندوستان نمود و چون ساغرش از نوال بزرگان آن سامان تهی‌بماند، به‌معیشتی ضنکاء قناعت کرده برای تسلی خاطر شروع در تألیف کتاب **طیف‌الخیال** نموده و در سال **۱۱۱۶** به‌انجام رسانید و در آخر آن کتاب نوشته است سنین عمرم میانه ثلثین و اربعین است.

از مشاهیر علماء جناب **حاجی‌شیخ‌مهدی** حجةالاسلام مجتهد، شرح حالش در ذیل محله

---

۱. در متن: (سه).

۲. آه‌کشیدنهای عاشق نشانه‌هائیست از چگونگی درد عشقی که پنهان داشته است. چون احساسات عشق بر دلش عارض شود چنان آه می کشد که قلبش پاره شود.

۳. اگرچه میرزا حسن مکررا از (سهل‌آباد وقفی) و (سختویه) سخن گفته است اما از این نام در زمره دهات فارس‌و در جاهای دیگر سخن نرانده است.

۴. آراست آن را.

درب شاهزاده است.

و از اجله علما، جناب مستطاب حاجی **شیخ یحیی** امام‌جمعه [است]. شرح حالش در ذیل محله سرباغ است.

و از مشاهیر علمای شیراز است: علامه زمان، مولانا **میرزاجان باغ نوی شیرازی** که شرح حالش در ذیل محله بالاکفت شیراز نگاشته گردید و در کتاب **روضات‌الجنان** نوشته است: **ملامیرزاجان باغ نوی شیرازی شافعی اشعری اصولی منطقی، له کتاب الردود والنقود علی شرح کتاب مختصرالاصول.**

اما

شعرای شیراز جنت‌طراز به‌ترتیب حروف الفباء نوشته شود:

آسوده: نامش آقامحمدمهدی شرح حالش در محله درب شاهزاده نوشته شد.

آگه: نامش آقاعلی‌اشرف. شرح‌حالش در ذیل محله بازارمرغ نوشته شد.

ابوسعید بزغش[1]: طایفه بزغشیه جماعتی از مشایخ عرفاء شیرازند و رئیس آنها شیخ‌نجیب‌الدین‌علی بزغشی است و این رباعی از ابوسعید است:

ای دوست ز جمله نیک و بد بگذشتم　　کافر بودم کنون مسلمان گشتم
هرچیز که آن خلاف رأی تو بود　　گر خود همه دین است از او بگذشتم

شیخ کبیر ابوعبدالله محمدبن خفیف شیرازی. در کتاب **مزارات شیراز** نوشته است[2]: ابوعبدالله‌محمدبن خفیف شیرازی‌الاصل، مقبول‌الاوایل، متبوع‌الاواخر، چندین کتاب تألیف و تصنیف نموده. استاد ابوالقاسم‌الفشری از ابوعبدالله‌بن باکویه گوید از شیخ کبیر که گفت گاهی در یک رکعت از نماز ده‌هزار مرتبه قل هوالله احد را خواندم و مدت صدوده سال زندگانی نمود و در سنه ۳۷۰ به‌رحمت ایزدی پیوست و این بیت را به‌آن جناب نسبت داده‌اند:

هر کسی را کار خویشش بار خویش　　صیرفی بهتر شناسد قیمت دینار خویش

میرزا ابوالقاسم خوش‌نویس شیرازی: در محله بازارمرغ گفته شد.

«اثر» **مشهور به‌شفیعا اعمی شیرازی**[3] درطفولیت از حلیه هر دوچشم عاری گردید، دراصل ازقریه پراشگفت از دهات کوه مره شکفت از بلوکات فارس، در شیراز نشو و نما نمود، در زمان

---

۱. درمتن: (برغش) و (برغشی). در مزارات شیراز، ص ۱۴۹ ح و ۳۷۲ : (بزغش). در شدالازار، ص۳۳۴ هم (بزغش). رك: مجمع‌الفصحا، چاپ دکتر مصفا، ج۱، ص۱۳۹.

۲. ص ۳۱، و شدالازار، ص ۳۸، و مجمع‌الفصحا، ج۱، ص۱۴۴.

۳. حزین در تذکره خود می‌نویسد: در ۹ سالگی نابینا شد و از مشاهیر شعرای عصر شد و با حزین معاصر بود.(ص۷۴، چاپ تایید، اصفهان).

حضرت شاه‌سلطان‌حسین صفوی بود و این شعر از اوست:

ظاهر هرکس که سنجیدم به‌میزان نظر — داشت با باطن همان نسبت که رو با آستر

این قطعه را در مسافرت به‌قریه پراشکفت[1] گفته است:

شبی چون بخت عشاق از سیاهی — به‌معنی صورت قهر الهی
چنان بود آن شب احوالم پریشان — که سوداگر به‌کشتی روز طوفان
دلم را از وطن شوق جدائی — ملول از شهر همچون روستائی
جنونم عاقبت‌کرد از غم آزاد — نوید عشرتم از سیزده داد
به‌رفتن چون مهیا گشت‌کارم — شد از خیل اجل اسبی دچارم
چو مرغی‌کز قفس چشمش هویداست — دلش از رخنهٔ پهلوش پیداست
چو ریگ وقت ساعت آن سبک‌پی — بهر ساعت کند یک گام را طی
غرض‌کز صبح تا شام آن معطل — تردد می‌کند در گام اول
به‌دست و پا زدن مانند جولاه — به‌این مرکب بریدم رشتهٔ راه
رسیدم در دهی‌کز خوش‌هوائی — کند در دیده خاکش توتیائی
بهشتی از طراوت سبز و خرم — همه چیزش فراوان غیر آدم
در آن ده داشتم چون پیرکنعان — به‌یاد آشنا حالی پریشان
ز تنهائی دریدم جامه بر تن — نهادم همچو آتش رو به‌گلخن
به‌این نیت چو در دل بستم احرام — غلط‌کردم ره گلخن به‌حمام
نباشد احتیاج ستر عورت — که دارد جامه‌داری همچو ظلمت
در این ظلمت‌سرا نتوان به پا تاخت — ره گور است باید سر قدم ساخت
چو دهلیز تفنگ از راه بینه — رهی باریک تا پای خزینه
ز روزن بس نشسته روی آن گرد — به‌آب وی تیمم می‌توان کرد
پی غسل آنکه روی آرد به‌این در — کند بعد از جنابت خاک بر سر
در او میل نشستن هرکه فرمود — نشینند تاکمر چون دیگ در دود
در او نتوان ز تاریکی نشستن — کنی گر شعلهٔ خورشید روشن
بود زین کهنه بنیاد زمانه — دری باز از فراز نوره خانه
نوشته بر درش استاد این فن — ببایدکندن و بر باد دادن
ز قحط سنگ‌پا باید در آن طاق — چو وقت نزع سودن ساق بر ساق
معاذالله از آن دلاك ناشی — که سربازی است پیشش سر تراشی
چوگوش آن‌کس که دلاك آیدش پیش — بهر دو دست چسبد بر سر خویش
شکافد فرق را با تیغ گلگون — که آرد موی را از ریشه بیرون
نیاید ازکف او قبضه بیرون — بهم چسبیده دست و تیغش از خون
به زخمش پنبه می‌باید فراوان — در آن سودا نه سر ماند نه سامان

۱. رك: فارسنامه ناصری، بلوك کوه‌مره‌شکفت.

به‌خارج بود نهر باصفائی چو نهر آینه گیتی نمائی
که هرکس جان برد بیرون ز حمام ز غسل توبه‌اش شویند اندام

ادیب‌شیرازی[۱]: نامش میرزا جعفر، از شیراز به‌طهران آمده، توطن نمود و در سال ۱۲۶۰ واند وفات یافت. از اوست:

عندلیبان چو خطیبان همه بر منبر شاخ مدح خوانند شهنشه را هر سوی هزار
ظل یزدان، شه اسلام، محمدشاه آنک چون جم‌و قیصرو خاقانش، بسی خدمتکار
خسرو عرش سریر و ملک چرخ مسیر شه خورشید ضمیر و فلک عدل مدار
مرکز دایرهٔ رحمت رحمن و رحیم مظهر جامعهٔ لطف غفور غفار

امری شیرازی: نامش قاسم است، به‌علوم غریبه شهرت داشته، علماء شیراز او را تکفیر نمودند، به‌فرمان شاه‌طهماسب اول صفوی هر دو چشمش را میل کشیده، کورش نمودند و در سال ۹۳۲ عوام‌الناس شیراز هجوم آورده، او را کشتند[۲] و در وقت هجوم این بیت به‌محمود دهدار که استاد علم اعداد است فرستاد[۳]:

چون به‌فضل ایزد بیچون به‌حق بینا شدم آگه از کنه رموز علم‌الاسما شدم

کاملان بحر محیطند و سگان جهالند کی شود بحر محیط از دهن کلب پلید

انورشیرازی: ولدالصدق سلطان‌عادل، نواب وکیل کریم‌خان زند، طاب‌ثراه، نامش ابراهیم‌خان، بعد از آنکه بنی‌اعمامش او را از حلیهٔ بصر عاری نمودند به‌عتبات عالیات رفته، درسال ۱۲۱۶ وفات یافت، این چند بیت از اوست:

ای باد صبا بگو فلان را کای[۴] نظم خوشت چو لولوی‌تر
ای از فصحای عصر افصح وای از شعرای شهر اشهر
گفتی تو [؟] قصیده‌ای را مانند عروس پر ز زیور

---

۱. مرحوم فرصت‌الدوله از ادیب دیگری نام می‌برد: جناب ادیب‌میرزارضاقلی نیز نستعلیق می‌نگارد و گاه شعر می‌گوید. این رباعی از اوست:

اوصاف علی است‌کانتهایش نبود مداح علی بجز خدایش نبود
تا حشر ادیب گر ز وصفش خوانی یک حرف ز دفتر ثنایش نبود

(آثارالعجم، ص۵۴۵).

۲. در ریاض‌العارفین، ص۲۸۴، وکتاب دانشمندان و سخن‌سرایان فارس، ج۱، ص۳۲۳، آمده است که: در سال ۹۳۲ او را کور و خانه‌نشین کردند، پس ازکوری منزوی شد تا در سال۹۹۹ که عوام‌الناس بدو هجوم بردند و او را شهید کردند. رساله‌ای در اعداد و اسرار نقطه نوشته و رساله دیگر در ذکر و فکر و جواب مرآة‌الصفا تصنیف کرده است.

۳. در سخن‌سرایان فارس، این بیت چنین است:

نقص اگر دید ابوجهل نبود آن ز نبی عکس خود بود که در آیینه احمددید (همانجا)

۴. در متن: (کی).

آن باکره در نکاح من بود — عقدش بستی به‌جای دیگر
در مذهب هیچکس روا نیست — یک زن به‌حبالهٔ دو شوهر

مولانا اهلی شیرازی: در اوائل مائه تاسعه زبان اعجاز ترجمان، به‌نظم قصائد و غزلیات گشود و در فنون شعر، گوی سبق را از شعرا ربود و در سن پیری وفات یافت. در وفاتش گفته‌اند:

سال فوتش ز خرد پرسیدم — گفت شاه شعرا بود اهلی

یعنی ۹۳۵ و قبرش در صحن تکیه خواجه‌حافظ (علیه‌الرحمه) معروف است. این مثنوی را به‌دو بحر و دو قافیه به‌صنعت تجنیس فرموده، نامش را «سحر حلال» گذاشت[1]:

ساقی از این[2] شیشه منصوردم — در رگ و در ریشه من صوردم
آتشی از مـی[3] فکن اندر روان — تا شود این نکتهٔ چون زر، روان
یک نفس ای مونس من گوش‌دار — گوهری از مجلس من گوش‌دار
سرتبه‌دان همه شی دانش است — وین سخن اندر دل شیدا نشست
پیشتر از مرگ خود ای خواجه‌میر — تاشوی ازمرگ خود ای خواجه‌میر
خواجه در ابریشم و ما در گلیم — عاقبت ای دل همه یکسر گلیم

یا من ناصبور را نزد خود از وفا طلب — یا تو که پاک‌دامنی صبر من از خدا طلب

باورم ناید که‌شد در پوست مجنون بهر دوست — عاشق اندر پوست کی گنجد چو بیند روی دوست

بی‌تو چو شمع کرده‌ام خنده‌وگریه کارخود — خنده به‌عهد سست‌تو گریه به‌روزگار خود

بدرالدین فارسی[4]: زمان و مکانش معلوم نشد در عهد کی و در کجای فارس بوده، این سه بیت بی‌نظیر در صفت شمشیر فرموده است:

مار را مانی که بر تو نقطه‌های گوهر است — وای‌عجب کز پوست هرساعت برون‌آئی چومار
حافظ عمری و هستی بی‌وفا مانند عمر — دشمن جانی و جان‌آسا همی آئی به‌کار
در هوای معرکه چون ابر و برقی در صفت — گر بگرئی، ابرسانی ور بخندی، برق‌وار

پرتوی شیرازی[5]:

مرا به‌جور چو کشتی وفا چه فایده دارد — کنون که جان به‌لب آمد جفا چه فایده‌دارد

---

۱. رجوع شود به‌دیوان اهلی، به‌کوشش حامد ربانی، ص۱تا۸۴ - این مثنوی دارای ۵۲۰ بیت است و سه صنعت، ذوقافیتین، ذوبحرین و انواع جناس در آن به‌کار رفته است و موضوع آن داستان جم و گل است. و رک: تاریخ ادبیات صفا، ج۴، ص۴۴۷.
۲. در دیوان اهلی ص۶۲۶، (آن) است.
۳. در متن: (نی).
۴. در تذکره هفت اقلیم از او نام برده شده است. رک: مجمع‌الفصحا، ج۱، ص۴۳۵.
۵. رک: تحفه سامی، ص۱۲۶.

بسحاق شیرازی مشهور به‌شیخ اطعمه: نام اصلی او شیخ ابواسحق، معاصر داعی الی‌الله سیدنظام‌الدین‌محمود بود، چون همت را بر صحن حلوا گماشت و رایت نصرت را در جنگ مزعفر و بغرا افراشت او را شیخ اطعمه گفتند، معاشر و مجالس میرزااسکندر تیموری است، سخنانش در طعامها به‌وجه مطایبه است، مصارع اشعار خواجه‌حافظ (علیه‌الرحمه) [را] تضمین نموده است. دست ارادت به‌دامن جناب شاه‌نعمت‌الله کرمانی انداخت و این شعر را بگفت:

حکایت عدس و سفرهٔ خلیل‌اللهی　　　ز من بپرس که مداح نعمت‌اللهم

و چون این بیت را شنید که جناب شاه‌نعمت‌الله فرموده است:

گوهر بحر بیکران مائیم　　　گاه موجیم و گاه دریائیم

در جواب بگفت:

رشته لاك معرفت مائیم　　　گه خمیریم و گاه بغرائیم

«رشته» آش معروفی است و «لاك» به‌معنی تغار و کاسه چوبین بزرگ است و چون جناب شاه‌نعمت‌الله شیخ اطعمه را بدید به‌او فرمود لاك معرفت شمائید؟ شیخ در جواب گفت چون نمی‌توانم از الله بگویم از «نعمت‌الله» گفتم و قبر شیخ اطعمه در تکیه چهل‌تنان شیراز است[۱]. فرموده:

کیپاپـزان سحر چو سر کلـه‌واکنند　　　آیا بود که گوشهٔ چشمی به‌ما کنند
چون از درون‌خربزه‌واقف نشد کسی　　　هر کس حکایتی‌به تصور چرا کننـد

روزه‌داری و قناعت هوسم هست ولـی　　　چشمکـی میـزند آن بـره بریان که مپرس
کس بـه‌بالای مزعفر نکناد آش ترش　　　که‌چنانم من‌ازاین کرده پشیمان که‌مپرس

خور در رواق ازرق‌چون‌رونهدبه‌زردی　　　یاد آیدم مزعفر بر صحن لاجوردی

مطبخی باز پیاز از جهت قیمه خرید　　　تادگر آب زچشم که‌روان خواهد بود

پس ازسی‌چله برمن کشف‌شد این راز پنهانی　　　که‌بورانی‌است‌بادنجان وبادنجان‌است بورانی

---

۱. تاریخ وفاتش را به‌سال ۸۲۷ نوشته‌اند. رك: دیوان شیخ اطعمه، که مکررا در شیراز و تهران و اسلامبول چاپ شده نسخه اسلامبول را میرزا حبیب اصفهانی در ۱۳۰۳ و نسخه شیراز را کتابفروشی معرفت به‌چاپ رسانیده‌اند. بهترین تحقیق درباره ابواسحاق اطعمه بوسیله عبدالغنی میرزایف انجام گرفته که بوسیله نشریات دانش در سال ۱۹۷۱ در دوشنبه تاجیکستان منتشر شده است. و همچنین درباره او مراجعه شود به: از سعدی تا جامی، از ادوارد براون، ص۳۶۹، هرمان اته، تاریخ ادبیات، ص۱۸۸، شعر فارسی در عهد شاهرخ، ص.۸۰، تاریخ نظم و نثر، سعید نفیسی ص۲۹۶ و ۲۹۷، دولتشاه، تذکرة‌الشعرا، ص۴۰۸ - ۴۱۷، مجمع‌الفصحا، ج۴، ص۱۵، محمدعلی مدرس، ریحانة‌الادب، ص.۱۷۰، دیوان مولانا ابواسحاق، به‌تصحیح حبیب اصفهانی، ص۳تا۵، طرائق‌الحقائق، ج۳، ص۲۳، و رك: تاریخ ادبیات صفا، ج۴، ص۲۴۴.

باز فرموده است:

مشنو ای جان که بجز دنبه مرا یاری هست / یا بجز مالش چنگال مراکاری هست
چه عجب آنکه اگر همنفس بریان شد / همه دانند که در صحبت گل خاری هست
شرح نان تنک آن نیست که پنهان ماند / داستانی است که در هر سر بازاری هست

بسمل شیرازی[1]**:** نام شریفش حاجی اکبر نواب، شرح حالش [را] در ذیل محله بازار مرغ شیراز نگاشتم.

بلند اقبال: نامش میرزاسیدرضی، در ذکر محله سنگ‌سیاه شیراز گفته شد.

بهجت[2]**:** نامش میرزاعبدالحمید ولدملاعبدالغفار شیرازی، خط نستعلیق خوش می‌نوشت و معیشت می‌نمود، در حدود سال ۱۲۵۰ **واند** وفات یافت و این چند بیت ازاوست:

رندی به‌راه عشق سبکبار می‌رود / کاول قدم به‌خانهٔ خمار می‌رود

اسرار خرابات و رموز دل عشاق / گفتن بر بیگانه سزاوار نباشد

چه عشوه کرد ندانم نگار عشوه‌گرم / که هر که رانگرم روی اوست درنظرم

بیدل: نام شریفش حاجی‌میرزارحیم‌فخرالدوله در محله میدان‌شاه گفته شد.[3]

بیکسی[4]**:** زمانی که غزالی مشهدی به‌شیراز آمد، برای آزمایش شعرا، غزلی را طرح فرمود و خود در گفتن غزل مسامحه نموده، متعذر به‌درد دندان گردید، «بیکسی» این قطعه را گفته به‌او فرستاد:

غزالی آن غزل‌پرداز کاندر شاعری خود را / چنان داند که شاگردند خاقانی و سلمانش
به‌شیراز آمد و ناگاه شعری در میان افتاد / به‌رسم امتحان تکلیف می‌کردند یارانش
بهانه درد دندان کردو درمانش بود کندن / اگر خواهی که گوید شعر باید کند دندانش

---

۱. رك: دانشمندان و سخن‌سرایان فارس، ج۱، ص۴۵۲ تا۴۵۶، و مجمع‌الفصحا، ج۲، ص۱۸۲. در همین کتاب از (بسمل) دیگری که او هم شیرازی است و نامش حاج‌محمدتقی فرزند حاج‌مؤمن شیرازی دامغانی‌الاصل است سخن رفته است. رك: ص۴۵۶ همان کتاب که نقل از سفینه خوشگوست. او در قرن دوازدهم می‌زیسته است.

۲. رك: ریاض‌العارفین، ص۴۲۵،و دانشمندان وسخن‌سرایان فارس، ج۱، ص۴۸۵. در همین کتاب از دو بهجت شیرازی دیگر نیز نام برده شده است که نخستین میرزامحمدجعفر شیرازی فرزند میرزا کاظم مستوفی متخلص به (شرف) فرزند میرزامحمد نصیرالدین جهرمی است، متوفی به‌سال۱۲۹۶ (ج۱، ص۴۸۵)، و دومین، دکتر مصطفی شیرازی متخلص به‌بهجت فرزند رحمت فرزند حکیم فرزند میرزامحمد شفیع وصال است. (ج۱، ص ۴۸۸).

۳. رك: دانشمندان و سخن‌سرایان فارس، ج۱، ص۵۰۶ تا۵۱٤، و آثارالعجم، ص۵۲۶، و مجمع‌الفصحا، ج۲، ص۱۸۳ و ریاض‌العارفین، ص۴۲۵.

٤. (چون با غزالی مشهدی معاصر بوده و غزالی در قرن‌دهم هجری می‌زیسته‌و در سال ۹۸۰ وفات یافته، لهذا معلوم است که (بیکسی) هم در آن قرن می‌زیسته و عین ترجمه فوق در آتشکده آذر هم آمده و معلوم می‌شود که فارسنامه از آذر نقل کرده است). دانشمندان و سخن‌سرایان فارس، ج۱، ص۵۱۹.

بیمارشیرازی[۱]: اسمش حسین، شغلش جراحی:

رشکم کشد هرجا که او در محفلی ساغرزند — مست است و ترسم ازجفا بردیگری خنجرزند
فریاد گوناگون زنم از ذوق زخم پی ز پی — چون از جفا بر سینه‌ام خنجر پی خنجر زند

تمکین: نام شریفش حاجی زین‌العابدین، خلف‌الصدق ملااسکندر شیروانی، چون جناب ایشان مدتها در شیراز رحل اقامت انداخت، چندین دست خانه و حمام پرداخت، او را در ذیل شعرای شیراز نگاشتم، در تذکره **ریاض‌العارفین** فرموده است: والدش از شیروان به‌عتبات عالیات رفته، متوطن گردیده، وفات یافت و جناب حاجی زین‌العابدین مشغول تحصیل علوم رسمیه بود و دلش به‌جانب فقرا و اهل حال مایل و از تأثیر نفس مشایخ معاصرین پای سیاحت گشود و بیشتر از مساحت معمورهٔ زمین را پیموده با طوایف و ملل مختلفه معاشرت فرموده، جمعی مقر و منکر اطرافش را گرفته، هرکس سخنی به‌دلخواه خود می‌گفت، مردی آگاه و باخبر و فاضلی دیده‌ور بود، کتابی در بیان اقالیم و ادیان و تاریخ ملوك باستان نوشته، نامش را **ریاض‌السیاحه** گذاشته[۲]، گاه‌گاهی شعری گفته‌اند:

آنکه در دور جهان در طلبش گردیدم — از ازل همره من بود، چو نیکو دیدم
شمس چون جلوه کند، ذره شود سرگردان — منم آن ذره که سرگشتهٔ آن خورشیدم
نیستم معتقد تقوی خود در ره دوست — لیک بر لطف ویم هست بسی امیدم

اندر پی انسان همه آفاق بگشتم — بسیار بدیدم من و بسیار ندیدم
«تمکین» به‌که گویم غم دل را که به‌گیتی — جز یار ندیدم من و آن یار ندیدم

گفتم که جهان و همه اوضاع جهان چیست — پیر خردم گفت که خوابی و خیالی
بس راه سپردیم و کمال همه‌کس را — دیدیم و بجز عشق ندیدیم کمالی

«تمکین» دیدی که جمله دیدی وگذشت — رفتی و رساندی و رسیدی و گذشت
غمناك مشوکه زاهدت کافر خواند — پندارکه این نیز شنیدی و گذشت

در فقر بدیده‌ایم ما شاهی را — واندر غم عشق راه آگاهی را
هر سلسله و طریقه دیدیم ولی — جستیم طریق نعمت‌اللهی را

---

۱. رك: دانشمندان و سخن‌سرایان فارس، ج۱، ص۵۱۹: که این شعر را به‌نقل ازکتاب بیان محمود از او ضبط کرده است.

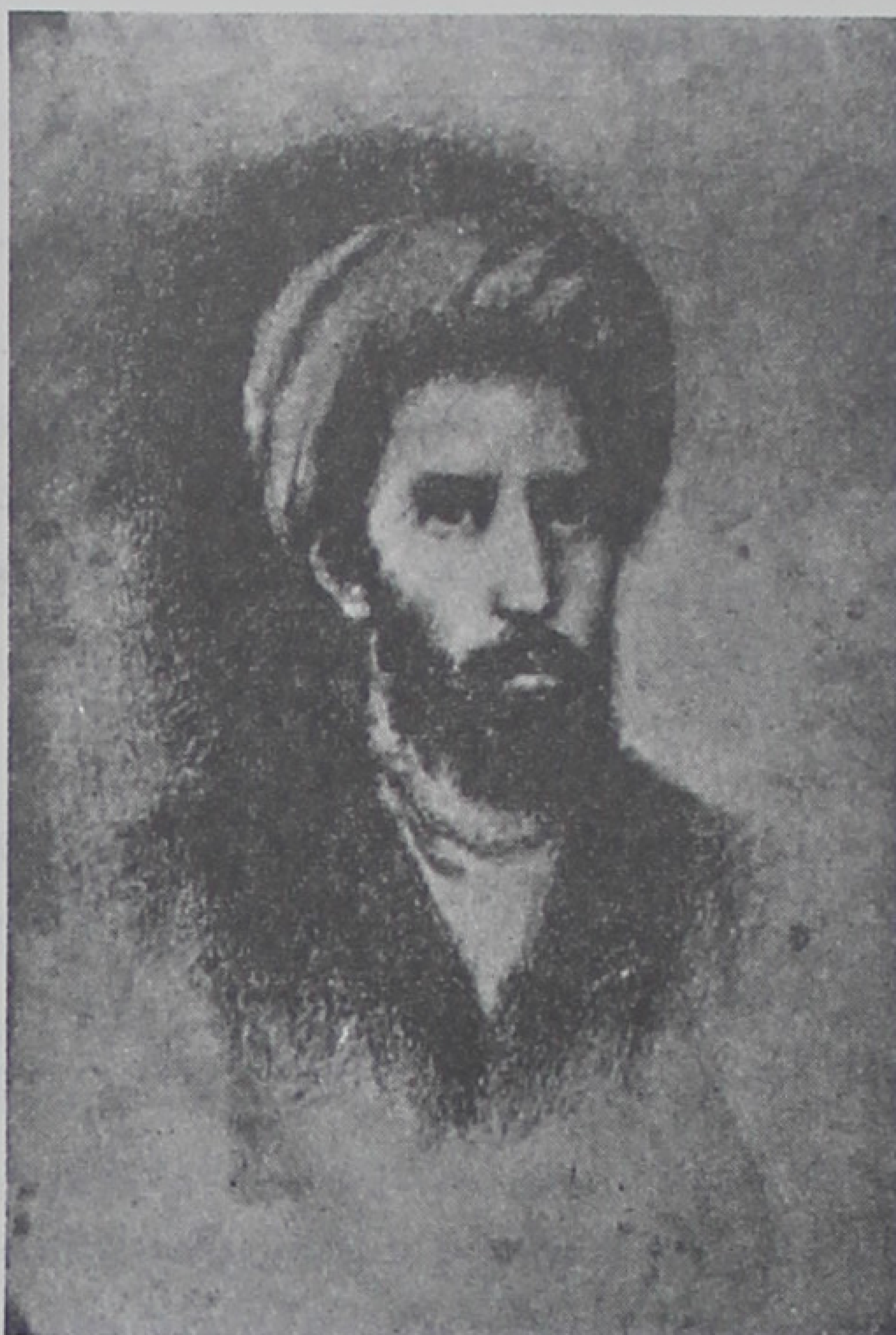
کشید تیغ و نکشت آن ستم شعار مرا — از آنکه خواست کشد درد انتظار مرا

و رك: مجمع الفصحا، ج۲، ص۱۸۱.

۲. در مجمع‌الفصحا، به‌تصحیح دکتر مظاهر مصفا،ج۲،ص ۱۸۴، آمده است که:(بعد از گردشهای کثیر در شیراز توطن کرده و تاهل گزیده، علما او را غالبا تکفیر می‌نموده‌اند... در سال ۱۲۵۳ در راه مکه درگذشت، کتاب‌بستان السیاحه و حدیقه و ریاض از تصانیف اوست).

تسلی شیرازی[۱]: نامش رجبعلی، شغلش مذهبی، یعنی تذهیب اوراق می‌نمود:
«تسلی» گردشی خواهی به کام خویش دوران را
ترا افلاک دیگر باید و سیارهٔ دیگر

تمناشیرازی[۲]: نامش میرزاابوالحسن دست‌غیب، شرح‌حالش در محله اسحق‌بیگ گذشت.
توحیدشیرازی[۳]: نام شریفش میرزااسماعیل، در محله سرباغ گفته شد.



توحید شیرازی

میرزاجانی: عم حقیقی نگارنده فارسنامه ناصری، در محله بازارمرغ گفته شد.
میرزاجلال طبیب[٤]: معاصر شاه‌شجاع مظفری بود:

۱. از نظر ترتیب این نام می‌باید پیش از (تمکین) ذکر می‌شد. هدایت در مجمع‌الفصحا، ج ۲، ص ۱۸٤، مطالب فوق را به‌اضافه بیت زیر از او آورده است:
ترک جان گفتم و فارغ شدم از زاری دل نشد آسان‌تر از این چارهٔ بیماری دل
و رجوع شود به‌تذکره نصرآبادی، ص ۲۵۸، که از (تسلی) دیگری که شیرازی بود و نامش ابراهیم و قمچی‌بافی می‌کرد سخن رفته است.
۲. رك: دانشمندان و سخن‌سرایان فارس، ج ۲، ص ٤۸.
۳. رك: آثارالعجم، ص ۳۶۰.
٤. رك: آتشکده آذر، ص ۲۲٤.

بده ساقی شراب لایزالی بدست عاشقان لاابالی
به‌چشم خفته شب کوته نماید سلوا عن مقلتی طول اللیالی

حاجت شیرازی[۱]: نامش «یادگار» شغلش عطاری بود، این رباعی[۲] را در مدح درویش عبدالمجید خوشنویس گفته است:

ای گشته مثل به‌خوشنویسی ز نخست مفتاح خزائن هنر، خامهٔ تست
ما را همه‌روزه یار و محرم، غم تست هم‌صحبت و هم‌نشین و همدم غم تست

تاکرده خدا لوح و قلم را ایجاد ننوشته شکسته راکسی چون تو درست
بی‌غم نبود دمی اگر دل دل ماست بی‌ما نبود دمی اگر غم، غم تست[۳]

خواجه‌حافظ: شمس‌الدین‌محمد شیرازی (علیه‌الرحمه) نظر به کمالات معنوی آن جناب، شاعری، دون مرتبهٔ اوست درکتاب **سلم‌السموات** نوشته است: در محلهٔ شیادان شیراز، نشو و نما یافته، زمان سلطنت شاه‌شیخ ابواسحق، پسر شاه‌محمود انجوی و پادشاهی امیرمبارزالدین‌محمد آل‌مظفر و شاه‌شجاع پسر امیر مبارزالدین و شاه‌منصور پسر شاه‌محمود پسر امیرمبارزالدین و سلطنت امیرتیمور گورکان را دریافت و در قضیه قتل شاه‌شیخ ابواسحق، این غزل را انشاء فرمود:

یاد باد آنکه سرکوی توأم منزل بود دیده را روشنی از نور رخت حاصل بود
در دلم بود که بی‌دوست نباشم، لیکن چه توان کرد که سعی من و دل باطل بود
راستی خاتم فیروزهٔ بواسحقی خوش درخشید ولی دولت مستعجل بود
دیدی آن قهقههٔ کبک خرامان «حافظ» که زسر پنجهٔ شاهین قضا، غافل بود

و در سال **۷۸۰ واند**، سلطان‌محمودشاه بهمنی، پادشاه مملکت دکن هندوستان از خواجه‌حافظ (علیه‌الرحمه) خواهش مسافرت به‌هندوستان فرمود[۴] و نقد و جنس فراوان برای خواجه فرستاد، خواجه قروض خود را اداکرده، تدارک سفر را دیده، روانهٔ مقصد گردید و چون به‌جزیرهٔ هرموزکه در جوار بندرعباس است، رسید، برکشتی نشست و هنوز راهی نرفته، موجی برخاست[۵] و خواجه وحشت نمود و به‌همراهان گفت، بعضی از نفایس من در جزیره بماند، باید بروم و آنها را بیاورم، چون عود به‌جزیره نمود، راه شیراز را پیمود و این غزل را فرمود:

---

۱. رک: مجمع‌الفصحا، ج۲، ص۲۰۷: (از معاصرین صاحب آتشکده بوده و او نوشته که به ۷۰ سال عمر تاهل اختیار ننموده بعد از رجوع ازمکه در سنه ۱۱۸۵ درگذشته، دیوانش را دیده‌ام).

۲. منظور رباعی‌هاست.

۳. درمتن: (ماست).

۴. درباره زندگی و شعر حافظ رجوع شود به‌مجموعه فراهم آمده بوسیله‌دکتر منصور رستگار فسائی تحت عنوان (مقالاتی درباره زندگی و شعر حافظ) از انتشارات دانشگاه شیراز، و تاریخ ادبیات‌صفا، ج۳، بخش دوم، ص۱۰۶۴ تا ۱۰۸۹، و فهرست موجود در مقدمه واژه‌نامه غزلهای حافظ، از حسین خدیو جم، ص۱۸و۱۹ و بحث در افکار و آثار و احوال حافظ، تالیف دکتر قاسم غنی.

۵. درمتن: (خواست).

دمی با غم به‌سر بردن جهان یکسر نمی‌ارزد
به می بفروش دلق ما کزاین بهتر نمی‌ارزد
شکوه تاج سلطانی که بیم جان در او درج است
کلاهی دلکش است اما به‌دردسر نمی‌ارزد
ترا آن به که روی خود ز مشتاقان بپوشانی
که شادی جهانداری غم لشکر نمی‌ارزد
دیار یار سردم را مقید می‌کنند لیکن
چه جای فارس کاین محنت جهان یکسر نمی‌ارزد
بسی[1] آسان نمود اول غم دریا به‌بوی سود
غلط گفتم که هر موجش به‌صد گوهر نمی‌ارزد
برو گنج قناعت جوی و کنج عافیت بنشین
که یک‌دم تنگدل‌بودن به‌بحر و بر نمی‌ارزد
چو «حافظ» در قناعت کوش و از دنیای دون بگذر
که یک‌جو منت دونان به‌صد من زر نمی‌ارزد

و بعد از مدتی از شیراز به شهر یزد برفت و والی را مدح گفته، خیری ندید، این غزل را فرموده، عود به‌شیراز نمود:

خرم آن روز کزاین منزل ویران بروم — راحت جان طلبم وز پی جانان بروم
گرچه دانم که به‌جائی نبرد راه غریب — من به‌بوی خوش آن زلف پریشان بروم
چون صبا با دل بیمار و دل بیطاقت — به‌هواداری آن سرو خرامان بروم
دلم از وحشت زندان سکندر بگرفت — رخت بربندم و تاملک سلیمان بروم
در ره او چو قلم گر به سرم باید رفت — با دل دردکش و دیدهٔ گریان بروم
نذر کردم که گر این غم بسر آید روزی — تا در میکده شادان و غزل‌خوان بروم
به‌هواداری او ذره صفت، رقص کنان — تا لب چشمهٔ خورشید درخشان بروم
نازکان را چو غم حال گرفتاران نیست — ساربانا مددی تا خوش و آسان بروم
ور چو «حافظ» نبرم ره ز بیابان بیرون — همره کوکبهٔ آصف دوران بروم

در کتاب لغت، «یزد» را «زندان سکندر» و فارس را «ملک سلیمان» گفته‌اند و چون سلطان جزیرهٔ هرموز از سوء سلوك والی یزد با حافظ مطلع گردید، مبلغی نقد و مقداری جنس برای خواجه فرستاد چنانکه فرموده است:

شاه هرموزم ندید وبی‌سخن صدلطف کرد[2] — شاه یزدم دیدو مدحش گفتم وهیچم نداد
کارشاهان این‌چنین باشدتوای«حافظ»سرنج — داور روزی‌رسان توفیق نصرت شان دهاد

و خواجه‌حافظ (علیه‌الرحمه) مسافرتی جز به‌جزیرهٔ هرموز و شهر یزد نفرمود و در شیراز

---

۱. در متن: (بس)، در چاپ قزوینی، چه‌آسان می‌نمود.
۲. این غزل در نسخ معتبر دیوان حافظ نیامده است.

وفات یافت[1] و قبرش زیارتگاه است و در تاریخ وفاتش گفته‌اند:

چراغ اهل معنی خواجه‌حافظ   که شمعی بود از نور تجلی
چو در خاک مصلی یافت منزل   بجو تاریخش از «خاک مصلی»

حجاب‌شیرازی[2]: نام شریفش حاجی‌محمد مهدی، شرح حالش در محلهٔ بازارمرغ است.

حسینی‌شیرازی: نام شریفش حاجی‌محمدحسین، خلف‌الصدق غفران‌مآب، حاجی‌محمد-حسن مجتهدقزوینی‌الاصل شیرازی‌الموطن. اگرچه شرح‌حال آن‌جناب‌را در ذیل محلهٔ میدان شاه‌نگاشتم، لیکن به‌قاعدهٔ هوالمسک ما کررته یتضوع[3] در کتاب **ریاض‌العارفین** در شرح‌حال آن جناب فرموده است[4]: فخرالعارفین و زین‌الواصلین، کهف‌الحاج حاجی‌محمدحسین خلف‌الصدق جناب مجتهدالزمان حاجی‌محمدحسن قزوینی است، در ایام شباب از علوم معقول و منقول کامیاب و به‌حکم ذوق فطری از طلب عز و جاه دنیوی گذشته، طالب صحبت عارفان بالله گشته، به‌خدمت جمعی از اکابر طریق و اماجد تحقیق رسیده، کامش حاصل نگشته، مدتها به‌مسافرت و ریاضت راضی و به‌سیر اطوار قلبیه، دل‌خوش کرده بود تا عاقبت‌الامر به‌خدمت حضرت قطب‌الموحدین حاجی‌میرزاابوالقاسم شیرازی مستفیض گشته، دست ارادت به‌دامان تولایش زده، اقتباس انوار ذوق و حال و اکتساب اطوارکمال از مشکوة جمعیت حضور موفورالسرور آن جناب نمود و چشم سیرت بر مشاهدهٔ شواهد حقایق و معارف توحید وجودی و شهودی گشوده، از اضطراب و انقلاب آرام گرفته از موانع و علایق روی دل تافته، سالی چند پریشان و در ایران و هندوستان مصاحب درویشان بود، پس به‌شیراز عود نموده، باز به‌خدمت آن جناب مستفیض می‌بود تا آنکه آن جناب رحلت فرمود و بعد از وفات جناب حاجی‌محمدحسن-مجتهد والد جناب حسینی که امام جماعت بود به‌استدعای احبا و دوستان به‌اقامت و وعظ و افادهٔ کمالات پرداخت و اکنون اهل ظاهر و باطن هر دو را مراد و از غایت کمال اخلاق با همه‌اش وداد.

بهار عالم حسنش دل‌وجان زنده می‌دارد   به‌رنگ، اصحاب‌صورت را به‌بو، ارباب‌معنی را

و آن جناب را در فن شعر پایهٔ عالی است و به‌غیر از قصائد، پنج مثنوی درسلک نظم کشیده، غرض، وجود شریفش مربی اصحاب و ذات خجسته‌اش مفرح احباب، فقیر را خدمتش مکرر دست داده است:

در نعت حضرت سیدالمرسلین

احمد مرسل آفتاب ازل   مه و خورشید برج علم و عمل

---

۱. به‌سال ۷۹۱ هجری.

۲. فرصت‌الدوله از (حجاب شیرازی) دیگری هم نام می‌برد که نامش آقافتح‌علی شیرازی بود و فرزند آقامحمدجعفر و خط نستعلیق را نیکو می‌نوشت. آثارالعجم، ص۵۴۴.

۳. در متن: (یتزوع): او چون مشک است که چون بسایند بویا شود.

۴. ریاض‌العارفین، چاپ مهدیه، ص۴۲۸، طهران.

در یکتای بحر بیرنگی — گوهرآرای رومی و زنگی
غرض از خلقت مکان و مکین — آن امان زمان، امین زمین
اول اصفیا به‌نیر ذات — آخر انبیا به‌نور صفات
بندهٔ او چه ماه و چه برجیس — والهٔ او چه نوح و چه ادریس
زاو بلندی بلند و پستی پست — نیستی نیست بلکه هستی هست
اولیا ز انبیا مدد یابند — که رهائی ز نیک و بد یابند
علی عالی آن ستودهٔ حق — که به‌بینش ز خلق برده‌سبق
مردهٔ او نه خضر، آب حیات — تشنهٔ او نه نوح لجه ذات
کف موسی کفی ز دریایش — دم عیسی دمی ز دمهایش
یک دم جانفزای او آدم — یک دم دلگشای او عالم
ای مبرا ز پاک و ناپاکی — وای معری ز باك و ناباکی
پاک و ناپاکی از تو گشت پدید — باك و بی‌باکی از تو گشت پدید
پرده بردار و خودنمائی کن — فاش‌تر، دعوی خدائی کن
هر نبی را طریقتی دیگر — گرچه نبود حقیقتی دیگر
اولیا نیز بر همین منوال — متحد اصل و مختلف احوال
همه از نور حق، سرشته به‌گل — رشک مهر و مه و فرشته به‌دل
خاصه[1] خورشید آسمان صفا — ماه تابندهٔ سپهر وفا
قطب اقطاب دهر ابوالقاسم — آن ز خود فانی و به‌حق قائم
او ز هستی نه هستی از او زاد — او ز مستی نه مستی از وی شاد
مطرب نغمه‌های بی‌چه و چون — که ز هر نغمه‌ای به‌شور فزون
فارغ است از تمیز ساعد و دوش — دوش او امشب است و امشب دوش
نه به‌خود بنگرد نه جانب کس — که به‌چشمش یکی است پیل‌ومگس
ای خوش آن دل که بی‌خیال بود — فارغ از ذوق وجد و حال بود

حکیم شیرازی نام شریفش میرزا محمود، شرح حالش در محلهٔ سرباغ آست.

خاکی شیرازی[2]: اسمش میرزا امین، مادام زندگانی درکنج قناعت آرسید، مدتها در تکیهٔ هفت‌تنان شیرازتوقف داشته، جمعی را به‌او ارادتی‌بود، در حدود سال ۱۲۵۰ وفات‌یافت:

ای دل اگر دمی ز خودی با خدا شوی — از پای تا به‌سر همه نور و ضیا شوی
گفتی کز اختلاف جهان نیستم خلاص — هستت خلاص گر به‌خلافش رضا شوی
یابی‌فراغتی ز ستمهای نفس اگر — با سالکان راه خدا، آشنا شوی

چندی پی علم و مذهب وکیش شدم — یک چند دگر طالب درویش شدم

---

۱. در متن: (خواصه).
۲. رك: ریاض‌العارفین، ص ۴۴۸: (در ایام شباب سیاحت فارس و عراق و عراق‌عجم نموده مدتها در عتبات عالیات زائر بوده و در وادی اخلاص و ارادت جناب محب‌علی‌شاه چشتی شتافته).

دیدم که دل است مبدأ هر فیضی　　برگشتم و طالب [دل] خویش شدم[۱]

خرم شیرازی[۲]: ناماش نجف‌علی از یساولان اعلیحضرت شاهنشاه مغفور فتح‌علی‌شاه طاب‌ثراه بود، غزلی می‌پرداخت و نواله‌ای از پیشگاه خاقانی می‌گرفت. این چند شعر از اوست.

بنگر به‌زخمهای دل بیقرار ما　　کز ناوک تو مانده همی یادگار ما

بر سر کوی بتان خواهم دل دیوانه‌ای　　تا کنم آنجا بنا از سنگ طفلان خانه‌ای

گر حصار دل به هر فن کرده‌ای «خرم» ز آهن　　عاقبت گردد خراب از دست طفل نی‌سواری

خاوری شیرازی: نام شریفش میرزافضل‌الله، در ذیل محلهٔ بازار مرغ گذشت.

ایضاً **خرم‌شیرازی:** در محلهٔ سرباغ نگاشته گردید.

خلف‌شیرازی: نام شریفش میرزاسلیمان‌خان خلف‌بیگی، شرح حالش در محلهٔ اسحق‌بیگ گفته شد.

داعی‌شیرازی[۳]: نام شریفش سید نظام‌الدین‌محمود واعظ است، لقب آن جناب و اجدادش «الداعی الی‌الله» بود، از سادات حسینی شیراز است با شیخ بسحق اطعمه معاصر و معاشر بود، مردی فاضل و عارفی کامل است از شیراز به کرمان رفته، دست ارادت به‌دامن جناب شاه‌نعمت‌الله کرمانی انداخت چنانکه فرموده است:

شدم به‌خطهٔ کرمان و جانم آگه شد　　که مرشد دل من شاه‌نعمت‌الله شد

در سال **۸۶۰ واند** در شیراز وفات یافت و قبرش در خارج دروازهٔ درب سلم که اکنون به‌دروازه شاه‌داعی شهرت یافته است، زیارتگاه است و آن جناب را چندین رسالهٔ نظم و نثر در علم و عرفان است و این چند بیت از اوست:

عشق دردی است به‌نزدیک طبیبان لیکن　　دردمندان همه دانند که آن درمان است

سبزه به‌تلخی نفسی می‌زند　　و آن نفس از بهر کسی می‌زند

کو دل یک قطره که بی‌ذوق اوست　　گردن یک ذره که بی‌طوق اوست

آه که هر ذره رقیب من است　　در طلب مهر طبیب من است

چند طلب باشد و مطلوب نه　　جور رقیب و رخ محبوب نه

---

۱. اشعار کلا از ریاض‌العارفین گرفته شده است. ر ك: ص۴۴۹.

۲. مرحوم فرصت از (خرم شیرازی) دیگری به‌نام مرحوم میرزا محمود خمروی که در انشاء نظم و نثر مسلم بود سخن گفته است. آثارالعجم، ص۵۵۵.

۳. ریاض‌العارفین، ص۱۱۹.

داوری شیرازی[۱]: نام شریفش میرزامحمد، شرح حالش در ذیل محلهٔ سرباغ گذشت.

ذره شیرازی: نامش آقابزرگ، شرح حالش در ذیل محلهٔ اسحق‌بیگ گفته شد.

رازشیرازی[۲]: نام شریفش میرزاابوالقاسم مشهور به: میرزابابا، شرح حالش در ذیل محلهٔ بازارسرغ نوشته شد.

رحمت‌شیرازی: نام شریفش میرزا عبدالله، شرح حالش در ذیل محلهٔ سرباغ گفته شد.

رضای‌شیرازی[۳]: نامش حکیم شاه رضا، از فضلا و حکما بود، سفر هندوستان نموده، خدمت اکبر شاه‌هندی رسیده، وفات یافت:

سلطان، به‌جهان، پردەسرائی زد و رفت | درویش به‌دهر، پشت پائی زد و رفت

القصه به‌هر دو روز در گلشن عمر | سرغی به‌سر شاخ نوائی زد و رفت

روزبهان شیرازی[۴]: نام شریفش ابومحمد مشهور به‌شیخ شطاح پسر ابونصر بقلی فسائی است، در بلدهٔ فسا متولد گشته، در شیراز تربیت یافت، جامع علوم ظاهری و باطنی گردید،



شیخ روزبهان

۱. رك: مجمع‌الفصحا، ج۲، ص۲۹۳.

۲. ریاض‌العارفین، ص۴۴۹: (او از جانب پدر نسبش به‌میرسید شریف جرجانی می‌رسید و دخترزاده آقا محمد هاشم شیرازی و نواده قطب‌الدین نیریزی است).

۳. ریاض‌العارفین، ص۳۳۲.

۴. درباره زندگی و آثار او رجوع شود به‌روزبهان‌نامه، تالیف محمدتقی دانش‌پژوه، از انتشارات انجمن آثار ملی، سال تولد او را ۵۲۲ نوشته‌اند ـ تاریخ ادبیات صفا، ج۲، ص۲۵۷. رك: شدالازار، ص۲۴۳، شیرازنامه، ص۱۵۹، چاپ دکتر واعظ جوادی.



پیشانی سنگ قبر شیخ روزبهان اول (ابی‌النصر السائر البقلی)

در جمیع علوم رسمی، مرتبه عالی داشت، چندین کتاب و رساله تصنیف و تألیف فرمود: **تفسیر عرایس** و کتاب **الانوار فی کشف الاسرار** و **شطحیات** فارسی و عربی مرقوم فرموده‌است، مدتی در مکهٔ معظمه مجاورت نمود و غالباً طواف را بربام کعبه می‌نمود و در سنه **۶۰۶** در شیراز وفات یافته، در خانقاه خود مدفون گردید.

اگر آهی کشم صحرا بسوزد — جهان را جمله سرتاپا بسوزد
بسوزم عالم ار کارم نسازی — چه فرمائی؟ بسازی یا بسوزد[1]

تمثال رخ ترا به‌چین بردستند — آنجا که مصوران چابک‌دستند
در پیش مثال روی‌تو بنشستند — انگشت گزیدند و قلم بشکستند

آنچه ندیده است دو چشم زمان — آنچه نیوشیده دو گوش زمین
در گل ما رنگ نموده است آن — خیز و بیا در گل ما آن ببین

دل داغ تو دارد ارنه بفروختمی — در دیده توئی وگرنه بردوختمی
جان منزل تست ارنه روزی‌صدبار — در پیش توچون سپند برسوختمی

---

۱. در متن: بسوزم یا بسازی.

و شطاح به‌معنی [گستاخ، جری، بی‌شرم و کسی که شطحیات گوید.][1]

روشن شیرازی: نام شریفش میرزا احمد، شرح حالش در محلهٔ بازار سرغ گذشت.

زکی شیرازی[2]: نام شریفش شیخ عبدالله پسر ابوتراب پسر بهرام پسر زکی پسر عبدالله بی‌خبر است. از فحول فضلای اوان و عدول علمای زمان خود بود، قاضی ناصرالدین بیضاوی و قطب‌الدین علامه شیرازی، تحصیل فضائل در خدمت او نموده، در کتاب **رسالة الابرار فی اخبار الاخیار** آمده که وی معلم و استاد جمیع فضلای آن زمان بود و قاضی بیضاوی از کرامت او نقل نموده که وی بعد از وفات زنده شد و مسائل علمای مصر را جواب گفته، ثانیاً وفات نمود و او را «ذوالموتین» گفتند و این واقعه در سنه سبع و سبعین و ستمائه (: ۶۷۷) اتفاق افتاد والعهدة علی‌الراوی. همچنین در کتاب **ریاض‌العارفین** مرقوم است و این رباعی از اوست:

در عالم بی‌وفا، دویدیم بسی　　بیچاره‌تر از خویش ندیدیم کسی
تازانهٔ روزگار خوردیم به‌دهر　　از دست دل خویش نه از دست کسی

حاجی‌زمان شیرازی[3]: در اوائل حال از کفشدوزی معیشت می‌نمود:

جام بلور از خم شراب درآمد　　ماه فرو رفت و آفتاب برآمد

ساغر شیرازی: نام شریفش شیخ محمد، شرح حالش در محلهٔ لب آب گذشت.

سامانی شیرازی: نامش میرزاحسن ولد الصدق حضرت قاآنی، در ذیل محلهٔ میدان شاه نوشته شد.

شیخ سعدی[4]: مصلح‌الدین یا مشرف‌الدین مصلح شیرازی. در کتاب **مزارات شیراز**، نام آن جناب را شیخ مشرف‌الدین مصلح بن عبدالله شیرازی، نوشته است، پدر و مادرش از نژاد علما بودند چنانکه خود فرموده است:

همه قبیلهٔ من عالمان دین بودند　　مرا معلم عشق تو، شاعری آموخت

در کتاب **سلم‌السموات** نوشته است: مولانا مسعود کازرونی والد علامه شیرازی جد

---

۱. (کلمه‌ای است که بوی خودپسندی و ادعا از آن استشمام شود و آن در بین محققین نادر دیده شده است. (ابن‌عربی) جرجانی در تعریفات می‌گوید: شطح از زلات محققین است زیرا دعوی به‌حق است که عارف بدون اذن الهی تصریح می‌کند و نیز رجوع شود به کتاب اللمع فی‌التصوف، کتاب تفسیرالشطحات، ص۳۷۵، چاپ لیدن، و ص۶۴۸ و ۶۴۹ بحث در افکار و احوال حافظ.

۲. منقول از ریاض‌العارفین، ص۳۳۲.

۳. تذکره نصرآبادی، ص۳۸۲: (مردی دردمند بود چنانچه یاران عزیز مثل میرزا ابراهیم ملاصدرا و ملامحمدتقی اکثر به‌در دکان او نشسته، صحبت می‌داشتند و در خطشناسی وقوفش به‌مرتبه‌ای بود که شرح نتوان داد و در ترتیب نظم هم‌طبعش خالی از لطفی نیست).

۴. برای اطلاع بیشتر رجوع شود به‌سعدی‌نامه، مجموعه مقالات درباره زندگی و شعر سعدی به‌اهتمام دکتر منصور رستگار فسائی، مکتب سعدی از کیخسرو هخامنشی، قلمرو سعدی از علی دشتی، تاریخ ادبیات صفا، ج۳، بخش اول، ص۵۸۴ تا ۶۲۲، و از سعدی تا جامی، ادوارد براون، و دانشمندان و سخن‌سرایان فارس، ج ۳، ص ۱۰۲ تا ۱۵۹.

[اعلای] شیخ‌سعدی بود و چون شیخ‌سعدی تولد یافت نام والد خود را که شیخ مصلح بود به‌او گذاشت و شیخ‌سعدی بعد از تکمیل علوم رسمیه، داعیهٔ محبت و نایرهٔ سودت او را بر نظم اشعار باعث آمد، چندانکه در فن غزل سرآمد اهالی اعصار و مسلم سردمان زمان و روزگار گردید و بعد از مسافرتها و سیر آفاق و انفس عود به‌شیراز فرموده، در نزدیکی گازرگاه شیراز که اکنون سرقد اوست، مجاور گردیده تا وفات آن جناب دررسید و چون پادشاه زمان اتابک سعدبن زنگی نسبت به‌او مهربانی می‌فرمود، تخلص خود را «سعدی» نمود و این چند بیت برای زینت **فارسنامه** تیمناً نگاشته گردید:

ماه فرو ماند از جمال محمد — سرو نروید به‌اعتدال محمد
وعدهٔ دیدار هرکسی به‌قیامت — لیلةالاسری شب وصال محمد
آدم و نوح و خلیل و موسی و عیسی — آمده مجموع در ظلال محمد
قدر فلک را کمال و منزلتی نیست — در نظر قدر با کمال محمد
عرصه دنیا مجال همت او نیست — روز قیامت نگر مجال محمد
شمس و قمر در زمین حشر نتابد — نور نتابد مگر جمال محمد
آن‌همه پیرایه بسته جنت فردوس — بوکه قبولش کند هلال محمد
همچو زمین خواهد آسمان که بیفتد — تا بدهد بوسه بر نعال محمد
چشم سرا تا به‌خواب دید جمالش — خواب نمی‌گیرد از خیال محمد[۱]
سعدی اگر عاشقی کنی و جوانی — عشق محمد بس است و آل‌محمد

بلغ‌العلی بکماله — کشف‌الدجی بجماله
حسنت جمیع خصاله — صلوا علیه وآله[۲]

در تاریخ وفات آن جناب گفته‌اند:

شب آدینه بود و ماه شوال — ز تاریخ عرب «خاص»[۳] آمد آن‌سال[٤]
همای روح پاك شیخ سعدی — سوی جنت برآوردی پر و بال

سفیرشیرازی: نام شریفش محمدنبی‌خان، شرح حالش در محلهٔ درب مسجد گذشت.

شریف‌شیرازی: همان سید شریف‌الدین جرجانی است[٥] که شرح حالش در محلهٔ بازارسرغ گذشت، این رباعی از اوست:

---

۱. در متن: (خواب نگیرد مگر جمال محمد).

۲. (حضرت پیغمبر) باکمال خود به‌عالی‌ترین درجه بزرگی رسید، تیرگی را با جمال خود برطرف ساخت، همه خصلتهای او پسندیده است بر او و خاندانش درود فرستید.

۳. برابر با ۶۹۱.

٤. در بعضی متون بجای بیت فوق چنین آمده است:

مه ذوالحجه از سه کاف و زا روز — بیفشاند از غبار تن پروبال (یعنی ۲۷ ذی‌الحجه).

رك: تاریخ ادبیات صفا، ج۳، بخش اول، ص۵۹۸.

۵. رك: ریاض‌العارفین، ص۳۶۵.

ای حسن ترا به‌هر مقامی نامی / وی از تو به‌هر [ ] دل پیغامی
کس نیست که نیست بهره‌ور از تو ولیک / اندر خور خود به‌جرعه‌ای یا جامی

شرف شیرازی[1]**:** نامش شرف‌الدین عبدالله است، این چند بیت از اوست:

پیچیده چون طنابم زین سایبان معلم / [یا] کوفته چو میخم زین خیمه ملون
ازکارگاه گردون کس رشته‌ای نتابد / تا بر دلش نیاید زخم هزار سوزن
گردون چه جرم دارد کانهم در آن میانه / بیچاره است و حیران سرگشته است و کودن

نقاب زلف به‌یکسو بنه ز روی چو ماه / که ماه را نبود بر عذار زلف سیاه
مجال دم زدنم نیست پیش چهرهٔ تو / که دانم آینه زنگار گیرد از دم آه

شیخ شطاح: همان روزبهان است که گفته شد.

شفیعا اعمی: همان شاعر «اثر» تخلص شیرازی است.

شکیب شیرازی[2]**:** نامش مولانامحمدعلی، چون پدرش کاردگر بود او را سکاکی گفتند، در خدمت علامهٔ زمانِ آخوند مسیحافسائی، کسب علوم معقول و منقول نموده، سرآمد علما گردیده، طریقهٔ سلسلهٔ ذهبیه را گرفت و در فتنهٔ افغانی در سال **۱۱۳۰ واند** در شیراز به‌دست افغانیان شهید گردید و این دو بیت از اوست:

دو عالم را جزای قاتل من ده خدای من / که بس باشد همین ذوق شهادت خونبهای من
بدن مصروهوا فرعون وهامان نفس ومن موسی / خیال و وهم سحر آمد دلیل من عصای من

شمس شیرازی[3]**:** نامش شمس‌الدین عبدالله، عالمی کامل و حکیمی فاضل بود، خواجه‌حافظ (علیه‌الرحمه) در خدمت او تحصیل کمال نمود. این رباعی از اوست:

در دولت و نعمت جهان هست زوال / در صاف تو گر درد درافکند منال
خوش‌باش و زمان به‌کام یاران گذران / زیراکه نماند این جهان بر یک حال

شکوه شیرازی: نامش شمس‌الدین حسن، عمرش را در طهران به‌پایان رسانید، این چند بیت از اوست:

غرابی است گوئی دو زلف سیاهت / که شد بر لب شکرین تو راغب
شنیدم که طوطی شکر دوست‌دارد / غراب شکر دوست هست از غرایب
به‌گرد لبت آن دو زلف چو عقرب / چو دو عندلیبند بر گل مواظب
درآمیخت گوئی به‌کیش تناسخ / روان عنادل به‌چشم عقارب

---

۱. مرحوم فرصت او را (شرف‌الدین عبدالله بن فضل‌الله شیرازی) می‌خواند که مزارش میان تکیه حافظیه و چهل‌تنان است که کتاب تاریخ وصاف، از مصنفات اوست. آثارالعجم، ص۴۷۵.

۲. ریاض‌العارفین، ص۱۶۲: (مثنوی در فتوحات شاه سلطان‌حسین صفوی منظوم کرده، شصت سال عمر یافته).

۳. ریاض‌العارفین، ص۳۶۵: (... خواجه شمس‌الدین محمد حافظ شیرازی و شیخ علی‌کلا و قوام‌الدین اسحق از تلامذهٔ او و در خدمتش اکتساب علوم نموده‌اند... وفاتش در سنه ۷۷۲ اتفاق افتاد...).

شوریده اعمی شیرازی[1]: نام شریفش حاجی‌محمدتقی مجدالشعرا، در ذیل محلهٔ سنگ سیاه، شرح‌حالش گفته شد و این چند بیت در این سنهٔ اودئیل ۱۳۰۶ گفته بود، در اینجا ثبت گردید:



شوریده ــ فصیح‌الملک

اندراین دیرسپنجی پیشه کن این چار چیز / تا بماند رخت قدت در جهان کهنه نو
تا نخواهندت مخواه و تا نبخشندت مگیر / تا نپرسندت مگو و تا نخوانندت مرو

گل برشکفت و لاله برآسد زشاخسار / شد وقت آنکه ناله برآرد ز شاخ، سار
یاران غم بهشت، بهشتند، زآنکه باز / اردی‌بهشت کرد جهان را بهشت‌وار
شد ابر همچو دیدهٔ عشاق اشکبار / شد باده همچو طرهٔ معشوق مشکبار
آهنگ زیر رود برآرد ز زیر رود / آوای مرغ زار برآمد ز مرغزار
هم رعد شاهدانه زند خنده قاه‌قاه[2] / هم ابر عاشقانه کند گریه زارزار

---

۱. رجوع شود به: از صبا تا نیما، ج۲، ص۱۸، مقدمه غزلیات شوریده شیرازی، به‌اهتمام و خط حسن احسان فصیحی، پسر شوریده، چاپ سنائی، تهران، ۱۳۳۷، و دانشمندان و سخن‌سرایان فارس، ج۳، از ص۳۲۳ تا ۳۶۲.

۲. در متن: (هم رعد خنده زند شاهدانه قاه‌قاه).

کبکان چمان به کوه گروه از پی گروه — ماغان پران به‌راغ قطار از پی قطار
آورد باد بر شه دی نیم‌شب خبر — کایدون رسید موکب اجلال نوبهار
شد سخت‌وسست‌بخت وبزد لخت‌و کندتخت — بربست رخت و خواست ز بستان کند فرار
گامی نرفته یک‌دوسه افزون، که موکبش — با موکب بهار به‌ناچار شد دچار
شاه‌بهار با شه دی‌کرد ساز جنگ — آزارش پیش و از پی، نیسان، ز پس ایار
مغلوب شد سفندار، از تیر فرودین — چونانکه از خدنگ تهمتن سفندیار
تیغ شه بهار فرو ریخت خون دی — زآن‌سان که خون دشمن و این تیغ شهریار
سلطان اویس معتمدالدوله‌کآسمان — در پاسبانی در او، دارد افتخار

این چند بیت [را]، برای نگارندهٔ این **فارسنامه ناصری** فرستاد:

حسن خصال، حسن نام ای حکیم علیم — که عقل معترف آید برت به‌نادانی
مجردی تو عیان در شمایل بشری — فرشته‌ای تو نهان در لباس انسانی
به‌پاک آینه ماند وجود انور تو — که ظاهر است ز شخصیت صفای پنهانی
به‌بزم معتمدالدوله‌ام ستودی تو — رسید پایگه بنده‌ات به‌سلطانی
زهی ستوده حکیمی که بوعلی‌سینا — به‌دانشی که توئی نیست مر ترا ثانی
جهان به‌پاکی شخص تو دارد ایدون فخر — چنانکه جسم به‌پاکی نفس روحانی
منم که کشت امید من از تو سرسبز است — بدان مثابه که بستان ز ابر نیسانی
اگرچه پیشهٔ شوریده خودستائی نیست — ولی رواست کنون، ویژه، در سخنرانی
منم که فارس بنازد به‌نام من امروز — چنانکه شروان[1] نازد به‌نام خاقانی
به‌دانش این تن عریان من گواه من است — که تیغ را نشناسند جز به عریانی
سرا به‌سایهٔ تیمار لطف خویش بدار — وگرنه ملک دلم رو نهد به ویرانی

صابرشیرازی[2]**:** نامش آقامهدی، شرح‌حالش در ذیل محلهٔ میدان شاه گفته شد.

صدرشیرازی[3]**:** همان جناب صدرالمتألهین، آخوند ملا صدراست. این رباعی را فرموده است:

آنان که ره دوست گزیدند همه — درکوی شهادت آرمیدند همه
در معرکهٔ دوکون فتح از عشق‌است — هرچند سپاه او شهیدند همه

صفاشیرازی: نام شریفش میرزا ابراهیم، شرح حالش در محلهٔ سردزک مذکور گردید.

طایرشیرازی: نام شریفش حسن‌خان، در ذیل محلهٔ بالاکفت نوشته شد.

طبیب‌شیرازی[4]**:** نام شریفش آقاعبدالله طبیب که اگرچه شرح حالش بر سبیل اختصار

---

۱. درمتن: (شیروان).

۲. رك: آثارالعجم، ص۵۶۱. در دانشمندان و سخن‌سرایان فارس، ج۳، ص۴۰۸، آمده است‌که: از شعرای قرن سیزدهم است و در حدود سال ۱۲۸۰ فوت شده.

۳. رك: دانشمندان و سخن‌سرایان فارس، ج۳، ص۴۳۷ تا ۴۴۴، و ریاض‌العارفین، ص۳۷۵.

۴. ریاض‌العارفین، ص۴۶۶: (والدش حاج‌علی‌عسکر... و در خدمت ملااحمد یزدی تلمیذی کرد و حکمت طبیعی را در خدمت حاج‌میرزا سید رضی اقتباس فرمود). هدایت می‌نویسد: (فقیر را به‌خدمتش کمال اخلاص است).

در محلهٔ بازارمرغ گفته شد ولی شعری از او نوشته نشد و این ابیات از اوست:

خوش گفت پیر عقلم دوش از سر کرامت — عشق بتان ندارد حاصل بجز ندامت
از حادثات گیتی، ایمن شوی و فارغ — در کوی میفروشان سازی اگر اقامت

بر هرچه نظر می کنم، از وی اثری هست — اندر دل هر قطرهٔ بحرش گهری هست
بیهوده مرو در پی هر زاهد واعظ — کز آن خبری نیست که با او خبری هست

غیر از گل حسرت از گل من[1] — سر بر نزنند گیاه دیگر

نکند حادثهٔ دور فلک تأثیری — در دیاری که در آن خانه خماری هست

ای آنکه ز هر ذره نمایان شده‌ای — از هر طرفی چو مهر تابان شده‌ای
در کعبه و دیر، جمله راروی به‌تست — تو مقصد کافر و مسلمان شده‌ای

عالی‌شیرازی: نام شریفش میرزا محمدحسین، در محلهٔ بازارمرغ شرح حالش گفته شد.

عرفی‌شیرازی[2]: نام شریفش سیدمحمد، در مراتب علم و عرفان از معاصرین خود برتری داشت، در سال ۹۸۹[3] از شیراز به‌هندوستان برفت و هم در آنجا وفات یافت و این اشعار از اوست:

این بارگاه کیست که گویند بی‌هراس — کای اوج عرش سطح حضیض ترا مماس
گفت آسمان مرا که بگو آن چه منظر است — کز رفعتش نه وهم نشان داد و نه قیاس
گفتم که عرش نیست، زجا جست‌ولب‌گزید — گفتا نعوذبالله از این طبع دون اساس
شرمی بکن چه عرش چه کرسی که بارها — گفتم به‌صرفه حرف زن ای پایه ناشناس
این بارگاه واسطهٔ آفرینش است — یعنی علی جهان معانی امام ناس

از نقش و نگار درو دیوارشکسته — آثار پدید است صنادید عجم را

جهان بگشتم و در او به‌هیچ شهر و دیار — نیافتم که فروشند بخت در بازار
کفن بیاور و تابوت و جامه نیلی کن — که روزگار طبیب است و عافیت بیمار
ز منجنیق فلک سنگ فتنه می‌بارد — من ابلهانه گریزم در آبگینه حصار
دلم چو عشق زلیخا نشسته در خلوت — غمم چو تهمت یوسف دویده در بازار

---

۱. در متن: (غیر از گل حسرت آخر گل من). در دانشمندان و سخن‌سرایان فارس، ج۳، ص۵۲۱، آمده است که تا سال۱۳۰۵ حیات داشته است.

۲. رک: کلیات اشعار مولانا عرفی شیرازی به‌کوشش جواهری (وجدی) از انتشارات کتابخانه سنائی، تاریخ ادبیات، براون، ادبیات معاصر، ص۱۶۱.

۳. براون تاریخ درگذشت او را ۹۹۹ هجری برابر ۱۵۹۰ میلادی می‌داند و در کتاب دانشمندان و سخن‌سرایان فارس، ج۳، ص۶۰۶، تاریخ تولد او ۹۶۳، دانسته شده است.

از در دوست چه گویم به چه عنوان رفتم — همه شوق آمده بودم همه حرمان رفتم
منم آن یوسف آواره که نارفته به‌مصر — تن برون آمدم از چاه، به‌زندان رفتم

ز میر قافله گاهی تغافلی شرط است — که بی‌نصیب نمانند قاطعان طریق

چون زخم تازه دوخته از خون لبالبم — ای وای اگر به‌شکوه شود آشنا لبم
عمری گذشت و گفت‌و شنو با تو رو نداد — ای بی‌نصیب گوشم و ای بینوا لبم

عادت عشاق چیست؟ مجلس غم داشتن — حلقهٔ ماتم زدن، شیون هم داشتن

چمنی دید و هوائی[1] خوش و پروازی کرد — کبک‌مسکین چه‌خبرداشت که‌شهبازی هست

عفت شیرازی[2]: نام او سکینه‌بیگم، شرح حالش را در محلهٔ سردزك گفته شد.

شیخ علی زین‌الدین شیرازی: معاصر خواجه‌حافظ (علیه‌الرحمه) است:

از سر عشق بی‌خبری،حال ما مپرس — ماغرقه گشته‌ایم وتو دریا ندیده‌ای

غیاث حلوائی شیرازی[3]:

دیدم به‌خواب خوش که به‌من دادساغری — تعبیر قتل ماست که پیمانه پر شده است

غیرتی شیرازی[4]:

به‌چه اندیشه‌ام از خاطر ناشاد روی — چه به‌خاطر گذرانم که تو از یاد روی

فارغی شیرازی[5]: از سادات است. مادام عمر ندیم سلطان بود.

ای چشم جهان‌بین‌مرا نور از تو — ایام مرا ساخته رنجور از تو
دوری تو کرده است بیمار مرا — نزدیک به‌مردن شده‌ام دور از تو

فتح‌الله شیرازی[6]: اسمش حکیم شاه فتح‌الله، در حکمت یگانه بود، در هندوستان بمرد.

می از خم معرفت چشیدن مشکل — وز هستی خویشتن بریدن مشکل
تحقیق نکات اهل عرفان آسان — اما به‌حقیقتش رسیدن مشکل

---

۱. در متن: (هوای).

۲. رك: دانشمندان و سخن‌سرایان فارس، ج۳، ص۶۴۷.

۳. مشهور به(غیاثا) فرزند صافی از شعرا و عرفاء قرن ۱۱ هجری است در سال ۱۰۳۰ از شیراز به‌اصفهان رفت و با شعرا و ادباء آن شهر مانوس شد و در دارالشفاء شهر که قرب قیصریه بوده حجره‌ای در طبقه فوقانی گرفته، متوطن شد و در اواخر عمر به‌مرض آبله مبتلی و کور شد و شبی از بام بیفتاد و دار فانی را بدرود گفت، محتملا در حدود سال ۱۰۴۰. رك: نصرآبادی، ص ۲۳۸.

۴. رك: دانشمندان و سخن‌سرایان فارس، ج۴، ص۱۸ ،که مطالبی در باره او از هفت‌اقلیم و تذکره خیرالبیان نقل می‌کند.

۵. رك: دانشمندان و سخن‌سرایان فارس، ج۴، ص۴۶.

۶. (مجالس اکبرشاه و فیضی دکنی با او از دوستان) ص ۳۹۱ ریاض‌العارفین.

فخر شیرازی[۱]: اسم شریفش حاجی‌میرزاعلی، شرح حالش در میدان شاه گذشت.

فردوس شیرازی: نامش میرزا ابوالحسن دستغیب، شرح حالش در محلهٔ اسحق‌بیگ گذشت.

فرهنگ شیرازی: نام شریفش میرزاابوالقاسم، شرح حالش در محلهٔ سرباغ گفته شد.

فغانی شیرازی[۲]: مشهور به باباافغانی، در تذکره **ریاض العارفین** مرقوم است: وقتی امنای آستانه مبارک که حضرت رضا علیه‌السلام خواستند مهری به‌نام آن حضرت بسازند و در نقش آن متحیر بودند یکی از آنها در خواب دید که آن حضرت فرمودند فردا ژولیده‌ای پابرهنه می‌آید قصیده‌ای برای ما گفته است، مطلع آن را نقش نگین کنید چون روز شد چنان یافتند که در خواب دیده بود و مطلع این است:

گلی که یک ورقش آبروی نه چمن است	نشان خاتم سلطان دین ابوالحسن است

و این چند بیت نیز از اوست:

گلرخان بر سر خاکم چمنی ساخته‌اند	چمنی بر سر خونین کفنی ساخته‌اند
یک چراغ است در این خانه و از پرتو آن	هر کجا می‌نگرم انجمنی ساخته‌اند

نخل قدش که از چمن جان برآمده	شاخ گلی به‌صورت انسان برآمده
مست از می شبانه مه من ز خواب ناز	با آفتاب دست گریبان برآمده
در هر چمن که گفته فغانی سرود عشق	افغان ز بلبلان خوش‌الحان برآمده

آنکه این نامهٔ سربسته نوشته است نخست	گرهی سخت به‌سر رشتهٔ مضمون زده است

اصل این ذره سرگشته هم از خورشید است	هم به‌آن اصل محال است که راجع نشود

آن رهروان که رو به در دل نهاده‌اند	بی‌رنج راه، رخت به‌منزل نهاده‌اند
درماندهٔ صلاح و فسادیم الحذر	این رسمها که مردم عاقل نهاده‌اند

فکار شیرازی[۳]: نام شریفش آقالطف‌علی مجتهد است، شرح حالش در محلهٔ بازارمرغ است.

قاآنی شیرازی: نام شریفش میرزا حبیب، در محلهٔ میدان شاه، شرح حالش گفته شد.

قیدی شیرازی[۴]: در سال ۹۸۴ این رباعی را در قزوین گفت:

تا دشمن جان، نرگس جادوی تو شد	تا آفت دل چشم سخنگوی تو شد

---

۱. رک: آثارالعجم، ص۵۲۷.
۲. رک: ریاض‌العارفین، ص۲۰۳. رک: دیوان اشعار باباافغانی شیرازی، به‌اهتمام سهیلی خوانساری، ص‌هشت تا سی‌وپنج.
۳. آثارالعجم، ص ۵۶۶.
۴. تذکره نصرآبادی، ص۲۶۲: شاگرد ملاغیرتی است.

تـن دادم بـه کشتن امـا کشدم　　　این رشک که بیگنه‌کشی خوی تو شد

زیبم دشمنیم ای رقیب فـارغ باش　　　که مهر او به‌دلم جای کین کس نگذاشت

کافری‌شیرازی: در تذکرهٔ *ریاض‌العارفین* مرقوم است[1] نام کـافری، میرزامحمود است. گویند مؤمنی خوش اعتقاد و فرزانه نهاد بود، در سال ۱۱۱۰ وفات یافت:

از چهرهٔ عاشقانه‌ام زر بـارد　　　وز چشم ترم همیشه آذر[2] بارد
در آتش عشق تـو چنان سوخته‌ام　　　کز ابر سرشک مـن سمندر بارد

گلشن‌شیرازی: نامش میرزامحمدعلی، شرح حالش در محلهٔ میدان شاه است.

کلوعلی‌شیرازی:

بر سینه‌ات ای کاش نهم سینه خود را　　　تا دل به‌تو گوید غم دیرینهٔ خود را

کوهی‌شیرازی[3]: در تـذکرهٔ *ریاض‌العارفین* نوشته است: نام شریف آن جناب شیخ‌محمد و شیخ‌علی نیز گفته‌اند از مشایخ قـدماست. صاحب *تاریخ گزیده* او را از مریدان شیخ‌عبدالله خفیف شیرازی دانسته. گویند سبب هدایت او آن شد که به‌دختر پادشاه عاشق گردید و چون وصالش ممکن نبود از روی مصلحت درکوه خارج شهر مشغول عبادت گردید وصیت عبادتش به‌سلطان رسیده، معتقد وی گشته او را به‌مصاهرت خود تکلیف نمود و چون چاشنی عبادت را شیرین یافته بود، تقلیدش به‌تحقیق بدل شده از دامادی شاه امتناع نمود تا جذبهٔ محبت آن عاشق محبوب صوری خود را بـه‌جانب خود کشید. گفته‌اند حبیب و محبوب در آن کوه به عبادت مشغول بوده تا رحلت نمودند و به‌مجاورت آن کوه به‌بابای کوهی معروف گردید، شیخ سعدی در بوستان[4] فرموده:

شنیدی که بابای کـوهی چه گفت　　　[به مردی که ناموس را شب نخفت]

و اکنون مزارش درکوه شمالی شیراز است:

یکی را گر به‌صد ره بـرشمـاری　　　یکـی باشد عددها بیشمار است

هرکه را زلف چو زنجیر تـو دیوانه کند　　　ز آشنایان جهانش همه بیگانه‌کنـد

عاقبت سیل سرشکـی ببرد بنیـادش　　　هرکه بر گریه ارباب نظر می‌خندد

کشف شد سر ازل تا به‌ابد چون یکدم　　　بر من از عالم اسرار گشودنـد دری

لسانی‌شیرازی[5]: به‌فصاحت زبـان و عذوبت بیان معروف است:

---

۱. ریاض‌العارفین، ص۳۹۴.
۲. درمتن: (آزر).
۳. رك: ریاض‌العارفین، ص۲۱۲.
۴. درمتن: (بستان).
۵. رك: مکتب وقوع در شعر فارسی، احمد گلچین معانی، ص۳۸۹تا۳۹۹.

یک روز گلی نشکفت از روی کسی ما را | یک شب گرهی نگشود از بوی کسی ما را
چشم و دل ما هرجا انگشت‌نما گردید | هر روز به‌رسوائی درکوی کسی ما را

به‌دستی‌عاشق ازسنگ ملامت خانه‌می‌سازد | به‌دیگر دست تا بر سر زند، ویرانه می‌سازد

جز ناله انیس دل بیمارکسی نیست | آنهم نفسی هست ز ضعف و نفسی نیست

لطفی‌شیرازی[1]: ازسیاحان زمان خود بود، در هندوستان بمرد:

شد عارف و عامی همه را عارازمن | بدنامی بت‌پرست و دیندار از من
بیقدری سبحه، ننگ زنار از من | هفتادودو ملت همه بیزار از من

مانی‌شیرازی: دراواخر مائه تاسعه بود و این چند بیت ازاوست:

آنکه بی‌یادش دمی از غم نیاساید منم | آنچه در عالم به‌یاد او نمی‌آید منم

شب عیش و شادمانی بگذشت و روزها شد | چه‌شبی تو ای شب غم که ترا سحرنباشد

مجدهمگرشیرازی[2]: «همگر» جولاه و بافنده را گویند. معاصر شیخ‌سعدی است، ندیم مجلس سلطان و ملک‌الشعراء بود این چند بیت ازاوست:

اکنون‌که یافت دهرکهن خلعت نوی | نو گشت باغ و راغ ز تمثال مانوی
بلبل نوای باربدی برکشید و باز | برکف نهاد لاله می از جام خسروی
وقتی چنین‌که مردهٔ گل را حیات[3] داد | باد صبا ز معجز دمهای‌عیسوی
ازعدل شاه ورحمت صاحب نه درخوراست | درکنج انزوا من[4] مظلوم منزوی
مهر تو باد در دل خلق جهان چنانک | عشق ایاز در دل محمود غزنوی

خردش دیدم آنکه بزرگی دادت | شاگردم بود آنکه بود استادت
صدبارکمابیش منش گادستم | آن‌کس که هزاربار افزون گادت

تاکی عمرت به‌خودپرستی گذرد | یا در غم نیستی و هستی گذرد
آن عمرکه مرگ باشد اندر پی او | آن به‌که به‌خواب یا به‌مستی گذرد

محرم‌شیرازی[5]: نامش میرزاعلی‌محمد، پسر ملانورالدین‌محمد کواری است، در شیراز نشوونما نموده، تحصیل کمالات فرمودو اغلب خطوط را خوش می‌نوشت، درحدود ۱۲۶۰ واند

---

۱. رک: ریاض‌العارفین، ص۳۹۸.
۲. آتشکده آذر، ص۱۳۲ تا۱۳۶.
۳. درمتن: (حیوة).
۴. درمتن: (من و).
۵. ریاض‌العارفین، ص۴۹۲ و ۴۹۳: (صلبا از اولاد احفاد شاهرخ و بطنا از سلسله علیه صفویه و هم مشرب طایفه جلیله ذهبیه است...(از دسترنج نویسندگی معاش می‌نموده، مولد والدش درکوار است. چندی به‌جهت حقیر (رضا قلی‌خان هدایت) کتابت می‌نمود و ناسخ اول ریاض‌العارفین بود).

وفات نمود:

گر نیست عنایتی، عتابی — چندانکه نشاند التهابی

آقا محمدصادق تسبیح ساز شیرازی: از اهل محلهٔ سنگ سیاه شیراز است، در فنون کمالات صوری، مهارتی تمام داشت، این بیت از اوست:

نیم نانم نی و بدنام «سنان» — پر زیان دیدم ز ملک «پرزیان»

«سنان» و «پرزیان» نام دو مزرعه است در بلوك فسا، در سال ۱۲۵۰ واند وفات یافت.

آقامحمدلله: شرح حالش در ذیل محلهٔ بالاکفت[1] گفته شد.

محمودشیرازی: در محلهٔ بالاکفت گفته شد.

مرزبان‌فارسی: مداح سلاطین سلجوقی است:

هر روز خیزم از هوس عشق سوی دوست — همچون شرر ز آتش و همچون بخار از آب
گر بانک بر زمانه زند درهم اوفتد — چون زلف روی یار شب و روز از شتاب
چون دی شود ز بیم وی امروز در عدم — وامشب زبس نهیبش‌چون‌دوش درحجاب

این شورنگر که در جهان افتاده است — خلق از پی سود در زیان افتاده است
به‌ز آن نبود که ماکناری گیریم — ای وای برآنکه در میان افتاده است

مرشدشیرازی: شرح حالش در محلهٔ لب آب شیراز گذشت.

مرشد شیرازی مشهور به **خواجه مرشد** بود. این شعر از اوست:

پهلوی سگ تو جاست ما را — جائی به‌از این کجاست ما را

مشتاق‌شیرازی:

هر لحظه ز من روایتی می‌شنوی — وز قصهٔ من حکایتی می‌شنوی
سوز دل من فسانه‌ای پنداری — من مردم [و] تو شکایتی می‌شنوی

مشفق‌شیرازی: در محلهٔ بازارسرغ است.

معین‌الدین‌شیرازی: این [دو] بیت از اوست:

ایام بقا چو باد نوروز گذشت — روز و شب ما به‌ماتم و سوز گذشت
تا چشم نهادیم به‌هم صبح دمید — تا چشم گشودیم ز هم روز گذشت

مقیم‌شیرازی: این بیت را در نشستن زلیخا به‌سر راه یوسف گفته است:

به‌راهش خانه‌ای از نی بنا کرد — در آن نی [ها] به‌سان ناله جا کرد

مکتبی شیرازی: گویند در قریهٔ مسجد بردی[2]، فرسخی میانه مغرب و شمال شیراز، در

---

۱. درمتن: (بالاگفت).
۲. در قصرالدشت کنونی.

مکتب خانه به‌تعلیم اطفال می‌پرداخت[۱]، این چند بیت از کتاب **لیلی و مجنون**[۲] اوست:

ای بر احدیتت ز آغاز — خلق ازل و ابد هم‌آواز
ای برتر از آنچه دیده جوید — یا کلک زبان بریده گوید
نی از گنه منت زیان بود — نی باشدت از عذاب من سود
خاکم تو سرشته‌ای و شاید — کز دست تو هیچ بد نیاید
ما را به‌امان برات کل بخش — مهر از کف خاتم رسل بخش
شاهنشه انبیا محمد — ماه افسر و آفتاب مسند
پهلوی قبیله بود کوهی — سه کنگره‌ای فلک شکوهی[۳]
بر قله آن فلک حصاری — در دامن آن زمین غباری
بر پشت وی آسمان نمودی — چون بر شتری جل کبودی

منصف شیرازی[٤]:

در سینه دلم گم شده تهمت به‌که بندم — غیر از تو کسی راه در این خانه ندارد

منظور شیرازی[٥]: نامش آقامحمد ابراهیم، از ندمای خلوت سلطان صاحب‌قران فتح علی‌شاه قاجار، طاب‌ثراه بود و حکایات کتاب رموز حمزه با اشعار مناسبه در وقت خواب حضرت سلطانی می‌سرود:

وقت آن رند لاابالی خوش — که بجز دوست نیستش هوسی
نیست هرگز برهنه پایان را — غمی از شحنه، بیمی از عسسی

یارب به‌کمند عشق پابستم کن — از دامن غیر خود تهی‌دستم کن
یک‌باره ز اندیشهٔ عقلم برهان — وز بادهٔ صاف عشق سرمستم کن

منعم: اسمش آقامحمد ابراهیم، شرح حالش در ذیل محلهٔ میدان شاه گذشت.

ناصری شیرازی: اسم شریفش میرزاعلی، شرح حالش در محلهٔ بازارمرغ گذشت.

ناظم: نامش میرزامهدی، در محلهٔ بازارمرغ، شرح حالش گفته شد.

نسیمی شیرازی[٦]: نام شریفش سیدعمادالدین، از سادات عالی درجات شیراز و از محققین

---

۱. در مورد تولد او اطلاعی در دست نیست. در شاهد صادق وفات او را به‌سال ۹۱۶ نوشته است. (رك: مقدمه لیلی و مجنون، مکتبی، ص۷) و تاریخ ادبیات، صفا، ج٤، ص۳۸۷، و تاریخ نظم و نثر در ایران، ص۳۱۲.

۲. منظومه‌ای که مکتبی به‌تقلید از نظامی پرداخت، دارای ۲۱۶۰ بیت است و در خطه پارس به‌تاریخ (کتاب مکتبی ۸۹۵) به‌پایان رسانیده است. (تاریخ ادبیات، صفا، ج ٤، ص ۳۹۰) لیلی و مجنون مکتبی به‌اهتمام و تصحیح اسماعیل اشرف در سال ۱۳٤۳ بوسیله کتابفروشی محمدی شیراز به‌چاپ رسیده است.

۳. رك: لیلی و مجنون مکتبی، ص۳۲، به‌تصحیح و تحشیه اسمعیل اشرف دبیر انجمن ادب شیراز ـ از انتشارات کتابفروشی محمدی شیراز.

٤. در تذکره نصرآبادی، ص ۲۵۱، آمده است که: (پدرش شمسا نام داشته و در علم سیاق خوش‌طبیعت بودند).

٥. در ریاض‌العارفین، ص٥٤۷، آمده است که: (در سنه ۱۲٤٥ وفات یافت).

٦. رك: ریاض‌العارفین، ص ٤۰٦ و ٤۰۷. مقاله‌هائی پیرامون زندگی و خلاقیت عمادالدین نسیمی، رضا باغبان، تبریز، کتابفروشی نوبل، ۱۳٥۷.

زمان خود بود. گفته‌اند در سال **۸۴۰ واند** مانند حسین‌منصور پا بر دار شهادت گذاشته، شربت شهادت چشید، مرقد شریفش در خارج قریهٔ زرقان حومهٔ شیراز، زیارتگاه است، این چند بیت از اوست:

کی تواند شدن از سر اناالحق واقف — هر که او را غم آن است که بر دار کنند
دردمندان ز تو هر لحظه دلی می‌طلبند — تا به‌درد غم عشق تو گرفتار کنند

حق‌بین‌نظری باید تا روی ترا بیند — چشمی که بود خودبین کی نور خدا بیند
از مشرق دیدارش آنرا که بود دیده — انوار تجلی را پیوسته چو ما بیند
ای چشم «نسیمی» را از روی تو بینائی — آنرا که تو منظوری غیر از تو کرا بیند

من گنج لامکانم اندر مکان نگنجم — برتر ز جسم و جانم در جسم و جان‌نگنجم
وهم و خیال انسان، رو سوی من ندارد — در وهم از این نیایم در عقل ازآن‌نگنجم[1]

در دایرهٔ وجود موجود علی است — اندر دو جهان مقصد و مقصود علی است
گر خانهٔ اعتقاد ویران نشدی — من فاش بگفتمی که معبود علی است

خواهی که شوی کسی ز هستی کم کن — ناخورده شراب وصل مستی کم کن
با زلف بتان درازدستی کم کن — بت را چه گنه تو بت‌پرستی کم کن

نظام‌الدین شیرازی: از سلسله سادات دست‌غیب شیراز است. این ابیات از اوست:

گر فلك با من هم‌آغوشش نماید دور نیست — باغبان بر چوب بندد گلبن نوخیز را

عندلیبش نفس خوش نسراید هرگز — گلستانی که در او راه تماشائی نیست

یغمای شیرازی: در خدمت امامقلی‌خان، والی فارس احترامی داشت و از اوست:

گلهٔ هجر ز امروزکنم سر، که‌مباد — این حکایت همه، در روز جزا نتوان کرد

نقیب‌شیرازی: نامش میرزااحمد، شرح حالش[2] در محلهٔ بازارمرغ گذشت.
نوائی شیرازی: نامش میرزامهدی، شرح حالش در محلهٔ سرباغ است.
نویدی شیرازی: از بزرگزادگان است و اسمش «عبدی‌بیک»،این شعر از اوست:

سپیده دم که از آن باز آتشین منقار — کشد غراب زراندود خویش را به‌کنار

نیازشیرازی[3]: نام شریفش میرزاسیدعلی [و] شرح حالش در محلهٔ میدان شاه است.
نیری شیرازی: نامش میرزاطاهر، در ذیل محلهٔ لب آب نوشته شد.

---

۱. درمتن: (در وهم از آن نیایم در عقل از این نگنجم) که قافیه غلط است.
۲. درمتن: (حاکش). درباره نقیب رجوع شود به‌آثارالعجم، ص۲۶۲: (در حدود ۱۳۰۰ واند وفات یافته).
۳. رك: ریاض‌العارفین، ص۵۹۷، و آثارالعجم، ص۵۴۵.

وجدی شیرازی: نامش میرزامحمدعلی در محلهٔ بالاکفت نوشته شد.

وصال شیرازی: نام شریفش میرزا محمدشفیع، مشهور به‌میرزاکوچک، شرح حالش در محلهٔ سرباغ است.

وفاشیرازی[1]: نام شریفش میرزاحسن‌علی، مشهور به‌میرزابزرگ، شرح حالش در محلهٔ میدان شاه است.

وقارشیرازی: نام شریفش میرزا احمد، شرح حالش در محلهٔ سرباغ نوشته شد.

آقاهاشم شیرازی: در کتاب تذکرهٔ ریاض‌العارفین[2] نوشته است: قدوة‌العارفین، شیخ‌المتأخرین، آقامحمد هاشم‌بن میرزا اسماعیل، در عنفوان جوانی نویسندگی سلطان عهد را می‌نمود و در اواسط حال از منصب استیفا، استعفا فرموده، سر ارادت بر پای جناب عارف فاضل و سید کامل، سید قطب‌الدین نیریزی که از مشایخ سلسلهٔ ذهبیه بود، نهاد و در خدمت آن حضرت به‌درجات عالیه، فایض گشته، شرف مصاهرت و خلافت آن‌جناب را دریافت نموده، او راکرامات عظیمه روی می‌نمود و پیوسته به‌عبادات و مجاهدات قلبیه و قالبیه مبادرت می‌فرمود، آستانش مرجع طالبان طریقت و صومعه‌اش مجمع عالمان شریعت، نفسش مرده و دلش زنده، جسمش افسرده و روانش پاینده، عمری طولانی داشت و در سال ۱۲۰۰ واند به‌جنت اعلی شتافت [و] مرقدش در خارج شیراز، در تکیه خواجه‌حافظ (علیه‌الرحمه) زیارتگاه است.

هشیار شیرازی: نامش میرزاعلی، شرح حالش در ذیل محلهٔ میدان شاه گذشت.

همت‌شیرازی[3]: نام شریفش میرزاعلاءالدین، شرح حالش در محلهٔ سرباغ گفته شد.

همای شیرازی: در محلهٔ لب آب نوشته شد.

همدم شیرازی[4]: نامش آقا نجف علی، برادر کهتر «منظور» است، در بدایت حال در حضرت فرمانفرمای فارس، نواب اشرف‌حسین‌علی‌میرزا قاجار، افسانه‌گوی بود:

ناکامی ازکام جهان شد باعث هرکام ما — بدنامی از عشق بتان آمد به‌عالم نام ما

درزهد عمرم‌شد به‌سر وز وی ندیدم حاصلی — درعشق‌خوبان‌بعدازاین‌مصروف‌به‌ایام ما[5]

---

۱. رك: آثارالعجم، ص ۵۱۰.

۲. ص ۶۲۴.

۳. رك: آثارالعجم، ص ۳۶۲.

۴. رك: ریاض‌العارفین، ص ۶۲۶، و آثارالعجم، ص ۵۷۷.

۵. برای اطلاع بیشتر در باره شاعران شیراز، رجوع شود به‌کتاب نفیس دانشمندان و سخن‌سرایان فارس در چهار جلد از محمدحسین رکن‌زاده آدمیت، شیراز در گذشته و حال، از استاد علی سامی که تالیفات گرامی ایشان در زمینه پارس و آثار باستانی آن از مراجع و منابع مهم شناخت فارس است، آثارالعجم، فرصت‌الدوله شیراری، تذکره‌ها وکتب تاریخ ادبیات...

اما

سلسله وزرائی که از شیراز برخاسته‌اند به ترتیب حروف نوشته شود:

حاجی ابراهیم خان شیرازی: شرح حالش در ذیل محلهٔ بالا کفت گفته شد.

ابن مقله علی بن محمد بن مقله شیرازی[1]: واضع خط نسخ است، وزارت سه نفر از خلفای عباسی را نمود و سیمین آنها الراضی بالله عباسی، دستش را بریده، حبسش فرمودو در سال ۶۲۷ در محبس بمرد.

ابودارسپ ابن فخرالدوله شیرازی: در حدود سال [ ] الی ماشاءالله به‌وزارت القاهربالله عباسی قائم بود و در آسایش عباد و بلاد شعفی تمام داشت.[2]

حاجی میرزا ابوالحسن خان مشیرالملک: شرح حالش در محلهٔ سنگ سیاه است.

خواجه ابوالفتح منصور شیرازی[3]: در حدود سال [ ] به‌وزارت القائم بالله عباسی [رسید] عمری را در خدمت بندگان خدا گذرانید.

خواجه ابوالفضل عباس بن حسین شیرازی[4]: در حدود سال [ ] به‌وزارت سلطان عزالدوله بختیاربن معزالدوله دیلمی فائز گردید و چند سال دیگر در بغداد به‌وزارت [؟] عباسی رسید.

خواجه ابومنصور احمدبن محمدبن عبدالصمد شیرازی: درحدود سال [ ] به‌وزارت التونتاش خوارزمشاه برقرار بود، پس به‌وزارت سلطان‌مسعود پسر سلطان‌محمود غزنوی و سلطان مودودبن سلطان مسعود قائم گردید.

افضل خان شیرازی: از شیراز به هندوستان رفته، سلطان شاه جهان پادشاه هندوستان او را به‌وزارت خود اختیار فرمود، در تاریخ سال وزارتش گفته‌اند: «شد ارسطو وزیر اسکندر».

---

۱. رك: تجارب‌السلف، هندوشاه نخجوانی، عباس اقبال، طهوری، ص۲۰۸ تا ۲۱۱.

۲. در تجارب‌السلف، فقط از دو وزیر برای القاهر نام برده شده که ابن‌مقله و محمدبن قاسم‌بن عبیدالله‌بن سلیمان‌بن‌وهب است. ص۲۱۴.

۳. رك: تجارب‌السلف، ص۲۶۰.

۴. رك: تجارب‌السلف، ص۲۳۷ و ۲۳۸.

تاج‌الدین ابوطالب[۱]**:** وزیر سلطان‌محمودشاه پسرسلطان ملکشاه سلجوقی گردید و در سال **۵۶۰ واند** وفات یافت.
میرزا حسن‌علی‌خان‌نصرالملک: در محلهٔ بالاکفت نوشته شد.
زکی‌خان نوری‌شیرازی: شرح حالش در محلهٔ درب شاهزاده گذشت.
خواجه سعدالدین‌عنایت‌الله مشهور به **شاه‌نوازخان شیرازی:** مردی فاضل و هنرمندی کامل بود، سالها از ناحیهٔ دکن‌هندوستان به‌وزارت ابراهیم عادل‌شاه پادشاه دکن برقرار بود و همتش[را] بر آبادی‌وآسایش عباد می‌گماشت، درحدودسال **۹۹۰ واند** که‌حادثه زلزله درشیراز اتفاق افتاد و مسجد جامع اتابکی مشهور به‌مسجد نو منهدم گردید، چندین هزارتومان از هندوستان فرستاده، آن مسجد وسیع را تعمیری لایق نمودند و قرآنی بزرگ به‌خط نسخ خوشنویس وقف بر آن مسجد فرمود و تاکنون آن قرآن باقی است و در حواشی و سر سوره‌های[۲] آن قرآن این شعر را نوشته‌اند:

آن مصحفی که عقل کلش گشته‌جزو خوان کرده است وقف مسجد نو، شهنوازخان

و تا سال **۱۰۰۳** در قید حیات باقی بود.
شاپور پسر اردشیر شیرازی: درحدود سال **۴۰۰ واند** به‌منصب وزارت بهاءالدوله پسر امیر عضدالدوله فناخسرو دیلمی برقرار بود و در سال **۴۱۶** وفات یافت.
عبدالحمیدبن احمدبن عبدالصمد شیرازی: وزیر سلطان ابراهیم غزنوی و بهرام‌شاه غزنوی بود تا وفات یافت.
سیدعمادالدین شیرازی[۳]**:** قصهٔ وزارت و عاقبت کار او در ذیل حوادث **۶۸۳** در گفتار اول این **فارسنامه** است.
میرزافتح علی‌خان‌صاحبدیوان‌شیرازی: شرح حالش در محلهٔ بالاکفت است.
حاجی‌قوام‌الدین حسن‌شیرازی: در حدود سال **۷۳۰ واند** به‌وزارت شاه‌محمود انجو و شاه‌شیخ ابواسحق پسر شاه‌محمود انجو برقرار بود و در سال **۷۵۰** وفات یافت.
حاجی‌قوام‌الدین شیرازی: در حدود سال **۷۷۰ واند** به‌وزارت شاه‌شجاع آل‌مظفر قیام داشت و چنانکه در گفتار اول این **فارسنامه ناصری** در ذیل حوادث سال **۷۸۰** گفته شد، ازسوء تدبیر خود به‌فرمان حضرت شاه‌شجاع کشته گشت.
میرزالطف‌الله‌شیرازی: درحدود سال[ ] چهارسال تمام به‌وزارت شاهزاده حمزه میرزا پسر شاه‌سلطان‌محمد صفوی برقرار بود و در زمان سلطنت شاه‌سلطان‌محمد صفوی و اوائل‌سلطنت شاه‌عباس اول صفوی به‌وزارت عظمی سرافراز و برقرار گشته، او را اعتمادالدوله گفتند.
امیرمجدالدین اسماعیل‌شیرازی: که ماهی بود برآسمان جلالت در سال هشتصدو[ ] به‌وزارت میرزاپیربداق پسر سلطان میرزاجهان شاه قراقویونلو ترکمان برقرار گشته تا عمرش تمام شد.

---

۱. رك: شیرازنامه، زرکوب، ص۶۶، چاپ بنیاد فرهنگ ایران.
۲. درمتن: (سورهای).
۳. رك: شیرازنامه، زرکوب، ص ۹۲ و ۹۵.

میرزا محمدرضا حمزوی‌شیرازی: از سال ۱۲۹۳ تا سال ۹۷ [۱۲] به‌وزارت حضرت اشرف والا، حاجی‌معتمدالدوله فرهادمیرزا قاجار والی مملکت فارس برقرار بود.

میرزامحمدعلی مشیرالملک‌شیرازی: شرح حالش در ذیل محلهٔ سنگ سیاه شیراز نگاشته گردید.

محمدنبی‌خان شیرازی: شرح حالش در ذیل محلهٔ درب مسجد گفته شد.

میرزامعین‌الدین: مدتها وزارت فارس نمود و در سال ۱۰۵۵ بند رودخانهٔ رامجرد را بست.

خواجه منصورشیرازی: به‌وزارت اکبرشاه هندی درحدود سال ۹۸۰ **واند** برقرار بود و بعد از مدتها، جماعتی از دشمنان او نوشتهٔ مجعولی را از او به‌نظر پادشاه رسانیدند، پادشاه بی‌تأمل حکم به‌کشتن او فرموده، بعد ازکشتن جنازه‌اش را به‌دار آویختند و بعد از چند روز چون واضح و معلوم گردید که نوشته به‌تهمت و دروغ بود، حضرت پادشاه حکم به‌قتل آن جماعت فرموده، همه را بکشتند و به‌اندك مسامحه و بی‌مبالاتی جماعتی از اعوان خود را تلف نمود.

نصرالله‌عبدالحمید شیرازی: در سلك وزرای خسرو ملکشاه منتظم بود و گوی سبقت را از همگنان ربود و از نامساعدی بخت محبوس گشته در حبس این رباعی را گفته به‌سلطان فرستاد، مفید نیفتاده به‌قتل رسید:

ای شاه مکن آنچه بپرسند از تو — روزی که بدانی که نترسند از تو
خرسند نئی به‌ملك و دولت زخدای — من چون باشم به‌قید خرسند از تو

طبعم که زلشکر هنر دارد خیل — یاقوت به‌من بخشد وبیجاده به‌کیل
درسخنم که جان به‌او دارد میل — پروردهٔ دریاست نه آوردهٔ سیل

حاجی‌نصیرالملك‌شیرازی: شرح حالش درمحله بالاکفت نوشته شد.

خواجه‌نظام‌الدین احمد شیرازی: درحدود سال ۸۲۰ **واند** به‌وزارت میرزاشاهرخ‌شاه‌ـ تیموری برقرار بود و به‌علو قدر و شرف دودمان از بیشتر اقران برتری داشت و در سال ۸۴۰ وفات یافت.

خواجه نظام‌الدین ابوبکر حوایجی شیرازی: در زمان طفولیت حوائج مطبخ ابوبکربن‌ـ سعدبن زنگی را میرسانید پس رتبه‌اش بالا رفته و به‌امارت، پس به‌وزارت رسیده، مطبوع برنا و پیر گردید و در سال ۶۸۵ وفات یافت.

خواجه نظام‌الدین‌علی شیرازی: در اوایل، مستوفی نواحی کوه گیلویه و کازرون بود، پس کارش به‌وزارت مملکت فارس کشید و این شعر از اوست:

هرکه‌دردی بردل از یاری‌ندارد‌مرد‌نیست — زن‌به‌ازمردی که‌ازیاران صاحب درد نیست

درکتاب **سلم‌السموات** دروفات او فرموده است:

بجو تاریخش از تاریخ بیدل — که ازفوتش دل تاریخ خون شد

یعنی حرف «را»، را ازکلمهٔ تاریخ بینداز و باقی را تاریخ بدان که ۱۰۱۱ است.

اما

بقاع و تکایای امام‌زادگان و سادات و مشایخ و علمای شیراز

(رضوان‌الله تعالی علیهم اجمعین)

در خاك پاك شیراز جنت‌طراز، چنان فراوان است که این **فارسنامه** گنجایش آنها را ندارد و آنچه مشهور و معروف است در این کتاب نوشته شود:

بقعه‌مبارکه حضرت سیدامیراحمد مشهور به‌شاه‌چراغ ابن‌امام موسی کاظم‌علیهما‌السلام: در محلهٔ بازارمرغ است[1] بعد از حضرت امام رضا(ع) از همهٔ برادران خود برتری داشت، درکتاب **شیرازنامه** وکتاب **مزارات شیراز** نوشته است بعد از وفات والدماجدش وارد شیراز گشته به‌روضهٔ رضوان خرامید[2] و اثری از قبر مبارکش باقی نماند تا آنکه امیر مقرب‌الدین پسر مسعود پسربدرکه ازخواص‌سلطان اتابک‌ابوبکربن‌اتابک‌بن سعدبن‌زنگی بود در حدود سال[ ] شالده برای عمارتی حفر می‌نمود قبری ظاهر شد[3] و شخصی تمام اندام،بسلامتی اعضا در آن خوابیده، نقش خاتم او «العزة‌لله احمدبن‌موسی» بودو چون واقعه را به‌اتابک رسانیدند،عمارتی لایق بر آن قبر بساخت[4] که بقعه‌اش ازکره اثیر گذشت و بعد از سالها روی بخرابی نهاد و پس از سالها ملکه دوران تاش[5] خاتون[6] والدهٔ مکرمهٔ پادشاه زمان شاه‌شیخ ابواسحق پسر شاه‌محمود انجوی در سال ۷۵۰ هجری تجدید عمارتش فرموده[7] مدرسه‌ای در پهلوی آن بساخت و چند قریه و مزرعه از ناحیه میمند فارس وقف بر آن بقعه و آستانه و مدرسه فرمود و در سال ۹۹۰ **واند** از حادثه زلزله خراب گشته، از مداخل موقوفه خود تعمیرش نمودند و

---

۱. اینک درکنار فلکه‌ای در وسط خیابان احمدی شیراز واقع شده است.

۲. (در زمان خلافت مامون عباسی در شیراز به‌درجه شهادت رسیده است.) آثارالعجم، ص۴۴۵ ومزارات شیراز، ص.۱۰ و شدالازار، ص۲۸۹.

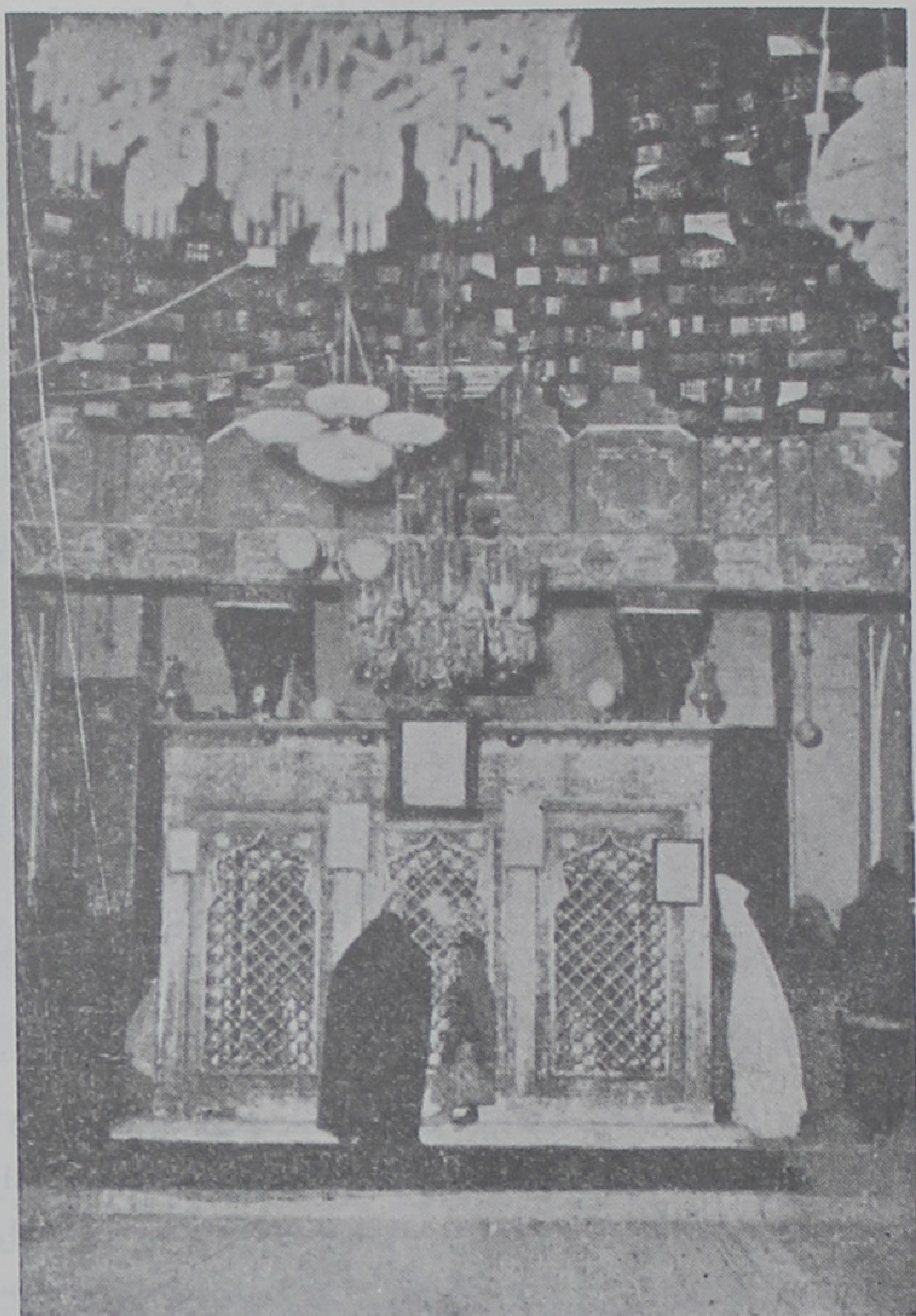
۳. مزارات شیراز، هزار مزار، به‌تصحیح دکترنورانی وصال، ص ۳۳۵.

٤. در سال ۷٤٤، شیراز درگذشته و حال، ص۱٤۱ و ۱٤۲ و ۱٤۳.

۵. درمزارات شیراز، ص ۱۰ (تاشی) آثارالعجم، ص ٤٤۵: (تاشی).

۶. در متن: (خواتون).

۷. درمزارات شیراز، ص ۱۰، آمده است که: (تاشی‌خاتون در سال ۷۵۰ درگذشت). و رك: آثارالعجم، ص٤٤۵.



داخل حرم و ضریح حضرت شاه چراغ علیه‌السلام

در سال ۱۲۳۹ از صدمهٔ زلزله، گنبد و عمارتش خراب شده، نواب والا حسین‌علی‌میرزا قاجار، فرمانفرمای فارس، تجدید عمارتش فرمود و در سال ۱۲۶۹ باز گنبدش شکست و جناب محمدناصرخان قاجار، ظهیرالدوله، تجدید گنبد نمود و تا کنون به‌آبادی باقی است.[۱]

بقعه‌ٔ مبارکه حضرت سیدمیرمحمدبن امام موسی کاظم (علیهما السلام): در محلهٔ بازارمرغ[۲]

---

۱. تفصیل بناهای مربوط به‌حضرت شاه‌چراغ را در آثارالعجم، ص۴۴۴ تا ۴۴۸ و شیراز در گذشته و حال، ص۱۴۱، و بناهای تاریخی و آثار هنری جلگه شیراز، ص۱۶۸ تا ۱۷۴... بخوانید.

۲. به‌فاصله دویست‌متری مشرق بقعه شاه‌چراغ واقع است.

به‌مسافت کمی در جهت مشرقی بقعه شاهچراغ (ع) است.



ایوان و گنبد حضرت سید میر محمد علیه‌السلام

درکتاب **مزارات شیراز**[1] نوشته است: قبر سید میر محمد(ع) مزار مبارکی است که سادات ابرار و مشایخ اخیار از آن قبر تبرک جویند و چندین‌بار تجدید عمارت یافته و در سال ۱۲۹۶ نواب‌اشرف والا، سلطان اویس میرزا احتشام‌الدوله، ولدالصدق حضرت اشرف والا حاجی معتمدالدوله فرهادمیرزا قاجار ادام‌الله بقائهما بر تمام عمارت بر قبر مبارکش آینه نصب فرمود.

بقعهٔ‌مبارک حضرت سیدعلاءالدین‌حسین‌بن‌امام‌موسی کاظم (ع):

درکتاب **مزارات شیراز** نوشته است[2]: در این موضع باغی بود از امیر قتلغ والی فارس و باغبانش چندین‌بار مشاهدهٔ نوری از موضع آن قبر می‌نمود و بعد از تفتیش قبری پیدا شد که جسد صاحبش تازه بود و در یک دستش قرآنی و در دست دیگرش شمشیری و از نشانه‌ها دانستند که جسدمبارک آن حضرت است، پس گنبدی رفیع بر آن ساختند و آن گنبد و قبر را

---

۱. ص ۱۰، شدالازار، ص ۲۹۲، آثارالعجم، ص ۴۴۸، شیراز در گذشته و حال، ص ۱۴۳، بناهای تاریخی و آثار هنری جلگه شیراز، ص ۱۷۴، هزار مزار، تصحیح دکتر نورانی‌وصال، ص ۳۳۷.

۲. ص ۱۱۷، آثارالعجم، ص ۴۵۳، شیراز در گذشته و حال، ص ۱۴۴، بناهای تاریخی...، ص ۱۷۶.



بقعهٔ سید علاءالدین حسین(ع)

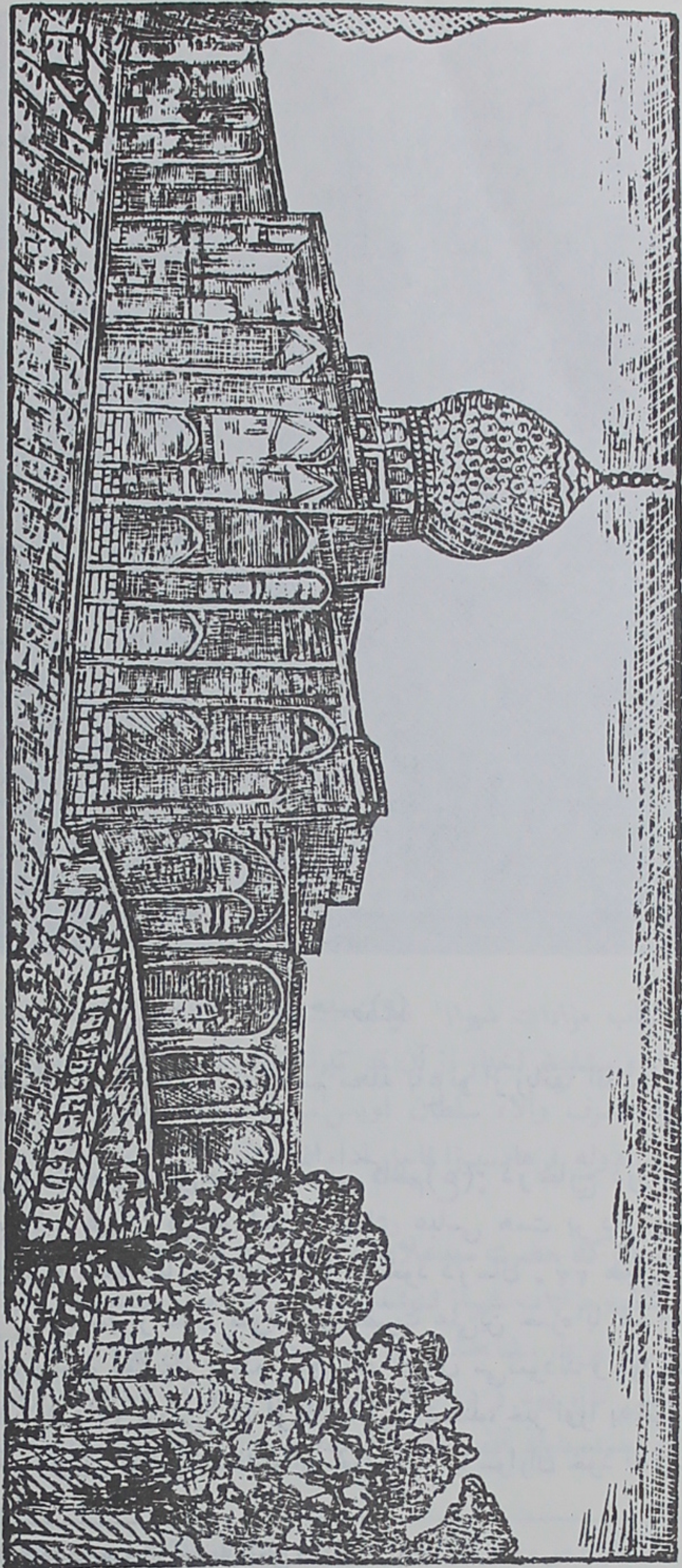
در قبرستان محلهٔ باغ نو شیراز نوشته‌اند و اکنون اسم محلهٔ باغ نو از زبانها افتاده، این محله را بالا کفت گفتند.

بقعهٔ مبارکه حضرت سیدامیرعلی بن حمزة بن موسی کاظم(ع): در خارج دروازه اصفهان شیراز است[1]. در کتاب **مزارات شیراز**[2] نوشته است: خلفای عباسی همت بر دفع و استیصال سادات علویین گماشتند و علی بن حمزه با چند نفر از اقارب خود در سال ۲۲۰ هجری به‌جانب شیراز آمدند و در غاری از کوه شیراز منزل نمودند و حضرت علی بن حمزه با همراهان خود برای معیشت، خار از کوه صبوی به‌شیراز آورده، فروخته، گذران می‌نمودند و چون جاسوسان بنی‌عباس آن حضرت را بدیدند وآثار بزرگی [را] از ناصیه‌اش دانستند، خبر اورا به‌خواجه‌سرائی که مأمور به‌گرفتن وکشتن علویین بود رسانیدند و آن خواجه‌سرا با سواران خود به‌نزدیکی آن

---

۱. نزدیک به‌پل رودخانه خشک نزدیک به‌دروازه اصفهان فعلی است.

۲. ص ۱۲۶. هزار مزار، ص ۳۹۳ آثارالعجم، ص ۴۵۵، شیراز در گذشته و حال، ص ۱۴۵، بناهای تاریخی و آثار...، ص ۱۷۹.



نقاشی بقعه حضرت سید علاءالدین حسین از مرحوم فرصت‌الدوله در آثارالعجم

غار برفت و چون از آن بزرگوار پرسید نام تو چیست؟ فرمود: علی، پس پرسید پسر کی؟ فرمود: حمزه، پس پرسید. پسر کی؟ فرمود: موسی و چون خالی بر پیشانی مبارکش بدید، گمان او بیفزود و با شمشیر سر آن بزرگوار را جدا نمود پس آن شهید مظلوم سر خود را برگرفته به جانب شیراز شتافت تا به‌این موضع رسیده، بیفتاد و در همین جا مدفون گردید و چون نوبت



بقعه حضرت شاه میر حمزه (ع)

فرمانروائی و دارائی مملکت‌فارس به‌امیرعضدالدوله دیلمی رسید، بقعهٔ وسیع و گنبد رفیعی بر آن قبر مبارك بساخت و این عمارت ناتمام که اکنون بر قبر آن بزرگوار است از بناهای غفران‌مآب حسین‌علی‌میرزا فرمانفرماست که بعد از زلزلهٔ سال ۱۲۳۹ از دفینه‌ای که در قریه کت‌گنبد سروستان یافتند به‌خرج آن بنا فرمود و غاری که آن بزرگوار در وقت ورود به‌جلگاء شیراز منزل نمود، بعد از چندین سال باکوهه در آن منزوی گشته، آن را عبادت‌خانهٔ خود نمود [و] به‌نام او شهرت یافته، او را غار باباکوهی گویند.[۱]

---

۱. رك: مزارات، ص ۱۳۱، شدالازار، ص. ۳۸۰ـ۵۵۱، هزار مزار، تصحیح دکتر نورانی وصال، ص ۳۹۴.

درکتاب **مزارات شیراز**[۱] نوشته است: شیخ ابوعبدالله محمد معروف به‌باکوهه، مستجمع خصائل حمیده، متبحر در علوم بود و شیخ کبیر ابوعبدالله محمدبن‌خفیف را در ایام جوانی ملاقات نمود، پس مسافرت نمود، خدمت شیخ ابوسعید ابوالخیر مهنه‌ای خراسانی رسید، پس عود به‌شیراز نموده، درمغاره‌ای از کوه صبوی شیراز منزوی گشته، عبادت کرده، در سال ۴۴۲ وفات یافت [و] در همان جای مدفون گردید.

بقعهٔ مبارکهٔ امامزاده ابراهیم[۲]**:** سرحوم حاجی‌اکبر نواب شیرازی درکتاب **دلگشا** فرموده است: سردمان آن حضرت را از صلب امام موسی کاظم(ع) دانند و آنچه از قول ارباب رجال مشخص گشته، ابراهیم‌بن موسی درعهد مأمون عباسی در اطراف یمن بوده است، القصه سرحوم زکی‌خان نوری وزیر فارس در سال ۱۲۴۰واند بقعه‌ای رفیع و عمارتی وسیع بر قبر آن بزرگوار بساخت و بعد از حادثهٔ زلزلهٔ سال ۱۲۶۹ سرحوم میرزانعیم لشکرنویس‌باشی، پسر سرحوم زکی‌خان نوری تجدید عمارتش نمود و تاکنون به‌آبادی باقی است و این مزار و عمارت، در نزدیکی حصار شیراز قریب به‌دروازه درب سلم است.

بقعهٔ حضرت سیدعبدالله: در ملتقای محلهٔ اسحق‌بیک و محلهٔ بازارسرغ است. عمارتی لایق بر مزار آن جناب ساخته‌اند و تاکنون نسب آن جناب معلوم نیست.

بقعه بی‌بی دختران: در محلهٔ میدان‌شاه است. درکتاب **مزارات شیراز**[۳] نوشته است: سیدهٔ‌حسینیه، ام‌عبدالله، قبرش به‌تنهائی نزدیک دروازه بیضای شیراز است و بعد از چند سال از وفات آن سیده، زنی مستحق به‌رجم بود، به‌طیب خاطر توبه از معاصی نموده، به‌رغبت تمام راضی به‌حکم شرع سطهر گشته، او را رجم نموده، در جوار مزار این سیدهٔ بزرگوار مدفون گردید، پس جماعتی از فقرا برکتی در این موضع یافته، مجاورت نمودند، پس اهل خیر، گنبد و عمارتی بر آن ساختند و تاکنون به‌آبادی باقی است.[۴]

بقعهٔ خاتون قیاست: در خارج حصار شیراز، نزدیک دروازهٔ قصاب‌خانه که سابقاً به‌دروازهٔ فسا معروف بود، افتاده است. درکتاب **مزارات شیراز** نوشته است[۵]: زاهده خاتون، صالحهٔ عابده، در ازدواج اتابک بزابه بود، سالی که سلطان الب‌ارسلان سلجوقی بر مملکت فارس مسلط گردید، اتابک بزابه را والی فارس فرمود و در سال ۵۴۳ که سلسله سلغریه، غابه بر فارس نمودند، اتابک بزابه را به‌اصفهان برده، بکشتند و بعد ازمدتی زاهده‌خاتون جماعتی را به‌اصفهان فرستاده، استخوانهای اتابک را به‌شیراز آورده، دفن کرده، قبه‌ای رفیع و مدرسه‌ای وسیع بر مدفن او بساخت وآنچه را از ضیاع و عقار مالک بود وقف بر آن قبه و مدرسه نمود و این

---

۱. (در این بقعه دو اثر هنری ارزنده وجوددارد یکی محجر چوبی‌خاتم کاری بسیار عالی بر روی قبر که شاهکار صنعت به‌شمار می‌رود دوم سنگی بطول قریب ۳ متر و عرض ۸۰ سانتیمترکه بر بالای در ورودی به‌صحن نصب است و ابراهیم سلطان فرزند شاهرخ تیموری با قلمی درشت و خط ثلث نوشته است.) بناهای تاریخی و آثار...، ص ۱۸۰.

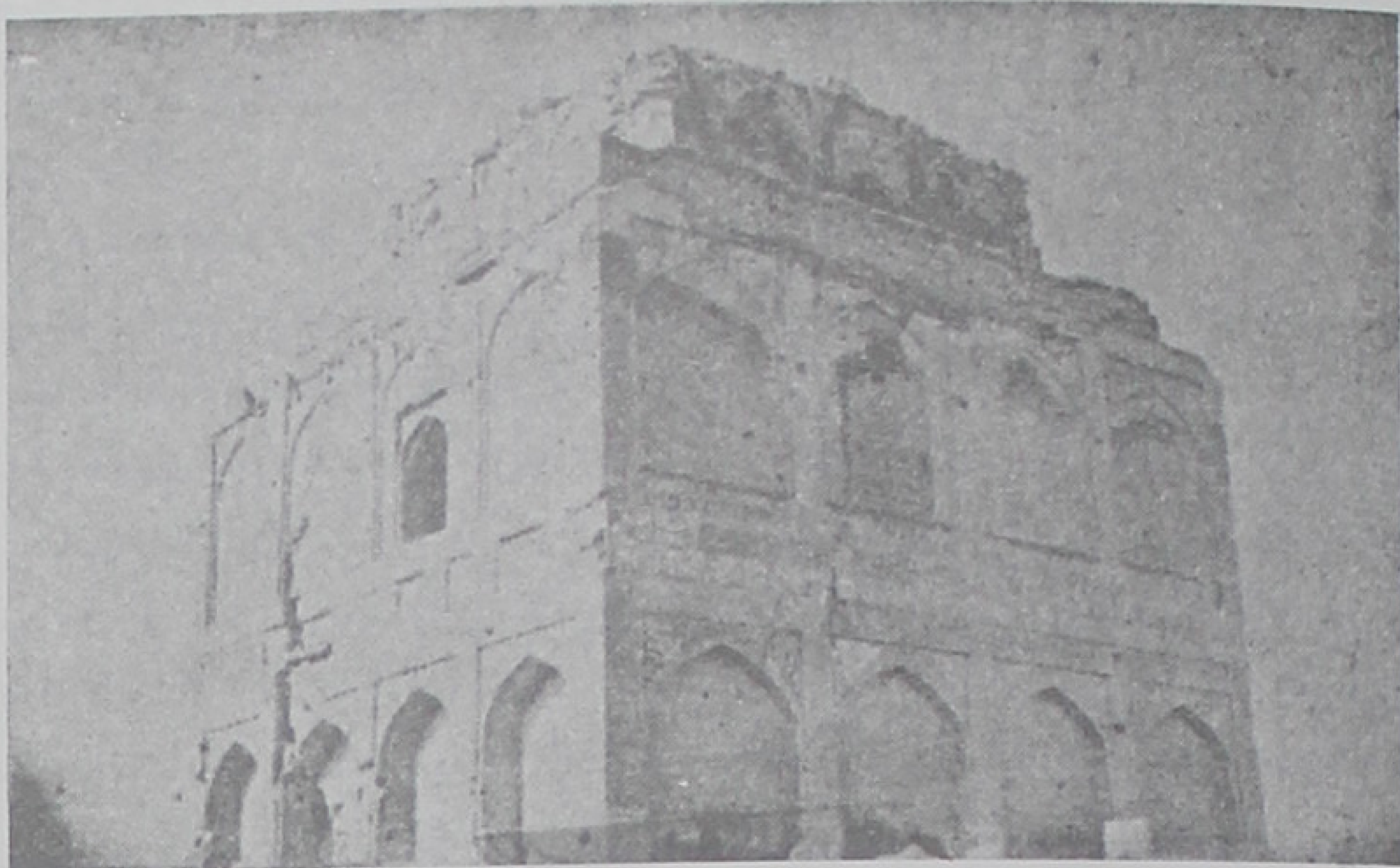
۲. (در محله لب‌آب نزدیک به‌گورستان دارالسلم). ر ك: فرصت‌الدوله، آثار العجم، ص ۴۵۵، بناهای تاریخی و آثار...، ص ۱۸۱.

۳. ص ۵۷.

۴. ر ك: آثارالعجم، ص ۴۵۷.

۵. ص ۱۲۴، آثارالعجم، ص ۴۵۸، شدالازار، ص ۲۸۱، در اقلیم پارس، ص ۶۸: (آبش خاتون).

قبه و مدرسه را در قبرستان باغ نو شیراز نوشته است.[1]



بقعه ابش‌خاتون (خاتون قیامت)

بقعهٔ سیده ام کلثوم: دخترسیداسحق کوکبی، ابن‌محمدبن زیدبن حسن‌بن‌علی‌علیهم‌السلام را در قبرستان ام کلثوم و شیرویه، در کتاب **مزارات شیراز** نوشته است[2] و در این زمان معلوم نیست که درکجای از شیراز بوده است و حاجی‌میرزاجعفرخان حقایق‌نگار درکتاب **نزهة‌الاخبار** نوشته است: اتابک سنکوبرس در فارس رایت اقتدار افراشت و در جوار قبر ام کلثوم که حال به‌خاتون قیامت معروف است، مدرسه‌ای بنا نمود و مدفن خود را در آنجا قرار داد و حرم او که زاهده‌خاتون[3] نام داشت و زنی عابده بود، بر سزار ام کلثوم بقعه‌ای عالی بساخت والله‌اعلم. و چون زمان صاحب کتاب **مزارات** در حدود سال ۸۰۰ هجری است و زمان صاحب کتاب **نزهة‌الاخبار** درحدود سال ۱۲۹۰ است، البته قول صاحب کتاب **مزارات** مقرون به‌حقیقت است و آنچه راکه اکنون بقعه خاتون قیامت گویند از زمانی که سلطان کریم‌خان طاب‌ثراه حصار شیراز راکوچک نمود از داخل شیراز در خارج دروازهٔ قصاب‌خانه از جانب دروازهٔ درب سلم است.

بقعه‌امیراصیل‌الدین عبدالله‌علوی[4]: طاق کوچکی و رواق مختصری که تمام عمارتش به‌اندازه حجره‌ای، باقی مانده، در محلهٔ لب آب در جانب صبوی باغچه مدرسه منصوریه است در کتاب **مزارات شیراز** وفات او را درسال ۶۸۵ نوشته است.[5]

۱و۲. ص۷۶، آثارالعجم، ص۴۵۸، شدالازار، ص ۱۶۱.

۳. درمتن: (خواتون).

۴. ص۶۱و۱۷ و شدالازار، ص۳۲۵، شیرازنامه، ص۱۵۶.

۵. تاریخ وفات او را در مجمل فصیحی خوافی در حوادث سنه ۶۹۰ می‌خوانیم، رك: شدالازار، ص ۳۲۵، حاشیه۳.

بقعه امیرعزالدین اسحق بن امیرضیاءالدین علی بن امیرعرب شاه حسینی حسنی دشتکی شیرازی: جد اعلای نگارندهٔ این **فارسنامه ناصری** است. در کتاب **مزارات شیراز** نوشته است[1]: از سادات کبار و عباد ابرار است، صابر بربلا و شاکر در آلاء، واعظ مسلمین و ناصح ملوك و سلاطین بود و کتابی در علم تصوف نوشته نامش را **مصباح الدجی** گذاشت و آن بزرگوار علم و زهد را جمع فرمود و در احادیث نبویه، او را چندین سند بود و در سال **۷۱۷** به رحمت ایزدی پیوست و در قبرستان مسجد جامع عتیق شیراز مدفون گردید.

و خلف الصدقش، امام فاضل کامل، مرتضی اکرم، مجتبی اعظم، سیدسادات ممجد **امیرصدرالدین محمد** جد اعلای نگارندهٔ این **فارسنامه ناصری**. در کتاب **مزارات شیراز** نوشته است[2] آن جناب از اعیان نقبا و محترمترین سادات عظام و بزرگان کرام قوم ومتعصب در دین و امر به معروف و نهی از منکر و مشفق و مهربان و متخلق به اخلاق اولیاءالله، کریم الطبع کثیرالبر وافرالاحسان بود، با گشاده‌روئی مطایبات نیکو می‌فرمود و در ایام جوانی مسافرتها نموده، خدمت مشایخ و علما رسیده، تحصیل مراتب کمالیه فرموده، عود به شیراز نمود و در سال **۷۶۷** وفات یافت [و] در بقعه عالیه که بر مقابر اجداد خود ساخته بود، مدفون گردید و در این زمان نگاشتن **فارسنامه ناصری** از آن بقعه، جز حجرهٔ کوچکی درمحلهٔ لب آب که مشهور است به بقعهٔ امامزاده سیدعزالدین در جانب شرقی مسجد جامع عتیق شیراز نزدیک به حمام قاضی، چیزی باقی نمانده است.

و خلف الصدقش **امیرشرف الدین ابراهیم حسینی حسنی دشتکی شیرازی:** جد اعلای نگارندهٔ **فارسنامه ناصری**. در کتاب **مزارات شیراز** نوشته است[3]: آن جناب بزرگواری بود افضل اهالی اعصار و عالمی نیکو گفتار، کامل العقل، خوش رفتار، مقبول القول در پیش خواص و عوام، از اموال موروثه از عشیره خود، چندان به او رسید که کمتر مالداری به آن اندازه اموال داشتی و مدت پنجاه سال در مدرسه رضویه شیراز و بقعهٔ شیخ کبیر و مسجد جامع عتیق شیراز، وعظ و نصیحت به ملوك و سلاطین و عامه مسلمین فرمود و فرمانروایان در مجلس وعظش حاضر می‌شدند.

و نیز در آن کتاب نوشته است: کان ذا اخلاق نبویه و اوصاف مرتضویه و کلمات مستطابه و دعوات مستجابه، روزی با آن بزرگوار برای دعا و نماز باران به صحرا شدیم، پس آن جناب نماز را به جماعت به امامت گذاشت و همت بر دعا گماشت[4]، پس روی به ما نموده، فرمود: ای برادران باصفا و ای دوستان باوفا، دور شوید از ظلم وجفا و اقتدا کنید به رفتار حضرت مصطفی(ص) که سزاوار پیروی است و بگذارید دنیا را در پشت سر، برای آنکه او را درکناره‌اید، پس به خدا قسم این کلمات چنان اثری دردلها نمود که چشمه‌ها، ازچشم مردم جاری گردید، پس آن بزرگوار دستها را به جانب آسمان بلند داشته، طلب باران نمود و مردمان با او موافقت نمودند، پس از صحرا به جانب شهر آمدیم، هنوز وارد منازل خود نگشته، که سیل رحمت الهی نزول نمود و آن جناب در **۲۲** ماه صفر سال **۷۸۸** در شیراز به رحمت ایزدی

۱و۲و۳. ص۱۹.

۴. ص۲۰.

پیوست و در جوار قبر والدماجد خود مدفون گردید. غفرالله له.

بقعه‌سیدحسن کیا: در کتاب **مزارات شیراز** نوشته است[1] از بزرگزادگان و بزرگان سادات قزوین است. محض عبادت خدای‌تعالی به‌شیراز آمده، مجاور مزار شیخ کبیر ابوعبدالله محمدبن خفیف گردید و در حدود سال ۶۰۰ وفات نمود و اکنون بقعه و مزارش در میانهٔ بازار وکیل و مسجد جامع وکیلی معروف است و این بقعه را مرحوم کریمخان وکیل بنا نمود.

بقعه و خانقاه شیخ شمس‌الدین محمدشیرازی، ابن[2] یحیی‌ابن‌علی لاهجی‌گیلانی‌نوربخشی، «فدائی» تخلص: افضل و اکمل خلفای سیدمحمد نوربخش است درحدود سال ۸۴۰ در شیراز ولادت یافت و بعد از تکمیل مراتب کمالات نفسانیه در شهر شیراز رحل اقامت انداخته، مروج طریقهٔ سلسلهٔ نوربخشیه گردید و شرح کتاب **گلشن‌راز** که در میانه اصحاب حقیقت و طریقت شهرتی تمام دارد، از اوست و چون آن شرح به‌حضرت عبدالرحمن جامی رسید، این رباعی را برای شیخ شمس‌الدین‌محمد فرستاد:

ای فقر تو نوربخش ارباب نیاز   خرم ز بهار خاطرت گلشن راز
یک ره نظری بر مس قلبم انداز   شاید که برم ره به حقیقت ز مجاز

در کتاب **سلم‌السموات** این رباعی را از شیخ نوربخش نوشته است:

در موسم نوروز زبان شد همه بید   وز آمدنت به‌گلستان دادنوید
گشتند درختان شکوفه همه چشم   واندر ره انتظار گردید سفید

وقتی شاهنشاه زمان شاه‌اسماعیل صفوی ،طاب‌ثراه در شیراز از آن جناب پرسید چرا لباس دائمی خود را سیاه و پیروانت را به‌سیاه‌پوشی داشته‌ای، در جواب گفت برای مصیبت جناب سیدالشهداء امام مظلوم حسین، پس شاهنشاه فرمود در ایام عاشورا کفایت است در جواب گفت: در تمام عمر هم کم است. بقعه و خانقاه آن جناب در محلهٔ لب آب از محلات شیراز در میانهٔ شمال و مشرق دروازه درب سلم، قریب به‌انهدام است، در تاریخ وفات او گفته‌اند:

شمس عالم، نوربخش کائنات   آنکه شد مفتوح از او ابواب فقر
عارف ما بعد بود و قطب وقت   مقتدا و هادی اصحاب فقر
حسب حالش گشت تاریخ وفات   قطب عالم سید ارباب فقر (: ۹۲۱)

بر سنگ سماق بزرگی در بقعهٔ شیخ شمس‌الدین‌محمد نوربخش نوشته است: احمدبن‌محمداللاهیجی فی ذیحجه سنه ۹۲۱.

بقعه و خانقاه شیخ ابومحمد روزبهان مشهور به **شطاح ابن‌ابی نصربقلی‌فسائی:** در کتاب **مزارات شیراز** نوشته است[3]: سلطان عرفا و برهان اولیاء و علماء و قدوهٔ عشاق و اسوهٔ ابدال، شیخ ابومحمد روزبهان در سال ۶۰۶ وفات یافت و در جنب رباط خود در قبرستان محله باغ نو شیراز مدفون گردید و مدت پنجاه سال در مسجد جامع عتیق شیراز وعظ و نصیحت مسلمانان

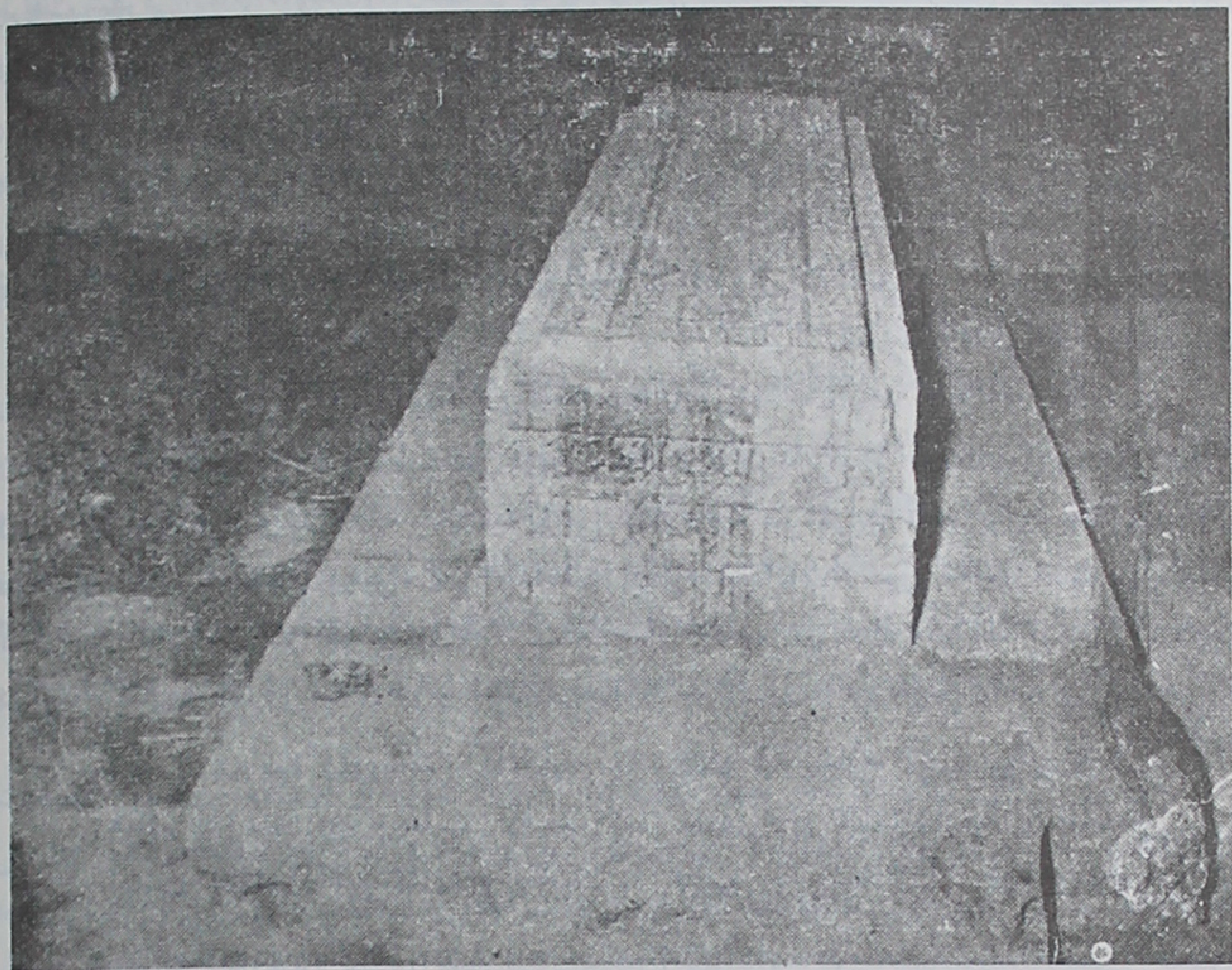
---

۱. ص۴۶، شدالازار، ص۸۱. هزار مزار، ص ۱۲۴.
۲. درمتن: (این).
۳. ص ۱۱۰، شدالازار، ص۲۴۳. هزار مزار، ص ۲۸۹.

می‌فرمود.

مؤلف فارسنامه ناصری می‌گوید: اکنون بقعه و خانقاه و رباط شیخ روزبهان در محله بالاکفت شیراز، قریب به‌انهدام است و عوام‌الناس شیراز، حسن عقیدتی در حق آن جناب ندارند و به‌دزدی و پنهانی سنگ و آجر عماراتش را می‌برند.

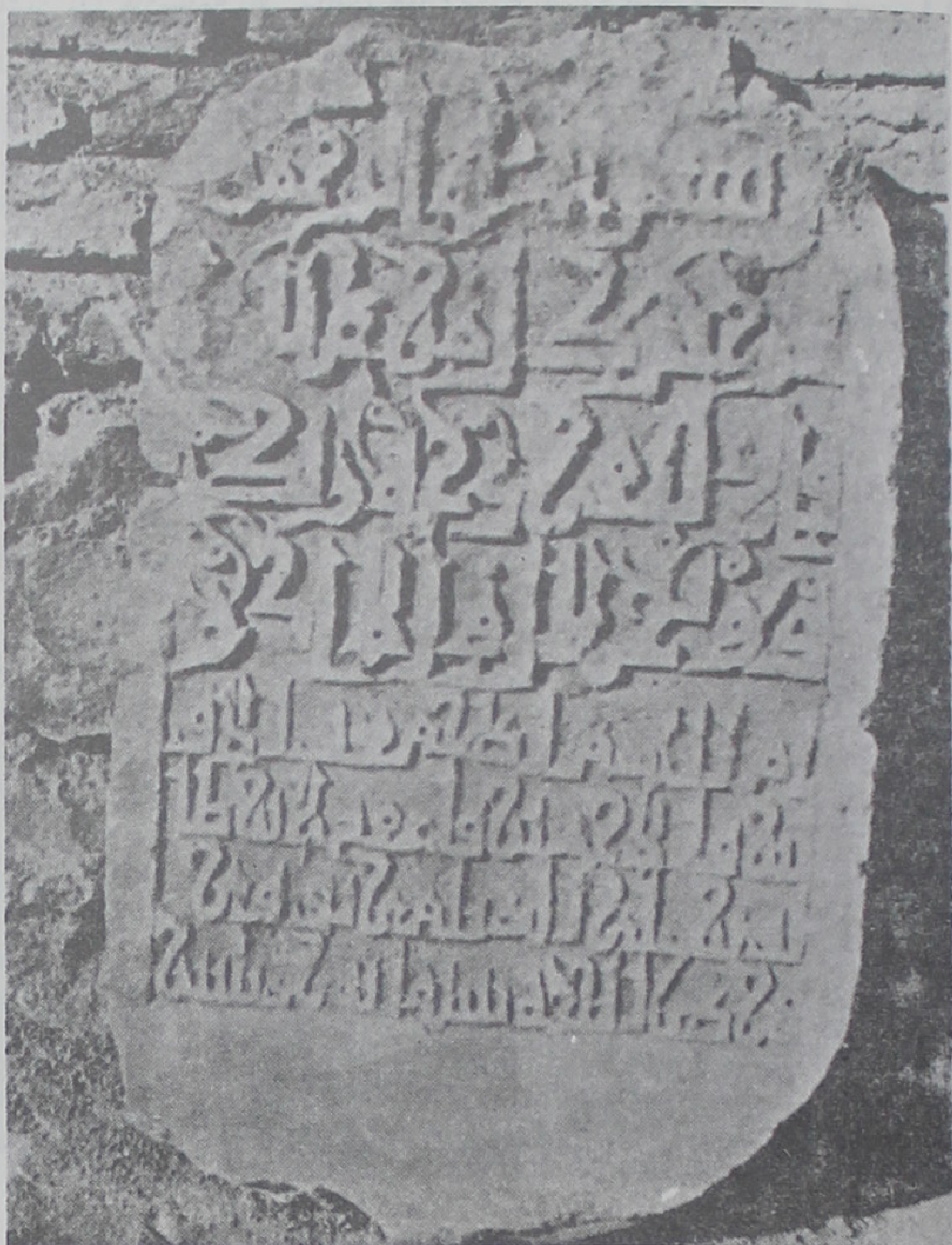
بقعه شیخ ابوزرعه، عبدالوهاب بن‌محمد [بن‌ایوب] اردبیلی: در کتاب **مزارات شیراز** نوشته است[۱]: از بزرگان پیشانیان است و بعضی گفته‌اند از صحابه حضرت ختمی‌مآب(ص) است و صحیح نیست و شاید از تابعین صحابه باشد،بقعه و قبرآن‌جناب‌در قبرستان محله باغ نو شیراز است و در زمان تألیف این **فارسنامه** در کنارهٔ خندق شرقی شهر در خارج حصار شیراز، متصل به‌محله لب‌آب است.



قبر شیخ ابوزرعه

بقعه شاه‌منذر: در کتاب **مزارات شیراز**[۲] در ذیل قبرستان محله باهلیه شیراز نوشته است، شاه‌منذر شاهزاده‌ای بود، از دنیااعراض فرموده،به‌شیراز آمده،عبادت خدای تعالی را شعار خود ساخت و چون وفات یافت در این موضع مدفون گردید و قبه‌ای بر قبرش بساختند.در

۱. ص ۱۰۲، شدالازار، ص۲۲۳. هزار مزار، ص ۲۷۲.
۲. ص ۱۰۲. هزار مزار، ص ۱۵۴.



عکس یکی از لوحهای موجوده در بقعه شیخ ابوزرعه

شیراز مشهور است هر کس سوگند دروغ در این بقعه یاد کند بزودی رسوا گردد و زمان تألیف فارسنامه آن موضع مشهور به‌سربابله که در اصل باهلیه بوده، جزء محله سردزك است.

بقعه و عمارت باباکوهی: متخلص به کوهی، شرح حالش در عنوان کوهی، در ذیل شعرا نوشته شد و در کتاب مزارات شیراز نوشته است[۱]: شیخ ابوعبدالله محمد معروف به باکویه مستجمع خصائل حمیده بود، مسافرتها نموده، خدمت علما و مشایخ رسیده، در اواخر عمر به‌شیراز آمده، در مغاره‌ای از کوه صبوی شیراز منزوی گردیده، عمر خود را در عبادت خدای‌تعالی به‌پایان رسانیده در سال ۴۴۲ وفات یافت و در همان مغاره مدفون گردید و آنچه در

۱. ص ۱۳۱، شدالازار، ص ۳۸۰. هزار مزار، ص ۴۰۷.

زمان نگاشتن این فارسنامه باقی مانده، همان مغاره است و قبری در آن ظاهر نیست و در بلندی این مغاره چشمهٔ آبی است و چندین حجره و ایوانی بر سر آن چشمه ساخته‌اند و در بلندی آن چشمه و عمارت، قبری است مشهور به‌بابا کوهی و حضرت شاهزاده مؤیدالدوله طهماسب‌میرزا قاجار والی مملکت فارس در سال ۱۲۷۵ گنبد و حجره‌ای بر این قبر بساخت و تاکنون به آبادی باقی است.



آرامگاه باباکوهی در قسمت بالای کوه صبوی

بقعه و تکیه هفت‌تنان: در کتاب **مزارات شیراز** نوشته است[۱]: اسامی آنها را نیافتم لیکن روایت است که مرد دینداری درب دروازهٔ استخر که اکنون دروازهٔ اصفهان است مشغول تغسیل مردگان بود و اهل شیراز او را از اولیا می‌شمردند، گفته است، شبی در منزل خود بعد از گذشتن ثلث از شب، کسی درب خانه‌ام را کوبید، گفتم کیستی؟ گفت‌مردی از ما نزدیک به‌مردن است بیا او را غسل بده، گفتم در این وقت؟ گفت بلی، پس از خانه درآمدم، جوانی که بر پیشانی او اثر عبادت بود، دیدم، سلام کردم و گفتم تنها نتوانم غسل دهم گفت دیگری هم هست، پس او برفت و من از پی او تا به دروازه‌ای رسیدیم چون دستش به در رسید، بی‌کلید باز شد، با خود گفتم البته درب باز بود و برگشتم، احتیاط نمودم در را

۱. ص ۱٤۰، آثارالعجم، ص٤۷٦، شیراز در گذشته و حال، ص۱۷۱، بناهای تاریخی و آثار...، ص۲٦۳.



ایوان بزرگ و عمارت هفت‌تن شیراز

بسته دیدم، تعجب نمودم، با او برفتم تا به مصلی رسیدیم، محوطه‌ای را دیدم گفت به من بمان، ساعتی بماندم و چون گفت: الله، داخل شدم، دیدم همان جوان روی به قبله خوابیده، نیم خشتی در زیر سر گذاشته و مرده است. متحیر شدم ناگاه شش نفر حاضر گردیده، کفن و حنوط آورده، در غسل شریکم شدند و بعد از غسل دفن کرده، بیرون رفتند و چون لباس خود را پوشیده بیرون آمدم، نه حجابی دیدم و نه عمارتی و چون صبح شد مزار تازه را یافتم که آب بر آن پاشیده بودند و چون بعداز چند روزی دیگر قبر تازه در پهلوی آن قبر یافتم که آب برآن پاشیده بودند و بعد از چند روز دیگر قبری دیگر را، همچنین تا هفت قبر را دیدم و گفته‌اند این هفت تن از اولیاء بوده‌اند و مردم در طلب باران و استجابت دعا در این مکان روند. در دامنه کوه میانه شمال و مشرق شیراز به‌مسافت ربع فرسخی افتاده است وپادشاه زمان حضرت کریم‌خان زند، عمارتی که لایق سلاطین است در آنجا ساخته است و ایوانی که

یک‌جانب سقف آن بر دوستون سنگی یک پاره[1] به‌ارتفاع پنج‌ذرع و بیشترگذاشته و ازارهٔ این ایوان را به‌سنگهای مرمرکه با ارابه آورده‌اند، قرار داده‌اند و دو کفش کن وسیع و دوگوشوار بر کفش کن و دو عمارت عالی در دو جانب کفش کن و گوشوار ساخته و پرداخته است که از حادثه چند زلزله آسیبی ندیده است و هفت قطعه سنگ هریک به‌درازای دو ذرع و نیم و سه‌چهار یک پهنا، در صحن این عمارت انداخته که نشانه هفت قبر است.

بقعه و خانقاه شیخ کبیر ابوعبدالله محمدبن خفیف شیرازی: شرح حال شیخ کبیر در اوائل شعرای شیراز نگاشته گردید. و این شیخ بزرگوار در حال حیات، خانقاهی عالی داشته که مردمان بزرگ از دور و نزدیک در این خانقاه آمد و شد داشتند و بعد از وفات شیخ بزرگوار، بزرگان بر عمارتش افزوده، املاکی وقف بر آن خانقاه نمودند و جماعتهائی برای عبادت و تزکیه نفس، از شهرهای دور و نزدیک آمده، به‌فراغت بال می‌گذرانیدند و از ابتدای سلطنت سلاطین صفویه، این خانقاه از رونق افتاد و حضرت کریم‌خان زند، صحن خانقاه و رباط و قبرستان حوالی آن را مسطح نموده، میدانی وسیع گشته و در جوانب این میدان چندین حجره برای مسکن نوکر دیوانی بساخت و بر قبر شیخ کبیر، حجرهٔ مختصری بنا نمود و این حجره در کنارهٔ صبوی این میدان است و اکنون این میدان را میدان نعلبندان گویند، متصل به‌بازار وکیلی است.

بقعهٔ علمدار: درکتاب مزادات شیراز نوشته است که گفته‌اند: شیخ عبدالله علمدار از امراء بود در عهد محمدبن یوسف ثقفی والی فارس، به‌مصلحتی به‌شیراز آمد و وفات یافت و قبرش در نزدیکی دروازه استخر است که در این زمان دروازهٔ اصفهان گویند و در محلهٔ سردزك بقعه و عمارتی است که آنرا بقعهٔ علمدار گویند والعلم عندالله تبارك و تعالی.[2]

بقعه پادشاه عادل ابوالفوارس‌جلال‌الدین شاه‌شجاع: پسر شاه امیر مبارزالدین آل‌مظفر. درکتاب مزادات شیراز نوشته است[3] درسال ۷۸۶ در شیراز وفات یافت و برحسب وصیت او، در جوار قبر شیخ قطب‌الدین‌محمد، مدفون گردیدودر این زمان فارسنامه‌نویسی، قبر شاه‌شجاع در خارج‌مغربی تکیه هفت‌تنان است و حضرت کریم‌خان زند، سنگی شاهانه بر آن قبر انداخته است.

بقعه و تکیه و خانقاه شیخ مصلح‌الدین سعدی (علیه‌الرحمه): در کتاب مزادات شیراز لقب و نام آن جناب را شیخ مشرف‌الدین مصلح سعدی شیرازی نوشته[4] و فرموده است: شیخ‌سعدی نصیبی وافر از رسوم دینیه و حظی متکاثر از علوم یقینیه داشت و خدای تعالی ابواب معرفت را بر او گشود و تکلم در اوصاف متفرقه فرمودو از ظاهر کلامش‌حظی برای عوام و از باطن کلماتش نصیبی [برای] صاحبان افهام است. چندین‌بار، پیاده، به‌مکه معظمه شتافت و مسافرت بـه‌بلاد بعیده نمود، آفـاق و انفس را سیـر فـرموده، عود به‌شیـراز نمودفاستقامت له‌الاحوال مالایدرکه‌الامثال، جاهش رفیع و منزلتش وسیع گردید و خانقاهی در پهلوی قنات

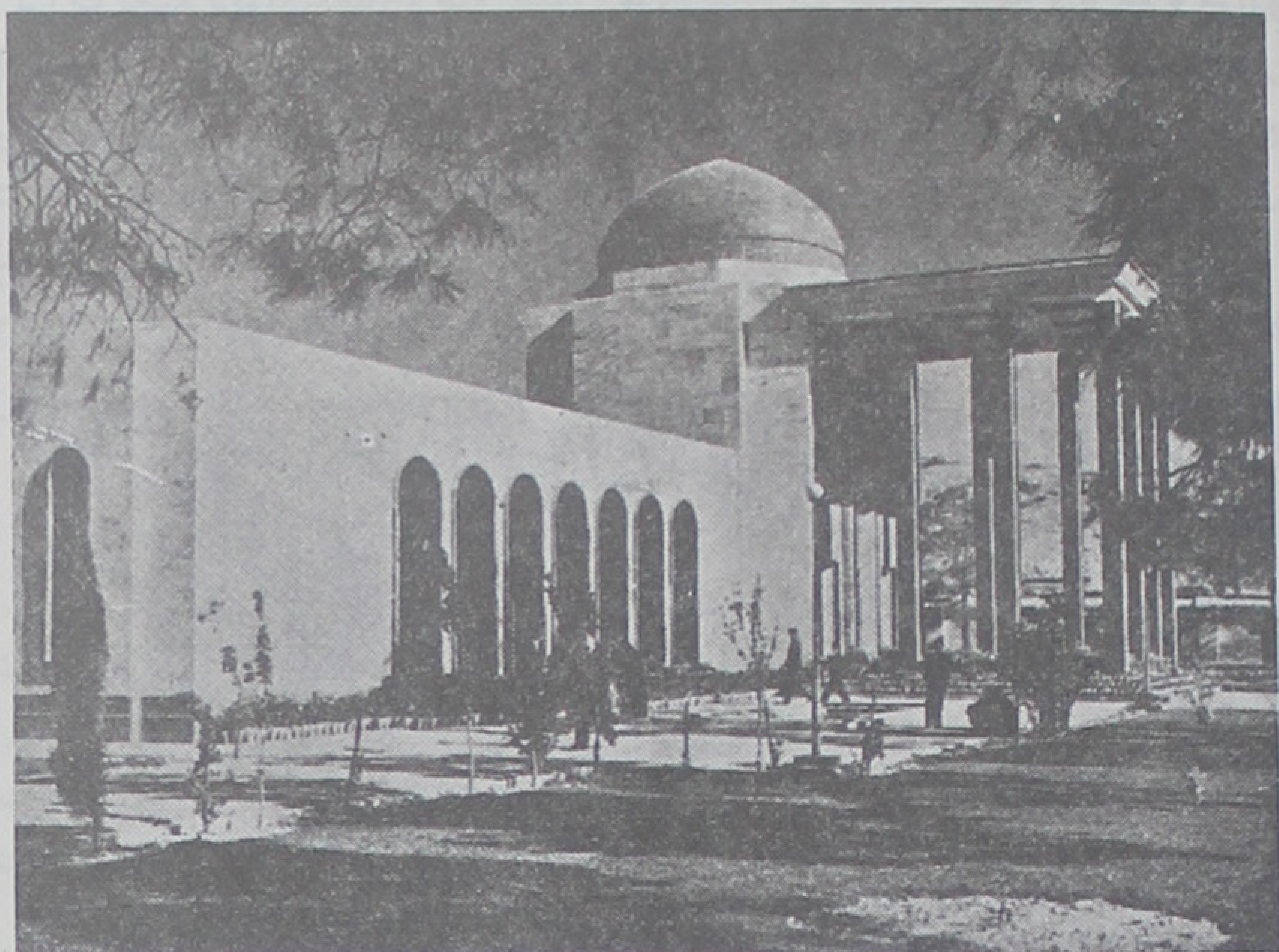
---

۱. درمتن: (باره).

۲. رك: آثارالعجم، ص۴۵۶. هزار مزار، ص ۱۰۲.

۳. ص۱۵۶، شدالازار، ص۴۶۵. هزار مزار، ص ۴۷۳.

۴. ص ۱۵۷ ،شدالازار،ص۴۶۱، آثارالعجم،ص۴۶۷و۴۶۸، شیراز در گذشته و حال،ص۱۵۰ تا ۱۶۵، بناهای تاریخی و آثار هنری،...، ص۲۵۹. هزار مزار. ص ۴۷۷.



منظره بنای آرامگاه سعدی از طرف جنوب غربی

گازرگاه بساخت و درش را بر دوست و دشمن باز داشت، در سال **۶۹۱** به‌جوار رحمت الهی رسیده، در همین خانقاه مدفون گردید و حضرت کریم‌خان زند در حدود سال **۱۱۸۰ واند**، عمارتی ملوکانه از آجر و گچ بر جای خانقاه شیخ سعدی بساخت و تاکنون به‌آبادی باقی است و در سنه **۱۳۰۳** جناب صاحبدیوان میرزافتح علی‌خان شیرازی، این عمارت را فی‌الجمله مرمتی فرموده، تولیت آن با عالی‌جناب آخوند ملازین‌العابدین شیرازی که مهارتی در علوم رسمیه و اطلاعی بر طریقهٔ فقرا دارد، واگذار نموده، معادل پنجاه تومان وظیفهٔ دیوانی برای حق‌التولیت او مجری و برقرار فرمود و از آن جهت بر زینت تکیه افزوده است.

بقعه و تکیه خواجه شمس‌الدین محمد حافظ شیرازی: که اشعار آبدارش در مشرق و مغرب عالم مشهور و ذکر اوصافش در هر انجمن مذکور:

زعشق ناتمام ما جمال یار مستغنی است
به‌آب و رنگ و خال و خط، چه حاجت روی زیبا را

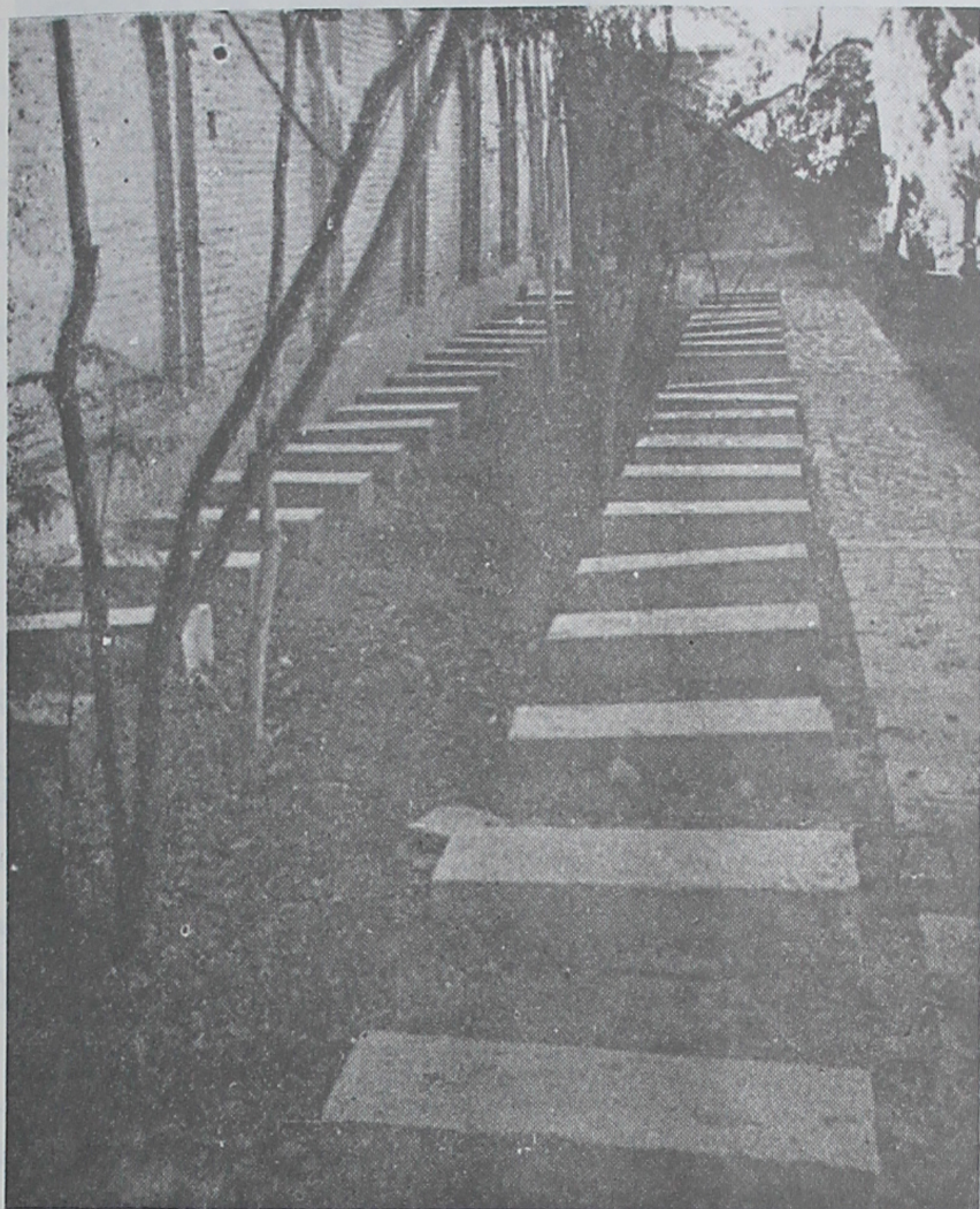
ایوانش مشتهر آفاق است[1]، درحدود سال **۱۱۸۰ واند** حضرت پادشاه زمان کریم‌خان زند، عمارتی ملوکانه در جوار قبر خواجه ساخته، سقف ایوان آن را بر چهار ستون سنگ یک‌پارچه به‌ارتفاع پنج ذرع گذاشته و از دو جانب ایوان هشت حجرهٔ وسیع از آجر و گچ ساخته،

---

۱. رك: آثارالعجم، ص۴۶۹، شیراز در گذشته و حال، ص۱۶۶ تا ۱۷۱، بناهای تاریخی و آثار...، ص۲۵۸.

صحنی بزرگ به‌سه دیوار حصار و طاق‌نمای آجری برای آن عمارت گرفته و بر قبر و مزار خواجه (علیه‌الرحمه) سنگ مرمری به‌دو ذرع و چارکی درازا، و سه‌چهاریک، پهنا، انداخته است و این قبر در میان صحن عمارت افتاده و در اطراف قبور علما و مشایخ و بزرگان است و به‌فرمودهٔ حضرت حاجی معتمدالدوله شاهزاده فرهادمیرزا در سال ۱۲۹۵ معجری[1] از آهن، بر قبر خواجه گذاشته‌اند.

بقعه و تکیه چهل‌تنان[2] : معارف اهل شیراز گفته‌اند، چهل‌تن درویش در این تکیه



سنگهای قبر برمزار عرفای مدفون در چهل‌تنان شیراز

مدفونند و حضرت کریم‌خان زند، طاب‌ثراه، عمارت و سه دیوار حصار، از آجر و گچ در کمال

---

۱. در متن: (معجزی).

۲. رک: آثارالعجم، ص۴۷۳، شیراز در گذشته و حال، ص۱۷۱.

استحکام در دورهٔ این چهل قبر بساخت و تاکنون به‌آبادی تمام باقی است و حضرت اشرف والا، معتمدالدوله حاجی فرهادمیرزا قاجار والی مملکت فارس، دام مجده، در سال ۱۲۵۷، چهل سنگ هریک به‌درازا، از دو ذرع کمتر و پهنا، از سه چهارك کمتر تراشید و بر این چهل قبر بینداخت و این تکیه در میانه تکیه خواجه‌حافظ و تکیه هفت‌تنان افتاده است.

بقعه و تکیه امامزاده‌سیدحاجی غریب[۱]: ملاصق و چسبیده به‌درب دروازه کازرون شیراز است و در این زمان عموم مردم شیراز، کمال احترام را بر قبر این سید بزرگوار گذارند و به‌تجربه معلوم داشته‌اند که هرکس سوگند دروغ در این بقعه یاد کند عمرش در آن سال تمام شود و سندی در نسب و سال وفاتش بدست نیامد.

بقعه و تکیه شاهزاده محمد: در خارج دروازهٔ کازرون شیراز، عمارتی مختصر بر قبرش ساخته و باغچه‌ای پر از درخت در جوار آن بقعه پرداخته‌اند و تاکنون به‌آبادی باقی است.

بقعه و تکیه شاهزاده حسین: در خارج دروازه اصفهان شیراز به‌صدوپنجاه ذرع بیش در جوار پل بر رودخانه خشک، بقعهٔ خراب مختصری به‌این نام باقی بود و در سال ۱۲۷۸ نواب والامیرزاده عبدالباقی‌میرزا، ولدالصدق حضرت اشرف والا مؤیدالدوله قاجار، والی‌مملکت فارس، عمارتی مشتمل بر چندین حجره کوچك و گنبدی مختصر بر قبر این امامزاده بساخت و تاکنون به‌آبادی باقی است.

بقعه عبدالله وصاف‌بن فضل‌الله‌شیرازی[۲]: که بیان القابش از بنان این بنده خارج از انصاف است، در میانه تکیه خواجه‌حافظ و تکیه چهل‌تنان افتاده و بقعه آن منهدم و قبری که سنگی مختصر بر آن انداخته‌اند باقی است و شرح حالش در ذیل اسامی علماء شیراز، نگاشته گردید.

بقعه و تکیه شاه‌الداعی‌الی‌الله[۳]: نام شریفش سیدنظام‌الدین محمود، از بزرگان اصحاب حقیقت و پیروان شریعت و طریقت است، حضرت کریم‌خان زند طاب‌ثراه، عمارت و قبه‌ای بر قبر او بساخت و درسال ۱۲۹۹ حاجی‌میرزا کریم صراف تعمیرش نمود.

بقعه و تکیه پیربناب[۴]: چون چشمه‌ای که چندین قریه و مزرعه را آب دهد از زیر این عمارت درآید، او را پیربناب گویند. در شیراز مشهور است که شیخ اقطع که قصهٔ آن در کتاب مثنوی قطب‌العارفین مولوی رومی مرقوم است همین پیربناب است، در جانب قبله شهر شیراز به‌مسافت دو فرسخ افتاده است.

---

۱. فرصت‌الدوله او را (سید تاج‌الدین غریب و اسم مبارکش را جعفربن فضل‌بن جعفربن علی‌بن ابیطالب می‌داندکه او را دو لقب است: یکی تاج‌الدین و دیگر غریب و عوام‌الناس به غلط مشهور سید حاجی غریب می‌خوانند و آنرا دو نفر می‌دانند در آن بقعه دو قبر است یکی از سید است دیگر از حاجی غریب بعضی دیگر گویند یکی سید حاجی است و دیگری غریب به‌هر صورت سهو و اشتباه است و حق همان بود که گفتیم...)، ص۴۵۶.

۲. رك: آثارالعجم، ص۴۷۵.

۳. رك: آثارالعجم، ص۴۸۵.

۴. رك: آثارالعجم، ص۴۸۹.

بقعه سبزپوشان: در کمر کوه جنوبی شیراز به‌مسافت سه فرسخ در شکافی از کوه، نشانهٔ مزاری است. گفته‌اند نام شریفش سیدابواسحق[1] است، آب این مکان از کوه ایوان مانندی چکیده در سنگابها جمع شود، نسب و حال آن جناب بدست نیامد.



عکس آرامگاه شیخ روزبهان فسائی

---

۱. رك: آثارالعجم، ص ۴۷۴.

مساجد مسلمانان شیراز

بر این وجه است:

از همه قدیم تر:

مسجدجامع عتیق مشهور به **مسجدجمعه**[1] است. شیخ سعدی فرموده است:



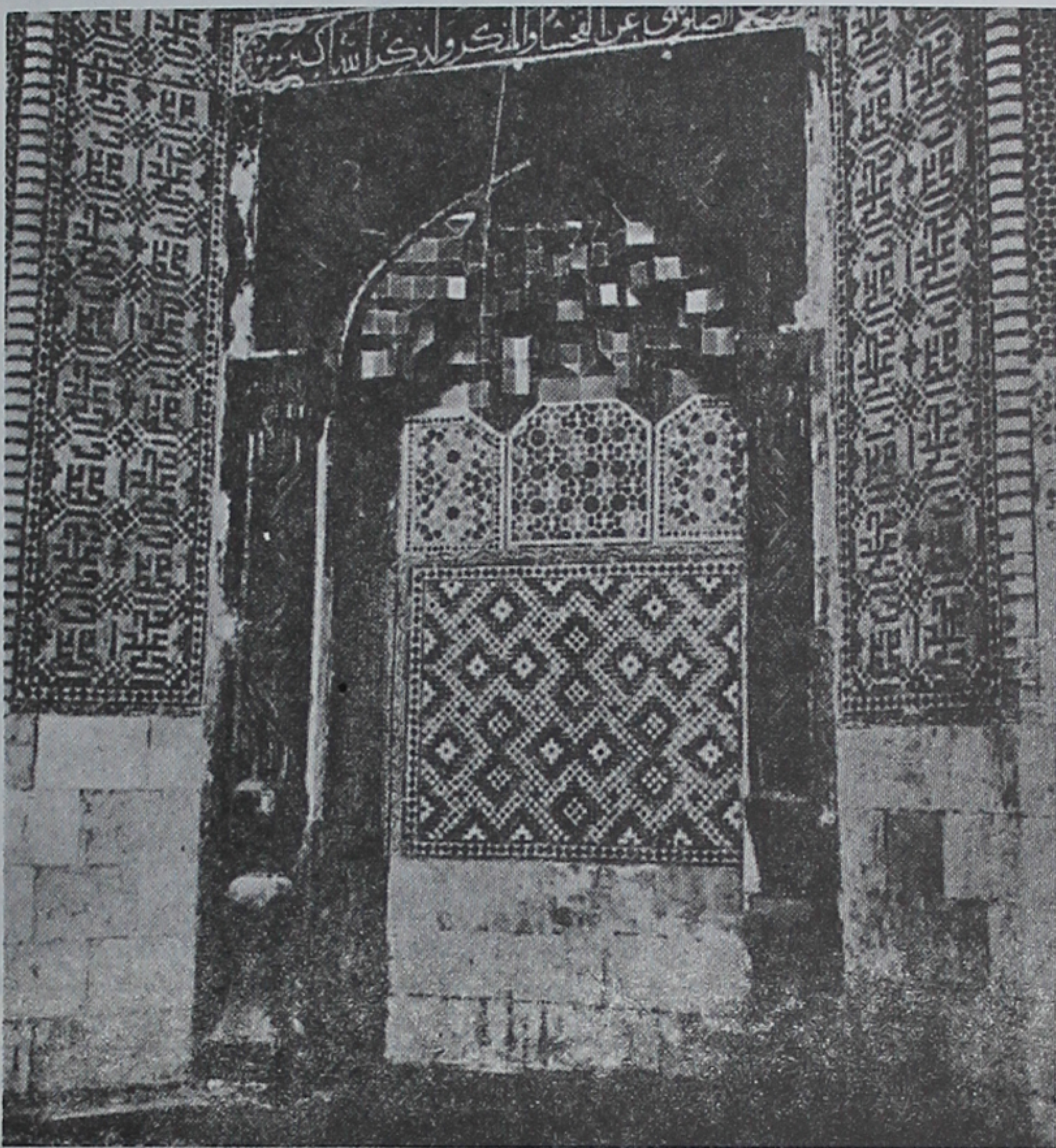
ش۵۸ــ یکی از سنگابهای مسجد جامع عتیق شیراز که در مدخل موزه پارس نگهداری میشود

۱. برای اطلاع بیشتر رجوع شود به کتاب: (تاریخچه ساختمان و شرح آثار تاریخی و هنری مسجد جامع عتیق شیراز)، نگارش مرحوم علی‌نقی بهروزی، از انتشارات اداره کل فرهنگ و هنر استان فارس، آبان ماه ۱۳۴۹، و آثارالعجم، ص۴۳۵، وبناهای تاریخی وآثار هنری جلگه شیراز، ص۱۹۳ تا ۲۰۵، ازمرحوم بهروزی، وفارسنامه ابن‌بلخی، ص۱۳۳.

تا نشنوی ز مسجد آدینه بانگ صبح　　　یا از در سرای اتابک غریو کوس

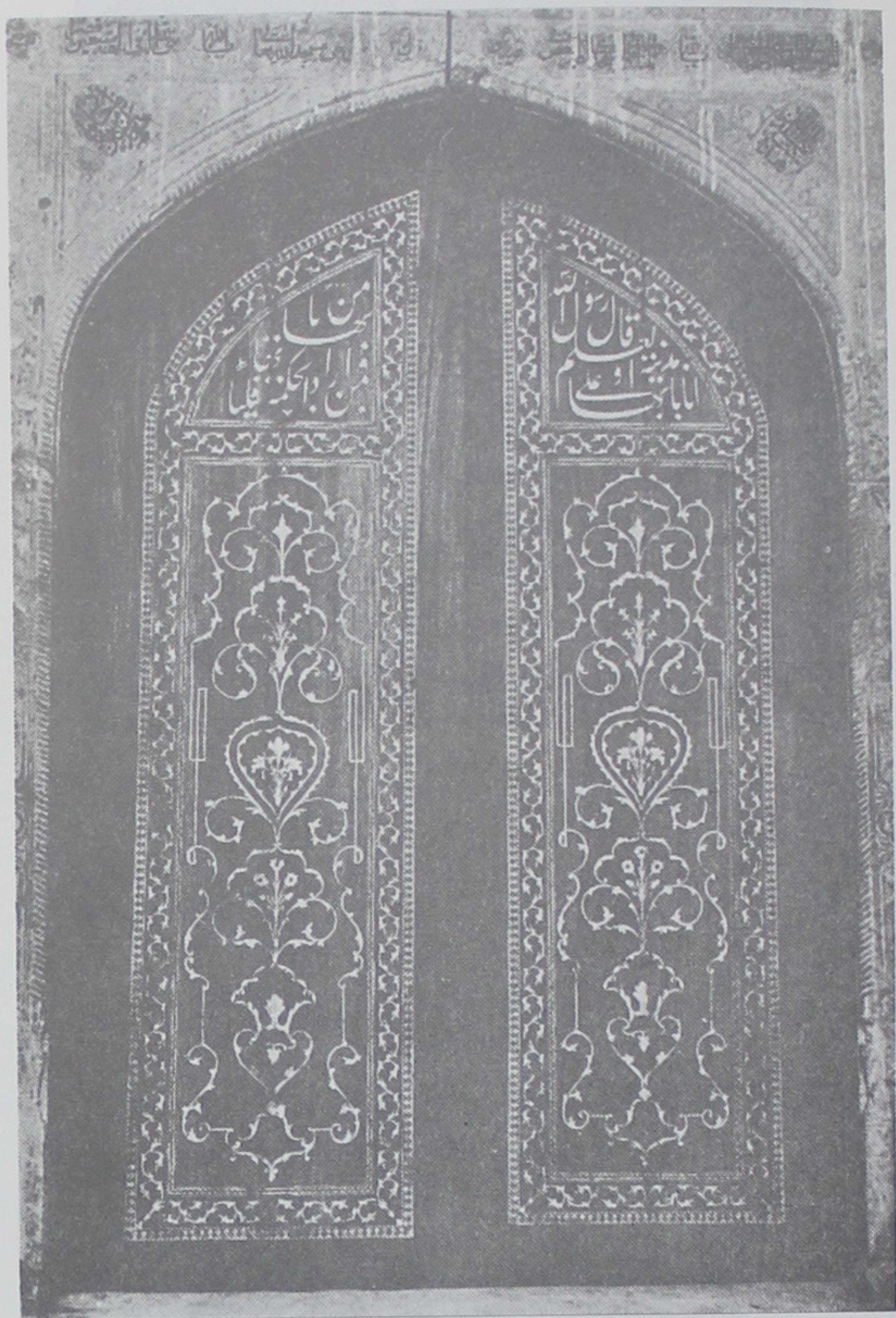
و آدینه در فارسی نام روز جمعه باشد، ناصرالدین بیضاوی در **نظام‌التواریخ** نوشته است. بانی مسجد جامع عتیق شیراز، عمروبن لیث صفار اول ملوك صفاریه است در سال **۲۸۱** هجری بنای مسجد جامع عتیق شیراز را گذاشت. به‌عرض او رسانیدند که چندین چوب کلفت سخت هموار که سزاوار این عمارت باشد در قریه سروستان در باغ پیره‌زالی، زاهده است، پس بفرمود تا قیمت چوبها را داده قطع کرده، بیاورند و پیره‌زال بعد از اطلاع بر واقعه، بی‌مضایقه چوبها را بداد و اخذ قیمت را به‌وقت دیگر انداخت، خود به‌شیراز آمد و به کارگزاران سلطانی گفت: عمله و بنا را بی کار مگذارید و این چوبهارا در عمارت مسجد به کار برید و هرچه را به‌قیمت دهید مضایقه نکنیم و چون چوبهارا به کار بردند، پیره‌زال از گرفتن قیمت انکار نموده، گفت می‌خواهم در مسجد شریک باشم و پادشاه در غضب شده، پیره‌زال به‌عرض رسانید چرا پادشاه این مسجد را بساخت؛ حضرت سلطان فرسود برای خدای تعالی، پیره‌زال گفت: از من نیز چنین باشد، پس پادشاه پیره‌زال را ستایش فرمود.

در شیراز، از قدیم تا کنون مشهور است که در میانهٔ محراب و منبر مسجد جمعه، دعا مستجاب شود و هم مشهور است که این مسجد هرگز از اولیا خالی نباشد، از جناب حاجی-



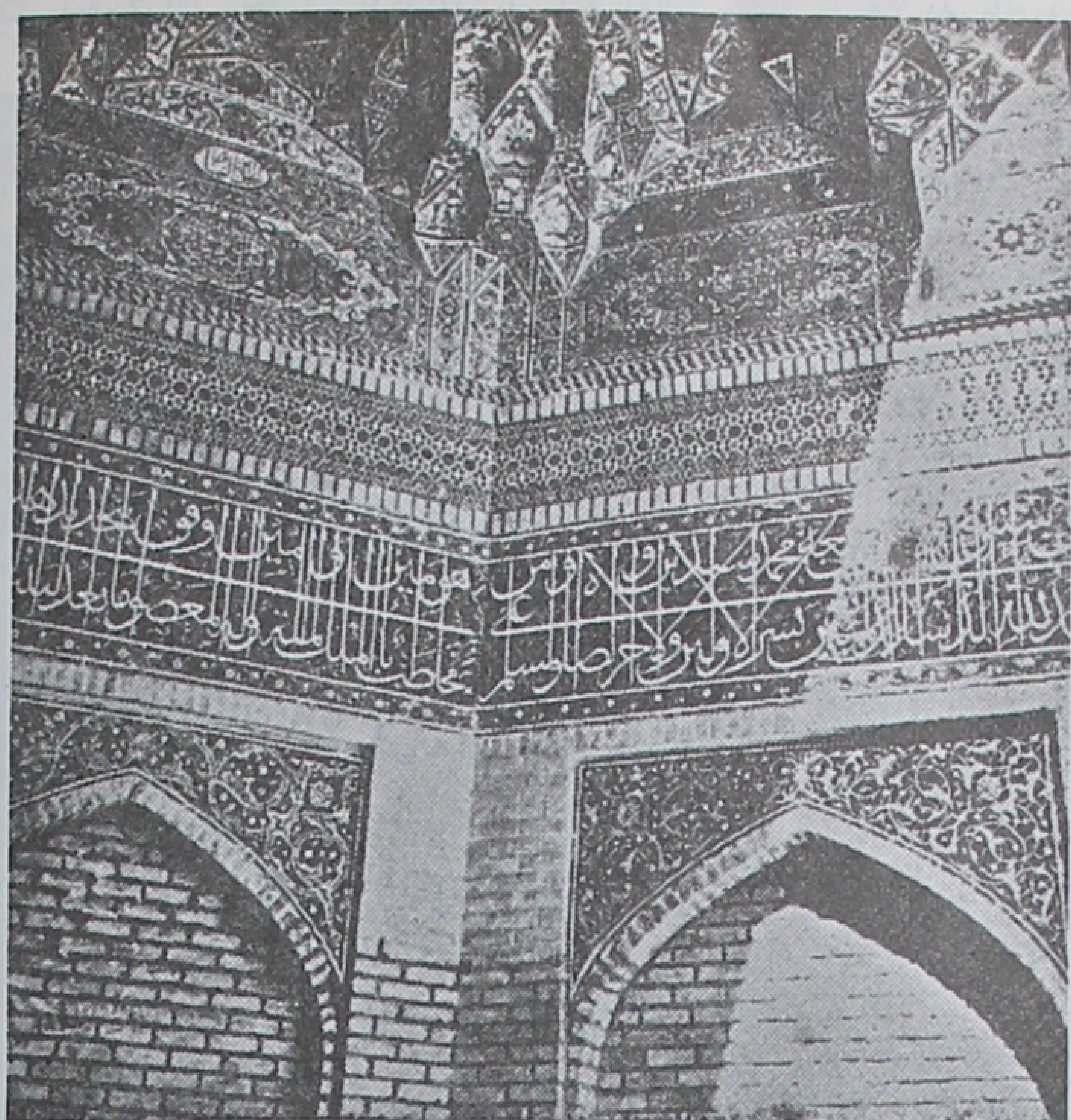
محراب مسجد جامع عتیق شیراز

شیخ صالح پیش‌نماز این مسجد پرسیدند این مسأله حقیقت دارد یا نه؟ به‌مطایبه فرسود تا ما در

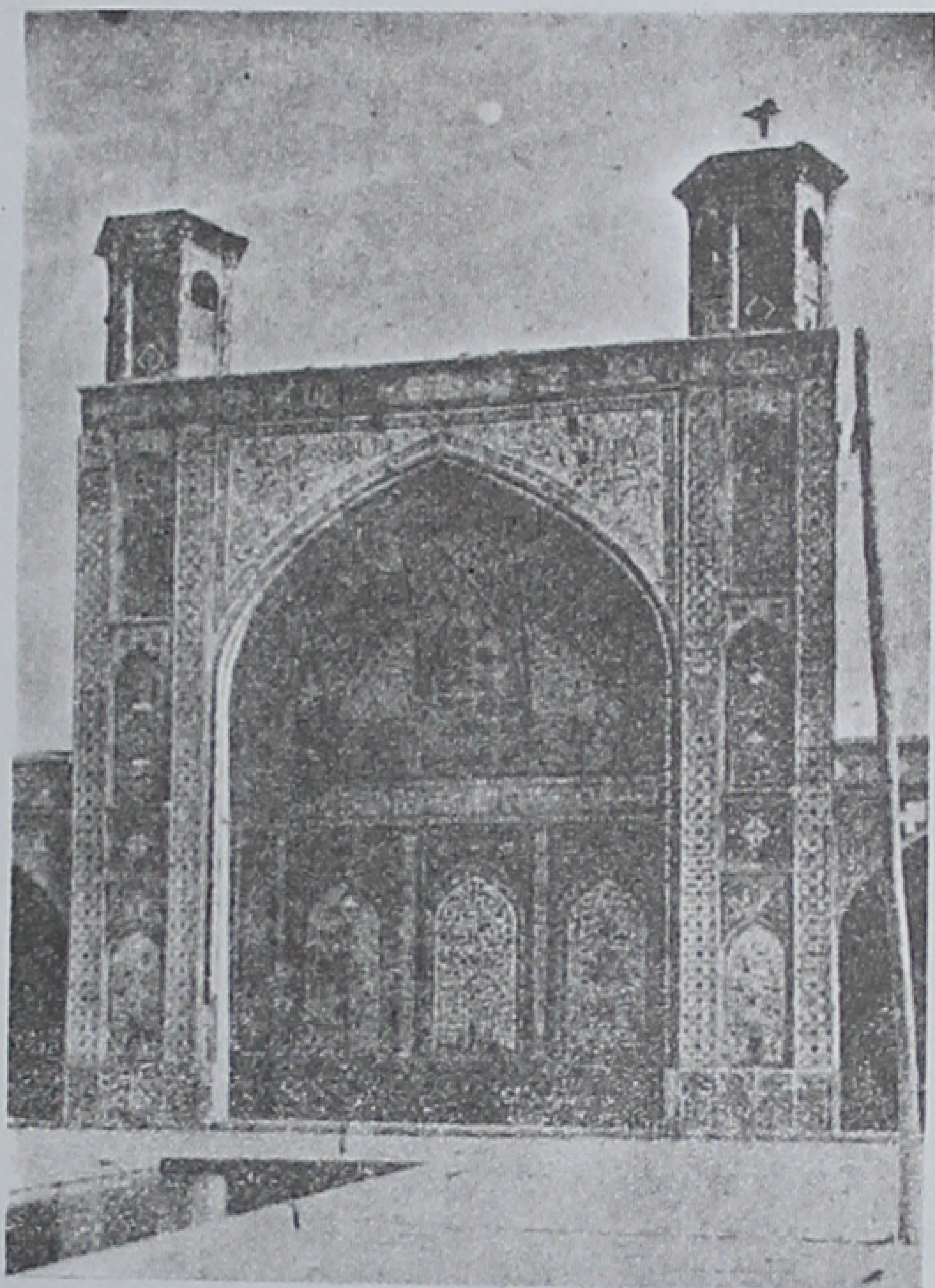


درب شمالی مسجد جامع عتیق شیراز

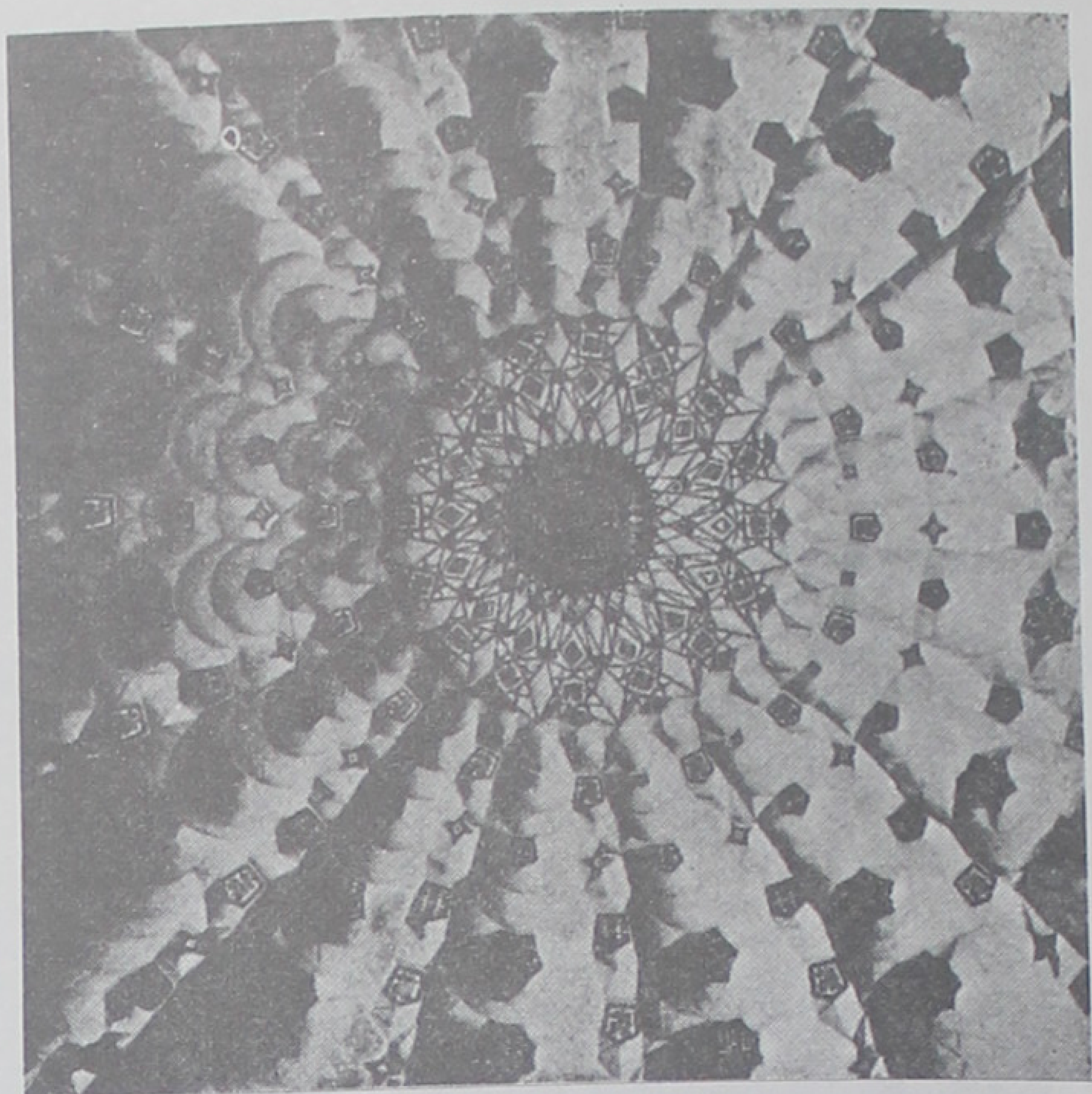
مسجد باشیم چنین است و در میان صحن این مسجد عمارتی از سنگهای تراشیده مرغوب و گچ خالص ساخته، دورهٔ آنرا به‌ستونهای سنگی، چهار ایوان ساخته‌اند و در میان ایوانها حجره و بر دیوارهای داخلی آن حجره و پیشانی داخلی ایوانها، آیات قرآنی و احادیث نبوی به‌خط خوش‌نویسان نگاشته‌اند. و در پیشانی خارجی ایوانها، سنگهای دو ذرعی بیشتر و کمتر



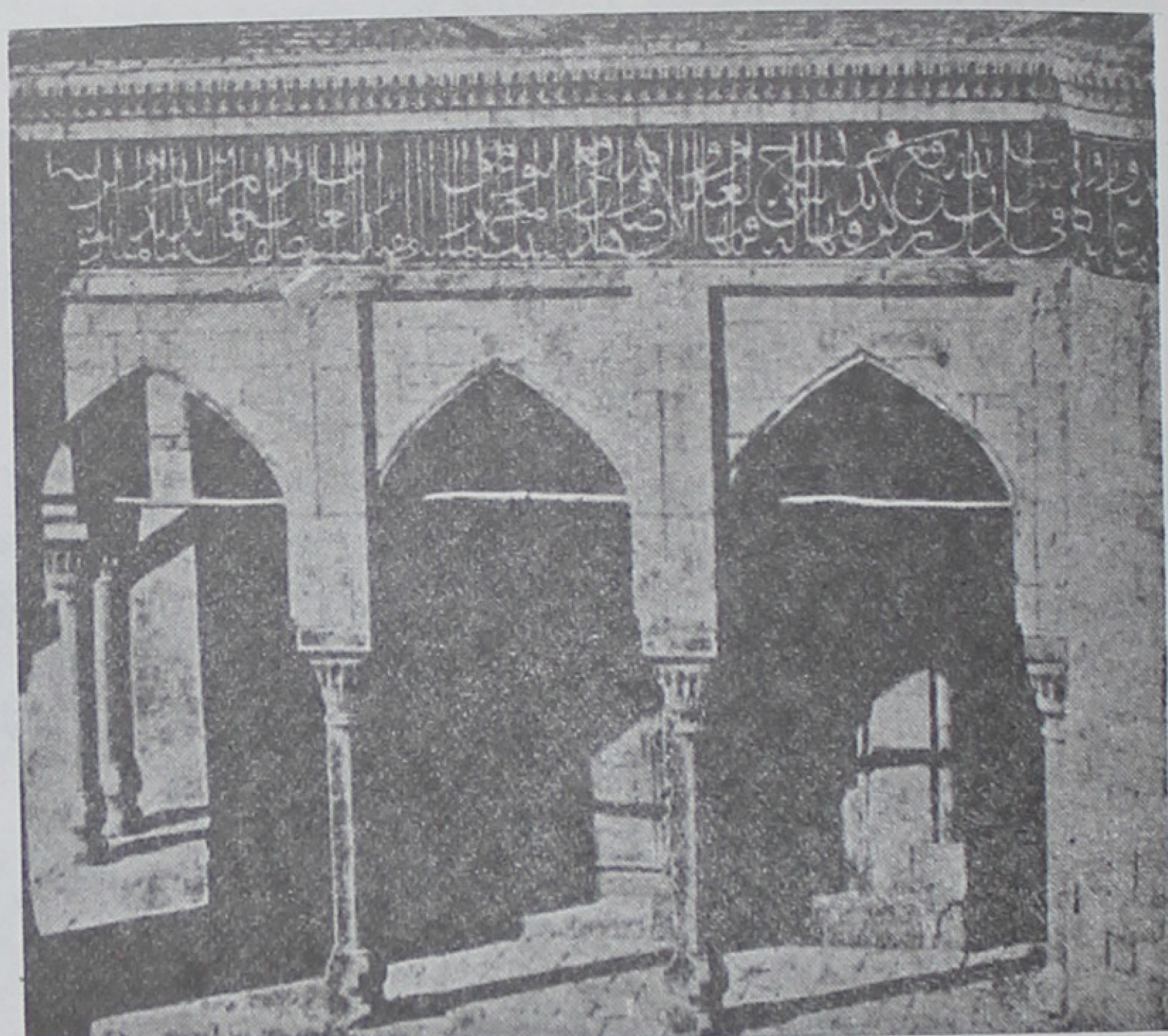
قسمتی از کتیبه و کاشیکاری سر درب دوازده امام



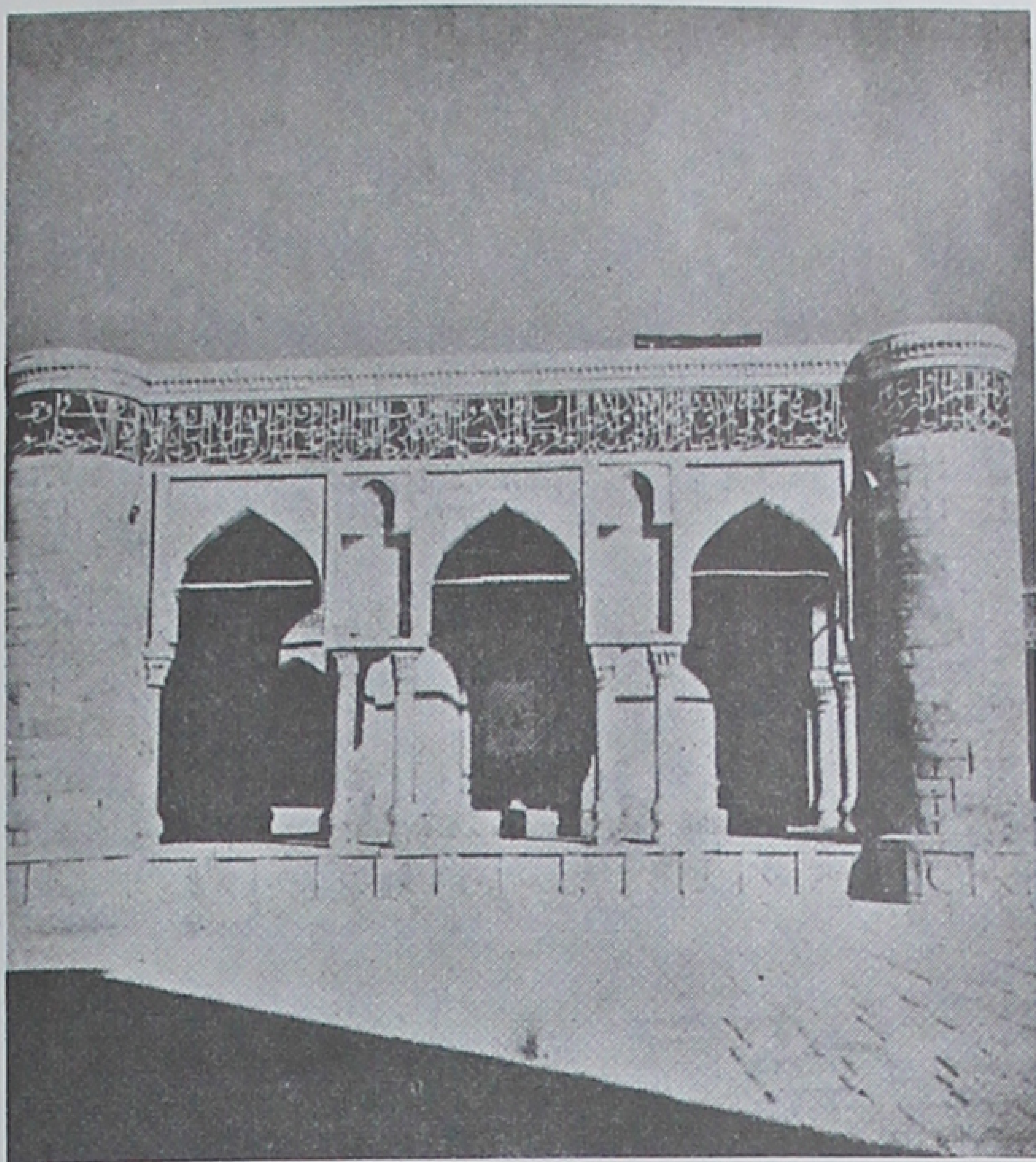
طاقنمای مروارید



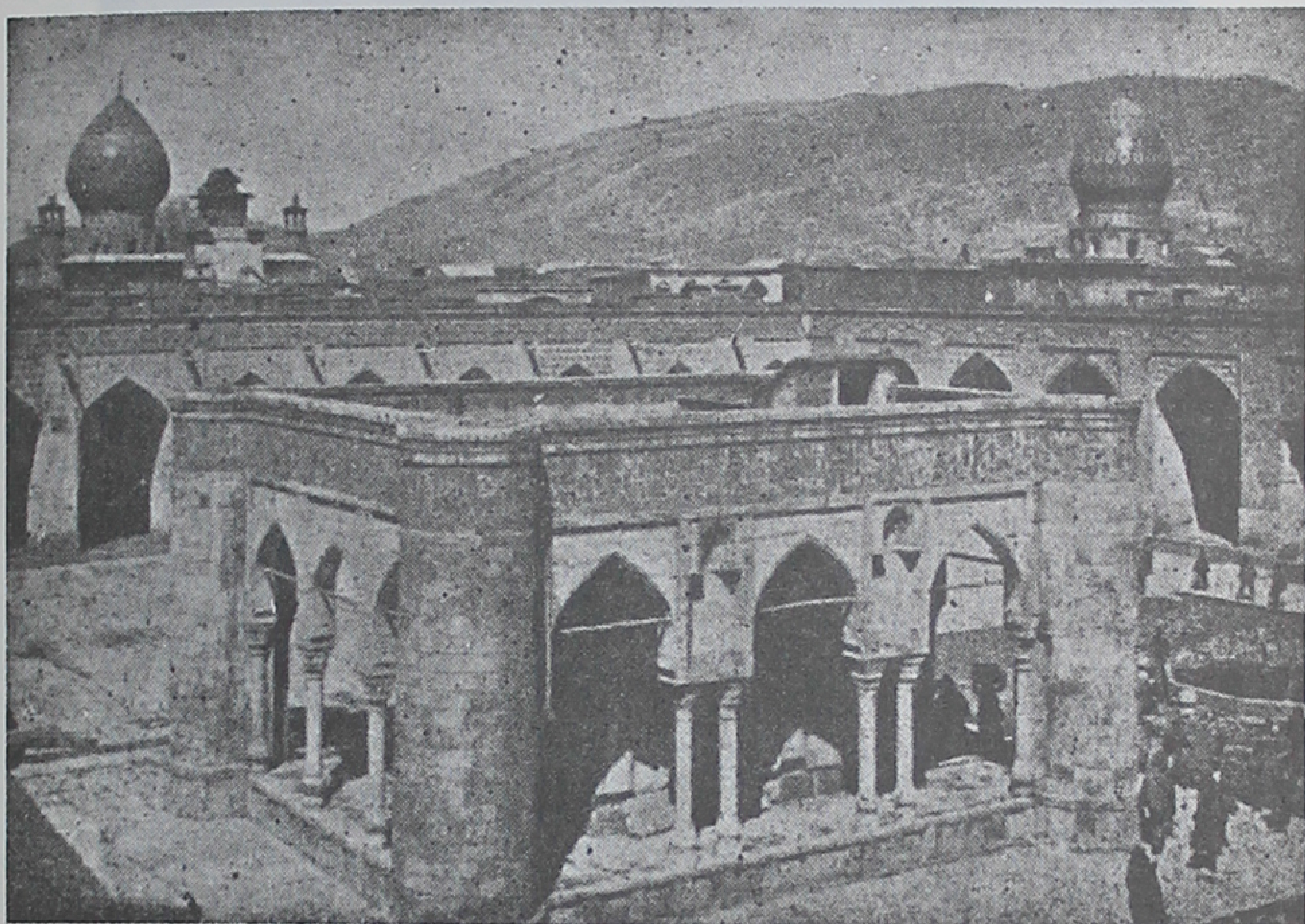
کاشیکاری سقف طاق مروارید



نمای ضلع شمالی خدایخانه



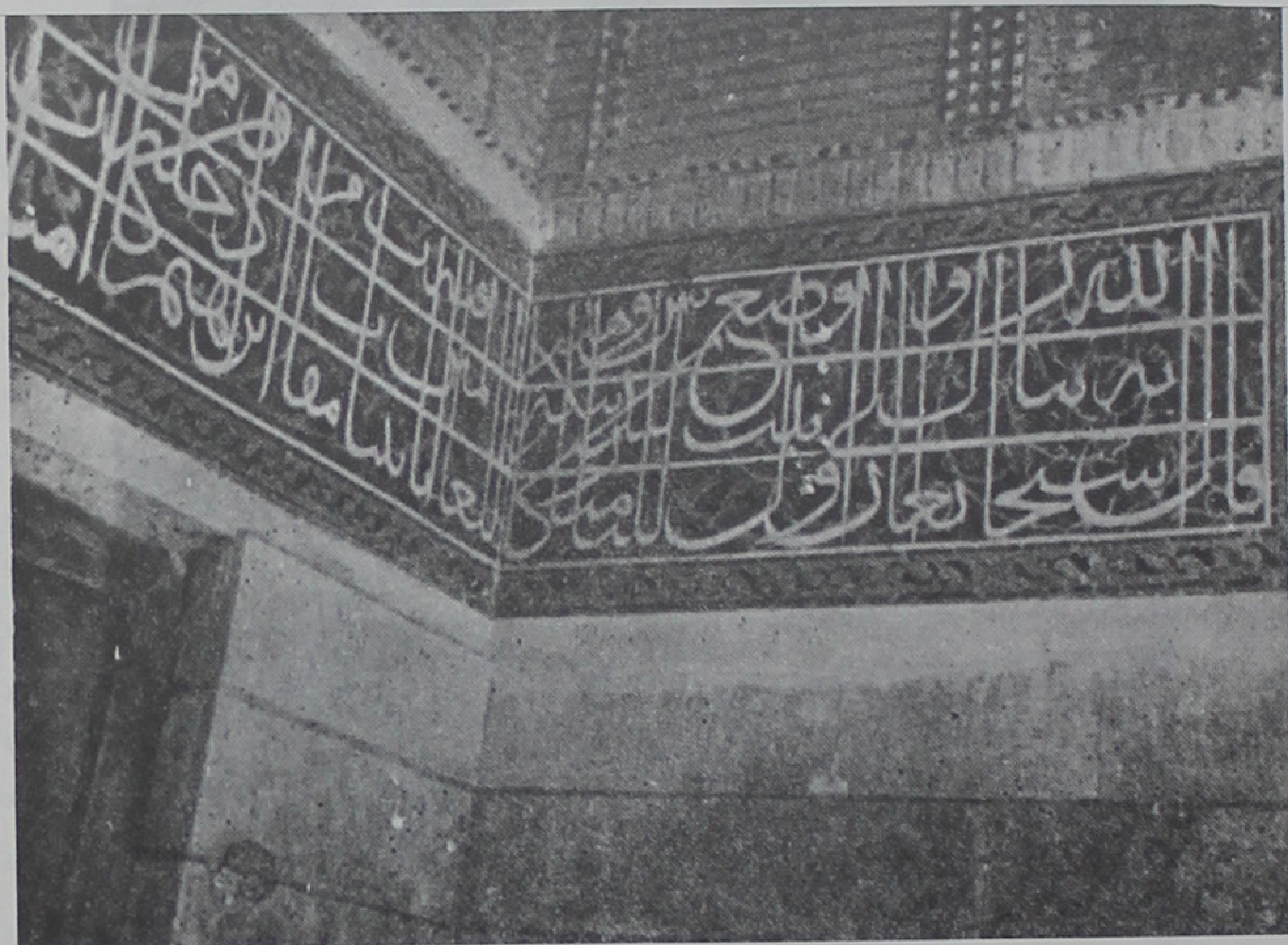
ضلع شرقی خدایخانه ـ دو ستون مدور برج مانند وکتیبه معروف آن



منظره خدایخانه و قسمتی از مسجد جامع عتیق

کتیبه کرده، در صفحه آنها، نقاری نموده، سوره‌های[1] قرآنی را گنجانیده‌اند و فرجهای آن را به کاشی سبز پر کرده‌اند و نام این عمارت بیت‌المصحف است که چندین قرآن در آن گذاشته، هرروزه، صبحها جماعتی از مسلمانان حاضر گشته، مجمعی ساخته هریک قدری از آن را خوانده، بازقرآنها[را] در بیت‌المصحف می‌گذاشتند و بانی این عمارت بیت‌المصحف، پادشاه زمان شاه‌شیخ‌ابواسحق پسر شاه‌محمود انجوی، پادشاه مملکت فارس است. در سال ۷۵۲ به‌اتمام رسانید و در سال ۱۰۹۲ نواب امام‌وردی بیک، خلف‌بیگی، والی مملکت فارس این مسجد را تعمیری لایق فرمود، برای تاریخ این تعمیر در پهلوی چپ منبر چهل پله چوبی آن مسجد بر سنگی نوشته‌اند:

فروغ اختر همت امام وردی‌بیک — که اقتباس کند مهر از ضمیرش نور
به‌فهم و رأی و فراست در انجمن قانون — به‌عقل و دانش و فرهنگ در جهان دستور
همان که بسته به‌معموری جهان همت — به‌هر اراده که باشد شود ز حق منصور
ز فیض ساخته تا مسجدعتیق آباد — شده است ورد ملک ان سعیکم مشکور
زهی بناکه در او میرسد ز غیب به‌گوش — مدام زمزمهٔ ان ربنا لغفور
دلم ز غنچه نهان خواست سال تعمیرش — چو گل به‌خنده خرد گفت با نشاط و سرور
بگو به‌یاری توفیق ذوالجلال ودود — «اساس کعبه دین شد به سعی او معمور»[2]



قسمتی از کتیبه معرق ثلث سردر ورودی غربی مسجد جامع عتیق

۱. در متن: (سورها).
۲. برابر با (۱۰۹۲) هجری.

و اکنون تمام این مسجد وسیع رفیع رو به‌خرابی است و این مسجد در میانه محله بازارسرغ و محله سردزک و محله لب‌آب است.

مسجدجامع جدید مشهور به‌مسجدنو[1]: پادشاه زمان اتابک سعدبن زنگی درسال **۵۹۰** واند آن را بساخت، صحنش، چون خیال شعرا وسیع و عماراتش، مانند همت فقرا رفیع، خاکش مشک‌بیز، هوایش نشاط‌انگیز، در هر یک هفته دو روز آب خیرات معین‌الدینی از میانش می‌گذرد و درکنار جویش درختان چنان تنومند رسته [و] چنان به‌هم پیوسته که صحن مسجد را دو نیمه ساخته است، صفهای شمالی این درختان در پائیز و تابستان آفتاب را نبینند و ارباب سلیقه پیش از ظهر تا غروب آفتاب درسایهٔ درختان، عبادت خدای‌تعالی کنند.

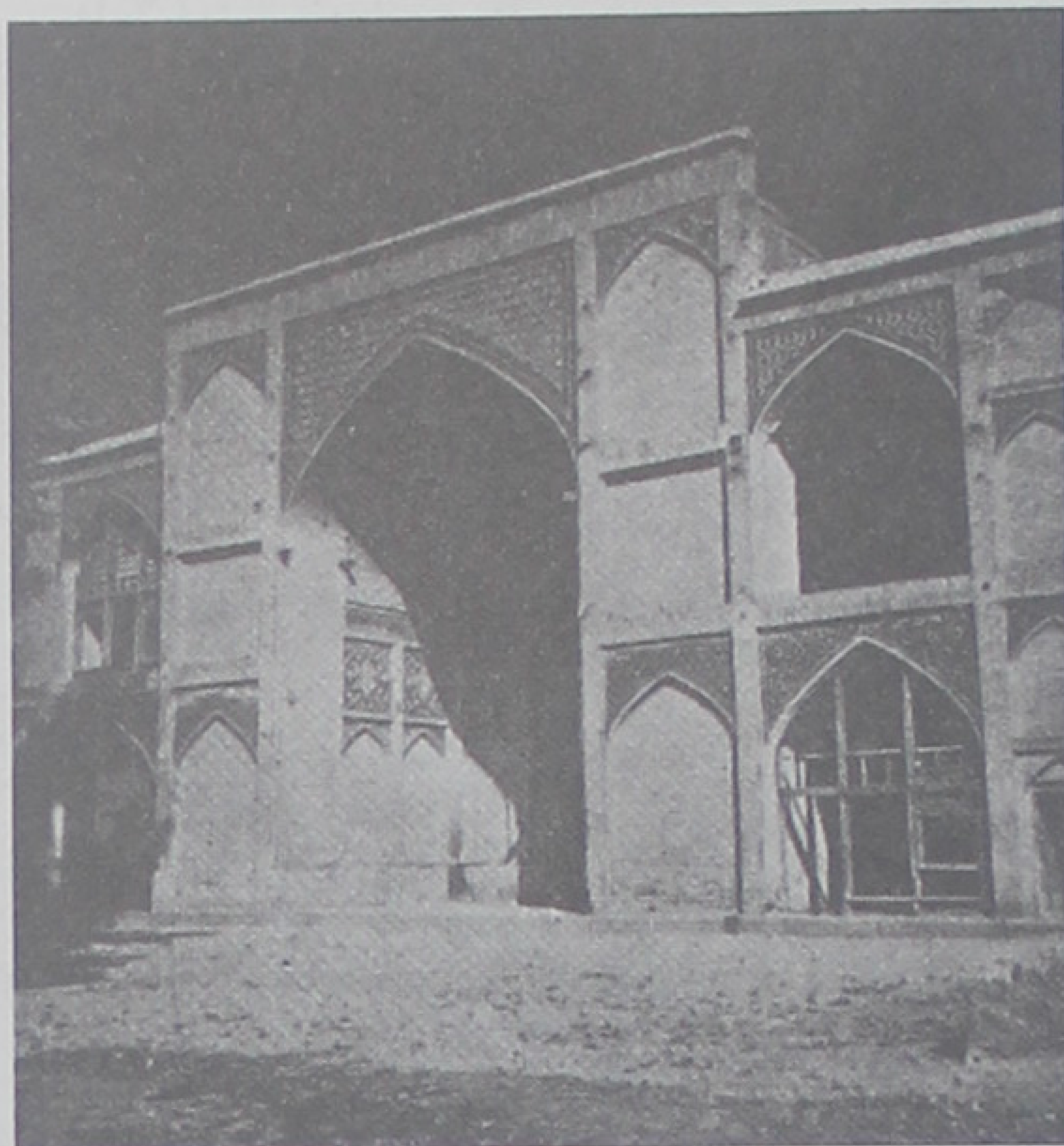


جبههٔ شمالی مسجد نو

برومند باد آن همایون درخت   که درسایه آن توان برد، رخت

---

۱. رك: آثارالعجم، ص ۴۴۱، و آثار تاریخی و هنری...، ص ۲۰۶ تا ۲۱۰.



مسجد نو

چندین بار این مسجد تعمیر یافته، از جمله در سال **۹۹۰ واند**، خواجه سعدالدین شیرازی مشهور به‌شاه‌نوازخان وزیر صوبه دکن هندوستان تعمیرش فرمود بلکه تجدید عمارتش نمود و در سال **۱۱۸۰ واند** بعد از حادثه زلزله، نواب صادق‌خان برادر حضرت کریم‌خان زند، باز تجدید عمارتش نمود و در سال **۱۲۶۹** از صدمه زلزله خراب گشته، جز طاق بزرگ رو به‌مغرب وکریاس متصل به‌آن و شبستان پشت به‌قبله مشهور به‌شبستان تاریک که از بقایای عمارت شاه‌نوازخان و نواب صادق‌خان است، به‌آبادی باقی بماند و جناب جلالت‌مآب حاجی‌میرزاعلی‌اکبر قوام‌الملک شیرازی در سال **۱۲۷۱ و ۲[۱۲۷] و ۳[۱۲۷]** باز تجدید عمارتش نمود و شبستان معروف به‌مقصوریه، در این زمستان سال **۱۰۳۱** خراب شد و جناب جلالت‌مآب صاحب دیوان میرزافتح علی‌خان پسر حاجی‌میرزاعلی‌اکبر قوام‌الملک شیرازی تجدید عمارتش نمود. در السنه اهل شیراز است که اتابک ابوبکربن سعدبن زنگی که هنوز آفتاب عارضش به‌درجه خسوف و ماه رخسارش در محاق و کسوف نیفتاده بود به‌اتفاق علما مانند شیخ‌سعدی و مولانا قطب‌الدین علامه شیرازی بر سر بنایان این مسجد برفتند و ریزه‌گلی از دست بنا جسته، بر چهرهٔ اتابک نشست و مولاناقطب‌الدین فرمود: یا لیتنی کنت تراباً، اتابک از شیخ سعدی پرسید که مولانا چه گفت؟ شیخ فرمود: یقول‌الکافر یا لیتنی کنت تراباً.

و این مسجد درمیانه محله بازارسرغ و محله سرباغ و محله درب مسجد افتاده است.

مسجد جامع وکیلی[۱]: از بناهای پادشاه ارجمند کریم‌خان زند است که خود را وکیل

۱. رجوع شود به(تاریخچه و شرح آثار معماری و هنری مسجد جامع سلطانی وکیل)، نگارش مرحوم علی‌نقی بهروزی، از انتشارات اداره کل فرهنگ و هنر استان فارس، آبانماه ۱۳۵۰.



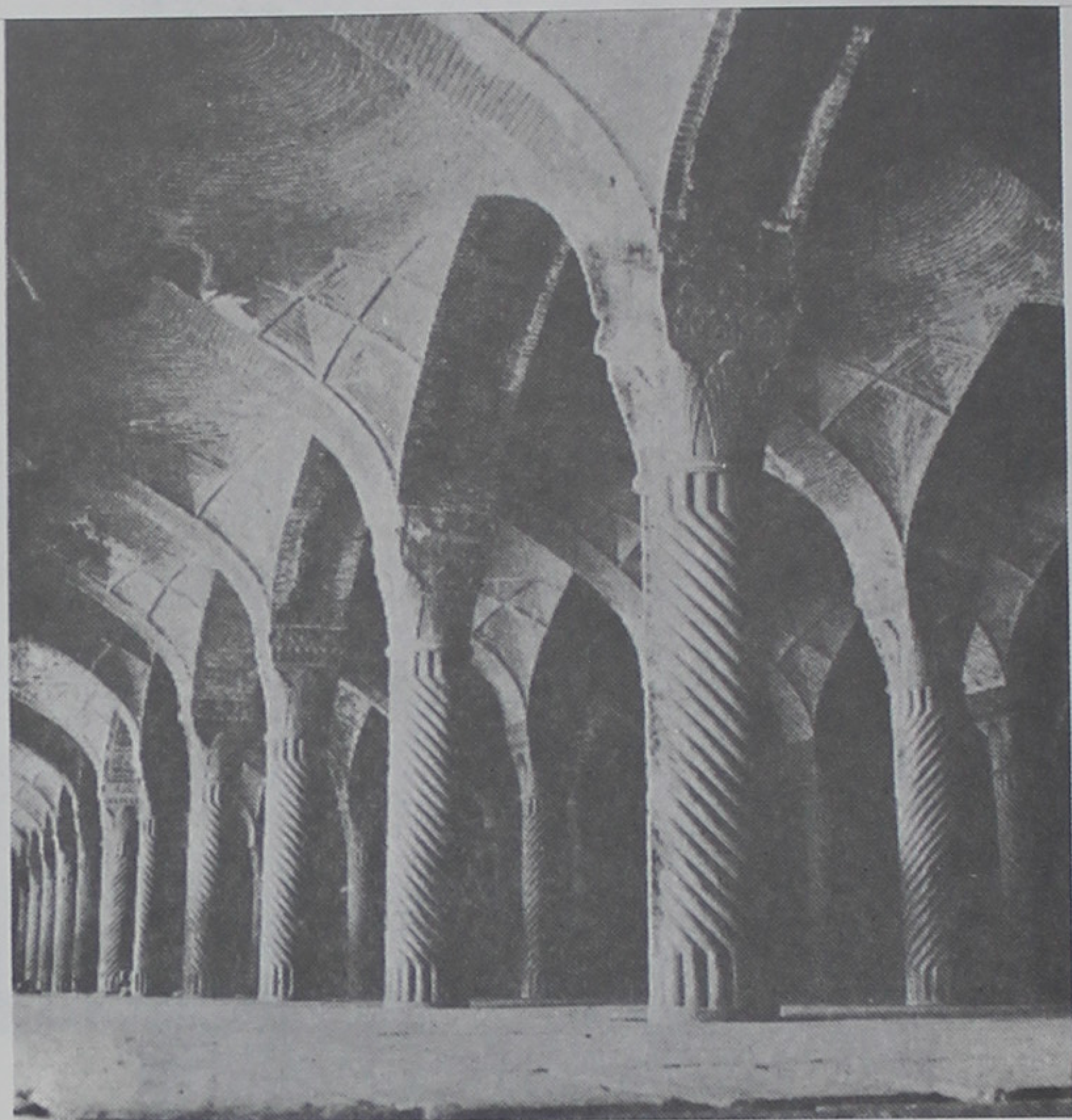
شبستان بزرگ مسجد وکیل و ستونهای سنگی یك پارچه آن

دولت علیه ایران می‌گفت در سال **۱۱۸۰ و اند** این مسجد را بنا فرمود گفته‌اند شالده و بنیان آن را بـه‌آب رسانید و از سنگ و خـاك و آهك آنـرا انباشته، دیوار و طاقها را با آجر و گچ بساخت، ستون[۱] یك‌پارچه به‌ارتفاع [ ][۲] ذرع شاه و قطر هریك [ ] ذرع در عمارت

۱. چهل‌وهشت ستون، (تاریخچه... مسجد جامع سلطانی وکیل، ص۲۶).

۲. قریب پنج ذرع، (آثارالعجم، ص۴۴۳).

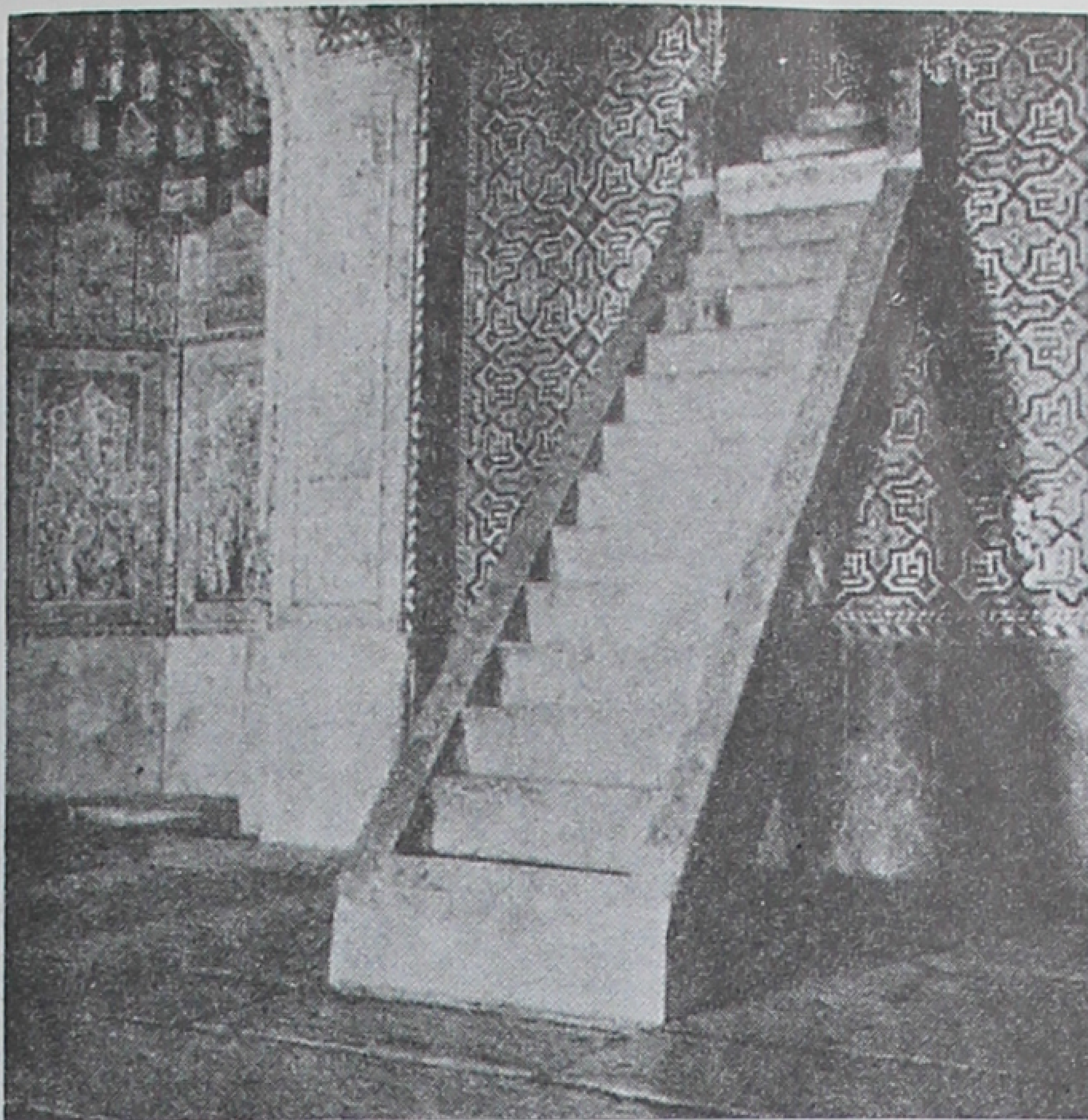
مشهور به‌چهل‌ستون افراشته [ ] و طاقهای مرتفع بر این ستونها گذاشته است و سنگهای دو ذرعی، سه ذرعی به‌درازا و پهنای [ ] درازاره‌ها به‌کار برده است و سنگهای سرسر که جز با ارابه نتوان آورد از یزد و آذربایجان آورده، در ازاره طاقهای بزرگ رو به‌قبله و پشت به‌قبله گذاشته‌اند و منبری یک‌پارچه از سنگ سرسر به‌درازای [ ][1] ذرع شاه و [...] ذرع پهنا که [...] پایه دارد در عمارت چهل‌ستون به‌دیوار ملاصق محراب نصب نموده‌اند و دریاچه‌ای در درازای مسجد ساخته که سنگهای لب آن [...] ذرع درازا و [...] ذرع پهنا و [...] ذرع ارتفاع و [...] ذرع کلفتی آنهاست. و تمام صحن این مسجد را ازسنگهای دو ذرعی و سه ذرعی فرش نموده‌اند و شبستان وسیعی در جانب شرقی این مسجد ساخته‌اند و این مسجد در جانب غربی بازار وکیل است.



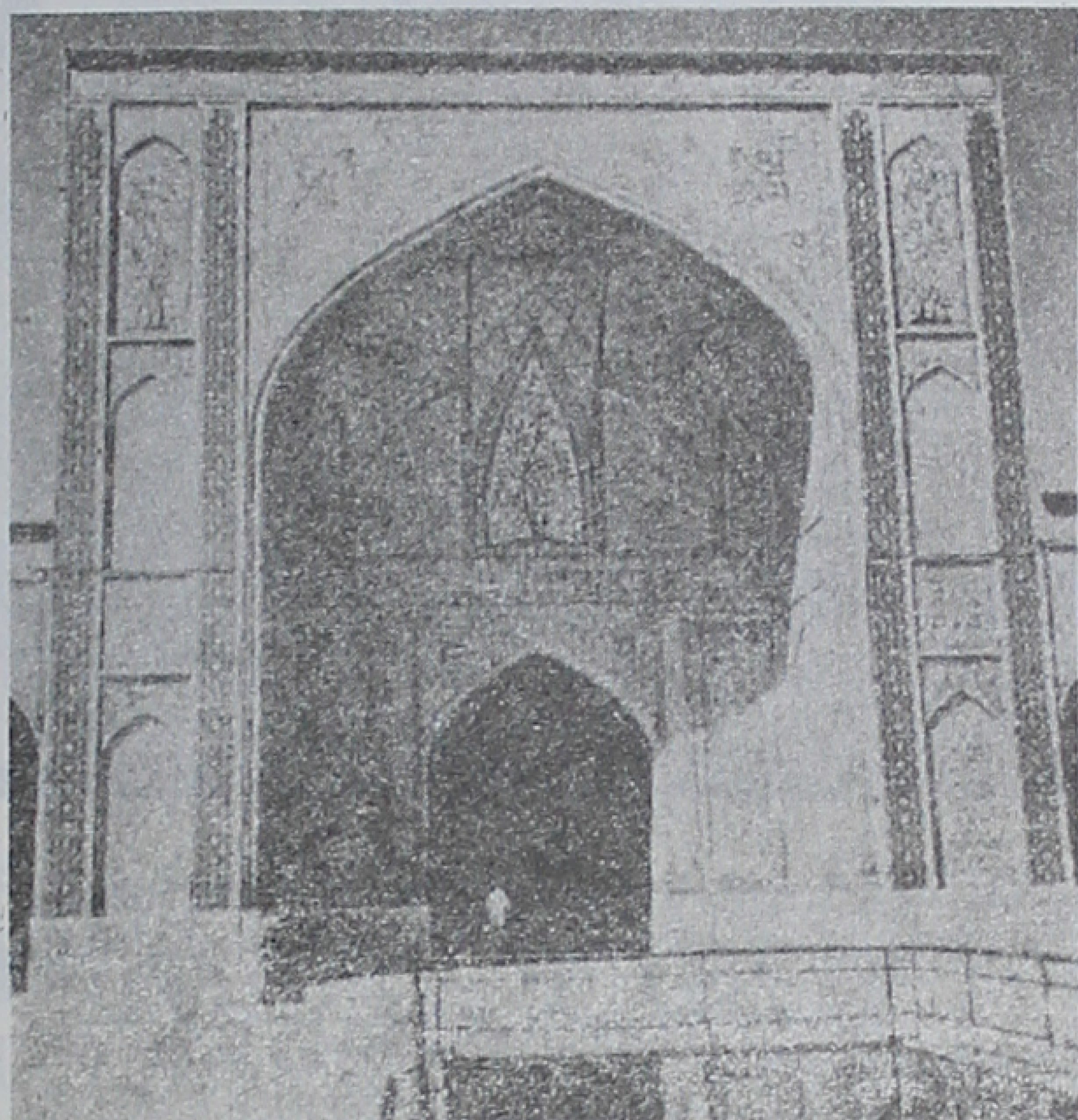
یکی از شاهکارهای هنری مسجد وکیل، حجاری چهل و هشت ستون آن است که سقف شبستان وسیع مسجد را نگهداشته است. حجاری این ستونهای یکپارچه بقدری ماهرانه و استادانه صورت گرفته که سرسوزنی با هم اختلاف ندارند.

---

۱. این منبر دارای ۱٤ پله است طول آن ۶/۵ متر و عرض آن ۱/۲۶ و قطر آن ۵۵/. متر می‌باشد. (تاریخچه... مسجد جامع سلطانی وکیل، ص٥٤).



در این عکس منبر معروف چهارده پله که از سنگ مرمر یکپارچه حجاری شده دیده میشود. طرفین منبر کاشیکاری شده و یکی از دیوارهای دو طرف محراب و قسمتی از محراب نیز مشاهده میگردد



سردر ورودی به‌شبستان بزرگ مسجد وکیل که قرینه طاق مروارید است، از شاهکارهای معماری است. کاشیکاری پیشانی و زیر سقف و بدنه طاق و دوجرز آن و همچنین خط کتیبه آن شاهکار هنر کاشی‌سازی و نقاشی و خطاطی است



عکس دیگری از طاق مروارید است که نقوش و خطوط آن را بهتر نشان میدهد

مسجد حاجی مشیرالملک[۱]: از بناهای جناب جلالت‌مآب حاجی میرزاابوالحسن خان

۱. آثار تاریخی و هنری جلگه شیراز، ص. ۲۱۰ تا ۲۱۳. فرصت‌الدوله می‌نویسد: عرصه مسجد قریب ۴۵ قدم طول و ۳۰ گام عرض دارد... ساعتی فرانسوی بسیار بزرگ (دارد) که زنگ آن متجاوز از شصت من است، فراز طاق بزرگ ←

مشیرالملک وزیر مملکت فارس. از سال ۱۲۶۵ تا ۷۴[۱۲] به‌اتمام رسانید و بعد ازمسجد جامع وکیلی برحسب استحکام و ترتیب و درپاچه و ستونهای سنگی و شبستان و سنگ ازاره، مانندش مسجدی در شیراز نیست و علاوه بر عمارات مسجد، چندین حجرهٔ فوقانی در آن‌ساخته، مسکن طلاب دینیه قرار داده است و تاکنون که چند سال از وفات حاجی مشیرالملک گذشته است، معلوم نیست که موقوفاتی برای این مسجد و حجرات معین کرده باشد. و این مسجد در محله سنگ سیاه، در جوار خانه حاجی‌مشیرالملک است و مرحوم حاجی اسدالله‌خان شیرازی در تاریخ بنای این مسجد فرموده است:

در فارس ابوالحسن مشیرالملک است — در بحر سیادت و سعادت فلک است
تاریخ بنای مسجدش گفت خرد — آبادی مسجداز مشیرالملک‌است: (۱۲۶۵)

مسجد حاجی نصیرالملک[۱]: از بناهای جناب جلالت‌مآب حاجی میرزاحسن‌علی‌خان نصیرالملک پسر غفران‌مآب حاجی‌میرزاعلی‌اکبر قوام‌الملک است. در استحکام بنیان و سنگ ازاره و ستونهای سنگی و شبستان و درپاچه و صحن مانند مسجد مشیرالملک بلکه اندکی بزرگتر و بعضی تصرفات تازه در آن فرموده که بر محاسن آن افزوده است. و این مسجد در جوار خانه حاجی‌نصیرالملک در محله اسحق‌بیگ است.

مسجد حاجی‌قوام[۲]: بانی و واقف آن غفران‌مآب حاجی‌محمود تاجر شیرازی، جد اعلای مغفرت توأمان حاجی‌میرزاعلی‌اکبر قوام‌الملک است که شرح حال او در ذیل محله بالاکفت شیراز در گفتار دویم این **فارسنامه ناصری** گفته شد.

مسجد حاجی‌علی چکمه‌دوز شیرازی: که خیرالحاج، حاجی‌علی تاجر مشهور به‌چکمه‌دوز، در سال **۱۲۸۰ و اند** به‌انجام رسانیده، کمال‌سعی و اهتمام در استحکام بنا و سرغوبی عمارت و ستونهای سنگی یک پارچه و سنگ ازاره و شبستان و درپاچه به‌جا آورده، او را ششمین‌مساجد شیراز شمرده‌اند.

مسجد آقا باباخان[۳]: در سال ۱۲۸۷ به انجام رسید و دروسعت صحن از بیشتر مساجد شیراز امتیاز دارد در محله اسحق بیگ است و شرح حال مرحوم آقاباباخان درذیل وقایع سال **۱۲۴۰ و اند** در گفتار اول این **فارسنامه** گفته شد.

مسجد حاجی باقر تاجر شیرازی[۴]: در محله سردزك در سال ۱۲۷۶ ساخته شد و در استحکام بنا و ستونهای سنگ و ازاره و شبستان ووسعت صحن، بعد ازمساجد سابقه است.

مسجد حاجی میرزامحمد تاجر شیرازی[۵]: در محله سرباغ در سال **۱۲۴۰ و اند** بنا شد و

→ روبه‌جنوب قرار داده‌اند. و نقدا متحمل شکست و بست و مواظب آن ساعت...حاجی‌میرزا محمدعلی‌ابن حاجی سید اسماعیل خوشنویس شیرازی است...). ص۴۳۷، آثارالعجم.

۱. رك: آثارالعجم، ص۴۳۸، آثار تاریخی و هنری جلگه شیراز، ص۲۱۴.

۲. آثارالعجم، ص۴۴۰: (این مسجد را مرحوم حاجی ابراهیم خان اعتمادالدوله شیرازی، جد قوام‌الملک حالیه ساخته).

۳. رك: آثارالعجم، ص۴۳۴.

۴. رك: آثارالعجم، ص۴۳۶.

۵. رك: آثارالعجم، ص۴۳۷.

آب انباری بزرگ در زیر صفه رو به‌قبلهٔ آن، شبستان در جانب قبله و دریاچه از وجه حلال تجارتی ساخته و پرداخته است.

مسجد طبالیان[۱]: در وسعت صحن از بیشتر مساجد برتری دارد و بحسب عمارت از عموم مساجد کمتر، در جوار مسجد جمعه افتاده است.

مسجد حاجی غنی[۲]: در سال ۱۳۰۰، حاجی محمدحسن اسماعیل‌بیگ تاجر شیرازی بعد از خرابی آن مسجد، عمارتی بیشتر و بهتر از اصل آن بنا نموده به‌انجام رسانید، درمیانه بازار وکیل و دروازهٔ اصفهان افتاده است.

مسجد ایلخانی[۳]: مرحوم جانی‌خان، ایلخان قشقائی در جوارخانه خود در میدان شاه درسال ۱۲۲۰ و اند ساخته است.

مسجد شکرالله‌خان نوری[٤]: در محله درب شاهزاده است.

مسجد مولاها[٥]: حاجی محمد صادق تاجر اصفهانی، آنرا تعمیر نموده، در محله درب شاهزاده است.

مسجد سردزک: درجوار حضرت شاه‌چراغ در محله سردزک است.

مسجد آقااحمد[٦]: در محله میدان شاه نزدیک به‌باروی شهر است.

مسجد آقالر[۷]: در محله سردزک نزدیک مدرسه منصوریه است.

مسجد آدینه‌خان[۸]: در محله اسحق بیک، حاجی میرزا کریم صراف، آن را تعمیری لایق نموده، مشهور به‌مسجد حاجی میرزا کریم شده است.

مسجد جناوه[۹]: در محله سنگ سیاه.

مسجد آقاقاسم: در محله سردزک است.

---

۱. درآثارالعجم، ص۴۳۹: مسجد (طبالان).

۲. رك: آثارالعجم، ص۴۳۶.

۳. رك: آثارالعجم، ص۴۳۵.

٤. رك: آثارالعجم، ص۴۳۹.

٥. رك: آثارالعجم، ص۴۴۱.

٦. رك: آثارالعجم، ص۴۳۴.

۷. رك: آثارالعجم، ص۴۳۵.

۸. رك: آثارالعجم، ص۴۳۴.

۹. چنین است در متن، ولی مرحوم فرصت‌الدوله که نام بسیاری از مساجد دیگر را هم آورده است از مسجدی سخن می‌گوید در محله دزک که آنرا (جمازه) می‌خواند و در شیرازنامه‌ها (جنباز) است. ص۴۳۶، متن و حاشیه.

مدرسه‌های شیراز

بر این وجه است:

مدرسهٔ منصوریه[1]: از بناهای حضرت سلطان‌المحققین، سیدالمدققین، امیرصدرالدین محمد دشتکی شیرازی جداعلای نگارندهٔ این فارسنامه ناصری است در سال ۸۸۳ در محلهٔ دشتک شیراز که اکنون جزء محله سردزك و محله لب‌آب گشته، بنا فرمود و به‌مناسبت اسم‌ولد ارجمند خود، حضرت اکمل اهل‌نظر، استادبشر، عقل حادی‌عشر، امیرغیاث‌الدین منصور، آن رامدرسهٔ منصوریه فرمود، تولیت آن را با ارشد ابناء بنین وابناء بنین بنین خود با تقدم بطن اول مقرر نمود و چندین قریه و مزرعه تمام، وقف برآن مدرسه فرمود و بسیاری از آنها از زمان سلطنت پادشاه قهار نادرشاه افشار، خالصهٔ دیوان‌اعلی گشته و بعضی در دست غاصبین باقی مانده‌است جز قریه قصر کرم مشهور به‌کوشک قاضی واقعه در بالاکوه بلوك‌فسا وسزرعه سختویه مشهور به‌سختان واقعه در حومه شیراز در خارج دروازهٔ قصاب‌خانه شیراز و قریه سهل‌آباد واقعه در بلوك رامجرد که سالها به وقفیت در دست متولیان مدرسه منصوریه باقی بود تا در سال ۱۲۸٤ حاجی شیخ حسین عرب مشهور به‌شیخ حسین طایفه ملقب به‌ناظم الشریعه به‌وجه‌اشتلم به عنـــوان مجهول‌المالك غصب نموده و در سال ۱۲۹٥ حضرت اشرف ارفع والا، حـــاجی معتمدالدوله فرهادمیرزا،ادام‌الله‌بقاه، والی‌سملکت فارس در شیراز مجلسی آراسته، علماء و بزرگان را حاضر ساخته، ناظم الشریعه و نگارندهٔ این فارسنامه را که متولی این موقوفه بودم، خواسته، احکام وقفیه را ملاحظه فرموده مضمون آنها را برعلما و بزرگان القاء فرمود و تمام آن جماعت تصدیق برحقیقت و صحت آن احکام فرموده، ادای شهادت خود را در وقفیت سهل‌آباد رامجرد نمودند، پس قریه سهل‌آباد را از او گرفته به‌متولی سظلوم سپرده در سال ۹۹ [۱۲] بازناظم‌الشریعه به اشتلمی تازه سهل‌آباد وقفی را بازگرفته.

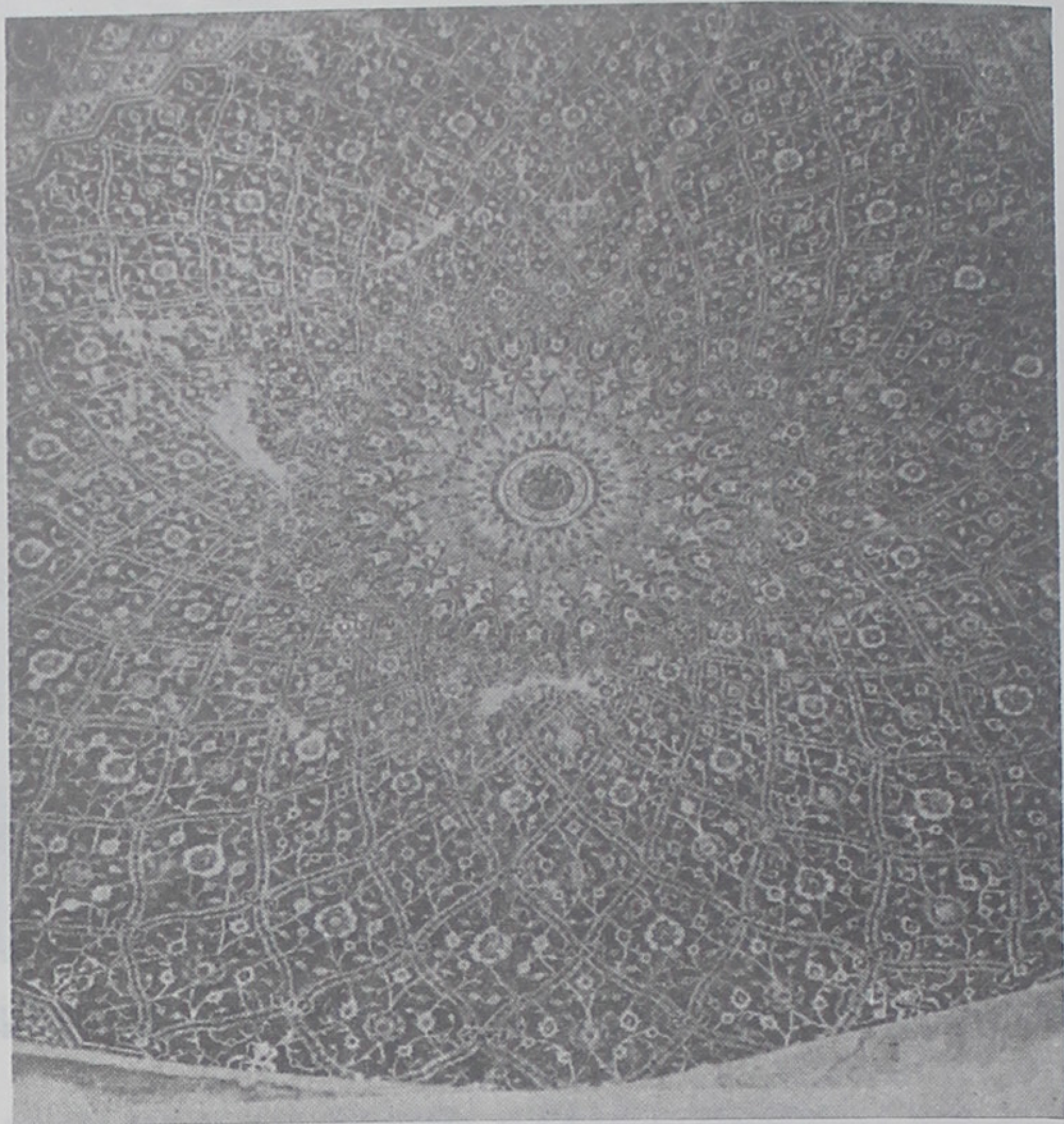
و این مدرسه تاکنون به‌آبادی باقی است و تمام حجرات آن مسکن طلاب علوم دینیه است ومعیشت آنها از منافع املاك موقوفه برآن است که به‌وجه‌احسن گذران می‌نمایند و چون حجرات آن از زلزله‌ها و مرور دهور شکسته و درهم‌ریخته بود، مؤلف این فارسنامه در سال

---

۱. درباره این مدرسه مراجعه شود به بناهای تاریخی جلگه شیراز، ص۲۲۹ و ۲۳۰، و آثارالعجم، ص٤۹۷.

۱۳۰۷[1] و۸[۱۳۰] تمام عمارات مدرسه را برداشته از آجر وگچ در نهایت استحکام بساخت.

مدرسه خان[2]: از بناهای نواب امام‌قلی‌خان والی فارس است، در سال[ ][3] درمیانه



کاشیکاری معرق سقف دهلیز ورودی مدرسهٔ‌خان

محله بازار سرغ و محله اسحق‌بیک، بنائی وسیع و عمارتی رفیع مشتمل بر یکصد حجرهٔ تحتانی و فوقانی و چهارطاق به‌ارتفاع شانزده ذرع، درکمال استحکام بساخت و تاکنون طبقه زیرین این مدرسه ،بعد از گذرانیدن چندین زلزله به‌آبادی و بنای اصلی خود باقی است، طبقه فوقانی این مدرسه را بعد از خرابی از زلزله سال ۱۲۳۹، حاجی لطفعلی تاجر شیرازی، تعمیر، باکه احداث عمارتش را نمود و برکاشی‌های رنگین که بردیوارها و طاقها به‌کار برده است،آیات قرآنی نوشته‌اند و درسال ۱۲۴۹ به‌انجام رسید و درسال ۱۲۶۹، حجرات فوقانی این مدرسه باز منهدم گردید و مرحوم حاجی میرزاعلی‌اکبر قوام‌الملک شیرازی در سال ٤ و ۷۳[۱۲] آنها را تعمیر نموده، تاکنون برآبادی باقی است و تمام املاک موقوفه براین مدرسه از زمان

---

۱. در متن: (۱۶۰۷).

۲و۳. (امام‌قلی‌خان آنرا در سال ۱۰۲٤ به‌اتمام رسانید). بناها و آثار تاریخی شیراز، ص ۲۲۵، و رک: آثارالعجم، ص ٤۹۵.

نادرشاه، خالصهٔ دیوان گشته است.



جبههٔ داخلی سردر مدرسه‌خان ـ بالاخانه‌ای که بر فراز سردر دیده میشود مدرس ملاصدرا هم بوده است

مدرسهٔ حسینیهٔ حاجی قوام‌الملک شیرازی[1]: از بناهای مرحوم حاجی میرزاعلی‌اکبر قوام‌الملک در محله بالاکفت در سال **۱۲۷۰** **واند** مسکون گردید وسقف ایوان این مدرسه را بر دوستون سنگی یکپارچه به‌ارتفاع پنج‌ذرع شاه گذاشته و حجرات و عمارتش را به‌وضعی‌خاص ساخته‌اند و املاکی وقف برآن مدرسه حسینیه نموده که بعضی از مداخل آنها در ایام عاشورا، صرف تعزیه‌داری جناب خامس آل‌عبا نمایند وسابقی را به‌حق تولیت وارتزاق عشایر واقف و وظیفهٔ طلاب دهند و تاکنون به‌آبادی باقی است.

مدرسه آقاباباخان[2]: در محله درب شاهزاده درجنب بازار وکیل و مسجد جامع وکیلی افتاده، شالده‌و بنیان آن از حضرت مغفرت‌مآب کریم‌خان‌زند است ومرحوم حاجی محمدحسین‌خان صدراعظم اصفهانی شروع در اتمامش فرسود که از شیراز به‌دارالخلافه طهران برفت و مدرسه ناتمام بماند و مرحوم آقاباباخان بارفروشی مازندرانی که در خدمت غفران مآب حضرت

۱. (همان مدرسه قوام است بواسطه تعزیه‌داری در آن حسینیه‌اش هم خوانند). آثارالعجم، ص۴۹۹.

۲. آثارالعجم، ص۴۹۴.

حسین‌علی‌میرزا، فرمانفرمای مملکت فارس تقربی داشت و به‌منصب فراش‌باشی و لله‌باشی و سرداری سرافراز بود، در حدود سال ۱۲۴۰ **واند** بنای مدرسه را تمام فرموده ملک مزیجان[1] بوانات را وقف آن نمود.

مدرسه سیدعلاء حسین: در محله بالاکفت در جنب مغربی عمارت و بقعه حضرت سیدعلاءالدین حسین(ع) افتاده است[2] و نام اصلی آن **مدرسهٔ نظامیه**[3] است. در سال ۱۰۷۵ میرزانظام‌الملک ثانی پسر میرزاحسین‌بیک جابری انصاری وزیر فارس، ساخته است و از مرور زمان وصدمه چندین زلزله ویرانه گشته، نزدیک به‌سی‌سال محل خاکروبه‌ریزی محله گردید و در سال ۱۲۹۴ محمودخان مرودشتی که مردی‌دولتمند و معامله‌نقدبه‌نقدکار بود مبلغی معتداز یکی از بزرگان شیراز یعنی جناب میرزاعلی‌محمدخان قوام‌الملک طلبکار شده، به‌عرض حضور حضرت اشرف ارفع‌حاجی معتمدالدوله فرهادمیرزا ادام‌الله بقاه رسانیدند، بدهکار را خواسته، ماجری را دانسته که‌این مبلغ‌وجه‌نقد از سودومرابحهٔ چندین معامله باقی مانده است، اندکی تأمل فرموده، به مرد بدهکار فرمایش نمود که‌چون خود این سود را مقرر داشته، سند سپرده، بایداز عهدهٔ آن برآئی و به‌محمودخان‌فرمود: چون مبنای‌این‌معامله برخلاف شریعت مطهره است این مبلغ وجه نقد را بگیر و به‌رضای طرفین در مخارج تعمیر مدرسه حضرت سید علاءالدین(ع) صرف کنید، پس هردو قبول فرموده را نموده، نزدیک به‌سالی در تعمیر آن کوشیده، آن مدرسه را احیا بلکه احداث نمودند و تاکنون برآبادی باقی است.

مدرسه هاشمیه[4]: در محله بالاکفت، درجوار مدرسه حسینیه حاجی‌قوام افتاده است مرحوم حاجی محمودتاجر شیرازی در سال ۱۰۳۹ آنرا بساخت و به‌مناسبت والداکبر خود حاجی هاشم جد سلسله هاشمیه، آنرا مدرسه هاشمیه بگفت و چندین ملک را وقف برآن نمود و از جمله نصف بازارچه حاجی‌هاشمی و جمال‌آباد و عمروآباد کربال و نصف دولت‌آباد کوار و نصف مرادآباد خفرک وقصرخواجه‌بیضا، باقی مانده است و مداخل آنها را بعد از مصارف دیگر به‌طلاب این مدرسه می‌رسانند.

مدرسه حکیم[5]: در محله بازارمرغ شیراز در جنب صبوی عمارت و بقعهٔ امام‌زاده حضرت سیدمیرمحمد افتاده‌است‌وبانی[6]آن در زمان‌سلطنت[ ]سلاطین‌صفویه[ ][7] دست‌غیب شیرازی است و در سال ۱۲۷۲[8] مرحوم حاجی مهرعلی شجاع‌الملک‌نوری بعد از خرابی از صدمه‌زلزله آنرا تعمیری لایق نمود و تاکنون به‌آبادی باقی است.

---

۱. در دهات بوانات: (مزایجان) است.

۲. درمتن: (افتادست). این مدرسه امروز به‌نام مدرسه محمودیه مشهور است.

۳. رک: آثارالعجم، ص۴۹۸.

۴. رک: آثارالعجم، ص۴۹۸.

۵. رک: آثارالعجم، ص۴۹۴.

۶. درمتن: (باقی).

۷. (گویند آنرا میرنظام‌الدین دستغیب بنا نهاده و حاجی شجاع‌الملک مهرعلی‌خان نوری در سنه ۱۰۷۲ مرمتش فرموده)، آثارالعجم، ص۴۹۵.

۸. درآثارالعجم، ص۴۹۵: (۱۰۷۲).

مدرسه میرزاعلی‌اکبر[۱]: نام‌اصلی آن مدرسه **محبیه** است که میرزامحب‌الله‌حسنی‌حسینی دست‌غیب در سال ۱۰۰۱ در جنب قبله بقعهٔ حضرت سیدمیرمحمد(ع) بساخت و بعد از چندین سال میرزاعلی‌اکبر آن را تعمیر نموده به‌نام او شهرت یافته و بعد از خرابی از زلزله مرحوم‌حاجی میرزاقاسم‌خان[۲] ولد غفران‌مآب میرزامحمدعلی مشیرالملک آنرا در سال ۱۲۷۹ تعمیر نمود.

مدرسهٔ مقیمیه[۳]: بانی آن مرحوم حاجی‌محمد مقیم نام، از سلسله آتشیهای محلهٔ بازارمرغ در اواخر سلاطین صفویه آنرا بساخت و در جنب قبلی مسجد جامع عتیق افتاده است و از صدمه زلزله سال ۱۲۶۹ خراب شده، ویرانه است.

مدرسه بابله[۴]: در اصل مدرسه **باهلیه** است، در محله سردزک در جنب صبوی بقعه شاه منذر افتاده و اکنون با مدرسهٔ مقیمیه‌فرساً رهان ورضیعاً‌لبان گشته است.

مدرسه صالحیه: مشهور به‌مدرسه **دختر**، بانی و تاریخ بنای آن معلوم نیست و از زمان سلطنت کریم‌خان‌زند، آنرا قورخانه نموده‌اند و مدتی است قورخانه را جای دیگر برده‌اند و حجرات آن باقی است، بعضی شکسته، بعضی درست غیرمسکون، بلکه مسکن گاو و گوسفند همسایگان گشته و این مدرسه در محله بالاکفت نزدیک دروازه قصاب‌خانه است.

و در شهر شیراز چندین مدرسه دیگر بود که اکنون از آنها اسمی نمانده. درکتاب **طیف‌الخیال** که در سال ۱۱۱۶ تألیف شده، اسامی مدرسه‌های شیراز جز آنچه نگاشته گردید نوشته است:

مدرسه امامیه، مدرسه ایمانیه، مدرسه تقویه، مدرسه خنجیه، مدرسه دشتکیه، مدرسه زینبیه، مدرسه شریفیه، مدرسه صالحیه، مدرسه مؤمنیه، مدرسه محسنیه، مدرسه محمدیه.



عکس مدرسهٔ حکیم

---

۱. رک: آثارالعجم، ص۴۹۸.

۲. (برادر حاجی مشیرالملک در سال ۱۲۷۹ آبادش ساخته). (آثارالعجم، ص۴۹۸).

۳. رک: آثارالعجم، ص۴۹۷.

۴. (مدرسه بابله در محله سرباغ). آثارالعجم، ص۴۹۴.

اما

کاروانسراهای شیراز

کاروانسرای آقاباباخان: در محله اسحق‌بیک، نزدیک بازار وکیل افتاده، مسکن اهل حرفت وکسبه است[و] از موقوفات مسجد آقاباباخان است.

کاروانسرای چراغ علی‌خان[1]: در محله بازار مرغ، در اصل از بناهای غفران مآب امام‌ویردی‌بیک، خلف‌بیگی والی مملکت فارس در سال ۱۰۹۰ واند، آنرا ساخته، وقف برمدرسه امامیه فرموده و بعد از خرابی آن در سال ۱۲۱۶ سرحوم چراغ علی‌خان نوائی وزیر مملکت فارس آنرا تعمیرنموده به‌اسم‌او شهرت یافته‌واکنون به‌عنوان‌وقفیت‌وتولیت‌درتصرف جناب‌میرزا سلیمان‌خان‌رکن‌الملک، نایب‌الحکومه دارالسلطنه اصفهان‌است که‌نوادهٔ مرحوم امام‌ویردی‌بیک خلف‌بیگی‌است،[در] بعضی از حجراتش، تجار غریبه و[در] بعضی ارباب‌حرفت‌مسکن نموده‌اند.

کاروانسرای حاجی محمد کاظم‌خان جبه‌دارباشی: در محله سردزك است در جنب کاروانسرای حضرت شاه‌چراغ است، غرباوارباب حرفت در آن مسکن دارند.

کاروانسرای دقاقها[2]: در بازار مرغ است بعضی از حجراتش تاجر و بعضی را غربا نشسته‌اند و آنرا به‌این اسم برای آن گویند که جماعت دقاق یعنی مردمانی که ابرهای قبا را کوبیده صاف و راست کنند [در آن بوده‌اند] و دق به‌معنی کوبیدن است.

کاروانسرای روغنی[3]: در محله درب شاهزادهٔ در جنب مشرقی بازاروکیل است، وسعت صحنش از همه کاروانسراهای شیراز بیشتر است، از بناهای حضرت کریم‌خان زند است، حجراتش‌مسکن تجار معتبر است.

کاروانسرای زال‌بیگ[4]: در محله بازار مرغ، مسکن غرباست.

کاروانسرای شاه‌چراغ[5]: در جنب قبلی عمارت و صحن حضرت شاه‌چراغ است.

---

۱. رك: آثارالعجم، ص۵۰۳.

۲. رك: آثارالعجم، ص۵۰۳.

۳. رك: آثارالعجم، ص۵۰۱.

۴. رك: آثارالعجم، ص۵۰۳.

۵. مرحوم فرصت می‌نویسد: اراضیش را مردم به‌غصب برده بودند در سال ۱۳۰۴ قدری از آنرا به‌تقویت حکومت بدست آورده دو ضلع از آن ساختند، هنوز دو ضلع دیگرش مانده. آثارالعجم، ص۵۰۴.

در سال ۱۳۰٤ که منافع موقوفات حضرت‌شاه‌چراغ ازدهات میمند وقفی، بیشتراز مخارج و مصارف متولی و ارباب ارتزاق وخدمه و روشنائی بقعه‌مبارکه، گردید، به‌فکر صائب جناب جلالت‌مآب صاحبدیوان میرزافتح‌علی‌خان شیرازی وزیرمملکت‌فارس، میدان مخروبه درجنب صحن مبارك راکه از خاك ونخاله انباشته بود، پاك کرده، از وجه زیادتی منافع موقوفه، بنای کاروانسرائی گذاشتند و درسال ۱۳۰۷ به‌اهتمام و فرمایش حضرت اشرف امجدوالا معتمدالدوله سلطان اویس‌میرزاقاجار فرمانفرمای مملکت فارس آن را تمام نموده، مسکون گردیده، مبلغی از مستغل آن برمنافع موقوفه افزود.

کاروانسرای شیخ نصر[۱]: از بناهای شیخ عبدالرسول‌خان والد شیخ نصرخان والی بندر بوشهر است. درسال ۱۲٤۰ آنرا ساخته‌اند، درمحله بازارمرغ مسکن غرباست.

کاروانسرای فیل[۲]: در جنب شرقی مسجد جامع وکیلی داخل بازار وکیل است، از بناهای حضرت کریم‌خان زند است، مسکن تجار معتبر است درسال **۱۱۸۰ و اند** ساخته شد.

کاروانسرای گمرك[۳]: در محله درب شاهزاده، از بناهای حضرت کریم‌خان‌زند است، گمرك جائی را گویند که مال تجارت را عشورکنند این کاروانسرا و کاروانسرای روغنی و کاروانسرای فیل صدمه چندین زلزله را دیده، هیچ خللی در بنیان خود ندیده و محتاج تعمیر نگشته‌اند، تجار معتبر درحجرات فوقانی و تحتانی آن مسکن دارند.

کاروانسرای مشیرالملك[٤]: مرحوم حاجی میرزا ابوالحسن‌خان مشیرالملك آنرا بساخت، درجنب جنوبی بازاروکیل است درسال **۱۲۷۰ واند** تا **۸۰** [۱۲] به‌اتمام رسید، درنظافت و خوش‌وضعی، اول کاروانسرای شیراز است، حجرات تحتانیش همه تودرتو و فوقانیش همه‌یکتو، دریاچهٔ بزرگی درصحن اوست.

کاروانسرای وکیلی مشهور به‌کاروانسرای شاه‌میرعلی‌ابن‌حمزه: از بناهای حضرت کریم‌خان‌زند است درخارج دروازه اصفهان در جانب مغربی عمارت وبقعه امامزاده حضرت شاه‌میرعلی‌بن‌حمزه(ع) افتاده است، منزل‌گاه قوافل است.

درشهر شیراز کاروانسراهای دیگر است که منزل غربا و قوافل دهات است.

---

۱. آثارالعجم، ص۵۰۳:(در بعضی حجراتش یراق‌باف و پیله‌ور نیز هست ودر حجره‌ای از آن،جناب حاجی‌میرزا احمد منجم‌باشی... مسکن دارد و همه‌ساله استخراج تقویمی می‌نماید.) (و در سال ۱۲٤۰ ساخته شده)(حاشیه).
۲. آثارالعجم، ص۵۰۲.
۳. (در بازار وکیل یعنی در بازار کلاه‌دوزان) است. آثارالعجم، ص۵۰۱.
٤. آنرا کاروانسرای گلشن هم می‌گویند. آثارالعجم، ص۵۰۲: در سال ۱۲۸۰ واند ساخته شده. (حاشیه).

باغها و بساتین خارج و داخل دروازه‌های[1] شیراز[2]

باغ ارم[3]: درمیانه مغرب و شمال شیراز به‌مسافت یک‌میل بیشتر مبذر دویست ونودمن بذر گندم است، عمارتی مرغوب دارد، از بناهای مرحوم‌جانی‌خان ایلخانی قشقائی است[4]، حصارو دیوارش از چینه گل ساخته و پرداخته‌اند.

باغ بهجت‌آباد: در پشت باروی‌شهر درمیانه دروازه کازرون و دروازه باغ شاه است.

زگل میانــه باغ و ز لاله دامن بــاغ | پراز چراغ و پراز مشعل است بی‌روغن
چو پشت عاشق و زلف شکسته جانــان | بنفشهٔ طبری را نگر بــه‌طرف چمــن[5]

جناب صاحبدیوان میرزافتح علی‌خان‌شیرازی‌در گرد مبذر ۲۲۵ من بذر گندم، حصار و دیواری از چینهٔ گـل برکشید و داخل آن را انـواع درختان غرس نمود و قهوه‌خانهٔ وسیعی چون اخلاق کریمان درکنارهٔ آن بساخت و صحن آن را از ریاحین و گلهای رنگین زینت‌بداد و در جنب آن طویله و کاروانسرائی بنا فرمود و درسال ۱۳۰۱ به‌انجام رسید.

باغ بیگلربیگی[6]: از بناهای مرحوم میرزامحمدخان بیگلربیگی، خلف‌الصدق غفران‌مآب حاجی قوام‌الملک میرزاعلی‌اکبر شیرازی است، مبذر ۳۰۰ من بذر گندم می‌شود، دیوارش از چینهٔ گل ساخته‌اند و عمارتی مرغوب دارد، انـواع درختهـای میوه‌دار و گلهـای رنگین را دارد و درسال ۱۲۶۰ و اند در داخل حصار وباروی شیراز درجانب جنوبی محلات معموره شیراز بنا شده و تمام گشته.

---

۱. درمتن: (دروازهای).

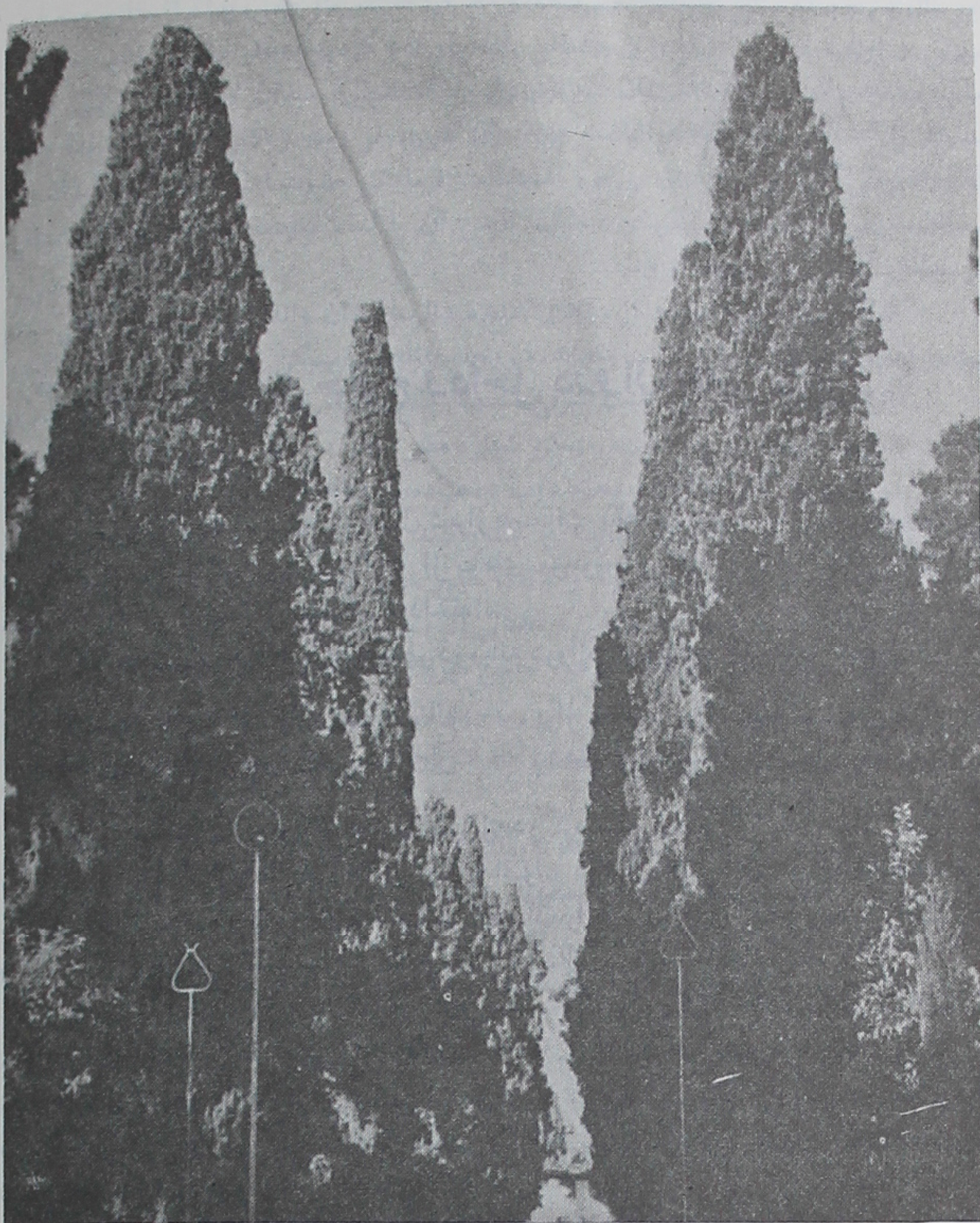
۲. تفصیل باغهای دیگر شیراز را در آثارالعجم، ص۵۰۶ تا ۵۲۱، وکتاب بافت قدیمی شیراز، ص ۳۰۶ و ۳۰۷ بخوانید.

۳. رك: آثارالعجم، ص ۵۱۱.

۴. (بنای اول آن را محمدقلی‌خان ایلخانی نهاده، سپس مرحوم حاجی نصیرالملک خریده و حکم به‌بنیاد عمارات مذکوره داده حاجی محمدحسین معمارکه درفن بنائی بی‌نظیر است آن بنارا برآورده...). آثارالعجم، ص ۵۱۲.

۵. جای دو مصراع درمتن جابجا شده است.

۶. آثارالعجم، ص ۵۰۸: (درسمت جنوب شهر در محله بال کفت).



منظره‌ای از درختان سرو باغ ارم ـ درخت سرو ناز معروف هم تقریباً در وسط عکس نمایان است

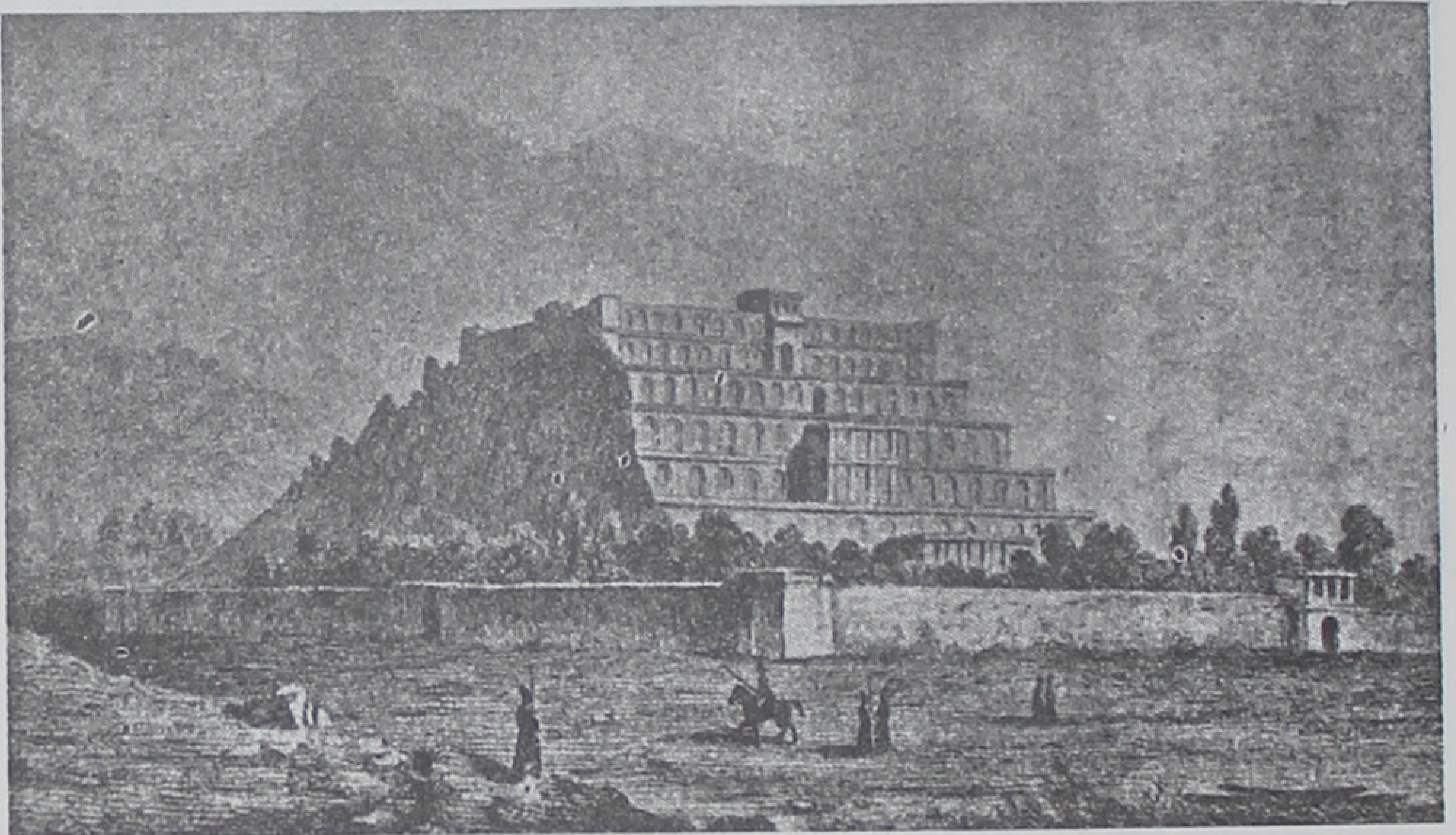
روضهٔ عشرت است و بیضه لهو   موقف رامش است[و] موضع سور
آب او آب زمزم و کوثر   خاك او خاك عنبر [و] کافور

باغ تخت قاجاریه[۱]: درجانب شمال شیراز، به‌مسافت یک میل کمتر، حصاری از چینهٔ گل،

۱. رك: آثارالعجم، ص۵۱۳ و بافت قدیمی شیراز، ص۸۴ و ۸۵.



عمارت قدیم باغ تخت در زمان ناصرالدین‌شاه از سفرنامهٔ مادام دیولافوآ

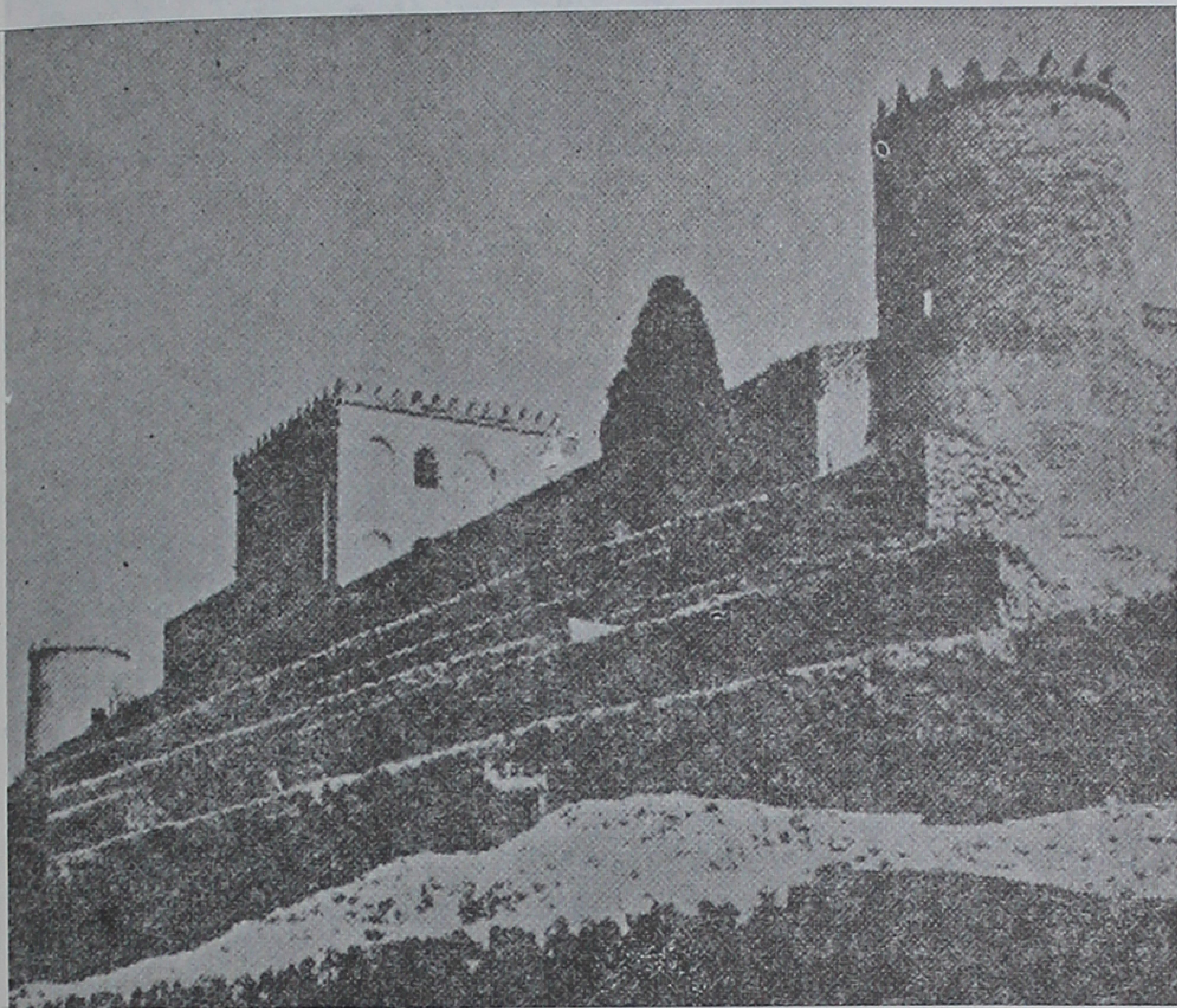


تصویری از باغ تخت و عمارت آن مربوط به اوائل دورهٔ قاجاریه

بر سبذر ۱۰۰۰ من بذر گندم کشیده، انواع درختها را در آن کاشته‌اند و اکنون بیشتر آنها خشکیده، قطع شده، در جای آنها زراعت کنند.

بخفت قمری و ناله نمی‌کند به‌سحر — برفت بلبل و دستان نمی‌زند به‌صفیر
همان درخت که بودی. چوقبهٔ مینا — همان زمین که نمودی چوسبزرنگ‌حریر
نمانده هیچ از آن وصفها زکم وزبیش — نمانده هیچ از آن حله‌ها قلیل وکثیر

و حصارش بی‌تعمیر باقی است، درجنب صبوی این باغ، پارچه کوهی به‌بلندی سی‌ذرع بیشتر [و] به‌درازای صدوپنجاه ذرع [و] به‌پهنای صدذرع [و] به‌مسافت صدگام ازکوه جدا شده، در سال ۴۸۰ اتابک قراچه والی مملکت فارس، برپشتهٔ این پارچه کوه، عمارتی‌ملوکانه ساخته، ناسش را تخت قراچه گذاشت و جدولی از نهر اعظم شیراز جدا کرده، از دامنهٔ کوه شمالی شیراز در برابر این پشته رسانیده، شترگلوئی را از زیرزمین گذرانیده، داخل این عمارت نموده، حوض و باغچه آن را آب داد و بعد از سالها خراب گشته جز نامی از آن باقی نبود و در سال ۱۲۰۸ به‌فرمان خدیو زمان، شاهنشاه قهار، حضرت آقامحمدخان قاجار طاب ثراه،



بقایای عمارت باغ تخت در حال حاضر

اساسی محکم و بنائی مستحکم در جای عمارت تخت قراچه گذاشته، تخت قاجارش فرمود و در سال ۱۲۶۱ به‌فرمودهٔ سلطان سپهر بارگاه، شاهنشاه، حضرت ظل‌الله محمدشاه‌قاجار انارالله برهانه، دامنه قبلی این عمارت را به‌چند مرتبه پرداخته، طاق‌نماها ساخته، صحن مرتبه را درختان نارنج کاشته، مرتبه دیگر حوضهای کشکولی مرتب نموده، به‌این ترتیب به‌آخر رسانیدند و در دامنه مرتبه آخرین آنها، دریاچه وسیعی درجای دریاچه پیشینش بساختند واز خیانت کارکن یا کارفرما، آب را زیاده از هفته‌نگاه ندارد و درسه‌جانب این دریاچه، درختهای سرو و کاج کاشته‌اند ودربرابر عمارت، درخت کاج تنومندی‌است که خاقان مغفورمعظم‌شاهنشاه اعظم فتح‌علی‌شاه قاجارطاب‌ثراه‌در زمان جهانبانی‌خود درمملکت فارس، آنرابه‌دست‌مبارک خود کاشته و تاکنون مردمان شیراز آنرا به‌چشم احترام می‌بینند و عمارت تخت قاجار از زیور جوانی عاری، روی به‌پیری‌گذاشته چنانکه خدای‌تعالی فرموده: ومن نعمره ننکسه‌فی‌الخلق.[1]

باغ جنت[2]: از بناهای مرحوم حاجی میرزاابوالحسن‌خان مشیرالملک است. در سال ۱۲۶۰ **واند** درصحرای کشن، فرسخی مغربی شهر شیراز، حصاری ازچینه کشید و انواع درختها را درآن کاشته، عمارتی لایق درکنارآن بساخت.

باغ جهان‌نما[3]: درجانب صبوی شهر شیراز به‌مسافت میلی کمتر، حضرت کریم‌خان‌زند، درسال ۱۱۸۰ **واند** حصاری از آجر و گچ در نهایت استحکام ساخته‌که از صدمهٔ چندین زلزله آسیبی به‌حصار و عمارت آن نرسیده است و در داخل باغ، چهار خیابان ازسروهای آزاد ساخته و تاکنون‌که نزدیک برصدوبیست سال ازکاشتن آنها گذشته، به‌خرمی و تنومندی باقی است:

چنان سر بـرفلک سوده است سروش   که باشد نسر طایریک تـذروش

و درجلو قبلی این باغ، به‌ده ذرع فاصله، باغی دیگر، کوچک از آن، به‌حصار گچ و آجر بساخت و چون سطح داخلی این باغ به‌اندازهٔ چهار ذرع از سطح زمین آن باغ نشیب داشته، سردیوار آن مساوی با سطح زمین آن و این دوباغ در دومرتبه افتاده‌اند.[4]

باغ حوض[5]: از بناهای مرحوم حاجی میرزاابوالحسن‌خان مشیرالملک است و در پشت باروی شهر شیراز، میانه دروازهٔ کازرون‌وباغ بهجت‌آباد، حصاری از چینهٔ‌گل برمبذر ۸۰۰من بذرگندم برکشید و انواع درختهای میوه دار و گلها را درآن بکاشت و خیابانهای سفیددار و چنار درآن بینداخت،

خیابان در خیابان سوبه‌سویش   گلستان درگلستان کوبه‌کویش

---

۱. آیه ۶۸ از سوره یس.

۲. رك: آثارالعجم، ص۵۱۹.

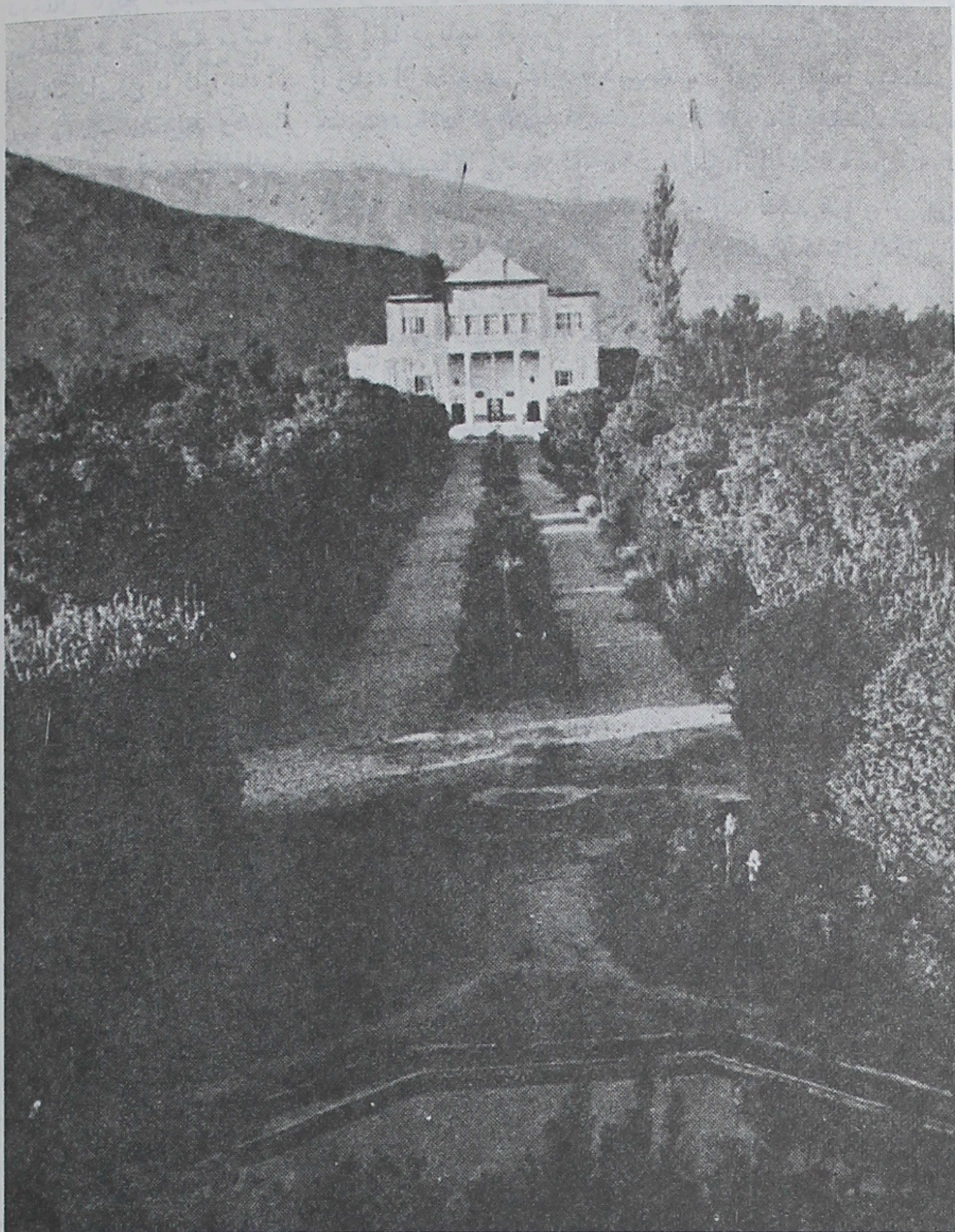
۳. رك: آثارالعجم، ص۵۱۷.

۴. در آثارالعجم، آن را جهان‌نمای پائین می‌گویند. در کتاب بافت قدیمی شیراز، ص۱۵۵، احتمال داده شده‌که این باغ در زمان صفویه ایجاد شده باشد.

۵. (آن را باغ نو مشیری نیز می‌گویند در سمت غربی مایل به‌شمال، اراضیش قرب یکصد پیمان است) آثارالعجم، ص۵۲۰.

و دریاچه حلقه مانند برگرد عمارتی سرغوب ساخته است و این باغ و عمارت و دریاچه‌نزهتگاه اهل شیراز است.

باغ دلگشا[1]: در جانب مشرقی شیراز به‌مسافت نیم فرسخ کمتر در دامنه کوه فهندز



باغ دلگشا و کوشك واقع در آن

---

۱. رك: آثارالعجم، ص۵۱۷، بافت قدیمی شیراز، ص۲۸۵، سفرنامه پیرزاده، ج۱، ص۳۴ و ۳۵.

افتاده و آب قنات فهندز که در قدیم به‌آب گازرون[1] مشهور بود و اکنون به‌آب سعدی شهرت یافته است، ازمیان این باغ جاری است،

میان سبزهٔ سیراب جوی پنـداری زرودنیل گذشته است موسی عمران

و نام قدیمی این باغ همین «دلگشا» است، در فتنه محاصره تقی‌خان‌شیرازی در سال ۱۱۵۰ چنانکه در گفتار اول ایــن **فارسنامه ناصری** گذشت، ازحلیهٔ‌آبـادی بیفتاد و حصار و عماراتش منهدم گشته، صحرا گردید ومرحوم میرزاباقر مکتب‌دار شیرازی که مردی نودساله بود، در چهل‌وپنج سال پیش‌از این می‌فرمود که هرساله سه‌چهارروز پیش از تیرماه جلالی، کسبه شیراز در این صحرا، بازاری از چوب و چادر ساخته، هرگونه متاعی را آورده، روز اول تیرماه عموم اهالی شیراز، هرروزه از شهر درآمده تا یک هفته درآب سعدی رفته، تن‌شوئی نموده، ازمتاع بازار معاملت می‌نمودند واز غرائب آنکه روزی مرد مارگیری حلقه گرفت وماری بزرگ را درحلقه رها نموده، مار به‌حرکت درآمد و مارگیر، دستش را دردهان مار برده،بیرون آورد، پس یک پا را تا زانو دردهان مار برده بیرون آورد، پس چون هر دوپا را در دهان مار برد،مار او رافرو کشیده، بعد ازیأس ازخلاصی،التماس و التجا به‌مردم حاقه نمود کسی به‌نزدیکش نرفت و مار تمام مرد را فرو برد و سرزده، حلقه مردم را شکسته، روی به کوه، گذاشت و در سنگلاخها و مغاکها پنهان شد و در سال ۱۲۰۰ **واند** مرحوم حاجی ابراهیم‌خان اعتمادالدوله شیرازی، این باغ را تعمیر بلکه احداث نمود و چون کار او و قبیله او از اوج بزرگی به‌درجه هبوط رسید، باز این باغ دلگشا روی به‌خرابی نهاد و در سال ۱۲۳۶ نواب شاهزاده، رضاقلی میرزا، نایب الایاله قاجار این بـاغ را از ملاك آن خریده، تعمیر فرموده، عمارتی درمیان آن بساخت و نامش را فین وکلاه فرنگی گذاشت. نگـارندهٔ این **فارسنامه** را در خاطر است که عمارت کـلاه فرنگی و فیـن ایـن بـاغ از رونق و زینت بیفتاد و آنچه چوب و درو پنجره داشت همه را دزدیدند و پنج شش درخت نارنج در دوره کلاه فرنگی باقی نماند و تمام زمین باغ ساده گشته، زراعت می‌نمودند و در سال ۱۲۶۰ **واند** مرحوم حاجی‌قوام‌الملک میرزاعلی‌اکبر شیرازی این باغ را خریده، حصاری از چینه‌گل درگرد آن کشیده، عمارتش را تعمیر نموده، ایوانی که بردوستون سنگی یک پارچه به‌بلندی پنج‌ذرع بیشتر، برکلاه فرنگی بیفزود وچندین درخت نارنج در این باغ بکاشت و به‌ولد ارجمند خود جناب جلالت‌مآب صاحبدیوان میرزا-فتح علی‌خان بخشید و صاحبدیوان درکنارهٔ داخلی مشرقی این باغ، حمامی ساخته که گوئیا جمال‌الدین عبدالرزاق اصفهانی این لغز را برای او فرموده است[2]:

چه گوئی چیست آن شکل مـــدور که دارد خیمه با گـردون برابـر
چو ایـــوانـــی کشیده بـر سر آب چـو خرگـاهی زده بـرروی‌آذر
چو عقل عاقلان هم پـاك و هم خوش چو طبع زنـدگان هم گرم و هم‌تـر
زآبش رشک بـرده، آب حیـــوان زحوضش شرم کـرده حوض کـوثـر

---

۱. همان (گازران) است به‌معنی رخت‌شویان.

۲. دیوان استادجمال‌الدین، با تصحیح و حواشی حسن وحیددستگردی، ص ۱۹۰.

برهنه گشته دروی همچو درحشر
بزرگ وخرد و درویش و توانگر
بهشت است او از این معنی که هرگز
نه سرما اندر او بینی و نه حر
به‌دوزخ نیز می‌ماند از آن‌رو
کز آتش می‌شود کارش مقرر
همه آلودگان آیند دروی
برون آیند از او پاک ونور
یکی لعبت در او از بهرخدمت
دو روی و ده زبان و زرد ولاغر[۱]
به شکل جدول تقویم دروی
بسی خطهای بی‌پرگار و مسطر
کند ریش وزیر و زلف خاتون
ضعیفی دیده کس زاین‌سان ستمگر؟

و خاصهٔ این باغ است که به‌مجاورت کوه و گرمی آب قنات سعدی که در زمستان به آسایش می‌توان تن‌شوئی در آن نمود، درخت نارنج از آسیب سرمای زمستان سالم بماند، در سالی که نارنجهای داخل خانه‌های شیراز از سرما، زیان بیند، درختهای نارنج این باغ به سلامت بماند، ذلک فضل الله یؤتیه من یشاء.[۲]

درازای این باغ ۳۵۰ ذرع، پهنای آن ۱۵۰ ذرع، درختهای نارنج این باغ که ثمر دهد در این سال ۱۳۰۲ معادل ۱۳۰۰ درخت است و درختهای نارنج تازه‌این باغ که هنوز به‌حد ثمر نرسیده است در باغ کهنه دلگشا ۳۵۰۰ درخت است و در باغ احداثی‌جناب صاحبدیوان در جنب مغربی دلگشا ۵۰۰ درخت است و جناب معزی‌الیه اهتمام در تعمیر و مرمت عمارت و حمام و کاشتن انواع درختان با ثمر و بی‌ثمر نمود و چند اصلهٔ فسیلهٔ خرمای شاهانی از بلدهٔ جهرم آورده، غرس نمودند، انواع ریاحین و گلهای رنگین از بلادبعیده آورده، درصحن این باغ بکاشتند، گویا حضرت نظامی این باغ را دیده و این ابیات را فرموده است:

سوسن از بهر تاج نرگس مست
شوشه زرنهاده برکف دست
کاتب الوحی گل به‌آب حیات
برشقایق به‌خون نوشته برات
داده خیری به‌شرط هم‌جهدی
یاسمن را خط ولیعهدی
سرخی گل به‌سبز میدانی
پنج نوبت زنان به‌سلطانی
بلبل آواز برکشیده چوکوس
همه شب‌تابه‌وقت بانگ خروس

گویا مانند این باغ دلگشا، باغی دیگر کمتر باشدکه اگر چهار خیابان نارنجش در گرمسیرات یافت‌شود، هوای چون بهاردائمش از کجا و اگر نهر آب چون سلسبیلش دیده شود گلهای رنگارنگ همیشه بهارش از چه‌جا، خریف و زمستانش در طبع بهار، هوای تابستانش ملایم و سازگار، در هیچ فصلی از فواکه مرغوبه خالی نماندکه چون گیلاس وتوت سفیدش رود، آلوی گرجه وشلیلش آید و چون انگور و انارش گذرد که چنانکه منوچهری فرموده است[۳]:

آن نارها بین دو‌رده بربار[۴] سن گرد آمده
چون حاجیان درهم شده در روزگار ترویه[۵]

---

۱. مقصود (شانه) است.

۲. آیه ۵۴، سوره مائده.

۳. رک: دیوان منوچهری، ص ۹۱.

٤. درمتن دیوان منوچهری: (برنارون).

۵. ترویه به‌معنی سیراب کردن اما در اینجا مقصود یوم‌الترویه است که روز هشتم از ماه ذی‌حجه می‌باشد.

گـردی بـرآبی بیخته نور[1] از ترنج انگیخته | خوشه زتـاك آویخته مانند سعدالاخبیه[2]

نـارنگی ولیموی شیـریـن و بتـاوی و نـارنجش آمده، بـه‌گیلاس و توت رسد، بازهم ذلك فضل‌الله یؤتیه من یشاء.

باغ رشک بهشت[3]: از بناهـای مرحوم میرزانعیم لشکرنویس‌باشی‌نوری است، در حدود سال **۱۲۴۰ واند**، حصاری ازچینه گل کشید، چندین خیابان تودرتو از چنار وعرعر و سفیددار وکبوده و بید ساخته، از درخت معمور داشته است و چندین جدول آب دائمی از میان این باغ جاری است، عمارتی مختصر دارد، یک میل بیشتر شمالی شیراز است،

بـاغ تفرج است وبس | میوه نمی‌دهد به‌کس

باغ عفیف‌آباد[4]:

آن هـوای معتدل داردکـه هستی جاودان | چون بهشت ایمن زسردی دی و گرمای تیر

آن را باغ گلشن نیز گویند به‌مسافت نیم‌فرسخ درجانب مغربی شیراز است؛

ناربن رشک بت فـرخـار است | خاک چون غالیه تـاتـار است
سبـزه آزرم ده زنـگـار است | سوسنش همچو منهیان گویا
نـرگسش همچو عاشقان بیدار | رستنیهاش چون نبات بهشت
ایمن ازگردش خزان و بهار[5]

درازای آن‌از مشرق‌به‌مغرب نزدیک به **۵۰۰** ذرع ،پهنای آن نزدیک‌به **۲۵۰** ذرع‌شاه، ایـن بنده را در خـاطر است‌کـه ایـن بـاغ صحرائی بود مسطح، بی‌حصار، خالی از عمارت و درخت، جز چند درخت سروکه در خیابان باقی بود و حوضی که لبه و پاشویهای آن از شش پارچه ساخته بودند و درسال **۱۲۸۰ و اند** مرحوم میرزاعلی‌محمدخـان قوام‌الملک شیرازی این باغ را به‌ضمیمهٔ قنات مشهور به‌لیمک واقعه درصحرای قصر قمشه،شمالی شیراز به‌مسافت دو فرسخ‌ونیم از ملاک آن خرید و قنات را تنقیه‌کرده، مبادی آن را چندین شاخه نمود و بیشتر این شاخه‌ها را سنگ‌بست‌کرده، از چندین جا شتر گلو ساخته، آب قنات را گذرانیده به‌بیرون دروازهٔ کازرون شیراز رسانید و نصف تمام مجاری آب این را فی‌سبیل‌الله وقف به‌محلات سردزک و لب آب و بالاکفت‌کرده، در هر هفته سه روز ونیمی این خیرات جاریه در این محلات،ساری و جاری است و دور این باغ را حصاری از چینه گل کشید و انواع درختان میوه‌دار جز درخت نارنج و خرما را درآن بکاشت و خیابانهائی ازسرو و صنوبر و چنار و بید و

---

۱. در دیوان منوچهری: (زر).

۲. منزل ۲۵ از منازل قمر. (سعدالاخبیه چهارستاره است بر دست راست آبریز همچون پای بط سه از آن برکردار مثلث و چهارم‌که سعد است میان او و این مثلث (خباش)ای (خانه‌اش) التفهیم ص۱۱۲. و رك: دیوان منوچهری، ص۴۲۳.

۳. رك: آثارالعجم، ص۵۱۲.

۴. رك: بافت قدیمی شیراز، ص۱۲۴، آثارالعجم، ص۵۱۹.

۵. شعر در متن چنین است.

عرعر بساخت و به‌درازی باغ آبشارها انداخته است و در دو جانب آبشارها ریشه سرغ[۱] و چمن کاشت، سر به‌هم داده، نه کف پا را زآن دردی، نه پشت پا را از آن گردی است و عمارتی ظریف در میان باغ به‌وضعی خوب و طرحی تازه و سرغوب بنا نموده حوض قدیمی باغ را در صحن این عمارت انداخته است:

یکی قصر محکم در این باغ دلکش	یکی حوض دلکش در آن قصر محکم
به‌زینت چو گردون به‌رفعت چو کیوان	به‌صافی چو کوثر به‌پاکی چو زمزم

هست باغی نه‌باغ بلکه بهشت	به ز باغ ارم به‌طبع و سرشت
روضه گاهی چو صد نگار در او	سرو و شمشاد بی‌شمار در او
میوه‌دارانش از بر وسندی	کرده با خاک سجده پیوندی
سیب چون لعل جامهای رحیق	نار بر شکل درجهای عقیق
به‌چو گوئی پر، آکنیده به‌مشک	پسته با خندهٔ تر از لب خشک
شهد انجیر و مغز بادامش	صحن پالوده کرده در کامش
تاک انگور کج نهاده کلاه	دیده در حکم خود سفید و سیاه
سرو کز سایه بادبانه زده	جعد شمشاد را به‌شانه زده

باغ گلشن: همین باغ عفیف‌آباد است.

باغ ناری[۲]: از بناهای سرحوم زکی‌خان نوری وزیر سابق فارس است در میانهٔ باغ تخت و باغ ارم افتاده است، عمارتی داشته رو به‌خرابی گذاشته است، درختهای این باغ از طراوت افتاده است، مبذر ۲۰۰ من بذر گندم است.

باغ نو[۳]: از بناهای نواب والا حسین‌علی‌میرزا فرمان‌فرمای سابق فارس است، در جنب مغربی باغ جهان‌نما است[۴]، در سال ۱۲۲۵ بنا فرمود و محمدعلی چرخی که شاعری یاوه‌سرا بود در تاریخ بنای آن گفته است:

شعرا از جانشان رفت رمغ	تا که تاریخ باغ شد هکرغ :(۱۲۲۵)

و آقامحمدجعفر ادیب تخلص تاریخ اتمام آن را «فزتم‌ذا»: (۱۲۲۸) فرمود، بعد از شهرت این تاریخ، او را آقامحمدجعفر «فزتم‌ذا» گفتند و این تاریخ، لقب آن شاعر گردید، حصاری از چینه گل بر مبذر ۲۵۰ من بذر گندم کشیده، عمارتی سلوکانه دو رویه آبشارها از سنگ تراش ساخته‌اند از صدمه زلزله سال [۱۲]۶۹ عمارتش رو به خرابی گذاشته است و دریاچه در پیش روی این عمارت پرداخته‌اند و درکنارهای این دریاچه یک ردیف درختان نارنج و ردیف دیگر درختان سرو آزاد کاشته‌اند و اکنون طراوتی برای باغ و درختها نمانده

---

۱. به‌فتح اول گیاهی اسْت علفی و پایا، چمن وحشی، سبزه. (معین)

۲. رک: آثارالعجم، ص۵۱۳.

۳. رک: آثارالعجم، ص۵۱۵.

۴. در شمال شرقی شیراز، دو میدانی دور از شهر، جنب مصلی (آثارالعجم، ص۵۱۵).

است، جز فرسودهٔ خواجه‌حافظ (علیه‌الرحمه)

میان جعفرآباد و مصلی　　　عبیرآمیز می‌آید شمالش

جعفرآباد نام قدیمی باغ جهان‌نماست که در جانب مشرقی آن باغ افتاده و مصلی نام صحرائی است در مغربی آن که مردم شیراز آمده، در آنجا نماز حاجت گزارند[1] و حضرت والا حاجی‌فرهادمیرزا معتمدالدوله در سال ۱۲۹۶ در آن صحرا عمارتی مسجد مانند بساخت و آنرا نیز مصلی گویند و در جنب صبوی عمارت باغ نو حضرت اشرف والا، حاجی فرهادمیرزا معتمدالدوله در سال ۱۲۵۷ عمارتی بساخت‌و صحن آنرا جز درخت نارنج و گلهای رنگین چیزی نکاشت و آن را «فرهادیه» نام گذاشت.

باغهای دیگر شیراز: که برای جلب منفعت ساخته‌اند، در ناحیهٔ قریه مسجد بردی و توابع آن که فرسخی میانه شمال ومغرب شیراز است، آنچه را درسال ۱۳۰۱ شمرده‌اند **۱٤٤۰ واند** درب باغ به شماره درآمد و تمام این باغستان نزدیک به فرسخی درازا و نیم‌فرسخ بیشتر پهنا دارد و شرب تابعه مرتبه بر آنها از آب نهر اعظم و چشمه جوشک و قنات حاجی‌شمس و قنات[های] دیگر است.

باغهای دیمی شیراز: که از منت میراب ظالم آسوده است، از سال ۱۲۵۰ در دامنهٔ کوه دراک مغربی شیراز به‌مسافت دوفرسخ، تاک دیمی کاشته‌اند و سال‌به‌سال افزوده‌اند و از سال **۱۲۶۰ و اند** در دامنهٔ کوه شمالی شیراز، از نیم‌فرسخ تا فرسخ‌ونیمی از شیراز به‌درازا و هزار ذرع کمتر پهنا، باز درخت انگور کاشته‌اند و تمامی این تاکهای دیمی انگورهای رنگارنگ بارآورد.

انگور تاک او نگر و وصف او شنو　　　وصف تمام گفت، ز من بایدت شنید[2]
آن خوشه فتاده بر او برگهای سبز　　　هم دیدنش خجسته و هم خوردنش لذیذ
دیدم سیاه روی عروسان سبزموی　　　کز غم دلم ز دیدن ایشان نیارمید
گفتی که شاه زنگ یکی سبز چادری　　　بر دختران خویش بعمدا بگسترید[3]

بحمدالله تعالی به‌تاریخ بیست‌وششم جمادی‌الاولی سنه ۱۳۰٤ هجری از نگاشتن اوضاع شهر شیراز و اهالی و بقاع و تکایا و مساجد و مدارس و بساتین آن، فارغ گشتم، از ایزد متعال توفیق خواسته، شروع در احوال بلوکات و ایلات و جزایر و چشمه و رودخانه و صحرا و طوایف و معادن می‌نمایم. انشاءالله تعالی

ز من فارسنامه که شد یادگار　　　پس از من بماند بسی روزگار

---

۱. درمتن: (گذارند).
۲. درمتن: (شنود).
۳. شعر از بشار مرغزی است.

و اما

بلوکات فارس بر این نهج است:

باید دانست که در مملکت فارس هر ناحیتی را که دارای چندین قریه و مزارع باشد، آنرا باوک بر وزن سلوک گویند و این مملکت بر طبق نقشه فارس به‌اختراع نگارندهٔ این فارسنامه بر شصت‌وسه بلوک قسمت گشته و هر یکی را نامی مخصوص گذاشته، حاکم و کلانتری را برای آن معین نموده، هر یک را با دیگری مداخلتی نبوده است و اکنون رشتهٔ آن نظم گسیخته و هفت بلوک از فارس موضوع گشته، مانند بلوک ابرقوه و بحرین و بشاگرد و بختیاری جانکی و رامهرمز و فلاحی و بلوک هرات و مروست و شاید دو بلوک سه بلوک را به‌یک نفر حاکم یا یک‌نفر کلانتر دهند و اسامی بلوکات را به‌ترتیب حروف نوشتم:

[۱] -بلوک اقلید[۱]

اقلید در لغت عرب به‌معنی کلید است که آنرا مفتاح گویند، یعنی آن بلوک کلید گشودن مملکت فارس است، هر که آنرا فتح نمود گویا فارس را فتح نموده است، این بلوک درجانب شمالی شیراز، محدود است از جانب مشرق به‌بلوک ابرقوه و از جانب شمال به‌توابع اصفهان و ازجانب مغرب به‌بلوک سرحد چهاردانگه و سرحد شش ناحیه و از جانب جنوب به‌بلوک قونقری، هوای‌این بلوک مایل به‌سردی‌است، آبش از قنوات، شکار دشتی آن آهو و گورخر و خرگوش[و] کبوتر و در تابستان مرغ هوبره و چاخرق[۲] و شکار کوهی آن بز و پازن و قوچ

---

۱. (اقلید به‌کسر اول و سکون ثانی، اسم شهری است در فارس ازکوره استخرکه دارای ولایت و مزارعی است) معجم‌البلدان.

(اقلید شهر کوچک است و حصاری دارد و هوایش معتدل است و آب روان دارد و در او از همه‌نوعی میوه هست و غله بوم.) نزهة‌القلوب، ص۱۲۲، چاپ لسترانج.

(اقلید شهر کی کوچک است و حصاری دارد و جامع و منبر دارد و هوای آن در سردسیر معتدل است و درست و آب آن خوش است و روان و میوه باشد از هرنوعی و غله بوم است و از آنجا جنسی دیگر نخیزد و آبادان است). فارسنامه، ابن‌بلخی، ص۱۲٤، چاپ نیکلسن و لسترانج. و ر ك: فرهنگ جغرافیائی، ج۷.

۲. چاخروق‌یا چاخروق: قسمی از پرندگان (دهخدا).

و میش کوهی و کبک وتیهو، زراعتش گندم و جو و خشخاش و پنبه و کنجد و کرچک و شلغم و تربزه[1] و چغندر وگزر[2] و خیار بالنگ و خربزه و هندوانه، درخت باغستانش بیشتر تاک انگور و به و آلو و گلابی و بادام و شفتالو و هلو و درختان دیگر سردسیری،

در موسم بهار زطنازی، شکوفه لب گشاده زغمازی، زبان بسته است سوسن و در موسم خریف طبق بر سر نهاده هر درختی، پر از حلوای دوشاب و روغن، مردمش رعیت‌پیشه و سازگار، حرفهٔ مردمش قاشق‌سازی و قلمدان و جعبه از چوب امرود و گلابی است، درازای این بلوک از اقلید تا امن‌آباد بیست فرسخ، پهنای آن ازکشکان تا قریه چنار دو فرسخ ونیم و نام قصبه این بلوک نیز آباده است و اقلید از توابع اوست و قاشق شربت‌خوری چوبی بزرگ و کوچک و جعبه چوبی آباده در خوبی، در روی زمین مشهور است و این قصبه نزدیک به ٤٤ فرسخ شمالی شیراز است و عرض آن یعنی دوری از خط استوا ۳۱ درجه و ۱۲[3] دقیقه است و طول آن یعنی دوری آن از گری‌نیچ رصدخانه انگلستان ۵۲ درجه و ۱۸ دقیقه است و انحراف قبله مسلمانی آن از نقطه جنوب به‌جانب مغرب پنجاهو [ ] درجه و [ ] دقیقه است و عموم خانه‌های آن از خشت خام و گل و چوب ساخته‌اند و شمارهٔ آنها به ۶۰۰ و اند درب خانه میرسد. و جناب مجتهدالزمان حاجی‌محمدجعفر آباده‌ای، از قریه صغادآباده برخاسته[4] است وشرح حال‌آن جناب در ذیل صغاد بیاید وکلانتر این بلوک میرزاحسین‌خان پسر عباس‌خان کلانتر پسر عبدالکریم‌خان کلانتر است و این بلوک مشتمل است بر ۳۳ قریه آباد[5]:

ارگمان: پنج فرسخ جنوبی آباده است.

اسحق‌آباد: دو فرسخ میانه شمال و مغرب آباده است.

اسدآباد: یک‌فرسخ میانه شمال و مشرق آباده است.[6]

اقلید: پنج فرسخ جنوبی آباده است، در دامنه کوهی افتاده است، رودخانه از میان آن جاری است در دو جانب این رودخانه، باغهای پر از درختان سردسیری است، مکانی باصفا و نزهتگاهی دلگشاست،

باغ سزین چو بارگاه سلیمان　　　مرغ سحر برکشیده نغمه داود

در کتاب **مزارات شیراز** نوشته است:

شیخ عبدالعزیز اقلیدی: امامی متبحر درفنون علمیه، خصوصاً علم فقه و حدیث و تفسیر و اول کسی که بساط علم را در شیراز مبسوط فرموده اوست و در خانه او ورقی از هیچ علمی

---

۱. همان (ترب) یا (تربچه) است.

۲. هویج.

۳. در جام‌جم، ص۵۸۹: ۳۱ و ۱۰ دقیقه و ۵۲ درجه و ٤۵ دقیقه.

٤. در متن: (برخواسته).

۵. درکتاب جغرافیا و اسامی دهات کشور، ص۲۷۰، اسفند ۱۳۲۹، تعداد دهات دهستان حومه: (آباده اقلید) ۵۲ ده بوده است.

۶. رك: کتاب جغرافیا و اسامی دهات کشور، ج۲،ص۲۷۰، اسفند ۱۳۲۹،از انتشارات‌وزارت کشور،اداره کل آمار و ثبت‌احوال.

نبود بلکه تمامت معلومات خود را در خاطر حاضر داشت، در ماه جمادی‌اولی از سال ۶۱۰ در شیراز به‌رحمت ایزدی پیوست و در قبرستان باهلیه شیراز مدفون گردید.

امن‌آباد: نام قدیمی آن برک، بروزن فلک بود وقتی از حلیه آبادی بیفتاد و بیابانی خوفناک گردید و بعد از امنیت او را امن‌آباد بگفتند، پانزده فرسخ میانه شمال و مغرب آباده است.

امیرآباد: سه فرسخ جنوبی آباده است.[۱]

ایزدخواست: یازده فرسخ میانه شمال و مغرب آباده است.[۲]

بیدک: دو فرسخ و نیم میانه جنوب و مشرق آباده است.[۳]

تخت‌رود: چهار فرسخ میانه جنوب و مشرق آباده است.[۴]

چالیان: چهار فرسخ میانه جنوب و مشرق آباده است.[۵]

جرسودق: ربع فرسخی میانه جنوب و مشرق آباده است.[۶]

چغاد: یک فرسخ و نیم میانه مغرب و شمال آباده است.[۷]

چنار: سه فرسخ میانه جنوب و مغرب، آباده است.[۸]

حسین‌آباد: دو فرسخ جنوبی آباده است.[۹]

حسین‌آباد بهمنی: دو فرسخ میانه شمال و مغرب آباده است.

خرم‌آباد: یک فرسخ کمتر شمالی آباده است.

ددق[۱۰]: یک فرسخ جنوبی آباده است.

دشت بیضا: سه فرسخ و نیم میانه جنوب و مشرق آباده است.[۱۱]

سورمق[۱۲]: سه فرسخ و نیم میانه جنوب ومشرق آباده است، گویند اصل سورمق، سورمه است و چون در آن صحرا، گنبد سیاه از هفت گنبدان شاه‌بهرام بود که هر یکی به‌مناسبت‌ستاره، رنگی داشت تمامی آن دشت را به‌مناسبت سورمه گفتند و شیخ نظامی فرموده است[۱۳]:

چونکه بهرام کیقباد کلاه   تاج کیخسروی رساند به‌ماه

---

۱. رک: کتاب جغرافیا و اسامی دهات کشور، ج ۲، ص ۲۷۰.

۲. رک: کتاب جغرافیا و اسامی دهات کشور، ج ۲، ص ۲۷۰.

۳. رک: کتاب جغرافیا و اسامی دهات کشور، ج ۲، ص ۲۷۱.

۴. کتاب جغرافیا و اسامی دهات کشور، ص ۲۷۱: (تحت‌رود).

۵. کتاب جغرافیا و اسامی دهات کشور، ص ۲۷۱.

۶. کتاب جغرافیا و اسامی دهات کشور، ص ۲۷۱.

۷. کتاب جغرافیا و اسامی دهات کشور، ص ۲۷۱: (صغاد).

۸. کتاب جغرافیا و اسامی دهات کشور، ص ۲۷۱.

۹. کتاب جغرافیا و اسامی دهات کشور، ص ۲۷۱.

۱۰. کتاب جغرافیا و اسامی دهات کشور، ص ۲۷۱: (دهدق).

۱۱. کتاب جغرافیا و اسامی دهات کشور، ص ۲۷۱.

۱۲. (سرمق: شهرکی کوچک است همه احوال آن همچنان‌اقلید است اما زردآلوست‌آنجا که در همه جهان مانند آن نباشد) فارسنامه ابن‌بلخی ص ۱۲۴ و نزهة‌القلوب ص ۱۲۲.

۱۳. رک: هفت‌پیکر نظامی، ص ۱۴۵، چاپ وحیددستگردی.

بی‌ستونی ز باد کلک انگیخت — کانچه فرهاد کرد از او بگریخت
در چنان بیستون هفت ستون — هفت گنبد کشید بر گردون
رنگ هر گنبدی ستاره‌شناس — بر مزاج ستاره کرد قیاس[1]
گنبدی کو ز قسم کیوان بود — در سیاهی چو[2] مشک پنهان بود

و از فرموده شیخ نظامی (علیه‌الرحمه) برمی‌آید که هفت‌گنبد در یک دشت بود و آنچه اهل فارس گویند، درهفت دشت از فارس بود چنانکه کوشک‌زرد سرحد چهاردانگه را گویند: گنبد آفتاب است چنانکه قصر سورمه گنبد کیوان یعنی ستاره زحل است.

شولکستان[3]: پنج فرسخ میانه شمال و مغرب آباده است.

صغاد: آن را چغاد نیز گویند یک فرسخ و نیم میانه شمال و مغرب آباده است و جناب مستطاب کاشف حقایق امور، مصلح مصالح جمهور، ظهیر اسلام، ملجأ انام، رئیس مجتهدین، اکمل متورعین، بندهٔ خدای اکبر **حاجی‌محمدجعفرآباده‌ای** از صغاد برخاسته‌است، در دارالسلطنه اصفهان متوطن گشته، صیت فضیلت و اجتهادش عالم‌گیر گردید و در سال **۱۲۸۰ واند** در اصفهان به‌رحمت ایزدی پیوست و سنین عمرش از نود سال گذشته بود.

عبدل‌آباد[4]: نیم فرسخ میانه جنوب و مشرق آباده است.

فیروزی: دو فرسخ میانه جنوب و مغرب آباده است.[5]

فیض‌آباد: چهار فرسخ میانه جنوب و مشرق آباده است.[6]

کت‌سنگ: چهار فرسخ میانه جنوب و مغرب آباده است.

کت‌نو: چهار فرسخ جنوبی آباده است.

کشکان: سه فرسخ میانه جنوب و مشرق آباده است.

کلیل: همان اقلید است.

کوشکک: سه چارک فرسخ میانه مغرب و شمال آباده است.[7]

مبارکه: دو فرسخ بیشتر میانه جنوب و مغرب آباده است.[8]

مختصر: سه فرسخ میانه جنوب و مغرب آباده است.

مزرعهٔ خان: فرسخی میانه شمال و مغرب آباده است.[9]

---

۱. (مطابق علم نجوم قدیم برای هریک از هفت‌اختر سیار، رنگ مخصوصی مناسب و معین است و بهمین‌مناسبت قدما رنگها را هفت‌گونه قائل شده‌اند). ح۶ همان صفحه.

۲. در متن (چه).

۳. رک: نزهةالقلوب، ح۴، ص۱۲۴. درکتاب جغرافیا واسامی دهات کشور، ص ۲۷۱: (شورجستان).

۴. درکتاب جغرافیا و اسامی دهات کشور، ص۲۷۱: (عبدالله‌آباد).

۵. رک: کتاب جغرافیا و اسامی دهات کشور، ص۲۷۱.

۶. رک: کتاب جغرافیا و اسامی دهات کشور، ص۲۷۱.

۷. رک: کتاب جغرافیا و اسامی دهات کشور، ص۲۷۱.

۸. رک: کتاب جغرافیا و اسامی دهات کشور، ص۲۷۱.

۹. درکتاب جغرافیا و اسامی دهات کشور، ص۲۷۱: (مزرعه).

وزیرآباد: فرسخی میانه جنوب و مشرق آباده است.[۱]
همت‌آباد: فرسخی میانه جنوب و مغرب آباده است.[۲]
یعقوب‌آباد: دو فرسخ میانه جنوب و مغرب آباده است.[۳]

[۲]- بلوک آباده طشک[٤]

محدود است از جانب مشرق به‌بلوک نیریز و بوانات و از جانب شمال به‌بلوک سرچاهان و قونقری و از سمت مغرب به‌بلوک کربال و از طرف جنوب به‌دریاچه بختگان، هوای این بلوک به‌مجاورت دریاچه نمک بختگان، مایل به‌اعتدال است، گوئی حکیم قطران شاعر، بهار این بلوک را دیده وفرموده است: «لاله شکفته سرخ و سیاهیش درمیان» و درخت نارنج را نیکو پروراند، شکار دشتی آن، آهو و گورخر و کوهی آن، بز و پازن و قوچ و میش و کبک و تیهو و کبوتر است.

ابش از قنوات‌و چشمه، زراعتش نخودو گندم و جو وخشخاش و پنبه و کنجد و کرچک است، درخت بساتینش، بادام و انار و انگور است که گفته‌اند:

فراز تاک در، آن خوشه ها سفیدوسیاه   چو زنگ و روم بهم برشده معاشر و یار

انارش درچاشنی و حلاوت از عموم انارهای فارس بهتر است، متاع تجارت آن تریاک و بادام و رب‌انار است، درازی این بلوک از حسین‌آباد تا قریه طشک، دوازده فرسخ، پهنای آن از دریای بختگان[٥] مشهور به‌بیجه کان[٦] تا خواجه جمالی، دو فرسخ و نیم است و نام قصبه آن بلوک نیز آباده است و طشک نام دهی است از توابع آن و این قصبه در جانب مشرقی شیراز به‌مسافت ۲۳ فرسخ است و خانه‌های آن را از خشت خام و گل و چوب ساخته‌اند و شمارهٔ آنها نزدیک به ۲۵۰ درب خانه است وکلانتر آن[۷]، ملا آقا محمد است که کلانتری بر ایل‌نشینی نیز دارد. و این بلوک مشتمل است بر ۸ قریه آباد[۸]:

چاه دراز: هفت فرسخ میانه جنوب و مشرق آباده است.
حسین‌آباد: ده فرسخ میانه جنوب و مشرق آباده است.
خواجه‌جمالی: دو فرسخ مشرقی آباده است.
خواجه‌سالی: همان خواجه جمالی است.

---

۱. رک: کتاب جغرافیا و اسامی دهات کشور، ص ۲۷۱.
۲. رک: کتاب جغرافیا و اسامی دهات کشور، ص ۲۷۱.
۳. درکتاب جغرافیا و اسامی دهات کشور، ص ۲۷۱، برای دهستان حومه آباده‌اقلید ۵۲ ده نام برده شده است.
٤. رک: کتاب جغرافیا و اسامی دهات کشور، ص ۳۳۷.
٥. رجوع شود به کتاب جغرافیا و اسامی دهات کشور، ص ۲۳٤، نزهة‌القلوب، ص ۲۱۸ و ۲۱۹ و ۲٤۰.
٦. در حدودالعالم، ص ۱٥ و ٤٥: (دریای بجکان)، در فارسنامه ابن‌بلخی، ص ۱۲۸، ۱۵۲، ۱۵۳: (بختیگان).
۷. درمتن: (این).
۸. (دارای ۱۵ قریه است که ۳ قریه آن کوهستانی و ۱۲ قریه بقیه در جلگه واقع و هوایش در ۵ قریه معتدل، بقیه کمی سرد) کتاب جغرافیا و اسامی دهات کشور، ص ۳۳۷.

ده مورد: چهار فرسخ مشرقی آباده است.
دهودشتک: نام دو قریه است: یکی حسین‌آباد که نوشته شد و دیگری «علیا» که گفته شود.
طشک: دو فرسخ کمتر، مغربی آباده است.
علیا: ده فرسخ میانه جنوب و مشرق آباده است.
کوشکک: ده فرسخ میانه جنوب و مشرق آباده است.

[۳] - بلوک ابرج[1]

ابرج در اصل، «بره» به‌فتح اول و ثانی بود، پس الف کمالی را به‌قاعده زبان دری بر او افزوده، «ابره» گردید پس تصرف عربی در او شده، ابرج گفتند مانند فیروزه و فیروزج و بنفشه و بنفسج، و «بره» در لغت فارسی هر چیز خوب و نیک و آراسته‌را گویند و برای خوبی آب و هواو میوه‌های گوناگون او را به‌این نام گفتند:

همه میانش لاله همه میانش گل — همه هواش نسیم و همه زمینش نگار
بنفشه سرزده سر، جای‌جای در سبزه — چو جای جای پراکنده نیل بر زنگار
نشانده باد شکوفه ز شاخ بر لاله — چو در عقیق نشانیده لؤلؤ شهوار

بلوکی است شمالی شیراز، درازی آن از «حسام‌آباد» تا دشتک دو فرسخ و نیم، پهنای آن از «گل‌میان» تا قریه حصار دو فرسخ. محدود است از جانب مشرق به‌بلوک مائین و از جانب شمال به‌بلوک سرحد چهاردانگه و از طرف مغرب و جنوب به کام‌فیروز، هوای این بلوک مایل به‌سردی است، آبش از چشمه و رودخانه کام‌فیروز است، شکار آن بز و پازن و قوچ و میش کوهی و کبک و تیهو است، زراعتش گندم و جو و شلتوک و پنبه و نخود و کنجد است. قصبه این بلوک **دشتک** است، شمالی شیراز به‌مسافت چهارده فرسخ، در کوه بلندی افتاده و کوه دیگری بر گردش کشیده است:

کوهی از گرد او زرد رنگ — پشته‌ای هست سبز و شاخ خدنگ
چشمه‌ای، کاین حصار فیروزه — کرده ز او آب و رنگ، دریوزه

سرمای زمستانش مشهور و زمینش مدت دو ماه در زیر برف مستور، هر باغش چون عروسی آراسته از خس و خار آزار پیراسته است،

بانگ بلبل هر سحرگاهی به‌سان بانگ نای — بانگ صلصل هر[2] شبانگاهی به‌سان بانگ چنگ

---

۱. (از شهرکهائی... با نعمت میان پارس و اسپاهان). حدودالعالم، ص۱۳۶ - (دیهی بزرگ است در پایان کوهی افتاده و این کوه پناه ایشان است و سراسر خانه‌ها در آن کوه کنده‌اند و آبی از سر کوه درمی‌افتد بسیار، و آب آن ناحیت از آن است). فارسنامه ابن‌بلخی، ص۱۲۵، و رك: نزهة‌القلوب، ص۱۲۱، وکتاب جغرافیا و اسامی دهات کشور، ص۲۴۵.
۲. درمتن: (بر).

شمارهٔ خانه‌های آن نزدیک به ۴۰۰ درب خانه است و عموم آنها از سنگ و گل و چوب ساخته‌اند. درخت باغستانش انگور و کلانتر آن **آقاعلی** خلف آقاهادی کلانتر است و علمای بزرگ از آن قصبه برخاسته[1] است و از متأخرین علمای آن است:

جناب مستطاب اکمل متورعین و اورع متشرعین، مجتهد زمان، فقیه اوان **آقاحسین دشتکی**، سالها به‌نشر علوم و فتاوی‌اشتغال داشت و در سال ۱۲۸۳ در شیراز به‌رحمت ایزدی پیوست.

و خلف‌الصدقش: کمالات اکتساب **میرزاعلی‌دشتکی**، جوانی است عالم، مشغول استفاده و افاده مطالب علمیه و از علمای دشتک است.

کمالات اکتسابان: **آقاعبدالله و آقاعلی دشتکی** برادرزادگان[2] غفران مآب آقاحسین مجتهد دشتکی.

و از اعیان دشتک است: سلسله سادات حسینی مانند سیادت پناهان: **سیدمحمدعلی‌قاضی و سیدمصطفی و سیداحمددشتکی**.

و این بلوک، را شش قریه آباد است[3]:

حسام‌آباد: دو فرسخ و نیم جنوب دشتک است از بناهای غفران‌مآب سلطان‌مراد میرزا حسام‌السلطنه در سال ۱۲۸۳ احداث قلعه آن فرمود.

حصار[4]: نیم فرسخ میانه جنوب و مغرب دشتک است.

دشتک[5]: همان قصبه ابرج است.

شهرک[6]: یک فرسخ و نیم جنوبی دشتک است.

قصر خلیل[7]: فرسخی کمتر میانه جنوب و مغرب دشتک است.

گل‌میان[8]: دو فرسخ میانه جنوب و مشرق دشتک است.

[۴]- بلوك ابرقوه[1]

در اصل: «بر کوه» بودیعنی سفید کوه، الفی بر اوافزودند «ابر کوه» گردید، پس تصرف

---

۱. در متن: (برخواسته).
۲. در متن: (برادرزاده‌گان).
۳. (دهستان ابرج دارای ۲۰ قریه است). کتاب جغرافیا و اسامی دهات کشور، ص۲۴۵.
۴. رك: کتاب جغرافیا و اسامی دهات کشور، ص۲۵۴.
۵. رك: کتاب جغرافیا و اسامی دهات کشور، ص۲۵۴.
۶. رك: کتاب جغرافیا و اسامی دهات کشور، ص۲۵۴.
۷. رك: کتاب جغرافیا و اسامی دهات کشور، ص۲۵۴.
۸. رك: کتاب جغرافیا و اسامی دهات کشور، ص۲۵۴.
۹. در فارسنامه ابن‌بلخی، ص۱۲۴: (ابرقویه): شهرکی کوچک است و نواحی دراز و هوای آن معتدل است و پاره‌ای از هوای یزد خنک‌تر باشد و آب آن هم آب روان باشد و هم آب کاریز و غله بوم است و میوه بسیار باشد و جائی خوش است و هوا و آب درست و هیچ جنسی از آنجا برنخیزد و آبادان است و جامع و منبر دارد). (معرب ابرکوه= برکوه). (معین). تا زمان ناصرالدین‌شاه جزء استان فارس‌بود و بعد جزو اصفهان گردید و اینک یکی از بخشهای یزد است. رك: اقلیم پارس، ص۳۲۷ تا ۳۳۱.

عربی در او نمودند، «ابرقوه» گفتند. بلوکی است میانه شمال و مشرق شیراز، چندین سال است از جمع فارس موضوع شده، از توابع اصفهان گشته است، درازی آن از «اسفن‌آباد» تا «صادق‌آباد» نه فرسخ، پهنای آن از «شمس‌آباد» تا «بداف» پنج فرسخ، محدود[است] از جانب مشرق و شمالش به کویر یزد و از جانب مغرب به بلوک آباده اقلید و از جانب جنوب به بلوک بوانات و قونقری، هوایش مایل به‌سردی است و شکارش گورخر و آهو، آبش از کاریزهای دورودراز، کشت عمومی آن گندم و جو و پنبه و روییناس و گل‌رنگ که تخم آنرا «خسک‌دانه» گویند و خشخاش و چغندر و گزرش در گندگی ضرب‌المثل است و باران و برف در این بلوک بسیار کم آید، مشهور است اگر جل الاغ ابرقو از باران تر شود تمام فارس را آب گیرد و نام قصبه این بلوک نیز **ابرقوه** میانه شمال و مشرق شیراز به‌مسافت ۳۶ فرسخ است عرض آن ۳۱ درجه و ۱۷ دقیقه است[1] طول آن از گری‌نیچ ۵۳ درجه و ۲۶ دقیقه، انحراف قبله مسلمانی آن از نقطه جنوب به‌جانب مغرب [ ] درجه و [ ] دقیقه است و عموم خانه های آن از خشت خام و گل و چوب است و شمارهٔ آنها نزدیک به ۳۰۰۰ درب خانه است و چندین مسجد و مدرسه و کاروانسرا دارد، در نزدیکی شهر ابرقوه تل خاکستری است که به‌اعتقاد اهالی آن سامان خاکستر آتش نمرود است که برای سوختن حضرت خلیل افروخت.و به‌عقیده مجوس، خاکستر آتش کیکاوس است که برای برائت ذمه سیاوش درتهمت سودابه افروخت. و مردمان بزرگ از ابرقوه برخاسته‌اند مانند:

ابوالقاسم علی‌بن احمدابرقوئی: وزیربهاءالدوله پسر امیرعضدالدوله دیلمی طاب‌ثراهما.

و از سادات عالی درجات ابرقوه **امیربرهان**[2] شاعر است و این بیت از اوست:

نشان خاک نهشتم زگریه در عالم　　　　که حسرت تو مبادا کسی به‌خاک برد

ضابط این بلوک از قدیم در سلسله تقی‌خان والی یزد بود و اکنون خلاصة‌الاشباه **حسین‌خان** خلف مرتضی‌قلی‌خان ابرقوئی پسر حسن‌خان ابرقوئی، نواده تقی‌خان یزدی است.

و از علمای این بلد است:

علام فهام، مرجع الانام **ملاآقاعلی** امام‌جمعه و جماعت ابرقوه.

و این بلوک مشتمل است بر ۲۲ قریه آباد:

اردی: جنوبی ابرقوه به‌مسافت سه فرسخ.

اسدآباد سفلی: جنوبی ابرقوه به‌مسافت دو فرسخ.

اسدآباد علیا: یک‌فرسخ‌ونیم جنوبی ابرقوه.

اسفن‌آباد: چهارفرسخ میانه جنوب و مشرق ابرقوه.

---

۱. در جام‌جم، ص۵۸۹، عرض آن ۳۱درجه و طول آن ۵۴ درجه‌و۲۶دقیقه.

۲. نصرآبادی می‌نویسد: از سادات ابرقوست خیلی تازگی در کلامش هست، مذاق تصوفی داشته، از مریدان قاضی اسدکاشی است. از اوست:

در حق سرتراش این حمام　　　　سخن راست بنده می‌گویم

می‌کند پوست از سر مردم　　　　سخن پوست‌کنده می‌گویم

(رك: دانشمندان و سخن‌سرایان فارس، جلد اول، ص ۴۴۶).

باوک: یک‌فرسخ مغربی ابرقوه.

بداف: چهارفرسخ جنوبی ابرقوه.[۱]

خرم‌آباد: سه فرسخ میانه جنوب و مشرق ابرقوه.

شمس‌آباد: فرسخی شمال ابرقوه است.

شهرآباد: فرسخی میانه جنوب و مشرق ابرقوه است.

صفی‌آباد: نیم‌فرسخ شمالی ابرقوه.

عبدل‌آباد: سه فرسخ میانه جنوب و مشرق ابرقوه.

عزآباد: نیم‌فرسخ جنوبی ابرقوه.

فیروزآباد: نیم‌فرسخ مغرب ابرقوه.

فیض‌آباد: نیم‌فرسخ میانه شمال و مشرق ابرقوه.

مدد: نیم‌فرسخ میانه جنوب و مشرق ابرقوه.

مزرعه حکیم: فرسخی شمالی ابرقوه.

مهدی‌آباد: نیم‌فرسخ مشرقی ابرقوه.

مهرآباد: دو فرسخ ونیم میانه جنوب و مشرق ابرقوه.

میم: نیم‌فرسخ میانه جنوب و مغرب ابرقوه.

نصرت‌آباد: یک‌فرسخ ونیم جنوبی ابرقوه.

هارونیه: چهارفرسخ میانه جنوب و مشرق ابرقوه.

هرک: نیم‌فرسخ میانه جنوب و مغرب ابرقوه.

[۵] - بلوك احمدی

درذیل رودان و احمدی گفته شود.

[۶] - بلوك اربعه

نام چهار ناحیه است: **ده‌رم، ده‌رود، هنگام، رودبال،** در جانب جنوبی شیراز به‌مسافت ۲۶ فرسخ. درازی این بلوك از «دشت دال» تا «امام‌زاده شهید» ۱۱ فرسخ، پهنای آن از «پنج‌شیر» تا «احمدآباد» ٤ فرسخ. محدود است از جانب مشرق به‌بلوك قیروکارزین و ازسمت شمال به‌فیروزآباد و از طرف مغرب به‌نواحی باوك دشتی و از جانب جنوب به‌بلوك خنج وبلوك گله‌دار و ازگرمسیرات فارس است. هوای دوماه آخر زمستان و دوماه اول بهار درکمال اعتدال، گویا منوچهری شاعر، صحرای این بلوك را دیده و این ابیات را فرموده است:

زمین محراب داود است از بس‌سبزه،پنداری   گشاده مرغکان برشاخ چون داود حنجرها

---

۱. در متن: (ابرقو).

دبیرانند پنداری به‌باغ اندر درختان‌بر[1] نهاده برطبقها بر، ز زر ساو، ساغرها[2]
بهاری بس بدیع است این گرش با ساوفا[3] بودی ولیکن مندرس گردد به آبانها وآذرها

آبش از رودخانه فیروزآباد وچشمه، شکارش آهوویز وپازن وقوچ ومیش کوهی و کبک و تیهو و دراج و در زمستان هوبره و چاخرق. درخت کوهستان و صحرای این بلوك عموماً کنار شیرین و ترش، بساتین آن نخل و نارنج و لیمو و نارنگی، کشتش: تنباکو و کنجد و پنبه وشلتوك و گندم و جو را بیشتر دیمی زراعت کنند و در سال خوش باران، بذری‌سی وچهل بذر دهد.

قصبه آن ده‌رم است و عموم خانه‌های آن از خشت خام و گل و چوب است. شماره خانه‌های آن نزدیک به ۳۰۰ خانه‌وار است و این بلوك مشتمل است بر ۱۹ قریه‌آباد:

آب‌شیخ ابوعلی: میانه جنوب و مشرق «ده‌رم» به‌مسافت دوفرسخ.

احمدآباد: فرسخی مشرق «ده‌رم».

امام‌زاده‌شهید: سه‌فرسخ میانه شمال و مغرب «ده‌رم».

بابانجم: شش فرسخ شرقی«ده‌رم».

برازجان: هشت فرسخ میانه شمال و مشرق.

پنج‌شیر: پنج‌فرسخ میانه شمال و مشرق «ده‌رم».

تنگ کیش: چهارفرسخ میانه جنوب و مشرق ده‌رم.

حاجی‌آباد: هفت فرسخ مشرقی«ده‌رم» است.

خویس: پنج فرسخ مشرقی«ده‌رم».

دشت‌دال: هشت فرسخ مشرقی«ده‌رم».

ده‌رم: همان قصبه اربعه.

ده‌رود: سه فرسخ میانه شمال و مشرق «ده‌رم» است.

ده‌گاه: فرسخی مغربی«ده‌رم»[4].

ده‌گاید: هشت فرسخ میانه جنوب و مشرق «ده‌رم».

رودبار: هفت فرسخ میانه شمال و مشرق«ده‌رم».

ذاخور: هفت فرسخ میانه جنوب و مشرق«ده‌رم».

سرتل: هفت فرسخ میانه شمال و مشرق «ده‌رم».

هادی‌آباد: دوفرسخ مغربی «ده‌رم».

هنجام: شش فرسخ میانه جنوب و مشرق«ده‌رم» است. نارنگی باغ هنجام به‌اندازه

---

۱. در متن به‌جای (بر)، (را) آمده است در ثبت اشتباه شده و مصرع دوم در متن عبارت است از: (ورقها پر زصورتها قلم‌ها پر ز زیورها) (ص۳ دیوان).

۲. در ثبت اشتباه است و در واقع مصراع اول بیتی که این مصراع بخش دوم آن است، در متن دیوان منوچهری چنین است: چو حورانند نرگسها همه‌سیمین‌طبق‌بر سر... (ص۳).

۳. درمتن دیوان منوچهری: (بقا).

۴. درمتن: (ده‌دم).

نارنجهای بزرگ دیده‌ام.
هنگام: همان هنجام است.

[۷]- بلوك اردكان فارس

اردكان درلغت نوعی از جداول و اشكال نجومی باشد، چون قصبه آن در میان دوكوه نزدیک به‌هم كه‌گویاباقصبه‌ای كه به‌درازا افتاده، سرجدول‌نجومی است، یا آنكه «ارد» به‌معنی قهروغضب است و«كان» معدن را گویند چون اهالی آن فتنه دوست و جنگجو بودند، چنانكه اكنون چنین‌اند. درازی آن از«ده‌علی» تا قصبه‌اردكان پنج فرسخ، پهنای آن از«باسكان» تا «شهدا» یک فرسخ است و محدود است از جانب مشرق به‌بلوك كام فیروز وبیضا و از سمت شمال و مغرب و جنوب به‌نواحی ممسنی. از سردسیرات فارس است، هوای تابستانش چون ماه‌ثور شیراز باشد و براین قیاس شكارش بزوپازن وقوچ ومیش كوهی وكبک وتیهو و در تابستان چاخرق وهوبره، درخت بساتینش سیب و گلابی و آلو وانگور است درخت كبوده و عرعرش چهارساله تنومند شود كه در جای دیگر هشت‌ساله و شش [ساله]. دوماه پر از برف و یخ است:

گـرد كافور است گـوئی بیخته بر كوهسار — تیغ پولاد است گوئی ریخته برجویبـار
كوه زیر برف همچون قـار پوشیده بـه سیم — برف زیر زاغ همچون سیم آلوده بـه‌قار

برف كوهستانش، محتاج به‌محافظت نباشد، اهلش در تابستان از ایوان بیرون‌نخسپند، آبش از رودخانه شش‌پیر و رودخانه اردكان است، زراعتش گندم و جو و نخود و عدس و لوبیای قرمز و ذرت[1] مكه است كه به‌عربی خنه‌روس و در شهرها گندمک و ذرتک[2] گویند و مال‌المعامله آن بلوك لوبیای قرمز است و روغن كه از كوه گیلویه خریده به‌شیراز آورند.

و نام قصبه این بلوك نیز **اردكان** است. در درهٔ كوهی افتاده و رودخانه پرآب بسیار خنک و شیرین ازمیان آن قصبه دائماً بگذرد و درختان تنومند از دوجانبش فرسخی از بالا و فرسخی از زیر رسته بیكدیگر پیوسته است كه در دو فرسخ راه، آفتاب كمتر دیده شود.

بساطی سبز چون جان خردمنـد — هوائی معتدل چون مهر فرزند
پرنده مرغكان گستاخ گستـاخ — حمایل برحمایل، شاخ بر شاخ
به‌هرگوشه دوسرغک گوش برگوش — زده برگل صلای نوش برنوش

به‌مسافت ۱۶ فرسخ میانه شمال و مغرب شیراز است، عموم خانه‌های آن از خشت خام و گل و چوب است و شمارهٔ آنها از ۱۰۰۰ درب خانه بگذرد وكلانتر آن **حاجی‌باباخان** پسر حاجی‌علی كلانتر پسر نیازیاسیجی است و«یاسیج» نام قریه‌ای است از توابع تل خسروی كوه‌گیلویه و این قصبه را چهار محله است: **محله‌بال، محله ساقی، محله كلباری، محله ملا.**

---

۱. در متن: (زرت).
۲. در متن: (زرتک).

و از علمای اردکان است: جناب مستطاب افضل علماء **میرزاعلی‌رضا، «تجلی»**[1] تخلص و کتاب **حاشیه میرزا علی‌رضا** بر کتاب **حاشیه ملاعبدالله یزدی** در علم منطق در میانه طلاب علم مشهور است و در اواخر سلطنت سلاطین صفویه وفات یافته است[2] و این چند بیت از او ثبت گردید:

یاد زلفش سوخت‌خون درپیکرم — بوی سنبل می‌دهد خاکسترم

گردش چشمش چو دور روزگار — صدهزاران فتنه‌اش درهر کنار

زلف وکاکل سنبل گلزار[3]طور — ساق وساعد ماهی دریای نور

و از علمای قصبه اردکان[4] است: کمالات اکتساب **میرزامحمدفگاره** در سال **۱۲۳۷** وفات یافته است و این چند بیت از او ثبت گردید:

ای سکندر درو دارافر و جمشید نگین — ای بلند اختر و لشکرشکن و قلعه‌گشای
بنده حلقه به‌گوش تو «فگاری» که شده — دیده‌اش روزوشب از جورفلک‌خون پالا[ی]
بسکه زرد است رخش از غم اطفال وعیال — زردروئی رخش وام کند کاه‌ربا[ی]

واز اجله علما وعمدهٔ فضلا[5]، علامه زمان و وحید اولیا، مجتهد دوران **آقامیرزاعلی اردکانی** است، سالها در شیراز به‌نشر[6] علوم و فتاوی و امامت مسجد حاجی میرزامحمدمشغول بود و درسال **۱۲۵۹** درشیرازوفات یافت. و از علمای آن بلده است:

عالی جناب، مجتهدالزمان **سیدعلی‌اکبر اردکانی**[7] و عالی‌جاهان **حاجی‌ملاآقابزرگ** و **ملانصرالله اردکانی** که شرح حال آنها در ذیل محله سنگ سیاه شیراز گذشت.

و از علمای آن قصبه است:

جناب فضایل وکمالات اکتساب، علام فهام **میرزابابای طبیب اردکانی** خلف حاجی میرزا زین‌العابدین طبیب اردکانی، خلف میرزا شرف طبیب اردکانی خلف ملاصادق طبیب

---

۱. (فرزند کمال‌الدین‌حسین از فضلاء وشعراء قرن یازدهم هجری است. صاحب (روز روشن) می‌نویسد: از زمرهٔ علماء کرام... بود و در زمان عالمگیر پادشاه هندوستان به‌هندوستان رسیده تمتع وافی برداشت پس عود به‌وطن احمد انگاشت و از حضور شاه‌عباس ثانی محال اردکان را به‌سیورغال یافت و به‌فراغت مصروف تدریس و تالیف گشت... در جلد نهم (الذریعه) به‌نقل از ریاض‌العلما و کتب رجال دیگر آمده است که در اصفهان در محضر آقا حسین خوانساری تحصیل علم کرده‌است وکتاب (سفینة‌النجاة) را در امامت تالیف کرده ومنظومه‌ای به‌نام (معراج‌الخیال) داردکه درسال ۱۳۱۳ در بمبئی چاپ شده. (دانشمندان و سخن‌سرایان فارس، ج۲، ص۱۲).

۲. (بین سالهای ۱۰۹۰ و ۱۰۹۵) دانشمندان و سخن‌سرایان فارس، ج۲، ص۱۲.

۳. درمتن: (گلذار).

۴. درمتن: (ارده کان).

۵. درمتن: (فضلای).

۶. درمتن: (بیشتر).

۷. درمتن: (ارده کانی).

اردکانی، آن جماعت به‌زیورعلم و حذاقت آراسته بوده‌اند.

وولد جناب میرزابابای مذکور است: **میرزا زین‌العابدین**، درعنفوان جوانی مشغول تحصیل مراتب کمالیه است. و این بلوك مشتمل است بر ۱۰ قریه‌آباد:

باباکیان: سه فرسخ میانه جنوب و مشرق اردکان است.

باسکان: دوفرسخ ونیم میانه جنوب و مشرق اردکان است.

برشنه: یک فرسخ ونیم میانه جنوب و مشرق اردکان است.

برغان: فرسخی میانه جنوب و مشرق اردکان.

خوش‌مکان: فرسخی بیشتر جنوبی اردکان.

دالی: درچهار فرسخ ونیم میانه مشرق و جنوب اردکان.

ده‌پاگاه: چهار فرسخ میانه جنوب و مشرق اردکان است.

ده‌بید: چهار فرسخ میانه جنوب و مشرق اردکان.

ده‌علی: همان دالی است.

شهدا[۲]: جنوبی اردکان است به‌مسافت دو فرسخ ونیم.

قلعه آقامحمدتقی: سه‌فرسخ ونیم میانه مشرق و جنوب اردکان.

[۸]- بلوك ارسنجان

برای خوشی آب و هوا آنرا«ارسن کان» گفتند یعنی شایسته و سزاوار محفل برای‌آنکه «ارسن» محفل و مجلس است و کان یعنی سزاوار و بعد از تصرف عربی، ارسنجان گفتند.[۳]

بلوك ارسنجان: بلوکی است میانه مشرق و شمال شیراز، محدود از جانب مشرق به آباده‌طشک و از سمت شمال به‌بلوك کمین و از طرف مغرب به‌نواحی مرودشت و از جنوب به بلوك کربال، درازی آن از «نجف‌آباد» تا قصبه ارسنجان، پنج فرسخ، پهنای آن از «قلات‌خار»[۴] تا «جلودر» سه‌فرسخ، هوای آن بلوك از سردی مایل به‌اعتدال، باغستان خوبی دارد و کوهستان و صحرائی مرغوب،جویش‌پراز صنوبر و کوهش پر ازسمن، راغش پراز بنفشه، باغش پر از بهار، انار وانجیر را نیکو پروراند، درفارس انار ارسنجان و رب‌انارش در لطافت و چاشنی ضرب‌المثل است، شکارش آهو و بز و پازن وقوچ ومیش کوهی ،کبک وتیهوو کبوتر است، آبش

---

۱. رك: کتاب جغرافیا و اسامی دهات کشور، ج۲، ص۲۵۴.

۲. درمتن: (مشهدا).

۳. (قصبه‌ای است در طرف شرقی شیراز به‌مسافت ۱۸ فرسنگ تقریبا دور از آن، مشتمل بر توابعی چند و آن سرزمین سردسیر است، آبش از چشمه‌سارها و قنوات، حاصلش غله و برنج و میوه‌جات، خاصه انارش در غایت خوبی و نهایت مطلوبی است ربی که از انار آنجا سازند منحصر است در فارس و در خود قصبه تخمینا ۸۰۰ درب خانه است مساجد بزرگ و باصفا دارد و مدرسه‌ای باشکوه و زیبا که در زمان شاه سلطان‌حسین صفوی بنا شده، قبرستانی بسیار وسیع و دلگشا در میان باغستانش واقع شده و در آن قبرستان لوح مزاری که خیلی بزرگ است نام طهماسب بر آن نقش است و می‌گویند این شخص شاهی بوده) آثارالعجم، ص ۲۴۱.

۴. آثارالعجم، ص۲۴۳: (گویندچون‌خارستان است و خار بسیار داردلهذا قلات خارنامیده شده اینکه بعضی (قلاتخوار) نویسند ظاهرا غلط باشد).

از کاریز و چشمهٔ شیرخان، زراعت آن گندم وجو، پنبه و شلتوك و کنجد وخشخاش است.

وقصبه این بلوك را نیز **ارسنجان** گویند به مسافت ۱۶ فرسخ از شیراز است، عموم خانه‌های آن از خشت خام و گل و چوب است و شمارهٔ آنها نزدیک به ۱۰۰۰ درب خانه است و گرداگرد این قصبه را باغستان فرا گرفته، بیشتر درختش انار است و در سال ۱۰۸۰ حاجی‌سعید ارسنجانی، مدرسه‌ای در این قصبه از آجر و گچ ساخته و نصف از مزرعه صالح‌آباد و ربع از حسین‌آباد و ثلث از جمال‌آباد و نصف از علی‌آباد، واقعات در این بلوك وحصه‌معینی از آب و زمین خارج قصبه را وقف برآن مدرسه نموده و تا کنون به‌وقفیت در تصرف متولی آن باقی است و معیشت مدرس و طلبه و تعمیر مدرسه را به وجهی لایق میرساند و مدرس آن در این جزء از زمان، جامع فضایل **ملاعباس آتشی شیرازی** است و هرروزه چندین نفر طلبه‌علوم را از نتائج افکار خود بهره‌مند ساخته است و اعیان قصبه ارسنجان، **سلسله‌سادات موسوی** است مانند:

نور حدیقه سیادت و نور حدقه سعادت **سیدمرتضی** و **سیدمحمدحسن** و **میرزامحمدابراهیم ارسنجانی** که هریک برنور صلاح و تقوی آراسته‌اند.

و جناب مستطاب حلال مشکلات وکشاف معضلات، ناهج مناهج شریعت و سالك مسالك طریقت، عالم سبحانی **ملااحمد ارسنجانی**[1] از اهل این قصبه است.

و یاقوت معدن عرفان و مقله حدقه زمان، عارف صمدانی **ملاعلی‌عسکر خوشنویس ارسنجانی**[2] از این قصبه برخاسته است وکسب اخلاق حمیده و صفات پسندیده را از جناب ملااحمد نمود و بعد از وفات آن جناب مسالکش راحذوالحذو پیمود و کتابت کلام‌الله مجید و هدایت عبادالله را شعار خود فرمود و خط نسخش، خط نسخی برخطوط استادان نسخ‌نویس برکشید و در سال ۱۳۰۲ بعد ازطی ۸۲ مرحله از زندگانی به‌رحمت ایزدی پیوست.

خلفان صدقش، کمالات اکتسابان: **حاجی‌ملامحمدشفیع**[3] و **ملامحمدحسین**[4] خوش‌نویسان ارسنجانی، نعم‌الخلف آمده، در خوش نوشتن خط نسخ مشهور گشته‌اند.

و ازکلانتران و حکام‌زادگان ارسنجان است: خلاصة الاشباه **آقافرج‌الله** و**آقامحمدحسن ارسنجانی** خلفان حاجی مصطفی پسر حاجی حسین ارسنجانی پسر آقا نصیر ارسنجانی پسر آقا محمد ابراهیم تبریزی است، در اواخر دولت صفویه آقا محمد ابراهیم از دارالسلطنه تبریز به‌اصفهان آمده، به‌حکومت ناحیه ارسنجان برقرار گردید و اولادش گاهی به‌حکومت وگاهی به‌نیابت وگاهی به‌کلانتری مباشرامور دیوانی بلوك **ارسنجان** بوده‌اند.

و این بلوك مشتمل است بر ۲۵ قریه‌آباد[5].

---

۱. رك: آثارالعجم، ص۲۴۸. ۲. رك: آثارالعجم، ص۲۴۸. نواده اوست خطاط مشهور معاصر، مرحوم محمد علی اشرف الکتاب (۱۳۰۷–۱۴۰۳ه. ق) که بسیاری از کتیبه‌های مساجد شیراز به خط اوست.

۳. (شهدالله که پس از مرحوم میرزااحمد نیریزی خطنسخ را احدی به‌پایه مبشارالیه ننوشته است. آثارالعجم، ص۲۴۹.

۴. آثارالعجم، ص ۲۴۹: و از همین خاندان است استاد دکتر محمد حسین اسکندری استاد زبان و ادبیات فارسی در دانشگاه شیراز و رئیس دانشکده ادبیات و علوم انسانی که در علوم ادبی و معارف اسلامی استاد و در خطابت و سخنوری کم‌مانند است.

۵. درکتاب جغرافیا و اسامی شهرها و دهات کشور، ج۲، ص۲۵۵، تعداد توابع ۴۳ ده است.



خط ثلث خوشنویس معروف محمد حسین ارسنجانی از مجموعه
استاد دکتر نورانی وصال

این خط که شریف تر ز مشک ناب است | یاقوت مذاب پیش او کم تاب است
گفتم بخرد که این خط کیست بگو | گفتا ز جناب اشرف الکتاب است
اشرف الکتاب خطش همچو مهر منجلی است | اشرف از مرحوم خوشنویسی در خفی و در جلی است
باب او مرحوم ملا احمد بن عسکر است | هست ارسنجانی نامش محمد با علی است

نمونهٔ خط مرحوم محمدعلی اشرف الکتاب نوادهٔ ملاعلی عسکر ارسنجانی

احمدآباد: چهار فرسخ جنوبی ارسنجان است.
توابع ارسنجان: نام ناحیه جنوبی ارسنجان.
جلو در[۱]: سه فرسخ میانه جنوب و مغرب ارسنجان.
جمال‌آباد[۲]: فرسخی میانه جنوب و مشرق ارسنجان.
حسین‌آباد[۳]: فرسخی میانه جنوب ارسنجان.
خبریز[۴]: سه فرسخ میانه جنوب و مغرب ارسنجان.
ده‌بید[۵]: میانه جنوب و مغرب ارسنجان است.
دهک[۶]: سه فرسخ جنوبی ارسنجان.
رفیع‌آباد[۷]: نیم‌فرسخ جنوبی ارسنجان.
زیادآباد[۸]: یک فرسخ‌ونیم میانه جنوب و مغرب ارسنجان.
شوراب[۹]: سه فرسخ جنوبی ارسنجان.
صالح‌آباد[۱۰]: یک فرسخ‌ونیم جنوبی ارسنجان.
علی‌آباد[۱۱]: سه‌فرسخ بیشتر میانه جنوب و مغرب ارسنجان.
فشار[۱۲]: سه‌فرسخ در جنوب ارسنجان
فیجان[۱۳]: یک فرسخ مغربی ارسنجان.
قصرجمال[۱۴]: سه فرسخ جنوبی ارسنجان.
قلات‌خار[۱۵]: فرسخی میانه جنوب و مشرق ارسنجان.
کتک[۱۶]: سه فرسخ جنوبی ارسنجان.
کفر[۱۷]: چهار فرسخ جنوب ارسنجان.
کمال‌آباد[۱۸]: فرسخی جنوب ارسنجان.
کوشک‌تیماران[۱۹]: سه فرسخ‌ونیم جنوب ارسنجان.
مقبل‌آباد[۲۰]: چهار فرسخ جنوب ارسنجان است.
نجف‌آباد[۲۱]: چهار فرسخ بیشتر جنوب ارسنجان.
نظام‌آباد[۲۲]: سه فرسخ جنوب ارسنجان.
همام‌الدین: فرسخی میانه جنوب و مشرق ارسنجان.

[استخر:]

در فارس نام شهری‌است که در زمان پادشاهان کیان نخستین شهرهای روی زمین بود و شرح حال آن در عنوان مرودشت بیاید].

[۹]ـ بلوك اسیر

چون دو کوه که عبور از آنها دشوار است، در دوجانب آن بلوك افتاده، شمالی آن را گردنه کافری و جنوبی را ظالمی گویند. درمیانه مردم مشهور است میان کافر و ظالم، اسیر است و این بلوك از گرمسیرات فارس است. در جانب جنوب شیراز، درازی آن از قریه «وردوان» تا «دادالمیزان» هشت فرسخ، پهنای آن از قریه «بلبلی» تا «غزبانه» چهارفرسخ، محدود است از

۱ تا ۲۲. کتاب جغرافیا و اسامی شهرها و دهات کشور، ج ۲، ص ۲۵۵ و ۲۵۶.

جانب مشرق به‌بلوك خنج و علامرودشت و از مغرب و جنوب به‌نواحی گله‌دار و شکار آن بلوك: آهو و بز وپازن وقوچ ومیش کوهی بسیار وتیهو وکبک انجیر و در بعضی جایها دراج است و در زمستان هوبره و چاخرق و زراعت آن گندم وجو دیمی و تنباکو است، در قدیم نخلستانها داشته است و حاکم این بلوك درحدود سال ۱۲۰۰، **عابدین‌خان اسیری** [بود که] او را از خوانین مملکت فارس شمرده‌اند و تا سال ۱۲۷۵ حکومت اسیر با **فتح‌الله‌خان اسیری** نوادهٔ عابدین‌خان برقرار بود و چندین سال است حکومت از خانوادهٔ او بیرون رفته است و از آن سلسله **ابراهیم‌خان اسیری** پسرفضل‌الله‌خان پسر اسماعیل‌خان پسر عابدین‌خان اسیری باقی مانده است وگاهی او را نایب وکلانتر می‌دارند.

وقصبه این بلوك را نیز **اسیر** گویند[۱]، نزدیک به ۶۰ فرسخ در جانب جنوب شیراز افتاده است،خانه های آن ازخشت‌خام وگل و چوب‌نخل بوده و شماره آنها تا پنجاه‌وشصت‌سال پیش از این از ۱۰۰۰ درب خانه بیشتر بود و اکنون به‌صدخانه خراب نمی‌رسد و آب‌خوردن این قصبه ازآب انبار بارانی است. و از علمای این قصبه است:

قدوهٔ علما وزبدهٔ فضلا: **شیخ‌محمد اسیری**. سالها در شیراز به‌نشر علوم اشتغال داشت و درسال ۱۲۶۸ ازشیراز عود به‌اسیر نمود و درسال ۷۸ [۱۲] درقصبه اسیر به‌رحمت ایزدی پیوست.

وجناب مستطاب علام فهام، فقیه ایام، سلالهٔ حضرت خیرالانام، **مجتهدالزمان حاجی سیدعلی‌اکبر** که شرح حالش در ذیل محله اسحق بیگ از محلات شیراز در این کتاب**فارسنامه ناصری** گفته شد، ازقصبه اسیر برخاسته[۲] است و این بلوك مشتمل است بر ۱۰ قریه‌آباد[۳]:

اسیر: همان قصبه این بلوك است.

بلبلی: سه‌فرسخ شمال اسیر است.

بهرستان: فرسخی مشرق‌اسیر افتاده است.

دادالمیزان[۴]: شش فرسخ میانه شمال و مغرب‌اسیر.

سرگاه[۵]: فرسخی مغربی‌اسیر است.

شلدان[۶]: نیم فرسخ مغربی‌اسیر است.

غربانه: چهار فرسخ میانه شمال و مغرب اسیر است.

نوزان: نیم‌فرسخ مشرقی اسیر است.

وردوان: سه فرسخ میانه شمال‌و مشرق اسیر است.

هرج[۷]: به‌اندك مسافت، مشرقی اسیر است.

---

۱. در قریه (اسیر) مسجدی است که تاریخ بنای آن را به‌زمان عمربن عبدالعزیز نسبت می‌دهند و در قبرستان قریه مذکور سنگ تاریخی دیده شده‌که تاریخ آن رمضان ۷٤ هجری می‌باشد. (کتاب جغرافیا واسامی دهات‌کشور، ج ۲، ص۳۵۷).

۲. درمتن: (برخواسته) ــ در مورد او مراجعه شود به‌وقایع اتفاقیه، ص۷٤۷.

۳. رك: کتاب جغرافیا و اسامی دهات‌کشور، ج ۲، ص ۳۶۰.

٤. درکتاب جغرافیا و اسامی دهات‌کشور، ج ۲، ص ۳۶۰: نام این روستا: (دارالمیزان) است.

۵، ۶ و۷. کتاب جغرافیا و اسامی دهات کشور، ج ۲، ص ۳۶۰و۳۶۱.

اصطخر:

همان شهر استخر است.

[۱۰]- بلوك اصطهبانات

در اصل استهبانات است و«استه» انگور[1] است و«بـان» نگاهدارنده و فارسیان «ات» را در آخر کلمه درآورنـد تا افادهٔ معنی جمع کند مانند گرمسیرات و بلوکات و«الف» در اول برای زینت است و بعد از استیلای عرب«سین» را به«صاد» و«تا» را به«طا» مبدل نموده و برای بسیاری باغهای انگور دیمی وفاریابی درکوه و دشت این قصبه آنرا به‌این نام گفتند[2] که گویا سردم آن همه باغبانان انگوری‌اند و این بلوك میانه جنوب و مشرق شیراز و درازی آن از قریه ایج تا خان‌کت سیزده فرسخ، پهنای آن از قریه سجل‌آبادخیر تاقریه سیمون‌خیر یک فرسخ‌ونیم محدود است از جانب مشرق به‌بلوك نیریز و از طرف مغرب و جنوب به‌بلوك فسا و از جانب شمال به‌دریاچه نمک بختکان مشهور به‌پیچکان است، هوای این بلوك در کمال اعتدال است، نارنج و انار و انجیر ومیوه‌های[3] سردسیری را به‌وجه خوبی پروراند. کشت آن گندم وجو و پنبه و خشخاش و نخود و عدس وکنجد و زعفران است، آب آن از چشمه است، شکار آن، بز و پازن و قوچ ومیش کوهی وکبک وتیهو است و پازهر مشهور شبانکاره از شکم بز و پازن کوهستان جنوبی آن درآورند و به‌قیمت جواهرهای قیمتی خریدوفروش کنند، بزرگ آن به‌اندازه خیار بالنگی دیده شده است.

وقصبه این بلوك از زمان قدیم تا عهد سلطنت سلاطین آل‌مظفر شهر ایج بود و درسال ۷۵۶ این شهر را غارت‌کرده، خراب نمودند و شرح حال شهر ایج و ملوك شبانکاره واعیان و بزرگان و علمای شبانکاره درذیل بلوکات از عنوان شبانکاره بیاید.

و مدتهاست قصبه این بلوك را **اصطهبانات** گویند به‌مسافت ۲۸ فرسخ میانه جنوب و مشرق از شیراز، دور افتاده است، عرض آن از خط استوا ۲۹ درجه و ۸ دقیقه[4]، طول آن از گری‌نیچ رصدخانه انگلیس ۵٤ درجه وسه‌دقیقه است، انحراف قبله مسلمانی آن از نقطه جنوب به‌جانب مغرب[ ] درجه و[ ] دقیقه است و عموم خانه‌های آن از خشت خام وگل و چوب ساخته‌اند و شمارهٔ آنها نزدیک به ۲۰۰۰ درب خانه است، آب بساتین وزراعت قصبه اصطهبانات از چشمه «قهری» و«پازهری» است:

گشاده چشمه‌ای از قلهٔ کـــوه	گل سنبل به‌گرد چشمه انبـــوه
زمینش در نقاب گـل نهفتـــه	گل وسبزه است کاندرهم شکفته

این‌دو چشمه‌از جانب قبله، همه‌جا درزیر درختان باثمروبی‌ثمرمی‌آید و نزدیک به‌فرسخی

---

۱. درمتن: (دستهٔ انگور).

۲. رك: حدودالعالم، ص۱۳۵، فارسنامه ابن‌بلخی، ص۱٦٥. در نزهةالقلوب، ص۱۳۸: (اصطهبانان): (شهرکی پر درخت است، هوائی معتدل دارد و از همه نوع میوه بود و آب روان بسیار دارد و در آن حدود قلعه‌ای محکم است به‌وقت نزاع سلاجقه با شبانکاریان اتابک چاولی آنرا خراب کرد و بعد از آن معمور کردند).

۳. درمتن: (میوهای).

٤. درجام‌جم، ص۵۹۱، (۲۹ درجه و ۱۵ دقیقه و ۵٤ درجه و ۲۰ دقیقه).

در بیشتر جایهای آن آفتاب دیده نشود و در بهار نزدیک به‌دەسنگ آسیاگردان آب دهد و در سالهای خشک، گاهی آبش چنان کم شود که به‌اندازهٔ معاش اهل بلد نباشد و به‌این اندیشه از سالهای قدیم آب انبارهای بسیار در این قصبه ساخته‌اند که کفایت اهلش در سالی بیشتر نماید، در سال ۱۲۸۸ آب‌چشمه‌های قصبه اصطهبانات به‌اندازه‌ای کم شد که باغستانش بخشکید و زمین ساده گردید و پیش از این سال میوه‌های گوناگون اصطهبانات به‌اندازه‌ای ارزان و فراوان بود که در جای دیگر از فارس نبود.

در اوایل این قصبه درخت چناری است که در بلندی قد و کلفتی وراستی کنده و خرمی شاخه، مانندش دیده نگشته است، ارتفاعش نزدیک ۲۰ ذرع شاه است و دائرهٔ بیخ کنده آن بیشتر از دو ذرع است[1] و این قصبه را چهارمحله است: اول محلهٔ اهر، دویم وسیم تیرمنجان[2] وکازمان[3] چهارم محله میری است و درهر محله مساجد و آب‌انبارهای متعدد بود و برهرمسجدی چندین درخت گردکان[4] و انجیر وقف است که در شبهای تمام سال هر کسی به‌مسجد آمده، نمازگزارد، چند دانه گردکان وانجیر به‌او دهند و به‌این وسیله اهل اصطهبانات نمازی شوند.

در این قصبه مسجد جامع وسیع قدیمی و دو مدرسه است که بی‌رونق مانده‌اند وحکومت و ضابطی این بلوك سالها در **سلسله خواجه‌ها** بود و این دوسه ساله از اختیار آنها بیرون رفته است و اصل این سلسله از اهل بلدهٔ جهرم است و با خوانین جهرمی از طایفه ذوالقدرند که سالها به‌ایالت مملکت فارس و حکومت بلوکات برقرار بودند.

و **محمدعلی‌بیک ذوالقدرجهرمی** در زمان سلطنت کریم‌خان زند، طاب‌ثراه، به‌اصطهبانات آمده، رحل اقامت افکنده، به‌حکومت آن برقرار گردید[5] و او را دونفر پسر بود:

اول آنها: **آقاعلی‌اصطهباناتی** است، در اوائل سلطنت زندیه به‌حکومت بلوك‌اصطهبانات برقرار بود و او را چهار نفر پسر است:

اول آنها: **حاجی‌آقامحمد اصطهباناتی** است. مادام عمر مشغول‌زراعت املاك خود بود و او را دو نفر پسر است:

اول آنها: علام فهام، ملجأ انام و مرجع خواص و عوام **حاجی‌میرزابابا اصطهباناتی**، در مبادی عمر کسب مطالب علمیه را نمود، پس به‌هوای نفس یا سوء سلوك مباشرین امور دیوانی، تقاضای حکومت اصطهبانات را نمود و برعم خود حاجی میرزاصادق ضابط، مدعی گشته، حکومت را از او بگرفت و مبالغی بی‌وجه به‌اذن امنای فرمانروایان از او دریافت نمود و میرز[ا] عبدالله‌خان پسر حاجی میرزا صادق پیشکشی لایق به‌دیوانخانه بداد و جناب حاجی میرزابابا را گرفته حبس کرده و مبلغی به‌اسم جریمه از او دریافت نمود، پس‌بار دیگر جناب حاجی میرزابابا به‌تعارفات دیوانی بر میرزاعبدالله‌خان غالب گردید و آنچه را توانست

---

۱. (در آنجا چناری است که ٤٥ ذرع ارتفاع و ۱۱ ذرع قطر دارد) آثارالعجم، ص٤١٢.
۲. امروزه در اصطهبانات آنرا (تیرونجان) می‌گویند.
۳. امروزه آنرا (کزمان **Kazamân**) می‌گویند.
٤. در متن: (گرده کان).
٥. درباره اعتراض مردم اصطهبانات به‌زیادی مالیات و حق‌الضابطی رجوع شود به‌وقایع اتفاقیه، ص۲٦.

از او به‌جریمه بگرفت و از این عزل ونصبها تمامی سلسله خواجه‌ها چنان بی‌بضاعت شدند که دیگی برای طبخ در خانه آنها باقی نماند و ضابطی را از این سلسله بگرفتند و حاجی میرزابابا خدمت میرزا محمدعلی‌خان ناظم‌الملک را اختیار نمود و میرزاعبدالله‌خان خدمت حاجی‌میرزاعلی‌اکبر قوام‌الملک را متقبل گردید و جناب حاجی به‌نیابت بلوك فیروزآباد برقرار و از عهدهٔ لوازم‌آن نیامده،از شیراز به‌اصفهان و از اصفهان به‌عتبات عالیات برفت ودر زی اهل علم‌آمده،مدتی در خدمت علما،تحصیل علم نمودو سرآمداقران‌خود گشته، عودبه‌اصفهان‌فرمود ودر خدمت جناب حجةالاسلام حاجی‌سیدمحمد باقر طاب‌ثراه، اعتباری لایق بهم رسانیده وکیل امور زراعتهای جناب حجةالاسلام در فارس گشته، به‌شیراز آمد پس به‌وکالت،املاك جناب حجةالاسلام را بفروخت و از حق‌الوکاله مبلغی دریافت نموده، به‌اصطهبانات رفت و اهالی آنرا بخواست و نزدیک به ۱۰۰۰ تومان بلکه بیشتر به‌اهالی آن، بعضی را بعینه وبعضی را به‌ورثه اشخاصی که در وقت ضابطی وجهی از آنهاگرفته بود بداد و ذمه خود را از وجوه حکومتی بری فرمود و در خدمت فرمانفرمایان فارس صاحب اعتبار واحترامی‌لایق گشته، مالك ضیاع وعقار گردید و از پرتوزندگانی او تمامی سلسله خواجه‌ها،دولتمند شدند و در سال ۱۲۸۲ درسن ۸۲ سال به‌رحمت ایزدی پیوست.

پسر دویم مرحوم حاجی آقامحمد، عالی جناب **حاجی‌عبدالصمد** است، مادام زندگانی جز عبادت باری‌تعالی و شغل زراعت طریقی را نپیمود.

وخلف الصدق او، عالم زاهد **حاجی میرزامحمد اصطهباناتی** مادام زندگانی به‌زیورعلوم وزهد و صلاح آراسته بود.

وخلف الصدقش، کمالات اکتساب: **میرزاعبدالغنی** جز مباحثه علمیه کاری ندارد.

پسردویم مرحوم‌آقاعلی اصطهبانـاتی است: عالی‌جاه، خلاصة الاشباه: **حاجی‌میرزاصادق**[1]. بعد از وفات والـد خود مقلد حکوست این بلوك گـردید و سالها بـاقی بماند، به اندازه‌ای صاحب مال گردیدکه در دولتمندی مشهور گشت و به‌اندك زمانی برای مخالفت با حاجی میرزا بابا چنانکه گفته شد تمامی آن اموال درکیسه دیوانیان برفت و در سال ۱۲۵۶ وفات یافت و اوراسه نفر پسر است:

اول آنها **میرزاعبدالله‌خان** سالها در مخالفت بـا حـاجی میرزابابا چنانکه گفته شد زحمتها کشید و خسارتها دید و مدتها در خدمتگزاری جناب حاجی قوام‌الملک گذران نمود و در سال ۱۲۶۱ وفات یافت.

وخلف‌الصدقش **آقا بزرگ اصطهباناتی**[2] چند سال متوالی به‌حکوست اصطهبانات برقرار بود و در سال ۱۲۹۹ درعنفوان جوانی وفات یافت.

وخلف الصدقش **میرزاعبدالله خان** در اوائل سن رشد وتمیز است.

پسر دیگر حاجی میرزا صادق است: جناب مجتهدالزمان **حاجی‌میرزاحسین اعمی**. اگر از حلیه‌بصر عاری بود به‌زیور بصیرت آراسته گردید.

وخلف الصدقش، عابدزاهد **حاجی میرزاموسی** مشغول عبادت ایزد متعال است.

---

۱. در متن: حاج میرزاصادق است.

۲. رك: وقایع اتفاقیه، ص۱۷ و ۷۰.

پسر سیم حاجی میرزا صادق، **حاجی میرزامحمدعلی** است. گاهی به‌ضابطی و گاهی به نیابت اصطهبانات برقرار می‌شود.

پسر دیگر آقاعلی، **میرزاتقی اصطهباناتی** است. سادام عمر برای پیشکاری از برادر خود حاجی میرزا صادق در شیراز توقف داشت و او را دونفر پسر معروف است:

حاجی‌میرزاجواد و **حاجی‌میرزانصرالله**، عمر هریک از هفتاد گذشته است.

و ولدالصدق حاجی میرزاجواد **میرزاعبدالحسین** و **میرزاحسن‌علی**، در اول سن شباب مشغول زراعت می‌باشند.

پسر دیگر محمدعلی‌بیک ذوالقدر، ضابط اصطهبانات است: **حاجی‌ابوطالب**

و ولدالصدقش **حاجی معصوم**

وخلف‌الصدقش، جناب محامدانتساب، سلمان اوان، اباذر دوران، مجتهدالزمان: **حاجی لطف‌الله** در سال **۱۲۷۷** بعد از نودواند زندگانی به‌رحمت ایزدی پیوست.

و خلف الصدقش، کمالات اکتساب **حاجی‌میرزامحمدعلی** است.

و نوادهٔ مرحوم حاجی‌لطف‌الله است: علام فهام **میرزاحسین**، در سال **۶۲ [۱۲]** متولد شده است.

و از اعیان قصبه اصطهبانات است **سلسلهٔ سادات حسینی**. جد اعلای آنها: سلالة‌السادات میرحسین، در حدود سال **۱۱۲۰ واند** در قریه حسین‌آباد مموئی فسا، در دامنه خرمن کوه وفات یافت و برقبرش گنبدی بساختند و اکنون مشهور به‌امام‌زاده‌حسین است و درفتنه افغان اهل قریه حسین‌آباد فرار نمودند و میرعلی‌اکبر نام‌ولد میرحسین به‌اصطهبانات آمده، متوطن گردید و بعد از چندین سال وفات نمود.

وخلف‌الصدقش **میرمعزالدین** کسب کمالات کرده به‌احترامی لایق گذران نمود و در سال **۱۱۹۸** وفات یافت.

و خلف الصدقش **حاجی میرزا علی‌اکبر حسینی** کسب کمالات نمود و به‌عزت معیشت فرمود و در سال **۱۲۵۵**[۱] وفات نمود.

و خلف‌الصدقش، علامی **حاجی‌میرزابابا** جامع مجامع دنیا و آخرت گشته، مراتب علمیه و عبادت را به‌اقصی درجه رسانید و عمل تجارت و معامله را به‌نهایت آورد و در سال **۱۲۹۴** وفات نمود.

و خلف‌الصدقش، علامی **حاجی میرزاصادق حسینی** نعم الخلف آمده، صاحب ضیاع و عقار و مال‌التجاره گشته، ریاست علمیه را ضمیمه احترامات دنیویه فرموده است وولادت آن‌جناب در سال **۱۲۴۴** اتفاق افتاد و او را سه نفر پسر است:

سلاله های سیادت و سعادت: **حاجی میرزاعلی** و **حاجی میرزاسلیمان** و **حاجی میرزاداود**، همه در عنفوان جوانی، اقتدا به‌والدماجد خود نموده‌اند.

و از اعیان اصطهبانات است **سلسله واعظها**. جد آنها حاجی محمدعلی اخباری واعظ، از جهرم آمده، در اصطهبانات متوطن گردیده، بعد از وفات او خلف‌الصدقش **ملا محمدباقر واعظ**[۲]

---

۱. درمتن: (۱۰۵۵).
۲. رك: وقایع اتفاقیه، ص۲۳۷.

به‌جای پدربه‌وعظ و نصیحت خلایق پرداخت و او را سه نفر پسر بود که هریک در مواعظ و نصایح خلق، نادرهٔ عصر خود بودند:

عالی جنابان **حاجی ملاعلی واعظ** و **ملا عبدالغنی واعظ** و **ملا عبدالمولی واعظ**، در مراتب علمیه نیز سرآمد اقران بودند.

وخلفان صدق ملاعبدالغنی عالیجناب: **ملایحیی صدر** و عالی جناب، کمالات اکتساب: **حاجی‌ملاامین واعظ**، در مبادی حال، آوازهٔ آوازش بر منابر گوشزد خاص و عام‌گردیده هزاران مستمع درگرد منبر وعظش مجتمع می‌شدند و چند سال است به‌مرض بحةالصوت[1] مبتلا گشته، ساکن دارالخلافه طهران است و خلف الصدق مرحوم ملا عبدالمولی است:

عالی جناب، فضایل وکمالات اکتساب، وحیدزمان و فرید اوان، ناصح پذیرندگان[2] به مواعظ جمیله و واعظ شنوندگان به‌نصایح جلیله **حاجی میرزا محمدباقر واعظ** در سال **۱۲۵۳** متولد شده، کسب کمالات علمیه نموده، شهره[3] آفاق گشته است.

و از اعیان این قصبه است **سلسله ملاعلی‌شاه** اباًعن جد به امامت مسجد جامع برقرار بوده‌اند. جز **ملاحسین اصطهباناتی**[4] که طبعش از امامت و نماز رمیده، درپی امور دیوانی افتاده، هرگز سودی نبرده است، بلکه گاهی مردم را گرفتار کند و گاهی گرفتار مردم شود و خلف‌الصدقش:

عالی جناب **میرزاهدایت** تأسی به‌پدر خود نموده [است].

و از اعیان این قصبه است: **سلسله قاضی‌ها**، جد آنها عالی‌جناب قاضی محسن است که به‌زیورعلم و فتوی زینت داشته است.

و خلف‌الصدقش **قاضی حسین** بعد از پدر خود به‌قضاوت و حکم شرعی در میانه مردم برقرار بود.

و خلف‌الصدقش جناب مستطاب‌اعلم افضل اهل زمان **قاضی عبدالصمد** سالها رنج مسافرت برده، تحصیل کمالات علمیه نمود و پیراسون[5] عمل قضاوت نگردید و در سال **۱۲۹۱** وفات یافت.

وخلف الصدقش: عالی جناب **قاضی حسین** دراول عنفوان جوانی است.

و از اعاظم علمای این قصبه، بلکه اعظم علمای عالم است: **علامه علی‌الاطلاق**، وارث مناصب فضلابه استحقاق، اعلم علما بالاتفاق، فاضل ممجد **محمدبن محمد** مشهوربه **ملاشاه‌محمد اصطهباناتی**. مولانا محمدمؤمن شیرازی درکتاب **طیف‌الخیال** نوشته است: فرا-گرفتم بسیاری از احادیث و تفاسیر و اصناف علوم حکمت طبیعی والهی و ریاضی ازهیئت و نجوم ومجسطی وموسیقی واکرات و متوسطات، درمدت مدیده از نمونه حکما و خاتمه فضلا، ثقةالاسلام، علامه اوحد، مولانا شاه محمد اصطهباناتی. سالها در شیراز به‌نشر علوم اشتغال

---

۱. بحةالصوت: گرفتگی آواز، از حدودالامراض (آنندراج).

۲. درمتن: (پزیرندگان).

۳. درمتن: (شهرت).

۴. درمتن (اصطهبانی) —و رك: وقایع اتفاقیه، ص ۱۷۰ و ۲۱۶ و ۲۶۱.

۵. درمتن: (پیراسان).

داشت و چنانکه رسم بزرگان دین است طبعش از خادم[۱] ظاهری رمیده، سالها در اصطهبانات در زاویه خاموشی نشست و بعد ازصدواند سال زندگانی در حدود سال ۱۱۴۰ **واند** در قصبه اصطهبانات وفات یافت. وجد مادری سلسله میرزایان فسائی است و از اجله علمای این قصبه بلکه آفاق:

جناب مستطاب صدر است، بدر ملت، طره ناصیه سیادت، غره جبهه سعادت، نبوی المآثر، علوی المفاخر، ناصب رایات ملت بیضا، ناصر آیات شریعت غرا، سالک مسالک شریعت و طریقت، واقف حقیقت، وارث مواریث صدیقین، واجدمواجد اهل کشف و یقین، منبع اسرار فرقان، مطلع انوار قرآن، جامع معقول و منقول، حاوی فروع و اصول، علامه اکبر: **آقا سیدجعفر** مشهور [به] **کشفی**، والد ماجدش از داراب به‌اصطهبانات آمده متوطن گردید و جناب معزی‌الیه در حدود سال ۱۱۸۰ **واند** در این قصبه متولد گشته، نشوو نمانمود و در اوایل سن تمیز وارد نجف اشرف گشته، مدتها به‌ریاضات شاقه، مشغول گردید و ابواب مکاشفات را برخود باز دید پس شروع در تألیف و تصنیف نمود و در هرعلمی کتابی مرغوب نگاشت و شهرهٔ آفاق گردید و نسخه تألیفاتش بین‌الانام مشهور است و موطن خود را در چهارجای قرار داد که در هرچند سال در یکی ازآنها، دوسال توقف می‌نمود: اول شهر بروجرد، دوم‌شهر اصفهان، سیم شهر یزد، چهارم قصبه اصطهبانات و چون وارد یکی از آن اماکن می‌گردید جماعتی از اهل علم برای استفاده و استفاضه مجتمع می‌شدند و به‌حسب ظاهر برگ کتابی‌نه‌در خانه‌نه‌در کتابخانه و نه در نزد خود نداشت و آنچه را می‌گفت از حفظ خاطر بود و بیشتر اوقات آیه‌ای از کلام‌الله مجید را عنوان می‌فرمود و آنچه متعلق به‌آن آیه بود به‌استدلالات عقلیه و نقلیه بیان می‌نمود، در حدود سال ۱۲۶۷ در بروجرد وفات یافت و«غاب نجم العلم» تاریخ اوست.

وخلف‌الصدقش، عالی جناب، قدسی انتساب، زاهد عابد، سلاله سادات **سیدمصطفی** با کمال ورع و تقوی به‌عبادت خالق متعال مشغول است.

و از اجله علماء این قصبه است: جناب فضایل و کمالات اکتساب، علام فهام، ناظم مناظم فروع و اصول، صاحب قواعد معقول و منقول، عارف به‌اوضاع افلاك دایرات، واقف برحرکات سیارات، فاضل ممتحن **حاجی‌میرزاابوالحسن** والده ماجده‌اش دخترجناب آقا سیدجعفر کشفی است[و] والد ماجدش حاجی اسماعیل تاجرلاری است که در اصطهبانات توطن کرده، تجارت می‌نمود و جناب معزی‌الیه در اصطهبانات در حدود سال ۱۲۵۰ **واند** متولد گشته، کسب کمالات کرده، درشهر یزد و مشهد مقدس تکمیل علوم نمود و در ریاضیات و فقه و اصول سرآمد اهل عصر گردید و شرحی مفصل برکتاب **تشریح الافلاك** نوشته است.

و از علمای این قصبه است: جناب کمالات اکتساب، کاشف رموزات، فاتح مرموزات، جامع فروع و اصول، حاوی معقول و منقول: **شیخ محمدباقر** ولدالصدق عابد متهجد ملامحسن اصطهباناتی، در اوائل حال، دست توسل به‌دامن خالوی خود جناب فاضل ممجد قاضی عبدالصمد اصطهباناتی زده، درخدمت آن جناب مسافرتها نمود، پس مدتی در شیراز و مدتی دیگر دراصفهان وچندی در دارالخلافه طهران، خدمت علما رسید و از هرخرمنی خوشه‌ای و از

---

۱. درمتن خوانا نیست شاید (عوالم) یا (علوم) بوده باشد.

هر سفره‌ای توشه‌ای برگرفت و هفت هشت سال است در شیراز توقف دارد.
و از علمای اصطهبانات، ادیب اریب **ملاحاجی‌محمد** است.
و این بلوك مشتمل است بر دوازده قریه‌آباد:
ایج[۱]: در اصل ایگ بود، بعد از تصرف عربی او را ایج گفتند ، در قدیم شهری معتبر بوده، چندین صدسال پا[ی] تخت ملوك شبانکاره که شرح‌حال آنها و علما ووزراء و بزرگان ایجی در عنوان شبانکاره این کتاب بیاید،گردید، میانه مشرق وجنوب اصطهبانات به‌مسافت چهار فرسخ است، هوائی در کمال اعتدال دارد که میوه‌های[۲] گرمسیری مانند نخل و نارنج و سردسیری مانند شلیل وگیلاس را به‌نیکوئی پروراند، انار ایج از تمامت انارهای فارس بلکه انارهای ممالك ایران بهتر است، آبش از چشمه وقنات است.
بارگ: به‌سکون راء. چهار فرسخ میانه شمال و مغرب اصطهبانات.
بنوان: چهار فرسخ شمالی اصطهبانات است.
خان کت: نه‌فرسخ میانه شمال و مغرب اصطهبانات است. تنباکوی این قریه در خوبی مشهور است.
خیر: نام ناحیهٔ شمالی اصطهبانات است که دهات شمالی اصطهبانات در او افتاده است.
دستجرد: شمالی اصطهبانات به‌مسافت چهار فرسخ است.
سجل‌آباد: چهار فرسخ شمال اصطهبانات است.
سعادت‌آباد: چهار فرسخ میانه شمال و مغرب اصطهبانات است.
صادق‌آباد: چهار فرسخ ونیم میانه شمال و مغرب اصطهبانات است.
گشنه کان: فرسخی مغربی اصطهبانات است.
ماه‌فرخان: چهار فرسخ میانه مغرب و شمال اصطهبانات است.
مبارك‌آباد: شمالی اصطهبانات است به مسافت سه فرسخ ونیم است.
میمون: سه‌فرسخ ونیم شمال و مغرب اصطهبانات است.

[۱۱]- بلوك افزر[۳]

وجه تسمیه،آن است که «افزر» مخفف«افزار» که‌آلات‌پیشه‌وران[است]عموماً یاجولاهگان خصوصاً، شاید افزار آنها را در این بلوك می‌ساختند یا آنکه طایفه‌ای از عرب بنی‌افزر در آن توطن داشتند و صحرای این بلوك در اواخر زمستان و اوائل بهار قطعه‌ای از بهشت، درنظر آید چنانکه گفته‌اند:

تاج بنهاده چو کی، نرگس شهلا برسر جام بگرفته چو جم، لاله حمرا در چنگ

۱. در فارسنامهٔ ابن‌بلخی، ص ۱۳۱، (ایگ) است: (این ایگ به‌روزگار متقدم دیهی بودو حسویه آن را به‌شهری کرده است هواء آن معتدل است اما آب ناگوار دارد و میوه بسیار باشد خاصه انگور و جامع و منبر دارد).
۲. درمتن: (میوهای).
۳. رك: شدالازار، حواشی مرحوم قزوینی در صفحات ۲۱۵ و ۲۱۶ درمورد ابزر و افزر، فارسنامه ابن‌بلخی، ص۱۳۵ و ۱۵۲.

گل برافروخته رخ، سرو برافراخته قد | سار، سر کرده نوا، فاخته بنواخته چنگ
تازه گلها شده در باغ شکفته زصبا | همگی لون به‌لون وهمگی رنگ‌به‌رنگ
همه خندان، همه چابک، همه چست | همه‌رعنا، همه‌زیبا، همه‌شوخ وهمه‌شنگ

«افزر» از گرمسیرات فارس در جانب جنوبی شیراز افتاده است، درازی آن از«نیم‌ده» تا «تنگ‌گله»چهار فرسخ ونیم، پهنای آن‌از«منگنو» تا«کردل» دوفرسخ ونیم. نخل و لیمو ونارنگی و نارنج را به‌نیکوئی پروراند. آب زراعت بیشتر این بلوك از رودخانه «کارزین» است. زراعت آن گندم و جو و پنبه و شلتوك و تنباکو است، مدتهاست این بلوك از آبادی، افتاده است و ایلات قشقائی، زراعت مختصری کنند و منفعت کمی برند. نخلستانش بی‌نخل وبساتینش بی‌درخت. محدود است از جانب مشرق به‌بلوك جویم و بنارو از سمت شمال به‌بلوك قیرو کارزین و از مغرب به‌محال اربعه و از طرف جنوب به‌بلوك خنج وقصبه آن‌بلوك قریهٔ«نیم‌ده» است. به‌مسافت سی‌وپنج فرسخ از شیراز دور افتاده است. و در زمان قدیم علما و بزرگان از افزر برخاسته[1] است:

شیخ علی‌بن محمدبن عبدالله طبیب‌افزری: که تاکنون شرح تصریف افزری در میانه اهل علوم مشهور است.

و مانند **عمیدالدین اسعدافزری**[2]**:** عالمی فاضل وادیبی کامل درفنون علمیه و اشعارعربی و فارسی استاد بود و مدتی به‌وزارت اتابك، سعدبن زنگی اشتغال داشت و بعد از وفات اتابك سعد در اول سلطنت اتابك ابوبکربن اتابك سعد، چندی به‌وزارت او اقدام نمود و حضرت اتابکی برای وحشتی که از او درخاطر داشت او را و تاج‌الدین محمد پسر اورا درقلعهٔ‌اشکنوان ابرج که شرح حالش در ذیل عنوان ملمعه‌ها بیاید، محبوس فرمود وقصیده حبسیه که درکتب ادبیه مندرج و مطلعش این است:

من یبلغن حمامات ببطحاء | ممتعات بسلسال وخضراء[3]

بفرمود و چون قلم و دواتی حاضر نداشت تاج‌الدین محمد تمام قصیده را بردیوارحبس‌نگاشت و این دو بیتی فارسی، گفته به‌حضرت اتابکی بفرستاد و فایده نداد:

ای وارث تاج وملکت و افسرسعد | بخشای خدای را به‌جان و سرسعد
برمن که چو نام خویشتن تا هستم | همچون الف ایستاده‌ام برسرسعد[4]

درسال ٦٢٤ درقلعه اشکنوان به‌رحمت ایزدی پیوست.

و این بلوك مشتمل است بردوازده قریه:

آب‌گرم: نیم فرسخ مغربی«نیم ده» است.

---

۱. درمتن: (برخواسته).

۲. رك: آثارالعجم، ص۲۲۲ و ۲۲۳.

۳. در حاشیه ص۲۲٤، آثارالعجم، این بیت چنین معنی شده است: که می‌رساند کبوتران بطحاء راکه برخوردارند به‌آب خوشگوار و گیاه سبز.

٤. رك: آثارالعجم، ص۲۲٤.

انزو: فرسخی مغرب «نیم ده» است.
تنگ گله: چهار فرسخ ونیم مغرب «نیم ده» است.
دشت شور: دو فرسخ مغرب«نیم ده» است.
سرقل‌آباد: چهار فرسخ مغربی «نیم ده» است.
شاه‌آباد: سه‌فرسخ مغرب «نیم ده» است.
شاه‌پوران: دو فرسخ میانه مغرب و جنوب «نیم ده» است.
کردل[1]: چهار فرسخ میانه مغرب وجنوب «نیم ده» است.
کر کو: فرسخی کمتر مغربی«نیم ده» است.
مرند: دو فرسخ ونیم مغرب «نیم ده» است.
منگنو[2]: سه فرسخ ونیم میانه مغرب و شمال «نیم ده» است.
نیم‌ده: همان قصبه افزر است.
چندین باغ نخلی ومزرعه در قریهٔ «نیم‌ده» افزر را در وقفنامه مدرسه منصوریه شیراز، ازموقوفات آن نوشته‌اند.
انگالی: ناحیه‌ای است از توابع دشتستان و قصبهٔ آن «هفت‌جوش» است، در عنوان دشتستان گفته شود.

[۱۲]- [جزیرهٔ بحرین]

اوال[3] وهجر[4] : نام قدیمی‌جزیرهٔ بحرین است. بحرین بعد از جزیرهٔ قشم بزرگترین‌جزائر فارس است و می‌بایست در ذیل عنوان جزائر نوشته شود اما برای وسعت زمین و فراوانی آب و بسیاری دهات در بلوکات فارس نگاشته گردید و این جزیرهٔ بزرگ، میانه جنوب و مغرب شیراز به‌مسافت ۱۶ زام دریائی که هر«زامی» چهار فرسخ است از بندر بوشهر دور افتاده است[5] و از بندر بوشهر تا شیراز چهل‌وپنج فرسخ است.

و اول کسی که از اهل بحرین به‌شرف اسلام رسید، چنانکه در گفتار اول این **فارسنامه** گفته شد جارودبن عمروعبدالقیس نصرانی بحرینی بود و سالها اهالی بحرین از اطاعت‌فرمانروایان فارس بیرون شدند و درسال ۶۳۳، اتابک ابوبکربن سعد، جزیرهٔبحرین را تصاحب نمود پس تا اواخر دولت سلاطین مغول در اطاعت فرماندهان فارس برقرار بودند، پس در اطاعت والیان جزیرهٔ هرمز شدند و در عهد شاه‌عباس ماضی صفوی انارالله برهانه، خواجه‌معین‌الدین فالی، بحرین را در اطاعت الله‌ویردی‌خان حاکم فارس درآورد و تا اواخر دولت صفویه حکومت

---

۱. (کردیل) کتاب جغرافیا و اسامی دهات کشور، ج ۲، ص ۳۱٤.
۲. (منگویه) کتاب جغرافیا و اسامی دهات کشور، ج ۲، ص ۳۱٤.
۳. این مجمع‌الجزایر را (اوال) یا بحرین و در قدیم (تیلوس) می‌خواندند. آثار شهرهای باستانی خلیج فارس، ص ۸۷۷ و ۸۹۱ تالیف احمد اقتداری وکتاب جغرافیا و اسامی دهات کشور، ج ۲، ص ۳٤٤ تا ۳٤۷.
٤. (در دوره ساسانی این ناحیه را به‌چند ولایت یا حکومت‌نشین تقسیم کرده بودند که به‌نامهای(هگر) یا (هجر) و... خوانده می‌شد) آثار شهرهای باستانی خلیج فارس، ص ۸۸۷.
۵. فاصله لنگرگاه بحرین تا بوشهر ۳۶۱ کیلومتر است: آثار شهرهای باستانی خلیج‌فارس، ص ۸۷۷.

بحرین با شیخ جباره‌عرب‌لارستانی بود و چون فتنه افغان برپا گردید، شیخ جباره، خود را مالک بحرین پنداشت و درعهد سلطنت پادشاه قهار نادرشاه افشار، محمدتقی‌خان شیرازی، بحرین را تصرف نمود و تا اواخر دولت زندیه در تصرف شیخ نصرخان بوشهری بماند و در سال ۱۲۱۰، چهارهزار خانوار از طایفه‌بنی‌عتبه که اکنون آنها را «عتوب» می‌گویندازبر نجد عربستان وارد بحرین گردید و شیخ نصرخان با تفنگچی دشتستانی از بحرین به‌بوشهر آمد و شیخ احمد رئیس طایفه عتوب تمامی بحرین را تصاحب نمود و مادام زندگانی خود را ملک بحرین می‌دانست و بعد از وفات او خلف‌الصدقش شیخ عبدالله به‌جای پدر نشست و در سال ۱۲۶۰ واند شیخ محمد و شیخ علی، پسران شیخ خلیفه پسر شیخ سلمان پسر شیخ احمد عتوبی برعم‌ماجد خود خروج کرده، بحرین را تصاحب نمودند.[1]

درازی جزیره بحرین، میانه شمال و جنوب از قریه «زلاق» تا قریه «بلده» ده فرسخ، پهنای آن از«فارسیه» تا «دستان» سه‌فرسخ‌ونیم است. هوای آن جزیره بسیار گرم و تر است میوه‌های گرمسیری مانند نخل ونارنج و لیمو وترنج و تمرهندی و انبه و موز و بادام زنگی را به‌نیکوئی پروراند و بادام زنگی‌نام میوه‌ای‌است به‌اندازه‌شفتالو ومغزهسته او را به‌غلط «چلغوزه» گویند برای آنکه چلغوزه را در کتاب طب حب‌الصنوبر نویسند و صنوبر درخت کاج را گویند.

و آبهای شیرین گوارا، از چشمه‌ها جاری است و مروارید بحرینی را از جائی از دریا درآورند که ۱۰ فرسخ از بحرین، دور است وآن‌جای را«خورفشت»[2]گویند و علما و شعرا و زهاد و عباد، به‌اندازه‌ای از خاك پاك‌بحرین برخاسته است که این **فارسنامه** را گنجایش نباشد.

وقصبه بحرین **منامه** است. عرض آن از خط استوا ۲۶ درجه [ ] دقیقه‌و طول آن از گری‌نیچ رصدخانه انگلیس است ۵۰ درجه و [۴۰] دقیقه است[3] و انحراف قبله آن از نقطه جنوب به جانب مغرب [ ] درجه و [ ] دقیقه است.

و جزیره بحرین مشتمل است بر۳۱ ده‌آباد[4]:

بلاد: فرسخی میانه جنوب و مغرب «منامه» است.[5]

بلد: دو فرسخ میانه شمال و مغرب «منامه» است.

بوری: دوفرسخ ونیم میانه جنوب و مغرب «منامه» است.

توبلی: یک فرسخ‌ونیم جنوب و مغرب «منامه» است.

جدحفص: یک فرسخ‌ونیم مغربی«منامه» است.

جو: هفت فرسخ جنوب «منامه» است.

حیان: شش فرسخ جنوب «منامه» است.

دارکلیب: هفت فرسخ‌ونیم‌جنوبی «منامه» است.

---

۱. برای اطلاع بیشتر رجوع شود به‌آثار شهرهای باستانی سواحل و جزایر خلیج‌فارس، ص۸۷۷ تا ۹۶۸ و مقاله بسیار فاضلانه استاد محیط طباطبائی تحت عنوان (سرزمین بحرین) در سمینار خلیج‌فارس.

۲. با واو معدوله —آثار شهرهای باستانی سواحل و جزایر خلیج فارس،ص ۸۷۷.

۳. رك: جام‌جم، ص ۵۹۳.

۴. رك: جغرافیا و اسامی دهات کشور، ج ۲، ص۳۴۸ و ۳۴۹: که از ۳۴ جزیره سخن گفته است.

۵. رجوع شود به‌کتاب جغرافیا و اسامی دهات کشور، ج ۲، ص ۳۴۷ و ۳۴۹.

دراز: دوفرسخ ونیم جنوبی «منامه» است.
دستان: پنج فرسخ میانه جنوب و مغرب «منامه» است.
رفاع الاول: سه فرسخ جنوبی «منامه» است.
زلاق: هشت فرسخ جنوبی«منامه» است.
ستره: یک فرسخ ونیم جنوب «منامه» است.
سدد: شش فرسخ ونیم میانه جنوب و مغرب «منامه» است.
سقیه: نیم‌فرسخ مغربی«منامه» است.
شاخور: دو فرسخ میانه جنوب و مغرب «منامه» است.
عالی: دو فرسخ میانه جنوب و مغرب «منامه» است.
عسکر: چهار فرسخ میانه جنوب و مغرب«منامه» است.
فارسیه: سه فرسخ جنوبی «منامه» است.
کرانه: دو فرسخ ونیم مغرب «منامه» است.
کرب: دو فرسخ ونیم مغربی «منامه» است.
گرزکان: پنج فرسخ میانه جنوب و مغرب «منامه» است.
ماحوز: فرسخی میانه جنوب و مغرب «منامه» است.
محرق: فرسخی کمتر میانه شمال و مغرب «منامه» است.
مرخ: سه فرسخ میانه جنوب و مغرب «منامه» است.
مروزان: فرسخی در مغرب «منامه» است.
مصلی: یک فرسخ ونیم میانه جنوب و مغرب «منامه» است.
معامیر: دو فرسخ ونیم جنوبی «منامه» است.
منامه: همان قصبه بحرین است.
نویدرات: سه فرسخ ونیم جنوبی «منامه» است.
همله: چهار فرسخ میانه جنوب و مغرب منامه است.

برازجان:

نام ناحیتی از دشتستان است. در ذیل دشتستان گفته شود.

[۱۳]- بلوک بشاگرد[۱]

[بشاگرد دراصل بشکرد بود یعنی شکارگاه، برای بسیاری کوهستان وشکار کوهی‌آن][۲] نام محالی از گرمسیرات فارس، میانه جنوب و مشرق شیراز است، درازی آن از«بارز» تا «منوجان» نزدیک به ۳۰ فرسخ، پهنای آن از «منوجان» تا «کوه شهری» ۱۰ فرسخ. محدود است از جانب مشرق و شمال به‌گرمسیرات کرمان و بلوچستان و از سمت مغرب به‌بلوک رودان و احمدی و نواحی بندرعباس و از جنوب باز به‌بلوچستان.

و این بلوک با این وسعت عرض و طول، آبادی آن بسیار کم است، برای آنکه تمامی

---

۱. درمتن: (بشاکرد)
۲. مذکور در حاشیه کتاب.

این بلوک کوهستان بی‌آب است شکار آن بز و پازن و قوچ و میش کوهی و کبک وتیهو و سرغ کبک انجیر است، نخلستان و سرکبات فراوانی دارد و کشت و زراعتی چندان ندارند.

وقصبه این بلوک **بارز** است. دوری آن از شیراز [از] ۱۳۰ فرسخ می‌گذرد، عرض آن از خط استوا، ۲۶ درجه، طول آن از[گری نیچ رصدخانه انگلیس] ۵۸/۵ درجه است و این بلوک مشتمل است بر ۵ ده‌آباد:

انگوران: نزدیک به ۲۰ فرسخ شمال «بارز» است.

بارز: همان قصبه بشاگرد است.

دلامیر: نزدیک به ۱۳ فرسخ شمال «بارز» است.

کوه شهری: نزدیک به ۲۷ فرسخ شمالی «بارز» است.

منوجان: در جانب شمال «بارز» به‌مسافت ۳۰ فرسخ است.

[۱۴] - بلوک بوانات

بوانات در اصل «بونات» است یعنی بهره‌ها[۱]، برای آنکه «بون» بهره وحصه باشد و «آت» نشانه جمع است. میانه شمال و مشرق شیراز و درازی آن از «بنگ» تا «جوب سفید» ۲۳ فرسخ، پهنای آن، در همه‌جا از فرسخی بیش نیست، محدود است از جانب مشرق به‌نواحی شهربابک کرمان و بلوک هرات وسروست و از سمت‌شمال به کویر نواحی ابرقوه و یزد و ازطرف مغرب به‌بلوک آباده‌طشک و سرچاهان و از جانب جنوب به‌نواحی قونقری از بلوکات سردسیر فارس است.

شکارش: گورخر و بز و پازن و آهو و قوچ وسیش کوهی وکبک وتیهو، زراعت آن، گندم وجووخشخاش و پنبه، آبش از چشمه و رودخانه است. بساتین این‌بلوک هم از درختان سردسیری است:

سراسر نـــاف‌آهو، بیـد مشکش	چکان سی‌برزمین، از تاك‌خشکش
ز آب وسبزه، سنبل رفته در تـــاب	به‌بوی گل بنفشه جسته از خواب
هوا ساقی و خار و گل قدح نوش	چکاوك نغمه‌زن دیوار و در، گوش

کشمش و آلوی بخارائی و گردو و جوز قند شفتالو و گلابی آن را به‌هندوستان برند و قاشق بواناتی که از چوب گلابی و اسرودسازند، در کمال امتیاز و فراوانی است.

ضابط و حاکم این بلوک از سال **۱۲۰۰واند آقابوعلی بواناتی** بود و بعد از وفات او خلف‌الصدقش **آقاباباخان بواناتی** ضابط این بلوک گردید و سالها برحکوست باقی بود و کمتری از اوقات که آقاباباخان معزول از ضابطی گشته، عمل او را به میرزاقاسم‌خان خلج قونقری میدادند و ازسال **۱۲۷۰واند** حکوست وضابطی آن ازهردوخانواده بیرون رفته است.

قصبه این بلوک **سوریان** است. نزدیک به **۳۵** فرسخ از شیراز دور افتاده است و

---

۱. در متن: (بهرها).

این باوك مشتمل است بر ۲۳ قریه‌آباد[۱]:

بزم[۲]: ۳ فرسخ مشرقی «سوریان» است.

بنگ: ۲۱ فرسخ میانه جنوب و مشرق «سوریان» است.

چاهک: ۱۹ فرسخ میانه جنوب و مشرق «سوریان» است.

جشنیان[۳]: ۲ فرسخ مغرب«سوریان» است.

جوب‌سفید[۴]: ۳ فرسخ مغرب «سوریان» است.

جیان[۵]: فرسخی مغرب «سوریان» است.

چیر[۶]: ٤ فرسخ مشرقی «سوریان» است.

خسروان: فرسخی مغرب«سوریان» است.

ریزه کان[۷]: ٤ فرسخ مغرب «سوریان» است.

زیراب: ۱۹ فرسخ میانه جنوب‌و مشرق «سوریان» است.

سروستان[۸]: ۳ فرسخ مشرق «سوریان» است.

سوریان[۹]: همان قصبه بوانات است.

سونج[۱۰]: ۳ فرسخ مشرقی «سوریان» است.

شهیدان[۱۱]: ۲ فرسخ‌ونیم مشرق «سوریان» است.

طوطکان[۱۲]: ۸ فرسخ میانه جنوب و مشرق «سوریان» است.

فخرآباد[۱۳]: فرسخی مشرق «سوریان» است.

قاضی‌آباد[۱٤]: ۲ فرسخ مشرق «سوریان» است.

قدمگاه: ٤ فرسخ مشرقی «سوریان» است.

مرشدی: ٤ فرسخ‌ونیم مشرقی «سوریان» است.

مریجان[۱۵]: ٤ فرسخ میانه جنوب و مشرق «سوریان» است.

منج[۱۶]: ٤ فرسخ ونیم مشرق «سوریان» است.

مهدی‌آباد[۱۷]: نیم فرسخ مشرقی «سوریان» است.

هراورجان[۱۸]: ۱۳ فرسخ میانه جنوب و مشرق «سوریان» است.

---

۱. درکتاب جغرافیا و اسامی دهات کشور، ج۲، ص۲٦٦: (دارای ٤۱ قریه است که ۳۵ ده آن در جلگه و سردسیر و ٦ قریه آن کوهستانی و سردسیر است).

۲تا٦. کتاب جغرافیا و اسامی دهات کشور، ج۲، ص۲٦٦.

۷. درکتاب جغرافیا و اسامی دهات کشور: (ریزکان)، ج۲، ص۲٦۹.

۸تا۱۰. کتاب جغرافیا و اسامی دهات کشور، ج۲، ص۲٦۹.

۱۱. درکتاب جغرافیا و اسامی دهات کشور: (شیدان).

۱۲. درکتاب جغرافیا و اسامی دهات کشور: (طوطک).

۱۳تا۱٤. کتاب جغرافیا و اسامی دهات کشور، ج۲، ص۲٦۹.

۱۵. درکتاب جغرافیا و اسامی دهات کشور: (مزایجان)، ج۲، ص۲٦۹.

۱٦تا۱۷. کتاب جغرافیا و اسامی دهات کشور، ج۲، ص۲٦۹.

۱۸. درکتاب جغرافیا و اسامی دهات کشور: (هرابرجان)، ج۲، ص ۲٦۹.

و آقامحمدحسن «مفتون»[1] تخلص بواناتی در سال ۱۲۴۰ وفات یافت و این چند بیت از اوست:

گرمن کنم گناه و نبخشد گناه من | زاهد بگو که معنی آمرزگار چیست؟
لازم طبع سلیم است محبت چه کنند | زاهد شهر نباشد اگرش طبع سلیم
ماندیم دربدایت و دردا که راه عشق | دارد بدایتی و ندارد نهایتی

[۱۵] - بلوك بیدشهرو جویم

«بید» در لغت موش و کرمکی که جامه پشمین را بخورد و درختی باشد معروف و «بیدشهر» معنی «شهر موش» یا شهرآن کرمک یا شهر آن درخت.

در قدیم بلوکی علیحده[2] بود و اکنون با بلوك«جویم ابواحمد»[3] یک بلوك شمرده‌اند، از گرمسیرات فارس است، نخلستان‌ها داشته و باغهای مرکبات و انار درجائی که آب‌جاری دارد، بود واکنون جز چند درخت نخل کهنه باقی نمانده است و این دوبلوك درجانب میانه جنوب و مشرق شیراز است. درازی آن از قریه «چاه‌تیر» تا«کلات» ۱۳ فرسخ، پهنای آن از قصبه «جویم» تا قریه«سرگاه» ۱۰ فرسخ است.

شکارش کبك وتیهو وکبوتر و آهو و بز وپازن و قوچ و میش کوهی است، زراعت عموبی آن دو بلوك گندم و جو دیمی است وتنباکوی بلوك بیدشهر بیشترش از «گاوچاه» و تنباکوی بلوك جویم بیشترش از قنات و چشمه است و بلوك جویم مشرقی بلوك بیدشهر است و این دو بلوك محدود است از سمت مشرق و جنوب به‌نواحی لارستان و از جانب مغرب به‌بلوك خنج و از طرف شمال به بلوك جهرم و قصبه این دو بلوك «بیدشهر» و«جویم » است، در فصل بهار برویوشش از لاله و سبزه‌تر، توگوئی که یاقوت‌رست از زبرجد. و درجویم عمارات ویرانه بسیاری است که دلالت برآبادانی زیادی دارد و مردمان بزرگ ازجویم ابواحمد برخاسته است.

درکتاب مزارات شیراز نوشته است: **شیخ حیدرجویمی** از ارباب صدق و اصحاب احوال بود، از قصبه جویم وارد شیراز گشته، علما و بزرگان را ملاقات نمود و در ظاهر وباطن ترقی کرده، صاحب مقامات گردید و بیشتر اوقات در قبرستان دارالسلم و باهلیه توقف می‌نمود، از او پرسیدند چرا در خانه و مدرسه و خانقاه منزلی ندارید، جواب گفت، مجاورت کسانی را دارم که چون وارد گردم آزاری نبینم و چون برادران گذشته را فراموش کنم همه را به‌یاد آورم و چون بازگردم غیبتم ننمایند و معیشت خود را از نوشتن کلام‌الله‌مجید می‌نمود، در

---

۱. صاحب (بیان محمود) نام او را میرزامحمدنبی ضبط کرده (دانشمندان و سخن‌سرایان، ج۴، ص۵۰۰).

۲. درمتن: (علاحده).

۳. (جویم ابی‌احمد ازجمله ایراهستان است اما با این کوره (اردشیرخوره) رود و حومه است از آن نواحی و گرمسیر است و آب کاریز وچاه باشد و از آنجا خرما وکرباس و غله‌خیزد و قلعه است آنجا قلعه (سمیران) گویند و جامع و منبر هست آنجا و مردم آن جملهٔ ایراهستان سلاح‌ور باشند و پیاده‌رو و دزد و راهزن!!) فارسنامه ابن‌بلخی، ص ۱۳۲ و نزهة‌القلوب، ص۱۲۵.

سال ۶۰۰ و اند[1] در شیراز وفات یافت.

و دیگری از علمای قدیم جویم ابواحمد است: **شیخ یوسف جویمی**[2]: در **کتاب مزارات شیراز** نوشته است: شیخ معزی‌الیه از بزرگان اهل حال بود و جماعتی از راستگویان شیراز کرامات و خارق عادات از او نقل می‌نمایند و مدت عمر خود، تکلم به کلامی که برخلاف شرع انور باشد نفرمود و در سال ۷۸۰ و اند در شیراز وفات یافت و در کوچه سختویه دربقعه‌ای که خود تعمیر فرموده بود، مدفون گردید.[3]

و از قصبه جویم تا شهر شیراز ۴۲ فرسخ است و از قصبه بیدشهر تا شیراز ۴۵ فرسخ است و در زمان قدیم حاکم بلوك جویم را **آقایان جویمی** می‌گفتند و اکنون از آنها خبری نیست و حکومت این دو بلوك از سال ۱۲۰۰ و اند [با] **کریم‌خان بیدشهری** بود و در سال ۱۲۵۶ وفات یافت و خلف‌الصدقش: اسماعیل‌خان َبیدشهری به جای پدر مدتی به ضابطی برقرار بود و خلف‌الصدقش **لطف‌علی‌خان بیدشهری** گاهی به کلانتری و گاهی به‌فراغت بال گذرانیده است.

و از اعیان بلوك بیدشهر است: **آقا باقر مارمهی**: در حدود سال ۱۲۶۰ و اند به‌ضابطی این دو بلوك سرافراز بود، پس به کلانتری برقرار گردید و اخلاف صدقش به‌احترام گذرانی دارند و این بلوك مشتمل است بر ۳۲ قریه‌آباد:

احمدمحمود: ٤ فرسخ شمالی «بیدشهر» است.

بلغان: ٥ فرسخ میانه شمال و مغرب «بیدشهر» است.

بهرود: ٦ فرسخ میانه و شمال و مشرق «بیدشهر» است.

بیدشهر: همان قصبه این دو بلوك است.

چاه‌تیر: ١٤ فرسخ میانه شمال و مشرق «بیدشهر» است.

جغان: ٤ فرسخ شمال «بیدشهر» است.

جویم: ٦ فرسخ میانه شمال و مشرق «بیدشهر» است.

ده‌پیش: ۳ فرسخ میانه شمال و مشرق«بیدشهر» است.

ده‌دنبه: ٥ فرسخ میانه شمال و مشرق «بیدشهر» است.

ده‌فیش: همان «ده‌پیش» است.

رزك: ۱۲ فرسخ میانه شمال و مشرق «بیدشهر» است.

سرگاه: ۸ فرسخ میانه شمال و مغرب «بیدشهر» است.

سیاه منصور: ۷ فرسخ میانه شمال و مغرب «بیدشهر» است.

شمس‌آباد: ٥ فرسخ شمالی «بیدشهر» است.

قلعه‌گلی: ٦ فرسخ میانه شمال و مغرب«بیدشهر»است.

کاریان: ٦ فرسخ ونیم میانه شمال و مغرب «بیدشهر» است.

کلات: ۲ فرسخ جنوبی «بیدشهر» است.

---

۱. در مزارات شیراز، (٦٠٦) ص۵۳ و ٥٤ و رك هزارمزار به تصحیح دکتر نورانی وصال ص ١٤٦.

۲. رك: مزارات شیراز، ص۶۲، هزارمزار، ص۱۷۱.

۳. در متن: (کردند).

کلار: ۱ فرسخ ونیم جنوب «بیدشهر» است.
کلون: ۱۰ فرسخ میانه شمال و مشرق «بیدشهر» است.
کورده: نیم فرسخ جنوب «بیدشهر» است.
مارمه: ۳ فرسخ میانه شمال و مشرق «بیدشهر» است.
هرم: ۷ فرسخ میانه شمال و مغرب«بیدشهر» است.
هود: ۱ فرسخ مغرب «بیدشهر» است.
هیرم: ۲ فرسخ میانه شمال و مشرق بیدشهر است.

[۱۶]- بلوك بیضا

میانه شمال و مغرب شیراز است. درازی آن از«بورنجان» تا «کوشک» ۸ فرسخ، پهنای آن از قریه «چنچکلو» تا قریه «تنگ خیاره» از سه فرسخ بیشتر، محدود است از جانب مشرق به‌بلوك رامجرد و از سمت شمال باز به‌رامجرد وکام فیروز و از جانب‌مغرب به‌اردکان[1] و از طرف جنوب به‌حومه شیراز و این بلوك را برای این بیضا گویند که لشکر عرب چون سپاه‌عجم را شکست داد بر کوهی که مشرف به‌این بلوك بود برفتند و قلعه و دهات آن را سفید بدیدند برای آنکه خاك این صحرا مایل به‌سفیدی است[2]، آنرا بیضاگفتند و تاکنون به‌این نام باقی است.

از بلوکات سردسیر فارس است. هوای آن ازسردی مایل به‌اعتدال است، شکار آن بز و پازن وقوچ ومیش کوهی، کبک وتیهو و در زمستان مرغابی است و عموم کشت آن گندم وجو وشلتوك و پنبه وکنجد وکرچک، در بعضی از دهات آن، زراعت خشخاش دارند، آبش از چشمه و بعضی از قنات و درجانب جنوب و مشرق این بلوك، مرغزاری است[3] مشهور به «قرق‌بیضا» به‌مسافت سه فرسخ درازا و نزدیک به‌فرسخی پهنا، چراگاه شش ماه از سال‌اسبهای دیوانی و توپخانه شیراز است، چمن و مرغ آن از زانو بگذرد و دربعضی نوشته‌ها گفته‌اند نام قدیمی این بلوك «نسایک» بود ونام قصبهٔ آن‌شهر، «سلیون» که اکنون‌جای آن شهررا جز اهل بیضا ندانند و درآن جای آجر پاره‌ها[4] که نشان آبادی و عمارات عالیه بود فراوان ریخته است و تاکنون در بعضی از جایهای آن آثار باروی آن شهر باقی است و داخل این شهر خراب را زراعت کنند و قریه‌ای که پهلوی این شهر است «سلیان» گویند و قصبه حالیه این بلوك **تل‌بیضاست**[5] به‌مسافت شش فرسخ ازشیراز دور افتاده است. و از نواحی بیضا، علما و مشایخ برخاسته است مانند:

---

۱. درمتن: (ارده‌کان).
۲. (تربت سفید دارد بدان سبب بیضا خوانند، گشتاسف‌بن لهراسب کیانی ساخت.) نزهة‌القلوب، ص۱۲۲ و فارسنامه ابن‌بلخی، ص۱۲۸.
۳. (مرغزار شیدان) و (مرغزار بیضا) نزهة‌القلوب، ص۱۳۵.
۴. درمتن: (پارها).
۵. رك: آثارالعجم، ص۳۳۶ و رك: فرهنگ جغرافیائی، ج۷.

سیبویه[1]: استادعلمای علم‌نحوو لغت عرب، در کتاب ابن‌خلکان‌نوشته است: کسی‌مانند سیبویه کتابی در علم نحو، ننوشته است و تمام کتابهای علمای نحو، عیال کتاب اویند، قصه مباحثه سیبویه و کسائی نحوی در مجلس محمدامین پسرهارون‌الرشید خلیفه عباسی درمسئله زنبوریه درکتابهای نحو و تواریخ، مشهور است و کنیــه سیبویه، ابوبشر است و نامش عمروبن عثمان‌بن قنبر وسیبویه به‌معنی سیب کوچک است که دراصل «سیبو» بودو«یه» را براو افزودند و در فارس در آخر هرکلمه که واوساکن باشد لفظ «یه» را بیفزایند چنانکه بندر «عسلو» را «عسلویــه» و «حسنو» را «حسنویــه» گویند درکتاب **مزادات شیراز** نـوشته است: قبرش در قبرستان باهلیه شیراز است.

و مانند **ابومغیث حسین‌بن منصورحلاج بیضاوی**[2]: درکتاب ابن‌خلکـان نوشته است: حسین‌بن‌منصورحلاج ازاهل بیضای فارس است، در عراق‌عرب نشوونماکرده، بزرگان راملاقات نموده، منشأ امور غریبه‌گردید و مسلمانان درسر او‌متحیرند، بعضی او را تکفیر کرده، مرتدش دانند و جماعتی او را بزرگ دانسته، ازموحدین حقش شمارند و ابوحامد غزالی درکتـاب **مشکوة‌الانوار**، فصل طویلی در حال او نوشته والفاظی را که او گفته و گوش مسلمانان از شنیدن آن انکار داشته، تأویل نموده، اعتذار فرموده است و به وجوه حسنه پرداخته است، دراول حال‌اظهار زهد وکرامت می‌نمود و میوه‌های زمستانه را درتابستان و میوه‌های تابستانه را در زمستان به‌مردم می‌داد و دودست را درهوابرده، پرازدراهم شده، برهر درهمی«قل هوالله» نوشتـــه اظهارمی‌نمود و مردمان را خبر ازآنچه در خانــه[3] خود خوردنــد وکردند می‌داد و مافی‌الضمایر مردم را می‌گفت وخلقی بسیار براو مفتون شدند و اختلاف در او مانند اختلاف درحضرت مسیح(ع) درمیانه مردم پدید آمد و بسیاری از فقها، فتوی قتل او را نوشتند و در وقت فتوی به‌فقها می‌گفت خون مرا مباح مدانیدکه اعتقادم جز اعتقاد مسلمانان نیست، کسی گوش به‌سخنانش نکرده، صورت فتوی را به‌مقتدر خلیفه‌عباسی رسانیدند درجواب نوشت آنچه را فقها، فتوی داده‌اند معمول دارید، پس او را هزارتازیانه زدند، پس چهاردست وپای او را بریده، جسدش را بسوختند وخاکسترش را در دجله بغداد بریختند وسرش را برجسر گذاشتند و این جمله درسال **۳۰۶** ازهجرت اتفاق افتاد.

و نیز درکتاب ابن‌خلکان نوشته است او را برای آن حلاج گفتندکه روزی بردکان حلاجی نشست و دکان‌دار را فرمانی بداد و دکاندار متعذر[4] به‌شغل خود گردید حسین‌بن منصور به‌او گفت تا به‌فرمان من میروی و باز می‌گردی شغل خود را به‌من ده‌که ازحلاجی طلاعی دارم ودکان‌دار ازپی‌کار او برفت و چون بازگشت تمام پنبه‌های[5] دکان خود را

---

۱. درباره زندگی و آثار او مراجعه شود به‌کتاب (۲۵ مقاله تحقیقی فارسی درباره سیبویه) به‌اهتمام استاد محترم دکترمحمدحسین‌اسکندری استاد دانشکده ادبیات و علوم‌انسانی دانشگاه شیراز، انتشارات دانشگاه شیراز، ۱۳۵٤.

۲. آثارالعجم، ص۳۳۷ درباره حلاج رجوع شود به‌قوس زندگی منصور حلاج از لوئی‌ماسینیون ترجمه دکتروان‌فرهادی، حلاج، علی میرفطروس، بلوغ دروغ، مهدی چهل‌تنی.

۳. درمتن: (خوانه).

٤. درمتن: (مصعذر).

۵. درمتن: (پنبهای).

وازده وحلیج گشته دید و از آن روز او را حلاج گفتند و این بیت [ها] از حلاج نقل شده است:

والله ماطلعت شمس ولاغربت — الا و ذکرک مقرون بانفاسی
ولاجلست الی قوم احدثهم — الا و انت حدیث بین جلاس
ولا هممت بشرب الماء من‌عطش — الا رأیت خیالا منک فی‌الکاس[۱]

و از علمائی که از بلوک بیضا برخاسته‌اند: **قاضی قضات امام‌الدین ابوالقاسم قاضی عمربن علی‌بیضاوی** است. سالها، قاضی قضاة مملکت فارس بود و درسال ۶۷۳ وفات یافت.

وخلف الصدقش **قاضی ناصرالدین ابوسعید عبدالله‌بن‌عمربن علی** مشهور به‌**قاضی بیضاوی**[۲] است. زمانش قبل از قاضی عضدالدین‌ایجی است. به‌صحبت حضرت محقق طوسی خواجه‌نصیر (علیه‌الرحمه) رسیده و بعد از پدر خود برای تحصیل منصب قاضی‌قضاتی، از شیراز به‌شهر تبریز برفت و از خدمت پادشاه ارغون‌خان چنگیزی مطالبه مقصود نموده، حاصلی ندید، پس متمسک به‌خواجه‌محمدنام که حضرت شاه را به‌او ارادتی بود گردید و چون پادشاه به‌خانقاه خواجه درآمد خواجه به‌پادشاه بگفت که مرد عالم فارسی قطعه‌ای از زمین دوزخ را از حضرت شاه التماس می‌نماید ارغون‌خان پرسید مقصود چیست، خواجه عرض نمود که قاضی‌ناصرالدین تقاضای قضاوت فارس را دارد پادشاه فرمود ارزانی داشتیم وچون قاضی ناصرالدین این‌ماجری را شنید انتباهی حاصل نمود و از مطلب خود درگذشت، پس مدتی به‌طریق اصحاب ارادت، صحبت خواجه محمد را دریافت، پس شروع در نوشتن تفسیری که اکنون به‌تفسیر قاضی بیضاوی مشهور است نمود و این تفسیر را از تفسیر کشاف علامه زمخشری اخذ فرموده، درهرجا خللی یافت، اصلاح نمود وهرجااطنابی دید، ایجاز نمود و صاحب کشاف در ذیل آیه شریفه: «ووجدک عائلاً فاغنی»[۳] در سوره والضحی نوشته است: به‌مال التجاره او الغنائم و قاضی درکتاب خود لفظ «غنایم» را انداخته است برای آنکه این سوره‌مکی است و قبل از وصول غنائم است و از مؤلفات قاضی ناصرالدین کتاب تاریخ «**نظام‌التواریخ**» است و درعلوم عقلیه کتاب «**طوالع**» در علم کلام است و «**شرح‌کافیه**» [در] نحوو «**مصباح**» و«**منهاج**» و در سال ۶۹۵ در دارالسلطنه تبریز وفات یافت و در قبرستان«چرنداب» مدفون گردید.

وضابطی این بلوک از قدیم با سلسله میرزا ابراهیم کلانتر شیراز که شرح حال آنها در ذیل محله سر باغ شیراز گذشت بوده وهست چنانکه دراین سالها با **میرزامحمدحسین‌خان** نواده میرزا ابراهیم است.

و این بلوک مشتمل است بر ۵۵ ده‌آباد[۴]:

---

۱. به‌خدا سوگند که خورشید ندمید و غروب نکرد مگرآنکه یاد تو همدم من بود و به‌گفتگو ننشستم در میان گروهی مگرآنکه ذکر تو نقل مجلسیان بود و به‌نوشیدن آب از تشنگی نپرداختم مگرآنکه عکس روی ترا در جام دیدم.

۲. رک: آثارالعجم، ص۳۳۸.

۳. آیه ۸ سوره الضحی.

۴. درکتاب جغرافیا و اسامی دهات کشور، ج۲، ص۲۵۴، نام ۶۸ ده از توابع بیضا آمده است.

ابراهیم‌آباد: فرسخی شمالی «تل بیضا» است.
اسماعیل‌آباد: یک فرسخ ونیم میانه شمال و مغرب «تل بیضا» است.
ایاسجان[1]: ۳ فرسخ میانه شمال و مغرب «تل بیضا» است.
بابلبام: نیم فرسخ میانه شمال و مغرب «تل بیضا» است.
بانش: ۳ فرسخ شمالی «تل بیضا» است.
برکه: فرسخی میانه جنوب و مشرق «تل بیضا» است.
بسارجان: فرسخی میانه جنوب و مشرق «تل بیضا» است.
پشت‌باغ: فرسخی بیشتر میانه شمال و مغرب «تل بیضا» است.
بشکان: ۲ فرسخ میانه شمال و مشرق «تل بیضا» است.
پلک: ۲ فرسخ بیشتر شمالی «تل بیضا» است.
بهمئی[2]: ۲ فرسخ ونیم میانه شمال و مشرق «تل بیضا «ست.
تخته‌سنگ[3]: ۳ فرسخ بیشتر شمالی «تل بیضا» است.
تل بیضا: همان قصبه بلوك بیضاست.
تنگ خیاره: یک فرسخ ونیم میانه جنوب و مشرق «تل بیضا»است.
جاری‌آباد: ۲ فرسخ ونیم میانه جنوب و مشرق «تل بیضا» است.
جعفرآباد: ۲ فرسخ میانه شمال و مشرق «تل بیضا»ست.
چنچکلو: ۳ فرسخ ونیم شمالی «تل بیضا»ست و«چنچکلو» نام طایفه‌ای از ایل ذوالقدر است که بزرگ آنها در سال ۹۲۶ والی مملکت فارس بود و بعضی از این طایفه در این جای توقف کرده، یا آباد نموده بعد از آن این قریه را چنچکلو گفتند.
جیان: ۲ فرسخ ونیم میانه شمال و مغرب «تل بیضا»ست.
حاجی‌آباد: یک فرسخ ونیم میانه شمال و مشرق «تل بیضا»ست.
حسین‌آباد: مغرب «تل بیضا»ست به مسافت کمی.
خفریان: فرسخی شمالی«تل بیضا»ست وقبرعارف محقق **حسین بن احمد بیضاوی** که از بزرگان مشایخ است در اینجاست. پادشاه زمان امیرعضدالدوله دیلمی او را گرامی میداشت و اغلب به‌خدمتش میرسید و طلب وعظ و نصیحت از او می‌فرمود.
خیرآباد: فرسخی میانه شمال و مشرق «تل بیضا»ست.
دشمن زیاری: ۲ فرسخ ونیم میانه شمال و مغرب «تل بیضا»ست.
دنجان[4]: نیم فرسخ مشرقی «تل بیضا»ست.
ریجان[5]: یک فرسخ ونیم میانه شمال و مغرب «تل بیضا»ست.
زیادآباد: فرسخی شمالی «تل بیضا»ست در سال ۳۹ هجری در زمان خلافت حضرت

---

۱. (ایاس‌جان) کتاب جغرافیا و اسامی دهات کشور، ج ۲، ص ۲۵۴.
۲. (بهمه) کتاب جغرافیا و اسامی دهات کشور، ج ۲، ص ۲۵۴.
۳. (تخت‌سنگ) کتاب جغرافیا و اسامی دهات کشور، ج ۲، ص ۲۵۴.
۴. رك: آثارالعجم، ص ۳۳۶.
۵. (ریجان) کتاب جغرافیا و اسامی دهات کشور، ج ۲، ص ۲۵۴.

امیرالمؤمنین علی بن ابیطالب(ع) زیاد بن ابیه پدر عبیدالله ابن زیاد، این قلعه را به‌نام خود بساخت.

سقوان: ۲ فرسخ و نیم شمالی «تل بیضا»ست.

سوه‌سوه[۱]: : ۳ فرسخ میانه شمال و مغرب «تل بیضا» است.

سسنیان[۲]: : یک فرسخ شمالی «تل بیضا»ست.

شاه‌قطب‌الدین: به‌مسافت کمی جنوبی «تل بیضا»ست و مدفن یکی از مشایخ طریقت است.

شمس‌آباد[۳]: : نیم‌فرسخ شمالی «تل بیضا»ست.

صادق‌آباد: یک فرسخ و نیم میانه جنوب و مشرق «تل بیضا»ست.

علی‌آباد شیخ: دو فرسخ و نیم میانه جنوب و مشرق «تل بیضا»ست.

علی‌آباد قرق: ۳ فرسخ میانه جنوب و مشرق «تل بیضا»ست.

فخرآباد: فرسخی شمالی «تل بیضا»ست.

قصر ملا: فرسخی بیشتر شمالی «تل بیضا»ست.

قلعه‌نو: نیم‌فرسخ مشرق «تل بیضا»ست.

قواله[۴]: ۲ فرسخ و نیم بیشتر شمالی «تل بیضا»ست.

قوامچه: فرسخی کمتر مشرقی «تل بیضا»ست.

کره‌دان: یک فرسخ و نیم شمال «تل بیضا»ست.

گزک: ۲ فرسخ میانه شمال و مشرق «تل بیضا»ست.

کمال‌آباد: فرسخی کمتر جنوبی «تل بیضا»ست.

کوشک: ۳ فرسخ کمتر میانهٔ جنوب و مشرق «تل بیضا»ست.

مبارکه: به‌مسافت کمی مغربی «تل بیضا»ست.

محمدآباد: ۲ فرسخ شمالی «تل بیضا»ست.

مرجانک: فرسخی شمال «تل بیضا»ست.

مقصودآباد: به‌مسافت کمی مشرق «تل بیضا»ست.

ملوسجان: دو فرسخ و نیم میانه جنوب و مشرق «تل بیضا»ست.

ملیان[۵]: به‌مسافت کمی میانه شمال و مشرق «تل بیضا»ست در قدیم شهری بود و اکنون آثار خرابی آن باقی است.

مؤمن‌آباد: فرسخی میانه شمال و مشرق «تل بیضا»ست.

هرابال: فرسخی بیشتر شمالی و مغرب «تل بیضا»ست.

هزار: ۲ فرسخ و نیم میانه جنوب و مشرق «تل بیضا»ست.

---

۱. (سوه) کتاب جغرافیا و اسامی دهات کشور، ج ۲، ص ۲۵۴.

۲. (سیسنیان) کتاب جغرافیا و اسامی دهات کشور، ج ۲، ص ۲۵۴.

۳. (شمس‌آباد قرق) کتاب جغرافیا و اسامی دهات کشور، ج ۲، ص ۲۵۴.

۴. (قباله) کتاب جغرافیا و اسامی دهات کشور، ج ۲، ص ۲۵۴.

۵. با آنکه در متن فارسنامه به فتح اول ضبط شده است، در آثارالعجم، حاشیه ص ۳۳۶، به کسر اول آمده است، و دربارهٔ آن نوشته شده: به‌مسافتی دور از تل بیضاست.

هفتخوان: ۲ فرسخ شمالی «تل بیضا»ست.
هفتنجان[1]: ۲ فرسخ ونیم شمالی «تل بیضا»ست.
یحیی‌آباد: ۲ فرسخ میانه شمال و مشرق «تل بیضا»ست.
تنگستان: ناحیه‌ای از دشتستان است که بیان آن بیاید.

تمیمی

نام طایفه‌ای از عرب است که مسکن آنها بلوك مالکی است و در عنوان «میم» و «الف» نگاشته گردد.

توج[2]

نام شهری است در فارس میانه بلوك کازرون و شولستان ممسنی و بلوك خشت و در کتابهای لغت و تاریخ نوشته است: توج: به‌فتح تاء و تشدید واو و فتحه، شهری است در فارس، نزدیک کازرون چون در گودی واقع شده، هوای بسیار گرمی دارد، نخلستان بسیار دارد، خانه های آن از خشت خام است و دوری آن از شیراز ۳۲ فرسخ است و این شهر را **توز** به‌تشدید و فتح واو و **توز** به‌ضم تاء و سکون واو نیز گفته‌اند و جامه لطیف خوشرنگ ریسمانی را در این شهر می‌بافند و آنرا «توزی» گویند چنانکه حکیم انوری فرموده است:

در بلاد ری یکی دیوانه بود — روز وشب کردی حدود دشت گشت
گفتی ای آنان که تان آماده‌است — گاه قرب و بعد این زرینه طشت
قاقم و سنجاب در سرما، سه‌چار — توزی[و] کتان به‌گرما هفت‌وهشت
گر شما را بانوائی بدچه شد — گرچه ما را بی‌نوائی شد، چه گشت
راحت هستی و رنج نیستی — از شما بگذشت و ازما هم گذشت

و جنگهائی که درصدر دولت اسلام در این شهر اتفاق افتاد، در گفتار اول این فارسنامه نگاشته گردید و اکنون از این شهر اسمی و رسمی باقی نمانده است.

جانکی

در نواحی کوه گیلویه نوشته گردد.

[۱۷]- بلوك جره[3]

«جره» در اصل «گره» بود چنانکه گفته‌اند:

---

۱. (هفتیجان) کتاب جغرافیا و اسامی دهات کشور، ج ۲، ص ۲۵۵.

۲. رك: حدودالعالم، ص ٤٤. در فارسنامه‌ابن‌بلخی، ص ۱۱٤، آمده است: این توج از کوره اردشیرخوره است (به‌قدیم شهر کی بزرگ بودست مقام عرب را شاید کی گرمسیر عظیم است و در بیابان افتاده است و اکنون خود خراب است...). ص ۱۳۵ و رك: ص ۱٦۳، و نزهة‌القلوب، ص ۱۱٦ و ۲۲۵، و رك: المسالك و الممالك، ص ٤٤ و ٤۵، و آثار شهرهای باستانی سواحل و جزایر خلیج‌فارس، ص ۹۱ ببعد.

۳. رك: فارسنامه ابن‌بلخی، ص ۱۱۵ و ۱٤۲: (جره) به‌پارسی (گره) گویند شهر کی کوچك است و هوای آن گرمسیر است، آب آن از رود است که خود رود گره گویند و منبع این رود از (ماصرم) است و از این شهر جز رز خراجی و خرما و غله هیچ نخیزد و مردم آنجا بیشتر سلاح‌ور باشند و جامع و منبر دارد و (مورجره) هم از اعمال آن است. و درنزهة‌القلوب، ص ۱۲۷، آمده است: (در زیرشیراز است و بندامیر که از عمارات عالیه‌جهان است دربالای‌شیراز).

بروازخطه شیرازوگشایش مطلب   زآنکه از زیرگره دارد و از بالابند[1]

مراد از«گره‌زیر» جره است که در جانب شیب شیراز است و مراد از«بندبالا» بندامیر است که بررودخانه کربال بسته است و این بلوك از گرمسیرات فارس، میانه جنوب و مغرب شیراز است. درازی آن از قریه«شیب‌تنگ»تا«رباطك»، ۷ فرسخ، پهنای آن از «سریزه‌گان» تا «سرمشهد» نزدیک به۶ فرسخ. محدود است از جانب مشرق به‌بلوك کوه‌مره و از سمت شمال به‌فامور و نواحی کازرون و ازمغرب باز به‌نواحی کازرون و از جنوب به‌فراشبند.

شکار آن بلوك، بز و پازن وقوچ ومیش کوهی و کبک وتیهو ودراج وکبوتر وباقری‌قره و در زمستان هوبره است و خوك در این بلوك فراوان بود، هوایش نخل و نارنج و سایر مرکبات را نیکو پروراند محصولش گندم و جو و پنبه وکنجد وشلتوك است وآبش ازرودخانه جره و چشمه است وضابطی این بلوك سالهاست با خوانین قشقائی است وقصبه این بلوك «اشفایقان» است. نزدیک به۱٤ فرسخ از شیراز دوراست وخانه‌های آن از خشت وگل است و این بلوك مشتمل است بر۲۳ قریه‌آباد[2]:

اشفایقان: همان قصبه جره است.

املاك: ۲ فرسخ شمالی«اشفایقان» است.

باغ دشت: به‌مسافت کمی جنوبی «اشفایقان» است و مزرعه نصیرآباد حریم باغ دشت از موقوفات مدرسه منصوریه شیراز است.

بالاده: ۲ فرسخ میانه شمال و مغرب «اشفایقان» است.

بلبلك: ۳ فرسخ میانه شمال و مغرب «اشفایقان» است.

تل‌گاو: فرسخی میانه شمال و مغرب «اشفایقان» است.

جتون: ۲ فرسخ ونیم میانه شمال و مغرب «اشفایقان» است.

جعلقان[3]: یك فرسخ ونیم میانه شمال و مغرب «اشفایقان» است.

حسن‌آباد: پهلوی جعلقان است درجانب مغرب.

حسین‌آباد: ۳ فرسخ میانه جنوب و مغرب «اشفایقان» است.

خره‌زا[4]: فرسخی بیشتر میانه شمال و مغرب «اشفایقان» است.

داین‌سفلی[5]: ۳ فرسخ ونیم میانه شمال و مغرب «اشفایقان» است.

داین‌علیا[6]: ۳ فرسخ میانه شمال و مغرب «اشفایقان» است.

ده‌نو: فرسخی بیشتر شمال «اشفایقان» است.

رباطك: ٤ فرسخ میانه شمال و مغرب «اشفایقان» است.

---

۱. رك: نزهة‌القلوب، ص۱۲۷.

۲. درکتاب جغرافیا و اسامی دهات کشور، ج۲، ص۳۲۳ - از ۳۹ ده نام برده شده است.

۳. (جوالیقان). همانجا

٤. (خرم‌زار)، کتاب جغرافیا و اسامی دهات کشور، ج۲، ص۳۲۳.

۵و۶. (دادین)، کتاب جغرافیا و اسامی دهات کشور، ج۲، ص۳۲۳.

زرین کوه[1]**:** یک فرسخ ونیم،میانه شمال و مغرب «اشفایقان» است.
سبیس[2]**:** یک فرسخ ونیم میانه شمال و مغرب «اشفایقان» است.
سریزغان[3]**:** فرسخ ونیم، میانه شمال و مغرب «اشفایقان» است.
سرمشهد: ٤ فرسخ مغربی«اشفایقان» است.
شیب‌تنگ: ۲ فرسخ میانه شمال جنوب و مشرق [؟!][4] «اشفایقان» است.
قصرعلی: فرسخی میانه شمال و مغرب«اشفایقان» است.
کوری: فرسخی میانه جنوب و مشرق«اشفایقان» است.
میده کان: فرسخی شمال«اشفایقان» است.
نرگسی: فرسخی بیشتر میانه جنوب و مشرق «اشفایقان» است.
بلوك‌جور: بلوك فیروزآباد است که بیاید.
بلوك جویم: درقدیم آنرا جویم ابواحمد می‌گفتند درذیل بلوك بیدشهر گذشت و نام دهی از حومه شیراز نیز باشد.

[۱۸]- بلوك جهرم[5]

از گرمسیرات فارس است، میانه جنوب و مشرق شیراز، درازی آن از کوشك سعادت‌آباد، تا «سیستان سفلی»، ۱۲ فرسخ، پهنای آن از سه فرسخ بیشتر نباشد. محدود است از جانب مشرق به‌بلوك داراب و از شمال به‌فسا و خفر و از جانب مغرب به‌صیمکان و قیر و کارزین و از جانب جنوب به‌بلوك بیدشهر.

شکارش، بز و پازن و قوچ و میش کوهی و آهو و کبك و تیهو و دراج و کبوتر و زراعتش گندم و جو دیمی و فاریابی و خشخاش و پنبه و کنجد و تنباکو. آب این بلوك از چشمه و قنات است، هوای آن از گرمی مایل به‌اعتدال است، انواع میوه‌های سردسیری و گرمسیری در بساتین آن فراوان، نخل این بلوك از عموم نخلهای گرمسیرات فارس و بصره و

---

۱. (زرین کویه)، کتاب جغرافیا و اسامی دهات کشور، ج ۲، ص۳۲۳.
۲. (سه‌بیس)، کتاب جغرافیا و اسامی دهات کشور، ج ۲، ص۳۲۳.
۳. (سریزجان)، کتاب جغرافیا و اسامی دهات کشور، ج ۲، ص۳۲۳.
٤. چنین است در متن.
٥. این نام در متن پهلوی کارنامه اردشیر بابکان، ص٦۳، به‌صورت: (زرهم) آمده است. از انتشارات دانشگاه تهران، بهرام فره‌وشی. در حدودالعالم، ص۱۳٥، آمده است که: (شهری است خرم و از وی زیلو و مصلی نماز نیکو خیزد). در فارسنامه ابن‌بلخی، ص۱۳۱، گفته شده است که: (جهرم شهرکی است نه‌بزرگ و نه کوچك و غله‌بوم است و پنبه بسیار خیزد و برد و کرباس آرند از آنجا و زیلوهاء جهرمی بافند و هواء آنجا گرمسیر است و آب روان و کاریز دارد و قلعه‌ای است آنجا (خرشه) گویند و استوار است). در شاهنامه فردوسی نیز مکررا از این شهر نام برده شده است. رك: ج٦، ص۳۹۲، بیت ۱۹۱، و ج۷، ص١٤٦تا١٤٩ و ١٦٩، چاپ مسکو. در نزهة‌القلوب، ص۱۲٥، آمده است: (جهرم شهری وسط است، بهمن‌بن اسفندیار ساخت و مواضع بسیار از توابع آنجاست هوای گرم دارد و در آن ولایت غله و میوه و پنبه بود و آب روان و کاریز دارد و در آن حدود قلعه محکم (خورسه) خوانند.) حصیر جهرم را به‌عربی (جهرمیه) گویند، آثارالعجم، ص۱۰٤. مرحوم کسروی معنی کلمه جهرم را (جایگاه و مکان گرم) گرفته است. (نام شهرها و دیه‌های ایران، ج۱). و رك: (شهرستان جهرم)، جلال طوفان، آذر ۱۳٥۱ - شیراز.

بغداد و حجاز و مسقط و بحرین، تنومندتر و بارآورتر است، شاید خرمای یک درخت نخل قصبهٔ جهرم به‌صدوهشتاد من به‌وزن یک من ۷۲۰ مثقال شود و عموم نخلهای بلدهٔ جهرم «شاهانی» است که لطافت و شیرینی آن بهتر از همه خرماهای روی زمین باشد، شیرینی آن از سنخ شیرینی شکر و قند است نه چون شیرینی عسل و دوشاب انگوری و این خرما چنان روشن است که هسته آن از میانش نمایان است و در باغهای جهرم به‌جای درخت چنار و سفیددار، درخت شاه‌گز نشانند که چون درخت سفیددار دراز و مانند درخت چنار تنومند و چوبش جوهردار باشد.

و قصبه این بلوك را نیز جهرم گویند به‌مسافت سی فرسخ از شیراز دورافتاده، عرض آن از خط استوا ۲۸ درجه و ۳۲ دقیقه، طول آن از گری‌نیچ رصدخانه انگلستان ۵۳ درجه و ۳۴ دقیقه است و انحراف قبله مسلمانی آن از نقطه جنوب به‌جانب مغرب [ ] درجه و [ ] دقیقه است. شماره خانه‌های بلده جهرم ۴۱۸۰ درب خانه است از خشت خام و چوب. هوای این بلده سالم و سازگار و در میان هرخانه از یک درخت نخل تا بیست و در میانه گذرهای محلات آن باغچه‌های نخلی است از چهل درخت تا دویست درخت نخل و در میانه نخلها، زراعت کنند و گویا بلده جهرم باغی است پر از درخت نخل یا نخلستانی است پر از خانه و در بلده جهرم آب جاری نباشد و گذران مردم و نخلستان بلده، از آب چاه شیرین گواراست که در هر خانه چاهی و در هر باغچه گاوچاهی است.

و محلات بلدهٔ جهرم[۱] براین وجه است: **محله اسفریز[۲]، دشت‌آب، سنان، صحرا، گازران کلوان** در سال ۱۲۵۰ **و اند** حاجی محمدحسن‌خان حاکم جهرم از چینهٔ گل حصاری گرداگرد این شش محله کشید و چندین برج و دروازه بر آن گذاشت و ۴ محله دیگر جهرم که همه را **محله نوشتان** گویند خارج نموده، بی‌حصار گذاشت و چهار محله نوشتان بر این وجه است: **محله جبه‌زر، محله علی پهلوان، محله کوشکک، محله مصلی:**

شاعر دانشور، حکیم قاآنی قصیدهٔ تاریخیه برای این حصار فرموده است[۳]:

در دوردارای زمین، در عهد خاقان زمان
کشورگشای راستین، کیهان خدای راستان
غازی‌محمد شاه یل، عین دول عون ملل
غیث وعطا، غوث امل، ماه زمین، شاه زمان
خان جهان حاجی‌حسن، صدر زمین، بدر زمن
بختش جوان، رایش کهن عزمش سبک حزمش گران
در جهرم از رای رزین افکند حصنی‌بس‌حصین
با رفعتش گردون زمین، در ساحتش گیتی نهان

---

۱. در باره محلات جهرم رجوع شود به کتاب (شهرستان جهرم، ص ۳۰). در کتاب شهرستان جهرم، ص ۲۳، از ۱۱ محله برای جهرم نام برده شده است.

۲. Asferiz

۳. رك: دیوان قاآنی، ص۶۴۶، چاپ امیرکبیر.

حصنی که گیتی[۱] یکسره، هستش نهان در چنبره
چون نقطه‌ای در دایره، در چنبرش هفت آسمان
هم کرد در جهرم بنا نیکو رباطی دلگشا
صحنش همه شادی‌فزا، خاکش همه عنبرفشان
زآن رو پس از اتمام او فرمود «گلشن» نام او
کز خاك عنبر فام او، آید شمیم گلستان
هم درکنار راغها، افکند بنیان باغها
کز شرم هریک داغها، دارد به‌دل باغ جنان
از آن بساتین سربه‌سر دانی کدامین خوبتر
«گلشن» که در مد نظر آید به‌از مدهامتان[۲]
جهرم بهشتی شد نکو از بهر نیل آرزو
اهل امانی سوی او، پویان ز هر سو شادمان
هم چون به‌دشت از دیرگه بد سست بنیادی تبه
تا خلق را در نیم ره در هر زمان بخشد امان
فرمود برجایش بنا، فرخ رباطی دلگشا
کز کید دزدان دغا باشد پناه کاروان
نامش چو ز اول بد محك آن نام را ننمود حك
اینك به‌نام مشترك خوانند او را رهروان
هم برکه‌ای افکند بن، کش وصف ناید در سخن
تا هست کیهان کهن، ماناکزو ماند نشان
عشر بخوسات[۳] بلد چندانکه بود از چار حد
کرد ازکرم وقف ابد تا سود یابد زین زیان
هرسو پی تاریخ او قاآنی آمد راز جو
با هر ادیبی رازجو با هر لبیبی رازدان
برداشت سریکتن ز جا فرمود این مصراع را
«دارالامانی فارس را باد از بلا دارالامان»

(چون از شماره مصراع که ۱۲۵۶ است، یکی را برداریم سال تاریخ ۱۲۵۵ است).

حکومت و ضابطی ناحیه جهرم[۴] از سال ۹۰۹ که حضرت صاحبقران زمان شاه‌اسماعیل

---

۱. درمتن دیوان قاآنی: (گیهان).

۲. (مدهامتان) به‌ضم اول و سکون دوم و مد الف و تشدید میم: دو سیاهی که از شدت سبزی به‌سیاهی گرایند و بیشتر برگ درخت را به‌آن توصیف کنند. (قرآن کریم، سوره۵۵، آیه۶۴)، (ح۱، ص۶۴۵، دیوان قاآنی).

۳. بخوسات: جمع بخس، به‌فتح اول به‌معنی زمین دیم.

۴. (این جهرم در جملهٔ مواجب ولی عهد نهاده بودند چنانکه هرکه‌ولیعهد شدی جهرم اورابودی) فارسنامه ابن‌بلخی ص۱۳۱. برای‌اطلاع بیشتر دربارهٔحکومتها وسوابق تاریخی‌جهرم رجوع شود به‌(شهرستان جهرم، صفحات ۶۲ تا۷۳).

صفوی طاب‌ثراه تشریف‌فرمای شیراز گردید تا سال **۱۲۶۷** در طایفه ذوالقدر بماند و ۱۷ نفر از این طایفه به‌ایالت تمامی مملکت فارس برقرار بودند و اصل آنها، از ایلات مملکت روم بودند و شمارهٔ آنها از ۸۰،۰۰۰ خانوار می‌گذشت و چهار نفر از آنها در نواحی روم پادشاهی نمودند مانند ملک سلمان ذوالقدر و ملک اصلان ذوالقدر و ملک ناصرالدین و علاءالدوله ذوالقدر.

و اول کسی که از این طایفه به‌ایالت تمامی مملکت فارس برقرار گردید: (۱) در سال **۹۰۹**، الیاس‌بیک ذوالقدر است. و (۲) در سال **۹۱۵** خلیل‌سلطان ذوالقدر و (۳) در سال **۹۲۶** علی‌سلطان چنچکلوی ذوالقدر و (٤) درسال **۹۳۰** مرادسلطان چنچکلوی ذوالقدر و (٥) درسال **۹۳۱** حمزه‌بیک جامشلوی ذوالقدر و(٦) درسال**۹۳٤** غازی‌خان ذوالقدر و(۷) درسال **۹٤۷**، ابراهیم‌خان پسر کچل‌بیک حاجیلوی ذوالقدر و در **۹۶۲** بی‌سبب میرشهریار جهرمی که از اعیان اهل جهرم بود کور نمود و امنای دولت او را معزول داشته، ایالت تمامی مملکت فارس را به(۸) علی‌سلطان تاتی اوغلی ذوالقدر عنایت نمودند و در سال**۹۶۶**، (۹) شاه‌ولی‌سلطان تاتی‌اوغلی ذوالقدر والی فارس گردید و در سال **۹۷۳**، (۱۰) محمدخان‌بیک ذوالقدر و درسال **۹۷۸** (۱۱) ولی‌سلطان‌قلخان‌چی‌اوغلی ذوالقدر و درسال **۹۸۵** (۱٤) علی‌خان‌ذوالقدر و در سال **۹۸۹** (۱۳) امت خان سارو شیخ ذوالقدر و درسال **۹۹٤**، بازعلی‌خان ذوالقدر والی مملکت فارس گردید و درسال **۹۹۵** مهدی‌قلی‌خان پسر شادی‌بیک سارو شیخ ذوالقدر و درسال **۹۹۶** یعقوب‌خان پسر ابراهیم‌خان حاجی‌لوی ذوالقدرودر سال**۹۹۸** ایالت مملکت‌فارس‌به(۱۷) امیربنیادخان ذوالقدر عنایت گردید و بعد از بنیادخان حکومت مملکت فارس از آقایان ذوالقدر درگذشت و بازماندگان آنها به‌حکومت جهرم و بلوکات نزدیک آن قناعت نمودند.

و حاجی **قنبربیگ جهرمی ذوالقدر** در زمان سلطنت سلاطین صفویه به‌حکومت خطه لارستان و جهرم و بلوك فسا و سروستان برقرار بود و بعد از وفات او حکومت جهرم و فسا و سروستان در اولاد او باقی بماند.

و تا اوائل دولت زندیه **احمدخان جهرمی ذوالقدر** به‌حکومت جهرم و فسا برقرار بود.

و بعد از وفات او حکومت جهرم به‌**حاجی‌سلیمان بیک‌جهرمی ذوالقدر** پسرعموی‌احمدخان عنایت گردید و چندین عمارت خیریه درجهرم بساخت چنانکه حکیم قاآنی فرموده است[۱]:

حاجی سلیمان‌بک کز او، دنیا و دین را آبرو
هم نیک‌رو هم نیک‌خو هم پاك‌دل هم پاك‌جان
فرمود در جهرم بنا چندان بنای دلگشا
تا باغ خلدش درجزا، بخشد خدای انس و جان
هم مدرسی افکنده پی، یونان به‌رشک از خاك وی
دروی اساس جهل طی، چون درجنان هون و هوان
هم مسجدی افکنده بن عالی‌تر از کاخ سخن
در نصرت رای کهن از یاری بخت جوان

و سالها به‌حکومت جهرم باقی بماند و او را چهار نفر پسر بود: **حاجی‌آقامحمد و حاجی-**

---

۱. رك: دیوان قاآنی، ص٦٤٥، چاپ امیر کبیر.

محمدرضاخان و حاجی‌محمدصادق‌خان و حاجی‌محمد طاهرخان.

و بعد از وفات حاجی سلیمان‌بیک، حکومت جهرم به‌ارث و استحقاق به‌حاجی آقامحمد عاید گردید و در حدود سال ۱۲۵۰ و اند وفات یافت و او را سه نفر پسر است:

اول آنها: **حاجی‌محمدحسن‌خان جهرمی** [است] والد ماجدش در زمان زندگانی خودحکومت جهرم را به‌او واگذاشت و خان معزی‌الیه در مرحله عقل و کیاست و درستکاری میانه تجارت و زراعت و حکومت را جمع نموده، صاحب اموال تجارتی و مالک ضیاع و عقاری وافر گردید و بازارجهرم که شبیه بازار وکیل شیراز است و کاروانسرای گلشن و باغ گلشن جهرم، از بناهای اوست و در سال ۱۲۵۶ وفات یافت.

و خلف‌الصدقش: **سلیمان‌خان جهرمی** نعم‌الخلف آمده، مدتی به‌حکومت جهرم سرافراز بود، پس به‌قاعدهٔ:

فلک را عادت دیرینه این است　　که با آزادگان دائم به‌کین است

اهالی جهرم بر او شوریده، به حرب وضرب و خرج بیش از دخل، املاك و مال‌التجاره موروثی را در راه حکومت جهرم بداد و عاقبت مدعیانش پیشرفت بیشتر کرده، او را معزول بداشتند و درسال ۱۳۰۰ به‌حکومت جهرم سرافراز گشته، برقرار است.

و ولدالصدقش: **محمدحسن‌خان** نعم‌الولد آمده، پاره‌ای ازمقدمات علمیه‌را آموخته است و در سال ۱۳۰۱ ناظم بلوك فسا و ضابط قصبه آن گردید و در آخر سال استعفا نمود [و] به‌سرپرستی پاره‌ای املاك والدهٔ ماجدهٔ خودکه صبیه مرضیه آقامیرزامحمد فسائی است اشتغال دارد.

پسر دویم حاجی‌آقا محمد، **میرزا هادی‌خان جهرمی** است در زمان زندگانی حاجی محمدحسن‌خان نایب حکومت جهرم بود و بعد از وفات او چند سال حاکم به‌استقلال گردید و چند سال دیگر به‌حکومت نواحی لارستان سرافراز بود و درسال ۱۲۸۵ وفات یافت. و او را چندین نفر پسر است:

حیدرقلی‌خان: چند سال از جانب حاجی نصیرالملك نایب حکومت خطه کوه‌گیلویه و بهبهان بود و اکنون، باز، از جانب‌معزی‌الیه نایب حکومت بندر بوشهر است و در سالهای پیش باز مدتی از جانب معزی‌الیه، نایب حکومت بندرعباس بود و به‌حسن سلوك، مردمی را از خود راضی داشته است. پسران دیگرمرحوم میرزاهادی‌خان: **محمدقلی‌خان و اسدقلی‌خان و نجف‌قلی‌خان** [می‌باشند].

پسر سیم مرحوم حاجی‌آقامحمد، حاجی علی‌نقی‌خان است. مدتی به‌حکومت جهرم و بلوك قیر وکارزین برقرار بود.

و از اعیان بنی‌اعمام خوانین ذوالقدر جهرم است: **حاجی‌محمدعلی‌بیك جهرمی** که جامع ریاست و تجارت وزراعت نواحی جهرم بود و سالها به‌احترام گذرانید.

و خلف‌الصدقش **حاجی‌آقارضا جهرمی** در حدود سال ۱۲۲۴ متولد گشته، سالهاست که اهالی جهرم او را بزرگتر خود دانسته، صلاح وسداد خود را به‌دست او، واگذاشته‌اند،اعمالش

پسندیدهٔ خاص و عام، اقوالش مقبول بین‌الانام است، با آنکه گاهی مداخلتی در کار ضابطی جهرم نداشته است، دیوانیان عظام او را خیرخواه دانسته به‌مشاورت او، امور حکومتی جهرم را پرداخته‌اند.

و پسرش **حاجی‌آقا کوچک** نعم‌الخلف آمده، کارهای والد خود را می‌گذراند.

و از علمای محله اسفریز جهرم است: عالی‌جناب **حاجی‌میرزاعلی شیخ‌الاسلام** خلف‌الصدق حاجی‌میرزاحسین شیخ‌الاسلام.

و از علماء محله سنان جهرم است: جناب مستطاب علام فهام، مرجع الانام **حاجی‌میرزا-محمدعلی‌حسینی** در مراتب فضل و کمال سرآمد اقران است، عمری را در فیصل مرافعات شرعیه جهرم گذرانیده، سنین زندگانیش از هفتاد گذشته است.

واز مشاهیرعلمای محله‌مصلی بلکه‌از مشاهیرفضلای مملکت‌فارس است: جناب‌مستطاب، علامه زمان، نادرهٔ دوران، جامع معقول و منقول، حاوی فروع و اصول، کشاف معضلات، مفتاح مشکلات، وحید عصر به‌افاضه علوم، فرید دهر به‌افاده حدود و رسوم، مجمع آداب، مقبول اولی‌الالباب، ارسطوی ثانی، مستخرج قانون معانی، جالینوس وقت، بقراط عهد، صاحب کمالات، ناظم ابیات، افصح بلغا و ابلغ فصحا، فقیه حکیم، شاعر ممتحن: **حاجی‌شیخ ابوالحسن «هنر»** تخلص،عالم طبیب، شاعر جهرمی، سالها به‌افاضه علوم و معالجه مرضی در شهر شیراز و بلدهٔ جهرم اشتغال داشت و شهره آفاق گردید. سنین عمرش از نود سال گذشت و در سال ۱۲۶۷ به‌رحمت ایزدی پیوست، قصیده‌ای در مدح حضرت رسول(ص) گفته، او را «جام‌جم» خوانده است و قصیده این است:

چو بود از خاك پای خضر دوشم کحل بینائی
خرد می‌خواست از من توتیای چشم دانائی

که ای دردانه دانشمند قعر لجهٔ دانش
که اکلیل خرد را از سر شایستگی شائی

ندانم گرچه هردم رنگی از خم عیسی گردون
پدید آرد چو سنمار سدیر از دیر مینائی

گهی در چارسوی باغ دی را دکه صرافی
گهی از پرنیان کارگاه شاخ دیبائی

زمان ازکیست پا برجای با این دست افشانی
زمین از چیست چابکدست با این پای هرجائی

که بر سر صفحه سوسن کند تحریر آزادی
که بر عنوان برگ گل نگارد خط رعنائی

چرا چارآخشیج و نه سپهر و هفت اختر را
سه فرزند است و هریك را دو رخ زشتی و زیبائی

چرا دارد کلاه زر به‌سر بر، خسرو خاور
کرا جوزا کمر بندد به‌خدمت در، به‌مولائی

چرا تبدیل صورت جوهر جسم جمادی را
کشد در سلک عقل و نفس ز اغراض هیولائی
چرا در قرب و بعد مهر کاهد ماه و افزاید
چو اندر مصر عصمت یوسف، از کید زلیخائی
چه جوهر بودش اندر سرمه آیا دیدهٔ مجنون
که دید از ماه تا ماهی همه لیلی و لیلائی
چه نقشی بود نرد عشق زد بر تخته وامق
که دست خویش از ششدر شد اول داو عذرائی
چه بودش در صلیب زلف و بر چهر آن بت‌ترسا
که شد زنار بست و سوخت مصحف پیر صنعائی
چه حشو اندوخت شاپور از قلم در دفتر خسرو
که ترقین[1] کرد شیرین بارز[2] مهر سمیرائی[3]
که کردی طعمه ماران و موران لاشه آنان
که خز بر تن بپیچیدی چو کرمان در تن‌آسائی
ز بیدادی که جغدان راست در ایوان نوشروان
زلانه[4] حلقه‌ها درهم چو زنجیر انوشائی[5]
چرا ناید[6] به‌گوش از طاقدیس دخمه، خسرورا
نه لحن باربد نی نغمهٔ چنگ نکیسائی
بود گه سخرهٔ انگشت دیوی را نگین جم
نهد بر تخت جم ضحاك، پای مسندآرائی
بهر دوری مئی در جام ریزد آفرینش را
چه مقصود است ساقی را از این پیمانه پیمائی
خرد تن زد ز پرسش، زد دم یالیت کز پاسخ
تو زنگ جهلم از آئینهٔ ادراك بزدائی
مرا تعلیم‌گر شد خضر و گفتا با خرد برگو
که این اطوار از عشق است و تو با عشق برنائی
ندارد پشه خود پای سکون با جنبش صرصر
نه بر سر مرغ شب با چشمه خور چشم حربائی

---

۱. در حاشیه آمده است که: ترقین خط باطل.
۲. در حاشیه آمده است که: بارز مقابل حشو است.
۳. در حاشیه آمده است که: سمیرا، عمه شیرین بود.
۴. در بالای کلمه نوشته شده است: آشیانه.
۵. در بالای کلمه نوشته شده است مخفف انوشیروان.
۶. درمتن: (تاید).

قصب خود عمر فرساید به‌گل خورشید انداید
کند گر با ذراع پود و تون مهتاب پیمائی
بلی گر بر جناب درگه جم التجا آری
در دل بر رخ هر عقده و اشکال بگشائی
مگر جام‌جم از یک قطره یعنی چشمه حیوان
چو من برهاندت جاوید از ظلمات دروائی
به‌دست آری کماهی نسخه ماهیت اشیاء
گرت با حد جام‌جم فتد روزی شناسائی
بیاموزندت آدم‌وار درس علم‌الاسماء
شوی گر جام‌جم را در دبستان الفبائی
شفای‌جهل‌جو، گو ازکه از قانون جام‌جم
اگر قسطای‌بن لوقائی وگر پورسینائی
کنم یک داستان از باستان گو ازکه هم از جم
که از آن داستان چون باستان بر هربد اقرائی
به‌شرط آنکه چون مردان به‌گوش هوش بنیوشی
وگرنه خود چو زندیقان ره الحاد پویائی
که جام‌جم به‌گاه‌بار[1] کرد اشکرف کیهان را
به‌کیش زند و آن جم کرد زردشتی و استائی
سه قرقف از سه خط جام خواندی صاحب صابی
که انگلیان دل بودش به‌اقنوم نصارائی
به‌مدین شید جم بر طور سینا تافت موسی را
ز نار وادی ایمن ز نور طور سینائی
که می‌برد آب و تاب آفتاب عالم‌آرا را
گهی اشراق خورشیدی ید و بیضای موسائی
سخن کز وحی یعنی از سروش جام‌جم خیزد
چه نص من رآنی[2] چه حدیث یا حمیرائی[3]
نه ایسا[4] بود و نه زرهون[5] نه عیسی و نه انگلیان
که جم می‌خواند بر کیهان ز جام استای[6] یاسائی[7]

---

۱. در متن: (کاهینار).
۲. در حاشیه نوشته شده است: من‌رآنی فقد رای‌الله.
۳. در حاشیه نوشته است: حمیرائی یعنی کلمینی یا حمیرا.
۴. در بالای کلمه نوشته شده است: کتاب ابراهیم.
۵. در بالای کلمه نوشته شده است: نام ابراهیم.
۶. در بالای کلمه نوشته شده است: ستایش.
۷. در بالای کلمه نوشته شده است: قانون.

رسید از تابش خورشید جم برکان اخشیجان
در این گنجینهٔ کیهان گوهر گلشه[1] به‌والائی
فریدون را ز جام جم نشد گر دایه بر مانون
که دیدی گاو را در گاو بیشه پیشه دادائی
شد این یرلیغ هم از جام‌جم کز کلک خایسکین
به‌توقیع درفش کاویان با[2] خط طغرائی
سیاوخش ارنه حرز جام‌جم بودش خلیل‌آسا
به‌آذر درنرفتی چون به‌گلشن در، تماشائی
مراد از جام و از جم کیست جز محمود ابوالقاسم
محمد کافرینش را شد از خود علت غائی
در این غایت بغایت دقتی دارم که برباید
ز دقتهای اشراقی و صحبتهای مشائی
ولی چون دم نیارد زد از این معنی درین دوران
که نتوان گفتن از دریا و دریائی به‌صحرائی
«هنر» زد نوبت ختمی و شد تاریخ این انشا
بود امن جهان از مسند فتح‌علی‌شائی

و از شعرای قصبه جهرم است: **عیانی جهرمی**[3]: نام او احمدخان، از سلسلهٔ خوانین ذوالقدر که اباًعن جد به‌حکومت جهرم برقرار بوده‌اند و این چند شعر از او ثبت گردید:

تو مجنون نیستی تا حسن لیلی جلوه‌گر بینی — برو وامق شو و آنگه نظر کن روی عذرا را
زمانی گوش‌وجان‌بگشا که‌درتسبیح حق یابی — چو حجاج حرم آواز ناقوس کلیسا را

جز یکی بیش مدان ناظر و منظور و نظر — باش یک بین و فرو بند دو چشم حولی
آشکارا و نهان همچو «عیانی» شب و روز — تا نفس هست علی گوی و علی گوی و علی

و از شعرای جهرم است: **محرم جهرمی**[4]: نامش آقاحسین‌علی، بواسطه حسن صورت و نغمه‌داودی از ملازمان اعلیحضرت خاقان مغفور فتح‌علی‌شاه بود، این بیت از اوست:

آنکه دلها ز خیالش خون است — از خیال همه‌کس بیرون است

و از علما و از شعرای بلدهٔ جهرم است: ادیب اریب و فاضل لبیب ممجد **شیخ محمد «قانع»** تخلص جهرمی، والد ماجدش از علمای بحرین و والدهٔ محترمه‌اش خواهر غفران‌مآب میرزای گلشن[5] شاعر که شرح حالش در ذیل محله میدان شاه شیراز گذشت، در جهرم متولد

---

۱. در بالای کلمه نوشته شده است: کیومرث.
۲. در متن: (یا).
۳. رک: آثارالعجم، ص۱۰۷.
۴. رک: شهرستان جهرم، ص۱۶۴.
۵. پدر قاآنی.

گشته، در شیراز تحصیل کمالات نموده، سرآمد اقران گردید و در حدود سال ۱۲۵۶ در شیراز وفات یافت و این چند بیت از او به یادگار ثبت **فارسنامه ناصری** گردید:

باشد به‌سرم شوق خرابات که عمری است — حاصل نشد از مدرسه‌ام غیر ندامت

حاصل عشق بجز خواری و بی‌قدری نیست — ورنه زین پیش سرا قدری و مقداری بود

ندانم از لب لعلت چه بشنید — که با چندین زبان گردید خاموش

تا به‌دام آورش دانه‌ای از اشک فشانم — فکر وصلش مگر از دیدهٔ نمناک کنم

من از وضع جهان آگه نیم لیک آنقدر دانم — جهان یکسربود نیش ارتوانی‌نوش کن باده

و از علمای[1] بلدهٔ جهرم بلکه شهر شیراز است: جناب مستطاب کمالات اکتساب، کشاف مغلقات و حلال معضلات، افضل ارباب حکمت، **میرزا آقا طبیب حکیم الهی**[2]، خلف‌الصدق آقامهدی طبیب جهرمی، خلف‌الصدق ملا کاظم طبیب جهرمی، نزدیک به ۵۰ سال از عمرش گذشته، سالها در شیراز و دارالخلافه طهران تحصیل مراتب علمیه نموده، در شیراز به‌افاده و افاضه مقاصد یقینیه اشتغال دارد.

و از اشراف و اعیان بلدهٔ جهرم است: سیادت و سعادت انتساب، زاهد عابد **حاجی‌سید مرتضی «طایر»**[3] تخلص جهرمی. سالها درجهرم به‌قناعت گذران نمود و جز زهد و عبادت و کناره‌گیری از خلق، کسی از او چیزی ندید و این چند شعر از اوست:

باز شد مهر جهانگیر به‌اورنگ حمل — چنگ ناهید به‌هم زد دگر اوضاع زحل
دایهٔ ابر به‌تزئین عروسان نبات — حجله باغ بیاراست به‌صد گونه حلل
نوبهار از پس دی باز چنان باغ آراست — که ارم آیتی از وی بود و خلد مثل
شد برون نرگس شهلا ز پس پردهٔ خاک — همچنان مردمک دیده ز جلباب‌سبل
شوره‌زاران که به‌هر گوشه ز گودال و تلال — بود گفتی به‌نظر دیدهٔ کور و سر کل
پیکر کوه ندانم ز شقایق شده سرخ — یا خم باده فلک ریخته بر فرق جبل

آقا حسین‌علی «محروم» تخلص جهرمی، از اعیان بلدهٔ جهرم است و این چند شعر از اوست:

به‌روی دیده افشاند سر زلف — نقاب فتنه می‌سازد بلا را

آسمان از چشم ما تا سیل خون جاری نکرد — کس نبود ایمن دمی از آه آتش‌بار ما

---

۱. در باره علما و شعرا و بزرگان شهر جهرم رجوع شود به کتاب (شهرستان جهرم، ص ۱۵۰ تا ۲۱۹).

۲. رك: سفرنامه حاجی پیرزاده، ص ۳۹، و آثارالعجم، ص ۱۰۷، و شهرستان جهرم، ص ۱۶۵.

۳. رك: شهرستان جهرم، ص ۱۶۵.

و از اعیان جهرم، سلاله سادات **حاجی‌میرزا جواد تاجر** است. عمرش از هفتاد گذشته، جز شغل تجارت، کاری نداشته.

و خلف‌الصدقش سیادت اکتناه **حاجی میرزا ابراهیم تاجر** وکیل رعایای جهرم است.

و از اعیان بلده جهرم، **حاجی‌میرزاابوالقاسم تاجر جهرمی** وکیل‌عجم، ساکن بندر جده است.

و از اعیان تجار جهرم، **حاجی‌میرزااحمد تاجر جهرمی**، ساکن شیراز است.

و از اعیان تجار جهرم، **حاجی‌علی‌محمد تاجر تنباکوست**.

و این بلوك جهرم مشتمل است بر ۳۳ قریه آباد[1]:

ابدالان: ۳ فرسخ ونیم میانه شمال و مشرق «جهرم» است.

اکبرآباد: ۳ فرسخ میانه شمال و مشرق «جهرم» است.

باباعرب: ٤ فرسخ ونیم میانه شمال و مشرق «جهرم» است.

باغ عوض: ۱ فرسخ ونیم میانه شمال و مغرب «جهرم» است.

باغ گلشن: فرسخی میانه شمال و مشرق «جهرم» است.

تنگ‌آب: ٦ فرسخ مشرقی «جهرم» است.

تی‌چنگ: ۲ فرسخ ونیم میانه شمال و مشرق «جهرم» است.

چارطاق: ٥ فرسخ میانه شمال و مشرق «جهرم» است.

جدید: فرسخی میانه شمال و مشرق «جهرم» است.

جمغان[2]: فرسخی میانه شمال و مشرق «جهرم» است.

جون: فرسخی میانه شمال و مشرق «جهرم» است.

جهرم: همان قصبه «جهرم» است.

حاجی‌آباد: ۲ فرسخ میانه شمال و مشرق «جهرم» است.

حیدرآباد: ۱ فرسخ ونیم مشرقی «جهرم» است.

خرم‌آباد: ٥ فرسخ مشرقی «جهرم» است.

دنیان: ٤ فرسخ مشرقی «جهرم» است.

دولت‌آباد: فرسخی شمال «جهرم» است.

ده[3]: ٤ فرسخ میانه شمال و مغرب «جهرم» است.

زهرشیر: ٥ فرسخ ونیم میانه شمال و مشرق «جهرم» است.

سیستان‌سفلی: ٤ فرسخ مغرب «جهرم» است.

سیستان علیا: ۳ فرسخ مغرب «جهرم» است.

شمس‌آباد: ۲ فرسخ شمالی «جهرم» است.

قطب‌آباد: ٤ فرسخ میانه شمال و مشرق «جهرم» است.

قلات: ٤ فرسخ کمتر میانه شمال و مغرب «جهرم» است.

---

۱. درکتاب جغرافیا و اسامی دهات کشور، ج۲، ص۲۸۸، از ۷۳ ده و ۳ دهستان در جهرم سخن رفته است.
۲. (جامغان). همان ماخذ، درکتاب (شهرستان جهرم، ص۲۵۳)؛: **Jamqan**
۳. شاید مقصود: (دەزیر) باشد، یا (دهکده)، رك: همان ماخذ.

قلعه گل دنبه: ۳ فرسخ کمتر شمالی «جهرم» است.
کناردان: ٤ فرسخ بیشتر میانهٔ شمال و مغرب «جهرم» است.
کوشک سعادت‌آباد: ٦ فرسخ ونیم میانهٔ شمال و مشرق «جهرم» است.
محمدآباد: فرسخی میانه شمال و مغرب «جهرم» است.
موردک: ٥ فرسخ ونیم مشرقی «جهرم» است.
مؤمن‌آباد: ۳ فرسخ ونیم میانه شمال و مشرق «جهرم» است.
مه کرد: ٦ فرسخ میانه شمال و مشرق «جهرم» است.
هرموج[1]**:** ۳ فرسخ ونیم میانه شمال و مشرق «جهرم» است.
هکان[2]**:** اسم عمومی ده و قلات و کناردان است که نوشته گشت[3].

حومه

را در فارس بر دو ناحیه گفته‌اند، یکی حومه بهبهان که در ذیل عنوان کوه‌گیلویه بیاید و دیگری حومه شیراز.

[۱۹]-بلوک حومه شیراز

حومه شیراز: نام محالی است که پیرامون شهر شیراز را فرا گرفته است. درازی آن از «مهارلو» تا «خلار» هفده فرسخ، پهنای آن از «زرقان» تا «شاه‌بورجان» هفت فرسخ و محدود است از جانب مشرق به‌بلوک کربال و از سمت شمال به‌بلوک مرودشت و رامجرد و از طرف مغرب به‌بلوک کوه مره و از جانب جنوب به‌بلوک سیاخ و کوار. هوای حومه شیراز مایل به اعتدال، انواع میوه‌های سردسیری و انار و انجیر را نیکو پرورانند، کشت و زرع آن، گندم و جو و نخود و عدس و کنجد و پنبه و کرچک و خشخاش و شلتوک و فالیز، خربوزه و هندوانه و خیار و کدو و بادنجان و انواع بقولات است. شکار آن آهو و پازن و بز و قوچ و میش کوهی و کبک و تیهو و کبوتر و بافری‌قرا و بلدرچین و مرغ دراج که حضرت اشرف والا معتمدالدوله سلطان اویس‌میرزا از گرمسیرات آورده، در سال ۱۳۰۷ در بیشه قره‌باغ فرسخی جنوبی شیراز رها نموده، جوجه کرده‌اند و در زمستان مرغابی و قاز[4] و کلنگ و در تابستان لک‌لک و قمری و پرستو و ابابیل است.

و حکومت این بلوک در زمان سلطنت نواب کریم‌خان زند طاب‌ثراه با زبدهٔ اعاظم زمان میرزاجانی شیرازی مشهور به‌فسائی عم حقیقی نگارنده این **فارسنامه** بود، پس به‌ارث واستحقاق به‌خلف‌الصدقش میرزاهادی فسائی پس به خلف‌الصدقش میرزامحمد فسائی بود و درسال ۱۲۶۰ **واند** از او گذشته در اولاد حاجی‌قوام‌الملک باقی مانده است و مباشر این بلوک میرزاابوطالب مباشر و بعد از او به‌ولد او میرزاسیدمحمد مباشر و بعد از او به‌ولدش میرزاعابد مباشر و بعد

---

۱. درکتاب جغرافیا و اسامی دهات کشور، ج۲، ص۲۸۸: از دو هرموج علیا و سفلی سخن رفته است. و رك شهرستان جهرم، ص۲٦٥.
۲. رك: (شهرستان جهرم، ص۲٥۳).
۳. درباره آثار باستانی جهرم رجوع شود به (اقلیم پارس)، ص۹۲ ببعد.
٤. همان (غاز) است.

از او به‌ولدش میرزاعباس مباشر باقی است.

و ضابط‌نشین این بلوك شهر شیراز است و از همه دهات آن بزرگتر قریه **زرقان** است که او را «ازرقان» گفته‌اند. و ذکر اعیان آن قریه در ذیل عنوان زرقان بیاید و دهات حومه شیراز[۱] بر این وجه است:

آجوار: نیم فرسخ میانه جنوب و مشرق «شیراز» است.

احمدآباد: نیم فرسخ بیشتر مغربی شیراز است.

ارزنان: فرسخ ونیمی میانه مشرق و جنوب «شیراز» است.

ازرقان: درکتاب **مزارات شیراز** نوشته است: **شیخ عبدالله ازرقانی**[۲] از معارف علمای زمان خود بود و شیخ کبیر ابوعبدالله محمدبن خفیف شیرازی از او روایت حدیث کند و در جانبی از اطراف شیراز منزل داشت و به‌برکت آن جناب، قریه‌ای معمور گردید و درسال **۳٤۰** هجری وفات یافت و این قریه پنج فرسخ میانه شمال و مشرق شیراز است. شمارهٔ خانه‌های آن از هزار بگذرد و عموم این خانه‌ها از خشت خام و چوب است. چندین حمام و مسجد و کاروانسرا دارد و معیشت اهالی آن از زراعت و پیله‌وری و معامله‌کاری و کاروان‌کشی با خر و اسب و استر است[۳]. و از علمای زرقان: **حاجی‌میرزامحمدعلی** مشهور به**حاجی‌آخوند** است.

و از اعیان این قریه است: **سلسله ابراهیم‌خان** کدخدای این قریه و چندین سال است قاعده‌ای درکدخدائی این قریه باقی نمانده[٤]، هر وقتی به کسی داده می‌شود.

هر دو سه روز و پاره‌ای از اثر ستاره‌ای   چرخ فلك همی زند بر درکس نقاره‌ای

امیری: فرسخی جنوبی «شیراز» است.

انجیره: ۲ فرسخ میانه شمال و مغرب «شیراز» است.

ایزدخواست: ۸ فرسخ میانهٔ مشرقی «شیراز» است.

بابونك: ۳ فرسخ مشرقی «شیراز» است.

برم‌دلك: ۲ فرسخ مشرقی شیراز در سینه کوهی چهار صورت بر سنگ نقش کرده‌اند دو صورت در طاقچه‌ای، دو صورت دیگر هم در طاقچه‌ای دیگر و در دامنه این کوه نیزار و چشمهٔ آب و چندین درخت بید است و تمثال آن چهار صورت در برگ آیندهٔ این کتاب نوشته شود.

برم‌شور: ٤ فرسخ میانه مشرق و جنوب «شیراز» است.

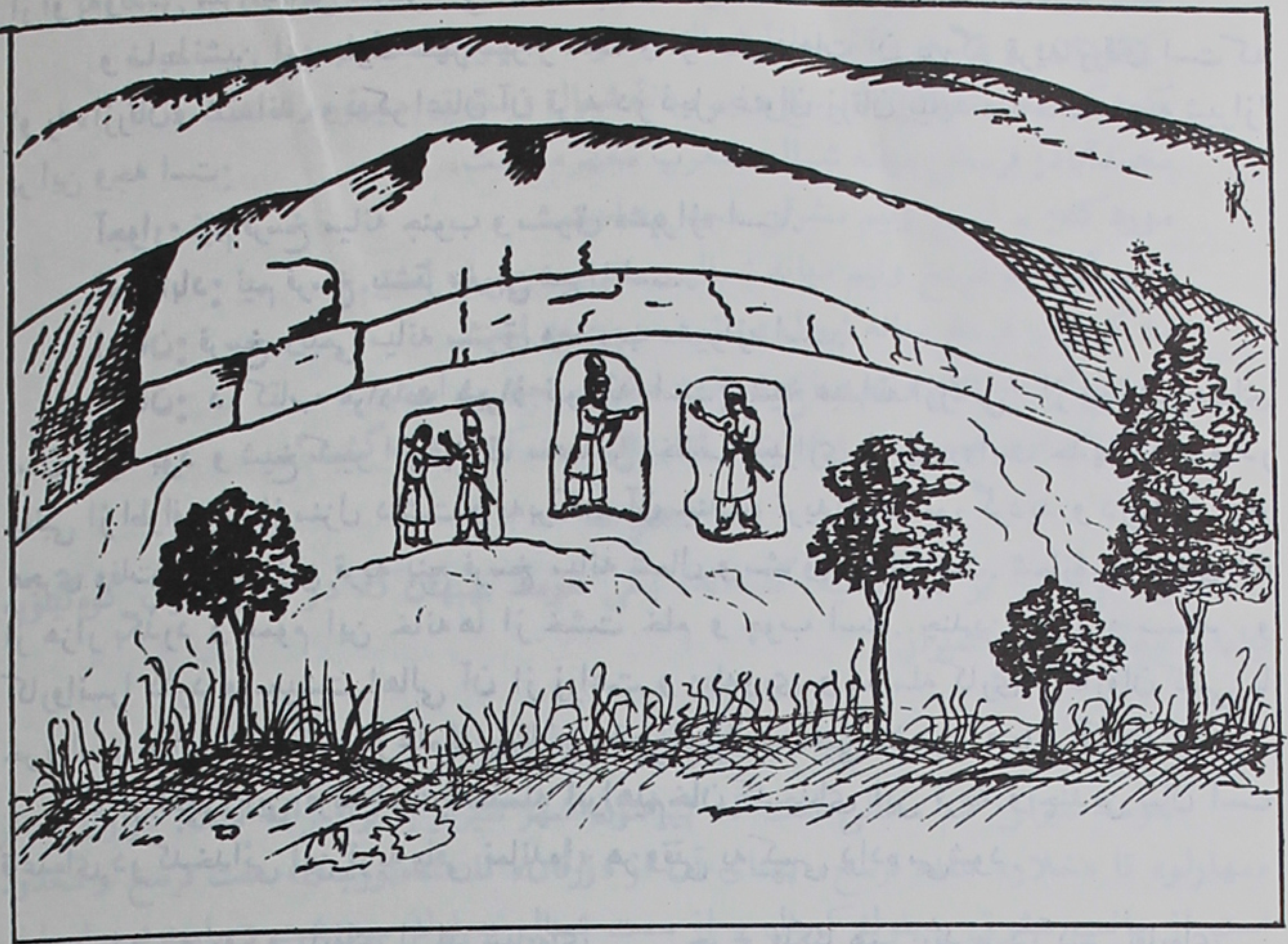
---

۱. درکتاب جغرافیا و اسامی دهات کشور، ج ۲، ص ۲۵٦: دهستان حومه را (قره‌باغ) خوانده‌اند، این دهستان دارای ۱۳۹ قریه است که ۳۲ قریه آن کوهستانی و سردسیر و ۱۰۷ قریه بقیه در جلگه و دشت واقع است (قصرابونصر در این حومه است و نقوش و حجاریهای عصر هخامنشی نظیر تخت‌جمشید در آن دیده می‌شود. رك: آثارالعجم، ص ۱۳۰ حدودالعالم، ص ۱۳٤، فارسنامه ابن‌بلخی ۱٦۰ و ۱٦٤ و رك: فرهنگ جغرافیایی، ج ۷.

۲. رك: مزارات شیراز، ص ۵۷: هزار مزار ص ۳۱: عبدالله‌بن جعفر و شیرازنامه زرکوب، ص ۱۳٤.

۳. (درخت‌رزش بسیار است مردمان آن اکثر صاحب مالند وکارخانه‌های جولائی (کرباس‌بافی) متعدد دارد.) آثارالعجم، ص ۱۳۰.

٤. درمتن: (بمانده).



بیشهٔ برم دلك



صورتهای کیانی مشهور به نقش رستم در دامنهٔ کوه پهنهٔ داراب





تماثیل قصر ابو نصر

صورت عمات خرابهٔ کیانی

بزین: ۲ فرسخ میانه شمال و مغرب «شیراز» است.
پس کوهک: ۳ فرسخ و نیم میانه شمال و مغرب «شیراز» است.
پل برنجی: ٤ فرسخ جنوب «شیراز» است.
پودنک: فرسخی مشرقی «شیراز» است.
بیدزرد[1]**:** ٥ فرسخ میانه جنوب و مشرق «شیراز» است.
تبدان: ٤ فرسخ جنوبی «شیراز» است.
ترکان: فرسخی میانه جنوب و مشرق «شیراز» است.
تفیهان: ٤ فرسخ میانه جنوب و مشرق «شیراز» است.
تل خداش: فرسخی کمتر مغربی «شیراز» است.
جعفرآباد: فرسخی میانه جنوب و مشرق «شیراز» است.
چغاد: فرسخی بیشتر میانه جنوب و مشرق «شیراز» است.
جواچی: ۳ فرسخ جنوبی «شیراز» است.
جویم: ٤ فرسخ میانه شمال و مغرب «شیراز» است.
حسین‌آباد: ۲ فرسخ کمتر میانه شمال و جنوب (؟) «شیراز» است.
خاتونک: ۱ فرسخ ونیم جنوبی «شیراز» است.
خرچول: ۳ فرسخ کمتر مشرقی «شیراز» است.
خلار: ۹ فرسخ میانه شمال و مغرب «شیراز» است. انگور دیمی خلار را ارامنه و یهود شیراز به‌چهار چندان قیمت انگور شیراز خریده، شراب ساخته، حمل فرنگستان کرده به‌قیمتهای گزاف می‌فروشند.
داریان: ۷ فرسخ مشرقی «شیراز» است.
دایجان برهان‌آباد: ربع فرسخی میانه جنوب و مشرق «شیراز» است.
دست‌خضر: فرسخی بیشتر مشرقی «شیراز» است.
دشت چنار: نیم فرسخ میانه جنوب و مشرق «شیراز» است.
دودمان: فرسخی بیشتر میانه جنوب و مشرق شیراز است، مظفربن یاقوت در سال ۳۰۰ هجری از جانب المقتدربالله عباسی فرمانروای اشکر فارس بود، قریه دودمان را احداث فرمود.
دوده[2]**:** ۸ فرسخ مشرقی «شیراز» است.
دوده زرقان[3]**:** ٤ فرسخ میانه شمال و مشرق «شیراز» است.
د وکوهک: ۳ فرسخ ونیم میانه شمال و مغرب «شیراز» است.
ده‌پیاله: نیم فرسخ جنوبی «شیراز» است.
ده شیخ: ٤ فرسخ مغربی «شیراز» است.
دهک: ٥ فرسخ جنوبی «شیراز» است.
ده کره: فرسخی میانه شمال و مغرب «شیراز» است.

---

۱. (بید زرد علیا و سفلی) کتاب جغرافیا و اسامی دهات کشور، ج ۲، ص ۲٥٦.
۲و۳. درکتاب جغرافیا و اسامی دهات کشور، ج ۲، ص ۲٥٦: (دودج) و (دودج زرقان).

ده‌نو: ۳ فرسخ میانه جنوب و مغرب «شیراز» است.
دینکان[1]: ۱ فرسخ [و] نیم میانه شمال و مغرب «شیراز» است.
زرقان: همان ازرقان است.
سختویه: مشهور به‌سختان در خارج دروازه قصابخانهٔ شیراز که سابقاً دروازهٔ فسا، می‌گفتند، پهلوی باروی شیراز، میانه جنوب و مشرق شیراز، از موقوفات مدرسه منصوریه شیراز است که شرح آن در ذیل بقاع شیراز گذشت و تاکنون به‌عنوان وقفیت در تصرف نگارندهٔ این فارسنامه است.
سعدیه: نیم فرسخ بیشتر مشرقی «شیراز» و خانقاه شیخ سعدی شیرازی در آنجاست.
سلطان‌آباد: فرسخی بیشتر جنوب «شیراز» است.
سنگانک: ۳ فرسخ جنوب «شیراز» است.
سهل‌آباد: فرسخی بیشتر میانه جنوب و مشرق «شیراز» است.
شاه‌پورجان: ۲ فرسخ میانه جنوب و مغرب «شیراز» است.
شاه‌قلی‌بکی[2]: فرسخی بیشتر مغربی «شیراز» است.
شاهیجان: چارك فرسخی مشرق «شیراز» است.
شریف‌آباد: نیم فرسخ مشرقی «شیراز» است.
شمس‌آباد سفلی: فرسخ ونیم مشرقی «شیراز» است.
شمس‌آباد علیا: یک فرسخ ونیم بیشتر مشرقی «شیراز» است.
شورغان: یک فرسخ ونیم میانه مشرق و جنوب «شیراز» است.
شول: ۹ فرسخ میانه شمال و مغرب «شیراز» است.
شیب بازار: دهاتی میانه جنوب و مشرق شیراز است از نواحی حومه، آنها را، شیب بازار و قری‌الاسافل گویند برای آنکه امیرعضدالدوله دیلمی شهری دیگر مشتمل بر چندین بازار در خارج شیراز بساخت و از آن روز تاکنون که اثری از شهر نیست، دهات واقعه در زیر آن شهر را «شیب بازار» گویند.
شیخ بود: ۵ فرسخ شمالی «شیراز» است.
شیخ‌علی‌چوپان[3]: فرسخی جنوبی «شیراز» است.
صغاد: همان «چغاد» است که نوشته شد.
ظفرآباد: ٤ فرسخ جنوبی «شیراز» است.
ظهیرك: ۳ فرسخ مشرقی «شیراز» است.
عادل‌آباد[4]: فرسخی میانه جنوب و مشرق «شیراز» است.
عائلی: یک فرسخ ونیم جنوبی «شیراز» است.

---

۱. در متن (دینه کان).
۲. (شاقل‌بیگی) کتاب جغرافیا و اسامی دهات کشور، ج ۲، ص ۲۵۶.
۳. رك: کتاب جغرافیا و اسامی دهات کشور، ج ۲، ص ۲۵۶، جزو دهات دهستان حومه: (قره‌باغ) که دارای ۱۳۹ ده است.
٤. کتاب جغرافیا و اسامی دهات کشور، ج ۲، ص ۲۵۷.

علی‌آباد[1]**:** ۲ فرسخ ونیم مشرقی «شیراز» است.
علی‌آباد شیب بازار: دو فرسخ جنوب «شیراز» است.
فیروزان: ۲ فرسخ میانه جنوب و مشرق «شیراز» است.
قبال‌آباد: ۲ فرسخ مشرقی «شیراز» است.
قبله: نیم فرسخ کمتر مغربی «شیراز» است.
قره‌باغ: نام ناحیه‌ای است میانه جنوب و مغرب «شیراز» به‌مسافت فرسخی بیشتر.
قصر ابونصر[2]**:** فرسخی بیشتر مشرقی «شیراز» است بر کوه شمال. قصر ابونصر چهاردرگاه هریکی از سه سنگ که دو بازوی هریک از سه ذرع شاه گذشته و پهنای هریک ذرع و نیمی بیشتر است و در هر دو بازوی آنها از جانب داخل دو صورت آدمی از سنگ تراشیده و این چهار درگاه بر چهار جانب عمارتی بوده که درازی هر ضلعی از آن نزدیک به‌دوازده ذرع است و اکنون از آن عمارت جز آن چهاردرگاه، چیزی باقی نیست و بر سنگهائی که دیوار آن عمارت بود، افتاده است، صورت آدمی و جانوران بسیار تراشیده‌اند و رنگ تمام این سنگها سیاه و تمثال آنها در برگ گذشته این کتاب است و در داخل دره‌ای از این کوه جائی است که آن را مسجد حضرت سلیمان علی‌نبینا و علیه‌السلام، گویند.
قصرالدشت[3]**:** فرسخی میانه مغرب و شمال «شیراز» است و تمام باغستان شیراز در دوره قصرالدشت است.
قصر شهریار[4]**:** فرسخی میانه جنوب و مشرق «شیراز» است.
قلات: ۵ فرسخ میانه مغرب و شمال «شیراز» است.
قمشه: ۲ فرسخ بیشتر میانه شمال و مغرب «شیراز» است.
کاظم‌آباد[5]**:** ۶ فرسخ مشرقی «شیراز» است.
کت‌اسپست[6]**:** فرسخی میانه جنوب و مغرب «شیراز» است.
کچل‌آباد[7]**:** فرسخی میانه جنوب و مغرب شیراز است و این قریه را «کچل‌بیک ذوالقدر» در سال ۹۰۹، احداث کرده، آنرا کچل‌آباد گفتند یا آنکه مصطفی‌خان کچل افشار که مدتی در فارس فرمان‌روا بود و حضرت شاه‌عباس در سال ۹۹۸ در شیراز او را بکشت، آن ده را ساخته است.
کچل احمدی: ۱۲ فرسخ مشرقی «شیراز» است.
کچی[8]**:** یک فرسخ ونیم جنوبی «شیراز» است.
گردخون[9]**:** یک فرسخ بیشتر جنوب و مشرق «شیراز» است.

---

۱. کتاب جغرافیا و اسامی دهات کشور، ج ۲، ص ۲۵۷.
۲. کتاب جغرافیا و اسامی دهات کشور، ج ۲، ص ۲۵۷.
۳. کتاب جغرافیا و اسامی دهات کشور، ج ۲، ص ۲۵۷.
۴. کتاب جغرافیا و اسامی دهات کشور، ج ۲، ص ۲۵۷.
۵. کتاب جغرافیا و اسامی دهات کشور، ج ۲، ص ۲۵۷.
۶. کتاب جغرافیا و اسامی دهات کشور، ج ۲، ص ۲۵۷: به‌صورت (کتس پس).
۷. کتاب جغرافیا و اسامی دهات کشور، ج ۲، ص ۲۵۷.
۸. کتاب جغرافیا و اسامی دهات کشور، ج ۲، ص ۲۵۷.
۹. کتاب جغرافیا و اسامی دهات کشور، ج ۲، ص ۲۵۷.

گرسکان: فرسخی بیشتر جنوب «شیراز» است.

کرونی[۱]**:** یک فرسخ ونیم میانه جنوب و مغرب «شیراز» است.

کشن[۲]**:** فرسخی مغرب «شیراز» است.

گشنکان[۳]**:** ۵ فرسخ مشرقی شیراز است، محصول شتوی آن دیمی است و صیفی آن از آب‌چاه اندك شور و تنباکوی آن شهرتی دارد.

کفر[۴]**:** ۲ فرسخ بیشتر میانه جنوب و مغرب «شیراز» است.

کفترک[۵]**:** ۳ فرسخ میانه جنوب و مشرق «شیراز» است.

کلستان[۶]**:** ٦ فرسخ میانه شمال و مغرب «شیراز» است.

کندشلو سرچشمه: ۷ فرسخ میانه شمال و مغرب «شیراز» است.

کندشلو کوسه: ۷ فرسخ بیشتر میانه شمال و مغرب «شیراز» است.

کوتاهی[۷]**:** نیم فرسخ کمتر جنوبی «شیراز» است.

کوشک بی‌بی‌خدیجه[۸]**:** یک فرسخ ونیم میانه شمال و مغرب «شیراز» است.

کوشک بیدک[۹]**:** ٤ فرسخ جنوب «شیراز» است.

کوشک مولا[۱۰]**:** ۵ فرسخ ونیم مشرقی شیراز است.

کوشک میدان[۱۱]**:** نیم فرسخ جنوبی «شیراز» است.

گویم[۱۲]**:** همان «جویم» است.

کهین‌آباد: ۲ فرسخ میانه جنوب و مغرب «شیراز» است.

لابیشه: ٦ فرسخ مشرقی «شیراز» است.

لپوئی[۱۳]**:** ۵ فرسخ شمالی «شیراز» است.

محمودآباد[۱٤]**:** ۲ فرسخ ونیم میانه جنوب و مغرب «شیراز» است.

مرغان: ۲ فرسخ مشرقی «شیراز» است.

مسجد بردی: همان قصرالدشت است.

---

۱. کتاب جغرافیا و اسامی دهات کشور، ج ۲، ص ۲۵۷: (کرانی).
۲. کتاب جغرافیا و اسامی دهات کشور، ج ۲، ص ۲۵۷.
۳. کتاب جغرافیا و اسامی دهات کشور، ج ۲، ص ۲۵۷، در متن: (گشنه کان).
٤. کتاب جغرافیا و اسامی دهات کشور، ج ۲، ص ۲۵۷: (کفری).
۵. کتاب جغرافیا و اسامی دهات کشور، ج ۲، ص ۲۵۷.
٦. کتاب جغرافیا و اسامی دهات کشور، ج ۲، ص ۲۵۷.
۷. کتاب جغرافیا و اسامی دهات کشور، ج ۲، ص ۲۵۷.
۸. کتاب جغرافیا و اسامی دهات کشور، ج ۲، ص ۲۵۷: کوشک بی‌بی‌چه.
۹. کتاب جغرافیا و اسامی دهات کشور، ج ۲، ص ۲۵۷.
۱۰. کتاب جغرافیا و اسامی دهات کشور، ج ۲، ص ۲۵۷.
۱۱. کتاب جغرافیا و اسامی دهات کشور، ج ۲، ص ۲۵۷.
۱۲. کتاب جغرافیا و اسامی دهات کشور، ج ۲، ص ۲۵۷.
۱۳. کتاب جغرافیا و اسامی دهات کشور، ج ۲، ص ۲۵۷.
۱٤. کتاب جغرافیا و اسامی دهات کشور، ج ۲، ص ۲۵۷ و ۲۵۸.

معزآباد[۱]: فرسخی جنوبی شیراز است. ملک زرجرید مؤلف این **فارسنامه ناصری** بود که به‌دو نفر پسر خود میرزاسیدمحمد و میرزااحمد بخشیده است و اکنون ملک آنهاست.
مهارلو: ۸ فرسخ میانه جنوب و مشرق «شیراز» است.
مهرآباد: ۱۳ فرسخ مشرقی «شیراز» است.
نصرآباد: یک فرسخ ونیم مشرقی «شیراز» است.
وزیرآباد: یک فرسخ میانه جنوب و مشرق شیراز است.

حیاط داود:

نام ناحیه‌ای از نواحی دشتستان است که در ذیل دشتستان نوشته شود.

خسو:

ناحیهٔ جنوبی بلوک داراب است که نوشته شود.

[۲۰]- بلوک خشت[۲]

[خشت در لغت قسمی از حلوا باشد که آنرا در ظرفی ریخته تا یک‌پارچه و قرص شود و چون خرمای این بلوک را که شیرین‌تر از حلواست در جلد کرده، یک پارچه شده، حمل اطراف کنند، این بلوک را خشت گفته‌اند.][۳]

میانه مغرب و جنوب شیراز است، از گرمسیرات فارس است، نخلستان بسیار دارد، محصول شتوی آن، گندم و جو دیمی و فاریابی و خشخاش وصیفی آن پنبه و کنجد و تنباکو و هندوانه و شلتوک، شکار آن بز و پازن و قوچ و میش کوهی و آهو و کبک و دراج و تیهو و کبوتر و بلدرچین و در زمستان چاخرق و هوبره و کلنگ [می‌باشد.]

و درازی آن از: «جمیله» تا «بیکرزی» ۸ فرسخ، پهنای آن از «رودك» تا «سیاه منصور» باز ۸ فرسخ[۴]، آبش از رودخانه شاپور کازرون، بساتین آن بیشتر نخلستان و انار و مرکبات و این بلوک محدود است از جانب مشرق به‌نواحی کازرون و از شمال به‌ماهور میلاتی وازمغرب به‌ناحیه شبانکاره‌دشتستان وازجنوب به‌ناحیه دالکی دشتستان وقصبه این‌بلوک را نیز خشت[۵] گویند ۲۷ فرسخ از شیراز دور افتاده است. بیشتر خانه‌های خشت، ازکنده و شاخه و برگ‌نخل است و چندخانه اعیان‌آن از خشت خام وگل وچوب نخل است وشمارهٔ آنها نزدیک به ۵۰۰ خانه است وضابط و حاکم این بلوک **سلسله زال‌خان خشتی** است، جد اعلای آنها، حاجی نعمت‌الله جرهی است به‌وسیله‌ای از بلوک جره با عیال وارد قصبه خشت گشته، رحل اقامت انداخته،از سرمایهٔ خود، ضیاع وعقاری خریده، یکی‌ازارکان بلوک خشت‌گردید وسالهاباقی‌بماند.

و ولدالصدقش **مزارع محمدعلی** نعم‌الخلف آمده، به‌جای پدر برقرار گردید و چون

---

۱. کتاب جغرافیا و اسامی دهات کشور، ج ۲، ص۲۵۸.
۲. المسالک و الممالک، ص۴٤ و ٤۵.
۳. این بخش در هامش کتاب آمده است.
٤. در جام‌جم، ص۱۰۶ واقع در ۲۹ درجه و ۳۰ دقیقه عرض و ۵۱ درجه و ۱٤ دقیقه طول جغرافیائی است.
۵. فارسنامه ابن‌بلخی، ص۱٤۳: (خشت وکمارج دو شهرکند) و رك: فرهنگ جغرافیایی، ج۷.

اهالی بلوک‌خشت بر ضابطی که در تحت‌اقتدار خوانین افشار کازرونی بود، بشوریدند، مزارع‌محمدعلی[را] که شجاعتی قرین کیاست داشت، به ضابطی خود برداشته، دیوانیان عظام او را به‌لقب خانی سرافراز فرموده، محمدعلی‌خان گردید.

و به‌داز او پسرش **رستم‌سلطان** به‌جای پدرنشست وچون‌وفات یافت، پسرش **زال‌خان خشتی** به‌جای او برقرارگردید و بعداز او، ولدالصدقش **محمدحسین‌خان خشتی** به‌جای پدرحکومت نمود و بعد از وفاتش، خلف‌الصدق او **حاجی محمدهاشم‌خان خشتی** به جای او نشسته و در سال **۱۲۷۰ واند** درسر پل آبگینه کازرون به‌دست محمدحسین‌خان برادرزادهٔ خود کشته گشت.

و پسرش **حسن‌علی‌خان** به‌حکومت خشت برقرار گردید و در سال **۱۲۹۲** به‌وسیله نارضامندی پیشکاران فارس، حسین‌قلی‌خان قورت‌بیگلو، میرپنج، مأمور به‌گرفتن حسن‌علی‌خان گشته، بعد از ورود به‌خشت به‌نرمی و ملایمت بلکه به‌سوگند قرآن مجید او را به‌نزد خود طلبید، بعد از ملاقات حکم به‌گرفتن او نمود مدافعه کرده، تیر تفنگی بر ران حسن‌علی‌خان آمده، او را گرفتند و اموال او را بردند و او را درمیانه خشت و کازران، خبه نموده، گفتند از زخم گلوله بمرد و درسال دیگر در همان روز در طهران برادرهای حسین‌قلی‌خان قورت‌بگلو، او را درسر میراث پدر کشتند.

هر بدکه می کنی تو مپندارکان بدی	گیتی فرو گذارد و گردون رهاکند
وامی است کرده‌های بدت پیش روزگار	در هر کدام دورکه خواهد اداکند

و بعد ازوفات حسن‌علی‌خان ضابطی را به**محمدقلی‌خان** پسرعموی او دادند.

و از علمای قصبه خشت است: جناب **سیدمحمدتقی خشتی** شرحی بر **زبدهٔ اصول** شیخ بهاءالدین عاملی، طاب‌ثراهما نوشته است و درسال **۱۲۲۰** وفات یافت.

و از علمای حالیه این قصبه است: جناب **حاجی‌شیخ محمدهاشم خشتی** خلف‌الصدق مرحوم شیخ کرم ولدالصدق شیخ محمدهاشم عرب خزاعی.

جعفرخان شاعر خشتی از اعیان قصبه خشت است. زمانی که حاجی‌خلیل‌خان کراوغلی‌قزوینی، سفیر هندوستان بود، درصحرای خشت، خیمه و خرگاه زده بود، جعفرخان فرموده است:

چرخ نهمین گفت به‌خورشید منیر	در رفعت و نور ما دو بودیم شهیر
انور ز تو ارفع ز خودی بینم چیست	خور گفت بود قبه و خرگاه سفیر

و بلوک خشت مشتمل است بر **۲۵** ده آباد:

بزین: فرسخی مغربی «خشت» است.

بورکی سفلی: فرسخی جنوب «خشت» است.

بورکی علیا: فرسخی میانه جنوب و مغرب «خشت» است.

بیکرزی: فرسخی مغربی «خشت» است.

چغاسنی: ... «خشت» است[۱].

جمیله: ۷ فرسخ میانه جنوب و مشرق «خشت» است.

حاجی‌غلامی: همان بورکی علیاست.

---

۱. چنین است در اصل.

خشت: همان قصبه خشت است.

خشم چروم[1]**:** اصل خشم، حشم به‌حاء بی‌نقطه است که ایل و طایفه باشد، جماعتی از ایل چروم کوه‌گیلویه آمده، در این جای توطن نموده‌اند، به‌نام آنها مشهور گردید، ۲ فرسخ کمتر میانه شمال و مشرق خشت است.

خشم جتی[2]**:** فرسخی کمتر، مشرقی «خشت» است.

خواجه جمالی: به‌مسافت کمی جنوبی «خشت» است.

داغانی: فرسخی بیشتر میانه جنوب و مغرب «خشت» است.

دشت کور سفلی: ۵ فرسخ میانه جنوب و مغرب «خشت» است.

دشت کور علیا: ٤ فرسخ میانه جنوب[4] و مشرق «خشت» است.

رودک: ۲ فرسخ بیشتر میانه شمال و مشرق «خشت».

سیاه‌منصور[3]**:** ۵ فرسخ میانه جنوب و مغرب «خشت» است.

شهنازخانی: فرسخی شمالی «خشت» است.

کان سرخ: ۳ فرسخ کمتر میانه جنوب و مغرب «خشت» است.

گروگاه: نیم فرسخ میانه جنوب و مشرق «خشت» است.

کمارج: ۳ فرسخ میانه شمال و مشرق «خشت» است.

کنارتخته[4]**:** فرسخی میانه جنوب و مشرق «خشت» است.

محل دین: مسافت کمی شرقی «خشت» است.

مزارعی: ۳ فرسخ میانه جنوب و مغرب «خشت» است.

میلک: ۵ فرسخ میانهٔ جنوب و مغرب «خشت» است.

هیکانی: نیم فرسخ شمالی «خشت» است.

[۲۱]- بلوک خفر[5]

خفر در اصل «خبر» به‌بای ابجد است یعنی محکم و استوار و پیچیده، میانه جنوب و مشرق شیراز است. درازای آن از «تادوان» تا «اشکوری» ۹ فرسخ، پهنای آن از «خانه کهدان» تا «باغ کبیر» ٤ فرسخ محدود است از جانب مشرق به‌بلوک فسا و از سمت شمال به‌بلوک سروستان و از مغرب به‌بلوک خواجه و میمند و از جنوب به‌بلوک صیمکان، هوای خفر از

---

۱. در فهرست دهات فارس در آخر همین کتاب: (خشم‌چرام).

۲. در فهرست دهات فارس در آخر همین کتاب: (خشم‌جت).

۳. در کتاب جغرافیا و اسامی دهات کشور، ج۲، ص۳۰۲: سیاه‌منصور سفلی و سیاه‌منصور علیا جزو دهات دهگانه دهستان مزارعی است.

٤. رک: آثارالعجم، ص۳٦۵.

۵. (خبر، شهری وسط است بزرگتر ازکوار، هوای معتدل دارد و در آن حدود از آن بهتر هوا نیست و آبش گوارنده است و زمینش غله‌بوم و میوه‌های سردسیری و گرمسیری همه در او باشد و نیکو بود و قلعه محکم دارد و آن را (تیرخدا) خوانند و در او نخجیر کوهی و دشتی، فراوان بود.) نزهة‌القلوب، ص۱۱٦ —آثارالعجم، ص۱۷۰. و رک: اقلیم پارس، سیدمحمدتقی مصطفوی ص۸٦ و ۳۵۷ و (شهرستان جهرم) ص ۲۲۰ ببعد.

گرمی مایل به‌اعتدال، درختان سردسیری و گرمسیری در هر باغش فراوان، خرما و شلیل بهتر از انبهٔ هند و گیلاس آذربایجان، به ونارنجش خوبتر از ترنج بغداد و سیب خراسان،

حدائقش زده پهلو به‌هشت باغ بهشت
زگـونه‌گونه فواکه زگونه‌گونه ثمار

فصل خریف و زمستان و بهارش ضرب‌المثل است. شیخ نظامی (رحمةالله علیه) فرموده است:

شمال انگیخته هرسو خـروشی
زده بر گاو چشمش پیل گـوشی

زمیـن نطع شقایق‌پوش گشتـه
چمن پر مهد مرزنگوش گشتـه

سهی سرو از چمـن قامت کشیده
ز عشقش لاله پیراهن دریـده

بنفشه تاب زلف افکنده بر دوش
گشاده باد نسرین را بنـاگوش

هوا بر سبـزه گـوهرها گسسته
زمرد را بـه‌مروارید بستـه

ز هر شاخی شکفتـه نوبهاری
گرفتـه هر گلـی بر کف نثاری

نوای بلبل و آواز دراج
شکیب عاشقان را کرده تاراج

شکار این بلوك، بز و پازن، قوچ و میش کوهی و کبك و تیهو و دراج و بلدرچین و در فصل پائیز هوبره و چاخرق و برای آنکه جلگای آن تنگ و سنگلاخ است، آهو یافت نشود، زراعتش بیشتر شلتوك، آبش از رودخانه‌ کوار و چشمه‌سار است، هیچ قریه‌ای، بی‌باغ از درختان سردسیری و گرمسیری نباشد، بازار زمستانه شیراز، گرم از میوه‌های گوناگون خفر است و مردمان بزرگ از خفر برخاسته[1] است مانند:

اعلم علماء زمان: **مولانا شمس‌الدین محمد علامه خفری**، همت را بر إفادهٔ علوم گماشت و به‌اندك زمانی سرآمد فضلا گردید، در کتاب «روضات‌الجنان» نوشته است: جناب مولانا از اعاظم تلامذه سیدالمدققین، صدرالحکماء‌المحققین، امیرصدرالدین‌محمد دشتکی شیرازی بود، چون اعلیحضرت شاهنشاه مصطفوی‌نسب، صفوی‌حسب؛ شاه اسماعیل اول، طاب‌ثراه، ممالك ایران را از خار و خس بیگانگان پیراست، حکم فرمود که خطبه‌خوانان بر منابر مسلمانان تولی به‌آل‌پیغمبر(ص) و تبرا از خلفای ناحق و تابعین آنها را بخوانند و چون خطیب در مسجد جامع عتیق شیراز، خطبه را به‌آن منوال بخواند، داماد علامه خفری که متعصب در مذهب خود بود با کمال فزع از مسجد درآمده، خدمت مولانا رسیده، واقعه را بگفت و جناب مولانا در جواب او فرمود این جماعت از اجلاف عرب بودند اگر تو هم تبری کنی دور نباشد.

باز در این کتاب نوشته است: به‌فرمان شاه‌اسماعیل، علمای سنت و جماعت را از فتوا و مسئله‌گوئی باز داشته، در هر بلدی عالمی اثنی‌عشری گماشتند و علامه خفری که مذهب اثنی‌عشری را تازه قبول کرده بود و ازمسائل اثنی‌عشری اطلاعی نداشت، در شهر کاشان رحل اقامت انداخت و مردمان کاشان مسائل مذهبی را از او پرسیده، جوابی بر طبق سلیقه و عقل سلیم خود می‌داد و چون جناب مجتهدالزمانی شیخ علی کرکی جبل عاملی، به کاشان رسید،

---

۱. درمتن: (برخواسته).

از مسائل و جوابهای مولانا مطلع گشته، همه را یا مطابق با فتاوی علماء شیعه یا جانب اقوی از مواضع خلاف یافت و مولانا را تحسین فرمود و این مقالات اقوی دلیلی است بر صحت قاعدهٔ حسن و قبح عقلیین.

و از مصنفات علامه خفری کتاب **منتهی‌الادراك** [است] که در برابر کتاب **نهایة‌الادراك** علامه شیرازی، تصنیف فرموده و کتاب **شرح تذکرهٔ خاتم‌الحکما** خواجه نصیرالدین‌طوسی (علیه‌الرحمه) و نام آن شرح را «**تکمله**» فرموده و رساله در حل مالاینحل و حاشیه بر اوایل **شرح تجرید** ملاعلی و بر الهیات آن شرح وحاشیه بر اوایل **شرح حکمة‌العین**، و در سال **۹۳۰ واند** وفات یافت.

و از آثارقدیمه دراین بلوك[1]: بقعه قبرحضرت جاماسب حکیم است درپهلوی مشرقی‌قریه «کراده» یك فرسخ میانه جنوب و مغرب شهر خفر، عمارتی چارگوشه، بی‌روزنه و درگاه از سنگ‌تراش و گچ به ارتفاع ۵ ذرع یا کمتر و درازی هر ضلعی از آن ۶ ذرع یا بیشتر بر قبر جاماسپ ساخته‌اند و معلوم می‌شود که این عمارت بی‌رخنه ودرگاه در زمان مسلمانان بر آن قبر ساخته‌اند و بر سنگها در دورهٔ بالای آن عمارت به‌خطی که میانه ثلث وکوفی است نوشته‌اند[2]:

استعمر طلبا لجزیل‌الثواب واتقن آمناً من الیم‌العقاب فی زمن‌الملك‌العادل: المجد لملوك‌الاسلام، الفخر لسلاطین‌العجم، صاحب‌السیف والقلم، غیاث‌الحق والدنیا والدین کیخسرو زیدت[3] معدلته حسام‌الملك حسن الدماوندی تقبل‌الله منه‌الحسنات و یعفو[4] عنه‌السیئات، العمارة التی کانت منسوبة الی‌الحکیم قدیم‌الحکماء‌المحققین‌الخسروانیین‌الواقعه فی قریة خاو من ولایة خفر. زیاده بر این ناخوانده[5] بماند.

در فارس مشهور است هر فرمانروائی از برابر این قبر بگذرد و از اسب پیاده نگردد در آن سال از فرمانروائی معزول گردد و حضرت اشرف والا حاجی‌فرهادمیرزا معتمدالدوله فرمودند من این تجربه را کرده، پیاده نگشته، در سال **۱۲۵۸** از آنجا گذشتم و در همان نزدیکی از ایالت فارس معزول شدم.

و ضابطی این بلوك از زمان قدیم با **سلسله سادات حسینی خفری** بود، برای نفاقی که فیمابین آنها افتاد، املاك خود را فروخته در راه دشمنی با یکدیگر و تمنای حکومت، خرج نموده، پس از دست‌تنگی، حکومت را بدرود کرده، به کدخدائی دهات راضی شدند و پس از اندکی ازکدخدائی افتاده به‌رعیتی‌راضی شده‌اند و از آنها **میرزا فضل‌الله باب ناری** باقیمانده است:

ستیزه به‌جائی رساند سخن — که ویران کند خانه‌های کهن

---

۱. رك: اقلیم پارس، ص۸۶، آثارالعجم، ص۱۹۰.

۲. رك: اقلیم پارس ص۳۵۸ ببعد درمورد بنای تاریخی معروف به‌بقعه خلیفه در خفر.

۳. درمتن: (زید).

۴. درمتن: (یعف).

۵. درمتن: (ناخونده).

و قصبه این بلوك را نیز «خفر» گویند، ۱۸ فرسخ از شیراز دور است و عموم خانه های آن از خشت خام و گل و چوب است و شمارهٔ خانه های آن نزدیک به ۱۰۰ خانه است و کلانتر آن بلوك **ملاعابد خانه کهدانی** پسر ملامحمدعلی است و «خانه کهدان» ٥ برابربلکه بیشتر از شهر خفر بزرگتر است وتمام املاك بلوك خفر، ملك اهالی شیراز گشته است جز «خانه کهدان». و دهات خفر بر این وجه است[1]:

آب‌سرد: ٤ فرسخ میانه شمال و مغرب شهر خفر است.

آبادشاپور: به‌مسافت کمی مغربی شهر خفر است.

آسمان‌گرد: ۲ فرسخ میانه جنوب و مشرق شهر خفر است.

اسماعیل‌آباد: ۳ فرسخ ونیم میانه شمال و مغرب شهر خفر است.

اشکوری: ٥ فرسخ میانه شمال و مغرب شهر خفر است.

باب‌نار[2]: به‌مسافت کمی مشرقی شهرخفر اسرت.

بادامچه: ۳ فرسخ مشرقی شهر خفر است.

بادگان: ٦ فرسخ ونیم جنوبی شهر خفر است.

باروس: ۷ فرسخ جنوبی شهر خفر است.

باغ کبیر: ٦ فرسخ جنوبی شهر خفر است.

بالاشهر: فرسخی مغربی شهر خفر است.

برایجان: ۳ فرسخ مغربی شهر خفر است.

بیر: یک فرسخ ونیم میانه جنوب و مشرق شهر خفر است.

تادوان[3]: ٤ فرسخ میانه جنوب و مشرق شهر خفر است.

چرک: ۳ فرسخ مشرقی شهر خفر است.

جزه[4]: نیم فرسخ کمتر، جنوبی شهر خفر است.

جلال‌آباد: ۳ فرسخ بیشتر مشرقی شهر خفر است.

خافتر: ٤ فرسخ ونیم میانه جنوب و مشرق شهر خفر است.

خانه کهدان یا خانه کادان: یک فرسخ ونیم مشرقی شهر خفر است.

راهکان: ٦ فرسخ [و] نیم جنوبی شهر خفر است.

زرجان: یک فرسخ ونیم میانه جنوب و مشرق شهر خفر است.

---

۱. درکتاب جغرافیا و اسامی دهات کشور، ج۲، ص۲۵۸: ۵۱ ده را جزو خفر ضبط کرده است.

۲. درکتاب جغرافیا و اسامی دهات کشور، ج۲، ص۲۵۸:(آب انار).

۳. (به‌مسافت سه فرسنگی (خفر) واقع می‌باشد در آنجا تنگی است میان دوکوه که چندان بهم فاصله ندارد و در آن تنگ از دو طرف به‌ردیف خانه‌های بزرگ و غرفه‌ها در سنگ نقر شده از پائین که به‌بالانظر افکنندمحل تماشاست و چون در آن غرف پا نهندمقام حیرت، تمام دخمه بوده که اموات را در آن می‌گذارده‌اند و خطوطی در آنها دیده نمی‌شود یکی از دخمه‌ها بسیار وسیع و گشاده است و مثل بازار طولانی، جز به‌مددچراغ در آن نتوان گردش نمود و بعضی بر آنندکه انتهایش دیده نشده است، زیرا بسی هولناك و بیم هلاك است می‌نمایدکه آن دخمه‌ها قبور سلاطین باشد) آثارالعجم، ص٤١٣.

٤. جزه: (گزه) کتاب جغرافیا و اسامی دهات کشور، ج۲، ص۳۵۸.

زیتون: یک فرسخ ونیم میانه جنوب و مشرق شهر خفر است.
شرقی: ۲ فرسخ کمتر، میانه جنوب و مشرق شهر خفر است.
شهر خفر: همان قصبه این بلوك است.
صغاد: یک فرسخ ونیم میانه جنوب و مشرق شهر خفر است.
طاحونه: نیم فرسخ میانه جنوب و مشرق شهر خفر است.
عابدآباد: ۳ فرسخ میانه شمال و مغرب شهر خفر است.
علی‌آباد: ۲ فرسخ مغربی شهر خفر است.
غربی: یک فرسخ میانه جنوب و مشرق شهر خفر است.
فشان: ۲ فرسخ میانه جنوب و مشرق شهر خفر است.
قالینی: ۵ فرسخ میانه جنوب و مشرق شهر خفر است.
قلعه گوکان: ۶ فرسخ کمتر، جنوبی شهر خفر است.
کته: ۲ فرسخ میانه جنوب و مشرق شهر خفر است.
کراده: فرسخی میانه جنوب و مغرب شهر خفر است.
کرفت: ۵ فرسخ میانه شمال و مغرب شهر خفر است.
گل برنجی: ۲ فرسخ میانه جنوب و مشرق شهر خفر است.
گنگ: ٤ فرسخ میانه شمال و مغرب شهر خفر است.
گوکان: نام ناحیه جنوبی خفر است و ۵ ده در اوست: **باروس، باغ کبیر، بادگان، راهکان، قلعه گوکان.**
محمودآباد: ۳ فرسخ بیشتر مغربی شهر خفر است.
مزرعه مورد: یک فرسخ ونیم میانه جنوب و مشرق شهر خفر است.
نعمت‌آباد: ۲ فرسخ مغربی شهر خفر است.

بلوك خفرك

اکنون جزء بلوك مرودشت است.

[۲۲]- بلوك خنج[۱]

از گرمسیرات فارس است، در جانب جنوبی شیراز، درازی آن از قریه «بغرد» تا «کورده» ۱۵ فرسخ، پهنای آن از «تنگ‌باد» تا «چاه‌مینا» ۹ فرسخ، محدود است از جانب مشرق به لارستان و نواحی بلوك بیدشهر و از سمت شمال باز به‌نواحی بیدشهر و بلوك افزر و نواحی بلوك اربعه و ازمغرب به‌بلوك گله‌دار و از جنوب به‌بلوك اسیر و علامرودشت.

شکارش بز و پازن و قوچ و میش کوهی و کبک و تیهو و بلدرچین و. در یک ناحیه‌این بلوك‌که «جرمشت» گویند مرغ دراج فراوان است. کشت این باوك‌گندم و جو دیمی‌وفاریابی‌و تنباکو و پنبه وکنجد و در ناحیه «جرمشت»، شلتوك و در سال افغانی برای اتحاد مذاهب اهالی این بلوك با افغانان در خرابی شهر شیرازکوششها نمودند و بعد از استیلای نادرشاه

۱. رك: نزهة‌القلوب، ص۱۸۶. آثارالعجم، ص٤۱۵ . جغرافیا و اسامی دهات کشور، ج۲، ص۳۳۰. و (لارستان کهن تالیف احمد اقتداری، ص۱۲۰.

به‌سزای خود رسیدند و در زمان قدیم شهری معمور و دهاتی آباد و نخلستانها و باغها داشته و اکنون بی‌رونق و خراب افتاده است و ضابطی این بلوک سالهاست با خوانین ایل قشقائی است. آب این بلوک در ناحیه «جرمشت» از رودخانه افزر است و در سایر نواحی آن از گاوچاه و باران. و نام قصبه این بلوک در اصل «خنگ» به‌ضم خاء وسکون نون و کاف فارسی بوده یعنی گوشهٔ بیغوله و بعد از تصرف عربی، کاف مبدل به‌جیم گشته آنرا «خنج» گویند، نزدیک به ۶۰ فرسخ از شیراز دور است. در قدیم نزدیک به ۶۰۰۰ خانه داشت و لوازم شهری از مساجد و بازار و کاروانسرا و مدرسه و حمام و عمارات خیریه در او فراوان بوده که آثار آنها پیداست، صحن مسجدجامعش وسیع، طاقهای اطراف و شبستانش را از سنگ تراش و گچ ساخته، هنوز بر نیمه‌آبادی باقی است و دو مناره بسیار بلند در دو جانبش مانده، شاید پنجاه‌هزار تومان نقد این زمان به‌خرج این مسجد رفته است. چندین مناره دیگر از آجر و گچ در کناره سایر مساجد و مدارس باقی است. آب خوردن این شهر از آب‌انبارها که از آب باران پر شود و شماره خانه های شهر خنج در این زمان به ۳۰۰ درب خانه نمی‌رسد. عرض آن از خط استوا ۲۷ درجه و ۵۷ دقیقه، طول آن از رصدخانه انگلستان ۵۳ درجه و ۳۰ دقیقه، انحراف قبله آن از نقطه جنوب به‌جانب مغرب [ ] درجه و [ ] دقیقه است.

وچندین نفر از علما و مشایخ از شهر خنج برخاسته‌اند مانند:

علامه زمان و نادرهٔ دوران **حکیم افضل‌الدین محمدبن نامار[1] بن عبدالملک خنجی** شرحی که بر کتاب **قانون** شیخ‌الرئیس ابوعلی‌سینا (علیه‌الرحمه) نوشته است، تاکنون در میانه حکما و فضلای اطبا مشهور و باقی است و در حدود سال ۵۰۰ و اند، زمان تألیف‌شرح خنجی بر **قانون** است. و مانند:

قاضی زین‌الدین علی‌بن روزبهان خنجی: در کتاب **مزارات شیراز** در شرح حال او نوشته است: قدوه ارباب علم و تقوی و اسوهٔ اصحاب درس و فتوی، قاضی زین‌الدین علی‌بن روزبهان خنجی، جمع نمود میانه مشروع و منقول و تصنیف نمود در فروع و اصول و از تصنیفات اوست: کتاب معتبر در شرح مختصر **اصول** ابن[2] حاجب وکتابهای دیگر و در سال ۷۰۷ در شیراز وفات یافت و در مدرسه شاهی مدفون گردید. و مانند:

شیخ اویس‌بن عبدالله خنجی: در کتاب **مزارات شیراز**، نوشته است[3]، قدوهٔ عباد و اسوهٔ زهاد بود در ایام ریاضت خود ۴۰ روز هیچ نخورد و نیاشامید و به‌خواب نرفت و محتاج به‌وضو نشد و در سال ۷۹۰ در شیراز بمرد.[4] و دهات توابع خنج بر این وجه است:[5]

آب: ۶ فرسخ ونیم میانه شمال و مغرب «خنج» است.

آشنا: ۴ فرسخ میانه جنوب و مغرب «خنج» است.

---

۱. درمتن: (تامار) رك: (لارستان کهن) ص۱۳۷: (نامور) و ص۱۵۶ همان کتاب.

۲. درمتن: (این).

۳. رك: مزارات شیراز، ص۱۲۱، هزار مزار ص ۳۱۶.

۴. برای اطلاع بیشتر از بزرگان خنج رجوع شود به(لارستان کهن) ص۱۳۵ تا ۲۰۵.

۵. درکتاب جغرافیا و اسامی دهات کشور، ج۲، ص۳۳۰: آمده است که خنج دارای ۴۳ قریه است که ۱۲ قریه آن کوهستانی و بقیه دزجلگه واقع شده.

زیتون: یک فرسخ ونیم میانه جنوب و مشرق شهر خفر است.
شرقی: ۲ فرسخ کمتر، میانه جنوب و مشرق شهر خفر است.
شهر خفر: همان قصبه این بلوك است.
صغاد: یک فرسخ ونیم میانه جنوب و مشرق شهر خفر است.
طاحونه: نیم فرسخ میانه جنوب و مشرق شهر خفر است.
عابدآباد: ۳ فرسخ میانه شمال و مغرب شهر خفر است.
علی‌آباد: ۲ فرسخ مغربی شهر خفر است.
غربی: یک فرسخ میانه جنوب و مشرق شهر خفر است.
فشان: ۲ فرسخ میانه جنوب و مشرق شهر خفر است.
قالینی: ۵ فرسخ میانه جنوب و مشرق شهر خفر است.
قلعه گوکان: ۶ فرسخ کمتر، جنوبی شهر خفر است.
کته: ۲ فرسخ میانه جنوب و مشرق شهر خفر است.
کراده: فرسخی میانه جنوب و مغرب شهر خفر است.
کرفت: ۵ فرسخ میانه شمال و مغرب شهر خفر است.
گل‌برنجی: ۲ فرسخ میانه جنوب و مشرق شهر خفر است.
گنگ: ٤ فرسخ میانه شمال و مغرب شهر خفر است.
گوکان: نام ناحیه جنوبی خفر است و ۵ ده در اوست: باروس، باغ کبیر، بادگان، راهکان، قلعه گوکان.
محمودآباد: ۳ فرسخ بیشتر مغربی شهر خفر است.
مزرعه مورد: یک فرسخ ونیم میانه جنوب و مشرق شهر خفر است.
نعمت‌آباد: ۲ فرسخ مغربی شهر خفر است.

بلوك خفرك

اکنون جزء بلوك مرودشت است.

[۲۲]- بلوك خنج[1]

ازگرمسیرات فارس است، در جانب جنوبی شیراز، درازی آن از قریه «بغرد» تا «کورده» ۱۵ فرسخ، پهنای آن از «تنگ‌باد» تا «چاه‌مینا» ۹ فرسخ، محدود است از جانب مشرق به لارستان و نواحی بلوك بیدشهر و از سمت شمال باز به‌نواحی بیدشهر و بلوك افزر و نواحی بلوك اربعه و از مغرب به‌بلوك گله‌دار و از جنوب به‌بلوك اسیر و علامرودشت.

شکارش بز و پازن و قوچ و میش کوهی وکبک و تیهو و بلدرچین و در یک ناحیه‌این بلوك که «جرمشت» گویند مرغ دراج فراوان است. کشت این بلوك گندم و جو دیمی وفاریابی و تنباکو و پنبه وکنجد و در ناحیه «جرمشت»، شلتوك و در سال افغانی برای اتحاد مذاهب اهالی این بلوك با افغانان در خرابی شهر شیرازکوششها نمودند و بعد از استیلای نادرشاه

۱. رك: نزهةالقلوب، ص۱۸٦. آثارالعجم، ص٤۱۵. جغرافیا و اسامی دهات کشور، ج۲، ص۳۳۰. و (لارستان کهن) تالیف احمد اقتداری، ص۱۲۰.

به‌سزای خود رسیدند و در زمان قدیم شهری معمور و دهاتی آباد و نخلستانها و باغها داشته و اکنون بی‌رونق و خراب افتاده است و ضابطی این بلوک سالهاست با خوانین ایل قشقائی است. آب این بلوک در ناحیه «جرمشت» از رودخانه افزر است و در سایر نواحی آن از گاوچاه و باران. و نام قصبه این بلوک دراصل «خنگ» به‌ضم خاء وسکون نون وکاف فارسی بوده یعنی گوشهٔ بیغوله و بعد از تصرف عربی، کاف مبدل به‌جیم گشته آنرا «خنج» گویند، نزدیک به ۶۰ فرسخ از شیراز دور است. در قدیم نزدیک به ۶۰۰۰ خانه داشت و لوازم شهری از مساجد و بازار وکاروانسرا و مدرسه و حمام و عمارات خیریه در او فراوان بوده که آثار آنها پیداست، صحن مسجدجامعش وسیع، طاقهای اطراف و شبستانش را از سنگ تراش و گچ ساخته، هنوز بر نیمه‌آبادی باقی است و دو مناره بسیار بلند در دو جانبش مانده، شاید پنجاه‌هزار تومان نقد این زمان به‌خرج این مسجد رفته است. چندین مناره دیگر از آجر و گچ درکناره سایر مساجد و مدارس باقی است. آب خوردن این شهر ازآب‌انبارها که ازآب باران پر شود و شماره خانه های شهر خنج در این زمان به ۳۰۰ درب خانه نمی‌رسد. عرض آن از خط استوا ۲۷ درجه و ۵۷ دقیقه، طول آن از رصدخانه انگلستان ۵۳ درجه و ۳۰ دقیقه، انحراف قبله آن از نقطه جنوب به‌جانب مغرب [ ] درجه و [ ] دقیقه است.

وچندین نفر ازعلما و مشایخ از شهر خنج برخاسته‌اند مانند:

علامه زمان و نادرهٔ دوران **حکیم افضل‌الدین محمدبن نامار[1] بن عبدالملک خنجی** شرحی که برکتاب **قانون** شیخ‌الرئیس ابوعلی‌سینا (علیه‌الرحمه) نوشته است، تاکنون در میانه حکما و فضلای اطبا مشهور و باقی است و در حدود سال **۵۰۰ و اند**، زمان تألیف‌شرح خنجی بر **قانون** است. و مانند:

قاضی زین‌الدین علی‌بن روزبهان خنجی: در کتاب **مزارات شیراز** درشرح حال او نوشته است: قدوه ارباب علم و تقوی و اسوهٔ اصحاب درس و فتوی، قاضی زین‌الدین علی‌بن روزبهان خنجی، جمع نمود میانه مشروع و منقول و تصنیف نمود درفروع و اصول و از تصنیفات اوست: کتاب معتبر در شرح **مختصر اصول** ابن[2] حاجب وکتابهای دیگر و در سال **۷۰۷** در شیراز وفات یافت و درمدرسه شاهی مدفون گردید. و مانند:

شیخ اویس‌بن عبدالله خنجی: درکتاب **مزارات شیراز**، نوشته است[3]، قدوهٔ عباد و اسوهٔ زهاد بود در ایام ریاضت خود ۴۰ روز هیچ نخورد و نیاشامید و به‌خواب نرفت و محتاج به‌وضو نشد و درسال **۷۹۰** درشیراز بمرد.[4] **و دهات توابع خنج بر این وجه است:**[5]

آب: ۶ فرسخ ونیم میانه شمال و مغرب «خنج» است.

آشنا: ۴ فرسخ میانه جنوب و مغرب «خنج» است.

---

۱. درمتن: (تامار) رک: (لارستان کهن) ص۱۳۷: (نامور) و ص۱۵۶ همان کتاب.

۲. درمتن: (این).

۳. رک: مزارات شیراز، ص۱۲۱، هزار مزار ص ۳۱۶.

۴. برای اطلاع بیشتر از بزرگان خنج رجوع شود به(لارستان کهن) ص۱۳۵ تا ۲۰۵.

۵. درکتاب جغرافیا و اسامی دهات کشور، ج۲، ص۳۳۰: آمده است که خنج دارای ۴۳ قریه است که ۱۲ قریه آن کوهستانی و بقیه درجلگه واقع شده.

امین‌آباد: ۱۲ فرسخ میانه شمال و مغرب «خنج» است.
باغان: ۷ فرسخ میانه جنوب و مغرب «خنج» است.
باغ بیشه: ۱۰ فرسخ میانه شمال و جنوب «خنج» است.
پدو: ۱۲ فرسخ میانه شمال و مغرب «خنج» است.
بغرد[۱]: ۲ فرسخ ونیم مشرقی «خنج» است.
بیخو[۲]: ۱ فرسخ بیشتر میانه شمال و مشرق «خنج» است.
تخته: ۷ فرسخ میانه شمال و مغرب «خنج» است.
تنگ‌باد: ۷ فرسخ ونیم میانه شمال و مغرب «خنج» است.
چاه طوس[۳]: ٤ فرسخ ونیم میانه جنوب و مغرب «خنج» است.
چاه مینا: ٦ فرسخ میانه جنوب و مغرب «خنج» است.
جرمشت[٤]: نام ناحیه‌ای است میانه شمال و مغرب «خنج» مشتمل بر امین‌آباد و پدو و فرح‌آباد و کورده.
چم کبکاب[٥]: ۲ فرسخ ونیم میانه خنج است!
جهله: ٦ فرسخ بیشتر میانه شمال و مغرب «خنج» است.
حمامی: ۲ فرسخ ونیم میانه شمال و مشرق «خنج» است.
خنج: همان قصبه «خنج» است.
ده نو: ۱ فرسخ مشرق «خنج» است.
سه ده: نیم فرسخ میانه شمال و مشرق «خنج» است.
شهرستان: ۳ فرسخ کمتر، مشرقی «خنج» است.
فرخ‌آباد: ۱۳ فرسخ میانه شمال و مغرب «خنج» است.
کورده: ۱٤ فرسخ ونیم میانه شمال و مغرب «خنج» است.
کهنو: ۳ فرسخ مغرب «خنج» است.
لاغر: ٦ فرسخ میانه شمال و مغرب «خنج» است.
مز: ۳ فرسخ میانه جنوب و مشرق «خنج» است.
مکو[٦]: ٦ فرسخ ونیم میانه شمال و مغرب «خنج» است.
نعلو: ۲ فرسخ ونیم مغرب «خنج» است.
هفتوان: ٥ فرسخ میانه جنوب و مغرب «خنج» است.

---

۱. (بیقرد): کتاب جغرافیا و اسامی دهات کشور، ج ۲، ص۳۳۳.
۲. (بیخوبه): کتاب جغرافیا و اسامی دهات کشور، ج ۲، ص۳۳۳.
۳. (چاطوس): کتاب جغرافیا و اسامی دهات کشور، ج ۲، ص۳۳۳
٤. (گرمشت): کتاب جغرافیا و اسامی دهات کشور ج ۲، ص۳۳۳.
٥. چنین است در متن، ضمنا در فرهنگ جغرافیا و اسامی دهات کشور، ج ۲، ص۳۳٤ (چم کوکو).
٦. (مکویه): کتاب جغرافیا و اسامی دهات کشور، ج ۲، ص۳۳۳..

[۲۳] - بلوک خواجه[1]

بلوک کوچکی است در جانب جنوب شیراز، درازی آن از «مرادآباد» تا «دارنجان‌لر» ٤ فرسخ بیشتر، پهنای آن از «موک» تا قریه «سریزه کان» ٤ فرسخ.

محدود است از جانب مشرق به‌بلوک خفر و از سمت شمال به‌بلوک کوار و سیاخ و از طرف مغرب به‌بلوک کوه مرشکفت و از جنوب به‌فیروزآباد و میمند.

شکار آن بز و پازن و قوچ و میش کوهی و کبک و تیهو و گاهی دراج یافت شود، هوائی در کمال اعتدال دارد. زراعتش: گندم و جو و شلتوک و پنبه و کنجد، آبش از رودخانه **هنیفقان**، از میان این بلوک گذشته به‌فیروزآباد، رود.

قصبه این بلوک «زنجیران» است. نزدیک به ۱۰۰ درب خانه است و ١٤ فرسخ از شیراز دور افتاده با آنکه انواع درختان سردسیری و انار و انجیر در این بلوک به‌خوبی به‌عمل آید، از بی‌اهتمامی اهل آن، باغی که قابل نوشتن باشد، ندارد و این بلوک مشتمل است بر پانزده ده آباد:[2]

ابراهیم‌آباد: یک فرسخ در جانب جنوب «زنجیران» است.

اسماعیل‌آباد: فرسخی جنوبی «زنجیران» است.

باوربان[3]: نیم‌فرسخ بیشتر میانه مغرب و جنوب «زنجیران» است.

برزگان: ۲ فرسخ کمتر میانه شمال و مغرب «زنجیران» است.

جوه کان[4]: نیم‌فرسخ بیشتر میانه مشرق و جنوب «زنجیران» است.

دارنجان لر[5]: ۲ فرسخ بیشتر میانه مغرب و شمال «زنجیران» است.

زنجیران: همان قصبه خواجه است.

سریزه کان[6]: ۲ فرسخ بیشتر جنوب «زنجیران» است.

سفیدرو[7]: به‌مسافت کمی میانه جنوب و مغرب «زنجیران» است.

کنده‌رود: فرسخی مشرقی «زنجیران» است.

کوشک قاسم: نیم‌فرسخ جنوب «زنجیران» است.

مرادآباد: ۲ فرسخ بیشتر میانه جنوب و مشرق «زنجیران» است.

موک: یک فرسخ ونیم بیشتر شمالی «زنجیران» است.

مهکو[8]: ۲ فرسخ میانه جنوب و مغرب «زنجیران» است.

هنیفقان: فرسخی میانه جنوب و مغرب «زنجیران» است.

---

۱. آثارالعجم، ص۱۲۵: (دوازده فرسنگ‌ونیم از شیراز دور مایل به‌سمت جنوب، آبش از رودخانه).

۲. درکتاب جغرافیا و اسامی دهات کشور از ١٦ ده نام برده شده.

۳. (باوریان): کتاب جغرافیا و اسامی دهات کشور، ج ۲، ص۳۳۳.

٤. (جوکان): کتاب جغرافیا و اسامی دهات کشور، ج ۲، ص۳۱۵.

۵. (دارنجان): کتاب جغرافیا و اسامی دهات کشور، ج ۲، ص۳۱۵.

٦. (سریزگان): کتاب جغرافیا و اسامی دهات کشور، ج ۲، ص۳۱۵.

۷. (سفیدویه): کتاب جغرافیا و اسامی دهات کشور، ج ۲، ص۳۱۵.

۸. (مهکویه سفلی، مهکویه علیا): کتاب جغرافیا و اسامی دهات کشور، ج ۲، ص۳۱۵.

[۲۴]ـ بلوك خورموج[1]

ناحیه‌ای از دشتستان است.

[۲۵]ـ بلوك خیر

ناحیه‌ای از اصطهبانات است.

[۲۶]ـ بلوك داراب[2]

کلمه «دار» درلغت‌عجم به‌معنی «پرورنده» است، پس‌داراب یعنی‌پرورندهٔ آب[3] واین بلوك را به‌این نام گفته‌اند برای فراوانی چشمه‌های آب گوارا و رودخانه‌های بسیار و این بلوك را دارابجرد که در اصل داراب گرد است بیز گویند برای آنکه در **شاهنامه** فرموده است این شهر را داراب کیانی پسر بهمن که هم مادرش دختر بهمن بود، بساخت و گرد به‌معنی «شهر» باشد و «جرد» معرب آن است و چون همای دختر بهمن داراب را بزاد در صندوقش گذاشت [و] بر روی آب فرات روانه‌اش داشت و به‌این جهت او را داراب گفتند و این بلوك از گرمسیرات فارس است میانه مشرق و جنوب شیراز، درازی آن از «لای‌زنگو» تا «دبران» ۱۷ فرسخ، پهنای آن از «علی‌آباد بختاجرد» تا «گرم‌آباد خسو» ۸ فرسخ، محدود است از جانب مشرق به‌بلوك سبعه و از شمال به‌بلوك نیریز و اصطهبانات و از مغرب به‌بلوك فسا و نواحی جهرم و از جانب جنوب به‌نواحی لارستان.

شکار داراب، بز و پازن پازهری و قوچ و میش کوهی و آهو و خوك داراب بیشتر از جاهای دیگر فارس باشد و کبك و تیهو و دراج و قمری و بلدرچین و در زمستان هوبره و چاخرق و مرغابی.

کشت‌وزرعش، گندم و جو و باقلا و خشخاش و شلتوك و پنبه و کنجد و ذرت و تنباکو و نخود و ماش، آب این بلوك از چهار رودخانه کوچك است که هر یکی را آب رودی گویند و هر یك چندین ده و مزرعه را آب دهد و آب همهٔ‌آب رودها، شیرین و گواراست:

اول: آب رود «رودبار» است که چشمه آن از «ایج» اصطهبانات برخاسته، از «تنگ شهباز» گذشته داخل جلگاه داراب گردد.

---

۱. رك: آثار شهرهای خلیج‌فارس، ص ۲۱۰.

۲. در حدودالعالم،ص۱۳٤: (داراگرد): (شهری است خرم و آبادان و بسیار خواسته و هوائی بد و از وی مومیائی خیزدکه به‌همه جهان جائی دیگر نبود و اندر نواحی وی کوههاست از نمك‌سپیدو سرخ و زرد و هر رنگی و از او خوانها کنند...) در شاهنامه فردوسی، ج٦، ص۳۷٤، چاپ مسکو، بنای این شهر به‌داراب نسبت داده شده است. و چنین است در بلعمی، (ص۸۲، چاپ مشکور)، و مجمل‌التواریخ والقصص، ص۲۹، و غرر اخبار ملوك‌الفرس، ترجمه هدایت، ص۱۸٤، فارسنامه ابن‌بلخی، ص۵۵، و نزهةالقلوب، ص۱۲٤ و ۱۳۹.

۳. مرحوم بهار درباره این وجه‌تسمیه می‌نویسد: (شهرت دارابجرد که تصور شده است از لفظ (دارآب) و (گرد) مشتق است ناصواب است چه آن نام در اصل (دارابادگرد) است که بعدها (دارابگرد) و (دارابجرد) شده است. (بهار و ادب فارسی، ص۲۲٤).

دویم: آب رود شاهیجان است که از چشمه شاهیجان و چشمه گلابی داراب برخاسته است.

سیم: آب [رود] فسارود مارود[1] است، از چندین چشمه در حوالی ماده‌وان داراب برخاسته است.

چهارم: آب‌رود هشی است، از چشمه نقش‌رستم برخاسته است.

و این چهار آب‌رود، نواحی داراب را آب داده، در تنگ خسو یکجا گشته، آنرا آبرود خسو گویند که ناحیه خسوی داراب را آب دهد، هوای تابستان و آخر بهارش با آنکه گرم است، درختان سردسیری جز درخت گردو را نیکو پروراند نخل و نارنج و لیمو و ترنج و انار ملس و انگور و انجیر سفیدش، در خوبی ضرب‌المثل است، بساتینش در خزان و زمستان و بهار:

پر از میوه و سبزه و آب و گل	برآورده آواز مرغان دهل
هوا در لطافت در او مشک‌بیز	زمین از نداوت در او چشمه‌خیز

منوچهری[2]:

بنگر به‌ترنج ای عجبی دار[3] که چون است	پستانی سخت‌است و درازاست و نگون‌است
زرد است و سپید است و سپیدیش فزون‌است	زردیش برون است و سپیدیش درون است
چون سیم درون است و چو دینار برون‌است	آکنده در آن سیم همه لؤلؤ شهوار
نارنج چو دو کفه سیمین [ترازو]	هر دو ز زر سرخ طلی کرده برونسو
آکنده به کافور و گلاب خوش لؤلؤ	و آنگاه یکی زرگرک زیرک جادو
با زر بهم باز نهاده لب هر دو	رویش به سر سوزن برآژده[4] هموار

در جلگاه داراب، مرغزار و چمنهای نیکو باشد که در زمستان و تابستان سبز و خرم بماند، گله و رمهٔ این بلوک همیشه برسبزه چریده و چمیده‌اند، زمین کشتش نمناک است، خصوصاً در سالهای تر، و ازین است که بزرگان فارس گفته‌اند عمل داراب برخلاف همه فارس است که در سال تر محصولش از نمناکی زمین، ضایع شود و در خشکسال بخوبی پروراند.

و از غرائب داراب آنکه، ۲ فرسخی مشرقی شهر داراب، سینهٔ کوه پهنه را به‌بلندی پنج‌شش ذرع از زمین تراشیده و چندین صورت آدمی را از سنگ درآورده‌اند که از تناسب اعضاء و خوبی حجاری آن عقل حیران است و چشمه‌ای که نزدیک به‌ده سنگ آسیاب‌گردان

---

۱. در متن: (مارود)، که این نام نباید بدین صورت درست باشد و مسلماً کاتب در ثبت آن اشتباه کرده است زیرا وقتی میرزا حسن در ذکر رودخانه‌های فارس سخن می‌راند این چهار رود را چنین برمی‌شمارد: (رودخانه رودبال یا رودبار داراب، آب‌رود شاهیجان داراب و آب‌رود فسارود داراب و آب‌رود هشی داراب).

۲. رك: دیوان منوچهری، چاپ دبیر سیاقی، ص۱۴۸.

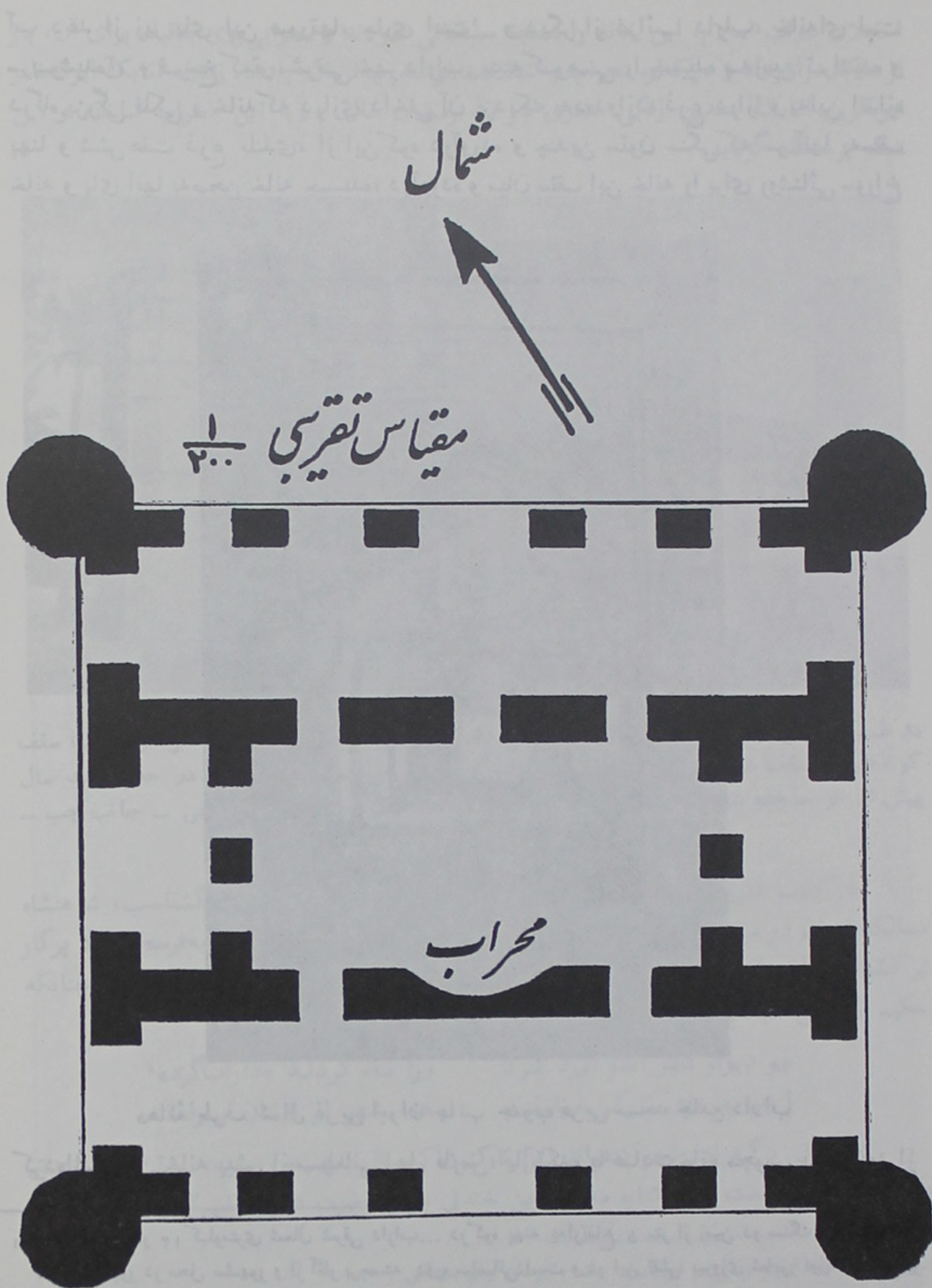
۳. در متن: (وار).

۴. در پائین کلمه معنی برآژده آمده است: (یعنی آجوده).

صورت مسجد سنگی داراب

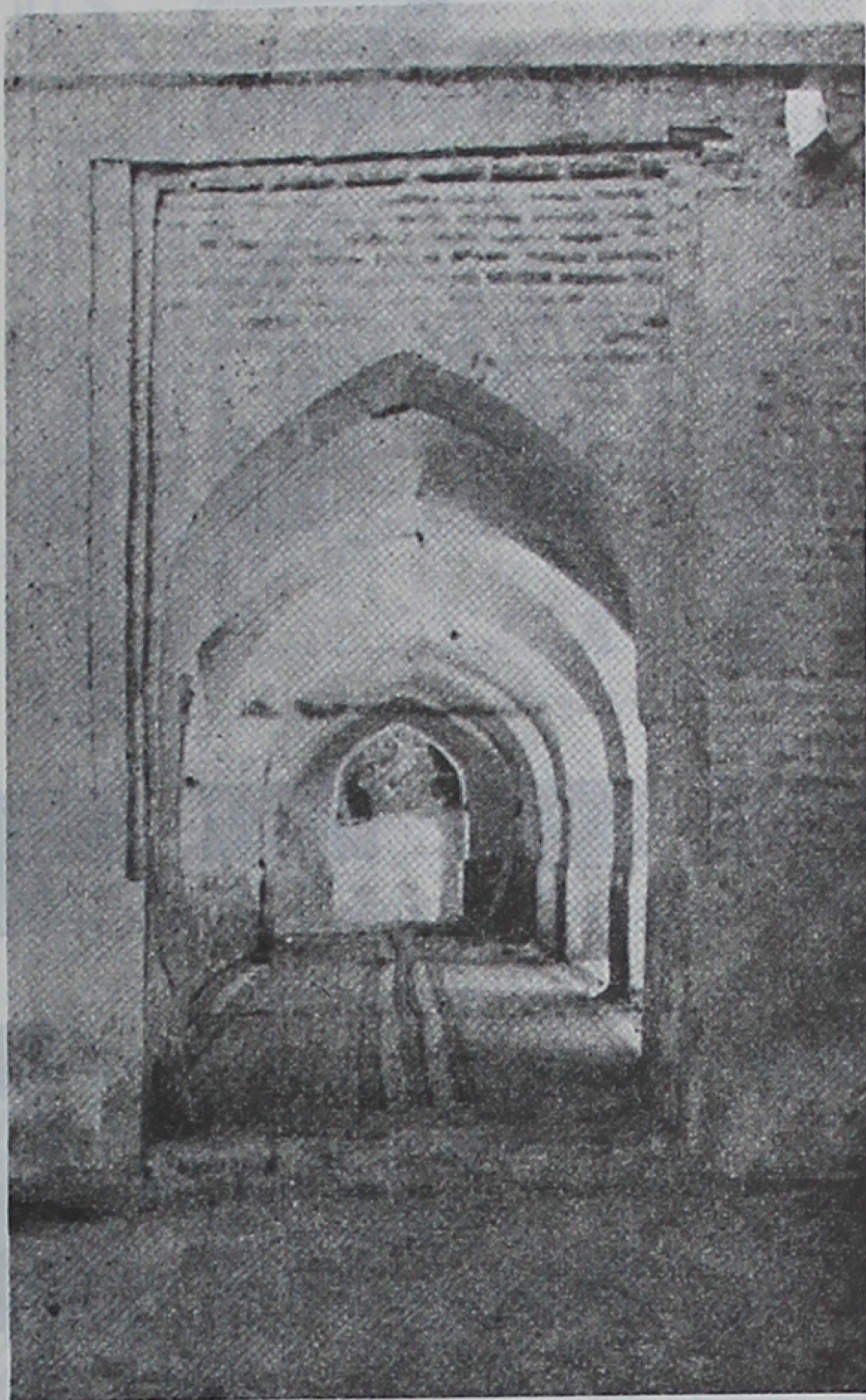


صورتهای کیانی مشهور به نقش رستم در دامنهٔ کوه پهنهٔ داراب



نقشهٔ مسجد جامع داراب ترسیم آقای سامی از کتاب اقلیم پارس

آب دهد از زیر پای این صورتها، جاری است[1]. و دیگر از غرائب داراب، خانه‌ای است سرپوشیده[2]، ۲ فرسخ کمتر مشرقی شهر داراب. سینه کوهی را چسبیده به‌زمین تراشیده و درگاه بزرگی فلکی و خانه که درازی داخلی آن نزدیک به‌دوازده ذرع درازا و به‌این اندازه پهنا و شش‌هفت ذرع بلندی، از این کوه درآورده و چندین ستون سنگی که سر آنها به‌سقف خانه و پای آنها به‌صحن خانه چسبیده، درآورده و میان سقف این خانه را برای روشنائی سوراخ



دهانهٔ طرف شمال غربی ایوان جانب جنوب غربی مسجد جامع داراب

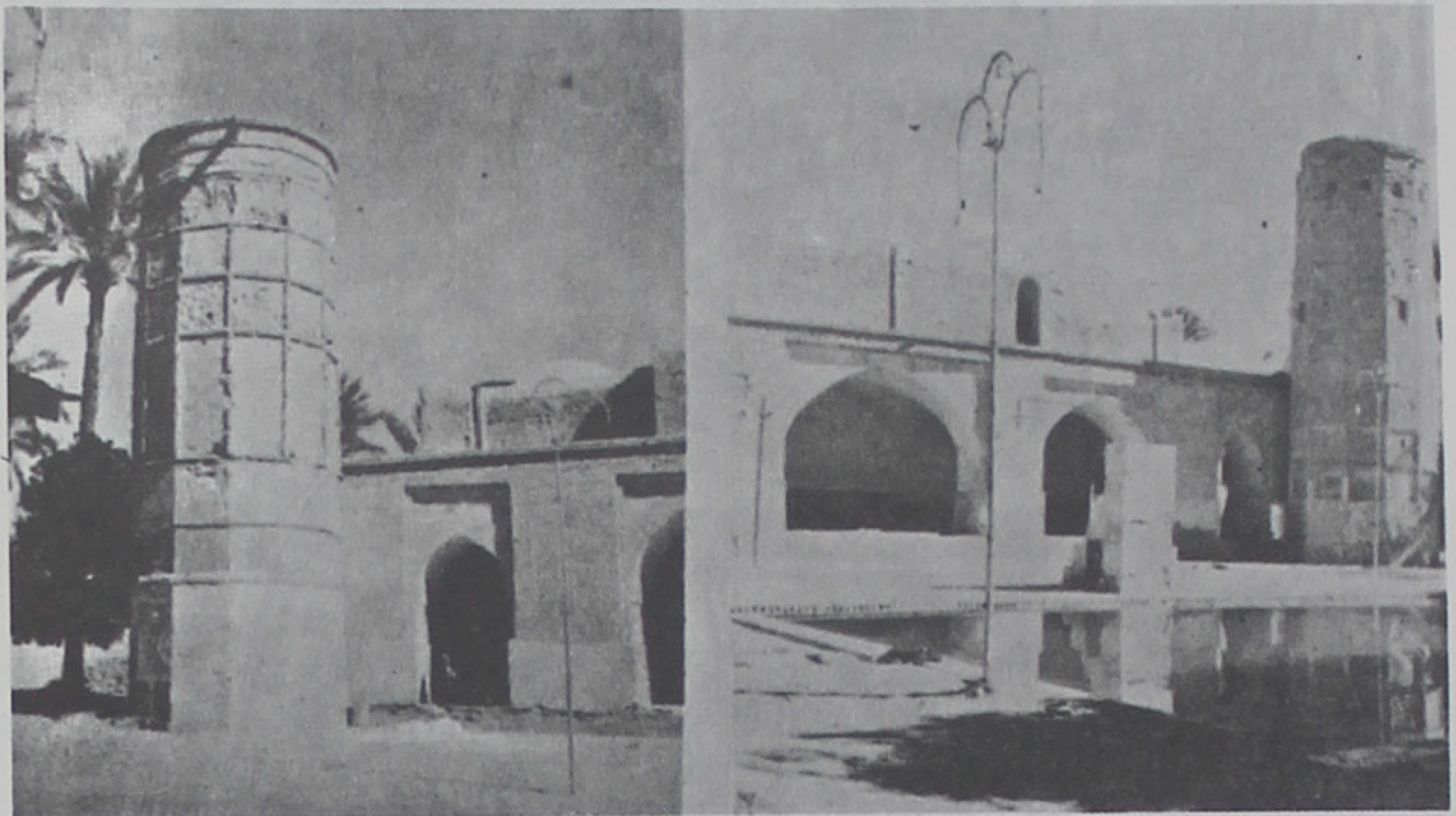
کرده‌اند و این خانه پیش از مسلمانی اهل فارس، یا بتکده یا عبادت‌خانه مجوس بود و بعد از

---

۱. (این نقوش در ۱۲ کیلومتری شمال شرقی داراب... در کوه پهنه به‌ارتفاع ۵ متر از زمین در سنگ منقور و به‌نام نقش شاهپور در محل مشهور و از آثار برجسته دوره ساسانی است و در این نقش پیروزی شاپور اول ساسانی بر والرین امپراطور روم نشان داده می‌شود و در زیر آن دریاچه کوچکی است که سرچشمه آبهای دهستان هشیوار می‌باشد). کتاب جغرافیا و اسامی دهات کشور، ج ۲، ص ۲۸۹، و اقلیم پارس، ص ۹۱.

۲. مشهور به‌مسجد سنگی در ۶ کیلومتری مشرق داراب ۱۲ متر طول و عرض و ۷ متر ارتفاع دارد. کتاب جغرافیا و اسامی دهات کشور، ج ۲، ص ۲۸۹.

استیلای دولت اسلام، این خانه را مسجد مسلمانی نمودند و محرابی روی به‌قبله برای آن، باز از سنگ درآوردند و در کناره محراب به‌خط ثلث نوشته: به‌فرمان پادشاه زمان، اتابک ابوالمظفر ابوبکربن اتابک سعدبن زنگی سلغری در ماه رمضان سال ۶۵۲ این محراب ساخته و این خط، پرداخته گردید.



دو طرف ضلع جنوب غربی مسجد جامع داراب که مشتمل بر ایوان سراسری با سقف کوتاهتر از سقف شبستان است. (مناره گوشهٔ جنوبی مسجد ـ طرف راست ـ در حدود صد سال پیش از نو ساخته شده جنبه هنری آن محفوظ نمانده است، منارهٔ گوشه غربی ـ جانب چپ ـ بوضع اصلی پایدار و پدیدار است).

در کتاب تاریخ نوشته‌اند: داراب پسر بهمن پسر اسفندیار، پسر گشتاسب، شاهنشاه ممالک ایران در میان جاگاه بلوک داراب، دایره‌ای که دورهٔ آن نزدیک به‌فرسخی بود پرگار برکشید و برآن دایره، باروئی نهاده، شهری به‌نام خود ساخته، آنرا داراب‌گرد نام نهاد: چنانکه حکیم فردوسی علیه‌الرحمه فرموده است:

چو دیوار شهر اندر آورد گرد — ورا نام کردند «داراب‌گرد»[۱]

ز هر پیشه‌ای کارگر خواستند — همه شهر از ایشان بیاراستند

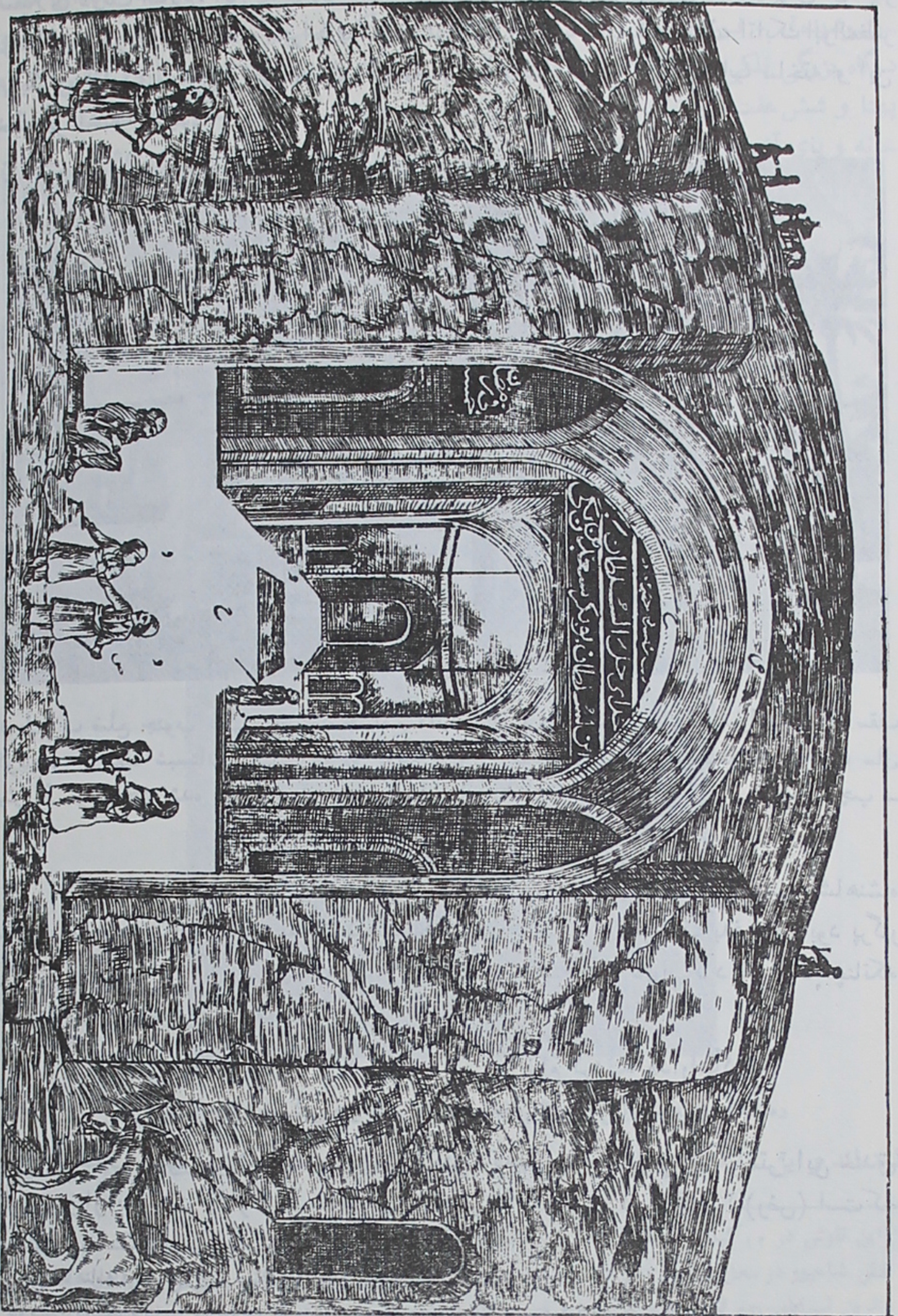
و خندقی برگرد این شهر کنده‌اند [و] تاکنون که سال به ۱۳۰۴ رسیده، بیشتر[۲] این خندق باقی و پر از آب است و درکناره مغربی این خندق مزار حضرت دحیه کلبی[۳] (رض) است که

---

۱. رك: شاهنامه فردوسی، ج۶، ص۳۷۴، بیت ۲۲ببعد، چاپ مسکو.

۲. درمتن: (بیشترو).

۳. متولد در حدود ۴۵ هجری برابر با ۶۶۵ میلادی از صحابه حضرت رسول که به‌فرستادگی نزد قیصر روم رفت و تاجری توانگر بود و در نبردهای یرموک و شام فرماندهی و مقامی شایسته داشت. (المنجد—اعلام). درباره قلعه دحیه، رجوع شود به‌اقلیم پارس، ص۹۱. در محل به (دحیا) مشهور است.



مسجد جامع داراب، نقاشی از فرصت شیرازی

نقش شاپور داراب، نقاشی از فرصت شیرازی

از بزرگان صحابه حضرت خاتم انبیاء صلوات‌الله‌علیه وآله بود و گنبدی بر این مزار ساخته‌اند و تاکنون زیارتگاه آن سامان است. در زبانها مشهور است که جناب دحیه از جانب حضرت امام‌حسن بن علی‌بن ابیطالب (ع) حاکم نواحی داراب بود و در کتاب **روضةالصفا** نوشته است که بعد از قرار مصالحه حضرت امام‌حسن با معاویةبن ابی‌سفیان، به‌معاویه گفتند باید در سالی ۰۰۰,۰۰۵ دینار از بیت‌المال و خراج داراب و فسا را به‌حضرت امام‌حسن دهی تا عقد بیعت با تو محکم گردد، معاویه قبول نمود و بعد از حصول بیعت با معاویه، حضرت امام‌حسن خراج داراب و فسا را نخواست و مداخلتی در امور دارابجرد نفرمود و نگارنده **فارسنامه ناصری** گوید: شاید حکومت جناب دحیه از جانب حضرت امام‌حسن بعد از رحلت حضرت امیرالمؤمنین و قبل از مصالحهٔ با معاویه باشد.

واین شهرداراب تا زمان استیلای ملوک شبانکاره که شرح حال آنها در ذیل عنوان شبانکاره بیاید آباد بود و کم کم در جنگهای پی‌درپی ویرانه گشت، پس به‌مسافت فرسخی شمالی این شهردر نزدیک کوه جنوبی، شهری دیگر بنانهادند وآنرا نیز شهرداراب گفتند که اکنون قصبه این بلوک است ونزدیک به‌چهل فرسخ از شیراز دورافتاده است، وخانه های آن از خشت خام وگل و چوب ساخته‌اند و شمارهٔ آنها نزدیک [؟] درب خانه است. عرض آن از خط استوا ۲۸ درجه و ٤٥ دقیقه است، طول آن از گری‌نیچ، رصدخانه انگلستان ٥٤ درجه و ۳۰ دقیقه است انحراف قبله مسلمانی آن از نقطه جنوب به‌جانب مغرب [ ] درجه و [ ] دقیقه است. و در حدود سال **۱۲۵۰ واند**، آقامیرزامحمد فسائی، قناتی از میانه مغرب و شمال داراب احداث نمود و آب آنرا در هفته‌ای یک‌شبانه‌روز وقف بر محلات داراب فرمود و به‌این وسیله در تمام خانه‌های این بلاد، درخت نارنج و لیمو و ترنج و انار و سیب فراوان است که تمام این قصبه باغی از مرکبات به‌نظر می‌آید و در صحن خانه‌ها انواع گل و ریاحین کاشته‌اند؛

صد هزاران گل شکفته در او	سبزه بیدار و آب خفته در او
هر گلی گونه‌گونه از رنگی	بوی هر گل رسیده فرسنگی

و حکومت این ناحیه را در سال **۱۲۰۸**، خاقان سعید آقامحمدشاه شهید، طاب‌ثراه به عالی‌جاه، فخامت‌اکتناه، مقرب‌الخاقان، سلاله سادات، میرزاجانی شیرازی مشهور به فسائی، عم حقیقی نگارنده این **فارسنامه** عنایت فرمود و بعد از وفات او به‌خلف‌الصدقش میرزاهادی منتقل گردید و مادام زندگانی نایب و ضابط بر او می‌گماشت و بعد از او به‌ولد ارجمندش آقامیرزامحمد مشهور به‌فسائی عنایت گردید و تا سال **۱۲۶۸** در تصرف او باقی بود و در سال **۱۲۷۰ واند** حکومت نواحی داراب و ایلات خمسه فارس که شرح حال آنها در ذیل عنوان ایلات بیاید به‌میرزاعلی‌محمدخان قوام‌الملک عنایت گردید و آن جناب در نزدیکی جانب شمالی شهر داراب قلعه‌ای ساخته و چندین برج و باروئی محکم بر آن کشیده و داخل آن را به‌ایوان و تالار و دیوانخانه و اندرون پرداخته، به باغچه‌های پردرخت و گلهای رنگین زینت داده است و در سال **۱۲۸۱** به‌انجام رسید و در ناحیه فسارود داراب، احداث قناتی نمود و قلعه‌ای برای آن بنا نموده آنرا «فیض‌آباد» گفتند و بعد از وفات او حکومت داراب به‌ارث و استحقاق به‌خلف‌الصدقش محمدرضاخان قوام‌الملک منتقل گردید و تاکنون به‌حکومت آن باقی‌است و درسال **۱۳۰۱** احداث قناتی‌نزدیک شهرداراب جانب‌شمالی فرموده‌نام‌آنرا «خیرآباد»

گذاشته است و آب او را به ۲ فرسخ مشرقی شهر داراب برده است و در قدیم دو آسیاب بر روی یکدیگر که جدول و تنوره‌خانه هر یک را از سنگ درآورده‌اند در پهلوی مسجد سنگی که شرح آن گذشت عاطل وباطل افتاده بود و جدول اولی آنها از سطح پشت‌بام آن مسجد بلندتر است، این آب خیرآباد آن دو آسیاب را گردانیده، اراضی دامنه و حوالی مسجد را زراعت نماید.

و از اعیان داراب **سلسله جعفرخان دارابی** است که در زمان سلاطین زندیه به‌حکومت نواحی داراب برقرار و صاحب ضیاع و عقار بودند و بازماندگان این سلسله **حاجی‌علی‌محمد و ناصرخان و محمدحسن‌خان و حسین‌خان و میرزا احمد**، نبیره‌زادگان جعفرخان دارابی‌اند.

و کلانتر داراب **زین‌العابدین‌خان** است و از بزرگان‌داراب، **سلسله سادات حسینی اولاد-** زادگان میرزافتح‌علی دارابی که صاحب ضیاع و عقاری لایق بوده، به‌عزت و احترام معیشت می‌نمودند و باقی‌ماندگان این سلسله **میرزااسماعیل** و **میرزاعلی** نواده‌زادگان میرزافتح‌علی دارابی‌اند.

و از اعیان داراب، **سلسله شیخ‌الاسلامی** است مانند جناب مستطاب ادیب اریب **میرزا محمدعلی شیخ‌الاسلام** شاعر «بهار» تخلص، خلف‌الصدق غفران مآب ملا اسحق شیخ‌الاسلام داراب که در بهار جوانی از داراب به‌شیراز آمده، کسب کمالات نموده[۱] از فوا که حدایق علوم جیب و دامنی پر کرده درفنون نظم و نثرقدرت یافته، تخلص خود را «بهار» گفت و در حدود سال **۱۲۵۰ واند** وفات یافت و این چند بیت از او ثبت گردید:

خال به‌کنج لب یکی طرهٔ مشکفام دو — وای به‌حال مرغ دل دانه یکی و دام دو
جز رخ ماه طلعتان زیر کمند گیسوان — کس نشنیده‌در جهان صبح یکی‌و شام دو

پس از عمری به‌دستم‌گرمی دیرینه می‌آید — ز ضعف طالع آنهم در شب آدینه می‌آید

خوش بودی آتش غم او گر نمی‌زدی — سیل سرشک هر نفس آبی بر آتشم[۲]
دانم که عشق او کشدم این‌عجب که‌باز — دل می کشد به‌الفت آن شوخ دلکشم

و از شعرای متقدمین داراب: **مولانا عالمی دارابی** است و این چند شعر از اوست:

شرح سوز خود که عمری از تو پنهان داشتم — گر نگویم دل و گر گویم زبان می‌سوزدم

داری هوس که غیر برای تو جان دهد — آه این چه آرزوست مگر مرده‌ایم ما

و از اجله علمای‌داراب است: جناب مستطاب، علام فهام **شیخ محمدصادق دارابی**. سالها در شیراز به‌نشر علوم و فتاوی مشغول بود و درسال **۱۲۵۰ واند**، در داراب وفات یافت.

---

۱. (از مریدان حاج محمدحسین شیخ زین‌الدین اصفهانی). دانشمندان و سخن‌سرایان فارس، ج ۱، ص ٤٧٦.

۲. و از اوست:

پنداشتم کز آمدنش غم رود زدل — همراه غیر آمد و دردم فزود و رفت

(دانشمندان و سخن‌سرایان فارس، ج ۱، ص ٤٧٦).

و از اجله علمای داراب است: جناب سالک مسالک شریعت، واقف مواقف حقیقت، مستجمع فضائل روحانیین، وارث مواریث صدیقین، واجد مراتب اهالی کشف و یقین، مطلع انوار، مخزن اسرار، کاشف حقایق **آخوندملاصادق دارابی**. مادام زندگانی چرب و شیرین دنیا را نچشیده، جز لباس خشن را نپوشید معیشتی‌از چند درخت لیمو و انار و گندم و جو دیمی که به‌دست خود کشتی، اگر هدیه‌ای برای او بردند، حواله‌اش به‌فقرا فرمودی، قائم‌اللیل و صائم‌الدهر بودی، اهالی آن سامان، خوارق عادات را از او گویند، درسال ۱۲۹۰ واند با یک‌یک ازاهالی شهر داراب وداع نموده، خبر مرگ خود را به‌آنها بداد و به‌جانب مکه معظمه شتافته، بعد از ادای مناسک حج، درمدینه طیبه، به‌رحمت ایزدی پیوست.

و این بلوک مشتمل است بر ۶۲ ده آباد:[1]

ارم: ۶ فرسخ مشرق شهر داراب است.

بانوج: ۲ فرسخ جنوبی شهر داراب است.

بختاجرد: فرسخی مغربی شهر داراب است.

برسکان: ٤ فرسخ مغربی شهر داراب است.

برفدان: ۳ فرسخ میانه شمال و مشرق شهر داراب است و برف تابستانه شهر داراب را از این ده آورند.

بهاءالدینی: ۲ فرسخ مغربی شهر داراب است.

بهادران: ٤ فرسخ میانه جنوب و مغرب شهر داراب است.

بیاده: ۲ فرسخ میانه جنوب و مغرب شهر داراب است.

بیزدان: ۳ فرسخ مغربی شهر داراب است.

تاج‌آباد: ۶ فرسخ جنوبی شهر داراب است.

تیزآب: ۲ فرسخ میانه جنوب و مغرب شهر داراب است.

چاه سبز: ۸ فرسخ جنوبی شهر داراب است.

جمسی: فرسخی میانه جنوب و مغرب شهر داراب است.

جوزجان: ۲ فرسخ کمتر میانه جنوب و مغرب شهر داراب است.

جونان: ۳ فرسخ جنوبی شهر داراب است.

حسن‌آباد: ٤ فرسخ مغربی شهر داراب است.

خسو[2]**:** نام ناحیه‌ای است جنوبی شهر داراب که ده بزرگ آن را نیز «خسو» گویند، ۵فرسخ ازشهر داراب دور است.

خفرگنبد: ٤ فرسخ مشرقی شهر داراب است.

خلیل‌آباد: ۶ فرسخ جنوبی شهر داراب است.

خنگ‌آب: ۲ فرسخ جنوب و مغرب شهر داراب است.

خیرآباد: ۲ فرسخ مشرقی شهر داراب است و درسال ۱۳۰۰ جناب جلالت‌مآب محمدرضاخان قوام‌الملک احداث نمود.

---

۱. درکتاب جغرافیا و اسامی دهات کشور، ج ۲، ص ۲۹۲: ۱٤٤ ده، نام برده شده است.

۲. (خسویه)، کتاب جغرافیا و اسامی دهات کشور، ج ۲، ص ۲۹۲.

داراب: همان شهر داراب است.
دهران: ۸ فرسخ میانه جنوب و مغرب شهر داراب است.
دبیران: یک‌فرسخ‌ونیم جنوب شهر داراب است.
دنگان: فرسخی جنوب شهر داراب است.
دوبان: به‌مسافت کمی مغرب شهر داراب است.
دولت‌آباد: ٤ فرسخ‌ونیم میانه جنوب و مغرب شهر داراب است.
ده‌خیر: ۳ فرسخ مشرقی شهر داراب است.
ده کستان: ۳ فرسخ‌ونیم مغربی شهر داراب است.
رحیم‌آباد: ۷ فرسخ بیشتر جنوبی شهر داراب است.
زرگران: فرسخی بیشتر جنوب شهر داراب است.
زیراب: ۷ فرسخ بیشتر جنوبی شهر داراب است.
ساچان[1]: ۷ فرسخ جنوبی شهر داراب است.
سیاهان: یک‌فرسخ‌ونیم مشرقی شهر داراب است.
شاه علم‌دار: ۸ فرسخ بیشتر میانه جنوب و مغرب شهر داراب است.
شاهیجان: ۳ فرسخ‌ونیم میانه جنوب و مغرب شهر داراب است.
شمس‌آباد: ۲ فرسخ‌ونیم مغربی شهر داراب است.
شهنان: نیم‌فرسخ کمتر میانه جنوب و مغرب شهر داراب است.
علی‌آباد خسو: ٦ فرسخ میانه جنوب و مغرب شهر داراب است.
علی‌آباد دبیران: یک‌فرسخ‌ونیم جنوبی شهر داراب است.
غیاثی: نیم‌فرسخ مغربی شهر داراب است.
فتح‌آباد: ٤ فرسخ مشرقی شهر داراب است.
فسارود: نام ناحیه مغربی شهر داراب است و ده بزرگ آن «ساده‌وان» است.
فیض‌آباد: ٥ فرسخ مغربی شهر داراب است.
قلعه بیابان: ٦ فرسخ‌مشرقی شهر داراب است.
قلعه نو: فرسخی بیشتر میانه جنوب و مشرق شهر داراب است.
کاظم‌آباد: فرسخی کمتر جنوبی شهر داراب است.
کدو[2]: ٦ فرسخ جنوبی شهر داراب است.
گرسکان[3]: ۲ فرسخ بیشتر میانه جنوب و مغرب‌شهر داراب است.
کرم‌آباد: ۸ فرسخ جنوبی [شهر] داراب است.
کوجرد[4]: ۳ فرسخ مغربی شهر داراب است.

---

۱. (ساچون)، کتاب جغرافیا و اسامی دهات کشور، ج ۲، ص ۲۹۲.
۲. (کدویه)، کتاب جغرافیا و اسامی دهات کشور، ج ۲، ص ۲۹۲.
۳. (گرشکان)، کتاب جغرافیا و اسامی دهات کشور، ج ۲، ص ۲۹۲.
٤. در متن: (جرد، خرد).

لای زنگو[1]**:** ۱۱ فرسخ میانه شمال و مشرق شهر داراب است.
ماده‌وان: ٤ فرسخ مغربی شهر داراب است.
مبارزی: ٤ فرسخ مغربی شهر داراب است.
مبارك‌آباد: ۳ فرسخ بیشتر میانه جنوب و مغرب شهر داراب است.
سروویه[2]**:** ٤ فرسخ مغربی شهر داراب است.
معادن داراب دهاتی باشد که در کوهستان داراب افتاده است و همه آنها سردسیری و در زمستان برف‌نشین است و ناحیه آن معادن در جانب شرقی شهر داراب افتاده مانند معدن ارم و معدن برفدان و معدن خفر و گنبد و معدن لای‌زنگو و معدن نوایگان که هر یک به‌جای خود نوشته گردید و معیشت اهالی این معادن همه از میوه‌های تر و خشك سردسیری و مویز و غنچه خشك گل سرخ که حمل هندوستان کنند.
میان ده: ٥ فرسخ ونیم جنوبی شهر داراب است.
نصروان: ۳ فرسخ ونیم میانه جنوب و مغرب شهر داراب است.
نقلان: ۲ فرسخ ونیم مشرقی شهر داراب است.
نوایگان: ۷ فرسخ مشرقی شهر داراب است.
هربدان: ۳ فرسخ میانه جنوب و مغرب شهر داراب است، «هربد» به‌نام داماد یزدجرد آخر پادشاهان ایران است و هربد در صدر دولت اسلام حاکم مملکت فارس بود.

[۲۷] - بلوك دالکی

ناحیه‌ای از نواحی دشتستان است.

[۲۸] - بلوك دزکرد

بلوك کوچکی است از سردسیرات فارس میانهٔ شمال و مغرب شیراز، درازی آن از قریه «بوکر» تا قریه «چرکس» ۲ فرسخ، پهنای آن از قریه «کوفته» تا قریه «رئیسان» مسافت کمی است و محدود است از جانب مشرق و شمال به‌سرحد چهاردانگه و از سمت مغرب به نواحی کوه گیلویه و بلوك ممسنی و از طرف جنوب باز به‌نواحی ممسنی، در تابستان هوائی سرد دارد و از اواخر تابستان و اوائل پائیز در بیشتر از شبها‌آبهای کم ایستاده، یخ بندد و در سه‌ماه از سال زمینش ازبرف پوشیده است وآب‌این بلوك از رودخانه است، کشت این‌بلوك، گندم و جو و عدس و نخود است و از بی‌اهتمامی‌اهالی آن باغستانی‌ندارد و قصبهٔ این بلوك را «چرکس» گویند و «چرکس» نام ابلی ازبلاد شمالی آذربایجان است و گویا اهل این‌قریه را ازایل چرکس که اکنون از توابع ممالك روم است آورده در این ده توطن داده‌اند واهالی آن هنوز با چشم کبود و موی زرد وسفیدی بدن باقی هستند و قریه چرکس به‌مسافت ۲۷ فرسخ ازشیراز دور افتاده است.

---

۱. (لای زنگان)، کتاب جغرافیا و اسامی دهات کشور، ج ۲، ص ۲۹۲.
۲. (مربویه)، کتاب جغرافیا و اسامی دهات کشور، ج ۲، ص ۲۹۲.

وضابطی این بلوک ازقدیم تاکنون با خوانین قشقائی بود و هست و توابع آن بر این[1] وجه است:

بوکر: فرسخی بیشتر جنوبی «چرکس» است.

چرکس: همان قصبه دزکرد است.

ده حاجی‌بهروز: فرسخی جنوبی «چرکس» است.

رئیسان: فرسخی میانه مغرب و جنوب «چرکس» است.

شرفی: فرسخی کمتر جنوب «چرکس» است.

کوفته: نیم‌فرسخ جنوب «چرکس» است.

[۲۹]- بلوک دشتستان[2]

ناحیهٔ وسیعی است از گرمسیرات فارس میانه جنوب و مغرب شیراز. درازی آن از قریه «کلر»[3] اول ناحیه گناوه تا قریه «منقل» آخر ناحیه خرموج، ۳۷ فرسخ، پهنای آن از قریه «رود فاریاب» کوه‌کیسگان ناحیهٔ برازجان تا قریهٔ شیف[4] ناحیه مضافات بوشهر، ۱۸ فرسخ، محدود است از جانب مشرق به‌نواحی دشتی و از سمت شمال به‌بلوک خشت و ماهور میلاتی و از جانب مغرب و جنوب به‌ناحیه لیراوی کوه گیلویه و دریای فارس و شکار دشتستان در تلهای سنگلاخی، قوچ و میش کوهی و در جلگاه و کنار دریا آهوست که شکار دیگری جز آهو، آب دریا را نخورد و از ناحیه دالکی تا ناحیه رود حله که رودخانه آب شیرین جاری است، دراج فراوان باشد و تیهو و کبک و کبوتر و بلدرچین و در زمستان هوبره و چاخرق است و وضع شکارکیسه[5] در ذیل مضافات بندربوشهر بیاید. هوای دشتستان از ماه نوروز تا آخر میزان گرم است و در پنج‌ماه دیگر درکمال اعتدال، کشت آن، گندم و جو و عدس دیمی است اگر از ماه قوس تا ماه حوت در هر ماهی یک‌بار باران بیاید هر یک‌من تخم گندم و جو پنجاه‌من بلکه بیشتر گردد و باران نوروزی را نخواهند که غله‌اش رسیده باشد و عموم نخلستان دشتستان دیمی است که به‌آب باران زمستانه قناعت کند و چندین نخلستان هم از آب رودخانه دالکی و خشت فاریابی درکناره این رودخانه باشد و دشتستان را چندین ناحیه است که هر یک را

---

۱. در متن: (آن).

۲. رجوع شود به‌کتاب تاریخ و جغرافیای برازجان، ج۱و۲، علی مراد فراشبندی، ۱۳۳۶، شیراز. و آثار شهرهای خلیج‌فارس، ص۸۹ تا ۲۵۲.

۳. فاضل ارجمند مجید زنگویی معتقد است که باید (کلل) باشد. رك: کلل، جغرافیا و اسامی دهات‌کشور، ج۲، ص۲۹۹.

۴. رك: کتاب جغرافیا و اسامی دهات‌کشور، ج۲، ص۳۴۷.

۵. : (و آن براین وجه است که... جماعتی با طبل و شیپور به جانب جنوبی که بیابان است حرکت کنند و از ازدحام آنها، جانوران این مسافت همه روی به‌جنوب شوند و هرچه بیشتر روند مسافت باریک‌تر گردد تا به‌دویست‌وصد ذرع رسد و تمام‌جانوران با هم مجتمع گشته حیران بمانند پس مردمان آنچه را خواهند از آهو و شغال و روباه و غیرها شکارکنند...) (مضافات بوشهر در همین کتاب).

کلانتر و ضابطی علیحده[1] است و هیچیک در اطاعت دیگری نباشند و رعیت هر ناحیه جز بزرگ و بزرگزادگان خود را به‌بزرگی نخواهند و غریب را بر خود نگمارند و همه بزرگان نواحی دشتستان در اطاعت حاکم بندر بوشهر باشند و سالهاست که بندر بوشهر[2] قصبه حاکم‌نشین نواحی دشتستان‌گشته است، عرض آن از خط استوا ۲۹ درجه و ۲۰ دقیقه، طول آن از گری‌نیچ رصدخانه انگلستان ۵۰ درجه و ۵۵ دقیقه، انحراف قبله مسلمانی آن از نقطه‌جنوب به‌جانب مغرب [ ] درجه و [ ] دقیقه است. چهل‌وپنج فرسخ کاروانی از شیراز دور افتاده است و او را چهارمحله است: **محله بهبهانی، محله ده‌دشتی، محله شنبدی، محله کازرونی**[3] و شمارهٔ خانه‌های آن از ۱۰۰۰ بگذرد، هوای تابستانش گرم و بسیار تر، که در شبها، برای فراوانی شبنم با گرمی هوا، جز در زیر سقف عریش نتوان خوابید و در این بلده تا نیم فرسخ آب خوردن نه برای آدمی و نه برای دواب، جز آب برکهٔ قواسی که کفایت خوراك یک ماه مردمان بیش نکند، یافت نگردد و طعم آب چاه بوشهر همان آب دریاست و در یک فرسخی بوشهر آبهای شیرین گوارا از چاههای بهمنی فراوان باشد و آب چاههای نیم فرسخی، خاصه حیوانات و مطبخ طعام و خوراك مردمان فرومایه است و جز چند درخت نخل در بندر بوشهر یافت نشود مگر آنکه مردمان صاحب مایه، زمین صحن خانه خود را کنده، خاك شیرین را از خارج آورده، آن‌گود را پر نموده، به‌آب شیرین نیم فرسخی، چند درخت نارنج وانار به‌عمل آورند و چندین مسجد و حمام و کاروانسراهای معتبر در بندر بوشهر ساخته‌اند و صحن عموم خانه‌های بوشهر و کوچه‌ها و بازارها و کاروانسراها بسیار تنگ [است] جز صحن ارگ و چهار برج دیوانی و خانه حاجی‌عبدالنبی و حاجی‌بابا صاحب. و عمارات بوشهر از سنگ تراشیده و گچ و مردمان فرومایه به‌جای گچ، گل را درکار عمارت برند و وضع سنگ‌تراشی آن به‌این وجه است که زمین ربع فرسخی بوشهر به‌اندازه ذرعی یا بیشتر کنده، تخته‌سنگی که از جلد حیوانات صدفی دریائی که آنرا به‌عربی ودع و در فارسی گوش‌ماهی گویند و در چندین هرار سال پیش از این متحجر گشته، که گویا چندین هزاران هزار گوش‌ماهی را با گل خمیر کرده، پهن نموده، چندین پرده روی پرده گذاشته، تخته‌سنگهای چندین فرسخی ساخته‌اند و کلفتی هر پرده‌ای نیم ذرع بیشتر یا کمتر است و جماعت سنگتراش با منتیل[4] و کلند پارچه‌های نیم‌ذرع درازا، یک چارك پهنا و یک چارك کلفتی را به‌آسانی جدا کنند و هریکی از این سنگها به‌جای ۱۲ آجر رسمی به‌کار عمارت رود و گاهی آن پارچه‌سنگها را از این اندازه بیشتر یا کمتر کنند و سه جانب مشرقی و شمالی و مغربی بوشهر را آب دریا فرا گرفته است و جانب جنوبی او را درسال **۱۲۵۶** و[۱۲۵۷] و[۱۲۵۸] به‌فرمان اولیای دولت علیه ایران دامت شوکتها به‌جای باروی قدیم آن که خراب شده بود، باروئی از چینه و گل بساختند و چندین برج و یک دروازه برای او قرار دادند و اکنون تمام آنها نزدیک به‌انهدام است.

---

۱. درمتن: (علاحده).

۲. رك: آثار شهرهای خلیج‌فارس، ص۱۳۹ ببعد، جغرافیای تاریخی سرزمینهای خلافت شرقی، ص۲۸۱.

۳. فاضل محترم آقای مجید زنگوئی نوشته‌اند: این نام درست نیست و درست آن (محله کوتی) است.

۴. دیلم: میله‌ای است آهنی که برای کندن زمین در بنائی بکار میرود. (واژه‌ها و مثلهای شیرازی و کازرونی، گردآورده مرحوم علی‌نقی بهروزی، ص۵۷۹.)

و بباید دانست که بندر بوشهر از شهرهای **نو و تازهٔ** بلاد فارس است. **شیخ ناصرخان** ناخداباشی کشتیهای نادرشاهی در دریای فارس، پسرشیخ مذکور ابومهیری از اعراب بر نجد، طرح شهر بوشهر [را] ریخته، در جانب جنوبی، حصاری کشید و سه جانب دیگرش را دریا قرار داد و در سال **۱۱۵۰ و اند** آبادی ریشهر راکه شرح آن به‌این نزدیکی بیاید، نقل به بندربوشهر نمود و شرح غارت بندر بوشهر به‌دست خوانین **دشتستان** در سال **۱۲۴۶** و هجوم سپاه دولت بهیه انگلیس در سال **۱۲۵۴** و در سال **۱۲۷۳** در بندر بوشهر، در وقایع این سه سال در گفتار اول این **فارسنامه ناصری** نگاشته گردید. و بعد از وفات شیخ ناصرخان بانی بندر بوشهر خلف‌الصدقش **شیخ نصرخان بوشهری** بندر بوشهر و مضافات آن و جزیره بحرین را متصرف گردید و سالها باقی بماند و چنانکه در شرح بحرین نگاشته گردید، در سال **۱۲۱۰** طایفه بنی‌عتبه، جزیره بحرین را از تصرفش گرفتند و در حدود سال **۱۲۱۵** وفات یافت و او را سه نفر پسر بود:

شیخ عبدالرسول‌خان: بعد از وفات والد ماجدش به‌حکومت بوشهر و مضافات و ناحیهٔ اهرم دشتستان برقرار گردید و درسال **۱۲۲۰ و اند**، معزول گشته، مدتی درمدرسه حکیم‌شیراز، منزوی گردید و حکومت بوشهر به‌محمدجعفرخان برادر محمدنبی‌خان وزیر فارسی عنایت شد و بعدازگرفتاری محمدنبی‌خان، بازحکومت بوشهر به‌شیخ عبدالرسول‌خان شفقت گردید و چنانکه درگفتار اول نگاشته شد در سال **۱۲۴۰** در وقت مراجعت از شیراز در منزل دالکی خوانین دشتستانی او راکشتند.

و بعد از او خلف‌الصدقش **شیخ نصرخان** به‌جای پدر نشست و گاهی معزول گشته گاهی به‌حکومت باقی بود و در سال **۱۲۷۰** وفات یافت و حکومت بندربوشهر از دودمان مشایخ درگذشت.

پسر دویم شیخ نصرخان اول است: **شیخ‌حسین بوشهری،** مادام حیات شیخ‌عبدالرسول راتق و فاتق امور دیوانی بوشهر بود و از او خلفی باقی نماند.

پسر سوم شیخ نصرخان اول است: عالی‌جاه، خلاصة‌الاشباه **شیخ عبدالله بوشهری** بیشتر اوقات در قصبه **کازرون** توقف داشت.

و **شیخ محمدخان** و **شیخ احمدخان** مانند پدر خود در قصبه **کازرون** توقف دارند و شیخ‌محمدخان درمراتب شاعری «ایزدی» تخلص نماید و این چند بیت از او ثبت گردید:

گر با وجود عشقت معدوم شد وجودم — هشیار باش کاخر مست از عدم برآید
از بسکه خورده‌ام خون درحسرت لبانت — ازخاک من پس ازمرگ شاخ بقم برآید
درکویت ایزدی را نبود بجز گدائی — تا زآستین حسنت دست‌کرم برآید[1]

و از اعیان بندربوشهر **سلسله مشایخ آل عصفور** است. اصل این طایفه از قریه درازی بحرین است.

و جناب مستطاب، صفوت محدثین و قدوهٔ مدرسین، عارف دقایق صحیحه و حسن، ناهج مناهج احادیث وسنن، علامه ممتحن **شیخ‌حسن بوشهری آل عصفور** مادام حیات در بندر بوشهر به‌نشر احادیث و احکام شرعی مشغول بود و درسال **۱۲۶۰ واند** به‌رحمت ایزدی پیوست.

۱. رجوع شود به شعر دشتی و دشستان، از عبدالمجید زنگوئی، انتشارات امیرکبیر، تهران.

و از اعیان این سلسله آل‌عصفور است: جناب مستطاب علامه زمان، نادره دوران، افتخار سلف، **شیخ خلف بوشهری**. مادام حیات به‌نشر احادیث و فتاوی اشتغال داشت :ر سال **۱۲۷۳** در قریه دالکی به‌رحمت ایزدی پیوست.

و خلف‌الصدقش، جناب مستطاب علامه اوان، فرید زمان، **شیخ عبدالعلی بوشهری آل‌ـ عصفور** به‌جای پدر نشسته، به‌نشر احادیث و امامت جمعه و جماعت بوشهر، اشتغال دارد، نزدیک به ۸۰ سال از عمرش گذشته است.

و از اعیان این سلسله است: عالی‌جناب، کمالات اکتساب، فرید زمان و وحید اوان، علام فهام، **حاجی‌شیخ احمد بوشهری آل‌عصفور** به‌نشر احادیث نبوی و فتاوی مرتضوی اشتغال دارد.

و از اعیان بندربوشهر است: عالی‌جناب، قدسی انتساب، وحید عصر و فرید دهر، حاوی فروع و اصول، سلالةالسادات مصطفوی **حاجی‌سیدمهدی موسوی**. خلف‌الصدق غفران‌مآب سیدعبدالله، اصل آن جناب از بلده بهبهان است، جد او به‌بوشهر آمده، رحل اقامت افکنده است.

و از اعیان مشهور بوشهر است: **سلسله حاجی‌محمدعلی‌صفر**، جد اعلای آنها از شهر همدان به‌بوشهر آمده، توطن نموده، مشغول معاملات تجارتی گردید و حاجی‌محمدعلی از درستکاری و راستگوئی و امانتداری، در تجارت عربستان و ایران و هندوستان مشهور آفاق گشته، مرجع اکابر گردید و سالها در بندر «مخا» و «حدیده» و «جده» و «بمبای» رایت تجارت افراشته، تا اقصی‌بلاد چین و فرنگستان، معاملات کلی می‌نمود و در حدود سال **۱۲۵۰ و اند** وفات یافت و او را چهار نفر پسر است:

حاجی‌عبدالنبی تاجر بوشهری به کمالات ظاهری و باطنی آراسته، سفره ضیافتش پهن و کیسهٔ احسانش فراخ، خانه‌اش منزل غربا و منزلش خانه فقرا بودی، چندین منزل برای مهمان فراهم آورده، هرروزه و شبه، چاشت و شام را به‌وجه لایق می‌رسانید وبیشتر اوقات خود را صرف کتابهای احادیث و ادب می‌نمود و از اشعار عرب و ایام عرب اطلاعی کامل داشت و درسال **۱۲۷۷** که نگارنده این **فارسنامه** در بندربوشهر بودم او را درتجارت، شخص اول بوشهر می‌گفتند و درسال **۱۲۹۹** به‌رحمت ایزدی پیوست و اولاد امجادش:

آقامحمد رحیم وآقاجان‌و آقا محمدصادق در بندربوشهر مشغول عمل تجارت می‌باشند.

پسر دویم حاجی‌محمدعلی‌تاجر بوشهری است: **حاجی عبدالرسول**، بیشتر اوقات به‌ریاست تجار بنادر «مخا» و «حدیده» و «جده» اشتغال داشت.

پسر سیم حاجی‌محمدعلی تاجربوشهری است: **حاجی محمدحسین تاجر بوشهری**، سالها در بندر بمبای رحل اقامت افکنده، صیت تجارتش به‌اقصی‌بلاد می‌رسید.

پسر چهارم حاجی‌محمدعلی است: **حاجی محمدجعفر تاجر بوشهری** که در درستکاری و امانتداری، گوی سبقت را از همگنان ربوده، به‌عزت و احترام در بندر بوشهر مشغول تجارت است و چندین خانه و کاروانسرا در بوشهر و چندین باغ و عمارات عالیه، در صحرای ریشهر، فرسخی جنوبی بوشهر در تحت ملکیت خود دارد.

و از اعیان بندر بوشهر است: **سلسله ملک‌التجار**، جد اعلای آنها **حاجی علی‌اکبر تاجر**

کازرونی در حدود سال ۱۲۱۰، از کازرون وارد بندربوشهر گشته، رحل اقامت افکنده، مشغول تجارت گردید و به‌اندک زمان گوی سبقت را از همگنان ربود و او را دو نفر پسر بود:

اول آنها **حاجی غلامحسین تاجر کازرونی** است. در کار تجارت و معامله سرآمد اهل عصر خود بود و در حدود سال **۱۲۳۰واند** وفات یافت و او را سه نفر پسر بود:

اول آنها مقرب‌الخاقان **حاجی عبدالمحمد ملک‌التجار** است. در سال **۱۲۶۰** به‌لقب جلیل ملک‌التجاری سرافراز و برقرار گردید و سرمایهٔ تجارت را افزوده، مال‌التجارتش به‌اقصی‌بلاد رسیده، محسود اماثل و اقران گردید و در سال **۱۲۶۹** وفات یافت.

پسر دویم مرحوم حاجی غلامحسین تاجر: **حاجی باباصاحب تاجر بوشهری** است. در مبادی زندگانی از بوشهر شد رحال نموده، برای تجارت در شهر کلکته رحل اقامت انداخت و به‌اندک زمانی صاحب اموال تجارتی و ضیاع و عقاری لایق گشته، مدت سی‌وچهار سال توقف کرده، عود به‌بوشهر نمود و در سال **۱۳۰۰** در بندربوشهر وفات یافت.

و نبیره‌اش **حاجی محمدمهدی ملک‌التجار** در سال **۱۲۷۷** در شهر کلکته هندوستان متولد گشته، در کنف حمایت جد ماجد خود تربیت یافته، در خدمت او، وارد بوشهر گردید و در سال **۱۳۰۱** به‌لقب ملک‌التجاری که ارثیه دو نفر عم ماجد خود بود، سرافراز گردید.

پسر سیم مرحوم حاجی‌غلامحسین تاجر کازرونی **آقامحمدعلی ملک‌التجار بوشهری** است. بعد از وفات برادر ماجد خود حاجی‌عبدالمحمد ملک‌التجار، به‌ارث و استحقاق به‌لقب جلیل ملک‌التجاری سرافراز گردید و کار تجارتش به‌جائی رسید که در میانه زمرهٔ تجار ایران، از وفور مال‌التجاره، اگر شخص اول نبود، لامحاله در شمارهٔ شخص دویم محسوب بود و در سال **۱۲۹۵** در بندر بوشهر وفات یافت.

پسر دویم حاجی‌علی‌اکبر تاجر کازرونی است: **حاجی محمد شفیع تاجر کازرونی**. سالها در بندر بوشهر توطن داشت و در تجارت مشهور آفاق گردید و او را دو نفر پسر است:

حاجی علی‌اکبر تاجر و حاجی ابوالقاسم تاجر بوشهری به‌راست‌روی و راستگوئی و راستکرداری و امانتداری، معروف و مشهور گشته، مرجع رجوعات کلیه تجارتی بلاد قریبه و بعیده و جهازات دول خارجه و داخله شده‌اند. و بباید دانست که نواحی دشتستان در قدیم، هر ناحیه‌ای بلوکی بود و مدتهاست همه را یکجا کرده، آنها را دشتستان گفته، توابع بندر بوشهر قرار داده‌اند و بنابراین یک‌یک آن نواحی را به‌ترتیب حروف نوشته، نسبت قصبه هر ناحیه را به‌شیراز و بندر بوشهر و نسبت دهات آن ناحیه را به‌آن قصبه نویسم تا جستن نام هر ناحیه و هر ده، از ناحیه آسان گردد و بالله‌التوفیق:

ناحیه انگالی دشتستان[۱]**:** شمالی بوشهر است، درازی آن از «سرمل» تا «هفت‌جوش» ۹ فرسخ کمتر، پهنای آن از «جیمه» تا «هفت‌جوش» فرسخی.

محدود است از جانب مشرق به‌ناحیه برازجان و از شمال و مغرب به‌ناحیه شبانکاره و رود حله و از طرف جنوب به‌دریای فارس و کلانتر و ضابط این ناحیه **حسین‌قلی‌خان انگالی** و قصبه آن «هفت‌جوش» است. نزدیک به **۶** فرسخ از بوشهر و **۳۹** فرسخ از شیراز دور افتاده و

---

۱. رك: جغرافیا و اسامی دهات کشور، ج ۲، ص ۲۹۸.

این ناحیه مشتمل است بر ۱۰ ده آباد[1]:

جیمه: یک‌فرسخ مشرقی «هفت‌جوش» است.

حیدری: به‌مسافت کمی مغربی «هفت‌جوش» است.

سرمل: سه‌فرسخ جنوبی «هفت‌جوش» است.

سهیلی: فرسخی بیشتر میانه جنوب و مشرق «هفت‌جوش» است.

قلعه‌سوخته: یک‌فرسخ ونیم مغربی «هفت‌جوش» است.

کره‌بند: یک‌فرسخ بیشتر مغربی «هفت‌جوش» است.

محمدشاهی: ربع فرسخ مغربی «هفت‌جوش» است.

نوکارگزی: دوفرسخ جنوب «هفت‌جوش» است.

نوکارمخی[2]: دوفرسخ کمتر میانه جنوب و مشرق «هفت‌جوش» است.

هفت‌جوش: همان قصبه انگالی است.

ناحیه اهرم[3]: مشرقی بندربوشهر است، درازی آن از «کشی خاویز» تا «محمودآباد» نزدیک به ۹ فرسخ، پهنای آن به‌فرسخی نرسد. محدود است از جانب مشرق به‌نواحی دشتی و از طرف شمال به‌محال برازجان و از جانب‌مغرب به‌ناحیه تنگستان و از جنوب‌به‌ناحیه خورموج و ضابط و کلانتر آن ناحیه **حیدرخان تنگستانی** است و محصول آن گندم و جو دیمی و فاریابی و پنبه و کنجد و نخلستانش نیز، فاریابی است، آب آن از چشمه و قنات است و قصبه آن ناحیه را نیز «اهرم» گویند. نزدیک به ۴۲ فرسخ از شیراز و ۸ فرسخ از بوشهر، دور افتاده، قریب به ۳۰۰ درب خانه دارد و این ناحیه مشتمل است بر ۵ ده آباد:

اهرم: همان قصبه اهرم است.

بنیان: چهار فرسخ مشرقی «اهرم» است.

تل‌گرگوئی: چهار فرسخ بیشتر مشرقی «اهرم» است.

خاویز: نام ناحیهٔ کوچکی است مشتمل بر «بنیان» و «تل گرگوئی» و «کشی» و تمام این ناحیه کوچک که فرسخی درازی آن است، بساتین مرکبات و نخلستان است ونارنگی خاویز در خوبی مشهور است و باغستان بوشهر، این ناحیه است، در دامنه شمالی کوه «بیرمی» افتاده و چندین چشمهٔ پر آب گوارا دارد.

کشی: نزدیک به‌پنج فرسخ مشرقی «اهرم» است.

محمودآباد: دوفرسخ شمالی «اهرم» است.

ناحیه برازجان[4]: دشتستان میانه‌شمال‌ومشرق بوشهراست، درازی‌آن‌از «رودفاریاب» تاقریه «زیارت» ۱۰ فرسخ، پهنای آن از «خشم‌جت» تا «بویره» ۶ فرسخ. محدود است ازمشرق به‌نواحی دشتی و ازشمال به‌ناحیه دالکی و از مغرب به‌ناحیه شبانکاره و دشتستان و از جانب جنوب به‌ناحیه

---

۱. در ماخذ فوق‌الذکر، ۱۲ ده.

۲. (نوکار نخلی)، کتاب جغرافیا و اسامی دهات کشور، ج ۲، ص ۲۹۸.

۳. رک: آثار شهرهای خلیج فارس، ص ۲۰۶ بعد.

۴. رک: تاریخ و جغرافیای برازجان، ج ۱ و ۲، وکتاب جغرافیا و اسامی دهات کشور، ج ۲، ص ۲۹۴.

اهرم و تنگستان، ضابط و کلانتر این ناحیه پدر بر پدر **میرزاحسین‌خان برازجانی** است واقوام و عشیرهٔ او را سلسله **سالم‌خان برازجانی** گویند و قصبه این ناحیه، نیز«برازجان» است **۱۰** فرسخ از بوشهر و **۳۵** فرسخ از شیراز دور افتاده است و **۷۵۰** درب خانه دارد و همه از خشت و گل.

و از علمای آن است[۱]: جناب کمالات اکتساب، علام فهام، سلالهٔ سادات گرام، حاوی فروع و اصول **سیدمحمدحسن برازجانی** و جناب مستطاب علام فهام، نتیجةالانجاب **شیخ نجف برازجانی**.

حاجی‌میرزاابوالحسن‌خان‌مشیرالملک وزیر مملکت فارس درسال **۱۲۸۸**، کاروانسرائی در پهلوی برازجان ساخته که نزدیک ۴۰،۰۰۰ تومان رواج به خرج او رفته است و مانندش در بسیاری عمارت و استحکام بنیان کاروانسرائی درفارس نباشد. وکشت و زراعت ناحیه برازجان، گندم و جو دیمی و نخلستان دیمی و بقولات گاوچاهی است و کاهوی برازجان در بزرگی بنه و نازکی و شیرینی، ضرب‌المثل است و آب خوراک مردمش از چاه است و این ناحیه مشتمل است بر **۱۹** ده آباد:

احشام جت[۲]: دو فرسخ شمالی «برازجان» است.

انارستان: پنج فرسخ مشرقی «برازجان» است.

بارگاهی: فرسخی بیشتر شمالی «برازجان» است.

باغ تاج: پنج فرسخ مشرقی «برازجان» است.

برازجان: همان قصبه برازجان است.

بنار سلیمانی: دو فرسخ مغربی «برازجان» است.

بنداروز: فرسخی کمتر میانه جنوب و مشرق «برازجان» است.

تل بهی: یک فرسخ بیشتر میانه جنوب و مغرب «برازجان» است.

چاه‌خانی: یک فرسخ بیشتر جنوبی «برازجان» است.

خشاب: فرسخی میانه جنوب و مغرب «برازجان» است.

خشم جت: همان «احشام‌جت» است.

خشوگان: نیم فرسخ میانه جنوب و مغرب «برازجان» است.

خوش‌آب: همان «خشاب» است.

خوش‌مکان: همان «خشوگان» است.

ده کاید[۳]: یک فرسخ مغربی «برازجان» است.

ده نو: فرسخی بیشتر میانه جنوب و مغرب «برازجان» است.

رود فاریاب: هشت فرسخ مشرقی «برازجان» است.

زیارت: دو فرسخ مغربی «برازجان» است.

سر کره[۴]: یک فرسخ‌ونیم میانه جنوب و مغرب «برازجان» است و هندوانه دیمی «سر کره»

---

۱. رک: تاریخ و جغرافیای برازجان، ج ۱، ص ۱۳۵ تا ۱۶۵.

۲. (احشام حسن)، کتاب جغرافیا و اسامی دهات کشور، ج ۲، ص ۲۹۸.

۳. (ده قاید)، کتاب جغرافیا و اسامی دهات کشور، ج ۲، ص ۲۹۸.

۴. (سرخره)، کتاب جغرافیا و اسامی دهات کشور، ج ۲، ص ۲۹۸.

در بزرگی و شیرینی و فراوانی مشهور است. در اوائل بهار، تخم آن را در ریگستان و رمل کاشته، بروید و سه‌چهار برگی تا اوائل سنبله بماند پس شاخه کشیده در اواخر سنبله و میزان و عقرب ثمر دهد، یک هندوانه آن به‌پنج‌من به‌وزن عباسی برسد و هزاران هزارمن حمل بوشهر شود.

عیسی وندی: دو فرسخ میانه جنوب و مغرب «برازجان» است.

گچی‌دلی: شش فرسخ مشرقی قصبه «برازجان» در «کوه کیسگان» است.

ناحیه تنگستان دشتستان: میانه جنوب و مشرق بوشهر، درازی آن از «چغادک» تا «خورشهاب» ۱۱ فرسخ، پهنای آن از ۲ فرسخ نگذرد. محدود است از جانب مشرق به نواحی اهرم و خورسوج و از شمال به نواحی برازجان و از سمت مغرب و جنوب به دریای فارس. کشت کار آن ناحیه، گندم و جو دیمی و نخلستان دیمی و هندوانه فراوانی از گاوچاه عمل آورند و هندوانه دیمی مانند هندوانه «سرکره» برازجان نیز، عمل بیاورند و مردم این ناحیه، در جنگجوئی و دلاوری ضرب‌المثل‌اند و ضابط و کلانتر این ناحیه پدر بر پدر **سلسلهٔ احمدشاه‌خان تنگستانی** است و در این زمان **حیدرخان وعلی‌خان** نوادگان باقرخان تنگستانی، به ضابطی تنگستان و اهرم بالاشتراک برقرارند.

و قصبه این ناحیه را نیز «تنگستان» گویند. نزدیک به ۲۰۰ درب خانه است، ۵ فرسخ از بوشهر و ۴۳ فرسخ از شهر شیراز، دور افتاده است و اهالی دشتستان، مردم ناحیه تنگستان را «تنگسیر» گویند و این ناحیه مشتمل است، بر ۳۱ ده آباد[1]:

بارگی[2]: نام ناحیه کوچکی است از تنگستان مشتمل بر قریه «بوالخیر» و «خورشهاب» و «عامری» و «عاموئی» و «گاوی».

باشی: چهار فرسخ جنوبی «تنگستان» است.

باغچه: دو فرسخ میانه جنوب و مشرق «تنگستان» است.

باغک: دو فرسخ مشرقی «تنگستان» است.

بتلی: دو فرسخ میانه شمال و مشرق «تنگستان» است.

بنه‌گز: فرسخی بیشتر میانه مشرق و شمال «تنگستان» است.

بوالخیر: نه فرسخ جنوبی «تنگستان» است.

تل سیاه: دوفرسخ ونیم میانه شمال و مشرق «تنگستان» است.

تنگستان: همان قصبه تنگستان است.

چارک: هشت فرسخ میانه جنوب و مشرق «تنگستان» است.

چاوشکی: هفت فرسخ میانه جنوب و مشرق «تنگستان» است.

چاه تلخ: نیم فرسخ جنوبی «تنگستان» است.

چغادک: دو فرسخ شمال «تنگستان» است.

جهله: هفت فرسخ کمتر میانه جنوب و مشرق «تنگستان» است.

---

۱. در کتاب جغرافیا واسامی دهات کشور، ج ۲، ص ۲۹۸: ۳۸ ده.

۲. در متن: (باره‌گی).

حیدری: نه فرسخ میانه جنوب و مشرق «تنگستان» است.
خورشهاب: ده فرسخ جنوبی «تنگستان» است.
خیاری: چهار فرسخ میانه جنوب و مشرق «تنگستان» است.
درازی: هفت فرسخ میانه شمال و مشرق «تنگستان» است.
دل‌باز[۱]: دو فرسخ‌ونیم جنوبی «تنگستان» است.
سماعیل احمدی: پنج فرسخ کمتر میانه جنوب و مشرق «تنگستان» است.
شورکی[۲]: سه فرسخ میانه جنوب و مشرق «تنگستان» است.
عامری: نه فرسخ‌ونیم جنوبی «تنگستان» است.
عاموئی: هشت فرسخ جنوبی «تنگستان» است.
علی چنگی: یک فرسخ‌ونیم شمالی «تنگستان» است.
قباگلکی: دو فرسخ بیشتر مشرق «تنگستان» است.
گاوی[۳]: هشت فرسخ [و] نیم جنوبی «تنگستان» است.
گاوینک: دو فرسخ جنوبی «تنگستان» است.
گلکی: دو فرسخ‌ونیم مشرقی «تنگستان» است.
کلل: هفت فرسخ کمتر میانه جنوب و مشرق «تنگستان» است.
گورک: فرسخی شمالی «تنگستان» است.
میان خره: هشت فرسخ‌ونیم، میانه جنوب و مشرق «تنگستان» است.

ناحیه حیاط[۴] داود دشتستان: شمالی بندر بوشهر، درازی آن ناحیه از «مال‌محمود» تا «جزیره» ۵ فرسخ، پهنای آن از قریه «رودشور» تا «پوزه‌گاه» فرسخی بیشتر، محدود است از جانب جنوب و مشرق به ناحیه شبانکارهٔ دشتستان و از شمال به ناحیه گناوه و از سمت مغرب به دریای فارس.

محصول آن، گندم و جو دیمی و نخلستان است. قصبه این ناحیه «بندر ریگ» است که پیش از آبادی بندر بوشهر تاجرنشین دریای فارس بود که کشتیهای بزرگ پر از مال‌التجاره هندوستان را در جزیره خارک که نزدیک به ۵ فرسخ میانه جنوب و مشرق بندر ریگ است خالی نموده، بتدریج با کشتیهای کوچک وارد بندر ریگ می‌نمودند و اکنون از رونق تجارتی افتاده است، نزدیک به ۲۰۰ درب خانه دارد، ۴۳ فرسخ از شیراز و ۱۰ فرسخ بیشتر از بوشهر از راه صحرا دور افتاده است. ضابط و کلانتر این ناحیه **خان‌علی‌خان حیاط داودی** است که شرح‌حال او در عنوان ناحیه گناوهٔ دشتستان بیاید و توابع بندر ریگ بر این وجه است[۵]:

ارش: فرسخی شمالی «بندر ریگ» است.
بندرریگ: همان قصبه حیاط داود است.

---

۱. (دلوار)، کتاب جغرافیا و اسامی دهات کشور، ج ۲، ص ۲۹۸.
۲. (شورکی)، کتاب جغرافیا و اسامی دهات کشور، ج ۲، ص ۲۹۸.
۳. (گاهی)، کتاب جغرافیا و اسامی دهات کشور، ج ۲، ص ۲۹۸.
۴. در بعضی متون: (حیات داود)، رک: کتاب جغرافیا و اسامی دهات کشور، ج ۲، ص ۳۴۷.
۵. (از ۴۱ ده و ۲ جزیره). کتاب جغرافیا و اسامی دهات کشور، ج ۲، ص ۳۴۷.

پوزه‌گاه: دو فرسخ شمالی «بندر ریگ» است.
چاربرج[1]: دو فرسخ بیشتر میانه شمال و مشرق «بندر ریگ» است.
چارروستا[2]: سه فرسخ میانه شمال و مشرق «بندر ریگ» است.
جزیره: نام دهی است یک‌فرسخ جنوبی «بندر ریگ».
رودشور: نام دهی است دو فرسخ میانه شمال و مشرق «بندر ریگ».
گاو سفید[3]: [دو]؟ فرسخ بیشتر شمالی «بندر ریگ» است.
مال محمود: چهار فرسخ میانه مشرق و شمال «بندر ریگ» است.

ناحیه خورموج دشتستان: میانه جنوب و مشرق بندر بوشهر، درازی آن از قریه «سنقل» تا قریه «عربی» سه فرسخ بیشتر، پهنای آن از نیم فرسخ نگذرد. کشت آن گندم و جو دیمی و فاریابی و پنبه و کنجد و تنباکوست وچندین قنات دارد و نخلستان مختصری. ضابط و کلانتر آن تا سال ۱۲۵۰ و اند **حاجی‌میرزا جعفرخان حقایق‌نگار خورموجی**، که شرح‌حال‌او در ذیل محله سرباغ شیراز گذشت، بود و نسب خود را چنین نگاشته:

میرزاجعفرخان پسر میرزامحمدخان خورموجی، پسر میرزاابوالحسن‌خان خورموجی پسر میرزامحمدبیگ خورموجی پسر میرزاعلی‌بیگ خورموجی پسر حاجی‌میرزاحسین خورموجی پسر حاجی‌میرزاعلی خورموجی پسر حاجی‌میرزاحسین خورموجی است که تمامی این اشخاص متوطن قریه خورموج بوده، به‌ضابطی و کلانتری این ناحیه برقرار بودند واز سال **۱۲۵۰ واند**، حاجی‌خان دشتی به‌قهر و غلبه این ناحیه را متصرف گردید و تا کنون در تصرف اولاد او باقی است و مالیات دیوانی این از نواحی دشتستان برداشته، ضمیمه مالیات بلوک دشتی، گشته است.

و قصبه این ناحیه را نیز «خورموج» گویند. از ۴۰ فرسخ کمتر از شیراز و ۱۲ فرسخ از بندر بوشهر دور افتاده است و نزدیک به ۲۰۰ درب خانه دارد و محمدخان دشتی، خانه ملوکانه و حمامی شایسته در قریه خورموج در سال **۱۲۷۰ واند**، ساخته و پرداخته است. و این ناحیه مشتمل است بر ۵ ده آباد[4]:

خورموج: همان قصبه این ناحیه است.
عربی: فرسخی شمالی «خورموج» است.
محمدآباد: به‌مسافت کمی جنوبی «خورموج» است.
مل گادو: فرسخی بیشتر جنوبی «خورموج» است.
سنقل: دو فرسخ بیشتر میانه جنوب و مشرق «خورموج» است.

ناحیه دالکی دشتستان: میانه‌شمال ومشرق بوشهر، درازی آن‌از **«بیور»** تا **«بنه‌لعلی»** سه فرسخ، پهنای‌آن از نیم فرسخ نگذرد. محدود است از جانب مشرق و شمال به‌نواحی بلوک خشت و از

---

۱. (چهار برج)، کتاب جغرافیا و اسامی دهات کشور، ج ۲، ص ۳۴۷.
۲. (چهار روستائی)، کتاب جغرافیا و اسامی دهات کشور، ج ۲، ص ۳۴۷.
۳. در متن روشن نیست که آیا: (گاو سفیده دو فرسخ) یا (گاو سفید ۵ فرسخ) است. ولی در کتاب جغرافیا و اسامی دهات کشور، نام این روستا (گاو سفید) آمده است.
۴. درکتاب جغرافیا و اسامی دهات کشور، ج ۲، ص ۲۹۹، ۳۲ ده جزو دهستان خورموج است.

مغرب به ناحیه «زیراه» و شبانکاره و از جنوب به برازجان.
و معیشت اهالی آن و مالیات دیوانی، از نخلستان فاریابی از رودخانه دالکی است و قصبه این ناحیه را نیز «دالکی» گویند سی‌ویک فرسخ از شیراز و چهارده فرسخ از بوشهر دور افتاده است و نزدیک به ۳۵۰ درب خانه دارد و این ناحیه مشتمل است بر ۷ ده[1]:

بنه‌حماد: فرسخی کمتر مغربی «دالکی» است.

بنه‌لعلی: دو فرسخ میانه جنوب مغرب «دالکی» است.

بیور: فرسخی شمالی «دالکی» است.

تل لاری: یک فرسخ ونیم میانه جنوب و مغرب «دالکی» است.

دالکی: همان قصبه این ناحیه است.

سرقنات: نیم فرسخ شمالی «دالکی» است.

سر کوردان: فرسخی بیشتر میانه جنوب و مغرب «دالکی» است.

ناحیه رود حله: شمالی بوشهر، درازی آن از «قلعه سوخته» تا «رستمی» ٤ فرسخ، پهنای آن از نیم فرسخ نگذرد، محدود است از جانب مشرق به ناحیه انگالی و از شمال به ناحیه شبانکاره و از سمت جنوب به دریای فارس. کشت این ناحیه، گندم وجو دیمی است، با آنکه در کنارهٔ رودخانه بنی‌تمیم افتاده، از آب رودخانه جز به گاوچاه منفعتی ندارند و نخلستان دیمی نیزدارند. ضابط و کلانتر این ناحیه محمدخان رودحله‌ای است که پدر بر پدر کلانتر آن ناحیه بودند و قصبه آن «قلعه‌سوخته» است. نزدیک به ٤ فرسخ از بوشهر و ٤١ فرسخ از شیراز دور افتاده است و شکار آن ناحیه جز آهو و در زمستان هوبره نیست و این ناحیه مشتمل است بر ۱۰ قریه آباد:

احشام نخل: سه فرسخ مغربی قصبه «قلعه سوخته» است.

چم خلیفه: فرسخی مغربی «قلعه‌سوخته» است و چم کنارهٔ رودخانه را گویند.

خشم نخل: همان احشام نخل است.

رستمی: سه فرسخ مغربی «قلعه‌سوخته» است.

سرحان: فرسخی بیشتر مغربی «قلعه سوخته» است.

عسکری: نیم فرسخ مغربی «قلعه سوخته» است.

فراکه: دو فرسخ مغربی «قلعه سوخته» است.

گوامین: دو فرسخ کمتر مغربی «قلعه سوخته» است.

محمدی: یک فرسخ ونیم مغربی «قلعه سوخته» است.

مهرزی: فرسخی مغربی «قلعه سوخته» است.

ناحیه زنگنه دشتستان: مشرقی بوشهراست. در زمان دولت سلاطین صفویه طاب ثراهم، طایفه زنگنه ازایلات کرمانشاهان به فارس آمده، دراین ناحیه توطن نمودند. درازی آن از «بوالفریس» تا «آباد» نزدیک به سه فرسخ و پهنای آن از نیم فرسخ نگذرد، محصول آن گندم و جو دیمی است و

---

۱. در کتاب جغرافیا و اسامی دهات کشور، ج ۲، ص. ۳۰۰، ۲ ده جزو دهستان خورموج است.

هندوانه دیمی نیز دارند و از گاوچاه، هندوانه و خیار چنبر به‌عمل بیاورند و شکار این ناحیه آهوست و قصبه آن قریه «سمل» است، نزدیک به ۱۵۰ درب خانه دارد ۷ فرسخ از بوشهر و ۳۸ فرسخ از شیراز دور افتاده است و این ناحیه مشتمل است بر چهار قریه آباد:

آباد: فرسخی بیشتر جنوبی «سمل» است.

بوالفریس: یک فرسخ ونیم میانه شمال و مغرب «سمل» است.

سمل: همان قصبه ناحیه زنگنه است.

گندم‌ریز: فرسخی کمتر میانه شمال و مغرب «سمل» است.

ناحیه زیراه[1] دشتستان: اصل زیراه، «زیر آب» بوده است برای آنکه در زیر رودخانه دالکی افتاده است میانه مشرق و شمال بوشهر است، درازی آن‌از «تل‌قاتل» تا «دورودگاه»از فرسخی بیشتر، پهنای‌آن از چارک فرسخی نگذرد، محدود است از مشرق و جنوب به جانبی از ناحیه برازجان و از شمال و مغرب به‌نواحی شبانکاره و دشتستان و قصبه این ناحیه «زیراه» است ۱۱ فرسخ از بوشهر و ۳۵ فرسخ از شیراز دور افتاده است زراعتش گندم و جو و پنبه و کنجد، چندین باغ نخلی دارد، آبش از رودخانه دالکی است، شکارش جز دراج نیست و ضابط و کلانتر آن پدر بر پدر عالی‌جاه **علی‌محمدخان زیراهی** است و شماره خانه‌های قریه زیراه از ۳۰۰ درب‌خانه بیشتر است.

در تذکره **مجمع‌الفصحا** نوشته است[2]: **تاج‌الدین فارسی:** مردم زیراه است، درهندوستان دبیر سلطان شمس‌الدین دهلوی بود و این چند بیت از اوست:

چو شمشیرش بخندد، خصم گرید	بلی از خندهٔ برق است باران
کند مهرش بنات‌النعش را جمع	چنان قهرش، ثریا را پریشان
هر آنکو برخلافش دم برآرد	نفس گردد به‌مغز اندرش پیکان

و این ناحیه مشتمل است بر شش ده آباد:

تل قاتل: به‌مسافت کمی مشرقی «زیراه» است.

دورودگاه: میانه دو رودخانه دالکی وخشت افتاده، فرسخی جنوبی «زیراه» است.

زیراه: قصبه این ناحیه است.

عموئی: فرسخی میانه جنوب و مشرق «زیراه» است.

محمدآباد: فرسخی بیشتر مغربی «زیراه» است.

نظرآقائی: به مسافت کمی میانه جنوب و مشرق «زیراه» است.

ناحیه شبانکاره دشتستان[3]: شمالی بوشهر است. درازی آن از «شاه فیروزی» تا «مکابری» ۷ فرسخ، پهنای آن از «ده کهنه» تا «بیدو» چهار فرسخ. محدود است از جانب مشرق به نواحی زیراه و دالکی و از شمال و مغرب به ناحیه ماهور میلاتی و حیاط داود و از جانب جنوب به ناحیه انگالی و رود حله. کشت و زرع آن، گندم و جو دیمی و نخلستان دیمی است و شکار آن آهو وقوچ و میش کوهی و کبک و تیهو و دراج، این‌ناحیه درکنار رودخانه بنی‌تمیم است و قصبه این‌ناحیه را «ده کهنه» گویند، ۱۰ فرسخ از بوشهر و ۳۶ فرسخ از شیراز دور افتاده

---

۱. (زیرراه)، کتاب جغرافیا و اسامی دهات کشور، ج ۲، ص ۳۰۰.

۲. رك: مجمع‌الفصحا، به‌اهتمام مظاهرمصفا، ج ۱، ص ۴۶۴.

۳. کتاب جغرافیا واسامی دهات کشور، ج ۲، ص ۳۰۰.

است، کلانتر و ضابط این ناحیه **سهراب‌خان** پسر رستم‌خان شبانکاره‌ای است که پدر بر پدر کلانتر و ضابط این ناحیه بوده‌اند و این ناحیه مشتمل است بر ۲۷ ده آباد[۱]:

انجیره: سه فرسخ ونیم مغربی «ده کهنه» است.

بصری: چهار فرسخ جنوبی «ده کهنه» است.

بنار جلال‌الدین: چهار فرسخ جنوب «ده کهنه» است.

بنار سلیمانی: چهار فرسخ بیشتر جنوب «ده کهنه» است.

بند: یک فرسخ ونیم میانه جنوب و مغرب «ده کهنه» است.

بویری: فرسخی میانه جنوب و مشرق «ده کهنه» است.

بهرام‌آباد: دو فرسخ ونیم بیشتر جنوب «ده کهنه» است.

بیدو: چهار فرسخ میانه جنوب و مغرب «ده کهنه» است.

تر ککی: دو فرسخ ونیم کمتر، جنوب «ده کهنه» است.

چاه‌دول: فرسخی مغربی «ده کهنه» است.

چل گزی عجم[۲]: سه فرسخ میانه شمال و مغرب «ده کهنه» است.

چل گزی عرب[۳]: دو فرسخ ونیم میانه شمال و مغرب «ده کهنه» است.

چم تنگان[۴]: چهار فرسخ بیشتر جنوبی «ده کهنه» است.

خلیفه: دو فرسخ ونیم میانه شمال و مغرب «ده کهنه» است.

خیارزار: دو فرسخ شمال «ده کهنه» است.

دروهٔ چاربرج: دروه عبدالله‌خان: سه فرسخ کمتر جنوبی «ده کهنه» است.

دشتی: چهار فرسخ بیشتر جنوب «ده کهنه» است.

ده‌داران[۵]: فرسخی میانه شمال و مغرب «ده کهنه» است.

ده کهنه: همان قصبه شبانکاره است.

زکریائی[۶]: به‌مسافت کمی میانه شمال و مغرب «ده کهنه» است.

سمیه[۷]: سه فرسخ ونیم میانه شمال و مغرب «ده کهنه» است.

شاه فیروزی[۸]: دو فرسخ ونیم شمالی «ده کهنه» است.

عطیه[۹]: دو فرسخ میانه شمال و مغرب «ده کهنه» است.

قلائی: دو فرسخ ونیم کمتر جنوب «ده کهنه» است.

گناوگان: دو فرسخ ونیم میانه جنوب و مشرق «ده کهنه» است.

---

۱. در کتاب جغرافیا و اسامی دهات کشور، ج ۲، ص ۳۰۰: (۳۷ ده).

۲. (چهل ذرعی عجم): کتاب جغرافیا و اسامی دهات کشور، ج ۲، ص ۳۰۰.

۳. (چهل ذرعی عرب): کتاب جغرافیا و اسامی دهات کشور، ج ۲، ص ۳۰۰.

۴. (چم تنگ): کتاب جغرافیا و اسامی دهات کشور، ج ۲، ص ۳۰۰.

۵. (ده دارون): کتاب جغرافیا و اسامی دهات کشور، ج ۲، ص ۳۰۰.

۶. (ذکریا): کتاب جغرافیا و اسامی دهات کشور، ج ۲، ص ۳۰۰

۷. (سمیعی): کتاب جغرافیا و اسامی دهات کشور، ج ۲، ص ۳۰۰.

۸. (شافیروز): کتاب جغرافیا و اسامی دهات کشور، ج ۲، ص ۳۰۰.

۹. (عطیبه): کتاب جغرافیا و اسامی دهات کشور، ج ۲، ص ۳۰۰.

محمدجمالی: فرسخی شمال «ده کهنه» است.

مکابری: پنج فرسخ جنوبی «ده کهنه» است.

ناحیه گناوهٔ[1] دشتستان: در کتاب **قاموس** نوشته است: جنابه[2] به فتح جیم و تشدید نون و الف و فتح باء یک نقطه، شهری است محاذی خارک و طایفه قرامطه از آن است و خارک جزیره‌ای است در دریای فارس و شهر گناوه از شهرهـای قدیم فارس است و چنانکـه در گفتار اول این **فارسنامه ناصری** گفته شد، فتح این شهر در سال هیجدهم هجری به‌دست عثمان‌بن‌ابی‌العاص ثقفی اتفاق افتاد و مؤلف این **فارسنامه** گوید در سال **۱۲۹۵** به مصاحبت نواب والااحتشام‌الدوله سلطان اویس میرزاقاجار دام عمره، وارد شهر گناوه خراب ویرانه گشتم، آثار خرابی نزدیک به‌نیم فرسخ درکنار دریای فارس دیدم که آجرپاره و سنگ و گچ بر روی هم ریخته و بعضی آجرهای ناشکسته بود که یک‌وجب درازا و یک‌وجب پهنا داشت و چندین چاه آجرکاری و سنگ‌کاری آباد و حوض کوچکی در پهلوی آن و معلوم می‌شد که هر یک چاه خانه بوده و آب آنها همه شیرین و اهل آن نواحی می‌گفتند که چون دریا مد کند یعنی پر شود، آب این چاهها نزدیک به‌دو ذرع و بیشتر بالا آید وچون جزر کند یعنی آب دریا واپس رود، آب این چاهها فروکشد و صحن خانه‌ها از یکدیگر برای بقای بنیان دیوارها، ممتاز بود و درکنارهٔ شرقی این شهر خراب، درهٔ پهن عمیقی است که از دریا آمده و نیمهٔ بیشتر دایرهٔ شهر را فراگرفته است که در وقت مد، دریا پر از آب شده، مال‌التجاره و بارکشتیهای بزرگ را درکشتیهای کوچک گذاشته، از داخل این دره به‌دروازه‌های شهر می‌رسانیده‌اند و ناحیه گناوه شمالی بوشهر است، درازی آن از قریه «کلر» تا «مال‌امام» هفت فرسخ، پهنای آن نزدیک به ۲ فرسخ، محدود است ازجانب مشرق به‌ناحیه ماهور میلاتی و از شمال به ناحیه لیراوی کوه گیلویه و ازسمت مغرب به‌دریای فارس و ازجنوب به‌ناحیه حیاط داود.

کشت این ناحیه، گندم و جو دیمی و نخلستان دیمی است، شکار آن آهو و قوچ و میش کوهی است و در زمستان هوبره و چاخرق.ضابط و کلانتر این ناحیه همان **خان علی‌خان حیاط‌داودی** است.

قونسل دولت بهیه ولندیز و هولند، متوقف بندر بوشهر می‌گفت در زمانی که سواحل دریای فارس پیش از زمان سلاطین صفویه طاب‌ثراهم در تصرف دولت ولندیز بود، چندین خانه‌وار از بلاد ولندیز و هولند درسامان حیاط داود و گناوه توطن داشتند و بعد از رفتن سپاه هولند و ولندیز از خاک فارس این خانوارها که مسلمان شده بودند در جای خود بماندند و با آنکه هوای این نواحی بسیارگرم است، باز هنوز کبودی چشم و زردی موی وسفیدی بدن را دارند.

---

۱. رک: آثار شهرهای خلیج‌فارس، ص ۲۷ ببعد.

۲. یاقوت، معجم‌البلدان، ج۲،ص۱۲۳-۱۲۲ (نام این بندر درکتب قدیم به‌صورت گنابا، گنفه، گناوه، جنابه، جناباد، جنفه و جنابا هم آمده است یاقوت بنای این شهر را به‌نام جنابه‌بن طهمورث پادشاه خوانده و ابوسعید حسن‌الجنانی‌القرمطی را از این شهر خوانده است) آثار شهرهای خلیج‌فارس، ص۳۱ و رک: نهضت ابوسعید گناوه‌ای، از دکتر سید جعفر حمیدی، ص۱۹ و ص۵۱۵ اقلیم پارس (ایرانیان بندر گناوه را گنفه‌یا آب‌گنده می‌نامند زیرا آب آنجا چرکین است.) سرزمینهای خلافت شرقی، ص۲۹۲.

و قصبه ناحیه گناوه، «شول‌گپ» گویند و «گپ» به‌معنی بزرگ باشد، ۱۹ فرسخ از بوشهر و ۴۷ فرسخ از شیراز دور افتاده است و ۲۰۰ درب خانه دارد و این ناحیه مشتمل است بر ۱۲ قریه آباد[1]:

بهمنیاری[2]: دو فرسخ ونیم جنوبی «شول‌گپ» است.

شول‌گپ: همان قصبه گناوه است.

عباسی: شش فرسخ جنوب «شول‌گپ» است.

قلعه‌بردی: پنج فرسخ جنوبی «شول‌گپ» است.

قلعه کاحیدر[3]: شش فرسخ بیشتر میانه جنوب و مغرب «شول‌گپ» است و «کا» مخفف «کاید» به‌معنی «قاید» یعنی بزرگ‌طایفه.

قلعه کاید: شش فرسخ بیشتر میانه جنوب و مغرب «شول‌گپ» است.

کلر: فرسخی بیشتر شمالی «شول‌گپ» است.

گمارون[4]: پنج فرسخ کمتر جنوب «شول‌گپ» است.

کمالی: نیم فرسخ شمالی «شول‌گپ» است.

مال‌امام: هفت فرسخ میانه جنوب و مغرب «شول‌گپ» است.

مال خلیفه: هفت فرسخ میانه جنوب و مغرب «شول‌گپ» است.

مال محمدصالح[5]: شش فرسخ جنوب «شول‌گپ» است.

ناحیه مضافات بوشهر: به منزله حومه شیراز است و صحرائی که بوشهر در یک جانب او افتاده است جوانب آن را آب دریا فراگرفته، مگر نزدیک به‌فرسخی از جانب مشرقی آن‌که زمینش اندکی از صفحه‌دریا در وقت جزر بلندتر است و در وقت مد دریا، آب آن را فراگیرد و به‌اندازهٔ نیم‌ذرع عمق آن شود و راه کاروانی بوشهر از اینجاست و آن را «مسیله» گویند، پس صحرای بوشهر که سه‌فرسخ‌ونیم درازا دارد، در وقت مد دریا جزیره شود و در وقت جزر دریا شبیه جزیره باشد و در واقع دهاتی که در این صحراست و نهایت دوری آنها از بوشهر سه‌فرسخ‌ونیم است، مضافات بوشهر باشد لیکن چند قریه دیگر خارج از این صحرا را ضمیمه مضافات نموده‌اند و از غرایب در این صحرا شکارکیسه است و آن بر این وجه است که صورت این صحرا به‌شکل هلیله است که سری به‌جانب شمال و سری به‌جانب جنوب بود و هرگاه خواهند در آن شکار کنند، جماعتی با طبل و شیپور به‌جانب جنوبی که بیابان است حرکت کنند و از ازدحام آنها، جانوران این مسافت همه‌روی به‌جنوب‌شوندوهرچه پیشتر روندمسافت باریکتر گردد تا به‌۲۰۰ و ۱۰۰ ذرع رسد و تمام جانوران با هم مجتمع گشته، حیران بمانند، پس مردمان آنچه را خواهند از آهو و شغال و روباه[6] و غیرها شکار کنند و اگر جانوری به‌دریا

---

۱. رك: کتاب جغرافیا و اسامی دهات کشور، ج ۲، ص ۳۴۷ که از ۴۱ ده و ۲ جزیره نام برده است.

۲. (بهیاری): کتاب جغرافیا و اسامی دهات کشور، ج ۲، ص ۳۴۷.

۳. (قائدحیدری): کتاب جغرافیا و اسامی دهات کشور، ج ۲، ص ۳۴۷.

۴. (گماران): کتاب جغرافیا و اسامی دهات کشور، ج ۲، ص ۳۴۷.

۵. (محمدصالحی): کتاب جغرافیا و اسامی دهات کشور، ج ۲، ص ۳۴۷.

۶. در متن: (روبا).

رود او را از دریا به‌آسانی درآورند.

و مضافات بوشهر مشتمل است بر ۲۰ قریه[۱]:

احمدی: شش فرسخ کاروانی مشرقی «بوشهر» است.

باغ شکری: فرسخی مشرقی «بوشهر» است.

بندرگاه: سه‌فرسخ ونیم جنوب «بوشهر» است.

بیدشهر[۲]: سه‌فرسخ جنوب «بوشهر» است.

تنگک: یک‌فرسخ ونیم جنوبی «بوشهر» است.

چاه کوتاه: شش‌فرسخ مشرق «بوشهر» است.

چاه ملا[۳]: فرسخی جنوب «بوشهر» است.

جغره[۴]: فرسخی جنوبی «بوشهر» است.

حسینکی: شش‌فرسخ کاروانی میانه شمال و مشرق «بوشهر» است.

دواس: فرسخی جنوبی «بوشهر» است.

دویره: شش‌فرسخ کاروانی مشرقی «بوشهر» است.

روائی: فرسخی میانه جنوب و مشرق «بوشهر» است.

ریشهر[۵]: یک‌فرسخ ونیم جنوب «بوشهر» است. از شهرهای قدیم فارس است و چنانکه در گفتار اول این **فارسنامه ناصری** گفته شد، فتح این شهر در سال هیجدهم هجری به‌دست عثمان‌بن‌ابی‌العاص ثقفی اتفاق افتاد و تاکنون خندقی که از دریا در گرد قلعه کوچکی که در یک‌جانب شهر است کشیده‌اند و باروی آن که خراب گشته، بر روی هم ریخته، نزدیک به‌چهار ذرع بلندی آن است، باقی است و یک‌جانب آن شهر، دریاست و در سال ۱۲۹۳ حکیم اندراس پروشی‌آلمانی، زمین جانب مشرقی این شهر خراب را شکافت، شالده وبنیان عمارتی را دید و آجرهائی که در این عمارت به‌خرج رفته بود، بعضی را بر صفحه و بعضی را بر کنارهٔ خط قدیم نوشته بودند و در نزدیکی آن عمارت چندین خمرهٔ بزرگ وکوچک از خزف که سرپوش آنها هم خزف بود و در بعضی استخوان پوسیده و در بعضی خاک بود، از زیر زمین درآورد و می‌گفت در ۲ هزار سال، ۳ هزار سال، مردم این نواحی مرده‌های[۶] خود را در این خمره‌ها کرده، دفن می‌نمودند و بر حاشیه هر خمره خطی نوشته بودند و می‌گفت این خط نام

---

۱. درکتاب جغرافیا و اسامی دهات کشور، از ۷ دهستان و ۱۴۵ ده در استان بوشهر سخن می‌گوید.

۲. درکتاب جغرافیا و اسامی دهات کشور، چنین نامی نیست، آقای مجید زنگوئی احتمال می‌دهند که اشتباه باشد. رك: توابع لارستان، اسامی جغرافیائی و دهات کشور، ج ۲، ص ۳۳۲.

۳. آقای زنگوئی اظهار عقیده کرده‌اند که (چاملا) غلط است و باید (باغ‌ملا) باشد که هم اکنون‌در باند فرودگاه کشوری بوشهر قرار گرفته و دیگر ساختمان و سکنه‌ای در آن نیست.

۴. آقای مجید زنگوئی در نامهٔ خود به‌مصحح می‌نویسند: (جغره)شامل دو ناحیه‌است: (جغره ماهینی) و (جغره علی‌باش) که سه‌چهار کیلومتر از هم فاصله دارند و هردو درکنار دریا هستند و (جغره ماهینی) به‌شهر نزدیک‌تر است.

۵. رك: آثار شهرهای خلیج فارس، ص ۱۴۰ تا ۲۰۱، جغرافیای تاریخی سرزمینهای خلافت شرقی، ص ۲۹۲. معجم‌البلدان، ج ۲، ص۸۸۷، آثارالعجم، ص ۳۷۰، فارسنامهٔ ابن‌بلخی، ص ۲۰۴ (چاپ شیراز).

۶. درمتن: (مردهای).

مرده و تاریخ مردن اوست، الله‌اعلم.

سرتل: یک‌فرسخ ونیم مشرقی «بوشهر» است.

سرمل: شش‌فرسخ کاروانی میانه مشرق و شمال «بوشهر» است.

شیخ ابول: فرسخی جنوبی «بوشهر» است.

شیف: یک‌فرسخ‌ونیم بیشتر میانه شمال و مشرق بوشهر است و دریا در میانه است و درقدیم شیف بندر معتبری بوده و اکنون چند خانه‌وار در او توطن دارند.

قلعه بهمنی: نام همان قلعه کوچک شهر ریشهر است.

مقام: فرسخی بیشتر جنوبی «بوشهر» است.

هلیله: سه‌فرسخ جنوب «بوشهر» است.

بلوک دشتی: ناحیهٔ وسیعی است از گرمسیرات فارس در میانه جنوب و مغرب شیراز، درازای آن از«بندر دیر» ناحیه بردستان تا «ننگ رم» ناحیه بلوک، ۳۶ فرسخ، پهنای آن از «سرگاه» ناحیه طسوج تا «کلات» ناحیه ماندستان، ۱۸ فرسخ، محدود است از جانب مشرق به‌نواحی بلوک گله‌دار و از سمت شمال به‌بلوک فراشبند و جره و کازرون و خشت و از مغرب و جنوب به‌نواحی دشتستان و دریای فارس.

کشت و زرع عمومی آن و شکارش مانند دشتستان، گندم و جو و نخلستان دیمی است و برای فراوانی کوه و ماهور، بز و پازن و قوچ و میش کوهی و کبک و تیهو، فراوان باشد و در زمستان هوبره و چاخرق بسیار شود و باز ترلان در حواشی دریای دشتی در روی زمین به‌دام می‌گیرند و در نواحی دشتی، شکار آهو یا چرغ و بحری که دو مرغ شکاری‌اند نمایند، مردمان فرومایه پیاده و مردمان بزرگ سواره شکار کنند و در اوائل بهار جوجه چرغ و بحری را از آشیانه گرفته، هرروزه طعمه او را بر کله آهو یا گوسفند دهند و بعد از چند روز بر سر گاو یا گوسفند زنده و بعد از آموزگاری آن را بدست گرفته به‌جانب صحرا روند و چون چرغ از روی دست گردن دراز کند، معلوم شود که آهو را از راه دور دیده است، پس چرغ را رها کنند و از عقب او بروند که بر سر آهوئی نشسته، بال در چشم و صورت آن همی زند یا سواره یا پیاده با سگ تازی یا بی‌سگ رسیده، آهو را صید کنند.

و بلوک دشتی را چندین ناحیه است که کلانتر و ضابط هریک در تحت طاعت دیگری نیستند و همه در اطاعت حاکم کل دشتی باشند.

ناحیهٔ «ماندستان» دشتی که شرحش بیاید، جای توطن طایفه شیخیان و حاجیان بود و در زمان استیلای افغان بر ممالک ایران **رئیس جمال حاجیانی** برعشیره خودسروری یافت وهمه در تحت طاعتش درآمدند، مجلسی منعقد نمود و چندین نفر از بزرگان شیخیان و حاجیان را به‌عنوان ضیافت حاضر داشته، هریک‌نفر شیخیان را در پهلوی یک‌نفر حاجیانی جای داد و قرار داده بود که بعد از اشاره او هر حاجیانی خنجری بر شکم هر شیخیانی زند و بعد از انعقادمجلس چنانکه گفته بود واقع گردید و بازماندگان طایفه شیخیان طوعاً او کرهاً در اطاعت رئیس جمال حاجیانی درآمدند و تمامی ناحیه ماندستان را تصاحب نمود و مدتها برقرار بود.

و بعد از وفات او، پسرش **رئیس حسین‌خان** به‌جای‌پدر مالک ناحیه ماندستان گردید و به‌کیاست و کاردانی ناحیه سنا و ناحیه طسوج و ناحیه بلوک را که شرح حال هریک بیاید،

تصاحب نمود.

و بعد از وفات رئیس حسین‌خان، پسرش **جمال‌خان دشتی** به‌جای پدر نشست و نواحی را منتظم داشت.

و بعد از وفات او، پسرش **حاجی خان دشتی** به‌جای پدر نشست و نواحی را مضبوط داشت و دختر حاجی‌حیدرخان بردستانی را درعقد ازدواج خود درآورد و بعد از وفات حاجی حیدرخان ناحیه‌بردستان را ضمیمه نواحی دشتی نمود و درسال ۱۲۷۸ وفات یافت، او را چندین پسر بود؛

بزرگتر از همه **حسین‌خان دشتی** بعد از وفات حاجی‌خان به‌ضابطی تمام نواحی دشتی‌سرافراز گردید و در سال ۱۲۸۰ و اند، در قریه خورموج او را در رخت خواب کشتند و بعداز مدتی قاتل او را گرفتند و چون رعیت بی‌رتبه بود، او را نکشته، رها نمودند.

و خلف‌الصدق حسین‌خان‌دشتی **جمال‌خان دشتی** است که به شراکت پسرعم خود **جمال‌خان** خلف‌الصدق حیدرخان دشتی به‌حکومت و ضابطی نواحی بلوک دشتی برقرار است.

پسر دویم حاجی‌خان، **حیدرخان دشتی** است. بعد از وفات حسین‌خان به‌حکومت نواحی دشتی سرافراز گردید و مدتها برقرار بود و درسال ۱۲۹۵ در شیراز وفات یافت و او را دونفر پسر است: اول آنهاست: جمال‌خان مزبور[۱]، درسال ۷۰[۲]۱[۲] متولد گشته است.

پسر دویم حیدرخان‌دشتی **محمدحسن‌خان دشتی** است، در سال ۱۲۷۵ متولد گشته و رتق وفتق بعضی از نواحی دشتی را مواظبت دارد.

پسر سیم حاجی‌خان‌دشتی است: زبان زمان، سحبان اوان، صاحب کمالات، ناظم ابیات، ادیب اریب: **محمدخان**، «دشتی» تخلص اوست به مناسبت توطن درنواحی دشتی؛ تخلص خود «دشتی» فرمود و بعد از وفات حیدرخان به‌حکومت نواحی دشتی برقرار گردید و در سال ۱۲۹۹ در بندر بوشهر وفات نمود[۳] و این چند بیت از او ثبت گردید:

بیار باده که در بزم چرخ شکل هلال — چو ساغری..............[۴]
خوش‌است باده‌بهرحال وخوشتر است کنون — که آخر رمضان است و اول شوال
وداع روزه ملال و صداع افزوده — بیار باده، ز خاطر ببر صداع وملال
چنان هلال ز سی‌روزه روز گشته ضعیف — که گاه‌گاه به‌چشم آیدم چو شکل خیال
کنند اشاره هلا، ز ابروی هلال‌سپهر — که بی‌خورید بهر روزه، هفته و‌مه وسال[۵]

---

۱. درمتن: (مذبور).
۲. درمتن: ۱۰۷۰.
۳. درکتاب دانشمندان و سخن‌سرایان فارس، ج۲، ص۵۳۸، آمده است که: (صاحب فارسنامه سال فوتش را ۱۲۹۹ نوشته است ولی تاریخ صحیح آن سال۱۲۹۸ است چنانکه مرحوم میرزا محمدحسین‌اهرمی تنگستانی ماده تاریخ فوتش را صریحا گفته است:

دو سنه از هزاروسیصد کم — کرد دشتی وداع این عالم

(دشتی به‌دستور نصیرالملک حکمران بوشهر و مضافات برای تادیه مالیات عقب‌افتاده‌دشتی که در حدود ۱۰،۰۰۰ تومان بود به‌زندان افتاد و نه ماه در حبس بود و در همانجا مریض شد و بمرد.) همانجا، ج۲،ص۵۴۲.
۴. مصراع دوم درمتن نیست.
۵. رك: شعر دشتی و دشتستان. عبدالمجید زنگوئی، ص ۱۹ تا ۱۸۸.

فلک به‌خسرو جمشید فر، نمود، دلیر کمان رستم و شمشیر سام و ابروی زال
برای رؤیت روی هلال ماه‌رخان به‌بام‌ها شده چون آفتاب بر اقلال
در آن میان مه من در خیال شکلی دید به‌من نمود مه ناقص آفتاب‌کمال
همی‌به جهد بر آن شکل دوختم دیده بدان مشابه‌که بر قرعه بنگرد رمال
و یا مهندس بر خطهای اقلیدس و یا منجم بر شکلهای سعد و وبال
بگفتمش که مها این نموده، واقع نیست بدین دلیل‌که هردم پذیرد[1] استبدال
چرا تو فرق نیاری یقین را ز گمان چرا تو باز ندانی‌خیال را ز هلال
هلال نیست یکی نعل پارهٔ شاه است که رفته‌رفته مهی می‌شود به‌عز و جلال
معین ملت اسلام شاه ناصردین که نصرت و ظفرش توأمند با اقبال
ز شیر رایتش از بیم حمله شیر فلک به‌سر گریوه گردون خزد مثال شغال
ایا شهی که ز دست تو می‌ببالد جود به‌حالتی‌که ز جود تو می‌بنالد مال
ز طبع انوری این بیت شاهد است مرا به‌وصف جود تو ای پادشاه عز و جلال
ترازوئی که در او بار بر تو سنجند سپهر کفه میزان سزد زمین مثقال
شهنشها، ملکا، ای که در مدایح تو زبان ناطقه هر فصیح باشد لال
قصیده‌ای که من آورده‌ام به‌مدحت تو روان و روشن و شیرین و تر چو آب زلال
کسی نگفت و نگوید، سپس نخواهد گفت ز عهد او تا این زمان و بعدالحال
فلک ندیده چو ما هردو مادح و ممدوح مثال نیست مرا چون تراکه نیست همال
ولی به‌مملکت فارس سخت بی‌قدرم چنان علی که به‌عمان وچون عمر به‌اوال[2]
عجب نباشد اگر مردمی است در دشتی رسول گفت به‌معنی‌که فی‌القراء رجال
روایح سخنم فی‌المثل در این صحرا حدیث عنبر وگاو است ونقل‌مشک وغزال
ولی سپهر به‌من گشته گربه در انبان از آن نموده شب و روز با سگم به‌جوال
به‌غیر مهر تو بیرون نیایدم ز عروق اگرکه نشتر قهرم زنند بر قیفال
همیشه تاکه ملال است منتهای فراق همیشه تاکه نشاط است مقتضای وصال
مدام حاصل عمر تو در وصال و نشاط هماره حاسد جاه تو در فراق و ملال

و این بیت نیز از محمدخان است:

مگر لاله ز خون کشتگان عشق می‌روید که سرتاپا شده‌خون‌آلوده داغی برجگردارد

و از علمای نواحی دشتی است: جناب مستطاب علام فهام، قدوه انام **حاج‌شیخ عبدالنبی**، اصل آن جناب از جزیره بحرین است، در قریه بردخان دشتی توقف دارد و چندین نفر طلبه علم در آن قریه مجتمع گشته، هرروزه کسب کمالات علمیه را در خدمت آن جناب می‌نمایند.

باید دانست که بلوک دشتی در اصل ۵ بلوک بود: اول بردستان، دوم بلوک، سیم سنا، چهارم طسوج، پنجم ماندستان، پس هر بلوکی را ناحیه‌ای گفته، بعضی را ضمیمه بعضی نموده، همه را دشتی گویند و حاکم‌نشین و قصبه نواحی دشتی قریه «کاکی» است. نزدیک

---

۱. در متن: (پزیرد).

۲. در حاشیه آمده است: (اوال) نام قدیم بحرین است. رك: آثار شهرهای خلیج فارس، ص۸۷۷.

به ۳۰۰ درب خانه دارد، بیشترش از چوب و برگ نخل ساخته، آنرا «کومه» گویند.
عرض آن از خط استوا ۲۸ درجه، طول آن از گری‌نیچ، رصدخانه انگلستان ۵۱ درجه و ۳۰ دقیقه، انحراف قبله مسلمانی آن [ ] درجه و [ ] دقیقه است. نزدیک ۵۰ فرسخ از شیراز دور افتاده است و هر ناحیه از نواحی دشتی را قصبه و کلانترنشین علی‌حده[1] باشد و نسبت قصبه هر ناحیه را به کاکی و نسبت دهات هریک را به‌قصبه آن نویسیم تا هرکس هر قصبه و هر دهی از هر ناحیه‌ای را بخواهد، به‌آسانی بیابد و تفصیل آنها بر این وجه است:

ناحیه بردستان دشتی[2]: میانه جنوب و مشرق «کاکی» است، درازی آن از قریه «ریز» تا «نودر» از ۹ فرسخ بیشتر، پهنای آن از بندر «دیر» تا قریه «آبدان» ۷ فرسخ و کوه بزرگی درمیان این ناحیه افتاده است. محدود است از جانب مشرق به‌نواحی گله‌دار و از شمال به ناحیه «سنا» و از مغرب و جنوب به‌دریای فارس، درقدیم قصبه این ناحیه قریه بردستان بود، چند سال است که قصبه و حاکم‌نشین آن بندر دیر است، ۱۳ فرسخ از کاکی دور افتاده است و ۲۰۰ درب خانه که بیشتر آن از چوب نخل و برگ نخل است دارد: این ناحیه مشتمل است بر ۲۸ ده آباد:

آبدان: ۷ فرسخ میانه شمال و مغرب «دیر» است.
بتانه: درکنار دریا، ۲ فرسخ مغربی «دیر» است.
بردستان: نیم فرسخ شمالی «دیر» است.
بندر دیر: همان قصبه این ناحیه است.
بندرعالی: درکنار دریا، فرسخی مغربی «دیر» است.
بیدو: ۷ فرسخ شمالی «دیر» است.
تنگ‌مان: ۶ فرسخ ونیم میانه شمال و مشرق «دیر» است.
چاه پهن: درکنار دریا، ٤ فرسخ مغربی «دیر» است.
جمرک: ۳ فرسخ جانب شمالی «دیر» است.
درک: ۲ فرسخ میانه شمال و مشرق «دیر» است.
دروک: ٥ فرسخ میانه شمال و مغرب «دیر» است.
دمه‌گز: درکنار دریا، ۲ فرسخ ونیم، مغربی «دیر» است.
دوراهک: همان «درک» است.
دناجی: همان بندرعالی است.
ریز: ۷ فرسخ میانه شمال و مشرق «دیر» است.
سرمستان: ٥ فرسخ‌ونیم میانه شمال و مغرب «دیر» است.
سهول: ٤ فرسخ ونیم، میانه شمال و مغرب «دیر» است.
غرگانه: ٤ فرسخ ونیم بیشتر میانه شمال و مغرب «دیر» است.
فاریاب: ۲ فرسخ بیشتر شمالی «دیر» است.
گزخان: درکناردریا، ۶ فرسخ ونیم میانه مغرب و شمال «دیر» است

---

۱. درمتن: (علاحده).
۲. آثار شهرهای خلیج‌فارس، ص۲۵۵.

گله‌زنی: ٤ فرسخ کمتر میانه شمال و مغرب «دیر» است.
کنارترشان: ٦ فرسخ میانه شمال و مغرب «دیر» است.
گندم‌زار: ٥ فرسخ میانه شمال و مغرب «دیر» است.
گنوی[1]**:** ۳ فرسخ ونیم شمالی «دیر» است.
کورو: ٥ فرسخ ونیم میانه شمال و مغرب «دیر» است.
مادان: ٥ فرسخ ونیم شمالی «دیر» است.
موردک: ٥ فرسخ ونیم شمالی «دیر» است.
موردی: ۷ فرسخ شمالی «دیر» است.
نودراز: در کناردریا، ٥ فرسخ، مغربی «دیر» است.
نارستان: ۷ فرسخ میانه شمال و مشرق «دیر» است.

ناحیه بلوک: این ناحیه را بلوك گویند، شمالی «کناکی» است، درازی آن از «پشت پر» تا «تنگ‌رود» ۱۲ فرسخ، پهنای آن از «راه‌بانو» تا «طلحه» نیز ۱۲ فرسخ، در همه‌جا کوهستان، در میانه افتاده، محدود است از جانب مشرق به‌بلوك فراشبند و از شمال به‌نواحی جره و کازرون و خشت و از مغرب به‌نواحی دشتستان و از سمت جنوب به‌ناحیه طسوج دشتی، زراعت این ناحیه فاریاب است و هوای آن از عموم دشتی و دشتستان به‌اعتدال نزدیکتر است، شکار آن از هر نوعی یافت شود و دراجش فراوان است. قصبه آن «**بشکان**»[2] است، ۱٥ فرسخ شمالی «کاکی» است و این ناحیه مشتمل است بر ۱۸ قریه آباد:
پرگانک: ۹ فرسخ شمالی «بشکان» است.
پشت‌پر: ۱۱ فرسخ میانه شمال و مشرق «بشکان» است.
بشکان: همان قصبه بلوك است.
تنگ‌رم[3]**:** ۱۰ فرسخ بیشتر شمالی «بشکان» است.
تنگ‌رود[4]**:** ۲ فرسخ ونیم، جنوب «بشکان» است.
چاه‌وک: ۸ فرسخ شمالی «بشکان» است. زمانی که سواحل دریای فارس در تصرف دولت پرتگال و ولندیز بود چندین مرغ و خروس خانگی از فرنگستان آورده، مابین دهات قسمت نمودند و تاکنون نتیجه آن مرغها در چاه‌وك باقی است در شکل و رنگ مانند مرغهای خانگی ایران باشند لیکن‌جثه هرمرغی وخروسی به‌اندازه دو مرغ ودوخروس بلکه بیشتراست.
چم‌نو: ۷ فرسخ ونیم شمالی «بشکان» است.
چنبر: ۲ فرسخ میانه جنوب و مشرق «بشکان» است.
خون: ٤ فرسخ بیشتر میانه شمال و مغرب «بشکان» است.
خین[5]**:** همان «خون» است.

---

۱. آثار شهرهای خلیج‌فارس، ص۲٥٦.
۲. (بوشکان)، کتاب جغرافیا و اسامی دهات کشور، ج ۲، ص۲۹۸.
۳. (تنگ‌ارم)، کتاب‌جغرافیا و اسامی دهات کشور، ج ۲، ص۲۹۸.
٤. (تنگ‌زرد)، کتاب جغرافیا و اسامی دهات کشور، ج ۲، ص۲۹۸.
٥. (خون)، کتاب جغرافیا و اسامی دهات کشور، ج ۲، ص۲۹۸.

ده‌رود: ۶ فرسخ میانه شمال و مشرق «بشکان» است.
راه‌بانو: ۷ فرسخ مشرقی «بشکان» است.
سوک: ۸ فرسخ کمتر، میانه شمال و مغرب «بشکان» است.
طلحه: ٤ فرسخ مغرب «بشکان» است.
فاریاب: ٥ فرسخ میانه شمال و مغرب «بشکان» است.
کلمه: ٦ فرسخ میانه شمال و مغرب «بشکان» است.
کناربستانک: ٤ فرسخ مشرقی «بشکان» است.
گندقاضی: ٦ فرسخ مشرقی «بشکان» است.
مورد خیر: ۹ فرسخ میانه شمال و مشرق «بشکان» است.

ناحیه سنا و شنبه[1]: میانه شمال و مشرقی کاکی است. درازی آن از «لاور» تا «باغان» ۱۳ فرسخ، پهنای آن از فرسخی نگذرد. محدود است از جانب مشرق و شمال به‌ناحیهٔ طسوج دشتی و از طرف مغرب و جنوب به‌ناحیه ماندستان دشتی، زراعت این ناحیه دیمی است، نخلستان فاریابی دارد و رودخانه فیروزآباد و رودخانه دزگاه و رودخانه طسوج و رودخانه ریز، یکجا گشته، از میان این ناحیه می‌گذرد و هیچ فایده نمی‌بخشد، در زمان قدیم نزدیک قریه درویشی این ناحیه، بندی بر این رودخانه بسته بود و دو نهر بزرگ از دو جانب آن برخاسته، این ناحیه و ناحیه ماندستان دشتی را آب می‌داد و سالهاست شکسته و اهالی این دو ناحیه را از آب محروم داشته است. شکار این ناحیه، بز و پازن و قوچ و میش کوهی و آهو و کبک و تیهو و دراج و در زمستان هوبره و چاخرق است و قصبه آن «شنبه» است. ٦ فرسخ مشرقی «کاکی» است. و این ناحیه، مشتمل است بر ۱٥ قریه آباد:

آب‌نیلو: ۲ فرسخ ونیم مشرقی «شنبه» است.
باغان: ٥ فرسخ میانه جنوب و مشرق «شنبه» است.
بی‌کسان: جنوبی «شنبه» است.
چاه‌گاه: فرسخی مشرقی «شنبه» است.
حموئی: ۳ فرسخ مغربی «شنبه» است.
حیدرآباد: ٥ فرسخ میانه جنوب و مشرق «شنبه» است.
درکو[2]: ۳ فرسخ کمتر مغربی «شنبه» است.
درویشی: ۲ فرسخ ونیم بیشتر میانه جنوب و مشرق «شنبه» است.
سماعیل محمودی: فرسخی بیشتر میانه شمال و مغرب «شنبه» است.
سنا: ٤ فرسخ کمتر میانه شمال و مغرب «شنبه» است.
شنبه: همان قصبه این ناحیه است.
کاردنه: ٦ فرسخ بیشتر میانه شمال و مغرب «شنبه» است.
کردلان: ۳ فرسخ بیشتر میانه جنوب و مشرق «شنبه» است.

---

۱. (سنا و شمبه)، آثار شهرهای خلیج‌فارس، ص۲۰۷.
۲. (درگو)، کتاب جغرافیا و اسامی دهات کشور، ج۲، ص۳۰۱، در شعر دشتی و دشتستان درگوی شمالی و جنوبی.

گشتو: ۵ فرسخ میانه شمال و مغرب «شنبه» است.

لاور: ۸ فرسخ میانه شمال و مغرب «شنبه» است.

ناحیه طسوج: میانه شمال و مشرق «کاکی» است. درازی آن از «سیرگاه» تا قریه «درنگ» ۱۱ فرسخ، پهنای آن از نیم فرسخ نگذرد. کشت کار این ناحیه، دیمی است با آنکه هوائی گرم دارد و رودخانه از آن می‌گذرد، هیچ درختی جز «کنار» یافت نشود و در کناره رودخانه آن، دراج فراوان باشد. محدود است از جانب مشرق به‌بلوك اربعه و فراشبند و از جانب‌شمال به‌ناحیه بلوك و از مغرب وجنوب به‌ناحیه‌سنا وشنبه وقصبه ناحیه‌طسوج«تنگ‌باغ» است. ۱۲ فرسخ در جانب مشرق «کاکی» است و این ناحیه مشتمل بر ۱۱ قریه آباد [است][1].

بن بید: فرسخی میانه جنوب و مغرب «تنگ‌باغ» است.

تنگ‌باغ: همان قصبه طسوج است.

حناشور: ۲ فرسخ مغربی «تنگ‌باغ» است.

درنگ: ۱۱ فرسخ میانه شمال و مغرب «تنگ‌باغ» است.

دهوك: ٤ فرسخ میانه شمال و مغرب «تنگ‌باغ» است.

سرمك: ۳ فرسخ مغربی «تنگ‌باغ» است.

سیرگاه: فرسخی مشرقی «تنگ‌باغ» است.

سهو: ۷ فرسخ میانه جنوب و مغرب «تنگ‌باغ» است.

فهنج: ۳ فرسخ میانه شمال و مغرب «تنگ‌باغ» است.

گرزوئی: ۸ فرسخ میانه شمال و مغرب «تنگ‌باغ» است.

کنارسندك[2]: ٦ فرسخ میانه شمال و مغرب «تنگ‌باغ» است.

ناحیه ماندستان[3]: در حقیقت شالده و بنیان بلوك دشتی است و «ماندستان» برای آن گویند که رودخانه از میان این ناحیه بگذرد و هیچ فایده نبخشد و وجه تسمیه آن در عنوان رودخانه‌ها بیاید. درازی این ناحیه از قریه «دومنالو» تا «شیب برم» ۱۰ فرسخ، پهنای آن از «کاکی» تا «هدکو» ۵ فرسخ. محدود است از جانب مشرق به ناحیه «سنا» و «شنبه» و از شمال به‌نواحی دشتستان و از مغرب و جنوب به‌دریای فارس. انواع شکارها در این ناحیه یافت شود، هوائی گرم و تر دارد، محصولش همه دیمی است، چون در زمستان آب رودخانه «ماند» طغیان کند و در بهار فرو نشیند، اهالی این ناحیه در کناره آن تخم هندوانه و خربوزه و خیارچنبر کاشته، در اواخر بهار و اوائل تابستان هرروزه صد خروار از محصولش بار کرده، به‌دهات برده، صرف کنند و قیمتی برای آن نباشد هرکس هرچه را برد، مؤاخذتی ندارد.

و قصبه این ناحیه، بلکه حاکم‌نشین نواحی دشتی، «کاکی» است[4] و این ناحیه مشتمل

---

۱. در کتاب جغرافیا و اسامی دهات کشور: ج ۲، ص ۳۰۱، ۵ ده.

۲. در کتاب جغرافیا و اسامی دهات کشور، ج ۲، ص ۳۰۱: (کنار بندك).

۳. (کوه موند و دامنهٔ جنوبی آن که قسمتی از جلگه دشتی را در بر گرفته به روزگار پیشین به نام (ماندستان) و (موندستان) معروف بوده است.) رود موند از آبادی قنطره می‌گذرد، آثار شهرهای خلیج‌فارس، ص ۲۵٦.

٤. امروزه به‌نام دهستان کاکی است. رك: کتاب جغرافیا و اسامی دهات کشور، ج ۲، ص ۳۰۱.

ست بر ۴۰ ده آباد:

آب‌سبز: ۲ فرسخ میانه شمال و مغرب «کاکی» است.

بادوله[1]: فرسخی شمالی «کاکی» است.

بالنگستان: ۵ فرسخ میانه جنوب و مغرب «کاکی» است.

بامنیر: ۲ فرسخ شمالی «کاکی» است.

برده‌خان کهنه: ۷ فرسخ جنوب «کاکی» است.

برده‌خان: ۷ فرسخ کمتر جنوبی «کاکی» است.

برم‌صادر[2]: ۳ فرسخ جنوب «کاکی» است.

جاشک: ۴ فرسخ بیشتر جنوبی «کاکی» است.

چاه‌حسین جمال: ۲ فرسخ ونیم میانه جنوب و مغرب «کاکی» است.

چغاپور: در اصل «شغادپور» بود یعنی پسر شغاد که نام کسی است، ۲ فرسخ بیشتر شمالی «کاکی» است.

چم کور: ۲ فرسخ بیشتر مغربی «کاکی» است.

دومنالو: ۳ فرسخ بیشتر شمالی «کاکی» است.

ریزگ: ۵ فرسخ میانه جنوب و مغرب «کاکی» است.

زیارت: ۵ فرسخ میانه جنوب و مغرب «کاکی» است.

زیررود[3]: ۵ فرسخ جنوبی «کاکی» است.

شهری[4]: ۲ فرسخ کمتر جنوبی «کاکی» است.

شهنا: ۵ فرسخ جنوب «کاکی» است.

شیب‌برم: ۹ فرسخ جنوب «کاکی» است.

شیخیان: ۲ فرسخ میانه جنوب و مغرب «کاکی» است.

طوی دراز: «طوی» به‌معنی چاه است. ۳ فرسخ مغربی «کاکی» است.

فقیه همدان: ۴ فرسخ مغربی «کاکی» است.

فقیه حسنان: ۵ فرسخ میانه شمال و مغرب «کاکی» است.

کاکی: همان قصبه ماندستان است.

کبکان[5]: بندری است ۵ فرسخ بیشتر میانه جنوب و مغرب «کاکی» است.

کردوان: ۴ فرسخ میانه جنوب و مغرب «کاکی» است.

کزی: ۶ فرسخ مغربی «کاکی» است.

گزدراز: ۳ فرسخ، مغرب «کاکی» است.

گزک: فرسخی مغربی «کاکی» است.

---

۱. (باردولی)، رک: کتاب جغرافیا و اسامی دهات کشور، ج ۲، ص ۳۰۱.

۲. (برم‌ساد)، کتاب جغرافیا و اسامی دهات کشور، ج ۲، ص ۳۰۱.

۳. (زیرراه)، کتاب جغرافیا و اسامی دهات کشور، ج ۲، ص ۳۰۱.

۴. (شعری)، کتاب جغرافیا و اسامی دهات کشور، ج ۲، ص ۳۰۱.

۵. (کبگان)، کتاب جغرافیا و اسامی دهات کشور، ج ۲، ص ۳۰۱.

کلات: ۵ فرسخ بیشتر مغرب «کاکی» است.
گلپش: یک فرسخ ونیم میانه جنوب و مشرق «کاکی» است.
گلبیا: ۳ فرسخ ونیم جنوبی «کاکی» است.
کناری: ٤ فرسخ جنوبی «کاکی» است.
گنخک: ۲ فرسخ ونیم، میانه جنوب و مغرب «کاکی» است.
کوسه: ۲ فرسخ مغربی «کاکی» است.
لاور[1]: ۵ فرسخ میانه جنوب و مغرب «کاکی» است.
مخدان: ٤ فرسخ جنوب «کاکی» است.
هد کو[2]: ٦ فرسخ مغربی «کاکی» است.
هلالی: فرسخی میانه جنوب و مغرب «کاکی» است.
بلوک دورغ: در ذیل عنوان فلاحی بیاید.

[۳۰]- بلوک رامجرد[3]

در اصل «رام‌گرد» یعنی شهر شاد و خرم یا شهر خدای بزرگ یا شهر فرشته، برای آنکه «رام» به‌معنی شاد و خرم و خدای بزرگ و نام فرشته‌ای نیز باشد[4] و «گرد» به‌معنی شهر است. از سردسیرات فارس در جانب شمال شیراز است، درازی آن از «حسن‌آباد» تا قریه «بیزدان» ۸ فرسخ، پهنای آن از «اسفدران» تا «نگارستان» ٤ فرسخ.

محدود است از جانب مشرق به‌بلوک مرودشت و از شمال به‌بلوک مائین و ابرج و از مغرب به‌بلوک کام‌فیروز و بیضا و از سمت جنوب به‌حومه شیراز، هوای این بلوک از سردی مایل به‌اعتدال، کشت و زرعش، گندم و جو دیمی و فاریابی و برنج و پنبه و کنجد، آبش از رودخانه کام‌فیروز است که چون از این بلوک بگذرد آنرا رودخانه «کر» گویند، در زمان قدیم در جانب سرگاه این بلوک بندی بر این رودخانه بسته بودند، بعد از خرابی آن امیر جلال‌الدین اتابک چاولی که از امرای دولت سلطان الب‌ارسلان سلجوقی است درحدود سال **۵۰۰ و اند**، این بند را تعمیری لایق نمود و در زمان سلاطین آل‌مظفر باز تعمیر گردید و در زمان سلاطین صفویه درسال **۱۰۵۵**، باز این بند را تعمیر نمودند چنانکه در جزو اول از گفتار اول ایـن **فارسنامه** نوشته شد و اکنون شالده و بنیان آن باقی است و دیوارها افتاده و بنیانش بیفایده مانده است.

و ضابط این بلوک هر ساله وجهی از مـلاك و چندین‌هزار نفر عمله از رعایای رامجرد

---

۱. (لاور ساحلی)، کتاب جغرافیا و اسامی دهات کشور، ج ۲، ص ۳۰۱.
۲. (هدکان)، کتاب جغرافیا و اسامی دهات کشور، ج ۲، ص ۳۰۱.
۳. (رامجرد ناحیتی است برکنار آب کر و بندی بر آن آب بسته بودند تا دیهها را آب می‌دادند چون خرابی به‌حال بند راه یافت، آن ولایت مستاصل گشت اتابک چاولی آن بند را عمارت کرد وآن ولایت باز معمور شد.) نزهة‌القلوب، ص ۱۲۳.
٤. و بیست‌ویکم از هر ماه شمسی (به‌نام ایزد مزبور)، (معین) در برهان آمده است که : (به هندی نام خدای بزرگ است).

گرفته، در اول بهار آب رودخانه را به‌پایه‌های چوبی که آن را خرپایه گویند در نهر اعظم و از نهر اعظم به‌جدولهای دهات قسمت کنند و در بیشتر سالها در فصل تابستان و گاهی در میان بهار این خرپایه‌ها، از بی‌استحکامی یا تقاب مباشر، شکسته، آب از نهر اعظم بریده، تمام محصول شتوی و صیفی این بلوك ضایع گردد و به‌این سبب در این بلوك بساتین نباشد و در سال ۱۳۰۸، حضرت والا معتمدالدوله ثانی سلطان‌اویس‌میرزا، بند رامجرد را مانند بند امیر کربال، استوار فرموده، بلوك رامجرد را زنده فرمود و قصبه و ضابط‌نشین این بلوك در وقتی که ضابطی در سلسله محمودخان رامجردی بود قریه «زرگران» را قصبه رامجرد می‌گفتند و چون ضابطی به‌سلسله حاجی‌صفرخان رامجردی رسید، قریه «آباده» رامجرد را قصبه می‌گفتند که خانه این دوسلسله در این دوقریه بود و چندسال است که ضابطی از اهل رامجرد بیرون رفته است قریه «جشنیان» را ضابط‌نشین این بلوك قرار دادند و نزدیك به ۱٤ فرسخ شمالی شیراز است:

آباده[1]: ٥ فرسخ جنوبی «جشنیان» است.
آونجان: ۳ فرسخ میانه جنوب و مشرق «جشنیان» است.
ابراهیم‌آباد: ٥ فرسخ جنوبی «جشنیان».
اسفدران[2]: ٥ فرسخ میانه مشرق و جنوب «جشنیان» است.
اسماعیل‌آباد: یک فرسخ جنوبی «جشنیان» است.
بارزآباد: ٤ فرسخ جنوبی «جشنیان» است.
پالونك: ٦ فرسخ جنوبی «جشنیان» است.
بیزجان: نیم فرسخ مغرب «جشنیان» است.
جانکی: ۳ فرسخ کمتر میانه جنوب و مشرق «جشنیان» است.
جشنیان: همان قصبه بلوك رامجرد است.
چمنی[3]: ٤ فرسخ میانه جنوب و مشرق «جشنیان» است.
جهان‌آباد: به‌مسافت کمی جنوبی «جشنیان» است.
حسن‌آباد: ۸ فرسخ میانه جنوب و مشرق «جشنیان» است.
دورودزن: یک فرسخ شمالی «جشنیان» است.
رامجردی: ۲ فرسخ میانه جنوب و مشرق «جشنیان» است.
رزمنجان: ۳ فرسخ کمتر میانه جنوب و مشرق «جشنیان» است.
زراره[4]: ٤ فرسخ میانه جنوب و مشرق «جشنیان» است.
زرگران: ٤ فرسخ میانه جنوب و مشرق «جشنیان».
زکیان: ٤ فرسخ میانه جنوب و مشرق «جشنیان» است.
سهل‌آباد: وقفی مدرسه منصوریه شیراز؛ ٥ فرسخ جنوبی «جشنیان» است، سالها

---

۱. درکتاب جغرافیا و اسامی دهات کشور، ج ۲، ص ۲۵۹: (آباده سفلی و علیا).
۲. (اسفندران)، کتاب جغرافیا و اسامی دهات کشور، ج ۲، ص ۲۵۹.
۳. (چمن بورکی)، کتاب جغرافیا و اسامی دهات کشور، ج ۲، ص ۲۵۹.
٤. (زراره سفلی و علیا)، کتاب جغرافیا و اسامی دهات کشور، ج ۲، ص ۲۵۹.

به‌عنوان وقفیت در تصرف آباء و اجداد نگارندهٔ این فارسنامه ناصری بود، در سال ۱۲۸۴ حاجی‌شیخ‌حسین ناظم‌الشریعه عرب مشهور که شرح حالش در ذیل محله اسحق‌بیگ شیراز گذشت به‌حیله و اشتلم به‌عنوان مجهول‌المالک به‌شهادت خود، از مجتهدی خرید و متصرف گردید و بعد از مراجعت این بنده از عتبات عالیات در خدمت مجتهدین دارالخلافه طهران و عتبات عالیات و دارالعلم شیراز به‌شهادت شهود و وقفنامه و ارقام فرمانروایان فارس، ثابت نمودم که از موقوفه مدرسه منصوریه است و بیع و شرای آن حرام است و هریک از مجتهدین ثبوت وقفیه و غصب حاجی‌شیخ‌حسین ناظم‌الشریعه را به‌خط خود نوشته به‌مهر خود مزین داشتند و این احکام را تقدیم حضور مبارك شاهنشاه جم‌جاه معدلت شعار، ناصرالدین‌شاه قاجار ادام‌الله عمره و دولته و شوکته، داشتم و فرمان مهر لمعان بر طبق احکام مجتهدین شرف صدور یافت و حضرت اشرف ارفع والا، حاجی‌فرهادمیرزا معتمدالدوله دام‌عمره و عزه به‌مضمون فرمان مبارك رفتار نموده، در سال ۱۲۹۵ سهل‌آباد وقفی را به‌تصرف این بنده داد و در سال ۱۲۹۹ حاجی‌شیخ‌حسین باز حیلتی فرمود و اشتلمی تازه نمود و سهل‌آباد را بی‌رجوع به‌حاکم شرع به‌رشوه دیوانی از تصرفم بگرفت و تاکنون به‌وجه غصب در تصرفش باقی است و امیدوارم که به‌غضب خداوندی و سخط پادشاهی گرفتار شود.

شیب کوه: نام ناحیه جنوبی بلوك رامجرد است که از ناحیه دیگر به کوه کوچکی جدا گشته است.

عزآباد: ٤ فرسخ ونیم جنوبی «جشنیان» است.

فتوح‌آباد: نیم فرسخ مشرقی «جشنیان» است.

فخرآباد: ٥ فرسخ کمتر میانه جنوب و مشرق «جشنیان» است.

قاسم‌آباد: ٦ فرسخ کمتر میانه جنوب و مشرق «جشنیان» است.

قلعه‌پل: ٥ فرسخ میانه جنوب و مشرق «جشنیان» است.

گروازجان: ٥ فرسخ ونیم جنوبی «جشنیان» است.

کمرزرد: ٨ فرسخ میانه جنوب و مشرق «جشنیان» است.

کوشکك: ٤ فرسخ ونیم میانه جنوب و مشرق «جشنیان» است.

کوهك: ٤ فرسخ میانه جنوب و مشرق «جشنیان» است.

ماده‌بانان: ٤ فرسخ ونیم جنوبی «جشنیان» است.

محمدآباد: ٨ فرسخ میانه جنوب و مشرق «جشنیان» است.

مقبل‌آباد: ٤ فرسخ بیشتر جنوبی «جشنیان» است.

ملك‌آباد: ٥ فرسخ بیشتر میانه جنوب و مشرق «جشنیان» است.

منصورآباد: ٦ فرسخ ونیم میانه جنوب و مشرق «جشنیان» است. در تواریخ نوشته‌اند در سال ۳۹ هجری زیادابن ابیه والی فارس در نزدیکی شهر استخر قلعه‌ای بساخت و نامش را «زیادآباد» گذاشت و بعد از مدتی منصور یشگری در آن قلعه متحصن گردید و به‌نام او آن قلعه را منصور آباد گفتند.

نصرآباد: ۳ فرسخ ونیم میانه جنوب و مشرق «جشنیان» است.

نگارستان: ٥ فرسخ بیشتر، جنوبی «جشنیان» است.

نوسنجان: ۵ فرسخ میانه جنوب و مشرق «جشنیان» است.

[۳۱]- بلوك رامهرمز[1]

معنی «رام» در عنوان رامجرد گفته شد و «هرمز» به‌ضم ها و سکون را و ضم میم، نام روز اول از هر ماه فارسیان است و نام فرشته‌ای که مصالح آن روز در دست اوست و نام ستارهٔ مشتری و نام پسر انوشیروان و نام رب‌الارباب نیز باشد و معنی «رام‌هرمز» «شاد و خرم باد هرمز».

از گرمسیرات فارس در میانه شمال و مغرب شیراز افتاده است، درازی آن از معدن «نفط سفید» تا قریه «جولکی» ۲۱ فرسخ، پهنای آن از «شاردین» تا «قلعه شیخ» ۷ فرسخ. محدود است از جانب مشرق به‌نواحی کوه‌گیلویه و از سمت شمال به‌نواحی جانکی بختیاری و از جانب مغرب و جنوب به‌نواحی بلوك فلاحی. هوای تابستانش گرم، درختان سردسیری را جز درخت گردو به‌خرمی پروراند، خرما و نارنج [و] لیمو و ترنج و سایر درختانش در کلفتی و بلندی، ضرب‌المثل است و در بیشتر احوال با بلوك داراب شباهتی تمام دارد، بیشتر درخت صحرا و دامنه کوهستان رامهرمز، درخت کنار است، کشت و زراعتش، گندم و جو و برنج و پنبه و کنجد و نخود و عدس و ماشك و لوبیای سفید است، آبش از چندین رودخانه است که همه از میانه بلوك رامهرمز [می]گذرد[2] و زمینش چنان شیب دارد که یک نفر بیلدار در همه‌جا می‌تواند آب را از رودخانه جدا کند و چون آب رودخانه را به‌جدول آورند چنان به‌سرعت می‌رود که گل‌ولای در جدول نماند و هرساله این جدولها محتاج به‌تنقیه نباشد و شکار صحرای رامهرمز آهو و دراج است که گویا تخم این دوجانور را پاشیده، کهره‌آهو و جوجه دراج روئیده است، مرغ دراج رامهرمز با گنجشك جای دیگر، برابری دارد، برف تابستانه کوهستانش بی‌محافظت تا [؟][3] سال دیگر بماند. در زمان قدیم آبادی بی‌اندازه داشته و اکنون از حسن سلوك قبائل عرب و بختیاری ده‌یک بلکه نیمه ده‌یک از آبادی آن باقی نیست، قبیله عرب رامهرمز را آل‌خمیس گویند، نزدیک به ۱۰۰۰، خانوار بودند و اکنون به ۲۰۰، خانه نمی‌رسد و شیخ آن قبیله **شیخ بیاره** پسر شیخ سلطان پسر شیخ مسلط است که پدر بر پدر کلانتر و رئیس آل‌خمیس بود و تمامی قبیله آل‌خمیس در تابستان و زمستان در چادرهای سیاه از صحرای رامهرمز خارج نشوند و اندیشه گرما را ندارند.

و **ابومحمد رام‌هرمزی:** وزیر سلطان‌الدوله دیلمی، حصاری بر گرد کربلای معلی کشید و در سال ۴٦۰ هجری به‌رحمت ایزدی پیوست و در ازمنه سابقه حکومت رامهرمز با میرزا-

---

۱. در فارسنامه ابن‌بلخی، ص٦٤، بنای این‌شهر به‌هرمزبن شاپوربن اردشیر نسبت داده شده است. در کتاب حدودالعالم ص۱۳۸، (رام‌اورمزد: شهری است بزرگ و خرم و آبادان و با نعمت بسیار و جای بازرگانان بر حد میان پارس و خوزستان)، و رك: ص٤٦ همان کتاب. در نزهةالقلوب، ص۱۱۱ (رامز) یا (رام هرموز). اورمزدبن شاپوربن- اردشیر بابکان ساخت و (رام‌هرموز) خوانند به‌مرور (رامز) شد، شهری وسط است و هوای گرم دارد حاصلش غله و پنبه و نیشکر فراوان دارد.

۲. در متن: (گذرد است).

۳. در متن بر بالای کلمه سال، کلمه‌ای نوشته شده است که واضح نیست شاید (سه) باشد.

سلطان‌محمدخان بهبهانی بود و بعد از وفاتش به‌خلف‌الصدق او میرزامنصورخان بهبهانی منتقل گردید و اکنون کلانتر آن، خواجه‌احمد پسر خواجه‌طاهر رامهرمزی است.

و قصبه این بلوك را نیز «رام هرمز» گویند[1]، عرض آن از خط استوا ۳۱ درجه و ۱۰ دقیقه، طول آن از گری‌نیچ رصدخانه انگلستان ۴۹ درجه و ۴۸ دقیقه، انحراف قبله آن از نقطه جنوب به‌جانب مغرب [ ] درجه و [ ] دقیقه است. نزدیک به ۶۵ فرسخ از شیراز دور افتاده است و این بلوك مشتمل است بر ۳۸ ده آباد:

امام‌سفید: ۳ فرسخ میانه شمال و مغرب «رام هرمز» است.

بابل: ۲ فرسخ بیشتر جنوب «رام هرمز» است.

باستین[2]: فرسخی جنوبی «رام هرمز» است.

پلین[3]: فرسخی جنوب «رام هرمز» است.

بوائی[4]: ٤ فرسخ ونیم جنوبی «رام هرمز» است.

جایزان کهنه[5]: ۷ فرسخ میانه جنوب و مشرق «رام هرمز» است.

جایزان نو: ۸ فرسخ میانهٔ جنوب ومشرق «رام هرمز» است.

چشمه‌زرین: ۲ فرسخ مغربی «رام هرمز» است.

جمعه[6]: ٤ فرسخ میانه جنوب و مشرق «رام هرمز» است.

چم‌لیشان: ۳ فرسخ شمال «رام هرمز» است.

چم‌ملا: ۸ فرسخ میانه جنوب و مشرق «رام هرمز» است.

چم‌هاشم: ۲ فرسخ ونیم جنوبی «رام هرمز» است.

جولکی[7]: ۹ فرسخ ونیم جنوب و مشرق «رام هرمز» است.

حمود: ۸ فرسخ ونیم جنوب «رام هرمز» است.

درهٔ بید: ۷ فرسخ میانه جنوب و مغرب «رام هرمز» است.

دو کوهک: ۲ فرسخ میانه جنوب و مشرق «رام هرمز» است.

ده اوریا: نیم فرسخ مشرقی «رام هرمز» است. مشهور است که قبر حضرت اوریا[8](ع) در این قریه است، در کتابهای تفسیر قرآن و تواریخ، قصه حضرت اوریا(ع) و حضرت داود مسطور است و نگارنده این فارسنامه ناصری در ماه جوزای سال ۱۲۹۳ به‌مصاحبت نواب والا

---

۱. این بلوك سالهاست که از فارس منتزع شده و اینك جزو استان ششم، (خوزستان) است.
۲. (باستی) از دهستان رستم‌آباد. کتاب جغرافیا و اسامی دهات کشور، ج ۲، ص ۲۱۲.
۳. (پلیم) از دهستان پلیم. کتاب جغرافیا و اسامی دهات کشور، ج ۲، ص ۲۱۰.
٤. (بونی) از دهستان شهریاری، کتاب جغرافیا و اسامی دهات کشور، ج ۲، ص ۲۱۲.
۵. از دهستان حایزان، کتاب جغرافیا و اسامی دهات کشور، ج ۲، ص ۲۱۰.
۶. چنین نامی در زمره دهات رامهرمز کنونی نیست. کتاب جغرافیا و اسامی دهات کشور، ج ۲، ص ۲۱۰، ۲۱۳.
۷. (جولکی علیا و جولکی سفلی). کتاب جغرافیا و اسامی دهات کشور، ج ۲، ص ۲۱۳.
۸. در قاموس کتاب مقدس، ص ۱۳۵، معنی این کلمه (شعله خدا) دانسته شده است. در برهان آمده است که (اوریا بر وزن بوریا نام شخصی است که داود علیه‌السلام او را به‌جنگ فرستادو اودر جنگ کشته شد و داود زن او را خواست، سلیمان از آن زن بهم رسید، و بعضی گویند جد مادری سلیمان است و جمعی گویند برادر داود است. مرحوم معین نیز در حاشیه افزوده‌اند: (عور یا Uriah (: شعله خدا)، (برهان).

احتشام‌الدوله سلطان‌اویس میرزا قاجار دام‌عمره، ۱۲ روز در کنار قریه «ده اوریا» توقف داشتم و مکرر به‌زیارت قبر حضرت اوریا مشرف شدم.

دیور: همان «ده اوریا» ست.

رام‌هرمز: همان قصبه «رام‌هرمز» است.

رستم‌آباد[1]**:** ۲ فرسخ میانه جنوب و مشرق «رام‌هرمز» است.

سرآسیاب: ۸ فرسخ ونیم میانه جنوب و مشرق «رام‌هرمز» است.

سرتا: نیم فرسخ شمالی «رام‌هرمز» است.

سلطان‌آباد: ٤ فرسخ ونیم میانه جنوب و مشرق «رام‌هرمز» است.

سلمانی[2]**:** ۳ فرسخ ونیم جنوبی «رام‌هرمز» است.

شاردین: ۳ فرسخ ونیم شمال «رام‌هرمز» است.

علی‌آباد: ۵ فرسخ ونیم، میانه جنوب و مشرق «رام‌هرمز» است.

قارن: ۸ فرسخ میانه جنوب و مشرق «رام‌هرمز» است.

قلعه‌خانی: فرسخی مغرب «رام‌هرمز» است.

قلعه شیخ: ۳ فرسخ جنوبی «رام‌هرمز» است.

قلعه نو: ۹ فرسخ میانه جنوب و مشرق «رام‌هرمز» است.

کرفنج: ٦ فرسخ ونیم میانه جنوب و مشرق «رام‌هرمز» است.

کندک: ٤ فرسخ ونیم، میانه جنوب و مشرق «رام‌هرمز» است.

کهله: ۷ فرسخ میانه جنوب و مشرق «رام‌هرمز» است.

کیمه: ۱ فرسخ ونیم، مغرب «رام‌هرمز» است.

مرادبگی: ۲ فرسخ بیشتر میانه مغرب و جنوب «رام‌هرمز» است.

مربه‌چی[3]**:** ۳ فرسخ مغرب «رام‌هرمز» است.

موئی: نیم فرسخ بیشتر شمالی «رام‌هرمز» است.

[۳۲]- بلوک رودان[4] واحمدی

از گرمسیرات فارس است، در اصل دو بلوک بود و سالهاست در تحت کلانتری و ضابطی یک نفر برقرار گشته است. میانه جنوب و مشرق شیراز افتاده است، درازی آن از قریه «احمدی» تا قریه «سندر» از ۳۰ فرسخ بگذرد و پهنای آن از فرسخی بیش نباشد، محدود است از جانب مشرق به‌بلوک بشاکرد و از شمال به‌نواحی جیرفت کرمان و از جانب مغرب به‌نواحی سبعه و

---

۱. (رستم)، کتاب جغرافیا و اسامی دهات کشور، ج ۲، ص ۲۱۲.

۲. (سلمانوند علیا و سلمانوند سفلی). کتاب جغرافیا و اسامی دهات کشور، ج ۲، ص ۲۱۲.

۳. (مربچه) از توابع دهستان یوسف‌آباد، کتاب جغرافیا و اسامی دهات کشور، ج ۲، ص ۲۱۲.

٤. (و این رودان از اعمال پارس است اما چون با کالیجار کناره شد عامل آنجا یکی بود وزیر ابوالعلاء نام و با هزار اسب یکی شد و ارجان بدو داد و چون هزار اسپ خوزستان ضمان می کرد به‌ابتداء این دولت قاهره در جمله آن اعمال گرفت.) فارسنامه ابن بلخی، ص ۱۲۱، (راه رودان از شیراز تا رودان هفتادوپنج فرسنگ. (فارسنامه ابن بلخی، ص ۱٦۱).

از سمت جنوب به‌نواحی بندرعباس، هوای تابستانش گرم است، نخل و نارنج و نارنگی را بسیار نیک پرورانند، محصولش، گندم و جو و قلیلی برنج است. در نواحی رودان «نیل» را از گیاه وسمه به‌عمل آورند و از «نیل» هندی کم‌بهاتر است. آبش، از رودخانه، بیشتر این نواحی کوهستان است و دو جاگاه مختصری دارد، انواع شکارها در این دو بلوك خصوصاً دراج فراوان است و قصبه آن را «ده‌بارز» گویند[1] و عموم خانه‌های این دو بلوك از چوب و شاخه و برگ نخل است و کلانتر آن تا ۲۵ سال پیش از این، رئیس غلام‌رضا و پیش از او عبدالله‌خان و پیش از او ابراهیم‌خان پدر عبدالله‌خان احمدی بود و این بلوك مشتمل است بر ۲۱ ده آباد:

احمدی: ۱۹ فرسخ میانه شمال و مغرب «ده‌بارز» است.

باغ نرگس: ۱۰ فرسخ میانه شمال و مغرب «ده‌بارز» است.

بیکا[2]: ۲ فرسخ جنوبی «ده‌بارز» است.

تنگ گوران: هفده[3] فرسخ میانه شمال و مغرب «ده‌بارز» است.

چغدر[4]: ۱۹ فرسخ میانه شمال و مغرب «ده‌بارز» است.

چغین: ۸ فرسخ میانه جنوب و مشرق «ده‌بارز» است.

خراجی: ۲ فرسخ بیشتر مشرق «ده‌بارز» است.

ده‌بارز: همان قصبه رودان و احمدی است.

رودخانه دزدان: ۹ فرسخ میانه شمال و مغرب «ده‌بارز» است .

زمینان: ۹ فرسخ شمالی «ده‌بارز» است.

سرنی: ۸ فرسخ میانه جنوب و مشرق «ده‌بارز» است.

سندر: ۱۰ فرسخ جنوبی «ده‌بارز» است.

فاریاب: ۲ فرسخ میانه جنوب و مغرب «ده‌بارز» است.

قلعه کمیز: ۲ فرسخ مشرقی «ده‌بارز» است.

گدارانجیر: ۶ فرسخ میانه جنوب و مشرق «ده‌بارز» است.

گشو[6]: فرسخی میانه جنوب و مشرق «ده‌بارز» است.

کندر: ۷ فرسخ شمال «ده‌بارز» است.

کوچندر: ۵ فرسخ میانه شمال و مشرق «ده‌بارز» است.

کهن بالا: ۲ فرسخ میانه شمال و مشرق «ده‌بارز» است.

مزآباد[7]: نیم فرسخ شمال «ده‌بارز» است.

یرنتی[8]: ٤ فرسخ جنوبی «ده‌بارز» است.

---

۱. جزو بلوك بندرعباس. رك: کتاب جغرافیا و اسامی دهات کشور، ج ۲، ص ٤۱۱.

۲. (بیکاه)، رك: کتاب جغرافیاو اسامی دهات کشور، ج ۲، ص ٤۱۱.

۳. در متن: (هفتده).

٤. (جغدر)، کتاب جغرافیا و اسامی دهات کشور، ج ۲، ص ٤۱۱.

۵. چهار نام آخر در متن دوبار تکرار شده است.

۶. (گشوئیه)، کتاب جغرافیا و اسامی دهات کشور، ج ۲، ص ٤۱۱.

۷. (معزآباد)، کتاب جغرافیا و اسامی دهات کشور، ج ۲، ص ٤۱۱.

۸. (برنطین)، کتاب جغرافیا و اسامی دهات کشور، ج ۲، ص ٤۱۱.

[۳۳]– بلوك سبعه

ناحیه وسیعی است از گرمسیرات فارس،میانه جنوب و مغرب شیراز افتاده، درازی آن از قریه «پدسی» از ناحیه فرگ تا «رضوان» ناحیه فین ۳۲ فرسخ، پهنای آن از قریه «فارغان» ناحیه فارغان تا قریه «رودر» ناحیه فین، ۱۶ فرسخ. محدود است از جانب مشرق به‌بلوك رودان و احمدی و نواحی جیرفت کرمان و از شمال به‌ناحیه سیرجان کرمان و نواحی نیریز و از سمت مغرب به‌بلوك داراب و نواحی لارستان و از طرف جنوب باز به‌نواحی لارستان.

بلوك سبعه در اصل ۷ بلوك بود و هریک را ضابطی علیحده[۱] و نام آنها بر این وجه است: (۱) بلوك ایسین و تازیان (۲) بلوك بیونج (۳) بلوك خشن‌آباد (٤) بلوك طارم (٥) بلوك فارغان (٦) بلوك فین (۷) بلوك گله‌گاه.[۲]

و در اواخر سلطنت نادرشاه و اوایل دولت کریم‌خان‌زند، طاب‌ثراه، نصیرخان لاری این ۷ بلوك را تصاحب نمود و همه را سبعه گفتند و ضمیمه لارستان گردید. پس بلوك ایسین و تازیان را از سبعه جدا کرده، ضمیمه نواحی بندرعباس گردید و در عوض بلوك فرگ را که ضابط و کلانتری علیحده داشت، ضمیمه شش بلوك باقیمانده گشته همه را، باز، سبعه گفتند و هر بلوکی را ناحیه‌ای شمردند، هوای پنج ناحیه از سبعه، گرم‌تر از داراب است و نخلستانهای خوب وبساتین مرغوب دارد، آبش از چشمه و رودخانه است، زراعت آن گندم و جو و شلتوك و ذرت[۳] و پنبه و کنجد و نخود و ماش و لوبیاست و دو ناحیه خشن‌آباد و فارغان از سردسیرات فارس است، هوای تابستانش در نهایت اعتدال و زمستانش بسیار سرد و این دو بلوك در کوهستان افتاده و دهاتی از این دو بلوك که نزدیك به‌دامنه کوه است از گرمسیرات شمرده می‌شود، نخلستانی فراوان دارد و معیشت اهالی آن از مویز و غنچه گل سرخ دیمی است که هرساله هزاران خروار از کوهستان به‌عمل آورده،حمل هندوستان کنند و برف زمستان این دو ناحیه تا اواخر تابستان بماند و به‌گرمسیرات نزدیک می‌رسانند و چشمه‌های گوارا در این دو ناحیه باشد و حکومت بلوك سبعه از اواخر سلطنت نادرشاهی تا سال ۱۲٦٤ که از ۱۰۰ سال می‌گذرد،با سلسلهٔ خوانین لاری بود و بعد از خرابی کار آنها در هر چند سالی با حاکمی است و ضابط‌نشین همه نواحی سبعه را **قصبه فرگ**[٤] قرار داده‌اند، نزدیک به ٦۰۰ درب خانه از خشت خام و گل و چوب دارد، عمارتهای ملوکانه در این قصبه و باغهای پر درخت و پر عمارت و آبشارها و حوضها،از بناهای خوانین لاری در خارج فرگ بود و چندین سال است از حلیهٔ آبادی افتاده، بلکه ویرانه گشته است و چون هر ناحیه از سبعه را در قدیم قصبه‌ای بود و اکنون همه را از توابع فرگ شمرده، پس لازم آمد که قصبه فرگ را به‌شیراز نسبت دهیم، پس هر قصبه از هر ناحیه را به‌شیراز و فرگ هر دو نسبت دهیم پس دهات هر ناحیه را به‌قصبه آن.

---

۱. درمتن: (علاحده).

۲. رك: (بندرعباس)، درکتاب جغرافیا و اسامی دهات کشور، ج۲، ص٤۰۸.

۳. درمتن: (زرت).

٤. (پرك(: فرگ) و تارم دو شهرك‌اند و برك بزرگتر است و قلعه محکم دارد و به‌سرحد کرمان است حاصلش غله و خرما فراوان بود.) نزهةالقلوب، ص۱۳۸.

پس گوئیم **قصبه فرگ** در میانه جنوب و مشرق شیراز به‌مسافت ۵۵ فرسخ از شیراز دور افتاده است، عرض آن از خط استوا ۲۸ درجه و ۲۴ دقیقه، طول آن از گری‌نیچ رصدخانه انگلستان پنجاه‌و [؟] درجه و [؟] دقیقه است و نواحی سبعه بر این وجه است:

ناحیه بیونج[1]: در جانب جنوبی‌قصبه فرگ، درازی آن از «کهن» تا «بیخو» ۶ فرسخ، پهنای آن از نیم فرسخ نگذرد، محدود است ازجانب مشرق به‌ناحیه طارم و از شمال به‌ناحیه فرگ و ازمغرب و جنوب به‌نواحی لارستان.

محصول این ناحیه گندم و جو دیمی است،آب جاری ندارد، هوای آن از همه نواحی سبعه گرمتر است و جوانب آن کوهستان و قصبه آنرا «درز» گویند. نزدیک به ۶۵ فرسخ از شیراز و ده فرسخ از فرگ دور افتاده است و این ناحیه مشتمل بر ۱۴ ده آباد [است].

بیخو: ٤ فرسخ مغربی «درز» است.

درز: همان قصبه«بیونج» است.

سایان: ۱ فرسخ بیشتر مشرقی «درز» است.

کهن: ۲ فرسخ مشرقی «درز» است.

ناحیه‌خشن‌آباد[2]: میانه‌شمال و مشرق فرگ، از سردسیرات فارس است هوای‌تابستانه‌اش مانند هوای زمستان ناحیه درز است، با آنکه ۱۲ فرسخ بیشتر شمالی ناحیه درز نیست . وتمام‌این ناحیه کوهستان استودر زمستان برف‌نشین است، درازی آن‌از «گشکو» تاقریه«دراگاه» ۶ فرسخ، پهنای آن از نیم‌فرسخ نگذرد و آبهای آن جاری گوارا و چشمه‌های خنک دارد. محصول گندم و جو ومویز وغنچه گل دیمی است و قریه دراگاه، نخلستانی‌فاریابی دارد،محدود است از جانب شمال به‌نواحی نیریز و از مغرب به‌ناحیه فرگ و از جنوب به‌ناحیه طارم و از جانب مشرق به‌ناحیه فارغان، قصبه این ناحیه را نیز«خشن‌آباد» گویند، ۷فرسخ مشرقی قصبه فرگ است و نزدیک به۶۰ فرسخ از شیراز دور افتاده است و این ناحیه مشتمل است بر۷ قریه‌آباد:

بینوج: ۲ فرسخ مشرقی «خشن‌آباد» است.

تنگ‌دهو[3]: ۳ فرسخ شمال و مشرق «خشن‌آباد» است.

خشن‌آباد: همان قصبه این ناحیه است.

دراگاه: ۳ فرسخ میانه جنوب و مشرق «خشن‌آباد» است.

دهستان: فرسخی بیشتر مشرقی «خشن‌آباد» است.

علی‌آباد: ٥ فرسخ میانه شمال و مشرق «خشن‌آباد» است.

گشکو[4]: ٥ فرسخ کمتر میانه شمال و مشرق «خشن‌آباد» است.

ناحیه طارم[5]: میانهٔ مشرق و جنوب «فرگ»، درازی آن از قریه «سرچاهان» تا قریه

---

۱. (بای‌نوج) از دهستان دراگاه بندرعباس، کتاب جغرافیا و اسامی دهات کشور، ص ۴۱۰.

۲. (خوشن‌آباد). کتاب جغرافیا و اسامی دهات کشور، ج۲، ص ۴۱۰.

۳. (تنگ دهویه). کتاب جغرافیا و اسامی دهات کشور، ج۲، ص ۴۱۰.

٤. (کشکوئیه) همان ماخذ.

٥. کتاب جغرافیا و اسامی دهات کشور، ج۲، ص۴۱۲ .

«تاشکت» ۱۲ فرسخ، پهنای آن از ۳ فرسخ نگذرد، محدود است از جانب مشرق به ناحیه فارغان و از شمال به‌ناحیه «خشن‌آباد» و از سمت مغرب به‌ناحیه «فرگ». هوا و آبش بسی‌گرم و ناگوار، محصولش گندم وجوو شلتوك وپنبه و کنجد، آبش از رودخانه وچشمه وقنات. نخلستان بسیاری داشته، اکنون از بسیاری کاسته است، هر کس از آبهای جاری این ناحیه بیاشامد به‌اندك زمانی مستسقی گردد و گذران اهلش از آب بر که‌بارانی است و انواع شکارها، در این ناحیه باشد و مرغ دراج از همه چیز بیشتر است.

وقصبه این ناحیه را نیز«طارم» گویند. ۶۷ فرسخ از شیراز و ۱۲ فرسخ مشرقی «فرگ» است و نزدیک به ۴۰۰ درب خانه از خشت‌خام و گل و چوب نخل دارد، در زمان پیش حصاری محکم از گل وچینه داشته است و اکنون شالده و بنیان آن باقی است و این ناحیه مشتمل است بر ۱۵ قریه‌آباد:

پلنگان: ۴ فرسخ میانه جنوب و مشرق «طارم» است.

تاشکت‌سفلا[۱]: ۶ فرسخ درمغربی «طارم »است.

تاشکت علیا: ۶ فرسخ درمغرب «طارم» است.

تزرگ[۲]: ۲ فرسخ درشمال«طارم» است.

حاجی‌آباد: ۳ فرسخ بیشتر میانه شمالی و مشرق «طارم» است.

رفیع‌آباد: به‌مسافت کمی در جنوب «طارم» است.

سرچاهان: ۵ فرسخ ونیم میانه جنوب و مشرق «طارم» است.

سعادت‌آباد: ۳ فرسخ ونیم میانه جنوب و مشرق «طارم» است.

طارم: همان قصبه این ناحیه است.

گراهو: فرسخی مشرقی«طارم» است.

گرگران: ۲ فرسخ کمتر میانه جنوب و مشرق «طارم» است.

گل‌دان: ۳ فرسخ میانه شمال و مشرق «طارم» است.

کهکو[۳]: فرسخی کمتر مشرق «طارم» است.

معدنو[۴]: ۲ فرسخ ونیم شمالی«طارم» است.

نصیرآباد: ۲ فرسخ بیشتر میانه جنوب و مشرق «طارم» است.

ناحیه فارغان[۵]: در جانب مشرق «فرگ»، درازی آن از «فرخورج» تا «شمیل»، ۱۲ فرسخ، پهنای آن از فرسخی نگذرد، محدود است از جانب مشرق به‌نواحی‌رودان و احمدی و از سمت شمال به‌نواحی بلوك‌سیرجان کرمان و از جانب مغرب به‌ناحیه طارم و از طرف جنوب به‌ناحیه فین. درآب و هوا از هرجهت ضدناحیه طارم است که آبش چون چشمه سلسبیل‌گوارا و هوایش طرب‌انگیز و نشاط‌افزا. وکوهستانش در زمستان از برف پوشیده گردد ومعیشت

---

۱. (طاشکویه). کتاب جغرافیا و اسامی دهات کشور، ج ۲، ص ۴۱۲.
۲. (تزرج). کتاب جغرافیا و اسامی دهات کشور، ج ۲، ص ۴۱۲.
۳. (کهکان). کتاب جغرافیا و اسامی دهات کشور، ج ۲، ص ۴۱۲.
۴. (معدنویه). کتاب جغرافیا و اسامی دهات کشور، ج ۲، ص ۴۱۲.
۵. رك: کتاب جغرافیا و اسامی دهات کشور، ج ۲، ص ۴۱۳.

اهلش از باغستان دیمی و فاریابی باشد، انواع درختان سردسیری به‌نیکوئی یافت شود و در قریه «سیاهو» و «فرخورج» نخلستان و درخت مرکبات فراوان باشد و نارنگی این دو قریه، در بزرگی و خوش‌طعمی از همه نارنگیهای جای دیگر، بهتر باشد و هریک نارنگی به‌اندازهٔ نارنج دوتائی و به‌وزن از ۷۰ و ۸۰ مثقال بگذرد.

وقصبه این ناحیه را نیز «**فارغان**» گویند، از ۸۰ فرسخ بیشتر از شیراز و ۲۶ فرسخ در جانب مشرق «فرگ» افتاده است و نزدیک به ۳۰۰ درب خانه دارد، همه را از خشت خام وگل و چوب ساخته‌اند و این ناحیه را ۱۳ ده‌آباد باشد:

آشکار: ٤ فرسخ در جانب مغرب «فارغان» است.

بخون[1]: فرسخی جنوبی «فارغان» است.

چاین[2]: ٥ فرسخ مغرب «فارغان» است.

زه‌کان: ٦ فرسخ مغربی «فارغان» است.

سیاهو[3]: ٤ فرسخ بیشتر درجنوب «فارغان» است.

سیرمند: ٦ فرسخ میانه جنوب و مغرب «فارغان» است.

سیرو[4]: ٦ فرسخ مغربی «فارغان» است.

شمیل: ٦ فرسخ ونیم میانه شمال و مغرب «فارغان» است.

فارغان: همان قصبه این ناحیه است.

فرخورج: ٦ فرسخ ونیم میانه جنوب و مشرق «فارغان» است.

ماشاری: ۷ فرسخ ونیم میانه جنوب و مشرق «فارغان» است.

نسا: ۲ فرسخ مغربی«فارغان» است.

ناحیه فرگ[5]: درازی آن از قریه«همت» تا قریه «نصیرآباد» نزدیک به ۱۲ فرسخ، پهنای آن از ۲ فرسخ بیشتر. محدود است از جانب مشرق به‌ناحیه «خشن‌آباد» و ناحیه طارم و ازجانب شمال به‌نواحی نیریز و از جانب مغرب به‌نواحی داراب و از جانب جنوب به‌نواحی لارستان، هوای این ناحیه از داراب گرمتر و از بیشتر نواحی سبعه ملایم‌تر است، درخت نخل جانب جنوبی این ناحیه،سه‌ساله‌وچهارساله ثمرد هدمانند نخلستان‌قریه «سرز» و قریه«پدسی».

کشت وزرع آن ناحیه همه فاریابی است،شتوی آن گندم وجو و صیفی شلتوك و ذرت و پنبه وکنجد است. چند درب باغ رعیتی در حوالی قصبه فرگ باقی مانده، بیشتر درخت آن، لیموست وهریک درخت لیمو، ۱۰۰ من به‌وزن شیراز ثمردهد. شکار صحرای ناحیه فرگ، آهو ودراج وکوهستان آن، بز وپازن وقوچ ومیش کوهی وکبک وتیهوست. و این ناحیه را ۱۸

---

۱. (بخوان). کتاب جغرافیا و اسامی دهات کشور، ج ۲، ص٤١٣.

۲. (جائین). کتاب جغرافیا و اسامی دهات کشور، ج ۲، ص٤١٣.

۳. (سیاهک). کتاب جغرافیا و اسامی دهات کشور، ج ۲، ص٤١٣.

٤. (سیروئیه). کتاب جغرافیا و اسامی‌دهات کشور، ج ۲، ص٤١٣.

٥. از دهستانهای‌داراب. ر ك: کتاب جغرافیاو اسامی‌دهات کشور ج ۲،ص۲۹۳: دهستان فرگ دارای ۷ قریه است که دوقریه آن کوهستانی و ٥ قریه دیگر در جلگه. از ابنیه قدیمی آن است: قلعه خرابه‌ای است به‌نام قلعه شاپور از دورهٔ ساسانیان، امامزاده‌ای به‌نام چهل تن و قلعه بهمن... کتاب جغرافیا و اسامی دهات کشور، ج ۲، ص ۲۹۱.

قریه‌آباد باشد:

پدمی: ٤ فرسخ جنوبی «فرگ» است.

بکر: ٥ فرسخ میانه شمال و مشرق «فرگ» است.

بنیان: فرسخی میانه جنوب و مغرب «فرگ» است.

چاه‌گونو: ٤ فرسخ ونیم مشرقی «فرگ» است.

راه‌پهن: به‌مسافت کمی در مشرق «فرگ» است.

رستاق: ٤ فرسخ کمتر شمالی «فرگ» است.

علی‌آباد: ٤ فرسخ جنوبی «فرگ» است.

فرگ: همان قصبه این ناحیه است.

قلاتو: ٤ فرسخ بیشتر در جنوب «فرگ» است.

گستو: فرسخی کمتر میانه شمال و مغرب «فرگ» است، نصف بیشتر قریه و مزرعه‌گستو از موقوفات مدرسه منصوریه شیراز است در وقفنامه‌ها و فرامین سلاطین، آن‌را «جستویه‌فرگ» از اعمال شبانکاره فارس نوشته‌اند.

کهن: فرسخی کمتر در جنوب «فرگ» است.

گیس: ٦ فرسخ مشرق «فرگ» است.

مرز: ٤ فرسخ جنوبی «فرگ» است.

مظفرآباد: فرسخی میانه جنوب و مشرق «فرگ» است.

نصیرآبادفرگ: فرسخ[ی] جنوبی «فرگ» است.

نصیرآبادمرز: ٥ فرسخ مشرقی «فرگ» است.

نی‌تلخ: ٧ فرسخ ونیم مشرقی «فرگ» است.

همت: ٥ فرسخ شمالی «فرگ» است.

ناحیه فین‌وگهره[1]: میانه‌جنوب و مشرق فرگ، درازی آن از قریه «لاور» تا قریه «آب‌ماه»، ۱۱ فرسخ پهنای آن از قریهٔ «فین» تا «رودر» ۱۰ فرسخ، محدود است از جانب مشرق به‌ناحیه رودان و احمدی و از سمت شمال به‌ناحیه فارغان و از طرف مغرب به‌نواحی لارستان و از جانب جنوب‌به‌نواحی عباسی،از همهٔ گرمسیرات فارس، گرمتر است، آبش از چشمه‌های‌شیرین گواراست، معیشت این ناحیه و خراج دیوانی آن از خرمای نخلستان وحناست، غله به‌اندازهٔ خوردن اهلش از دیمی و فاریابی به‌عمل نیاید، خانه عموم این ناحیه از چوب و شاخه وبرگ نخل است، در همهٔ ناحیه فین ۲۰ خانه به‌هم پیوسته نباشد، بلکه سه خانه چهارخانه در نخلستانها پراکنده است و خانه‌ها را حصاری نیست و در این ناحیه به‌علاوه نخل و نارنج و لیمو و ترنج، درخت انبه و چلقوزه به‌خرمی‌و تنومندی فراوان است وقصبه این ناحیه را«فین»[2] گویند نزدیک به۹۰ فرسخ میانه جنوب و مشرق شیراز است قلعه مختصری برسر تل کوچکی، خانهٔ کلانتر این ناحیه است و این ناحیه مشتمل است بر۳۱ قریه‌آباد:

---

۱. کتاب جغرافیا و اسامی دهات کشور، ج۲، ص۴۱۱ و ۴۱۳، شماره ۱۹۷.

۲. (دهستان فین دارای ۱۹ قریه است که ۱۲ قریه آن درکوهستان و ۷ قریه دیگر... از ابنیه قدیمی در فین قلعه خرابه‌ای است که گویا از آثار دوره صفویه است.) کتاب جغرافیا و اسامی دهات کشور، ج۲، ص۴۱۳.

آب‌ماه[1]: ۰.۱ فرسخ مغربی«فین» است.
آوین: ۰.۱ فرسخ شمالی «فین» است.
باغستان: ٤ فرسخ میانه شمال و مغرب «فین» است.
پشت تنگ: ۸ فرسخ میانه شمال و مغرب «فین» است.
رضوان: ٤ فرسخ مشرقی«فین» است.
رودر: ۰.۱ فرسخ مغرب «فین» است.
زرتو: ۷ فرسخ شمال «فین» است و به‌فرسخ جغرافی ٤ فرسخ است.
فین: همان قصبه این ناحیه است.
گهره[2]: ۸ فرسخ کاروانی، شمالی«فین» است.
گیشان[3]: ٦ فرسخ میانه شمال و مشرق «فین» است.
لاور: ۲ فرسخ بیشتر در جانب جنوب «فین» است.
مارم: فرسخی میانه شمال و مغرب «فین» است.
مزرعه کونیز[4]: پنج فرسخ در جانب مغرب «فین» است.
ناحیه‌گله‌گاه خراب: میانه جنوب و مشرق «فرگ» است، درازی آن از «تنگ‌رود» تا محاذی «تاشکت» طارم ۸ فرسخ، پهنای آن از نیم فرسخ نگذرد، محدود است از جانب مشرق و شمال به‌ناحیه طارم‌و ازمغرب به‌ناحیه‌فرگ و از جانب‌جنوب‌به‌ناحیه بیونج. در زمان قدیم آبادی‌ونخلستان‌ها و دهات داشت و چندین سال است از حلیه‌آبادی افتاده و بیابان گشته است و آب رودخانه مرز در همه جای این ناحیه جاری و به‌آسانی در جدول ونهر افتاده، زراعت می‌شده و سرگاه[؟] این ناحیه ۷ فرسخ از قصبه فرگ دور افتاده است.

[۳۴]-بلوك سرچاهان[5]

از سردسیرات فارس میانه مشرق و شمال شیراز است، درازی آن از «حسن‌آباد» تا «کلخنگان[6]» ٦ فرسخ، پهنای آن از «چنارناز» تا «حسامی» ٤ فرسخ. محدود است از جانب مشرق و شمال به‌بلوك بوانات و از سمت مغرب به‌بلوك کمین و قونقری و از طرف جنوب به‌بلوك آباده طشك. هوای این بلوك در تابستان درکمال اعتدال، انواع درختان سردسیری را به‌خوبی پروراند، محصولش گندم و جو و خشخاش و پنبه وکنجد و نخود، آبش از رودخانه حسامی و چشمه است، قصبه این بلوك را «**کلخنگان**» گویند و اکنون از آبادی آن کاسته، چهل‌پنجاه درب خانه‌بیش ندارد و آبادی را به‌قریه«زیارت» انداخته‌اند که نزدیك

---

۱. (از دهستان سیاهو). کتاب جغرافیاو اسامی دهات کشور، ج ۲، ص ۴۱۱.
۲. (از دهستان سیاهو). کتاب جغرافیاو اسامی دهات کشور، ج ۲، ص ۴۱۱، شماره‌۱۹۷.
۳. (از دهستان سیاهو). کتاب جغرافیا واسامی دهات کشور، ج ۲، ص ۴۱۱، شماره‌۱۹۸.
٤. (گلونیز). کتاب جغرافیا و اسامی دهات کشور ج ۲، ص ٤۱۳، شماره ۳۰۰.
۵. از دهستانهای نیریز و اصطهبانات، کتاب جغرافیا و اسامی دهات کشور، ج ۲، ص۳۳۹: (سرچهان).
٦. (گرخنگان). کتاب جغرافیا و اسامی‌دهات کشور، ج ۲، ص ۳٤۰.

به ۲۰۰ درب خانه دارد، کلانتر این بلوك حاجی‌محمدجعفر سرچاهانی پسر ملامحسن‌سرچاهانی است که‌پدر برپدر، کلانتر و ضابط این بلوك بودند و این بلوك را ۱۱ قریه آباد باشد.[۱]

برازجان: ۵ فرسخ جنوبی «کلخنگان» است.

بیدنو[۲]: ٤ فرسخ بیشتر جنوبی «کلخنگان» است.

بی‌بلان: ٤ فرسخ جنوب «کلخنگان» است.

چنارناز: فرسخی میانه جنوب و مشرق «کلخنگان» است.

حسامی: ٤ فرسخ کمتر جنوبی «کلخنگان» است.

حسن‌آباد[۳]: ٦ فرسخ جنوبی «کلخنگان» است.

حفر: همان «کلخنگان» است.

خونسار: ۵ فرسخ بیشتر جنوبی «کلخنگان» است.

زیارت[٤]: ۵ فرسخ جنوبی «کلخنگان» است.

گرمه[۵]: نیم فرسخ جنوب «کلخنگان» است.

کلخنگان[٦]: همان قصبه این بلوك است.

محمودآباد: ۵ فرسخ جنوبی «کلخنگان» است.

[۳۵] - بلوك سرحد چهاردانگه یا چهار ناحیه[۷]

از بلوکات سردسیر فارس است. زمین جلگاء این بلوك تا چند روز بعد از عید نوروز در زیر برف بماند و در چند شب از اواخر تابستان آبهای کم وایستاده، یخ بندد و جانب شمالی شیراز است، درازی این بلوك از قریه «دردانه» تا «قراول‌خانه» ۲٤ فرسخ، پهنای آن از «بازبچه» تا «سرده» ٦ فرسخ. محدود است از جانب مشرق به‌بلوك قونقری و از سمت‌شمال به‌بلوك آباده اقلید و از جانب مغرب به‌بلوك سرحد شش ناحیه وبلوك دزکرد و از طرف جنوب به‌بلوك مائین و بلوك کام‌فیروز، محصولش گندم و جو و نخود و عدس و گندم بهاره و جو ترش، آبش از چشمه و رودخانه است وشکارش آهو و بز وپازن و قوچ و میش کوهی و کبك وتیهو و بلدرچین و در وقت تابستان هوبره و چاخرق است و این بلوك را چهار ناحیه است:

ناحیه دشت اوجان و ناحیه دشت خسروشیرین و ناحیه دشت خون گشت و ناحیه دشت کوشك‌زرد و همه را سرحد چهاردنگه و چهار ناحیه گویند و حکومت وضابطی این بلوك از

---

۱. دارای ۳۳ ده است. کتاب جغرافیاو اسامی دهات کشور، ج ۲، ص۳۳۹.

۲. (بند نو). کتاب جغرافیا و اسامی دهات کشور، ج ۲،ص۳۳۹.

۳. (حسن‌آباد خوانسار). کتاب جغرافیا و اسامی دهات کشور، ج ۲،ص۳٤۰.

٤. (ده زیارت). کتاب جغرافیا و اسامی‌دهات کشور، ج ۲، ص ۳٤۰.

۵. (کره). کتاب جغرافیا و اسامی دهات کشور، ج ۲، ص ۳٤۰.

٦. (گرخنگان). کتاب جغرافیا و اسامی دهات کشور، ج ۲، ص ۳٤۰.

۷. (از شمال محدود است به‌دهستان حومه آباده از جنوب به‌دهستانهای مائین وکامفیروز تابع شیراز، از مشرق به قونقری و از مغرب به‌دهستان شش ناحیه دارای ۸۸ قریه است که بیشتر آن کوهستانی‌و سردسیر است.) رك: جغرافیا و اسامی دهات کشور، ج ۲، ص۲٦۷.

قدیم تاکنون در سلسلهٔ خوانین قشقائی بود و اکنون حاکم آن حاجی نصراللهخان سرتیب قشقائی است که از سال ۱۳۰۹ به‌لقب و منصب جلیل ایلخانی سرافراز است و قصبه این بلوك قریه «آسپاس» است به‌مسافت ۲۴ فرسخ از شیراز دور افتاده و این بلوك را ۳۱ ده‌آباد باشد:

آب باریک: ۲ فرسخ بیشتر در مشرق «آسپاس» است.

آزادگان: ۳ فرسخ ونیم شمالی«آسپاس» است.

آسپاس: همان قصبه این بلوك است.

احمدآباد: ۶ فرسخ میانه جنوب و مشرق «آسپاس» است.

اوجان: ٤ فرسخ میانه جنوب و مشرق «آسپاس» است.

باده کی[1]: ۶ فرسخ در جانب شمال «آسپاس» است.

بازیچه: ٥ فرسخ ونیم شمال «آسپاس» است.

پهلوانی: فرسخی جنوبی «آسپاس» است.

حاجی‌آباد: ۲ فرسخ جنوب و مغرب «آسپاس» است.

حسن‌آباد: ۲ فرسخ بیشتر جنوبی «آسپاس» است.

خسروشیرین: ۷ فرسخ بیشتر میانه شمال و مغرب «آسپاس» است.

خوانگشت[2]: ٤ فرسخ مشرقی «آسپاس» است.

دردانه: ۷ فرسخ میانه جنوب و مشرق «آسپاس» است.

ده‌گردو: ۱۲ فرسخ شمالی «آسپاس» است.

رضاآباد: ٥ فرسخ ونیم میانه جنوب و مشرق «آسپاس» است.

سه‌ده: ۳ فرسخ ونیم در مغرب «آسپاس» است.

شاد کام: ۷ فرسخ بیشتر شمالی «آسپاس» است.

شکفت‌خان: ۳ فرسخ ونیم میانه جنوب و مشرق «آسپاس» است.

شهرمیان: ٥ فرسخ ونیم شمال و مشرق «آسپاس» است.

علی‌آباد: ۳ فرسخ بیشتر شمالی «آسپاس» است.

قراول‌خانه: ۱۰ فرسخ میانه شمال و مغرب «آسپاس» است.

قشلاق: ۱٤ فرسخ میانه شمال و مغرب «آسپاس» است.

کافتر: ۶ فرسخ مشرقی «آسپاس» است.

کردشول: ٤ فرسخ ونیم در مشرق «آسپاس» است.

کوشک زرد[3]: ٥ فرسخ میانه مغرب و شمال «آسپاس» است در میان اهل فارس مشهور است که گنبدزرد از هفت‌گنبدان شاه‌بهرام در کوشک زرد بودچنانکه شیخ نظامی (علیه‌الرحمه) فرموده‌است. اگرچه در ذیل بلوك آبادهٔ اقلید درعنوان سورمق چندبیت ازفرموده نظامی(ع)[را] نگاشتم وبیت مناسب با کوشک‌زرد، به‌جاگذاشتم وبرای آنکه گفته‌اند

---

۱. در کتاب جغرافیا و اسامی دهات کشور، ج ۲، ص ۲۶۹: (باد کی).

۲. در کتاب جغرافیا و اسامی دهات کشور، ج ۲، ص ۲۶۹: (خونگشت).

۳. در کتاب جغرافیا و اسامی دهات کشور، ج ۲، ص ۲۷۰: (کوشک زد).

«چوتکرارش کنی هردم جهان را بوی خوش گیرد» باز همان بیتها را در این جای نوشتم:

چونکه بهرام کیقباد کلاه[1] تاج کیخسروی رساند به‌ماه
در چنان بی‌سکون هفت ستون هفت گنبد کشید بر گردون
رنگ هرگنبدی ستاره شناس برمزاج ستاره کرده قیاس
گنبدی کو ز قسم کیوان بود در سیاهی چوشکک پنهان بود
آنکه از آفتاب داشت خبر زرد بود از چه از حمایل زر

کولار[2]: ۱۱ فرسخ شمالی «آسپاس» است.
لاله‌گون: ۵ فرسخ میانه جنوب و مشرق «آسپاس» است.
مهجان: ۲ فرسخ در جانب جنوب «آسپاس» است.
مهدی‌آباد: ۶ فرسخ شمالی «آسپاس» است.
نظام‌آباد: ۳ فرسخ میانه شمال و مشرق «آسپاس» است.

[۳۶]– بلوك سرحد شش ناحیه

از سردسیرات فارس، در میانه شمال و مغرب شیراز افتاده است، در همه چیز مانند سرحد چهار دانگه است، درازی آن از قریه «کیفته» تا «گندمان» ۲۱ فرسخ، پهنای آن از «اسفدران» تا قریه «میمندفلارد» ۱۱ فرسخ. محدود است از جانب مشرق به‌سرحد چهاردانگه و بلوك آباده اقلید و از سمت شمال به‌نواحی اصفهان و از طرف مغرب و جنوب به‌نواحی بختیاری و کوه‌گیلویه. در قدیم به‌شش بلوك قسمت بوده، همه را یکی نموده، درتحت یک حکومت قرار داده‌اند و از قدیم تاکنون همیشه حکومت وضابطی این بلوك با خوانین قشقائی بود و تاکنون در تصرف **داراب‌خان**، ایل‌بیگی‌قشقائی باقی است. و این شش ناحیه از این قرار است:

۱– **ناحیه پادنا:** قصبه آن «خور» است.
۲– **ناحیه حنا:** قصبه آن را نیز «حنا» گویند.
۳– **ناحیه‌سمیرم:** قصبه آن را نیز «سمیرم» [گویند].
٤– **ناحیه فلارد:** قصبه آن نیز «فلارد» است.
۵– **ناحیه‌وردشت:** قصبه آن «گرم‌آباد» است.
٦– **ناحیه ونک:** قصبه آن را نیز «ونک» گویند.

تمیز و تشخیص هریک از این نواحی از دیگری بدست نیامد که نگاشته گردد و اکنون قصبه تمام سرحد شش‌ناحیه، قصبه «سمیرم» است. عرضش از خط استوا ۳۱ درجه و ۲٦ دقیقه است، طول آن از گری‌نیچ رصدخانه انگلستان پنجاه و[ ] درجه و[ ] دقیقه است. انحراف قبله مسلمانی آن از نقطه جنوب به‌جانب مغرب پنجاه و[ ] درجه و[ ] دقیقه است.

---

۱. هفت‌پیکر نظامی، وحید دستگردی، ص۱٤۵.
۲. درکتاب جغرافیا و اسامی دهات کشور، ج ۲، ص ۲۷۰: (قولار).

به‌مسافت ٤٥ فرسخ از شیراز دورافتاده، جماعتی از اعیان از سمیرم برخاسته‌اندمانند وزیر بی‌نظیر **عبدالرحمن سمیرمی**[1] وزیرشاه سلطان برکیارق پسر سلطان ملکشاه‌سلجوقی [که] در سال ٤٩٠ به دست ملاحدهٔ اسماعیلیه کشته گشت و مانند **کمال‌الدین ابوطالب علی‌سمیرمی**[2] [که] مدتها به‌وزارت شاه سلطان‌محمود پسر شاه‌سلطان‌محمد پسر شاه‌سلطان‌ملکشاه سلجوقی برقرار بود و **ابواسماعیل حسین مؤیدالدین‌بن علی اصفهانی** مشهور به‌طغرائی صاحب قصیده لامیةالعجم که در اکناف عالم شهرتی‌تمام دارد [و] وزیر شاه‌سلطان مسعودبرادر شاه‌سلطان محمود بود[3]. در نزدیک شهر همدان میان این دو برادر جنگ اتفاق افتاد و سلطان‌محمود غالب گشته، طغرائی اسیر گردید وکمال‌الدین علی‌سمیرمی که دشمنی دیرینه با طغرائی داشت،در خدمت سلطان‌محمود بدگوئی از طغرائی نمود که سلطان او را بکشت و در سال ٥١٦ هجری به‌خونخواهی طغرائی غلام‌سیاهی، کمال‌الدین‌علی‌سمیرمی را در بازار بغداد بکشت وطغرائی کسی را گویند که در صدرفرامین سلاطین خطی به‌طلا نگارد.

و دهات این بلوك براین قرار است[4]:

آب‌ملخ: ٥ فرسخ میانه جنوب و مغرب «سمیرم»[5] است در میانه اهل فارس مشهور است که آب چشمه این قریه را در ظرفی کرده به‌جائی که ملخ دریائی آمده باشد برسانند به شرطی که از سرچشمه آب‌ملخ تاجائی که مقصود باشد برزمین نگذارد بلکه در هرمنزلی آن ظرف پرآب را بیاویزند و شخص حامل آن آب از سرچشمه تاجای مقصود درپس‌پشت خود نگاه نکند و روی خود را به‌جانب چشمه آب‌ملخ نیندازد و چون چنین کند چندین‌هزار مرغ ملخ‌خوار از دنبال آن آب بیاید و هر مرغی در هر روزی چندین هزار ملخ راکشته، بعضی را خورده، باقی را دور اندازد و این مرغ قسمی از سار وهزاردستان است، در جثه و شکل همان سار است و در رنگ مانند کلاغ ابلق باشد.

اسفدران[6]**:** ٤ فرسخ شمالی «سمیرم» است.

امام غیث: ١٠ فرسخ میانه شمال و مغرب «سمیرم» است.

پادنا: نام ناحیه‌ای از شش ناحیه است و قصبه آن «خور» است.

جرکان: ٤ فرسخ مشرقی «سمیرم» است.

حنا: چهار فرسخ جنوبی «سمیرم» است.

خان‌میرزا: ٩ فرسخ میانه شمال و مغرب«سمیرم» است.

خور: ٧ فرسخ جنوبی «سمیرم» است.

خینه: ٦ فرسخ جنوبی «سمیرم» است.

سمیرم: همان قصبه سرحد شش ناحیه است.

---

١. در سلجوقنامه ظهیرالدین، ص٣٩، در زمره وزراء برکیارق به‌نام او اشاره نشده است.

٢. رك: سلجوقنامه ظهیرالدین نیشابوری، ص٥٤ و ٧٥.

٣. رجوع شود به (زندگانی استاد مؤیدالدین طغرائی اصفهانی، دکتر مظفر بختیار، ضمیمه سال دوازدهم مجله دانشکده ادبیات دانشگاه طهران، ص ١ تا ٢٤.

٤. درکتاب جغرافیا و اسامی دهات کشور، ج٢، ص٢٧١: ١١٦ ده از این بلوک نام برده شده است.

٥. در متن: (سمیرمی).

٦. (اسفندیار آباد)؟ رك: کتاب جغرافیا و اسامی دهات کشور، ج٢، ص٢٧١.

سیور: ۶ فرسخ جنوبی «سمیرم» است.
عقدك: ۳ فرسخ شمالی «سمیرم» است.
فلارد: ۵ فرسخ مغربی«سمیرم» است.
قنات‌آریالچه: ۶ فرسخ جنوبی «سمیرم» است.
گردبیشه: ۹ فرسخ میانه شمال و مغرب «سمیرم» است.
گرم‌آباد: ۷ فرسخ شمالی «سمیرم» است.
کمبه[1]: ۷ فرسخ جنوبی «سمیرم» است.
گنجگان: ۱۰ فرسخ جنوبی «سمیرم» است.
گندمان: ۱۲ فرسخ میانه شمال و مغرب «سمیرم» است.
کیفته[2]: ۱۰ فرسخ جنوبی «سمیرم» است.
له‌دراز: ۸ فرسخ میانه شمال و مغرب «سمیرم» است.
ماندگان[3]: ۶ فرسخ جنوبی «سمیرم» است.
مورك: ۷ فرسخ جنوب «سمیرم» است.
میمند: ۶ فرسخ مغربی «سمیرم» است.
نخودزار: ۱ فرسخ ونیم شمالی «سمیرم» است.
وردشت: نام ناحیه‌ای از شش ناحیه است. قصبه آن «گرم‌آباد» است.
ونك: ۵ فرسخ میانه شمال و مغرب «سمیرم» است.

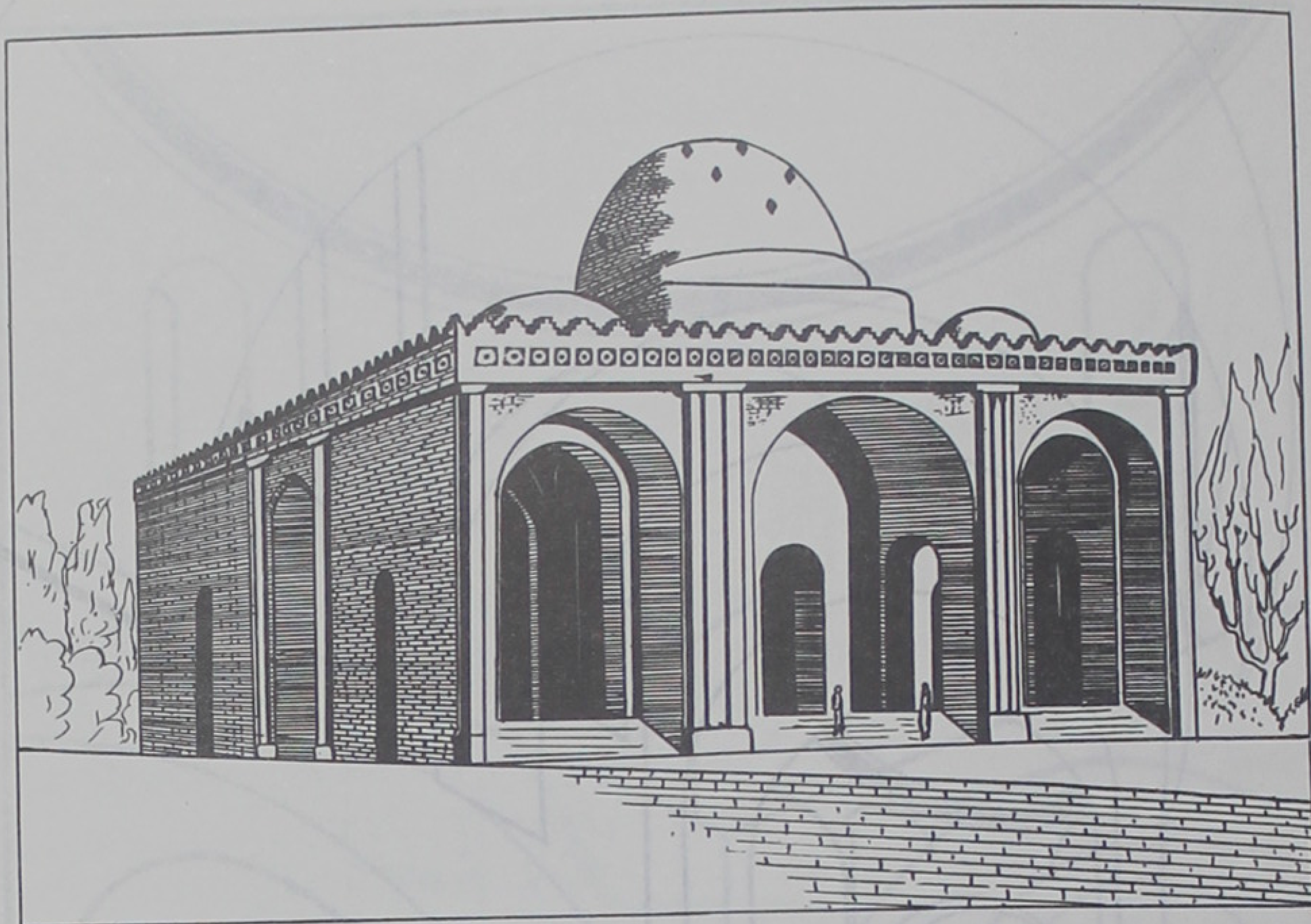
[۳۷]- بلوك سروستان[4]

میانه‌سردسیرات وگرمسیرات‌فارس‌افتاده، هوای‌چارفصلش‌درکمال اعتدال ومیانه جنوب و مشرق شیراز به‌مسافت ۱۵ فرسخ است. درازی آن از «بکت» تا «نظرآباد» ۷ فرسخ، پهنای آن از«تزنگ» تا قریه «شورجه» ۳ فرسخ‌ونیم. محدود است از جانب مشرق به‌بلوك فسا و ازطرف شمال به‌بلوك کربال و حومه شیراز و از سمت مغرب به‌بلوك کوار و از جانب جنوب به‌بلوك خفر.

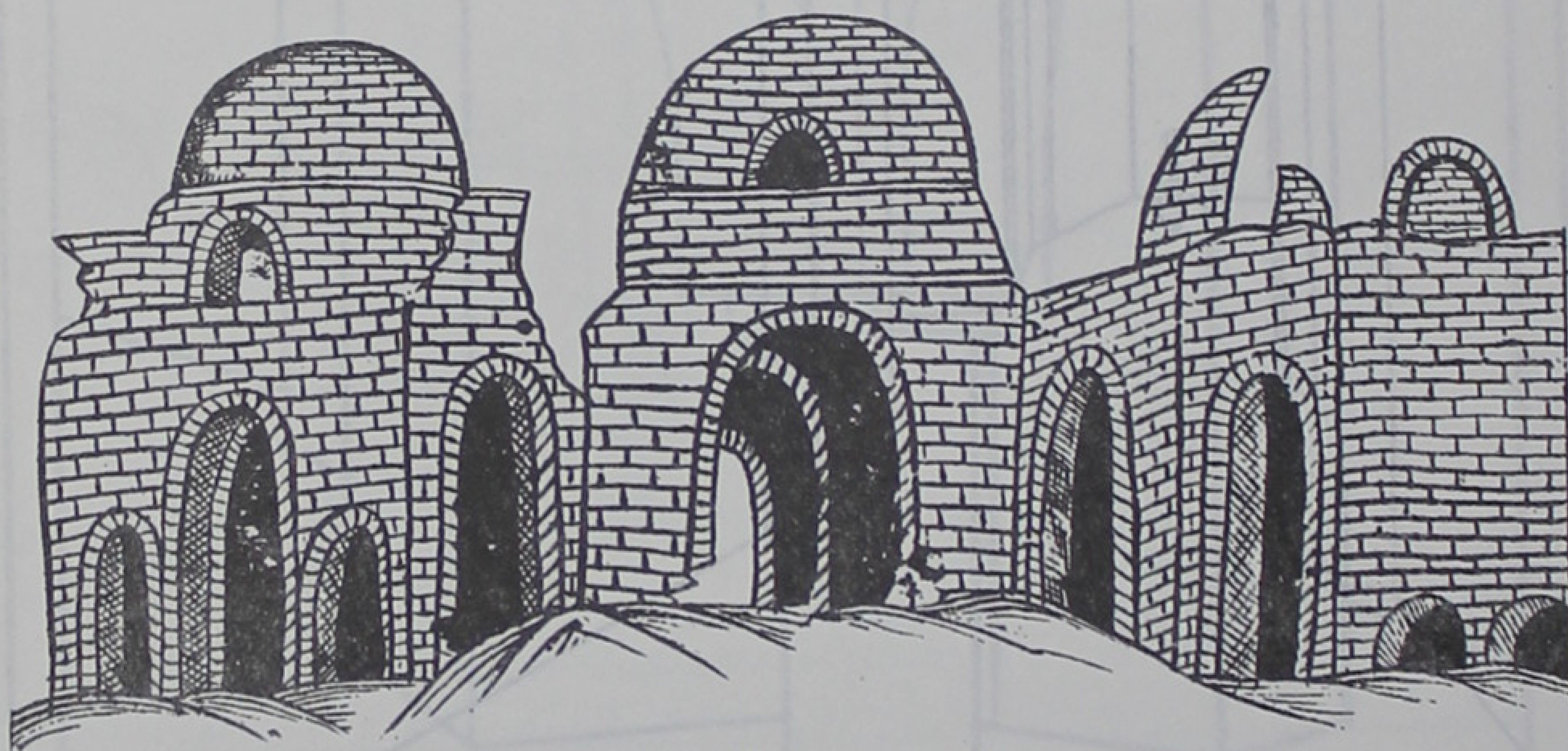
شکار این بلوك، آهو و بز و پازن و قوچ و میش کوهی وکبك وتیهو است. درخت نخل و نارنج در قصبه این بلوك یافت می‌شود، انارسروستان مانند انار ارسنجان است و بیشتر انار آن را به‌شیراز بیاورند، محصولش گندم وجو و خشخاش و تنباکو و پنبه است.گندم آن بهتر ازگندمهای دیگر فارس است.آبش ازقنات جز قریه تزنگ که ازچشمه است.و در نزدیکی قریه«ایلان» فرسخی جنوبی قصبه سروستان عمارتی است مشتمل برچندین خانه توبرتو نزدیك

---

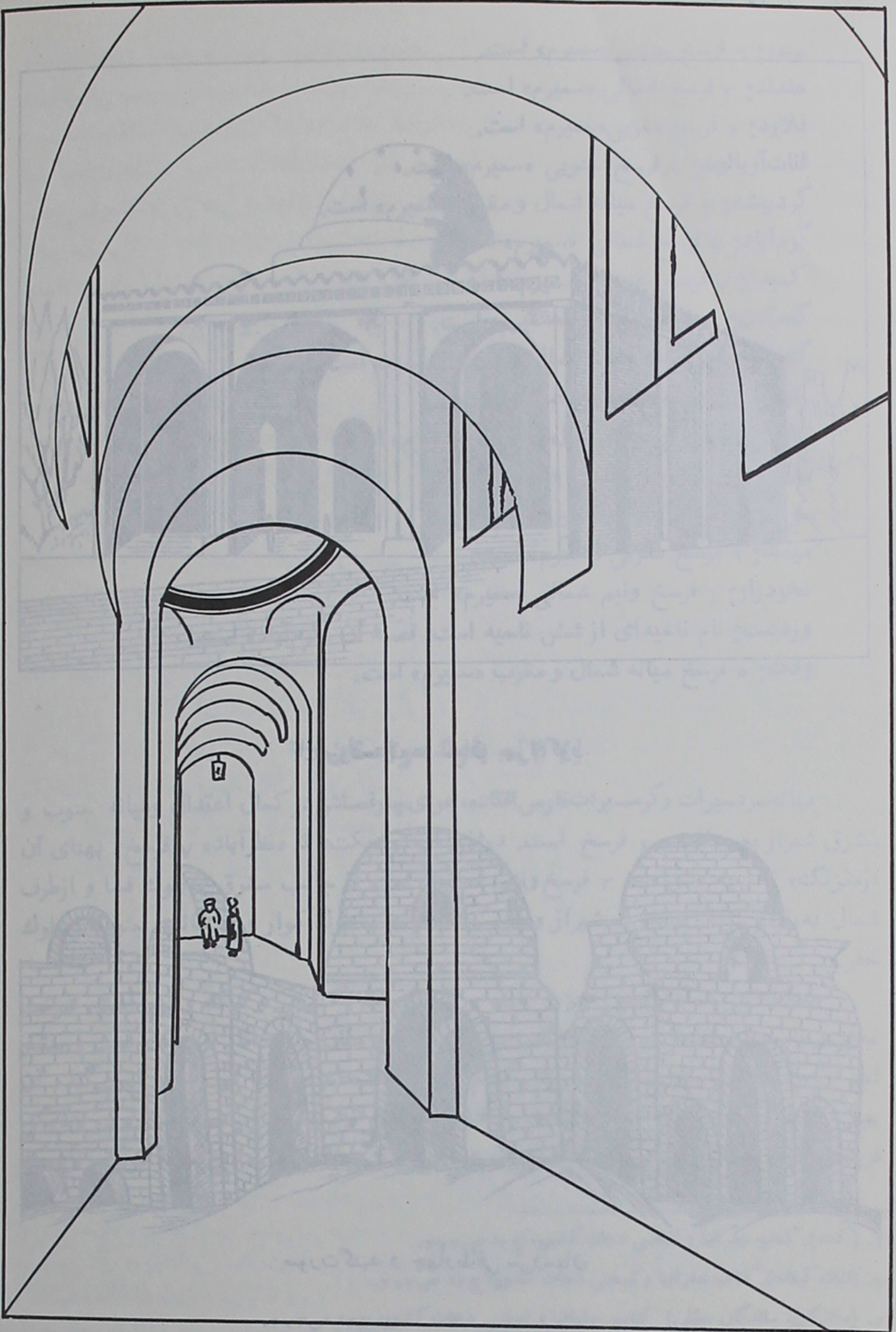
۱. (کمه). کتاب جغرافیا و اسامی دهات کشور، ج ۲، ص ۲۷۲.
۲. (قنات کیفته). کتاب جغرافیا و اسامی دهات کشور، ج ۲، ص ۲۷۲.
۳. (ماندگان، ماندگان سفلی) کتاب جغرافیا و اسامی دهات کشور، ج ۲، ص ۲۷۳.
۴. برای اطلاع بیشتر رجوع شود به کتاب (فرهنگ مردم سروستان، ص ۱۷ تا ۲۰)، گردآورده و تالیف صادق‌همایونی، از انتشارات دفتر مرکزی فرهنگ مردم، ۱۳۴۸ تهران.



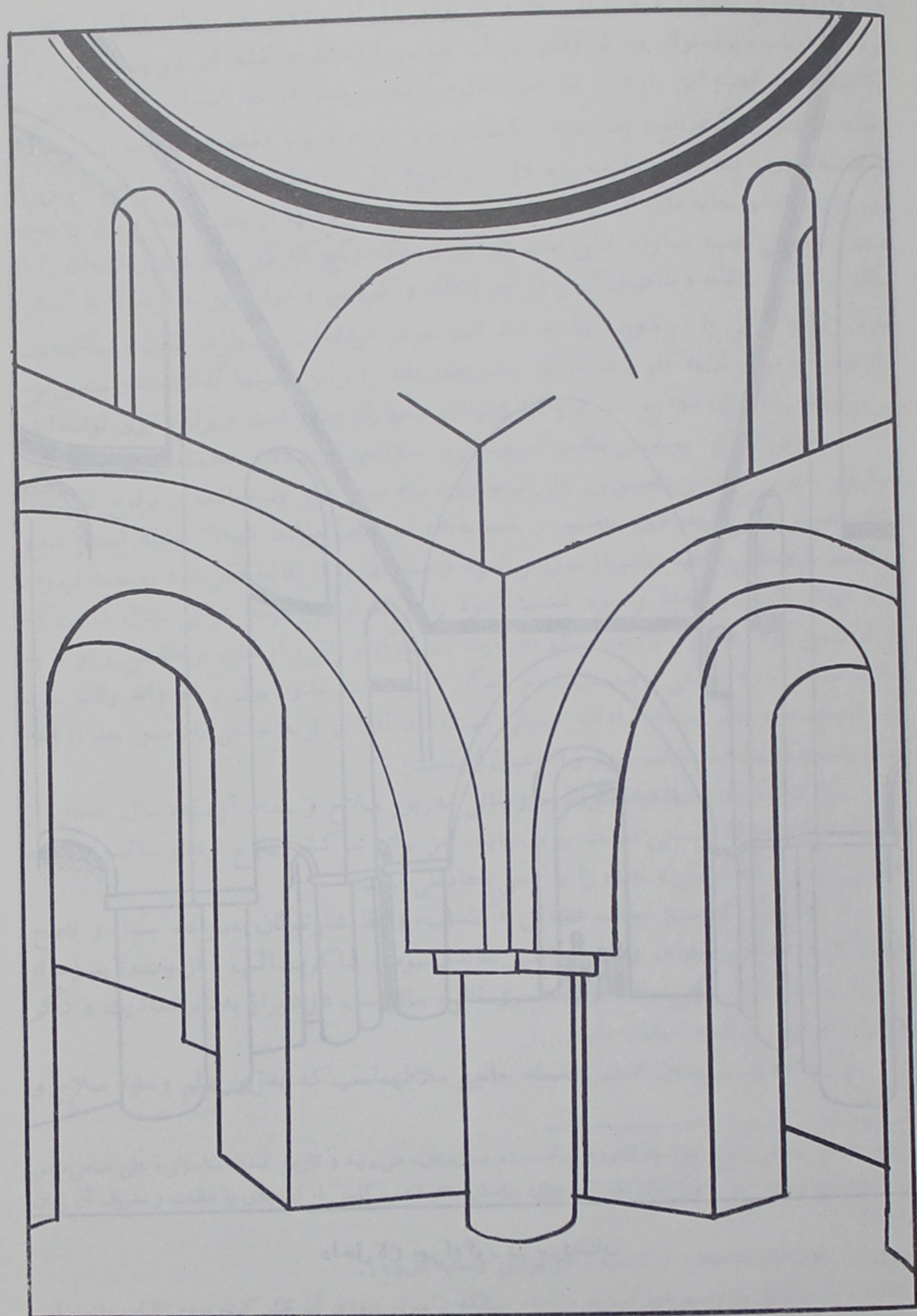
کاخ سروستان در زمان بهرام گور.



صورت گنبد و چهارطاقی سروستان



کاخ معروف به ایوان کرخه که در زمان ساسانیان با قوسهای گهواره‌ای شکل عرضی ساخته شده، در کلیسای تعرزیوس در مشرق فرانسه درقرن ۱۰ میلادی از این اطاقها (طاقهای کاخ سروستان) تقلید شده.



داخل کاخ بهرام گور در سروستان این کتیبه شباهت، فوق العاده بـه گنبد نظام الملک در مسجد جامع اصفهان دارد.



داخل کاخ بهرام گور در سروستان

ده دوازده ذرع باندی، همه را از سنگ و گچ وآجر ساخته، مشهور به‌چهارطاقی[۱] گویا خانقاهی بوده که ارباب سیروسلوك وذکر وفکر در آن جا می‌گرفته‌اند و نقشه آن در پشت این برگ نگاشته شد و قصبه این بلوك را نیز «سروستان» گویند. عرضش از خط استوا، ۲۹ درجه و ۲۰ دقیقه ،طولش از گری‌نیچ، رصدخانه انگلستان ۵۳ درجه و ۲۵ دقیقه است، انحراف قبله آن از نقطه جنوب به‌جانب مغرب ۵۰ و[ ] درجه و[ ] دقیقه است، ۱۵ فرسخ از شیراز دور است. شماره خانه‌های آن از ۹۰۰ خانه نگذرد و عموم آنها از خشت خام و گل و چوب است و در این قصبه عمارت عالی است از آجر و سنگ وگچ که دو رویه دیوارهای آن را از سنگ تراشیده، ساخته و طاقهای آن را از آجر زده‌اند و کریاس و سردر این عمارت را با کاشی معرق، آیات قرآنی را در دورهٔ آنها به خط ثلث خوش نوشته‌اند و دوازده ستون ازسنگ‌خوب تراشیده، در میان آن‌به کار برده‌اندکه چندین‌طاق‌بلند را براین ستونها گذاشته‌اندو چندین‌لوح قبر ازسنگ به‌درازی دوذرع شاه و چارك وپهنای سه‌چارك بیشتر است و برلوح قبری نوشته‌اند:

«توفی‌الشیخ یوسف‌بن یعقوب‌السروستانی، سنه‌اثنین و ثمانین بعدستمائه.» و بر لوح دیگری: «توفی محمدبن‌الحسن‌بن علی‌البیضاوی، سنه ست عشر وسبعمائه» و برلوح دیگری: «توفی‌عمربن علی‌البیضاوی سنه‌سبع و خمسمائه» درکتاب مزارات شیراز[۲] نوشته است: شیخ ابوالقاسم سروستانی سالها درشیراز تدریس نمود و جماعتها را از نتائج فکر خود بهره‌مند فرمود، هرگز فرمانی به‌کس نداد و خود خدمت خود را می‌نمود در مدرسه خرابی منزل داشت‌که جز اوکسی نبود[۳] و چون پادشاه زمان به‌زیارت آن بزرگوار رفتی، از جای برنخاستی و او را به مواعظ حسنه متنبه داشتی و صدسال تمام زندگانی نمود و در حدود سال ۳۰۰ واند وفات نمود و از اشراف سروستان سلسله سادات حسینی است، جد آنها از قریه حسین‌آباد ممو، بعد ازفتنه افغان به‌سروستان آمده، توقف نمود و از اعیان آنهاست:

سیادت انتساب **سیدعبدالکریم سروستانی** به‌زیور صلاح و سداد آراسته، سال به‌سال از منزل خودکه باغ اکتسابی اوست بیرون‌نیاید، جز برای سرکشی ضیاع وعقار مکتسبی خود، نه‌کسی را با او مخاصمتی و نه او را با کسی مجادلتی است.

و ازاعیان آنهاست: جناب فضائل اکتساب، واعظ شنوندگان به‌مواعظ جمیله و ناصح پذیرندگان‌به نصایح جلیله، واصف‌مراتب خاندان‌نبوت، ذاکرمصائب اهل‌بیت‌ولایت(ع)، متمسک به‌حول‌الله **حاجی سیدفضل‌الله سروستانی**، سالهاست در شیراز به‌نشر احادیث و ذکر مصیبت اهل‌بیت رسالت اشتغال دارد.

و از علمای سروستان است: **سلسله حاجی ملاطهماسب** که به‌زیور علم وحلیه صلاح و

---

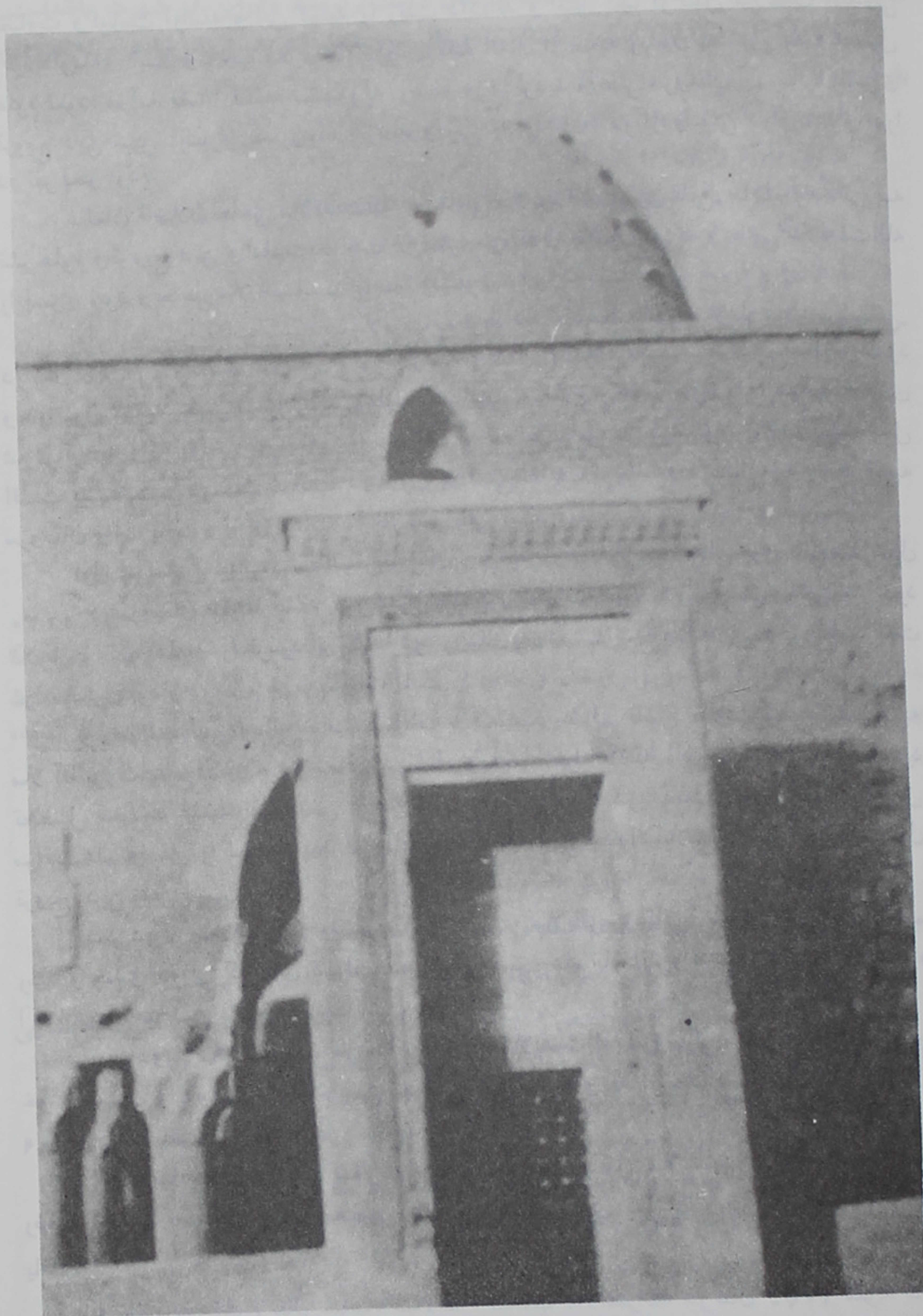
۱. برای اطلاع بیشتر رجوع شود به‌کتاب فرهنگ مردم سروستان، ص۷۸، و تاریخ تمدن ساسانی، علی سامی، ص ۲۰۴، ۲۲۱، ۲۳۱، ج۲. این بنای رفیع ازدوران ساسانی باقیمانده وکاخی ازکاخهای با عظمت و معروف آن زمان است.

۲. ص۷۲. هزار مزار به تصحیح و تحشیه دکتر نورانی وصال، ص۱۹۵.

۳. (گویند، در خانه‌ای باز و سفره‌ای گسترده داشته، چنانکه بر سردر ورودی آن نقش کرده بود: (الباب مفتوح لمن دخل والخبز مباح لمن اکل): در به‌روی هرکس که درآید گشوده و نان برای هرکس که بخواهد مباح است). (فرهنگ مردم سروستان، ص۸۹).



مقبرهٔ شیخ یوسف



سه در شیخ یوسف و نمای گنبد گلی آن

قضاوت و امامت آراسته و این قصبه را زینت داده‌اند و اصل آنها از نسل ملاخلف زیدونی کوه‌گیلویه‌ای است و جناب ملاخلف، درزمان فتنهٔ افغان از ناحیه زیدون به‌شیراز آمد وتحصیل علوم نمود، سرآمد فضلا گشته، مشهور به زهد و ورع گردید واهالی سروستان آن جناب را برای ترویج دین مبین ازشیراز به‌سروستان بردند و زنی را ازاعیان، در ازدواجش درآوردند و اورا دو نفر پسر بود:

عالمان فاضلان **حاجی ملانعمت‌الله** و **حاجی ملاطهماسب سروستانی.** مادام زندگانی به نشر علوم و ترویج دین و امامت جماعت در قصبه سروستان مشغول بودند و حاجی ملانعمت‌الله را پسری نبود و حاجی ملا طهماسب را سه‌نفر پسر بود:

اول آنهاست: جناب مستطاب‌علام فهام، فرید دهر و وحید عصر، **ملاعلی‌محمدسروستانی.** درسال ۱۱۸۵ درقصبه سروستان متولد گردیده، به‌شیراز آمده، تحصیل مراتب کمالیه رانمود و در فنون علمیه خصوصاً در حکمت طبیعی و الهی وکلام و علم اصول فقه، سرآمد فضلای شیراز گردید و در اواخر عمر به‌قصبه سروستان که مسقط‌الرأس و وطن‌مألوفش بود، آمده، رحل اقامت بینداخت و درحفظ مراتب دینداری به‌اقصی‌الغایت کوشید و درسال ۱۲۶۰ درقصبه سروستان وفات یافت و از آن جناب دو نفر پسر باقی بماند:

اول آنهاست: جناب مستطاب‌فرید زمان و وحید اوان **ملا محمدعلی سروستانی.** درسال ۱۲۳۰ درسروستان متولد گشته ،در شیراز تحصیل کمالات نمود ودر خدمت والد ماجد خود تکمیل‌مراتب علمیه را فرمود و سالها درسروستان‌به منصب شیخ‌الاسلامی و ترویج شریعت غرا مشغول بود و درسال ۱۳۰۲ وفات یافت.

وخلف‌الصدقش، عالی‌جناب، کمالات اکتساب، عالم فاضل **ملاعلی‌محمد** مشهور به **ملا آقا بزرگ شیخ‌الاسلام سروستانی** درسال ۱۲۶۱ متولد گشته. درخدمت والدماجد خود تحصیل کمالات علمیه نمود پس از سروستان به‌شیراز آمده، درخدمت علما و فضلا، تکمیل مراتب‌علم وفضل را نمود و بعد از وفات والدش به‌لقب شیخ‌الاسلامی برقرار گشته، مشغول ترویج دین مبین است.

پسر دیگر ملاعلی‌محمد سروستانی است: **ملاباقرسروستانی،** طبعش از تحصیل علم رمید و چندی در پی کارهای دیوانی دوید، ازکسب علم بازماند و به‌عمل دیوانیان نرسید و اکنون در تحیر شبی را به‌روز میرساند.

پسر دویم ملاطهماسب سروستانی است: **ملانعمت‌الله سروستانی،** خط نسخ تعلیق را خوش نوشت و به‌وسیلهٔ خوش‌نویسی معیشتی لایق نمود و بعد از هشتاد سال زندگانی درسال ۱۰۸۹ وفات یافت و او را دو نفر پسر بود:

اول آنها، عالی‌جناب، کمالات اکتساب، عالم فاضل **ملاهاشم،** مادام زندگانی جز رضای خدا را نخواست و جز تحصیل علم و عبادت، کاری نداشت و درسال ۱۲۹۸ وفات یافت.

و خلف‌الصدقش، عالی‌جناب، کمالات اکتساب **ملانصرالله** درسال ۱۲۷۰ متولد شده و مشغول تحصیل کمالات است.

پسر دویم ملانعمت‌الله خوشنویس سروستانی‌است: عالی‌جناب، کمالات‌اکتساب **ملاشفیع**

صدر سروستانی خط شکسته را ازشکسته‌نویسان درست‌ترنویسد ودراین فن شهرت یافته‌است.
و از اعیان سروستان است: سلسله حاجی‌نظر سروستانی که پدر برپدرضابط و کلانتر این بلوك بوده‌اند.
وسلسله آقا سعدی سروستانی‌است.
و این بلوك را ۲۳ ده آباد است[1]:
احمدآباد: ۳ فرسخ ونیم میانه جنوب و مغرب «سروستان» است.
احمدبگی: ۳ فرسخ میانه جنوب و مغرب «سروستان» است.
ایلان: ۲ فرسخ درجانب جنوب «سروستان» [است].
برزین: نام محله بزرگ «سروستان» است.
بکت: ٥ فرسخ مغربی «سروستان» است.
بیت‌اللهی: ٤ فرسخ بیشتر میانه مغرب و جنوب «سروستان» است.
تزنگ: نام محلهٔ کوچك «سروستان» است.
حسین‌آباد: ۱ فرسخ ونیم مغربی«سروستان» است.
خسروآباد: ۳ فرسخ کمتر مغربی «سروستان» است.
خیرآباد: ۳ فرسخ مغربی «سروستان» است.
ده‌نو: ۱ فرسخ کمتر جنوب «سروستان» است.
رباط: به‌مسافت کمی میانه شمال و مغرب «سروستان» است. در خارج شمالی این قریه عمارتی بسیار عالی، همهٔ دیوار وسقف و طاقهای آن از سنگ تراش وگچ ساخته‌اند وکریاس و دالان وحجرات متعدد داشته واکنون تمام آن عمارت جز کریاس آن خراب و ویرانه گشته، برروی هم ریخته است و آنرا خانقاه ملاقطب گویند از اسم و رسم آن چیزی معلوم نگشت.
سعادت‌آباد: ۲ فرسخ بیشتر، مغربی «سروستان» است.
شورجه[2]**:** ۳ فرسخ میانه جنوب و مغرب «سروستان» است.
صدرآباد: ۱ فرسخ کمتر جنوبی «سروستان» است.
طالب‌آباد: ۲ فرسخ ونیم میانه جنوب و مغرب «سروستان» است.
فیض‌آباد: ۲ فرسخ جنوبی «سروستان» است.
قلخانچی: ۳ فرسخ کمتر جنوبی « سروستان » است و این قریه را ولی‌سلطان قلخانچی اوغلی ذوالقدر والی مملکت فارس درسال ۹۸۰ واند احداث نمود.
کت‌گنبد: فرسخی بیشتر مغربی«سروستان» است.
کنو: ۲ فرسخ مغربی«سروستان» است.
کوهنجان: ٤ فرسخ میانه جنوب و مغرب«سروستان» است.
مرادبگی: ۱ فرسخ جنوبی «سروستان» است.
نظرآباد: ۲ فرسخ جنوبی«سروستان» است.

---

۱. درکتاب جغرافیا و اسامی دهات کشور، ج ۲، ص ۲٦۰: از ۳۱ ده نام برده شده است.
۲. درکتاب جغرافیا و اسامی دهات کشور، ج ۲، ص ۲٦۰: (شوریجه).

[۳۸]- بلوك سیاخ

با آنکه ٥ فرسخ در جانب جنوب شیراز افتاده، برای بلندی زمین آن از جلگاء شیراز در تابستان هوائی سرد دارد، درازی آن از قریه «دهداری» تا «ایور» ۳ فرسخ و پهنای آن از «محمدآباد» تا «بدایجان» یک فرسخ ونیم. محدود است ازجانب شمال به‌حومه شیراز وازجانب مغرب به‌بلوك کوه سرمشکفت و از سمت جنوب به‌بلوك خواجه و از طرف مشرق به‌بلوك کوار و جز درختان سردسیری در این بلوك یافت نشود، کشت و ذرع آن، جو وگندم و خشخاش و ارزن و گندم بهاره و جوترش است و خربوزه ایـن بلوك در شیرینی و لطافت بی‌عدیل است و آب این بلوك از چشمه و رودخانه قره‌اغاچ است و قصبه آن **«دارنجان خواجه»** ۷ فرسخ از شیراز دور افتاده است و این بلوك مشتمل است بر۱۳ قریه‌آباد[۱]:

ایور: ۲ فرسخ بیشتر شمالی «دارنجان» است.

باباایور: ۲ فرسخ شمالی«دارنجان» است.

برابجان[۲]: به‌مسافت کمی میانه جنوب و مشرق «دارنجان» است.

خارگان[۳]: فرسخی بیشتر شمالی «دارنجان» است.

دارنجان خواجه[٤]: همان قصبه سیاخ است.

دره: ۲ فرسخ شمالی «دارنجان» است.

ده‌بال: فرسخی کمتر شمالی «دارنجان» است.

دهداری: ۳ فرسخ مشرقی «دارنجان» است.

ده‌شیب: ۱ فرسخ ونیم شمالی «دارنجان» است.

فورجان: ۱ فرسخ ونیم شمالی «دارنجان» است.

قنات: ۳ فرسخ مشرقی«دارنجان» است.

کدنج: نام نـاحیه‌ای است مشتمل بـر«خارگان» و «دمشیب» و«ده‌بال» و«فورجان».

محمدآباد: ۱ فرسخ ونیم بیشتر مشرقی «دارنجان» است.

میشوان: فرسخی بیشتر مشرقی «دارنجان» است.

سیراف[٥] نـام شهری بـود درکنار دریـای فـارس در جـانب جنوبـی شیراز، بـه‌مسافت ٦۸ فرسخ از شیراز دور افتاده و سالهاست خراب گشته، جز یک محله از آن شهر به‌آبادی باقی نمانده است و این محله را بندر«طاهری» گویند و اکنون از توابع بندرکنگان است و در ذیل عنوان«کاف» نوشته شود. و **ابوسعیدحسن بن‌عبدالله‌بن مرزبان سیرافی نحوی**[٦]، که‌داناترین

---

۱. رك: جغرافیا و اسامی دهات کشور، ج۲، ص۲٤۸: که از ۱٤ قریه سخن رفته است که چهار قریه آن کوهستانی و بقیه درجلگه واقع شده است.

۲. (بدایجان). کتاب جغرافیا و اسامی دهات کشور، ج۲، ص۲٦۰.

۳. در متن: (خاره کان). در کتاب جغرافیا و اسامی دهات کشور، ج۲، ص۲٦۰: (خارکان).

٤. در کتاب جغرافیا و اسامی دهات کشور، ج۲، ص۲٦۰: (دارنجان).

٥. برای اطلاع بیشتر رجوع شود به آثار شهرهای خلیج‌فارس، ص۳۲۸ تا ٤۳۹.

٦. او (در عمان فقه آموخت و به‌بغداد متولی قضا گشت و همانجا در سال ۳٦۸ درگذشت. او معتزلی بود و با مزد نویسندگی زندگی می‌گذرانید، او راست:(اخبارالنحویین البصریین) و (صنعة‌الشعر) و (البلاغه) و (شرح‌المقصوره) و (شرح کتاب سیبویه). (دهخدا).

نقشهٔ موقع سیراف در ساحل خلیج فارس

نقشهٔ محل خرابه‌های سیراف در بندر طاهری

مردمان به‌علم نحو بود از این شهر برخاسته است و نام والدش «بهزاد» بود و چون از مذهب مجوسی گذشت و به‌شرف اسلام رسید، نامش را عبدالله گذاشتند و این دو بیت از ابوسعید سیرافی نوشته شد:

اسکن الی سکن تسربه	ذهب‌الزمان وانت منفرد
ترجو غداً وغداً کحاملة	فی‌الحی لا یدرون ماتلد[1]

و در سال ۳۶۲، در بغداد وفات یافت.

و ولدالصدقش ابومحمد یوسف سیرافی از مشاهیر علمای نحو است.

[۳۹- بلوك] شبانکاره

دو ولایت را در فارس «شبانکاره[2]» گویند یکی ناحیه شبانکاره دشتستان که شرح آن در ذیل بلوك دشتستان نگاشته گردید و دیگری یک حصه بزرگ در جانب میانهٔ جنوب و مشرق شیراز از چهار حصه مملکت فارس چنانکه درازا و پهنا و حدود و تقسیم آن بربلوکات، در اول گفتار دویم این فارسنامه ناصری نگاشته گردید و ایالت‌نشین شبانکاره شهر «ایج» است که در سال ۷۴۶ به‌فرمان امیر مبارزالدین آل‌مظفر آن شهر را خراب کردند و قصبه اصطهبانات را ساختند و وجه آنکه این حصه از فارس را شبانکاره گفتند آن است که در تواریخ نوشته‌اند: نسب شاهان شبانکاره به‌اردشیر بابک می‌رسد و پیش از استیلای دولت اسلام برمملکت عجم، اسلاف‌شبانکاره‌ها را اسپهبدان فارس می‌گفتند وگله و رمه پادشاه را چوپان و ستوربان بودند و صحرای رون کوه‌گیلویه و حوالی آن را که سردسیرترین نواحی فارس است، ییلاق یعنی تابستانه و گرمسیرات کوه‌گیلویه و شولستان را قشلاق یعنی زمستانه نموده بودند و بعد از غلبه عرب برعجم دراطاعت مسلمانان درآمدند چنانکه حالات و تنقلات بزرگان شبانکاره‌ها در جزو اول از گفتار اول فارسنامه نوشته شد.

و از شهر «ایج» که در فارسی او را «ایگ»[3] گویند، مردمان بزرگ برخاسته‌اند مانند: مولای اعظم، ملاذ افاضل امم، کاشف مشکلات عقلیه، ناسخ معضلات نقلیه قاضی **عضدالدین عبدالرحمن بن احمد ایجی** شارح کتاب **مختصر اصول** و صاحب کتاب **مواقف** که‌مانند این دو کتاب در علم اصول و کلام نوشته نگشته است، سالها در شیراز به‌لقب افضل القضات باقی بود و در سال ۷۶۰ وفات یافت و خواجه حافظ(ع) فرموده است:

---

۱. با دلارامی که به او دلشادی، آرام باش که زمان گذشت و تو همچنان تنهائی، تو به‌فردا امید بسته‌ای و فردا چون زن بارداری است در قبیله که کسی نمی‌داند چه می‌زاید.

۲. به روزگار قدیم شبانکاره را در پارس ذکری نبود که ایشان قومی بودند که پیشه ایشان شبانی و هیزم کشی و مزدوری بود و به آخر روزگار دیلم در فتور، چون فضلویه فراخاست ایشان را شوکتی پدید آمد و به‌روزگار زیادت می‌گشت تا همگان سپاهی و سلاح‌ور و اقطاع خوار شدند و از جمله ایشان اسمعیلیان اصیل‌اند و نسب و حال شبانکارگان‌این است... ر ك: فارسنامه ابن‌بلخی، ص ۱٦٤ ببعد، چاپ لسترانج.

۳. این (ایگ) به روزگار متقدم دیهی بود و حسویه آنرا به‌شهری کرده است،هوای آن معتدل است اما آب ناگوار دارد و میوه بسیار باشد خاصه انگور و جامع و منبر دارد. فارسنامه ابن‌بلخی، ص ۱۳۱.

به‌عهد سلطنت شاه شیخ ابـــواسحـــق ‌ ‌ ‌ به‌پنج شخص عجب ملک فارس بود آباد
نخست پـادشهی همچـو او ولایت بخش ‌ ‌ ‌ که کام خلق رواکرد و داد عیش بداد
دگر مربی اسلام شیخ مجدالــــدیـــن ‌ ‌ ‌ که فاضیئی به‌از او آسمان نـدارد یـاد
دگر شهنشه دانش عضد کـه در تصنیف ‌ ‌ ‌ بنای کـار مواقف بـه‌نـام شاه نهاد
دگـر بقیه ابـدال شیخ امین الـدیـن ‌ ‌ ‌ که یمن همت اوکـارهای بسته گشاد
دگر قـویم چو حـاجی قـوام دریـادل ‌ ‌ ‌ که نام نیک ببرد از جهان به‌بخشش‌وداد

و مانند :شیخ مشایخ زمان، قدوهٔ اهل علم و عرفان : **شیخ قطب‌الدین محمد ایجی.** در کتاب مزارات شیراز نوشته است: عالم عارف، کثیرالخیر، دائم الذکر، صاحب قلب سلیم وطریق مستقیم بود و در سال ۷۸۵ در شیراز وفات یافت[۱].

و مانند: مقتدای اکابرامم، برهان حکماء عرب وعجم **ملاصفی‌الدین‌ایجی.** سالها به‌نشر علوم حکمت وکلام و ریاضیات اشتغال داشت و استاد فضلا و علما ملاجلال‌الدین دوانی، برسبیل افتخار او را استاد خود شمرده است و در حدود سال ۸۶۰ **واند** وفات یافت.

و مانند: **خواجه سیف‌الدین مظفر ایجی شبانکاره [ای].** سالها وزیر سلطان معظم و خاقان مکرم،شاه سلطان‌حسین بایقرا گورکانی بود و به‌حسد حساد و سعایت اضداد در سال ۸۹۱ کشته گردید.

بلوک شولستان: را در این زمان بلوک ممسنی گویند و در عنوان بلوک ممسنی نگاشته شود و «شول» به‌معنی طایفه است مانند لر و کرد.

شیب کوه: در فارسی این نام را برچندین ناحیه گویند که هریک از توابع بلوکی است مانند شیب کوه رامجرد وشیب کوه فسا و شیب کوه کوه‌گیلویه وشیب کوه لارستان و هریک درجای خود نوشته شود.

[۴۰]-بلوک صیمکان[۲]

در اصل «سی‌مکان» بود «سین» را بدل‌به«صاد» نموده‌اند، ازگرمسیرات فارس است. در جانب جنوبی شیراز، درازی آن از «مانیان» تا «کوشک سرتنگ» ۸ فرسخ، پهنای آن از «اسفیان» تا«شلدان» ۵ فرسخ. محدود است ازجانب مشرق به‌بلوک جهرم و از شمال‌به‌بلوک خفر ومیمند و از مغرب به‌نواحی بلوک اربعه و از جانب جنوب به‌بلوک قیروکارزین، هوای تابستانه‌اش گرم و زمستانش درکمال اعتدال، کشت وزرعش شلتوک است،گندم و جو آن در

---

۱. رک: مزارات شیراز، ص. ۱۲۰ ، هزار مزار، به تصحیح دکتر نورانی وصال ص۴۶۹.

۲. (این صمکان شهرکی است خوش و از عجایب دنیاست از بهر آنکه در میان این شهر رودی می‌رود و پلی بر آن رود است یک نیمه شهرکه از این جانب رود است برکوه نهاده است و سردسیر است و رز انگور باشد، بی‌اندازه، چنانک قیمتی نگیرد و آنرا بعضی عصیر سازند و به‌علاقه کنند و بعضی به‌دوشاب پزند و دیگر بجوشند و به‌سنگی کنند و سنگی عظیم باشد چنانکه یکی را دو یا سه چندان آب برباید نهادن تا توان خورد و سخت ارزان باشد و دیگر نیمه که آن جانب رود است گرمسیر است و درختان خرما و ترنج و لیمو و مانند این باشد.) فارسنامه ابن‌بلخی ص۱۳۹، چاپ لسترنج.

سالی که خوب شود کفایت اهل خود را نکند، بساتین گرمسیری فراوان دارد، بیشتر درختش لیمو ونارنگی است بازار زمستانه شیراز را از فواکه خود آباد کند وبیشترآبلیموی فارس که حمل اطراف شود از این بلوك است.

آبش از چشمه و رودخانه. جلگاء این بلوك بسیار تنگ و مانند دره‌ای پر از تل وماهور است، دراج در این بلوك بسیار فراوان باشد و ضابطی این بلوك از هفتاد هشتاد سال پیش از این با میرزامحمدعلی بود و بعد از وفات او، خلف الصدقش حاجی میرزا محمدقلی و ولدالصدقش حاجی میرزاعبدالله‌خان که شرح حال آنها در ذیل محله سردزك شیراز گذشت[۱] متکفل امور ضابطی صیمکان هستند و القاب کدخدایان دهات این بلوك را «دهدار» گویند مانند دهدار محمدحسن و دهدار محبعلی.

وقصبه این بلوك «دوزه» است به مسافت ۲۴ فرسخ از شیراز دور افتاده است و این بلوك مشتمل است بر ۳۸ قریه‌آباد[۲]:

آب‌شیخ: فرسخی بیشتر در جنوب «دوزه» است.
ارجو[۳]: ۱ فرسخ ونیم میانه شمال و مغرب «دوزه» است.
اسفل: فرسخی کمتر شمالی «دوزه» است.
اسفیان[۴]: ۲ فرسخ شمالی «دوزه» است.
آغان: ۲ فرسخ مشرقی «دوزه» است.
براق[۵]: ۳ فرسخ مشرقی «دوزه» است.
تیرکان[۶]: ۱ فرسخ و نیم شمالی «دوزه» است.
جرمشت: ۲ فرسخ بیشتر شمال و مشرق «دوزه» است.
چشوان: ۲ فرسخ ونیم میانه جنوب و مشرق «دوزه» است.
دشت‌دال: ۲ فرسخ مشرقی «دوزه» است.
خراهه[۷]: ۳ فرسخ میانه جنوب و مشرق «دوزه» است.
دوزه: همان قصبه این بلوك است.
ده‌قانون: ۲ فرسخ مشرقی «دوزه» است.
ریکان: ۲ فرسخ کمتر جنوب «دوزه» است.
زاغ: ۱ فرسخ میانه جنوب و مشرق «دوزه» است.
زیغان[۸]: فرسخی جنوب «دوزه» است.

---

۱. درمتن: (گذاشت).
۲. درکتاب جغرافیا و اسامی دهات کشور،صیمکان از توابع فیروزآباد به‌حساب آمده و ۴۱ ده از آن دهستان نام برد شده است، ج ۲، ص ۳۱۲.
۳. درکتاب جغرافیا و اسامی دهات کشور، ج ۲، ص ۳۱۲: (ارجویه).
۴. (اسفنجان). کتاب جغرافیا و اسامی دهات کشور، ج ۲، ص ۳۱۲.
۵. (براك). کتاب جغرافیا و اسامی دهات کشور، ج ۲، ص ۳۱۲.
۶. (تیرانجان). کتاب جغرافیا و اسامی دهات کشور، ج ۲، ص ۳۱۲.
۷. (خره). کتاب جغرافیا و اسامی دهات کشور، ج ۲، ص ۳۱۲.
۸. (ذیقون). کتاب جغرافیا و اسامی دهات کشور، ج ۲، ص ۳۱۲.

سار: نیم فرسخ مشرقی «دوزه» است.
سرقل‌آباد: ۳ فرسخ مشرقی «دوزه» است.
شاغان: ۲ فرسخ میانه‌جنوب و مشرق «دوزه» است.
شلدان: ۲ فرسخ بیشتر جنوب «دوزه» است.
قبه: ٤ فرسخ مشرق «دوزه» است.
قلاتان: فرسخی کمتر مغربی «دوزه» است.
قم‌آباد: ۲ فرسخ مشرقی «دوزه» است.
کاکان[۱]: : ۱ فرسخ میانه شمال و مغرب «دوزه» است.
کراته[۲]: ۲ فرسخ میانه شمال و مغرب «دوزه» است.
کشکو: نیم فرسخ مشرقی «دوزه» است.
گلاکلی: ۱ فرسخ ونیم میانه جنوب و مشرق «دوزه» است.
گنبد ترمه[۳]: ۱ فرسخ ونیم میانه شمال و مشرق «دوزه» است.
کنگان[٤]: فرسخی بیشتر مشرقی «دوزه» است.
گودزاغ: فرسخی کمتر مشرقی «دوزه» است.
کوشک سرتنگ: ۲ فرسخ ونیم مغربی «دوزه» است.
کوه مره صیمکان را «کوه‌نارو» گویند: چهار فرسخ مغربی «دوزه»[۵] است، باغهای انگور دیمی در این کوه معمور و آباد است.
مانیان: ٤ فرسخ میانه جنوب و مشرق «دوزه» است.
ماهیتا[٦]: ۱ فرسخ بیشتر میانه جنوب و مشرق «دوزه» است.
مدخون: ملک زرخرید مؤلف فارسنامه است.
مزگان: نیم فرسخ میانه شمال و مغرب «دوزه» است.
نوداد: به‌مسافت کمی مشرق «دوزه» است.
همنده: به‌مسافت کمی جنوب «دوزه» است.
یرگ: ۳ فرسخ بیشتر میانه جنوب و مشرق «دوزه» است.

[۴۱] - بلوک عباسی[۷]

ناحیه وسیعی از گرمسیرات فارس، میانه جنوب و مشرق شیراز است و هوای آن از همه بلوکات فارس گرمتر است. درخت انبه و موز و چلغوزه و تمرهندی و نخل و لیمو و نارنج و

---

۱. (کاکون). کتاب جغرافیا و اسامی دهات کشور، ج ۲، ص ۳۱۲.
۲. (کراده). کتاب جغرافیا و اسامی دهات کشور، ج ۲، ص ۳۱۲.
۳. (ترمه). کتاب جغرافیا و اسامی دهات کشور، ج ۲، ص ۳۱۲.
٤. (کنندنجان؟). کتاب جغرافیا و اسامی دهات کشور، ج ۲، ص ۳۱۲.
۵. در متن: (دوز).
٦. (محیطات، محیط). کتاب جغرافیا و اسامی دهات کشور. ج ۲، ص ۳۱۲.
۷. برای اطلاع بیشتر رجوع شود به کتاب آثار شهرهای خلیج‌فارس، اقتداری، ص ۵۳٦ تا ۵۷۰.

نارنگی را به نیکوئی پرورانَد، درخت نارجیل در این بلوك تنومند گردد ولیکن بار و ثمرش نارسیده بماند. کشت و زرع ناحیه میناب عباسی از آب رودخانه است و باقی توابعش از آب باران باشد. درازی این بلوك از «بندرخمیر» تا «جاشک موغستان» ۶۲ فرسخ، پهنای آن از «تخت سرده» تا قریه «شغو» ۶ فرسخ.

محدود است از جانب مشرق به‌نواحی بلوچستان و بلوك بشاگرد و از سمت شمال به بلوك رودان و احمدی و نواحی سبعه و از مغرب به‌نواحی لارستان و از جنوب به‌دریای فارس و قصبه این بلوك «بندرعباسی» است عرض آن از خط استوا ۲۷ درجه و ۱۴ دقیقه طول آن از گری‌نیچ رصدخانه انگلستان ۵۴ درجه و ۳۰ دقیقه است و انحراف قبله آن از نقطه جنوب به‌جانب مغرب [ ] درجه و[ ] دقیقه است. به‌مسافت ۹۷ فرسخ از شیراز دور افتاده است و بندرعباس را امامقلی‌خان والی و فرمانروای فارس، خلف‌الصدق نواب مغفرت توأمان اللّه‌ویردی‌خان فرمانفرمای سابق مملکت فارس، در سال ۱۰۳۲ درکنار دریای فارس، احداث فرمود وبه‌مناسبت شاهنشاه زمان شاه‌عباس ماضی صفوی طاب‌ثراه، آن را بندرعباس بگفت و بندر سابق که بندر جرون یا کمپران می‌گفتند از آبادی بیفتاد و مردمانش آمده در بندرعباس‌متوطن شدند و واقعه فتح بندر جرون و جزیره هرمز و اخراج جماعت پرتگال که نزدیک به‌۱۰۰ سال در بندر جرون و جزیره هرمز، فرمانروائی داشتند و احداث بندر عباس ، در ذیل وقایع سال ۱۰۳۲ در گفتار اول این کتاب فارسنامه ناصری نگاشته گردید و نواحی عباسی سالها درتصرف امام مسقط بود و ضابط و مستحفظ از اعراب مسقط وعمان براین نواحی می‌گماشت و درهر سالی مبلغی وجه نقد به‌اسم مالیات به‌حاکم فارس می‌رسانیدند و در سال ۱۲۷۲ نواب اشرف والاطهماسب‌میرزا مؤیدالدوله فرمانفرمای فارس ولدالصدق خود نواب امیرزاده عبدالباقی میرزا را مأمور به‌تسخیر بندرعباس و اخراج اعراب مسقط از آن نواحی فرمود و پنج فوج سرباز و هشت ارابه توپ با او روانه داشت و بعد از ورود و جنگ، اعراب [را] دور نموده، بندرعباس را تصرف فرمود و تاکنون اعراب مسقط را مداخلتی در آن نواحی نیست و بلوك عباسی را به ۵ ناحیه قسمت کرده‌اند.[1]

۱ــ ناحیه‌ایسین و تازبان[2]

۲ــ ناحیه شمیل

۳ــ ناحیه مضافات

۴ــ ناحیه موغستان

۵ــ ناحیه میناب

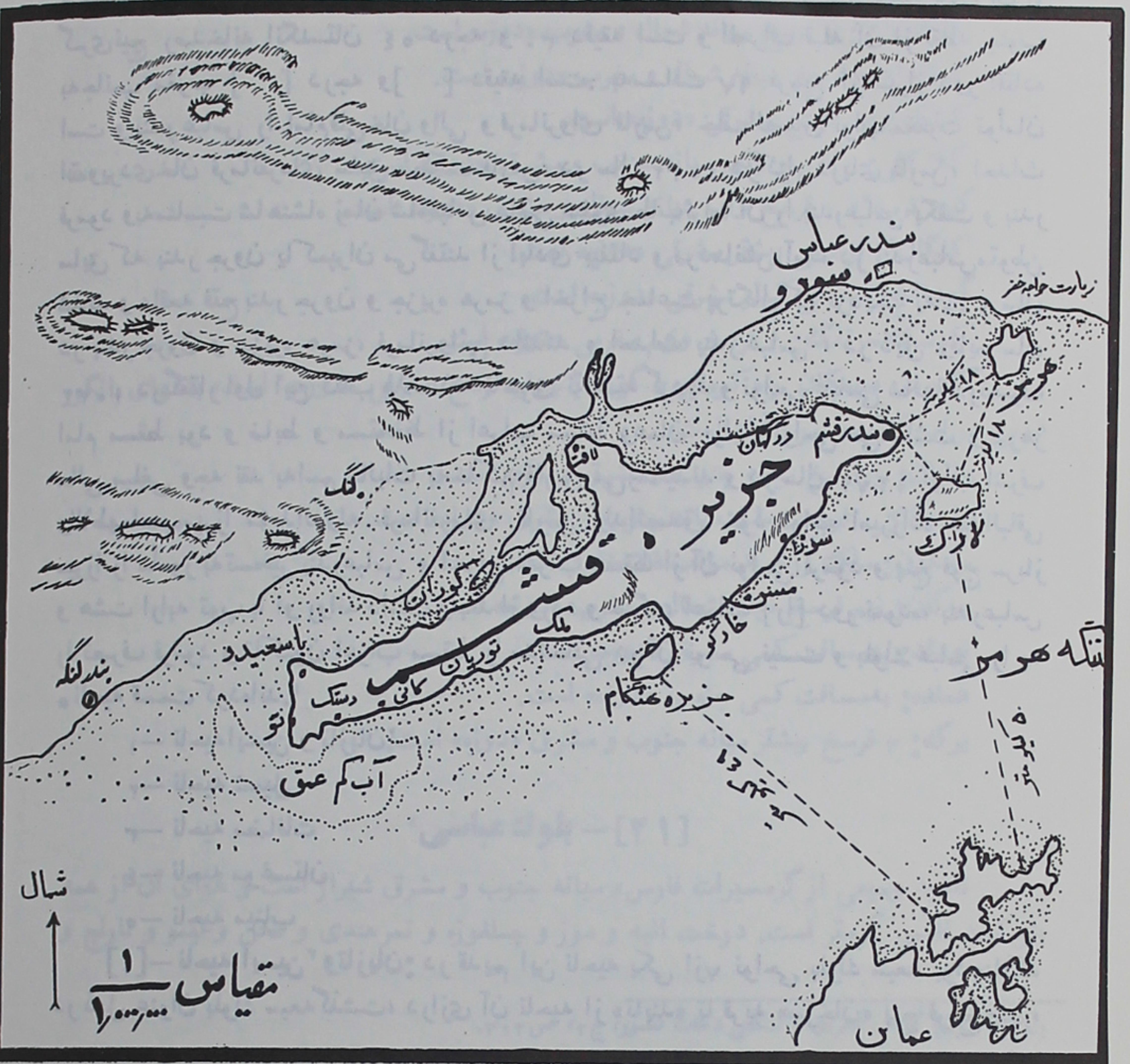
[۱]ــ **ناحیه ایسین[3] وتازیان:** در قدیم این ناحیه یکی از۷ نواحی بلوك سبعه بودچنانکه در ذیل عنوان بلوك سبعه‌گذشت، درازی آن ناحیه از «تابند» تا قریه «سرخان» پنج فرسخ ونیم،

---

۱. درکتاب جغرافیا و اسامی دهات کشور، ج ۲، ص ۴۱۴: از ۱۴ دهستان با ۳۶۷ ده بعلاوه قشم و سایر جزائر بعنوان پانزدهمین ناحیه بندرعباس ذکر شده است که مجموعا دارای ۴۰۲ ده می‌باشند.

۲. اعداد کنار اسامی، در متن در بالای این کلمات گذاشته شده است.

۳. (دارای ۲۳ قریه است که ۵ قریه آن در کوهستان و ۱۸ قریه در جلگه واقع است.) کتاب جغرافیا و اسامی دهات کشور، ج ۲، ص ۴۰۲.



نقشهٔ جغرافیائی گمبرون و سورو

پهنای آن از یک فرسخ بیشتر نباشد، محدود است از مشرق به‌ناحیه شمیل و از شمال به‌ناحیه فین سبعه و از مغرب وجنوب به‌ناحیه عباسی وقصبه آنرا «**ایسین**» گویند ۳ فرسخ شمالی بندر-عباس است و این ناحیه مشتمل است بر ۶ قریه‌آباد:

ایسین: همان قصبه این ناحیه است.

تازیان: ۱ فرسخ در جانب شمال «ایسین» است.

سرخان[۱]**:** ۱ فرسخ ونیم مشرقی «ایسین» است.

نارک[۲]**:** ٤ فرسخ ونیم مغربی «ایسین» است.

قلات[۳]**:** ۲ فرسخ بیشتر میانه جنوب و مغرب «ایسین» است.

نابند: ٤ فرسخ مغربی «ایسین» است در سینه کوه «گنو» افتاده.

[۲] **ناحیه‌شمیل**[٤]**:** میانه شمال ومشرق بندرعباس است، درازی آن از «تخت» تا «چوچ» ۶ فرسخ بیشتر، پهنای آن از «گهرمند» تا «ننک» ۶ فرسخ.

محدود است ازجانب‌مشرق به‌ناحیه میناب‌عباسی و ازشمال به‌بلوك رودان واحمدی واز مغرب به‌ناحیه ایسین و ازجنوب به‌دریای فارس و قصبه آن را «**شمیل**»گویند. ۷ فرسخ میانه شمال و مشرق بندر عباسی است و این ناحیه مشتمل است بر ۱۸ قریه‌آباد[٥]:

باغان: ٥ فرسخ میانه جنوب و مغرب «شمیل» است.

تخت: ٤ فرسخ بیشتر میانه شمال و مغرب «شمیل» است.

چاه‌خرك: فرسخی مشرقی «شمیل» است.

چاه‌فعله: ۳ فرسخ جنوبی «شمیل» است.

جلابی: ۲ فرسخ و نیم میانه جنوب و مغرب «شمیل» است.

چوچ: ٤ فرسخ بیشتر جنوب «شمیل» است.

حسن لنگی: سه فرسخ میانه جنوب و مشرق «شمیل» است.

دروز: ٤ فرسخ جنوب «شمیل» است.

سرخان: ٤ فرسخ در جانب مغرب «شمیل» است.

سردره: ٤ فرسخ کمتر میانه شمال و مغرب «شمیل» است.

شغو: ۶ فرسخ میانه جنوب و مغرب «شمیل» است.

شمیل: همان قصبه این ناحیه است.

گشکو: ۲ فرسخ مغربی «شمیل» است.

کل‌قاضی[۶]**:** ۳ فرسخ میانه جنوب و مغرب «شمیل» است.

گودو: ۲ فرسخ بیشتر میانه جنوب و مغرب «شمیل» است.

---

۱. (سرخون). کتاب جغرافیا و اسامی دهات کشور، ج ۲، ص ٤۰۲.

۲. (نانگ؟). کتاب جغرافیا و اسامی دهات کشور، ج ۲، ص ٤۰۲.

۳. (قلات پائین) و (قلات بالا). کتاب جغرافیا و اسامی دهات کشور، ج ۲، ص ٤۰۲.

٤. رك: آثار شهرهای خلیج‌فارس، ص ۵۷۰ - ۵۹۸، وکتاب جغرافیا و اسامی دهات کشور، ج ۲، ص ٤۱۲.

٥. درکتاب جغرافیا و اسامی دهات کشور، ج ۲، ص ٤۱۲: از ۲۹ ده در این دهستان نام برده شده است.

۶. (قلعه قاضی؟). کتاب جغرافیا و اسامی دهات کشور، ج ۲، ص ٤۱۲.

گهرمند: ۳ فرسخ کمتر میانه جنوب و مشرق «شمیل» است.
ننک: ٤ فرسخ میانه جنوب و مغرب «شمیل» است.
نورکو: چهار فرسخ میانه شمال و مشرق «شمیل» است.

[۳]– **ناحیه مضافات عباسی:** درازی آن از «نخل ناخدا» تا «بندرخمیر» ۱٤ فرسخ، پهنای آن از قریه «کشار» تا «خانسرخ» ۳ فرسخ، محدود است از جانب مشرق به‌ناحیه شمیل و از سمت شمال به‌ناحیه ایسین و ناحیه فین سبعه و از مغرب به‌نواحی لارستان و از جانب جنوب به‌دریای فارس. قصبه‌این ناحیه «بندرعباس» است و این ناحیه مشتمل است بر ۱٤ قریه‌آباد[۱]:

انگوران: ۷ فرسخ مغربی «عباسی» است.
بندر خمیر: ۱۲ فرسخ میانه جنوب و مغرب «عباسی» است.
بستانه[۲]: ۷ فرسخ مغربی «عباسی» است.
بندرعباس: همان «عباسی» است.
بندعلی: ۳ فرسخ مغربی «عباسی» است.
چاه بلغار: ۸ فرسخ مغربی «عباسی» است.
چستانه: ٦ فرسخ مغربی «عباسی» است.
خان‌سرخ: ۵ فرسخ مغربی «عباسی» است.
خمیر: همان بندر خمیر است.
ده پل: ۱۱ فرسخ میانه جنوب و مغرب «عباسی» است. **جزیره قشم** در جانب جنوب «ده‌پل» به‌اندازه‌ای است که بانگ اذان از «ده‌پل» به کناره این جزیره به‌خوبی میرسد و شاید درزمان قدیم جسری درمیانه داشته‌اند و «جسر» به‌معنی «پل» است.
سورو: میانه جنوب و مغرب عباسی به‌مسافت فرسخی است. مشهور است که ملخ دریائی که گاهی زیان به‌محصولات فارس رساند در صحرای سورو متکون شود.
عباسی: همان قصبه این ناحیه است.
قلات: ۳ فرسخ میانه شمال و مغرب «عباسی» است.
گچی[۳]: ٦ فرسخ مغربی «عباسی» است.
کشار[٤]: ۵ فرسخ مغربی «عباسی» است.
لاتی‌دان: ۹ فرسخ مشرقی «عباسی» است.
نخل ناخدا: ۲ فرسخ مشرقی «عباسی» است.

[٤]– **ناحیه موغستان:** «موغ»[۵] در لغت به‌معنی آتش پرست است و «ستان» به‌معنی «جای بسیاری و انبوهی چیزها باشد» مانند گلستان و سروستان و هندوستان و این ناحیه درقدیم جای

---

۱. درکتاب جغرافیا و اسامی دهات کشور، ج ۲، ص. ٤۱۰: بعضی از این قراء جزو دهستان خمیر که دارای ۲٤ ده است ذکر شده است و برخی جزو ایسین.
۲. (بستانو). کتاب جغرافیا و اسامی دهات کشور، ج ۲، ص. ٤۱۰.
۳. (گچین سفلی و گچین علیا). کتاب جغرافیا و اسامی دهات کشور، ج ۲، ص. ٤۱۰.
٤. (کشار سفلی و کشار علیا). کتاب جغرافیا و اسامی دهات کشور، ج ۲، ص. ٤۱۰.
۵. (موغ) به‌معنی درخت خرماست، (معین). بنابراین موغستان معنی نخلستان یا خرماستان را می‌دهد و مؤلف آنرا با (مغ) یکی گرفته است. و رک: کتاب جغرافیا و اسامی دهات کشور، ج ۲، ص ٤۱٦.

آتش‌پرستان بود و این ناحیه گرمتر از همه نواحی عباسی است. میانه جنوب و مشرق بندرعباسی است. درازی آن از «جاشک» تا قریه «زیارت موغستان» نزدیک به ۳۰ فرسخ، پهنای آن از نیم فرسخ نگذرد.

محدود [است] از جانب مشرق به کوهستان بلوچستان و از سمت‌شمال به ناحیه «میناب» و از مغرب و جنوب به‌دریای فارس، محصول این ناحیه دیمی است و آبش از چاه و قصبه آن را «زیارت» گویند، ۲۰ فرسخ میانه جنوب و مشرق بندرعباسی است و این ناحیه مشتمل است بر ۱۰ قریه‌آباد:

باشکر: ۱۳ فرسخ جنوبی «زیارت» است.

بنه‌داران[1]**:** ۳ فرسخ جنوبی «زیارت» است.

جاشک[2]**:** ۳۰ فرسخ میانه جنوب و مشرق «زیارت» است.

زیارت: همان قصبه این ناحیه است.

سریک[3]**:** ۸ فرسخ جنوبی «زیارت» است.

سیگائی[4]**:** ۱۱ فرسخ جنوبی «زیارت» است.

طاهرونی: ۷ فرسخ جنوبی «زیارت» است.

کناری: ۱۶ فرسخ جنوبی «زیارت» است.

گرو: ۵ فرسخ جنوبی «زیارت» است.

گرور: ۱۴ فرسخ جنوبی «زیارت» است.

[۵]– ناحیه میناب عباسی[5]**:** درجانب مشرقی بندرعباس است، درازی آن از «کربان» تا «کلامی» ۸ فرسخ، پهنای آن از «راونک» تا «حکمی» ٤ فرسخ، محدود است از جانب مشرق به‌بلوك بشاگرد و از شمال به‌بلوك رودان و احمدی و از مغرب بـه‌ناحیه شمیل عباسی و از جانب جنوب به‌دریای فارس و موغستان.

محصول این ناحیه‌هم فاریابی است. انواع درختهای گرمسیری در بساتین آن ناحیه باشد و درخت گل رازقی در باغهای میناب فراوان است و زراعتش همه فاریاب. نخلستانهای آباد دارد و در سواحل دریای فارس هیچ رودخانه آب شیرین نباشد مگر رودخانه ماندستان دشتی و رودخانه مینابی.

قصبه این‌را نیز «میناب» گویند. ۱۵ فرسخ درجانب مشرق بندرعباسی‌است و این ناحیه مشتمل است بر ۲۳ قریه‌آباد[6]:

هائین شهر: ۳ فرسخ‌ونیم میانه شمال و مغرب «میناب» است.

بازیاری: ۲ فرسخ میانه شمال و مغرب «میناب» است.

---

۱. (باینداران). کتاب جغرافیا و اسامی دهات کشور، ج ۲، ص۴۱۹.

۲. (جاسک).

۳. (سیریک). کتاب جغرافیا و اسامی دهات کشور، ج ۲، ص۴۱۹، و آثار شهرهای خلیج‌فارس، ص ۵۸۰.

٤. (سیکوئی). کتاب جغرافیا و اسامی دهات کشور، ج ۲، ص۴۱۹.

۵. رك: آثار شهرهای خلیج‌فارس، ص. ۵۷۰ ببعد.

۶. درکتاب جغرافیا و اسامی دهات کشور، ج ۲، ص ۴۰۳: این ناحیه دارای ۶۱ ده می‌باشد.

باغ جمال: ۲ فرسخ میانه جنوب و مغرب «میناب» است.
باغ شیخ سیسی: ۲ فرسخ شمال «میناب» است.
بالا شهر: ٤ فرسخ بیشتر میانه شمال و مغرب «میناب» است.
پلنگی: ۳ فرسخ میانه جنوب و مغرب «میناب» است.
بهمنی: ۲ فرسخ ونیم میانه شمال و مغرب «میناب» است.
تنبک[1]**:** ۲ فرسخ بیشتر میانه جنوب و مغرب «میناب» است.
حکمی: ۲ فرسخ ونیم مغربی «میناب» است.
خاتونی: ۳ فرسخ مغربی «میناب» است.
دلیکی: ۳ فرسخ ونیم میانه جنوب و مغرب «میناب» است.
ده وسطی: فرسخی مغرب «میناب» است.
ذهوک: ۲ فرسخ کمتر مغربی «میناب» است.
راونک: ۲ فرسخ جنوبی «میناب» است.
شهوار: ۲ فرسخ ونیم میانه جنوب و مغرب «میناب» است.
کرباسی: ۲ فرسخ ونیم میانه شمال و مغرب «میناب» است.
کربان: ٤ فرسخ بیشتر میانه شمال و مشرق «میناب» است.
کلامی: ٤ فرسخ میانه جنوب و مغرب «میناب» است.
کلیبی: ۲ فرسخ ونیم بیشتر مغربی «میناب» است.
کوهستک: ۳ فرسخ میانه جنوب و مغرب «میناب» است.
میان‌شهر: ٤ فرسخ میانه شمال و مغرب «میناب» است.
میناب: همان قصبه این ناحیه است.
نصیره[2]**:** فرسخی میانه جنوب و مغرب «میناب» است.

[٤۲] – بلوك علامرودشت[3]

از گرمسیرات فارس، جنوبی شیراز است و درازی آن از قریه «خلیلی» تا «کهنوی‌علیا» ۷ فرسخ، پهنای آن از «خشتی» تا «کلائی» یک فرسخ‌ونیم. محدود است از جانب مشرق به‌نواحی لارستان و از شمال به‌بلوك خنج و از مغرب به‌بلوك اسیر و از جنوب به‌نواحی بلوك گله‌دار.

محصولش گندم و جو دیمی و تنباکو که از آب چاه به‌عمل آورند. در زمان سابق بلوکی آباد و معمور بود و نخلستانهای دیمی فراوان داشت. هر درخت نخلی بیفتاد به‌جایش نخلی نکاشتند.

---

۱. (تمبانو؟). کتاب جغرافیا و اسامی دهات کشور، ج ۲، ص ٤۰۳.

۲. (نصیرائی). کتاب جغرافیا و اسامی دهات کشور، ج ۲، ص ٤۰۳.

۳. درکتاب جغرافیا و اسامی دهات کشور، ج ۲، ص ۳٥٦: آنرا جزو بندرکنگان ضبط کرده است که دارای ۱۸ قریه است که بیشتر در جلگه و یک قسمت آن در دامنه کوه واقع شده است.

در اوائل دولت قاجاریه دامت شوکتها، **علی‌رضاخان علامرودشتی** ضابط و حاکم این بلوک بود و اکنون کسی از او باقی نیست و کلانتر این بلوک **حاجی حسین** است و قصبه این بلوک را «**سبزپوشان**» گویند، ۵۲ فرسخ از شیراز دور افتاده است و دویست درب‌خانه از خشت و گل و چوب دارد و این بلوک را ۱۶ قریه آباد باشد:

بهنا: فرسخی بیشتر مشرقی «سبزپوشان» است.

چاه‌عینی: نیم فرسخ میانه جنوب و مشرق «سبزپوشان» است.

چاه کورسفلی[۱]**:** ۳ فرسخ ونیم مشرقی «سبزپوشان» است.

چاه کور علیا: ۳ فرسخ بیشتر مشرقی «سبزپوشان» است.

خشتی: ۲ فرسخ ونیم مشرقی «سبزپوشان» است.

خلیلی: ۵ فرسخ مشرق «سبزپوشان» است.

ده نو: ۱ فرسخ ونیم میانه جنوب و مشرق «سبزپوشان» است.

روگی پاسلار[۲]**:** ٤ فرسخ مشرقی «سبزپوشان» است.

روگی حسنی: ٤ فرسخ ونیم مشرقی «سبزپوشان» است.

زنگو: ۱ فرسخ ونیم شمال «سبزپوشان» است.

سبزپوشان: همان قصبه علامرودشت است.

کلائی: ۲ فرسخ کمتر میانه جنوب و مشرق «سبزپوشان» است.

کمالی: ۳ فرسخ ونیم مشرقی «سبزپوشان» است.

کهنوی سفلی: فرسخی بیشتر مغربی «سبزپوشان» است.

کهنوی علیا: فرسخی مغربی «سبزپوشان» است.

مهمله: فرسخی بیشتر شمال «سبزپوشان» است.

بلوک فال: در اصل «پال» به‌بای فارسی است. شهری بوده و توابعی داشته و اکنون همه از توابع گله‌دار گشته‌اند که در عنوان حرف «کاف» بیاید و از شهر فال علما و بزرگان برخاسته‌اند، که شرح حال‌آنها در ذیل عنوان گله‌دار بیاید.

[۴۳] - بلوک فامور[۳]

«پامور» به‌بای فارسی است برای کوچکی این بلوک آنرا پامور گفتند. در اول گرمسیرات فارس در جانب مغرب شیراز است. درازی آن ازقریه «الک» تا «باغ نارنجی» یک فرسخ ونیم، پهنای آن از نیم فرسخ کمتر. محدود است از جانب مشرق و شمال و مغرب به‌نواحی کازرون و از جانب جنوب به‌بلوک جره. محصولش گندم و جو و پنبه و تنباکو و کنجد و برنج. آبش از

---

۱. (چاه کوری). کتاب جغرافیا و اسامی دهات کشور، ج ۲، ص ۳۶۰.

۲. (روگیر) و (روگیر مشهدی). کتاب جغرافیا و اسامی دهات کشور، ج ۲، ص ۳۶۰.

۳. از دهستانهای کازرون. کتاب جغرافیا و اسامی دهات کشور، ج ۲، ص ۳۲۶، (دهستان فامور از سه سمت شمال و مشرق و مغرب محدود است به‌حومه کازرون و از جنوب به‌دهستان جره... یک قسمت‌از اهالی در دهات نزدیک ساحل دریاچه فامور سکونت دارند). کتاب جغرافیا و اسامی دهات کشور، ج ۲، ص ۳۲۰.

چشمه‌های پر آب شیرین گواراست. ذکر دریاچه فامور در ذیل دریاچه‌های فارس بیاید و شکار این بلوك مرغ دراج است که گویا تخم آنرا پاشیده‌اند، در اوائل دولت سلاطین زندیه جناب مستطاب فرید دهر و وحید عصر، مجتهدالزمان **حاجی سیدیوسف موسوی فاموری** سرآمد فضلای عصر خود از سال ۱۱۸۰ **واند** تا آخر ایام زندگانی، مدرس مدرسه منصوریه شیراز بود و صبیه مرضیه جناب مستطاب سلاله اطیاب و نقاوه فضلای ذوی‌الاحساب، قدوهٔ اخیار و زبدهٔ ابرار، **میرزامجدالدین‌محمد**، متولی مدرسه مزبوره که در مرتبه اول از اجداد نگارنده این **فارسنامه ناصری** است، در عقد ازدواج خود داشت و او را سه نفر پسر بود، همه دخترزادگان جناب میرزامجدالدین‌محمد:

اول آنها: جناب مستطاب فرید زمان، وحید اوان، جامع فضائل و باسط شمایل، افضل ارباب حکمت و کلام، افتخار فضلای عظام، حکیم الهی، **میرزا مؤمن فاموری**. سالها در مدرسه منصوریه شیراز به‌نشر علوم حکمت و کلام و فقه و حدیث و تفسیر اشتغال داشت و در سال ۱۲۲۵ در مکه معظمه به‌رحمت ایزدی پیوست.

پسر دویم مرحوم حاجی سیدیوسف فاموری است: جناب مستطاب علام فهام، ذی‌العز والاحترام، نادرهٔ اوان، مجتهدالزمان **میرزا سیدحسن**. در کربلای معلی توطن نمود و دختر سعادت اختر جناب مستطاب، استاد فقها و مجتهدین، آقاسیدعلی طباطبائی صاحب کتاب **ریاض** مشهور به‌شرح کبیر را در عقد ازدواج خود درآورد و سالها به‌نشر علوم دینیه اشتغال داشت و او را دو نفر پسر است:

اول آنها: جناب مستطاب، فضایل اکتساب، علام‌فهام، ذی‌المجد والاحترام، مرجع‌الانام، فقیه اوان و مجتهدالزمان **آقامیرزا سیدصالح مجتهد کربلائی** مشهور به‌عرب، در حدود سال ۱۲۲۰ **واند** در کربلای معلی متولدگشته، در کنف تربیت والدماجدش تحصیل مراتب علمیه نمود و در خدمت خال ماجد خود جناب مستطاب قدوسی انتساب، علامه زمان و مجتهد دوران **آقا سیدمهدی‌طباطبائی** تکمیل‌مراتب فقه و اصول فرموده، به‌زیور اجتهاد زینت یافت و از سال ۱۲۶۶ در دارالخلافه طهران توطن فرموده به‌افاده علوم دینیه و مقاصد یقینیه اشتغال دارد.

پسر سیم مرحوم حاجی‌سیدیوسف فاموری است: عالی جاه، معلی جایگاه، مقرب خاقان **میرزا باقر مستوفی**. سالها به‌ریاست دفترخانه مملکت فارس برقرار بود و ضابطی چندین بلوك که یکی از آنها کازرون است فرمود و در سال ۱۲۲۹ میرشمس‌الدین نودانی کازرونی که سمت رعیتی به‌میرزاباقر داشت و فتنه‌جویان کازرونی او را از میرزای معزی‌الیه در وحشت انداخته بودند، درصحرای فامور وقتی که میرزاباقر و دوسه نفر از خواص خود، تفرج می‌نمود و میرشمس‌الدین از نودان وارد گردید و چون فرصتی بدید میرزاباقر را به‌گلوله تفنگ کشته، فرار نمود و بعد از مدتی کدخدای فامور، میرشمس‌الدین را بکشت و بعد از چندی غلام سیاه میرشمس‌الدین او را در مسجد نو شیراز بکشت و در همان روز غلام سیاه را بکشتند و این همه در مدت شش ماه اتفاق افتاد.

و خلف‌الصدق مرحوم میرزاباقر [مستوفی] فاموری، **میرزا محسن فاموری**، مدتی در دفترخانه دیوانی، در زمره مستوفیان فارس برقرار بود و در سال ۱۲۶۸ وفات یافت و سالها بلوك فامور در تحت ملکیت سلسله سادات فاموری باقی بود و نزدیك به ۳۰ سال است که از

کف آنها بیرون رفته است و جز آنکه بازماندگان این سلسله را سادات فاموری گویند بهره و نصیبی از فامور ندارند. و قصبه‌این بلوک را «ده پاگاه» گویند، ۱۸ فرسخ از شیراز دور افتاده است و شصت‌هفتاد درب خانه دارد و توابع آن بر این وجه است[۱]:

الک[۲]: فرسخی کمتر مغربی «ده‌پاگاه» است.

باغ نارنجی: نیم فرسخ میانه جنوب و مشرق «ده‌پاگاه» است.

ده‌پاگاه: همان قصبه این بلوک است.

[۴۴] - بلوک فراشبند[۳]

از گرمسیرات فارس، میانه جنوب و مغرب شیراز است، درازی آن از «ویس‌آباد» تا قریه «شیرین» ۱۱ فرسخ، پهنای آن از «جانی‌آباد» تا قریه «فراشبند» ۳ فرسخ. محدود است از جانب مشرق به‌بلوک فیروزآباد و از سمت شمال به‌بلوک کوه‌مره شکفت و جره و از طرف مغرب به نواحی دشتی. محصولش گندم و جو دیمی، آبش از چاه شیرین گواراست، از بی‌اهتمامی اهالی آن، باغستان نخل دیمی برای نمونه یافت نشود و شکارش آهو و بز و پازن و قوچ و میش کوهی‌است. قصبهٔ این بلوک را نیز «فراشبند» گویند نزدیک به ۲۰۰ درب‌خانه دارد به‌مسافت ۲۴ فرسخ از شیراز دور افتاده است و ضابطی آن از صد سال پیشتر با خوانین قشقائی بوده و هست و این بلوک را ۱٤ قریه آباد است[٤]:

اسماعیل‌آباد: نیم فرسخ شمالی «فراشبند» است.

باچون: ٤ فرسخ مشرقی «فراشبند» است.

جانی‌آباد: ۲ فرسخ ونیم شمالی «فراشبند» است.

خانیک: ۳ فرسخ شمال «فراشبند» است.

خرمایک: فرسخی میانه جنوب و مشرق «فراشبند» است.

دره سیاه: ۲ فرسخ ونیم میانه جنوب و مشرق «فراشبند» است.

شیرین‌آخر: ٤ فرسخ میانه جنوب و مشرق «فراشبند» است.

فراشبند: همان قصبه این بلوک است.

قنات باغ: ٤ فرسخ میانه شمال و مغرب «فراشبند» است.

گز بلند: ۳ فرسخ ونیم میانه شمال و مغرب «فراشبند» است.

گنبد: فرسخی بیشتر شمالی «فراشبند» است.

نارک: ٤ فرسخ مشرقی «فراشبند» است.

نوجین: ٤ فرسخ میانه شمال و مغرب «فراشبند» است.

---

۱. در کتاب جغرافیا و اسامی دهات کشور، ج ۲، ص ۳۲٦: ۷ ده از توابع این دهستان نام برده شده است.

۲. (هلک؟) کتاب جغرافیا و اسامی دهات کشور، ج ۲، ص ۳۲٦.

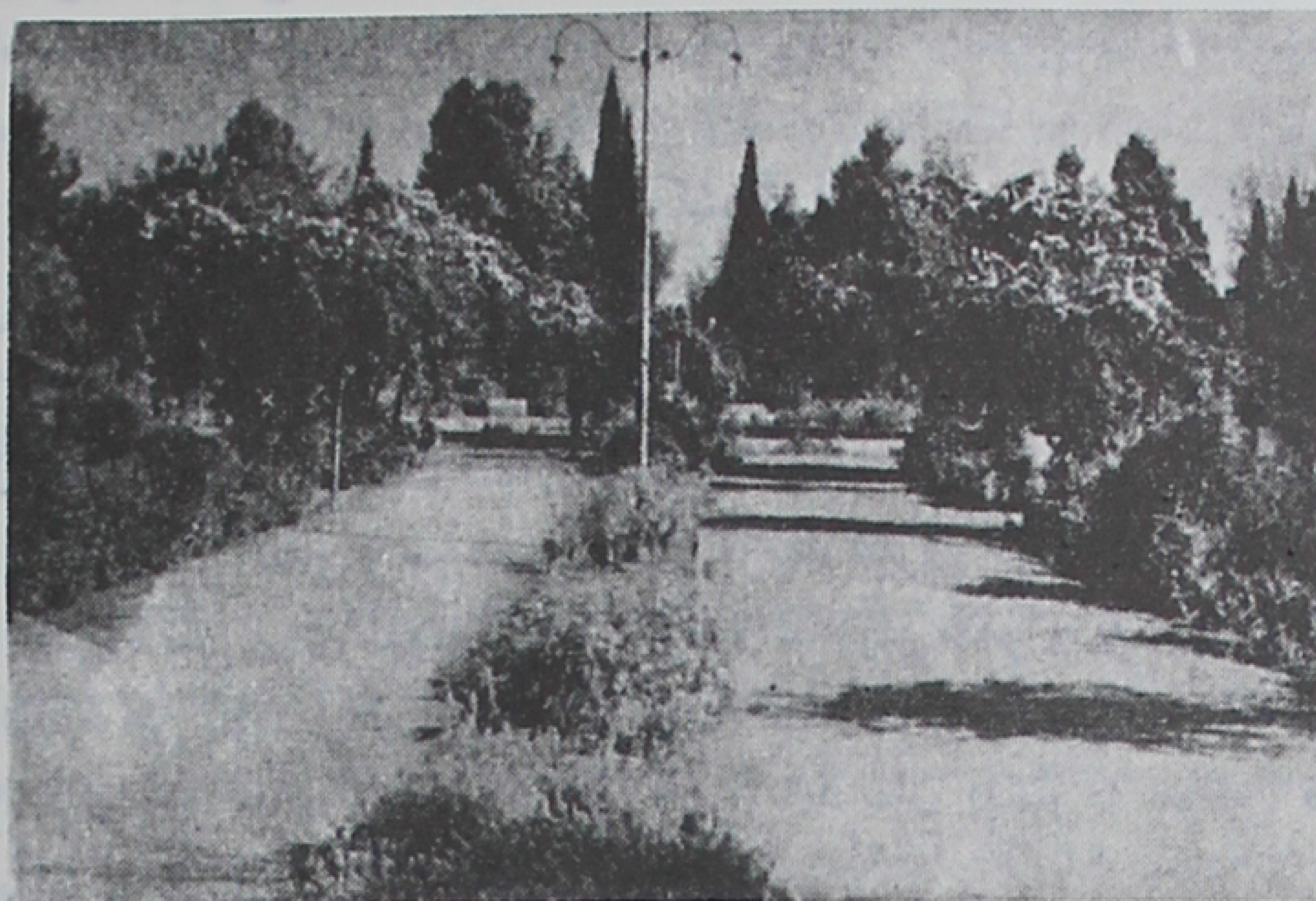
۳. در کتاب جغرافیا و اسامی دهات کشور، ج ۲، ص ۳۱۲: جزو دهستانهای فیروزآباد ضبط شده.

٤. (دارای ۲٤ قریه است که ۱٦ قریه آن کوهستانی و بقیه در جلگه واقع و هوایش در ٦ قریه معتدل و در ۱۸ قریه گرمسیر است). کتاب جغرافیا و اسامی دهات کشور، ج ۲، ص ۳۱۰.

ویس آباد: ٥ فرسخ میانه شمال و مغرب «فراشبند» است.

[٤٥]- بلوك فسا[1]

آخر سردسیرات و اول گرمسیرات فارس است. میانه جنوب و مشرق شیراز. هوای



منظره‌ای از باغ ملی شهرستان فسا

زمستانش از زمستان شیراز و اصفهان گرمتر و تابستانش از تابستان این دو شهر خنک‌تر. درازی

---

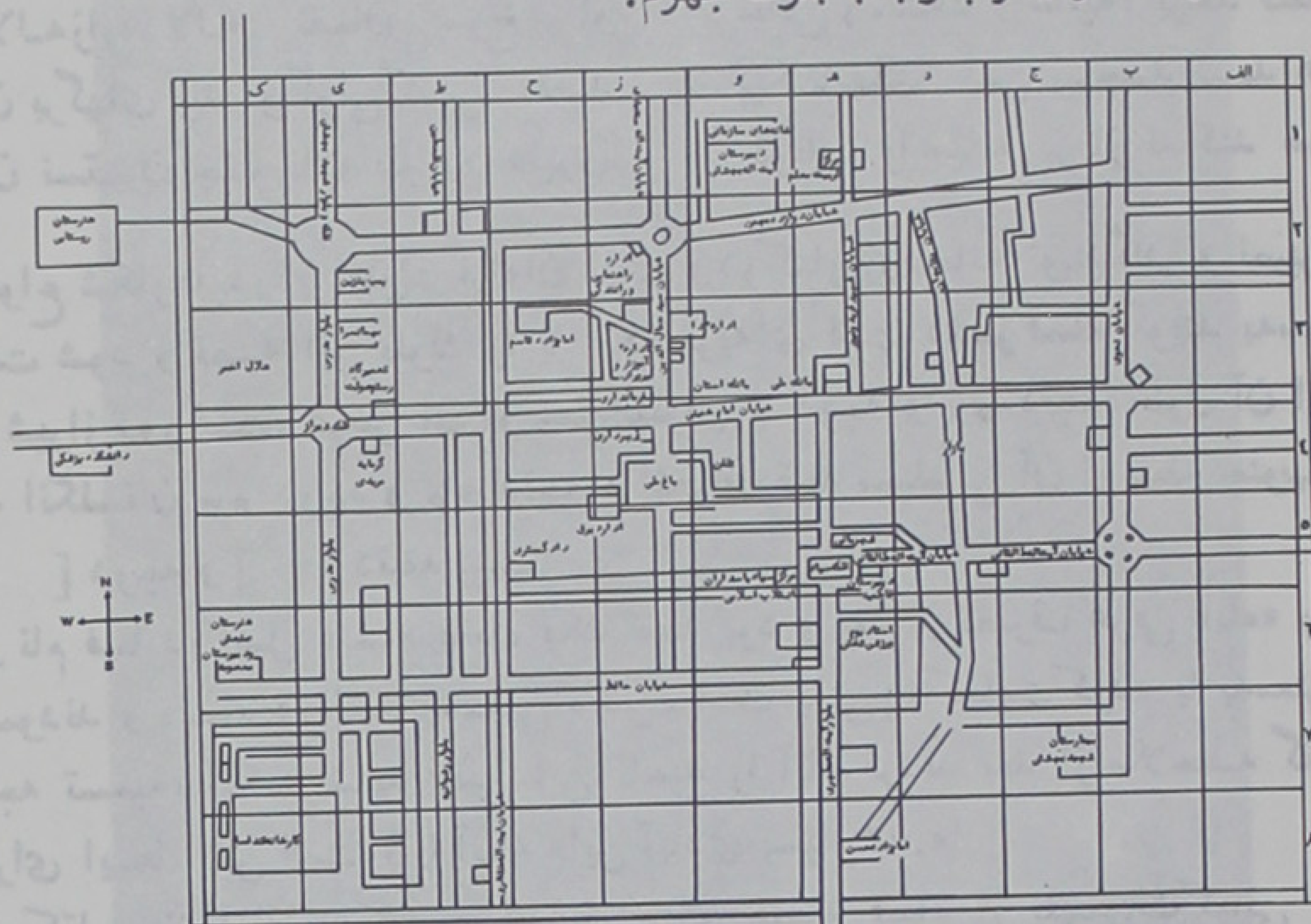
۱. رك: کتاب جغرافیا و اسامی دهات کشور، ج ۲، ص ۳۰۳ تا ۳۰۵. در باره فسا رجوع شود به حدودالعالم، ص ۱۳٤، فارسنامه ابن بلخی، ص ۱۳۰، چاپ لسترنج، تاریخ الرسل و الملوك منقول در تاریخ بلعمی، حاشیه ٥، ص ٤۰٥ و ٤۰٦، شاهنامه ثعالبی، ترجمه هدایت، ص ۱۱۸، البلدان ابن فقیه، ص ۸ و ۱٦، نزهة القلوب، ص ۱۲٥، مجمل التواریخ والقصص، ص ٥۲، مقاله آقای فریدون توللی تحت عنوان شهرستان باستانی فسا و کاوشهای باستانشناسی در آن، مجله باستان‌شناسی، بهار و تابستان ۱۳۳۸، کتاب آتشکده، از انتشارات انجمن ادب دبیرستان حکمت فسا، اردی‌بهشت ۱۳٤۳ با مقالاتی از منصور رستگار، علی‌اکبر حکمت، علی‌اکبر معزی، فریدون توللی در باره فسا، و رك: مجله یغما، شماره ٥ مرداد ۱۳٥۳، مقاله دکتر منصور رستگار درباره ارسلان بساسیری، آثارالعجم، ص ۸۳.

منابع مورد مطالعه برای آگاهی از تاریخ، جغرافیا و رجال فسا: جز آنچه فوقا اشاره شد:

۱- تاریخ سیستان، ص ۲۲۸. ۲- مسالك و ممالك اصطخری، چاپ لیدن، ص ۱۰٤، ۱۱۲، ۱۱۷، ۱۲۱، ۱۲۸، ۱۳٤. ۳- معجم البلدان، ج ۱، ص ٤۱۲ و ۲٦۱ و ۲٦۰، چاپ بیروت، ۱۳۷٤ (: ۱۹٥٥). ٤- الانساب سمعانی ذیل فسا، ص ٤۲۸. ٥- فتوح البلدان، بلاذری، ص ۳۹٦ تا ۳۹۸. ٦- مرآت البلدان، فسا. ۷- کامل التواریخ، ابن اثیر، حوادث سال ٤٤۲، ص ۸۳ - ٥۱. ۸- صورة الارض ابن حوقل، ص ۲٦٤ تا ۲۷۳. ۹- سنی ملوك الارض و الانبیاء، ص ۲۷. ۱۰- تجارب السلف، هندوشاه نخجوانی، ص ۲٥٦ - ۲٥۳. ۱۱- راحة الصدور راوندی. ۱۲- العراضه فی الحکایة السلجوقیه. ۱۳- ذیل جامع التواریخ رشیدی، ص ۱۱٦ تا ۱۲۹. ۱٤- تاریخ گزیده. ۱٥- شدالازار. ۱٦- تقویم البلدان، عمادالدین اسماعیل، ص ۳۳۱. ۱۷- مزارات شیراز. ۱۸- ایران در زمان ساسانیان. ۱۹- روزبهان نامه، محمدتقی دانش پژوه. ص ۱۱۲ - ۱۱۰. ۲۰- دائرة المعارف شیعه امامیه، ص ۱۹۹. ۲۱- شیراز درگذشته و حال علی سامی. ۲۲- بیان الادیان، ص ۱۷.

این بلوك از «رونیزعلیا» تا «نصیرآباد» شیب کوه ۱۱ فرسخ، پهنای آن از «واصل‌آباد» تا «ده دسته» ٤ فرسخ.

محدود است از جانب مشرق به‌بلوك داراب و از شمال به‌بلوك اصطهبانات و کربال و ازمغرب به‌بلوك خفر و از جنوب به‌بلوك جهرم.



نقشه شهرستان فسا

کشت و زراعتش: گندم و جو و خشخاش و پنبه و ذرت[1] خوشه وکنجد و نخود و هندوانه و خربوزه[2]. هر حاصلی در هر جای فارس خوب شود در این بلوك بهتر گردد، آبش از کاریزهای شیرین گوارا، جز ناحیه نوبندگان که آبش از چشمه نهر حسن است و صحرای تنگ کرم که آبش از قنب آتشکده و چهل‌چشمه است و صیفی این دوجا بیشتر شلتوك باشد، باغهای نیکو در این بلوك ساخته‌اند و در هر باغی درخت نخل و گردو، اترج و زردآلو، گیلاس و نارنج و شلیل وترنج و انجیر و انار و انگور و سیب و به و امرود، بارور و تنومند شود، چون کسی به‌باغی‌رود تفسیر کل ما تشتهیه‌الانفس و تلذالاعین[3] را بداند.

حدائقش زده پهلو به‌هشت باغ بهشت — ز گونه‌گونه فواکه، ز گونه‌گونه ثمار
ز هر نهال برومندش آشکار ترنج — بسان گوی زنخ بر فراز قامت یار
نهال، گوی زر آورده بار، از نارنج — حدیقه، کرده روان جوی سیم، از انهار
نسیم او، همه دلکش‌تر از نسیم بهشت — هوای او، همه خرم‌تر از هوای بهار
ز لاله هر دمن اوست کوهی از یاقوت — ز سبزه هر چمن اوست کانی از زنگار
ز بسکه زمزمهٔ سار خیزد از هامون، — ز بسکه قهقهه کبک آید از کهسار،

---

۱. در متن: (زرت).

۲. رك: آتشکده، مقاله آقای علی‌اکبر حکمت(کشاورزی حوزه فسا)، ص۱۸.

۳. زخرف، آیه ۷۱: ...آنچه نفوس را بر آن میل و شهوت است و چشمها را شوق و لذت.

فضای دشت پـر از صوتهای موسیقی هوای کـوه پـر از لحنهای موسیقار

منوچهری فرموده است:

نرگس میان باغ تو گوئی درم‌زنی است اوراق عشرهای مجلد کند همـی
بر لالـه‌زار، لالـه نعمان سرخ او خالی زمشک و غالیه، برخد کند همی
و آن برگهای بید تو گوئی کسی به‌قصد پیکـانهای پهن زبرجـد کنـد همـی
و آن نستـرن چـو ناف بلورین دلبری کوناف را میانه پر از ند کند همـی

انواع شکارها دراین بلوك فراوان است و درکنار رودخانه نوبندگان و نصیرآباد مرغ دراج یافت شود و قصبه این بلوك را با آنکه قریه‌ای است «شهر فسا» گویند به‌مسافت ۲۵ فرسخ از شیراز دور است، عرض آن از خط استوا ۲۸ درجه و ۵۸ دقیقه، طول آن ازگری‌نیچ رصدخانه انگلستان ۵۳ درجه و ۴۵ دقیقه و انحراف قبله مسلمانی آن از نقطه جنوب به‌جانب مغرب [ ] درجه و [ ] دقیقه است.

و نام فسا در اصل «بسا» به‌باء یک نقطه بود و بعد از تصرف عربی «باء» را به «فاء» تبدیل نمودند و «بسا» در لغت به‌معنی «بس» است یعنی: «کفایت کرد» یا به‌معنی «بسیار» است، وجه تسمیه، آنکـه شاید وقتی این ناحیه را آبادکردند بعد از ملاحظـه گفتند: «این آبادی برای اینجا، بس است»، یا آنکه «این آبادی بسیار شد.»[۱]

درکتاب نزهةالقلوب نوشته است[۲]: بنای قصبه فسا، از طهمورث کیانی است پس گشتاسپ پسر لهراسپ تجدید عمارتش فرمود، پس بهمن پسر اسفندیار به‌تمامیش پرداخت، شکلش مثلث بود، آزادمرد ضابط این بلوك، در صدر دولت اسلام در سال ۷۰ واند هجری به‌فرمان محمدبن یوسف ثقفی والی فارس باروی این شهر را که مثلث بود، خراب نموده، باروی گردی بـر دوره‌اش کشید و در سال ۴۵۰ و ۶۰[۴] چنانکه در ذیل حوادث این سال درگفتار اول این فارسنامه ناصری نوشته شد، فضلویه محمویه شبانکاره، شهر فسا را ویـرانه نمود و اتابک جلال‌الدین چاولی[۳] که از جانب الب‌ارسلان شاه، حکومت مملکت فارس را داشت، بهتر از اول معمورش نمود، شهری بزرگ بود، قلعه‌ای در میان داشته و خندقی عمیق بر گرد آن قلعه بود و در میان آن قلعه شاه برجی از خشت خام و گل ساخته بودند و بعد از خرابی چندین ساله که شماره‌اش را خدا داند، از آن شاه‌برج، تل بزرگی باقی مانده است که اکنون به‌اندازه پانزده ذرع از ارتفاع واقعی آن باقی است[۴] و از دامنه آن تل تا سر آن از

---

۱. این وجه تسمیه‌سازی عامیانه‌ای است اما پروفسور هارولد بیلی می‌نویسد که این‌نام ممکن است به‌معنی جای سکونت یا اردوگاه باشد، در الواح گلی تخت‌جمشید نام این‌شهر در زمان هخامنشیان به‌صورت Ba,A,She,Ia ثبت شده است. مرحوم فرصت‌الدوله لفظ فسا را در اصل (پسا) می‌داند که مخفف (پارساگرد) است! ! (ص۸۳). و رك: آتشکده، ص ۷ تا ۱۰، مقاله منصور رستگار درباره (فسا) و مقدمه مقاله ارسلان بساسیری در یغما، از همین نویسنده.

۲. ص ۱۲۵، چاپ لسترنج.

۳. رك: فارسنامه ابن‌بلخی، ص ۱۳۰.

۴. رك: مقاله مرحوم فریدون توللی تحت عنوان (شهر باستانی فسا) مجله باستان‌شناسی بهار و تابستان ۱۳۳۸، و کتاب آتشکده، صفحات ۳۶ تا ۵۱.

سی‌وپنج ذرع بیشتر است و خندق گرد آن شهر باقی است و در سالهای تر تا نیمهٔ آن، پر از آب شود و در میان این قلعه و شهر زراعت کنند.[۱]



امامزاده حسن فسا

و جماعتی از علما و بزرگان از این شهر برخاسته‌اند:

در کتاب ابن‌خلکان نوشته است[۲]: **ابوعلی حسن بن احمدبن عبدالغفاربن سلیمان‌بن ابان فارسی فسوی** در علم نحو و عربیه، امام زمان بود و درخدمت سلاطین منزلتی بلند داشت، مدتی در حلب در خدمت سیف‌الدولةبن حمدان پادشاه حلب به‌احترام گذرانید، پس عود به‌فارس نمود و عضدالدوله دیلمی او را احترام تمام فرمود روزی از او پرسید، چرا می‌گوئید قام‌القوم الازیدا به‌نصب زیدا؟ درجواب گفت:«نصب به‌تقدیر استثنی است» عضدالدوله فرمود زید را رفع می‌دادند به‌تقدیر امتنع و ابوعلی در این جواب کتابی نوشت و عضدالدوله می‌فرمود: من غلامی از ابوعلی فسوی در علم نحو می‌باشم. وقتی عضدالدوله برای جنگ با پسرعم خود تدارک می‌نمود، به‌ابوعلی‌فرمود: مارأیک فی صحبتنا، فقال: انامن رجال‌الدعاء لامن رجال‌اللقاء و این

---

۱. در معجم‌البلدان یاقوت، ج۴، ص۲۶۰و۲۶۱، آمده است که : (قال‌الاصطخری: ... فسا و هی مدینة مفترشةالبناء، واسعةالشوارع، تقارب فی‌الکبر شیراز و هی اصح هواء من شیراز و اوسع ابنیة).

۲. وفیات‌الاعیان، ج۱، ص۳۶۱، چاپ مصر.



عکسی از (سرو دریمی) واقع در دریمی فسا که فوق‌العاده تناور است

چند بیت از ابوعلی ثبت گردید:

خضبت‌الشیب لما کان عیباً و خضب‌الشیب اولی ان یعابا
ولم اخضب مخافة هجر خل ولا عیباً خشیت ولا عتابا
ولکن المشیب بدا ذمیما فصیرت الخضاب له عقابا[1]

در سال ۳۷۷ وفات یافت[2] و او را چندین کتاب است مانند کتاب **تذکره** و کتاب **مقصور و ممدود و غیرهما**، در **روضات‌الجنان** نوشته، در کتاب علماء، گاهی «فارسی» می‌گویند.

و **شیخ ابوالحسین محمدبن حسین‌بن عبدالوارث نحوی فسوی** را سی‌خواهند و شیخ ابوالحسین خواهرزادهٔ ابوعلی فسوی است و مدتی در ری، مصاحب وزیر بی‌نظیر صاحب‌بن‌عباد بود و درکمال احترام معیشت می‌نمود پس به خراسان رفته، در نیشابور چندی بماند،

---

۱. — موی سپیدم را از آنجا که عیب بود، خضاب کردم در حالیکه خضاب کردن مو برای عیب کردن سزاوارتر است،
— موی خود را از بیم هجر یاری خضاب نکردم و نه از آن روکه از سرزنش و عتاب ترسان باشم،
— بلکه پیری به‌گونه‌ای نکوهیده، ظاهر گشت و من نیز خضاب را مجازات وی قرار دادم.

۲. ولادت او را در سال ۳۰۷ نوشته‌اند. او از شاگردان سیرافی است و برخلاف روش او که مبتنی بر حفظ بود، روش ابوعلی مبتنی بر قیاس بود او و شاگردش ابن‌جنی، ابواب جدیدی در نحو و تصریف عربی ابتکار کرده‌اند - او در نزد سیف‌الدوله حمدان در حلب به‌سر می‌برد و در آنجا با متنبی مناظراتی داشت و سپس به‌فارس آمد و با عضدالدوله مصاحب شد وکتاب الایضاح والتکمله را برای او تدوین کرد. (معین).

پس به‌غزنین رفته، امیراسمعیل بن سبکتکین او را معزز بداشت و وزارت خود را به‌او واگذاشت پس، از غزنین به‌مکه معظمه رفته، مدتی بماند، پس‌عود به‌غزنین نمود، پس به‌نیشابور آمد پس در شهر جرجان متوطن گشته تا در سال ۴۲۱ وفات یافت و شیخ عبدالقاهر جرجانی صاحب رسالهٔ **عوامل** شاگرد اوست.[۱]

و درکتاب **روضات‌الجنان** نوشته است[۲]: **شیخ نحوی لغوی زیدبن علی‌بن عبدالله فارسی فسوی**، عالمی بود فاضل، در بیشتر علوم سرآمد فضلای زمان خود است، در شهر دمشق شام مدتی مانده، تدریس علوم می‌نمود و در طرابلس شام درسال ۴۶۷ وفات یافت.

و درکتاب **مزارات شیراز** نوشته است: **شیخ احمدبن محمد فسوی** عالم متبحر، در علوم کثیر و مدت سی سال تمام در مسجد جامع عتیق شیراز، انواع علوم را به‌طلاب می‌آموخت و درسال ۶۰۱ درشیراز وفات یافت. درکتاب ابن‌خلکان نوشته است: **ارسلان بساسیری**[۳]، ترکی که بزرگ اتراک بود، در نزد القائم بامرالله خلیفه عباسی منزلتی تمام داشت که بر منبرها بعد از نام خلیفه‌نام او را می‌خواندند درسال ۴۹۹ در بغداد بر قائم‌بامرالله خروج کرده، خلیفه را از بغداد بیرون نمود و خلیفه پناه به‌امیر عرب برده او را جای داد، پس به‌سوار و شمشیر حمایتش نموده، ارسلان بساسیری‌را منهزم ساخته، او را بکشتند وسرش را در بغداد بگردانیدند و ارسلان غلام یکی‌از بزرگان فسا بود واهل‌فارس، مردمان فسا را «بساسیری» گویند به‌مناسبت آنکه فسا در اصل «بسا»ست و «سیر» به‌معنی «زمین» است مانند گرمسیر و درکتابهای عربی مردمان فسا را «فسوی» گویند. و از بزرگان فساست:

ابومنصورحسن‌بن علی فسوی، درسال ۴۱۵ چنانکه در ذیل این سال در گفتار اول **فارسنامه** گفته شد وزیر ابوالفوارس پسر ابونصر بهاءالدوله پسر امیر عضدالدوله دیلمی بود.

درکتاب **مزارات شیراز** نوشته است[۴]: سلطان‌عرفا و برهان اولیاء و قدوه عشاق و اسوهٔ ابدال: **شیخ ابومحمد روزبهان‌بن ابونصر بقلی فسوی** است و شرح حال او[۵]، در ذیل تکایای شیراز گفته شد.

درکتاب ابن‌خلکان نوشته است: **ابومحمد عبدالله‌بن جعفربن درستویه مرزبان فسوی** عالمی فاضل است، کسب فنون ادبیه را درخدمت مبرد نحوی در بغداد نمود وسرآمد فضلای

---

۱. رک: روضات‌الجنات، ج۴، ص۱۱۶، ترجمه فارسی.

۲. ج۴، ص۱۱۵، ترجمه فارسی: (صاحب بغیه می‌نویسد ابن‌عساکر در تاریخ دمشق و ابن‌عدیم‌در تاریخ حلب نوشته‌اند: نامبرده فاضلی عالم و درفن لغت و نحومهارت داشت و از علوم‌بسیاری برخوردار بود (ایضاح) ابوعلی فارسی و حماسه ابوتمام را شرح کرده و در حلب‌به‌تدریس نحو می‌پرداخته و همانجا ایضاح را از ابوالحسین پسر خواهر ابوعلی فارسی از دائیش ابوعلی روایت کرده و حدیث را از ابن‌نعیم هروی و امثال او روایت کرده... و در ماه ذی‌حجه یا ذی‌قعده سال۴۶۷ هجری (توز) در طرابلس وفات یافته.

۳. رک: مقاله دکتر منصوررستگار فسائی‌درمجله یغما شماره‌۵ مرداد ۱۳۵۳ تحت عنوان: (ارسلان‌بساسیری)، وفیات الاعیان‌ج۱، ص ۱۷۲، چاپ مصر.

۴. رک: مزارات شیراز، ص۱۱۰، و روزبهان‌نامه به‌کوشش محمدتقی‌دانش‌پژوه، از انتشارات انجمن آثار ملی،۱۳۴۷ و کتاب شیخ شطاح از غلامحسین ندیمی و هزار مزار، ص ۲۸۹.

۵. درمتن: (شرح حال او را).

عصر خود گردید. ولادتش در سال ۲۵۸، وفاتش در سنهٔ **۳۴۷ اتفاق افتاد**[۱].

و از اعیان بلدهٔ فساست: دستور اعظم، مقدم وزرای عالم: **خواجه ضیاءالملک فسوی**[۲]. سالها به‌وزارت سلطان جلال‌الدین پسر سلطان‌محمد خوارزمشاه برقرار بود و در وقت فرار سلطان جلال‌الدین از چنگیزخان، خواجه با او به هندوستان برفت.

خواجه رکن‌الدین صائن فسوی: از نبیره‌های خواجه ضیاءالملک است سالها به‌وزارت سلطان ابوسعید بهادرخان چنگیزی برقرار بود و در سال ۷۲۷ او را در خراسان کشتند[۳].

و از اعاظم بلوک فساست: فاضل ادیب **مولانا محمد مسیح** مشهور به **آخوند مسیحا بن مولانا اسماعیل فدشکوئی فسوی**[۴] از اکابر فضلاء اعلام و ادباء ذوی‌الاحترام است، خدمت قدوهٔ انام آقاحسین خوانساری کسب کمالات نموده، به‌زیور اجتهاد رسید و سالها به‌منصب شیخ الاسلامی مملکت فارس در شیراز برقراربود و در سال ۱۱۲۷ در قریه فدشکو که موطن اصلی او بود، وفات یافت[۵] و نزدیک به ۹۰ سال زندگانی نمود و قصیده طنانه در مدح مولای متقیان فرموده است و چند بیت از آنرا ثبت نمودم.[۶]

فضلی و مجدی و اتقانی‌ومعرفتی	باتوا با جمعهم اسباب حرمانی
لو قلب‌الدهر اوراقی لصادفها	آیات لقمان فی اشعارسحبان
دنیای قد ثکلتنی فهی باکیة	نجومها‌الدمع والعینان عینانی
و قوست‌الفی کالنون من نصب	فکاد ینقلب الایرا بنیران[۷]
من لی بعاصف شملال یبلغنی	الی الغری[۸] فیلقینی و ینسانی
لا والذی[۹] فرض‌الرحمن طاعته	علی‌البریة من جن والانسان
علی‌المرتضی الحاوی‌مدائحه	اسفار تورية بل آیات قرآن

۱. رجوع شود به‌مقاله (ابن درستویه یک چهره درخشان ایرانی در نحو عربی) از محمدمهدی پورگل در شماره یازدهم، تابستان ۱۳۵۳، مجله دانشکده الهیات و معارف اسلامی مشهد.

۲. رک: ذیل جامع‌التواریخ رشیدی، ص۱۱۶، و حبیب‌السیر، ج۳، ص۷۱، او جداعلای رکن‌الدین صاین است.

۳. درباره رکن‌الدین صاین رجوع شود به‌ذیل جامع‌التواریخ، ص۱۱۶ تا ۱۲۳، حبیب‌السیر، چاپ خیام، ج۳، ص۲۰۸ و ۲۰۹، تاریخ عصر حافظ ج۱، ص۳۸۲، تاریخ ادبی، ادوارد براون، ج۳، ص۶۰ و ۶۱، دستورالوزراء، ص۳۲۳ و ۳۲۴.

۴. رک: آرام‌نامه، ص۱۱۲ تا۱۵۳، مقاله ممتع آقای عبدالله نورانی تحت عنوان (اثبات واجب میرزا مسیحای فسائی)، و تذکره حزین، ص۱۳.

۵. در تذکره نصرآبادی، ص۱۷۴، سال فوت او ۱۱۱۵ است. و حزین را در فوت او قصیده‌ای است. رک: تذکره حزین ص۱۳.

۶. او در شعر (معنی) تخلص می کرد ـ تاریخ ادبیات صفا، ج۵، بخش۱، ص۳۱۶، تذکره نصرآبادی ص۱۷۴، تذکره حزین، ص۱۳.

۷. در متن: (الایران بالنیران) بود که مسلما غلط است‌با توجه به‌مضمون‌سازی شاعر و بازی اوبا الفاظ، تصحیح‌قیاسی صورت گرفت، اما ظاهرا توفیق شاعر در صنعت‌پردازی به‌حد کمال نرسیده است.

۸. در متن: (العزی)، به‌معنی (نجف).

۹. در متن: (والدی).

ما استعین بشملال ولافدم — من ترب ساحته طوبی لاجفانی
الدین منتظم والشمل ملتئم — والکفر منهدم من سیفه القانی
قد اقتدی برسول الله فی ظلم — والناس طراً عکوف عند اوثان
وهل تظن «تعالوا ندع انفسنا»[1] — فی غیره نزلت عن ذاک حاشانی
ماکان رباً ولکن لیس من بشر — اذلیس یشغله شأن عن الشان
هوالذی کان بیت الله مولده — فطهرالبیت من رجس[2] و اوثان
هوالذی من رسول الله کان له — مقام هرون من موسی بن عمران[3]
اقدامه مسحت ظهراً به مسحت ید — الاله لتبرید و احسان
یا واضعاً قدمیه حیثما وضعت — ید الاله علیه عز من شان
من کان نص رسول الله عینه — لامرة الشرع تابلیغا واعلان
بین الجماهیر فی بیداء قد ملئت — لکل من کان فی اعقاب عدنان
وقال صحب رسول الله قاطبة — بخ لذاک وکان الاول الثانی[4]

---

۱. اشاره به آیه ۶۱، آل عمران.
۲. در متن: (ارجاس).
۳. اشاره به آیه ۳۵، الفرقان.
۴. معنی ابیات به تفکیک:
– برتری و سیادت و استواری و آگاهی من، همگی موجب حرمان من گردیدند.
– اگر روزگار دفترهایم را ورق زند، آنرا چون آیات لقمان در اشعار سحبان یابد.
– دنیایم مرا داغدار ساخته و خود گریان است، ستارگانش اشکها و دیدگانش، دیدگان من است.
– دنیا، اندام قامت خدنگ مرا که چون الف بود از درد چون (نون) کماندار ساخت و بسی نماند که شرارافروزی عشق، به آتش بدل گردد.
– کیست که مرا به مرکبی بادپای و خوشرفتار و بلندساق یاری دهد که مرا به نجف (: الغری) فرود آورد و فراموشم سازد.
– نه، سوگند به آنکه خداوند طاعتش را بر مخلوقات از جن و انس واجب داشته است که مرا به علی مرتضی برساند که دفترهای تورات و حتی آیات قرآن ستایش وی را دربر دارد.
– نه، از بادپای خوشرفتار بلند ساق و نیز از گامهای خود، یاری نمی‌گیرم که از عزت خاک آستانش، این راه‌پیمائی بر مژگانم گوارا باد.
– از شمشیر خونین او، دین نظام یافته و امت مجموع و کفر ویران شده است.
– از رسول خدا در تاریکیهای جهل پیروی کرد در آن حال که مردم همگی کمر به عبادت بتان بسته بودند.
– گمان داری آیه: (تعالوا ندع ابناءنا و ابناء کم... و انفسنا و انفسکم (: مباهله) در شان جز وی نازل گشته است؟ دور باد این گمان از من.
– او خدا نبود اما بشر هم نبود زیرا او را شانی از شان دیگر مشغول نمی‌داشت.
– او همان است که خانه خدا زادگاهش بود و از این رو بود که آن خانه را از آلودگیها و بتان پاک ساخت.
– او همان است که از سوی رسول خدا مقام هارون را نسبت به موسی بن عمران داشت.
– گامهایش آن پشتی را لمس کرد که دست خدا به نوازش و احسان آن را لمس کرده بود.
– بنازم بر آن گامهائی که آنجا نهادی که خداوند بلند پایه دست بر آن نهاده بود.
– آنکه نص گفتار رسول خدا او را به عمارت دین برگماشت تا آنرا تبلیغ و آشکار کند.
– در میان توده مردم در آن صحرا که از زادگان عدنان (اعراب) پر بود.
– و یاران رسول همگی وی را گفتند که این خلافت بر تو مبارک باد و نخستین آنان، خلیفهٔ دوم بود.

و از اعاظم علماء این بلوک است: جناب مستطاب، علامه زمان **میرزا کمال‌الدین محمدبن‌معین‌الدین فدشکوئی فسائی** مشهور به **میرزا کمالا**[1]. داماد حضرت مغفرت‌مآب ملامحمدتقی مجلسی بود، شرح میرزا کمالا بر کتاب **شافیه** صرف در میانه طلاب علم مشهور است و همچنین شرح او بر قصیدهٔ دعبل خزاعی. و در حدود سال ۱۱۰۰ **واند** وفات یافت.

و از علماء این بلوک است: اسوهٔ عترت علویه، جامع فروع و اصول، حاوی معقول و منقول **میرزا اسماعیل فدشکوئی فسائی**. سالها در شیراز در خدمت جناب مجتهدالزمان، حاجی میرزاابراهیم که شرح حالش در ذیل محله بازارمرغ گذشت، تحصیل مراتب علمیه را نمود و در سال ۱۲۵۰ در قریه فدشکویه وفات یافت.

و از علمای این بلوک است[2]: مولی‌الموالی، مجمع‌المعالی، قدوهٔ مدرسین، مخبر احادیث

---

۱. رك: تذکره نصرآبادی، ص۲۰۱و۲۰۲، که می‌نویسد: فرزند ملامحمدحسین، اصل ایشان از فساست اما در شیراز توطن دارد و درکمال زهد و سازگاری است. شعرش این است:

سربلندی، خاکساری با هنرورکردن است	آبرو را حفظ‌کردن، سنگ، گوهرکردن‌است
با قد خم‌گشته بی‌طاعت‌کشیدن آه سرد	تکیه بر پشت‌کمان و تیر بی‌پرکردن است
جان خود سازم فدای مصرع صائب (کمال)	(جان‌نثار یارکردن، خاک را زرکردن است)

و رك: تذکره حزین، ص۳۰.

۲. از علما و شعرای فسائی که دراین کتاب نامشان نیامده است اشخاص زیر قابل‌ذکرند: زرادشت فسائی بنیان‌گذار دربیست دین، (رك: آتشکده، ص ۵۲)، شیخ شهریار (آتشکده، ص ٦٥)، سلطان‌الواعظین یا سید الواعظین سیدمحمد رضوانی فرزند سیدابوالقاسم فسائی، ملقب به‌فصیح‌الزمان، متوفی به‌سال ۱۳۲٤، زندخت، (آثارالعجم‌و آتشکده، ص ۷۳)، محمدعلی شایق زاهدانی فسائی (آتشکده، ص۷۵)، عرفانی فسائی، (بیدل): (اعتمادالعرفاء)، (آتشکده، ص۷٤)، میرزا کریم اقلیدس، (آتشکده، ص۷٦و۷۷)، حاج‌سید احمد مهذب (آتشکده، ص ۷۸)، محمد کریم حامد (آتشکده، ص۷۸)مرحوم جعفرفاخری، فرزند فخرالاشراف،فرزند ملاباشی شیخ‌الاسلام از فضلا و شعراء و خوش‌نویسان معاصر است. که در سال ۱۲۹۰ شمسی متولد شد و در سال۱۳٤۹ در فسا درگذشت و تحصیلات خود را در مدرسه منصوریه شیراز به‌انجام رسانید و در محضر مرحوم شیخ یوسف‌حدائق تلمذ می‌کرد، خط نسخ‌تعلیق را نیکو می‌نوشت و شعری نیکو داشت و در مثنوی‌سرائی، مرثیه‌گوئی‌و ماده تاریخ مهارت داشت از آثار اوست: (چهل‌قطعه) در شرح کلمات سیدجمال‌الدین اسدآبادی، و (شیخ و شاهد) که‌هر دو در شیراز به‌چاپ رسیده است و مثنوی بلندی که به همت آقای محمد صادق رفیعی به وسیله انتشارات نوید در سال ۱۳٦٤ به نام (مرآت‌المحبوب) یا آئینه یوسفی در شیراز به‌چاپ رسیده است.

همیشه مرده‌پرست اهل خاک ایران است	همی ستایش از مرده‌کار ایشان است
هر آنچه دیده شود هست نزد ایشان خرد	بزرگ می‌شمرند آنچه راکه پنهان است
به پیش ما نبود آفتاب را قدری	جز آنزمان که پس ابر در زمستان است...

از مشایخ فسائی که شیخ کبیر ابوعبدالله شیرازی (متوفی۳۷۱)، برایشان سماع کرده عبارتند از: احمدبن یحیی معروف به‌جور، علی‌بن‌الحسین بن معدان و محمدبن اسمعیل (رك: دانشمندان و سخن‌سرایان فارس، ج۱، ص۱٤٤)، احمدبن محمدبن ابی‌مختار شریف علوی نوبندگانی از شعراء بزرگ قرن ششم است که در سال ۵۳۷ درگذشت، (شذرات‌الذهب، چاپ مصر، ج٤) ــ رکن‌الدین محمود حمیری فسائی از شعراء و روحانیون فاضل معاصر، متولد سال۱۳۱٦، محمد ستایش رونیزی، متولد. ۱۳۱ از شعرا وخوشنویسان معاصر، مرحوم امیر مختار کریم پور فسائی، از شعراء معاصر که به (شورش) مشهور بود، در سال۱۳۲۹ روزنامه شورش را منتشر کرد و مقالات آتشین او در انتقاد از دولت و دربار به‌شهرت فراوان رسید و در جریان ملی‌شدن نفت از مبارزان بود و بعد از ۲۸ مرداد۱۳۳۲ در زندان سوزانیده شد. از اشعار اوست:

←

سیدالمرسلین **حاجی ملامحمدتقی فدشکوئی فسائی**، سالهاست در شیراز، عمر شریف را صرف مراتب علمیه نموده و می‌نماید.

و شهر قدیمی فسا، خراب گشته، صحرا شده و اکنون درمیانه خرابه و صحرا زراعت می‌نمایند و در نیم فرسخ شمالی آن قصبه‌ای ساختند و باز آن را شهر فسا گفتند، نزدیک به ۸۰۰ درب خانه از خشت خام و گل و چوب دارد. و سلاله سادات **حاجی میرزا سید حسین خان** که از بنی اعمام نگارنده این **فارسنامه** است در سال ۱۲۹۸ در جانب شمال این قصبه، احداث قناتی نمود که دم کت آن در ابتدای قصبه است و مجری و جدول آن از میان قصبه می‌گذرد و آبش شیرین و گوارا و در تابستان چنان سرد است که بیشتر اهالی قصبه را از خریدن برف، آسوده داشته است و برف تابستانه بلوک فسا از کوه خرمن کوه، ٤ فرسخ شمالی قصبهٔ فسا بیاورند و از جدول این قنات برای هر خانه مجرای آب ساخته و آب رابی مضایقه وعوض، به خانه‌ها برده به اندازه گنجایش، درخت وسبزه کاشته‌اند و این قنات خیرات جاریه‌ای است که منافع آخرتی را عاید صاحبش سازد و حضرت کریم خان زند طاب ثراه، در اوائل سلطنت خود حکومت این بلوک را به سلاله سادات اطیاب و عمده اعیان انجاب، میرزا محمدحسین شیرازی مشهور به **میرزاجانی فسائی** عم حقیقی نگارنده این **فارسنامه** عنایت فرمود و بعد از وفات او در سال ۱۲۱۳ به برادر کهتر ماجدش **میرزا کاظم** منتقل گردید و بعد از چند سال میرزا کاظم به حکومت بلوک داراب برقرار گردید و حکومت فسا به سلاله سادات **میرزاتقی** خلف الصدق میرزاجانی طاب ثراه، قرار گرفت و چون در سال ۱۲۳۱ که مطابق با کلمه «وای دریغ» است وفات یافت، ضبط و حکومت این بلوک به نقاوهٔ اشراف **میرزامحمد-حسین وکیل الملک** خلف الصدق میرزاهادی برادر میرزاتقی، عنایت گردید و در سال ۱۲۴۷ حکومت فسا را از میرزامحمدحسین وکیل الملک، گرفته، به **نواب میرزاابوالحسن خان** برادر کهتر میرزامحمدحسین وکیل الملک که نسبت دامادی به نواب اشرف والا، حسین علی میرزا فرمانفرمای مملکت فارس داشت، ارزانی گردید و در سال ۱۲۴۹ حکومت بلوک فسا به سلالة-السادات **آقامیرزامحمد** برادر اعیانی میرزامحمدحسین وکیل و میرزاابوالحسن خان برقرار آمد و در سال ۱۲۵۲ حکومت این بلوک را به **میرزاعبدالله خان** سرهنگ و فوج سرباز شیرازی، برادر دیگر میرزامحمدحسین وکیل دادند و در سال ۱۲۵۳، باز حکومت به میرزامحمدحسین وکیل برقرار آمد ودرسال ۱۲۵٤ تا سال ۱۲۷٦ بی تخلل غیر، حکومت این بلوک، باز، با آقامیرزامحمد قرار گرفت و بعد از وفات او خلف الصدقش **میرزاعلی اکبرخان وکیل الملک** به جای پدر خود به حکومت برقرار آمد و در سال ۷۹[۱۲] **میرزامحمدعلی جابری انصاری اصفهانی**، ضابط این بلوک گردید، سالی نگذشته، باز حکومت به میرزاعلی اکبرخان وکیل الملک عود نمود و در سال ۱۲۸٤ حکومت این بلوک به **میرزاعلی محمدخان قوام الملک** منتقل گردید و در همین سال، سلالهٔ سادات **میرزاعبدالله معزالملک شیرازی** از جانب جناب معزی الیه، ضابط بلوک فسا گردید و بعد از سالی، باز حکومت به میرزاعلی اکبرخان وکیل الملک عود نمود و چون در سال ۱۲۸۷

←

سازکن سردانه ای مطرب، نوای انقلاب
تا که افتد بر سر مردان هوای انقلاب
انجمن در مجلس شورا ندارد حاصلی
انجمن بایست کردن در سرای انقلاب
داروی صبر و شکیبائی نمی‌بخشد اثر
درد ما را نیست درمان جز دوای انقلاب
کاخ این خونخوارگان را واژگون بایست کرد
ریختن باید ز نو از خون بنای انقلاب

نمونه شعر و خط نعمت فسائی

وفات یافت حکومت این بلوك را **میرزاابوالحسن‌خان مشیرالملك** وزیرمملکت فارس قبول نمود و تا سال ۹۳ [۱۲] برقرار بود و در همین سال حضرت اشرف والاحاجی معتمدالدوله فرهادمیرزا، دام‌عمره و عزه‌العالی، به‌مصلحت ملکی، بلوك فسا را در پنج ناحیه قسمت فرمود و هر یکی را به‌یکی از اعیان این بلوك عنایت نمود و کسی را در اختیار دیگری نگذاشت و درسال ۹۸ [۱۲] حکومت فسا را به‌**محمدرضاخان قوام‌الملك** مقرر داشتند و در سال ۱۳۰۲ ضابطی را به‌سلاله سادات **حاجی میرزا سیدحسین‌خان** عنایت نمودند و در سال ایت‌ئیل ۱۳۰۳، ضابطی بلوك فسا به‌سلاله سادات **میرزا ابوالقاسم** برقرار گردید و شرح حال حاجی میرزاسیدحسین‌خان و میرزاابوالقاسم بعد از این گفته شود.

و از اعیان و اشراف بلوك فسا، بلکه از اجله بزرگان مملکت فارس **سلسله میرزایان‌فسائی** است. بیان اصل و نسب این سلسله در ذیل اعیان محله بازارمرغ شیراز و در ذیل اعیان محله سردزك در ذیل عنوان سادات دشتکی نگاشته گردید و برحسب وعده‌ای که درعنوان بازارمرغ داده شد که شرح حال اولاد میرزاسیدعلی مشهور به‌میرزابزرگ و میرسیدمحمد مشهور به‌میرزاصدرالدین، پسران غفران‌مآب میرزامجدالدین و شرح‌حال میرزاتقی خلف مرحوم میرزاجانی و شرح حال پسر چهارم و پنجم و ششم مرحوم میرزامجدالدین‌محمد در عنوان بلوك فسا بیاید، شروع در مقصود نمود که میرزا سیدعلی مشهور به‌میرزا بزرگ پسر اول میرزامجدالدین محمد را دو نفر پسر بود:

اول آنها: **حاجی‌میرزامعصوم** است. در سال ۱۲۲۴ وفات یافت و از او پسری نماند.

پسر دویم میرزا بزرگ است: سلالةالسادات **میرزا علی‌اکبر** مادام زندگانی به‌سرپرستی املاك موروثه خود در قریه تنگ‌کرم اشتغال داشت و در سال ۱۲۳۰ وفات یافت.

و خلف‌الصدقش: **میرزامعصوم** مانند والد خود درقریهٔ تنگ‌کرم، عمری را تا سال ۱۳۰۱ به‌پایان رسانید.

و خلف‌الصدقش **میرزاعلی‌محمدخان** اقتدا به‌جد و پدر خود نموده است.

و میرزاسیدمحمد مشهور به‌میرزاکوچك ملقب به‌میرزاصدرالدین را دونفر پسر بود:

اول آنها **میرزا محمدعلی** در زمان زندگانی خود، از جانب میرزاجانی، عم ماجد خود، به‌ضابطی بلوك فسا برقرار بود.

و خلف‌الصدقش: **میرزا ابوطالب** نعم‌الخلف آمد و زندگانی به‌احترام نمود و چندسال به‌حکومت بلوك خفر برقرار بود.

و خلف‌الصدقش **میرزا محمدعلی** نعم‌الخلف آمد و زندگانی را به‌آسایش و احترام نمود و درسال ۱۲۹۰ درقصبه فسا وفات یافت و او را پسری نبود.

پسر دویم میرزاصدرالدین است: **میرزا مهدی**، در انواع کمالات سرآمد اهل عصر خود بود، همت بر هر کاری می‌گماشت به‌انجامش می‌رسانید و چون میرزاجانی و برادران او، املاك ناحیه ششده راکه از حلیه آبادی، افتاده بود، خریده، تصاحب نمودند، آن ناحیه رابه‌میرزا-مهدی سپردند پس جد و جهدی وافر در آبادی آن نموده، به‌زیور معموری رسانید و در سال ۱۲۲۶ درقریه ششده فسا، وفات یافت و از مآثر او مزرعه مزد بالاشهر ششده است که اکنون به‌اکبرآباد شهرت یافته است، درحدود سال ۱۲۱۵ آب چشمه «مز»[۱] که نزدیك به هفت آسیاب

---

۱. چنین است در اصل.

گردان آب دارد از ٤ فرسخ‌ونیم بیشتر، جدولی که گنجایش این آب را داشت از کناره کوه، در میانه پستی و بلندیها از سنگ و ساروج بساخت و در هرجا دره‌ای بود به‌اصطلاح اهل فارس «سواره» بست یعنی طاق زده، جدول را از روی طاق گذرانید و هرجا بلندی بود سوراخ کرده، جدول را عبور بداد و به‌این وضع آب را به‌صحرای قره‌بلاغ ناحیه ششده رسانید و چهل جفت گاو از این آب و زمین، زراعت نمود و از میرزامهدی دونفر پسر باقی بماند:

اول آنهاست: جناب مستطاب علام فهام، فرید زمان و وحید اوان و نادره دوران، حسان عصر و سحبان دهر: **حاجی میرزاعبدالرحیم، عشرت** تخلص.

حاجی‌اکبر نواب درکتاب **دلگشا**[۱]، تخلص آن جناب را «دانش» نوشته است و شاید در اوائل عمر، «دانش» تخلص می‌فرمود، پس تغییر تخلص داده، «عشرت» را تخلص نمود و آن جناب در محاورات علمیه در میانه اقران مشهور و در مناظرات نظریه به‌ایراد براهین قطعیه منصور بود، عالمی است که عقده‌های شعر و شاعری را گشوده و شاعری است که در مراتب علمیه گوی سبقت را از همگنان ربوده، در سال ۱۲۱۰ در قریه ششده فسا متولد گردید و در شیراز کسب کمالات نمود و در هر فنی از فنون بر افران فائق بود و درکار معیشت از املاک موروثه، گذرانی به‌آسایش داشت و زمان زندگانی جز رضای باری‌تعالی را نخواست و سالها نفس خود را به‌ریاضات شرعیه، مرتاض بداشت وحالات غریبه را از خود بدید. وقتی بانگارنده این **فارسنامه** صحبتی از ریاضت و صفای نفس در میان بود، بفرمود زمانی چهل‌روزه پرهیزی داشتم و در آخر ایام درقلعه چمن ششده بر متکائی تکیه نمودم، دیدم که برادرم حاجی‌میرزا-عبدالصمد، در صحرای مهارلو که نزدیک ۲۱ فرسخ از من دور بود، بر اسب سفیدی سوار است و سه‌نفر نوکر هریک بر اسبی نشسته‌اند و بعد از ملاحظه متنبه شدم و تاریخ واقعه را نوشتم و بعد از چند روز برادرم و همراهانش به‌همان نشانه وارد قلعه چمن شدند و چون سؤال از زمان صحرای مهارلو نمودم، معلوم گردید که در همان وقت از همان روز، در صحرای مهارلو بودند و جناب معزی‌الیه از سن بیست‌وپنج‌سال تا آخر عمر به‌اختیار تارک نوافل و تهجد نگشت تا به‌واجبات چه رسد و در سال ۱۲۶۳ به‌رحمت ایزدی پیوست و از او پسری نیست و این چند بیت از آن جناب تیمناً ثبت گردید:

این نقش خیال توکه بر چشم پرآب است — پاینده چرا ماند اگر نقش بر آب است

گرفتم آنکه نهادم به‌یکدگر مژگان — به‌خس چگونه ره سیل می‌توان بستن

واین قطعه را از آن‌جناب درکنار قاب‌آینه‌ای که از فرنگستان برای‌حضرت ظل‌السلطان علی‌شاه آورده بودند نوشتند:

ای آینه ببال که هرگز به‌روزگار — جز تو نکرده با رخ خوبان‌برابری

نور و ضیا ز رای کسی کسب کرده‌ای — کش خاک درگه است به از مهرخاوری

---

۱. در نسخه خطی کتابخانه مرکزی دانشگاه تهران، مورخ ۱۲٤۸ آمده است: از سادات دشتکی شیراز است... که به‌طرز لسان‌الغیب خواجه حافظ شیرازی غزل سراید ــ او فرزند میرزامهدی فرزند میرزاصدرالدین میرزا سید محمد است. رك: دانشمندان و سخن‌سرایان فارس، ج۳، ص. ٦٤٠ تا ٦٤٢.

صافی ضمیر عهد، علی‌شاه آنکه هست
آئینه‌اش به‌دست، دلیل سکندری

و این قطعه را در تاریخ وفات حجةالاسلام حاجی‌سیدمحمدباقر(ره) اصفهانی فرموده است:

کهف عالم حجةالاسلام عهد
باقر علم و امام خاص و عام
هم افاضت را مفیضی در حدیث
هم افادت را مفیدی در کلام
شخص دانش، معنی‌خلق کریم
کف جودش صورت کاس کرام
گرنه ممکن، سخت واجب آمدی
در تمامی گفتمش فوق التمام
قاب قوسین[1] وجودش کرده جمع
هم سعادت هم سیادت والسلام
طاقدیس عالم تقدیس بود
از علایق خواستی تجرید تام
بود من خاف مقام ربه[2]
جنت المأوی از آنش شد مقام
سال تاریخ وفاتش خواستم
گفت «عشرت» «حجت دین شد تمام»

و این قطعه دیگر را در تاریخ وفات فیلسوف زمان، حاجی‌علی‌اکبر نواب فرموده است:

جای اندر ظل عرش خالق اکبر گرفت
عالم اکبر چو روح او ز عالم پر گرفت
خواجه ارباب دولت، فیلسوف معرفت
آنکه دانش دروفاتش از فنا ساغر گرفت
حاجی اکبر، نام نامیش لقب نواب و صدر
حکم ازاو نوبت‌زن آمد امراز او مصدرگرفت
نظم موزونش که‌گفتی‌رشته‌در وگوهر است
درمنثورش شنیدی گوش در زیور گرفت
آسمانها سلم عرشند و بام قدر او
تا چه باشد سلمش چون قدر بالاتر گرفت
جامع معقول بود وحاوی منقول گشت
شرع وحکمت راقرین‌فرمود وبحروبر گرفت
ظلمت بحرش نیاوردی به‌رخ رنگ ظلام
از ضمیرش گر یکی آئینه اسکندرگرفت
مقطع ومبدای‌دانش‌خواندمش نبود عجب
دایره پایان او را می‌توانی سر گرفت
وسعت‌خلق ورا دیده‌است وآن کوچک‌دلی
آنکه در جرم صغیری عالم اکبر گرفت
تا ز مرگ او همی خاک سیه بر سر کند
مهر انور جای اندر تل خاکستر گرفت
چون غم فوتش ز غمهای‌دگر افزون بدی
عقل تاریخ وفاتش را «غم‌اکبر» گرفت

پسر دیگر میرزامهدی است: جناب مستطاب **میرزا عبدالصمد**، دراخلاق حمیده و صفات پسندیده، اقتدا به‌برادر مهتر خود داشت و او را پسری نبود و این دو بیت، در خطاب به‌میرزا محمدحسین وکیل‌الملک فرموده است:

نالم ز عطایت ار جهان ماحصل است
بالم ز عطای غیر گر یک بصل است
زیرا که ز ابر، دجله درتحت رجاست
زیرا که ز خاک، قطره فوق امل است

پسر سیم غفران‌مآب، جنت‌ایاب، میرزامجدالدین، چنانکه در ذیل محله بازار مرغ

۱. اشاره به‌آیه ۹، سوره النجم.
۲. اشاره به‌آیه ۴۶، سوره الرحمن و نازعات ۴۰ و ۴۱.

گذشت **میرزا جانی**[1] است که او را چهار پسر بود[2]:

دویمین آنها **میرزا تقی** است. در سال ۱۱۷۰ در شیراز متولد گشته به‌سمو حسب و علو نسب و قدم دودمان موصوف و به‌حسن خلق و وفور کرم معروف، در زمان والدماجدش بعداز تحصیل کمالات لایقه در خدمت عم خود میرزا کاظم مشغول انجام امور دیوانی بلوکات فسا و داراب وجویم بود و بعداز وفات والدش مدت ۱۷ سال ضابط و حاکم بلوک فسا بود و در زمان حکومتش اهالی این بلوک در مهد آسایش غنودند و ارباب حاجت از نزدیک و دور از کف احسانش متمتع شدند، از علو همتش نزدیک به ۵۰۰ نفر از علما و سادات و منسوبان و نوکر وکدخدایان بلوک فسا وجمعی از معارف داراب و اصطهبانات و جهرم را دعوت به‌سفر زیارت آستانه مبارکه رضویه، علی صاحبها الف ثناء و تحیه، فرمود و مایحتاج هریک را به‌قدر رتبه از سال خالص خود، آماده و مهیا داشت و در سال ۱۲۲۴ از قصبه فسا به‌عزم خراسان حرکت نمود و از طریق یزد عبور فرمود و بعد ازورود به‌ریاض اقدس و مشهد مقدس وفراغت از لوازم زیارت، باز از راه یزد، عود به‌فسا نمود و در سال ۱۰۳۱ که مطابق با کلمه«وای دریغ» است در قصبه فسا وفات یافت و از مآثر او باغ «تقی‌آباد» و باغ «رحمت‌آباد» قصبه فساست.

خلف‌الصدقش **میرزافضل‌الله**، در سال ۱۲۱۹ درقریه نوبندگان فسا متولد گردید ومادام زندگانی، پیرامن امور دیوانی نرفت و تخم دینداری و خیرخواهی بندگان خدا را در دل کشته، بقدر امکان، ظلم ظالم را از مظلوم باز داشت و معیشتی به‌اندازه از املاک موروثه خود نمود و در سال ۱۲۷۵ وفات یافت و از مآثر او باغ «قاسم‌آباد»، به‌مسافت ربع فرسخ جنوبی قصبه فساست و او را دونفر پسر است.

اول آنها **میرزا ابوالقاسم**، در سال ۱۲۵۲ در قصبه فسا، متولد گشته درکنف حمایت والد ماجدش، تربیت یافته، به‌اخلاق حمیده موصوف و به‌حسن سیرت معروف، طبعش ازمباشرت امور دیوانی کاره است و به‌ضرورت درسال ایت‌ئیل ۱۳۰۳ ضابطی بلوک فسا را قبول نمود و خلقی را آسوده فرمود و او را دونفر پسر است:

میرزافضل‌الله و میرزافتح‌الله هردودر مکتب‌خانه ادبیه مشغول‌تحصیل کمالات لایقه‌اند.

پسردویم‌میرزافضل‌الله‌است: **حاجی میرزا محمدتقی**، درسال ۱۲۵٤متولدگردید، تحصیل کمالات نمود، به‌اندازهٔ اقتضای وقت، مقدمات علمیه را بیاموخت و در سال ۱۲۸۲ از جانب میرزاعلی‌اکبرخان وکیل نایب و ضابط بلوک فسا گردید و بعد از وفات اوکه ضبط این بلوک به‌حاجی‌مشیرالملک راجع گردید، باز نیابت و ضابطی آن بلوک به‌حاجی‌میرزامحمدتقی برقرار آمد و پیوسته، بندگان خدای را از خود رضامند می‌داشت و در سال ۱۲۹۹ وفات یافت و او را چهارنفر پسر است همه ازهار حدیقه سیادت و نجابت: **میرزا حسن‌خان و میرزا محمدحسین و میرزا محمد و میرزا ابوالحسن.**

پسر دیگر میرزاتقی، سلاله‌سادات **میرزازین‌العابدین** است. در سال ۱۲۲۰ در قریه نوبندگان فسا متولد گردید، کسب کمالات علمیه نمود، از علوم ریاضی بهره وافر بیافت و در

---

۱. رک: مجمع‌الفصحا، ج۲، ص۲۰۶.

۲. یکی دیگر از فرزندان میرزاجانی، حاج‌ابراهیم مجتهد فسائی است که در سال۱۱۷۳متولد و در ۱۲۵٤ یا ۱۲۵۵ درگذشت و از آثار اوست: (بحرالحقایق) در فقه، (حاشیه بر معالم‌الاصول) و (حاشیه بر شرح‌لمعه)، رک: همین کتاب و (دانشمندان و سخن‌سرایان فارس).

اشعار فارسی و عربی و تواریخ، تسلطی تمام داشت و مادام عمر درکارهای دیوانی مداخلتی ننمود و به‌آسایش و احترام تمام معیشتی به‌وسعت نمود و هرروزه و شبه، سفرهٔ طعامش برای صادر و وارد گسترده، جماعتی را اطعام می‌نمود و بر این منوال بساط زندگانی را برچید و در سال ۱۲۸۸ وفات یافت و از مآثر او باغ «محمودآباد» در جانب جنوبی قصبه فساست و او را سه‌نفر پسر است:

اول آنها، سلاله سادات **میرزا یوسف**، درسال ۱۲۶۶ متولد شده، معیشتی لایق ازاملاک موروثه خود دارد.

پسر دویم و سیم مغفرت‌مآب‌میرزا زین‌العابدین، سلالهٔ سادات**میرزا محمودخان**[1] و **میرزا قاسم‌خان** درسال ۱۲۷۲ و۷۳[۱۲] متولد شده‌اند. میرزامحمودخان علاوه بر محاسن اخلاق به‌زیورشاعری آراسته است و در اشعار «نعمت» تخلص دارد و این چند بیت از اوست:

مرا زین بیش بودی سخت انکار — که سرو آرد گل و سنبل، همی بار
ولکن باورم گشت و مسلم — چو دیدم قامت و زلف و رخ یار
چه سان تاب آورم در هجر دلبر — شکیبا چون شوم بی‌روی دلدار
نیابد نوش کس بی‌آفت نیش — نچینند گل کسی بی‌زحمت خار
اگر بودی به‌دوران یوسف مصر — به‌جان و دل ترا گشتی خریدار
ترا با نیکوان نسبت نباشد — که فرق از جان بود تا نقش دیوار
به‌غیر ازچشم وابرویت که دیده است — کمان‌داری کند پیوسته بیمار
مرا باری است بر دل از غم تو — بیا و از دلم این بار بردار
دلت را از دل «نعمت» خبر نیست — بود آزاد فارغ از گرفتار

[و] این رباعیات ازاوست:

از فر بهار شد جهان رشک بهشت — وز گریهٔ ابرگشت خندان لب کشت
کام دل خود از می و معشوقه‌بگیر — زآن‌پیش که برزنند از خاک تو خشت

---

۱. میرزای نعمت از شاعران مشهور قرن سیزدهم هجری ایران است و بیشتر تذکره‌نویسان و مورخین این زمان از او نام برده و شاعری او را ستوده‌اند علاوه بر آنچه در فارسنامه ناصری آمده است، فرصت‌الدوله در آثارالعجم از او یاد می‌کند و در فسا شبی را در خانه او می‌گذراند و او را شخصی خوش‌اخلاق، کثیرالوفاق، صاحب مقامات عالیه و دارای کمالات صوریه می‌داند و تغزل و قطعه‌ای از او درکتاب خویش می‌آورد. او ایام شباب را در شیراز گذرانید و با خانواده وصال دوستی بسیار داشت، او سفرهائی به‌خارج از ایران کرد: نخست به‌بمبئی رفت و سفرش از ٤ جمادی‌الثانی ۱۳۰۹ آغاز شد، سفر دیگر او به‌عشق‌آباد، بخارا و سمرقندبود که از ۲۱ ربیع‌الاول ۱۳۱۲ آغازشد. اشعار نعمت در دیوان غزلیات و چند دفتر دیگر فراهم آمده است که همه نسخهٔ خط شاعر است، غزلیات در روی کاغذ آبی‌رنگ فرنگی تحریر شده و در اختیار استاد معظم جناب دکتر عبدالوهاب نورانی‌وصال است، دوم دفتر مطایبات است که به‌نام مکاتبات محمودی نامیده شده است، سوم جنگی است در مطایبات، و چهارم دفتری است مشتمل بر چند مثنوی در حسب حال که متعلق به‌جناب دکتر نورانی وصال است. مثنوی گنج زر هم در سال ۱۳۳۰ به‌حلیه طبع آراسته شده و مرحوم ابوالحسن فروغی بر آن مقدمه‌ای نوشته است و آنرا دارای ارزشی بیش از در دریا و گوهرکان دانسته است و موضوع آن درباره انتونی وکلیپاتره است (با استفاده از یادداشتهای استاد معظم جناب دکتر نورانی وصال). و رك: آثارالعجم، ص ۸۷، و دانشمندان و سخن‌سرایان فارس، ج٤، ص۶۹۱ تا ۷۰۳. دیوان نعمت را مصحح این کتاب، تصحیح کرده و دست‌اندرکار انتشار آن است.



میرزا محمودخان نعمت

چون حاصل از این زمانه معشوق و می است   ساقی قدحی که دفتر عمر طی است
یک‌جرعهٔ می به‌نزد ارباب خرد   صدبار به از تخت جم و تاج کی است

از بیش و کم زمانه دل‌تنگ مشو   خوش‌باش که این‌جهان نیرزد به‌دو جو
یک‌جام شراب از کف شیرین‌دهنی   بهتر بود از تاج و نگین خسروُ

صحرا همه گشت لاله‌زار ای ساقی   هان لاله گلرنگ بیار، ای ساقی

کاین چرخ همانست که همچون بهرام کرده است به گور صد هــزار ای ساقی

پسر چهارم میرزا مجدالدین محمد است: سلاله سادات و مجموع سعادات **حاجی میرزا غیاث‌الدین**، در سال ۱۱۴۵ در شیراز متولد گردید، در شیراز تحصیل کمالات علمیه را نمود و گوی سبقت را از همگنان ربود و در وقت زراعت و جمع آوری محصول از شیراز به «شیب کوه» فسا می‌رفت و در اوقات دیگر در شیراز توقف داشت و در سال ۱۱۹۰ **واند** وفات یافته، به‌رحمت[1] ایزدی پیوست و او را سه نفر پسر است:

اول آنهاست: **میرزا ابوالقاسم**، بعد از تحصیل کمالات علمیه، به‌نظم املاک موروثه و مکتسبه خود و برادرانش پرداخت و در ناحیه «شیب کوه» فسا، چندین قنات و مزرعه احداث نمود و در سال ۱۲۴۱ در شیراز به‌مرض وبا درگذشت و او را دونفر پسر است:

اول آنهاست: سلالهٔ سادات **میرزاداود**، در عنفوان جوانی بدرود زندگانی نمود.

و خلف‌الصدقش، ادیب‌اریب **حاجی‌میرزامهدی** متخلص به «**ناصری**» در سال ۱۲۴۵ متولد گردید و مادام زندگانی در «شیب کوه» فسا به‌سرپرستی املاک خود مشغول بود و در سال ۱۲۹۹ در کربلای معلی وفات یافت و این چند بیت از اوست:

آن پری‌زاده که دیوانـه بنی‌آدم از اوست سخت برپای دلم سلسلهٔ محکم از اوست

بیشتر زین نتــوان گفت که این دل‌چه کند با غم فرقتت ای‌دوست که‌عالم کم‌ازاوست

راستی شکوه ز ابروی تو ازکج‌فهمی است گو بزن زخم که بر زخم دلم مرهم‌ازاوست

نه همین است غمم کـو زغمم بی‌خبراست کشته‌این‌غم که‌رقیب‌ازغم من‌خرم‌ازاوست

بازکن لب‌به‌سخن گر همه دشنام دهـی در دم‌آخرم ای دوست غنیمت دم از اوست

چشم دل‌خیره ز خورشید رخش بود و ندید راه از چـــاه و بیفتـــاد به‌چاه ذقنش

و حاجی‌میرزامهدی را پنج نفر پسر است:

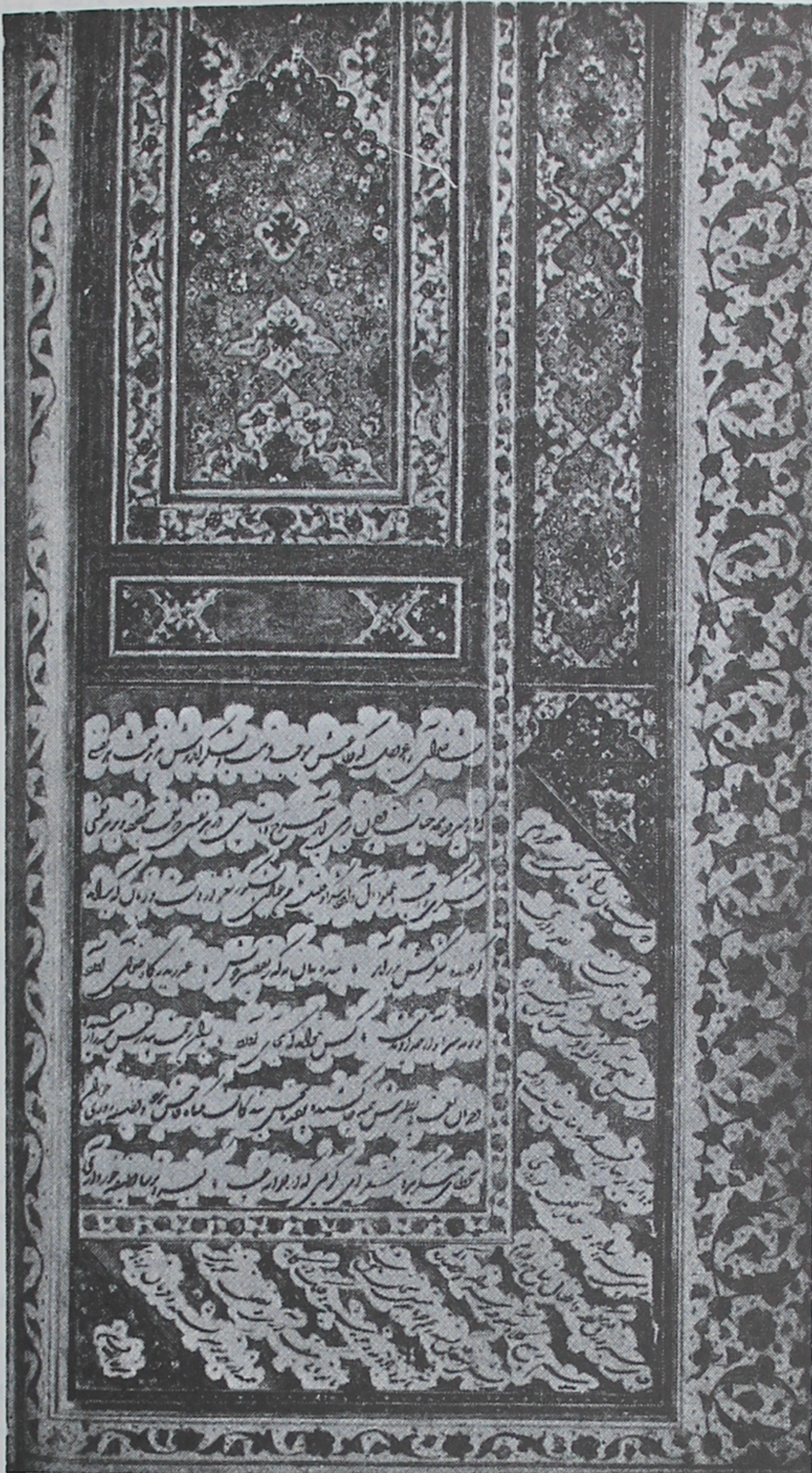
سیادت و سعادت انتسابان: **حاجی‌میرزا داود** و **میرزافضل‌الله** و **میرزامحمدباقر** و **میرزا محمدصادق** و **میرزامحمود** همه در عنفوان جوانی به‌سرپرستی املاک خود اشتغال دارند.

پسر دویم میرزاابوالقاسم است: جناب مستطاب سلمان‌زمان و ابوذر اوان، قدوه اخیار و زبده ابرار **حاجی‌میرزاعلی‌اکبر**، در سال ۱۲۲۸ در شیراز متولد گردید و تحصیل مراتب کمالیه نمود و از علوم دینیه و مقاصد یقینیه بهرهٔ وافر حاصل فرمود و از سن ۲۵ سالگی تاکنون در روزهای پنجشنبه ایام سال را بـه‌ضمیمه سه‌ماه و ده روز از ماههای مبارک را صائم و از نیمه شبهای تمام سال درعبادت حی‌قیوم، قائم است. با بسیاری املاک با لباسهای کرباس خشن و غذاهای درشت زندگانی کند و زیادتی از معیشت را در راه خدا دهد و سالها در قریه زاهدان فسا، توطن فرمود و در سال ۱۲۸۶ ازوطن مألوف قطع علاقه فرمود و املاک موروثه ومکتسبه خود را بر اولاد ذکور و اناث خود قسمت نمود و ملکی را برای معیشت خود نگذاشت و از قریه زاهدان حرکت فرموده، درکربلای معلی منزل نمود و خانه‌ای برای نشیمن خود خریده، توطن‌جسته است.

و ولدالصدقش **حاجی میرزا ابوالقاسم** مشهور به‌**حاجی‌میرزا آقا** درسال ۱۲۵۶ در قریه

---

۱. در متن: (رحمتی).



نمونه‌ای از خط مرحوم میرزا سید علی فسائی

زاهدان فسا متولد گردید و کمالات لایقه بزرگ‌زادگان را بیاموخت و به‌سرپرستی املاک خود قیام و اقدام نموده، معیشتی وسیع می‌نماید و دست احسانش به‌جانب ارباب حاجت باز است و در ماه ربیع‌دویم این سال ۱۳۰۴ در قریه زاهدان به‌مرض سکته بدرود زندگانی نمود و از او سه‌نفر پسر که همه شکوفه بوستان نجابت و سعادتند، باقی مانده است:

میرزامحمدرضا و **میرزامحمدحسین** و **میرزامحمدحسن**، هیچیک از سن طفولیت نگذشته‌اند.

پسر دویم میرزاغیاث‌الدین است: جناب مستطاب، فضایل اکتساب، علام فهام، وحید اوان، مجتهدالزمان **حاجی‌میرزاجعفر** در سال ۱۱۷۳ متولد گردید و کسب کمالات علمیه نموده به‌زیور اجتهاد زینت یافت و در محله میدان شاه شیراز، خانه‌ای عالی بساخت و به‌نشر علوم دینیه اشتغال نمود و در اواخر عمر قطع علائق دنیوی نموده، از شیراز به‌قریه زاهدان فسا برفت و شغل خود را عبادت و بندگی ایزدمتعال قرار داد و در سال ۱۲۵۲ در قریه زاهدان به‌رحمت ایزدی پیوست.

و خلف‌الصدقش **میرزاسیدمحمد**، عمر خود را صرف نماز و روزه و تلاوت قرآن نماید.

و ولدالصدقش **میرزامحمدتقی** در سال ۱۲۷۵ متولد گشته، تحصیل خط و ربطی نموده، چندی است سر به‌آستانه مبارکه حضرت‌اسعدامجد والا ظل‌السلطان ادام‌الله‌شوکته فرود آورده، قرین افتخار آمده است:

و مرحوم حاجی‌میرزاجعفر را چندین نفر دیگر نواده است مانند:

حاجی‌میرزامحمد و **میرزاابراهیم** و **میرزاجعفر** که هریک معیشت خود را از املاک موروثه قرار داده‌اند.

پسر سیم حاجی‌میرزاغیاث‌الدین است: **میرزا جواد**. در سال ۱۲۸۰ درشیراز متولد گردید و در کنف حمایت عم ماجد خود میرزا کاظم تربیت یافت. رموز ضابطی و عاملی را بیاموخت و در سال ۱۲۳۱ ضابط محال داراب گردید و تا سال ۳۷[۱۲] برقرار بود و در محله بازار مرغ شیراز خانه وسیعی مشتمل بر چهار باب عمارت بساخت و بعد از استعفاء از ضابطی داراب، زمستان را در قریه زاهدان فسا که عموم املاک خاصهٔ او و برادرانش بود به سر می‌برد و تابستان را در شیراز. و در سال ۱۲۴۵ در قریه زاهدان فسا، وفات یافت و از آثار او باغ «جواد-آباد» واقعه در قریه خرنجان فساست و او را ۱۲ نفر پسر بود:

حاجی میرزاعبدالباقی، **حاجی‌میرزا عبدالله**، **میرزانصرالله**، **میرزاعبدالحمید**، **میرزاعبدالرزاق**، **میرزاهاشم**، **میرزا عبدالرحیم‌خان**، **میرزا اسدالله**، **حاجی میرزاحسین**، **میرزاحسن‌علی**، **سیدعلی‌خان**، **میرزامحمدخان** و هریک را پسران و نبایری باشد که اگر به‌شمارهٔ انها پردازم، کار این فارسنامه به‌درازا کشد و از اجله آنهاست:

سلاله‌سادات: **حاجی‌میرزا سیدحسین‌خان** خلف‌الصدق حاجی‌میرزاعبدالله، در سال ۱۲۵۲ در قصبه فسا متولدگردید وتحصیل کمالات‌لایقه بزرگزادگان را نمود و پایه‌خط شکسته را بالا برده، در زمره خوشنویسان محسوب گردید در فنون سواری و شکاراندازی، گوی سبقت را از بزرگان این شغل ربود، سالهاست سر به‌آستانه مبارکه حضرت‌اسعدامجد والا، ظل‌السلطان ادام‌الله‌بقائه فرود آورده، قرین احترام و عزت است و در سال ۱۳۰۲ به‌ضابطی بلوک فسا برقرار گردید.

ولدالصدقش **میرزامحمدعلی‌خان** در مکتب‌خانه ادبیه نشسته است.

پسر دیگر مرحوم حاجی‌میرزاعبدالله است: **میرزاسلیمان**. همه‌چیز را جز بخت، تحصیل نمود و بسیار از دنبال بخت دوید و چون به‌او نرسید می‌گوید:

بس در طلبش کوشش بیفایده کردم چون طفل دوان از پی گنجشک پریده

و پسر دیگر حاجی‌میرزاعبدالله است: جناب‌محامد اکتساب، فضائل‌مآب، حاوی کمالات، جامع سعادات، جالینوس زمان، افلاطون اوان **حاجی‌میرزا سیدحسن‌طبیب رئیس اطباء** که شرح حالش در ذیل اعیان محله لب آب گذشت.

و از اجله پسران‌مرحوم میرزاجواد، سلالةالسادات، مقرب‌الحضرت **حاجی‌میرزاحسین** است. در سال **۱۲۳۰** در قریه زاهدان فسا متولد گشته، تحصیل مراتب کمالیه نمود و در سال **۱۲۹۴** به‌ضابطی بلوک فسا برقرار گردید و در سال **۹۷** [**۱۲**] وفات یافت.

و خلف‌الصدقش **حاجی‌میرزا هاشم** و برادر ماجدش **میرزامحمد** در عنفوان جوانی به سرپرستی املاک موروثه خود اشتغال دارند و از اجله پسران میرزاجواد است:

سلاله‌سادات: **میرزا عبدالرحیم‌خان**. خط نسخ‌تعلیق را خوش می‌نوشت و چون والدهٔ ماجده‌اش خواهر نصیرخان و علی‌خان‌لاری بود، بیشتر اوقات را در صفحات لارستان به‌سر می‌برد و در سال **۱۲۷۳** در شیراز وفات یافت و او را سه‌نفر پسر است:

عالی‌جناب، فضائل‌مآب **میرزاهدایت‌الله** و **میرزاحیدرعلی‌خان** و **میرزا منصورخان** وباقی نبایر مرحوم میرزاجواد درقریه زاهدان فسا توطن دارند.

پسر پنجم میرزامجدالدین، **میرزااحمد** است. در زمان حیات والدماجدش و بعد از وفات او، مباشر و عامل املاک موقوفه مدرسه منصوریه بود و از او چندین نبیره و نبیره‌زاده باقی است مانند **میرزامحمدرضا** و **میرزامحمدصادق** خلفان صدق میرزانصرالله خلف میرزاصادق، خلف میرزااحمد و مانند **سیدعلی‌خان** خلف میرزامحمد شفیع خلف میرزاسید علی ولدمیرزااحمد، هریک معیشتی از املاک موروثه خود دارند.

پسر ششم میرزامجدالدین‌محمد، عالی‌جاه، معلی جایگاه، مقرب‌الخاقان **میرزا کاظم** است، از ابتدای شباب به‌ضابطی و عاملی بلوک فسا و داراب از جانب برادر ماجد خود میرزاجانی پرداخت و بعد از وفات او سالها حاکم بلوک داراب گردید و در سال **۱۲۳۶** وفات یافت.

پسر هفتمین میرزامجدالدین محمد، **میرزاحسن** والد نگارنده **فارسنامه**، شرح حال او در ذکر محله سردزک شیراز نوشته شد.

و ازاعیان بلوک فسا **سلسله مشایخ بحرینی** [است] جد اعلای آنهاست: جناب‌مستطاب، ملک اعاظم اخباریین، محلی به‌حلیه صدیقین، مکمل عاوم اولین، متمم مقاصد آخرین، شیخ مشایخ و طود شامخ، محدث مشهور شیخ **یوسف‌بن‌احمدبن ابراهیم بحرینی‌آل‌عصفور** و جناب معزی‌الیه درکتاب **لؤلؤتین** خود نوشته است: تولد من در سال **۱۱۰۷** اتفاق افتاد و بعد از سن طفولیت با آنکه جزیره بحرین از هجوم طایفه عتوب و خوارج، شوریده و بیشتر اهلش پراکنده بود، باز به‌قدر وسع و طاقت در امر تحصیل علوم، ساعی بودم و چندین کتاب ادب و فقه و حدیث و کلام را خواندم و در بین به‌مکه معظمه و مدینه طیبه مشرف گشتم تا آنکه طایفه افغان بر پادشاه زمان، شاه‌سلطان‌حسین، غلبه کرده، دولت عجم را تصاحب نمودند و

دست عجم از جزیره بحرین بریده گردید و راه زندگانی بر من تنگ آمد، پس از بحرین فرار کرده، داخل بلاد عجم شدم و مدتی در کرمان توقف کردم پس عود به‌شیراز نمودم و حاکم شیراز میرزامحمدتقی بود که بعد از ترقیات، درمراتب دیوانی او را تقی‌خان گفتند، درب احسان و انعام را بر من باز بداشت و به‌انعام و احسانش مدتی در مهد آسایش غنودم و چندین رساله تصنیف و تألیف نمودم که سخط و غضب سلطان یعنی نادرشاه به‌تقی‌خان و اهالی شیراز رسید و تر و خشک را بسوخت و اهلش راکشتند و اموالش را بردند و زنانش را اسیر نمودند، پس به‌دهشت و تحیر به‌قصبه فسا رفتم و میرزامحمدعلی حاکم آن قصبه، محبتها فرمود و محل زراعت به‌دستم داد و به‌آسایش مشغول زراعت گشتم و شروع در تصنیف و تألیف کتاب **حدائق ناضره** نمودم و تا باب اغسال [را] نوشتم که بلیه بر بلوک فسا وارد آمده، اهلش را متفرق نمودند و میرزامحمدعلی حاکم فسا راکشتند، لابد از فسا به‌قصبه اصطهبانات رفتم و مصمم سفرعتبات عالیات گشتم پس به‌توفیقات خالق، از اصطهبانات حرکت کرده، وارد کربلای معلی شدم و رحل اقامت را انداختم پس مشغول تدریس و تألیف و تصنیف شدم ولله‌الحمد کتاب حدائق و چندین کتاب دیگر را تمام کرده به‌یادگار گذاشتم و وفات جناب شیخ یوسف درسال **۱۱۸۷** درکربلای‌معلی ازمرض طاعون اتفاق افتاد، چنانکه گفته‌اند:

مذغبت عن عین‌الانام فکلنا ... یعقوب حزن غاب عنه یوسف

فقضیت واحدذی‌الزمان فأرخوا: ... «قرحت قلب الدین بعدک یوسف»[۱]

و خلف‌الصدقش جناب مستطاب علام فهام، قدوه فضلای انام و عمده علما، ادیب‌مجد **شیخ محمد بحرینی**، چون والده‌اش از اهل فسا بود، بعد از هجرت والدماجدش در ناحیه ششده فسا متوطن گردید و میرزاجانی عم حقیقی نگارندهٔ این **فارسنامه** درحق جناب شیخ محمد، احسان فرمود و مزرع چهارجفت گاو از مزرعه «کت‌نوششده» و مزرعه موردی و دهشیب نوبندگان و دولت‌آباد غیاث‌آباد از املاک خاصه خود و برادرانش به‌جناب **شیخ محمد** بخشید و رجوع معاملات شرعیه نواحی داراب و فسا را با او بداشت و سالها به‌نشر علوم دینیه مشغول بود و از مآثر آن جناب کتاب **منیة‌الطالب** در علم نحو، در سال **۱۱۵۷** تصنیف کرده است و در سال **۱۱۹۰ واند** وفات یافت.

و خلفان صدقش، جنابان مستطابان فریدان وحیدان، غنیان از تعریف، مستغنیان از توصیف، مخبران احادیث نبویه، وارثان مواریث علویه، افضلان اعلمان، متوسلان بلطف‌ربهما- الولی **حاجی‌شیخ موسی** و **شیخ عبدالعلی** در قریه ششده فسا، در خدمت والدماجد خود تحصیل مراتب علمیه را نمودند، پس از فسا شد رحال به‌جانب بحرین که وطن اجدادی آنها بود، فرموده، مدتها در خدمت علماء، تکمیل علوم نمودند و به‌زیور اجتهاد آراسته گشته، عودبه‌قصبه فسا نمودند، پس جناب حاج‌شیخ موسی به‌شیراز رفته، لوای فضیلت را برافراشته، مرجع فضلاوعلماء

---

۱. ــ از آنگاه که از چشم مردم پنهان گشتی، ما همگی به‌سان یعقوب اندوهگین هستیم که یوسف از او پنهان گشته است.

ــ تو درگذشتی چون یکی از ابناء روزگار و مردمان تاریخ این ماجرا را چنین گفته‌اند: (ای یوسف تو پس از خود قلب دین را زخمناک ساختی).

گردید و خانه خرید و تا آخر زمان زندگانی در مسجد جامع جدید شیراز مشهور به‌مسجد نو به‌امامت و تدریس و فتاوی مشغول بود و در سال **۱۲۴۰ واند** به‌رحمت ایزدی پیوست.

و خلفان صدق مرحوم حاجی شیخ‌موسی، فضائل اکتسابان، تقوی دثاران **شیخ‌سلیمان** و **شیخ‌محمدعلی** در قصبه فسا، نشو و نما نموده، پس به‌شیراز برفتند و به‌حسب قابلیت و استحقاق هریک بعد از دیگری به‌امامت جماعت در مسجد مرحوم حاجی‌هاشم مشهور به‌مسجد حاجی‌قوام مشغول بودند.

و خلف‌الصدق شیخ‌محمدعلی جناب **شیخ‌علی** است، در شیراز توطن دارد.

پسر دیگر مغفرت‌مآب حاجی‌شیخ‌موسی **حاجی‌شیخ‌ابراهیم** است. از اول زندگانی تا سال وفات، همیشه در قصبه فسا متوطن بود و امامت مسجد جامع فسا را می‌نمود.

و خلف‌الصدقش **شیخ‌موسی** مشهور به‌**شیخ‌آقابزرگ** نعم‌الخلف آمده، در قصبه فسا توطن دارد.

و جناب مستطاب مجتهدالزمان، **حاج شیخ عبدالعلی** بعد از مراجعت از بحرین در قصبه فسا توطن نموده، مادام عمر به‌ترویج شریعت و نشر فتاوی و قطع مرافعات شرعیه پرداخت و در سال **۱۲۶۰ واند** به‌رحمت ایزدی پیوست.

و نبیرهٔ آن جناب، فضائل و کمالات اکتساب **شیخ‌محمدرضا**ست. در عنفوان جوانی، گوی فضیلت را از همگنان ربوده است.

و از اجله سلسله مشایخ بحرینی است: جناب مستطاب، علامه زمان و فرید اوان، قدوه محدثین، صفوة مدرسین **شیخ‌حسین بن شیخ‌محمد** برادر اعیانی غفران‌مآب، شیخ یوسف آل‌عصفور و جناب شیخ یوسف کتاب **لؤلؤتین** را برای اجازه جناب شیخ‌حسین و برادر اعیانی او جناب مجتهدالزمان شیخ [ ] نوشته است و جناب شیخ‌حسین در خدمت عم ماجد خود و سایر علمای بحرین تحصیل کمالات علمیه نموده، سرآمد فضلای عصر خود گردید و مدتها در قصبه فسا توقف داشت پس به‌قصبه اصطهبانات رفته، رحل اقامت را بینداخت و در سال **۱۱۹۰** هم درآنجا وفات یافت و قبرش زیارتگاه آن سامان است و جناب مستطاب نادره زمان و علامه اوان آقاسیدجعفر کشفی اصطهباناتی مشهور به«دارابی» که شرح حالش در ذیل بلوک اصطهبانات گفته شد دخترزاده جناب‌شیخ‌حسین بحرینی است و از مآثر آن جناب رساله **تحفة‌التجار** [است] که به‌خواهش آقاعبدالحسین تاجر شیرازی جد امی والدهٔ ماجده نگارنده این **فارسنامه** نوشته‌است.

و خلف‌الصدق شیخ‌حسین، جناب مستطاب قدسی انتساب، صاحب درایت، جامع روایت، عالم کامل و زاهد فاضل، مجتهدالزمان **شیخ‌ابوالحسن** است. در سال **۱۲۲۰** در قصبه فسا به‌رحمت ایزدی پیوست.

و خلف‌الصدقش جناب مستطاب جامع ریاستین علمیه و عملیه، حاوی فضیلتین عقلیه و نقلیه عین‌الانسان وانسان‌العین **حاجی‌شیخ‌حسین**، مادام عمر جز رضای الهی را نخواست و قدمی در غیر شاهراه بندگی نگذاشت، مدتها در شیراز و اصفهان تحصیل کمالات نفسانیه نمود و گوی سبقت را از همگنان ربود، پس عود به‌قصبه فسا فرمود و به‌لوازم عبادت ایزد متعال پرداخته به‌معیشتی ضنکاء گذران نمود و در سال **۱۲۷۵** به‌رحمت ایزدی پیوست.

و خلف‌الصدقش جناب مستطاب، فضائل و کمالات اکتساب، زاهد عادل و عالم فاضل

حاجی‌شیخ موسی در مراتب زهد و تقوی سرآمد زهاد و عباد است. در سال ۱۲۵۳ در قصبه فسا متولد گشته و هم توطن نمود. عمری را در وظائف طاعات و عبادات به‌پایان می‌رساند، اللهم متعه فیما یتمناه.

و از سلسله‌های قدیمی فسا، سلسله مشهوره به **طایفه آخوندی** است. جد اعلای آنها **آخوند ملاامین** و خلف‌الصدقش **آخوند حاجی ملامحمد** به‌لقب شیخ‌الاسلامی بلوک فسا ملقب بود.

و خلف‌الصدقش **آقااسدالله** مشهور به‌**ملاباشی** به‌لقب شیخ‌الاسلامی بلوک فسا به‌ارث و استحقاق ملقب بود و مادام زندگانی قطع رشته تشاجر و ترافع بین‌الانام را می‌نمود و در سال ۱۲۹۹ وفات یافت و او را سه‌نفر پسر است:

شیخ محمدملاباشی و **میرزاسلیمان** ناظم‌العلما و **میرزا محمد جعفرنقیب** همه در عنفوان جوانی باقیند.[1]

و از سلسله علمای فسا **طایفه قاضیهاست**. جد اعلای آنها جناب قدوه علما و زبدهٔ فضلا **میرزا حسین قاضی جهرمی** است. در حدود سال ۱۲۸۵ از قصبه جهرم به‌قصبه فسا آمده، رحل اقامت افکنده به‌قاضی فسا مشهور گردید.

و خلف‌الصدقش فضائل‌اکتساب، فرید زمان **میرزا احمدقاضی** نعم‌الخلف آمده، به‌جای پدر نشست و سالها قضاوت نمود و در سال ۱۲۸۲[2] به‌رحمت ایزدی پیوست.

و خلف‌الصدقش **میرزاعلی‌صدر** به‌کمالات صوری آراسته و گاهی از روی تفنن شعری گفته است و این چند بیت از او ثبت گردید:

نترسد از ملامت آنکه‌مست‌عشق‌جانان‌است	غریق بحرعمان را چه پروائی ز باران است
به‌جان تو که گر بی‌تو به‌صحن گلستان باشم	گلستان‌گلخنم‌درچشم وگل خارمغیلان‌است

و ولدالصدق میرزاعلی‌صدر **میرزامحمد** است. در عنفوان‌جوانی در شیراز مشغول تحصیل مراتب علمیه است.

و از علمای بلوک فساست: عالی‌جناب فضائل و کمالات‌اکتساب، باحث دلائل، مجمع فضائل، مرجع خواص و عوام **میرزا جواد شیخ‌الاسلام** خلف‌الصدق عالی‌جناب، تقوی دثار و عبادت‌شعار، **آخوند ملامحمدصادق نوبندگانی**. سالها در شیراز تحصیل مراتب علمیه نمود پس به‌اجازه غفران‌مآب حاجی‌شیخ مهدی مجتهد کجوری برای قطع تشاجر دعاوی شرعیه به‌قصبه فسا برفت و به‌لقب شیخ‌الاسلامی برقرار گردید.

و برادر فرخنده‌گهرش **میرزاحسن‌خان کتابدار باشی** خط شکسته را ازخوشنویسان‌درست‌تر

---

۱. مرحوم حجةالاسلام محمدجعفر فاخری (۱۲۹۰ تا ۱۳۴۹) در پایان کتاب منظوم خود به‌نام مرآةالمحبوب یا آئینه یوسفی (ص ۲۷۱) می‌نویسد: (میرزامحمد جعفر نقیب، لقب دیگرش شیخ‌الاسلام بود و از او یک فرزند به‌جا مانده که میرزا اسدالله فخرالاشراف فاخر، متوفی در سال ۱۳۶۰ قمریه می‌باشد و این مرحوم والد این بنده کمترین میرزا محمدجعفر فاخری فسوی است).

۲. این تاریخ مورد تردید است زیرا پدر وی در سال ۱۲۸۵ به‌فسا آمده و میرزا احمد به‌جای پدر نشسته و قضاوت کرده و طبعا نباید در ۱۲۸۲ درگذشته باشد.

نوشته به کمالات صوری و معنوی آراسته است، **سالهاست سر به‌آستانه مبارکه حضرت‌اسعدوالا،** ظل‌السلطان ادام‌الله شوکته فرود آورده، **قرین افتخار و مباهات است.**

و از اعیان بلوک فسا **سلسله حاجی محمدحسین صحراودی است که اباًعن جد مالک** املاک قریه صحرای رود فسا بوده و هستند، حاجی محمد حسین **را چهار پسر بود اول آنها حاجی علیرضا صحراودی** است و خلف‌الصدقش **حاجی میرزافتح الله** خلف‌الصدقش **میرزاعلی‌رضا،** والده مرحومه‌اش دختر آقامیرزااحمد حاکم بلوک فساست. **وفات مرحوم حاجی‌علی‌رضا در سال ۱۲۵۴** است و وفات مرحوم حاجی‌میرزافتح‌الله در سال **۱۲۶۰ واند.**

پسر دویم و سیم و چهارم حاجی محمدحسین **حاجی‌علی‌نقی و حاجی‌عبدالجواد و حاجی عبدالکریم است.** مادام زندگانی جز رضای خدا را نخواستند **و در بندگی ایزد متعال عمری را** به‌پایان رسانیدند.

و خلف‌الصدق مرحوم حاجی‌علی‌نقی است **حاجی‌آقامحمد. سالهاست در عتبات عالیات** مجاور گشته به‌عبادت خدای‌تعالی **عمری را به‌سر می‌رساند.**

و ولدالصدقش **حاجی‌میرزاسیدعلی است و چون والده‌اش دختر غفران‌مآب، سلاله‌سادات** آقامیرزااحمد است، **او را** حاجی‌میرزاسیدعلی **گفتند.**

و خلف‌الصدق حاجی‌عبدالجواد، عالی‌جاه، خلاصة‌الاشباه **حاجی‌میرزامحمدتقی‌صحراودی است. به‌احترام و عزت از املاک موروثه خود معیشتی می‌نماید.**

و از اعیان بلوک فسا **آقاعلی** خلف آقاشجاع **است از بدایت عمر در قصبه فسا متوطن گردید و از احسان و انعام میرزاتقی‌فسائی، معیشتی به‌آسایش نمود و گاهی شعری گفته است و این دو بیت از او نوشته گردید:**

از رفتنت ای نوگل نورفته به‌خاک — شادند جهانی و جهانی غمناک
غمگین ز تو بازماندگان توبه‌دهر — شادان ز تو پیش‌رفتگان تو به‌خاک

و این بلوک مشتمل است بر ۴۰ قریه[1]:

اکبرآبادششده: ۶ فرسخ ونیم در مشرق شهر فساست.

---

۱. در تقسیمات مربوط به‌سال ۱۳۲۹ فسا از ۸ دهستان تشکیل شده بود که: ۱) دهستان حومه شامل ۱۴ ده بوده است به‌اسامی: آب‌گرم، آب نارک، اکبرآباد، بانیان، تیتگان، چشمه آب‌گرم، خیرآباد، دشت احمد، صغاد، فیروزاد-مرد، کوشک قاضی، کوشک‌بانیان، کهنکویه. ۲) دهستان رونیز شامل ۱۳ ده به‌اسامی: بدور، تاج‌آباد، تنگ کرم، حسن‌آباد، دهویه، رونیز علیا، رونیز سفلی، شهرستان، شمس‌آباد، علی‌آباد، عباس‌آباد، کچویه، نشر. ۳) دهستان جنگل شامل ۱۱ ده به‌اسامی: بقابری، پانعل، حسین‌آباد، خیرآباد، زیادآباد، سلب‌گر، علی‌آباد، کمال‌آباد، معین-آباد، وکیل آباد، هاشم‌آباد. ۴) دهستان صحرارود شامل ۷ ده به‌اسامی: دستجه، سعدآباد، شصتکان، شورجه، صحرارود، قنات نو، محمدآباد. ۵) دهستان شیب کوه شامل ۲۰ ده به‌اسامی: احمدآباد، بیشه‌زرد، پومه زاهدان، حسین‌آباد، خرنجان، رحیم‌آباد، زاهدان، سنان، سه‌ده، سراوان، فدشکویه، قاسم‌آباد، کنکان، کمال‌آباد، کوشک زاهدان، میانده، ملک محمدرضا، نصیرآباد، نظرآباد، هارون‌سکز. ۶) دهستان نوبندگان شامل ۱۰ ده: باقرآباد، باباشیخ‌علی، پانعل، توچنگ، جعفرآباد، جلیان، ده‌شیب، دولت‌آباد، دودج‌آباد، صدرآباد، غیاث‌آباد، مهدی‌آباد، موردی، نوبندگان، واصل‌آباد. ۷) دهستان ششده شامل ۱۲ ده به‌اسامی: اکبرآباد، بومه‌ششده، تنگ مجد، حسین‌آباد، دولت‌آباد، ششده، شورابه، علی‌آباد، فیض‌آباد، قادرآباد، نظام‌آباد، وکیل‌آباد. ۸) دهستان قره‌بلاغ شامل ۹ ده به‌اسامی: امیرحاجیلو، چرغه، دیندارلو، داراکوبه، دوگان، زنگنه، غلباش، قاسم‌آباد، کبک‌آباد، جمعا ۱۰۱ ده.

اکبرآباد شهر: فرسخی در شمال شهر فساست.
بالا کوه: نام جلگائی است که شهر فسا در آن افتاده است.
بانیان: به‌مسافت کمی میانه شمال و مشرق شهر فساست.
بقابری: ۵ فرسخ میانه شمال و مغرب شهر فساست.
بیدک: ۷ فرسخ میانه شمال و مغرب شهر فساست.
تنگ کرم: ۳ فرسخ شمال شهر فساست.
چغاد: نیم‌فرسخ میانه جنوب و مغرب شهر فساست.
جلیان: ٤ فرسخ میانه جنوب و مشرق شهر فساست.
جنگل‌سمو: صحرائی است که بقابری و حسین‌آباد و بیدک در آن افتاده است.
حسین‌آباد ششده: ٦ فرسخ کمتر مشرقی شهر فساست.
حسین‌آبادسمو: ۵ فرسخ بیشتر میانه شمال و مغرب شهر فساست.
خیرآباد: نیم‌فرسخ جنوبی شهر فساست.
دراکوه: ۱۰ فرسخ مشرقی شهر فساست.
دریمی: نام محله‌ای است از شهر فسا.
دستجه: نیم‌فرسخ در جنوب شهر فساست.
ده‌پائین: ۵ فرسخ شمالی شهر فساست.
ده‌بالا: ٦ فرسخ شمالی شهر فساست.
ده دسته: همان «دستجه» است.
دهو[1]: ۵ فرسخ ونیم شمالی شهر فساست.
رونیز پایین: همان «ده‌پائین» است.
رونیز بالا: همان «ده‌بالا» است.
زاهدان: ٤ فرسخ میانه جنوب و مشرق شهر فساست.
سعدآباد: ۱ فرسخ ونیم جنوبی شهر فساست.
سنان: ۳ فرسخ میانه جنوب و مشرق شهر فساست.
شستکان[2]: فرسخی کمتر میانه مشرق و جنوب شهر فساست.
ششده: ٦ فرسخ کمتر مشرق شهر فساست.
شیب کوه: ناحیه‌ای است میانه جنوب و مشرق شهر فسا.
صحرارود: فرسخی بیشتر در جنوب شهر فساست.
صحرای قره‌بلاغ: ٤ فرسخ مشرقی شهر فساست و قصبه آن «ششده» است.
صحرای گربایگان: میانه جنوب و مشرق شهر فساست و قصبه آن «زاهدان» است.
صغاد: همان «چغاد» است.
علی‌آباد ده‌شیب: ۳ فرسخ میانه جنوب و مشرق شهر فساست در سال ۱۲۹٦ احداث گردید، ملک‌میرزاسیدعلی و میرزاجواد پسران نگارنده این **فارسنامه** است.

---

۱. (دهویه). کتاب جغرافیا و اسامی دهات کشور، ج ۲، ص ۳۰٦.
۲. (شصتکان). کتاب جغرافیا و اسامی دهات کشور، ج ۲، ص ۳۰٦.

علی‌آباد ممو: ٦ فرسخ بیشتر شمالی شهر فساست.
غیاث‌آباد: ۲ فرسخ میانه جنوب و مشرق شهر فساست.
فدشکویه[1]**:** ۳ فرسخ میانه جنوب و مشرق شهر فساست.
فسا: همان قصبه «فسا»ست که شهر فسا گویند.
فیروزآزادمرد: به‌مسافت کمی جنوبی شهر فساست و آزادمرد نام کسی است که در زمان فرمانروائی محمدبن یوسف‌ثقفی، بر خطه فارس، حاکم بلوک فسا بود چنانکه در گفتار اول این **فارسنامه** گذشت و فیروزکسی را گویند که حاجاتش برآمده و مظفر و منصور باشد و در زبان فارسی لقب و صفت گاهی بر اسم مقدم می‌دارند مانند بلندآسمان و سیاه‌کوه.
قره‌بلاغ: همان صحرای قره‌بلاغ است.
قصرکرم: نیم‌فرسخ میانه جنوب و مشرق فساست و از موقوفات مدرسه منصوریه شیراز است و تاکنون به‌وقفیت و تولیت‌آن برقرارداد واقف در تصرف نگارنده این **فارسنامه ناصری** است. در سال ۹۸۰ این ملک در تحت وقفیت درآمده است.
کچو[2]**:** ۳ فرسخ کمتر شمالی شهر فساست.
گربایگان: همان صحرای گربایگان است.
کنگان: ۳ فرسخ میانه جنوب و مشرق شهر فساست.
کوشک‌بنیان[3]**:** به‌مسافت کمی مشرقی شهر فساست.
کوشک قاضی: همان «قصرکرم» است.
کهنکان[4]**:** ربع فرسخ مشرقی شهر فساست.
محمدآباد: ۲ فرسخ کمتر میانه جنوب و مشرق شهر فساست.
ممو: همان جنگل مموست.
موردی: ٤ فرسخ مشرقی شهر فساست در جانب مشرقی موردی دره‌کوهی است که از دو جانب آن، چندین شبستان‌سانند، به‌درازای و پهنای چهل ذرع ازکوه را خالی کرده و ستونهای سنگی که سر آنها به‌سقف شبستان و پایهٔ آنها برکف شبستان چسبیده از سنگ درآورده‌اند و معلوم نمی‌شود که بتکده یا دخمه مجوس بوده است.
میان‌ده: ٥ فرسخ میانه جنوب و مشرق شهر فساست.
نصیرآباد: ٥ فرسخ بیشتر میانه جنوب و مشرق شهر فساست.
واصل‌آباد: ٤ فرسخ میانه جنوب و مشرق شهر فساست.
نوبندگان: ۳ فرسخ میانه جنوب و مشرق شهر فساست.
هارم: ۱ فرسخ میانه جنوب و مشرق شهر فساست.

---

۱. از این روستاست حاجی‌ملامحمدتقی فدشکوئی که در دورهٔ تالیف آثارالعجم در مدرسه خان مدرس بود و در فنون ادبیه و فقه و اصول صاحب‌مقامات. آثارالعجم، ص ۱۰٤.
۲. (کچویه). کتاب جغرافیا و اسامی دهات کشور، ج ۲، ص ۳۰٦.
۳. (کوشک‌بانیان). کتاب جغرافیا و اسامی دهات کشور، ج ۲، ص ۳۰٦.
٤. (کهنکویه). کتاب جغرافیا و اسامی دهات کشور، ج ۲، ص ۳۰٦.

[۴۶]- بلوك فلاحی

نام قدیمی آن «دورق» است ناحیه وسیعی از گرمسیرات فارس میانه شمال و مغرب شیراز است. برای مجاورت دریا، هوائی گرم وبسیار تر دارد و درازی این بلوك از قریه «شاه‌عبدالله» که در قدیم شهر ماه‌رویان[۱] بود تا «محمره» ۳۵ فرسخ، پهنای آن از «چم‌صابی» تا «بندرمعشور» ۹ فرسخ. محدود است از جانب مشرق به‌نواحی کوه‌گیلویه و از سمت شمال به‌نواحی اهواز عربستان[۲] و از طرف مغرب به‌نواحی بصره و از جانب جنوب به‌دریای فارس، در زمان قدیم بیشتر این نواحی از رودخانه زیدون و رودخانه جراحی که شرح هریك در عنوان رودخانه‌ها بیاید، کشت‌وزرع می‌شد و اکنون بندهای این دو رودخانه شکسته و کشت وزرع این بلوك دیمی گشته، جز حومه قصبه فلاحی که هرساله بر رودخانه جراحی بندی از خاك و خاشاك بسته، هزاران هزار من برنج به‌عمل آورند و بیشتر اهل این بلوك اعراب بنی کعبند که در میان عوام به«چعب» شهرت یافته‌اند. شیخ سلمان، رئیس طایفه بنی کعب، از والی بغداد رنجیده در سال ۱۱۷۰ با تمام طایفه بنی کعب که از ۲۰۰۰ خانوار بیشتر بودند، از حوالی بغداد خارج گشته، در نواحی دورق فارس توقف نمودند و محمدآقاسلام‌آقاسی از جانب عمرپاشا والی بغداد خدمت حضرت کریم‌خان وکیل[۳] طاب‌ثراه آمد و از تطاول و دست‌اندازی بنی کعب در اطراف بصره، شکایت نمود و حضرت‌وکیل وعده داد که آنها را یا تنبیه می کنم یا روانه‌خاك روم می‌دارم و چون حضرت معزی‌الیه زمان مراجعت از لرستان فیلی به‌شهر شوشتر رسید، طایفه بنی کعب خائف گشته، در زورقها نشسته، در دریا پراکنده شدند و عریضه خدمت کریم‌خان فرستادند و بعضی تعهدات نمودند و برای اتحاد مذهبی مسؤول آنها مقبول گردیده، عودنموده، در نواحی دورق رحل اقامت افکندند و تاکنون تمام آن نواحی را در تصرف دارند و این‌طایفه جز اولاد شیخ‌سلمان مسطونه را به‌ریاست و بزرگی خود نخواهند و هرکس از نسل‌شیخ‌سلمان حاکم آن نواحی شود او را شیخ المشایخ گویند و در این زمان منصب شیخ المشایخی طایفه بنی کعب و حکومت نواحی فلاحی، شیخ جعفرخان خلف‌الصدق شیخ فارس خان شیخ المشایخ خلف‌الصدق شیخ غیث‌خان شیخ المشایخ برادر شیخ سامرخان شیخ المشایخ نواده شیخ‌سلمان شیخ المشایخ طایفه بنی کعب است وبرای عادت قدیمی این طایفه به صحرانشینی تاکنون، بساتین و نخلستانی درست ندارند و در زمان سابق قصبه این بلوك را **«دورق»** می گفتند و چون طایفه بنی کعب در حوالی این قصبه بنای کشت و زرع را گذاشتند نام آن تغییر یافته، **«فلاحی»** گفتند که مأخوذ از فلاحت به‌معنی زراعت است وجماعت بنی کعب آنچه ازاعیان ومشایخ اند درقصبه فلاحی در خانه‌های از گل و چوب مسکن دارند و هرکه رعیت و پیشه‌ور زراعتکار است، به‌عادت قدیمی خود در زمستان وتابستان در چادرهای سیاه به‌سر برده، معیشت نمایند.

و جناب مستطاب علامه دوران و مجتهد زمان **شیخ محمدتقی دورقی نجفی** از این بلوك

---

۱. در متن: (ماه‌رویان) - رك: آثار شهرهای باستانی سواحل و جزائر خلیج‌فارس و دریای عمان، ص۱ تا ۱۲.

۲. منظور سرزمین های عرب‌نشین ایران در ناحیه خوزستان است.

۳. رك: فارسنامه ناصری، ج۱: حوادث سال۱۱۷۸.

برخاسته است و وطن خود را نجف اشرف قرار داد و صاحب کتاب **تکملهٔ امل الامل** آورده است که شیخ محمدتقی دورقی از اعلام فضلا و افراد علماست، جامع علوم عقلیه و نقلیه و صاحب تحقیق رائق و ذهن فائق بود، آوازهٔ علم و فضل او در عراق عرب اشتهار تمام داشت و علمای امصار، از آن جناب اخذ علوم می‌نمودند و علامه دهر، آقاسیدمهدی طباطبائی بحرالعلوم [در] خدمت شیخ محمدتقی کسب مراتب علمیه را نموده است و در حدود سال **۱۱۰۰ و اند** وفات یافت. و عرض قصبه فلاحی یعنی دورق، از خط استوا ۳۰ درجه و ۳۵ دقیقه، طول آن از گری‌نیچ رصدخانه انگلستان ۴۸ درجه و ۴۵ دقیقه است و انحراف قبله آن از نقطه جنوب به‌جانب مغرب [ ] درجه و [ ] دقیقه است و نزدیک به ۷۷ فرسخ از شیراز دور افتاده است و این بلوک مشتمل است بر ۴۵ ده‌آباد:

بحریه[1] **:** ۲۰ فرسخ مشرقی «فلاحی» است.

بزی[2]**:** فرسخی میانه جنوب و مشرق «فلاحی» است.

بغدادی: ۱۸ فرسخ مشرق «فلاحی» است.

بندرمعشور: ۱۱ فرسخ میانه جنوب و مشرق «فلاحی» است.

بندرهندیان: ۲۱ فرسخ میانه جنوب و مشرق «فلاحی» است.

بودبیان: ۱۱ فرسخ مشرقی «فلاحی» است.

بهمن‌شیر: در دهنه دریای فارس ۸ فرسخ جنوبی «فلاحی» است.

تکیه[3] **:** ۲۲ فرسخ مشرقی «فلاحی» است.

جراحی: ناحیه‌ای است در جانب مشرقی «فلاحی» که رودخانه جراحی از میان آن می‌گذرد و قصبه آن «خلف‌آباد» است.

چم‌تنگ[4] **:** ۱۹ فرسخ میانه جنوب و مشرق «فلاحی» است.

چم‌خلف‌عیسی: ۱۹ فرسخ میانه جنوب و مشرق «فلاحی» است.

چم‌صابی[5]**:** ۱۵ فرسخ میانه شمال و مشرق «فلاحی» است.

چم‌مراد: ۱۹ فرسخ میانه جنوب و مشرق «فلاحی» است.

چهل‌منی: ۱۹ فرسخ میانه جنوب و مشرق «فلاحی» است.

جیری[6] **:** ۱۹ فرسخ میانه مشرق و جنوب «فلاحی» است.

حدامه[7]**:** ۱۱ فرسخ مشرقی «فلاحی» است.

خلف‌آباد: ۱۵ فرسخ میانه شمال و مشرق «فلاحی» است.

داب‌المیزان: ۶ فرسخ مشرقی «فلاحی» است.

---

۱. از توابع دهستان هندیجان، رک: جغرافیا و اسامی دهات کشور، ج ۲، ص ۲۱۹.

۲. (بوزی). از توابع دهستان بوزی. کتاب جغرافیا و اسامی دهات کشور، ج ۲، ص ۲۱۶.

۳. (تچیه). کتاب جغرافیا و اسامی دهات کشور، ج ۲، ص ۲۱۹.

۴. (چم‌تنگو). کتاب جغرافیا و اسامی دهات کشور، ج ۲، ص ۲۱۹.

۵. (چم‌صبی). کتاب جغرافیا و اسامی دهات کشور، ج ۲، ص ۲۱۸.

۶. (جیری علیا و جیری سفلی). کتاب جغرافیا و اسامی دهات کشور، ج ۲، ص ۲۱۹.

۷. (هدامه علیا و هدامه سفلی). کتاب جغرافیا و اسامی دهات کشور، ج ۲، ص ۲۱۹.

دامن رود: ۲۰ فرسخ میانه جنوب و مشرق«فلاحی» است.
دریهک: ۱۹ فرسخ مشرقی «فلاحی» است.
دورق: همان بلوک و قصبه «فلاحی» است.
ده‌مطلب: ۱۰ فرسخ میانه شمال و مشرق «فلاحی» است.
ده‌ملا[1]: ۱۹ فرسخ میانه جنوب و مشرق «فلاحی» است.
ریحانه: ۱۱ فرسخ مشرقی «فلاحی» است.
زبید: ۵ فرسخ مشرقی فلاحی است.
سبله: ۸ فرسخ مغربی «فلاحی» است.
سحاب: ۱۹ فرسخ میانه جنوب و مشرق «فلاحی» است.
سرآسیاب: ۲۰ فرسخ مشرق «فلاحی» است.
سرحانی: ۲۲ فرسخ مشرقی «فلاحی» است.
سرخره‌سفلی: ۲۰ فرسخ میانه جنوب و مشرق «فلاحی» است.
سرخره‌علیا: ۲۰ فرسخ میانه جنوب و مشرق «فلاحی» است.
سلمانی: ٤ فرسخ میانه جنوب و مغرب «فلاحی» است.
سه‌دیره: ۱۰ فرسخ مشرقی «فلاحی» است.
شاه‌عبدالله: نام مشهد امامزاده شاه‌عبدالله است که در شهر ماه‌رویان ویرانه افتاده است و چند خانوار از خدمه در آن سکنی دارند.
شهرماه‌رویان: در روزگارهای‌پیش، شهری بود در کناردریای‌فارس، به‌مسافت ۱۲ فرسخ در جانب جنوبی بهبهان و ۲۸ فرسخ در جانب میانه جنوب و مشرق فلاحی ،سالهاست ویرانه گشته، جز بلندی و پستی در آن باقی نمانده است[2]، آنچه را ازین شهر دریا فرا گرفته در وقت جزر دریایعنی بازگشتن آب از ساحل، شالده‌های مسجد و بازارها که از سنگ و ساروج ساخته‌اند، نمایان گشته، شناخته شود و شهری را از رودخانه زیدون کوه‌گیلویه، جدا کرده‌اند و چون به کوه و ماهور رسیده‌اند،قنات‌فراخی که گنجایش ده‌سنگ آسیاب‌گردان آب داشته، کنده، آب‌را گذرانیده، وارد صحراو داخل این شهر نموده‌اند واکنون شهرش منطمس‌وقناتش انباشته است.
عبادالله: ۱۹ فرسخ میانه جنوب و مشرق «فلاحی» است
فلاحی: همان قصبه این بلوک است.
قصبه: ١٤ فرسخ جنوبی «فلاحی» است.
قلعه سیدرمضان: ۱۲ فرسخ مشرقی «فلاحی» است.
قلعه‌عطیه: ۱۱ فرسخ مشرقی «فلاحی» است.
قلعه‌نو: ۱۹ فرسخ مشرقی «فلاحی» است.
قلندری: ۲۱ فرسخ مشرقی «فلاحی» است.

---

۱. (ده ملا بزرگ و ده ملا کوچک). کتاب جغرافیا و اسامی دهات کشور، ج ۲، ص ۲۱۹.
۲. در حاشیه آمده است: (ذکر مسافرت حکیم ناصرخسرو علوی به‌شهر ماه‌رویان در ذیل بلوک کوه‌گیلویه بیاید). و رک: آثار شهرهای باستانی خلیج فارس و... ص ۱ تا ۱۲.

کره[1]: ۱۰ فرسخ میانه جنوب و مشرق «فلاحی» است.

کوت‌محنی[2]: ۱۹ فرسخ مشرقی «فلاحی» است.

گوراب: ۲۴ فرسخ میانه جنوب و مشرق «فلاحی» است.

ماه‌رویان[3]: همان شهر ماه‌رویان است.

محمره: ۹ فرسخ مغربی «فلاحی» و ۷ فرسخ مشرقی شهر بصره است.

معشور: همان بندر معشور است.

ناصرآباد: ۱۹ فرسخ میانه مشرق و جنوب «فلاحی» است.

هندیان[4]: همان بندر هندیان است.

بلوك فومستان: نام ناحیه‌ای است از نواحی لارستان که گفته شود و قصبه این ناحیه «گاوبندی» است.

[۴۷]- بلوك فیروز آباد[5]

جنوبی شیراز افتاده، آخر سردسیرات و اول گرمسیرات فارس است، هوائی در کمال عتدال و آبی در نهایت گوارائی دارد، گلهای بهاری این بلوك ضرب‌المثل است؛

ز بس گلهای گوناگون، چمن چون صحف انگلیون[6]
تو گوئی فرش سقلاطون، صبا، گسترده در سرعی
ز بس لاله ز بس نسرین، دمن رنگین چمن مشکین
ز بوی آن ز رنگ این، هوا دلکش، زمین زیبا
چه در هامون‌چه‌در بستان، صف‌اندر صف‌گل‌وریحان
ز یک سو لاله‌نعمان، ز یک سو نرگس شهلا

درازی این بلوك از قریه «جادشت» تا «خرقه رسول» ٤ فرسخ، پهنای آن از «کوشک» تا «ده‌بیم» ۲ فرسخ کمتر. محدود است از جانب مشرق به‌بلوك میمند و از سمت شمال به‌بلوك خواجه و از طرف مغرب به‌بلوك فراشبند و از جانب جنوب به‌بلوك اربعه.در باغهای فیروزآباد،

---

۱. (کره‌پا)؟ جغرافیا و اسامی دهات کشور، ج۲، ص۲۲۰.

۲. (کوت مهنا). کتاب جغرافیا و اسامی دهات کشور، ج۲، ص۲۲۰.

۳. صورت درست این نام (مه‌روبان). رك: آثار شهرهای باستانی، ص۱ تا ۱۲.

٤. (هندیجان). کتاب جغرافیا و اسامی دهات کشور، ج۲، ص۲۲۰.

۵. در مجمل التواریخ، ص٦۱: (پیروزآباد). حمزه در سنی‌ملوك‌الارض می‌نویسد: همان اردشیر خوره (: کوره) است که (گور) نیز خوانده می‌شده است‌ص۳٤، چاپ برلین. اما ابن‌بلخی،ص٦۰، چاپ کمبریج: فیروزآباد را از توابع اردشیر خوره می‌داند. فردوسی بنای این شهر را به‌اردشیر بابکان نسبت می‌دهد و می‌گوید اردشیر آنرا (گور) نامید. شاهنامه، ج۷، ص٤٤۵، بیت٤٤۵. رك: نزهةالقلوب، ص۱۱۸، چاپ لسترانج: همان (جور) است. و رك: آثار العجم، ص۱۱۱. ومقدمه همین کتاب شهرستانهای فارس در شاهنامه فردوسی.

٦. شکل مانوی کلمه که ماخوذ از یونانی است به‌معنی انجیل و نام کتابی از مانویان که ظاهرا باید همان (انجیل‌حی) باشد که آنرا از مانی می‌دانند.



صورتهای اول تنگ فیروزآباد



صورتهای میان تنگ فیروزآباد

درخت سردسیری و گرمسیری بسیار تنومند و بارور و خوش‌ثمر و مرغهای خوش‌آواز باشد:

همی نشاط کند بلبل اندر او گوئی — چغانه دارد درکام و در گلو مزمار
درخت نارنج از خامه گوئیا شنگرف — بریخته است کسی، مشت‌مشت در زنگار
بسان مجمر میناست کز مشبک او — بخور مشک برآید همی ز شعلهٔ نار

فواکه ربیعی و اثمار خریفیش درطعم و لطافت و گوارائی ضرب‌المثل است؛

سیب را هر طرفی داده طبیعت رنگی — هم‌برآن گونه که گلگونه کندروی نگار[1]
تا نه تاریک شود سایه انبوه درخت — زیر هر شاخ چراغی بنهد از گلنار
عقل عاجز شود از خوشه رنگین عنب — فهم قاصر شده از حقه یاقوت انار
گو نظربازکن و خلقت نارنج ببین — ای‌که باور نکنی فی‌الشجرالاخضر نار[2]

گل سرخ این بلوك را در رنگ‌و بو، ستایش کرده، گفته‌اند:

روی و بوی یار من گوئی گل جوری‌است‌آن — رنگش ندارد هیچ گل، بویش‌ندارد هیچ سل

«جور» معرب «گور»،نام قدیمی فیروزآباد است و در این بلوك شکار سردسیری و گرمسیری جز آهو و مرغ کبک انجیر فراوان است، زراعتش از همه جای فارس بهتر شود، شلتوکش از هر یك من تخم،صدمن و کمتر از شصت من محصول ندهد، آبش از رودخانه خواجه و آب «قنب آتشکده» است که این بلوك را آب داده، از تنگ کوهی که درآخر آن است بیرون رود، درکتاب تاریخ نوشته‌اند:اسکندر رومی چون از عهدهٔ گشودن شهر این بلوك برنیامد، بعد آزمایش،در جانب جنوبی این بلوك دره‌ای در میان دوکوه دیدند که آب رودخانه خواجه و رودخانه‌های زمستانه از آن‌دره بگذرد، پس به‌فرمان اسکندر کوه دو جانب این دره‌را شکسته آنرا انباشتندو چون راه آب بسته شد، آبها برگشته، جلگا و شهر را که در میان چهارکوه افتاده است فرا گرفته، در اندك زمانی دریا گردید و مدتها بماند،پس اردشیر بابکان بفرمود تا راه آب را گشوده، دریا را صحرا نمودند، پس دایرهٔ وسیعی در میان جلگا برکشید و خندقی عمیق بر گردش کنده، باروئی پهن و بلند ازسنگ و آهك و گچ و آجر بر آن دایره بساخت و نام آنرا شهر گور گذاشت برای آنکه دریا را صحرا نمود و گور به‌معنی دشت باشد و اعراب «گور» را «جور» گفتند و چهار دروازه برای آن قرار داد و نام دروازه مشرقی را «مهر» گذاشت و شمالی را «هرمز» و مغربی را «بهرام» و جنوبی را «اردشیر». پس در میان این شهر مناره‌ای پهن و بلندبنا نهاد وبر سر آن‌مناره قصری بساخت و نام آن‌را «ایران» یا «ایوان» گذاشت و به‌مسافت فرسخی در زیر زمین‌شترگلوئی ساخته آب را به‌قصر بیاورد، پس توابعی از بلوکات همسایه برای این شهر قرار دادو نام آنرا «خوره» یا «کوره اردشیر» گذاشت، پس در نیم فرسخ شمالی این شهر آتشکده‌ای بنا نهاد و سالها مردمان مجوس، آتش در آن افروختند و به‌آتشکده فارس

---

۱. از سعدی است در قصیده‌ای به‌مطلع:

بامدادان‌که تفاوت نکند لیل و نهار — خوش بود دامن صحرا و تماشای بهار

۲. اشاره به‌آیه ۸۰، سوره یس.

مشهور گردید وخواجه‌حافظ (ره) فرموده است:

سینه گو شعله آتشکده فارس، بکش / دیده گو آب رخ دجله‌بغداد، ببر

و در شب ولادت باسعادت جناب خاتم انبیاء(ص) از این آتشکده، چشمه آب شیرین گوارا، جوشیده، نزدیک به۲۰ سنگ آسیاگردان آب، بداد و آنرا «قنب آتشکده» گفتند و «قنب»[1] گودال آب را گویند، پس ازمدتی شاه‌فیروزساسانی، نام این بلوك را فیروزآباد گذاشت و «گور» نام آن شهر باقی بماند.

مشهور است که امیرعضدالدوله دیلمی در سال چندین‌بار از شیراز به‌شهر گور می‌رفت، ظرفای شیراز گفتند هر آدمی یک‌بار به‌گور رفته برنمی‌گردد و پادشاه ما در سالی چندین‌بار به‌گور رفته، زنده بازگردد و این سخن برای این است که گور به‌معنی قبر هم باشد و عضدالدوله فرمود هر کس بعد از این، این شهر و بلوك را گور بگوید به‌مؤاخذه خواهد رسید باید شهر و بلوك را «فیروزآباد» گویند و تاکنون فیروزآباد گویند. در میانه بلوك خواجه و فیروزآباد، دره کوهی است، که آب رودخانه خواجه، از این دره درآمده، جلگاء فیروزآباد را آب دهد و بر سر کوه این دره، قلعه‌ای از گچ ساخته، آنرا «قلعه دختر» گویند و تاکنون طاقهای شکسته آن باقی است و درجانب رو به‌آفتاب این دره کمر کوه را به‌فرمان پادشاهان پیش از اسلام تراشیده و چندین صورت آدمی به‌اوضاع مختلفه ازسنگ درآورده‌اند و در اول این دره، از جلگاء فیروزآباد «قنب آتشکده» است، چندین عمارت از سنگ و گچ ساخته‌اندکه تاکنون نیمه‌ای از آن باقی است و بعد از خرابی شهر فیروزآباد که تاکنون خرابه‌های ویرانه و خندق عمیق آن، باقی است قصبه‌ای به‌مسافت فرسخی ساخته، آنرا «**کوشک**»گویند و نشیمن‌گاه حاکم و اعیان است به‌مسافت **۲۱** فرسخ از شیراز دور افتاده است. عرض آن از خط استوا ۲۸ درجه و ۵۰ دقیقه، طول آن‌از گری‌نیچ ۵۲ درجه و ۴۰ دقیقه، انحراف قبله آن از نقطه‌جنوب [ ] درجه‌و[ ] دقیقه [است]. و مردمان بزرگ از فیروزآباد برخاسته‌اند مانند:

اعلم علماء علی‌الاطلاق، معلم اهالی‌علم بالاستحقاق، **شیخ جمال‌الدین ابواسحق ابراهیم بن علی‌بن یوسف فیروزآبادی** در خدمت خواجه‌نظام‌الملك‌طوسی منزلتی تمام داشت، در سال **۴۵۹** مدرس مدرسه نظامیه‌بغداد گردیدودر سال **۳۹۳** در فیروزآباد متولد شد ودر سال **۴۷۶** بمرد.

و مانند امام اقدم، مربی افاضل امم، مظهر علو همم، علامه متبحر، شیخ **مجدالدین ابوطاهر محمدبن یعقوب‌بن محمدابراهیم‌بن عمربن ابی‌بکر فیروزآبادی** مؤلف کتاب **قاموس‌اللغه** که مانندش کتابی در علم لغت نوشته و تألیف نگشته است. درکتاب «روضات‌الجنان» نوشته است که ابن‌حجر عسقلانی[2] گفته است: شیخ مجدالدین نسبت خود را به‌شیخ ابواسحق فیروزآبادی شیرازی می‌داد و مردمان بر او طعن می‌زدندکه از شیخ ابواسحق نسلی باقی نماند، پس چون مرتبه‌اش بالا رفت خود را به‌ابی‌بکر صدیق نسبت داد. القصه شیخ‌مجدالدین در قصبه کارزین از بلوك قیر و کارزین به‌نص خودش درکتاب **قاموس**، متولد گشته، تحصیل کمالات در این بلاد کرده، ماهر در علوم شده، مسافرت به‌شام نموده پس به‌قاهره مصر رفته،

---

۱. درواقع همان (خنب) و (خم) است.

۲. ابوالفضل شهاب‌الدین احمدبن علی عسقلانی(۷۷۳–۸۵۲) محدث و فقیه ومورخ مصری که بیش از ۱۵۰ تالیف داشت. (دهخدا)

پس داخل ممالک روم گشته، از سلطان بایزید ایلدرم پادشاه روم مکرمتها دیده، پس پادشاه امیرتیمور را ملاقات کرده، جائزه‌ها گرفت، پس به‌بلاد یمن رفته، از ملک اشرف‌اسمعیل پادشاه یمن عنایتها دیده، قاضی قضاة یمن گردیده در «زبید» که شهری از یمن است توقف کرده تا وفات یافت. فرموده است شبی را نخسبیدم مگر دویست سطر عبارت در خاطر خود گذاشتم و مسافرت نکردم مگرآنکه چندبار کتاب با خود داشتم و در بیشتر از منازل آنها را باز کرده، مطالعه نمودم. ولادت باسعادتش در سال ۷۲۹ و وفاتش در شهر زبید سال ۸۱۷ بود.

در کتاب مزارات شیراز[۱] نوشته است: **شیخ سراج‌الدین یعقوب‌بن محمد فیروزآبادی**، مردی عالم‌ربانی بود بعداز ادای مناسک‌حج وارد شیراز گشته،چنان مواعظ‌حسنه‌ونصایح مستحسنه را به‌قوت بیان و فصاحت زبان می‌فرمود که فصحا و بلغا را متحیر می‌داشت ودرسال ۷۴۲ بمرد.

و مانند **شیخ ابوبکر محمدبن ابراهیم فیروزآبادی.** فاضل ماهری است که مصنفاتش در علم انساب و تفسیر قرآن عدیل ندارد و در سال ۳۰۹ بمرد.

و از علمای این زمان فیروزآباد است: صاحب درایت، حاوی روایت، قدوهٔ اولی‌النفوس، اسوهٔ ذوی‌القلوب، **حاجی میرزافضل‌الله فیروزآبادی.**

و سیادت پناه: **حاجی سیدحسن نواب فیروزآبادی.** والدش از بهبهان آمده، در فیروزآباد توطن نموده و حاجی سیدحسن نواب در سال ۱۲۵۵ در فیروزآباد متولد گشته، از درستکاری و راستگوئی، صاحب ضیاع و عقاری شد، به‌احترام معیشتی می‌نماید.

و ضابطی این بلوک در سلسله لطفعلی‌خان فیروزآبادی بود و از آنها کسی که شأن و رتبه‌ای داشته باشد، باقی نیست مگر **میرزا عبدالحمید** شاعر «شکوه» تخلص پسر علی‌محمدخان فیروزآبادی که از سلسله خوانین فیروزآباد است، جلای وطن نمود، مدتها در آذربایجان و طهران به‌مداحی خاقان زمان، محمدشاه قاجار می‌گذرانید و این چند بیت از اوست:

زد ابری از دل دریا چو گردون خیمه بر دنیا
گهرآسیر و گوهرریز و گوهرخیز و گوهرزا

بپوید نرم بر گردون، بگرید زار در هامون
بنالد زفت بی‌انده، بغرد سخت بی‌پروا

همه تاری از او گردون همه تیره از اوهامون
همه زرین از او بستان همه سیمین از او صحرا

زآتش خیزد و خیزد همی از طبع او آتش
ز دریا زاید و زاید همی از چشم او دریا

چو طبع مردم شیدا همی کف آورد بر سر
چو بر جوشد بهر ساعت چو طبع مردم شیدا

جهان بنگاه دیوان است و برکژی است‌بنیانش
الا ای راهرو بهراس از این بنگاه و دیوانش

تو گر زالی و گر نیرم سده خاطر به‌نیرنگش
تو گر سامی و گر دستان مشو ایمن ز دستانش

---

۱. هزار مزار، به‌تصحیح دکتر نورانی وصال، شیراز، کتابخانه احمدی، ۱۳۶۴، ص ۱۸۸.